

ایران و قضیه ایران

جلد دوم

هشتم

مهرجین کرزن

ترجمه

غلامحسین وحید مازندرانی



شرکت کتابت و نشر



ایران و قضیه ایران

جلد دوم

بها ۹۵۰ تومان

www.tabarestan.info
تبرستان



www.tabarestan.info
تبرستان

ایران و قضیه ایران

نوشته:

جرج. ن. کرزن

ترجمه:

غلامعلی وحیدمازندرانی

جلد دوم

شرکت انتشارات علمی و فرهنگی

۱۹۸

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فَبَشِّرْ عِبَادَ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ
أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَيْتُهُمْ اللَّهُ وَأُولَئِكَ هُمْ أُولُوا الْأَلْبَابِ .

پس بشارت ده بندگان مرا، آنان که سخن را می شنوند
و بهترینش را پیروی می کنند، آنان کسانی هستند که
خدای هدایتشان کرده و خردمندان هم آنانند.

www.tabarestan.info
تبرستان

کورزن، جورج ناتانیل کورزن، ۱۸۵۹-۱۹۲۵
 Curzon, George Nathaniel Curzon 1st Marguis.

۲ ج. مصور، جدول، نمودار.
 عنوان اصلی:
 Persia and the Persian question

۱. ایران - سیر و سیاحت. ۲. ایران - سیاست و حکومت.
 ۳. ایران - اوضاع اقتصادی. ۴. مسأله شرق (اسیای مرکزی).
 الف. وحید مازندرانی، غلامعلی، ۱۲۹۱ - ۱۳۴۹ مترجم.
 ۹۵۵/۰۸ DSR ۱۳۲۵



شرکت انتشارات علمی و فرهنگی

وابسته به

وزارت فرهنگ و آموزش عالی

ایران و قضیه ایران (جلد دوم)

چاپ اول: ۱۳۴۹؛ ... چاپ چهارم: ۱۳۷۳

تعداد: ۳۰۰۰ جلد

چاپ: چاپخانه شرکت انتشارات علمی و فرهنگی

کلیه حقوق برای ناشر محفوظ است

فهرست

۳۰	نقشه شهر		
۳۱	میدان شاه	۱	فصل نوزدهم: از تبران به اصفیان
۳۳	نقاره خانه	۲	در راه جنوب
۳۴	مسجد شیخ لطف الله	۲	جدول ایستگاههای پستی
۳۵	مسجد شاه	۱	ارهیای قم
۳۷	دروازه عالی قاپو	۲	۱- جاده کاروان روقدیمی
۳۸	قصر	۳	۲- جاده ارا به رو
۳۹	چهل ستون	۴	دریاچه جدید
۴۲	ایوان	۵	۳- جاده پستی
۴۲	تختگاه	۷	قم
۴۳	نگارخانه	۸	تاریخ
۴۴	تعریف	۱۰	مقبره های سلطنتی
۴۵	عمارتها و ایوانها	۱۰	بارگاه حضرت معصومه (ع)
۴۵	هشت بهشت	۱۱	تعمیرات
۴۷	چهارباغ	۱۲	شهر
۴۹	مدرسه شاه سلطان حسین	۱۳	مرد
۵۰	مسجد جمعه	۱۳	جاده پستی
۵۱	بازار	۱۴	کاشان
۵۱	تجارت	۱۵	صنایع آن
۵۲	واردات و صادرات	۱۷	کشی
۵۳	مصنوعات	۱۷	اهالی
۵۳	اهالی و اخلاق آنها	۱۷	عقرب
۵۴	هیأت روحانی	۱۸	قصر فین
۵۵	قشون	۱۹	بند شاه عباس
۵۵	زنده رود	۲۰	کوهرود (قهرود)
۵۶	پل مارنون	۲۱	جاده اصفهان
۵۶	پل علی (الله) وردی خان	۲۲	برج کبوتران
۵۷	هنر ارجریب	۲۴	ورود به شهر
۵۸	پل چوبی	۲۴	تاریخ
۵۸	هفت دستکاه و آیینه خانه	۲۵	شاه عباس کبیر
۶۰	پل خواجو	۲۷	پایتخت صفویه

۶۳	دل شهرستان	۶۳	نظریات مخالف
۶۳	جلفا	۶۳	دارابگرد
۶۴	تاریخ	۶۴	نتیجه
۶۶	جماعت ارامنه	۶۶	درود به تخت جمشید
۶۷	کلیسا	۶۷	بند امیر
۶۸	قبرستان	۶۸	درود به شیراز
۷۰	ارامنه متحد	۷۰	تسکله الله اکبر
۷۰	عیات اعزامی کلیسای انگلستان	۷۰	منظره شهر
۷۱	کلی اروپائی	۷۱	تاریخ
۷۲	منازجینان	۷۲	ازبک
۷۴	آثار و خرابیها	۷۴	قصر قدیمی
			بازار و کسب و تجارت
			شراب شیراز
			سایر مصنوعات
			مسجد و مدرسه
			مردم و زندگی
			باغها
			باغ تخت
			باغ نو
			باغ جهان نما
			باغ دلگشا
			سعدی و حافظ
			آرامگاه سعدی
			قصر و چاهها
			قبر درویش
			ولایت دوستی اهالی
			شورابجا
			ایلات فارس، قشقاییها
			تشکیر ایلات آنجا
			وضع واردت فعلی
			ایلات فارس و لرستان
			فصل بیست و یکم: تخت جمشید و ویرانههای دیگر
۹۵	مقبره	۹۵	نظریات مخالف
۹۶	روایت ایرانیان	۹۶	دارابگرد
۹۷	اولین تطبیق آن با قبر کوروش	۹۷	نتیجه
۹۸	نوینندگان کلاسیک	۹۸	درود به تخت جمشید
۱۰۲	موارد تشابه	۱۰۲	بند امیر
۱۰۳	موارد اختلاف	۱۰۳	درود به شیراز
۱۰۵	اصلیت پاسارگاد	۱۰۵	تسکله الله اکبر

فصل بیستم: اراضیایان به شیراز

۷۶	جاده پستی
۷۸	مهیبار
۷۸	قمته
۷۹	میدان جنگ ۱۸۳۵ م
۸۰	مقصود بیک
۸۱	فارس
۸۳	یزدخواست
۸۴	نمای خارجی
۸۵	وضع داخلی
۸۶	جاده اضافی
۸۶	آباد
۸۷	ده بید
۸۸	مرغاب
۸۹	خرابههای پاسارگاد
۸۹	۱- سکو
۹۰	۲- برج آتشگاه نیست
۹۱	۳- ستون حاوی کتیبه
۹۲	۴- ستون و نیم ستون
۹۲	۵- تصویر منسوب به کوروش
۹۳	۶- مسجد هادرسلیمان

۱۸۷	دورنما	۱۸۷	لوچههای دوم و سوم - نبرد
۱۸۸	پلکان بزرگ	۱۸۸	های سواره
۱۹۰	رواق خشیارشا	۱۹۰	لوچه چهارم - شاپور و پیرام
۱۹۰	کتیبه خشیارشا	۱۹۰	لوچه پنجم - جنگ سواره
۱۹۲	یادکاریهای سفر	۱۹۲	لوچه ششم - پیرام دوم و
۱۹۳	تالار مرکزی	۱۹۳	در پاریان
۱۹۴	دروازه دومی	۱۹۴	لوچه هفتم - هرمزد و اردشیر
۱۹۶	کاخ خشیارشا	۱۹۶	۳- حجاریهای نقش رجب
۱۹۶	پلکان	۱۹۶	لوچه اول - هرمزد و اردشیر
۱۹۷	حجاریها	۱۹۷	لوچه دوم - هرمزد و اردشیر
۱۹۹	مراسم در نوروز	۱۹۹	لوچه سوم - شاپور و نارد
۲۰۰	ستونها	۲۰۰	شاهی
۲۰۲	اندازه و ابعاد	۲۰۲	انتقاد
۲۰۴	سقف	۲۰۴	کتیبههای ساسانی در تخت جمشید
۲۰۵	کاخ داریوش	۲۰۵	آذرخشامنی
۲۰۶	مدخل جناحی	۲۰۶	چهارنگردان سابق
۲۰۶	تالار مرکزی	۲۰۶	الفبای میخی
۲۰۸	کتیبهها	۲۰۸	تصاویر ممتاز
۲۱۰	پلکان جنوبی	۲۱۰	نام واقعی
۲۱۰	نوع بنا	۲۱۰	تاریخ استخر و تخت جمشید
۲۱۱	مسئله دیوارها	۲۱۱	۱- خرابیهای استخر
۲۱۲	کاخ اردشیر سوم	۲۱۲	سد کتیبهان
۲۱۳	کاخ خشیارشا	۲۱۳	۲- مقبره‌های پادشاهان در
۲۱۵	تپه بزرگ	۲۱۵	نقش رستم
۲۱۵	بنای جنوب شرقی	۲۱۵	علامه خارجی
۲۱۶	بنای مرکزی	۲۱۶	وضع داخلی
۲۱۷	تالار صدستون	۲۱۷	مقبره اولی
۲۱۸	حجاریها	۲۱۸	مقبره داریوش
۲۲۰	طرح بنا	۲۲۰	مقبره‌های سوم و چهارم
۲۲۱	دروازه در و پیلای	۲۲۱	نمونه مصری
۲۲۱	آیا بوسیله اسکندر دچار حریق	۲۲۱	شرح و آئین زردشتی
۲۲۲	گردیده؟	۲۲۲	می گویند آتشگاه بود
۲۲۲	راههای زیرزمینی	۲۲۲	غرض از ساختمان آن چه بوده است؟
۲۲۴	مقبره‌های شاهی	۲۲۴	آتشگاه
۲۲۵	مقبره شمالی	۲۲۵	۳- خرابیهایی که در جلگه مانده
۲۲۶	مقبره‌های میانی و جنوبی	۲۲۶	است
۲۲۷	تخت جمشید واقعی	۲۲۷	۴- تخت جمشید
۲۲۸	شک و تردید استولزه	۲۲۸	چگونگی ورود
۲۳۰	پاسخ	۲۳۰	ایوان
۲۳۱	سرگذشت ویرانی آن	۲۳۱	پاچه ساخته اند
۲۳۲	تاریخ سررشته‌ای در جهان هنر	۲۳۲	

۴۱۵	چشم انداز
۴۱۶	کوردگرون
۴۱۶	کافال گبان (قیان)
۴۱۷	اقامتگاههای کنار رودخانه
۴۱۹	حیوانات شکاری
۴۱۹	اهواز
۴۲۰	شرشما (آبشارها)
۴۲۱	بند بزرگ
۴۲۲	آبشار عمده
۴۲۳	آبشار آخری
۴۲۴	کانال یاتراموا
۴۲۵	اهوازیان اگی نیز
۴۲۶	جنگک ۱۸۵۷
۴۲۷	بندرناسری
۴۲۸	آشنایی با سرکار میرزا
۴۲۸	سبک تزویر آمیز او
۴۲۹	مهمانهای ممتاز او
۴۳۰	میرزا بعد از استراحتی شبانه
۴۳۱	افراد برجسته
۴۳۱	سوزا (شوش)
۴۳۲	کلون در بالای اهواز
۴۳۳	رودخانه شاپورباشاور
۴۳۴	نقطه تلاقی
۴۳۴	بند قیر
۴۳۵	التقای سه رودخانه
۴۴۵	آب دز
۴۳۶	آب شلیط
۴۳۶	آب گرگر
۴۳۷	شی در بند قیر
۴۳۸	راههای شوش
۴۳۸	جزیره
۴۳۹	طلوع آفتاب
۴۴۰	حوالی شوش
۴۴۱	تاریخ
۴۴۳	چشمیت
۴۴۳	خصایب جدید
۴۴۳	سردابها
۴۴۴	تجارت و صنعت
۴۴۵	نظریه ایبار و سلبی درباره مردم آنجا
۴۴۵	اخلاق جدید
۴۴۶	چهره و لباس
۴۴۷	وضع و موقع شهر
۴۴۸	کارهای آبیاری
۴۴۹	۱- مجرای آب گرگر
۴۴۹	بندها و آسیابها
۴۵۱	۲- آب شلیط
۴۵۱	بند ویل والرین
۴۵۲	قسمت شکسته آن
۴۵۴	۳- نهر مینو
۴۵۵	روایت راجع به والرین
۴۵۶	توضیحاتی راجع به کار آبیاری
۴۵۶	روزگار قدیم
۴۵۶	ساختمان مجرای گرگر
۴۵۷	بنای بند بزرگ
۴۵۸	ارگی
۴۶۰	نظام السلطنه
۴۶۰	قورخانه
۴۶۱	آداب
۴۶۱	پایین آمدن از نهر گرگر
۴۶۲	باز موضوع میرزا
۴۶۲	ضدیت با کشتی رانی کمپانی انگلیس
۴۶۳	وضع آبنده در سال ۱۸۸۹
۴۶۳	پیشرفت های بعدی
۴۶۴	اقدامات عمومی
۴۶۵	اقدامات ایرانیان
۴۶۶	سهم و نصیب انگلستان
	فصل بیست و هشتم: بحریه
۴۶۸	واحه ایرانیان از اروپا
۴۷۱	خیالات عالی دریائی نادرشاه
۴۷۱	۱- در بحر خزر
۴۷۳	۲- خلیج فارس
۴۷۳	کریم خان زند
۴۷۳	عهدنامه های انگلستان و ترکمن چای
۴۷۴	اشغال کردن آشوراده
۴۷۵	کشتی های یونی
۴۷۵	خلیج فارس
۴۷۵	پرس و پولیس
۴۷۷	شوش (سوزا)
	فصل بیست و نهم: خلیج فارس
۴۷۸	وضع تاریخی ممتاز خلیج

۴۸۰	شرحی اجمالی درباره سواحل شمالی
۴۸۰	کرانه های جنوبی
۴۸۱	بندر معشور (ماه شهر) وهندیان
۴۸۲	فرمانداری ایران
۴۸۳	بندر دلیلم
۴۸۴	بندر ریگ
۴۸۴	بوشهر
۴۸۵	منظره ساحل
۴۸۵	جزیره خارک
۴۸۸	دشتستان و کنگان
۴۸۹	جنبه تاریخی این منطقه
۴۹۰	لنگه
۴۹۰	کرجی بومی
۴۹۱	تجارت
۴۹۲	شیر و جمعیت آن
۴۹۳	جزیره قشم
۴۹۴	قرارگاه نظامی انگلیس
۴۹۶	دایستان عنصری ماجراجو
۴۹۶	جزیره هنگام
۴۹۷	هرمز و بند عباس
۴۹۷	تاریخ هرمز
۴۹۸	تفوق بر تنالی ها
۴۹۹	وضع نامساعد طبیعی آن
۵۰۰	شهری باشکوه فراوان
۵۰۱	بازرگانان انگلیسی
۵۰۲	قطع رابطه بین برتنال و ایران
۵۰۴	پیمان شکنی ایرانیها
۵۰۵	انتقال به بندرعباس
۵۰۶	هوا
۵۰۷	از میان رفتن دستگاه بندرعباس
۵۰۷	انتقال به بوشهر
۵۰۸	دعای مستط
۵۰۹	تجدید اقتدار ایران
۵۱۰	بندرعباس جدید
۵۱۱	تجارت
۵۱۳	جاسک
۵۱۴	تلکراف هندو اروپ
۵۱۴	ایستگاه نظامی حکومت هند
۵۱۵	جاسک جدید
۵۱۶	کرانه مکران
۵۱۷	گوادر
۵۱۸	منظره ساحل
۵۱۸	تاریخ
۵۱۹	نظارت
۵۲۰	تاریخ عمان
۵۲۲	خاندان حکمران
۵۲۳	سید سعید
۵۲۴	مسقط و زنجبار
۵۲۶	شهر مسقط
۵۲۷	برج و بناها
۵۲۸	دورنما
۵۲۹	اقلیم
۵۳۰	شهر و اهالی
۵۳۰	نمایندگیهای خارجی
۵۳۱	تجارت
۵۳۲	مدنی قدیم
۵۳۴	دلوران عرب
۵۳۴	رأس مستدم
۵۳۶	دست اندازی انگلستان
۵۳۷	طوایف دزدان بحری
۵۳۸	اختلافات و عیود
۵۴۰	شیوخ ساحل خلیج
۵۴۰	قطر
۵۴۲	دعای عثمانی
۵۴۳	جزایر بحرین
۵۴۴	صید مروارید
۵۴۵	ترتیب صید
۵۴۵	محمول
۵۴۵	تاریخ
۵۴۸	وهابی ها
۵۵۰	محمد بن رشید
۵۵۱	کویت یا قرین
۵۵۳	فاو (فو)
۵۵۳	اثرات حمایت انگلستان
۵۵۴	مقایسه با ادعای روس
۵۵۵	اقلیم خلیج
۵۵۶	کشتی رانی تجارتی
۵۵۷	کشتی بخاری خلیج فارس
	فصل بیست و هشتم: درآمد منایع و مصنوعات
۵۵۹	ارقام ایرانی

۵۶۰	طبقه بندی عواید	۵۶۰	طبقه بندی عواید
۵۶۰	الف- مالیات پادآمد ثابت	۵۶۰	الف- مالیات پادآمد ثابت
۵۶۰	۱- وضع مالیات	۵۶۰	۱- وضع مالیات
۵۶۰	مالیات زمین	۵۶۰	مالیات زمین
۵۶۲	نحوه پرداخت	۵۶۲	نحوه پرداخت
۵۶۳	مالیات احشام	۵۶۳	مالیات احشام
۵۶۴	باج سبیل ایلیاتی	۵۶۴	باج سبیل ایلیاتی
۵۶۶	۲- عایدات املاک شاهی	۵۶۶	۲- عایدات املاک شاهی
۵۶۶	۳- گمرک	۵۶۶	۳- گمرک
۵۶۶	سوء استفاده	۵۶۶	سوء استفاده
۵۶۸	۴- اجاره بیاوکرایدها	۵۶۸	۴- اجاره بیاوکرایدها
۵۶۹	ب- عایدات ناهرتب	۵۶۹	ب- عایدات ناهرتب
۵۶۹	۱- مصادره های عمومی	۵۶۹	۱- مصادره های عمومی
۵۷۰	۲- پیشکشی های نوری	۵۷۰	۲- پیشکشی های نوری
۵۷۱	۳- پیشکشی های فوق العاده	۵۷۱	۳- پیشکشی های فوق العاده
۵۷۱	تنزل پول رایج	۵۷۱	تنزل پول رایج
۵۷۱	مازاد	۵۷۱	مازاد
۵۷۶	مستمری ها	۵۷۶	مستمری ها
۵۷۷	معایب ترکیب مالیاتی فعلی	۵۷۷	معایب ترکیب مالیاتی فعلی
۵۷۸	ضرورت ارزیابی جدید	۵۷۸	ضرورت ارزیابی جدید
۵۷۹	محاسبات عمومی	۵۷۹	محاسبات عمومی
۵۷۹	مالیات جدید	۵۷۹	مالیات جدید
۵۸۰	اصلاح گمرکی	۵۸۰	اصلاح گمرکی
۵۸۰	نظریه ایرانی درباره امور مالی	۵۸۰	نظریه ایرانی درباره امور مالی
۵۸۲	نحوه ملک داری در ایران	۵۸۲	نحوه ملک داری در ایران
۵۸۲	۱- املاک سلطنتی	۵۸۲	۱- املاک سلطنتی
۵۸۳	۲- تیولها	۵۸۳	۲- تیولها
۵۸۳	۳- موقوفات	۵۸۳	۳- موقوفات
۵۸۳	۴- املاک خصوصی	۵۸۳	۴- املاک خصوصی
۵۸۵	جمعیت	۵۸۵	جمعیت
۵۸۹	نظریه روسها	۵۸۹	نظریه روسها
۵۹۰	محصولات و مصنوعات	۵۹۰	محصولات و مصنوعات
۵۹۱	غلات	۵۹۱	غلات
۵۹۲	قند و شکر	۵۹۲	قند و شکر
۵۹۲	پنبه	۵۹۲	پنبه
۵۹۳	ابریشم	۵۹۳	ابریشم
۵۹۳	تنباکو	۵۹۳	تنباکو
۵۹۵	تریاک	۵۹۵	تریاک
۵۹۶	طرز کاشت	۵۹۶	طرز کاشت
۵۹۷	گیاه های طبی	۵۹۷	گیاه های طبی
۵۹۷	گیاه های مولد رنگ	۵۹۷	گیاه های مولد رنگ
۵۹۸	گز یا ترنجبین	۵۹۸	گز یا ترنجبین
۵۹۹	چوب	۵۹۹	چوب
۶۰۰	گل و باغ	۶۰۰	گل و باغ
۶۰۱	میوه	۶۰۱	میوه
۶۰۱	تاک	۶۰۱	تاک
۶۰۲	شراب ایرانی و میکساران	۶۰۲	شراب ایرانی و میکساران
۶۰۳	شراب سازی در حال حاضر	۶۰۳	شراب سازی در حال حاضر
۶۰۵	مشروبات الکلی	۶۰۵	مشروبات الکلی
۶۰۵	چهارپایان: اسبها	۶۰۵	چهارپایان: اسبها
۶۰۶	قاطر	۶۰۶	قاطر
۶۰۶	شتر	۶۰۶	شتر
۶۰۷	صید ماهی	۶۰۷	صید ماهی
۶۰۷	چرم	۶۰۷	چرم
۶۰۷	پشم	۶۰۷	پشم
۶۰۸	منابع معدنی	۶۰۸	منابع معدنی
۶۰۸	تاریخ	۶۰۸	تاریخ
۶۱۰	استخراج جدید	۶۱۰	استخراج جدید
۶۱۱	شرکت معادن ایران	۶۱۱	شرکت معادن ایران
۶۱۲	مناطق معدنی	۶۱۲	مناطق معدنی
۶۱۲	۱- آذربایجان	۶۱۲	۱- آذربایجان
۶۱۴	۲- کوه های البرز	۶۱۴	۲- کوه های البرز
۶۱۵	۳- خراسان	۶۱۵	۳- خراسان
۶۱۶	۴- کرمان	۶۱۶	۴- کرمان
۶۱۷	۵- نواحی مرکزی	۶۱۷	۵- نواحی مرکزی
۶۱۸	۶- حدود ساحلی خلیج فارس	۶۱۸	۶- حدود ساحلی خلیج فارس
۶۲۰	مومیائی	۶۲۰	مومیائی
۶۲۰	نمک سنگی و گل اخرا	۶۲۰	نمک سنگی و گل اخرا
۶۲۱	سایر منابع معدنی	۶۲۱	سایر منابع معدنی
۶۲۱	آینده معادن در ایران	۶۲۱	آینده معادن در ایران
۶۲۲	مصنوعات	۶۲۲	مصنوعات
۶۲۳	فروش	۶۲۳	فروش
۶۲۵	شال- قلمکار- مخمل و گلدوزی	۶۲۵	شال- قلمکار- مخمل و گلدوزی
۶۲۶	محصولات هنری	۶۲۶	محصولات هنری
۶۲۷	خلاصه	۶۲۷	خلاصه
۶۲۹	رشته تاریخ	۶۲۹	رشته تاریخ
۶۳۰	ایران سرزمین رابط	۶۳۰	ایران سرزمین رابط
۶۳۰	اقوام تاجر	۶۳۰	اقوام تاجر
۶۳۲	تفوق پر تالیها	۶۳۲	تفوق پر تالیها
۶۳۳	اقدامات انگلیسیها	۶۳۳	اقدامات انگلیسیها

۶۳۴	کمپانی مسکوی و ایران	۶۳۴	کمپانی مسکوی و ایران
۶۳۵	هیئت های اعزامی تجارته	۶۳۵	هیئت های اعزامی تجارته
۶۳۹	علت های شکست	۶۳۹	علت های شکست
۶۴۰	اجازه به سر. اتنونی شرلی	۶۴۰	اجازه به سر. اتنونی شرلی
۶۴۲	جیلز هوبز	۶۴۲	جیلز هوبز
۶۴۲	بلند پروازی فرانسویها	۶۴۲	بلند پروازی فرانسویها
۶۴۲	سفارت هلشتاین	۶۴۲	سفارت هلشتاین
۶۴۳	پلر گبیر و کمپانی روس	۶۴۳	پلر گبیر و کمپانی روس
۶۴۵	جان التون و یوناس هانوی	۶۴۵	جان التون و یوناس هانوی
۶۴۶	دست کشیدن از کار	۶۴۶	دست کشیدن از کار
۶۴۸	ترازنامه	۶۴۸	ترازنامه
۶۴۸	علت های شکست	۶۴۸	علت های شکست
۶۴۹	کمپانی عثمانی و شرق نزدیک	۶۴۹	کمپانی عثمانی و شرق نزدیک
۶۵۰	کمپانی هند شرقی	۶۵۰	کمپانی هند شرقی
۶۵۱	نخستین داد و ستدها با خلیج فارس	۶۵۱	نخستین داد و ستدها با خلیج فارس
۶۵۳	فرانسویها	۶۵۳	فرانسویها
۶۵۴	روسها	۶۵۴	روسها
۶۵۵	هلندیها	۶۵۵	هلندیها
۶۵۶	بخت و طالع انگلیسیها	۶۵۶	بخت و طالع انگلیسیها
۶۶۰	تغییر صحنه کار	۶۶۰	تغییر صحنه کار
۶۶۱	تفوق روسیه در شمال	۶۶۱	تفوق روسیه در شمال
۶۶۳	تفوق انگلیس در جنوب	۶۶۳	تفوق انگلیس در جنوب
۶۶۴	منطقه میانه	۶۶۴	منطقه میانه
۶۶۴	جمع صادرات ایران	۶۶۴	جمع صادرات ایران
۶۶۶	نوع واردات	۶۶۶	نوع واردات
۶۶۷	منابع اجتناس خارجی	۶۶۷	منابع اجتناس خارجی
۶۶۷	ارزش جمع واردات	۶۶۷	ارزش جمع واردات
۶۶۸	میزان بر آورد مطابق عواید گمرک	۶۶۸	میزان بر آورد مطابق عواید گمرک
۶۷۱	شرایط های تجارته ایران	۶۷۱	شرایط های تجارته ایران
۶۷۱	منطقه شمال غربی	۶۷۱	منطقه شمال غربی
۶۷۱	۱- خط طرابوزان و تبریز	۶۷۱	۱- خط طرابوزان و تبریز
۶۷۲	۲- خط تفلیس- تبریز	۶۷۲	۲- خط تفلیس- تبریز
۶۷۴	۳- خط آستارا- تبریز	۶۷۴	۳- خط آستارا- تبریز
۶۷۴	۴- خط اسکندریه- تبریز	۶۷۴	۴- خط اسکندریه- تبریز
۶۷۶	۵- خط رشت- تهران	۶۷۶	۵- خط رشت- تهران
۶۷۶	۶- خط مشهد- تهران	۶۷۶	۶- خط مشهد- تهران
۶۷۷	۷- بندرگز- استراپاد	۶۷۷	۷- بندرگز- استراپاد
۶۷۷	۸- خط عشق آباد- مشهد	۶۷۷	۸- خط عشق آباد- مشهد
۶۷۸	۹- مشهد به خیره و بخارا	۶۷۸	۹- مشهد به خیره و بخارا
۶۷۹	۱۰- مشهد به افغانستان	۶۷۹	۱۰- مشهد به افغانستان
۶۷۹	۱۱- راه ترانزیتی افغانستان	۶۷۹	۱۱- راه ترانزیتی افغانستان
۶۷۹	از هندوستان	۶۷۹	از هندوستان
۶۸۰	۱۲- خط بندرعباس، کرمان،	۶۸۰	۱۲- خط بندرعباس، کرمان،
۶۸۰	یزد و مشهد	۶۸۰	یزد و مشهد
۶۸۰	۱۳- خط لنکه- لارستان	۶۸۰	۱۳- خط لنکه- لارستان
۶۸۰	۱۴- خط بو شهر- شیراز- اصفهان	۶۸۰	۱۴- خط بو شهر- شیراز- اصفهان
۶۸۳	۱۵- خط محمره، شوشتر،	۶۸۳	۱۵- خط محمره، شوشتر،
۶۸۳	بروجرد	۶۸۳	بروجرد
۶۸۵	۱۶- خط بنداد، کرمانشاه	۶۸۵	۱۶- خط بنداد، کرمانشاه
۶۸۸	۱۷- خط بنداد و کردستان ایران	۶۸۸	۱۷- خط بنداد و کردستان ایران
۶۸۹	خلاصه	۶۸۹	خلاصه
۶۹۰	مقدار تجارت ایران و هند و انگلیس	۶۹۰	مقدار تجارت ایران و هند و انگلیس
۶۹۱	مقدار تجارت ایران و روسیه	۶۹۱	مقدار تجارت ایران و روسیه
۶۹۲	موانی که در کار تجارته بیکانه است	۶۹۲	موانی که در کار تجارته بیکانه است
۶۹۴	آینده	۶۹۴	آینده
۶۹۵	سیاست خارجی ایران و افغانستان	۶۹۵	سیاست خارجی ایران و افغانستان
۶۹۷	عثمانی	۶۹۷	عثمانی
۶۹۸	روسیه و انگلستان	۶۹۸	روسیه و انگلستان
۶۹۹	پیش آمدی بر گفتار سیاست دور قیام	۶۹۹	پیش آمدی بر گفتار سیاست دور قیام
۷۰۰	رپودن خاک ایران از طرف روسیه	۷۰۰	رپودن خاک ایران از طرف روسیه
۷۰۱	تفوق در حوزه شمال و شمال غربی	۷۰۱	تفوق در حوزه شمال و شمال غربی
۷۰۲	وضع کار در شمال شرقی	۷۰۲	وضع کار در شمال شرقی
۷۰۳	فتح ترکمنستان	۷۰۳	فتح ترکمنستان
۷۰۴	اثر خط آهن ناحیه ماوراء بحر خزر	۷۰۴	اثر خط آهن ناحیه ماوراء بحر خزر
۷۰۵	خلاصه وضع روسیه	۷۰۵	خلاصه وضع روسیه
۷۰۶	نقشه های تجاوز	۷۰۶	نقشه های تجاوز
۷۰۸	برگه ای از روزنامه نوورمیا	۷۰۸	برگه ای از روزنامه نوورمیا
۷۱۰	خندهات روسیه نسبت به ایران	۷۱۰	خندهات روسیه نسبت به ایران
۷۱۰	تأیید رسمی	۷۱۰	تأیید رسمی
۷۱۱	چشم داشتی بر خلیج فارس	۷۱۱	چشم داشتی بر خلیج فارس
۷۱۲	تاکنیک آنها	۷۱۲	تاکنیک آنها
۷۱۴	عقیده سابق ایرانیان	۷۱۴	عقیده سابق ایرانیان
۷۱۴	رویه روسیه در قبال اصلاحات داخلی	۷۱۴	رویه روسیه در قبال اصلاحات داخلی
۷۱۶	وسعت طلبی ارضی دلیل ندارد	۷۱۶	وسعت طلبی ارضی دلیل ندارد
۷۱۸	نقشه هایی راجع به خلیج فارس	۷۱۸	نقشه هایی راجع به خلیج فارس
۷۱۹	نا توانی ایران	۷۱۹	نا توانی ایران
۷۱۹	علاقه انگلیس در کار ایران	۷۱۹	علاقه انگلیس در کار ایران
۷۲۰	نفع تجارته	۷۲۰	نفع تجارته

۷۲۱	تاریخ روابط ایران و انگلستان
۷۲۳	تقسیم چهارگانه
۷۲۴	خطوط آنگرانی هندوآروپ
۷۲۴	۱- خط عثمانی
۷۲۵	۲- خط ایران
۷۲۷	۳- خط روسیه
۷۲۷	۴- خط جدید هندوآروپ
۷۲۸	۵- کابل‌های زیردریایی
۷۲۹	بخش هند و ایران
۷۲۹	اعضاء و چگونگی کار
۷۳۱	تأثیر آن در ایران
۷۳۴	پیشنهاد استخدام مأموران تلگراف
۷۳۶	آنچه سیاستمدار و بازرگان برعهده دارند
۷۳۷	سیاست بریتانیا
۷۳۹	برتری بریتانیا در مرکز و جنوب
۷۳۹	نفوذ انگلیس در تهران
۷۴۱	نفوذ روسیه
۷۴۲	وضع انگلستان در جنوب
۷۴۳	مسئله دستکاه سفارت
۷۴۴	موانع اصلاحات
۷۴۹	آثار امیدواری
۷۵۱	ترقیاتی که تاکنون حاصل شده است
۷۵۲	جان‌نشین
۷۵۲	سیرت ایرانی
۷۵۳	شباب باتانی

فصل نوزدهم

از تهران به اصفهان

در راه جنوب - بعد از چند هفته زندگانی قرین خوشی در تهران که مشمول لطف و مهمان نوازی سفارت بریتانیا بودم و اقامت در محیط دلچسبی که غالباً با هیجان‌ات سیاسی پایتخت توأم بود باز سروکارم ناگزیر با چاپارخانه و اسب پستی افتاد و راه طولانی بیش از ۸۰۰ میل سفر دور و درازم تا خلیج فارس آغاز شد. اما شرط سروت این است که با وجود اتهام و ملامتی که به دستگاه چاپار و حیوان وسیله مسافرت آن نسبت داده‌اند خاطر نشان سازم که در خط سیر از تهران تا شیراز که پر رفت و آمدترین راههای ایران است هم چاپارخانه‌ها از آنچه در دیگر نقاط این کشور است وضع بهتری دارد و هم اسب‌ها چالاک ترند.

به جای اسبان وامانده و جاده‌های ناهموار که از خصایص عمده مسافرتم از مشهد تا تهران بود، این راه بواسطه وجود کوه‌هایی که سهل‌العبور تر است و امکان برخورد و صحبت با اروپائیان که در تلگرافخانه‌های بین راه در فواصل ۴۰ تا ۷۰ میل مستقر بوده‌اند و همچنین در پیش داشتن شهرهایی بزرگ با شهرتی جهانی که در یکی استراحت کافی و در دیگری اقامتی طولانی مقدورم بود سفر جنوبی‌ام عاری از نگرانی و دغدغه‌ای شد که معمولاً فکر مسافر را آشفته می‌سازد.

در عمل هم دیده می‌شود که این جاده نه فقط فاقد وسیله آسایش نیست بلکه حسن و مزیتی هم دارد. از لحاظ تتبع و تحقیق راجع به ایران مطالب بکر

و نابی در این خط سیر نیست و همان راهی است که تقریباً همه جهانگردان که از سمت جنوب به ایران وارد شده و یا از آن عبور کرده اند طی نموده و غالباً تعریف هایی در باره آن نوشته اند. من در اینجا به شرح وافى و كافى فقط آنچه در حال حاضر هست مى پردازم و درباب شهرهاى بزرگ و تاريخى نيز بيش از مسافران دوره هاى پيش حق مطلب را ادا خواهم كرد .

جدول ايستگاه هاى پستى - در قسمت اول اين جاده يعنى از تهران تا اصفهان
جدول ذيل نمودار مراكز پستى و مسافت هاست :

نام ايستگاه	مسافت به فرسخ	نام ايستگاه	مسافت به فرسخ
تهران با ارتفاع ۳۸۰۰ پا +	-	کوهرود (قهرود) با ۷۲۵۰ پا ارتفاع	۷
رباط كريم	۷	بيدشك (سه +) جه	۶
پيك	۶	سورچه خورت	۶
كوشك بهرام	۴	گز	۶
رحمت آباد	۶	اصفيان + با ۵۳۰۰ پا ارتفاع	۳
قم با ۳۱۰۰ پا ارتفاع +	۴	جلفا	۱
پاستگان	۴	جمع =	۷۳ فرسخ
سن سن	۷		۱۰
كاشان با ۳۲۰۰ پا ارتفاع	۶		۲۸۵ ميل

راههاى قم : بين تهران و قم كه تقريباً صد ميل است سه جاده هست و تا اين اواخر هر سه ، محل رفت و آمد بوده است و بين آنها رقابتى است كه خاص محيط ايرانى است .

۱ - جاده كاروان رو قديمى - اول جاده كاروانى قديمى است كه تاده پانزده سال پيش هر مسافرى طى كرده است و نويسندگان متعددى شرح آنرا + علامت ايستگاه تلگراف .

نوشته اند . اين راه از دروازه شاه عبدالعظيم شروع مى شود و پس از عبور از كنار بارگاه مزبور به ده كنارگرد مى رسد و بعد از آنجا به يك رشته دره هاى خالى و ملال انگيز به نام دره ملك الموت منتهى مى گردد و از آن جهت به اين اسم خوانده مى شود كه به رسم خرافاتى ايرانى آن نقطه محل اجنه و غولها است .

اين دره كه به هيچ وجه تفاوتى با نظاير آن در ساير نقاط ايران ندارد و به مراتب هم از بسيارى از آنها سهل تر و كمتر زنده است از چند جهت نظر اروپائيان را جلب كرده است چون درحيني كه كريبوتر شاعر مآب آن را دره خاكى خواب آورى ذكر نموده ، سرجان ملكم كه دست كم اين بارغان اختياركلام را از دست داده است آنجا را داراى مهيب ترين كتل ها و دره هاى شمرده است كه در عمر خود ديده بوده است .

پس از ترك اين ناحيه كوهستانى جاده به سمت حوض سلطان پائين مى رود . در آنجا آب انبارى بود كه از چندين قنات حدود شمالى كوير آب مى گرفته است . اين كوير يا نمك زار ها را عموماً انتهاي غربى دشت كوير ايران شمالى محسوب مى دارند كه از سمت مشرق به درياى نمك (كه فقط در سال جارى كشف شده است) ارتباط مى يابد . اهالى محل معتقدند كه آنجا سابقاً دريا بوده و هنگام تولد نبى [اسلام] خشك شده است . بعد از عبور از كوير كه بالغ بر دو ميل عرض دارد جاده از رودخانه قره چاي بوسيله پل دلاك طى مى شود و آن پلى سنگى است كه از قرار معلوم دلاك سرشناسى ساخته يا تعمير كرده است . مى گويند شايد اين دلاك در دستگاه شاه عباس خدمت مى نموده است سپس جاده به شهر قم مى رسد .

۲ - جاده ارابه رو - راه ديگر كه سيم هاى تلگراف هند و اروپا در كنار آن نصب شده است همان جاده ايست كه پدر اسين السلطان فعلى در سال ۱۸۸۳ - ۱۸۸۴ ساخته و قصد اصلى هم اين بوده است كه از تليكا و تاراتاس ۱ براى مسافرت زوار استفاده بشود و براى آسايش اين جماعت كاروانسراهاى با سر درهاى ۱ - وسايل نقليه كه با اسب كشيده مى شود و بيشتر در روسيه متداول بوده است .

کاشی در علی آباد و منظریه و قم ساخته اند. فواصل این نقاط به شرح ذیل است: از تهران به حسین آباد شش فرسخ، علی آباد هشت فرسخ، منظریه پنج فرسخ، قم شش فرسخ، جمعاً بیست و پنج فرسخ. کار این جاده لنگ شده است و با لااقل از ابتدا درست نگاهداری نشده بوده است، ولی چون این خط را شرکت جدید عهده دار تلگراف تهران - بروجرد - شوشتر از امین السلطان خریده است بعید نیست بزودی مرتب و مورد استفاده واقع گردد.

دریاچه جدید - اکنون به قسمت جالب توجه داستان می‌رسیم. بزودی پس از خاتمه ساختمان این جاده جدید در کویری که نامش را یاد کرده‌ام و جاده قدیمی کاروان رو از میان آن می‌گذرد دریاچه شور بسیار وسیعی پیدا شده است. این موضوع به قدری تولید هیجان نموده و جالب توجه واقع شده بود که شاه نیز از آنجا دیدن نمود، و تعریف این دریاچه به قلم همایونی در روزنامه ایران شماره‌های ۱۰ و ۱۹ مه سال ۱۸۸۸ درج شده و ژنرال شیندلر آن را ترجمه کرده و با ضمیمه کردن نقشه‌ای در نشریه انجمن جغرافیائی پادشاهی منتشر گردید. اعلیحضرت بی تأمل وجود دریاچه را به آبی که در کویر مانند چشمه‌های زیر زمینی جوشان است نسبت داده‌اند، ولی باید دو شرح دیگری را که در این باب رایج است ذکر نمود.

بنا بر روایت، سدی در قره‌چای پائین پل دلاک در سال ۱۸۸۳ شکست و آب به زمین‌های گود کویر سرازیر شد و بنا بر قول دیگر که بیشتر احتمال صحت دارد سد بخودی خود نشکسته است، بلکه بوسیله امین السلطان یا عمال او عمداً خراب شده است تا راه کاروان رو قدیمی را آب فراگیرد و وسایل نقلیه ناگزیر شوند که از راه جدید رفت و آمد و در کاروانسراه‌های نو توقف نمایند. بهر حال دریاچه‌ای هست که حالا دو رودخانه یکی قره‌چای از ساوه و دیگری رود اناربار که گاهی اشتهاً آب خونسار و جربادگان نامیده می‌شود از راه قم به آن می‌ریزد و حدس این است که این دریاچه از بین نخواهد رفت.

۳ - جاده پستی - بعد از آنکه امین السلطان جاده کاروان رو قدیمی را با موفقیت از کار انداخت ناگزیر شد که از عهده مقامات پستی و سرویس چاپار برآید و می‌گویند که بواسطه اختلافی درباره همین موضوع بین او و امین الدوله وزیر پست و معادن سبب پیدایش جاده سومی شد که در سمت غربی جاده دیگر واقع شده و در موقع مسافرت به ایران راه چاپاری به مقصد قم بوده و همان راهی است که من هم طی کردم. من تهران را از طریق دروازه همدان ترك و در جاده کاروانی اصلی به طرف مغرب حرکت کردم و به نقطه‌ای قدری بالاتر از ده رباط - کریم رسیدم که رشته واحد خط تلگراف بغداد که مهندسان انگلیسی نصب و سپس به دولت ایران تسلیم کرده بودند از همان جا عبور می‌کند.

در شانزده میلی تهران از رودخانه باریک کرج که بین دو کناره بلند جریان داشته و پلی یک دهانه بر آن ساخته بودند گذشتم. رباط کریم دهکده‌ای است با خانه‌های پراکنده و گودال کثیفی در میان خیابان. آن راه از آنجا تا پیک چندان قابل توجه نیست و فاقد آثار حیات است و چون بر سطح همواری می‌گذشته از لحاظ سفر چاپاری وضع مساعدی داشته است. تپه‌های کوتاه جلگه را از دو سمت فرا گرفته و در حدود چهارمیلی پیک جاده به صورت دره‌ای دورانی و پر نشیب و فراز در می‌آید.

دماوند و رشته‌های البرز را همواره در پشت سر خود می‌دیدم که یکی جابه سرخ فام بر تن داشته و دیگری پوشش نازکی از برف که در هر ربع ساعت رنگ و سایه متفاوتی می‌یافتند، گاهی صورتی می‌نمود و گاهی خاکستری و درحوالی غروب هم به رنگ سرخ و زعفرانی در آمد.

در پیک چاپارخانه‌ای یافتیم که دو برج و بالاخانه داشت با پنجره‌های گشاده معمولی و دره‌های باد کرده. از اینجا راه درکنار کشتزار به طرف مشرق و از میان تنگه گردی در جهت تپه‌های مجاور پیش می‌رود تا محلی که رودخانه شوراب

به دریاچه جدید می‌ریزد. در هنگام صبح سطح شفاف نمکی آن زیر تابش خورشید می‌درخشید. در این جا من نمونه سبک نگارش اعلیحضرت را از شرحی که راجع به منظره آن حوالی نوشته اند نقل می‌کنم :

« در این فصل بهار که شترها بچه‌دار می‌شوند، طراوت صحرا و صافی هوا و جلوه دریاچه با انعکاس تابش خورشید بر آن و پهنای دشت و خیل شترها با نوزادان آنها و ساریان‌ها و فرزندان ایشان که سرگرم شترداری بودند و چادرهای سیاه افراد بومی و رمه‌گوسفندان که در صحرا مشغول چرا بودند همه نشاط انگیز است ».

بعد از طواف کناره غربی دریاچه برای نخستین بار به جاده ارابه رو تهران برخورد می‌کنیم که در آن حدود شانزده پا عرض دارد و قدری هم جلوتر در بالای تپه‌ها به جاده چاپاری مربوط می‌گردد. هنگام پائین آمدن از این ارتفاعات بوسیله تنگه سهل‌العبوری به کاروانسرای نو و عالی منظره وارد می‌شویم و آن جا سردر کاشی خیلی زیبا و همچنین علامت شیر و خورشید هست که بر سنگی کنده‌اند. قدری جلوتر قبل از ورود به یگانه ایستگاه پستی رحمت آباد رودخانه قره‌چای که از ساوه جاری است پل سنگی بزرگی است که محکم‌ترین ساختمانی بوده که من تا آن موقع دیده بودم.

از پل کوتاهی گذشتیم و به دره تازه‌ای آمدیم و بزودی آثاری توأم با رنگ سبز و خالی نمایان بود و علامت این بود که به شهر بزرگی نزدیک شده‌ایم. از آنجا گنبد زرین و مناره‌های حرم حضرت فاطمه (ع) با درخشندگی تامی در زیر تابش آفتاب دیده می‌شود. قدری که جلوتر می‌رویم بناهای مقدس، بزرگ‌تر می‌نمایند و معلوم می‌شود که شامل دو گنبد مطلا و پنج مناره بلند است که دو منار مقابل یکدیگر و مناره واحدی نیز نزدیک گنبد بزرگ هست.

در میان درختان در نقطه‌ای مجزا و برجسته بام کاشی‌کاری امام‌زاده‌ها دیده می‌شود که مقبره مؤمنانی است که استخوان آنها را برای دفن کردن در خاک

متبرک قم انتقال داده‌اند. می‌گویند سابقاً بالغ بر ۴۰۰ تا از این مقبره‌ها در حوالی شهر بود که بعضی از آنها هنوز وضع درستی دارد و آیات قرآن به خط نسخ بر کاشی‌های گنبد آن منقوش گردیده و بعضی دیگر هم بکلی ویران است و کاشی‌های آبی را کنده‌اند و لانه‌های پرندگان از قبیل لک‌لک شده است. چشم انداز شهر درست جنوب شامل یک رشته تپه‌ها با حواشی باریک و شکل و وضع بسیار خشک و خالی است و متناسب با عادت قدیم خرافات پرستی و تعصب آمیز این شهر است.

قم - در حوالی شهر کشتزار فراوان دیده می‌شود و در پیچ هر کوچه دورنمای گنبد حضرت فاطمه (ع) به نظر می‌رسد. نزدیک دروازه شهر رودخانه اناربار هست که به سمت دریاچه جدید جاری است و پل نسبتاً بزرگی با نه طاق بر آن ساخته‌اند. در طرف دیگر رودخانه، خانه‌های دوطبقه است که پنجره و ایوان‌هایی بشرف به رودخانه دارد و این سبک تجمل قسمت خارجی منازل در ایران کمیاب است. بقیه شهر از مسافت دور به صورت آلونک‌های کوتاه آهکی است.

من در راه چاپارخانه از میان بازار گذشتم. محل جدید چاپار در کاروانسرائی است مقابل بازار که سرپوشیده و راسته درازی است فقط چند معبر اریب دارد. محوطه بازار عریض و دکان‌ها بزرگ و پر از جنس است و ازدحام افراد و شتر و اسب و الاغ و گوسفند بیش از سایر جاهاست. سپس پیاده به تماشای آن حدود مسجد رفته‌ام که برای افراد بیگانه و مسیحی مجاز است. در بیرون دیوارهای گرد آن، گورستان وسیعی با هزاران قبر سنگی و گلی که غالباً در حال وارفتگی بود. جادوگری آن محل بی تناسب را صحنه عملیات خویش کرده بود و عده زیادی را مجذوب.

سواره از جلو در مسجد بزرگ گذشتم و به آن خیره شده بودم که موجب جلب توجه عده‌ای کنجکاو شد. محوطه وسیع مستطیلی را دیدم با غرفه‌های کاشی-

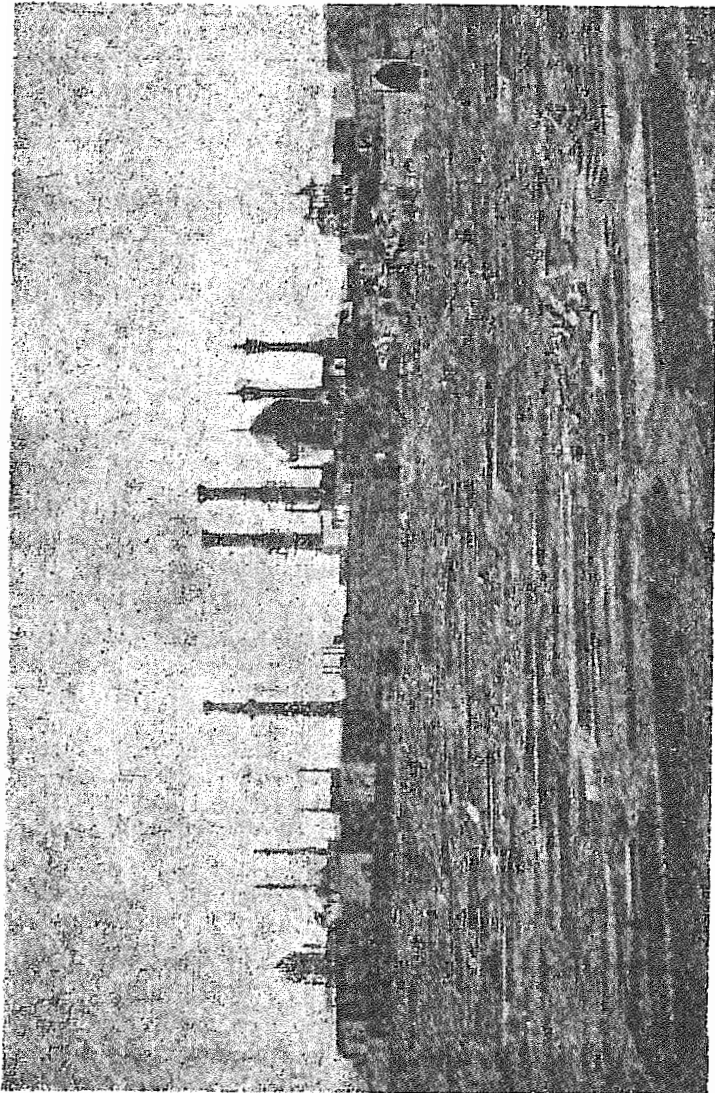
۱ - نام قم را سرسری و بی دلیل از ریشه کوه مس می‌پندارند و این فلز بدون شک در کوه‌های آن حوالی هست. نام سابق آن کومیندان یا کومیدان بوده که اسم یکی از چند دهی است که در قرن هشتم میلادی از محلات شهر قم به شمار می‌رفت. است.

کاری در سراسر دیوار و حوض بزرگی در وسط که مخصوص وضو بود. فریزر در سال ۱۸۲۱ با لباس مبدل به محوطه مسجد داخل شد و مزار را هم دید. دکتر بیکن نل^۱ به نام سفر مکه به کعبه هم رفته بود در سال ۱۸۶۹ به صورت حاجی وارد صحن شد. آرنولد در ۱۸۷۵ فقط به حیاط خارجی قدم نهاد و در خاطر داشت که شرط احتیاط آن است که جلوتر نرود. کسانی که زیاد حادثه جو نباشند به مشاهده آنچه از لای دروازه میسر است اکتفا می کنند.

تاریخ - قم دارای دومین بارگاه بسیار مقدس مذهبی در ایران و آرامگاه چند تن از پادشاهان آن است. قبلاً هم اشاره کردم که امام رضا (ع) بواسطه علاقه سرشار، عده‌ای از منسوبان خود را در زمان حیات به قصد خدمتگزاری و بعد از مرگ هم نعش آنها را از نقاط متعدد ایران که دوست می داشته پراکنده ساخت. در قم آرامگاه خواهرش حضرت فاطمه (معصومه «ع» است که می گویند بواسطه مطالب خلفا از بغداد گریخته بود و در این محل رحل اقامت افکنده و در گذشته است. روایت دیگر این است که در راه سفر طوس که به عزم دیدار برادر می رفته در این نقطه بیمار شده و رحلت کرده است و می گویند که برادرش هم به پاس این واقعه هر روز جمعه از بارگاه خود در مشهد برای بازدید خواهر به قم می آید.

چنین بنظر می رسد که قم از دیر زمانی پیش وجود داشته، هر چند که قبول قول افسانه وار ایرانیان خالی از محذور نیست که زمان آن را به روزگار تهمورس یا کیقباد نسبت می دهند. در هر حال تا درگذشت حضرت معصومه (ع) و به خصوص تا وقتی که تشیع مذهب رسمی ایرانیان نشده بود اهمیت مذهبی آنجا شروع نشده بوده است.

تیمور این شهر را غارت کرد و از آن پس به حالت نیمه ویران فعلی باقی مانده است و یا بطوری که هربرت حیبرت انگیز می نویسد: «هنوز جامه کهن دربر دارد، زیرا که در حال حاضر از عظمت گذشته آن فقط نامی باقی است».



تیمور
و
سجده
قم

با این وصف در اثر توجه پادشاهان صفوی، این شهر تجدید حیات نموده لبه‌های پاکیزه‌ای در کنار رودخانه ساخته‌اند. ساختمان بازارهای وسیع و کاروانسراهای عالی موجب افزایش داد و ستدهای تجارتنی گردید. بارگاه را بنا کردند و پادشاهان بی در پی بر زیور و آرایش آن بیفزودند. شاردن می‌نویسد که بنا بر قول اهالی در زمان او شهر شامل ۱۵۰۰۰ خانه بود، ولی علی‌رغم خوش باوری ما و مبالغه اهل محل، هربرت قبل از آن تاریخ ولورن بعداً هر دو مقدار خانه‌ها را ۳۰۰۰ نوشته و افزوده‌اند که ساختمان‌هایی خوب و دلپذیر و محتوی اثاث ممتاز داشته. در سال ۱۷۲۲ افغان‌ها حتی بیشتر از تیمور صدمه وارد و شهر را به کلی ویران کردند. در سال ۱۸۷۲ سکنه آن ۴۰۰۰ و در ۱۸۸۴ معادل ۷۰۰۰ و آبارهای بعدی ۲۰۰۰ تا ۳۰۰۰ و نمود کرده‌اند که گمان می‌کنم رقم کوچک‌تر بیشتر قابل اعتماد و دائمی است و رقم ثانوی اتفاقی و مختص ایام زیارتی است.

مقبره‌های سلطانی - از قرن هفدهم به این طرف قم آرامگاه چندین تن از سلاطین ایران شده است. در آنجا شاه صفی اول و شاه عباس دوم و شاه سلیمان و شاه سلطان حسین از سلسله صفویه مدفون شده‌اند و از سلاطین قاجار فتحعلی‌شاه با دو فرزندش در عمارتی جداگانه کنار شهر و محمد شاه در آنجا مدفون‌اند. بایستی که نعش‌های متعددی در نقطه واحدی دفن شده باشد، زیرا که بنا بر اطلاع از منابع ایرانی ۴۴ قبر مقدسان و شاهزادگان در آنجا است و مقبره آنها را که از سرمرهای سفید و سرمر و عاج و چوب آبنوس و چوب کافور تهیه شده است با پرده‌های گرانبها پوشانیده‌اند و ملاها شب و روز به تلاوت قرآن مشغول‌اند، اما در نظر زوار حتی خاک قبر سلاطین در مقابل تربت حضرت معصومه (ع) قدر و منزلتی ندارد.

بارگاه حضرت معصومه (ع) - شاردن، تاورنیه، لویرن و چند تن دیگر تعریف‌های دقیق با تصاویری از بارگاه اصلی به جا گذاشته‌اند که راجع به آن هربرت با کلام ابهام آمیزی فقط می‌گوید: «شکل بدیعی دارد» در جلو آن چند محوطه است و حیاط بیرونی مشجر است و از حیاط اصلی که به شکل مربع است

با دوازده پله مرمری به ایوان صحن وارد می‌شوند که مزار حضرت معصومه (ع) در آنجاست و بوسیله سه در بزرگ که یکی از آنها نقره کاری است به ضریح مستطیل شکلی می‌رسند که در زیرگنبد زرین واقع و در درون آن مقبره حضرت فاطمه (ع) است که روی آن را با خشت‌های سیمین که با سبک عربی نقاشی شده است فرش کرده‌اند و با پارچه‌های زر دوز که از هر طرف تا کف زمین کشیده شده است و درب نقره بزرگ دارد که ده پا ارتفاع آن است و در فاصله نیم پا مقبره واقع است و بر هر گوشه ضریح قبه‌هائی از طلائی ناب هست و از داخل هم پرده‌ای مخملی کشیده‌اند که با این ترتیب فقط از طریق خصوصیت و یا پرداخت وجه امکان نظاره‌ای بر خود مزار هست.

روی مقبره که ده پا ارتفاع دارد چندین قندیل نقره دیده می‌شود که هیچوقت روشن نمی‌کنند و در آن آتش و یا جنس سایعی نمی‌ریزند، زیرا که ته ندارد. بر ضریح چند کتیبه با خط طلائی که بر ورقه‌های ضخیمی نوشته‌اند آویزان و آن در مدح و ثنای حضرت معصومه و آل نبی (ص) است^۱.

بعد از بالا رفتن از پله‌های مرمری زوار کفش از پای در می‌آورند و اگر عصا یا سلاحی همراه دارند همانجا می‌سپارند و هنگام ورود به صحن زانو بر زمین می‌زنند. ابتدا استغاثه میکنند و سپس ضریح نقره را می‌بوسند و با شوق و علاقه دعا می‌خوانند و بعد از تعظیم و سلام مجدد و پرداخت انعام به خادم آنجا برمی‌گردند و با این ترتیب می‌پندارند که گامی به بهشت نزدیک تر شده‌اند.

تعمیرات - در این دوره شکوه بارگاه با گنبد طلائی و مناره‌های کاشی کاری آن مرهون توجهات خاندان سلطنتی قاجار است. فتحعلی شاه در ابتدای زندگانی نذر کرده بود که اگر پادشاه شود بر زیور و جلال قم بیفزاید و اهالی آنرا از مالیات معاف کند، اما اطمینانی نیست که او به نذر دوم خود رفتار کرده باشد هر چند که شهر

۱ - رجوع شود به سفرنامه شاردن، ولی فریزر در سال ۱۸۴۱ نوشته است که مقبره و ضریح از چوب صندل (چوب خوش بوئی است) ۱۲ پا در ۸ پا طول و ۷ تا ۸ پا ارتفاع بوده و ضریح نقره هنوز در آنجاست.

قم و توابع آنرا تیول مادر خود ساخت ، ولی شرط راجع به بارگاه را چنانکه باید و شاید انجام داد. وی به جای روکاری کاشی گنبد خشت های مسین زر اندود گذاشت و مدرسه ای در جوار آنجا ساخت با در آمد موقوفه ای برای تحصیل یک صد طلبه و نیز بیمارستان و مهمانخانه ای تأسیس نمود وی گویند هر ساله ۱۰۰۰۰۰ تومان خرج آنجا می کرده است و هر وقت که به قم می رفته راه تاحرم را پیاده می پیموده و هنگامی که دور از آنجا (در اصفهان) وفات یافت بنا بر وصیتش او را در قم دفن کردند.

اخیراً گنبد دیگر را هم سطلا کردند و یکی از شاهزادگان که حاکم همدان بود در آنجا ساعتی نصب کرد. رونق درخشان حیاط وسیعی که من در یک نظر دیده بودم می گویند نتیجه تعمیرات دوره امین السلطان مرحوم بوده است. در یکی از حرم ها کتیبه ای خطاب به حضرت علی (ع) هست که بواسطه اصالت روح بخش مضمون آن شایسته است در اینجا نقل شود :

« ای ذات وصف ناپذیر به راستی که از برکت وجود تو است که طبیعت سرشار از نعم و شایسته ستایش است ، اگر هدف غائی از آفرینش ، ظهور وجود بی مثال تو نبود حوا همواره باکره و آدم پیوسته عزب می ماند . »

شهر - قم به راستی وضع ممتازی دارد که شاید در یک نظر آنجا را محل متناسبی برای پایتخت شدن جلوه می دهد. شهر در کنار رودخانه واقع شده است و وضع مرکزی عالی دارد و بسیاری از جاده ها از قم می گذرند : از تهران از قزوین از سلطان آباد (ارلک) از بروجرد از یزد و از اصفهان و یکی از دوسه مهمانخانه شایسته این نام را در سراسر ایران دارد و آن عمارتی آبرومند وصل به حرم است. از طرف دیگر با آنکه رودخانه دارد مقدار آبش برای مصرف شهری بزرگ کافی نیست و گرما در تابستان سخت طاقت فرساست . این شهر از سابق بواسطه خربوزه و خیار و اسلحه سازی و کفش دوزی و کوزه گردنه باریک (تنگ) برای خنک کردن آب شهرت داشته و راجع به این موضوع آخری شاردن نوشته است :

« از خواص عجیب این ظرف سفالین سفید آن است که در تابستان آب را به وجه بسیار دلپذیری زود خنک می کند و آن در اثر تبخیر دائمی است ، از این رو کسانی که طالب نوشیدن آب خنک و مطلوب باشند هیچ وقت از کوزه واحد بیش از پنج شش روز استفاده نمی کنند و روز اول هم درون آن را با گلاب می شویند تا بوی زنده خاک را برطرف سازد و کوزه را پر از آب آویزان می کنند و در پارچه نمداری می پوشانند. روز اول یک چهارم آب در عرض شش ساعت تبخیر می شود سپس رفته رفته کمتر تا آنکه سوراخ ها بواسطه ذرات موجود در آب مسدود و مانع تبخیر می گردد که با این ترتیب تمام آب باقی می ماند و باید کوزه تازه خرید . »

مردم - بطوری که در چنین محل مقدسی دور از انتظار نیست عده ای از سکنه آن سادات و ایشان افرادی متعصب اند که برسبیل عادت خود را از خطا و گناه مصون می بندارند و خیلی هم خرافاتی اند. در این شهر کلیمی یا زردشتی نیست و بانوان انگلیسی وابسته به دستگاه تلگرافخانه گاهی از لحاظ احتیاط با چادر از خانه خارج می شوند. این قبیل امور کم کم در سراسر شرق از بین می رود ، ولی قم چنان محلی است که جرقه ای اتفاقی ممکن است موجب حریق خطرناکی شود. آنجا را دارالامان می نامند که معلوم می دارد بارگاه آن ، پناهگاه مصونی برای فراریان مسلمان است و بعضی از مجرمین با فرار به محوطه چهار دیواری آنجا از کیفر کار خود گریخته اند. از قرار معلوم قمی ها در سر زمین خود شهرت نیکی ندارند ، در این باب مثلی هم هست .

جاده پستی - هنگام ترك کردن قم سه ربع ساعت طول کشید تا از خیابان و بازار و کوچه های آن عبور کنم و به محوطه بازکنار شهر برسم . از آنجا با یورتمه بر اسب عالی کوتاهی زود به ایستگاه پستی پاستنگان رسیدم و آن در کاروانسرائی بر دامنه تپه هائی در جنوب شرقی واقع بود. پس از عبور از کنار این تپه ها راه پرسنگی در پیش بود. از رودخانه عبور نموده به کاروانسرای بزرگ شوراب آمدم که هشتاد سال پیش ساخته بودند و باز از آنجا با طی راه از میان تنگه ای خشک و طولانی به جلگه دیگر آمدم که چاپارخانه و کاروانسرای سن سن (که امین الدوله وزیر برجسته دوره فتحعلی شاه ساخته) در آنجا در پای کوه واقع است ، سن سن روزگاری

خیلی آباد بوده، ولی در اواخر قرن پیش به دست ترکمن‌ها خراب شد و آن غارتگران حتی تا آن مسافت بعید تاخته بودند (در این مورد از طایفه یموت بودند) در سال ۱۸۱۰ سرجان ملکم در راه تهران با یکی از بازماندگان آن قتل و غارت صحبت کرده بود.

از آنجا در راه کاملاً همواری تا کاشان پیش رفتیم. حلقه باریک دود از دور مانع بی بردن به وجود شهر است. شهر در دامنه رشته‌هائی است که بواسطه فقدان اصطلاح متناسب، قهرود یا کوه‌رود (بنام شهری در همان حدود) خوانده می‌شود، اما در واقع رشته‌ای از همان سلسله جبالی است که بدون انقطاع از کاشان تا یزد و کرمان امتداد دارد.

کاشان - روایات محلی تأسیس کاشان را به زبیده زن هارون الرشید منسوب میدارد، ولی محل تردید نیست که این شهر خیلی جلوتر از آن وجود داشته چون بنا بر قول یکی از مورخین محلی قم و کاشان هر یک ۲۰۰۰۰ سرباز برای لشکر آخرین پادشاه ساسانی گردآورده بودند. بعضی‌ها نام آنرا شامل دو کلمه: کی و آشیان یعنی مفرسلطان دانسته‌اند. ظاهراً از روزگاران قدیم کاشان به پنج چیز مشهور بوده است: استعداد صنعتی اهالی آن، شال ابریشم، کارهای مسگری، کاشی‌سازی و عقرب. جفری دوکت که یکی از عمال انگلیسی بود و در پنجمین سفردسته کمپانی انگلیسی مسکوی در قرن شانزدهم با کشتی به ایران عزیمت کرده بود به سال ۱۵۷۳ به کاشان رفته است و چنین نوشته:

«شهری است سراسر کسب و تجارت و بیشتر از همه جا در این شهر داد و ستد می‌شود و بازرگان‌های هندی بسیار در آنجا رفت و آمد دارند. شهر از لحاظ حکومت کشوری صالح و نیک ممتاز است. در آنجا بیکار دیده نمی‌شود اطفال حتی پنج ساله مشغول کارند، قمار بازی با طاس یا کارت مجازات سرگ دارد.»

جان کارت رایت ۲ و اعظ در سال ۱۶۰۰ آنجا را مخزن و انبار کالا برای سراسر ایران یافت. سرتاسر هربرت در سال ۱۶۲۷ نوشته است: «در مقام قیاس این شهر نجیب هیچ دست‌کمی از یورک یا نورویچ ندارد. سکنه آن ۴۰۰۰۰

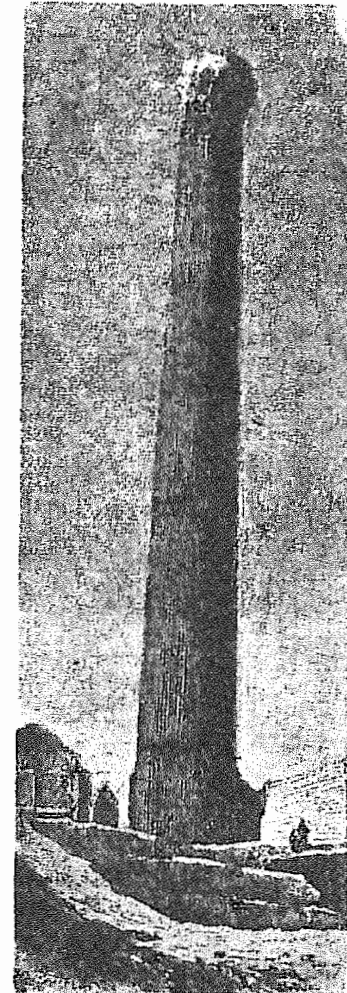
خانوار است. در صنعت گری و آداب زندگانی مردم، شهری بهتر از آن در سراسر ایران نیست. کاروانسرای آنجا بنای کم نظیری است و از همه آنهائی که من در ایران دیده‌ام بهتر است.»

شاردن هم مهمان سرای شاهی را که بوسیله شاه عباس ساخته شده بود ذکر نموده و آنرا در سراسر ایران از بهترین مهمانخانه‌ها محسوب داشته و نگاشته است که شهر در زمان او دو ردیف بارو و پنج دروازه و ۶۰۰۰ خانه (با حومه) و چهل مسجد و سه مدرسه و ۲۰۰ مزار سادات داشته.

صنایع آن - ابریشم و حریر و مخمل و ملیله دوزی کاشان از دیر باز در شرق بلند آوازه بوده است. در قدیم کرم ابریشم را بیشتر در همان حوالی پرورش می‌دادند و مقدار کثیری هم مواد خام از گیلان وارد می‌کردند. مقداری از پارچه‌های قشنگ ابریشمی و کتان‌های هنوز در آنجا بافته می‌شود که از آن جمله است شال حسینقلی خانی (که گویا وی یکی از طراحان و یا سرپرستان این صنعت بوده است) که شاید عالی‌ترین نمونه هنر بافندگی آن سرزمین باشد. همچنین مخمل‌هائی که با طرح خاص رگه رگه می‌بافند و ظرف‌های منبت و مشبک آنجا نیز بسیار ممتاز است.

کاشان مرکز انواع مصنوعات مسی است. سابقاً این فلز را از سیواس در ترکیه از طریق طرابوزان و تبریز وارد می‌کردند، ولی حالا به صورت ورقه از انگلستان می‌آورند. بازار و نقاط پر جمعیت در قسمت جنوبی شهر است که بناهای عمده نیز در آنجاست که از آن جمله است مسجد میدان که محرابی بسیار عالی دارد با کاشی‌های خیلی ممتاز و مناره بلند خم شده‌ای هم در آنجاست و کاروانسرای بزرگی انبار اجناس مبادلاتی است.

در سال ۱۸۷۰ سرهنگ اوان اسمیت گزارش داده بود که شهر بیست و چهار کاروانسرا برای فروش کالا و سی و پنج کاروانسرا برای اقامت مسافران بیگانه و سی و چهار حمام عمومی و هیجده مسجد بزرگ و نود مقبره امام زاده کوچک داشت. وی عده جمعیت شهر را ۹۰۰۰۰ نوشت که خالی از اغراق نیست هرچند



مناره کاشان

ژنرال گاستیگرخان آنرا فقط ۵۰۰ تن در سال ۱۸۸۱ قلمداد نمود که از جهت دیگر بمبالغه است. در سال ۱۸۸۵ شیندلر آنرا ۳۰۰۰ نفر گفته است و انسان

پاک سرگردان می ماند، کاشان که یکی از وامانده ترین شهرهای ایران است این همه جمعیت را چگونه جا داده است. من محلی ماتم خیز تر از آن در ایران ندیده ام حتی یک بنای پاکیزه و آباد در آنجا نبود و حتی یک دیوار سالم ندیدم. عبور از خیابان و مشاهده خانه هائی که در طرفین آن بود و همه سخت ویران می نمود مایه نهایت تأسف می گردید.

کاشی - از کلمه کاشان نام ظروف سفالین آنجاست. کلمه کاشی و کاشی - کاری بدانجا منسوب و تا کنون پایدار مانده است. این شهر که حوالی آن خاک و مواد رنگی خوبی دارد از مراکز عمده این صنعت بوده است. مقدار کثیری از ظرفهای قشنگ شفاف به رنگ قوس قزح که در میان ظروف ایران از عالی ترین است بیشتر از هر نقطه دیگر در کاشان ساخته می شود، ولی دلیلی در دست نیست که این ظرفها در همان جا ساخته شده باشد، از طرف دیگر هم کاشی هائی که در آرایش مساجد به کار می رود مال این شهر است.

اهالی - شاید بواسطه عادت کسب و تجارت طی قرن های متمادی است که شایعه ترس و بد دلی کاشی ها بر زبان ها افتاده و شهرت آنها از این بابت ضرب المثل شده است، حتی در سرزمینی که به نظر من شجاعت، قدر و ارج وافی ندارد. از جمله داستان های گوناگونی که در این باب هست یکی هم حکایت ۳۰۰۰۰ سرباز حوزه کاشان و اصفهان (شهری مجاور با شهرتی مشابه) است که هنگامی که نادرشاه بعد از بازگشت از هند لشکریانش را مرخص می کرد چند تفنگ دار را مأموریت داد که ایشان را سالم به مقصد برسانند و شاید هم در اثر گرمای سرسام آور تابستان آنجا باشد که شاردن آنرا ناشی از کوه های بلند ناحیه جنوبی شهر پنداشته و نوشته است که انعکاس حرارت در چله تابستان این شهر را به قدری داغ می کند که تأثیر گرما را دوچندان می سازد.

عقرب - عقرب سیاه کاشان هم شهرت فوق العاده دارد و حتی اصطخری در قرن دهم میلادی نام آنرا ذکر کرده است و نیش آن به قدری زهر آلود است که

یکی از نفرین‌ها این بوده است که دشمن تو گرفتار عقرب کاشان شود ، و یا به حکومت گیلان برود .

جان استریوس هلندی می نویسد : برای فرار از این مایه خطر، اهالی در نانو (نوعی گهواره) می خوابند و تریاقی می خورند که از ذرات مس در مخلوطی از سرکه و عسل فراهم می سازند . اما راه علاج عادی تر مالش روغن خود عقرب بر محل گزیده است و آن روغن هم از سرخ کردن خود عقرب به دست می آید ^۱ .
اولناریوس منشی سفارت هولشتاین در سال ۱۶۳۷ گرفتار نیش عقرب جرار کاشان شد و با این مرهم شفا یافت . روایت این است که عقرب کاشان به غریب‌هاکاری ندارد ، ولی با وجود چنین اثر آسان مهمان نوازی ، باز ممکن نیست کسی بیش از حد ضرورت به توقف در شهری که بهیچ وجه جالب توجه نیست ترغیب شود .

قصر فین - در حدود چهارمیلی جنوب غربی کاشان بر دامنه کوه ، قصر فین واقع شده است . چشمه‌های آنجا از دیرباز این محل را آسایشگاه محبوب پادشاهان ساخته بوده است . شاه عباس در آنجا اقامتگاهی بر پا ساخت ، ولی عمارت فعلی که ویرانه است از دوره فتحعلی شاه مانده و آنجا از نقاط مورد علاقه تابستانی وی بوده هر چند که اصلاً آن بنا را برای برادر خود حسینقلی خان ساخته بود .

خیابان با سرو و جویبارها با سنگ مرمر و فواره‌ها مایه زینت و شکوه باغات آنجاست . تصویر فتحعلی شاه با فرزندانش و صحنه‌های بزم و شکار بر دیوارهای آن نقش شده است . سرجان ملکم و همراهان در حین سفر از جنوب به تهران در آنجا پذیرائی شده بودند . بعداً خاطره تلخی با نام قصر فین قرین گشته است ، زیرا که در همین جا به سال ۱۸۵۲ میرزا تقی خان شوهر خواهر اعلیحضرت همایونی ، نخستین صدر اعظم پادشاه فعلی به فرمان او بوسیله قصد بازو در گرمابه مقتول گردید . این قصر فعلاً متروک افتاده است .

۱ - همین عقیده در دیارهایی که از ایران خیلی دورند رایج شده است ، چنانکه مادام دوسوینیه Seveigné در نامه‌ای به تاریخ ۸ ژوئیه ۱۶۷۲ می نویسد : « لطفاً بطوری که می گویند قدری هم روغن عقرب فراهم سازید تا هم درد باشد و هم درمان » .

بند شاه عباس - بعد از عزیمت از کاشان راه تا شانزده میل در مسیری پر سنگ و نسبتاً هموار و سر بالا تا دامنه کوه پیش می رود سپس با انحرافی تند به رشته‌های جبال نزدیک می شود در مسافتی که تا گردنه چندان دور نیست ، در همان محلی که کرپورتر ساده لوح گفته بوده است دره تنگی ماریپیچ و طلسم و تاریک با کاروانسرای وارفته گبرآباد - مسکن مخروب زردشتیان - واقع شده است . در اینجاست که بالاخره قلّه برفی دماوند از نظر ناپدید می شود و از تهران تا اینجا هنگامی که قله‌های فرعی یکی بعد از دیگری در افق فرو می رفت ، او با سرافرازی کاملاً شاهوار ، یکه و تنها سر تاجدار بر آسمان داشت . مسافت مستقیم بالغ بر ۱۵۰ میل است ^۱ .

بعد از گردنه راه به تنگه صخره‌ای می رسد که پورتر سخن پرداز با اغراق تمام آنجا را پرتگاه عظیم و گردنه غیر قابل عبور و از لحاظ ریخت و وضع و بلندی بر تر از همه کوه‌های خطه قفقاز نامیده است . در همان حوالی ما به سد سنگی بزرگ الله وردی خان می رسیم که در دوره شاه عباس فرمانده سپاه بود و پلی دیگر به همین نام در اصفهان ساخت . این ساختمان بزرگ که دره را از یک سر تا سر دیگر بسته است در فصل بهار آب برف‌های کوهستان را جمع و دریاچه‌ای که عمق و اندازه قابل ملاحظه‌ای دارد تولید می کند و آب آن بوسیله دریاچه‌ای خارج می شود که هنوز مصداق قول تاورنیه است که در این زمینه نوشته است :

« در انتهای دره به دیوار سنگی بزرگی می رسیم که از وسط آن عبور و دو سمت کوه را به هم متصل می کند . این دیوار در حدود صد گام طول دارد و بیش از ۳۰ پا ضخامت و پنجاه پا ارتفاع و آنرا شاه عباس کبیر ساخته است و قصدش این بوده است که آب جاری از کوه را انبار و در موقع ضرورت مصرف کنند . در پای

۱ - دماوند را از مسافت‌های دورتر هم دیده‌اند ، موریه در سفرنامه اول می نویسد که : آنرا از بالای مناره مسجد شاه در اصفهان دیده است که ۲۳۵ میل است ، اما بدلائل طبیعی این کار محال می نماید . ژنرال مون تاپت آنرا از فراز کوه سیلان در بالای اردبیل دیده که ۲۷۰ میل است . همچنین بی . اچ . بروس آزارات را از دربند در کرانه خزر دیده بود که مسافتش ۲۴۰ میل است .

دیوار دریچه‌ای است که اگر بسته باشد آب را نگاه می‌دارد و هر وقت باز شود آب به جلگه‌های حوالی کاشان سرازیر می‌شود .

وقتی که من اوایل زمستان از آنجا عبور می‌کردم ته دریاچه خشک بود و آنچه هم آب مانده بود یخ بسته بود چون آن محل ۷۰۰ پا ارتفاع دارد و هوا بسیار سرد بود . سیاحان دیگر نوشته‌اند که گاهی تا نیمه آب داشته و درموقع سرشاری آب ، لبریز می‌نموده و به صورت آبشار کوچکی در می‌آمده است . در ژانویه و فوریه وقتی برف سنگین می‌بارد ، دره‌ای که پائین قهرود تا ۷۲۰ پا ارتفاع دارد و بالاتر در بلندترین قسمت تا ۸۷۰ پا بعضی اوقات غیر قابل عبور است .



معبور و تنگه قهرود

کوهرود - (قهرود) - بعد از آن نقطه ، دره تا اندازه‌ای پهن می‌شود و چهار میل دورتر به باغ و بوستان‌های فراوانی بر می‌خوریم دارای درختان بادام و هلو و گلابی و سیب که قهرود از این بابت مشهور است . پس از فرسخ‌ها دشت و کوه خشک و خالی دیدن چوب و درخت نیک خوش آیند است . این ناحیه از این بابت

شایسته تهنیت است که فرزندان احساساتی ایران آنجا را در تابستان بهشت می‌شمارند . مشرف به باغ‌ها ، ده قهرود است که یک دهکده معمولی قنات کوهستانی است با خانه‌های بی‌قواره که یکی بر فراز دیگری در شیب کوه واقع شده است و از آن قبیل در خراسان فراوان دیده بودم ولی در ایران مرکزی دیده نشده بوده است .^۱

اهالی کوهرود (قهرود) و سه (جه) زبانی محلی دارند که کلمات و اصطلاحات قدیمی در آن بسیار است و زبان شناسان عقیده دارند که شبیه زبان لری و دری یزد و لهجه سیوندی نزدیک تخت جمشید است .

جاده اصفهان - از اینجا تا بالغ بر بیست میل راه بین برآمدگی‌ها و ارتفاعات واقع است و مسافر هنوز از یک بلندی بالا نرفته است که مشاهده می‌کند برآمدگی دیگری در پیش است و برخورد با رشته‌های بی‌انقطاع کوه واحدی مسافر فرسوده را بیچاره می‌کند . سرانجام به کاروانسرا و محل جالب توجه تلگرافخانه سه (جه) می‌رسیم و از همان جا است که راه به سمت جلگه اصفهان سرازیر می‌شود . بعد از فرسخی دیگر ده و پست‌خانه بیدشک واقع است : سراسیمی از وسط راه ماریچی ما را به دشت همواری می‌رساند که از آنجا می‌توان چند میل با چهار نعل سبک طی کرد . علف زار باریکی از دور نشانه ده مورچه خوزت است که در حوالی آن به تاریخ ۱۳ نوامبر ۱۷۲۹ نادر افغان ، ها را شکست قاطع داد که به زودی از سرزمین ایران هم ریشه کن شدند و در همانجا به سال ۱۷۷۰ علی مراد خان که بواسطه آشفستگی ناشی از مرگ کریم‌خان چهار سال پادشاهی کرده بود وفات کرد .

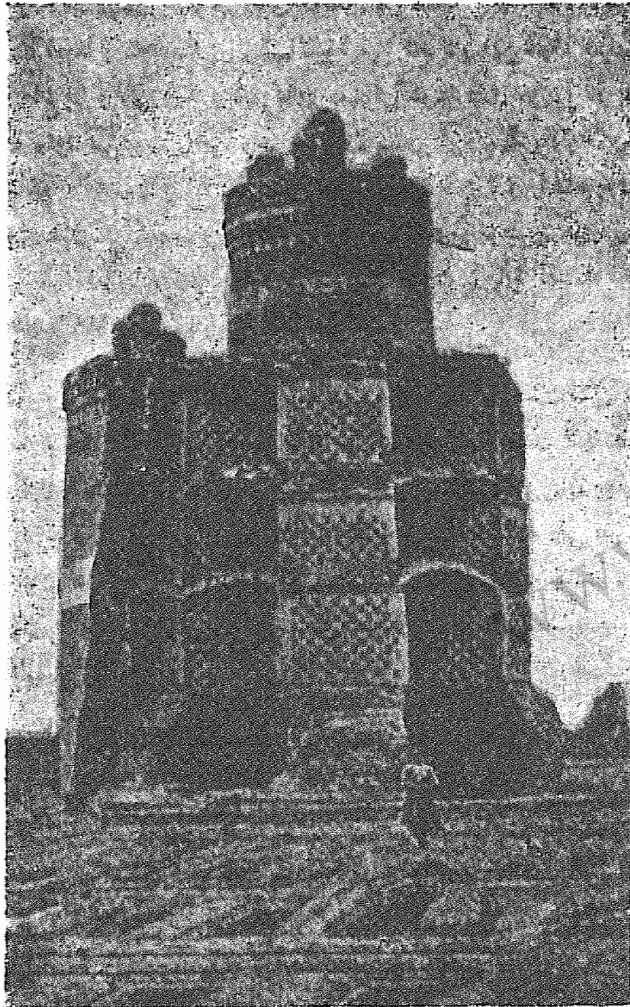
زاه مرتفع مختصری به کاروانسرای نادر شاه که به امر مادر شاه عباس با آجر بر پایه سنگی ساخته شده بود منتهی و در آن نقطه جلگه اصفهان از موچه - خورت مجزا می‌شود از اینجا در بیابانی صاف و هموار با سرعت بسیار به طرف

۱ - من آنجا را کوهرود نوشته‌ام اهالی محل کهرود می‌نامند که بیشتر شایع است و گاهی نیز قهرود می‌گویند که شاید همان کارو مندرج در سفرنامه شاردن باشد .

پایتخت خاندان صفوی رهسپار شدم که آثار گنبد و مناره‌های کاشی‌کاری آن کم و بیش از دور نمودار شده بود علامت دیگر رشته قنواتی بود که در آن راه جلب توجه می‌کرد. جلوتر از این محل کوه‌ها مانع دیدن دورنمای شهر بودند.

برج کبوتران - در حوالی شهر اصفهان جالب‌ترین چیزی که دیده می‌شود عده زیادی برج گرد با مناره کوچکی است که بر رأس آن ساخته‌اند این برج‌ها گاهی شصت تا هفتاد پا ارتفاع دارد و آنرا در وسط محوطه یا باغی برپا می‌سازند که در نظر کسانی که با آن آشنا نباشند یاد آور قلعه‌های دوره سرکرده‌های فتودال است ولی حقیقت امر این است که از این جنبه‌های رماتیکیک پاك خالی است چون برج کبوتر است و برای حمایت این پرندگان و پرورش آنها ساخته می‌شود. این کبوتران روزها در مزارع می‌مانند و شب‌ها در این برج‌ها به استراحت می‌پردازند. تصویری که من در اینجا آورده‌ام (صفحه ۲۳) قسمت داخلی برج را نشان می‌دهد و ملاحظه می‌شود که حفره‌های فراوان و چاله‌ای هم در وسط دارد که برای انباشتن فضله این حیوانات است و آن فضله‌ها در گرداگرد جالیزهای مجاور پراکنده است.

این چاله‌ها را سالی یک‌بار تمیز می‌کنند، ولی من گمان می‌کنم خسارتی که از این پرندگان به کشتزارها می‌رسد به مراتب بیشتر از ارزش کود آنهاست. در زمان شاردن گویا سه هزار تا از این برج‌ها در حوالی شهر بوده و در کتاب اولتاریوس خوانده می‌شود که پادشاه بر بالای آن می‌رفته و در کاری پیشقدم بوده که بعداً در هارلینگام (انگلستان) یا مونت کارلو قرن نوزدهم متداول شده یعنی پرندگان را که ایرانیان کبوتر یانوک آبی می‌نامند وقتی که از سوراخ پرواز می‌کردند با تیر می‌زده است.



برج کبوتر

ورود به شهر - بر فراز بنا های کوتاه شهر هنگامی که به مقصد نزدیک تر می شویم گنبد کبود و تک مناری جلب توجه می کند در این موقع است که ما از میان دیوار باغ ها و بین پیچ و خم های معمولی کوچه های تو در تو به پایتخت سابق ایران وارد می شویم. از درون شهر ولی دور از ناحیه بازارهای عمده آن عبور می کنیم و به چهار باغ می رسیم سپس از زنده رود (زاینده رود) بوسیله پل الله وردی خان می گذریم و باز بعد از نیم ساعت عبور از کوچه های پر پیچ و خم به جلفا در خانه میزبان خود وارد می شویم. اینک درباره گذشته و حال این پایتخت مشهور شاه عباس شرحی ذکر می کنم.

تاریخ - اصفهان یا اسپهان (که اولی بیشتر متداول است مثل کلمه پارس که غالباً با تبدیل پ به ف فارس تلفظ می شود) شاید همان اسپادانا باشد که بطلمیوس گفته است از نام خانوادگی نژاد فریدون است و در زبان پهلوی اسپیان Aspigan و در جای دیگر آثریان Athrian خوانده می شده است ، ولی هرگونه نقشی که افسانه های کهن در وجه تسمیه این محل داشته است لازم نیست که در بحث تاریخ جدیدی ذکر شود از این رو از پرداختن به دوران باستانی جمشید و جانشین های او صرف نظر می کنیم :

در عهد پادشاهان هخامنشی گویا شهری به نام گبال یا گاوی (گابا یا گبی) در همین جا وجود داشته و بعداً در زمان ساسانیان « جی شده است » که عمر آنرا در سال ۶۴۱ میلادی پس از جنگ نهاوند تسخیر نموده ، در صدر اسلام در حدود سال ۹۳۱ میلادی این شهر به نام اصفهان معروف بوده و به دست دیالمه یا آل بویه که در فارس و عراق فرمانروائی داشتند افتاد. در آن موقع شامل دو محله بوده است یکی یهودیه دیگری شهرستان یا مدینه یعنی شهر خاص که در زمان رکن الدوله حسن پدر عضدالدوله معروف این دو بخش مجزا به صورت شهر واحدی در آمده است.

۱ - نویسندگان عرب نوشته اند که اهالی اصفهان ۲۰۰۰۰ سرباز به قشون ایران می فرستاده اند :

در همین موقع بوده که اصطخری به آنجا رفته و آنرا شهری بسیار آباد یاد کرده و از لحاظ محصول ابریشم و پارچه های ظریف قابل تعریف بوده است. در اوایل قرن یازدهم سلطان محمود غزنوی آنجا را تصرف کرد و سپس به دست سلجوقی ها افتاد و طغرل بیگ آنجا را محاصره و تسخیر کرد.

ناصر خسرو که در سال ۱۰۵۲ میلادی چندی بعد از محاصره در آنجا بود می نویسد که : شهر بعد از گرفتاری های محاصره تجدید حیات نموده و حوزه محصور را که سه فرسخ و نیم محیط آن بود تشکیل می داده است. بینامین تودلا چند سال بعد از آن ، این وسعت و آبادانی آنجا را تأیید و قید می کند که اصفهان پایتخت پادشاهی ایران است و ۱۰۰۰ نفر سکنه کلیمی دارد. چنگیز خان مردم آن شهر را قتل و غارت کرد ، اما تیمور از او هم در این کار برگزشت و آن به قصد انتقام از حمله اهل محل به پادگان مغولی اصفهان بود ، وی دستور قتل عام داد و هم به امر او با سر بریده ۷۰۰۰۰ نفر برجی بر پا ساختند.

در همان موقعی که هنری هفتم به پادشاهی انگلستان رسید ، سیاحان ونیزی باربارو و کونتارینی از اصفهان عبور کردند و آن دوره فرمانروائی خاندان اوزون حسن از طایفه آق قویونلو بود که از این جهت به دوره ای می رسیم که این شهر دیرزمانی کم و بیش کرسی فرمانروایان بوده تا در زمان شاه عباس که پایتخت سراسر امپراتوری گردید.

شاه عباس کبیر - این شهریار بزرگ از روی دور اندیشی و تدبیر عالی در استقرار و تجلیل دستگاه پادشاهی خود این شهر را پایتخت برانزده خویش ساخت و آنرا با زیور و آراستگی های ممتاز که ناشی از فکر و سلیقه ای بلند پرواز بوده برداخت : چند تن از تاریخ نویسان این کار او را بنا بر دلایل سبک تر یا فرعی نسبت داده اند از قبیل نا سالم بودن هوای قزوین و دور بودن محل سلطانیه یا پیش گوئی منجمان ، ولی علاوه بر غرور و خودنمائی صوری که این پادشاه بدان نیک علاقه مند بود تدبیر سیاستمداری هم وجود داشته .

با امپراتوری جدیدی که وی تأسیس کرد و حدود آن از گرجستان تا افغانستان بود اصفهان مرکز طبیعی بشمار می‌رفت و ملاحظاتی مرکزیت مصلحت‌آمیز وی را بر آن داشته بود که پایتخت خود را چنان قرار دهد که به همه اکناف امپراتوری پهناور خویش دسترسی آسان و متساوی داشته باشد و در مجاورت نسبی خلیج فارس باشد تا بر ولایات بحری جنوب و کار نظارت تجارت خارجی مسلط و تأسیس روابط سیاسی با حکومت‌های اروپائی هم مقدور باشد. لذا پس از عزم به این کار وی در صدد تدبیر نقشه وسیعی بر آمد که شهری جدید با پل‌های ممتاز و خیابانهای مجلل ایجاد کند تا عمارات عالی داشته باشد و زیبایی هر یک با عظمت آن متناسب نماید و آن بناها با ایوان‌ها و باغات سزین باشند.

از این رو قصرها و شاه‌نشین‌های برازنده بر پا شد و سفرای دولت‌های عمده از اقصی نقطه اروپا به این شهر رو آوردند و با شکوه و جلال درباری که بسیار غنی بود و آداب و مراسمی دقیق و خیال‌انگیز داشت پذیرائی شدند. نمایندگی‌های تجارتنی کم و بیش همان قدر و مقامی را داشتند که سفر از آن برخوردار بودند و زندگانی سرشار از رسوم با شکوه که با بزم و نشاط عمومی توأم می‌گردید اصفهان را دلپذیرترین شهر سراسر مشرق زمین ساخته بود.

خوشبختانه ذوق و قریحه نا محدود و بی‌تعصب این پادشاه بزرگ که با ملکه الیزابت انگلستان و هانری چهارم فرانسه و گوستا و آدلف سوئد و اکبر شاه هندی هم دوره بود و جانشین‌های او موجب مسافرت و آمدن بسیاری از هوشمندان خارجی به دربار ایران گردید و از برکت حضور و گاهی نیز اقامت طولانی آنها در پایتخت ایران در سراسر قرن هفدهم بوده است که ما شرح دقیق راجع به زندگانی و عادات و شکوه و جلال رسمی و اخلاق و سیرت پادشاهان صفوی در دست داریم. پیترو دل‌اواله، هربرت، اولتاریوس، تاورنیه، شاردن، سانسون، دولیه دسلاند، کمپفر و لوبرن یکی بعد از دیگری تحقیقات و تعریفات جامعی راجع به آن دوره باقی گذاشته و از این راه بر ذخائر ادبی ایتالیا و انگلستان و آلمان و فرانسه و هلند افزوده‌اند.

پایتخت صفویه - در نیمه قرن هفدهم بنا بر اظهار نظر شاردن در داخله محیط ده فرسخی اصفهان ۱۵۰۰ دهکده وجود داشته و گرداگرد شهر ۲۴ میل راه بوده است و در درون دیوارهای آن که ۱۲ دروازه داشت ۱۶۲ مسجد ۴۸ مدرسه ۱۸۰۲ کاروانسرا ۲۷۳ حمام و ۱۲ قبرستان بوده. تخمین کل جمعیت آن بین ۶۰۰۰۰ و ۱۱۱۰۰۰ بوده و رقمی که اولتاریوس قید نموده است ۱۸۰۰۰ خانه و ۵۰۰۰۰ نفر جمعیت بوده که با میزان مندرج در سفرنامه شاردن زیاد اختلاف ندارد و بی‌جهت هم نیست که مردم عراق پسند مشرق زمین می‌گویند اصفهان نصف جهان است. کمپفر و استرلیوس با احتساب حدود حومه، وسعت بیشتری به این شهر نسبت داده و محیط آنرا شانزده فرسخ نوشته‌اند.

شاه عباس دوم علاوه بر قصرهای اقامتگاه اختصاصی متعدد ۱۳۷ کاخ شاهی (که شاید بیشتر عمارت‌های خصوصی بوده) در سراسر شهر داشت که بوسیله ارث یا خرید یا مصادره بدست آورده بود و آن کاخ‌ها را برای اقامت سفرا و بزرگان خارجی اختصاص می‌داد.

هنگامی که سفرا در چهل ستون بارعام داشتند تمام امور دیگر رسمی در آن روز تعطیل و مراسم بسیار مجلل، ولی سخت خسته‌کننده بود و موجب تأخیر ورود سفیر به پیشگاه همایونی می‌گردید، همچنین مهمانی‌های درخشان که با سرمستی توأم می‌شد ادامه داشته و علاوه بر بساط جشن و شادمانی درباری در میدان بزرگ برای تماشای مردم سرگرمی‌های کشتی‌گیری و شمشیر بازی و کارهای چشم‌بندی و بند بازی و خیمه شب بازی و مسابقه چوگان و جنگ حیوانات از قبیل گاو و قوچ و گرگ و در موارد مهم تر شیر و پلنگ فراهم می‌کردند.

هنگام شب آتش بازی حیرت‌انگیزی مراسم جشن را طولانی و نورانی می‌کرد. در یک طرف شهر برجی بود به ارتفاع ۶۰ پا و ۲۴ پا ضخامت بنا

۱ - برای نشان دادن وسعت عظیم شهر اصفهان شاردن حکایت فرار آن غلامی را تعریف می‌کند که وی از خدمت ارباب خود از یک محله شهر گریخت و در محله دیگر آن دکانی باز کرد، اما چندین سال کسی به‌هویت او پی‌نبرد، ولی خود شاردن جمعیت آنجا را بیشتر از لندن محسوب نمی‌دارد.

کله منار از شاخ و مجسمه حیوانات وحشی که پادشاه شکار کرده بود^۱. میزان توجه و احترام شایانی که نسبت به خارجی ها مبذول می گردید و سیاست اغماض مذهبی که شاه عباس روشن ضمیر و جانشین های او نسبت به دین مسیحی داشتند از این نمونه نیک استنباط می شود که اجازه داده بودند همه قسم کلیسای اروپائی عیسوی در شهر تأسیس شود. به اوگوستین ها، کارملیت ها، کاپوچین ها در کوی و برزن شاهی محل اختصاصی دادند^۲. به ژروئیت ها و دمی نیکن ها در جلفامرکزی اعطا شد. یکی از کارخانه های کمپانی انگلیسی هند شرقی از ۱۶۱۷ تا حمله افغان ها در سال ۱۷۲۲ در بازار نزدیک میدان بزرگ واقع بوده است.

شاید رواست که در مقابل مبالغه های بی اندازه بعضی از جهانگردان درباره عجایب اصفهان، نظریه متین و قضاوت نا مساعد تاورنیه جواهر ساز فرانسوی را ذکر کنم. وی از زرق و برق ظاهری و شکوه و جلال دستخوش همچنان نمی گردید، بلکه با نهایت بیرحمی زشت را از زیبا و اصل را از بدل تفاوت می گذاشت چنانکه گفته است:

« روی هم رفته غیر از میدان و چند تا بازار مسقف که بازرگانها در آنجا کسب و کار دارند اصفهان به دهکده بزرگی بیشتر شباهت دارد تا به شهر. خانه ها از هم جدا و هریک دارای باغچه بد نمائی است که منظره جالبی ندارد مگر درختانی و راجع به قصر شاه هم من تعریف درخشانی ندارم چون نه عمارت و نه باغ ها چیز مهمی بشمار نمی رود مگر چهار اطلاقی که دیوان می نامند. بقیه هم

۱ - عموماً آنرا به شاه عباس یا شاه طهماسب نسبت می دادند، ولی بدون شک مربوط به دوره های بعدی است. اولتاریوس می نویسد: کله دو هزار گوزن و غزال بوده که شاه طهماسب در شکارگاه صید کرده بود. شاردن عقیده شایعی را نقل می کند مبنی بر اینکه کله معماری را برنوک بنا قرار دادند. چون وی گفته بود سر حیوان عجیبی برای نصب در رأس ضرورت داشت. کپه های آن برج در کتاب های شاردن و سائسون هست. هربرت و تاورنیه می نویسند که بسیاری از آن مجسمه ها متعلق به انسان بوده.

۲ - از میان ایشان اوگوستین ها اروپائی بودند که به اصفهان آمدند و نخستین نماینده آنها انتونیدوی گوا در سال ۱۵۹۸ از جانب اسقف گوامیفر اسپانیا و پرتغال آمد. کارملیت ها باریاست پدر روحانی سیمون از طرف پاپ کلمان هشتم در سال ۱۶۰۸ به پیشگاه شاه عباس آمد. کاپوچین (کاپوسین) ها واریشلیو یا نامه هائی از جانب لوئی چهاردهم در سال ۱۶۲۸ فرستاد.

راسته دالان های کوتاهی است که چندان قابل توجه نیست و به قدری هم باریک است که دو نفر با اشکال می توانند کنار یکدیگر عبور کنند».

در مورد هیأت مذهبی مسیحی و کشیش ها نیز نظریه بسیار تحقیر آمیز راجع به سبک کار و تبلیغ آنها اظهار داشته و گفته است:

« عده سربیان مذهبی خیلی زیاد تر از مستمعین ایشان است، زیرا که در تمام اصفهان و جلفا در میان فرنگی هائی که از اروپا آمده اند و یا در ایران متولد شده اند اعم از سرد و زن . . . نفر هم مذهب کاتولیک ندارند » وی باز می نویسد: « نقشه شهر هم قابل تحسین نیست دیوارها خرابی و شکاف دارد کوچه ها تنگ است و بی قواره و تاریک و انباشته از زباله و مردار حیوانات. در تابستان مستور از خاک و زمستان پر از گل و باتلاق است و می توان پقین داشت که شکوه اصفهان بیشتر به ظواهر و بساط پادشاهی محدود است و گر نه همان کثافت و انحطاط لایتغیر مشرق زمین را دارد، ولی به هر حال صورت درهم و حیرت انگیز و کاملاً شرقی از یک سو رونق و جلال از طرف دیگر آثار خرابی و زوال از یک جانب آراستگی و تجمل و از سوی دیگر انحطاط این شهر تا اوایل قرن هیجدهم اظهار وجود می نموده تا آنکه فضایل افراد خاندان صفوی نیز به رسم دیرین به هرزه گی و می خوارگی مبدل گردیده و در سال ۱۷۲۲ شهر و شهریار طعمه سنگین مهاجمان افغانی و بییم و دهشت محاصره آنها شدند، در همان وضع و حالی که زاینده رود از اجساد لبریز شده بود و مادرها از فرط گرسنگی فرزند می خوردند و در همان هنگامی که افغانه وحشی پس از قتل و کشتار تمام اعیان و شاهزادگان که به چنگ ایشان افتاده بودند پانزده روز شهر را در محاصره سخت گرفتار ساختند و کار خونریزی را به نهایت رسانیدند ».

این ماجرا را کشیش ژروئیت لهستانی کروزینسکی که در آن موقع در اصفهان بود در کتاب خود با تفصیل به رشته تحریر کشید. بعد از آن تکان شدید و وحشی گری بی اندازه مهاجمان افغانی که در خرابی عمارات و خیابان ها و باغ ها

و آنچه حاکی از شکوه و جلال اصفهان بود در ریخ نمودند ، این شهر دیگر تجدید حیات کامل نمود .

هر چند نادرشاه نسبت به آنجا توجهی مبذول داشت ولی اصفهان در نظر او به اندازه مشهد قدر و منزلت نداشت . کریم خان هم پایتخت را به شیراز انتقال داد و آقا محمد خان مرکز حکومت را به تهران برد و استحکامات اصفهان را خراب کرد و فتحعلی شاه گاهی از آن شهر دیدن می کرد و سرانجام هم در سال ۱۸۳۴ در آنجا وفات یافت .

پادشاه فعلی نیز فقط یک دفعه در سال ۱۸۵۱ آنجا را با قدوم خود سرافراز فرمود . بنا بر آنچه گذشت اصفهان از قدر و مقام شامخ خود فروافتاده و اینک با جامه زنده و قامت آغشته به گردو خاک که استعاره بی موردی درباره وضع نزار کنونی شهر نیست - ماتم دار روزگار پرشکوه و جلال از دست رفته خویش است .

نقشه شهر - ترتیبی که من برای توصیف این شهر اختیار می کنم این است که اولاً مشخصات عمده آن بیان خواهد شد سپس رفته رفته محلات معروف و یا جالب شهر مورد توجه قرار خواهد گرفت و در هر مرحله نیز تفاوت بین عظمت قدیم و انحطاط و حالت رقت بار فعلی خاطر نشان خواهد گردید . یگانه نقشه ای از اصفهان که من اطلاع دارم در میان لوحه های آقای کوست^۱ در کتاب ممتاز او بنام « عمارت های مدرن ایران » مندرج است : بطور کلی اصفهان در سمت شمالی زنده رود و جلغا در طرف جنوبی رودخانه واقع است . در ناحیه مرکزی اصفهان چندین عمارت بزرگ و باغ ها و ایوان ها شامل محوطه قصر که در سمت غربی است وجود دارد و به میدان بزرگ محدود می شود که به شکل مربع مستطیل است ، طول آن از شمال به جنوب و عرض آن از شرق به غرب است ، در جنوب شرقی میدان ارگ واقع شده است . خیابان چهار باغ از ضلع غربی قصر می گذرد و به پل بزرگ الله وردی خان و بعد از آن به جلغا منتهی می شود . در سمت مشرق

آنجا خیابان دیگری است که به پل دوطبقه خواجه می رسد . پل های دیگری نیز در دو طرف شرقی و غربی هست و بین دوپل عمده هم پلی است که به کاخ هفت دست (دستگاه) منتهی می گردد .

میدان شاه - مرکز اصفهان میدان شاه است که بدون شک یکی از جالب ترین میدان های جهان بشمار می رود . شاه عباس آنرا ساخته و در اطرافش عمارت های بزرگ بنا کرده است از قبیل قصر سلطنتی و مسجد شاه و بازار بزرگ که به میدان راه دارد . این میدان عرصه نمایش های عمده درباری و کانون زندگانی این شهر بوده است .

میدان شاه ۵۶ یارد طول و ۱۷۴ یارد عرض و یک رشته بناهای آجری کوتاه در اطراف دارد شامل دوطبقه قسمت تحتانی دکان و به بازار مربوط بوده و طبقه فوقانی با غرفه ها برای توقف انبوه تماشاگران جشن اختصاص داشته . روزگاری آنجا را سربازخانه کردند و اکنون وضع خراب و فلاکت باری دارد .

در جلو این طاق نماهای کوتاه صف درختان قرار گرفته و در کنار آن جوئی سنگی سرشار از آب بوده . در سال ۱۸۰۹ موریه نوشته است که یک درخت در میدان ندیده و نهرا (در اصطلاح محل « مادی ») هم خالی بوده بعداً مقداری چنار و کاج کاشتند ، اما در موقع مسافرت مادی ها خشک بود و بجای آن مجرای دیگری برای آب آشامیدنی از چشمه ساخته بودند .

در عهد صفویه در وسط میدان تیری به ارتفاع بیست و پنج پا بود که در هنگام مراسم جام طلا بر آن می نهادند و در مواقع عادی هم یک سیب یا خربزه تا تیر اندازان سوار در حین چهار نعل از پائین هدف قرار دهند . جای آن بعداً دار اعدام برپا کردند باشکاف هائی در کنار آن که گناهکار را بر آن سرازیر آویزان

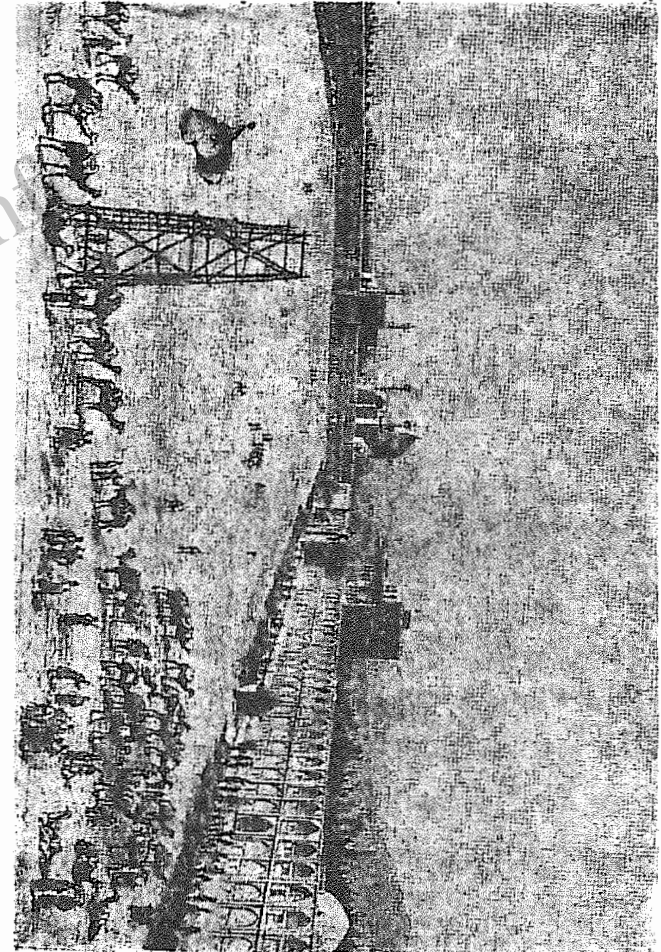
۱ - انجیوللو Angiolello شاهده بود که شاه اسماعیل در تبریز از ده بار تیراندازی هفت نشانه را هدف ساخت و تاورنیه میگوید شاه صفی اول را که سوار کار و تیرانداز کلانی بود در اصفهان سه جام را در پنج دور باتیر زده است .

و به همان حال به پائین پرت می‌کردند یا آنکه سراز تن او جدا می‌ساختند. این رسم هم از بین رفته است.

در دو انتهای میدان دو حوض از سنگ سماق بوده که هنوز هم هست و لبریز از آب است. در جلو عالی‌قاپو بالغ بر صد توپ که در جنگ جزیره هرمز غنیمت به دست آمده بود در پشت دیواره چوبی جا دادند، این هم از بین رفته است، تنها چیز قدیمی که در میدان مانده بود دو ستون مرمر علامت دروازه، بازی‌چوگان بود، این بازی را اعیان ایرانی دوست می‌داشتند این ورزش نیز به مرگ طبیعی درگذشت. هنگام روز میدان پر از غرفه یا چادرهایی بوده که بر تیرک‌ها بند می‌کردند و در زیر آن خرده فروشان جنس خود را روی زمین در معرض فروش قرار می‌دادند. در هنگام جشن تمام این چیزها را بر می‌چیدند شبانگاه معمولاً میدان، محل بازیگری نقاب پوشان، خیمه شب بازی، عملیات آکروبات‌ها یا دسته‌های قصه‌گو یا کشتی‌گیران یا دراویش یا جنگ خروس یا قوچ و خیمه‌های زنان تبهکار بود، همه این‌ها از بین رفته است مگر چند غرفه و دکان در انتهای شمالی میدان.

تقاره‌خانه - در اینجا هنوز رواق بزرگی هست که دهلیزهای طاق‌داری در کنار آن دیده می‌شود که به قیصریه یا بازار اصلی مربوط است. در طاق عمده این بنای بلند آراسته که تصویر شاه اسماعیل یا شاه عباس را در میدان جنگ نشان می‌دهد تقاره‌خانه اصفهان واقع شده است. در آنجا سحرگاه موسیقی گوش - خراشی برای بیدار باش اهل حرم‌خانه نواخته می‌شود و راجع به این موضوع

۱ - در این بازی هر طرف به تفاوت از پنج تا بیست نفر بودند. پیرو دل‌واله چگونگی بازی چوگان را که در قزوین به سال ۱۶۱۸ دیده بود شرح داده است. عبدالملک سامانی موقع بازی چوگان از اسب فرو افتاد و جان داد. شاه صفی اول و شاه عباس ثانی در این بازی مهارت بسیار داشتند. اوزلی شرح مبسوطی راجع به این بازی نوشته، ولی به خط آنرا همان کریکت انگلستان یا گلف اسکاتلند نام برده است.



مسجد شاه اصفهان

در فصل تهران شرحی بیان کردم^۱ در دالان‌های تحتانی که به میدان راه دارد مردم درحال نوشیدن چای یا کشیدن قلیان دیده می‌شوند.

شاه عباس باعلاقه پدرانۀ فرمان داده بود که در همین محل ملاها برای سرگرمی، مردم را با وعظ و بیان موضوعات جدی مشغول سازند. بر فرازطاق اصلی در محلی که هنوز معلوم است و با کاشی‌های جدید آراسته‌اند ساعت بزرگی نصب شده بود. (تاورنیه آنرا ساعت خورشیدی خوانده‌است) و بنا برقول اولتاریوس صنعت‌گری انگلیسی به نام فستی^۲ برای شاه عباس ساخته بود و چون مخترع به دست یک ایرانی به قتل رسید ساعت بعد از مرگ او خراب شد. در بالای ساعت هم زنگ ناقوس بزرگی بوده است که در حاشیه آن نوشته شده بود: «حضرت مریم مقدس در حق ما زنان دعاکن» و آن از عبادتگاه زن‌های پرتغالی در جزیره هرمز به دست آمده بود. صدای آن زنگ هیچ‌گاه شنیده نشده بوده است. صدسال پیش آنرا پائین کشیدند و برای توپ‌سازی ذوب کردند. تا اوایل این قرن هم ساعت را در آنجا دیده بودند. اولیویه به سال ۱۷۹۶ آنرا دیده بود و در سال ۱۸۰۸ بوسیله حاجی محمد حسن امین‌الدوله بیگلریگی اصفهان در عهد فتحعلی شاه به عنوان تعمیر گچ کاری طاق برداشته‌اند.

مسجد شیخ لطف الله - در جهت شرقی میدان، مسجد شیخ لطف الله واقع است که غالباً آنرا مسجد صدرالعلماء اصفهان هم می‌نامند (شاردن صدرنوشته است). این مسجد در دوره جدید به اندازه سابق محل توجه نیست اما گنبد آن کاشی کاری

۱ - شاردن می‌نویسد هنگام طلوع آفتاب نیمه شب هم می‌نواخته‌اند، سانسون نوشته‌است که ظهر و غروب و دو ساعت بعد از نیمه شب و در روزهای عید هم تمام شب و روز. از یکی از اشعار سدی استنباط می‌شود که در زمان او یامداد هم می‌نواخته‌اند:

«تا نشنوی ز مسجد آدینه بانگ صبح یا از در سرای اتاپک غریو کوس» - مترجم لوپرن نام ادواتی را که در نقاره‌خانه به کار می‌رفته است ذکر نموده که هنوز تقریباً همان است شامل: دهل، شیپور، طبل، کرنا، نی، چنگ و سنج. «ته‌نووت» می‌نویسد: کرناها هشت پا طول داشته است. می‌گویند این رسم از زمان اسکندر نیز در ایران بوده است.

نقش قدیم و مینا کاری تقریباً سبک فلورانس دارد. قدری جلوتر یا در جنوب آن سابقاً برجی بود که نویسندگان فرانسوی ایوان ساعت می‌نامیده‌اند یا دستگاهی بوده که هنرمندان اروپائی برای خوش‌آیند خاطر شاه عباس ساخته بودند و آن ساعتی مکانیکی با پیکرهای متحرک حیوانات بود که حالا اثری از آن نیست.

مسجد شاه - در وسط ضلع جنوبی یا انتهای تنگ میدان مسجد شاه اصفهان واقع شده است. آنجا در سابق جالیز بود و در سال ۱۶۱۲ - ۱۶۱۳ به امر شاه عباس این مسجد را بنا کرده‌اند و اصلاً هم به قصد مسجد جمعه بوده و با هزینه‌ای معادل ۱۷۵۰۰۰ لیره تمام شده است و از همان ابتدای کار مجلل‌ترین ساختمان اصفهان به شمار می‌رفته است.

شاه صفی اول درهای آنرا قره پوش نمود. در درون مسجد جامه خونین امام حسین (ع) و نسخه قرآن به خط امام رضا (ع) نگاهداری می‌شده است. چندین بار این مسجد را تعمیر کرده‌اند به خصوص نادر شاه پس از یورش افغان‌ها به این کار همت گماشت و باردیگر بوسیله علی مراد خان مرمت یافت. از حیاط داخلی ساختمان بسیار جالب توجه این مسجد را که از خارج هم دیده می‌شود می‌توان کاملاً دید.

محور میدان شاه تقریباً شمالی و جنوبی است و معمار ناچار شده است که این محور را به اندازه قابل ملاحظه‌ای به سمت جنوب غربی انحراف بدهد تا محراب در جهت مکه واقع شده باشد. این نظریه با وسایل معماری حاصل گردیده است از این رو بنا در عین حال که با عظمت است ساده می‌نماید. حیاط داخلی سنگ فرش مرمر و حوض بزرگی در وسط برای وضو و غرفه‌هایی دو طبقه در اطراف دارد که زیور آن محدود به کتیبه‌هایی با خط کوفی بر کاشی هاست به این ترتیب که کتیبه با خط سفید بر زمینه آبی است.

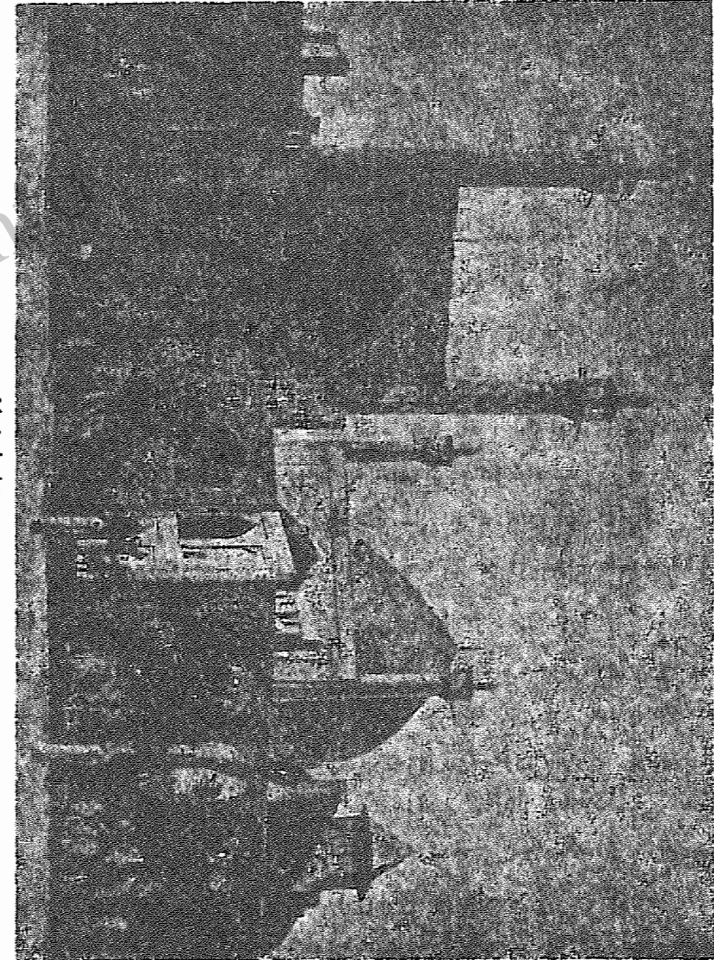
گرفه‌ها برای اقامت ملاها و وابستگان آنها ساخته شده است. در اطراف ایوان رفیع کاشی کاری و طاق بزرگی روی آن هست که به محوطه‌ای راه دارد که

گنبد کوتاهی بر آن است. تنها اروپائییانی که من اطلاع دارم علاوه بر حیاط، داخل مسجد را هم دیده‌اند، جی.اس. باکینگهام در سال ۱۸۱۶ و ای. فلائندن در سال ۱۸۴۰ بود. رویروی در ورودی ایوان سومی با مناره‌هایی در طرفین هست که از آنجا وارد مسجد اصلی می‌شوند که گنبد بزرگ بر رأس آن قرار دارد.

سطح این گنبد با کاشی‌های نفیس شامل طرح‌هایی به‌رنگ کبود و سبز بر زمینه‌ای لاجوردی است که از آثار بسیار برجسته شهر به‌شمار می‌رود. در دو سمت مسجد حیاط‌های دیگر با حوض و رواق‌هاست که روز جمعه محل اجتماع عامه مردم است. سبک آرایش این ساختمان ممتاز اگر چه مثل سایر بناهای تاریخی ایران رو به ویرانی و زوال است باز از بناهای عالی دوره صفویه می‌باشد. مؤذن‌ها هیچ‌گاه چهار مناره مسجد را مورد استفاده قرار نداده‌اند چون شه‌یاران گمان می‌نمودند که آنها از بالای منار به اسرار حرم‌خانه مجاور نظر اندازند، در عوض غرفه بی‌ریخت و ناقص در رأس یکی از ایوان‌ها ساخته شده است.

دروازه عالی قاپو - حال با سمت غربی میدان را مورد توجه قرار می‌دهیم که مهم‌ترین ساختمان آن در انتهای جنوبی عمارتی بلند به صورت معبری طاق‌دار بزرگ مشرف به میدان و در جلو آن هم ایوان شاهی است که ستون‌های چوبی دارد و قسمت عقب آن عمارتی بلندتر و سه طبقه واقع است.

اینجا تالار قصر همایونی است و رواق پائین آن به عالی قاپو (قاپی) (دروازه مقدس معروف است). این نام را نویسندگان مختلف، متفاوت نوشته‌اند بعضی می‌گویند الله‌قاپوست و از آن جهت چنین نامیده شده است که مکان مقدسی است و بعضی هم می‌گویند علی‌قاپوست یعنی دروازه علی و روایتی هست که شاه عباس آنرا از روی نمونه بارگاه علی (ع) در نجف نزدیک فرات ساخته و دستگاه قدیمی آن مزار را نیز جواهر نشان نموده است. معنی واقعی آن از قرار معلوم عالی قاپو یا دروازه عالی است. جنبه تبرک آن از بین رفته، ولی هر کس که به زیر زنجیر عقب بنا که از تکه و پاره‌های ندی پوشیده است برسد در پناه ویست خواهد بود



مسجد شاه اصفهان

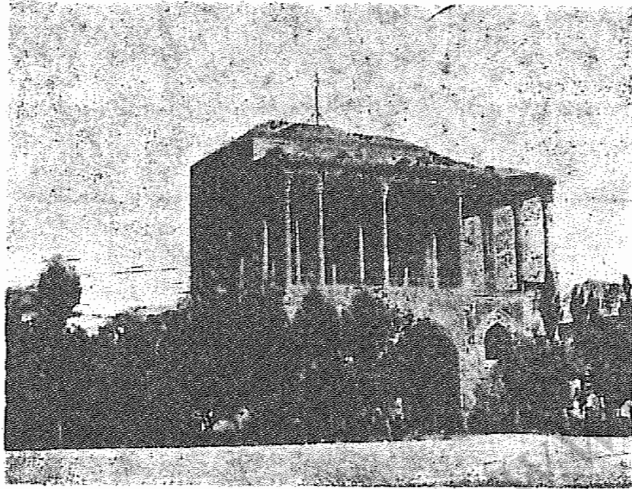
و احدی را نسبت به او امکان آزار نیست ، اما در عهد صفویه این وضع تبرک قاطع و غیر قابل تردید بود . هیچ کس حق نداشت از آستانه عبور کند، پادشاه گاهی سواره از آنجا عبور می کرده است . همه کسانی که به حضور شاه می رسیدند هنگام ورود بر آستانه بوسه می زدند و آنجا پناه گاه غیر قابل تجاوزی بود . فقط پادشاه می توانست گناهکاری را از آنجا اخراج کند و این منظور را هم با گرسنگی دادن مقصر انجام می داد .

تاورنیه راجع به علی قاپو توضیحاتی وافی داده است : « رسم بر این است که تمام سفرا ، عالی قاپو (قاپی) را سلام و تعظیم کنند و آن به خاطر سنگ مرمر سفیدی است که به شکل پشت الاغ بجای پله مورد استفاده است و می گویند در قدیم از عربستان موطن حضرت علی (ع) آورده اند . هر وقت که شهریار جدیدی تاج گذاری می کند باید از بالای این سنگ گام بردارد و اگر بر سبیل سهل انگاری پای او به سنگ اصابت کند چهار نگهبان که در آنجا آماده اند پادشاه را برمی گردانند که آن کار را تکرار کند . »

از قول «ته نوت» استنباط می شود که آن سنگ مرمر در دروازه نبوده ، بلکه در انتهای معبری بوده که از عالی قاپو وارد می شده اند «در تالار یا قسمت سرگشاده فوقانی که بر دوازده ستون چوبی استوار است و یک حوض سنگی در وسط آن قرار دارد پادشاه در نوروز سفرا را بارحضور می دهد و از آنجا بازی چوگان و مسابقه اسب سواری و جنگ حیوانات وحشی و سرگرمی های عامه را که در پائین برگزار می شود تماشا می کند» این بنا را وقتی که من دیدم خالی بود و عمارت و امانده و فراموش شده ای می نمود .

قصر - در اینجا سردر پیش آمده ترین قسمت قصر همایونی است . حیاطها و باغ ها و ایوان های متعدد مساحت بزرگی را فرا گرفته که شاردن محیط آنها را معادل چهار میل و نیم نوشته و آن در سراسر ضلع غربی میدان تا چهار باغ که مسافتی طولانی است امتداد داشته است . در این قصر فعلاً ظل السلطان حاکم

اصفهان اقامت دارد . بعضی از حیاط های آن که به میدان مربوط می شود به ادارات واگذار شده است و درغیاب شاهزاده ، محل ازدحام ارباب حاجت اعم از امور اداری یا قضائی می شود .



عالی قاپو و تالار آن

نقشه ای از سراسر آن محوطه و تقسیمات پیچیده و گیج کننده این محل آشکار می سازد و روشن خواهد نمود که چنانکه در عمارات ایرانی مشهود است همه زیبایی به قسمت محدودی از بناها و تالارها اختصاص دارد و در سایر قسمت ها اثری از هنر و زیبایی نیست . در واقع تاورنیه به طوری که قبلا اشاره کردم حق داشت که روی هم رفته با نظر تحقیر به آن نگریسته ، ولی چند ساختمان این قصر پیوسته سزاوار ستایش و تحسین بوده و خواهد بود .

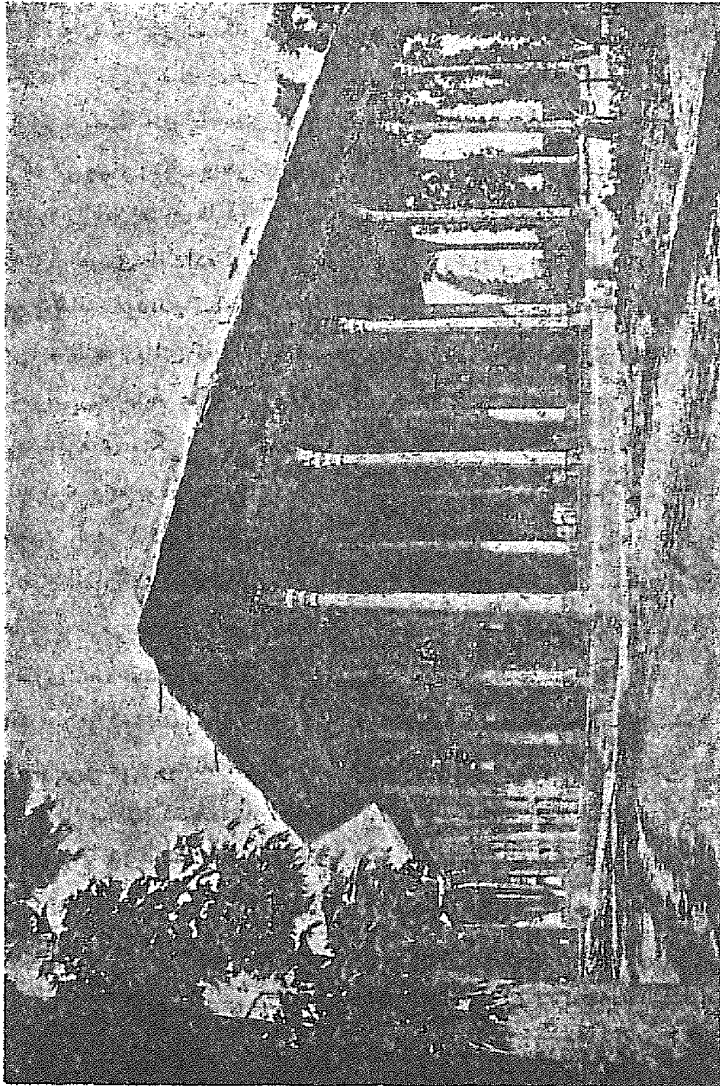
چهل ستون - معروف ترین این بناها عمارت چهل ستون است که تالار عمده یا ایوان نخست در قصر بوده است و پادشاه در آنجا سفرا و وزیران خود را با رعام می داده است . راجع به اصل این نام اختلاف نظر وجود داشته و چون قسمت

فوقانی آن فقط بر بیست ستون استوار است. شمارهٔ چهل را افرادی سهل انگار و خوش باور از سایهٔ بیست ستون در حوض آبی که جلو آن است اقتباس کرده‌اند، ولی من خیال کرده‌بودم که شاید روزگاری ایوان دیگری با بیست ستون در عقب و یا در کنار تالار مرکزی قرار داشته و به من گفته بودند که بواسطهٔ خرابی و تعمیراتی که سال پیش (۱۸۹۱) در آنجا می‌کردند آثار چنین بنای اضافی اصلی پیدا شد.

از طرف دیگر هم من نه در سفرنامه‌ها و نه در لوحه‌های سیاحان پیشین اشاره‌ای دال بر وجود چنین ساختمانی ندیده‌ام بنا بر این تردیدی ندارم که این اسم ناشی از انعکاس ستون‌های بیست‌گانه در آب و حاکی از عظمت و اندازهٔ معتابه آن است. چون عنوان چهل در ایران نیک متداول است مثلاً تخت جمشید را چهل منار گفته‌اند و یا چهل چشمه و چهل دختران و چهل چراغ (که معمولاً به شمعدان‌های چند شاخه‌ای اروپائی اطلاق می‌شود) ^۱.

تالار در ته باغ وسیعی واقع است و جلو آن در وسط حوض است که وقتی که من دیدم آب نداشت. چند ردیف سیم در اطراف آن بر تیرهای بلند آبی و سبز رنگ علامت این بود که آن اواخر در آنجا چراغانی شده‌بود. سر دروازه‌های ورود به این محل با کله‌های گاو و بز کوهی و از این گونه حیوانات زینت یافته است. چهل ستون در اصل بوسیلهٔ شاه عباس بنا شد، اما به گفتهٔ کروزینسکی که در آن هنگام در ایران بود قسمت عمدهٔ ساختمان قدیمی صد سال بعد در سلطنت شاه سلطان حسین دچار حریق شد و این پادشاه که به وجه کودکانه‌ای خرافات پرست بود در خاموش کردن آتش دخالتی نمود به این دلیل که شعله‌های آتش علامت مشیت خداوندی بود. ولی پس از آنکه آتش کار خود را کرد، وی به تعمیر آن پرداخت. این نکته که کسی از نویسندگان غیر از یک نفر متوجه آن نشده است علت اختلافی است که بین شرح‌شاردن و تاورنیه قبل از پادشاهی شاه سلطان حسین با نوشته‌های بعدی وجود دارد.

۱ - به احتمال قوی هکاتو میلیا یا صدروازه یونانی‌ها نیز از همین قبیل است و می‌توان چهل دزد علاوه‌الدین را هم مثال آورد.



چهل ستون

ایوان - این دستگاه شامل چهار طبقه است که مهم‌تر از همه، ایوان با ستون‌های چوبی است. سقف آن صاف و بسیار محکم است و بعضی از تیرها، تنه کامل درخت چنار با هفت پا ضخامت و تراشیده است و بیست ستون چوبی دارد که در چهار ردیف و هر ردیف سه تا و دوردیف هر کدام چهار تا قرار گرفته‌اند. ردیف بیرونی این ستون‌ها در اصل پوشیده از قطعات کوچک آئینه بوده که الماس‌وار در بندهای عمودی‌جا داده شده بود و ردیف‌های درونی را با شیشه‌ها به صورت ماریچ پوشانده بودند. تمام این روکارها در موقع مسافرت من به آنجا بتازگی برداشته شده بود و ظاهراً برای تعمیر آن حسن سلیقه به کار نرفته به طوری که به وجه غیر قابل جبرانی به جنبه هنری و زیبایی آن دستگاه لطمه وارد آمده است. ستون‌های اصلی بر شیرهای سنگی رو به سمت خارج و چهار ستون مرکزی سابقاً در گوشه‌های حوض بر سرری واقع بوده و شیرهای حاشیه، آب از دهان خود در حوض می‌پاشیده‌اند، اما حوض را پر کرده‌اند و شیرها را نیز با بی سلیقه‌گی رنگ کرده‌اند. دیوارهای زیبای این ایوان که کریپورتر نغمه سرا در وصف درخشندگی آن شرحی نوشته بود. پایه‌هایی با سرس سفید و الوان و سطلا رو کوبی داشت، قسمت بالای ستون‌ها هم آئینه‌کاری شده بود و صنعتگران ایرانی حقاً در این رشته شهرت دارند. کلیه این تزئینات ممتاز که هنوز در ایوان تخت دیده می‌شود از دیوارهای خود ایوان با نهایت بی‌رحمی بوسیله قلم موی نقاش محو گردیده است و روی آنرا در عوض رنگ صورتی ملایم کشیده‌اند، اگر من این آدم بی‌سلیقه‌را به چنگ می‌آوردم با طیب خاطر سرش را در ظرف رنگ خود او فرو می‌بردم تا جان دهد.

تختگاه - در عقب ایوان بزرگ و وصل به آن در محلی قدری برجسته، شاه نشین واقع شده است که تخت در آنجا قرار داشت. تزئینات این قسمت وقتی که من دیدم هنوز سالم مانده بود. تابش درخشان تکه‌های آئینه که بر تخته‌ها تعبیه شده بود

۱ - با وجود این موریه، بی‌نیگ و دیولانوا و همچنین شاردن عده ستون‌ها را هیجده تا ذکر کرده‌اند و گمان می‌کنم دو ستون را که گچ بری به سرستون اطلاق می‌شده بر آن قرار دارد به شمار نیآورده‌اند. اندازه قسمت‌های مختلف به شرح ذیل است: ایوان ۴۴ یارد در ۲۲، تالار شاه نشین ۲۳ یارد ۱۹، نگارخانه ۸۰ پا در ۴۰.

و قطعات آئینه بر دیوارها و طاق مشبک شاه نشین جلوه فراوان داشت. در این محل در دو طرف عمارت اطاق‌های کوچکی هست که مخصوص وزیران شاه بود.

نگارخانه - در عقب شاه نشین با سه در ارتباطی تالار بزرگی است که سراسر طول عمارت امتداد دارد و بر بالای آن سه گنبد کم ارتفاع هست (لمسندن اندازه آنرا ۷۵ در ۵۰ پا نوشته است) و سراسر سطح دیوار آن با شش تابلونقاشی سه تا در هر طرف آرایش یافته است. پیترو دل‌واله وقتی که راجع به تصاویر قصرهای اصفهان در زمان شاه عباس اشاره می‌کند خاطر نشان می‌سازد که تصاویر مزبور به اندازه‌ای نا پسند نقاشی شده بود که شاه خیلی نگران می‌نمود که مبادا هنرمند اروپائی را در صورتی که کارش مورد علاقه همایونی واقع شده باشد و برای تهیه شمایل خصوصی سلطان آمده بود از دست بدهد با وجود این خرده‌گیری که بی مورد هم نیست و ناشی از بی‌اطلاعی از میزان دید و مناظر و فقدان تناسب و خشکی کار است که در تمام صورت‌سازی‌های ایرانی مشاهده می‌شود و شاید از لحاظ اروپائیان قرن هفدهم که پرورده مکتب رنسانس ایتالیا بوده‌اند بسیار هم زندگی داشته، باز این تصاویر چهل ستون هم از جهت هنری قابل ستایش و هم از لحاظ مدرک تاریخی پر ارزش است و ما را راست به دربار شاه عباس بزرگوار و پادشاهان پیش از او و جانشین‌های وی رهنمون می‌شوند. ماشاه را در میدان رزم و یا هنگام جشن و یا در حین تماشای بازی چوگان مشاهده می‌کنیم. سیل‌های کشیده و چانه‌ای صاف و تراشیده و عمامه بزرگ سبک آرایشی بوده که دیر زمانی است از بین رفته است. اسلحه و تجهیزات جنگاوران و آلات موسیقی و حرکات دقیق رقاصه‌ها درهای زمان کهن را به روی ما می‌گشاید و خود را در جرگه‌های بزم و سرور و یا رزم و پیکار در برابر شکوه و جلال شهریاران صفوی حاضر و ناظر می‌یابیم. در اینکه آیا تصاویر مزبور همان هائی است که به فرمان پادشاهان آن دودمان نقش شده است و یا آنکه تصویر اصلی در آتش سوزی زمان شاه سلطان حسین از بین رفته است و به دستور این سلطان از نو پرداخته‌اند شرح و بسطی دیده نمی‌شود، ولی بنا بر آنچه شاردن نوشته لااقل چهار تا از آن تصاویر خیلی

شبهه آنهائی است که وی در سال ۱۶۷۰ تعریف کرده البته غیر از تصویر نادرشاه که بعداً اضافه شده است.

تعریف = راجع به این تصاویر نیز توضیحات اشتباه آمیزی از ناحیه نویسندگان سابق دیده ام که خواه ناخواه ناشی از اطلاعات ناقص تاریخی ایشان توأم با مشاهدات سطحی بوده است. بر دیوار روبروی در ورود تصویر شاه اسماعیل در جنگ با جان نثاری‌های سلطان سلیمان است که شاه دلاور با ضربتی رئیس جان نثاران را دو شقه می‌کند و قطرات خون از بدن سلطان فرو می‌ریزد.

در پهلوی آن تصویر شاه طهماسب در هنگام پذیرائی از همایون شاه پناهنده هندی است و آن در سال ۱۵۴۳ است که دو شهریار در شاه نشین چهار-زانو جلوس نموده و در پیرامون ایشان نغمه‌گران و نوازندگان سرگرم ترنم‌اند و قراول و قوش بازان همایونی با پرندگانی که بر میچ دارند فرا ایستاده‌اند و در جلو صحنه هم دو رقاصه که چندان چنگی به دل نمی‌زنند مشغول رقص‌اند.

صورت‌ها کم و بیش به اندازه طبیعی است. تصویر سومی بر دیوار غربی، صحنه ایست که بیشتر دور از رسم و آئین می‌نماید. چهره مرکزی آن شاه عباس کبیر با عبدالمحمد خان ازبک^۱ و همچنین ملازمان درباری است و ظاهراً مجلس بزم نیک گرم بوده، زیرا شاه در طلب شراب پیاله خود را جلو آورده در حالی که یکی از مهمانها در اثر مستی بر کف مجلس افتاده و جامی را سخت بر لب گرفته و می‌گویند که آن تصویر به‌الله وردی خان سردار نامی شاه عباس که سر پرست کار برادران شرلی بوده بی شباهت نیست.

در دیوار مجاور سه صحنه دیگر دیده می‌شود در یکی از آنها شاه اسماعیل با لشکریان خود در گیرودار نبرد با دشمنان ازبک و تاتار است. در پرده دومی شاه عباس ثانی مشغول پذیرائی از خلف سلطان سفیر مغول کبیر (هند) است و باز نغمه‌گران و نوازندگان با دایره و قاشقک سرگرم رقص‌اند.

۱ - بانوشیل نوشته است سفیر عثمانی است.

تصویر سومی نبرد بین نادرشاه و محمد شاه را (که برقیل سفید سوار است) نشان می‌دهد، در همان نبردی که سر نوشت دهلی را تعیین کرد. رنگ‌ها و تذهیب این تصویرها بسیار تازه و زنده می‌نماید. تصویری هم از شهریار فعلی بر طاق بین صحنه قدیمی اضافه کرده‌اند. قسمت تحتانی این تالار و دو اطاق مجاور را به رنگ سبز نامطبوعی آراسته‌اند، چهار بخاری هم در آنجا هست دو تا در هر ضلع طولانی تر.

در سال گذشته (۱۸۹۱) نگارخانه رابه صورت گل خانه برای حفظ گل و نهال فراوان، در آورده بودند. اطاق‌های کوچک تر سابقاً در هر یک از دو انتها با پنجره به خارج راه داشته و با عکس بانوان و آقایان فرنگی زمان شاه عباس آرایش یافته است. در گرداگرد چهل ستون گمان می‌کنم هنوز هم پرده‌های زریفت و سوزن کاری برای جلوگیری از تابش آفتاب باشد. سوزنی در ۱۸۶۶ و مادام دیولافوا در ۱۸۸۱ ایوان چهل ستون را کارگاه چادر دوزی پرنس حاکم اصفهان یافته بودند از این قبیل کارها دیگر ترك شده است. اخیراً، در سال ۱۸۹۱ شنیده‌ام که ظل السلطان در یکی از اطاق‌های کوچک برای دیدار ارباب رجوع و دریافت عریضه‌های اتباع گرفتار خویش جلوس می‌کند.

عمارت ها و ایوان ها - از جمله بناهای دیگر یا کاخ‌ها در محوطه قصر که در اینجا امکان شرح و بسط کاسل آنها نیست می‌توان نام بنای « سر پوشیده » را (که « کوست » کلیشه‌ای از آن در کتاب خود انتشار داده است) ذکر کرد: تالاری است که ستون‌های هشت ضلعی آئینه‌کاری آن بر شانه مجسمه‌های زنانی قرار گرفته که سر شیر در دست دارند و از دهان آن به درون حوض آب فرو می‌ریزد. دیگر عمارت اشرف که اشرف غارتگر افغان بنا کرده است و عمارت نوکه امین الدوله به فرمان فتحعلی شاه ساخته و چندین تصویر از شاه و خانواده او در آنجاست و دالان طولانی قسمتی از قصر که حالا برای امور اداری اختصاص دارد. **هشت بهشت** - در انتهای غربی محوطه درباری که تا چهار باغ امتداد دارد باغ‌ها و عماراتی هست که چندان مورد توجه نیست یکی هشت بهشت که

بعضی از نویسندگان اشتبهاً آنرا به هشت باغ که در دو طرف خیابان چهار باغ واقع شده است نسبت داده‌اند. این اسم را (که مثل چهل ستون بیشتر دال بر بزرگی و عظمت است) شاه سلیمان وقتی که به سال ۱۶۷۰ این کاخ و باغ را ساخت بر آن نهاد و ابتدا باغ بلبل نام داشت. بنای اصلی عمارتی است که در وسط محوطه وسیعی واقع گردیده، از قرار معلوم بنای باشکوهی بوده، زیرا در سال ۱۶۷۷ دکتر فرایر خوش بیان راجع به آن نوشته است:

محل دلپذیری است. بدون شک روزگاری بسیار عالی و مجلل بوده، ولی بطوری که فعلاً نیز هست قطعاً گرانبهایی است. اقامتگاهی تابستانی در وسط دو نهر آب دارد که در آن کشتی و قایق علامت پیکار دریائی دیده می‌شود. در آنجا گاز و قو به انواع و اقسام هست. این مسکن تابستانی کاملاً با مرمر صیقلی ساخته شده و طاق آنرا طلاکاری کرده‌اند و بر دیوارها چهره قهرمانان آنها نقش گردیده است. حوض وسط بنا تمام از نقره است. برستون‌های آئینه کاری، تصویر و انعکاس قامت انسان و نمای همه آن دستگاه دیده می‌شود. قبه‌های نیم کره در سر چهار ستون است که تمام بنا بر آن متکی است.

حتی شاردن هم که کمتر تابع احساسات می‌شده. بی اندازه تحت تأثیر لطف و صفای هشت بهشت واقع شده بود: « وقتی انسان در این محل (که بخصوص برای خوشی‌های عشقی ساخته شده است) به گردش می‌پردازد و از میان اطاق‌های خلوت و کنار و گوشه آن می‌گذرد دل آدمی به اندازه‌ای آب می‌شود که صمیمانه باید گفت با تأسف از آنجا دور می‌شود. بدون شک هوا هم در ایجاد چنین حالت شور و عشق بی اثر نیست، ولی قطعاً این بناها هر چند که گاهی مثل کاخ‌های مقوائی می‌نماید باز از قصرهای مجلل ما با شکوه تر و دلپذیر تر است.»

این عمارت بعد از شکوه و رونق افتاد، اما فتحعلی شاه آنرا تجدید بنا و تعمیر کرد و فرمان داد در تالار اصلی که گنبدی در وسط دهلیزها با اطاق‌های کوچک

در گوشه‌ها دارد او و درباریانش را در حالت جلوس رسمی و باز در حالی که سوار بر اسب، شیری را با نیزه شکار می‌کند نقاشی کردند.

تصاویر معاصر دیگر که بر دیوارهای مجاور هست یکی متعلق به استرچی Sterzi یا استراچی جوانک خوش سیمای انگلیسی است. این تالار هفت پهلو که حالا از نظر افتاده و رو به ویرانی است گاهی بوسیله جناب حاکم در اختیار خارجیان محترم و نمایندگان دولت‌های بیگانه گذاشته می‌شود و آن در باغی واقع شده است که درختان میوه و خیابان‌های شجر به سرو و چنار دارد و مانند دیگر باغ‌های ایرانی در موسم بهار و تابستان بسیار زیبا است، اما در فصول دیگر سال غالب توجه نیست.

تاورنیه در باره باغ‌های سلطنتی اصفهان حتی در عالی‌ترین موقع شکوه آن گفته است: « نباید تصور کرد که این باغ‌ها به طرز و زیبایی باغ‌های اروپا تأسیس و یا نگاهداری می‌شود، زیرا که فاقد حاشیه قشنگی مانند باغات اروپاست و گردشگاه گل آراسته‌ای که در باغات ما دیده می‌شود ندارد، علف هرزه غالباً گل‌ها را ضایع می‌کند. دل‌خوشی بیشتر به درختان میوه است که نونک چنبری دارند و طوری دلپذیر می‌کارند که همواره مایه شکوه باغ‌های ایرانی است.»

چهار باغ - اینک نظر خود را از قصر به خیابان بزرگ معطوف می‌سازیم که سابقاً نیز نام آنرا ذکر و اشاره کردم که از مرکز شهر تا پل الله‌وردی خان امتداد دارد. نام آن چهار باغ است که ربطی با اسم باغات اطراف آن ندارد، بلکه حاکی از آن است که سابقاً در آن محل چهار تاکستان بوده که شاه عباس به قیمت ... فرانک اجاره کرده بود تا راه ورود باشکوهی برای پایتخت خود ترتیب بدهد و اکنون از تمام مناظر اصفهان رقت انگیزترین وضع منحط و نکبت‌بار را دارد.

در اینجا گذشته و حال آنرا شرح می‌دهم. در انتهای بالا، عمارتی دو طبقه بوسیله دالان با حرم‌خانه قصر راه دارد تا بانوان حرم سرا بتوانند بدون اینکه

دیده شوند از آنجا مناظر دل انگیز قسمت پائین را تماشا کنند. از درون نهرهای سنگی آب از میان خیابان جاری بوده و چندین آبشار باریک ایجاد کرده و آب به حوض های چند ضلعی که در میدان بزرگ و یا چهار راه ها بوده می ریخته است. در حاشیه هر خیابان درختان چنار کاشته و پیاده روها را برای عبور و مرور مردم فرش کرده بودند سپس چند باغچه که گاهی به صورت کشتزار و یا گلستان بوده و باز در حاشیه خیابان پهلوی ردیف جدید چنار و بین آنجا و دیوار، معبری هم برای اسب سواران .

عرض این خیابان فعلا ۵۲ یارد است. در فواصل بین حوض ها و معابر پی در پی سکوهائی طاق دار یا طاق های سردری از درون دیوار دیده میشود که به اقامتگاه های شاهی یا اعیان در طرفین چهار باغ متصل میشود به نام باغ تخت، باغ بلبل، باغ شراب، باغ توت و باغ دراویش و غیره بعضی از این رواق ها نیز استراحت گاه عمومی و قهوه خانه بوده است که اهالی خوش مشرب اصفهان بعد از کار روزانه برای نوشیدن چای و کشیدن قلیان در آنجا جمع می شده اند چنانکه فرایر می نویسد: « هنگام عصر تمام کسانی که مایه افتخار اصفهان اند در چهار باغ هواخوری می کردند و با همراهان در آنجا به گردش می پرداختند و از لحاظ تشخیص و مردانگی با یکدیگر هم چشمی می نمودند ».

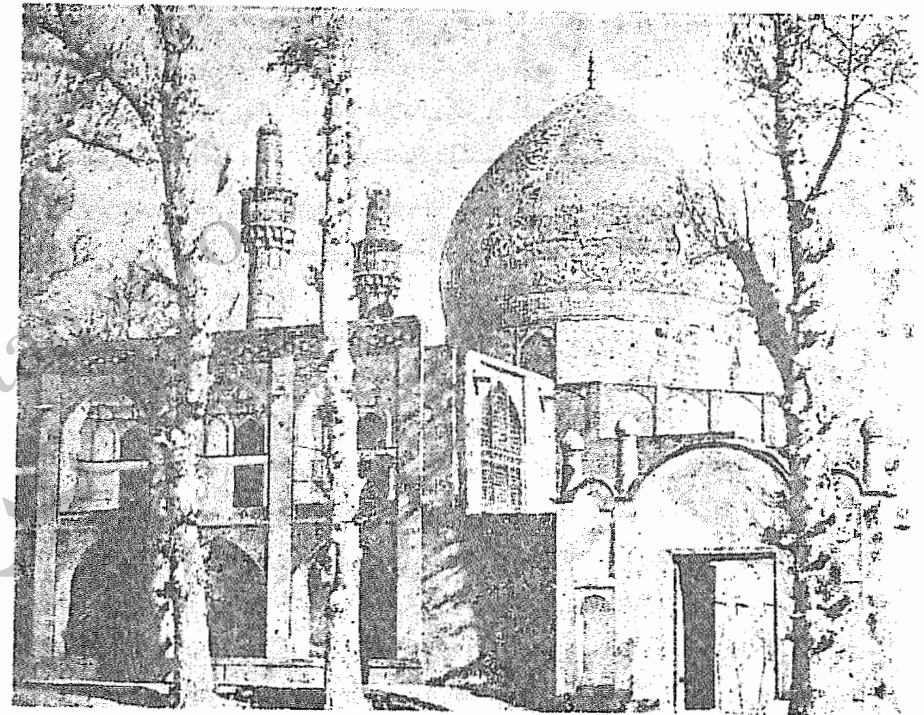
در حاشیه خیابان نهر آب و مشرف به آن سردر خانه های اعیان بود. این وصف اصفهان در دوره شکوه و جلال کامل آن بود، ولی حالا چه تفاوت غم انگیزی که در آنجا دیده نمی شود! نهرها خالی اسبلبه های سنگی آن شکسته و فروریخته است، باغچه ها خشک و دید منظره است، درختان بی شاخه یا پژمرده را سربازان ظل السلطان برای گرم کردن قرارگاه خود بریده اند، سکوهای اطراف خیابان از میان رفته و باغ به صورت بیابان در آمده است. حتی دو قرن انحطاط ممکن نبوده است شانزه لیزه پاریس یا اوتر در لیندن برلن یا روتن رولندن را نصف این اندازه نکبت بار کند که خیابان شاه عباس دچار شده است. این خود نشانه وضع و حال ایران کنونی است .

مدرسه شاه سلطان حسین - در قسمت بالای چهارباغ سمت مشرق راسته بازاری بود سرپوشیده که تا میدان امتداد داشت این محل فعلا خالی و متروک است و تا چندی پیش طویلۀ غلامان ظل السلطان بود^۱ در همین سمت دروازه هشت بهشت واقع شده است و قدری جلوتر ساختمانی است که هنوز از مناظر ممتاز اصفهان محسوب می شود و آن مدرسه شاه سلطان حسین است که مدرسه نادرشاه هم نام دارد و بنا بر قول کروینسکی در حدود سال ۱۷۱۰ بوسیله این پادشاه به منظور خانقاه دراویش ساخته شد .

این سیاح ژرژویت لهستانی باز می نویسد که در اصلی آن تمام تفرقه بوده و شاید مقصود او ورقه های سیمین بود که با آن درچوبین را آراسته بودند. از زیر دالان سرپوشیده که سقف آن باشبکه ها تزئین یافته، ما به رواق گنبددار می رسیدیم که در دو سمت آن خرده فروشان میوه می فروشدند از آنجا به حیاط اصلی مدرسه وارد می شوند که حوض درازی مملو از آب و چند باغچه و درختانی سایه دار دارد. در طرف راست، مسجد یا محل نماز واقع شده که دو منار در دو سمت و گنبدی در وسط دارد. در اضلاع دیگر سکوهای طاق دار هست و دوطبقه هم غرفه برای طلبه در گرداگرد حیاط. ولی بیشتر بواسطه آرایش دیوارهاست که این بنای ممتاز همواره جلب توجه می کند. بر پایه های بنا روکوب سنگ مرمر یزد در سرتا سر دیده می شود و سایر قسمت ها و سر درها همه با کاشی های عالی و تخته کوبی زیبا و مینا کاری به سبک اسلامی مستور شده است .

این مجلل ترین عمارت نیمه مخروبی بود که من در ایران دیدم و می گفتند با آنکه ۱۶۰ اطاق دارد فقط ۵۰ طلبه در آنجا زندگی می کنند و موقوفات این مسجد رفته رفته کاهش یافته و بیشتر آنرا هم دولت ضبط کرده است .

۱ - در اوایل قرن حاضر آشوبی در این بازار برخاسته بود، حاکم توپسی بر دروازه آن گذاشت و به طرف داخل بازار شلیک کرد و هر که در آنجا بود کشته شد یا مفلوج و از کار افتاده و عاجز. این ترتیب با سبک متداول در میدان ترا فالکار (لندن) بی شباهت نیست .



مدرسه شاه سلطان حسین

مسجد جمعه - پیش از اینکه توجه خود را از اصفهان به ساحل شمالی رودخانه و قصبه جلفا معطوف سازیم جا دارد چند ساختمان دیگر را نیز نام ببرم که در میان آنها مهم‌ترین، مسجد جمعه است و می‌گویند در اصل بوسیله خلیفه عباسی المنصور (؟) در سال ۷۰۵ میلادی بنا شده و تعمیر و تجدید ساختمان در عهد ملک شاه سلجوقی بوده و سپس شاه طهماسب و شاه عباس ثانی ارزش هنری واقعی آنرا زایل ساخته و بعد از ساختن مسجد شاه از طرف شاه عباس کبیر در درجه دوم اهمیت افتاده، ولی هنوز از لحاظ مسجد مورد علاقه اهل شهر، نیک برجسته و ممتاز است و همچنین میدان دیگر و کهنه‌تر که از راه بازار به آنجا می‌رسند.

بازار - بازار اصفهان بسیار ممتاز است و تا مسافت زیادی در جهات شمالی و شرقی میدان شاه امتداد دارد چند تا از راسته بازارها فعلاً خالی و یا نیمه متروک است، ولی آنچه دایر است بعد از بازار کریم‌خان زند در شیراز که در آسیا عالی - ترین به شمار می‌رود در درجه دوم می‌باشد. زندگی شهری هنگام روز تماماً در راسته‌های شلوغ آن می‌گذرد و در آنجاست که تنوع لایزال شرقی به نظر می‌رسد و ازدحام افراد و حیوانات مانع حرکت و مایه حیرت است.

در راسته اصلی چندین حیاط یا کاروانسرا هست که پر از جنس است و در آن صدای ترازو و زنگ شتر و قاطر و بانگ فروشندگان بی انقطاع بگوش می‌رسد. بازرگانان اروپائی مرکز کارشان در همین جا و یا عمارت کنار بازار است. بارها من در جمع ایشان که سرگرم معامله و کشیدن قلیان و نوشیدن چای بودند ناظر حرف و کار ایشان بودم.

تجارت - هر چند این شهر در حال انحطاط طبیعی است هنوز دومین مرکز تجارتی ایران و از این جهت فقط تبریز بالا تر است. مشاهده‌های علامت یا ارقام تجارتی عدل‌های کالا که بر شتر و قاطر و الاغ حمل و نقل می‌شود هر فرد انگلیسی را خشنود می‌سازد و از طریق بازرگانی هم دانسته خواهد شد که منچستر کماکان پارچه‌های بازار اصفهان را تأمین می‌کند و اینکه این شهر حد نهائی کمال تفوق غیر قابل انکار تجارت انگلستان است و این برتری نفوذ تجارتی، هم مورد اعتماد و هم رو به افزایش است و بهیچ وجه در خطر کاهش نیست.

این حقیقت بارز که عمده‌ترین تجارتخانه‌ها در اصفهان نام و نشان بیگانه دارند، منظوم کمپانی‌های زیگلر و هولتز است، موجب این سوء تفاهم شده است که تجارت اصفهان از دست بازرگانان انگلیس بیرون رفته است، این استنباط هیچ مبنای درستی ندارد. این هر دو شرکت و همچنین کمپانی تجارتی خلیج فارس که در اصفهان نیز شعبه دارد تقریباً تمام تجارت ایشان با کالای انگلیسی است و همه نفع کسب و کار آنها مآلاً عاید مؤسسات اقتصادی لانکاشیر

(ایالت مرکزی انگلستان) می گردد و به مناسبت همین اهمیت تجارتي اصفهان است که اخیراً لرد سالزبوری (وزیر خارجه بریتانیا) در صدد بر آمده است که کنسولخانه انگلستان را در این شهر تأسیس کند و منتخب شایسته ایشان هم آقای جی. آر. پریس^۱ می باشد که چندین سال از مدیران اداره تلگراف هند و اروپا بوده و انتخابی بهتر از این امکان نداشته است .

واردات و صادرات - واردات اصفهان را که بیشتر از راه بوشهر می رسد بنا بر میزان و مقدار آنها به چند طبقه ذیل تقسیم می توان کرد : پارچه های نخی کم و بیش تماماً از منچستر و گلاسگو، اوراق مس از لندن، سرب و روی از هندوستان و جاوه، پارچه های پشمی از آلمان و اتریش، کله قند از ماریسی و هامبورگ، شکر خام از جاوه و جزیره سوریس از طریق بمبئی، چای از هند و جاوه و چین، شمع از انگلستان و هلند و مقداری هم از روسیه، ظرف های چینی از انگلستان، شیشه از اتریش، نفت و وسایل چاپ از روسیه .

بنا بر این تا این تاریخ با ارزش ترین قسمت واردات از هند و یا انگلستان است و اگر این وضع درخشان مختل شود لابد ناشی از کاهلی و اهمال خواهد بود. صادرات که از لحاظ مقدار و ارزش خیلی کمتر از واردات است عبارت است از : تریاک که قسمت عمده آن از ناحیه اصفهان بدست می آید و از ۵۰۰۰۰ صندوق با قیمت متوسط ۷۰ تا ۹۰ لیره هر صندوق همه ساله از این شهر صادر و سه چهارم آن به چین و یک چهارم به لندن حمل می شود. تنباکو و توتون محصولات سالانه آن در همه این منطقه ۴۰۰۰۰ کیسه است و هر کیسه هم ۱۰۰ تا ۱۱۰ گبروانکه وزن دارد با ارزش ۴۰۰۰۰ لیره که ۳۰۰۰۰ کیسه از راه بوشهر به مصر و سوریه، ۲۰۰۰۰ کیسه از طریق تبریز به اسلامبول و ۱۰۰۰۰ از بغداد صادر می شود. فرش هایی که در ایالات فراهان و کردستان و خراسان و فارس بافته می شوند با ارزش معادل صد هزار لیره از سراسر ایران به انگلستان و امریکا و فرانسه صادر

می شود. پنبه که از آن ۵۰۰۰۰ من شاه (هر من شاه مساوی ۱۳۰ گبروانکه) با قیمت نزدیک به ۲۰۰۰۰ لیره از راه بوشهر بیشتر به بمبئی و بادام به روسیه و هند و لندن صادر می شود و برنج برای مصرف داخلی است .

مقدار کلی تجارت را خود بازرگانان محلی بر عهده دارند، اما معاملات کلی چنانکه باید اعتراف نمود بوسیله مؤسسات انگلیسی صورت می پذیرد که فعالیت خوش آیند آنها در این منطقه جبران وضع را کدی است که در آسیای مرکزی دیده می شود. مطالب بیشتری راجع به تجارت را من به فصل آتی مختص این موضوع موقوف می سازم.

مصنوعات - سابقاً اصفهان بواسطه ساخت زره مشهور بود و هنوز هم به تقلید قدیم قدری ساخته می شود. قسمت عمده ای از مصنوعات فعلی آنجا همان است که از دیر باز به آن مناسبت شهرت داشته است و از آن جمله است ظروف قلم زده و برنجی شامل کوزه، سینی، چراغ و زیور آلات (که به نظر من خیلی بهتر از کار لکنهو و بنارس است) قلمدان و قاب آینه و جلد سازی منقوش و شفاف و ظروف سفالی که مستقیماً از قدیم تقلید می شود و درمغازه های اجناس قدیمه استانبول و گاهی نیز در عتیقه فروشی های لندن یافته می شود .

اهالی و اخلاق آنها - از زمان هجوم افغانه به این طرف و تیرگی عظیم روزگار اصفهان نظریات مبالغه آمیز و متضاد راجع به مقدار جمعیت این شهر اظهار کرده اند. در سال ۱۷۸۴ فریر- سوویوف^۱ مجموع آنرا ۳۰۰۰۰ نفر نوشته است. در ۱۸۱۰ سرجان ملکم آنرا به ۲۰۰۰۰۰ پائین آورد، ولی یک سال قبل از آن سوریه این رقم را به دو برابر رسانید و بنا بر ارقامی که خود او دو سال بعد در ۱۸۱۱ قید کرد ارزش آمار پیشنهادی خود متناسب آنرا با محاسبه های معاصر پاک ازین برد، چون رقم ۲۰۰۰۰۰ را ذکر نمود. اوزلی که عضوه همان هیأت بود آنرا ۲۰۰۰۰۰ تن نوشت. شاید خود ایرانیان نیز این رقم آخری را قبول دارند، در صورتی که مقامات

صالح حداکثر از ۷۰۰۰۰ تا ۸۰۰۰۰ بیشتر محسوب نمی‌دارند هر چند که اصفهان در این اواخر بدون تردید تجدید حیات نموده و به کار و تلاش افتاده است.

اصفهان‌ها در میان هموطنان خود شهرت چندان مطلوبی ندارند و برخی از آنها به جبن و بد خواهی شهرت یافته‌اند و از دروغ و ناراستی پروا نمی‌کنند. و بیش از اندازه نسبت به شهر خود و به خودشان در غرور افتاده‌اند، خست و خشک دستی آنها در کسب و معاش با این حکایت مبالغه آمیز تا اندازه‌ای قاش می‌شود که برای سرجان ملکم نقل کرده‌اند که: کاسب اصفهانی پنیرش را در شیشه می‌ریزد و نان خود را بر بدنه شیشه می‌مالد تا لذیذ شود. علاوه بر جبن و ترس به آشوب گری نیز شهرت یافته‌اند. لوطی‌های اصفهان را حقاً کلان‌ترین افراد فتنه‌انگیز می‌شمارند.

هیأت روحانی - اصفهان از جمله شهرهایی است که روح تعصب بی‌مدارا در زمینه مذهبی سخت در آنجا قوی است و یا ممکن است چنین حالت روحی را زود برانگیخت. قربانی این جریان هم معمولاً یهودیان‌اند که در این شهر زندگانی حقیری دارند و همچنین بابی‌ها که نفرتشان در تزاید است و غالباً در معرض اعتراض مقامات روحانی‌اند و تا اندازه‌ای کمتری آرامنه و عیسویان نیز ناچارند در رفتار خود محتاط باشند. غرور و جبروت ملاها از زمانی که ظل‌السلطان (به طوری که در فصل سابق اشاره کردم) اقتدار خود را از دست داده است و چندان شده است.

هنگامی که حضرت والا در اوج قدرت بود هیأت روحانی مانعی در جلو خود داشتند، ولی وی حالا در این وضع و حال محدود خویش گاهی حتی ناگزیر می‌شود که مشمول حمایت ایشان واقع شود و به تحجیب این حضرات که روزگاری نسبت به آنها اظهار نفرت می‌کرد مبادرت ورزد. از این بابت اختلاف تاسی بین اصفهان چند سال پیش و حکومت نشین فعلی دیده می‌شود.

این شهر سابقاً کرسی شاهزاده با اقتداری بود که در درگاه شهریاری نفوذ و موقع و منزلتی مبتنی بر نیروی نظامی داشت. اکنون وی به صورت حاکم

عادی ایالتی درآمده است که وضع زیاد مصنوعی هم ندارد و همه نفوذ و افراد لشکری را از او گرفته‌اند. این جریان نمونه جالب توجهی از وضع و حال بی‌قاعده و عاری از اعتبار آن ملک و دیار است.

قشون - سابقاً اشاره نمودم که ظل‌السلطان در اوج قدرت خود لشکری شامل ۴۱۰۰۰ نفر داشت و نسبت به این نفرات و کارآموزی ایشان توجه سرشاری می‌نمود و آنها را به اونیفرم‌های متعدد خارجی در آورده بود و در حین رژه این افراد را غالباً به رخ اجانب می‌کشید. شخصی به نام کریم‌خان با عنوان میرپنج فرمانده سواره نظام ظل‌السلطان بود که حالا با کساد کار اربابش بازار او هم از رونق و اعتبار افتاده است. در حال حاضر فقط ۴۰۰ تا ۵۰۰ نفر سوار آماده‌اند، ولی در سربازخانه‌ها و انبارها که از تدارکات جنگی انباشته شده بود برای ۱۰۰۰ نفر سوار و ۱۰۰۰۰ سرباز پیاده اسلحه فراهم است. سیاست ظل‌السلطان که با شیوه خیانت باری ایلخان بختیاری را کشت آن دسته‌های مددکار نیرومند را پاک از خود روگردان ساخته، همان نفرتی که یک زمامدار با تدبیر و بلند پرواز ایالات سرکزی از قدرت و کمک آنها بی‌نیاز نیست.

زنده رود - در جنوب اصفهان زنده رود یا زاینده رود واقع است که شهر را از قراء متعدد سابق که فعلاً فقط بخش ارمنی نشین جلفا باقی مانده است جدا می‌سازد. در فصل دیگری من مسیر این رودخانه را تا سرچشمه آن در کوهستانات بختیاری پی‌گیری خواهم کرد. این رود که در مجرای قسمت بالا بسیار سریع است وقتی که به بلوک لنجان در جنوب غربی اصفهان می‌رسد به نهرهای متعدد تقسیم و از آنجا آب آن جهت آبیاری از هر سو جاری می‌شود، ولی هنگامی که جریان به پل‌های پله دار شهر می‌رسد با آنکه در موسم بهار سرشار از آب و طغیانی است در دیگر فصل‌ها به صورت جریانی باریک یا حوضچه‌های مجزا تبدیل می‌شود. در پائین اصفهان نواحی برآن و رودشت را که میزان آب با سدهای علی‌قلی‌خان و مارون یا مارنون تنظیم می‌یابد سیراب و حاصلخیز می‌سازد و قدری دور تر آب اضافی در باتلاق گاو خونی به هدر می‌رود.

پل مارنون - زاینده رود در اصفهان پنج پل دارد که قدمت و نوع ساختمان آنها متفاوت است. در قسمت بالای رودخانه و قدیم ترین پل ها مارنون است^۱ و شاه طهماسب که از سال ۱۰۲۳ تا ۱۰۷۰ پادشاهی نموده آنها ساخته و بدین ترتیب جریان آب را به قریه مسلمان نشین مارنون واقع در مغرب جلقا بر گردانده است. این پل آجری است و دارای طاق‌هایی به اندازه و شکل‌های مختلف است که بر پایه‌های سنگی بد تراشی واقع گردیده است و شهر طوری کناره‌های آنها فرا گرفته که دیگر زیاد مورد استفاده نیست. ارامنه آنها پل سرفراز می نامند و ساختمان آنها به یکی از هم نژادهای خود نسبت می دهند.

پل علی (الله) وردی خان - از جانب شرقی ابتدا پل معروف الله وردی (سردار شاه عباس) واقع شده است که پل جلقا و پل چهار باغ نامیده می شود، زیرا که از ابتدای این خیابان تا ساحل جنوبی رودخانه امتداد دارد. این بنای زیبا که با وجود مرور زمان باز بزرگی و مشخصات آن سالم مانده است ارزش آنها دارد که برای دیدنش به اصفهان رفت، هر چند که احتمالاً از کسی هم انتظار نمی رود که برای دیدن شاید با شکوه ترین پل جهان چنین کاری بکند.

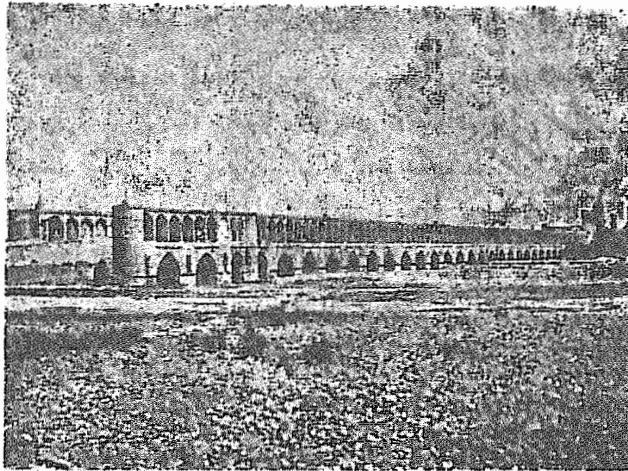
از خیابان بوسیله پیاده رو که با سنگ فرش شده است به پل می رسند. ورود به پل هم در انتهای شمالی از زیر راهرو طاق داری است، طول کامل آن ۳۸۸ یارد و عرض ۳۰ پاست. در طرفین آن معبر باریکی است طاق دار که دو پا و نیم عرض آن است و در سراسر طول پل دیده می شود. دیوار خارجی از زیر طاق‌ها به معبر اصلی مربوط است و این طاق‌ها بالغ بر نود تا است و منظره خارجی پل را تشکیل می دهند.

در چند نقطه هم این دهلیز به شکل محوطه وسیعی در می آید که اصلاً با تصاویری متناسبی از پیکره شاه عباس ثانی آرایش یافته بود. به علاوه بوسیله

۱ - کمپفر آنها مرینان نامیده، شاردن مانون و کروزیسکی پل عباس آباد نامیده که بنا به قول شاردن یکی از عالی ترین قراء اصفهان قدیم بوده شامل ۲۰۰۰ خانوار ۱۲۰ مسجد و ۱۹۰ حمام و ۲۴۰ کاروانسرا و مدرسه و مسکن مهاجرانی که شاه عباس از تبریز انتقال داده بود.

پله‌های برج که در گوشه‌های پل است می توان به طبقه فوقانی رفت که حالا سیم تلگراف جلقا را از آنجا کشیده اند. سابقاً در فصل گرما آنجا گردشگاه بود. پله‌های مشابیهی نیز بر پایه‌های پل به طبقه زیرین که قدری از کف رودخانه بلند تر است منتهی می شود و معبر طاق داری در سراسر درازی پل هست و بر کف رودخانه سنگ‌های بزرگ جهت تسهیل عبور و مرور قرار داده اند.

باید این نکته را هم خاطر نشان سازم که قسمت فوقانی پل آجری است و برج‌ها و طبقه تحتانی از سنگ ساخته شده است. وقتی که من در دسامبر (آذر) آنجا را دیدم از میان دهانه‌ها و کناره رودخانه آب جریان داشت و روی ریگ‌های سراسر رودخانه پارچه‌های نخی و چیت را که مرد و زن در حوضچه‌های شستند برای خشک شدن پهن کرده بودند.



پل الله وردیخان

هزار جریب - سابقاً در آن طرف همین رودخانه خیابان دیگری بود که در واقع دنباله چهار باغ به شمار می رفت مجموع طول سه قسمت را کمپفر به شرح ذیل نوشته است: چهار باغ ۱۶۲۰ یارد، پل ۴۹۰ یارد، خیابان جنوبی پل

۲۲۰۰ یارد جمعاً ۴۳۰۱ یارد یا تقریباً دو میل و نیم^۱. طرح این خیابان مثل چهار باغ بود و ردیف درختان در فواصل معین قرار گرفته که تا حوض بزرگ امتداد داشت در دو سمت آن قصرها و عمارات شاهزادگان و اعیان بوده و در قسمتی از آن محوطه‌ای سلطنتی به نام هزار جریب^۲ وجود داشت.

این تفرج گاه وسیع شامل زمین‌های پست و بلند بود که بر تخته سنگ‌ها یکی بعد از دیگری ساخته شده بود و دارای گردشگاه و نهر آب بود و از املاک شاهی به شمار می‌رفت ولی از قرار معلوم عامه هم می‌توانستند به آنجا بروند. محوطه آن حدود شکارگاه مخصوص بوده و در کتاب اولئاریوس خوانده می‌شود که پادشاه در آنجا شکارگورخر می‌کرده است. از هزار جریب هیچ اثری باقی نمانده است و خیابان جنوبی هم خراب تر از چهار باغ و عاجزانه حاکی از فروشکوه بر باد رفته گذشته است.

پل جویی - سیصد یارد پائین تر از پل جلفا و با همین فاصله تا پل خواجو بوسیله پل جویی^۳ از رودخانه عبور و مرور می‌شده است و آن پل ساده با چهارده طاق یک ریخت و معبری برای بردن آب به قصر هفت دست واقع در ساحل جنوبی رودخانه ساخته شده بود. ریشه این نام جو یا جوب یعنی مجرای آب بوده و آن در جوار پل‌های باشکوه طرفین قابل اعتنا نمی‌نموده است.

هفت دستگاه و آئینه خانه - حومه کرانه جنوبی آنجا در سابق گبرستان^۴ نام داشته، زیرا که زردشتی‌ها در آنجا اقامت داشتند. اما شاه عباس دول آن ناحیه را از سکنه خالی و به اقامتگاه سلطانی مبدل ساخت و سعادت آباد نامید و حرم‌خانه او شد. ساحل رودخانه از پل خواجو به بالا پراز باغات بوده است و با ساختن سد

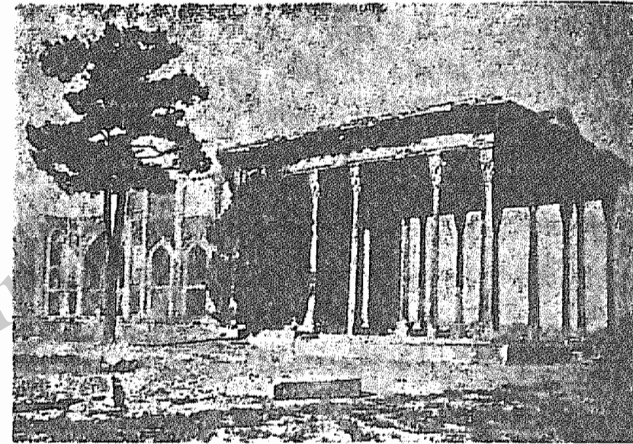
۱ - انداز هائی که لویرن ذکر نموده زیاد تفاوت ندارد: یارد $4336 = 1751 + 541 + 2045$
 ۲ - جریب مقیاس ارضی برابر با ۱۰۰۰ تا ۱۰۵۰ یارد مربع است، ولی جمع ۱۰۰۰ نمودن رقمی بوده و در واقع حاکی از وسعت حقیقی به شمار نمی‌رفته است.
 ۳ - پرایس آنرا پل جوب و بی نینگک پل جولی نوشته است بسیاری از نویسندگان اصلاً اعتنائی به وجود آن ننموده‌اند و آنرا پل سعادت آباد هم گفته‌اند چون از این پل به آن محل می‌رفته‌اند.
 ۴ - قبرستان تخت فولاد؟ - مترجم.

در حدود پائین‌تر، شاه خوش داشت که رودخانه را به صورت دریاچه تا جلو تالار که همان آئینه خانه معروف بود تبدیل کند و در این دریاچه مصنوعی با زنان حرم سرا در قایق به گردش می‌پرداخت و هنگام شب آنجا را به طرز باشکوهی چراغانی می‌کردند.

اقامتگاه اصلی حرم، هفت دست (دستگاه) نام داشت. در همین محل سر هارفرد جونز و سرگور اوزلی با هیأت‌های خود در سال‌های ۱۸۱۰ و ۱۸۱۱ پذیرائی شدند و بعداً نیز از مهمانان ممتاز دیگری پذیرائی کردند. در یکی از اطاق‌های طبقه زیرین هفت دست که با سرمرهای تبریز روکوب شده بود و حوضی مرمری داشت فتحعلی شاه در سال ۱۸۳۴ وفات کرد و از آن پس دیگر نسبت به این محل توجهی نشده است. در موقع بازدید این جانب چنین می‌نمود که سالیان دراز مشرک افتاده است.

در جوار هفت دستگاه تالاری هست شبیه به ایوان چهل ستون، آنجا آئینه خانه نام دارد. به مناسبت آئینه کاری که بر ستون‌ها و دیوارهای آن کرده بودند و حالت تابندگی خاصی به آن محل می‌داده و تالار هم بر دوازده ستون چوبی استوار بود که قسمت داخلی هر ستون بر هیکل شیر مرمری قرار داشت، در وسط حوض بود و شاه‌نشین در عقب آن که به طاق هائی مربوط می‌گردید که روزگاری با تصاویر شاه عباس و زنان چرکسی وی مزین بود.

دیوارهای تحتانی هم با مرمر روکاری شده بود و بر آن با خط زرین تصاویر گل و پرندگان را نقش کرده بودند. در باغ عقب این عمارت «نمکدان» واقع بود و آن از آن نوع ساختمانی بود که ایرانیان کلاه فرنگی می‌نامند شبیه به لبه کلاهی که بعضی از همراهان سرگور اوزلی بر سر داشتند. چنین به نظر می‌رسد که در هشتاد سال اخیر هیچ گونه اقدامی برای جلوگیری از انهدام تدریجی این بنا که روزگاری بسیار دلپذیر بوده معمول نشده است. عمارت نمکدان را چون قدری خراب شده بود فرو ریخته‌اند و آئینه‌خانه نیز روزهای واپسین عمر خود را می‌گذراند،



آینه خانه

زیرا که پیاده روهای آن همه در هم شکسته و زیورهای عمارت تماماً وارفته و اطاقها پی در پی ویران شده و آن محل به صورت سرای بی خانمان ها و هدف هر کس که دشمن علم و دانش باشد و هوس خراب کردنش را بنماید در آمده است. در ضلع شرقی و نزدیک این محوطه تک درخت کاجی پا بر جاست که تنها یادگار آن روزگار عیش و خوشی است و گوئی این درخت در ماتم عظمت برباد رفته و در مراسم تشییع، بر آن صحنه نگران و لرزان است.

پل خواجو - قدری پائین تر از آینه خانه دومین پل تاریخی عهد صفوی است و آنرا گاهی پل خواجو می نامند به اسم محله شهر با همین نام و یا پل بابارکن به اسم درویش مشهوری رکن الدوله نام که در قبرستان مجاور مدفون است و پل گبر (به گفته کروزینسکی) چون از آنجا به حومه گبرستان می رفته اند و شاه عباس دوم این پل را مختص عبور و مرور ایشان ساخته بود و پل حسن آباد، زیرا که به بازار شهرداری همین نام منتهی می گردیده.

یکی از حکام زمان فتحعلی شاه به تعمیر آن پرداخته و شبیه چهار باغ خیابانی از جلو پل تا شهر ساخته بود. پل خواجو از پل الله وردی خان کوتاه تر

است فقط ۱۵۴ پا طول دارد و این وضع به مناسبت بستر رودخانه است که در این جا از تخته سنگی می گذرد. این بنا در واقع پلی است که بر سدی ساخته اند و سدهم با توده های سنگی بسیار محکم بنا شده بود و دهنه های باریکی دارد که بدان وسیله آب رودخانه تابع نظم و قاعده می شود.

این ساختمان بزرگ از سمت خارج شکسته می نماید و سنگها به صورت پلکان تا بستر رودخانه چیده شده و بر سکو یا سد بیست و چهار طاق عمده پل قرار گرفته است که آجری است و از مشخصات عمده سمت خارجی آن چهار ساختمان شش گوشه ای دوطبقه است که هر کدام در گوشه ای از پل و دو ساختمان دیگر به همین شکل در وسط است که بر بام از دو بنا که در جهت غربی است طبقه سومی افزوده اند و مثل پل جلفا در پائین آن پاساژهایی است و از بالای سد هم در سراسر پل معبری واقع است و از دهانه های پی در پی بوسیله پله های سنگی که با عمق شش پا در خاک فرو رفته است عبور و مرور می شود.

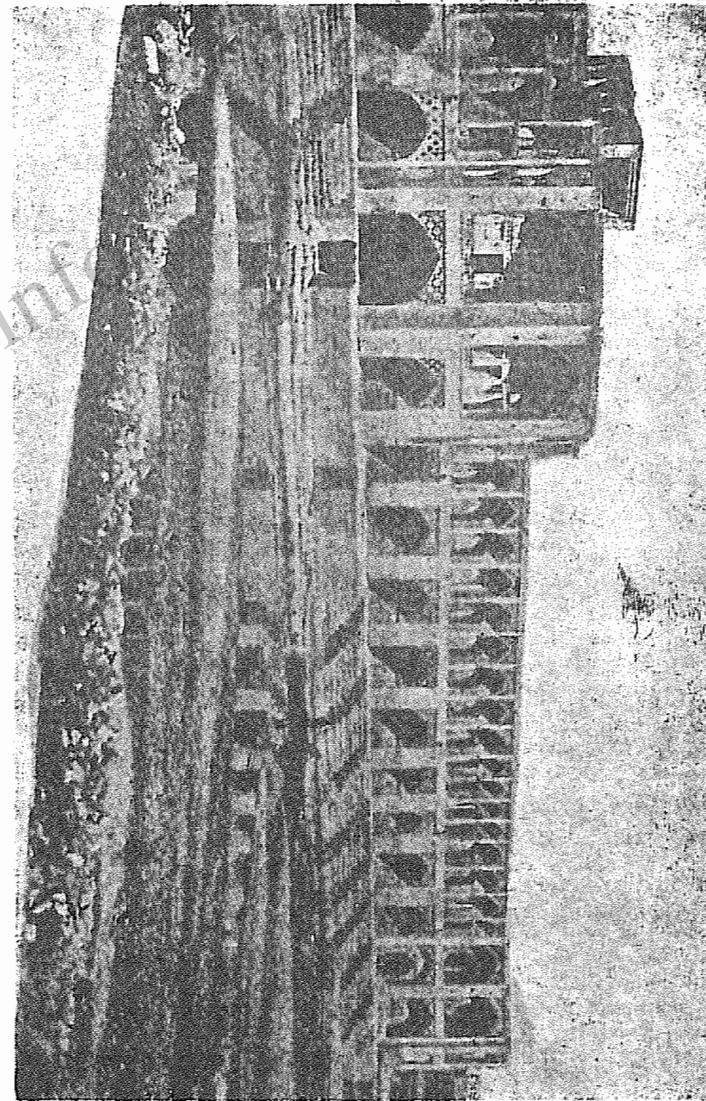
معبر اصلی پل هم که بیست و چهار پا پهنا و دالانی هم در دو طرف دارد به ساختمان (کلاه فرنگی) شش گوشه ای مربوط است و با غرفه هایی به طرف خارج راه دارد، بالاخره در رأس پل نیز معبری هست که سابقاً با دو ردیف نرده محدود شده بود. ساختمان در اصل با تصاویر و طلاکاری زینت یافته بود و با صفحاتی کتیبه دار و با تزئینات سبک عامیانه است و غرفه ها با کاشی های جدید مفروش است.

این پل در سابق موقع شب گردشگاه محبوبی به شمار می رفته و داش های اصفهان در آنجا بالا و پائین قدم می زدند و یا در زیر غرفه رو به رودخانه چپ می کشیدند. حالا آنجا کم و بیش خلوت و خالی است مگر در موقع بهار که بواسطه ذوب شدن برف کوهستان مجرای باریک به جریان آب تند و فراوان مبدل می شود و اهالی در طاق های پل جمع می شوند و جریان و فوران آب را تماشا می کنند و آن از ایجاد سالانه شهر اصفهان است. در دو سمت پل خواجو نظیر ورودیه پل بزرگ، خیابان های مشجری بوده است، ولی این خیابان ها نیز دیگر وضع بهتری ندارند.

پل شهرستان - دور افتاده ترین پل اصفهان که تا شهر جدید چند میل فاصله دارد پل شهرستان است که به دهی با همین نام منتهی می‌شود. در این دهکده مناره بسیار بلندی هست، اما روی هم‌رفته محلی ویرانه است در صورتی که سابقاً یکی از دو محله معتبر شهر و اقامتگاه افراد سرشناسی بود. ساختمان این پل آجری است و شاید از پایه‌ها و جرزها که سنگی است قدیم تر باشد.

جلفا - در جنوب زاینده رود و قدری در جهت غربی پل چهار باغ قصبه جلفا واقع است که روزگاری محل بسیار پر جمعیت بوده و هنوز جای جالب توجهی است از آن جهت که مسکن کلنی مسیحی است که تاریخ تقریباً سیصد ساله دارند و هم به این مناسبت که اقامتگاه اروپائینی است که به قصد کسب و تجارت یا دلایل دیگر در اصفهان زندگی می‌کنند و یکی از صحنه‌های خدمت هیأتی مذهبی از کشور خود ماست. بعد از عبور از پل بزرگ در سمت راست وارد کوچه‌های پر پیچ و خم حیرت آوری می‌شویم که غالباً با درجوبی وین بست است و آن حاکی از دورانی است که امن و امان کمتر بوده است و گاهی از زیر معابر طاق دار عبور می‌کنیم. گودال‌های باریکی در حاشیه کوچه‌هاست که یک ردیف درختان بید یا تبریزی دارد در کنار آن گذرگاه تنگ و محدودی وصل به جوی آب یا فاضل آب است.

خیابان عمده یا بولوار جلفا دوردیف درخت دارد، اما در زمستان هیچ جالب توجه نیست (هرچند که بانو بیشاپ راجع به فصل بهار آنجا حکم دیگری کرده است) در آنجا همه چیز تنگ و باریک و ریز می‌نماید. خانه‌ها با دیوارهای بلند و تیره گلی است که فقط یک در و دالان دارد. به نظر من زندگانی در جلفا مقید و قفس‌وار و محدود و بسیار تحمل ناپذیر بوده به حدی که رفتن حتی به اصفهان خراب موجب انبساط خاطر می‌گردیده، وضع و قیافه اهالی جلفا با سکنه عادی دیگر شهرهای ایران تفاوت بارز دارد، زیرا که به جای چادرهای کبود معمولی و یا حجاب متداول زنان ایران، شال سفید روی جامه قرمز بر قامت زن ارمنی



جلب توجه می کند و همچنین چشم و ابروهای سیاه آنها از بالای پارچه سفید کتانی که چانه و دهان ایشان را می پوشاند و به قسمت تحتانی بینی تنگ بسته است. در کمر، کمر بند پهن دارند که با ورقه های نقره آرایش یافته است. مثل این است که باغداری در جلفا رونق فراوان دارد، چون در کوچه ها دسته دسته سبزی جات برای فروش عرضه شده بود، میوه نیز ارزان و عالی بود.

تاریخ - واضح است که هم نام ' و هم نخستین سکنه جلفا هر دو از محلی با همین عنوان بر ساحل ارس در آذربایجان گرفته شده است. شاه عباس در پیروی از سیاست کوچک دادن اجباری خود در سال ۱۶۰۴ چندین هزار خانواده ارمنی را از آنجا به پایتخت جدید انتقال و از لحاظ خشنودی نسبی آنها اجازه داد که کما کان نام اجدادی خود را به کار برند. این تدبیر او را بعضی ها به این علاقه نسبت دادند که لشکر عثمانی را از مرکز عمده تأمین مایحتاج خود محروم کرده باشد، اما گویا بیشتر این کار ناشی از اعتمادی بود که شهریار صفوی به رویه صرفه جوئی و استعداد تجارتنی عیسویان داشته تا اتباع وی در اصفهان نمونه کار و استعداد آرامنه را سرمشق قرار بدهند. شاردن از جلفای قدیم و جدید که یکی مهاجر- نشین شاه عباس اول و دیگری شاه عباس دوم بوده یاد کرده، ولی استنباط من این است که جلفای جدید بیشتر ناظر بر خیابان های تازه و عمارات بوده نه تصور شهری جدید که من راجع به آن هیچ اثر و شاهدی نیافته ام.

در اثر تشویق سلطانی که نسبت به آنها امتیازات بسیار قائل شده بود و از قید بندگی معاف فرموده و حق آزادی عبادت کیش خویش به آنها داده بود و انتصاب یک کلاتر از هم نژادهای خود ایشان و وام بدون بهره بدانها، جلفا بزودی قصبه ای مرفه و پر جمعیت شد. در موقع مسافرت هربرت به آنجا (۱۶۲۷) سکنه آن به ۱۰۰۰۰ نفر رسیده بود. جلفا در زمان شاردن ۳۴۰۰ خانه و ۳۰۰۰۰

۱ - بعضی از نویسندگان ایرانی آنرا جولایه یعنی محل پانندگان قلمداد کرده اند و به همین نام در مدارک دولتی غالباً دیده می شود و همچنین می گویند که در اصل نیز قبل از اینکه آرامنه به آنجا کوچ کنند همین اسم را داشته است. اما در تاریخ اثر و مدرکی در این باره نیست.

نفر جمعیت (فرابر در همان موقع ۶۰۰۰ خانوار نوشته بود). بیش از دوازده کلیسا^۱ و یک دیر و یک کانون راهبه ها با سی تن زن بیوه یا دختر زشت و بی ریخت و ۱۰۰ تا ۱۲۰ کشیش داشت.

ژوئیتها نیز در آنجا دستگاهی فراهم ساختند (خرابه کلیسای آنها هنوز دیده می شود) آنها به سال ۱۶۴۵ به رهبری باباریگوردی با نامه ای از جانب پاپ و سلطان فرانسه وارد شدند. تا چندی رفاه آن کوچ نشین تام و تمام بود هر چند که پادشاهان آخری صفویه که توجه دیرین این خاندان را نسبت به آرامنه نداشتند بر مالیات قصبه جلفا افزودند، شاه سلیمان اولین پادشاهی بود که به آرامنه آزار رسانید و به آنها بیش از اندازه مالیات تحمیل کرد.

در دوره شاه سلطان حسین که پادشاهی متعصب و ریاکار بود وضع جلفا به مراتب بدتر شد و به وضع کردن قانون منجر گردید که هر گاه مسلمانی یک تن ارمنی را کشته باشد می بایستی فقط یک پیمانہ گندم به بازماندگان مقتول بدهد. در موقع تهاجم افغانه و پس از آن اهالی جلفا صدمه بسیار دیدند، اما سخت ترین روزگار آنها دوره نادرشاه بود، چون وی به آرامنه نسبت های ناروا داد که موقع محاصره اصفهان آنها به افغان ها روی کرده بودند. از این رو مجازات های شدید درباره ایشان مقرر داشت و مالیات سنگینی تحمیل کرد و از عبادت آنها جلوگیری نمود و از حقوق اجتماعی محروم ساخت.

پس همین که خبر مرگ نادر شایع شد آرامنه دسته دسته به گرجستان و هندوستان و بغداد فرار کردند و عده آنها به حدی کاهش یافت که دیگر تجدید وضع سابق میسر نگردید. اولیویه در سال ۱۷۹۶ نوشت که آنها ۸۰۰ خانوار بودند، سوریه و اوژلی ۳۰۰ تا ۴۰۰ خانوار، مارتین در ۱۸۱۲ - ۵۰۰ خانوار

۱ - تأسیس کلیساهای عمده آنجا به ترتیب ذیل اتفاق افتاد: کلیسای سن ژوزف در سال ۱۶۰۵، سن استفن در ۱۶۹۱ سن جان ۱۶۹۵. در سن جرج دیگر عبادتی معمول نمی شود، ولی زیارتگاه عده ای است به مناسبت وجود سنگ هائی که معجزه آساست عبادت در جلو آن کلیسا را مایه برکتی برای بیماران می شمارند.

و کپرورتر در ۱۸۱۸ نوشت ۳۰۰ خانوار. لمسدن در ۱۸۲۰ - ۵۰۰ خانوار، اوسهرا در سال ۱۸۶۱ - ۳۰۰ نفر سکنه و اسمید در ۱۸۷۴ بالغ بر ۵۰۰ خانوار و به من اظهار کردند جمع سکنه جلفا ۲۵۰۰ نفر است که هشتاد درصد ایشان ارامنه اند. **جماعت ارامنه** - جمعیت جلفا در واقع به چهار دسته متفاوت تقسیم می شود: ۱ - ارامنه خاص که قسمت عمده سکنه آنجا به شمار می روند، ۲ - ارامنه متحد یا کاتولیک که فرقه محدودی است، ۳ - دسته وابسته به کلیسای انگلستان، ۴ - بازرگانان اروپائی و مأموران اداره تلگراف (هند و اروپا). اینک خلاصه ای از وضع و حال هر کدام در اینجا ذکر می شود:

ارامنه خاص تابع احکام و اجتهاد اسقف خود می باشند که از اچمیازین اعزام می گردد. وی در ساختمانی که سابقاً دیر بود اقامت دارد و وصل به کلیسای بزرگ است. در جوار اقامتگاه او خانه زنان راهبه است که تاریخچه ماجرا آمیزی دارد و مسکن عده ای از زنان پیر است که از مریضان عیادت می کنند و درس می دهند و جوارب می بافند. افراد ذکور جوان تر و برناتر ایشان راه هندوستان و جاوه و دیگر کشورهای مشرق پیش می گیرند و در آن نقاط بواسطه کسب و تجارت سودمند علاقه بازگشت به وطن قبلی خود را پاک از دست می دهند^۲، در نتیجه عده وارفته ای در جلفا باقی مانده اند و در حالی که عده ای از آنها به کار نجاری و باغبانی سرگرم اند بعضی دیگر به کسب و پیشه ای پرداخته اند که در ایران قدر و احترام چندانی ندارد مانند: شراب سازی آن هم برای افراد ایرانی که در پنهانی آنرا می خورند و در مخفی داشتن آن می کوشند.

دکتر ویلز که چندین سال در جلفا زندگی کرده بود از ارامنه آنجا به هیچ وجه تمجید نمی کند. کار می خوارگی به آن پایه رواج داشته که آشپز اوشبی

Ossher - ۱

۲ - در حین مأموریت خود در هند (سرکنسولی بمبئی) به سال ۱۳۳۲ - ۱۳۳۵ و باز در دوره خدمت، در سفارت ایران در جا کارتتا (۱۳۴۲ - ۱۳۴۴) با این افراد مهاجرین یا بازماندگان ایشان برخورد داشتم که بواسطه اوضاع و احوال نامساعد اخیر هند و اندونزی در تلاش بودند که به دیگر کشورها به خصوص استرالیا و آمریکا مهاجرت نمایند و به هیچ وجه هم در صدد نبودند که به وطن سابق بازگردند. مترجم.

به وی گفت: « ارباب، بعد از شام وقتی که با من فرمایشی نباشد مرخص فرمائید تا به اتفاق کشیش خود، می گساری کنم » و راجع به نمونه عادی ایشان هم نظریه ذیل را اظهار کرد: « اربنی همدانی زحمت کش و در خور احترام است و اگر هم گاهی بدمستی کند باز دوستان ایرانی با نظر آشنا و هم بستگی به او می نگرند. اصفهانی ها ارامنه جلفا را افرادی از نژاد دیگر می پندارند و عامل فسق و شر و شراب می شمارند. عده ای از ایشان با لباس ساختگی ترک و یا اروپائی و شیشه عرق در جیب، ولگرد و بی بند و بارند. زیرا که به حمایت روحانی هیأت انگلیسی آنجا متکی هستند و از حق ناشناسی به همین حامی خود نیز پروا ندارند.

آنها نه به کشیش خود که یادشان داده اند از او منتفر باشند احترام می گذارند و نه به هیأت مذهبی که قلباً بد می دانند (با آنکه همین هیأت روحانی بی مزد و مجانی فرزندان آنها را تعلیم داده اند) و همان هیأتی که کشیش ارامنه بدانها آشکار ناسزا می گوید. گمان می کنم بدبختانه حقیقت دارد که ارامنه جلفا برای هم نژادهای خود که در سایر نقاط آسیا کامیاب شده اند ولی هیچ گاه هم محبوب نبوده اند قدر و اعتباری فراهم نمی سازند.

کلیسا - کلیسای بزرگ جلفا با عنایت شاه عباس بوسیله مهاجران دستوری وی ساخته شده است و چون بعداً در آن تعمیراتی نموده و با کاشی های جدید مزین ساخته اند ظاهری آراسته یافته است. در حیاط آن برج ناقوس جدا گانه است و آن دهلیزی آجری است که بر چهار ستون سنگی استوار است و نرده ای در اطراف آن هست که از زیر، ورود به آن میسر نیست. بر رأس برج زنگ ناقوس دیده می شود که با طنابی به کلیسای مقابل مربوط است. در گوشه حیاط چند قبر مسیحیان پروتستان و همچنین ارامنه است و در پاساژی کنار کلیسا چند غرفه است.

در ورود به بنای اصلی معلوم می شود که شکل متوازی الاضلاع دارد و شامل دو قسمت چهار گوش است با محراب نیم دایره ای در انتهای بنا. چهار گوش اول شبستان و دومی محل سرود خوان های کلیسا و آن در زیر گنبد است. رو کوبی

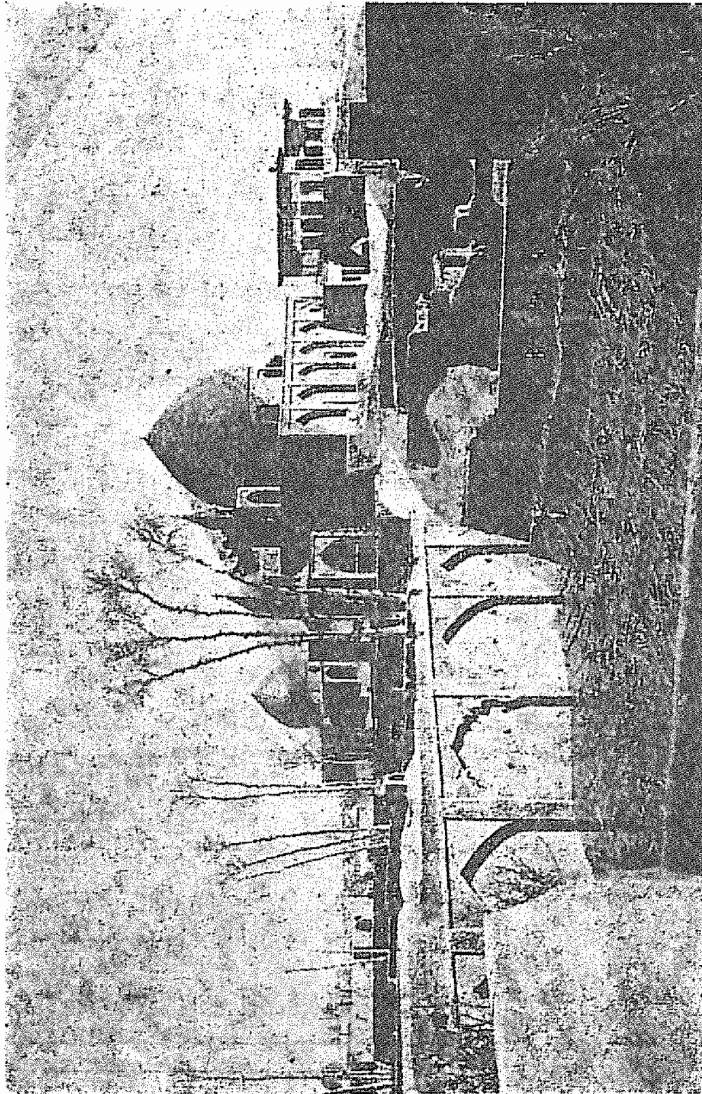
کاشی زینتی بر سراسر پایه بنا و در بالای آن دیوارها با نقاشی‌های قدیمی عجیب بارنگ تیره و مایه دار جلب توجه می‌کند.

شاردن می‌نویسد: آن اهدائی یک بازرگان ثروتمند ارمنی بنام آوادپیچ بوده که بواسطه مسافرتی به ایتالیا و علاقه یافتن به آثار هنری هم مذهب خود را تشویق کرد که به این کار همت گمارند و آن حس مخالفت مسلمانان را در اینکه شکل و شمایل آدمی زاد را خیلی عوض کرده بودند برانگیخت.

تصویرها از صحنه‌های تورات و روزگار شکنجه و آزار مقدسان و شهدا است و بر سر در هم تابلو بزرگ و مهیبی از روز محشر نقش شده است و در بالای سر تصویر دسته‌ای ربانی است، اما تمام مهارت نقاش صرف تجسم زجر کشیدن ملاعین شده است که بوسیله شیطان های غول آسا و اهریمنان بد منظر به پرتگاه فنا برده می‌شوند. و قدری هم بالاتر پنجره‌هایی بر دیوار با شیشه‌های منقوش آراسته است و در محراب هم صورت مینیاتوری مقدسان و بچه‌های بال‌دار و شمایل از حضرت مسیح نقش شده است. این نکته را هم باید افزود که آداب نماز در این کلیسا و معابد دیگر به زبان قدیمی ارمنی برگزار می‌شود که برای نود و نه در صد ارامنه که آنرا تکرار می‌کنند پاک نا مفهوم است.

قبرستان - در خارج جلفا در جلگه پر سنگ و مجزا بر دامنه کوه صفا قبرستان ارامنه واقع است و در آنجا به مدت سه قرن مسیحیان مدفون شده‌اند و نه فقط صدها تن ارامنه در آنجا در خاک اند - با قبرهای بزرگ یا در زیر لوحه سنگ‌هایی که با تیشه حجاری شده است - بلکه بسیاری از اروپائیان، انگلیسی، فرانسوی، هلندی و روسی که طی سه قرن اخیر به شغل‌های مختلف در اصفهان و جلفا زیسته و در گذشته‌اند آنجا مدفون اند.

از جمله مقبره منقور با حروف Cy git Rodolfe است که در زیر آن نقش رالف یا ردولف استادر، ساعت‌ساز سوئسی است که در دربار شاه صفی اول قدر و منزلت خاص داشته، ولی به امر همین پادشاه بواسطه امتناع از قبول دیانت



کلیسای ارامنه در جلفای اصفهان

اسلام در سال ۱۶۳۷ کشته شد^۱ آرامنه هم او را به صورت مقدس در آورده و روی گور او مقبره‌ای برپا ساختند.

ارامنه متحد - گروه محدود ارامنه کاتولیک یا متحد که در حال حاضر فقط ۶ خانوارند اعقاب فرقه‌ای به شمار می‌روند که دوست سال قدمت دارد. یکی از کشیشان ژوئیت در ارز روم کشیش ارمنی را با عده‌ای از سریدانش در سال ۱۶۸۸ ارشاد نمود و با وجود مخالفت سرسخت مذهبی ارامنه باز این فرقه پیش رفت نمود. سپس کشیش جوانی ارمنی به نام مچیتار طریقی را در میان هم‌کشیشان خویش در جزیره کوچک سن‌لازار نزدیک لیدو (ساحل ونیز) بدعت نهاد. اما نهضت کنونی ثمره تجدید حیاتی است که در اوایل این قرن بوسیله ارامنه کاتولیک هندوستان و کشیش بسیار فعالی به نام برتونی پیدا شده است و در زیر حمایت و اداره دستگاه ژوئیت و کشیش معروفی به نام باباپاسکال آراکلیان است که این روزها از گرمی‌ترین افراد اجتماعی جلفا به شمار می‌رود. روابط این گروه با جماعت قرین برودت و غالباً خصومت آمیز است، ولی هم‌آهنگی ظاهری در میان دو دسته به نظر می‌رسد.

هیأت اعزامی کلیسای انگلستان - حسادت واهی که انکارش بی حاصل است بین هر دو دسته ارامنه و هیأت مذهبی هست که جامعه روحانی انگلستان به آنجا فرستاده و از آن حمایت می‌نماید. جلفا زمینه تبلیغات مجددانه با هزینه هنگفت سالانه برگزیده شده است. این هیأت در زیر نظر دکتر بروس که نیک معروف و مورد احترام است اداره می‌شود و درباره او می‌توان گفت که در زمره بهترین مجاهدین دینی قرن نوزدهم به شمار می‌رود.

در روزگاری دیگر عزت و مقام شامخ تری نصیب وی می‌گردید و به جای ترجمه کردن انجیل و تدریس در جلفا خدمت و کار والاتری برعهده می‌داشت.

۱ - راجع به این پیش‌آمد اولتاریوس و تاورنیه شرح مختلف نوشته‌اند. نویسنده اولی می‌گوید که استادلر یک ایرانی را که دزدوار به خانه او راه یافته بود کشته بود و تاورنیه می‌نویسد که ایرانی مقتول به ناموس استادلر دست درازی کرده بود.

وی که اولین بار در سال ۱۸۶۹ به ایران وارد شد از آن پس سرگرم تجدیدنظری در ترجمه فارسی انجیل و تورات و ترجمه کتاب دعا به زبان ارمنی جلفا بوده است.

دستگاهی که زیر نظر است وسیع و برارنده است و آن شامل کلیسائی آراسته و با وسعتی جهت اجتماع ۳۰۰ نفر و در سال ۱۸۸۹ تجمعی مرکب از ۱۸۴ نفر گرویدگان بومی و ۹۰ نفر، هم‌کشیشان داشته است. همچنین مدرسه‌ای داشته برای پسران که در همان سال دارای ۱۷۷ شاگرد از شش تا شانزده ساله بوده و مدرسه دیگری برای دختران با ۱۶۴ شاگرد و دوسه نفر کارمند اروپائی و سی معلم عادی اعم از اروپائی یا ایرانی و داروخانه‌ای برای عیسویان و مسلمانان متساویاً.

امیدوارم که نسبت به فداکاری و خدمت و کار صادقانه دکتر بروس بی انصافی نکنم هرگاه اظهار بدارم که گرویدگان وی تماماً از میان عیسویان اند، نه مسلمان‌ها. مسلمان‌هایی بوده‌اند که غسل تعمید یافته بودند، اما وفادار و پایدار نمانده‌اند و من حتی با یک نفر هم که از اسلام به دین مسیحی در آمده باشد برخورد نکرده‌ام و شاید حمل بر جسارت نسبت به آن دستگاه بسیار منظم وانمود شود اگر بیفزایم که مثل دیگر نقاط مشرق زمین به نظرم نتیجه کار، آن همه هزینه و صرف قوا را تأیید نمی‌نماید.

ظل‌السلطان نسبت به این هیأت نظر نیکی ندارد و بدون تردید طبیعی است که هیأت دینی ارامنه نیز نظر بدی به او دارند و او را مزاحم کار خویش می‌پندارند. البته برای هر مسافر انگلیسی مایه خرسندی خاطر است که در سر زمینی بیگانه گروهی از هموطنان خود را در کانونی که مهمان‌نوازی جنبه‌ای فرهنگی و دانش - پروری هم دارد سرگرم تلاش روحانی مشاهده کند.

کلمنی اروپائی - بالاخره عده‌ای هم اروپائی که به دستگاه روحانی وابسته نیستند در جلفا اقامت دارند که روی هم رفته ده دوازده نفرند شامل مأموران اداره تلگراف هند و اروپا و نمایندگان تجارت‌خانه‌های انگلیسی و خارجی مقیم اصفهان. لطف و مهمان‌نوازی این جمعیت کم نسبت به بیگانه‌ها به راستی بیش از اندازه

و در خور ستایش است و سن جز عادت دیرین دلیل دیگری سراغ ندارم که چگونه این افراد اقامت در جلفا را بر اصفهان که محل کسب و کار آنهاست ترجیح می دهند و هر روزه سه چهار میل راه بین دو محل را پیاده یا سواره طی می کنند.

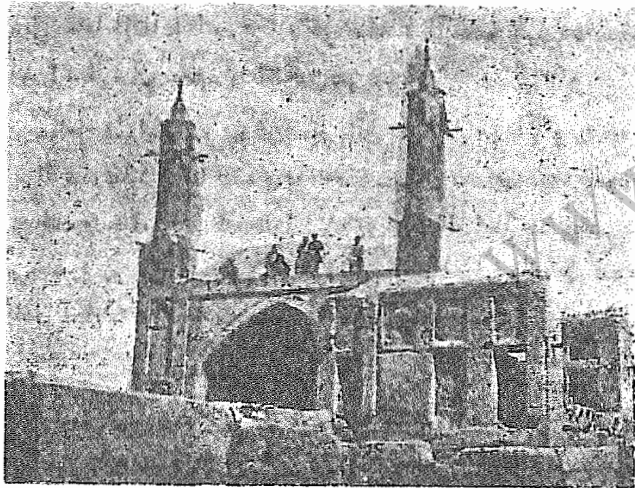
در جلفا اجاره خانه گران است و محیط آنجا هم چنانکه اشاره کردم تنگ و محدود. سابقاً سکنه کثیر مسیحی جلفا وسیله حمایتی برای خارجی های عیسوی که در حوالی شهر می زیستند به شمار می رفت ولی حال وضع به کلی عوض شده است و خارجی ها می توانند با اطمینان وافی در اصفهان سکونت کنند. وضع حاضر به نفع ارامنه جلفاست که بدین وسیله از تأمین بیشتری برخوردار می شوند. بادر نظر گرفتن احترام ناچیزی که عیسویان در نزد ایرانیان عام و بی سواد دارند و این نکته که ارامنه تنها افراد عیسوی اند که ایشان می شناسند بنا بر این هرگاه مسافری مذهب خود را فاش کند و متوجه شود که مورد بی اعتنائی و یا تحقیر قرار گرفته است در هر نه مورد از ده تا از آن جهت است که بی درنگ او را شریک وضع و حال هم کیشان مسیحی اهل جلفا می پندارند.

منارجنبان - در خاتمه جا دارد نظری اجمالی به چند نقطه جالب توجه اصفهان بیندازیم که معروف تر از همه منارجنبان کالدان (کالدان) یا گولدان و آن دهی در شش میلی غربی اصفهان است. در آنجا مقبره شیخ عبدالله واقع شده است که ظاهراً از هویت او اطلاعی نداشته اند (از زهاد قرن هشتم هجری قمری م) قبر سنگی او که صندوق مستطیل بزرگی است در ایوان قرار دارد و دو طرف بنا در بالای طاق دومنار هست که جداگانه قریب بیست پا ارتفاع دارند و تمام ساختمان هم از آجر است .

پله های باریک مارپیچی از درون منار تا قله آن که حفره های گردی دارد کشیده می شود. واردین از منار سمت راست بالا می روند و در بالا با محکم گرفتن منار و تکان دادن آن به جلو و عقب حرکت نوسانی تولید می شود و چون این منار

بوسیله طاق میانه با طول سی پا به منار دیگر مربوط است از این رو هر دو منار و خود عامل این کار می جنبند و قوس حرکت منار چند اینچ است. درباره علت این تکان بعضی از نویسندگان قلم فرسائی کرده اند و خود ایرانیان بواسطه کرامت شگفت انگیز شیخ (عبدالله) می پندارند.

یکی از جهانگردان اطمینان حاصل کرده بود که دو منار بوسیله زنجیری از درون بنا به هم مربوط اند و دیگری گفته است که بنا از پائین تا بالا از قسمت های مجزا ساخته و در بنای اصلی تعبیه شده است که بدین ترتیب نوسان ها به آسانی در هر دو منار انتقال می یابد .



منارجنبان اصفهان

مادام دیولافوا می نویسد : محور عمودی هر منار قالبی چوبی است که به پله ها وصل شده است و بنا بر این هر وقت یکی را تکان می دهند در محور خود حرکتی ایجاد می کند. خیلی احتمال می رود که قابلیت ارتجاع آجر و ساروج در این کار تأثیر داشته باشد و ارتعاش یک برج به آسانی از طریق زاویه و طاق اصلی به زاویه و برج دیگر منتقل می شود.

دکتر ویلز عقیده داشت که حیلۀ کلانی در کار است. اما معلوم نیست که او برای این حرف خود چه دلیلی داشته است، زیرا نه حقه‌ای در کار است و نه حتماً معجزه‌ای، بلکه این هوس در میان بوده که هیجان مسافران کم و بیش بر انگیزته شود.

آثار و خرابه‌ها - در نزدیکی بارگاه شیخ عبدالله تپه سنگی مجزایی هست که بر نوک آن چند بنای مخروب از خشت خام دیده میشود و به آتشگاه معروف است از آن جهت که اردشیر دراز دست آتشکده‌ای در آنجا بر پا ساخت. شاید این روایت درست باشد، اما خرابه‌های فعلی چندان کهنه نیست. در مجاورت بخش جنوبی جلغا ارتفاعات سرخ قام کوه صفه (از کلمۀ عربی به معنی خانه‌ای بر جای بلند) منظره آن حدود را تشکیل می‌دهند.

بر سطح همواری در سمت شمالی آن سر راه اصفهان و رو به آنجا خانه بیلاقی بوسیله شاه سلیمان بنا شده و به تخت سلیمان معروف بوده که محلی منزوی به شمار می‌رفت و خرابه‌های آن هنوز دیده می‌شود. از فراز این محل منظره جالبی به نظر می‌رسد و بر تخته سنگی در نزدیکی آنجا خرابه‌های دیگری هست که نسبتاً جدید می‌نماید، اما قلعه رستم نام دارد و می‌گویند که رستم پهلوان ملی در آنجا قلعه‌ای ساخت.

در دامنه کوه صفه، قصر معروف فرح‌آباد قرار داشت که بانی و ساکن آن شاه سلطان حسین به قدری نسبت به آن محل تعلق خاطر داشت که موقعی که افغان‌ها شروع به حمله کردند کاملاً آماده بود پایتخت را به دشمن واگذار کند تا به این قصر او لطمه‌ای نرسد. ساختمان آن قصر چندان رونقی نداشت اما گردشگاه و دریاچه‌ها و باغ‌های آن عالی بود. لازم به ذکر نیست که افغانه، هم بانی آنرا ناپود کردند و هم قصر را به آتش کشیدند و فرح‌آباد که با عجله از طرف سلطان تخلیه شده بود زود اشغال و طعمه حریق گردید و خود افغان‌ها نیز چندی بعد از ایران اخراج شدند، در آنجا فقط خرابه‌هایی باقی است. اما از آن محل جالب‌تر

کاخ طبرک است که محل گنجینه‌های پادشاهان صفوی بود و راجع به استحکامات آن شاردن و کمپفر شرح مبسوطی نوشته‌اند. در سال ۱۷۰۴ لوپرن آنجا را فقط مخروبه‌هایی یافته بود، دیوارهای آن تل خاك شده بود. به راستی هرسافری بعد از تکمیل سیرو سیاحت خود در اصفهان که شرح آنرا بیان کرده‌ام چون قصد عزیمت می‌نماید در حال پشت سر گذاشتن آن جا شاید این سخنان شلی را به یاد می‌آورد:

« آثار مرا ای نیرومندان بنگرید و نومید شوید درحول و حوش آن ویرانه عظیم که بی‌پایان و عریان است چیزی باقی نمانده است، جائی که ریگ‌های غریب همواره استداد دارد.»

بعد از ترك کردن حوالی ناخوش آیند و پرگرد و خاک جلفا و عبور از کنار گورستان آرامنه با قبرهای شکسته آن کوه صفا در طرف راست واقع گردیده در اینجا به نقطه ای می رسیم که جاده سراسیمپ در پیش است بنا بر این از روی زین سری به عقب برمی گردانیم تا نگاهی آخرین به شهر اصفهان بیندازیم. سپس در جلگه پهناوری از مقابل گنبدها و منارها و برج های کبوتران و پل ها و خیابان های دراز و حومه های پراکنده پایتختی که از اوج عظمت دیرین فرو افتاده است پیش می رویم، در این نقطه دور آثار ویرانی و انحطاط از نظر ماستور و باز فقط سایه شکوه و جلال قدیم نمایان می شود.

من هیچ شهری در دنیا سراغ ندارم که بیشتر از این جا در من تأثیر نموده باشد و تا این اندازه غبار حزن و فلاکت چهره آنرا فرا گرفته باشد. از اینجا جاده به طرف پستخانه مرغ که در جلگه تنگی واقع است سرازیر می شود. یک کاروانسرای خراب تنها ساختمان این محل است. پس از عبور از آنجا جاده اوج می گیرد، اینجا کتل ارچین نام دارد چون در این قسمت پله هائی برصخره ها کنده بودند که تا اسب ها و حیوانات بارکش راحت عبور کنند و در نظر ادیبانه سرار. کربورتر نردبان کوهستانی جلوه نموده بود.

این حیوانات را وقتی که از پائین نگاه کنیم به وضعی نامعلوم چنین می نماید که از بالای کوه در هوا آویزان شده اند. این گردنه چندان جالب توجه نیست و در مقابل کتل های مشهور بین شیراز و بوشهر که شرحش خواهد آمد بسیار ناچیز است. پس از عبور از رشته های کوه با خشنودی چهار نعل به سمت جلگه هموار مهباز سرازیر شدم. در راه با شش نفر روسی برخورد کردم که عبورشان از جلفا جلب توجه بسیار کرده بود چون موضوع مسافرت آنها مکتوم بود و کسی نمی دانست آیا کار تجارتمی داشتند یا مأموران رسمی بودند. من با آنها به صحبت پرداختم، سردسته ایشان اظهار داشت که سفر خصوصی می کنند و به عزم گردش تا بوشهر می روند. این حرف با ظاهر بی پیرایه آنها تطبیق نمی کرد و بعداً مکشوف شد که

فصل بیستم

از اصفهان به شیراز

جاده پستی - چون هر مسافر اروپائی هنگام توقف در اصفهان جلفا را مقر خود قرار می دهد، اسب های چاپاری او در ورود به مقصد ناگزیر به مسیر اصلی که تا آنجا سه میل (یک فرسخ، واحد کرایه) راه است به چاپارخانه اصفهان بازمی گردند و در وقت عزیمت به موقع در جلفا حاضر می شوند. فهرست ایستگاه ها و مسافت ها در جاده شیراز بشرح ذیل است:

نام ایستگاه	مسافت به فرسخ	نام ایستگاه	مسافت به فرسخ
اصفهان (۵۳۰ پا ارتفاع)	+	سورمق	۴
مرغ (بروزن سرز)	۴	خان خوره	۷
مهباز (مایار)	۶	ده بید (۷۵۰ پا ارتفاع)	۵
قمشه +	۵	مرغاب (۶۲۰ پا)	۷
مقصود بیگی	۴	قوام آباد (سیوند +)	۶
یزد خواست (۶۵۰ پا ارتفاع)	۶	پوزه	۶
شولکستان	۶	زرقان	۵
آباده +	۵	شیراز (ارتفاع ۴۷۵۰ پا) +	۵
	جمع =	۸۱ فرسخ	

+ علامت تلگراف خانه.

ایشان مأمورانی سیاسی سیار عازم حبشه بودند و از راه بمبئی به مقصد می‌رفتند . وضع و حال افرادی که دولت روس به کارهای نیمه سیاسی که عاری از هدف استعماری نیست می‌گمارد از معماهای مشرق زمین است .

مهیار - روزگاری محلی آباد و خوش آیند بود . در عهد تاورنیه هزارخانه داشت فعلاً برج و باروهای آن ویران است و تنها یادگار دوره باشکوه سابق کاروانسرای است که مادر شاه عباس ساخته بود و در پادشاهی شاه سلیمان تعمیر شده است . این ساختمان آجری بر پایه سنگی بنا شده بود و حالا در حال خرابی است ، اما تا اوایل این قرن هم نویسندگان نوشته بودند که در نوع خود از ظریف‌ترین بناهاست . گمان نمی‌کنم که مهیار یا آن حدود چیز قابل توجه دیگری داشته باشد هرچند که تپه‌های اطراف آن عمیق‌ترین احساسات را در سینه حساس کربورتر بر انگیزته بود .

قمشه - تا قمشه جاده از دشت خشک و خالی می‌گذرد گاهی برج کبوتر یا قبرستان کهنه‌ای در راه به نظر می‌رسد که جماعتی به شتاب با ناله و زاری که خاص رسم تشییع جنازه در مشرق زمین است ، نعشی را به آنجا می‌بردند و شهری مخروب با برج و باروهای شکسته و گنبدکاشی آبی که بوسیله چند چنار محصور شده و گرد و خاک همه جا را فرا گرفته بود نمایان بود . این‌ها خاطره‌هایی است که از قمشه در یادم مانده است .

این محل در سفرنامه دلاواله کنسو و در کتاب شاردن کومیچا ذکر شده است . محیط آن در زمان شاردن سه میل بوده هرچند که از آن آبادی و رونق دوره پادشاهان نخستین خاندان صفوی فرو افتاده و یک قرن و نیم است که به این حال خراب افتاده است .

وقتی که در سال ۱۷۲۲ افغان‌ها به اصفهان حمله می‌کردند به این محل آنقدر صدمه وارد آمد که هیچ وقت بازگشت به وضع سابق میسر نگردید . گنبد

آنجا بر قبر شاه رضا است که شاردن او را نواده امام رضا (ع) ذکر نموده . ولی به احتمال قوی مقبره برادر او و فرزند امام موسی کاظم (ع) است .

در اوایل این قرن شیعه‌های ایرانی نسبت به ورود عیسویان در امامزاده‌ها و مساجد خود اهمیتی نمی‌دادند، اما حالا وضع سخت‌تر شده است و بسا از مساجد را که سیاحان سابق دیده‌اند ، ولی اکنون ورود به آن اماکن بی‌خطر نیست . باکینگهام که زبان محلی را می‌دانسته و خود را به صورت زوار درآورده بود در سال ۱۸۱۶ به مسجد قمشه داخل شده و شرحی راجع به آن باقی گذاشته است .

حیاط اصلی آن چند غرفه برای زندگی دراویش و زوار در اطراف دارد و دارای دو حوض است که در یکی چند ماهی بود که می‌گفتند مقدس است؛ دو قرن پیش شاردن و فرایر در این خصوص شرحی نوشته و افزوده‌اند که بر نوک و بال آنها حلقه طلایی آویزان بوده به علاوه اردک‌هایی نیز در این حوض بود ، ولی در عصر جدید و با شرایط روزگار نو آن آثار ممتاز از بین رفته است ، اما ماهی‌ها هنوز هست و قبر امام زاده زیر گنبد آبی دیده می‌شود .

میدان جنگ ۱۸۳۵ م - در سمت دیگر قمشه دشت همواری است که از جانب شرق با کوه‌هایی محدود شده است . آنجا عرصه نبرد سال ۱۸۳۵ بین لشکر محمد شاه به فرماندهی سر. اچ . لیندزی و نیروی مختلط دو تن از عموهای شاه یکی فرمانفرما (والی فارس) و برادر او حسنعلی میرزا شجاع السلطنه بود . این دو نفر پس از وفات فتحعلی شاه به اتفاق در صدد جلوگیری از جانشینی برادرزاده خود بر آمدند . لشکر دولتی فقط دو هنگ پیاده نظام بود وعده‌ای هم سوار و بیست توپ که جمعاً کمتر از ۴۰۰ تن بودند . مدعیان نفرت بیشتری داشتند ، اما فاقد توپخانه بودند که از این جهت لیندزی (ایرانیان او را لینچی می‌نامند) برتری قاطعی داشت . مه غلیظی دولشکر را از یکدیگر جدا کرده بود و طرفین متوجه فاصله فیما بین نشده بودند تا آنکه زن ارمنی سرهنگ شی که در قشون ایران بود از اردوگاه مقابل صدای تیر شنید . در این موقع لیندزی با کمک توپخانه

دیوارهای ده خرابی را که دشمن آنجا مستقر شده بود هدف ساخت و آنها را غافلگیر و فراری کرد و لیندزی هم از دنبال آنها راه شیراز پیش گرفت و در این شهر دومی را اسیر و روانه تهران نمود و بنابراین آتش فتنه ازمنشاً خاموش گردید.

مقصود بیگک^۱ - از کنار چند ده که سمت راست در اراضی گودی واقع است عبور می کنیم و سر انجام به ده کناره که در پائین شیب و نزدیک جاده است می رسیم. در این نقطه آبادی و چاپارخانه ای هست، اما چاپارخانه به نام ده محصوری در آن حوالی یعنی مقصود بیگک است که بنا بر قول شاردن از نام سردار و غه ایران اقتباس و موجب شهرت آن محل شده است. منزل بعدی یزدخواست بود که در بیست و پنج میلی واقع است فقط یک آبادی سر راه دیدم، همان است که سابقاً از جاهای مستحکم بود که داود خان برادر امام قلی خان والی معروف فارس در زمان شاه عباس برای جلوگیری از حمله غارت گران بختیاری ساخته بود. این نقطه تا دو قرن محل بغض و کینه سرکرده های آن ایلات مهیب بود تا در سال ۱۸۱۰ به قصد حفظ و حمایت مسافران در آنجا محوطه ای محصور شامل یک قلعه گلی و کاروانسرا و مسجد و حمام ساخته اند.

سابقاً به هیأت های انگلیسی عازم دربار ایران و به سیاحان همواره توصیه می کردند که در حوالی جنوبی ده بید خیلی مراقب باشند به همین جهت در نوشته های آن دوره نام بختیاری مترادف با راهزن است، اینک بومی ها وضع و حال بهتری دارند. امین آباد، دیگر پناه گاه عمده ای نیست با وجود این بواسطه بدنامی که از جهت نا امنی پیدا کرده است آثار حیات در آن حدود بسیار اندک می نمود و سکنه از آن ناحیه دوری گزیده بودند.

در جاده از اصفهان به خلیج فارس نیز چندان اثر و علامت رفت و آمدی ندیده ام گاهی کاروان قاطر و شتر دیده می شود، اما رفت و آمد کلی به نظر نمی رسد. و از گروه مهاجران نظیر آنچه در جاده بین مشهد و تهران هست اثری نیست و هرگاه

۱ - در اصل کتاب مقصود بیگی.

میزان عبور و مرور در این مسیر بین اصفهان و شیراز به همین مقدار ثابت و محدود بماند گمان نمی رود حتی برای یک رشته خط آهن هم سرنشین کافی روزانه فراهم باشد. در جلگه های این نواحی گیاهی وحشی می روید که از آن صمغ اشق (اشترک) گرفته می شود و آن کم و بیش در کوهستانات بین کرمان و کرمانشاه بدست می آید.

فارس - در سمت دیگر امین آباد از مرز اداری بین عراق عجم و فارس خارج و به ایالتی وارد می شویم که از جهات نام و تاریخ و مردم، اصل ایران و رکن مرکزی آن است. فارس یا فارسستان نامی است که یونانی ها پرسیس می گفته اند و اصلاً عنوان آن قسمت از امپراتوری ایران بوده که اروپائیان از روزگاران قدیم نامش را به سراسر ایران اطلاق کرده اند.

در این ایالت پایتخت های پادشاهان هخامنشی مانند پاسارگاد، تخت جمشید و استخر واقع بوده و شهریاران ساسانی هم با آنکه پایتخت خود را به حدود غربی ایران انتقال داده بودند باز غالباً در اینجا می زیسته و در حوالی آن کاخ و مقبره ها و آثار و کتیبه هایی از روزگار فرمانروایان پرسیس خویشتن باقی گذاشته اند.

در همین ایالت که مهد قوم ایرانی است سربازان نامور که جوینده بخت و سروری بودند بنا بر معمول از اصل و تبار گمنام برخاسته و توانسته اند در وضع آشفته و سر انجام پاك و وارفته امپراتوری تباہ خلفا با قدرت شمشیر، حکومت مستقلی که قابل انکار نیست منتزع نمایند. اولین دلاور این دسته یعقوب بن لیث سیستانی مؤسس خاندان صفاری در اواخر قرن نهم میلادی بود که ابتدا هرات و کرمان و فارس را تسخیر نمود.

در زمان حکومت برادر و جانشین او خلفا قدرت از دست داده را بازستاندند، اما بزودی باز زمام حکومت به دیالمه و خاندان آل بویه رسید که بانی آن ماهی گیری بود که از جانب خلیفه با قدرت تمام حکومت شیراز را در دست داشت، سپس سلجوقیان که از تبار ترک بودند در شیراز به فرمانروائی پرداختند، سرداری از ایشان

والی فارس شد و با مهارت و تدبیر منصب و مقام خود را به فرزند داد و او نیز همین کار را کرد و تا هفت تن پی در پی از سال ۱۰۶۶ میلادی تا ۱۱۴۹ حکومت کردند.

سنتربن مودود که یکی از سرکرده‌های تراکمه سلغری بود و سلاجقه او را از خراسان به فارس آورده بودند قید اطاعت سلاجقیان را برانداخت و در سال ۱۱۴۹ اعلام استقلال نمود. در زمان یکی از جانشین‌های او یعنی امارت ابوبکر بود که سعدی شاعر تا سی سال در شیراز زیست و گلستان و بوستان را پرداخت و سپس از دنیا رخت بر بست. در این هنگام فارس قلمرو مقتدر و آبادی بود و بر کرمان و اصفهان و سواحل خلیج فارس و حتی آن سوی عرب نشین این خلیج حکومت می‌کرده است.

در اوان تاخت و تاز چنگیزخان ابوبکر با فطانت سرشار نسبت به خان مغول اظهار اطاعت کرد. در ازا آن چنگیز (اکتای؟) هم او را در مقام خود باقی گذاشت و این حسن رابطه بزودی در اثر وصلتی بین دختری از خاندان سلغری با پسر هلاکو تقویت گردید، ولی همین موقع را پایان کار خاندان اتابکان باید به شمار آورد و فارس جزو قلمرو مغول‌ها افتاد تا وقتی که مبارزالدین محمد از آل مظفر در این ایالت قلمرو مستقلی تأسیس نمود و در دوره امارت پنجمین نفر این خاندان بود که تیمور اولین دفعه به شیراز آمد (امیر عاقلانه به لشکر تیمور تسلیم شد) و بین او و حافظ ملاقاتی دوستانه اتفاق افتاد. در آن مورد بود که شاعر ذوق و لطیفه گوئی نمود و تیمور هم بخشایندگی و عنایت. این واقعه به سال ۱۳۸۷ میلادی بود، ولی چند سال بعد شاه منصور از غیبت طولانی تاتار کبیر استفاده و بر ضد او شورش کرد. تیمور که قهار و سنگدل بود لشکر ایران را تار و مار و منصور را نابود کرد و تمام شاهزادگان را از بین برد.

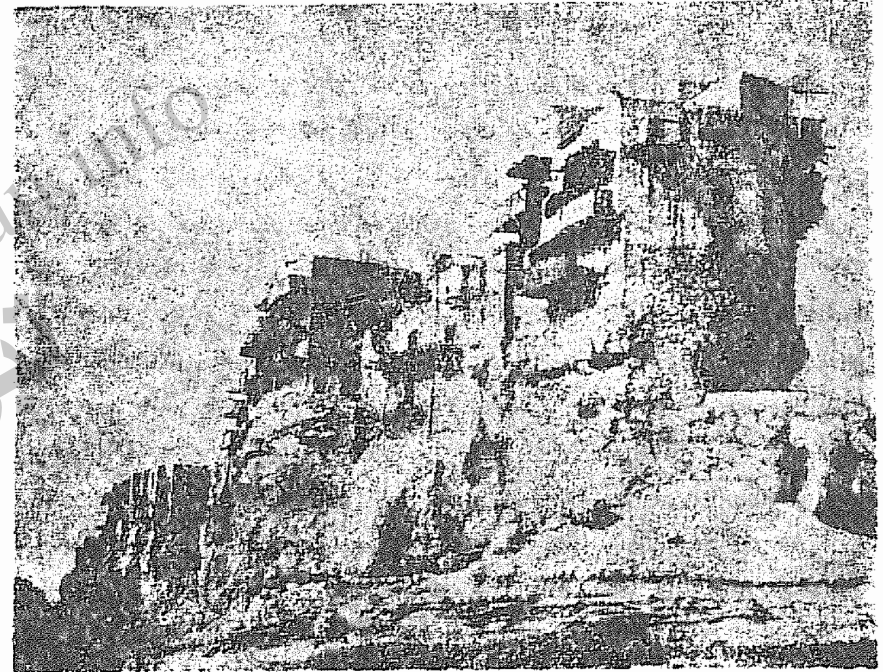
با انقراض امپراتوری مغول فارس ابتدا به دست خاندان‌های ترکمن قره‌قویونلو و آق‌قویونلو افتاد، سپس آنجا با دیگر نقاط ایران به تصرف شاه اسماعیل

بانی سلسله صفویه در آمد و از آن پس جزء لاینفک قلمرو پادشاهان ایران بوده است. کمتر سرزمینی این مدت طولانی یعنی شش قرن پی‌درپی مقرر حکومتی در داخل حکومت دیگر بود علت آن هم وضع کوهستانی ایالتی است که از هر جانب محدود و محفوظ است.

یزدخواست - هر کتابی را که در باب ایران بررسی کردم یزدخواست (بنا بر قول نویسندگان مقدم کلمه‌ای پهلوی به معنی خواست ایزدی است) را دهی عنوان کرده بودند که بر صخره جالب توجهی در جلگه گودی واقع شده، از این رو چه اندازه دچار حیرت شدم وقتی که در پایان آن مرحله از مسافرتم این محل از نزدیک به شکل چند خانه کوتاه که در جلگه ساخته باشند به نظر آمد و هیچ باور نکردم که به یزدخواست رسیده باشم و باز یاد فرسخ‌های بی‌انتهای خراسان به خاطرم رسید. اما همین که در ۲۰ متری رسیدم به اشتباه خود پی‌بردم چون وضع خاص طبیعی آنجا درست نمودار و معلوم شد که به راستی یزدخواست بر صخره‌ای جالب نظر که در جلگه‌ای پست قرار گرفته است بنا گردیده و آن جلگه هم به صورت معنی متداول این کلمه نیست، بلکه شیاری است که بالغ بر صد پا عمق دارد و انسان بدون کمترین علامت و اخطار ناگهان به کنار مجرائی می‌رسد بدون آنکه فکرش را هم کرده باشد و از ته آن مجرا آب ناصافی به سمت مشرق جاری است و جلوتر از آن منطقه، آب در مسیر خود از میان شیار جریان دارد و مثل این است که هیچ جریان خاصی در خط سیر آن پیش نیامده بوده است.

فریزر عرض این شیار را ۲۰۰ پا و بینینگ نیم میل نوشته که به نظرم حرف فریزر به حقیقت بیشتر مقرون است، ولی از اندازه اصلی هم کمتر است. این شیار فوق‌العاده، بستر خشک رود بزرگی به نظر می‌رسد و گفته‌اند که شاید روزگاری سرشار از آب و محل قایق‌رانی بوده است. فریزر می‌نویسد که از آنجا تا یزدراهِ مستقیم از میان دره هست که می‌توان سه روزه طی کرد. در حالی که شاردن نوشته است که این رودخانه تا بیست و هفت فرسنگ در سمت مشرق و سیزده فرسنگ در جهت

غربی امتداد دارد. گمان نمی‌کنم سیاح دیگری راجع به مسیر آن تحقیقی نموده و یا چیزی نوشته باشد و من به جهانگردان آینده توصیه می‌کنم که از این راه میانه به یزد بروند.



یزدخواست [ایزدخواست]

نمای خارجی - درست در وسط این گودال عجیب که حد سابق بین عراق و فارس بود صخره باریک درازی است دارای ۳۰۰ تا ۴۰۰ یارد طول که با دیواره‌های تنگ از دو طرف منقطع و یک در میان شمار واقع است و در بالای این صخره چند ردیف کلبه روستائی است که بی شباهت با لانه‌های انسانی درلسگرد نیست که بین مشهد و تهران دیده بودم. ارتفاع آن از ته دره در حدود ۱۲۰ تا ۱۵۰ پاست و نولک این بناها بود که از دور به نظر من مثل دهات معمولی ایران

آمده بود. اعتراف می‌کنم که خودم هیچ وقت وجه شباهتی بین این صخره و باغ افسانه‌ای بابل نمی‌یافته‌ام، اما در قرن پیش این نکته به صورتی خاص در ذهن و خیال دکتر فرایر ممتاز نقش یافته و چنین شباهتی را در آنجا سراغ کرده بود.

وضع داخلی - فقط از یک راه می‌توان به ده نفوذ کرد که از طرف جنوب غربی است و آن از روی پل چوبی است که بین دو دیواره دره گذاشته اند و به دروازه منحصر به فرد چوبی که در صخره تعبیه شده است مربوط می‌شود. هر وقت آن پل موقت چوبی را بردارند ورود به آن محل ممکن نیست و سکنه در این صورت خواهند توانست غارتگران بختیاری یا مأموران وصول مالیات را که به قصد اخاذی مزاحم می‌شوند ریشخند کنند.

من پیاده به آنجا وارد شدم و از میان کوچه اصلی عبور کردم که بیشتر به ترعه‌ای زیر زمینی شبیه است نه جاده، زیرا که قسمت اعظم آن در زیر زمین واقع گردیده و یا در اصل به آن صورت ساخته بودند و از ته دره معابری فرعی به خانه‌های بالای صخره راه دارد و ایوان‌های چوبی در جلو بناست که سقوط از آن بدون تردید مایه مرگ خواهد شد.

من بی مانع و اشکال به مسجدی وارد شدم که می‌گفته‌اند امامزاده سید علی فرزند امام موسی (ع) است که مشهور است هزار تن فرزند و نواده ونیره داشته.

تخته سنگ با هیکل عجیب خود در طرف مشرق مانند کشتی عظیم دماغه‌ای باریک دارد، از این نقطه بود که زکی‌خان نا برادری کریم خان (زند) که بعد از مرگ «وکیل» جانشین او شده بود هنگامی که برای سرکوب برادر زاده خود علی مرادخان بسمت شمال لشکر می‌کشید. چون اهالی در مقابل عمل حرص آمیز او مقاومت نموده بودند افراد سرشناس آنجا را یکی یکی از بالا به ته دره انداخت تا هیچ‌ده نفر تلف شده بودند، نوزدهمین، سیدی بود که خان دخترش

را هم به سربازان واگذار کرده بود. این بی ناموسی کاسه تاب و تحمل اهالی و حتی قراولان خود او را لبریز کرده، پس شبانگاه نگهبانان بندهای چادر او را بریدند و مردم بر سر او ریختند و با کارد تا جان داشت بر تنش کوبیدند.

در پائین این صخره غارهایی برای طویله اسب یا رمه گوسفندان کنده‌اند. چاپارخانه در ته دره در کنار رودخانه پائین شهر واقع و کاروانسرا هم در جوار آنجاست و آن از بناهای دوره صفوی است، ولی در قرن حاضر یکی از والی‌های فارس تعمیر کرده است. از فراز طرف دیگر دره بالا رفتیم و یزدخواست را با این فکر و خیال ترک کردم که یکی از عجیب‌ترین جاهائی بود که دیده بودم، سپس راه خود را به سمت شولکستان تعقیب نمودم.

جاده اضافی - در تابستان راه دیگری که در سمت غربی است و در حدود بیست و پنج میل از جاده پستی کوتاه تر است و غالباً بین یزدخواست به شیراز اختیار می‌شود از طریق ده گردو، ازوپا، اوچان (آونجان) (که بهرام پادشاه شکار-دوست ساسانی در آنجا گورخری را تعقیب کرده بود و جان خود را در شزار آن از دست داد و به همین دلیل بهرام گور نامیده می‌شود) و مائین می‌گذرد، اما این راه را به بیگانه‌ها نباید توصیه کرد چون (مگر در صورت انحرافی به موقع) از کنار پاسارگاد و تخت جمشید نخواهد گذشت.

آباد - در خط سیر خود تا شولکستان (ظ: شورجستان) که دشتی ناهموار و متروک و از سمت راست به تپه‌ای بلند محدود است چیز قابل توجهی ندیدم فقط کاروانسرائی شاه عباسی آن هم خراب و امام زاده‌ای ویرانه که گنبدی از کاشی سبز داشت و مزار محمد فرزند امام زین العابدین (ع) بود، دهی با دیوارهای بلند و در اطراف آن باغ‌های متعدد با آب فراوان و مشجر بود. از جلو فراش پست یورتمه پیش راندم و سعی نمودم با تعقیب سیم تلگراف، خودم تلگراف خانه را پیدا کنم اما در کوچه‌های تنگ و باریک قصبه که دیوارهای گلی سفید داشت افتادم.

هنگام مسافرت من آباده به مناسبت وجود دو بچه پلنگ هیجانی داشت. این دو حیوان را مأمور تلگرافخانه پیدا کرده بود و جانوران در خانه او آزادانه در گردش بودند و چون به حد رشد کافی رسیده بودند رفته رفته وجود مزاحم نا مطلوبی شدند. آباده بواسطه ساخت قاشق‌های شربت خوری و جعبه که از چوب گلایی و شمشاد دهات مجاور می‌سازند نیک معروف است. قاشق‌ها را با آنکه روستائیان ساده می‌سازند کارهنری ممتازی است و سر قاشق را بوسیله قطعه چوبی گود می‌کنند بحدی که مثل کاغذ نازک و شفاف می‌شود و دسته آن هم نمونه ظرافت و نازک کاری است. منبت کاری روی و پهلوی جعبه‌ها را بر قلمه‌هایی تهیه می‌کنند و سپس با سریشم به جعبه روستائی می‌چسبانند.

ده بید - چند ده پی‌درپی و آثار کشت و کار در کنار جاده در جهت جنوب شرقی از آباده تا پستخانه بعدی سورمق دیده می‌شود و از اینجا جاده معروف کاروانی از طریق ابرقو به یزد می‌رسد. پس از ترک کردن سورمق تا چندین میل راه هموار است بعد ارتفاع می‌یابد تا میل متر شانزدهم. با انحرافی از جاده در کنار تیرهای تلگراف که قدری به طرف چپ است راه بهتری هست که می‌توان برای اجتناب از انحرافی بی‌نتیجه به مسافران توصیه نمود.

این راه قدری سر بالا با آسانی تا خان خوره که فقط کاروانسرائی و پست خانه‌ای هست در بیابانی بی پناه امتداد دارد. از سورمق به آنجا تا ارتفاع ۵۰۰ پا بالا رفتیم، ولی ۷۰۰ پا دیگر هم باید بالاتر رفت تا به ایستگاه بعدی برسیم که بلندترین نقطه بین اصفهان و شیراز است، در این حدود اراضی پالک متروک و عاری از هر نوع آثار قابل توجه است. ده بید هم از هیچ جهتی درخور اعتنا نیست دشتی است بلند که با چندجویبار احاطه شده است در آنجا پست‌خانه و تلگراف خانه و سه چهارکلبه جمعاً ده بید را تشکیل می‌دهد نه دهی در میان است و نه بیدستان.

تپه ساختگی خاکی را «مک گرگور» معبد زردشتیان پنداشته است. در اوایل این قرن اهالی، آنجا را گنبد ماهور می نامیدند، ولی گفته اند که یکی از هشت شکارگاه بهرام گور بود. ده بید . . . ۷۵ پا از سطح دریا ارتفاع دارد و با آنکه از لحاظ محیط طبیعی محل خوش آب و هوایی است از سردترین جاهای ایران محسوب می شود. چند روز پیش از ورود من سرما تا بیست درجه زیر صفر رسیده بود، ولی خوشبختانه هوا ملایم شد و سفرم نیک گوارا گذشت. در تپه های ماریچی و ارتفاعات حوالی ده بید کمین گاه قشائی ها و دیگر ایلات بومی فارس است که در فصل های مختلف سال به ییلاق و قشلاق می روند و هنگام بهار به کوهستان کوچ می کنند و حین عبور با چرانیدن ربه های خود شیر را با نان مبادله می کنند و آنچه هم که بین راه به دست آید می ربایند. در پایان این فصل باز راجع به این ایل و قبیله بحث خواهیم کرد.

مرغاب - بعد از ده بید باز جاده از میان تپه های ماریچی می گذرد تا میل چهاردهم. از نهری بوسیله پل بلندی عبوری کنیم و آن پنج طاق دارد و یکی از والی های اخیر فارس ساخته است. در همان حدود کاروانسرای خان کورکان است که اصلاً کریم خان وکیل ساخته بود. شهر مزبور قسمت علیای رودخانه ای است که از اینجا در تمام راه با ما است و از دشت های مرغاب و حاجی آبا دوبرودشت یا تخت جمشید جاری است و سرانجام در پل خان به رودخانه کر یا بند امیر وارد می شود.

راه از میان دره پیش می رود و در طرف راست از چند تپه که راهی سربالا و پر سنگ است می گذرد و پس از طی چند جلگه متروک و ارتفاعات به سرچشمه نهر می رسیم که فعلاً دهات قدر آباد و مرغاب را مشروب می کند. در آنجا آب از کمره با فشاری قوی فرو می ریزد و در دامنه جریان می یابد و چه حیرت انگیز است که مثل نهرهای پر ماهی انگلستان است. در پائین شیب ده مرغاب واقع است که در کنار تپه در جلگه ای باز قرار گرفته است، مسافت از آنجا تا ده بید را هفت فرسخ گفته اند.

چهار ساعت طول کشید تا من با زحمت این راه را طی کردم و هر جا که چند قدمی زمین هموار بود چهار نعل رفتم. در مرغاب رودخانه پر از مرغابی و قاز وحشی و مرغ نوک دراز بود، جلوتر به دره دیگر رسیدم و آن آبادی کوچک ده نو بود، سپس به جلگه سومی آمدیم که پایتخت مشهور کوروش آنجاست، در این جا باید درنگ نمایم و راجع به موضوعی که در سراسر این قرن از نظر باستان شناسی و تاریخ مورد بحث بوده است امعان نظر کنم. اگر سیاحان که محل را از نزدیک دیده اند قادر نباشند این مشکل را حل کنند بدیهی است پروفورها در گوشه اطاق کار خود با مراجعه به متن های آریان و استرابن و ترجمه خطوط میخی به مراتب کمتر کامیاب خواهند شد. من سعی نموده ام هر دو جانب بحث را در نظر داشته باشم و اگر تلاشم را خواننده ای پسند کند باز عاری از اظهار نظریه جزمی خواهد بود.

خرابه های پاسارگاد:

۱ - سکو: ترتیبی که من در اینجا پیروی خواهم کرد این است که ابتدا وضع خرابه های را که هنوز در جلگه پلوار باقی است تعریف کنم. سپس نظریاتی را که راجع به شناسائی آثار پاسارگاد باستانی بوده است و یا ممکن است در آینده اظهار شود بررسی نمایم. خرابه ها به شش دسته جداگانه تقسیم می شود و نویسندگانی که شخصاً به محل نرفته اند موضع و وجه ارتباط بین آنها را درست عنوان نکرده اند. مسافرانی که از طرف شمال وارد می شوند به اول قسمتی که می رسند بنای سنگی بزرگی است که در سمت چپ جاده به فاصله . . . ۳ یاردی آن بر تپه ای ساخته شده است و به صفت تخت سلیمان معروف می باشد و این عنوانی است که ایرانیان به هر پادشاه عالی قدر ناشناخته قرون گذشته نسبت می دهند.

این بنا شامل ایوانی متوازی الاضلاع است که در دو طرف طاقچه و لبه ای دارد که اندازه آنها به شرح ذیل است: ضلع سمت چپ ۷۲ پا طول دارد، لبه ورودی ۵۴ پا، طاقچه مرکزی ۱۶۸ پا، زاویه خروجی ۵۴، ضلع طرف راست ۴۸ پا

و یا روی هم رفته ۲۹ پا و طول جبهه اصلی که در طرف شمال غربی است به همین اندازه است. ارتفاع آن $\frac{1}{4}$ ۳۸ پا و شامل چهارده رگه سنگی است و تمام بنا از قطعات بزرگ سنگ سفید شبیه مرمر ساخته شده است که روی آنرا شیشه کاری و قدری برجسته کرده اند که از فاصله ای نسبتاً دور درست مثل کنده های بزرگی است که در ساختمان معبد بیت المقدس دیده می شود و روزهای جمعه یهودیان در مراسم ندبه می بویند.

این سنگ ها (که «پریچ» طول هریک را ۱۴ پا نوشته است) چنان میزان نصب شده اند که ملاطی بین آنها به کار نرفته است و درلبه بیشتر درزها سوراخ های بزرگی بی جهت در سنگ ها کنده اند تا میله های فلزی (شاید از آهن و سرب بود) که اصلاً آنها را با یکدیگر مربوط می ساخته خارج کنند. این حفره ها حالا لانه کبوتران است. بسیاری از این سنگ ها در سطح خارجی علامت جالب توجهی از عمل کارگران دارد و از بیرون قسمت فوقانی سکو و همچنین فقدان پله استنباط می شود که بنا نا تمام مانده بوده است. بسیاری از آثار خارجی آن از بین رفته و وضع داخلی بنا که از سنگ کبود کوه ساخته اند واضحاً دیده می شود و این نظر ظاهراً مورد اتفاق است که این سکو را به قصد پایه قصر یا ایوانی در نظر گرفته بودند، شبیه به آنچه جانشین های کوروش در تخت جمشید کردند.

۲ - برج، آتشگاه نیست - وقتی که در سمت جنوب تا دشت هموارپائین می رویم خرابه دوم که در فاصله ۳۰۰ یاردی واقع است، بنای چهارگوش یک دیواری است که عامه آنرا آتشکده می نامند (اوزلی نوشته است که اهل آن حدود زندان سلیمان بی خوانند) به نظر من چنین استناد بی دلیل و حسابی به هیچ وجه در باره این محل وارد نیست فقط بنای مزبور شباهت مختصری به برج آتشگاه دارد که در جلو مقبره سنگی نقش رستم (رجوع شود به فصل آینده) برپاست و درون آن از دود سیاه شده است و همین امر باعث این اظهار نظر سرسری گردیده است که آنجا آتشکده زردشتیان بوده، اما راجع به این فرض و خیال

دلیلی هم هست که هیچ یک از آن دو بنا آتشگاه نبوده و چنین کاری اصلاً دور از امکان می نموده است.

به طبقه بالا با پله ای از بیرون وارد می شوند. این قسمت غیر از در، راه یا شکافی با خارج نداشته است و بامی در بالا هست بدون اینکه راهی به آنجا باشد و بام هم محلی برای محراب آتش نداشته چون محذب بوده است. به علاوه شکل آتشگاه های ایرانی که هنوز باقی است و یا در حجاری و برسکه ها دیده می شود به کلی تفاوت دارد و اندکی تردید در میان است که هر دو برج بطوری که در نقش رستم هم دیده می شود صورت مقبره دارد و برای نگاهداری تابوت های سنگین بوده است.

قبرهای لی سین^۱ که در آسیای صغیر پیدا شده به خصوص مقبره تلمسوس^۲ اعتبار این عقیده را نیک نمودار می سازد و لزومی هم ندارد که مثل دیولافوا به این اظهار نظر عجولانه مبادرت ورزیم که آرامگاه مرغاب مال کمبوجیه (کبرجیه) پدر کوروش است. راه درگاه که به قسمت درونی باز می شود از دیواری است که هنوز باقی است و بقیه پلکان هم در پائین آن دیده می شود. تمام بنا ۴ پا و سه اینچ ارتفاع و ۳ پا و سه اینچ مکعب است و جرزها از همان قبیل است که در تخت سلیمان هست و به جای ملاط با بست ها به هم پیوسته است و از همان قسم سوراخ هائی - شاید به قصد تزئین - دارد که در برج نقش رستم دیده می شود.

۳ - ستون حاوی کتیبه - در همین فاصله به سمت جنوب بنای سومی است که یک ستون بلند سنگی یا ستونی از سنگ های تراشیده است ارتفاع آن ۱۸ پا و یک طرفش تو خالی است. از قرار معلوم برای بالا بردن وسایل ساختمانی (که شاید در ساختن دیوارها به کار رفته است) بوده. در قسمت بیرونی بنا هم در چهار سطر تحتانی از قول کوروش: «ادام کوروش خشایاها خانی شیا» به زبان های پارسی و عیلامی و آشوری نقش شده است به این مضمون: «من کوروش هستم شهریار

هخامنشی». بالای این ستون بزرگ را طوری ساخته‌اند تا نور از بام به تالار که این جز جزئی از آن بوده است بتابد.

۴ - ستون و نیم ستون - باز . ۳ . یارد دیگر در جهت جنوبی، خرابه چهارمی واقع شده است که شامل ستونی نیمه گرد سنگی به ارتفاع ۳۶ پا و قطر سه پا در زیر ستونی است و سر ستون ندارد و بر پایه کوچکی سیاه در وسط سطحی مستطیل و صاف استوار گشته و دیوارهای خارجی آن با سه جزز تو خالی است شبیه آنچه قبلاً اشاره کردم و بر هر کدام همان کتیبه در سه زبان است که تقریر خود کوروش می‌شمارند و آن از جمله ستون‌های بی‌تراش محدودی است که در ایران هست و بدون شک می‌توان آنرا به دوره قبل که سبک معماری پیشرفت کافی نموده بود منسوب داشت، برعکس ستون‌های بند بندی دوره بعد که در استخر و تخت جمشید دیده می‌شود. به علاوه دیوار شامل پایه هشت پهلو و پایه درگاه‌های سابق که بر آن چند پا نقش گردیده که بدون تردید شبیه آن در تخت جمشید هم هست و مربوط به مراسم تشریفاتی است. بواسطه وضع فرضی این بنا بعضی از نویسندگان اخیر به آن کاخ کوروش نام داده‌اند.

۵ - تصویر متناسب به کوروش - باز در مسافتی به سمت جنوب شرقی سکوئی است که بی قصر یا عمارتی است که بعضی از زیر ستون‌های آن در دو ردیف هر کدام شش تا هنوز دیده می‌شود. در فاصله هشت پائی یکی از این پایه‌ها جزز سنگی به ارتفاع ۱۱ پا و ۷ اینچ هست که در قسمت فوقانی آن سابقاً همان نوشته مباهات آمیز بوده که اشاره کرده‌ام و در زیر تصویر برجسته‌ای است که بواسطه دست خوردگی و مرور زمان صورت آن چندان روشن نیست و این مجسمه معروف بال دار است که بعضی‌ها آنرا فروهر کوروش (فرهوشی) یا نشانه نبوغ کوروش و بعضی‌ها نیز خود کوروش پنداشته‌اند:

تصویری نیم رخ است بزرگ تر از اندازه طبیعی و رو به سمت مشرق ایستاده و بر تارک آن پیکر، تاج مرموز جالب توجهی است که با تاج‌هایی که در

حجاری‌های مصری یافته شده است بی‌شبهت نیست و سیاحان متحیری آنرا به سه تنگ که ردیف قرار داده باشند با قبه‌هایی در رأس هر یک تشبیه کرده‌اند.

این پیکر در جامه بلندی است که به تن چسبان است و از گردن تا قوزک پاست. موی سر و ریش حلقه حلقه و به تصاویر قدیمی آن و به جنگاوران مارا تن شباهت دارد. چهار بال بزرگ از شانه‌ها برمی‌آید دوتا رو به بالا و دوتا هم به طرف پائین و مجسمه چیزی در دست دارد که احدی نتوانسته است درست دریابد و فقط آقای دیولافوا این‌طور فرض و خیال کرده است که مجسمه باریکی است که تاج دوسر مصری بر تارک دارد و «اوروس» مقدس است.

اکثریت نویسندگان آنرا نبوغ عنایت و حمایت کوروش محسوب داشته‌اند و بعضی دیگر که صحت صوری کتیبه را مناط قرار داده‌اند پنداشته‌اند که خود فاتح بزرگ است که به زیور و پیرایه‌هایی که از اقوام مغلوب تحصیل شده است آراسته شده است. آقای پرو' می‌نویسد مصر تا پادشاهی کبوجیه به تسخیر ایران در نیامده بود از این رو معتقد است که این ستون در موقع حیات کوروش نصب نگردیده، بلکه بعد از وفاتش کبوجیه یا داریوش برپا ساخته‌اند.

آقای سپیل اسمیت در تأیید همین نظریه به این جانب یادآوری کرده‌است که بنا بر روایتی زن کوروش مادر کبوجیه مصری و نامش نیته تیس بوده که ظاهراً بانیت ربه‌النوع^۲ (یا Neith) دختر « آپریس » فرمانروای آن کشور بی ارتباط نیست. اگر این داستان حقیقت داشته باشد که هرودوت انکار نموده، ولی خود مصری‌ها تأیید می‌کنند، دلیل تعریف وستایش مصریان را در حجاری‌های خود نسبت به کوروش واضح می‌سازد و همچنین یورش به مصر از جانب فرزند او کبوجیه آشکار می‌شود.

۶ - مسجد مادر سلیمان - خرابه ششمی که به فاصله‌ای نسبتاً دور در سمت مغرب واقع گردیده از همه جالب توجه تر است، زیرا ساختمانی است که به نظر من

باحتمال قوی وقتی تابوت طلائی جنازه کوروش در آنجا قرار داشته و آن شامل دستگاه کوچکی است که از جرزهای بزرگ سنگ سفید ساخته شده با سقفی شبیه آنچه در معابد یونانی است و تمام بر رأس پایه‌ای است که هفت پله پی‌درپی سنگی دارد و رفته رفته که به سقف می‌رسد از اندازه آنها نیز کاسته می‌شود.



حجاری برجسته نقش کوروش در پاسارگاد

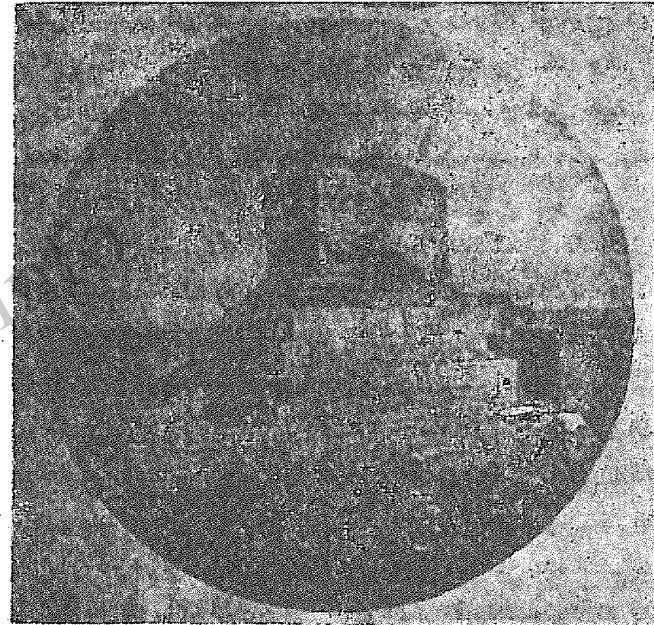
جمع ارتفاع از سطح زمین تا سقف که کم و بیش از بین رفته است در حال حاضر ۳۶ پا است. این بنای حیرت‌انگیز که اهالی محل قبر یا مسجد مادر سلیمان می‌نامند در محوطه دور افتاده و مخروبه‌ای واقع گردیده و قبور ایرانیان مسلمان، اطرافش را فرا گرفته است. پایه‌ها یا استوانه‌های منهدم یعنی از ستون‌ها هنوز در دیوارهای مخروب گلی دیده می‌شود و یا در محلی که ظاهراً از ستون بندی محصور بوده بر قرار مانده است و مشکوک بی‌نماید که این ستون بندی در اطراف قبر بوده، زیرا که در جهت درازتر اثری از آن دیده نمی‌شود.

پشت این بنا رو به جاده فعلی است و درگاه آن سمت مقابل است یا جهت شمالی و تردیدی هم نیست که آن در وسط محوطه‌ای بوده که درگاه آن هنوز

قابل تشخیص است و طوری ساخته بودند که قبر و درگاه از خارج دیده نشود وقتی که داخل محوطه می‌شویم سراسر بنا معلوم است هم مقبره وهم پایه‌ها که شامل جرزهای بزرگ سفید از سنگ‌های شبیه مرمر است و خیلی ظریف و ماهرانه حجاری و نصب شده است و در بیشتر جاها سنگ‌ها با بست به هم مربوط شده بود، ولی با کمال بی‌رحمی آنها را در آورده و به یغما برده‌اند.

مقبره - وقتی که از سکوها بالا می‌رویم با مقبره که از سه ردیف جرزهای سنگی بزرگ ساخته شده است روبرو می‌شویم که ارتفاع سنگ زیرین برابر با بلندی درگاه است. در بالای ردیف فوقانی لبه پیش آمده باریکی است که بام روی آن قرار گرفته است و آن شامل دو ردیف سنگ‌های بزرگ است که رگه سنگی دیگر بر رأس آن هست. از درگاه کوتاه باریکی به داخل مقبره راه است. این مدخل دو پا و سه اینچ پهنا و فقط چهار پا و سه اینچ ارتفاع دارد. اگر قول آقای دیولافوا معتبر باشد داخل حجره که با ضخامت دیوارهای دور آن هم اندازه است و در اصل دارای دو در بوده که روی یکدیگر باز و بسته می‌شده است یعنی هر دو در، در آن واحد باز نمی‌مانده است و این از آن جهت تمهید شده بود که چشم زائران فضول به قسمت درونی نیفتد.

با قاست دولا به اطاق خالی داخل می‌شویم که سقف و دیوارهای آن از دود سیاه شده است. کف اطاق با دو قطعه سنگ عظیم فرش شده است که با مرور زمان سائیدگی پیدا کرده، سنگ بزرگ‌تر را با طمع دست یابی بر چیزهایی که شاید در زیر آن نهفته بوده است سوراخ کرده‌اند. از همین قسم حفره بردیوارها نیز دیده می‌شود. در انتهای اطاق از یک سرتاسر دیگر بر رشته‌ای قطعات برنجی و جواهر نمایی که به عنوان نذر یا اهدا بوده آویخته شده بود. بر دیوار سمت راست در داخل محلی که بحراب است به خط نسخ چند سطر نوشته‌اند. اندازه محل مزبور به شرح ذیل می‌باشد: طول ده پا و پنج اینچ، عرض هفت پا و شش اینچ، ارتفاع شش پا و ده اینچ. این شرح جزئیات را من فقط به قصد تسهیل شناختن آنجا که ذیلاً دلایلش را بیان خواهم کرد ذکر کرده‌ام.



مقبره کوروش

روایت ایرانیان - نوشته بودم که ایرانیان این بنا را قبر مادر سلیمان می‌نامند و این عقیده در سراسر دوره اسلامی شایع بود. جوزفابارباروسیا و نیز در سال ۱۴۷۴ آنرا با همین نام ذکر و کتیبه عربی را هم که در داخل آن است یاد می‌کند. شرح ماندلسلو^۱ در سال ۱۶۳۸ میلادی مبین وضع کنونی آنجاست و سرگردانی قهری او را هم در باره داستان این بنا، کشیش کارملیت مقیم شیراز، دکتر فرایر، رفع نموده و اظهار داشته است که سلیمان مورد بحث بدون شک چهاردهمین خلیفه به این نام بوده که در سال ۷۱۵ میلادی خلافت داشته، کشیش آنجلو چندی بعد نظر او را تأیید کرده است. جان استریوس در ۱۶۷۲ خاطر نشان می‌سازد که آنجا زیارت گاه زنان پارسا بوده که سه بار سر بر قبر می‌کوبیدند

و سه بار هم آنرا می‌بوسیدند و بعد از دعای کوتاهی خارج می‌شدند. لویرن در سال ۱۷۰۶ اظهار حیرت می‌کند که چگونه ممکن بوده است بت شبا را در آن مدفون کرده باشند، زیرا که اثری از این نکته در تورات نیست که سلیمان ارض مقدس را ترك کرده باشد. این اعتقاد که آنجا فقط زیارتگاه زنان بوده تا قرن حاضر نیز استوار مانده بود، چون به همین دلیل در سال ۱۸۰۹ از ورود سوریه به آنجا جلوگیری نمودند. سیاحان دیگر یا به ممانعت اهل محل اهمیتی ننهادند و یا آنکه مثل من بدون اجازه و یا پیش گیری وارد آنجا شدند.

اولین تطبیق آن با قبر کوروش - در سال ۱۸۰۹ روی هم رفته سوریه را نخستین فردی می‌دانستند که مقبره کوروش را شناخته بود و معلوم شد چنانکه آریان و استراین و دیگر نویسندگان قدیم نقل کرده‌اند آنجا بوسیله اسکندر آسیب دیده بود، ولی اظهار این مطلب نیز حیرت انگیز است که وقتی که به عبارات مربوط کتاب او مراجعه نمودم معلوم شد که وی این موضوع را مطرح کرده بود تا خود تقض کند. او زلی که همان سال در آنجا بوده رفتار مشابهی اختیار نمود. به نظر من کرپورتر اولین انگلیسی است که از عهده تطبیق بر آمد، اما می‌توان فرض و تصور کرد که عامل این شناسائی و تطبیق پرفسور گروتفند^۱ باشد و قبول یا رد این نظریه منوط است به مقابله و تطبیق عبارات راجع به محل واقعی قبر کوروش در نوشته‌های نویسندگان قدیم و اشاراتی که در کتیبه‌های بیستون درباره پاسارگاد شده است با آنچه در محل یعنی به طوری که شرح داده شد در دشت مرغاب هست.

برای نیل به این مقصود اولین کار اساسی این است که درست دریابیم که نویسندگان باستانی، رومی یا یونانی در این باره چه گفته‌اند. من در اینجا از ابراز حیرت خودداری نمی‌توانم نمود که در هیچ یک از آثار سابق و حتی در کتب‌های دانشمندان نامی ترجمه صحیحی از نوشته‌های ایشان نیافته‌ام

و در پاره‌ای سوار بنا به همین ترجمه‌های نادرست نظریاتی مشعر بر قبول یا رد عنوان شده است.

نویسندگان کلاسیک - نویسندگانی که آثارشان بیشتر مورد اتکا و اعتماد تواند بود آریان، استرابن، پلی‌نی و کنتوس کورتیوس و پلوتارک را باید نام برد. از دو نویسنده اولی آریان در پایان قرن اول مسیحی کتابی به زبان یونانی راجع به لشکرکشی اسکندر نوشت. تاریخ کتاب استرابن در حدود سال ۲۰ میلادی است، وی مطالب خود را بر مشاهدات اریستوبولوس که همراه اسکندر به لشکرکشی مشرق رفته بود قرار داده و در اواخر عمر تاریخ اسکندر را تألیف کرد. اما از نوشته‌های او مقداری محدود بجا مانده است. دیگر «اونه‌سیکریتوس» است که نوشته‌های او چندان قابل اعتماد نیست. اما او نیز همراه اسکندر رفت و شاید ناظر جهانگیری وی بود. کنتوس کورتیوس در سال پنجاهم میلادی به نوشتن شرح زندگانی اسکندر پرداخت، ولی کتاب اوچاشنی انتقاد ندارد و سرشار از مدح و ستایش است. تاریخ وقایع نگاری پلی‌نی هم چنانکه می‌دانیم در حدود ۷۰ میلادی و پلوتارک تقریباً در ۱۰۰ میلادی بوده است، با ذکر این مقدمه اینکه من به نقل و اقتباس نوشته‌های چند تن از این نویسندگان مبادرت می‌ورزم.

نوشته آریان راجع به قبر کوروش و دیدار اسکندر از آنجا در سال ۳۳۴ قبل از میلاد به شرح ذیل است:

«اسکندر با تنی چند از پیاده نظام و گارد اختصاصی سوار و عده‌ای نیزه‌داران (از، کارمانیا) به سوی پاسارگاد در پارس رهسپار گردید و از مشاهده بی‌حرمتی که نسبت به قبر کوروش فرزند کمبوجیه کرده بودند متأثر شد و ملاحظه نمود که قبر را به طوری که اریستوبولوس برای ما حکایت می‌کند شکافته و درهم ریخته بودند. چون بنا بر روایت این نویسنده در پارس، در باغ بهشت شاهی، قبر کوروش واقع شده بوده در میان انواع درختان و آنجا جویبارهای فراوان داشته

و سرسبز و علف زار بوده، خود مقبره در ردیف پائین باسنگ‌های بزرگ مکعب بنا شده بود. در بالا هم حجره‌ای قرار داشت که آن نیز از سنگ بود و همچنین بامی داشت و بوسیله درگاهی داخل آن می‌شدند و به قدری تنگ و باریک بود که یک نفر هم با زحمت می‌توانسته است وارد شود و آن هم مشروط بر اینکه هیکل چاق و درشتی نداشته باشد.

در این حجره تابوتی طلائی بود که نعش کوروش در آن بوده و تختی هم در کنار قبر و پایه‌های تخت از طلای چکش خورده بوده باروکشی از بافته‌های بابل پوشیده شده بود و در زیر آن فرش ضخیم ارغوانی فام و بر روی قبر جامه نظامی و لباس‌های دیگر از دیار بابل بود. بازوی می‌نویسد شلوار مادی و البسه بدرنگ ارغوانی هم در آنجا بوده و گردن بند و شمشیر و گوشواره‌های طلا که جواهر نشان بود و میزی هم در آنجا نهاده بودند. تابوت را که حاوی نعش کوروش بوده در وسط تخت قرار داده بودند و در درون حصار پلکانی بود که بر قبر بالا می‌رفتند و خانه کوچکی هم که برای نگهداری قبر کوروش ساخته بودند.

از زمان کمبوجیه فرزند کوروش تا کنون نگاهداری مقبره از پدر به پسر محول گردیده بود و هر روز از جانب شهریار گوسفندی می‌آوردند و مقداری هم آرد و شراب و هر ماه اسبی تا برای کوروش قربانی کنند. بر قبر به خط پارسی کتیبه‌هایی بود و می‌گفتند معنی آن چنین بوده است: «ای آدمی زاده من کوروش فرزند کمبوجیه‌ام که امپراتوری ایران را اساس نهادم و شهریار آسیا بودم، پس این مقبره را بر من رشک مبر» اسکندر (که علاقه سرشار داشت، پس از تسخیر ایران به زیارت مقبره کوروش بروید) ملاحظه کرد که نه تنها اسباب و زیور مقبره را غیر از تابوت و تخت به یغما برده بودند، بلکه به پیکر خود کوروش هم آسیب رسیده بود و برای سبکی بار که حمل آن آسان شده باشد جنازه را قطعه قطعه نموده و تکه‌هایی را باقی گذاشته بودند، ولی چون باز در کنار ناروای خود کامیاب نشده بودند نعش را رها نموده و پی کار خود رفته بودند.»

اریستوبولوس می‌نویسد: « اسکندر خود او را مأمور کرد که در تجدید آرایش قبر کوروش اقدام کند و آنچه از اعضای بدن مانده بود به جای خود بگذارد و سرپوشی هم بر آن قرار دهد و آن قسمت تابوت را که صدمه یافته بود تعمیر کند و تخت را با بندهائی محکم سازد و آنچه از زیورهای مقبره که به یغما برده بودند بازگرداند و تا حدود امکان مقبره را به وضع اصلی آن در آورد و جای درگاه آنرا با سنگ و ساروج مسدود و محکم سازد و روی ساروج نشانه پادشاهی کوروش را نقل کند. اسکندر فرمان داد مغ‌های نگهبان را دستگیر و آزار کنند تا اقرار نمایند که چه کسانی آن بی‌حرستی‌ها را مرتکب شده بودند، ولی با وجود شکنجه ایشان هیچ‌گونه اعترافی نمودند و اظهاری نکردند پس اسکندر آنها را آزاد کرد.»

استرابن که از همان نوشته‌ها استفاده نموده بود در بعضی جزئیات این موضوع اختلاف دارد، ولی روی هم رفته قول آریان را تأیید می‌کند و می‌نویسد:

« سپس او (اسکندر) به پاسارگاد آمد که مقر دیرین پادشاهان بود و قبر کوروش را در باغ بهشتی دید و آن برجی نه چندان بزرگ و رفیع بود و در زیر شاخه درختان پنهان مانده بود. در پائین جزایر ضحیم و در طبقه بالا بقعه و بامی داشت با مدخلی که خیلی تنگ بود. اریستوبولوس می‌گوید که وی از این درگاه داخل مقبره شد و آنجا نخی زرین دید و میزی که چند پیاله بر آن نهاده بودند و تابوتی طلا و مقدار زیادی لباس و زیورهای جواهر نشان.»

در سفر اول همه این چیزها را در آنجا مشاهده کرده بود، ولی بعداً مقبره دچار دستبرد شد و اقلام گرانبها را برده و تخت و تابوت را شکسته بودند و نعش را نیز حرکت داده بودند و معلوم بود کاریغماگران است و ساتراپ در آن واقعه دست و دخالتی نداشته است، چون آنچه را که حملش آسان نبوده باقی گذاشته بودند و با آنکه منی نگهبانی آنجا را بر عهده داشت باز این کارها اتفاق افتاده بود.

وی هر روزگوسفندی برای خوراک و هر ماه نیز آسبی دریافت می‌کرد اکنون در غیاب لشکریان اسکندر که به عزم تسخیر بلخ و هندوستان رفته‌اند تفسیر و تفاوتی در آنجا پدید آمده است که شرحش ذکر شد. این روایت اریستوبولوس است و کتیبه‌ای را که او به خاطر داشته بدین مضمون بوده است: «ای آدمی زادگان من کوروش بانی امپراتوری پارسیان هشتم شهریار آسیا بودم پس این مستی خاک را که گور من است از من دریغ مدارید.»

«اونسی کریتوس» می‌نویسد که برج ده طبقه داشته و قبر کوروش در ردیف بالا واقع بوده است و کتیبه‌ای به خط و زبان یونانی و پارسی با مضمون ذیل داشته: « اینجا آرامگاه من است کوروش شاهنشاه» و کتیبه دیگری با همین مضمون به زبان پارسی بوده است. «پلی نی» فقط ذکر میکند که: «در مشرق تخت جمشید برج پاسارگاد محتوی قبر کوروش است که منی نگهبان آن است.»

پلوتارک در شرح زندگانی اسکندر می‌نویسد: «چون ملاحظه نمود که قبر کوروش را شکافته بودند، وی فرمان داد شخصی را که آن کار تباه کرده بود کشتند، با آنکه خطا کار یکی از افراد پلا آ ۱ بوده و قدر و مقامی داشته و نامش پلی ماکوس بوده است. وقتی که کتیبه را ملاحظه کرد فرمود همان را به زبان یونانی هم منقور کنند و مضمونش به شرح ذیل است:

«ای آدمی زاد هر که هستی و از هر کجا که آمده باشی (چون میدانم که خواهی آمد) من کوروش بانی امپراتوری پارسیانم پس بر این مشت خاک که قبر من است رشک مبر.» این سخن اسکندر را سخت متأثر ساخت و او را توجه داد که کار دنیا ثبات و اعتباری ندارد.

سر انجام «کیتوس کورتیوس» هم که در هر حال حرفش مورد اعتماد نیست شرح ذیل را نوشت: «پس اسکندر فرمان داد قبر کوروش که نعش او را در بر داشت بکشایند تا مراسمی معمول دارد و می‌پنداشت که سرشار از زر و سیم

است، چون خود ایرانیان این داستان را در خارجه شایع کرده بودند. اما غیر از سپهرپوسیده کوروش و دو تیرو کمان سکائی، یک شمشیر چیز دیگری بدست نیامد. سپس وی تاج زرین بر قبر نهاد و آنرا با پارچه‌ای که خود علاقه به پوشیدن داشت پوشانید و حیران بود که پادشاهی با آن عظمت مقام و ثروت و مال فراوان در قبر ساده‌ای که یکی از افراد عادی را سزاست مدفون شده بود.»

سوارد تشابه = حال بدون اینکه خواسته باشم از روایات مذکور شرح مرتبطی فراهم سازم - هر چند که نکته‌های برجسته آن قابل تردید و انکار نیست - باید ملاحظه نمود که چه نشانه‌هایی از این گفته‌ها با آنچه در دشت مرغاب هست و شرح داده‌ام با قبر اصلی کوروش قابل انطباق و یا خلاف آن است. ابتدا به وجوه تشابه که عامل تطبیق و شناسائی است توجه مینمائیم. قبر کوروش در میان چهار دیواری است که محلی هم برای پاسداران داشته است. مقبره مرغاب هم به طوری که وصف کرده‌ام از سه طرف با ستون بندی محصور شده بود که وجود محل اضافی هم در آنجا اشکالی نداشته است. مقبره کوروش جای وسیعی نبوده و دو قسمت داشته است. یکی فوقانی و دیگری زیرین و قسمت پائین جزهای سنگین داشته که بر پایگاه سنگی ساخته شده بود و قسمت بالا هم به خانه‌ای شبیه بود و بامی داشت و محتوی تابوت بود و آنجا سری هم داشته پس تا اینجا وجوه ارتباط درست و دقیق است.

اندازه قسمت زیرین چنانکه نوشته ام ۷ پا در ۳ پا و ۹ اینچ که اندکی از مکعب کمتر است. با آنکه کلمات یونانی دال بر چهار گوش است نه آنکه لزوماً دلالت بر مکعب نماید. قبر کوروش درگاه بخصوص تنگ و باریک داشته است که باز حاکمی از شباهت مطلق است. بالاخره او نه سیکریتوس که شاید آنجا را دیده باشد (عجب آن است که این نکته که حائز اهمیت وافی است چندان مورد توجه واقع نشده است) می‌نویسد مقبره کوروش ده برج یا طبقه داشته و با آنکه وی شخص قابل اعتمادی نبوده باز او با جعل این حرف امکان بر بستن طرفی نداشته

است و فرق بین رقم ده او و هفت (که با پایگاه قبر هشت تا است) برج که در دشت مرغاب هست به قدری ناچیز است که در مقابل شباهت حیرت آور دو دستگاه بواسطه شباهت جزئیات نمای خارجی اصلاً قابل اهمیت نیست.

سوارد اختلاف = از طرف دیگر مخالفان عمده این فرض انطباق آن محل با قبر کوروش دلایل ذیل را بر می‌شمارند که من به آنها جواب کافی و منطقی خواهم داد:

۱ - مقبره کوروش از باغ و جویبار و علف زار محصور و در زیر درختان سایه‌داری واقع شده بود که اکنون اثری از این گونه علایم در مرغاب نیست. به نظر من این دلیل کمترین ارزشی ندارد بخصوص وقتی که به تغییر و تفاوتی نظر بیندازیم که در وضع ظاهری آن سرزمین فقط طی یک قرن اخیر حادث شده است، پس در مدت ۲۲۰۰ سال چه تغییر و اختلافی که قابل وقوع نیست.

از این لحاظ شاید حتی یک نقطه هم در ایران نباشد که با وضع دوره قدیم آن قابل مقایسه و تطبیق باشد. در جلگه مرغاب آب فراوان است، زیرا که رودخانه از آن حدود چندان دور نمی‌شود و پایگاه مقبره و ستون بندی اطرافش را شاید درختان فراوانی احاطه کرده بوده است. به علاوه بواسطه ارتفاع محدود برج فعلی که روی آنجا دادن سایبان جنگلی به آسانی امکان داشته و این مطلب مؤید گفتار استراین است.

۲ - آقای دیولافوا اظهار می‌دارد که هیچ یونانی بنای مرغاب را برجی مکعب محسوب نمی‌داشته است. در اینجا من گله خود را از ترجمه ناصواب یا عنوان بی تأمل متن‌های اصلی تکرار می‌کنم که از این لحاظ هیچ منقذی به اندازه سرکار دیولافوا به نحو اشد و بارها دچار اشتباه نگردیده است.

جواب او در این باره نیک ساده است. آری هیچ یونانی چنین مقایسه و حکمی هم نکرده است. استراین آنرا برج نامید که در آثار متأخرین از نویسندگان

یونانی این نام غالباً به ساختمان‌های مجزا اطلاق شده است، ولی هرگز نگفته است که مکعب بوده. آریان هم افزوده بود که آن بر پایگاه چهارگوش قرار گرفته که نشان داده‌ام درست نوشته بود.

۳- آقای دیولانوا اقامه دلیل می‌کند که مقبره مرغاب وسعت کافی نداشته است تا گنجایش آن همه اسباب و زیورها را که برشمرده‌اند داشته باشد و به این مطلب با شیرین کاری سرشار و بی هیچ گونه اظهار تأسفی می‌افزاید جای تنگی که فقط برای تن شوئی و ظرف حمام متناسب بود، این موضوع بسته به عقیده شخصی است. به نظر من زیورهای درون قبر شامل تختی مزین بوده که تابوت بر آن قرار داشته و میزی که چند جام و زیورها و اسلحه بر آن نهاده شده بود و برای این چیزها در آنجا به اندازه کافی جا فراهم بوده است.

۴- آقای دیولانوا باز چیز ساده‌ای را بزرگ جلوه داده است چون اظهار می‌دارد که اثری در آنجا نیست که علامت پلکان داخلی از مقبره به پاسدارخانه باشد. جوابش این است که در مقبره کوروش اصلاً چنین چیزی نبوده است. پلکان ساخته قوه تصور سرکار دیولانوا است.

۵- بردیوارهای مقبره مرغاب کتیبه‌ای به زبان پارسی یا یونانی از کوروش دیده نمی‌شود، ولی نیک می‌توان تصور کرد که این کتیبه‌ها بر الواحی بوده که بر دیوار یا موضع دیگر نصب شده بوده و بعداً از میان رفته است. اینها دلایلی له و علیه تطبیق آن محل با گور کوروش بوده که گمان می‌کنم اثباتاً دلیل‌های محکم و وافی عنوان کرده باشم و دو رأی مخالف سرسخت این فرض یکی قول پرفسور اوپرت^۱ است که با روایات محلی نیز بی تناسب نیست و این است که مقبره مرغاب متعلق به کاساندان زن کوروش می‌باشد در صورتی که آقای دیولانوا ترجیح می‌دهد آنرا متعلق به مندانه مادر کوروش محسوب دارند. البته هیچیک از این اظهار نظرها دلیلی درست و مبتنی بر مدارک معتبر نیست و تعجب اینجاست که

دیولانوا آنجا را پاسارگاد کوروش می‌شمارد و قبر پدر و مادر او را هم در آنجا قبول دارد، اما از پذیرفتن این نظریه که قبر کوروش هم ممکن است در آنجا باشد امتناع می‌ورزد. من که در باره این طرز فکر او نمی‌دانم چه عرض کنم.

اصیلت پاسارگاد - با وجود این هنوز اظهار نظر قاطع در این مورد مقدور نیست، زیرا که این مطلب را پیش خواعد آورد که آیا پاسارگاد باستانی یعنی شهر پادشاهان هخامنشی که بدون شک قبر کوروش در آنجا بوده است همان است که در فصل جلگه پلوار شرحش را ذکر کرده‌ام؟ بنا بر این بار دیگر به دلایل موافق و مخالف این قضیه اشاره می‌کنم:

۱- شرح اناکسیمن^۱ حاکی است که کوروش شهر پاسارگاد را در محل پیروزی خود بر آستیاگ ماد بنا کرد. استراین می‌گوید این شهر محل قصرها و همچنین مقبره کوروش بوده است. از حسن اتفاق ما داستان آن پیکار را در نوشته‌های نیکولا دمشقی که از هم دوره‌ها و دوست هرود کبیر بوده و تاریخی عمومی در ۱۴۴۱ مجلد تألیف کرده بود در اختیار داریم. قسمت‌هایی از این کتاب را فوتیوس^۲ اسقف قسطنطنیه حفظ کرده است.

شرح او که در این باب طول و تفصیل فراوان دارد هیچ گونه شبهه‌ای باقی نمی‌گذارد که در جلگه پلوار که از سمت شمال یگانه مدخل دشت فارس بوده (آستیاگ از مدیا و همدان حرکت کرده بود) نبرد قاطع اتفاق افتاد. کوروش و ایرانیان قهراً بهترین نقطه را برای پیکار انتخاب کرده بودند، به علاوه نیکولا نام پاسارگاد را با این محل مربوط و آنرا کوه خیلی بلند ذکر می‌کند که مشرف بر جلگه بوده و کوروش در حین جنگ زنان و کودکان را جهت اجتناب از خطر به آنجا فرستاد. بالاخره در همین جلگه است که خرابه‌هایی حاوی نام و القاب کوروش دیده می‌شود و آن بناها بدون تردید از نوع کاخ‌هایی است که در زمان هخامنشیان می‌ساخته‌اند و به طوری که شرح داده‌ام یکی از آن بناها

شبهات تاسی به برجی دارد که نویسندگان معتبر قدیم آنرا مقبره کوروش توصیف کرده‌اند .

۲ - استرابن راجع به رودخانه واقع در پاسارگاد می‌نویسد: « رود کوروش در آنجاست و در خطه فارس جاری است که در حدود پاسارگاد کویل نام داشته و پادشاه اسم آنرا از آگرادات به کوروش تغییر داد . اما این قول صحیح به نظر نمی‌رسد ، زیرا که رودخانه مرغاب پلوار نام دارد (که همان مدوس قدماست که استرابن هم ذکر نموده است) در صورتی که کوروش یا کر نام دیگر آراکس یا بند امیر است . هنگامی که رودخانه پلوار در ناحیه مرودشت در جلو تخت جمشید به آن می‌پیوندد ، ولی من گمان می‌کنم همین اشتباه نیز فرض ما را تأیید می‌کند .

چون استرابن نام شاخه علیای رودخانه را به سراسر آن اطلاق نموده و این اشتباه را نویسندگان بعدی تکرار و کوراب را به جای پوراب که نام پارسی پلوار است ذکر کرده‌اند . به علاوه طبقه بندی رودخانه های مرکزی و جنوبی ایران از جانب استرابن بنا بر توالی جغرافیائی است مانند خواسپ ، کوپراتز ، پازی تیگریس ، کوروش ، آراکس مدوس که روشن می‌سازد رودخانه کوروش در این حوالی جاری بوده نه چنانکه بعضی ها وانمود کرده‌اند در جنوب شرقی در نزدیکی دارابگرد .

۳ - در نوشته های استرابن و آریان قرینه های فراوانی است که تخت جمشید و پاسارگاد از یکدیگر خیلی دور واقع نشده بودند . آریان روایت می‌کند که اسکندر (در ۳۳۱ قبل از میلاد) هنگامی که از شوش و پازی تیگریس (کارون) از سرزمین اکسایا راه افتاد نبرد مهمی را شروع و با پیروزی تمام کرد ، سپس شتابان روانه پاسارگاد شد که در آنجا گنجینه های کوروش را به دست آورد و بعد راه تخت جمشید را پیش گرفت که درست با وضع مرغاب و تخت جمشید قابل انطباق است . استرابون راجع به اسکندر می‌نویسد که بعد از سوزاندن کاخ تخت جمشید به پاسارگاد آمد .

آریان هم در شرح بازگشت اسکندر از لشکرکشی هند (سند) در سال ۳۳۴ قبل از میلاد شرح می‌دهد که وی هفاستیون سردار را مأمور کرد که با انبوه لشکریان از کارمانیا (کرمان) از راه کرانه دریا روانه شوند و خود با نفراتی محدود به حدود پارس و پاسارگاد و آن گاه به تخت جمشید آمد ، که دلیل آن است که فاصله بین این دو نقطه چندان زیاد نبوده است . بنا بر این از لحاظ من نیک عیان است که نبردی که کوروش را سرور ایران ساخت در همین دشت مرغاب اتفاق افتاد و تردیدی ندارم که وی همان جا مقر و قصر شاهی ساخت و پاسارگاد نامید و در همان جا نیز مدفون شد و این نام بر آن محل مانده است . خرابه کاخی که بی گمان کوروش بر پا ساخته (زیرا که نام خود را بر آن نقش کرده است) در آنجاست و همچنین خود مقبره که شاهد قول ماست . بنا بر شرحی که بیان شد من چنین نتیجه می‌گیرم که قبر مادر سلیمان همان آرامگاه کوروش است .

نظریات مخالف - حال باید دید که نظریه مخالف از چه قبیل بوده که در عقیده دانشمندان مزبور تأثیر نموده است . منشأ این نظریات یکی نوشته های متخالف نویسندگان قدیم و دیگر شواهدی است که از کتیبه و خط میخی بیستون استنباط می‌شود . اینک من به توضیح هر دو مطلب می‌پردازم :

۱ - پلینی می‌نویسد : پاسارگاد در مشرق تخت جمشید واقع است و حال آنکه مرغاب در شمال شرقی است . این حرف به نظر من خرد گیری بی اندازه است .

۲ - باز او در شرح بحر پیمائی نثارخوس در کرانه خلیج فارس نام رودخانه سی تی گائوس را ذکر می‌کند که از آن راه تا پاسارگاد بوسیله قایق در هفت روز پیموده می‌شود . این نام البته به هیچ وجه معقولی با رودخانه کر یا پلوار قابل تطبیق نیست و همان سی تاکوس آریان و قره آقاج جدید است که یک شعبه آن در جنوب دارابگرد سرچشمه می‌گیرد و به طوری که شرح خواهیم داد شاید پاسارگاد دیگری هم بوده و یا شهری دیگر که بلفظاً شبهات تام با این نام داشته .

۳ - بطلمیوس (اگرچه او از نویسندگان قرن دوم میلادی است) دریان طول و عرض جغرافیائی تخت جمشید و پاسارگاد این محل ثانوی را در مسافت نسبتاً دوری در جنوب شرقی تخت جمشید نام برده نه در شمال شرقی آن.

پاسخ به این حرفش این است که بطلمیوس در جدول‌های تنظیمی خود راجع به ایران دچار اشتباهات فاحشی گردیده است. هرچند بنا بر شرحی که خواهد آمد شاید منظور وی شهر دیگری با همین نام بوده که قدری جلوتر در سمت جنوب شرقی واقع بوده است.

۴ - باز گفته‌اند که اسکندر در پیشروی خود از کرمانیا به سوی فارس احتمالاً راه جنوبی را اختیار نمود که در این صورت قبل از مرغاب به پاسارگاد می‌رسید نه بر عکس. اما این موضوع که وی فقط عده محدودی را همراه برده بود حاکی است که در این لشکرکشی، راه قدری غیر عادی و بیابانی را اختیار کرده بود.

۵ - بالاخره کتیبه خط میخی بیستون است که واجد وزن و اهمیت بیشتری است. در این کتیبه‌ها کلمه پیشی او وادا یا پیسیاشادا دیده می‌شود که لفظاً شباهت بسیار با پاسارگاد دارد که گفته‌اند نخستین سمردیز دروغین گئومات منگ از آنجا برخاست و در آنجا دوین سمردیز دروغین و هی‌یزدات پیدا شد که بعد از شکستی به رخاگریخت و از آنجا با لشکری تازه باز آمد و در جلو آرتابرد (ارته وردیه) در کوه پرک (پرگا) نبرد اتفاق افتاد و این مدعی دوم نیز در آنجا اسیر و مقتول گردید. در جای دیگر دیده می‌شود که وی لشکر خود را به آرا کوتیا^۲ (هرودوت، رنج، افغانستان غربی) فرستاد. بنا بر این شرح و تفصیل پرفسور اوپر نقشه دقیقی ترتیب داد. بر طبق نظریه او رخاهمان بازاراخا بطلمیوس است که محل فعلی فسا است و پراگا، فرگ جدید و پیسی یا شادا یا پاسارگاد همانا دارابگرد فعلی و قلعه مخروبه‌ای است به نام دژ داراب در چهار میلی جنوب غربی آنجا و بی‌نویسد در این محل شهرشاهی کوروش و هخامنشیان قرار داشته و کوروش در آن محل مدفون شده و باید قبر او را در آنجا جستجو کرد.

دارابگرد - دلایل منفی راجع به این موضوع که دارابگرد مقر و قبر کوروش بوده به نظر من بی اندازه قوی است، جلگه اطراف آن به هیچ وجه نمی‌توانسته است میدان جنگ بین کوروش و آستیاگ شده باشد، از اینجا تا رودخانه کوروش زیاد فاصله است و با آنچه نویسندگان قدیم روم و یونان که اشاره کرده‌ام نوشته بودند اصلاً انطباق ندارد، مگر بطلمیوس که از نویسندگان دوره بعد است، به علاوه فاصله‌اش تا تخت جمشید زیاد است (۱۹۰ میل) که بنا بر این بعید می‌نماید این دو نام که پیوسته در کنار هم می‌آورده‌اند قابل توالی باشد. از کتیبه‌های بابلی نیز استنباط می‌شود که کوروش در اصل پادشاهی انزان را داشته و اگر انزان چنانکه به نظر من می‌رسد با حدود غربی ایران جدید و شاید سوزیانا (خورستان) قابل تطبیق باشد بعید می‌نماید که در آنجا نبرد کرده و پایتخت خود را آن هم در جانب شرق برپا ساخته باشد، وانگهی در حوالی دارابگرد کمترین اثری از قصور و مقبره کوروش دیده نمی‌شود و حتی یک کتیبه میخی و در واقع هیچ گونه اثری که بتوان از دوره هخامنشی تعلق نمود دیده نمی‌شود، مگر استحکاماتی که صخره‌ای در وسط آنهاست که بنا بر روایات تاریخی به داراب یا داریوش منسوب است که عموماً هم داریوس نوتوس یونانی می‌شمارند که در سال ۴۲۳ پیش از میلاد فرمانروائی داشت و تصور این امکان هیچ آسان نیست که در سرزمینی که به نحوی از انحاء آثاری قدیمی از بیشتر شهرهای آن عهد و زمان پیدا شده است نشانه پاسارگاد از روی زمین پاک محو شده باشد.

نتیجه - عقیده‌ام این است که نام پاسارگاد به طوری که از تاریخ هرودوت درمی‌یابیم و به طایفه پادشاهی ایران تعلق داشته شاید به دیگر جاها نیز اطلاق و از این رو موجبات اغتشاش ذهنی نویسندگان رومی و یونانی فراهم شده باشد که چون خود آن محل را ندیده بودند نمی‌توانسته‌اند صحت و سقم مندرجات کتاب‌های قدما را تمیز بدهند و ناچار در وادی سرگردانی گرفتار شده‌اند.

دیدیم که عنوان پاسارگاد در موردی به کوه بلندی داده شده بود (که به نظر من همان کتل پلوار است) و حال آنکه در جای دیگر از کتاب بطلمیوس با همین نام در کرمان برخورد می‌شود.

بنا بر دلایلی که در فصل آینده خواهد آمد من گمان می‌کنم که پاسارگاد شاید عنوان پارسی تخت جمشید هم بوده است از این رو ممکن است پاسارگاد یا پاساراشای دیگر هم در جنوب شرقی فارس بوده، در حوالی دارابگرد یا فسا که نویسندگان کلاسیک به آن عطف توجه کرده‌اند. اما اینکه پاسارگاد کوروش چه در زمان حیات او و چه پس از درگذشت او بنا بر آنچه شرح داده‌ام همان است که در جلگه پلوار هست عقیده کم و بیش قطعی این جانب است و از این رو علی‌رغم اعتراضی که دانشمندان اخیر نسبت به این قضیه کرده‌اند باز در دفاع از نظریه خویش سیر بلا را بر سر می‌گیرم.

ورود به تخت جمشید - به زودی بعد از خروج از مسجد مادر سلیمان که دیوارهای آن بر زمینه تیره بیابان چون وصله سفیدی می‌درخشید با دشت مرغاب تودیع می‌کنیم و بوسیله گردنه قشنگی به رشته‌های بلند کوهستانی می‌رسیم که رودخانه پلوار در پائین آن جاری است. هنگامی که عمق آب زیاد نباشد خود رودخانه یا کناره آن به جای جاده محل مورد استفاده واقع می‌شود و در مواقعی که مجرا پر از آب است راه تنگی به نام سنگ‌بر از چند قرن پیش در آنجا ساخته‌اند که پنجاه یارد طول آن است و در سمت سخت و سنگی دامنه است.

دیوار این دره تاریک به جلگه باز اتصال و باز با دربندی ارتباط می‌یابد که فقط همین جاده و رودخانه پر صدا در آنجاست. بدین ترتیب چندین میل راه طی می‌شود تا آنکه در انتهای یکی از پیچ‌های دره متوجه پست‌خانه وارفته و کاروانسرای جالب نظر قوام آباد می‌شویم. نام این محل از بانی آن حاجی قوام است که پنجاه سال پیش در شیراز وزیر بوده. با انحرافی به سمت چپ و ادامه دره سنگ پس از سی و پنج دقیقه سواری سریع به ده و تلگرافخانه سیوند رسیدم.

دهی است که می‌گویند اقامتگاه لرهاست و برشیب کوه بنا گردیده و در جلگه پائین آن تاکستان انبوهی است.

از آنجا جاده در سمت جنوب شرقی امتداد دارد بعد از طی کناره رودخانه به ده لرنشین وارد می‌شویم. از مرغاب به آنجا راه کوتاه تری از جاده چاپار و خط تلگراف هست که آن از فراز تپه‌ها و از طریق کمین می‌گذرد. بعد از انحرافی تند به طرف راست یا مغرب وارد جلگه می‌شویم که از دو سمت به کوهستان محدود و با چند رشته آب جاری و مجاری آبیاری قطع می‌شود. در تاریکی غروب، سواری در آن حدود و حوالی به هیچ وجه آسان و مطلوب نبود. در این راه دوبار اسب خسته گماشته ایرانی‌ام با سر به زمین افتاد.

وقتی که از این گردنه پائین می‌رویم به صحنه آثار عظمت تاریخی نزدیک می‌شویم و این خشنودی خاطر به ما دست می‌دهد که فردا نخستین روز را در میان کاخ‌های ویران و قبرهای زوال ناپذیر مشهورترین پادشاهان ایران می‌گذرانیم. در انتهای صخره‌هایی که در سمت راست یا شمال حدفاصل بین دره و جلگه است، مقبره‌های داریوش و جانشین‌های او و همچنین نقش برجسته و جلالت آمیز شاپور را بر کوه کنده‌اند. در پائین تپه در سمت چپ خرابه‌های استخر، پایتخت داریوش واقع گردیده که در معرض خطر نابودی تدریجی است. در گوشه‌ای از دامنه‌های این تپه‌ها ولی رو به جانب غرب دشت پهناور مرو دشت واقع است که صفت دیوان و عمارات عظیمی است که ستون‌های تخت جمشید و تالارهای فرو ریخته داریوش و خشایار شا در آنجاست.

این سه محل که آوازه قدیم دارند در فصل آینده مورد بحث و بیان واقع خواهد شد هر چند که آن داستانی راجع به باستان‌شناسی است نه شرح مسافرت و سفرنامه. چاپارخانه‌ای را که مسافر در حین سیرو سیاحت کاخ‌های هخامنشی مقرر خود قرار می‌دهد در پوزه است که در انتهای غربی جلگه پلوار می‌باشد و این رودخانه در مجرای گودی در پائین و یا تقریباً جلو اصطخر قدیم جاری است و از

آنجا با آسانی می‌توان تمام آثار تاریخی را سرکشی کرد. و اگر دیوارهای میاه و بخاری دود زده و کف گلی اطاق و در بی بند و لولای بالاخانه ایستگاه پست واقع در «پوزه» مسکن خوش‌آیندی نباشد لاقلاً مسافر با خرسندی قطعی همی- اندیشد که این آخرین چا پارخانه‌ای است که در ایران شبی را در آنجا سرخواهد کرد.

بند امیر - سرزمین سرو دشت که پادشاهان ماد و پارس هنگامی که در تالارهای مرمری خود جلوس می‌کردند بر آن نظر می‌انداختند دشت هموار پهناوری است که پانزده میل عرض آن از شمال تا جنوب است و از سمت جنوب شرقی هم می‌گویند تا حدود چهل میل امتداد دارد. سجاری آبیاری که از رودخانه منشعب شده است از هرسو دیده می‌شود و همواره موجب آبادانی آن منطقه بوده است. هرچند که انحطاط ایران جدید (۸۰ سال پیش) در اینجا هم به وجه بارزی نمودار است، زیرا که در موقع مسافرت لویرن که فقط دو قرن پیش بود این منطقه بالغ بر هشتصد و ده آبادی داشت. این رقم در حال حاضر (۱۸۹۰ میلادی) به پنجاه قریه رسیده است.

کارآبیاری در آن حوالی به اندازه‌ای محل بی اعتنائی است که بعضی نقاط آن دشت را آب فرا گرفته و زمین به صورت باتلاق و مرداب در آمده است. وقتی که پس از پایان بررسی‌های خود تخت جمشید را ترک می‌کردم ناچار شدم برای اجتناب از آن باتلاق‌ها در سمت شمال غربی راه طولانی طی کنم. بعد از عبور از ده کوشک راه مستقیمی در طرف جنوب غربی تا مقصد پل خان طی نمودم و آن پلی با دو طاق بی‌ریخت و بی اندازه است که بر رودخانه کر (آراکس قدما) قدری بعد از تلاقی آن با رودخانه پلوار ساخته‌اند.

از التقای دو رود حوض وسیعی در زیر پل تشکیل شده بود و در آنجا بیشتر از هر رودخانه دیگر ایران آب فراوان دیدم. هشت میل پائین‌تر در جلو رودخانه پل بزرگی است که با سیزده دهنه دیده می‌شود که ۱۲۰ یارد طول آن است و ساخته فرمانروائی روشن‌فکر از آل بویه یا خاندان دیلمی، عضدالدوله است که در حدود سال ۹۷۰ میلادی بنا شده و مسیر آن در قسمت پائین بند امیر

همان بند میر «مور» (تامس مور شاعر انگلیسی) است که تعریف نغمه آمیزش را درباره لطف و جاذبه آن، از میان نویسندگان جدید راجع به ایران من یگانه کسی خواهم بود که بازگو و اقتباس نخواهم کرد.

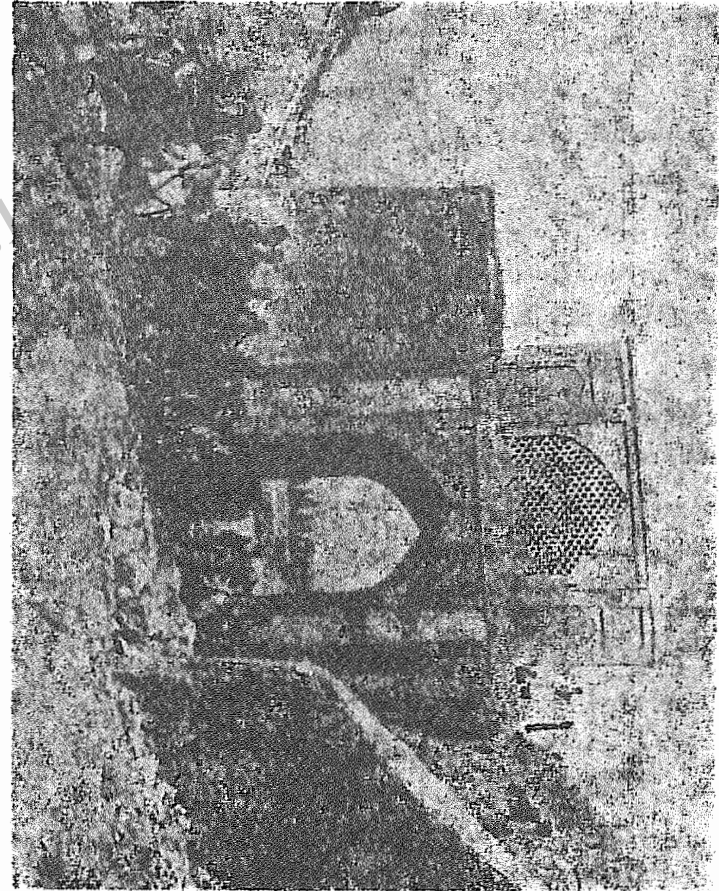
ورود به شیراز - از اینجا جاده به طرف کوهستان‌های پیش می‌رود که حاشیه و اراضی مرو دشت را در سمت جنوب غربی فرا گرفته‌اند. بعد دهنه‌ای هست و تا چند میل راه از سطح همواری است که در فصل بارندگی باتلاق می‌شود و جاده تا حدود یک میل روی سنگ فرش باریک و نا مرتبی است. با انحراف شدیدی به سمت چپ ده زرقان واقع است که قاطرچی‌های معروف دارد. از مسافتی در سه میلی زرقان تا حومه خود شیراز که آخرین مرحله سفر ما تا والی‌نشین فارس است و جاده پستی پر سنگ‌ترین و ناراحت‌ترین معبر در سراسر ایران. این خط سیر از بالای ارتفاعات متعدد، در میان دره‌ها و پیچ و خم‌ها و قلعه‌ها و گردنه‌های آن امتداد دارد و در بیشتر جاها شبیه به مسیل است نه یک جاده ساخته شده و راه در همه جا پر از سنگ به اندازه‌های مختلف از درشتی یک نانچ تا توپ فوتبال و گذشتن از چنین راهی به راستی ناگوارترین تجربه‌ای برای هر مسافر است.

در حدود نیمه راه در نقطه‌ای به نام باجگاه از آن جهت که سابقاً در آنجا از کاروان‌ها باج دریافت می‌گردید کاروانسرای بزرگ متروکی (ته ونوت در سال ۱۶۶۶ از آن نام برده است) با آب انباری در جلوان دیده می‌شود، پس از عبور از فراز کوه بانو، مجرای باریکی با آب جاری در کنار جاده هست که تا مدتی در خط سیر مسافر دیده می‌شود و این همان نهر رکن آباد است که سرچشمه‌اش در کوهستان دوازده میلی آنجاست و نهر شاد و شاداب به سوی شهر جاری است و حافظ شیراز دوست در تعریف آن چنان داد سخن داده است که انسان انتظار دارد نهری بزرگ تر باشد.

تنگه الله اکبر - با احساس تسکین خاطر بسیار بود که بعد از دو ساعت و سه ربع که از بیرون آمدنم از زرقان گذشته بود درست هنگامی که آخرین رشته‌های

کوهستانی ظاهراً بی انتها را طی می‌کردم از دهانهٔ یکی از گردنه‌ها چشمانم درافتن به انبوه درختان سرو آزاد و در پائین نیز به مه و دودی افتاد که بام خانه‌های شهر وسیعی واقع در دشت بزرگی را فراگرفته بود و شاید هم نیازی به اظهارنباشد که آنجا شیراز بود که بنا بر قول سعدی سخن‌سرای نامی آن (پر کند دل مرد مسافر از وطنش). شیراز مهد شعرا و دیار گل و بلبل و سرزمین عیش و نوش و مرزو بوم عشق که وصفش در صدها غزل و شعر بیان شده است و مسافر در موقع ورود پاک متهور آن وصف و تعریف‌هاست به خصوص که گذرگاه ورودی آن هم تنگهٔ الله اکبر نام دارد. اما شکرانهٔ من از درگاه خداوند متعال بیشتر از آن جهت نبود که ناظر مظاهر با فر و شکوه و مدح و ثنای بی حد و قیاس شده بودم، بلکه از آنجا شکر خدا همی داشتم که سرانجام به انتهای سفری طاقت فرسا رسیده بودم.

در عهد صفویه از این گردنه بوسیلهٔ قناتی به شیراز آب می‌برده‌اند، ولی آن مجرا فعلاً خراب است. بر صخره‌ای در سمت راست جاده تصویر فتحعلی شاه را کنده‌اند که قلیانی در دست دارد و دو تن از فرزندانش در حضورند. نزدیک به همان جا پیکر رستم دیده می‌شود که هیكل شیری که آدمی را در چنگال دارد نیزه کوب می‌کند. انتهای این گردنه سابقاً نیک مستحکم و بوسیلهٔ دروازهٔ طاق - داری از یک طرف تا طرف دیگر کوه بسته شده بود. این دروازه ویران شده بود تا زگی خان که در سال ۱۸۲۰ وزیر اعظم شیراز بود به وجهی که در تصویر دیده می‌شود به تعمیر آن همت گماشت. در بالای دروازه اطاقکی است که در آنجا بر میزی که با محجر چوبی احاطه گردیده است نسخهٔ سنگین و عظیم یک مجلد قرآن است. این نسخهٔ خطی کلان که می‌گویند هفده من وزن دارد و در نزدعاسه شایع است که اگر یک ورق از آن کم شود بازهم وزن تمام آن قرآن خواهد بود بعضی گفته‌اند که نوشتهٔ امام زین العابدین (ع) فرزند امام حسین (ع) است و بعضی دیگر آنرا خط سلطان ابراهیم فرزند شاهرخ نوادهٔ تیمور می‌پندارند. باور کردن



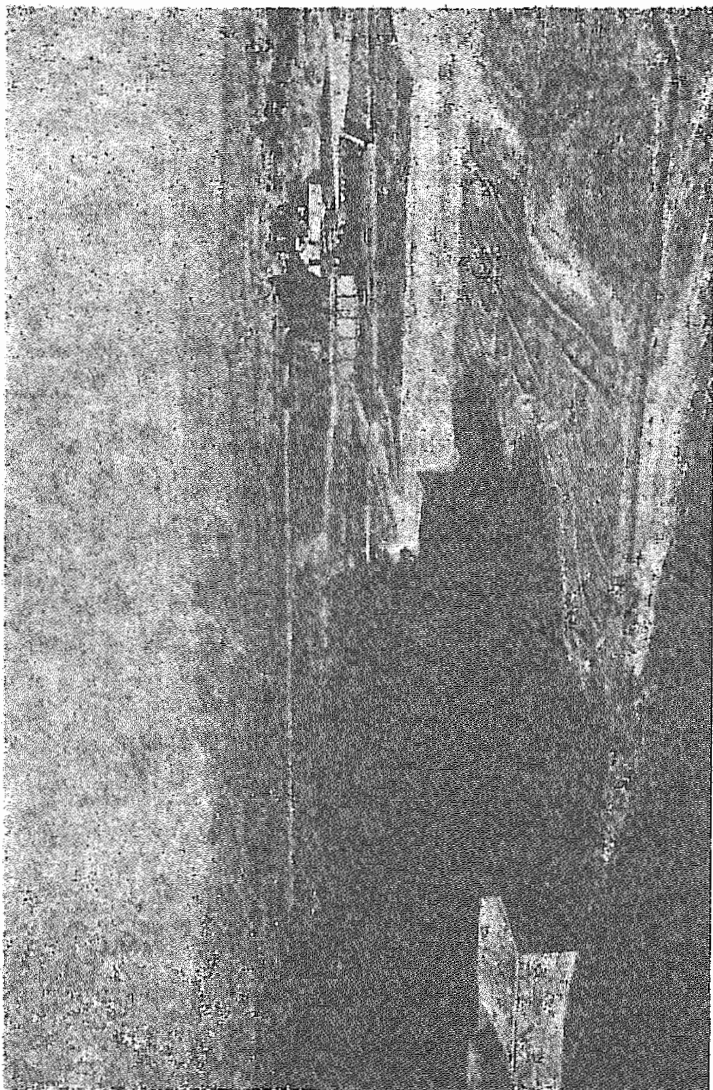
ننگهٔ الله اکبر - شیراز

هریک از این دو روایت بستگی به این دارد که علاقه‌مند به کاتب مقدس باشند یا نویسنده عامی و عادی .

منظره شهر - در دوره صفویه مثل چهار باغ اصفهان، خیابان عریض مشجر با درختان سرو و مزین با جوی مرمر در وسط که از دو سمت هم با ردیف باغ‌های محصور محدود و جلو آنها هم سکوهای طاق دار ساخته شده بود از دروازه کوهستان تا رودخانه‌ای که به خارج باروهای شهر جاری است وجود داشته، اما تقریباً تمام آثار این بخش ورودی شهر از بین رفته و کف خیابان خشک و پاک ویرانه است. در موقع مسافرتم رودخانه بکلی خشک بود هرچند که هنگام ذوب شدن برف‌ها سرشار از آب است. دور نمای شهر جدید واجد هیچ گونه آثار قابل توجه نیست، مگر سه گنبد کبود که بر فراز دیواری وارفته و چند محوطه که پر از درختان سرو است و چنین می‌نماید که با قامت سیاه خود در حال خاموشی و سکوت روزگار گذشته را عزا دارند، و سراسر دیوار کوتاه و خاکی که در بعضی جاها برج‌های نیمه مدوری دارد - هر دو آنها در حالت ویرانی است - شامل در حدود سه تا چهار میل محیط شهر است اگرچه از نا ایمنی در دوران جدید حومه با شهر توأم گردیده و نوار قبلی شهر از بین رفته است.

جلگه‌ای که شیراز در آن واقع است تقریباً ده میل پهنا وسی میل طول دارد و سراسر آن هم با کوه محصور شده است که برف قله‌های آن در زمستان، درست معکوس سر و وضع ماتم‌افزای قدو قامت سروهاست. جمعیت که در دوره کریم‌خان وکیل ۱۲۰ سال پیش تا ۵۰۰۰۰ نفر رسیده بود در قرن حاضر تغییر و تفاوت کلی نموده و معمولاً ۲۰۰۰۰ و ۳۰۰۰۰ تن گفته‌اند. رقمی که حاکی از وضع رکود آمیز شهر تازه است.

تاریخ - در اکثر کتاب‌های تاریخ دیده‌ام که بنای شیراز (گاهی آنرا از کلمه شیر خوردن و گاهی شیر جانور در مورد اول به مناسبت چراگاه‌های ممتاز و در مورد ثانی دلاوری مردم آن مشتق دانسته‌اند) را بعد از فتح اعراب به محمد بن



دورنمای شیراز

یوسف ثقفی در سال ۶۹۴ میلادی منسوب داشته‌اند. اما این قول به نظر صحیح نیست، زیرا که احتمال قوی آن است که از زمان هخامنشی و ساسانی هم در آن حدود شهری بوده و کاخ و چاه آب بزرگی را که در کوهستان شمالی است و شرح آنرا ذکر خواهیم کرد باید به زمانی خیلی پیش‌تر از ورود اسلام نسبت داد. به علاوه در مجاورت شهر جدید که مانند دیگر بلاد ایران محل آن کم و بیش تغییر و تفاوت یافته از دوره هخامنشیان و ساسانیان حجاری هائی هست که حاکی از وجود اقامتگاه شاهی و یا پایتخت در آن حوالی است. اما مقر شاهی آن شبیه و مربوط به عهد و زمانه‌ای است که بناهای تخت جمشید نیز متعلق به آن است. بعضی‌ها هم آن بنا را به دوره متأخر منسوب داشته‌اند. در پایتخت مزبور حجاری‌های از نوع سبک‌تر نسبت به سایر نقاط دیده می‌شود. راجع به این موضوع هربرت رگ گو نظریه‌ام را تأیید کرده است هر چند که معلوم نیست دلایل او راجع به قدمت آن بنا در قبال دلیل‌های مکتب جدید علمی استحکام کافی داشته باشد:

« در اینجا بود که ابتدا فن جادوگری پایه گرفت و نمود روزگاری را طی کرد و نیز کوروش ممتازترین شهریار روستا زاده در این محل به دنیا آمد و در همین جا پیکر او (مگرسرش که به پاسارگاد فرستاد شده بود) مدفون است. در اینجا سردار مقدونی هوبس و حرص عیش و نوش خویش را تسکین بخشید. در اینجا اولین بانوی پیشگو ظهور رهنمون ما (مسیح) را خبر داد و می‌گویند که مغ از اینجا به سوی بیت لحم روانه شد و گروهی بالغ بر ۲ شهریار پادشاهی و فرمانروائی کردند » .

تا آنجا که من اطلاع دارم راجع به شیراز منابع دیگری در دست نیست. شهر را بعداً فرمانروایان دیلمی آباد کردند و نیک آراستند از جمله ایشان صمصام‌الدوله فرزند نامی عضدالدوله اول کسی بود که اطرافش را باروکشید که دوازده میل طول آن بود. قنات رکن آباد را هم رکن‌الدوله پسر عضدالدوله فراهم ساخته بود و به نام او مشهور شد. خانواده اتابکان که سابقاً اشاره کردم

در موقع فرمانروائی خود شیراز را پایتخت اختیار کردند و بر آراستگی شهر بیفزودند و برج‌هایی بوسیله شریف‌الدین محمود شاه بر باروها افزوده شد.

ابن بطوطه در حدود سال ۱۳۳۰ نوشت که عمده ترین مساجد آن مسجد احمد بن موسی برادر امام رضا (ع) بود که مقبره ابو عبدالله نیز در همان جا بوده و او همان کسی است که در سرزمین سیلان به سیر و سلوک پرداخت و چنان قدر و مقام مقدسی فراهم ساخت که حتی فیل‌ها نیز نسبت به او ابراز عبودیت کردند.

شرح بخشایش چنگیزخان بر این شهر و انتقام تیمور را نیز بیان کردم با وجود این شیراز رفته رفته ترقی و اهمیت احراز کرد و کار آبادانی آن تا آنجا بالا گرفت که لافزنی گفت: « وقتی که شیراز، شیراز بود قاهره فقط یک محله آن محسوب می‌گردید » سپس جوزافا باربارو سیاح ونیزی در سال ۱۴۷۴ نوشت که جمعیت شهر ۲ نفر و آنجا وسیع تر و زیبا تر از پایتخت مالیک است. بواسطه از بین رفتن امیران محلی و تمرکز فرمانروائی در ایران که با تأسیس سلسله صفوی پیدا شد شیراز از اهمیت سابق افتاد هر چند که در دوره حکومت امام‌قلی‌خان والی مشهور فارس در دوره شاه عباس آنجا رونقی تازه و تا مقام پایتختی ارتقا یافت و این حاکم مأمور در آراستگی شهر با سرور خود بنای رقابت گذاشت.

دیوار قدیمی که هفت میل طول داشت تا ۱۶۲۷ که هربرت از آنجا عبور کرد باقی بود، ولی در هنگام مسافرت تاورنیه و شاردن از بین رفته بود. از طرفی سیر زمانه و از جهت دیگر سیلاب بزرگ سال ۱۶۶۸ آنجا را چنان ویرانه کرده بود که هر دو نویسنده مزبور شیراز را نیمه خراب ذکر کرده‌اند. تا یک قرن شهر کم و بیش به آن حال ویران بود و در اثر هجوم افغانه و روزگار پیریشان پس از مرگ نادر شاه انحطاط شیراز باز بیشتر شد تا آنکه ظهور زمامداری توانا و نیک‌اندیش موجب پیشرفت و آبادانی جدید این شهر گردید.

این فرمانروا کریم‌خان زند بود که با عنوان وکیل از جانب پادشاه بی اقتدار صفوی از سال ۱۷۵۱ تا ۱۷۷۹ در شیراز حکومت کرد و در واقع فرمانروای سراسر ایران بود. وی باروی سنگی در اطراف شهر ساخت و با استحکاماتی که بیست و هشت پا ارتفاع و ده پا ضخامت داشت خندق گودی هم در بیرون فراهم نمود و در درون شهر نیز ارگ و عمارات و مساجد زیبا و مدارس و کاروانسراها و چند بازار ساخت، در حقیقت آنچه عمارت و آثار در شیراز جدید دیده می‌شود می‌توان به کریم‌خان نسبت داد. چنانکه آثار شهرهای دیگر را باید به شاه عباس منسوب داشت و این دو شهریار از جمله نوادر پادشاهان ایران‌اند که فرزندان شایسته‌ی کشور خویش به شمار می‌روند.

پس از وفات کریم‌خان در دوره‌ی حکومت کوتاه لطف‌علی‌خان که سرنوشته شوم داشت چند صباحی آرامش برقرار بود و در این موقع است (۱۷۸۹) که سرهارفرد جونز نماینده‌ی سیاسی انگلستان مقیم بغداد به عنوان دوست و مهمان این پرنس تیره روز چندی در شیراز بود. پیروزی طایفه قاجار و کامیابی رئیس خواجه آن آقا محمد خان باز روزگار سختی برای شیراز پیش آورد. باروی سنگی را با خاک یکسان کردند و به جای آن دیوارگلی حقیر بر پا ساختند، خندق‌ها پر شد و باز شیراز از مقام پایتختی در ردیف شهرهای ولایتی فرو افتاد. اما حکومت آنجا کماکان تیول شاهی و شیراز مقرر حکومت افراد خانواده سلطنتی شد.

فتحعلی شاه در سراسر زندگی عموی خود والی شیراز بود و هنگامی که بر تخت نشست چند تن از فرزندان او به حکومت آنجا رسیدند و یکی از آنها حسین قلی میرزا فرمانفرما بود که در وقتی که شاه کهنسال به سال ۱۸۳۴ وفات یافت سر به شورش برداشت و شرح شکست عاجل او را بیان کردم. او به زودی در تهران درگذشت، اما سه تن از فرزندان او بنا بر دلایل سیاسی راه انگلستان پیش گرفتند و مورد پذیرائی واقع شدند.

آقای بیلی فریزر پیشکاری ایشان را برعهده داشت و در همان جا (بغداد؟ - م) با مقرری دولتی گذران کردند. در عهد فتحعلی شاه هم چند تن از بستگان همایونی

به حکومت شیراز رفتند که برجسته‌ترین آنها فرهاد میرزا عموی شاه بود که بیست سال پیش از جهت حکومت ناباب و قرین جور و سختگیری نیک مشهور شده بود و اکنون فرزند او در همان جا با مدارا و نیک نامی حکومت می‌کند. فارس تا ده سال پیش یکی از توابع فرمانروائی ظل‌السلطان بود و اسماً پسر او جلال‌الدوله که کودکی بیش نبود در شیراز حکومت می‌نمود و زمام واقعی اختیارات در دست فردی توانگر و سرشناس یعنی صاحب دیوان بود، وی اخیراً به حکومت مشهد انتقال یافت. در تمام دوره پادشاهی طولانی خود ناصرالدین شاه هیچ‌گاه به شیراز نرفته است.

ارگ - آثار درونی این شهر از لحاظ وسعت یا جلوه با پایتخت‌های شمالی قابل قیاس نیست. ارگ محوطه مستحکمی است که هشتاد یارد مربع مساحت دارد و با دیواری بلندگلی احاطه شده است و چهار برج در چهار گوشه دارد که با آجر بر آن طراحی کرده‌اند. در داخله ارگ حیاط و ایوان‌های اقامتگاه والی است که در نظر من به هیچ وجه جالب ننموده است، هنگامی که بنا بر پیشنهاد مرحمت آمیز معتمدالدوله والی فعلی من در آنجا از ایشان ملاقات نمودم از درون دو حیاط گل کاری عبور کردم که در یکی از آنها بر سنگ مرمر چهره چند تن از رزم‌آوران حجاری و نقاشی شده بود.

این اثر یادگاری از کاخ کریم‌خانی است. جناب والی که پسر عموی شاه است سردی تقریباً پنجاه ساله با قد بلند و آداب نیکو و خوش سلوک و بیان است. به زبان فرانسه حرف می‌زد و با آداب و سیاست اروپائی آشنا است و چنانچه تعریف میکرد چهار بار سفر اروپا نموده و به سال ۱۸۷۳ جزو همراهان همایونی بوده و منشی فرانسه زبان هم داشته و در حین مطالعه بصیرت تام در باره وضع سوق‌النجیشی ایران نشان داده است و حقاً فکر کشیدن خط آهن را بین شیراز و بوشهر با تمسخر تلقی می‌نموده است و چنانکه گفته‌ام شهرتی نیکو دارد و هیأت انگلیسی مقیم بوشهر نظر خوبی نسبت به او دارند. نمایندگی کارهیأت مزبور را

در شیراز نواب حیدر علی خان که از خاندان برجسته‌ای در حیدرآباد دکن است بر عهده دارد وی از چند سال پیش ساکن ایران شده است .

قصر قدیمی - در یک جبهه قصر میدان اصلی واقع است که محوطه متروک و مخروبه است و چند عدد توپ هم در آنجاست ، در طرف شمالی میدان عمارت وسیعی است که محل ادارات تلگراف ایران و خط هند و اروپاست و سابقاً یوانخانه کاخ کریم خانی بود . دروازه طاق داری از میدان به سمت باغی مصفا باز می‌شود و حوضی در آنجاست . در یک انتهای آن بر رواقی که با تصاویری از بر سر آراسته است عمارت بزرگی است که در حال حاضر محل مأموران اداری است و تخت بر سر سابقاً در آنجا بوده که به شرحی که دیده‌اید فعلاً در تالار کاخ تهران است و چند سال پیش آقا محمد خان به آنجا انتقال داد .

بازار و کسب و تجارت - از میدان (فلکه) به بازار وکیل راه هست و آن ساختمانی یادگار از دوره زمامداری کریم‌خان است که به آسایش حال مردم علاقه‌مند بود . این بازار که در ایران مقام اول دارد راسته سقف داری است که از آجرهای زرد قام ساخته شده و بام منحنی دارد و جمع طول آن پانصد یارداست ، بازار کوتاه تری آنرا قطع می‌کند در این نقطه منبع آب و رواقی بر بالای آن است که محل اجتماع و مشاوره تجار است .

از بازار دروازه‌های متعدده کاروانسراهای وسیعی مربوط می‌شود که بزرگترین آنها گمرک خانه ایران است . در بازار وکیل همه و غوغا و در حین عبور ، تصادم و تنه زدن در بازارهای شرقی به حد وفور است که شاید به بیگانگی تازه وارد وا نمود شود که در بازار ، کسب و کار نیک رونق دارد . با فعالیت بیشتری که تجارت از راه جنوب احراز نموده ، شیراز هم از لحاظ مصرف کالا و هم راه ارتباط سهم کلانی به دست آورده است و اکثر تجار ایرانی در این شهرنمایند دارند . واردات عمده پارچه نخی از منچستر ، پشمی از آلمان و اتریش ، قند از ماری (قند روسی فقط تا اصفهان می‌رسد) ، شکر خام از جاوه و جزیره موریس

و ظروف و قاشق و چنگال از فرانسه و آلمان و اتریش ، ورقه‌های مسی از انگلستان و هلند ، چای از هند و سیلان و جاوه و چین و شمع از آستردام .

شیرازی‌ها در نزد من از باز شدن راه تجارتی کارون بسیار ابراز نگرانی می‌کردند . اگر آن راه جانشین راه تجارتی بین بوشهر و تهران شود وضع ترانزیتی ایشان پاك مختل خواهد شد ، ولی من به اندازه‌ای از کندی کارها در ایران اطمینان داشتم که به آنها دل‌داری دادم که دلیلی برای نگرانی عاجل وجود ندارد . عادات به قدری در ایران ریشه دراز دارد که حتی از بین بردن راه کاروانی صد ساله هم کار آسانی نیست .

پس از تحقیق معلوم شد که صادرات عمده تریاک است که می‌گفتند هر ساله ۱۰۰۰۰ تا ۱۵۰۰۰ صندوق از نواحی یزد و شیراز صادر می‌شود و پنبه که در بوشهر بسته‌بندی و به مقصد بمبئی صادر می‌گردد . خشکه بار بخصوص بادام و زرد آلو نیز تنباکوی مشهور شیراز که از قرار معلوم محصولات محلی است در همانجا مصرف می‌شود و صادرات به ترکیه و سوریه را از سایر نقاط می‌آورند . شراب شیراز از این بابت شهرت دارد و به قدری مصرفش در محل زیاد است که چیری برای صدور باقی نمی‌ماند .

شراب شیراز - راجع به محصول شراب شیراز در فصل دیگر مربوط به منابع و محصولات ایران شمه‌ای بیان خواهم کرد ، در اینجا فقط اشاره می‌شود که آن بر دو نوع است قرمز و سفید که در خم ها نگاهداری می‌شود و در بطری‌ها به شکل خاصی که ساخت همان جاست به فروش می‌رسد .

شراب کهنه شیراز را که من چشیدم بهترین نوعی بود که در ایران نوشیده بودم ، ظاهراً دیگران نیز در سابق همین نظریه مرا داشتند ، چنانکه دو قرن پیش جان استریوس بالحن گله آمیز اظهار داشت « بسیار مورد علاقه همه است و در نتیجه خیلی گران » ، اما دکتر فرایر که شاید نظر علمی معقولی ابراز داشته باشد گفته است :

« شراب‌هائی که از این سرزمین به دست می‌آید در نظر مردم آن از محصول همه ایران بهتر است و مفید تر و مناسب برای شرب عامه مردم، خاصه وقتی که با قدری آب مخلوط شود و گرنه قوه اش زیاد است و زود مست می‌کند. برای معده سنگین و هضم آن بدون آب مشکل است، ولی آدم تعجب می‌کند که ایشان در یک جلسه به حد وفور می‌نوشند و روز بعد بی اعتنا نسبت به تأثیر آن همه می‌گساری باز با نشاط پی‌کسب و کار خود می‌روند و شما راهم به نوشیدن آن ترغیب می‌نمایند ».

آقای دکتر ارجمند، اگر این حرف را که از روی خوش طبعی است راجع به کشور دیگری نزدیک به وطن خودمان (فرانسه) در اواخر قرن نوزدهم اظهار کرده بودی طوفانی در بناگوش خود ایجاد می‌نمودی و این فتنه هفته‌ها در روزنامه‌تایمز غوغا بر پا می‌ساخت.

سایر مصنوعات - از صنایع دیگر شیراز که نظرم را جلب نمود و مایه شهرت آن شهر است قلیان و سر قلیان‌های میناکاری و اقلام دیگر از قبیل قاب عکس بسیار ظریف و نمک‌پاش که با طرح‌های شرقی برای خریداران اروپائی می‌سازند و خاتم‌کاری بر چوب و برنج و تفره و عاج و استخوان به رنگ‌های مختلف به این نحو که قطعاتی ریز را با سریشم به هم می‌چسبانند و سپس صاف و هموارش می‌سازند و بر عقیق یا سنگ و جواهر قطعه‌های باریک ظریفی رانصب می‌کنند. از محصولات طبیعی آنجا یکی گلاب و دیگر بلبل است که شباهت فراوانی به بلبل انگلیسی دارد.

مسجد و مدرسه - شیراز هم مثل بیشتر شهرهای ایران لقب مباحات آمیز خاصی دارد و دارالعلم نامیده می‌شود. این ادعا به نظر من با رسم و عادت می‌گساری سرشار اهالی آن هیچ سازگار نیست، در هر حال با وجود وسعت و اندازه محدود خود به حد وافی بنا و آثار مذهبی دارد که در عین عظمت و انحطاط بیشتر دال بر سرگذشت پایتختی وارفته است نه حاکی از همت و کار سکنه آن.

قدیمی ترین مساجدش مسجد جامع است که در سال ۸۷۵ میلادی بوسیله عمرو بن لیث برادر و جانشین یعقوب لیث معروف بنا شده است، اما از ساختمان اصلی آن چیز عمده‌ای باقی نمانده است و تمام آن بنا بواسطه زلزله و انهدام طبیعی به صورت ویران فعلی در آمده است. در وسط حیاط اصلی آن بنای چهارگوش کوچکی است که می‌گویند به تقلید کعبه مکه ساخته شده با مناره‌های گرد در چهار گوشه که کتیبه‌هائی با خط میخی بر آن دیده می‌شود و تاریخ آن سال ۱۴۵۰ م. است. این ساختمان عجیب را خدای خانه می‌خوانند. در دیوار عمارت اصلی آن قطعه سنگ سماک (سنگ سماق) کار گذاشته اند که آنرا متبرک می‌شمارند.

ساختمان کهنه دیگر هر چند نام مسجد نو دارد بنای وسیع بزرگی است که نسبتاً سالم و از گزند سخت ترین زلزله‌ها خوشبختانه مصون مانده است. این مسجد که دارای رواق طاق‌داری در اطراف حیاط است می‌گویند اصلاً قصر اتابک (سعد) بوده و در سال ۱۲۲۶ به توصیه یکی از روحانیون به مسجد تبدیل شده است. اتابک که در مورد ناخوشی فرزندش با ملاها مشورت کرده بود به او پیشنهاد کردند که عزیزترین مال خود را در راه خدا نذر و نثار کند.

تنها عماراتی که در آنجا قابل تعمیر است ساختمان‌های کریم‌خانی است که از همه زیباتر مسجد وکیل واقع در نزدیک فلکه است و بواسطه مرگ او ساختمانش نیمه تمام مانده و تا کنون کسی در صدد تکمیل آن بر نیامده است. مدرسه ای هم مانده که هنوزگاهی به نام او معروف می‌باشد و مدرسه دیگری به اسم مدرسه باباخان در بازار سبزی‌فروشان فعلاً متروک و ویرانه است هر چند که از ظاهر آن آثار شکوه نمودار است.

سبک آرایش در بناهای کریم‌خانی با طرزهای معهود قبلی چندان انطباق ندارد و با سبک مساجد پیشین اسلامی قدری متفاوت است. خوشه‌های گل و رنگ‌های روشن و گوناگون در معماری و ساختمان‌های قرن هیجدهم بکار می‌رفته

و غالباً بر نقش و تصویرهای الوان مبتنی است تا به سبک و موازین روحانی. بزرگ ترین گنبد در شیراز که همه آنها بلند و کشیده است گنبد شاه چراغ است که درحوالی ارگ واقع و مقبره یکی از فرزندان امام موسی (ع) است و ضریح نقره دارد. قبرهای معروف دیگر یکی متعلق به سید میر احمد است که نیک محفوظ مانده و بقعه سید علاءالدین حسین فرزند دیگر امام موسی (ع) است که با کینگهام در سال ۱۸۱۶ آنرا زیباترین بنا در شیراز نام برده و مقبره شاه سیر حمزه در خارج دیوار در جهت شمالی است که کریم خان تعمیر کرده بود و حال به کلی فرو ریخته و گنبدش که روزگاری بسیار جالب توجه بوده از بین رفته است.

مردم و زندگی - زندگانی و زیبایی شیراز هم از لحاظ خصوصیات وضع و محل چون پرده نقاشی همواره دل انگیز و کانون آن نیز گلستانها و تربت شعرا است که روی هم رفته بوستان شعر و نغمه سرائی و شهره آفاق بوده است. هوای بسیار دلکش این پایتخت جنوبی، زندگانی تقریباً دائمی را در هوای آزاد مقدور می سازد، از جهت دیگر هم زنده دلی و نشاط پرستی، مردم آن رادر پی عیش و نوش و به زندگانی توأم با خوش گذرانی و بی قیدی و بزم و شور انداخته است.

اهل فارس به مناسبت پاکی نژاد و بی آلاشی زبان و خلق و خوی ممتاز خویش ابراز غرور می کنند. بدون شک در اینجا با افراد ایرانی خالص تر از دیگر نقاط ایران بر خورد می کنیم چنانکه از قیافه تیره و علائم روشن و صاف چهره آنها هویدا است. سوی خرمائی و چشمان سبز و آبی ایالات شمالی به ندرت در اقلیم جنوبی دیده می شود. هربرت خوش احوال که با کمترین تحریک و هیجان به سرودن اشعار بی پروا می پرداخته گفته است که در همه عمر خویش هیچ وقت مردمی خوش تر و کم ستیزه تر از ایشان ندیده بوده است:

« تمام شب مجلس بزم و سرور دارند و می همی نوشند
تا شراب و خواب ذهن منگ ایشان را پاک بی حس سازد»

راجع به وصف ثانوی بعضی دیگر جانب تردید و انکار اختیار کرده اند. هیجان پذیری شیرازی او را دستخوش خشم و برآشفگی و گاهی آماده انفجار و فاقد بردباری می نماید.

نهضت باب در این شهر پیدا شده و جمعی به وی گرویده اند.

باغ ها - شرح و وصف باغ های ایرانی از جهات تعداد و چگونگی که شیراز به این مناسبت همواره خوش نام بوده است به طوری که در فصل سابق یاد کردم با سبک و وضع باغ های اروپائی تفاوت بسیار دارد. از بیرون محوطه ای چهار گوش یا مستطیل دیده می شود که دیوار گلی بلند دارد و بر فراز آن نوك انبوه درختان به نظر می رسد. داخل باغ پر از این درختان است و یا چنانکه هربرت ذکر نموده: « با درختان سرو آزاد و چنارهای سایه گستر و نارون های چتری و درخت صاف و بلند زبان گنجشک و کاج های چنبرین و کندر خوشبو و شاه بلوط و درخت سفیدافرا » این درخت ها را در حاشیه خیابان ها می کارند که منظره ای جز معبر باریک ندارد و فضاهای اطراف انباشه از نهال و بیشه زار است. جوی های آب از بین درختان جاری است و یابه حوض می ریزد، گاهی این باغ ها بوسیله سکو به ایوانی منتهی می شود و انعکاس نمای عمارت را در آب حوض نهایت سلیقه در فن باغ سازی می شمارند. پیاده روهای پاکیزه و مرتبی در میان نیست یا باغچه های خوش طرح و زمینه و یا چمن زار ندارند. گل و گیاه تمام به هم پیچیده و تراش نشده است. آنچه ایرانیان را مطلوب است صفائی است که از آب جاری و سایه درخت حاصل می شود و در چنین محل صفائی است که ایشان با خانواده یا دوستان جمع می شوند و در زیر درختان ترتیب جا می دهند و با کشیدن قلیان و نوشیدن چای و آواز و ساز ساعت فراغت را صرف می کنند. این است وضع و حال باغ های شیراز.

باغ تخت - شمالی ترین این باغ ها واقع در فاصله یک میل و نیم شهر باغ تخت معروف است که منظور تخت قاجار بوده، در اینجا اصلاً یکی از اتابکان

سلغری موسوم به قراچه قصری ساخته بود و به نام او معروف شد. هفت صد سال بعد آقا محمد خان قاجار در همان جا بنای جدید ساخت که با اندک تفاوتی در نام اصلی تخت قاجار شد. این باغ را فتحعلی شاه وقتی که والی فارس بود تکمیل کرد و مدت سه ماه هیأت نمایندگی انگلیس با ریاست سرگرد اوزلی که عازم پایتخت بودند به سال ۱۸۱۱ در آنجا توقف نمودند و از نامش پیداست که بر دامنه تپه بنا شده و هفت طبقه یا رواق یکی در بالای دیگری داشته که کاشی-کاری شده بود و حوضی دراز که دریاچه می نامیدند در پائین آن و عمارتی هم دو طبقه در رأس آن.

تمام این بنا و بساطها فعلا بکلی ویرانه است دیوارها فرو ریخته و خیابان-های مشجر با درخت نارنج وارفته و متروک است و عمارت هم رو به ویرانی است و مانند دیگر باغ های شیراز از املاک سلطنتی است. اما خست شاه مانع از این است که مبلتی برای تعمیر و نگاهداری آن اختصاص دهد از این رو محکوم به ویرانی و زوال طبیعی است.

باغ نو - من از این باغ هم بازدید کرده ام که در سمت راست جاده اصفهان به شیراز واقع شده است. هفتاد سال پیش این محل که حسین علی میرزا فرزند فتحعلی شاه ساخته بود نو و دارای خیابان ها و نهر و آبشار بود. در یکی از عمارت ها تصویر فتحعلی شاه در حین جلوس رسمی بود که هیأت اعزامی انگلستان به ریاست سرجان سلکم را بار حضور داده است. در محوطه آن هنوز درختان سرو و کاج و میوه است، اما قصر تابستانی در بالای باغ پاك مخروبه شده در حوض گرد آن آب بود، اما پر از کیف بد نما.

باغ جهان نما - در سمت دیگر جاده اصفهان به شیراز قدری بالا تر از حافظیه باغ جهان نما است که در زمان کریم خان باغ وکیل نام داشت و در عهد فتحعلی شاه هنگامی که او والی فارس بود اسمش را تغییر دادند و عمارتی تابستانی

در آنجا ساختند شامل محوطه ای محصور در حدود ۲۰۰ یارد که حالا چند درخت دارد و رو به خرابی است. در اوایل این قرن عمارت مرکزی آن یا کلاه فرنگی وضع مرتبی داشت و مختص اقامتگاه افراد عالی رتبه انگلیس بود از آن جمله سی. جی. ریچ مأمور مشهور بریتانیا در بغداد که در کردستان اکتشافاتی کرده بود در ۵ اکتبر ۱۸۲۱ از مرض وبا درگذشت و در باغ همان جا مدفون شد.

باغ دلگشا - در همین سمت جاده قدری باز بالا تر باغ دلگشا است که صد سال پیش هنگامی که حاجی ابراهیم کلانتر بود بنا نمود و با آبی که از میان سعدیه جاری است مشروب می شود. موریه در سال ۱۸۱۱ نوشت که در حال خرابی است، اما در وقت مسافرت من به سال ۱۸۸۹ بهتر از سایر باغ های اطراف مرتب می نمود و دسته کلانی از زنان چادری در سایه درختان آنجا جلسه عصرانه ای برپا داشته بودند.

سعدی و حافظ - روی هم رفته شکوه و برازندگی حومه شیراز بواسطه سروهای آزاد و یا حوض ها و باغ های آن نیست، بلکه از برکت تربت دو شاعر نامی است. ادبیات هیچ سرزمینی دو تن شاعر مثل سعدی و حافظ که این همه از یکدیگر متمایز باشند و دو وجودی که تا این اندازه زیاد طریقت و حکمت متفاوت ایشان در ترکیب خصایص اخلاقی و روحیات هموطنان آنها تأثیر نموده باشد پرورش نداده است.

شاید از تأثیر نافذ سبک و مایه سخنوری حافظ لااقل در اخلاق مردم فارس است که برای او محبوبیتی خاص فراهم ساخته است. شیخ مصلح الدین سعدی در حدود یک قرن پیش از حافظ بوده، وی در سال ۱۱۹۳ و به قول دیگر ۱۱۸۴ میلادی در شیراز تولد یافته و نزدیک به یک قرن زیسته است. ولی هموطنان پر شور او زندگانی اش را متجاوز از صد سال وانمود می کنند.

وی یکی از جهانگردان برجسته در قرون وسطی است و بین مدیترانه و هندوستان کمتر شهر و دیاری هست که وی در کسوت درویشان سیر و سیاحت

نکرده باشد. در فلسطین به دست صلیبی‌ها افتاد و چهارده بار به سفر حج رفت و برای آنکه بر مایه فضل و دانش خویش افزوده باشد در هندوستان به کیش برهمنان (ویشنو) در آمد^۱ و راجع به وضع و حال خود نیک به جا گفته است و به عقیده من بهترین شعار برای هر فرد جهانگرد است:

در اقطار عالم بگشتم بسی
تمتع به هر گوشه ای یافتم
به سر بردم ایام با هر کسی
ز هر خرمنی خوشه‌ای یافتم

بعد از بازگشت از سیر و سیاحت‌های خویش شاعر سی سال تا پایان عمر در شهر زادگاه خود زندگی کرد و به انتشار فضل و ادب پرداخت، گلستان و بوستان معروف ترین آثار اوست. هنوز دیرگاهی از مرگ سعدی نگذشته بود که حافظ به دنیا آمد، نامش محمد شمس‌الدین واو نیز اهل شیراز است. راجع به زندگی او اطلاعات وافیه در دست نیست اما آن اختلاط ذوق و نشاط با عرفان که در صدها غزلیات او مندرج است و در وصف شراب و معشوق و موسیقی و عشق با دلالت استعار و مجاز که در کنه اشعار اوست او را در دل هموطنان احساساتی وی سخت عزیز ساخته است. اشعار او گاهی انسان را به یاد هوراس و گاهی نیز غزلیات سلیمان نبی بی‌اندازد.

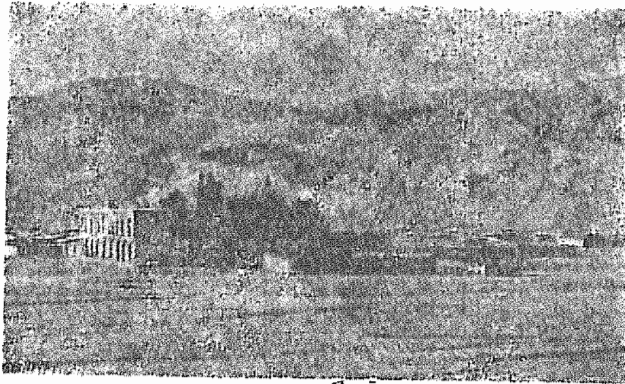
آرامگاه سعدی - سعدیه یا محوطه‌ای که مقبره سعدی آنجا است در یک میلی شهر در طرف شمال شرقی، در دامنه کوه واقع گردیده است. در جلو بنا باغی هست و در وسط آن اطاقی با ایوانی طاق دار در طرفین آن که در یکی از آنها دیواری ساده و سفید و بی‌تکلف دارد، در درون زرده‌ای فلزی، قبر سنگی شاعر قرار دارد و آن صندوق مستطیل از سنگ و روی آن هم باز است و با کتیبه‌هایی به خط نسخ مستور شده است.

سیدی خوش رو با عمامه سبز نگهبانی آن محل را بر عهده داشته. چند سال پیش وقتی که فرانکلین این قبر را دیده بود و همان است که از سابق بوده

۱ - مؤلف در این مورد سخت در اشتباه بوده است - م .

نرده چوبی خیلی کهنه به رنگ سیاه داشته که اییاتی از غزلیات سعدی به خط سفید بر آن نقش شده بود. در سال ۱۸۱۱ اوزلی مشاهده نمود که سرپوشی هم در کنار آن بود، ولی من چنین چیز اضافی در آنجا ندیدم.

در زمان تاورنیه (۱۶۶۵) مقبره پاکیزه، ولی رو به ویرانی بود. کریم‌خان آنرا تجدید بنا کرد بدون اینکه قبر را عوض کند. در اوایل قرن حاضر چنان این مقبره به ویرانی افتاده بود که اسکات وارینگ در ۱۸۰۲ و سرجان ملکم در ۱۸۱۰ داوطلب شدند که به خرج خود تعمیر کنند. از آن پس پاره‌ای تعمیرات شده است، ولی حتی حالا در گوشه نسیان و بی‌کسی تمام افتاده است. در نزدیکی آنجا بوسیله یک رشته پله‌ها در زیر زمین به چاهی می‌رسند که ماهی فراوان دارد و در زمان سعدی هم متبرک محسوب می‌گردیده، آب این چاه از قناتی می‌آید و باغ دلگشا را مشروب می‌سازد.



آرامگاه سعدی

قصر و چاهها - در بالای سعدیه محلی در کوه مشهور به گهواره دیوهست از مجرا به سوراخی که به معبر طاق داری می‌رسد و در کوه کنده‌اند، در سمت شرقی بر رأس تخته سنگ آثاری از قصر یا عمارتی هنوز باقی است که قلعه بندر (و به قول اوزلی در واقع فهندر) معروف است و گمان می‌رود ساختمانی از عهد ساسانیان باشد.

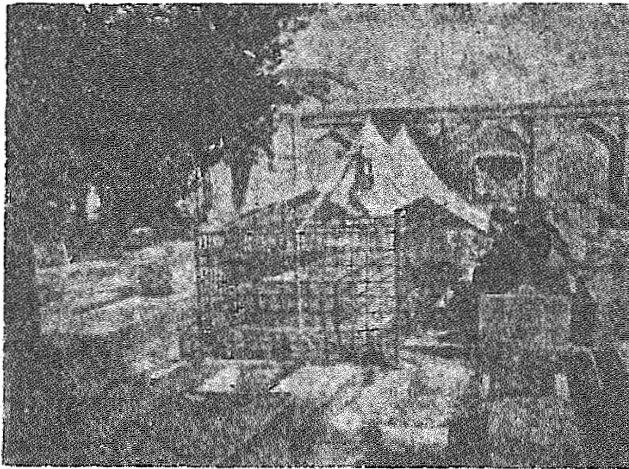
در اینجا هم دو حلقه چاه بسیار عمیق هست که در سنگ آهکی کوه حفر شده است. عمق چاه بزرگ تر که چاه علی فهنذر نام دارد درست معلوم نیست. شاردن نوشت تا لحظه‌ای که سنگ پرتابی به ته چاه برسد او ورد و دعائی خوانده بود، لوپرن عمق آنرا ۴۲ پا و استک . . . پا نوشته است. مستخدم موریه مدعی بود که اندازه گرفته بودند و ۳۵ پا بود، ولی دکتر ویلز ریسمانی ۶۰۰ یاردی را به درون چاه انداخت و به ته آن نرسید.

من فقط از این جهت این نظریات متضاد را یاد می‌کنم که معلوم شود شرح و تعریف‌های جهانگردان در هر مورد و محل مربوط به ایران تا چه اندازه مبهم بوده و مردود است. نویسندگان قرن هفدهم نوشته‌اند که در سابق زنان زناکار را به درون این چاه می‌انداختند، اما دکتر ویلز می‌نویسد که این طرز مجازات از رسم‌های اخیر بوده است. اصل و تاریخچه این چاه‌های قابل توجه هرچه باشد که اهل محل معجزاتی هم به آن نسبت می‌دهند بدون تردید مربوط به دوره خیلی قبل از ظهور اسلام بوده است، در کوه‌هایی که این چاه‌ها در آنجا است قلعه مهمی وجود داشته و جزو استحکامات به شمار می‌رفته است. چاه سومی موسوم به چاه مرتضی علی (ع) در غاری است که در کمرکوه کنده‌اند و مردم به دلیل تبرک آبش به زیارت آن می‌روند.

آرامگاه حافظ - قدری نزدیک‌تر به شهر و در حوالی حومه شمالی آن مقبره حافظ در گورستانی پر از قبر مسلمان‌ها واقع است، این محوطه که حافظیه نام دارد شامل دو قسمت بالا و پائین یعنی قسمت مقبره و محوطه باغ است که خانه‌ای بیلاقی فاصل بین آنهاست.

این گورستان ظاهراً در دوران جدید به این شکل در آمده است، زیرا که نویسندگان قدیم نوشته‌اند که مقبره حافظ از درختان محصور بوده و یکی از آنها هنوز باقی است درخت سروی است که می‌گویند شاعر بر سر قبر خود کاشته بود، در حدود سال ۱۸۱۴ میلادی بر انداخته‌اند.

دیوان اشعار او را که روزگاری بازنجیری به مقبره‌اش بند شده بود اشرف افغان به یغما برد. نادر شاه در سفر شیراز چون از نسخه خطی دیوان او که در اختیار ملاها بود فال مساعدی به نامش آمد مقبره را تعمیر کرد و نیک‌آراست. مرمر اصل قبر را که گویند سروی هم بر آن کنده‌کاری شده بود کریم‌خان به عمارت جهان‌نما انتقال داد و به حوض مبدل ساخت و مقبره فعلی را که از مرمر زرد یزد است به جای آن قرار داد و دو غزل از دیوان حافظ باکمال زیبایی و ظرافت بر آن منقور است که من با دقت بسیار به ترجمه غزل ذیل پرداخته‌ام که امید است از عهده آن به حد وافی بر آمده باشم:



آرامگاه حافظ

مژده وصل تو کوکز سر جان بر خیزم طایر قدسم و از دام جهان برخیزم

فعلاً نرده فلزی سبکی دور قبر هست و اهل ذوق و زائرین، روزهای عید و تعطیل به زیارت تربت شاعر می‌روند، باید بی پروا بگویم که از مقبره چنین تهران عالی قدر ملی در هر کشور دیگری بمراتب بیشتر از این تجلیل می‌نموده‌اند

و جا دارد که از این لحاظ مقبره شاعر ایران را با قبر یکی از نظایر اروپائی او یعنی دانته مقایسه کرد که در شهر راوینا زیارتگاه عامه است.

قبر درویشی - وصل به حافظیه دو محوطه دیگر هست که مشتمل بر قبرهای بسیار معتبر و گرامی است، از آن جمله قبر چهل تنان که منظور چهل تن از درویشان اند که در آنجا مدفون شده اند و به نظر من در زمان خود مورد تکریم بسیار بوده اند. دیگر هفت تن که کریم خان بر قبر هفت نفر از بزرگان ساخته که یکی از آنها شاه شجاع یکی از امیران فارس است. بنای قسمت فوقانی باغ تصاویری از انجیل دارد یا داشته (چون من چیزی از این قبیل ندیده ام) و آن تصویر اسحق و موسی و دو تصویر نیز از سعدی و حافظ. این تصاویر اصالت و قدمتی ندارد و دلیلی در دست نیست که شباهتی با اصل داشته باشد. سعدی را به صورت پیر مرد باریش سفید و تبریزی بر شانه و کشکول درویشی در بازو نشان می دهد و حافظ را جوان تر با سپیل های مشکی و چماق بزرگی در دست.

ولایت دوستی اهالی - این است شرح کامل اجمالی بناها و آثار ویرانی یا شاید بهتر است گفته شود داستان ویرانی ها و سوگواری های شیراز جدید. شاید برای یک نفر بیگانه آسان نباشد که از جهات فکری و احساسات خود را درست در وضعی قرار دهد که بتواند اثرات طبیعی را که آن محیط و آثار از دیرباز در ذهن ایرانیان داشته است درک نماید. می توان تصور نمود در فصل بهار که دشت و صحرا شاداب و خرم است و آب خنک از جوی ها در زیر درختان جاری است و آفتاب درخشان از آسمان سراسر صاف می تابد، باغ های شیراز پناهگاه مطلوب و دلنوازی است، اما با آنکه مرغ محلی در نظر هر شیرازی قاز می نماید باز آن سر زمین در حال یا گذشته چیز عمده ای که سزاوار آن همه وصف و ستایش باشد نداشته است. آنجا ناحیه ای زلزله خیز است و یک بار در سال ۱۸۵۵ نصف خانه ها خراب و ده هزار نفر نیز هلاک شده اند، بعضی از نویسندگان خاصه کی نرو- ریچ (این نویسنده دومی هیچ تصور نمی کرد که آنجا مدفن وی خواهد شد)

از روی اغراق شیراز را از خوش هواترین نقاط دنیا محسوب داشته اند، ولی اروپائیان جدید ساکن آنجا ظاهراً چنین نظری ندارند. محیطی خشک و کم آب است و بدون شک نامطبوع تر از اقلیم شمالی است، تب نوبه هم در آنجا نیک شایع است که بعضی ها آنرا ناشی از بوی عفونی مرداب های فراوان این سرزمین می شمارند.

شوراب ها - در حدود هفت میلی سمت جنوب شرقی شهر باتلاقی است به نام قره باغ که از نام کوهستان های جنوبی است. در آنجا در نزارها و باتلاق ها من با شکار مرغابی که فراوان است روز خوشی گذراندم. این باتلاق در قسمت علیای جلگه است و قسمت تحتانی هم دریاچه شور ماهارلو است که در حدود بیست میل طول دارد و رودخانه هایی که حوزه شیراز را مشروب می سازد در آن فرو می ریزد. در کرانه جنوبی این دریاچه راه کاروانی به سروستان، فسا و داراب واقع شده است.

قدری جلوتر در سمت شمال شرقی دومین دریاچه وسیع ایران، دریای نیریز یا بختگان است که سواحل مضرس حیرت آوری دارد و بوسیله جزیره بزرگی کم و بیش به دو دریاچه تقسیم می شود.

با آنکه آب عمده این دریاچه بیشتر از بند امیر یا رودخانه کر است که سابقاً در راه تخت جمشید اشاره کردم آبش که اردک صحرایی و مرغ آتشی دارد بسیار شور است و در فصل های خشک نیز پوشیده از قشری نمکی است و به راستی جای تأمل است که بتوان نام آن آبدان را دریاچه گذاشت، زیرا که در واقع زمین پهناوری است که سیلاب از دیر باز فرا گرفته است.

آنجا آب عمیقی ندارد، سروان ولز تا ربع میل در داخل آن پیش رفته بود بدون آنکه آب به حد زانو رسیده باشد و از فقدان شواهد تاریخی می توان استنباط نمود که این دریاچه در عهد قدیم نبوده، زیرا که نویسندگان آن روزگار اشاره ای در این باره نکرده اند. اصطخری در قرن دهم اول کسی است که ذکر آن

به میان آورده است و به احتمال قوی آب رودخانه هائی که وارد آن می شود در قدیم مصرف آبیاری و زراعت می شده است .

ایلات فارس ، قشقائی ها - در اوایل همین فصل وقتی که صحبت ده بید در میان بود راجع به ایلات فارس اشاره کردم و تکلیف خود می شمارم که در فصل جداگانه هنگامی که در باره ولایات جنوب غربی بحث خواهد شد یعنی همان نواحی که قسمت عمده ایلات یا طایفه های مهاجر ییلاق و قشلاق نشین ایران تمرکز یافته اند با تفصیل راجع به خصوصیات و وضع سازمانی ایشان شرحی بیان کنم ، ولی باید چند سطر هم راجع به عده دیگری از آنها که در فارس و تیره های وابسته به آنها که در لارستان اند اختصاص بدهم .

این ایلات به دو دسته تقسیم می شوند: عده ای اصل و تبار ترك و لر دارند و دسته دیگر که عرب اند . عمده ترین طایفه از دسته اول قشقائی ها محسوب می شوند. من ایشان را ترك خوانده ام ، زیرا که اصل و نسب آنهاست و روایات حاکی است که بازماندگان طوایفی به شمار می روند که هلاکوخان مغول از کاشغر به این حدود کوچ داد و از آن جهت نیز لر خوانده ام که می گویند با آن قوم هم نسبت دارند و از جهات آداب و عادات با بختیاری ها و تیره کوه کیلویه زیاد تفاوت ندارند .

قشقائی ها در دوبار مهاجرت سالانه خود مناطق وسیعی را سیر می کنند، زیرا در حالی که زمستان ها در قشلاق یا گرمسیر سواحل دشتستان و لارستان به سر می برند با فرارسیدن فصل بهار به سمت شمال رو می آورند و نفرات معدودی را در گرمسار باقی می گذارند تا محصولات پراکنده را که در نواحی جنوبی کاشته بودند جمع و به منظور حفظ از هوای زمستانی در گودال ها انبار کنند و خود غالباً هنگام شب راه ییلاق یا نقاط تابستانی را که در کوهستان واقع است پیش می گیرند و گله و گوسفندان خود را هم از جلو حرکت می دهند. جاده پستی اصفهان به شیراز از خط سیر آنها می گذرد. در اواخر پائیز که سرما آغاز می شود باز چادرهای سیاه

خود را که از پشم بز فراهم می سازند جمع کرده راه جنوب و نقاط آفتابی را اختیار می کنند.

تشکیلات آنها - این طوایف مانند ایلات دیگر که بعد شرح خواهم داد تابع رؤسائی اند که از میان خانواده های حاکم خود آنهاست و به دو دستگاه اداری تقسیم میشوند: یکی ایلخانی و دیگری ایل بیگی که می توان گفت از لحاظ مقام یکی در درجه اول و دیگری در مرتبه دوم است .

ایلخانی ضمناً فرماندار فیروز آباد است که مرکز ایل و فراش بند است. متصدی فعلی این مقام سلطان محمد خان، ناگزیر به داشتن فقط عنوان اکتفا کرده است و سمت ایلخانی تنها امتیاز ایلی است که برای او باقی مانده است. این نتیجه بخشی از سیاست ناصرالدین شاه است که به منظور تسلط و نظارت بیشتری در کار ایلات سران ایشان را تابع وضعی محدود ساخته است و غالباً هم آنها را در کرسی ولایات و یا پایتخت گروگان نگاه می دارد. ضمناً کار رهبری ایلات بر عهده ایل بیگی عمو زاده ایلخانی است. نام وی داراب خان است که عایدات را که به عنوان باج و مالیات گله و احشام از افراد ایل دریافت می شود به حاکم ایالت پرداخت می کند.

وضع وارفته فعلی - روزگاری قشقائی ها جماعت کثیر و نیرومندی بودند ، قحطی سال ۲ - ۱۸۷۱ از جمعیت آنها خیلی کاسته و رفته رفته هم عده بیشتری از آنها راه بیابان گردی را رها و رسم استقرار اختیار کرده اند. دلایل دیگر هم که باعث وارفتن وضع آنها گردیده بنا بر اطلاعاتی که از ناحیه خود ایشان کسب و به این جانب نوشته شده است به شرح ذیل است:

تمام ایلات قشقائی در حال حاضر زیر فرمان ایل بیگی داراب خان اند. بیست سال پیش عده آنها بالغ بر ۶ هزار خانوار بود و همه تابع رئیس و سرکرده خود محمد قلی خان پدر سلطان محمد خان ایلخانی فعلی بودند. در آن موقع ایشان قادر بودند ۱۲۰ هزار سوار (۹) به میدان بیاورند ، ولی پس از مرگ ایلخانی

مزبور زمام اختیارات در دست خان‌های کوچک تر افتاد که به اختلاف و تقار داخلی منجر شد. با این ترتیب در حدود ۵۰۰ خانوار به بختیاری‌ها ملحق شدند و همین مقدار هم به ایلات خمسه پیوستند و در حدود ۷۰۰ خانوار نیز در دهات مختلف پراکنده و ساکن شدند، این جریان جمع کل عدۀ آنها را به ۲۵۰۰ خانوار کنونی رسانید.

باید خاطر نشان کنم که من حتی این رقم محدود را هم قابل تأیید نمی دانم و با آخرین اطلاعی که دارم محل تردید است که عدۀ چادرهای آنها از ۱۰۰۰ تا ۱۲۰۰ تجاوز کند. قشائیه‌ها سابقاً اسب‌های ممتاز پرورش می دادند، زیرا که چراگاه‌های بهتری از همسایگان غربی دارند و نژاد بهتری از اسب و احشام داشتند. اما این برتری آنها هم از بین رفته و چون به مرکز حکومت نشین نزدیک‌ترند مالیات بیشتری از آنها دریافت می‌شود.

ایلات عرب - جدول ایلات قشائیه و عرب فارس را در اینجا درج می‌کنم. مقامات مختلف در سال‌های اخیر راجع به طایفه و تیره‌های آنها نظر متفاوت داده‌اند. طوایف عرب تحت عنوان مشترک خمسه شناخته می‌شوند و عدۀ ایشان از تیره‌های ترک محدودتر است و گفته اند که از سه هزار چادر بیشتر نیست و در همین منطقه نیز پراکنده‌اند و تبار خود را به طایفه بنی شیبان عرب منسوب می‌دارند، ایشان از قشائیه‌ها هم در راهزنی مشهورترند. سرقت‌های ایلیاتی را به درستی شمول مصونیت نسبی ساخته‌اند، زیرا که شبانگاه دستبرد می‌زنند و صبح روز بعد از محلی که بودند با مال مسروقه غیب می‌شوند.

۱ - جدول‌های مفصل‌تری نیز دیده‌ام که شامل اسامی زیادی از طایفه‌های مسنی و بختیاری است که در خط سیر مهاجرت خود، از نواحی شرقی فارس رفت و آمد می‌کنند.

ایلات فارس و لارستان

تیره‌های قشائیه

تیره‌های خمسه

۱۸۷۵	۱۸۹۰	قول سرهنگک راس ۱۸۷۵	این جانب ۱۸۸۹	۱۸۹۰
کشکولی	کشکولی	باضری	عرب	باضری
دره‌شولی - دره‌شوری	دره‌شولی	نبار	باجری	نقر
شش بلوکی	شش بلوکی	بهارلو	نوفار (نفر)	بهارلو
فارسی مدانی	فارسی مدانی	آرای لو	بهارلو	اینالو - اینانلو
صفی خانی	صفی خانی	الوالوردی	آبات لو	شیبانی
ایگدر	ایگدر	عمله شاهی		صفاری
علی قلی خانی	علی قلی خانی	مسنی		جباره
گله زن	گله زن			
کورونی	کورونی	حاجی مسیح خانی		
قره چای	قره چای	اردکیان		
دادگر	دادگر	بلو		
رحیمی	رحیمی	قزلی		
گوری شولی	گوری شولی	خوانین		
اردشیری	اردشیری	نوکر باب		
جعفریگی	جعفریگی	چهارپنجه		
اسامقلی خانی	اسامقلی خانی	بابلیسی		
داراب خانی	داراب خانی	زنگیان		
محمد ایلخانی	محمد ایلخانی	علائیگلو		
بهادر خانی	بهادر خانی			
قباد خانی	قباد خانی			

۲ - مقبره‌های سنگی و آتشگاه‌ها و آثار دیگر در نقش رستم .

۳ - آثاری که در پهنای مرودشت دیده می‌شود .

۴ - صفه یا ایوان عظیم تخت جمشید با قصرها و تالارهای ویران آن و قبرهایی که در عقب آن هست .

آثار ساسانی نیز به چهار دسته تقسیم می‌شود و آن به ترتیبی که مسافر هنگام ورود از سمت شمالی در راه خود مشاهده می‌کند بیان خواهد شد :

۱ - کتیبه‌های به زبان پهلوی در غار حاجی‌آباد .

۲ - نقش‌های برجسته از مراسم درباری و نبردها و پیروزی پادشاهان این سلسله که بر سینه کوه در زیر قبور سلاطین هخامنشی کنده کاری شده و آنجا با عنوان نقش رستم مشهور شده است . این نام گذاری از آن جهت است که ایرانیان می‌پنداشته‌اند که آن نقش‌ها راجع به داستان دلاوری قهرمان ملی آنهاست .

۳ - کنده کاری همانندی در طرف دیگر یا جنوبی جلگه پلوار است که باز بنا به دلیل بی اساس دیگر به نقش رجب معروف شده است و معلوم نیست مقصود از رجب کیست .

۴ - کتیبه‌های پهلوی در ایوان تخت جمشید با آنکه حجاری‌های دوره ساسانی لااقل شش تا هفت صد سال و درموردی هم به مراتب نوتر از آثار هخامنشی است باز من شرح این دسته را قبلاً مطرح خواهم ساخت ، زیرا که اولاً مسافر وارد از شمال زودتر به این آثار برخورد می‌کند بعلاوه علاقه‌ام این است که زمینه را برای موضوع اصلی این فصل که سبک معماری و کاخ‌های ویران تخت جمشید است هموار سازم .

آثار دوره ساسانی :

۱ - کتیبه‌های حاجی‌آباد - در فصل سابق اشاره کردم که بعد از ترک نمودن سیوند مسافری که به طرف جنوب در حرکت است از دره وسیعی که با

فصل بیست و یکم

تخت جمشید و ویرانه‌های دیگر

آثار دوره‌های هخامنشی و ساسانی - این فصل را به یک بررسی انتقادی درباره کاخ‌ها و بقایای ساختمانی عهد باستان که در چند میلی اراضی جلگه پلوار و مرودشت واقع شده‌اند و سیاحان در فاصله چند میلی شمالی شیراز به سیر و سیاحت آنها توانند پرداخت اختصاص می‌دهم .

در این محل در جوار و بلکه تقریباً در دیدگاه یکدیگر به احتمال قوی جالب‌ترین مجموعه ویرانه‌های عظیم که به دوره‌های مختلف تعلق دارند واقع شده است که شاید مانند آنها در هیچ‌جا دیگر دنیا نتوان یافت .

این آثار به دو دوره مربوط است : عهد هخامنشی و زبان ساسانیان و سه قسم کار و هنر باستانی را به ما نشان می‌دهد : حجاری‌های کاخ‌ها ، کندن قبرها در سینه کوه و نقوش برجسته در سنگ‌ها .

آثار دوره هخامنشی را به چهار دسته می‌توان تقسیم کرد :

۱ - کاخ‌های ویران درمقرشاهی استخر (که باید شرحی از آثار بعدی مربوط به دوره ساسانیان و عهد اسلامی بر آن افزود چون آثاری هم از این ادوار در آنجا باقی مانده است) .

صخره‌هایی محصور می‌باشد رد می‌شود که از سطح آن رودخانه پلوار مسیر عمیقی در خاک نرم برای خود فراهم ساخته است. در بین راه این دره ده حاجی آباد است و بر دیواره سنگی سمت شمالی که در حدود یک میلی آنجا واقع است چند غار طبیعی به عمق و اندازه قابل ملاحظه‌ای هست. یکی از این غارها عموماً به اسم شیخ علی نامیده می‌شود که بدون تردید از افراد زاهد مورد احترامی بوده که در آنجا گوشه‌انزوا اختیار کرده بود. آن محل، تنگه شاه سروان نیز خوانده می‌شود، پنج لوحه چهارگوش در ارتفاع شش هفت پا از کف زمین بر تخته سنگ حجاری شده است که دو تا کاملاً پرداخته و شامل کتیبه‌های معروف شاپور اول به دوزبان است که در جلد اول ذکر نمودم و بنا بر ترجمه متن آن آقای تانس این فرض را که دلیل بارزی در صحت آن موجود نیست نموده است که پادشاه مزبور کیش مسیحی داشته.

از قرار معلوم سوریه نخستین کسی بود که به درون آن غار رفت و کپرورتر هم اولین کسی است که کتیبه‌ها را استتساخ کرد، سپس تصویرهایی از آنرا فلاندن و کوست و بعداً هم استولزه فراهم ساختند و کلیشه‌هایی از آن در سال ۱۸۳۵ بوسیله سر. ای. استانوس ماسور انگلیسی مقیم بوشهر به انگلستان رسید که کشف خطوط پهلوی آن هنوز به پایه علمی نرسیده و با آنچه از خواندن دیگر کتیبه‌های حاجی آباد مستفاد می‌شود هنوز زود است که عقیده خود را درباره مسیحی بودن آن پادشاه که آقای تانس ادعا نموده و یا مهارت تیراندازی او (تیر و کمان) که دکتر هوگ عنوان کرده است به رشته تحریر در آورم، هر چند که ظاهراً قول شخص ثانوی مورد تأیید بسیاری از دانشمندان می‌باشد باز ترجیح می‌دهم که خویشتن را در پناه سپر بی اطلاعاتی که عاری هم ندارد قرار دهم.

۴ - حجاری‌های نقش رستم - بطوری که در فصل سابق ذکر کردم از چا پارخانه در هم و برهم پوزه به عزم دیدار هر دو دسته از آثار هخامنشی و ساسانی که در انتهای دیواره سنگی است و به نام حسین کوه معروف است حرکت کردم.

آنجا حد شمالی جلگه پلوار و در سه میلی حاجی آباد واقع است. بعد از آن جا به ناحیه پهناور مرو دشت می‌رسیم. از ایستگاه پست تا آن محل خط مستقیم شاید بیش از یک میل و نیم نباشد. وقتی که بر بام طویل بالا رفتم توانستم نشانه سه‌کنده کاری عظیم را که بر سینه کوه بود تشخیص بدهم و آن سه تا از چهار مقبره شاهان است که علامتی سیاه و کوچک در وسط هر یک نشانه درگاه دست خورده آنهاست، اما با آنکه فاصله مستقیم تا آنجا چندان زیاد نبود بواسطه راه آب‌های متعدد ناچار شدم بیش از یک میل اضافی در جهت شرقی طی کنم.

در مواقع دیگر سال مسافر باید همین انحراف را در جانب غربی طی کند. سراسر این صخره‌ها که شامل قبرهای پادشاهان است بیش از دویست یارد طول ندارد و آن از آثار سلاطین ساسانی است که سطح زیرین مقبره را به فرمان آن شهریاران نامی تا کف خاک یا قدری بالاتر نرم و صاف کرده‌اند. روی هم رفته این حجاری‌ها بر دو قسم است: یکی مربوط به اوایل دوره ساسانی، زمان اردشیر و شاپور اول که نیمه قرن سوم میلادی است، دیگر متعلق به واسط پادشاهی ساسانیان در دوره فرمانروائی بهرام چهارم و پنجم در اواخر قرن چهارم میلادی و بعد از آن است.

راجع به هنر دوره ساسانی در اوایل قرن هفتم بهتر است به آثار بیستون رجوع شود. فقط در ابتدای قرن حاضر (نوزدهم) نقش‌های برجسته نقش رستم به درستی شناخته و معلوم شده است، هر چند که ایرانیان هنوز می‌پندارند که آن چهره ستبر با ریش بلند تصویر کسی جز رستم قهرمان محبوب ملی آنها نیست. این اشتباهی است که صد سال پیش نیبور^۱ هم نموده بود. از این روزیاد حیرت‌آور نیست که در قرن پانزدهم باربارو سیاح ونیزی با عظمت تام از پوچ و خام بودن فرض خود چنین تعبیر کرد که آن تصویر چهره سرد جوانی را می‌نموده که می‌گفته‌اند نامش ساسون بوده و یا سر. تی. هربرت در سال ۱۶۲۷ با اطلاع

تاریخی بیشتری آن تصویر را قهرمان دلاوری چون اردشیر (شوهر ملکه هستر) پنداشت که نیم تاجی بر سر داشت و تا پنجاه سال پیش هم نویسندگانی بودند که تصویرهای اصلی را به دو دسته تقسیم می کردند بعضی ها را پادشاهان ساسانی می پنداشتند و بعضی دیگر را فرمانروایان اشکانی که پیش از ایشان سلطنت داشتند .

لوحة اول - بهرام و ملکه - نقوش برجسته در نقش رستم هفت تاست ، هر چند که بر تخته سنگها چنین ملاحظه می شود که لوحه های دیگر نیز تا تمام مانده است ، زیرا که بعد از عبور از اولین قبر شاهی و پیش از رسیدن به نقش آخرین محل تیشه کاری بر کوه دیده می شود که در حال حاضر دارای کتیبه های مربوط به دوره بعدی اسلامی و سه سوراخ کوچک است که ظاهراً برای نقش دیگری در نظر گرفته بودند . رو به مغرب که همان جبهه قبر مزبور است با نخستین لوحه دوره ساسانی برخورد می کنیم .

این الواح چهارتاست با لوحه ای پنجمی که قدری کوچک تر است . طول سراسر صحنه نوزده پاست تصویر وسطی که از جهت راست است یکی از پادشاهان ساسانی است باتاج خاص کروی در سر وهاله ستون های نور که در پشت سر تصویر و موهای حلقه وار هم در دو طرف صورتی خوش منظر دیده می شود و ریش او در زیر چانه گره خورده است .

لباس به سبک زمان ساسانی بر تن و شلواری در پا دارد ، دست چپش بر قبضه شمشیر است و در دست راست هم که دراز کرده است حلقه زرین علامت پادشاهی است . نیمه دیگر صفحه پیکری قدری کوچک تر و رو در روی پادشاه طرف راست صحنه است که آن نیز هیبت شاهانه و موهای حلقه وار در دور و تاج افتخار بر سر دارد . صورت بی ریش و موهای افشان بردور شانه و نمای ظاهری بدن از جلو و برآمدگی میان تقریباً بدون استثنا تمام نویسندگان را به این گمان انداخته است که آن چهره زن و محبوبه یکی از پادشاهان ساسانی است .

کروپوتر از این لحاظ تا آن اندازه غلو نموده که می نویسد جاذبه و جمال از وجنات ملکه نمودار است و به همان اندازه برازنده شاهی می نماید که از قیافه نیک بردانه پادشاه که در کنار او ایستاده است نمایان است . لذا این نجیب زاده فاضل نما آن دو نقش را به بهرام پنجم (یا بهرام گور) و زن او نسبت داده و از قرار معلوم در این زمینه دلیل بارزی جز این نداشته است که داستان فراق و وصال آن دو از افسانه های بسیار محبوب ایرانیان بشمار میرود .

بین تصویر پادشاه و ملکه (اگر چهره دومی صورت زنی باشد که بنا بر احتمال و قیاس مردود انگاشتن آن کار آسانی به نظر نمی رسد) صورت کوچک سخت سائیده شده ای هست که گویا کودکی باشد که دیولافوا را بر آن داشته است که تصور کند این تصاویر سه گانه شامل بهرام دوم و زن او (بنا بر قول دارمستتر و دختر یکی از بزرگان یهودی بابل بوده) و فرزند آنها است و همین نقش سه گانه بر سکه های آن دوره دیده می شود . از طرف دیگر نیز به هیچ وجه محل احتمال نیست که فاش نمودن صورت زنان در اواخر قرن سوم میلادی مجاز بوده است . از این رو من راجع به تشخیص این چهره ها وقت بیشتری صرف نمی کنم .

پشت سر پادشاه دو تن از جنگاوران یا ملازمان ایستاده اند که آن تصویر نزدیک تر ریش انبوه و موهای بافته و کلاه خود نوک تیز بر سردارد که به رسم زمان ساسانیان سر حیوانی است که در این مورد اکثراً سراسب پنداشته اند و دست راست را با انگشت سبابه به علامت حرمت بلند کرده است . این که نقش مزبور از تباهی روزگار مصون مانده است از آن جهت است که آترا نیک پرداخته اند به طوری که بعد از گذشت ۱۳۰۰ تا ۱۵۰۰ سال باز وضع و تازگی حیرت انگیزی دارد .

لوحه های دوم و سوم - نبردهای سواره - دو لوحه بعدی و از روی ترتیب لوحه پنجمی نیز مثل نقوش برجسته ای که در فیروز آباد هست (که در فصل آینده به آن اشاره خواهیم کرد) به نوع دیگری از حجاری ساختمانی تعلق دارد .

چون علامت شکوه و جلال مراسم درباری و یا پیروزی بر دشمنی اسیر در آنها مشهود نیست، بلکه راجع به نبردهای دلیرانه و سواره پادشاهان جنگاور است. از این رو در این نقش‌ها آثار و بساط آداب آمیز درباری به حرکات بی‌تکلف و آزاد مبدل می‌شود و همین امر قدر و مقام بسیار به کار هنرمندانی می‌دهد که آنرا طرح کرده‌اند و حجاری‌های نیمه دوم دوره ساسانی را در تاریخ مقام شامخی می‌بخشد.

سبک و شکل تاج یا کلاه خود که پادشاه در یکی از این نقوش بر سردار باعث شده است که تصویر را به بهرام چهارم (۳۸۸ - ۳۹۹ میلادی) منسوب دارند. اگرچه این موضوع که تصویر مزبور متعلق به آن پادشاه باشد محل تأمل و تردید است، ولی شکی نیست که نقش‌های برجسته آن دوره غالباً راجع به صحنه‌های جنگ و پیکار بوده است، دو نقش که اکنون مورد توجه ما است و یکی رابربالای دیگری بر تخته سنگ نقش رستم کنده‌اند در زیر نقش دومی مقبره هخامنشی متعلق به داریوش فرزند هیستاسب است.

پنجاه سال پیش حضرات فلاندن و کست آنرا از زیر خاک بیرون آوردند و تمیز کردند در حال حاضر هم تا کمر در زیر خاک است، دوتن سواره در آن صحنه دیده می‌شوند که به حال چهار نعل با نیزه مشغول پیکارند و جنگاور سمت چپ گویا خود پادشاه است، نفر دست راست کلاه‌خودی بر سر دارد.

صحنه فوقانی هم راجع به قسمت بعدی پیکار است و در اینجا اسب حریف برگردانده و سوارش بر زمین مانده و نیزه‌اش در اثر ضربت پادشاه دلاور کج شده است. پادشاه کلاه‌خود خاصی پوشیده و دو بال از هر سوی کمره ساسانی (آرایش سوی سر بهرام چهارم) آویخته و ترکش بزرگی به کمر و چیزی منگوله وار بردوشانه دارد. آرایش همانندی هم بر فرق حریف دیده می‌شود. در پشت سر او گماشته یا علمداری بیرق عجیبی به دست گرفته است. بعلاوه پیکره سردی در زیر سم اسب وی پایمال شده است، در این نقش‌ها سوار و مرکب‌ها بازه نیم‌تنه‌ای دیده می‌شوند. این الواح با هم مدارک پر ارزش راجع به ادوات جنگی آن زمان

محسوب می‌گردد. لوحه تحتانی بواسطه آنکه دیرزمانی در زیر خاک مانده بود نیک محفوظ مانده، در صورتی که صحنه فوقانی سخت لطمه و سائیدگی یافته است. این نقش ثانوی ۲۴ پا طول و ۱۲ پا ارتفاع دارد.

لوحه چهارم - شاپور و بهرام - در بین مقبره‌های دوم و سوم شاهی چهارمین نقش برجسته (قبلاً اشاره نمودم) دیده می‌شود و آن اولین قلم از نقوشی است که در نقش رستم و شاپور و دارابگرد به یادگار جنگ ظفر نمون ایران و روم، شاپور اول است که والرین امپراتور سالخورده رومی در اداسه (اورفه) به سال ۲۶۰ میلادی اسیر افتاد. بیچارگی قیصر لاتین که آیا با بی‌حرمتی‌هایی که مورخان بعدی نوشته و یا شاید از خود ساخته باشند قرین بوده یا نه باز کار برجسته درخشانی به شمار می‌رفته که در فکر مردم زمان تأثیر بسیار داشته است.

این صحنه که ۳۵ پا طول و ۱۶ پا ارتفاع دارد و در پائین و پا از کف زمین بالاتر است، چهره اصلی خود شاپور است که پیکری بزرگ تر از اندازه طبیعی است و بر اسب سوار است و دوتن از رومی‌ها در جلو او به حال احترام و نیایش دیده می‌شوند: یکی قیصر اسیر، دیگر سیریادیس^۱ یا میریادس فراری گمنامی از انطاکیه است که در اثر این کار و هنر آور شهریار کامگار عز و مقام شاهواری یافته بوده است.

پادشاه ساسانی دارای چهره زیباست که در کتیبه‌ها و سکه‌های آن دوره نیز دیده می‌شود با حلقه‌های برجسته سوی درشت سر که تاج کروی بر آن نهاده شده است و ریش نیک پرورش یافته‌اش در زیر چانه گره خورده است و گردن بندی از جواهرات دورگردن دارد.

در پشت سر او در فضا و همچنین از قبضه شمشیر و دم تائیده اسب جنگی او نوار علامت خاندان شاهی در هوا موج است، شلواری به سبک زمان پوشیده است و درحالی که با دست چپ قبضه شمشیر خود را گرفته، دست راستش را برای

تماس با دست گشاده سپریادیس که بر پا ایستاده دراز نموده و چنین می‌نماید که حلقه شاهی (سیداریس) را به او عطا می‌کند.

سردار آشوری لباس رومی بر تن دارد و همچنین قیصر که بر زانو افتاده و هر دو دست را با وضع استدعا دراز نموده و از وجناتش حالت نزاری نمودار است، والرین هم طوقی دور سر خود دارد و هر دو اسیر پا در زنجیر دارند.

به کفل اسب پادشاه بوسیله زنجیری منگوله‌ای آویزان است که در اکثر حجاری‌های زمان ساسانی دیده می‌شود. عقب پادشاه در قسمت بالا گماشته‌ای ایستاده و انگشت سیابه را به نشانه احترام بلند کرده کلاه پلندی بر سر و سوهائی بافته دارد. در پائین تخته سنگ هم محل نقش دیگری آماده شده بوده و کتیبه‌ای به خط پهلوی به نظر من، البته نه مثل آقای دیولافوا که با اطمینان کامل اظهار نظر نموده است، شرح پیروزی ادسه است. راجع به پرداختن سراسر صحنه چنین می‌نماید که قسمت‌های مختلف را هنرمندان متعدد ساخته باشند، نقش شاپور اول و والرین بسیار نیکو پرداخته شده است.

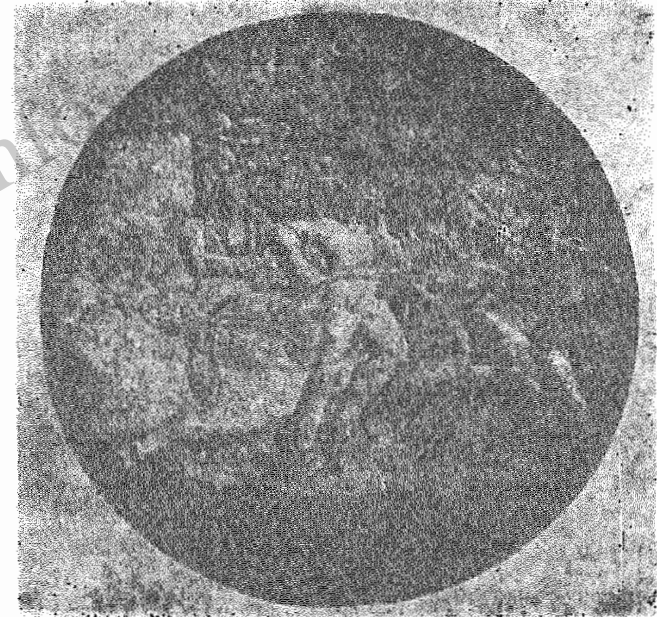
اسب پادشاه را هم نیک ساخته‌اند اگر چه مانند دیگر نقش‌های دوره ساسانی توسن قریه سنگینی است نه یک اسب چالاک رزمی شاهانه. تأسف دارم عکسی را که خودم از این نقش برجسته گرفته بودم در اینجا چاپ نشده است چون جزئیات را بهتر می‌نموده است و در ازای آن کلیشه ضمیمه از ناشر فرانسوی کتاب مادام دیولافوا گرفته شده است (صفحه ۱۴۸).

لوحه پنجم - جنگ سواره - در زیر چهارمین مقبره پادشاهان هخامنشی بقایای صحنه نبردی سواره است که قبلا هم اشاره کردم و آن صحنه‌ای مشرف بر کف زمین است، طول آن ۲ پا و ارتفاعش ۱۱ پاست در اینجا هم دو تن سواره مشغول پیکارند و کسی که در طرف راست واقع شده حالت نزاری دارد. اسبش بر کفل افتاده و نیزه حریف، سوارش را از زین برکنده و گلوی او را شکافته و نیزه خود او هم



چهارمین حجاری : نقش رستم شاپور و والرین

دو نیمه به هوا پرت شده است. این سوار جنگاور کلاه خودی که جقه‌ای در نوک آن نصب گردیده بر سر دارد.



پنجمین حجاری : صحنه جنگ سواره

حریف فاتح او که از سمت چپ صحنه به حالت تاخت پیش می‌تازد در اثر ضربت و آسیب صورتش بخدوش شده، اما جقه‌ای که سه شاخه در نوک آن است بر سر نهاده و بر شانه او و سر اسبش یراق‌هایی که سابقاً اشاره نمودم دیده می‌شود و ترکش بزرگی به پهلوی او آویزان است. پادشاه و اسب هردو زره‌پوش‌اند و پشت شقه‌های ران اسب نواری درهوا تموج یافته و در زیر شکم حیوان رشته‌هایی از پولک‌های فلزی یا مدال آویخته است. در پشت سر پادشاه نشان شاهی که در این مورد بیرقی باطرح و شکل تازه است دیده میشود، در این صحنه پیکری

لگد کوب دیده نمی‌شود هر چند که روح و وضع حقیقی نبرد به نظر می‌رسد، اما این تناسب در مورد سوارها و حیوانات رعایت نشده است.

لوحه ششم - بهرام دوم و درباریان - وقتی که به طرف مغرب پیش می‌رویم به سطح صافی بر تخته سنگی می‌رسیم که نقشی نا تمام دارد و در نزدیکی انتهای پرتگاه در زیر تنها ستونی که از رأس آن بالا آمده است صحنه ششم حجاری شده است که اندازه آن ۱۷ پا در ۸ پاست و از لحاظ موضوع و سبک کار با دیگر آثار عهد ساسانی تفاوت بسیار دارد.

این صحنه بر قسمت برآمده تخته سنگی کنده کاری شده و دنباله آن در دور صخره ادامه یافته است و نه تن به ردیف ایستاده‌اند که پنج تا در سمت چپ و چهار نفر در طرف راست‌اند و هر دو دسته به پیکری که در میان است می‌نگرند و پائین بدن آنها تا حدود سینه در پشت حد و حایلی پنهان شده است.

افرادی که در طرف راست ایستاده‌اند کلاه‌های بلند با نیم تاج دارند باریش و موی سر که بافته است و دست راست و انگشتان سبابه را بلند کرده‌اند. از افراد سمت چپ دو تن نیز کلاه خود که قبلاً ذکر کردم بر سر دارند که در رأس آن سر حیوانی نصب شده است که نویسندگان به تفاوت سر اسب یا شیر یا سگ نوشته‌اند و یک نفر هم سر برهنه با موهای ضخیم مجعد است و دو تن آخری در حاشیه تخته سنگ حجاری شده‌اند و در میان دو دسته خود پادشاه قرار دارد رو به تماشاگر هر چند که سر پادشاه به طرف شانه راست است و بنا بر این نیم رخ است، وی دیهیم بالدار بهرام دوم را بر سر دارد. در این صحنه کرسی هم به نظر می‌رسد.

رالینسن با اثر و علامتی که در آن یافته بود تصور نمود که آن صحنه‌ای از زندگانی بهرام دوم باشد. وی که با ظلم و خشونت شروع به پادشاهی کرده بود به ترغیب مغ، درباریان از وی بازخواست نمودند و پادشاه در جواب سرزنش ایشان وعده اصلاحات و بهبود امور داد. اما من شک دارم که هیچ سلطانی از روی میل به تهیه چنین یادگاری از وقایع زندگانی خود رضایت دهد. اگر انگلستان در

زمان پادشاهی جان آکادمی سلطنتی داشت آیا به رئیس آن دستور می داد که از جریان صدور فرمان ماگنا کارتا (سند آزادی مردم انگلیس) تابلو بزرگی تهیه نماید؟

در کنار این صفحه به قول فلاندن طرح تصویری بر تخته سنگ کنده اند که چون خودم متوجه آن نشدم آنچه دیگران راجع به آن گفته اند نقل می کنم: موریه می گوید نقش دیگر حیرت آوری در عقب تخته سنگ بر کنار حجاری دیده می شود که جزئی از آن به شمار می رود. کپرورتر می نویسد در انتهای صحنه کاملاً جدا از تصاویر دیگر طرح تصویر فوق العاده ای هست که در سنگ به صورت دندانانه - داری کنده شده است که به طرح های ناشی وار بچه مدرسه ها بی شباهت نیست.

لوحه هفتم هرمزد و اردشیر - این لوحه به فاصله دو سه پا از نقش برجسته ای که تازه تعریف کرده ام واقع شده است و آن هفتمین و آخرین از این نقوش و شاید هم اولین نقش برجسته بوده است و صحنه ای را نشان می دهد که بر دیواره طرف دیگر دره بر تخته سنگی در نقش رجب و همچنین در حوالی فیروزآباد و ظاهراً تصویر اردشیر بابکان بانی سلسله ساسانی است که اهورامزدا دیهیم شاهنشاهی رابه او اعطا می کند. این دو نقش هم سوار اسب کنده شده است و مرکب های بی تناسب در این مورد قدری درشت تر از اسب های سواری است.

در مرکز صحنه پیشانی اسب ها بر هم قرار گرفته و طول سراسر صحنه ۲۲ پاست. تصویری که در طرف راست بیننده است چنانچه از نوشته های بر یال اسبش استنباط می شود اهورامزداست که تاج ویژه بر سر دارد و موی بافته بر رأس تاج انبوه شده و روی شانه ها فرو ریخته است و ریش او به صورت چهار گوش آراسته است بدون آنکه گره خورده باشد. وی در دست چپ عصا دارد که در حجاری زمان ساسانیان نشانه الوهیت است و یادست راست که دراز کرده است نیمی از حلقه شاهی را که نواری از آن آویزان است در دست دارد و به پادشاه تفویض می کند.

هر دو پیکره شلوار جا دار درازی پوشیده اند و از کفل هر دو اسب بر طبق معمول منگوله آویزان است.

بر فرق اردشیر دیهیم گردی است که عموماً نشانه آتش می پندارند. کلاه خود تنگ که بر گونه و عقب سر او به نظر می رسد نمونه جالب توجهی از سبک سلاح دوران قدیم است. دست چپ او بلند شده و ظاهراً آنرا جلو دهانش برده است، ریش گردی دارد و موهائی که افشان بر شانه اش ریخته است. برگردن اسب او یراقی است که با مدال ها مزین گردیده است. زیور مقابل بر اسب اهورامزدا سر فلزی شیر است.

در عقب پادشاه تصویر دیگری است که چتری در دست دارد که بی شباهت به نظیر آن در نقش های برجسته پادشاهان هخامنشی نیست. هیكل لگد کوب شده ای بر زمین زیر سم هر دو اسب افتاده و آن کسی که در زیر سم توسن پادشاه است نیز خودی در سر و نواری در عقب آن دارد که عموماً فرض می کنند آرتابان آخرین پادشاه اشکانی باشد.

در سمت دیگر پیکری که اهورامزدا در زیر سم اسب دارد چنین به نظر می رسد که مارها اطراف سرش چنبر زده اند که به صورتهای مختلف تعبیر شده است. کپرورتر با طرز ابهام آمیزی دیو و شیطان زمانه بت پرستی آرساسید پنداشته، تاسس نیز سهماً کلاه خود مار دار مادی ها شمرده و رالینسن به اهریمن تعبیر نموده، پرو آنرا ضحاک مظهر پلیدی وجور پنداشته است. بر یال هر دو اسب کتیبه هائی به دو خط پهلوی و یونانی منقور است کتیبه شانه اسب پادشاه که اول بار بوسیله دوساسی^۱ ترجمه شده به شرح ذیل است:

این نقش پرستشگر اهورامزدا خداوند اردشیر شاه شاهان از تبار خدایان پسر خداوند بابک پادشاه است. کتیبه یونانی بر یال اسب اهورامزدا حاکی است که آن تصویر زاوش (زئوس - خداوند یونانیان) است.

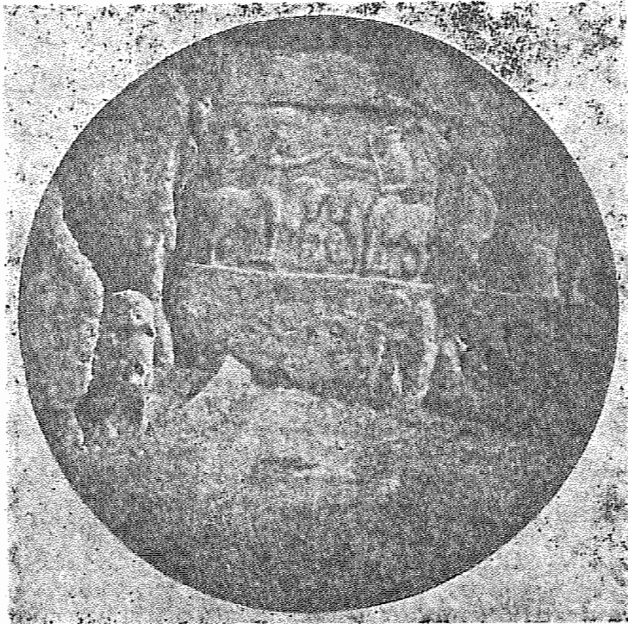
۳ = حجاری‌های نقشی رجب - آنچه ذکر شد مجموع نقوش برجسته دوره ساسانی در نقش رستم بود. اینک ما باز به سمت جنوبی دره عطف توجه می‌کنیم. در آنجا بعد از عبور از زاویه کوه که در کنار جلگه مرودشت واقع است وقتی که به جانب تخت جمشید قرار می‌گیریم در حدود دو میلی کاخ مرکزی آن بر دامنه صخره به یک تورفتگی طبیعی می‌رسیم که پهلو و عقب آنرا تراشیده و برای حجاری صاف کرده بودند. این تخته سنگ را چنان سنگ و خار فرا گرفته و از نظر پنهان است که از هر پنج تن مسافر شاید چهار نفر متوجه آن نشوند.

حاشیه این صخره به سمت عقب کوه امتداد می‌یابد و بر هر سه جبهه آن آثار حجاری اوایل عهد ساسانی دیده می‌شود که کم و بیش نظیر همان است که قبلاً شرح دادم. آثار این طرف دره، بیشتر از حجاری سمت دیگر دستخوش آسیب گردیده و شاید علت آن مجاورت این قسمت به جلگه تخت جمشید باشد که بنا بر قول شاردن، وزیر اعظم شاه صفی اول شخصت مأمور فرستاد که این آثار را محو کنند تا اروپائیان کمتر به آن حدود رفت و آمد نمایند.

اگر حجاری‌های نقش رجب از گزند حمله‌وران تازی مصون مانده باشد خرابی آنرا لابد به این جانورکلان باید نسبت داد. با وجود این هنوز یک قسمت از نقوش آن به حد اعلی ممتاز است و بعضی نویسندگان آنرا از آثار نقش رستم برتر شمرده و بعضی دیگر هم در ردیف نقوش برجسته بیشاپور محسوب داشته‌اند.

لوحه اول - هرزد و اردشیر - در سمت راست این قسمت تورفتگی لوحه اول باز همان صحنه تفویض دیهیم شاهی از جانب اهورامزدا به اردشیر است، ۲۱ پا طول آن و ۹ پا ارتفاع آن است، دو تن سوار در وسط مقابل یکدیگرند و اهورامزدا مثل صحنه سابق تاج بر سر دارد و حلقه شاهی (سیداریس) را به پادشاه اعطا می‌کند، ولی در این صحنه پیکری در زیر سم اسب‌ها نیست. جامه‌ها و زیورها را با بیرحمی بسیار ضایع کرده‌اند و کله اردشیر هم تقریباً از بین رفته است.

لوحه دوم - هرزد و اردشیر - صحنه وسطی صحنه همانندی است، ولی در اینجا پیکره‌های اصلی بر پا ایستاده‌اند و اطرفیانی نیز دیده می‌شوند ۱۸ پا طول و ۱۰ پا ارتفاع آن است. پیکره‌های عظیم در وسط باز اهورامزدا و اردشیرند که مقابل یکدیگر قرار گرفته‌اند و حلقه شاهی را با دست راست خود گرفته‌اند. مظهر الوهیت تاجی بر سر و عصا در دست چپ دارد.



هفتمین حجاری : اهورامزدا و اردشیر

پادشاه در طرف چپ تاج کروی متورمی بر سر دارد. بین آن دو، دوچهره کوچک است که تقریباً از بین رفته و ظاهراً کودکی‌اند که بنا بر حدس و قیاس دو فرزند شاپورند که پیش از آنکه او به شاهی رسیده باشد متولد شدند. در عقب پادشاه دو خادم یکی سایبانی در دست دارد، دیگری نگهبانی است با ریشی انبوه

چنان که صورتش تقریباً محو گردیده است. در عقب اهورامزدا، اما در صفحه جداگانه‌ای که شاید با آن بی‌ارتباط نباشد دو صورت دیگر دیده می‌شود و چون صورت‌ها بی‌ریش است سبب این تصور شده است که زن باشند و یکی از مفسران چنان راه اغراق پیموده که یکی از آن دو را دختر آرتابان (مادر شاپور) گمان کرده است، و دیگری را زن وزیر اردشیر.

من معتقدم که در حجاری‌های اوایل ساسانی چهره شبیه به زن اصلاً نیست و حدس می‌زنم که این صورت‌های صاف متعلق به خواجه‌های درباری باشد. درست چپ لوحه اصلی بر قسمتی از صخره نیم تنه‌ای حجاری شده که با انگشت به طرف کتیبه‌ای به زبان پهلوی که در ارتفاع زیاد از سطح زمین کنده‌اند اشاره می‌کند.

فلاندن و کست مدعی شده‌اند که این تصویر را ایشان کشف کرده‌اند، ظاهراً غافل از این نکته که سی سال قبل از آنها موریه و اوژلی شرحش را نوشته بودند.

لوحه سوم - شاپور و گارد شاهی - از میان سه نقش آنکه سالم‌تر مانده است با آنکه صورت‌ها را شکسته‌اند صفحه آخری واقع درست چپ آن فرورفتگی است. اندازه آن بزرگ‌تر یعنی ۲۳ پا طول و ۱۴ پا پهناست شاپور اول سوار بر اسب و نه تن از پاسداران عمده‌اش در التزام رکاب‌اند که وضع و قواره آنها را با شکل تخته سنگ متناسب درآورده‌اند. نمای آن به کلی نا درست است و تناسب در تصاویر هم به طوری که در حجاری‌های عهد ساسانی فراوان دیده می‌شده است چندان درست نیست، اما باز از لحاظ شمایل نسبتاً وزین و شباهت با وضع و شکل البسه و اسلحه آن زمان، این صحنه ارزش خاص دارد.

پادشاه تاج‌کروی بر سر دارد و موهای او پیچیده است و جامه‌اش با گیره بر سینه چپ تنگ بسته شده است و همچنین نیم‌تنه چسبان و شلووار جادار که اینک نیک می‌شناسیم، اسب پادشاه به اندازه طبیعی و با یراق‌ها آراسته است. همراهان

غیر از یکی از آنها کلاه بلند گرد بر سر دارند که دارای علاماتی است که شاید نشان درجات ایشان است، سه نفر پیاده‌اند و بر شمشیر بلند تکیه داده‌اند و بقیه سوارند. راجع به هویت چهره اصلی از روی کتیبه‌ای که به خط پهلوی و یونانی بر سینه اسب هست و آن اولین بار بوسیله دوساسی کشف شده است و کتیبه دیگر که بر سطح صافی در همان نزدیکی است به شرح ذیل است:

« این پیکره ستایشگر خداوند اهورامزدا شاپور شاهان اعم از آریائی یا غیر آن از نژادها و مذهب‌های گوناگون فرزند پرستنده اهورامزدا اردشیر شاهنشاه آریائی از تبار خدایان و از نسل و نژاد خدائی بابک پادشاه است. »

انتقاد - قبل از آنکه شرح حجاری‌های زمان ساسانیان را در نقش رستم و نقش رجب خاتمه بدهم جادارد نظریه خود را در باره ارزش هنری آن آثار به نحو اجمال بیان کنم. نقایص آثار مزبور از لحاظ تناسب و طراحی و پرداختن کارمشهود و نیک آشکار است. بی‌مهارتی و یک نواختی تصدیق‌آور در مورد طرح و شکل و جزئیات تصاویر قابل انکار نیست مگر صحنه جنگاوری سواره، باقی مایه خستگی است و فاقد ذوق عالی است تا هم موجب تعالی آثار و هم عامل حسن تأثیر شود.

غیر از این نقایص روی هم‌رفته در آثار هنرمندان عهد ساسانی ابتکار و اصالت نمایان و پیداست که به ارزش هنری آثار خود توجه داشته‌اند و همچنین معلوم است که شیوه کار را از نمونه‌های دوره هخامنشی که در زیر نظر ایشان بوده است اقتباس ننموده‌اند، برعکس کار آنها ابتکار و نتیجه همان عصر و زمانه است و با آنکه شاید تحت تأثیر آثار رومی که ایران در دوره اشکانیان با آن ارتباط وسیعی یافته بود قرار گرفته باشد، اصالت ایرانی خود را محفوظ داشته و به صورت کار و هنر رومی در نیامده است، در صورتی که از جهات نگاره و لباس تابع نفوذ رومی گردیده است چنانکه اثراتش مشهود می‌باشد. اما در آنچه مربوط به وجود پادشاه است که همه جا در میان صحنه قرار گرفته آثار و علائم سادگی و حتی برآزدگی نیک دیده می‌شود، از لحاظ پیکر و قامت شاهانه و اسب و لباس و همچنین

اسلحه و ابزار وضعی را داراست که نشانه پیشرفت بسیار نسبت به آثار قبل از عهد ساسانیان به شمار می‌رود و این به نظر من بیشتر از آن جهت در خور اهمیت است که مربوط به قبل از دوره‌ای می‌شود که گوئی هنری اصلاً در آنجا نبوده است.

با از بین رفتن اشکانیان (ارساسید) و تجدیدنیری آئین دینی ملی تکان جدیدی هم در روح ملی پیدا شده بوده است . چنانکه از نقوش برجسته زمان پادشاهان نخستین ساسانی دیده می‌شود و همچنین در قصرها و بناهای عمومی که آنها بر پا ساخته بودند . سپس باردیگر تجدیدحیاتی در زمان پادشاهی بهرام چهارم پیدا شد و دوره فترت مجدد نیز با تجدید آثار هنری که شاید تابع نفوذ بیزانتین (رم شرقی) بوده در پادشاهی خسرو دوم یا خسرو پرویز به وجود آمد . راجع به تأثیر هنر عهد ساسانی در دیگر کشورها و دوره‌های بعد بعضی از نویسندگان نظریاتی قرین حدس و قیاس اظهار کرده‌اند که من از پیوستن به این دسته خودداری خواهم کرد ، ولی یادآوری می‌شود که در این زمینه به کتاب تخیل‌آمیز آقای دیولافوا و مقاله جالب توجه آقای فنه اسپرز^۱ در نشریه معماران انگلیس به سال ۱۸۹۲ می‌توان مراجعه نمود .

کتیبه‌های ساسانی در تخت جمشید - دو کتیبه دیگر نیز به زبان پهلوی هست که درخور ذکر است: یکی در یازده و دیگری دوازده سطر که بر سردر جنوبی کاخ داریوش در صفت تخت جمشید قرار دارد و آن راجع است به پادشاهی شاپور دوم و شاپور سوم که نخستین بار اوزلی آنرا در سال ۱۸۱۱ استنساخ نموده و به انگلستان آورده است . کسانی که نوشته‌اند در صفت هخامنشی از دوره فرمانروائی سلوکیداها و اشکانیان یا ساسانیان اثری نیست ظاهراً متوجه این کتیبه ها نشده بودند .

آثار هخامنشی - حال از آثار ساسانی در دره پلوار توجه خود را به دوره پیش‌تر مسیر تاریخ و زمان معطوف می‌سازم تا موضوع غامض تر ، ولی جالب‌تر

آثاری را بررسی کنم که در همان حوالی موجود و به با عظمت ترین ادوار تاریخ ایران مربوط است و به وجهی نمایان هر چند که به صورتی ویران کار و حجاری شاهنشاهان هخامنشی - داریوش ، خشیارشا و اردشیر را در نظرما جلوه گر می‌سازد .

قبلاً نیز وقتی که در باره مقر و مقبره کوروش صحبت شده بود اشاراتی مقدساتی در این باب نموده‌ام . اینک بعد از آن آثار بسیار کهن و فرمانروایان دوره‌های پیشین بنا بر توالی طبیعی به شرح پایتخت جانشین برجسته تروی می‌پردازم .

جهانگردان سابق - جا دارد این بحث را با پیش‌درآمدی از بعضی نکته‌های کلی در باب تاریخ و وضع چهار دسته از آثار قدیم که در زیر نظر ما است و همه نیز به یک دوره مربوط است و کم و بیش نمونه‌های واحدی را روشن می‌سازد مطرح کنم . خرابه‌های استخر و مقبره‌های سنگی نقش رستم و قطعاتی که در آن جلگه پراکنده است و ستون‌های ایوان تخت جمشید بدون هیچ گونه شک و تردید از یادگارهای جانشین‌های کوروش و مقر و مقبره شاهنشاهان نامی است و این اطلاعات هم فقط در دوره‌های نسبتاً اخیر به دست آمده است . به عقیده من اولین باری که نویسنده‌ای اروپائی راجع به خرابه‌های تخت جمشید ذکر کرده است فرایر اودریکوس بود که در حدود سال ۱۳۲۵ میلادی از یزد به خوزستان سفر و در بین راه چنین مشاهده کرده بود :

« شهری به نام کوسروم هست که سابقاً از بلاد مهم بود و در دوران قدیم آسیب بزرگی از ناحیه فرمانروایان آن بر رومی‌ها وارد شده بود . محیط آن بالغ بر پنجاه میل است . در آنجا هنوز کاخ‌هایی پا برجاست ، اما از سکنه خالی است » از قرار معلوم فرایر گرامی هیچ گونه سابقه ذهنی راجع به کوسروم نداشته ، چنانکه ۵۰ سال بعد نیز جهانگرد ونیزی جوزفا باربارو ، سامسون و رستم را یکی فرض کرده بود و لابد تخت جمشید که وی نام آنرا کامارا نوشته از آثار یهود و بند امیر را هم به حضرت سلیمان نسبت می‌داده ، در قرن هفدهم مانند سلو اطلاع بیشتری داشته است : « طبقه روحانی شیراز به من اظهار داشته‌اند که علمارا عقیده

بر این است که تخت جمشید باستانی چهل منار داشته و ویرانه‌های کاخ کوروش در آنجا واقع بوده است.»

اگر برادران روحانی (مسیحی) شیراز با افراد بیشتری رابطه می‌داشتند طی دو قرن آینده آن همه تغییرات متفاوت و بی اساس در باره تخت جمشید به ما نمی‌رسید، زیرا که عده‌ای آنرا بنای لاسخ (از بزرگان یهود) و برخی دیگر مقبره نوح دانسته و بعضی‌ها نیز نوشته‌اند که در اثر انفجار آتش فشان معدوم گردید و باز دسته دیگر آنجا را پرستشگاه بت پرستان نامیده و تاریخ بنای آنرا به ۳۰۰۰ سال قبل منسوب داشته‌اند.

القبای میخی = به راستی که مایه انبساط خاطر است که در این عصر روشنایی علم و دانش استوار، نظری هم به روزگاز گذشته بیندازیم تا بدانیم که دیگران در آن دوره تاریکی با زحمت فراوان چه کارهایی کرده‌اند، ولی این موضوع به هیچوجه از قدر و امتنان ما نسبت به کسانی مانند شاردن و کمپر و لویرن نخواهد کاست که در اواخر قرن هفدهم و اوایل قرن هیجدهم با خواندن کتیبه‌ها و پی‌بردن به داستان تصاویر بناهای هخامنشی خدماتی انجام داده‌اند و همچنین نی‌یورکه خدمت و کار مبتنی بر فضل و دانش وی قدر و اعتبار خاصی به نیمه قرن گذشته داده است، یا نسبت به افرادی مثل ریچ، اوزلی و کربورتر در اوایل قرن نوزدهم که تصویرها و متن‌های استنساخی دقیق را نخستین بار به اروپا آوردند و بدین ترتیب کار پژوهندگان که بواسطه این اکتشافات بسیار علاقه‌مند و هشیار شده بود آسان شده است.

این توفیق در واقع از خواندن خط میخی بدست آمده است. احتیاجی نیست که من داستان این اکتشافات را که هم نیک شنیدنی و هم بسیار جالب

۱ چند تن از جهانگردان قرن هفدهم که قصد تألیف و انتشار کتاب به میزان کثیر داشتند هنرمندانی را با خود به ایران بردند تا تصاویر مورد علاقه را برای ایشان فراهم سازند که از آن جمله‌اند پیترودلاواله و کمپفر. هربرت تصویرهای کتابش را در کشور خود تهیه نمود و کار او را جمع به تخت جمشید قرین نتایج سرشار بود، استریوس نیز به همین نحو عمل کرده است.

توجه است تکرارکنم و اظهار همین مطلب بس ابتدا پروفیسور گروتفند که در آلمان و بعد از او آقای بورنوف در پاریس و پروفیسور لارسن در بن (آلمان) و مستقل از کار این حضرات، سر. هنری رالینسن که در آن موقع سرگرد بوده در خود ایران رفته رفته با رسیدگی دقیق و صبورانه و با بصیرت برکت آمیز خود از این آثار و علایم که قرن‌ها مایه حیرت و سرگردانی اهل تحقیق بود نخست به خواندن الفبا و در نتیجه آن کشف خود زبان کامیاب شدند و از آن پس راز و رموز تخته سنگ‌های عظیم بیستون و حجاری‌های تخت جمشید و کتیبه‌های نقش رستم در نظر اهل جهان آشکار شد و افراد بشر اطمینان حاصل کردند که به خواندن نوشته‌ها و مشاهده کار دست خود داریوش شاه توفیق یافته‌اند. از برکت این اکتشافات حیرت آور دیگر دوره حدس و قیاس سرآمد و به جای اصل و ریشه آن آثار بحث و کاوش در باره مضامین این آثار جالب نظر ابدی پیش آمده است و نیک پیداست که این رشته سر دراز خواهد داشت.

تصاویر ممتاز = درحین این اکتشاف‌ها بود که با اقدام بلند نظرانه و روشنفکرانه دولت فرانسه در طبع و نشر پی در پی کلیشه‌های بسیار ممتاز تکسیه، فلاندن و کست، کار تحقیق و بررسی اهل فضل و دانش آسان تر شد. هر چند که در مقابل اثرات فن عکاسی کارایشان و به خصوص کارتکسیه گاهی خیال انگیز و غالباً نیز توأم با اشتباه است، باز در قدر و منزلت مقام این هنرمندان بنام، آنچه سخن گفته شود مبالغه نخواهد بود آن‌هم به مناسبت تلاش کار در سر زمینی است که فقط کسانی مشکلات و موانعش را درسی با بند که خود به آنجا سفر کرده باشند.

جای هیچ گونه تردید نیست که خدمات ایشان کار بررسی هنر و معماری ایران را رونق فراوان بخشیده است. در دوره‌های بعدی صنعت عکاسی هم به یاری اهل تحقیق آمد و با وجود نوری قوی و به همان نسبت سایه سخت تیره مشرق زمین باز تا حال در این زمینه نتایج بی نظیری بدست آمده است. به هر صورت

باید قدر و ارزش آثار و الواحی را که استولز و دیولافوا تهیه کرده‌اند نیک بشناسیم و سپاسگزار ایشان باشیم.

نام واقعی - باوجود همه وسایل و دانش استواری که از این رازها راجع به آن آثار در اختیار ماست باز معلوم نیست چه نام واقعی قدیمی ایرانی را داریوش و جانشین‌های وی برای مقر و کاخ‌های خود که در جلگه‌های مدوس و آراکس ساخته بودند و فعلاً به استخر و پرسپولیس (تخت جمشید) معروف‌اند به کار می‌برند. نام نخستین راجع به شهر و مقر اهالی و عنوان ثانوی خاص کاخ‌ها و عمارات پادشاهی بوده است. اما اسم استخر در هیچ کدام از کتاب‌ها و آثار یونانی دیده نمی‌شود و گمان می‌رود که از اصل پهلوی باشد، در صورتی که کلمه پرسپولیس که عنوان جهانی آنجا شده است تا ظهور اسکندر که دوست سال هم از برپاساختن آن بناها گذشته بود شنیده نشده بوده است و بنا بر ارتباطی جناسی رفته رفته رواج یافته است. اینها از مطالبی است که هنوز کتیبه‌های میخی به روشن شدن آنها مددی نرسانیده است و بعید می‌نماید که پی‌گیری و کاوش نسل آینده هم به جل آن فایق آید.

تاریخ استخر و تخت جمشید - دستگاه‌های متعدد پادشاهان مختلف عیلامندی را به ترتیبی که در مسیر ما واقع می‌شوند مورد امعان نظر قرار می‌دهیم. با آنکه تخت جمشید در اثر حمله سردار مقدونی به آنجا یک باره شهرتی اروپائی یافت قبل از آن تاریخ کسی در خارج از ایران نامی از وجود آن نشنیده بوده است. پادشاه عظیم‌النشان بر طبق معمول زمستان‌ها در مقر شوش و تابستان را در اکباتانا سفیران خارجی یا واردین ملتجی را بار می‌داد و چنین می‌نماید که بواسطه وضع معتدل اقلیمی تخت جمشید فقط موسم بهار را در آنجا بسر می‌برد تا سیوه‌های نوبر پیش‌کش ملت‌های خویش را دریافت و گزارش ارکان دولتش را استماع کند و باج و ستایش اتباعش تقدیم درگاه شود.

ایوان بزرگ با کاخ‌ها و تالارهای آن مخصوص مراسم تشریفاتی بوده نه محل اقامت و کار، اما بواسطه مجاورت آن با پاسارگاد کوروش و مجامع اختصاصی

آن بود که براهمیتش بیفزود. در اینجا شاهنشاه رسماً جلوس می‌نمود و در آتشگاه‌های مغان به نیایش اهورامزدا می‌پرداخت و بنا بر روایت ایرانیان در آنجا داریوش نسخه اوستا را که با حروف زر و سیم بر ۱۲۰۰۰ ورق پوست گاو، نیک پرداخته نوشته شده بود جا داده بود و باز در همین جا آراستگاری شش تن از پادشاهان هخامنشی واقع است، ولی در حالی که ایوان را برای برگزاری مراسم باشکوه درباری اختصاص داده بودند اقامتگاه شاهی در حوالی آن بوده و محل اقامت و کار همه طبقات مردم تا کوهپایه امتداد داشته است.

در خرابه‌های جلگه پلوار که استخر باشد و در اینجا شرح آن بیان می‌شود شاید آثار و یادگارهای عظمت کهن را بتوان کشف کرد. با یورش اسکندر و به آتش کشیدن یک تا چند کاخ آن با فرمان وی که من داستانش را به زودی شرح خواهیم داد تخت جمشید ناگاه از نظرها افتاد و جز نام چیزی از آن بر جا نماند، مگر در دوره بی اثر تسلط سلوکیدها (که هنگام برانداختن ایشان باز از این لحاظ اهمیتی احراز کرد که آنتیوش اپیغان در سال ۱۶۴ پیش از میلاد به غارت آنجا پرداخت) باز نام و نشانی یافت و چنین می‌نماید که در دوره فرمانروائی اشکانیان این شهر که در سال ۲۰۰ میلادی مقر یکی از فرمانداران محلی بود نامش به استخر مبدل گردیده^۲ و در همین جا بر اثر ضعف و انحطاط عمومی آئین ملی، آتشگاه‌های زردشتی یکی بعد از دیگری دچار حریق شد

۱ - Antiochus Epiphanes

۲ - قصه ایرانی تأسیس استخر را به استخر فرزند افسانه‌ای کیومرث نسبت می‌دهد، اما استخر را به کلمه پهلوی به معنی حوض یا انبار آب منسوب می‌دارند و شاهد آنرا هم انبار عظیمی می‌شمارند که در یکی از سه ارتفاع جالب توجهی در میان جلگه مرو دشت هست که می‌گویند عضدالدوله پادشاه دیلمی در قرن دهم میلادی ساخته. اما از قرار معلوم این نام قرن‌ها قبل از ساختن آن انبار وجود داشته، مگر آنکه تصور کنیم که انبار آب را خیلی پیش‌تر از پادشاهی عضدالدوله ساخته باشند و او فقط آنرا وسیع و تمیر کرده باشد. در هر حال بهتر است از این مقال درگذریم و فرض کنیم که آنجا به نام دیگر بوده و بعداً با ترجمه تسمیه‌ای محلی تطبیق یافته است.

بهترین شرح راجع به استخر را اوزلی در سفرنامه خود جلد دوم نگاشت.

و همین جا معبد آناهید^۱ ربه النوع قرار داشته که یکی از کاهنان آن با نام ساسان پدر بابک یا پاپک جد اردشیر بوده که در سال ۲۲۶ میلادی حکومت اشکانی را بر انداخت و خاندانی را اساس نهاد که هنوز دارای اسم جد او است.

در اثر تجدید نیروی دینی و روح ملی که بواسطه تأسیس خاندان ساسانی پدید آمده بود، استخر بار دیگر پایتخت تشریفاتی امپراتوری شد و با آنکه اردشیر اقامتگاه خود را به گور یا جور (فیروز آباد فعلی) و جانشین های او به تیسفون و سلوکیه به بیشاپور و دستگرد انتقال دادند، استخر محل خزانه و آتشگاه خاندان شاهی باقی ماند و در آنجا سر پادشاهان مقهور را بردار می آویختند.

می گویند بوسیله شاپور دوم جمعیت آنجا سخت تقلیل یافت چون وی دوازده هزار خانوار را به نصیبین کوچ داد (بدون شک این حرف خیلی اغراق - آمیز است). هنگامی که اعراب در سال ۶۳۹ میلادی بر ایران تاختند استخر از جمله نقاطی بود که ابتدا با موفقیت در مقابل حمله عمر مقاومت نمود و بعد از پنج سال تسلیم شد و مقدار جمعیت آن که پس از شورش بر ضد حاکم عرب و قتل او ترقی کرده بود باز جبراً کاهش یافت. در همان قرن ارگ آنجا بوسیله خلیفه معاویه بر رأس یکی از صخره های جالب توجهی که اشاره نمودم بنا شد.

در قرن دهم میلادی سه تن از جغرافی دان های عرب از آن نام می برند یکی مسعودی که در آنجا کتابی حاوی تصویر و تاریخ تمام پادشاهان ساسانی دید که تألیف ابواسحق اصطخری اهل آنجا بود و بنا بر نوشته او شهری به اندازه متوسط بود با ارگی مستحکم که در حدود یک میل مساحت داشت.

۱ - آناهیتا، آناهید یا تاناتا که همان اناهه تیس یونانی هاست خرابه های معبدی است که راجع به آن وقتی که درباره کنگاور در جلد اول این کتاب شرحی می نوشتم اشاره نمودم که وی ربه النوعی بوده که از پایان قرن پنجم قبل از میلاد در کیش رسمی ایرانیان همان سهم و اثری را داشته که استارته در میان فنیقی ها و میلیتا در نزد بابلی ها و الیتا در نظر اعراب و افرو دیت در میان یونانیان. بنا بر قول پلوتارک مجسمه آناهیتا در تمام شهرهای بزرگ ایران نصب شده بود و می گویند اصلش از ارمنستان یا کبادوکیه بوده و ترجمه رایج نام وی به ارتیس یا دیانا به نظر من صحیح نیست.

مقدسی بخصوص از مسجد آن جا یاد کرده است. در پایان قرن مزبور بواسطه شورش های پی در پی که در دوره صمصام الدوله از خاندان آل بویه رخ داده بود ویران گردید. هرگاه قول حمدالله مستوفی معتبر باشد باید که در قرن چهاردهم تجدید آبادی و عظمت نموده باشد چون وی وسعت آنرا چهارده در ده فرسخ نوشته که کاخ های تخت جمشید و همه اراضی مسکون از پایتخت هخامنشی در جلگه پلوار تا ارگ استخر را که در قرون وسطی بر بالای تخته سنگ نوك تیز ساخته بودند شامل می گشت.

این ارگ را اتابکان فارس زندان رسمی کرده بودند و تا سال ۱۵۷۶ هم به این عنوان از آنجا استفاده می نمودند. در سال ۱۶۲۱ پ. دلاواله آنجا را مخروب یافت. راجع به بناهای دیگر غیر از سکو و مقبره های تخت جمشید و قبوری که در نقش رستم بر کوه کنده بودند مسافران قرون هفدهم و هیجدهم شرح و بسطی نداده اند و این کار اکتشافی آثار قدیم شهر مزبور به عهده جهانگردان دوران جدید افتاده است و آنجا باهر نامی که داشته جمعیت زیادی در دورادور کاخ های داریوش و خشایارشا گرد آمده بودند و در زمان چند خاندان پادشاهی نیز چند بار پایتخت رسمی ایران بوده است.

۱ - خرابه های استخر - ویرانه هایی که باقی است و جهانگردان استخر می نامند به دودسته تقسیم می شود: یکی آنهایی که در اطراف پلوار اندکی قبل از اینکه آن رودخانه بین تخت جمشید و نقش رستم به جلگه مرودشت وارد شود واقع است، دیگر ویرانه هایی است که بر تپه محکم یادژی که سابقاً هم به آن اشاره کرده ام واقع گردیده است. بناهای دسته اول بر صفا ای واقع شده اند که رودخانه در فاصله محدودی از چاپارخانه پوزه آنرا حلقه وار سیر می کند.

جهانگردان در میان ویرانه هایی که باقی است کاخ و معبد و قلعه سراخ کرده اند، ولی به نظر من هیچ روشن نیست که این حدسیات مقرون به صحت باشد، اما قدر مسلم این است که ویرانه های موجود مربوط به یک

شهر زمان هخامنشی و معاصر با ساختمان های مجاور در تخت جمشید و متأخر بر آثار پاسارگاد می باشد.

از لحاظ جنس ساختمانی و سبک و پرداختن بنا شباهت تامی با عماراتی دارد که بر ایوان کاخ ساخته بودند هرچند که وضع کار در استخر به کلی از قرار دیگر و حتی نا معلوم است.

نزدیک کوهسار در سمت جنوبی ، بقایای درگاه بزرگی است که با سنگ ساخته اند و بدون شک مدخل عمده شرقی شهر بوده و آن در وسط ، دو معبر دارد: یکی برای عبور حیوانات و کاروان ها و دیگر خیابان دو بر جهت پیاده ها. ستون سنگی که این دو راه را از هم جدا می سازد هنوز در آنجا مشهود است. اندکی در سمت شمالی آن بقایای ساختمانی کاخی دیده می شود مشتمل بر پایه ها و قطعات پراکنده و ستون های هشت ضلعی و چندین درگاه و شاه نشین و ستونی هم خاکستری فام تیره به ارتفاع ۲۵ پا و قطر دو پا با سرستونی از گاو دوسر نظیر آنچه در تخت جمشید هست و در شوش نیز پیدا شده است. این ستونی که باقی است هم مفتاح بعضی مسائل مبهم و هم مصداق شرح قابل توجهی است که مقدسی در باره آن بیان کرده است چنانکه وی می نویسد:

« مسجد اصلی استخر (اصطخر) در جوار بازار واقع و به سبک زیباترین مساجد سوریه ساخته شده است ، ستون هائی گرد دارد و بر هر ستون سرگواست و گفته اند که آنجا آتشگاه بوده و بازار از سه جانب آنرا فرا گرفته است. »

این بود وضع و حال آنجا در قرن دهم میلادی که شکی در ذهن ما باقی نمی گذارد که آن بنای هخامنشی بوده که مسلمان ها به مسجد مبدل کردند. کریپوتر و دیگر جهانگردان معاصر نام محلی آنرا که حرم جمشید باشد ذکر نموده اند. در سمت شمالی نزدیک رودخانه این خرابه ها یا بقایای دیواری که کناره های نامرتبی دارد و آثار حلقه های نیمه مدوری در یک طرف آن دیده می شود و بجرائی که روزگاری آب پلوار به آن می ریخته احاطه گردیده است و مثل این است که

این دیوار را خیلی دیرتر از بنای اصلی ساخته باشند و شاید هم در دوره سلطه اسلامی بنا شده باشد. این است جمع خرابه های باقی مانده از آن محلی که روزگاری مرکز تجارتی مقر داریوش بوده است. حفریاتی در تل ها و تپه های آن حدود ممکن است به اکتشاف های رضایت بخش منجر شود .

سه گنبدان - هنگامی که از صفت تخت جمشید نظر به جلگه مرو دشت می افکنیم بر جسته ترین چشم انداز در جلو ما سه بر آمدگی سنگی مجزاست که راست از میان جلگه در مسافت هفت تا هشت میلی سمت شمال غربی از جلگه بر آمده است. قسمت پائین این صخره ها دارای دامنه های شیب دار است که بر فراز آنها پرتگاه بسیار تندی سر به فلک کشیده است و آن به نوك باریک نا همواری منتهی می شود.

این تپه ها سه گنبدان نام دارند ، اسامی آنها را حمدالله مستوفی در قرن چهاردهم استخر شکسته و سنگوان ذکر نموده و در قرن حاضر فریزر استخر شکسته و شمگان نام برده و بینینگ استخر شهرک و کومفیروز و استک غیله و غیلان نوشته است . نولدکه ، آخرین مرجع ما است و می نویسد که تپه وسطی که ارگ استخر در قرون وسطی و همچنین مخازن آب در آنجا ساخته شده بود اسم ، قدیمی اش را از دست داده و حالا میان قلعه نامیده می شود . موریه ، دوید و فلاندن بر آن بالا رفته و شرحش را نوشته اند. فلاندن آنرا قلعه سرو خوانده است. وی نقشه سه منبع آب را که در قرن دهم آنجا ساخته بودند و اشاره کرده ام تهیه نموده.

در ساختمان این انبارها از فرو رفتگی و برآمدگی های طبیعی کوه استفاده شده است و بدین مناسبت ما را به یاد حوض های معروف جنات عدن می اندازد. بر همین تپه بقایای درگاه برج و باروهای کاخ قدیمی هست و همین آثار و خرابه ها بر صخره شهرک نیز که مجاور آنجاست دیده می شود . ارتفاع آن از کف جلگه ۱۲۰۰ پاست و گمان می کنم که تمام مساحت بین استخر قرون وسطی و دوره هخامنشی در یکی از ادواز گذشته کم و بیش بوسیله افرادی در حومه و توابع آنجا مسکون

بوده است که همه اسم واحدی داشتند و شهری که به رسم و روال مشرق زمین شامل آلونک‌های گلی سست بنیاداست زود و آسان از روی زمین نا پدید می‌شود .

۴ - مقبره‌های پادشاهان در نقش رستم - اینک توجه خود را به دیوارهای سنگی حسین کوه معطوف می‌سازیم به آن قسمتی که محتوی قبرها است که تقریباً ۲۰۰ پا طول آن است و در بالای لوحه‌های منقور پادشاهان ساسانی مقبره‌های ممتاز پیشینیان آنهاست که قدر و مقام بیشتری داشته‌اند .

این آرامگاه‌ها چهارتا است و غیر از دومی از سمت شرقی که مقبره داریوش فرزند هیستاسب است علائم عمومی بقیه هم از جهت بنا و هم آرایش چنان به یکدیگر شباهت دارد که وصف کردن یکی مثل تعریف کردن همه آنهاست .

حسین کوه که در بلند ترین نقطه ۸۰۰ پا از کف جلگه ارتفاع دارد در انتهای غربی این بلندی به ۲۰۰ و حتی ۱۰۰ و کمتر می‌رسیده و در جبهه تا به حد نصف و دو سوم ارتفاع کلی تنزل می‌نماید . در آنجا رو به جلگه ، معماران شاهی در قسمت فرو رفتگی صخره جایگاه تابوت‌های پادشاهان راکنده‌اند . از بیرون ، این مقبره‌ها نمای صلیب عظیمی را دارند که بسته به وضع طبیعی کوه اندازه آنها کم و بیش تغییر می‌یابد ، لبه‌های صلیب ارتفاع متساوی دارد یعنی ۲۴ پا که جمعاً ۷۴ پا می‌شود و در حالی که قسمت بالا و پائین ۳۰ پا پهنا دارد ، لبه میانه یا متقارب از یک سر تا سر دیگر ۹۰ پا است .

قسمت زیرین مقبره هم بر طبق معمول ۳۰ پا از کف زمین بلند تر است و کسی از آن و بخصوص سر در قسمت میانه ، بالا نتواند رفت ، مگر آنکه باطناب او را بالا بکشند و چنانکه خواهیم دید جنازه شاهی را نیز به همین ترتیب بالا می‌بردند . مسافران متعددی که در این قرن از قسمت داخلی مقبره‌ها دیدن نمودند ولی تا حد مطلوب به مقصود خویش نرسیدند .

علائم خارجی - علامت‌های مقبره‌ها از بیرون به شرح ذیل است : در قسمت پائین صلیب تراشیدگی است با پنج تا شش پا عمق و قسمت تحتانی عقب آن عمودی است بدون هیچ گونه آراستگی و تزئین ، سپس دهانه میانه است که درگاه مقبره در آنجا است و شکل حجاری نمای کاخ‌های هخامنشی را دارد ، چهار سر ستون گاو نیمه جدا برسکوئی قرار گرفته با شکاف عمیقی در تخته سنگ به این صورت در آورده‌اند بر بالای آن ستونی است حاوی کتیبه که با تراش‌های ظریفی آراسته شده است . در بین دو ستون وسطی ، درگاه واقع است که به شکل صندوق تراشیده‌اند و سبک تزئین قسمت فوقانی آن بی چون و چرا از آثار مصری اقتباس گردیده است . درگاه از طرف خارج به چهار جزء تقسیم شده سه قسمت فوقانی آن هیچ وقت به مرحله حجاری نرسیده و یک پارچه سنگ است و صخره تحتانی را که در حدود چهار پا ارتفاع دارد به قصد مدخل شکافته‌اند و رأس آن با قطعه سنگی که بر محوری قرار گرفته بود مسدود شده .

این سنگ دیگر در آنجا نیست و روزنه قبر که بواسطه دست خوردگی‌ها آسیب کلی دیده نقطه سیاهی در وسط نمای بنا به نظر می‌رسد . اما مهارت و استادی در کار طاقچه فوقانی دیده می‌شود و در آنجاست که اثر مهارت در کار نمودار است و قسمت حاوی کتیبه چنانکه بیان شده است برآمدگی یا تاج درخور ملاحظه‌ای دارد که شامل دو طبقه است و در هر کدام چهار تصویر منقور گردیده (بیست و هشت تا در دو ردیف) که بازوان را برای نگاهداری جسمی که در بالای سر آنها است بلند کرده‌اند .

این تصاویر در جامه‌های گوناگون از اقوام مختلف است . طاقچه این ایوان را که بدون شک اقتباسی از سکوئی است که تاج خسروانی بر آن قرار گرفته به وجه حیرت‌انگیزی دندانه دارکنده‌اند و رأس آن به سر شیر یا گاو منتهی می‌شود و بر نوك آن دو چیز دیده می‌شود . در طرف چپ نیز ایوان کوچکی بر سه پله واقع گردیده که شاهنشاه در آنجا بر پا ایستاده ، اندازه قامتش هفت پا است در جامه پادشاهی و تاجی بر سر و در دست چپ کمائی دارد که ته آن بر زمین است

و دست راستش به علامت سوگند یا نیایش به طرف چیزی که در بالای سر در فضا شناور است بلند شده و به طوری که حالا از کتیبه‌های آنجا نیک آشکار است اهورامزدا، پروردگار است که نظیر آن در مقبره‌های آشوری هم دیده می‌شود. مظهر الوهیت به صورت انسان و نیم تنه مجسم گردیده که سر و آرایش آن با همان وضع و هیبت پادشاهی است و قسمت تحتانی بدن را پرها فرا گرفته است، حلقه‌ای بر دور سینه او است و ستون‌های دراز نور در عقب او تابان است و بال‌هایی او را در هوا نگاه داشته است.

این شمایل رودر روی پادشاه قرار گرفته و دست خود را به علامت خیر و دعا در باره او بلند نموده است و حلقه پادشاهی را در دست دیگر دارد و در عقب اهورامزدا نیز چیز دیگری به صورت برجسته در طاقچه حجاری شده و آن آتشیگاهی است که شعله‌های جاویدان چون درخت کاجی تجسم یافته است. در گوشه فوقانی سمت راست قرص خورشید در آسمان درخشان است و این نکته را هم باید افزود که در ایوان بر دو پهلوی صخره در سه ردیف قائم تصاویری تک و با هم حجاری شده است که با اسلحه یا بی سلاح از پاسداران پادشاهند.

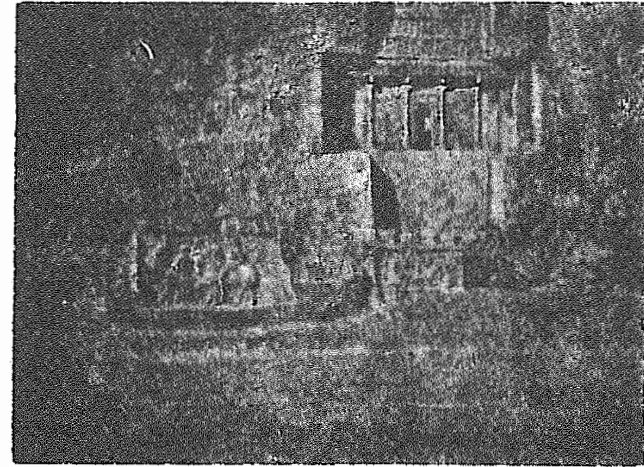
وضع داخلی - ترتیب داخلی این مقبره‌ها قدری متفاوت است و آن بستگی به طرحی دارد که استادکار در نظر داشته و یا تعداد جنازه‌هایی که می‌خواسته‌اند در آنجا دفن کنند، ولی وضع اساسی بناها تفاوتی ندارد یعنی باید باقد دولا از درگاهی کوتاه وارد شد. مسافری را که راهنما یا اهل ده مجاور باطناب بالا کشیده باشند ابتدا به راهرو که معمولا سقف صافی دارد وارد می‌شود، گاهی این سقف منحنی است که برکوه‌کننده‌اند بعد از این راهرو و مشرف به آن رواق - هائی است که در هر کدام چاله عمیقی است که سرپوش سنگی دارد و به قصد مدفن سلاطین تهیه شده بوده است. حداکثر تعداد این قبور در مقبره‌های هخامنشی نه تا است، این چاله‌ها را از صدها سال پیش تاراج کرده‌اند و دیگر در آنجا چیزی برای اهل کاوش باقی نمانده است، درون مقبره تیره و تار و مایه افسردگی است و مثل قبور اهرام مصر بوی زننده و حشرات هم بسیار دارد.

مقبره اولی - خصایص هر یک از این مقبره‌های سلاطین را می‌توان جداگانه مورد توجه قرار داد. مقبره اول که از سمت مشرق نسبت به قبور نقش رستم اولین مقبره است جهتی مخالف دارد و در قزو رفتگی عمیق تخته سنگی کنده شده است و رو به مغرب است نه سمت جنوب، از این رو وقتی که من آنجا را بازدید می‌کردم باب کارعکاسی نبود و شیب سنگ به قدری تند و سریع است که حتی بلدهای پا برهنه محلی نیز نمی‌توانند از آن بالا بروند تا دیگران را با ریسمان بالا بکشند و در هیچ جا هم نخوانده‌ام که مسافری اروپائی داخل آنرا دیده باشد.

برای رسیدن به این مقبره نردبان یا متنجیق لازم است و همین مانع دسترسی به آنجا و بعلاوه عدم تابش آفتاب خیره‌کننده چشم در نیمه روز، نسبت به مقبره‌های دیگر محفوظ تر مانده و چنین می‌نماید که استادی تیشه‌کار فقط چند روز پیش آنرا پرداخته است.

مقبره داریوش - به ترتیب ردیف مقبره بندی جالب توجه‌ترین همه آنها است از آن جهت که بنا بر رازی که کتیبه‌های میخی برای ما باز نموده‌اند مدفن یکی از بزرگترین شاهنشاهان ایران داریوش فرزند هیستاسب است و این معنی از سه ردیف کتیبه‌های میخی به سه زبان پارسی، ایلامی و آشوری که در فاصله بین ستون‌های مرکزی ایوان و قسمتی از سطح فوقانی صخره که بر بالای سر پادشاه است استنباط می‌گردد. خطوطی که بر دیوارها نقش شده بود خاصه متن پارسی با مرور زمان آسیب فراوان دیده، ولی باز از مضمون این نوشته‌ها چنین اطمینان حاصل می‌شود که سخنان خود داریوش را می‌خوانیم که به درگاه اهورامزدا احترام و نیایش تقدیم می‌دارد و القاب و تبار خویش را بر می‌شمارد و نام کشورهای امپراتوری پهناور خود و ملت‌هایی را که به او خراج می‌دهند شرح می‌دهد. بنا بر این افرادی که در جامه‌های گوناگون و از ملت‌های مختلف‌اند که نقش آنها بر پلکان شاهی دیده می‌شود از مردم دیارهای متعددی که وی را پادشاه و شاهنشاه می‌شناسند.

این مطلب در سال ۱۸۸۵ به ثبوت پیوسته است ، زیرا که حضرات باین^۱ و هوسی^۲ دوتن از همکاران آقای دیولافوا بوسیله منجیق به آنجا بالا رفته و نام ساتراب نشین های متعدد را که در زیر قدم بعضی تصاویر منقور شده است کشف نمودند. داخل مقبره داریوش را چند تن از جهانگردان این قرن دیده اند و گمان می کنند کرپورتر نخستین کسی بود که پی برد که آنجا قبر فرزند هیستاسب می باشد. وضع داخلی مدفن از دیگر قبرها بکلی متمایز است ، زیرا که رواق ها و چاله های متعدد ته نه عدد محل جنازه های دیگر دیده می شود که سه تا از آنها در رو بروی مدخل و نیک معلوم است که از اول کنده بودند و حال آنکه در قضای سمت چپ جای شش جنازه دیگر است که ظاهراً بعدها افزوده شده است .



آرامگاه داریوش کبیر

در این مقبره که در سینه کوه واقع است حالت تأثر به انسان عارض می شود ، زیرا که علاوه بر آن وجود بزرگواری که آرامگاه به نام اوست این موضوع نیز یک ماجرای واقعی تاریخ است که تا هفت سال پس از وفات پادشاه

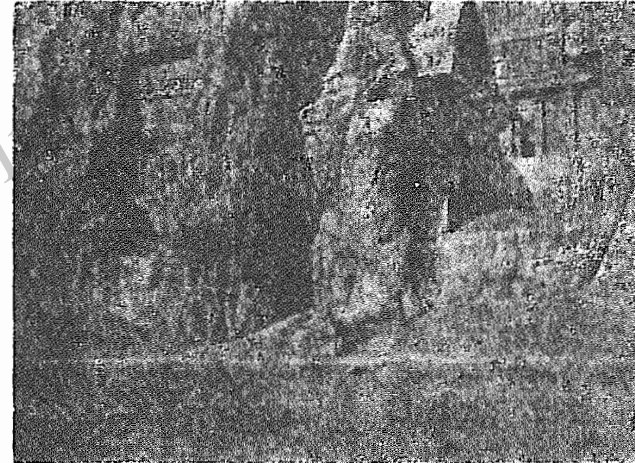
آنجا مأمن خواجه باوفای داریوش شده بود که باوجود همه گونه ترغیب باز قبر سرور خود را ترك نمی نموده است .

شاید از این ماجرا هم جالب تر خاطره واقعه غم انگیزی است که در موقع فراهم ساختن مقبره پیش آمده بود و هنگامی که از پائین بر آن بنا نظاره می کنیم تصویرش در ذهن ما منعکس می شود ، چون پدر و مادر شهریار اظهار علاقه کرده بودند که جریان ساختن قبر را تماشا کنند ، پس داریوش شاه امر فرمود چهل تن از مغها بوسیله ریسمان ایشان را برای ملاحظه مقبره بالا بکشند و بطوری که می گویند نفرت روحانی چون ناگهان ماری در آنجا دیده و ترسیده بودند ریسمان را رها و دو وجود محمول را سرنگون و قریانی کردند . آن چهل نفر گناهکار هم با آنکه خرقة روحانی بر تن داشتند به مرگ محکوم شدند .

مقبره های سوم و چهارم - کار حجاری مقبره سوم از لحاظ اینکه نیک محفوظ مانده بسیار درخور توجه است ، در تخت جمشید هیچ چیزی از وضوح و تازگی ستون هائی که در ایوان است و سر ستون گاو بر آن است بارزتر نیست و یا ستون هائی که بر زوایای تختگاه است و حال آنکه نمای مقبره چهارمی بیشتر از سایر قبرها صدمه دیده ، ستون ها و سر درها تغییر صورت داده است و همچنین است ستون هائی که پایه ایوان است . در این مقبره بیشتر از سایر قبور کاوش هائی معمول گردیده است ، زیرا که آسان تر می توان بر آن بالا رفت .

سروان سوزرلند و سر . اوزلی و سرهنگ داری و سر . رابرت کرپورتر و یارن - دوید و فلاندن و مونی از جمله سیاحان اروپائی اند که در این قرن بر آن بالا رفته اند . سه رواق طاق دار در عقب آن است که هر کدام حاوی قبری است و سرپوش های سنگی قبرها را شکسته یا برده اند . هیچ کدام از مقبره ها مگر قبر داریوش که بدون شک قدیم تر از همه است کتیبه ای یا اثری که هویت آنها را معلوم سازد ندارد و هیچ دلیل درستی هم در دست نیست که سه تن جانشین داریوش یعنی خشایارشا و اردشیر اول و داریوش دوم آنها را فراهم ساخته باشند و یا اینکه بتوان گفت که این قبرها در چه زمانی بنا شده است .

نمونه مصری - از میان همه مقبره‌های هخامنشی تنها این چند قبر شاهی وضع و شکل مذهبی دارند. در تخت جمشید پادشاه به کاخ یا تالار بار ورود و یا برای تقدیم شدن درود و احترامات از ناحیه بندگان خویش جلوس می‌کند. در بیستون



سومین و چهارمین آرامگاه‌های شاهی

به مناسبت پیروزی بر سرکشان مدعی خاندان خود جشن برپا میدارد و از هر دو بابت به درگاه خداوند توانا سپاسگزاری می‌نماید، ولی در این مورد خاص به کاری متضمن نثار و قربانی سبادت می‌ورزد.

وی که وجودی مزدا پرست است سرور جهانیان، ولی بنده پیشگاه اهورامزدا است. از جهت انتخاب محل آرامگاه و ترتیب دفن و آرایش خارجی مقبره متناسب با دعاوی قرین قدر و جلال پادشاهی خاندان هخامنشی است که هنوز با گذشت ۲۵۰۰ سال در گوش ما طنین انداز عظمت مقام شاهنشاه بزرگ است. در میان مقبره‌های شاهی که من در دیارهای مختلف جهان دیده‌ام کمتر دستگامی پرداخته دست آدمیزاد بوده و در هیچ کجا نیز مانند این قبور نفوذ طبیعت مؤثر و جالب توجه نبوده است. در اینجا ناگزیر وجه مقایسه‌ای با مقبره‌های سنگی مصر واقع در

تب' پیش می‌آید از این لحاظ بایستی که آرامگاه‌های نقش رستم و تخت جمشید مستقیماً زیر تأثیر و از روی نمونه‌های جلگه نیل ساخته شده باشد.

بطوری که دیده‌ایم قبر کوروش در آرامگاه برجسته و رفیعی قرار گرفته است. این موضوع که کمبوجیه به چه وضعی دفن شده است اطلاع درستی در دست نیست. اما داریوش بنا بر تجربیاتی که اسلاف او از سفر رزمی مصر به دست آورده بودند و از روی اطلاعاتی که مصری‌ها داده بودند و شاید هم حضور استادانی از آن دیار مقبره‌ای نیک برانزده بر پا ساخته است و در حالی که دسترسی به آن برای ابنای بشر خالی از امکان نیست باز آنرا چنان فراهم ساخته است که همواره نمودار عظمت جاودانی وی باقی بماند.

در اینجا هم وجه تشابه و هم دلیل تفاوت به نظر می‌رسد. پادشاهان هردو کشور در مقبره‌هایی که بوسیله رنج و کار بسیار افراد بشر و با هزینه گزاف فراهم آمده است در سینه کوه مدفون شده‌اند تا جنازه آنها دستخوش لطمه و گزند واقع نشود، اما در حالی که اجساد مومیائی مصری در محلی که دور از نظر و دسترسی انسان نهاده شده بود و در نتیجه آراستگی آن فقط به قسمت داخلی مقبره محدود گردیده است و غرض هم این بوده است که چشم بشر بار دیگر بر آن نیفتد، شرع و آئین زردشتی با جهد و اهتمام تمام عظمت قدر و مقام شهریار متوفی را به رخ اهل عالم می‌کشد و اگر نمونه‌ای مصری مورد علاقه و کنجکاوی باشد بهتر است آنرا در میان مقبره‌های جلگه نیل و صخره‌های بنی حسن جستجو نمود، نه در راهروهای طاقدار ساخته و پرداخته جلگه آرامگاه پادشاهان.

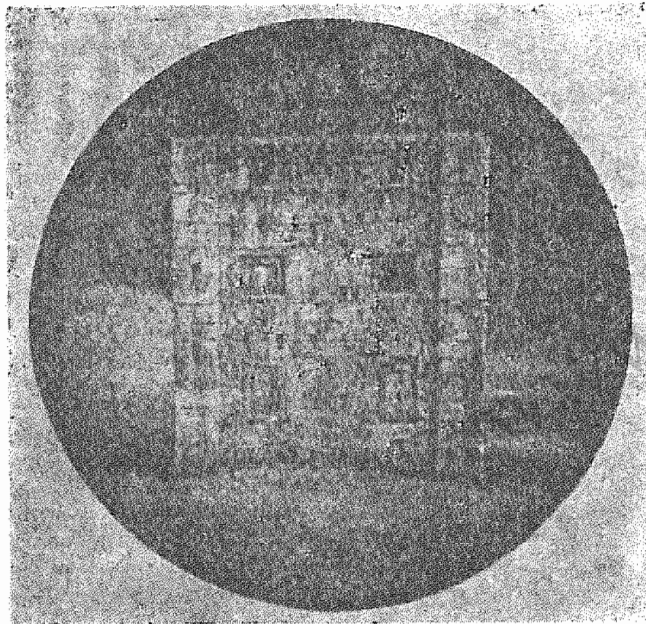
شرع و آئین زردشتی - در این جا قهراً این پرسش پیش می‌آید که چگونه است پادشاهانی که کیش زردشتی داشتند طرقدار و بانی مقبره‌هایی شده‌اند که به هیچ وجه با موازین معروف منع و نهی این آئین درباره دفن کردن جسد سازگار نیست؟ درقبال این سؤال وارد، سعی خواهیم کرد جوابی بدهم. نخست باید این نکته را در خاطر داشت که اوستای معروف زمان ما فقط از دوره نخستین پادشاه

ساسانی اردشیر بابکان (۴۰ - ۲۲۶ میلادی) تدوین یافته است و اجرای تام و تمام قواعد زردشتی بر ضد تدفین خواه از راه سوزاندن جسد یا به خاک نهادن آن که سبب آلودگی عناصر اصلی و نیمه الهی طبیعت می شود فقط از آن موقع مرسوم و مجری شده است.

در عهد داریوش اثر و نفوذ کیش اوستائی به همان اندازه نبود که بعداً پیش آمده است و شاید هم مقررات آنرا به نحو تام و تمام درباره طبقة مغ هاسرعی میداشتند. باری فرمانروائی که یکی از مدعیان شخصی خویش را از میان پیروان آن کیش بر انداخته بود لابد زیر بار قواعد ناهنجار آن طبقه نمی رفته است. جسد سوزانی، چنانکه هرودوت نقل می کند چون باقدر و حرمت عناصر خداوندی منافات داشته منع شده بوده است. پارسیان بی اندازه سبهوت شده بودند وقتی که شنیدند کمبوجیه جنازه آمازیس را به آتش کشیده بود. نهادن جسد در دخمه که طعمه پرندگان شود از قدیم مرسوم بود و در مورد افراد عادی استخوان مرده را به قصد پیش گیری از پراکندگی، مومیائی و سپس دفن می کردند و همین نحوه تدفین اتباع خویش را سلاطین در مقبره های سنگی انجام می دادند و بدین طریق بود که این رفتار تجاوز نمایان نسبت به آئین مزدآپرستی در زیر سایه و اثر نام خود او وقوع یافته بوده است.

می گویند آتشگاه بود - مقابل قبرهای شاهی سومی و چهارمی در نقش رستم برآمدگی نیمه ساختگی دیده می شود. در روی آن محل روبروی مقبره چهارمی که در انتهای غربی است ساختمان چهارگوش خاصی است که غرض از بنای آن مورد اختلاف نظر است، ظاهراً اروپائیان به استناد دلیل زردشتی ها یا آتش پرستان چون درون این ساختمان از دود آتش سیاه شده است در سراسر این قرن آنجا را آتشگاه پنداشته اند. اهالی محل در دوره های مختلف گاهی آنجا را کورنی خانه (کرنای خانه؟) یا تقاره خانه و زمانی هم کعبه زردشت نامیده اند که نام اولی ناشی از عادت ابلهانه کلانی است که روستائیان ایرانی در تسمیه اسامی و اصطلاحات دارند و عنوان ثانوی نیز تکرار همان سنت و روایی است که اشاره کرده ام.

این بنا شامل برجی است چهارگوش که طول هر ضلع آن ۲۳ پا و نیم است و از جرزه های سفید سنگی که با مرمر قابل اشتباه است ساخته شده است. ارتفاع آن از کف واقعی که در زیر خاک پنهان و قسمتی از آن بعد از حفاری پانزده سال پیش بوسیله معتمدالدوله والی فارس خالی مانده است ۳۰ پا است. سه جبهه



آرامگاه (به غلط نامیده شده آتشگاه) در نقش رستم

این بنا پاك و سفید است، ولی تورفتگی هائی دارد که مثل قاب پنجره یا طاقچه است و در آن تخته سنگ سیاه گذاشته اند و جمعاً شش تا است. دو پنجره زیرین مستطیل و وسطی مربع و پنجره های فوقانی هم مربع، اما قدری کوچک تر است که در زیر گچ بری دندان داری واقع است که در گرداگرد رأس بنا دیده می شود و سطح نما هم از چندین حفره و روزنه یک شکل خاصی پوشیده شده است که

هر کدام از یک تا چهار پا طول و پنج پا و نیم پهنا و یک پا و نیم عمق دارند و ظاهراً این حفره‌ها و طاق‌ها به قصد تزئین بوده است.

جبهه چهارمی که مقابل مقبره شاهی است و از همان جا می‌توان به داخل بنا رفت درگاهی دارد با ارتفاع شش پا و عرض پنج پا و در اصل شانزده پا بلندی داشته و حالا تا دوسوم این مقدار از کف زمین بالاست و سابقاً با پلکانی به رأس آن می‌رفته‌اند که اطاقی در آنجاست به مساحت ۱۲ پا مربع و ۲۸ پا ارتفاع. کف اطاق را با تخته سنگ‌ها فرش کرده‌اند و سقف صاف آن هم با دو قطعه سنگ فرش شده است، ولی قسمت خارجی، طاق ضربی دارد و چهار تخته سنگ در آنجا به کار رفته که یکی از آنها را زلزله اوایل این قرن ازجا کنده است. قسمت زیرین برج بسیار محکم بنا گردیده و بعضی از سنگ‌ها را به احتمال گنج‌یابی کنده‌اند.

از قرار معلوم درگاه بواسطه سقوط سنگی که بر محوری متکی بوده مدتی مسدود مانده و خط و شیار آن هنوز دیده می‌شود و آقای دیولافوا کشف نمود که بر کف اطاق قسمت لیزی بوده که با کمک چرخ، اجناس سنگین را می‌توانستند به داخل بکشند. اینها مشخصات عمده برج مزبور است که در آن حوالی منحصر به فرد نیست چنانکه در مورد محلی بنام زندان در پاسارگاد ساختمان مشابهی بوده است، اشاره نموده‌ام.

برج سومی در دامنه کوه پیر مرد واقع در یازده میلی جنوب شرقی فسا است.

غرض از ساختمان آن چه بوده است؟ - اینک رسیدگی این مطلب پیش می‌آید که آنرا برای چه قصد و منظوری ساخته بودند. از لحاظ من تردیدی نیست که آتشگاه نبوده است، زیرا که هیچ گونه شباهتی به آتشکده‌های ایران و یا آنچه بر سکه‌ها دیده می‌شود ندارد. تازه چه مقصودی ممکن بود از برافروختن شعله‌های مقدس در آن مکان تاریک زندان مانند که درز و راهی به هوای آزاد نداشته است در میان باشد؟ فلانند و کست تصور نموده بودند که این طاق شاید برای حنوط پاشیدن و آماده ساختن جنازه پادشاه قبل از نهادن آن در مقبره که

روبروی همانجا بوده به کار می‌رفته است. اگرچه در مورد دیگر دلایلی در اثبات این عقیده اظهار نمودم که نعش‌کوروش را مومیائی کرده بودند باز در هیچ‌جا و کتابی نخوانده‌ام و یا در خود اوستا اثری نیست که دال بر صحت این قول و رعایت و رواج چنین رسم و قاعده‌ای باشد و بر فرض هم چنین مقصودی درین بوده چرا در جای تاریک و مسدود که انجام منظور در آنجا خالی از اشکال و محظور نبوده بایستی این کار شده باشد.

رالینسن گمان کرده است که شاید آنجا خزانه شاهی بوده است. این مطلب هم حدس است که دلیل استواری در تأیید آن نمی‌توان یافت، چون معلوم نیست که چرا گنجینه‌های شاهی را به جای داخل شهر که به گفته دیودور^۱ در همان جا هم بوده در جوار مقبره‌ها قرار داده باشند. با آنکه چنین خزانه‌ای در پاسارگاد وجود داشته است به چه سبب در نوبندجان نیز آنرا ساخته باشند.

دیولافوا نظری را که بیشتر مقرون به حقیقت می‌نماید اظهار نموده است که آنجا آرامگاه بوده و جنازه پادشاه را موقتاً در آنجا امانت می‌نهادند تا تحلیل برود سپس به آرامگاه ابدی که در صخره مقابل بود انتقال می‌دادند. اما باز می‌توان گفت که دلیل و شاهدهی برای وجود چنین رسم و کاری در دست نیست و بدین طریق حکم اوستاهم در باره عرضه داشت جنازه در فضای آزاد مجری نمی‌گردیده است. بعلاوه این برج به هیچ وجه شباهتی به دخمه چنانکه دیده و یا تعریف شده است ندارد.

اکتشاف خود دیولافوا نیز اگر صحیح باشد (من بدبختانه این موضوع را قبلاً نشنیده بودم تا در محل، اقدام به تحقیقاتی کرده باشم) نظریه دیگری درباره طرز تدفین دائمی بوسیله کشاندن چیزی سنگین و یا خود تابوت به داخل آن غرفه اظهار کرده است، هر چند که فعلاً علامت و اثری در این زمینه به نظر نمی‌رسد، لذا من چنین استنتاج می‌کنم به شرحی که قبلاً اشاره نمودم شباهت آنرا با مقبره‌های لقیه (لیکیه) تأیید می‌نماید که این دستگاه و آنهایی که در پاسارگاد و نوبندجان

وجود داشته مقبره‌ای متعلق به شاهزادگان بوده است و شاید هم نمونه‌ای از شیوه تدفین بسیار قدیمی به شمار می‌رفته که بعد از ساختن مقبره‌ای که به فرمان داریوش فراهم شده از بین رفته است.

آقای پروکه حرفش خوشبختانه در تأیید نظر این جانب است دلایل بیشتری اظهار و استنباط می‌نماید که زندان در پاسارگاد بطوری که آقای دیولانوا گمان کرده است مقبره کمبوجیه پدر کوروش بوده به همان نحو، نظیر آن در نقش رستم نیز قبر هیستاسب پدر داریوش بوده است.

آتشکده - پیش از آنکه سر انجام با حسین کوه تودیع کنیم آثار دیگری نیز هست که باید مورد توجه قرار داد و دوتا از آنها به هیچ وجه خالی از اهمیت نیست و در انتهای غربی رشته کوه به آن برخورد می‌کنیم و آن در بر آمدگی تخته سنگی منحصر به فرد دیده می‌شود که حجاری کرده‌اند بدون اینکه پایه یا سر ستونی داشته باشد.

ارتفاع آن پنج پا و نیم و قطر آن یک پا و نیم است و معلوم نیست که به ساختمانی تعلق داشته و شاید هم اثر یاد بود یا نذری است. در نزدیکی همانجا بر بالای صخره محوطه‌ای چهارگوش و مسطح هست که بوسیله پلکان به آنجا بالا می‌روند و گمان می‌رود که دخمه بوده است. در شصت قدمی آن مکان در زاویه تخته سنگی در جهت شمالی دو آتشکده دیده می‌شود که وجودشان قابل تردید نیست با اندازه‌های متفاوت پهلوی هم بر رأس صخره‌هایی که تا کف جلگه ۱۳ پا ارتفاع دارد، کنده شده‌اند.

یکی از آنها دارای پنج پا و نیم دیگری پنج پا ارتفاع است، جناحین آنها بی‌شبهت به طاق نیست و در هر گوشه هم ستونی به نظر می‌رسد و بر نوک آن محلی شبیه به سنگر دیده می‌شود که جای سوخت بوده است، با یک پا پهنا و هشت اینچ عمق و البته کاملاً از آن قبیل آتشکده‌ها نیست که در حجاری‌ها و یا بر سکه‌ها دیده می‌شوند و بعید است که این دو اثر از قدیم‌ترین یادگارهای مزدا پرستی

در ایران باشند. موریه می‌نویسد که قدری جلوتر از آنجا چند روزنه و پنجره هم دیده است به اندازه‌های مختلف، اما یک طرح و شکل و کتیبه‌ای نیز در بالای آنهاست که در فرو رفتگی کوه کنده شده است. من متوجه آن نشدم، ولی کربورتر که دیده بوده، کتیبه‌ای وجود نداشته است.

۴ - خرابه‌هایی که در جلگه مانده است - تا اینجارسیدگی خود را درباره انبیه و آثار سمت شمالی جلگه مرو دشت تمام کرده‌ایم و به طرف پلکان و عمارت بزرگی که هدف فعلی ما است رهسپار شده به شرح داستان برجستگی پایدار آن می‌پردازیم و در سر راه آثاری را که در خارج از حوزه خود تخت جمشید و مشتمل بر سه اثر است مورد توجه قرار می‌دهیم.

در جلگه سمت شمالی پلکان در نیمه راه بین نقش رستم و تقریباً روبروی نقش رجب بنائی از سنگ سفید یا جرزهای عظیم که هر کدام ده پا طول و چهارپا ضخامت دارد در دو طبقه دیده می‌شود که مرتبه تحتانی لبه‌ای به اندازه دویا جلوتر از طبقه بالا دارد. سطح طبقه فوقانی سی و هفت پای مربع و ارتفاعش از سطح جلگه هشت پا است و اهل محل آنرا تخت رستم و گاهی تخت طاوس می‌نامند و عنوانی است که مأخذ و مفهوم درستی ندارد و در ایران معمولاً به غالب خرابه‌های قدیمی اطلاق می‌شود.

حدس زده‌اند که شاید آنجا پایگاه آتشکده‌ای بوده، اما این حرف به هیچوجه قابل تأیید نیست. در نیم میلی پلکان در سمت شمال و نزدیکی صخره‌ها یک درگاه سنگی با سر در و دیواره‌های سنگی هست که پیکری روحانی را در ردای بلند بالای سردر به صورت برجسته‌ای کنده‌اند، شبیه به آنچه در سردرهای تخت جمشید و در خرابه قصر ابونصر در نزدیکی شیراز دیده می‌شود. خرابه سومی چندین سال است که از بین رفته، ولی محل آن هنوز معلوم است و سیاحان سابق از کمپفر تا لویرن و دیگران از آن اسم برده‌اند و جا دارد ذکر آن را به میان آید و آن تک ستونی است که برپایه‌هایی در سمت جنوب غربی جلگه تخت جمشید قرار-

گرفته و شاید از بقایای ساختمانی باشد که از بین رفته است و ایلات صحرانشین آنرا فرو انداخته‌اند تا از میله‌های فلزی که در آن به کار رفته استفاده نمایند.

ع - تخت جمشید - سیرو بررسی‌ها اکنون ما را به خود ایوان و کاخ رسانیده است که با خرابه‌های حوالی آن بیش از دو قرن پیش به این طرف همان تخت جمشیدی شناخته شده است که اسکندر تسخیر کرد و طعمه آتش ساخت و در پنجاه سال اخیر هم بنا بر کتیبه‌هایی که بر آثار آن دیده می‌شود همان بناهایی است که نخستین پادشاهان هخامنشی برپا ساختند.

این مسئله تاریخی که آیا واقعاً همین کاخ و بناها بود که سردار مقدونی به آتش کشیده و آنجا واقعاً قلعه و ارگ تخت جمشید بوده است که عده‌ای از نویسندگان قدیم شرح و بسط وافعی راجع به آن باقی گذاشته‌اند و اینکه آیا کارهای ساختمانی‌اش تمام و کامل شده بود و به چه وضع و ترتیبی دچار آسیب و انحطاط گردید مطالبی است که جوابش را تا انجام تعریف خرابه‌های کنونی که از این راه اطلاعاتی در دسترس ما خواهد افتاد به تأخیر خواهیم انداخت و همچنین مطالب فنی و هنری که از این آثار استنباط می‌شود و فقط قسمتی از آن تا به حال روشن گردیده است مثلاً از آن جمله این مطلب که طرح و منشأ ایوان و تالارهای آن از کجا اقتباس شده است و اصل و نوع و مقصود و کیفیت سنگ تراشی و کنده - کاری که سراسر این ابنیه را مزین نموده و آن بناها و آثار متعدد با چه هدف و منظور ساخته شده‌اند در موقع خود یعنی هنگامی که زمینه وافعی برای استنباط و قیاس فراهم شده باشد مورد توجه قرار خواهد گرفت. اما می‌توانم این مطلب را بی درنگ عنوان کنم که نظریه فرگسون^۱ دال بر اینکه کاخ‌های تخت جمشید به دو منظور ساخته شده است: یکی مقاصد دولتی و دیگر جنبه روحانی که مبتنی بر نیایش مذهبی بوده است که در بحث فعلی ما مورد تأیید واقع نخواهد گردید و در واقع از هیچ منبع و مقامی نیز حمایت و دفاعی در باره آن سراغ ندارم و اصلاحبرانم که چگونه و بنا بر چه دلیل و برهانی ممکن بود چنین نظریه‌ای

پیدا شده باشد. این جانب آن دستگاه‌ها و ابنیه را بطوری که هست یعنی شامل مجموعه‌ای از تالارهای شاهی و کاخ‌ها که مختص رشته‌های گوناگون زندگانی تشریفاتی پادشاه کبیر بوده است بیان خواهم کرد.

چگونگی ورود - از پوزه به قصد تخت جمشید رهسپار شدم. از کنار پرتگاه و قسمت حجاری نقش رجب عبور نمودم و روبه جنوب در جهت کوهی که در عقب تخت جمشید، کوه رحمت معروف است و (سابقاً شاه‌کوه نام داشت) پیش رفتم بعد از بیست دقیقه در سمت چپ صحنه بزرگ که با ابهت تمام در کنار کوهپایه نیک استوار می‌نمود و بر سطح خود جرزها و ستون‌های خراب را جا داده بود و با تصاویر آن قبلاً آشنا بودم از دور نمایان گردید. این راه ورود به صحنه از جانب شمالی است.

در زاویه شمال غربی ارتفاعاتی محاذی صحنه هست که از آنجا بدون اینکه از پلکان بزرگ ورودی استفاده شود می‌توان به ایوان عظیم وارد شد. پلکان در فاصله هفتاد قدمی این نقطه واقع و در گوشه‌ای از جبهه اصلی که مقابل پهنای ورودی در سمت مغرب است ساخته شده است، چون این کلام را به خاطر داشتم که پلکان آقدر هموار می‌نماید که آدم سواره هم قادر است از آن رفت و آمد کند، از این روحانیه صحنه را تا جلو پلکان خراب سیر و سواره از آن عبور کردم و در مرتبه بالا در محلی قبل از سر در کاخ خشیارشا که جرزهایی با سرگاو دارد پیاده شدم.

ایوان - زیر سازی تخت جمشید مشتمل بر ایوان بزرگی است با سه ضلع متساوی که در کوه پایه بنا گردیده است و دامنه کوه را با کف زمین هم سطح کرده‌اند تا عملیات معماری آسان شده باشد و سپس با جرزهای سنگی عظیم ساختمان و نما سازی شده است که شامل ایوانی است قائم، ارتفاع آن به تفاوت از بیست تا تقریباً پنجاه پا از سطح جلگه است. محور بنا در واقع از شمال غربی به جنوب شرقی است، اما به منظور سادگی و تسهیل سن آنرا شمالی جنوبی حساب می‌کنم از این جهت طولش ۱۵۲۳ پا و عرضش از شرق به غرب ۹۲ پاست.

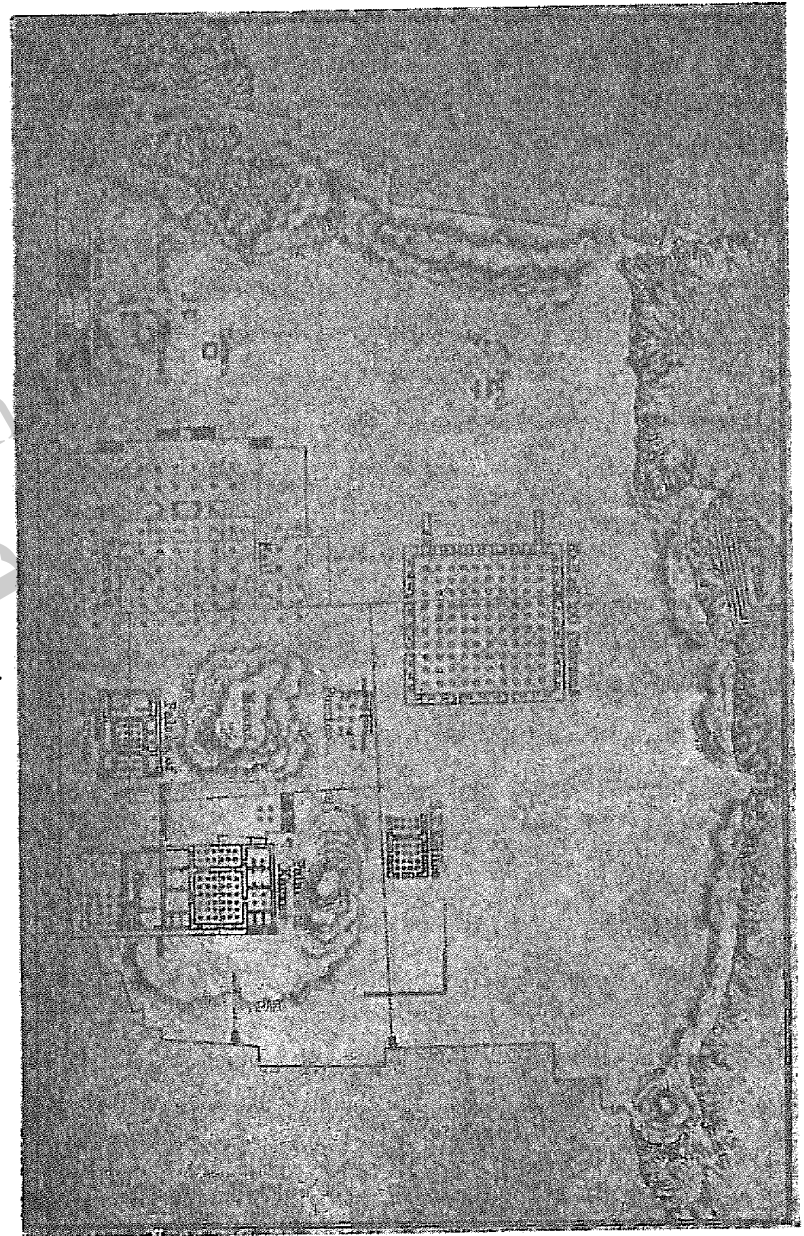
اثر صخره اصلی در چند جا بر سطح ایوان دیده می‌شود و همچنین بی‌اندازگی‌های آن به همین علت اصلی خواه برای آراستگی خودش و خواه برای ایوان‌های مختلف یا سطحی که بناهای متعددی در آنجا ساخته شده است.

در واقع یکی از پلکان را در ایوان مرکزی از کوه اصلی کنده‌اند و مخزن آبی نیز در کوه حفر شده است و پس و پیش رفتگی کوه را از روی سلیقه و صنعت با انطباق دادن وضع خارجی بنا و آراستگی نما از همه سمت و بخصوص در جبهه شمالی دیوارها با جرزهای سنگی بزرگ که غالباً افقی و گاهی قائم قرار داده‌اند ترکیب یافته و خیلی زیبا و پاکیزه کار گذاشته شده است، با ساروج یا سیمان درز گیری نکرده‌اند، بلکه با بست‌های فلزی بهم مربوط ساخته و با قیر گرفته‌اند. بعضی از ستون‌ها تا پنجاه پا طول و شش تا ده پا ضخامت دارد. در اصل گچ بری و دیواره در گرداگرد ایوان وجود داشته و بر آراستگی آن از سمت جلگه می‌افزوده است. این ملحقات به کلی از بین رفته است.

در دیوار جنوبی چهارکتیبه به خط میخی هست دوتا به زبان پارسی باستان، یکی عیلامی و یکی هم آشوری و حاکی است که از داریوش کبیر است و بنا بر رسم و شیوه‌ای که درکتیبه‌های مقبره‌ها نیز دیده‌ایم وی اهورامزدا را نیایش می‌کند و کشورهای قلمرو و اتباع خویش را بر می‌شمارد و بارگاه خود را در پناه عنایات پروردگار قرار می‌دهد.

کف ایوان بزرگ با آنکه از سنگ شکسته و زیاله و در بعضی جاها نیز با خاک و شن انباشته شده بود باز پیداست که به چهار حوزه تقسیم شده بوده است که هم ناشی از وضع کوهستانی آنجا و هم بنا بر طرح و نقشه معماری است. کوتاه‌ترین و کوچک‌ترین، ایوان باریکی است در سمت جنوب با صد و هشتاد پا عرض و در حدود بیست پا ارتفاع از سطح جلگه و چنین می‌نماید که هیچ وقت ساختمانی نداشته است.

در سطح ثانوی درگاه خشیارشا با سرستون گاونر است، قدری در عقب آن تالار صد ستون است که ارتفاع آن سی و پنج تا چهل پا از کف جلگه است



نقشه تالار چشم‌بدر

سپس ایوان دیگری است که ده پا از سطح کاخ خشیارشا بالاتر قرار گرفته و بالاخره در ارتفاع مجدد ده پا ایوانی است که در آنجا کاخ‌های داریوش و خشیارشا بنا گردیده بوده است.

باچه ساخته اند؟ - تمام این بناها و خود ایوان و دیوارهای خارجی را از یک جنس ساخته‌اند. ترکیب پاکیزه و رنگ آمیزی عالی و درخشندگی بسیار بناها بعضی‌ها را به این تصور انداخت که مرمر در آنها به کار رفته است، اما بعضی دیگر قسمت‌های مختلف را جدا و بواسطه رنگ سنگ‌های چخماق و سپاه درجه بندی کرده‌اند. دو قرن پیش، لویرن و نیبور نیز در قرن گذشته این خطا را حقاً خاطر نشان کردند. جنسی که هر یارد مربع از حجاری و تیشه کاری و روسازی بناهای تخت جمشید را تشکیل داده و در واقع به نظر من همه آثار دوره هخامنشی بدون استثنا با آن ساخته شده است، سنگ کوهستانات خود ایران است.

مقبره‌های شاهی با همین سنگ حجاری شده و اعلامیه سرورانه بیستون نیز بر همین سنگ‌ها منقور گردیده و قبر کوروش هم با آن بنا شده است. این سنگ که از جهت جنس و ظاهر به مرمر شباهتی دارد مناسب ترین جنسی بوده که آسان فراهم می گردیده است. رنگ های گوناگون آن که بسته به تابش نور تغییر می یابد برآستی حیرت انگیز است. گاهی مانند برف سفید، گاهی سرخ فام در بعضی جاها تیره و غالباً خاکستری است و هرگاه کاملاً صاف و تمیز شود کبود می نماید. تردیدی هم نیست که این جنس را از کجا آورده بودند، چون از وضع و ظاهر کوه رحمت پیداست که سنگ را از کجا کنده‌اند و هنوز تخته سنگ و سنگ پاره‌های درشت برای تیشه کاری یا حمل در آن حوالی ریخته است و سنگ ریزه نیز در سراسر دامنه دیده می شود و شاید هم به دلیل عمده همین و فور ماده اصلی بوده که تخت جمشید را در آن محل برپا کرده‌اند، زیرا که احتیاجی در حمل سنگ به جاهای دور دست نبوده و کارگران سنگ را از کوه کننده و تراش نموده و به محل بنا می برده‌اند.

دورنما - از صد و پنجاه سال پیش ایرانیان این آثار را تخت جمشید خوانده‌اند. نام قبلی آن که تا قرن چهاردهم نیز ذکر آن دیده می شود و هنوز هم متداول است چهل منار بود که بواسطه ستون‌های عظیم تالار خشیارشاست که در اصل تعداد آن خیلی بیشتر از حالا بوده و طی قرون رفته رفته کم تر شده است. عدد چهل به طوریکه ذکر شد رقمی تمام و از روزگار قدیم علامت کثرت است و شاید هم سابقاً ستون‌ها به همین تعداد بوده. گاهی نیز عنوان هم ریشه چهل و هزار ستون داشته است.

هربرت در سال ۱۶۲۷ نوشته بود که منظره ایوان او را به یاد کاخ ویندزور در شهر اینتن انداخته بود، در صورتی که به نظر من اصلاً شباهتی قیما بین آنها نیست و در همه عالم جز آثار بعلبک در سوریه (فعالبنان . م) بنائی که به راستی با تخت جمشید قابل مقایسه باشد سراغ ندارم. تشبیه کردن آن با بناهای سنگی یا ارگ که در آتن قدیم و پرگاس بوده و فعلاً در سالزبورگ و کونیک شتین بر بالای کوه هست چندان درست نیست، زیرا که کاخ‌های تخت جمشید بر صفا در جلگه بنا گردیده که بواسطه حوالی صاف و هموار و ساورای کوهستانی کوه رحمت دیدگاه ممتازی نداشته است.

در واقع به عقیده من جهانگردان در باره عظمت ساختمانی و اهمیت دور نمای تخت جمشید اندکی راه مبالغه پیموده‌اند. هنگامی که در جلگه مرودشت به طرف آن پیش می رویم از دور چندان برجسته نمی نماید و شاید حتی در موقعی که عمارت‌های اطراف آن برپا و استوار بوده باز وضع حدود و حوالی اش مانع برجستگی آن می گردیده است.

فقط وقتی که در مقابل ایوان و آثار کاخ‌های ویران قرار می گیریم عظمت آن در ذهن انسان اثر می کند، از این رو بعید نیست که بعضی مسافران در نظر اول احساس نوییدی نمایند، اما شخص هر چه بیشتر در میان آن آثار سیرو درنگ نماید تحسین و شگفتی اش دوچندان می شود و رفته رفته با تجسم آبادانی و شکوه تخت جمشید اصلی در ذهن ما به همان صورت و هیبتی که در زمان داریوش و

خشیارشا بوده جلوه گر می شود ، آن گاه در می یابیم که دستگاه شاهنشاهی برتر و برازنده تر از آن به دست انسان بنا نشده بوده است .

پلکان بزرگ = متناسب با حواشی غریب و وضع و ترکیب ساختمانی ایوان کاخ بطور کلی پلکان بزرگ که در واقع یگانه وسیله دسترسی و ورود به کاخ - هاست نبایستی که در وسط، بلکه تقریباً پهلوئی جهت شمال غربی ساخته شده باشد . دیواره مقابل ایوان را عمداً تورفتگی داده اند و در دهنه ای که بدین ترتیب پیدا شده است در یک نگاه دوردیف جلب توجه می کند که به طرفین راست و چپ انحراف یافته است و هر کدام دارای پنجاه و هشت پله است ، در رأس هر یک از این دورشته پاگردی هست که به یکدیگر ملحق می شود .

این رشته ثانوی یا فوقانی که هر کدام چهار و هشت پله دارد (مجموع کل ۲۱۲ پله) پاگردی مرکزی با هفتاد پا طول که سطح آن با سر ایوان برابر است و در اینجا از سطح جلگه سی و چهار پا بالا تر است، منتهی می گردد .

چنانکه قبلاً هم اشاره نمودم پله ها بسیار کوتاه و فقط دارای چهار اینچ عمق است با بیست و دو پا و نیم عرض و پانزده اینچ پهنا ، چندین پله و بنا بر توجه او زلی شانزده تا هفده تارا بریک صخره کوه تراشیده اند . با در نظر گرفتن . . ۲۴ سال تأثیرات هوا و حوادث ، باز روی هم رفته به وجه حیرت انگیزی محفوظ مانده است .

دستگاه پلکان به عقیده من از ارکان ضروری کاخ های هخامنشی به شمار می رفته است . من با نظر بعضی از سیاحان هیچ موافق نیستم که متفقاً آنرا از بهترین پلکان موجود در جهان پنداشته اند . پلکان کاخ پیروپلا در آتن هر چند که از روی سبک و سلیقه متفاوتی ساخته شده ، باز به عقیده این جانب خیلی برازنده تر می نماید . در بناهای هم سبک وردیف تخت جمشید باید گفت که پلکان بزرگ کاخ های سارگن و سناخریب در نینوا بیشتر جالب نظر بوده است .

موضوع قابل توجه این است که نه در پلکان و نه بر دیوارهای ایوان کتیبه یا اثر دیگری دیده نمی شود و تاریخ ساختن پلکان را هم قطعاً نمی توان



دور نمای تخت جمشید از سمت مشرق

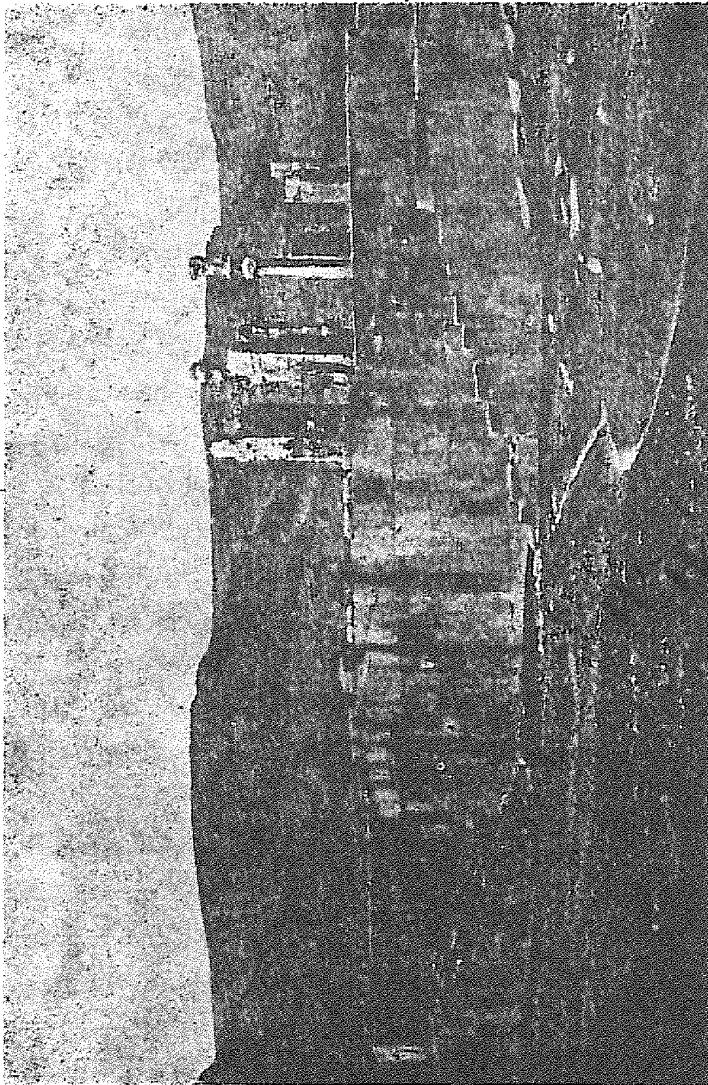
معین کرد ، ولی چون راست به کاخ خشیارشا منتهی می شود بعید نیست که در زمان او ساخته شده باشد ، هر چند که ابنیه قدیم تر داریوش هم لابد پلکان داشته است .

رواق خشیارشا - درست در مقابل و به فاصله چهل و پنج پا از رأس پلکان خرابه های هیبت آمیز ساختمانی است که از روی مضمون کتیبه های میخی که بر آن است رواق یا شاه نشین خشیارشا بوده ، این بنا شامل سه قسمت است: یکی دروازه عظیم که باستون هائی از پیکر گاونر آراسته و رو بروی جلگه واقع است ، دیگر تالار داخلی که سقف آن بر چهار ستون بزرگ قرار داشته و باز دروازه مشابهی که به طرف کوه باز می شده است .

از بنا و نما و عظمت آن و همچنین متن کتیبه می توان اطمینان داشت که این ساختمان مختص موارد تشریفاتی و مخصوص ورود به تالار بزرگی بوده که همین پادشاه قدری آن طرف تر در آنجا ساخته بوده است . آنچه در این درگاه بیش از هر چیز دیگر جلب نظر می کند این است که اثر بارزی از هنر دوره هخامنشی است که از صنعت قدیم تر آشوری سایه دارد و شاید هم از تالار نمرود یا خرس آباد اقتباس شده باشد و بر آن هیولای دو گاو دیده می شود که دو قدم جلو آنها رویه تماشا گیر دروازه حجاری گردیده ، در حالی که پاهای عقبی بر خلاف وضع آرامی که پاهای جلو دارند با هیبت تمام به پیش بلند شده است .

جهانگردان سابق این حیوانات چهارپا را ستون های سنگی یک پارچه پنداشته بودند در صورتی که با دقت وافی ملاحظه خواهد شد که مرکب از چهار سنگ جدا گانه است . اندازه آنها ارتفاع هیجده پا و طول نوزده پا است با جمع کل ارتفاع و دروازه که این پیکره ها در قسمت پائین آن است سی و پنج پا و طول بیست و یک پا و ضخامت شش پا و عرض راهرو بین آنها دوازده پا است .

سر حیوان که در طرف راست تماشا گراست پاک ازین رفته و گردن حیوان در طرف چپ باقی است ، اما قسمت جلو آن به طوری محو شده که قابل تشخیص



پلکان اصلی

نیست. برگردن حیوان بندی از گل آویزان و بر سینه و پاهای جلو هر دو حیوان و شانه‌ها و یال و کفل موهای پیچان افشان است. سیاحان سابق سعی نمودند که این دو حیوان و حیوانات مشابه آن بر دروازه‌های شرقی را درست مشخص سازند، اما تردیدی نیست که وضع و شکل آنها به گاو نر شبیه است و از وقتی که فلاندن و کست سر یکی از گاوها را از زیر خاک در آورده‌اند جای شبهه‌ای باقی نمانده است. عضلات بدن حیوان و شکل و هیبت صورتی آنها حاکی از حالت مبارزه جوئی غرور آمیز و بلند پروازی و نیرواست.

کتیبۀ خشیارشا - در بالای پیکره گاو نر بر قسمت داخلی دیواره دروازه بر هر دو طرف دو لوحه منقور گردیده است به سه زبان که پیداست سخنان خشیارشاست و آن بدین شرح است: آهورامزدا خدای بزرگ است که زمین را آفرید، که آسمان را آفرید، که مردم را آفرید، که به افراد شادمانی داد، که خشیارشا را پادشاه کرد، پادشاه یگانه از میان شهریاران بسیار و یگانه فرمانروا از میان فرمانروایان بشمار، پادشاه این سرزمین بزرگ و پهناور فرزند داریوش شاهنشاه هخامنشی. خشیارشا می گوید با عنایت آهورامزدا این دروازه را برای مردم همه کشورها ساختم و آن است که پدرم ساخته است. هرکاری که در دیده زیباست به یاری پروردگار آهورامزدا ماکرده ایم. خشیارشا می گوید آهورامزدا مرا حفظ فرماید و پادشاهی مرا نگاه دارد آنچه من کردم و آنچه پدرم کرد آهورامزدا نگهبان آن باشد».

یادگاری‌های سفر - از کتیبه افتخار آمیز یادبود مزبور بیشتر جهانگردان به عقیده من با احساس ملال و بیزارگی به خط و اثر سیاحان اروپائی دوره‌های پیش که نام خود را بر دروازه و گاهی نیز بر پیکره سنگی گاو یادگار گذاشته‌اند عطف توجه می‌نمایند. باید اذعان کنم که من اهل این قبیل کارهای احساساتی نیستم، ولی ساختمانی که به آن وضع یأس آور ویرانه است با چنین کاری از قدر و اعتبار آن چیزی نمی‌کاهد، بلکه به نظر این جانب در اثر یادگاری‌های سیاحان نامی گذشته که گاهی بادست خود نوشته‌اند بیشتر جالب توجه می‌شود، همان کسانی

که همه مسافران طبقه هوشمند تخت جمشید خواه و نا خواه بانام ایشان به همان اندازه اسم خود خشیارشا آشنا می‌باشند. افرادی که بانوشته‌های خویش ذهن هزاران نفر از هموطنان خود را که شاید هیچ گاه قدم به سرزمین ایران نمی‌گذاشته‌اند روشن و بر خوردار ساخته‌اند. بنابراین بدون احساس خشم و بیزاری و بلکه باخشودی سرشار بود که من در آنجا باحروف درشت نام جان ملکم نماینده مختار را به تاریخ ۱۸۰۰^۱ و سروان ویلیام کمپبل^۲، سروان جی کول بروک^۳، جی. بریجز^۴ و در زیر اسامی مزبور نام سر. هارفرد جونز^۵ و به تاریخ ۱۸۰۹^۶ جیمز موریه^۶، ا. ج. ویلوک^۷، تی. شریدن^۸، جی. سوزرلند^۹ و سروان جان مکدونالد را به سال‌های ۱۸۰۸ و ۱۸۱۰ و ۱۸۲۶ دیدم^{۱۰}. بردیوار سمت راست نام استانی^{۱۱}، نیویورک هرالده و به سال ۱۸۷۰ گویینو^{۱۲}، تکسیه^{۱۳}، لایوردونه^{۱۴}، ف. لاگیش^{۱۵}، به تاریخ ۱۸۴۰ سی. جی. ریچ. ای. تایلر، ای. استورمن و ای. تود و همچنین اعضای هیأت نمایندگی ملکم در سفر دوم به سال ۱۸۱۰ که از جمله ایشان ا. ج. الیس^{۱۶}، ستوان موتنایت^{۱۷}، ستوان لیندزی^{۱۸} و ستوان پوتینگر^{۱۹} و اس. مانستی نماینده اعزاسی با همراهانش در سال ۱۸۰۴. قدیم ترین نامی را که متوجه شدم به تاریخ ۱۷۰۴ بود بین آن دوره و زمان اخیر باید اسامی کارستن نیبور، ۱۷۶۵ و دبلیو فرانکلین ۱۷۸۷ یاد شود.

تالار مرکزی - در عقب دروازه ورودی پیکره دو هیولادوتا از چهارستون بسیار بلند با سرستون سه بر، قرار دارد که در تخت جمشید و تالار خشیارشا و تالار

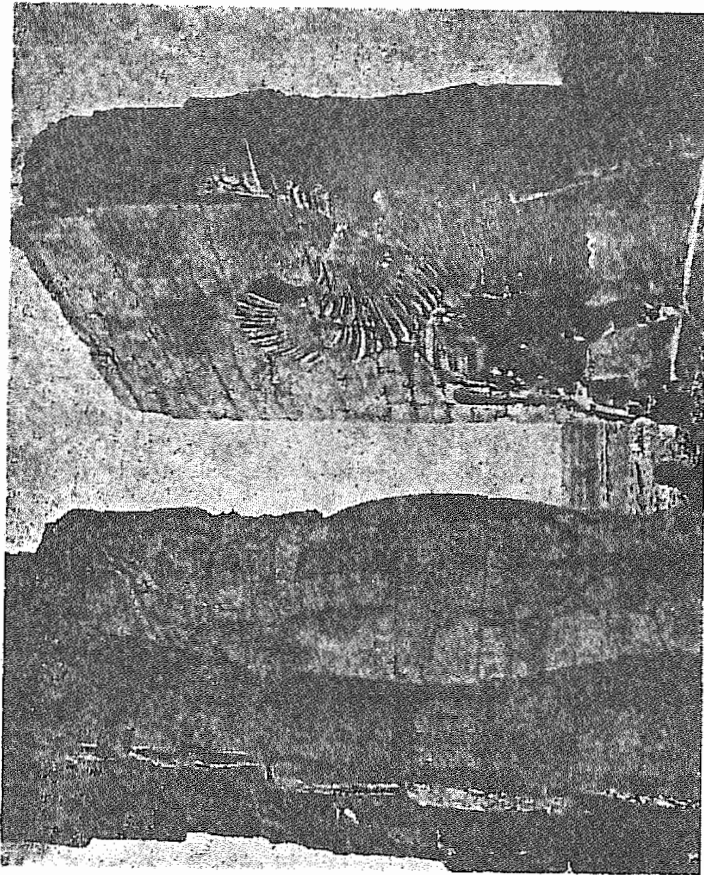
۱ - سرجان ملکم نویسنده تاریخ ایران و حاکم بمبئی. ۲ - W. Compbell. ۳ - J. Colebrook. ۴ - مترجم کتاب فرشته. ۵ - که بعداً سر. هارفرد جونز بریجز شد. ۶ - نویسنده‌ای که نامش بارها تکرار شد، وی نویسنده حاجی بابا و در تهران کاردار سفارت بوده. ۷ - بعداً سر. ا. ج. ویلوک در تهران کاردار سفارت. ۸ - T. Sheridan. ۹ - J. Southerland. ۱۰ - بعداً سر. جان مکدونالد کی نروزیر مختار در تهران و مؤلف یادداشت‌های جغرافیائی راجع به ایران. ۱۱ - Stanley. ۱۲ - کنت دو گویینو سیاح و کاشف آفریقا که به عنوان خبرنگار روزنامه به ایران آمده بود. ۱۳ - کنت دو گویینو وزیر مختار فرانسه در تهران و نویسنده کتاب «سه سال در آسیا». ۱۴ - مؤلفی که نامش چندین بار ذکر شده نویسنده کتابی در باب ارمنستان. ۱۵ - Ph. Laguiche. ۱۶ - الیس نماینده انگلیس در تهران. ۱۷ - بعداً ژنرال سر. موتنایت. ۱۸ - بعداً سر. لیندزی بیتون. ۱۹ - سیاح بلوچستان بعداً سر. ا. ج. پوتینگر.

صد ستون و تالار اردشیر درشوش نیز هست. آنچه از این چهارستون مانده چهل و شش پا ارتفاع دارد و در اصل سقف تالار مرکزی یا کاخ با هشتاد و ذویا مساحت بر آن قرار گرفته بوده است. ستون دست چپ دارای سه جرز است و بریدگی های آن که سی و نه تا است با هم یکسان نیست شاید زلزله استوانه ها را از جا کنده باشد. ستون دومی دست راست پائین افتاده و قطعاتش در خاک اطراف فرورفته است. وضع ستون دست چپ هم کم و بیش از همین قرار است. در زبان شاردن هر چهار ستون برپا بود. استولزه تصور کرده بود که سر ستون ها کله اسب داشته ولی به نظر من برای این نظر او دلیلی نیست و سر ستون ها مانند دیگر بناهای هخامنشی سرگاو داشته است.

دروازه دومی - این تالار به دروازه دیگری یا رابط که در جبهه شرقی است مربوط می شود. دروازه دومی هم ستون های عظیم سنگی بر طرفین با دو هیولای گاو، رو به سمت کوه دارد، ولی وضع و ترکیب آنها با آنچه در جبهه غربی است متفاوت و بیشتر به آثار آشوری شبیه است. بدنه و پاهای گاو نر بسیار قوی و خیلی جالب نظر است و برشانه های آنها به سبک آشور، بال دیده می شود با پرها که ظریف و زیبا در برجستگی هائی ظاهراً زوال ناپذیر منقور گردیده است.

حیرت انگیز آن است که این هیولا صورت انسان دارد، اما یوسیله کلنگ عناصر مخرب وضع و ترکیب آنها خراب و از حال واقعی خارج شده است، ولی ریش تاییده انبوه برسینه ستر آن نمودار است و از بنا گوش ها گوشواره آویزان ورشته های زلف روی چهره محو گردیده آدمی و بر سر آنها نیز نیم تاج بلندی است که پرهائی در نوک آن است و دسته های مدور به صورت شاخ در جلوسر به نظر می رسد.

این منظره مهیب از دیر باز توجه سیاحان را جلب نموده بود چنانکه دکتر فرایر عالی قدر شرحی در این باره نوشته است. اما اینکه چرا سر ستون های با سرگاو به طرف جلگه، ولی ستون های بال دار با قیافه انسان که مهیب تر می نماید رو به کوه واقع شده است مطلبی است که پیش از این محل اعتنا و بحث واقع نشده



عجاری برای ایران کاخ خشایارشا

است و معلوم نیست که دلیلش روزی کشف شود و یا به چه علت این دو دروازه بزرگ را در دو انتهای تالار داخلی ساخته‌اند. به نظر نمی‌رسد که بحشی در این مورد ضرور باشد.

فرگسن تصور می‌کرد که آنجا بطوری که در تورات هم مندرج است تالار دادگاه بوده، ولی من تصور می‌کنم بامنش و روش سخت شاهواری که سلاطین هخامنشی در باره جلال و عظمت مقام پادشاهی داشته و از ذکر آن در کتیبه‌ها نیز فرو نگذاشته‌اند حاضر شده باشد تا این درجه با اتباع خویش محشور و قرین شده باشند. بنا بر این من آن رواق را فقط ورودیه برازنده‌ای به کاخ و تالارهای بار که در عقب آن واقع شده است تلقی می‌کنم چنانکه نظیر آن در لوکسور و کرناک هم بوده است.

آب انبار - در طرف چپ یا شمالی رواق خشیارشا در صخره طبیعی تا سطح ایوان مخزن آب بود. در آنجا پایه‌های ساختمانی که از بین رفته است دیده می‌شود، بابدنه واحدی که ستون‌های بی‌شمار داشته است و در آثار دیگر نویسندگان ندیده‌ام که متوجه این موضوع شده باشند. در سمت دیگر یا جنوبی دروازه مخزن یا آب انباری بوده که بنا بر قول باکینگهام ستون‌های بزرگی داشته که بینینگ نوشته است از صخره واحدی در آورده بودند، اما به طوری که از یادداشت‌های خودم استنباط می‌شود در خود کوه‌کنده شده بوده است و دیوارهایی داشته که سه پا از کف زمین بالاتر است و از قرار معلوم بوسیله مجراهای زیرزمینی آب به آنجا می‌آورده‌اند که در این باره بعداً شرحی ذکر خواهم کرد و آن برای آبیاری یا جلوه باغی که بین رواق و تالار بار خشیارشا بوده به کار می‌رفته است.

کاخ خشیارشا: پلکان - اینک به عمارت دیگر نزد یک می‌شویم که بدون شک رکن عمده مباهات و افتخار تخت جمشید اصلی به شمار می‌رفته و ستون‌های آن طی قرون وسطی، عنوان چهل منار به آن داده است و بقایای آن نیز هنوز برازنده‌ترین آثار دوره فرمانروائی فرزند داریوش محسوب می‌شود.

در فاصله پنجاه و چهار یارد از رواق خشیارشا در طرف جنوب و محور طولی ایوان به پلکانی بس عالی بر خورد می‌کنیم که زیباترین آثار حجاری آرایشی زمان هخامنشی و اثری نیک ممتاز در ردیف برج و بناهای مصری و سر درها و عمارات معابد یونانی و دیواره‌های باقشش و نگار محراب‌های بزرگ بودائی و نماهای غربی کلیساهای گوتیک و مایه امتیاز تخت جمشید از خرابه‌های دیگر است و معماری عهد داریوش و جانشین‌های او را از لحاظ عظمت و مزیت پایه و مقام جداگانه‌ای می‌دهد.

نمای ایوان برجسته حجاری شده که تالار بارشاهی در آنجاست، هفتاد و دو یارد استداد دارد. ارتفاع اصلی از کف پائین یازده پا و نیم است و سر در بزرگ در آنجا واقع شده است. بوسیله چهار ردیف پله به رأس آن می‌رسند که دورشته آن از کناره ایوان به سمت پاگردی در وسط آن مربوط می‌شود و دوردیف دیگر از دو انتهای شمالی و جنوبی به جانب ایوان بالا می‌رود. هر ردیف سی و یک پله دارد که پانزده پا و نیم طول و چهارده اینچ عمق آن است. وقتی که به زودی ملاحظه خواهد شد که از این پلکان به محلی که تالار شاهنشاه بوده می‌رفته‌اند دلیل بنای چهار رشته پلکان مزبور را که وسیله رفت و آمد آسان برای گروه‌های متعدد جهت تقدیم درود و هدایا فراهم می‌ساخته در خواهیم یافت و می‌توان استادی و همچنین هوش و دانائی معمار آثراتحسین و ستایش فراوان نمود.

حجاری‌ها - بر دیوار جلو پاگرد میانه که محل تلاقی رشته پلکان متفاوت است، حجاری‌هایی است از نوع و اندازه‌های خاص که هم از لحاظ حسن تأثیر ممتاز و هم متناسب با بقیه‌کننده کاری هاست. در وسط صفحه‌ای مستطیل دیده می‌شود که از قرار معلوم برای نقش و حجاری پیش بینی شده بود، ولی آن کار ناتمام مانده و این یکی از شواهدی است که نشان می‌دهد حتی در روزگار قدیم سلاطین هخامنشی نیز مانند جانشین‌های متأخر خود به اتمام آنچه اسلاف ایشان شروع کرده بودند اعتنائی نداشتند. در سمت راست سه

پاسدار مسلح با سپر و نیزه و در طرف چپ هم چهار تن مشابه دیگر با قلاب کمر روی صحنه خالی مزبور ایستاده‌اند.

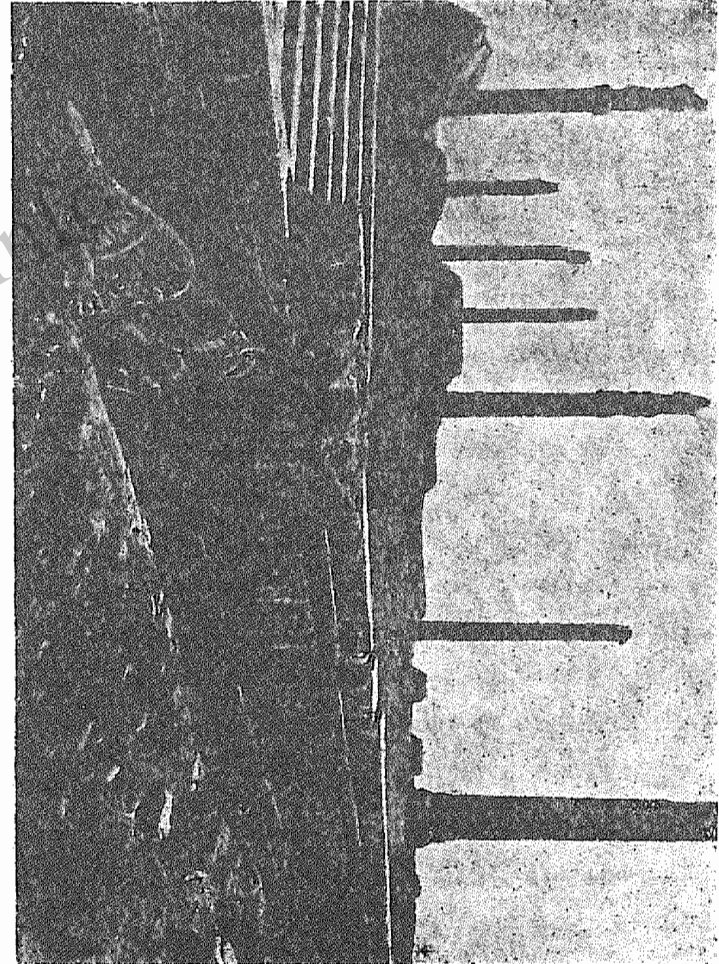
در عقب سر این افراد روی دیوار پیکره گاوی هست که بر پا خاسته با شیری که چنگال و دندانهایش در ران گاو فرو رفته گلاویز شده است. چون این تصویر در جاهای متعدد در پلکان تخت جمشید دیده می شود جادارد تحت بررسی مختصری درآید.

بعضی از نویسندگان معنای خاصی برای این تصویر تصور کرده اند مثلا لیارد می نویسد پیروزی شیر بر گاو و فتح خورشید یا رکن حرارت بر آب یا عنصر برودت است. باآنکه وجه تناسبی بین گاو و رطوبت متصور است به نظر من هیچ وجه قیاس و ارتباطی مابین شیر و خورشید نیست.

بعضی ها نیز بین آن صورت و هنگامی که خورشید وارد مدار نوروز می شود ارتباطی تصور نموده‌اند. عده دیگر هم گفته اند که آن جدال گاو و شیر نمودار مبارزه بین اهورامزدا و اهریمن یا نیکی با پلیدی است و شیر علامت نیروی درهم شکن و مخرب است.

جواب این حرف آن است که در هیچ یک از بنای تخت جمشید پیروزی براهریمن را منقوش نساخته‌اند، به احتمال قوی آن پیکار فقط جنبه نمونه و تصویر دارد که بر غالب دیوارهای تخت جمشید بین پادشاه و هیولای مهیب که مدعی و رقیب تخت و تاج او است دیده می شود و شیر علامت پیروزی شاهانه و گاو نشانه نیروی کلان و مهیب، اما مقهور است.

مراسم در نوروز - حال به مطالعه دیوار اصلی آن محوطه تخت و بلندی می پردازیم که تصاویر برجسته تشریفاتی آن کلیدی است که بدان وسیله می توان پی برد که چه نوع مراسمی در آنجا معمول می شده است. در سه خط طولانی از هر دو طرف راست و چپ تا کنار پلکان آخری صف‌هایی دیده می شود، ولی ارتفاع کامل ایوان بعدها نقصان یافته و قسمت بالای تصاویر صدمه و شکست دیده و فقط نیمه پائین بدن باقی مانده است.



پلکان شمالی و صحن تالار خشیارشا

در هر انتها و گوشه که در اثر الحاق پله‌ها ایجاد گردیده باز همان پیکر شیر و گاو به نظر می‌رسد. دسته‌هایی که در انتهای شرقی است با آنکه چندین قرن در زیر خاک مانده بوده باز تازگی حیرت انگیز درخشانی دارد.

بعد از آن حاشیه سه گوش لوحه‌هایی برای کتیبه پردازی آماده شده بود که بنا بر مفاد یادداشت‌های خودم قسمت طرف چپ سائیده و محو گردیده، ولی کتیبه سمت راست به خط میخی در نیایش پروردگار اهورامزدا و ذکر نام خشیارشا، شاه بزرگ و شاهنشاه فرزند داریوش پادشاه هخامنشی است.

از این لوحه در سه صف افرادی که اشاره نموده بودم و قد هر کدام بالغ بر سه پاست به جانب مرکز روان‌اند. دسته دیگرهم از طرف مقابل این نقطه در حرکت‌اند. این دوردیف به صورت بارزی دو طبقه از افراد را نشان می‌دهد، آنها که در طرف چپ‌اند بانیزه و اسلحه و ادوات موسیقی با ارابه و اسب به وجه نمایانی درباریان و پاسداران شاهنشاه‌اند، دسته دیگر در طرف راست به قسمت‌های جزء تقسیم و به اندازه و شبیه درختان سرو حجاری شده‌اند. از قیافه و لباس ایشان پیداست که به اقوام مختلف تعلق دارند با چیزهایی که در دست دارند یا همراه می‌برند از قبیل گاو والاغ و گوسفند و شتر و میوه و ظروف و جواهرات و زیورآلات و بطور کلی هدایا مربوط به تقدیم درود و نیایش اتباع شاهنشاهی است و تردیدی باقی نمی‌ماند که این تصاویر راجع به مراسمی است که هر ساله در کاخ‌های شاهی معمول می‌گردیده است.

در مواردی که شاهنشاه در فصل مساعد و مطلوب بهار به تخت جمشید می‌آمده است تا گزارش مأموران خود را استماع کند و احترامات و خراج اتباع خویش را دریافت دارد به همان وضع و حالی که در بناهای پارتنون^۱ در آتن هم با شکوه و جلال محدودتری منقوش شده است.

ستون‌ها - اینک که در مرتبه فوقانی ایوان هستیم به جالب توجه‌ترین آثار خارجی آن ویرانه‌ها نزدیک شده‌ایم که به گفته شاعر:

ستون‌های سنگ خارا که روزگاری سر بر آسمان و کاخ جمشید را در پرسیپولیس استوار داشت، حال بنای ویرانه عظیم او با پله‌های شکسته در کناره کوه سرنگون فرو افتاده است. اما همه آن ستون‌ها هم به طوری که دستگاه عکاسی گواه است فرو نیفتاده‌اند و با وجود خراب‌کاری‌های پلیدانه هنوز خوشبختانه ستون‌هایی هست که از گزند زمانه مصون مانده و هر چند آسیب فراوان دیده‌اند و منظره غم‌انگیزی دارند باز طرح و چگونگی اصلی آن ابیه را در نظر ما روشن می‌سازند و مشتمل بوده است بر تالار مرکزی با شش ردیف ستون که هر ردیف خود شش ستون داشته با رواق‌های پیش آمده‌ای که سه سمت شمالی و شرقی و غربی دارای دو رج ستون و هر رج هم شش ستون و جمعا با هفتاد و دو ستون بوده که در حال حاضر سیزده ستون بر جاست.

هر نقشه و طرحی که (از جمله نقشه‌ای که به دستور این جانب تهیه شده بوده است) من دیده‌ام تمام ستون‌ها در جای اصلی خود نمودار نیست، در چندین جا پایه‌های ستون‌ها هنوز محفوظ مانده و قطعات شکسته در نزدیکی آنها از هر طرف فرو ریخته است.

سطح درونی این پایه‌ها که در اصل به یکدیگر متصل بود مثل روز اول نرم و صاف مانده و سوراخ بست‌ها که آنها را به هم می‌پیوسته است هنوز دیده می‌شود. از استوانه‌هایی که به صورت کم و بیش مصدوم معلوم است و یا آثار ویرانی که در آن حوالی است نیک آشکار می‌گردد که در این دستگاه ستون بندی نیز دو سبک کار عهد هخامنشی رعایت شده است.

در رواق جلو و تالار مرکزی ستون‌ها در بالا از سه استوانه ترکیب یافته و به دو نیمه سرگاو منتهی می‌شده است که گردن خالی آنها مثل رواق خشیارشا تکیه گاه گچ بری بوده است. ستون‌ها شامل سه قطعه سنگ بوده، اما در رواق‌ها استوانه ساده‌تری دارای سر ستون سرگاو به کار رفته، ستون‌های چهار جریزی بیشتر دیده می‌شود هر چند که در سر همه ستون‌ها نیز یکسان سر ستون گاو به کار نبرده‌اند، بلکه سر اسب افسانه‌ای که شاخی برپیشانی داشته است دیده می‌شود.

هر هفتاد و دو ستون بدون استثنا شیاردار و دارای ارتفاع متساوی بوده ستون‌های تالار مرکزی پایه‌های چهارگوش و ستون‌های رواق پایه گرد مزین داشته‌اند، شبیه ستون‌های پریپلیا (درآتن) که گفته‌اند مانند گل (نیلوفر آبی) بوده که وارونه شده باشد، اما شباهت بیشتری به زنگ ناقوس داشته که با برگ‌های دراز آراسته و معکوس بر زمین نهاده باشند.

اندازه و ابعاد - رواق‌های خارجی ۱۴ پا طول و ۲۸ پا عرض و با تالار مرکزی ۷۱ پا فاصله دارند، ولی بین رواق‌های مزبور چهار ساختمان یک پارچه فرعی است که معلوم نیست به چه منظوری بنا شده است، سپس به تالار مرکزی وارد می‌شویم که در زیر و حوالی آن فلاندن و کوست آثار و مجراهای زیر زمینی یافته‌اند ابعاد خارجی این تالار که بدون شک مایه اصلی اقتضار تخت جمشید بوده است از هر طرف ۱۴ پاست که تقریباً پنجاه یارد می‌شود که می‌توان متناسباً آنرا با تالار کرناک جلگه نیل مقایسه نمود و به نظر من بایستی که از لحاظ استادی و هنر، ساختمان والاتری بوده باشد، زیرا که با وجود عدم تناسبی که در ستون‌ها دیده می‌شود و فقدان حجاری‌های متعددی که روی ستون‌های مصری را زینت داده است نمای خارجی این تالار بی‌پیرایه‌تر و بنا بر این از منظره معابد توت‌مسس^۱ نمایان‌تر است.

مسئله دیوارها - در تالار خشایارشا دو مسئله مهم که حل آن بیشتر بر حدسیات نویسندگان مبتنی بوده است نه اطلاعات و تحقیقات محلی روبرو می‌شویم: یکی موضوع دیوارهاست و دیگری مسئله سقف. آیا تالار مرکزی با دیوار محصور شده بود و یا رواق‌ها بوسیله دیوار ارتباط و شکل کثیرالاضلاع بزرگی داشته‌است. فرگسون چنین گمان می‌کرده است. وی در اطراف تالار و طرفین ایوان دیوارهایی تصور نموده که با خشت خام به ضخامت هیجده پا ساخته شده بود با پنجره‌ها و طاقچه‌ها نظیر آنچه در کاخ داریوش هم بوده است و در انتهای هر ضلع نیز پاسدارخانه ساخته بودند، اما تا آنجا که من اطلاع دارم این مطلب هم صحیح است که در

هیچ نقطه دیگر در ایوان یا سایر جاها رواق‌هایی که از دستگاه مرکزی که به دلیل ساختمانی با آن مربوط است کاملاً جدا شده باشد دیده نشده‌است، از این رو قول اصلاحی کوست و شی پیه^۱ را با تردید باید تلقی نمود.

از جهت دیگر چنین به نظر می‌رسد که بیشتر بناهای صفت تخت جمشید دیوار داشته و با آنکه قسمت‌هایی که با گل و خشت ساخته شده بود ناپدید شده است پایه‌های سنگی و قاب پنجره و طاقچه‌ها در همه جا دیده می‌شود، در صورتی که در تالار خشایارشا کمترین اثری از پنجره و طاقچه و درگاه نیست که به نظر من دلیل غیر قابل ردی است که هیچ‌گاه از این قبیل چیزها با ترکیبات سنگی در آنجا ساخته نشده بوده است و قابل تصور هم نیست که روزگاری در آنجا بوده و بعداً به کلی از بین رفته باشد.

فرگسن جواب این مسئله را به این نحو داده است که فقط دیوارگلی با روکار کاشی میناکاری داشته است، اما هیچ‌گونه اثری در تأیید این نظریه به دست نیامده و معلوم هم نیست که چگونه پایه‌های سنگی را در همه دیوارها به کار برده بودند، مگر در این تالار، بعلاوه دیوارهایی با وضع و ابعاد مزبور این تالار را از حالت و هیبت خاص خود می‌انداخته و شاید هم طرح معماری آنرا مختل می‌ساخته‌است.

ظاهراً هیچ‌کس انکار ندارد که این تالار بطوری که از حجاری‌های آن بر می‌آید تالار بار عظیم و تالار شاهنشاهی یا تختگاه شاهنشاه بوده است. در آن شاه نشین، وی بر تخت و در زیر سایبان به همان قسمی که در دیگر کاخ‌ها نیز بوده است و شرحش خواهد آمد جلوس می‌نموده تا ابداعش او را تماشا کنند و شاهنشاه نیز آنها را دیده باشد و افراد مردم در رواق‌ها و از میان ستون‌ها فراهم می‌آمدند تا درود و احترامات خویش^۲ را به پیشگاه وی تقدیم دارند.

در چنین محل و با چنین وضع و حالی فضای کافی و نور فراوان به منظور سهولت حرکت و دیدار ضرور بود و عظمت و سطوت وجود شاهنشاه در خور کتمان

نبود، بلکه برخلاف، کمال ابراز و درخشندگی را ایجاد می نمود که بدین ترتیب اسباب دیگر برای کم و بیش کردن نورویس و پیش نمودن خلق مورد نمی یافته است.

این بساط و کار در مشرق زمین سابقه بسیار قدیم داشته است و مفتاح اسرار دیرین اکنون در زیر نظر خود ما است، چون در همین تالارها و ایوان های بی در و دیوار پادشاهان متأخر ایران از شاه عباس به این طرف چنانکه در فصل تهران و اصفهان ملاحظه شد خود را به اتباع خویش نشان می داده اند و جلو این تالارها را فقط با پارچه گرانبها و پرده می پوشانیده اند و اگر این شاهد بارز جدید هم به حد وافی مایه اقتناع نباشد می توانیم روزگار بعید را که مقارن زمان تخت جمشید بوده و شواهدی معتبر که از آن عهد و زمانه باقی مانده است در نظر بیاوریم یعنی به شوشان یاسوزا که کاخ زمستانی همین شهریاران در آنجا بوده و بناهای سنگین تر ایشان را ما در اینجا تحت بررسی داریم، توجه نمائیم.

در همه جا باغچه سرای شاهی پرده های سفید و سبز و آبی باند های ممتاز کتانی و ارغوانی و گاهی نیز حلقه های نقره و ستون های مرمر داشته است، بنابراین بدون اینکه به صورت قطع ضرورتی برای قول نظریه هر یک از دودسته صاحب نظران فرانسوی باشد که نامشان یاد شده است و یا رد قطعی این موضوع که دیوارهایی، تالار مرکزی را با حواشی ستون بندی ارتباط می داده است باز به عقیده من قول ایشان در زمینه کشف حقیقت از آنچه نویسندگان انگلیسی گفته اند بیشتر مقرون به صواب است و آن دستگاه عظیم در هنگامی که خشیارشا مراسم دربار با شکوه خود را آنجا برگزار می نموده بهر وضع و صورتی که بوده با آنچه فرگسن فرض و عنوان کرده است کمترین شباهتی ندارد.

سقف - استدلال مشابهی نیز راجع به این موضوع پیش می آید که در اینجا یا دیگر عمارت های تخت جمشید مسئله سقف چه صورتی داشته است. جای شک نیست که در این مورد نقطه های خالی در ستون های دو سر و زیانه جرزهای زاویه در چند بنای دیگر به منظور جادادن سر تیرها بوده است و این

سقفها به هیچ احتمالی سنگی نبوده است، زیرا که ستون ها چندان محکم و یا بقدر کافی نزدیک هم نبوده که قادر به نگهداری وزن آن باشد و هیچ قسم نمونه ای هم از این نوع سقف یافته نشده و چنین چیزی به هیچ وجه با سبک معماری زمان تطبیق نمی کرده است.

از جانب دیگر بنا بر قول مورخان یونانی بخصوص کیتوس کورتیوس احتمال قوی آن است که سقف بناهای تخت جمشید از چوب سرو آزاد بوده و شاهد این فرض آثاری است که در خود ایوان به دست آمده بوده است و تختة سرو را به خاطر حفاظت بانوعی برچسب گلی می اندودند، چنانکه بواسطه ضرورت اقلیمی همین کار طی قرون در ایران سابقه و رواج داشته است. اما چون دلیل قاطع در این باره به دست نیامده است ترجیح می دهم که از اظهار نظر قطعی خواه مثبت یا منفی خودداری نمایم و به همین علت نیز فرض بی پروای فرگسن را در باره سقف اثنیه هخامنشی رد می کنم.

تنها وسیله مقایسه و تشابه به نظر او حجاری بالای مقبره شاهی در نقش رستم و عقب تخت جمشید بوده که برسقی مانند برآمدگی و نمای کاخ های مجاور آنجاست که نقشی از پادشاه در حال دعا و نیایش هست و بر کرسی یا جایگاه دو طبقه ای ایستاده است. وی این صحنه را تقلیدی از عمارت های غیر مذهبی ایوان پنداشته و به حدی هم راه مبالغه پیموده که اظهار داشته است تردیدی وجود ندارد که مانند مقبره، بناهای تخت جمشید هم طبقات متعدد داشته اند. ولی کمترین دلیل و برهانی برای تأیید این قول در میان نیست.

کاخ داریوش - وقتی که از تالار خشیارشا از سمت شمال به طرف جنوب پیش می رویم از همان راهی که اکثر مسافران هم می روند و جای پا دیده می شود، در طرف جنوب به بنای دیگر که کوچک تر، ولی کامل تر است می رسیم که مطابق کتیبه هائی که همانجاست به کاخ داریوش شهرت یافته است. این بنا شامل تالار مرکزی است دارای شانزده ستون در چهار ردیف و هر ردیف هم چهارستون با ایوانی که هشت ستون در دو برج در جبهه غربی دارد و آثاری که ظاهراً علامت



سپارزه شاه با جانور افسانه‌ای - کاخ داریوش

اطاق‌هایی است که در عقب آن ساخته شده بود. این تنها بنای روی صدف است که در جهت جنوبی است و پلکان در طرفین آن ساخته شده که مدخل عمده کاخ به شمار می‌رفته است. بعداً پلکان سومی نیز بر آن افزوده شده بود و همچنین مدخل دیگری هم در سمت غربی مقابل کناره ایوان اصلی و جلگه سرودشت است. برای هر مسافری که مثل من از طرف شمال وارد می‌شود این راه طبیعی ورود است و بنابراین بنا را از سمت عقب به طرف جلو سیر و قدم به قدم آنرا تعریف می‌کنم.

مدخل جناهی = تمام این بنا بر صدف‌ای که از تالار خشیارشا تقریباً ده پا بلند تر است واقع گردیده، ابعادش ۱۳۲ پا طول و ۹۶ پا عرض است. وقتی که از پلکان دو پهلوی جهت غربی بالا می‌رویم کتیبه‌ای که قسمتی از آن پنهان است بر دیوار ایوان مشاهده می‌شود و روی دیوار مقابل پلکان که در اینجا هم پیکره شیر و گاو و در طرفین آن هست لوحه‌ای است دارای کتیبه‌ای که نیک محفوف مانده و حاکی است که آن پلکان را اردشیر سوم صد و پنجاه سال بعد از ایجاد آن بنا اضافه کرده است. بر بالای پله‌ها زرد گاهی عبوری کنیم که دیواره‌های آن شاید در اثر زلزله کج و به طرف یکدیگر خم شده است.

از میان رواقی عبور نموده به درگاه دوم و از آنجا هم به تالار مرکزی وارد می‌شویم. سنگ‌های طرفین این درگاه (که گویا مانند دروازه دیگر بوسیله اردشیر اصلاح و تعمیر یافته است) پیکر دیگری از جدال شاه با هیولا (گاهی گاو نر یا اسب افسانه‌ای شاختار یا شیرو یا عنصری مرکب از همه این علامات مختلف) حجاری شده است.

در همه این نقش‌های برجسته پادشاه با متانت کامل و بی‌دغدغه خاطر به سبک خشک یک نواخت خنجری در شکم هیولان فرومی‌کند و حیوان از جلو وی بر کفل به عقب می‌افتد و شاه شاخ او را آرام در چنگ می‌گیرد.

تالار مرکزی = بواسطه ساختمان این راهرو (که شاید بعداً افزوده شده است) فقدان هم‌آهنگی در نقشه بنای تالار مرکزی به نظر می‌رسد، وسعت آن

پنجاه پای مربع است و با چندين جرز سنگي حجاری شده بزرگ متمایز و بواسطه بی حفاظی تقریباً سیاه شده است و چنین می نماید که آن جرزها از یکدیگر جدا بوده و در سراسر حاشیه شاید قسمت اصلی بنا را تشکیل می داده است .

بعضی از این جرزها که بزرگ تر و بلندتر است در درگاه به کار رفته با گچ بریهای شیاردار برآمده و جرزهای کوچکتر را برای نفوذ نور سوراخ کرده و یابه عنوان طاقچه ساخته بودند که هنوز هم درخانه های ایرانی متداول و جای اسباب و لوازم خانگی است .

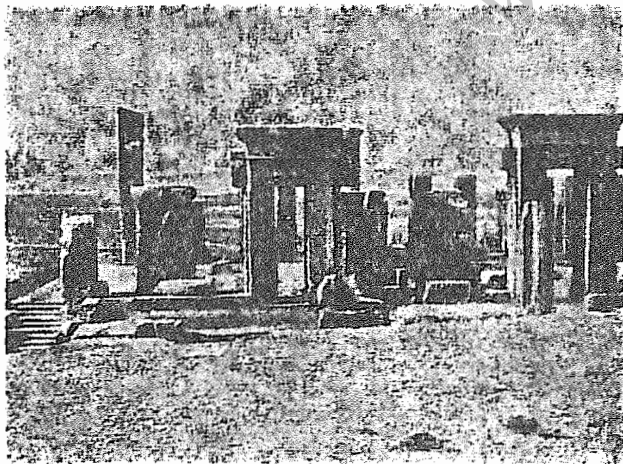
در سمت شمالی تالار دو درگاه و دو طاقچه است در جهه شرقی یک درگاه و سه طاقچه و در طرف جنوبی که مدخل اصلی است یک درگاه و چهار پنجره و بر این دروازه تصویر دسته جمعی متداول دوره هخامنشی را حجاری کرده اند ، به این صورت که شاه از کاخ در حال خروج است و دو تن از ملازمان چتری بر سر او نگاه داشته اند .

روبروی آنجا بنای دیگری باشانزده ستون هست که سقف بر آن قرار داشته اما از استوانه یا ستون ها اثری باقی نیست . در محوطه بیرونی دیواری است که چند پنجره دارد و هشت ستون دیگر هم رواق را مزین ساخته و دیوارهای شرقی و غربی هر یک با درگاه و طاقچه و ستون سنگی یک پارچه عظیم به ارتفاع بیست و دو پا است . در قسمت خارجی رواق مانند طرفین تالار مرکزی و همچنین در عقب آن یعنی سمت شمالی آثار مبهمی دیده می شود که گویا اقامتگاه هائی با وسعت مختلف بوده است .

کتیبه ها - کاخ داریوش به وجهی نامعمول کتیبه های فراوان دارد ، ابتدا باید کتیبه هائی را در نظر داشت که راجع به نام آنجاست و در خطوطی باریک اطراف قاب پنجره ها و طاقچه ها و یا در سه لوحه بر بالای درگاه ها منقور شده است و ظاهراً جرز بزرگ در گوشه جنوب غربی کاخ محل جالب توجهی برای صنعتگری حجار به شمار می رفته است .

در اینجا کتیبه ای به خط میخی حاکی است که داریوش به اتمام این بنا توفیق نیافته و فرزند او خشیارشا آن کار را به پایان رسانیده است . در همین جا کتیبه ای هم به خط نسخ و غزلی به فارسی دیده می شود از سلطان ابراهیم فرزند شاهرخ و نواده تیمور . در همان نزدیکی چنانکه گوئی خواسته باشند نهایت عدم تناسب را نشان بدهند ، سی سال پیش یکی از شیرازی های غیور ، خطی طولانی شرحی به افتخار ناصرالدین شاه یادگار کنده است .

بر درگاه جنوبی همین بنا کتیبه های پهلوی شاپور دوم و سوم که قبلاً اشاره نمودم کنده شده است . متأخران هم در اثر گذاری به این بنا کوتاهی ننموده و آثار درخور توجهی از نام و نشان خویش باقی گذاشته اند . بر درگاه عمده شمالی لیست درازی از دسته های انگلیسی که از آنجا گذشته اند ، بانام سرهنگ مکدونالد (سر. جی. م. کی. نر) به سال ۱۸۲۰ در رأس آنها و در یکی از طاقچه های غربی هم متوجه اسم دوست خود پرفسور وامبری شدم که با دیدن آن خطوط و آثار ظاهراً ترغیب به این کار شده بود .



کاخ داریوش

پلکان جنوبی = به طوری که ذکر شد مدخل اصلی قصر داریوش درست جنوب واقع شده بود، حفريات فلاندن و کوست در پنجاه سال قبل در این جا حجاری ها و کتیبه‌هائی را که نویسندگان سابق درست متوجه نشده بودند نیک نمایان ساخته است. در اینجا هم مثل تالار بزرگ خشیارشا جبهه ایوان (صفه) بوسیله کنده - کاری‌های ممتاز آرایش یافته و دو دسته جنگاوران مسلح با نیزه‌های عظیم و سپری بر دوش رو به صحنه مرکزی در حرکت اند که مانند دو صحنه مشابه دیگر که در انتهای خروجی است حاوی کتیبه‌ای میخی راجع به پادشاهی هر دو شهریار یعنی داریوش و خشیارشاست و از هر ضلعی هم پلکانی به سمت ایوان می‌رود و باز پیکره سنگی شیر و گاو بر گوشه فوقانی پلکان دیده می‌شود. در قسمت درونی پله‌ها نیز یک ردیف تصاویر که بسیار عالی متفور کرده‌اند از پائین تا بالای پلکان در کنار عابرین حجاری شده است.

نوع بنا = مانند بناهای قبلی این ساختمان هم دو مسئله را پیش می‌آورد که حل یکی از آنها وابسته به وجود خود بناست و دیگری متساویاً راجع به همه اینیه ایوان است. پس ابتدا باید دید که نوع و منظور از ساختمانش چه بوده است؟ این بنا به اندازه کافی وسعت نداشته تا به عنوان تالار به کار رفته باشد. از جهت دیگر دستگاه‌های حوالی آن چنین وانمود می‌کند که محل اقامت بوده‌است و کسانی که از راه خطا می‌پنداشته‌اند که تخت جمشید در واقع مجموعه‌ای از بناها و معابد مذهبی بوده، لابد بانظر فرگسن هم آهنگ‌اند که آنجا را مقر روحانیان و شاید عبادتگاه پنداشته بوده است، برای چنین نظریه‌ای هیچ گونه شاهد و دلیلی فراهم نیست.

از طرف دیگر چنانکه غالباً هم پنداشته‌اند، هنگامی که شاهنشاه هر ساله به مقر تخت جمشید می‌آمده، آنجا اقامتگاه اختصاصی وی بوده‌است. اما با سبزیانی که من از وضع و چگونگی زندگانی شهریاران خاور زمین در دست دارم گمان نمی‌کنم که آنجا برای استقرار پادشاه و همراهان و حرمسرای شاهانه کافی بوده است و تصویری کنم فقط اقامتگاه رسمی او بوده که در آنجا به کارهای خصوصی

خود می‌پرداخته و صرف طعام و استراحت می‌نموده، ولی همراهان و دبیران و خواجه‌ها و حرمسرا و کودکان و پرستاران در بناهای دیگر و مجاور اقامت می‌کرده‌اند.

مسئله دیوارها = مسئله دیگر که نامعلوم‌تر است راجع به نوع و جنس دیوارهاست که بدون چون و چرا عامل الحاق و پیوستگی درگاه‌ها و طاقچه‌ها و پنجره‌های این کاخ و دیگر بناهای صفه (ایوان) بوده است که هنوز هم باقی است. اینکه گفته‌ام بی چون و چرا فقط از جهت زمینه است، بلکه در سطوح داخلی و سردرهای سنگی که ذکر کرده‌ام آثاری به نظر می‌رسد که آنها را دراصل با دیوارهایی که از جنس متفاوتی ساخته شده بود ارتباط می‌داده است.

راجع به کیفیت و نوع بنای این دیوارها بر طبق مشاهداتم در سایر کشورهای مشرق زمین نمی‌توانم نظریات مشکوک بسیاری از نویسندگان را تأیید نمایم. دیوارهای مزبور نه از جزهای سنگی و نه به طوری که کاتن رالینسن می‌پندارد از پاره سنگ بنا نشده بوده است. چون نشانه‌ای از این قبیل آثار مطلقاً در آنجا یافته نشده است و از آجر سوخته هم که بسیار بادوام است ساخته نشده بود، زیرا نمونه‌ای از این آجرها در آنجا دیده نمی‌شود.

من تردیدی ندارم که دیوارهای اینیه تخت جمشید از خشت خام یا گل بوده که در بناهای بابل و نینوا و شوش هم مرسوم بوده است و خشت خام را هنوز هم در همه خانه‌های ایرانی از قصر هایونی تا مسکن روستائی به کار می‌برند و جنس دیوارهای تخت جمشید را فقط به این ماده می‌توان نسبت داد که با گذشت زمان و آسیب باد و باران در طی قرون شسته و نا پدید شده است.

فرگسن هم که همین نظریه را داشته آنرا در عالم هنر رجعت به اصل (خاک) نام داده است، خاصه وقتی که هوس و مهارت مردم مشرق زمین را از زمان سناخریب تا دوره پادشاه کنونی در نظر بیاوریم که دیوارهای گلی را با استادی گچ اندود می‌نمایند و پاکیزه می‌آرایند و یا آنکه بوسیله کاشی‌های شفاف و منقوش

می‌پوشانند، گمان نمی‌رود که موردی برای تردید این نظریه باقی بماند که در دیوارهای تخت جمشید از آندود گچی استفاده شده بوده است، نه تزئینات کاشی کاری، زیرا که قطعاتی از این کاشی‌ها در بناهای ایوان (صفه) پیدا نشده است. در شوش وضع متفاوتی بوده، ولی حتی در شوش نیز دیوارهای داخلی را بیشتر بوسیله گچ سفیدوگاهی با ماده قرمزی رنگ می‌کردند و فرش و پرده بر آن می‌آویختند. اکتشافات آینده در تخت جمشید شاید این نظریه‌ام را تأیید کند.

کاخ اردشیر سوم = قبل از آنکه این قسمت ایوان را ترك كنم جادارد خاطر نشان سازم که در پهلوی آن در جهت شمال غربی کاخ داریوش آثار ساختمانی دیده می‌شود که اول بار نیور متوجه آن شده بود و فلاندن و کوست آنرا مشخص نمودند. با آنکه از جهات وضع ظاهر و اندازه، خیلی نامعلوم است و ترکیبش قابل تشخیص نیست باز بعضی از نویسندگان حدس زده‌اند که حرمسرا بوده. وقتی که از کاخ داریوش مستقیم به طرف جنوب برویم به ویرانه‌های بنائی می‌رسیم که در انتهای گوشه جنوب غربی ایوان فوقانی واقع شده است. بوسیله پلکانی دوپهلوی که سخت آسیب دیده و در جهت شمالی است به این بنای ویران راه است و بر جبهه آن تصاویری حجاری شده است و دو کتیبه به خط میخی نظیر آنچه در پلکان غربی کاخ داریوش دیدیم حاکی است که بیانات اردشیر سوم است، ولی معلوم نیست که وی آن بنا را ساخته یا تعمیر نموده و یا بر آن چیزی افزوده باشد.

این موضوع که بنای مزبور مقابل کاخ داریوش واقع گردیده است که بنا بر شرح قبلی وسعت کافی برای اقامت متعلقان شاهی نداشته بعضی‌ها آنجا را حرمسرا پنداشته‌اند، ولی دلیلی در تأیید این قول نیست و بقایای آن منحصر به پی چند ستون است که کریپورتر دو ردیف پنج ستونی تمیز داده بود و در جلو آن سه ردیف دیگر چهار ستونی بود، اما در نقشه فلاندن و کوست فقط سه ستون نامرتب منعکس شده با چهار ردیف چهار ستونی در قسمت مقدم آن. ایشان آنرا بنای شماره ۷ و دیگران ساختمان جنوب غربی نام داده‌اند.

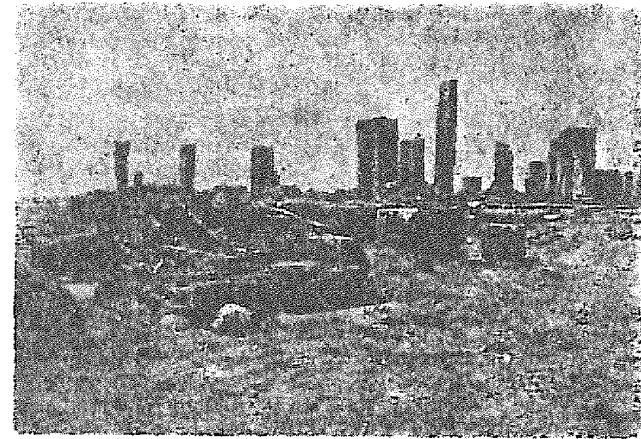
کاخ خشایارشا = در مشرق این بنا و دنباله ایوان اصلی فوقانی که بلندترین بقایای ساختمانی تخت جمشید در آنجاست ویرانه‌هایی است که از قرار معلوم در میان بناهای آنجا سومین کاخ عظیم اصلی به شمار می‌رفته است. نبشته‌هایی بر پله‌ها و درگاه‌ها و جزوهای رفیع گوشه‌ها آشکار می‌سازد که مانند تالار بار بزرگ بوسیله خشایارشا ساخته شده و از این رو طبیعی است که به عنوان کاخ آن شهریار شهرت یافته است.

در واقع تزئینات ساختمانی آن شباهت تام با قصر پدر وی دارد، غیر از آنکه این ساختمان رو به طرف شمال است و از هر جهت بر پایه و میزان بزرگ تری بنا شده است. در جلو آن ایوانی بوده که با چهار ردیف پلکان از سمت مشرق و دو رشته پله از طرف مغرب به آن وارد می‌شدند، این پله‌ها به حالت غم‌انگیزی خراب افتاده است. پس از بالارفتن از پلکان به رواق یا مدخل اصلی کاخ می‌رسیم که پایه‌های دو ردیف ستون که هر ردیف شش ستون داشته در آنجا دیده می‌شود بوسیله چند درگاه از آنجا به تالار ستون دار مرکزی می‌رفته‌اند که سقفش برسی و شش ستون یعنی در شش ردیف شش ستونی قرار گرفته بود، و حالا فقط پایه آن ستون‌ها باقی است.

از میان این تالار در فاصله کمی تا کف آن که فعلا نیک مشهود است آب رو زیر زمینی است که تکسیه بی تأمل وافی به آن عنوان حمام داده است، ولی هیچ اثری دال بر این موضوع و یا آثاری از وجود حمام در آنجا یافته نشده است و جای تردید مختصری است که آن مجرا برای جریان آب و یا فاضل آب بوده که آثارش در قسمت‌های دیگر ایوان در زیر تالار خشایارشا نیز دیده می‌شود. کریپورتر آنرا با آب انبار کوهپایه شرقی و یا مخزن سنگی که در نزدیکی رواق خشایارشا است مربوط دانسته است.

در اینجا هم چند بنای کوچک تر در حوالی آن هست که ظاهراً چهار بنا در هر طرف و از تالار مرکزی به دوتا از آنها راه بوده است. درگاه‌ها و پنجره‌ها

وطاقچه‌های اطراف تالار با حجاری‌هایی شبیه به کاخ‌های سابق آراسته شده است. به این صورت که پادشاه ایستاده و ملازمان چتر بر سر او گرفته‌اند. این پیکره برچارچوب دروازه حجاری شده است، ولی در حاشیه چند پنجره آثاری هم از کارهای تجملی و پذیرائی‌های شهریار دیده می‌شود، یعنی ملازمان را نشان می‌دهد که حیواناتی را پیش می‌برند یا جام و ظرف غذا یا عطر دان حمل می‌کنند. در جهت جنوبی دو رشته پلکان از انتهای شرقی و غربی به ایوان کاخ منتهی و در قسمت بیرونی آن چهار طاقچه با آرایش گچ‌بری دیده می‌شود و بطور اختصاصی و استثنا در این بنا از زاویه جنوب غربی پلکان دیگری در خود کوه کنده‌اند که بی‌کتیبه یا تزئین از طبقه پائین یا جنوبی به مرتبه فوقانی می‌رسد. سزایای کلی که در باره کاخ داریوش بر شمرده ایم در قصر فرزند او نیز بوده است و به احتمال قوی همان ساختمانی است که خشپارشا در آنجا اقامت می‌نموده و به کشورداری می‌پرداخته و محل پذیرائی‌های رسمی او به شمار می‌رفته است، ولی برای بارعام چنانکه شرحش گذشت، تالار بزرگ را به کار می‌برده است که رواق‌ها و ستون‌های بزرگ داشته.



پلکان شرقی، کاخ خشپارشا

تپه بزرگ - قبل از ترك کردن این کاخ توجهی به این مطلب بی‌مناسبت نیست که بین رواق سمت شمالی و عقب ستون‌های تالار بزرگ خشپارشا تل خاکی است دارای تقریباً صد یارد طول که فعلاً فقط به صورت تپه است و از سطح ایوان به اندازه قابل ملاحظه‌ای ارتفاع دارد و حدس زده‌اند که در زیر این توده خاک آثار دستگاه دیگری نهفته است. کربورتر احتمال داده‌است که در زیر آن همان تالار عیش و بزمی بوده که اسکندر در عالم مستی به کار پلید آتش افروختن دست‌یازیده بود. سیزده سال پیش آقایان استولزه و اندریس از میان قسمتی از آن شیاری حفر کردند، ولی جز خرده مصالح بنائی چیز دیگری به دست نیامد.

امیداست که کاوش‌های بیشتری در زیر این توده خاک بنمایند نه با این امید که کاخ دیگری کشف شود، بلکه دلیل دیگری که به همان اندازه مهم است و آن این است که معلوم شود چه قبیل آجر و کاشی و وسایل تزئین بوسیله معماران دوره هخامنشی در بناهای ایوان به کار رفته بوده است.

من از این مقدار محدود حفریات خرسندی خاطر می‌توانم کرد، مگر تا وقتی که مانند آکروپولیس آتن همه سطح و روی ایوان درست زیر و رو شود و فقط در این صورت است که خدمت باستان شناسان به پایان و رأی ایشان نیز به گوش اهل جهان خواهد رسید.

بنای جنوب شرقی - در ایوان تحتانی یا اصلی به فاصله ۱۸۰ یارد عقب یا مشرق کاخ خشپارشا بقایای ساختمان دیگری است که ظاهر ناقصی دارد، زیرا که نیمی از آن تا حد درگاه‌ها و طاقچه‌ها زیر خاک است. این بنا از سنگ‌هایی است که در سیاهی و صیقلی مانند سنگ کاخ داریوش است، در محوطه ای باهشتاد و نه پا طول و شصت و یک پا پهنا و رواقی که پنجاه پا درازا و سی و پنج پا و نیم عرض دارد، و چنین می‌نماید که دارای شانزده ستون در چهار ردیف و هر ردیف هم با چهار ستون بوده است و اثری از اطاق‌هایی در حواشی آن دیده نمی‌شود و مثل این است که سراسر بنا تقلید و یا نمونه قبلی تالار بزرگ صد ستون است

که شرحش بزودی خواهد آمد و چنین می‌نماید که کاخ یا تالاری شاهانه است. چون تصاویر پادشاه بردرگاه جنوبی با بادبزن و در درگاه شمالی با چتر و در جناح‌های شرقی و غربی پیکره پادشاه در حال جدال با هیولاست که بران عقب افتاده است. اما نبشته ای آنجا نیست که هویت شهریار را معلوم سازد.

فرگسن تصور می‌کند که این از نخستین ساختمان‌های ایوان است چون به صورت یک پارچه و باصلابت و بزرگی بیشتری از دیگر ساختمان‌هاست، بعضی‌ها حدس زده‌اند که شاید از آثار دوره کوروش و کمبوجیه بوده است، اما نباید فراموش کرد که فرگسن شخصاً تخت جمشید را ندیده است و در هیچ نقطه ایران هم اثری از بناهای پیش از داریوش پیدا نشده است و در واقع به عقیده من کوروش و کمبوجیه مدت‌ها قبل از پایه‌گذاری تخت جمشید در زیر خاک غنوده بودند.

بنای مرکزی - حال به طرف شمال رو می‌گردانیم و همان جا در عقب تپه بزرگ که در جناح شرقی کاخ داریوش واقع است ساختمانی است که بواسطه فقدان اثر و علامتی خاص عموماً به بنای مرکزی موسوم شده است، طرحی عجیب دارد و به همین دلیل سبب فرضیات گوناگون گردیده است و آن شامل سه درگاه بزرگ است که بر سطح درونی یا پایگاه آن تصویر پادشاه در حالت جلوس و یا در زیر چتر شاهی و در بالای سر او هم اهورامزدا به صورت هاله بالدار حجاری شده است.

در درگاه شرقی به تصویر تازه‌ای برمی‌خوریم که در بناهای بعدی مکرر خواهیم دید و آن پادشاه را بر تختی سه طبقه با سه ردیف شامل نه تصویر درحال جلوس نشان می‌دهد که بازوی خود را بالا برده است و نسبتاً شبیه تصویری است که در بقبره‌های نقش رستم دیده می‌شود. در وسط بین درگاه‌های شمالی و جنوبی پایه‌های چهار ستون هست و اینکه منظور از بنای آن ساختمان جالب توجه چه بوده است هیچ معلوم نیست.

کرپورتر که همواره به کارها جنبه مذهبی می‌داده خیال کرده است که نمازخانه خصوصی پادشاه و آن چهارتا پایه هم، آتشدان بوده است. اما برای این

تصور دلیلی در دست نیست. فرگسن معتقد است که عمارت شوری در مقابل قصر خشیارشا است، ولی به بقایای هیچ کدام از رواق‌ها شباهتی ندارد و در روبرو و یا مربوط به ساختمان دیگر خاصه کاخ خشیارشا نیست و آن به عقیده من یکی از تالارها یا عمارت‌های متعدد به شمار می‌رفته است و لزومی هم ندارد که برای تشخیص آن خود را در قید و بندهای فرضیات گوناگون گرفتار سازیم.

تالار صد ستون - سرانجام در حوزه تالارها، نه آثار دیگر به آخرین آن می‌رسیم که بزرگترین بنای تخت جمشید و همان ساختمانی است که از وقتی که در نیمه این قرن و بخصوص پس از حفاریات سال ۸ - ۱۸۷۷ م محل آن به درستی شناخته شده است به تالار صد ستون معروف گردیده و آن در قسمت تحتانی ایوان یعنی در همان سطح رواق خشیارشا و آثار دیگری واقع شده است که شرحش را تازه باز نموده‌ام و از همه ویرانه‌ها به کوه نزدیک‌تر و در حقیقت به فاصله کمی از کوهپایه واقع است و شامل تالار تک بزرگی است که ابعاد داخل مربع آن ۲۲۵ پاست و سقفش بر صد ستون تکیه دارد، در ده ردیف که هر کدام هم ده ستون داشته و در جناح شمالی آن رواقی بوده با شانزده ستون در دوردیف هشت ستونی که جمع کل در سراسر بنا ۱۱۴ ستون می‌شود.

در هر یک از دو جناح رواق که اندازه آن ۱۸۰ پا در ۵۱ پاست پیکره عظیم گاو، رو به شمال دیده می‌شود، کرپورتر آنرا مجسمه تصور کرده بود، نه نقوشی که بر جسته‌کنده باشند، ولی دلیلی در میان نیست که بادیگر حجاری‌های مشابه آنجا تفاوت داشته است یعنی نقوش سنگی نیک بر جسته از جلو و در طرفین به صورتی که در رواق خشیارشا دیده‌ایم.

از این رواق دو درگاه با ارتفاع و پهناي بیشتری از سایر بناها به تالار صد ستون راه دارد. درحواشی تالار چهل و هشت درگاه و پنجره و طاقچه سنگی هست نظیر آنچه در کاخ‌های داریوش و خشیارشا دیده شده است که در قدیم با دیوار خشتی به ضخامت ده پا با هم مربوط بوده و از روزگاران خیلی سابق تا پدید شده است. داخل این تالار که بوسیله کارگران فرهاد میرزا احتشام‌الدوله



سدخل شمالی - تالار صد ستون

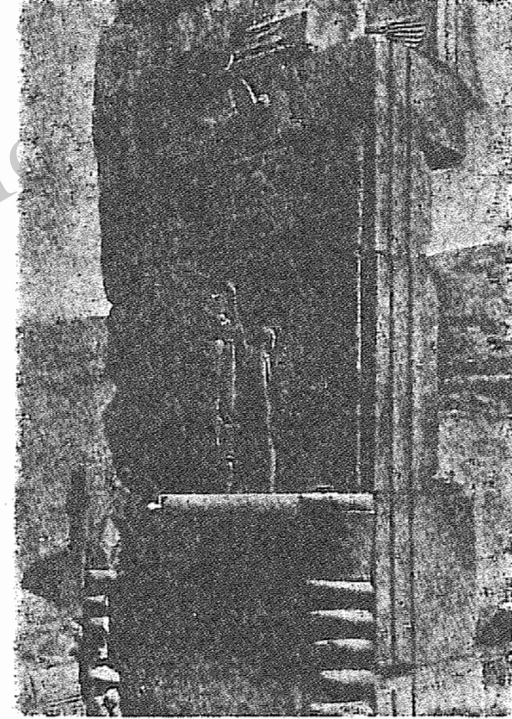
والی فارس در زیر نظر دکتر اندریس به سال ۱۸۷۹ حفاری شده بود پر از پایه‌های سنگی و قطعات استوانه و ستون درهم و برهم فرو ریخته است و از بقایا، چنین معلوم می‌شود که ستون‌ها سر ستون دو یا سه سره که خاص دوره هخامنشی است با پایه‌هایی به شکل گل نیلوفر آبی و بدنه‌هایی با نیم تنه گاو داشته و حتی یک ستون هم سالم نمانده است، اگر قطعات یکی از آنها را جمع و جور کنند معلوم می‌شود دارای ۳۷ پا ارتفاع و بین پایه‌ها نیز بیست پا فاصله بوده است.

حجاری‌ها - نقوش برجسته درگاه‌های این تالار از بیشتر حجاری‌هایی که تا حال ذکر شده است بزرگتر می‌باشد. در دروازه‌های شرقی و غربی جدال بین پادشاه (پهلوان) و هیولای غیر قابل وصف باز به صورت بارزی جالب توجه است. در درگاه‌های جنوبی پادشاه بر تخت که روی سه سکو قرار گرفته جلوس نموده و سریرشاهانه بر اسلحه اقوام فرمانبردارش که در ردیف‌های پنج نفری‌اند، نگاهداری شده است.

سایبانی ظریف را که لبه‌هایش منگوله‌دار است روی سر او گرفته‌اند و بر فراز آن پیکره بالدار اهورامزدا در فضا حافظ وجود پادشاه است. این صحنه را قبلاً هم دیده بودیم، ولی در دروازه شمالی تصویر بس عالی تری حجاری شده است که پادشاه را بر تخت یا کرسی بلند عقب بسته‌ای در حال جلوس نشان می‌دهد که پای‌های او بر چهار پایه نهاده شده و نگهبانان در عقب سر او ایستاده‌اند و ملازمی بادبزی را بالای سر پادشاه نگاه داشته است.

بر زمین در جلو او دو عودسوز دیده می‌شود و در عقب آن باز دو چهره دیگر است که شاید سفیران یا وزیران باشند که برای تقدیم درود و احترامات آمده‌اند. در قسمت زیرین پنج ردیف جنگاوران با نیزه و سپر و ترکش و کمان دیده می‌شوند که جمعاً پنجاه نفرند و تفاوت لباس و روسری ایشان نشان می‌دهد که از اتباع ملیت‌های گوناگون پادشاهند. در صحنه‌های شاهانه، وی در همه جا با نیم تاجی بر سر و موهای مجعد و ریش دراز فرزده و درجه ارغوانی امپراتوری

دیده می‌شود. در صحنه‌های جدال، قلاب بر کمر دارد و موقرانه بادشمن گلاویز شده او را مقهور می‌سازد.



مدخل جنوبی - تالار ضد ستون

طرح بنا - این تالار بزرگ که بعد از کرناک در مصر، به طوری که از حجاری‌های آن برمی‌آید عظیم‌ترین ساختمان جهان قدیم بوده، تالار تخت و دربار شاهنشاه به شمار می‌رفته است. هیبت آن از تالار خشیارشا کمتر، اما وسعتش بیشتر است و چون بر ایوان تختانی بنا شده، به احتمال قوی روشنائی کافی نداشته است.

۱ - تنها راه نفوذ نور به قسمت داخل پنجره دیوار شمالی نبوده و دهنه طرف دیگر تماماً با طاقچه‌ها گرفته شده بود، از این رو بواسطه روشنائی مختصر این نظر صائب‌تر می‌نماید که به محوطه درونی و میان ستون‌ها از روزنه‌های سقف نور می‌رسیده است.

در اینجا به رسم و روایی که بر درگاه‌های آنجا منقوش گردیده ظاهراً یکی از پادشاهان هخامنشی برای تقدیم هدایا از جانب خراج‌گذاران تابع خود جلوس می‌نموده است ولی این بنا را به کدام یک از شهریاران آن خاندان می‌توان نسبت داد؟ سر. هنری رالینسن به این دلیل که از آثار دیگر بهتر محفوظ مانده، آنرا به متأخرین از ایشان یعنی اردشیر سوم منسوب داشته است که من از همین استدلال او نتیجه دیگری می‌گیرم.

با در نظر گرفتن این امر که صنعت و هنر ملی در زمان داریوش به اوج ترقی رسیده بود و در ایوان بنای دیگری نیست که تختگاه محسوب شود و شکی هم نداریم که چنین محلی وجود داشته و چون طرح آن از ساده‌ترین تالارهای تخت جمشید و بی‌پیرایه‌است به عقیده من همان تالار فرزند هیستاسب بوده است. خشیارشا به رسم و شیوه تفنن آمیز شرقی از راه و رسم ساختمانی پدر خود عدول نموده و بعداً نقشه‌های او را تغییر داده و تالار بزرگ را با رواق‌ها در قسمت دیگر صفا برپا ساخته است.

بعلاوه وقتی که تالار ضد ستون بنا شد، ظاهراً حجاری‌های جبهه مقدم پلکان سنگی آن تمام نشده بود. صحنه‌های پردبدبه شاهی که خشیارشا برپایه - هائی دارای چند ستون در ایوان با شکوه خود ساخته بود در اینجا به صورت قائم بر در دروازه ورودی متمرکز دیده می‌شود. تفاوت دیگری که جالب نظر است فقدان حفره یا شیار در درگاه‌هاست که جا پاشنه در محسوب شود و این نشان می‌دهد که آنجا تالار بار بوده، زیرا که درگاه‌ها فقط بوسیله پرده‌ها به شرحی که در کتاب استر آمده است محفوظ و پنهان می‌گردیده است.

دروازه - پروپیلا - به فاصله ۱۹ پا در جهت شمالی رواق آثار ویرانه‌ای دیده می‌شود که عموماً دروازه یا پروپیلا که به آنجا منتهی می‌شود نامیده‌اند. در اوایل قرن حاضر این ویرانه‌ها بهتر از حالا قابل تمییز بود. در شمال آنجا تک ستون بزرگی قرار داشته، یادداشت‌های من مشعر بر این است که جرزهای سنگی شکسته

در آنجا فروریخته است ، ولی تردیدی نیست که وضع و شکل دروازه دارد که بر یک ضلع آن پیکره انسان گاو مانند حجاری شده بود .

فلاندن از قسمت‌های نیمه تمام آن قیاس کرده بود که رواق مربوط به این ملحقات ، ناتمام مانده بود و بعداً نقشه دیگری جای طرح اصلی را گرفت . ولی در مشرق زمین لازم نیست چنین وضع و کاری را به ادوار بعد نسبت داد و بطوری که بارها اشاره کرده‌ام بنای گذشتگان را ناقص و نا تمام باقی می گذاشته‌اند تا محکوم به ویرانی شود و این کار البته در میان فرمانروایان نیز می سابقه نبوده است .

آیا بوسیله اسکندر دچار حریق گردیده؟ - اما مسئله مهم تر درباره تاریخ ساختمان و یا منظور از ساختن آن از بقایای خود این بنا ناشی می شود . چون درحالی که همه جهانگردان قبلی به هیچ وجه اثر خرابی از حریق در هیچ کدام از بناهای ایوان نیافته‌اند و حیران بودند که چگونه داستان حریق را که تقریباً همه مورخان یک ندا شرحش را باز گفته‌اند ، با این موضوع تطبیق دهند که اسکندر یک یا چند بنا را به آتش کشیده بود ، کشفیات اخیر آشکار ساخته است که کلید آن راز در تالار صد ستون نهفته مانده بود .

در حفاریات سیزده سال پیش به لایه رسوبی ضخیمی از خاکستر برخوردند که در اثر تجزیه میکروسکوپی معلوم شد که از سوخته های چوب سرو بوده است و این ماده در هیچ یک از عمارت‌های دیگر به دست نیامد . از این رو محتمل است که خاکستر متعلق به چوب سقفی باشد که در اثر حریق فرو ریخته و سر ستون‌ها و استوانه ها را که مظهر شکوه و عظمت قدیم بوده در همان جا فرو انداخته است . یکی از چیزهای شگفت انگیز و جالب توجه این محل که انسان را وادار به تفکر می کند این است که درمی یابیم که آن واقعه ناشی از بلهوسی سردار مست (اسکندر) و به احتمال بیشتر، عمل بیرحمانه ، ولی بنا بر تصمیم قبلی او بوده است .

راه‌های زیر زمینی - تا اینجا داستان خود را در باره بقایای ساختمانی که بر صفت تخت جمشید دیده می شود خاتمه داده ، پیش از رها کردن این موضوع

جادار به یکی دو تا از آثار فرعی نیز اشاره کنم و از جمله چیزی که خیلی هم قابل توجه است و به هیچوجه هم نا معلوم و مکتوم نیست وجود عده زیادی مجراهاست که نویسندگان قدیم راه‌های زیر زمینی نامیده بودند ، اما به احتمال قوی راه آب است .

دهنه این مجراها لابد در زمان سابق خیلی بیشتر از حالا نمودار بود . آبروهای زیر کاخ خشیارشا در حال حاضر تنها مجرائی است که چشم گیر است . کامل ترین بررسی‌ها را درباره این مجاری بالغ بر دو بیست سال پیش شاردن انجام داد ، وی نوشته است که این راه‌ها در پنج پا زیر کف بنا از هر طرف کشیده شده بود . وی از جناح شرقی آن تا سی و پنج دقیقه پیش رفت که یک چهارم فرسخ می شود و فقط بیم و هراس همراهان او را از پیشروی باز داشته بود . وی می نویسد لبه‌های این مجرا مثل شیشه صاف بود . موریه در سال ۱۸۰۹ آزمایش او را تکرار نمود : « در میان سنگ‌های شکسته از قسمت مقدم بنا تقریباً مجاور پلکان ویران آب رو زیر زمینی بزرگی هست ، ما به درون آن وارد شدیم که در بعضی جاها به عمق ده پا در سنگ کنده بودند . این بستر آب جهت شرقی غربی داشته در سمت مشرق شیب آن تا بیست و پنج گام می رسیده و سپس باریک می شود ، در بعضی جاها ناچار چهار دست و پا جلو رفتیم ، بعد دهانه فراخ می شود به حدی که آدم متوسط - القامه می تواند در درون آن بایستد . »

وضع و ترکیب چندتا از این مجراها و به احتمال قوی تعداد معدودی از آن در نقشه فلاندن و کوست منعکس است . مقداری از آنها را در سنگ کنده‌اند و جاهای دیگر سنگ فرش و لبه سازی شده بود و از شرح دیگران بر می آید که ارتفاع آنها به تفاوت کم و زیاد می شود . ورقه گل در ته آن نشان می دهد که برای چه منظوری بوده و گویا دو مصرف داشته است یا برای بردن آب خوردن و آبیاری باغ‌ها از منابع کوهپایه یا به قصد عبور فاضل آب از ناودان‌های سقف و یا آب اضافی کف ایوان . تحقیقات بیشتری در این زمینه نتایج عمده‌ای ندارد ، ولی خالی از فایده هم نخواهد بود .

کار نا تمام = قبلا اشاره کرده بودم که در موقع حفريات تپه‌ای که در عقب کاخ داریوش است آقایان استولزه و اندریس چیزی جز خرده ریزهای بنائی نیافته بودند که حاکی از این بود که کار ساختمانی نا تمام مانده و شاید هم در اثر پیش آمد جنگ یا بلهوسی فرمانروا متوقف شده و خیلی هم محل احتمال است که با سقوط خود پادشاه کار تعطیل شده باشد. از این قبیل شواهد در قسمت‌های دیگر ایوان نیز دیده می‌شود مثلا جاهائی را برای نقش و کتیبه صاف و آماده کردند، بدون اینکه چیزی منقوش شده باشد و سنگ‌هائی دیده می‌شود که تیشه کار فقط نیمی از آن را برداشته و بقیه را نا تمام گذاشته است.

استولزه حتی مبالغه و اظهار نظر می‌کند که شاید تمام ستون‌های کاخ خشیارشا رانصب نکرده بودند و گرنه بایستی که خرابه‌های زیادتری باقی مانده باشد. این معما را من بیشتر به تغییرات کلی در وضع و حال سیاسی نسبت می‌دهم.

مقبره‌های شاهی = اما همه جاهای شایان توجه تخت جمشید فقط همان‌هائی نیست که در صفاست، همانطوری که داریوش و سه تن از جانشینان او صخره‌های معروف به نقش رستم را برای مقبره سنگی خود که دور از دسترسی آسان باشد برگزیده بودند، سه تن دیگر از شهریاران همین خاندان نیز از ایشان پیروی کرده و در انجام منظور، کوه رحمت را که در مجاورت مقر فرمانروائی و محل جشن‌ها و بزم ایشان بوده انتخاب نمودند.

یکی از آرامگاه‌های شاهی درست در عقب تالار صد ستون واقع است. مقبره دومی در فرو رفتگی کوه و قدری در جهت جنوب شرقی ایوان است و سومی که نا تمام مانده است کنار صخره به فاصله سه چهارم میل در طرف جنوب واقع شده است. زمینه کوهستان در اینجا مثل نقش رستم نیست که بلند و دارای پرتگاه باشد. بنا بر این بین دو دسته مقبره‌های مزبور تفاوت هست.

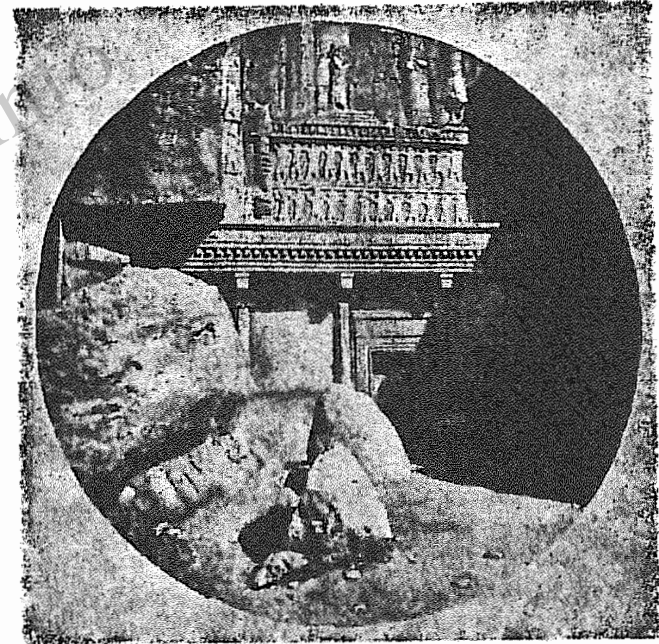
در تخت جمشید مقبره به صورت قائم برجای رفیعی در کوه کنده شده است تا فقط بوسیله ریسمان یا ماشین قابل ورود باشد، برعکس در اینجا بانهایت سهولت می‌توان از پائین به مقبره وارد شد، هر چند که در مورد مقبره سومی با کشیدن پنج

ردیف دیوار از کف زمین تدییرانی شده است که دسترسی به آن چندان آسان نباشد. ابعاد این مقبره‌ها نیز با آرامگاه‌های قدیم‌تر تفاوت دارد و به طوری که از کتیبه میخی که بر کوه کنده‌اند، مستفاد می‌شود ارتفاع آنها هفتاد و نه پا و عرض قسمت فوقانی سی و سه پا و پهنای حاشیه متقاطع که محتوی خود قبر است پنجاه و چهار پا و نیم است. اختلاف سوم که مایه آموزندگی است و به دوره بعدی تجلی هنری متعلق است، از نمای نیک حجاری شده آن نمایان است. در حاشیه درگاه‌ها و سنگ سردرها سه ردیف نقش گل و بوته ظریف کنده‌اند و سقف با گچ بری سرستون که تخت دو طبقه بر آن قرار گرفته و جبهه‌اش با تصاویر شیران آرایش یافته است.

چهار مقبره نقش رستم را بنا بر احتمال متعلق به داریوش اول (۵۲۱ - ۴۸۵ قبل از میلاد) خشیارشا (۴۶۵ - ۴۸۵) اردشیر اول یا دراز دست (۴۲۴ - ۴۶۵) داریوش دوم یا نتوس (۴۰۵ - ۴۲۴) گفته‌اند و کار نا صوابی نخواهد بود که مقبره‌های تخت جمشید را به پادشاهان بعدی هخامنشی یعنی اردشیر دوم (۳۶۱ - ۴۰۵) خشیارشا سوم یا اوکوس (۳۳۸ - ۳۶۱) و مقبره ناتمام ارشک (۳۳۶ - ۳۳۸) داریوش سوم یا کدمن (۳۳۰ - ۳۳۶) نسبت بدهیم. مقبره شمالی = تا اوایل این قرن راه مقبره شمالی یا اولی بواسطه شن و خاک مسدود بود. در اثر جدیت و کار نفرات انگلیسی رسد توپخانه که از همراهان سر. گر، اوزلی بودند در سال ۱۸۱۱ راه باز و مقدار کلی دیگر از موانع هم با همت فرهاد میرزا در سال ۱۸۷۸ رفع شد.

در حال حاضر مدخل مقبره تا زیر درگاه گشاده است و قسمت تحتانی درگاه را با زور و فشار شکسته‌اند و بدون اشکال می‌توان وارد مقبره شد که اطاقی است باطاق ضربی که در سینه کوه کنده شده است. در فاصله نه پا از درگاه به دیواره‌ای برخورد می‌کنیم که دارای چهار پا ارتفاع و سنگی است و جبهه دوحفره یا تابوت سنگی را تشکیل می‌دهد که یکی بعد از دیگری کنده شده است

تیغه‌ای به عرض یک پا آن دو را از هم جدا می‌سازد و آنکه دورتر واقع است تا حدود سه پا از مقطع کوه امتداد دارد و چهار پا پهنا، نه پا و نیم طول و چهار پا ضخامت آن است. سرپوش شکسته آنها که در اصل روی قبر نصب بوده حالا کنار دهانه قبر افتاده است.



آرامگاه شمالی در قسمت عقب تخت جمشید

مقبره‌های میانه و جنوبی - به فاصله سیصد یارد در جهت جنوبی دومین مقبره سنگی واقع است. تفاوت آن با آرامگاه اولی این است که سه تو رفتگی با طاق هلالی در عقب راهرو اصلی دارد که جای تابوت سنگی است.

مقبره‌ای که در انتهای جنوبی و تا حدی دورتر از دو قبر دیگر واقع شده است ابتدا «نیور» در سال ۱۷۶۰ متوجه آن گردید. قسمت زیرین این گور را در سنگ کوه‌کنده‌اند، اما قسمت بالا با سنگ‌های درشت مستطیل ساخته شده و

به طوری که از وضع حجاری سنگ پیداست این مقبره هم نا تمام مانده بوده است. پیکره پادشاه و اهورامزدا و عود سوز و رواق مطابق معمول دیده می‌شود، ولی در قسمت تحتانی رواق کار، نا تمام مانده است که شاید فوت شهریار یادگرگون - شدن بخت و طالع خاندان او سبب آن شده باشد.

علامت درگاه یا مدخل دیده نمی‌شود و بواسطه تعداد زیادی جزوهای سنگی که در آن حوالی است بعضی‌ها خیال کرده‌اند که راه ورود سری تو در تو در آنجا وجود داشته. وضع حیرت آور در این مورد آن است که محل قبر رادر کنار و هم سطح جلگه اختیار کرده‌اند که اگر هم بنا تمام می‌شده است باز برجستگی چندان نمی‌داشته، از این رو استنباط می‌شود که فکر اصلی قرار دادن مقبره خارج از دسترسی مقبره دیگر محل اعتنا نبوده است.

تخت جمشید واقعی - تا اینجا بررسی خود را درباره همه ویرانه‌هایی که بر صفا و یا در حوالی ایوان تخت جمشید بوده است تمام کرده، در پایان کلام مسائلی را مطرح می‌سازم که هنوز از لحاظ تاریخ و باستان شناسی حل نشده است. بارها با وضوح تمام عقیده خود را اعلام داشته‌ام که فقط موضوع ایوان کاخ‌های پادشاهان هخامنشی چنانکه بدون شک و شبهه از حجاری‌ها و سنگ و نبشته‌ها مستفاد می‌شود - در میان نیست، بلکه مسئله خود تخت جمشید نیز مورد نظر است که روزگاری از عجایب جهان قدیم بود که اسکندر با نیروی ظفرنمون لشکریان مقدونی تسخیر کرد و آن شهر را برای تاراج به سربازان فاتح خود داد و کاخ یا کاخ‌های آنرا طعمه حریق ساخت:

شاهزادگان با شادمانی شدید تمجید همی کردند،

وپادشاه (اسکندر) با حدت سرشار مشعلی بر گرفت،

طائیس او را رهبری می‌کرد،

تا بر قربانی خویش دست یازد.

و هلن جدیدی «تروا»ی دیگری را به آتش کشید.

استخر قدیم که خرابه‌های آنرا در دهانه وادی پلوار بر صخره‌ها و مقبره - های سنگی نقش رستم در طرف شمالی و ایوان کاخ‌ها در جهت جنوب دیده‌ایم تا مسافتی دورتر در جلگه مقابل شهر شاهی داریوش و خشیارشا گسترده شده بوده است.

آن شهر هم مانند دیگر بلاد مشرق زمین که از گل و سنگ بنا شده بود از روی کره ارض ناپدید گردید و شهرهای دیگر نیز به همان طریق آباد و سپس نابود شدند، ولی در مقبره‌های سنگی و در دهانه‌های مستحکم دره‌ها و دریندها و بر ایوان‌های پرستون آثار فنا ناپذیر آن شهر کماکان پایدار است و بر ایوان شاهی که خواه در خارج شهر بوده است یا در درون، شهریاران در حین توقف کوتاه خویش در این کرسی قدیمی خاندان خود اقامت می‌نمودند، در آنجائی که هم در موقع احداث صحنه‌های جانانه دید و هم آثارش بر ویرانه‌های آن هنوز باقی است.

شک و تردید استولزه = این موضوع تا موقعی که راز الفبای میخی کشف نشده بود، مدتها نظریه اکثریت پژوهندگان به شمار می‌رفت. بار دیگر استولزه آهنگ شک و شبهه را در این مورد نیز آغاز کرد، البته وی راجع به نوع و منظور از بناهای ایوان و عمارت‌های آن مانند دیگر دانشمندان نظر مخالفی ابراز نمی‌کند، اما با بی‌باکی تمام منکر است که آنجا همان قصر پرسپولیس باشد که اسکندر تسخیر کرد و از سرمستی و یا قصداً به آتش کشید^۱. دیودور سیسیلی مرجع عمده اوست که نیم قرن قبل از میلاد مسیح شرح این ماجرا را نوشته و اوهم بیشتر مطالب خود را از وقایع نگاران زمان اسکندر و از جمله کلیتارکوس^۲ اقتباس نموده است.

۱ - اکثر تاریخ نویسان بنا بر قول کلیتارکوس نظریه اول را معتبر می‌شمارند. در اشعاری که شاهد آورده‌ام داستان معمولی طالیس ندیمه درباری را جنبه رمانتیک داده است، ولی دیودور قصد و غرض را در آن کار وارد پنداشته است و آن انتقام سوزاندن معابد آتن به دست خشیارشا بوده که احتمال صحت بیشتری دارد. نولدکه، آن کار را ناشی از نمایش قدرت سردار فاتح در ذهن مردم شرق پنداشته و بنا بر این تدبیر، اثری که در فکر اقوام آسیائی می‌نموده است محسوب داشته.

سورخ سیسیلی شرح ارگ و کاخ‌های تخت جمشید را روشن و اظهار می‌کند که با سه رشته دیوار محصور شده بود. دیوار خارجی آن بیست و هشت پا ارتفاع و رأس آن نیز بارو داشت. دیوار دومی پنجاه و چهار پا و سومی که در طرف داخل واقع بود یکصد و دو پا بلندی داشت و باز می‌نویسد:

« محوطه سومی دارای شکل چهارضلعی و دیوار آنجا به ارتفاع شصت ذراع و از سنگ بسیار سخت بود، بطوری که ممکن می‌نمود که همواره بماند و هر یک از اضلاع دروازه‌های برنجی و از کنارش هم نرده‌های فلزی داشته که یکی برای محافظت و دیگری به منظور تولید ترس و رعب در ذهن ناظران بوده و بر کنار ارگ در جناح شرقی به فاصله چهارصد پا کوهی است به نام شاه‌کوه که در آنجا مقبره‌های پادشاهان بوده است. در این ارگ چندین عمارت مخصوص شهریار و سردارانش با اسباب و وسایل گرانبها و خزانه‌هایی خاص نگاهداری نقدینه بود. وی راجع به مقبره‌های سنگی پادشاهان باز می‌گوید که فقط با وسائل مکانیکی می‌توانستند تا پوت‌ها را بالا بکشند. از این شرح، بی‌درنگ دو مطلب مستفاد می‌شود که سورخ یا از ایوان ستون دار صحبتی به میان نمی‌آورد و یا آنکه سخت دچار اشتباه بوده است، منظور وی مقبره‌های تخت جمشید نیست، بلکه آرامگاه‌های نقش رستم را در نظر دارد.

استولزه که فرضی را قبول دارد که بیشتر با نظریه دیودور سازگار است حدس می‌زند که ارگ شامل سه محوطه محصور بوده که در مجاورت آنجا در سمت مغرب نقش رستم واقع و همان کاخ‌هایی بوده است که اسکندر با آتش ویران کرد (دیودور می‌نویسد چند قصر را آتش زد) وی راجع به لایه از سوختگی چوب سرو که در زیر کف تالار صد ستون بوده نظر می‌دهد که آن در نتیجه اختلاط و ترکیب طبیعی ایجاد شده بود و ظاهراً آثار حریق بزرگ را که در دیگر ویرانه‌های ایوان عنوان نموده فراموش و استدلال می‌کند که نقش رستم محل متناسب تری برای اقامت و ارگ شاهی بشمار میرفته، زیرا که آب فراوان داشته و خارج از دیدگاه مقبره‌ها بوده که پادشاهان مرزا پرست دوست داشتند همیشه در جلو نظر باشد.

خلاصه کلام، وی به کلی صفت را نادیده می‌انگارد و با بی‌اعتنائی از آن درسی گذرد تا دلیل وجودش روزی پیدا شود.

پاسخ - حال در جواب همه این حرف‌ها باید گفت که یک جو حقیقت به از صد خروار فرض و خیال است، خاصه وقتی که حدس و قیاس مبتنی بر قول نویسنده‌ای قدیم باشد، نه از معاصران و آن هم طرز اقتباس نویسنده‌ای سخت لاپالایی.

امر واقعی و غیر قابل انکار وجود صفت و کاخ‌های آن است که نیک برجاست و هیچ‌گاه نیز از بناهای سه‌گانه حضرت دیودور و استولزه کمترین اثری یافته نشده است. چگونه ممکن است همه بناها در یک نقطه باقی مانده باشد و همه آثار در نقطه دیگر پاک از میان رفته باشد؟ اختلاط دو دسته از مقبره‌های شاهی اسری طبیعی می‌نماید و شاید آسان پیش‌آید، اما در تأیید آن هیچ‌گونه دلیل قاطعی فراهم نیست. پس ارزش بیان و برهان کلیتارخوس و دیودور چیست؟ و آن سه محوطه محصور در کجا واقع شده بوده است؟ در اینکه شرح و تعریف حضرات به نحوی از انحا در باره ایوان موجود وارد باشد درکش برای من بسیار دشوار است، پس ناگزیر دوفرض پیش خواهد آمد یا شرح دیودور راجع به بنا یا بناهای دیگری در تخت جمشید بوده و ارگ در صورت تمایز آن از کاخ‌ها (وی اشتباهاً آنها را از هم جدا پنداشته) شاید چنین محوطه‌ای در حدود نقش رستم وجود داشته است.

باید این حقیقت را هم در نظر داشت که در خود ایوان مکانی برای خزانه و قرارگاه پادگان قصر و دیگر ملازمان شاهی که ما از آن باخبریم وجود نداشته و لابد این دستگاه‌ها بوده است، از این رو می‌توان انگاشت که محوطه جداگانه ارگ یا قلعه وجود داشته، اما در هر حال ضروری نبوده است که بنا بر فرمایش دیودور آن دستگاه عظیم را در جلگه مرودشت فراهم ساخته باشند. بعلاوه امر معقولی نیست که فرض کرد کاخ یا قلعه و قرارگاه پادگان سه میل فاصله داشته.

باری تا دلایل استواری درباره وجود قلعه و ارگ مفروض یافته نشده باشد به نظر من حضرات دیودور و کلیتارخوس خود نمی‌دانسته‌اند که چه می‌فرموده‌اند، چون مشخصات بنائی را که در اکباتانه و یا پایتخت دیگر معاصر و مجاور بوده است به تخت جمشید نسبت داده‌اند و یک ذره حقیقت را با صدها پیرایه بی‌اساس فراسته‌اند.

سرگذشت ویرانی آن - ملاحظه کرده‌ایم که بانی کاخ‌های ایوان چه کسانی بوده‌اند و دیده‌ایم که همه بناها تمام نشده بود و یادست کم چندین عمارت به مرحله اتمام نرسیده و دلایلی اقامه کرده‌ایم که لااقل یک بنا به دست اسکندر ویران شده بوده است. تنها موضوعی که باقی می‌ماند آن است که در چه دوره‌ای حجاری‌ها و ساختمان‌ها به صورت مخروبه کنونی درآمده‌اند. از یک سو زوال خاندان پادشاهی ایران، از سوی دیگر بی‌اعتنائی سلوکیدها و اشکانیان و رجحان پادشاهان ساسانی به انتخاب پایتخت‌های دیگر همه در ماجرای طولانی این انحطاط و ویرانی تأثیر داشته است.

به احتمال قوی از زمان هجوم تازیان آثار فنا و زوال عمدی و خراب‌کاری کلی آغاز شده است، هرچاکه در دسترس آنان بود تصاویر پادشاهان را مخدوش کردند و هرگونه اسباب خرابی و آسیب به کار بستند. به نظر من متأخرین نیز در این تلاش نفرت انگیز بی‌دخالت نبوده‌اند. بنا بر قول شاردن شاه عباس هم مأمورانی برگماشته بود که برای بنای کاخ‌های او از آنجا سنگ بیاورند و باز امامقلی خان والی‌گردن فراز فارس همین کار عنیف را برای ابنیه حاکم‌نشین خود در شیراز کرد و وزیرشاه صفی که از رفعت و آمد پژوهندگان اروپائی به تخت جمشید که وی پذیرائی از ایشان را بر عهده داشت آزرده خاطر شده بود شصت نفر مأمور فرستاد تا آنچه از حجاری‌ها و آثار را که قادر باشند از میان بردارند.

من روی هم‌رفته از این حضرات اروپائی مآب‌هم، دل‌خوشی ندارم، مگر نه این است که لوپرن در کتاب خود نوشته است که وی از شیراز بنائی استخدام و تمام ابزار اورانیز کند و خراب‌کرد تا با جهد بسیار آنچه می‌توانسته است از

قطعات مطلوب آن بناها جدا و با خود حمل کند. وی اعتراف نموده است که چند پیکره را قطعه قطعه کرده بود. هر چند که جای نهایت خرسندی است که از اثر حجاری و تیشه کاری که بنا بر روایات در زمان او وجود داشته، وی خوشبختانه فقط چند تا از آنها را هدف کار ناهنجار خویش ساخته است. تا هزار سال دیگر اعقاب ما باز دلایل وافی برای سیروزیارت آثار تخت جمشید فراهم خواهند داشت.

انتقادی هنری - با آنکه این کتاب اثری در باب هنر نیست و من داعیه نقد در کار هنری ندارم، باز به خود اجازه می‌دهم که در پایان گفتار به نحو ایجاز ملاحظاتی درباره مشخصات و ارزش هنری آثار تخت جمشید اظهار کنم و چون این ویرانه‌ها را با دقت بسیار از نزدیک بازدید کرده‌ام، می‌توانم آنها را با آثار مشابه که در دیگر نقاط آسیا هست و توفیق دیدار داشته‌ام مقایسه نمایم و این مزیتی والاست که در ضمن بررسی‌های خود کمتر کسی را واجد آن یافته‌ام.

بسیاری از کسان از گوشه اطاق کار خود بدون باک و وسواس راجع به نوع و اصل صنعت معماری هخامنشی اظهار نظر کرده‌اند با وجود این، نویسندگان ما همیشه جملگی بر یک قول نبوده‌اند، زیرا که از یک طرف در کتاب یکی از ایشان می‌خوانیم که این آثار تقلید صرف بوده است لا غیر^۱. نویسنده دیگر اظهار عقیده می‌کند که: خصایص اصلی و عمده آن تا جایی که ما توانیم گفت خالی از اصالت نیست.»

در مقابل، نظر من بطوریکه عموماً هم واقع می‌شود بین این دو نهایت در حد میانه است، اما در این مورد قول نویسنده اولی از سخن‌گوینده ثانوی بیشتر مقرون به حقیقت است.

تاریخ سرشته‌ای در جهان هنر - نخستین و ضرورترین اقدام آن است که این هنر دوره هخامنشی را با ادوار و شرایطی که زیر تأثیر آن به وجود آمده است

۱ - راگوزین Z.A. Ragozin در کتاب ماد (داستان ملل) می‌نویسد: هنر ایرانی از سر تا ته و از هر جهت جنبه تقلید داشته است، مگر بایک استثنا که ناشی از سبک آریایی در کار معماری و آن هم رواج ستون‌ساز، است.

ارتباط دهیم و دریابیم که از چه جهاتی ممکن است صحیفه تاریخ کلید کار شود. تا آنجا که درکش برای ما مقدور است اساساً هنری در آن دوره بوده است که ناگهان پدید آمد و دیر زمانی دوام نیاقت و به فترت و انحطاط سریع و بی‌موقع دچار گردید. فقط دوره‌ای معادل دویست سال پایدار ماند و از پیوستگی دولت‌های انزان (= انشان - نام قدیم خوزستان) و ماد و ایران که امپراتوری واحد کوروش کبیر را تشکیل داده بود به وجود آمد و با یورش اسکندر راه زوال پیمود.

در واقع پایداری آن با استقرار خاندانی که بانی و یا حامی آن بودند توأم گشت و بعد از جلوه‌گر ساختن و جاودان کردن پیروزی‌های ایشان به همان سرنوشتی گرفتار آمد که خود آن سلسله دچار شده بود. اکنون باید دید که وضع و محیط ایران در بجهت آن دوره از چه قرار بوده و ایران با چه ملت‌ها و سبک‌های بیگانه ارتباط داشته است؟ جواب این استفسار ساده است و آسان به ذهن خواهد آمد.

نبردهای کوروش میراث‌های افتخار آمیز نینوا و بابل را نصیب امپراتوری جدید و شهریار فاتح را بر تخت‌های شهیر آن کشورها مستقر ساخت. این سرزمین‌ها از دیر زمانی پیش مرکز فرمانروایی پادشاهان متعددی بودند و شکوه و عظمت دربارهای ایشان زبانه‌زد مردم جهان قدیم و به خصوص صفحات تاریخ هرودوت مشحون از نام و نشان ایشان بوده است و در کتاب‌های مقدس نیز از آن داستان‌ها اشاراتی هست و پیروزی و مفاخر آن‌ها نیز هنوز پایدار. در اثر فتوحات پی‌درپی، گنجینه‌های ثروت و هنر مترقی آسیای صغیر هم در اختیار ایران افتاد و ایرانیان را با مستعمرات یونان و سواحل (مدیترانه) بحری مربوط ساخت.

کمبروجیه افق جهانگیری را باز هم فراخ‌تر نمود و در مصر با قدیم‌ترین تمدن‌ها برخورد و آنرا جذب کرد و سرانجام در دوره داریوش و خشیارشا جنگ بین لشکریان مهاجم پادشاه کبیر با جمهوری‌های اروپا در گرفت که در آن موقع مهد آزادی بودند و به زودی پرورشگاه پاک‌ترین و آزادترین هنرهای گردیدند که جهان

شناخته بود. غرب، شرق را پس راند و با این عقب نشینی غنائمی همراه آورد و با ثروت و سطوت خویش از قدرت هنری اقوام جدید یعنی کلد و آشور ولیقیه و یونیه و مصر و یونان بهره‌مند شد. این اثر تاریخی آن جنگ نیز بود و به طوری که خواهیم دید در زمینه هنر و پیشرفت هم تأثیر فراوان نمود.

نفوذ آشور - نزدیک ترین و شبیه‌ترین تمدن‌ها خواه و نا خواه بیشترین تأثیر را نموده بوده است. هر کسی که آثار هنری کلدانی و آشوری را که در نتیجه حفاریات از تل‌های بین‌النهرین پیدا شده است، بررسی کرده باشد و یا باغنائمی که در نيمرود و خرس‌آباد و قویونجیک به دست آمده است آشنا باشد، آیا باز آثار هخامنشی برای او هیچ تازگی خواهد داشت.

اینکه من به برشمردن نمونه‌های میراثی غیرقابل انکار هنر زمان ستاخریب و بخت‌النصر به ترتیبی که در ایوان تخت جمشید به نظر می‌رسد خواهیم پرداخت. صفت مصنوعی یا برآمدگی که با سنگ روکاری شده است (ایوان‌های آشوری معمولاً روکار آجری داشت، ولی در قصر سارگون با سنگ هم فرش شده بود) که بر رأس کنگره یا بارو داشت و بوسیله رشته‌های بزرگی از پلکان بر آن بالا می‌رفتند (که بر طبق معمول در آشور با آجر و گاهی نیز با سنگ است) از خصایص عادی کاخ‌های شاهي برکرانه‌های دجله به شمار می‌رفته.

پیکره انسان بالدار با سرگاو در دروازه تقریباً عین ابوالهول‌های دربان قویونجیک و خرس‌آباد است و با همان وضع و حالت و همان نیم تاج و موهای مجعد و همان بالهای پر دار، ولی نمونه‌های تخت جمشید که به دوره هنری دیرتر مربوط می‌شود ناگزیر ظرافت بیشتری دارد. از لحاظ شکل و ظاهر وضع مبالغه‌آمیز سابق در میان نیست، پای پنجمی که اشاره‌ای هم کرده‌ام دیگر دیده نمی‌شود و عضلات اندام متناسب تر می‌نماید و بال‌ها بیشتر به سمت بالا انعطاف یافته‌اند و اختلاف بارزی در نوع ساختمان نیست که جبهه در هر دو متساویاً موازی دروازه ورودی است، نه آنکه در جبهه راست دیوار خارجی باشد.

فقط آن هیولاها از یادگارهای حیرت آور آشوری نیست و اولین بار هم نبوده است که شیر در ایوان تخت جمشید برگردۀ گاو حمله ور شده است. جدال پادشاه با موجود غیر قابل وصف از قرن‌های پیش در نقش‌های برجسته افسانه‌ای ایزدویار^۱ دیده شده و هر گونه عنوان و لقب تشریفاتی شاهنشاه ایران در فهرست القاب و عناوین سلاطین آشور سابقه داشته است. جلوس شهریار بر تختی که عقب بلند و بسته‌ای دارد (این کرسی نمونه آشوری است) و تخت دو طبقه که سرپاژان بر دست بلند می‌کرده‌اند و نیز ملازمان «سایبان» رژه بندگان، منصب داران و نگهبانان و خراجگزاران همه تقلید و عاریتی است.

اگر اهورامزداي بالدار از بالای سر شهریار در دستگاه‌های هخامنشی به حالت پرواز و نگهدار اوست، همین کار را پروردگار در بالای سر سلاطین نینوا می‌کرده است. مشخصات پیکره خود پادشاه باهیکل بلند و موهای مجعد و ریش و جبهه شاهی در نزد آشور نسیربال و داریوش یکسان است و منظور غائی حجاری‌ها و اساس بنای کاخ‌ها در هر دو مورد یکی و دال بر عظمت خداوندی شهریار است. لقیه و یونیه - این بود اندازه نفوذ قاطعی که مکتب‌های سابق و همجوار هنری نسبت به سبک تازه در آمده ایرانی نموده بود. در شوش که در مجاورت سر زمین کلد واقع بوده است این شباهت و تأثیر بارزتر به نظر می‌رسید، زیرا که بواسطه فقدان صخره و کوهستان یگانه و سایل ساختمانی گل و آجر بود که به مقدار کلان فراهم می‌گردید.

تل‌های عظیم شوش تپه‌های سخت و محکم سپارا^۲ و بابل را به خاطر می‌آورد، ولی چه اثر نافذ و بارزی هنر آسیای صغیر و مستعمرات جزایز ایونی یونان نسبت به هنر ایرانی داشته است، اظهار نظر صریح مقدور نیست و من ترجیح می‌دهم که راه و ترتیب متناسبی را اختیار کنم که کسی رد و انکار نکند، نه اینکه بحث و جدالی را شروع نمایم که آسان به نتیجه عملی نرسد. بهر حال دردستگاه‌های پاسارگاد و نقش رستم که سعی نموده‌ام ثابت شود فقط آرامگاه بوده است، ما

آثاری در دسترس داریم که به هیچ وجه گمان نمی رود تقلید تصادفی از مقبره‌های لقیه^۱، تلمسوس^۲، انتی فلوس^۳، اپرله^۴ و میرا^۵ و شاید هم به مراتب بیشتر مقبره نامی هارپی^۶ در کسانتوس^۷ باشد.

نقش گل و بته‌های مقبره‌ها در تخت جمشید از اصل یونانی است. اکثر نویسندگان قالب درگاه و طرز آرایش مقبره کوروش را در مرغاب از اثرات ایونی می‌شمارند، ولی این قول به نظر من اعتبار چندانی ندارد. در باره نفوذ یونان نیز بهتر آن است که فقط به تأثیر بارز نبوغ یونانی اشاره کنم.

مصر - در هیچ جا سرایت هنری و معماری تاریخ، نمایان‌تر و از جهت تأثیر سریع‌تر از مورد مصر و ایران نیست. هنوز دیری از درگذشت کوروش نگذشته بود که تاج الوهیت میراث مصری برجین تصاویر وی نمودار شد و حتی شواهدی در تأیید این نظر داریم که جسد او را هم موسیائی کرده بودند. از کتاب دیولاقوا^۸ استفاده می‌شود که کمبوجیه در بازگشت از لشکرکشی دره نیل صنعتگران مصری را همراه برده و چنین می‌نماید که این هنرمندان بی درنگ به کار پرداخته بودند، زیرا که در دربارشاهی جانشین او حجاری‌های بدیع و جدید متداول گردید، به این معنی که مقبره‌ها را بر محلی خارج از دسترسی در سینه کوه کنده‌اند.

عقیده راسخ خودم این است که داریوش این رسم را علی‌رغم عادت و آداب کیش کشور خویش از روی نمونه نقب‌های سنگی جلگه نیل معمول ساخته. در هر دو مورد اختفا و درزگیری تابوت شاهی و منقور ساختن القاب و شرح دلاوری شهریار بر سنگ، قصد و مراد معمار است، در صورتی که دین‌های متفاوت دو سرزمین در یک مورد نهان داشتن و در دیگری اشتهار و تبلیغ را از طریق نمایش نبشته‌های سنگی تجویز می‌کرده است.

میراث بارز دیگری که از مصر رسیده است، گچ‌بری‌های باریک و ظریف بر حاشیه طاقچه‌ها و درگاه‌های تخت جمشید است. بعلاوه من بی‌باک از ابراز این

۱ - Lycia ۲ - Telmessus ۳ - Antiphellus ۴ - Aperlae ۵ - Myra ۶ - Harpy ۷ - Xanthus ۸ -

عقیده ابا ندارم که ستون‌های عهد هخامنشی با آنکه شاید از روی نمونه ماد^۱ بوده و بی شک و شبهه از طرز تزئین یونانی آراستگی یافته بوده است و استوانه آن اصلی و محلی است، پیش از تأثیر و نفوذ سبک مادی و یونانی یا بومی از اصل مصری بوده و آن ودیعه دیگری از سخن سرشار هنری دره نیل به‌شمار می‌رفته است.^۲ این موضوع نیز از لحاظ این‌جانب قدر و اعتبار بسیار دارد که با وجود ماد و مازندران به کار بردن ستون‌های سنگی، آن‌هم به حد وفور که در کلد و آشور سابقه نداشت در ایران نیز تا پادشاهی داریوش یعنی بعد از لشکرکشی کمبوجیه به مصر از آن اطلاعی نداشتند. پس از کدام ناحیه دیگر معماران ایرانی فکر ساختمان تالارهای وسیع و کوتاه راکه ستون‌های فراوان نگهدار سقف هموار آن بوده با ستون‌های جناحی تا زوایای تاریک تالار امتداد می‌یافته است اقتباس کرده‌اند؟

حقیقت امر این است که در مصر تالارهای ستون دار در جلو معابد خدایان واقع گردیده است که همان در ایران در جلو خان مقر پادشاهان دیده می‌شود. ولی آنچه خداوند گار در آئین مصری مقام داشته و فرعون مظهر آن بوده در ایران خود پادشاه آن قدر و مقام را در آئین ایرانیان داشته است. در هر دو مورد مزبور تالار از جهت معماری منظور واحدی را انجام می‌داده است بنا بر این نظر من آن است که این کار نیز از سر زمین مصر اقتباس شده بوده است.

یونان - منتقدین در باره این نکته که ایران از لحاظ نفوذ هنری چه دینی نسبت به یونان داشته است چندان اتفاق نظر ندارند. بین دو کشور نه فقط در دوران

۱ - ستون‌های مادی چنانکه در کاخ معروف اکباتانا دیده می‌شود و هرودوت به دیوس منسوب داشته است از چوب ساخته شده بود که باورقه‌های فلزی پوشانده بودند، با وجود این به نظر من از اصل کلدانی بوده چون عین آنرا در حفاریات تل‌های کلدیه بیرون آوردند. اکثریت نویسندگان مثل رالینسن و دیولا قوا عقیده دارند که ایرانی‌ها به کار بستن ستون را در معماری قصر شاهی از ستون‌های چوبی پناه‌های حقیر مازندران و گیلان گرفته‌اند. به نظر من دلیلی در تأیید این نظریه نیست. این دو ولایت و مردم آن همواره از دیگر نقاط ایران جدا زیسته‌اند و بنابراین بعید است که چنین اثر و نفوذی در کار ایرانیان جنوب البرز نموده باشند.

۲ - من از تأیید قول کائن رالینسن معذورم که می‌نویسد: « این از افتخارات هنری ایرانیان است که این سبک را اختراع کرده‌اند و بدون تردید از مصر یا آشور نیست. »

جنگ و ستیز، بلکه در زمان صلح نیز روابطی بوده است. در اینکه چه مقداری از مجسمه های نفیس یونانی را که مایه افتخار به شمار می رفته است به آسیا برده اند، اظهار نظر دشوار، ولی این موضوع مسلم است که بسیاری از معابد آن به یغما رفته بوده است.

بعد از خاتمه جنگ دسته هائی از مهاجران و صنعتگران یونانی که مجذوب تجمل و ثروت دربار ایران شده بودند پیوسته راه پایتخت هخامنشیان را در پیش گرفتند. راجع به اثر ستون های یونانی در تخت جمشید و تأثیر نمونه یونیه در طرز ترکیب ستون ها و پایه های آن اشاراتی نموده ام. خاصیت تطور و آزادی ذوق یونانی را از نهضت ها و آثار جسمانی انسان نیز می توان بازشناخت چنانکه در نقوش برجسته تخت جمشید مشهود است و کمتر بی تناسب و یا مطابق مبانی هنری ادوار قبلی آسیاست.

اگر وجه ارتباط دقیق تری به دست نیاید باید در نظر داشت که اولاً نبوغ هنر یونانی گوناگون و هنر ایرانی بیشتر در زمینه ساختمانی بوده است. ثانیاً هنگامی که پادشاهان نخستین هخامنشی تالار پر ستون تختگاه شاهی را بر صفت تخت جمشید می ساختند هنر یونانی هنوز پیشرفتی ننموده و بوسیله سنت های کهنه مانع و رادع در راه خود داشته است و حال آنکه هنر ایرانی که سر انجام از آثار پرتگاه مقدس آن و مرمر پسته لیکون^۱ سر و وضعی یافته بود در زیر تیشه استادانه فیدياس^۲ احیا گردید.

اثر اصالت = پس به نظر من در حدودی که بیان شده است ایران کم و بیش مدیون دیگر اقوام و سبک و هنر ایشان بوده است، ولی به آنچه وام گرفته بود از خود نیز چیزی بیفزود تا آنجا که بدون چون و چرا مقام هنری خود را از وضع تقلید و اقتباس محض ترقی داد. ایوان تخت جمشید هر چند بر مبنای فکری بیگانه ساخته شده بود بواسطه هیبت و استحکام بناهای خود، قدر و اعتبار خاص

احراز کرد هیچ استادی که فقط تابع پیروی و تقلید بوده نمی توانسته است آثار زیبا و با شکوه کوه رحمت را پرداخته باشد.

نمای کثیر الاضلاع ایوان نیز خود شیوه کار قدیم بود و من شک دارم که در هیچ جای دیگر به خوبی و پاکیزگی آثار جلگه سرو دشت کار انجام و با اثراتی چنان درخشان جلوه گر شده باشد. اما هنگامی که به حجاری پله ها می رسمیم با ردیف طولانی از تصاویر که بر آن دیده می شود و کتیبه های آن و نقوش برجسته ای که مسافر زائر در حین صعود بر صفت همراه خود مشاهده می کند آن گاه است که کار و هنر معمار و صنعتگر ایرانی را با اصالت بسیار در بهترین سبک کار مشاهده می کنیم.

مصری ها در کار پله سازی علاقه اندکی ابراز داشتند و یونانی ها تقریباً هیچ اعتنائی به آن ننموده و خود سبک طرح و ترسیم دیگری جهت جلوه گری شکوه و جلالت مذهبی یا پادشاهی داشتند. این وجه امتیازی برای هنرمند ایرانی بود که سبکی را برگزیده و تکمیل کرده بود که در عین حال سه منظور را تأمین می نمود: هم درجا و فضا صرفه جوئی می کرد، هم در برجستگی عظمت و جلال بناها که ناشی از آن بود کامیاب می گردید و هم به حصول یگانه هدف و مراد خویش یعنی تکریم و تجلیل دستگاه شاهی توفیق می یافت.

به همین نحو در مورد مقبره های سنگی با آنکه این فکر اصلاً از ناحیه مصر بوده بواسطه مهارت و وقاری که در آن به کار برده اند به هیچ وجه اثری خارجی نمی نمود. در سینه کوه تراش عمیق صلیب وار کردن و از عهده نماسازی نیک بر آمدن و صخره ها را در نما سازی به کار بردن و ایوان شاه نشین شهریار مطاع را نیکو پرداختن همه در اثر سبک و سلیقه تام و تمام خود ایرانیان بوده است. ستون ها با نیم تنه بزرگ گاو که ترکیب آمیخته ای از ستون های مصری و یونانی است به احتمال قوی اصالت محلی دارد و شکل و وضع ناجور تالارها را ابهتی داده و سر تیرهای چوبی سقف را به صورتی مطلوب استوار داشته است.

از همه بالاتر همین نکته است که می‌توانیم صنعتگر ایرانی را بواسطه پیشرفت شایان توجهی که در زمینه‌های هنری احراز کرده بود تهنیت بگوئیم . البته هنوز وی نیاموخته بود که باید زیبایی و جمال را کمال مطلوب خویش قرار دهد و ماده را تابع صورت سازد و از تطور حرکات و اشکال خرسندی خاطر حاصل کند .

راه و رسم کار او را درست و تمام در پیش پای او نهاده بودند ، امکان انحراف مختصری در اختیار خویش داشت عظمت و جلال دستگاه شاهی و فقط این منظور ، مراد و سعی هدف کار او به شمار میرفته . باین وصف وی سبک‌های خشک و غالباً چرند قبلی را در کار خود پشت سر نهاد و صور ناهنجار و غریب و بی تناسب را که پیوسته از خصایص معماری مصری و آشوری بود ، در درجه دوم قرار داد و در حالی که قدر و منزلت عالی شاهنشاهی را در آثار خود همواره مرعی می‌داشته فرصت و امکان ابراز جنبه‌های پرازنده و ارزنده‌تر هنر را نیز از دست نمی‌داده است .

زمینه محدود - حال که بنا بر شرح فوق قدر و مقام هنرمند ایرانی را شناخته‌ایم با ما است که زمینه محدود کار او را نیز خواه از جهت موضوع و یا از لحاظ سبک باز نمائیم . احدی از ابراز شگفتی و اعجاب نسبت به ایوان تخت جمشید و پلکان چند مرتبه‌ای و از دروازه‌های پیکره دار تا جرزهای منقوش آن خودداری نتواند نمود و هیچ کس هم در حین بازدید آن . ۱۲۰ پیکره که هنوز بر سنگ‌ها با ابهت تمام جلوه‌گرند از این فکر و احساس خالی نخواهد بود که آن آثار سخت یکتوخت و خسته کننده است .

همه‌جا یک موضوع در میان است ، یک موضوع فقط ، واحدهای ساختمانی بزرگ همه بر یک نهج اند و با تغییراتی بسیار مختصر همه جا همان کاخ ، همان پلکان ، همان کتیبه ، همان سرستون ، همان تالار ستون‌دار ، همان پی و پایه ستون ، همان بدنه و همان استوانه است .

در همه جا پیکره شهریاران یک جور است . صورت یک پادشاه را با شهریار

دیگر تفاوتی نیست و با آنکه بعداً صورت‌ها را با بی‌رحمی تمام مخدوش کرده‌اند باز چنین می‌نماید که رعایت شباهت با اصل منظور نبوده است . در هر نقش برجسته با تکرار پی‌درپی ، آداب شاهانه واحدی نشان داده شده است .

شهریار در حال جلوس یا بر پا و یا در حین عبور است و یا با حالتی سخت وقار آمیز خنجری در شکم جانور حمله‌وری فرو می‌کند . اتباعش در صف‌های دراز به پیشگاه می‌روند ، ایشان از ملیت‌های متعدّداند و جامه‌های مختلف بر تن دارند ، اما در قدم آرام آنها تفاوتی به نظر نمی‌رسد . نگهبانان شاهی نیزه و کمان و سپر خود را با صلابت تمام در دست دارند و حتی به ندرت هم دیده نمی‌شود که یکی از پاسداران بی‌درنگ نیزه خود را به علامت استراحت برگرداند و یا تیری از کمان رها کند . عین این انتقاد به خود موضوع نیز وارد است . در اینجا بر خلاف حجاری‌های مصر و آشور هیچ‌گاه صحنه جنگ‌ها و نبردها و اردوگاه‌ها و محاصره‌ها و یا منظره تعقیب دشمن بوسیله سناخرب و یا به چنگ آوردن ارباب رامسس دیده نمی‌شود ، حتی چشم اندازی نیز از زندگی آرام خواه در حین شکار و یا از حال و روزگار مردم به نظر نمی‌رسد . آن نقوش برجسته شرح تاریخی و یا کار عمده‌ای را منعکس و پدیدار نمی‌سازند و یا از آشوب‌ها و داستان‌ها پرده‌ای بر نمی‌دارند . همه آثار با تکرار بی اندازه راجع به یک موضوع و نشانه سرام و منظور واحدی است و آن توصیف عظمت شاهی و شکوه و جلال آن وجود متعالی است که عنوان نیک برگزیده ، شاهنشاه کبیر دارد .

نتیجه - این بود شرح صنعت و هنر دوره هخامنشیان و حکایت تالارهای شهریارانی که در این جا به پایان میرسانم و آن راجع به آخرین آثار نبوغ نسبتاً خالص آسیائی و میراثی از سرزمین‌های کلد و آشور و مصر در عین حال ، هم مظهر عظمت وضع و کار و هم حاکی از شکوه و جلال روزگار آن پادشاهان بوده است . ولی زمینه آن محدود و به همین دلیل نیز بی دوام بود چرا که به ظاهر و در باطن چاشنی اصالت نداشت هم فاقد اثرات شوق و رغبت بود و هم عاری از الهامات ناشی از طبقه عام . پس همینکه پایه گذاران که نگهدار و حامی آنها نیز بودند از

میان رفتند آن مآثر هم راه شکست و نیستی پیمود ، تا زمانی که بانی‌ها بودند دو قرن تمام در اوج رونق و شکوه ماند ، صورتی برارنده و درخشان داشت و در نظر ایرانیان عهد باستان نمودار بسیار عالی عظمت کار بشری می‌نمود که از برکت وجود بزرگانی چون کوروش و داریوش به وجه ستایش انگیزی به اهل زمین ارزانی شده بود ، ولی در نظر ما مایه عبرتی خطیر از گذشت قرون است که سنگ‌های خاموش آن تا کنون با صدای رسا راز آنچه را که ناگفتنی است باز می‌گویند.

فصل بیست و دوم

از شیراز به پو شهر

شیب نردبانی کوهستانی - از فصل امعان نظر درباره آثار عظیم ، اما ویران پرداخته دست انسان ، اینک به یادداشت های سفر خود و شرح برخورد باعجایب شگفت انگیز طبیعت می‌پردازم . حال ما از فلات مرکزی ایران که بین . . . و تا . . . پا از سطح دریا ارتفاع دارد سرازیر می‌شویم و در این مسیر ابتدا از جاهائی مرتفع که تا ۷۰۰۰ پا بلند است بالا می‌رویم ، پس می‌توان تصور نمود که پائین رفتن از طرف دیگر آن در ناحیه‌ای که سی و پنج میل عرض دارد و غالباً شامل ارتفاعاتی عظیم است لابد شیب فوق‌العاده‌ای خواهد داشت .

اختلاف اقلیمی مسیر این راه از لحاظ تغییر ناگهانی جنس علف و گیاه و میزان حرارت به همان اندازه زیاد است که از زمستانی یخ‌بندان در انگلستان به تابستانی که گرم تر از آن ممکن نباشد در عرض جغرافیائی خودمان وارد شویم . این سرازیری بوسیله چهار رشته شیب های صخره‌ای که درست آنرا به پلکان تشبیه کرده‌اند ، طی می‌شود و از آنجا تنها حیواناتی باربر مانند شتر و الاغ و قاطر می‌توانند عبور کنند .

از نظرتو در تو و صعب‌العبور بودن هم بدون شک از سخت‌ترین معابر جهان است . در اینکه چنین راه بدی وسیله عمده رفت و آمد و یا حمل و نقل

بار و کالا باشد حتماً منطبق با عقل سلیم نیست، بلکه ناشی از عزم و سماجت خود ایرانیان است که طالب تغییر یا اصلاح و تعمیری در آن جاده نبوده‌اند و این نتیجهٔ محافظه‌کاری خاص مردم خاور زمین و آن کسانی است که از دیرباز دچار انحطاط فکری شده‌اند.

در چنین جاده‌ای بایستی از اسب صرف نظر کرد، هرچند که گاهی از آن استفاده شده است و در اینکه حیوان محکم‌تر و نیرومندتر هرچند کندتر ماندن قاطر به کار می‌برند آسان استنباط می‌شود که به چه دلیل تأسیس سرویس چاپاری در این راه میسر نشده بوده است.

اگر اسب پست در این خط کار کند در ظرف دو هفته از پا خواهد افتاد پس ناچار با چاپارخانه و چاپارچی و شاگرد چاپار که دیرگاهی در زندگی روزانه ام رکن عمده‌ای شده بودند تودیع و بقیه ۱۴۰ میل راه سرانجام خلیج فارس را با کاروان طی کردم.

هر مسافر به مقدار بار و اسبابی که همراه دارد حیوان بارکش کرایه می‌کند و در صورت وصول دعوت شب را در تلگرافخانه‌ها یا مسافر خانه‌ها یا دستگاه‌های رسمی توقف خواهد کرد و یا اگر فراهم شود در محلی مثل کاروانسرا خواهد ماند. معمولاً این مسافت در ظرف پنج شش روز پیموده می‌شود و مدت پنج روز سرعت، رضایت بخش است، زیرا که در این جاده سخت و دشوار شرط انصاف نیست که حیوان را بیشتر از سی میل راه روزانه تحت فشار قرار داد. بعلاوه چاروادار که قاطر کرایه می‌دهد خود نیز پیاده همراه مسافر است.

من برای هر قاطر در این خط سیر پنج تومان پرداخت نمودم، این مبلغ از مقدار معمولی کرایه بیشتر است، چون من سریع‌تر از میزان عادی حرکت می‌کردم و چون از قاطر خوشم نمی‌آمده است ترجیح دادم سوار یابو شوم، هرچند که در شیراز به من اخطار شده بود که بوسیلهٔ اسب سفر بین آن شهر و خلیج فارس بسیار طولانی خواهد گذشت.

جدول خط سیر

نام ایستگاه	مسافت به فرسخ	نام ایستگاه	مسافت به فرسخ
شیراز (۷۵۰ پا ارتفاع) -		کنارتخته (۱۸۰۰ پا ارتفاع) ۳	
خان زینیان (۶۱۰۰ پا ارتفاع) ۷		دالکی (۲۵۰ پا ارتفاع) ۴	
دشت ارژن (۶۴۰۰ » ») ۳		بraz جان (۱۰۰ » ») ۴	
میان کتل (۵۵۰۰ » ») ۳		احمدی یاشیف ۴ یا ۷	
کازرون (۲۷۵۰ » ») ۶		بوشهر	
کمارج (۲۹۵۰ » ») ۵		جمع -	۴۵ فرسخ

خان زینیان - پس از تودیع با میزبان‌های مهربانم در («باغ شیخ») که در حومهٔ غربی شیراز واقع و آنجا سسکن و باشگاه مأموران ادارهٔ تلگراف هند و اروپاست ساعت شش صبح روزی که آسمان ابری بود راه خود را به طرف جنوب تعقیب نمودم. این جاده در حدود غربی جلگهٔ شیراز است، سرانجام دو آبادی واقع بود. هشت میل جلوتر از رودخانهٔ باریکی بوسیلهٔ پل عبور کردیم. در آنجا کاروانسرا و پاسدارخانه‌ای به نام چنار راهدار هست که محل باجگیری است. از این نقطه کوهپایه راه سربالا شروع و در عقب آن محل جلگهٔ شیراز از نظر ناپدید می‌شود و از دور بانوک درختان سرو و باغ‌های پراکنده و گنبد‌های مساجد وداع می‌کنیم. جادهٔ سربالا کماکان ادامه دارد. بعد از پنج ساعت راه پیمودن بی انقطاع به جلگهٔ مرتفعی می‌رسیم که رودی با کف سنگی از آنجا جاری است و آن قره آغاج (درخت سیاه) نام دارد که در مسیر تقریباً ۳۰ میل مارپیچی خود به اسم‌های مختلف نامیده می‌شود که عمده‌ترین آن کوارومند است و از میان جلگهٔ باریکی بنام خور زیارت وارد دریا می‌شود و این همان رود سیتیو گاگوس یا سیتاکوس قدما است که در فصل راجع به پاسارگاد اشاره نمودم. جاده از کنار رودخانه تا دو میل از میان تپه‌ها که پوشیده از بوته‌ها و خارستان نیمه جان است امتداد دارد و سرانجام از دور دیوارهای سفید کاروانسرای خان زینیان نمایان می‌شود. آنجا را تقریباً سی سال پیش مشیرالملک یکی از توانگران که پیشکار والی فارس و مردی مقتدر و سختگیر بود ساخت و دورهٔ خدمت او بواسطهٔ

بناهایی که بین شیراز و بوشهر ساخته است به نیکی یاد می شود و گمان می کنم هزاران نفر از مسافران این جاده سپاسگزار او باشند، هرچند که شاید وی مخارج آن بناها را از کیسه دهاتی های بیچاره گرفته باشد.

در کاروانسرای این محل به سال ۱۸۶۰ مینوتولی^۱ وزیر مختار پروس در دربار تهران درگذشت و در همین راه بین شیراز و خان زینیان در سال ۱۸۷۱ گروهبان کالینز یکی از متصدیان اداره تلگراف هنگامی که با زن و ملازمانش سفر می کرد از طرف راهزنان مورد حمله واقع و کشته شد، ولی او قبل از قتل دوسه تن از دزدان را به دست خود معدوم کرد.

دوسه تن دیگر از ایشان را هم حسام السلطنه فرهاد میرزا دستگیر و به سبک مجازات معمولی خویش به مکافات رسانید، یعنی آنها را در میان جرز گلی کنار جاده زنده به گور کرد تا مایه عبرت دیگران شود. با آنکه این محل را به من نشان نداده اند، گمان می کنم هنوز پا بر جا باشد. از رودخانه پر آبی که در نزدیکی آنجا از زیر پل در کنار کاروانسرا می گذشت عبور و در همان محل توقف و ناهار صرف کردم.

دشت ارژن^۲ (ارژن) - سه میل جلوتر بوسیله پلی که چندین طاق داشت از رودخانه عبور کردیم. این پل با آنکه فقط بیست سال پیش ساخته شده بود سنگ-فرش خرابی داشت. پس از آنکه سه میل دیگر در جلگه پیش رفتیم راه سر بالا در جهت شرقی شروع گردید. آنجا به نام سینه سفید مشهور است. تا چهار میل جاده پر سنگ و شیب دار بود و تپه های اطراف خارستان و درخت سیب و گللابی و زردآلو و تمشک صحرائی و گاهی نیز کاج داشت.

در بالای تپه برج ویرانی بود که نشان میداد آنجا محل پاسداری و باجگیری است. از این نقطه منظره تازه ای در سمت جنوب رو به دشت ارژن (که در آنجا زیاد می روید) آغاز و در فصل بارندگی فرو رفتگی این جلگه پر از آب و دریاچه ای

۱ - Minutoli
۲ - ظاهراً این عنوان قدیم تر و شاید صحیح تر است بعضی ها نیز دشت ارجن نوشته اند.

ایجاد می شود. اما وقتی که من آنجا را دیدم صورت مرداب داشت. بهترین شاهدهی که می توان درباره اظهارات بی اساس و حیرت آور جهانگردان سابق ذکر کرد این است که قول ایشان را راجع به طول این جلگه نقل کنم و چون این محل کاملاً از کوهستان محصور شده است امکان گسترش هم در میان نبوده است.

آنها نوشته اند که طولش شانزده در ده میل - حد اکثر - و پنج در دو میل حد اقل است که به نظر من بین هفت تا هشت، در دو تا سه میل می شود. اصطخری در قرن دهم میلادی ذکری از دریاچه مزبور کرده است و می نویسد: «آب شیرین و گوارا دارد، زمانی به کلی خشک شده بود و آبی نداشت در اینجا ماهی های کوچک فراوان صید می شود».

وقتی که من این جلگه را در زمستان دیدم هیچ گونه علف و گیاهی در اطراف مرداب نبود و خارستان روی تپه هم قابل توجه نمی نمود. وضع و ترکیب نواحی ایران در فصول مختلف سال به همان میزان اختلاف رأی بین نویسندگان این داستان جالب توجه است، چنانکه از کلام ملکم مستفاد می شود که شرح مبسوطی در وصف دشت ارژن نوشته است: «این جلگه محدود، اما دلپذیر از کوهستان احاطه شده است و از اطراف جوی ها به آن وارد می شود تا دریاچه ای در وسط ایجاد کند. بعضی از این جوی ها که از کوهسار به صورت آبشار جاری است آب بسیار صاف دارد به طوری که شکل کوههای مجاور در آن منعکس می شود و خیلی زیباست. در کرانه های آن کشتزارهای آباد و انواع گل ها دیده می شود و از مشاهده این وضع شگفتی فراوان به ما دست داد.»

جانوران - ده دشت ارژن در دامنه تپه های شمالی واقع شده است و تلگرافخانه در خارج دهکده و وصل به آن است از سبزبانم که ساکن این ساختمان بود داستان هائی راجع به جانورانی شنیدم که در آن حوالی فراوان اند. شیر بی یال جنوب ایران غالباً در آن حدود دیده شده است. در نقطه دور افتاده همین جلگه بود که در سال ۱۸۶۷ وقتی که سر. اوس. جان سواره از راه کتل پیره زن بالا می رفت مورد حمله شیر ماده قرار گرفت. این شخص راوی نقل می کرد که آخرین جانور

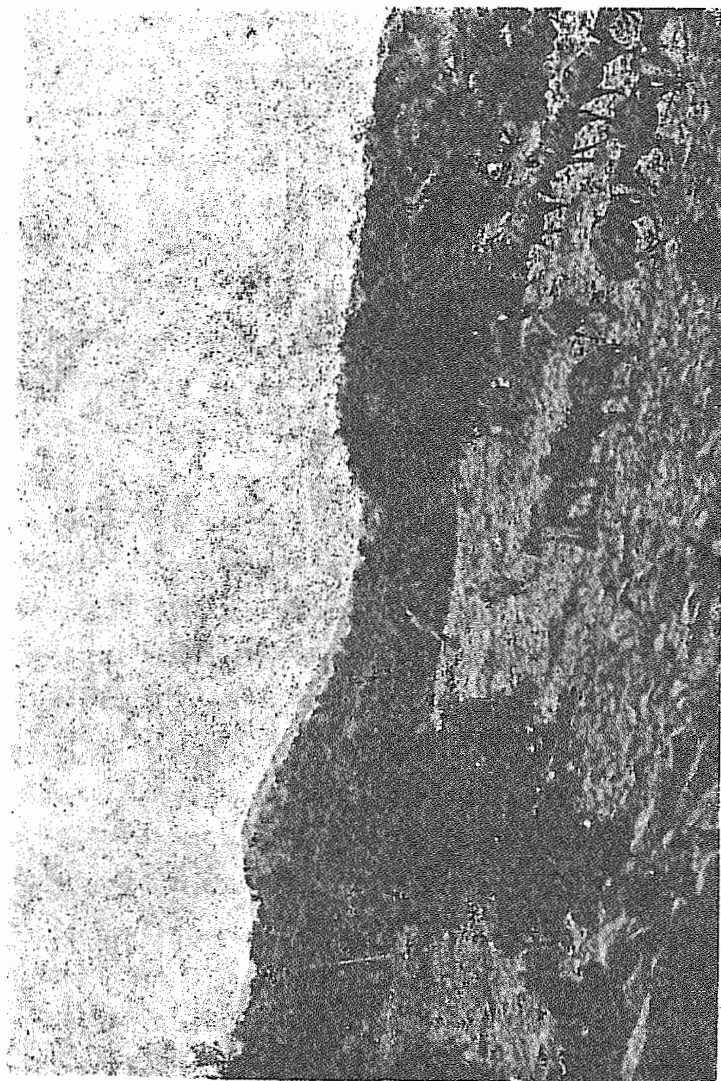
آدمخوار سیزده سال پیش نا پدید شد ، اما اهل محل که در بزدلی همتا ندارند هر حیوانی را صد چندان جلوه می دهند . در تپه های آن حدود گراز ، کفتار ، گرگ ، شغال ، بزکوهی (که با تازی شکار می کنند) هست .

دریاچه - بامداد دیگر دهکده را ترك و در حدود یک میلی آنجا از وسط آب فراوانی که از کوهپایه مجاور فرو می ریخت و از میان درختان بید و چنار به طرف مرداب جاری بود عبور کردم . در آنجا بنای کوچک گنبد دار قدمگاه واقع بود که می گفتند جای سم اسب حضرت علی (ع) است که به همین مناسبت دهاتی ها معجزاتی به آن محل نسبت می دهند .

در مقابل کوه غاری هست که مقصد می شمارند و شمعدان برنجی کوچک برای اهل نذر و ثواب گذاشته بودند . ساحل غربی دریاچه را سیر و در شش میلی آنجا از جلو کاروانسرای ویرانی عبور کردیم . در مرداب انواع مرغابی در جنب و جوش بودند و صدها قاز از لانه های خود در کناره باتلاق پرواز همی کردند و صدای بال و پر آنها از راه دور به گوش می رسید .

غزالها در دشتی که از یخ بندان شب پیش سفید شده بود همی خرامیدند ، روباهی نیز از جلو من عبور کرد . از قسمت جنوبی مرداب راه سریالا بر تپه هائی که آب دریاچه از آنجا فرو می ریزد شروع شده ، راهی سخت و بکلی بی علامت و اثر بود ، ولی از این راه به مراتب بدتر جاده سرازیر طرف دیگر است که هم طولانی و هم از هر جهت درخور لعنت می نمود و آن کتل معروف پیره زن است .

کتل پیره زن - بعضی از نویسندگان در باره این وجه تسمیه حیران مانده بودند ، برعکس من این نام متناسب را قابل تحسین می شمارم ، زیرا که در ایران اهالی از راه استعاره و مجاز هر چیزی را که زیاد نا مطلوب و فرتوت و زننده باشد به پیره زن تشبیه می کنند . من طی مسافرتم به صدها زن سالخورده در آن سر زمین بر خوردم که علاقه ای هم به رویتن نداشتند (این رفتار از ناحیه خواهان جوان تر و خوش قیافه تر ایشان بسیار نادر است) و هنگام عبور از کتل مزبور دریافتم که بواسطه وضع و ترکیب نامرغوب آن راه ، بهتر از این نام و عنوان شاید امکان



(گرده کتل) پیرزن

نداشته است. از دریاچه دشت ارژن تا سرگردنه که راه سرزیری آغاز می‌شود و ۷۴۰۰ پا بالاتر از سطح دریاست شاید تقریباً دو میل باشد.

از آنجا چشم انداز بسیار عالی از فراز سلسله‌های پی‌درپی به جانب دشتستان و باز جلوتر خلیج فارس هست. این سرزیری که جمعاً ۳۰۰۰ پاست در مسافتی تقریباً چهار یا پنج میل مسیری دارد که بی‌شبهت با راه‌های کوهستانی آلپ نیست، اما بدون سیل و سیلاب و از اینجاست که هر مسافر انگلیسی راه را پیاده خواهد رفت، هرچند که می‌گویند قاطر ایرانی روی هم‌رفته حیوانی قوی پا و قابل اعتماد است، ولی وضع و حال یابوی من بهیچ وجه از این قرار نبوده است، چون چندین بار زمین خورده بود.

در نیمه راه کتل پیره زن بر یک سطح نسبتاً هموار کاروانسرای «میان کتل» واقع است که برای بسیاری از مسافران و قاطران و قاطرچی‌های ناراضی این راه از روزگاران پیش استراحت گاهی فراهم می‌سازد. از بالای این ارتفاعات می‌توان جلگه‌ای را که پنج میل طول و یکی دو میل پهنا دارد و پر از درختان بلوط و به نام «دشت برم» معروف است در پائین مشاهده نمود. از آنجا تاجلگه دومیل دیگر راه است و عبور از یک انتها تا طرف دیگر یک ساعت وقت خواهد گرفت.

در کتاب‌ها راجع به این قسمت بلوط‌زار شرح دلچسپی خواننده بودم و تصور می‌نمودم که بر مرغزارها و زیر سایه درختان بلند آن، سواری جانانه‌ای خواهیم کرد. البته درخت‌های بلوط در آنجا هست، اما از چمن زار و سایه هیچ اثری نیست، بلکه راهی است پر از سنگ و درخت‌ها نیز خیلی از یکدیگر جداست و بنا بر این سایه‌ای وجود ندارد.

در انتهای دره جاده ناگهان به طرف چپ منحرف می‌شود و قدری سربالاست و در آنجا باز جلگه و منظره تازه‌ای پیداست و سرزیری نفرت انگیز دیگری در جلو دیده می‌شود که «کتل دختر» نام دارد.

کتل دختر - نمی‌دانم این دختر از اصل و نسل پیره زنی است که وصفش را شرح داده‌ام یا نه، ولی بواسطه شباهتی که از جهات وضع و ترکیب با هم

تیره‌های فرعی قبایل چهارلنگ

کنورسی محمدجعفوی پاپا جعفری پوسینه کول آری وند ارکول برون بوربرون آسیا سفتی شیخ تمبی کری وند استاگی	دو بود بوربرودی‌ها را جزو هفت لنگ آورده است.	محمد جعفری پاپا جعفری	محمد جعفری پاپا جعفری
محمود صالح	موسوی هورنی بازارا جانگانی موسی وند	موزاوی هارورنی اریناهی (چهار؟) سعادت شاه قطب الدین سعادت بروان‌علی پوران دو دانگه شیخ کارکون شوله لیواس کوتالی	سماعی
موگونی	بجول بهمشری شیرازی ایماری	اساره	

در قسمت تو رفتگی کوه خیمه گاه مورد علاقه بادیه نشین های ایل ممسنی است که عده ایشان در آن حدود بستار زیاد است . چادرهای سیاه آنها که از پوست بز می سازند در کوهپایه نصب شده بود . از زنی بی حجاب، شیر بسیار مطبوعی خریداری کردم . ایل ممسنی که در فصل آینده راجع به ولایات جنوب غربی ایران در باره آنها شرحی بیان خواهم کرد سابقاً از راهزنان چیره دست بودند ، ولی از موقع حکومت قدرت آمیز و سخت گیرانه حضرت والا والی فارس که اشاره کردم وضع و رفتار نسبتاً آرام دارند . این بادیه نشین ها به طرز خاصی عسل می گیرند . کندوی آنها شامل چندین کوزه گلی است که به شکل لوله کنار یکدیگر قرار می دهند و باخار خشک می پوشانند . مدخل آن روزنه ای است که در بشقابی کبود سوراخ می کنند و لوله ها را از همین روزنه می بندند . عسل آنجا بسیار مرغوب است .

تخت تیمور - نزدیک آن محل در عقب محوطه ویرانی که سابقاً حیاط مسافرخانه بود نقش برجسته ای در کوه دیده می شود و آن تقلید ناقصی از طرز کار دوره ساسانی است و شاهزادگان قاجار علاقه سرشاری نسبت به این کار ابراز می داشته اند . در این نقش تیمور میزا قهرمان است و او یکی از شاهزادگانی است که به سال ۱۸۳۷ پس از سرکشی نافرجام پدر خود حسینعلی میرزا فرزند فتحعلی شاه والی فارس در لندن رحل اقامت افکنده بود . این جناب تیمور وقتی که حاکم کازرون بود تصویر خود را بر آن تخته سنگ یادگار نقش کرد با تصویر شیری که آرام در کنار او ایستاده و نوکری قلیان به دست و چندتن خادم و یک دانه عقاب . تصویرها از اندازه طبیعی بزرگتر است . که در اصل نقاشی و زراندود شده بود و فعلا کم و بیش از بین رفته است . بواسطه انزجاری که نسبت به خاندان قاجار هست هر عابر آنچه از دستش برآید از صدمه و آسیب نسبت به تصویر تیمور گردن - فراز روگردان نیست ، آنجا را گاهی تخت تیمور و گاهی نیز نقش تیمور گفته اند .

کازرون - در پائین تپه از راه سنگ فرشی به نام آبگینه ، جاده از کنار مرداب به دریاچه و سپس به جلگه کازرون منتهی می شود که تا شهر در حدود هشت میل فاصله است . وقتی که از دشت ارژن به میان کتل رسیدم تفاوت محسوسی در

میزان گرما احساس نمودم و این تغییر هوا در جلگه کازرون باز هم بیشتر است . این نقطه تا اقامتگاه شب گذشته من ۳۷۰۰ پا اختلاف ارتفاع داشته ، هوا نیک گرم و دلچسب بود و منظره درختان خرما که از دور نمایان بود چشم اندازی می نمود که با آنچه تا آن موقع در ایران دیده بودم اختلاف بسیار داشت و بنابراین باز به صحنه و اقلیم عادی مشرق زمین رسیده بودم .



چادر نشینان در دشت کازرون

کازرون که از دیر زمانی پیش روزگار آبادانی اش طی شده بود در محل و موقع بسیار متناسبی واقع شده است ، هوای مطلوب و سالم داشت و همچنین آب فراوان و بواسطه محصول پرتقال و قاطر ، این ناحیه نیک مشهور است . چون نیمی از چارواداران از اهالی همین ناحیه اند مسافر باید از عذر و بهانه های خدعه آمیز ایشان بر حذر باشد ، زیرا که ایشان ترجیح می دهند که در این مرکز خانوادگی خویش شب راحتی بگذرانند ، نه اینکه سی میل دیگر تا کتل های تنگستان پیش بروند .

کازرونی های غیور ، تاریخ شهر خود را به دوره های بسیار قدیم منسوب می دارند ، اما بعید می نماید که این شهر پیش از اسلام وجود داشته .

این بطوطه مراکشی در سال ۱۳۳ میلادی به آنجا رفته بود تا سزار ایواسحق کازرونی را زیارت کرده باشد. اما این وجود قدسی از آن پس پاک فراموش شده است. شهری جدید را که شامل بالا و پائین محله است جعفرخان زند در حین آشفته‌گی‌های اواخر قرن گذشته ویران و برج و باروهای آنرا با خاک یکسان کرد. کازرون فعلاً ۲۰۰۰ تا ۲۵۰۰ نفر سکنه دارد.

علاوه بر چیزهایی که اشاره کرده‌ام این شهر بواسطه کشتی‌گیران پهلوان خود نیز مشهور است و نیز محصول پنبه و بوم که سگ‌گرگور برای رفع نیازمندی‌های سربازان هندی توصیه کرده بود. در خارج شهر باغ خوش منظره‌ای هست به نام باغ نظر که بنا بر قول آرنولد مربوط به یکی از پادشاهان قدیم موسوم به تیمور سیرزا بوده است. گاهی آنجا را برای اقامت خارجی‌ها اختصاص میدهند. من در تلگرافخانه اقامتگاه راحتی داشتم. در جلگه کازرون خشخاش و تنباکو فراوان کاشته می‌شود و زمین را با آب قنات آبیاری و بدین وسیله کشت و زرع می‌کنند و سبزیجات و حبوبات نیز می‌کارند.

دیداری از ویرانه‌های شهر شاپور هنگام توقف در کازرون خواه در حین سفر به جنوب یا بر عکس هیچ مسافری نباید از بازدید ویرانه‌ها و نقوش برجسته و حجاری‌های پایتخت قدیم شاه شاپور که به نام او نیز مشهور است صرف‌نظر کند. الواح سنگی برکوه در اینجا خواه از لحاظ تعداد و اندازه و یا اهمیت از آنچه در فصل نقش رستم تعریف کردم بالاتر است.

شاپور در انتهای شمال غربی جلگه کازرون واقع و تا آنجا پانزده میل فاصله است و یک سوم راه هم در مسیر جاده خلیج فارس واقع شده است که بنا بر این در بین راه نیز می‌توان باین کار پرداخت و به مقصود رسید. مسافر بیگانه هنگام عزیمت از خلیج فارس باید ترتیبی بدهد که از کمربچ به آنجا برود به این ترتیب که صبح زود حرکت کند تا بتواند روز طولانی در شاپور بگذراند و چون در آنجا وسیله اقامت نیست هنگام غروب به کازرون وارد شود. چون من قاطرها را

برای انجام این سفر انحرافی نیز اجیر نکرده بودم ناچار شدم چهار پایان دیگری در کازرون برای رفتن به شاپور کرایه کنم، اما فقط با کمک حاکم که از کار گستاخانه چاروادار جلوگیری نموده بود بانجام این مقصود نایل شدم.

سفری سواره تا شاپور (بیشاپور) = مسافران را بوسیله راه‌های مختلف از جلگه کازرون به شاپور برده‌اند. من از تیرهای تلگراف از راه کمربچ تا پنج میل رفتم، سپس با انحرافی به سمت راست در جهت شمال غربی عازم مقصد شدم. جاده از بیشه‌های خار دار مستور و برگ‌های سبز این بیشه‌ها خوراک خوش‌گوار شترها بود که چندین رأس از آنها با وجود خارهای درشتی که بر این بوته‌هاست سرگرم چریدن بودند.

چادرهای ایل ممسنی سراسر جلگه مجاور راسیه کرده بود. مردهای ایشان قیافه ستر و شهرنشین داشتند و زن‌ها از دردسر روگرفتن فارغ بودند. در نزدیکی شاپور ساکن آنها واقع بود که بوسیله نی که از رودخانه فراهم می‌کنند به شکل بسیار بدوی می‌سازند و باخاری تیغ‌دار به جای دیوار محوطه جالبی برای گاو و گوسفند فراهم می‌شود.

وقتی که در جهت انتهای شمالی جلگه روانه شدم، کوهپایه پرازته‌های مصنوعی (توسولی) شامل سنگ‌های وارفته و بناهای فروریخته تا حدود چند میل جلب توجه می‌کرد. این تپه‌ها از کف جلگه مجاور پنجاه تا شصت پا ارتفاع داشت. در همان حوالی صدها خاکریز قنات دیده می‌شود که با خرابه‌ها و سنگ‌ها منظره خاصی تشکیل می‌دهد. گاهی نیز به دیوارهایی باسنگ درشت بر خورد می‌کنیم که به قدری مستحکم و پر مصالح ساخته شده که با وجود آسیب‌های قرون از خطر فنا مصون مانده است. آنجا ویرانه‌های شهر شاپور است. راجع به جلگه شاپور حکایت‌های متعدد خواننده و شنیده بودم و همچنین شرح رودخانه‌ای که خرامان از میان این شهر ویرانه جاری است و حجاری‌هایی که بر کرانه‌های این رودخانه است.

من حیران بودم که آن آثار پس در کجاست که ناگاه از کنار صخره شمالی جای وسیعی نمودار شد و دهانه ای که تقریباً صد یارد عرض داشت نمایان گشت که از بالا تا پائین شکافته می‌نمود، از این دهانه رودخانه شاپور جاری بود و آن بستری پر سنگ و کرانه‌ای پوشیده از نیزار و بوته‌های گلدار داشت . آن سوی ساحل حجاری‌های معروف شهریار ساسانی دیده می‌شود . این دهانه که به تنک‌چکان معروف است در قسمت داخلی تا . . . ع یارد عرض دارد و سپس به جلگه‌ای باز می‌شود که گرد آنرا کوه فرا گرفته تو گوئی آملی تا تری به وجود آورده است . صخره‌ها در بیشتر جاها تا چند صد پا ارتفاع ، سطح صافی دارند .

شهر ساسانی - هر چند بنا بر نظر علما استخر یا تخت جمشید پایتخت پادشاهان ساسانی بوده و دیر زمانی اهمیت خود را از لحاظ کانون تجدید حیات آئین ملی حفظ نموده ، باز مانند اسلاف هخامنشی خویش پادشاهان این خاندان نیز بنا بر راه و رسم مشرق زمین به تغییر دادن مقر خود علاقه‌مند و طالب نمایش و ابراز دستگاه جداگانه شاهی خود بودند .

تیسفون پایتخت اشکانی مقر دیگر این پادشاهان به شمار می‌رفت ، بعداً در زمان خسرو دوم کاخ با شکوهی در دستگرد و نیز در دشت کلداه ساخته شد . در جاهای دیگر هم اشاراتی راجع به قصور سروستان و فیروزآباد داریم ، ولی هیچ کدام از پادشاهان ساسانی مثل شاپور ذوق و علاقه بنای ساختمان‌های بزرگ نداشته است .

از آثار عمده او در شوشتر که بعداً ذکر خواهیم کرد و شهر خود او واقع بین دزفول و شوشتر است که ویرانه‌های آن اکنون جندی شاپور نام دارد . بعضی‌ها بنای پل دزفول را نیز به وی نسبت می‌دهند . در نقش رستم نقوش برجسته راجع به پیروزی‌ها و شکوه پادشاهی او را دیده‌ایم ، اینک در محلی به نام خوداو ما در یک شهر شاهی هستیم که وی آنرا بنا کرده و به مثابه جاودان‌ترین اثر پادشاهی خود باقی گذاشته است .

سنت ایرانی تاریخ قدیم‌تری به این شهر نسبت می‌دهد و می‌گویند که شهر باستانی را اسکندر ویران کرده بود و شاپور آنرا تجدید بنا کرد نه آنکه خود از پایه و بن ساخته باشد . بردروازه این شهر ساسانی بود که پوست تن مانی ، بانی آیین مانوی بعد از قتل او بوسیله بهرام اول به سال ۵ - ۲۷۲ میلادی آویخته شد (می‌گویند پوستش را کنده بودند) هنگامی که تازیان بر ایران تاختند شهر شاپور اولین هدف حمله و غضب بت شکنی آنها شد ، حجاریها مخدوش و شهر ویران گردید . در قرن دهم میلادی اصطخری شرحی راجع به وضع ویرانه آنجا باقی گذاشت :

« بیشاپور را شهریار شاپور ساخت ، چهار دروازه دارد ، در وسط شهر تپه خاص یا برآمدگی شبیه به برج یا گنبد هست . . . در ناحیه شاپور کوهی است و در آن کوه مجسمه‌های تمام سلاطین و سرداران و افراد ممتاز روحانی و مردان نامی که در پارس می‌زیسته‌اند . در آنجا کسانی هستند که به آنها نسب می‌رسانند و شرح روزگار آنها را به رشته تحریر کشیده‌اند »

با این حال حیرت انگیز است که هیچ کدام از جهانگردان قدیم آنجا را ندیده‌اند - هر چند که کمپنر ظاهراً بنا بر شایعات شرحی اجمالی ، اما نسبتاً صحیح در باره خصایص عمده آنجا نوشته است و کاشفین پرکاری مانند تاورنیه و ته ونوت که هر دو از کازرون عبور کرده بودند - تا آنکه موریه در سال ۱۸۰۹ به این کاربرد اذیت، ولی غاری که حاوی مجسمه بزرگ شاپور است بعداً کشف شد . کی‌نر در کتاب « یادداشت‌های جغرافیائی » خود می‌نویسد که پیکره مشهوری نیز در آنجا بوده است که علاقه‌مندان آنرا با روغن می‌انداخته‌اند ، اما از چنین مجسمه‌ای اثری باقی نیست . موریه در سفر اول و یا دوم موفق نشده است که غار واقعی را پیدا کند ، هر چند که بعضی از همراهان او غاری که خالی بود یافته بودند .

این اکتشاف چند هفته بعد (۱۸۱۱) نصیب سرگرد استون شده که تعریف او در کتاب اوزلی درج شده است . از آن پس جهانگردان بسیار به آنجا رفته و شرح حجاری‌ها و آثار باقی از روزگار شاپور را بازگفته‌اند .

ویرانه های فعلی - در وادی ویرانی که از سنگ انباشته است و محل شهر قدیمی است آثار معدودی قابل تشخیص می باشد . موریه نوشته است که در آنجا مجراهای زیر زمینی متعددی بوده است که بایستی بوسیله حفاری کشف شود و خود او نتوانسته بود اطلاع درستی در این باب به دست آورد و جهانگردان بعد از او هم در این زمینه توفیقی حاصل نکرده اند . محوطه ویرانی را که تقریباً صد پا مربع مساحت دارد بعضی ها برج و بعضی دیگر مسجد پنداشته اند .

با کنیگهام در سال ۱۸۱۶ دو آتشگاه کوچک مانند آنچه در مقبره کوروش بوده و اشاره کرده ام کشف کرد و چون نوشته بود که قابل انتقال است از قرار معلوم بعداً از آنجا برده اند . تنها ویرانه قابل ملاحظه ساختمانی است به وسعت پنجاه پای مربع که یکی از دیوارهای آن کاشی کاری زیبایی داشته و هنوز آثارش پابرجاست . اگر چه نمی از آن در خاک پنهان مانده است و قاب پنجره هلالی و بقایای ستون هائی که سرگاو دارد بدون شک تقلیدی از سبک کار تخت جمشید است که شاید روزی گچ بریها یا سقفی بر آن واقع بوده است . موریه می پنداشت که صحنه ای در عقب آن وجود داشته است .

ارگ - صخره دهانه غار که از طرف جنوب شرقی پیش آمدگی دارد شبیه برج مخروطی است که دو جناح آن بوسیله دیوار کهنه ای محصور گردیده و بر رأس آن یک بنای قدیمی است . این بنا که ایرانیان قلعه دختر می نامند بدون تردید آثار ارگی کهنه است که بر دهانه گردنه کاملاً مسلط بوده است و همان ساختمانی است که اصطخری در شرح مذکور فوق به آن اشاره کرده است .

نقوش برجسته - از زاویه این تخته سنگ مابه غار وارد و راست در مقابل حجاری تصاویر برجسته واقع می شویم که مانند آثار مشابه در نقش رستم بهتر محفوظ مانده است و موقعی که آثار آجری یا سنگی سبکتر از میان برود ، باز طی قرون آینده یادگار دوران افتخار آمیز سجد و عظمت ساسانیان باقی خواهد ماند . از این نقوش برجسته دو تا در سمت راست دهانه یعنی کنار رودخانه و چهارتا در

طرف دیگر سمت چپ در کرانه شرقی است . من ابتدا شرح آن دو تا را که مقابل نظر تماشاگران است و در کنار جاده آسان قابل دسترسی است بیان می کنم .

لوحه اول شاپور - والرین - اولین صحنه که بر خورد می کنیم در اثر مرور زمان و بدست افراد خراب کار آسیب بسیار دیده است . قسمت فوقانی آن پالك ازین رفته است ، اما در زیر دوپای اسب دیده می شود که چهره سواران سخت مخدوش گردیده است . اسب سمت راست پیکر مغلوبی را که صورت او به طرف خارج و سرش بردست راست به حالت استراحت و بازوی چپ او در کنارش بر زمین نهاده شده لگد کوب کرده است و در مقابل سوار شخصی باحالت تضرع زانورده است ، وی جامه رومی برتن دارد و دست ها را به علامت تمنا پیش آورده است و قیافه ای نزار دارد .

مشخصات صورت محوشده ، اما وضع و حالت او مطابق عکسی که من گرفته ام و در اینجا (صفحه ۲۴) چاپ شده است هنوز سادگی و حسن تأثیر دارد و از گزند زوال نسبتاً مصون مانده است و تردیدی نیست که داستان این تصویر پیروزی شاپور بر قیصر مکه و راست و سوار اسب پادشاه کامروا و شخص متضرع والرین و پیکر مغلوبی که لگد کوب شده است لشکر شکست یافته رومی است .

لوحه دوم شاپور - والرین و سیر یادیس - صدیارد جلوتر صحنه دیگری است که بزرگ تر است و یکی از الواحی است که آنتیوش ، سیر یادیس که مرد گمنامی از سوریه بود در حضور والرین که امیر است خلعت و مقام بدست می آورد . طول این صحنه چهل و یک پا و ارتفاع آن بیست پا است ، چون این لوحه در زیر تخته سنگی قرار گرفته بود نیک محفوظ مانده و آن شامل سه قسمت است : در یکی شاپور سوار اسب است باقیه افراد صحنه در میان ، در لوحه ای که ۱۲ پا طول و ۸ پا ارتفاع دارد . در عقب آن دو لوحه است که یکی در پائین و دیگری در بالاست و در هر کدام پنج تن سوار در عقب پادشاه قرار گرفته اند . در جلو او سه لوحه دیگر در طبقه تحتانی است و دو تا باز در بالای آنها شامل تصویر جنگاوران و دیگر کسان که پیاده ایستاده اند .

حال به توضیح دقیق این صحنه می پردازم و از لوحه وسطی شروع می کنم . شاپور را بواسطه دیهیم ویژه که کره ای هم بر آن است و موهای طره وار و چهره زیبا و ریش او که گره خورده و در زیر چانه است می توان آسان تشخیص داد . از فرق او سربند های ساسانی در هوا متموج و ترکش بزرگی از کمر او آویزان است و به رسم دوره ساسانی شلوار گشادی در پا دارد و بر اسب تنومندی سوار است که در تمام صحنه ها با قامت دلاور سوار متناسب نیست . وی با دست راست خود دست راست کسی را که در کنار اسب او ایستاده گرفته است و هاله ای از تاج گل بر سر و نیم تنه رومی و پا بند دارد و مانند لوحه قبل پیکر مقهوری در زیر سم اسب پادشاه دیده می شود که حاکی از شکست و نابودی لشکریان رومی است .



نخستین نشتن برجسته در شاپور : والرین در حالت نصر

در مقابل پادشاه شخصی به زانو افتاده و او نیز جامه رومی در تن و تاج

گلی بر سر دارد . در جلو سر اسب کتیبه ای در پنج سطر دیده می شود ، اما الفبای معمولی فارسی نیست و بر فراز آن تصویر بچه بالدار یا مظهر نبوغ به حال پرواز است و سر بندی را به شهریار تقدیم می دارد . مسئله مهم در این لوحه مانند سایر نقوش برجسته ای که همین صحنه را نشان می دهد شباهت وضع کسی که به زانو افتاده با آن دو تن ایستاده است . آیا شخص متضرع سیر یادیس است و آنکه ایستاده والرین یا برعکس ، ابتدا با دلایلی که داشتیم و در اینجا قابل ذکر نیست با نظریه اول موافق بودم ، اما پس از رسیدگی دقیق تمام حجاری ها به این نتیجه رسیده ام که آن کس که به زانو افتاده والرین امپراتور مخلوع است و آنکه ایستاده و دست شهریار در دست اوست جانشین وی و امیر جدید است .

در عقب کسی که به زانو افتاده دو نفر ایستاده اند که ظاهراً منصبداران ایرانی اند . سوارهای عقب پادشاه هم بدون شک نگهبانان هستند که لباس پارسی برتن دارند و دست راست هر کدام بالاست و انگشت سبابه ، به طرزی که در غالب حجاری های زمان ساسانی دیده می شود به حال اشاره بلند شده است و به درستی ، علامت احترام محسوب داشته اند .

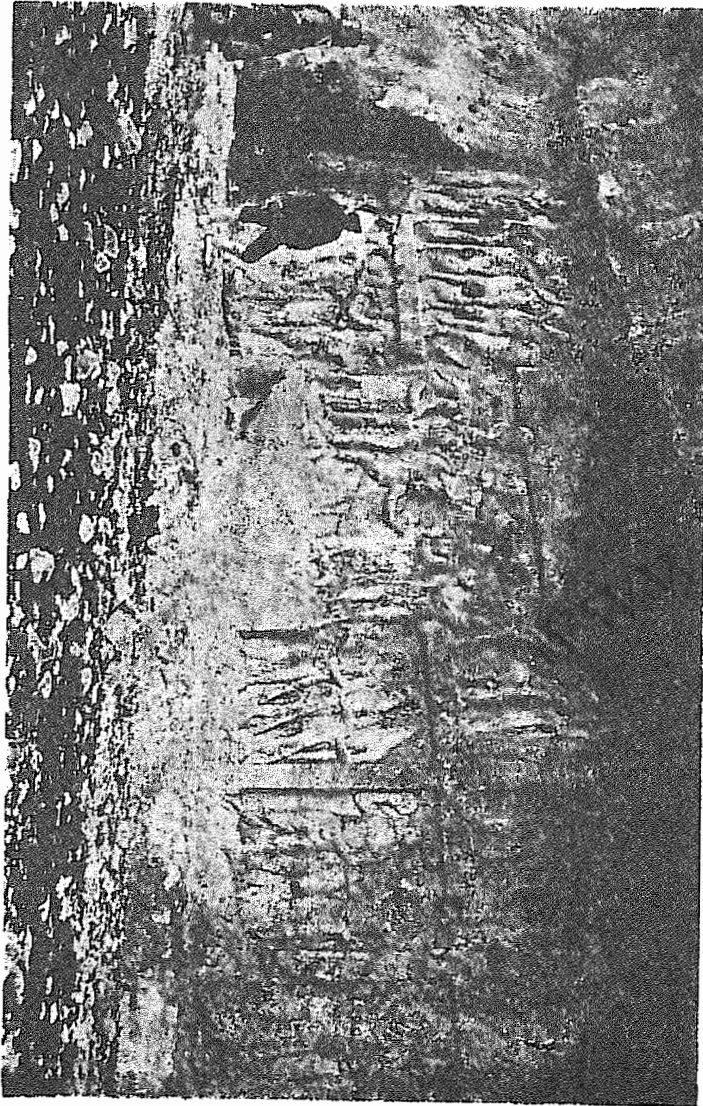
تصاویر پنج صحنه که در مقابل شهریار است بیشتر مربوط به جنگاوران است که بعضی از ایشان اسلحه دارند و بعضی دیگر چیزهایی که ماهیتش درست روشن نیست و اغلب صاحب نظران نفقات لشکریان مغلوب دشمن پنداشته اند و بعضی ها نیز خادمان درباری شمرده اند . تمام این حجاری ها یرتخته سنگ بلندی تیشه کاری شده است و عمق تورفتگی آن از یک تا پنج پاست .

ساحل مقابل و آب رو - در اینجا از همان راهی که آمده بودیم باز می گردیم . حال که نقوش برجسته طرف راست دهانه را سیر کردیم رودخانه را در چند قدمی پائین ارگ عبور و سپس الواحی را که در سمت دیگر یا شمال غربی صخره است باز دید می کنیم . دسترسی به این چند صحنه خیلی سخت تر از بقیه است ، چون در ارتفاع بیست تا پنجاه پا از سطح رودخانه واقع است . در حال حاضر

راه یا معبری به آنجا دیده نمی شود و اگر چنین معبری روزی وجود داشته که لابد هم بوده است بعداً و شاید زمان سلطه تازیان تبدیل به آبرو گردیده است و از کنار تخته سنگ مجرا ساختند، بدون اینکه هیچ گونه احتیاطی برای محافظت نقوش مزبور نموده باشند. بطوریکه یکی از آنها را بریده اند و این برای آن منظور بوده است که آب چشمه کوچکی را از داخل جلگه به آسیابی که در دشت کازرون بوده است برده باشند.

برای رسیدن به حجاری‌ها باید از راه باریکی گذشت و سپس از ساحل رودخانه چهار دست و پا بر صخره بالا رفت. دلیل آنکه در بعضی جاها آبرو هم سطح زمین نیست، بلکه چنانکه در مورد فوق اشاره شده است که بر کمره صخره بریدگی ایجاد کرده اند این است که در روزگاری که مجرا را ساخته بودند و مورد استفاده بود، خاک را در دو ساحل رودخانه انباشتند. حضرات استولزه و اندریس که به سال ۱۸۷۷ در آنجا رفته بودند تا برای کتاب سنگین خود عکس‌هایی تهیه نمایند این توده‌های خاک را کنده و متفرق کردند و همه حجاری‌ها برهنه و آشکار شده است، از اینجاست که آن محل در نظر اشخاص بیگانه ظاهر تعجب آوری دارد. از چهار صحنه این رودخانه سه تا هم سطح جریان آب و چهارمی دوازده پا بالاتر است.

صحنه سوم - خلعت گرفتن سیریادیس - نقش اول که در طرف چپ دهانه است به شکل محذب در صخره کنده شده است بیش از سی پا طول دارد که بواسطه تغییر رنگ سنگ کبود می نماید. عکسی که از این صحنه برداشته بودم بمناسبت وضع و اندازه بزرگ صحنه اصلی قابل چاپ در نیامده است. صحنه شامل چهار قسمت است که سراسر صحنه را فرا گرفته است و تصاویر فراوان دارد. دو رشته زیرین پنج پا ونیم و دوتا در بالا سه پا ارتفاع دارد، در وسط طبقه دومی از پائین بازم تصاویر شاپور اول سوار اسب است که همان مراسم را که قبلاً ذکر کردم انجام می دهد. وی در اینجا نیز دست مردی را که جامه رومی بر تن دارد بدست گرفته و اسب او پیکری را لگد کوب نموده است و آن کسی که در جلو او زانو زده است



دوین نقش برجسته در شاپور : خلعت گرفتن سیریادیس

دارای همان خصایصی است که در لوحه دیگر بوده که به عقیده من والرین است و آن شخص ایستاده سیریادیس است که خلعت در یافت می دارد.

تصاویر عقبی خادمان اند که تاج گلی را به شاپور تقدیم می کنند تا به دست نشانده اهل سوریه او تقویض شود و مظهر نبوغ هم بر فراز سر او در پرواز است و سریند ساسانی را که باز نشده است به شاپور اهدا می کند. در حجاری آن افرادی که کلاه خود نوک تیز بر سر دارند نگهبانان شاهی اند و جمعاً پنجاه و هفت نفرند و انگشت سبابه را به علامت حرمت بلند کرده اند. پانزده نفر در پائین و چهارده تن دیگر در هر یک از دو ردیف اند. در قسمت دیگر صحنه در مقابل پادشاه گروه انبوه جالبی از اسیران و خراج گزاران و سلازمان و نشانه های پیروزی دیده می شود. در طبقه زیرین دو ارابه که اسبها می کشند و رومی ها بیگا، می نامند و بیرقی که ظاهراً عقاب رومی است که در جنگ بدست آمده است و دیگر خادمان که سینی بر دست دارند.

صحنه دومی که موازی با پیشگاه شاهی است دارای دو ردیف تصویر است. دسته جلو بنا بر قول تکسیه توسن جنگی والرین و فیلی همراه می برند و دو ردیف بالا هم خادمان اند که غنایم و پیش کشی ها را بر دوش حمل می کنند و دوشیر یا پلنگ همراه دارند. تصاویر مقابل پادشاه سی و سه نفرند. طبقه پائین صحنه را آب مجرای مذکور به کلی برده است.

لوحه چهارم - اسیران - صحنه بعدی همان است که بواسطه آب مجرای آسیاب آسیب شدید دیده است. قسمت زیرین آن هم در اثر کار آقایان استولزه و اندریس صاف و تمیز شده است و یکی از شهریاران ساسانی را سوار اسب نشان می دهد که تعظیم و تقدیمی های اسیران را دریافت می دارد.

پادشاه از سمت چپ صحنه که اندازه آن بیست و یک پا طول و دوازده پا عرض است پیش می آید، کلاه خود بالدار نوک تیز بر سر دارد که در بین بال ها کره ویژه ساسانی واقع شده است. موهای سرش نیک تائیده و برآمده است و یراق خاندان ساسانی در عقب سر و شانۀ او در هوا متموج است. دم اسب او گره بزرگی



چهارمین صحنه : اسیران

خورده و از کفل آن حلقه منگوله معمولی آویزان و از کمر شهريار ترکش سنگینی آویخته است .

مجرای آب راست از میان پیکره اسب و سوار آن عبور نموده و دهان و بینی اسب را بکلی از بین برده است و به همین نحو صورت کسانی نیز که به پیشگاه پادشاه می‌آیند آسیب دیده است . نفر اولی یکی از جنگاوران است که کلاه جمجمه‌ای شکل بر سر اوست و حلقه‌های زلف تاییده‌اش در عقب آویزان و بازوانش محکم بر دسته شمشیر بزرگی است .

وی نگاهی حاکی از تسلیم دارد که به وجهی نیکو در نقش بر سنگ نمایان است . در عقب او سه تصویر دیگر دیده می‌شود که نوعی دستمال (کفیه) که اعراب بر سر می‌پیچند بر سر دارند و از دنبال اسب روانند . در طبقه بالا دو شتر و دو خادم دیده می‌شوند، سربک شتر نیک محفوظ مانده و از همه گروه آثار کار مشهود است و تردیدی نیست که صحنه پیروزی یکی از شهرياران ساسانی است و طرف مغلوب دارد تسلیم می‌شود ، بنابراین حقیقت که تاج بالدار تا دوره بهرام مرسوم نشده بود (۲۷۵ - ۲۹۲ م .) بعضی‌ها پنداشته‌اند که این صحنه مربوط به آن پادشاه است .

کانن رالینسن معتقد است که آن صحنه تسلیم شدن اهالی سجستان (سیستان) را نشان می‌دهد که بهرام دوم با آنها نبرد کرد و پیروز شد . از جهت دیگر نیز آن قیافه شباهت تام با چهره شاپور اول دارد و حاکی است که با غرور تمام یکی از سفیرای عرب را با رخصور داده است، سفیری از جانب اذاناتوس^۱ رئیس قبیله پالمیرا و شوهر « زنویا » است که در نصیبین در اولین نبرد رومی و یا در پیروزی بر علیه سیتارون پادشاه سوریه است . بواسطه شکل سربند این افراد که شبیه به کلاه اعراب است من با آن نظریه موافق هستیم که سفیری از عربستان بار می‌یابد .

لوحه پنجم - هرمزد و نرسی - بواسطه ارتفاع بیشتری که این نقش داشته خوشبختانه از خدشه و آسیب از نقوش دیگر محفوظ‌تر مانده است و مجرای آب فقط پیکره اسبها را در قسمت زیرین خراب کرده است . ارتفاع آن در حدود شانزده تا

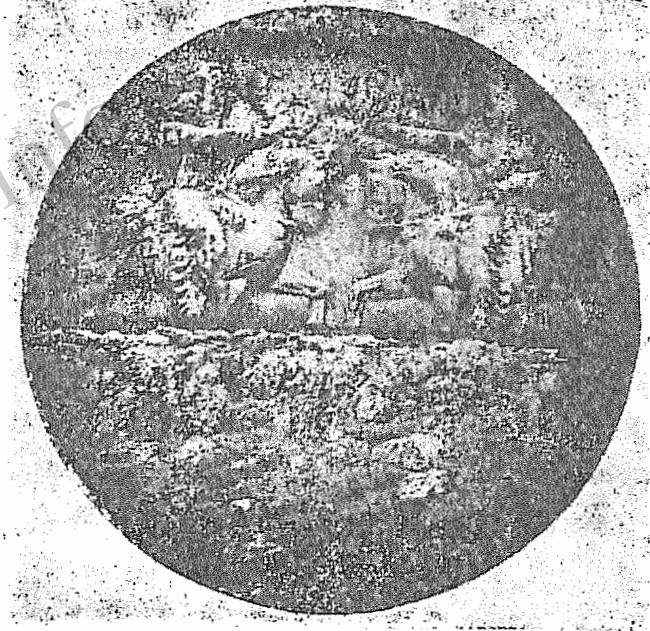
هیجده پاست . دو سوار وسط صحنه به یکدیگر می‌رسند ، آن که در طرف چپ است حلقه شاهی (سیداریس) را با ستونی از نور تقویض و سوار مقابل برای دریافت آن دست دراز می‌کند . کتیبه‌ای به خط پهلوی در گوشه راست هست که نخستین بار بوسیله آقای لونگ پریه^۱ خوانده شده است و حاکی است :

« این تصویری از ستاینده اهورامزدا خداوند نرسی شاهنشاه اقوام آریائی و غیر آریائی از تبار خدایان فرزند ستاینده اهورامزدا خدایگان شاپور شاهنشاه آریائی ها و غیر ایشان از تبار خدایان و فرزند خداوند ارتشتر (اردشیر) شاهنشاه است » بنابراین اطلاع حاصل می‌کنیم که یکی از دو سوار نرسی است که از سال ۲۹۲ تا ۳۰۱ میلادی پادشاهی داشته و سپس تاج شهرداری را کنار گذاشته است . وی را فرزند یا برادر بهرام دوم نواده یا برادر زاده شاپور اول پنداشته‌اند ، اما خود او در این کتیبه خویشتن را فرزند شاپور می‌خواند و نواده اردشیر . « تاسس » اظهار کرده است که شاید این شیوه سخنوری نرسی بوده که بدان وسیله از ذکر نام پادشاهان گمنام خودداری نموده باشد ، ولی به نظر من بهتر است گفته نرسی در باره نسب خود حجت باشد و باید این شرح نسبی او را قبول کنیم ، زیرا که احتمال خلاف در آن نیست .

از دو پیکره ، آن که در سمت راست است پادشاه جوان است ، وی تاج مرصعی بر سر دارد که کره ساسانی بر رأس آن قرار گرفته زلف سر نرسی بسیار زیبا بافته شده است و در عقب شانه حلقه وار فروریخته است . وی قیافه آرام و ملایمی دارد و سوی کوتاه ریش او گره خورده است .

پیکره طرف چپ که سیداریس تقویض می‌کند بدون شک اهورامزداست که تاج قبه دار بر سر دارد و در رأس و عقب آن زلف طره‌ای اش فرو ریخته است . مشخصات چهره ، نیک محفوظ مانده و سوی سروریش پیرانه دارد، نه سیمای جوانان . دم دو پر اسب او ویراق تجملی هر دو اسب و رگ و پی و عضلات رانها به وجه حیرت-

انگیزی بر جسته می نماید و استادی سازنده آنرا نشان می دهد. تخته سنگی که این حجاری ها بر آن شده است در اثر مرور زمان به رنگ کبود درآمده است.



پنجمین نقش برجسته : اورسزد و نرسی

لوحة ششم - پیروزی خسرو - ششمین و آخرین صحنه سبک کار خشن تری دارد و فاقد مهارت هنری است و حجاری های آن از همه لوحه ها بدتر است، در فرو رفتگی عمیقی واقع شده است و بواسطه سایه درخت تیره بزرگی (نارون) که در آنجاست نتوانسته ام عکسی از آن بر دارم. این لوحه شامل صحنه مستطیل بزرگی است که سی و چهار پا طول آن است و دارای دو طبقه تصاویر یکی در بالا و دیگری در زیر است. در وسط ردیف بالا پادشاه در حال جلوس مقابل تماشاگراست، تاج دو بر بر سر دارد و سوی سرش از دو پهلو سخت برآمده است. پاها کاملاً از هم جداست

و بادست راستش که بلند کرده است چیزی را برگرفته که فلانندن، بیرق پنداشته است، ولی به نظر من تیر بزرگ رزمی است و دست چپش بر دسته شمشیر است. در صحنه بالا طرف چپ گروه درباریان ایستاده اند و انگشت سبابه را بلند کرده اند. در صفحه پائین عده ای از اشراف ایرانی دیده می شوند (آرایش سو و لباس و شمشیر ایشان شبیه پادشاه است) که از دنبال توسن جنگی شهريار روان اند. اسب با زین و برگ است، اما سوار ندارد، در سمت مقابل یاراست لوحه در ردیف بالا اسیر مجروحی به نظری رسد و اسیر دیگر که دستش را از عقب بسته اند و خادمان ایرانی او را جلو می برند.

در طبقه پائین نفر آخری دو سر بریده را در دست دارد و از پی او عده ای اسیران و ملازمان در حرکت اند که در میان آنها طفلی نیز با حالت تضرع دیده می شود که شاید فرزند امیر سر بریده باشد. کودک دیگری بر فیل حقیری سوار است. کائن رالینسن به استناد این که مهارت هنری در این صحنه ناچیز است و تنها شهریاری که در سکه های ساسانی مقابل تماشاگر است و دو دست را بر دسته شمشیر صاف خود می گرفته است خسرو انوشیروان بوده تردیدی ندارد که این نقش مربوط به آن پادشاه است. شاید قول اوصحیح باشد، ولی من دلیلی برای صحت این نظر که آن تصویر خسرو اول است که از اسیران رومی خراج دریافت می دارد سراغ ندارم، زیرا که اسیران قیافه و یا جامه رومی ندارند و علائم حاکی است که آن لوحه راجع به پیروزی بریکی از طوایف مشرق زمین است که امیر آنها کشته شده است.

ارزش هنری - این بود شرح الواح حجاری که در بیشاپور هست و می توان دید که هم واجد مزایا و هم نقایص نقوش برجسته نقش رستم است. خشونت و سنگینی در سبک کار دیده می شود و فاقد مایه استادی و ذوق هنری است. از طرف دیگر صحنه ها بواسطه قرائن زمانی و تجانس وضع و صورت و قار آمیزی دارند که هر دو کار را سزاوار تحسین می سازد. در صحنه های بیشاپور از نبرد سواره که نقوش نقش رستم و فیروز آباد راستنوع و ممتاز می سازد اثری نیست، اما آداب و مراسم درباری در این لوحه ها عمده ترین آثار است که از دوره نخستین سلاطین ساسانی باقی مانده است.

نکته مهم تر که باید در خاطر داشت این است که ساسانیان جانشین بلافصل خاندان پارت یا اشکانی شده‌اند و پیش از ایشان آثار هنری پالک معدوم و ناپدید شده بود، پس این حجاری‌ها شاهدهی بارز و حاکی از تجدید حیات استعداد ملی است که هم شایان توجه است و هم موجب حیرت.

غار و مجسمه شاپور - حال باید از غار بزرگی که در همان حوالی است دیدن و مجسمه شاپور اول را که در آنجاست وصف کنیم و آن یگانه مجسمه قدیمی (به استثنای بدنه مجسمه‌ای که هنوز در طاق بستان وجود دارد) است که در سراسر ایران باقی مانده است. جهانگردان بسیاری از پیدا کردن غار واقعی باز مانده‌اند، زیرا که گاهی هیچ کس از افراد ایلات در آن حدود نیست و یا آنکه همیشه راهنمایی صحیح نکرده‌اند.

این غار در قسمت علیای تنگ شاپور واقع بر صخره‌ای است به ارتفاع ۷۰۰ پا، رفتن به این محل چندان آسان نیست و موجب خستگی است و از پائین دره تا آنجا سه ربع ساعت راه است. در دهانه غار مقدار زیادی تخته سنگ ریخته است که بدون مددگار عبور از روی آنها مقدور نیست. سپس به دهانه غار می‌رسیم که پنجاه پا ارتفاع و صد و چهل پا پهنا دارد.

در داخل غار پایه سنگی بزرگی است با ارتفاع چهار یا پنج پا و ده پا قطر که از صخره اصلی بریده‌اند و پای مجسمه که بر زمین افتاده است هنوز روی پایه دیده می‌شود و پیداست که مجسمه را باحدت تمام از جا کنده و به پهلو انداخته‌اند. بازوی چپ آن شکسته و بازوی راست از ناحیه شانه شکاف یافته است، اما دست هنوز بر ران مانده است.

صورت مجسمه سخت مخدوش و قسمت بالای تاج و سر در زیر خاک مدفون است، با وجود این از ظواهر و آثار آشکار است که آن پیکره شاپور اول بانی آن شهر و آن حجاری‌هاست و چنین می‌نماید که شهریار خیال داشته است بنا بر مضمون کتیبه‌ها که وی و جانشین‌های او را همواره مقام خداوندی داده تمثال خود را چون معبودی

در آنجا قرار دهد و بطوری که کینر دریافته است بعداً هم این مجسمه مورد پرستش واقع گردیده است و از ظاهر کار استنباط می‌شود که مجسمه از بالا و پائین به صخره اصلی متصل بوده و مثل این است که مجسمه را در همانجا کنده کاری کرده بودند و خیلی هم به خود او شبیه شده بوده است.

ارتفاع مجسمه ظاهراً بیست پا بوده و آنچه مانده است پانزده پا است. فلانند بلندی سر را سه پاوسه اینچ و پهنای شانه را هشت پا و دو اینچ قید نموده است و تکسیه در کتاب خود تصویری از مجسمه کامل مزبور چاپ کرده است. باید اذعان کنم که این تصویر کامل هر چند که با آنچه در جای دیگر بوده متفاوت است، باز کم و بیش چهره واقعی آن پادشاه را نمودار می‌سازد. لباس او در اینجا با آنچه در نقوش برجسته هست زیاد تفاوت ندارد، تاج ویژه بر سر اوست و موها از دو پهلو و عقب ریخته است، سبیل و ریش او نیک تاییده و طوقی دور گردن اوست. در بالاتنه زره پوشیده و در پائین شلوار گشاد و شمشیری هم بر پهلو چپ اوست که بندش بر شانه راست آویخته است.

انشعاب‌های داخلی - در کنار محلی که مجسمه پائین افتاده است جاهائی را در دیوار غار صاف و آماده کرده بودند که کتیبه یا نقش بر آن بنگارند و این کار تا تمام مانده است. اگر مسافر با درایت کافی چند شمع همراه برده باشد خواهد توانست قسمت‌های درونی کوه را نیز سیرو تماشا کند. بی‌اعتمادی عاقلانه نسبت به راهنماهای مسمنی بسیاری از مسافران را از تعقیب آن کار باز داشته است، ولی چیزهای بسیار برای تماشا هست. در پنجاه یارد از مدخل غار که رفته رفته تنگ تر شده است به گنبد بزرگی با ارتفاع ۱۰۰ پا و محیط ۱۲۰ پا می‌رسیم.

بعد از این دو مدخل تازه به قسمت داخلی وارد می‌شویم که یکی از آن دو آب انباری دارد که در کوه کنده‌اند و پس از پنجاه یارد امتداد ناگهان مسدود می‌شود. انبار دیگر بعد از چند حوض آب به تالار وسیعی می‌رسد با ستون‌های عظیم که تاسقف برآمده است. طول این شعبه که اهل محل می‌گویند بی انتهاست در

حدود . . . ع یارد است . دهلیزها و انشعابات دیگر نیز هست که هرگز چنانکه باید و شاید مورد اکتشاف واقع نشده است .

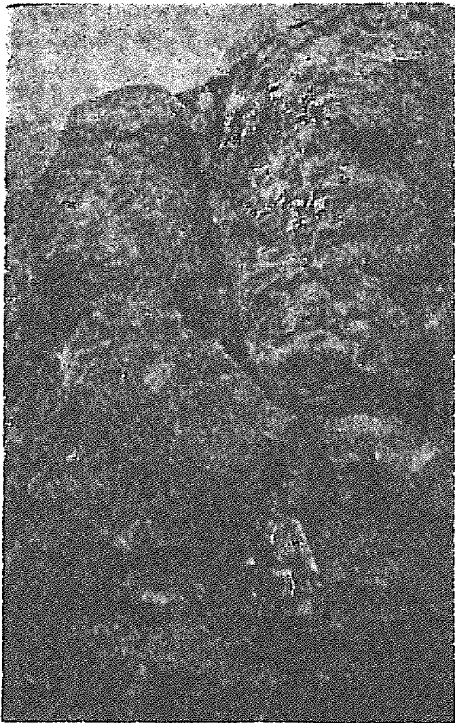
کمربچ = پس از بازدید و بررسی ویرانه‌های شاپور در جهت جنوب غربی به جاده خروج از جلگه کازرون بازگشتم و در جاده کاروانی به راه افتادم بعد از یک ساعت و نیم از ده شاپور یا شاپور و سپس رودخانه شاپور که در سمت راست ما واقع بود عبور کردم و در انتهای غربی این نقطه است که از دشت کازرون بیرون می‌روند و پس از گذشتن از چند تپه کوتاه و اراضی ناهموار به گردنه مار پیچی که تنگ ترکان نام دارد و از آنجا هم به جلگه کمربچ می‌رسیم .

تیرهای تلگراف و راه ما در امتداد تپه‌هایی است که در سمت راست واقع است . از کازرون راه مستقیم کوهستانی به کمربچ از میان رشته‌های کوه مهمی هست که هر چند مسافت نصف می‌شود ، اما خیلی سرازیری است و حیوانات باربر از آن راه امکان عبور ندارند . در همین حوالی بود که به سال ۱۸۷۴ کاروان سروان ناپیر را ممسنی ها مورد حمله و غارت قرار دادند .

بالاخره تنگ ترکان به وادی کمربچ و دهکده آن می‌رسد که چند درخت خرما سایه باریکی بر آلونک‌های محقر آنجا افکنده است . در این محل آسایشگاه اداره تلگراف هست که بالاخانه‌ای دارد که از چاپارخانه قبلی بهتر است ، در اینجا به چهارپایان قرار دادی خودم که به راحتی از کازرون حرکت کرده بودند پیوستم .

کتل کمربچ = در عقب دروازه دهکده جاده از رشته‌های کوهستانی بالایی رود و در فاصله نیم ساعت به قلّه سوین راه نردبانی مخوف طبیعی که بین شیراز و دریاست می‌رسیم که به نام محلی است که تازه از آنجا آمده‌ایم . شیب این راه از هر چهارکتل دیگر تندتر و سخت‌تر است و در امتداد یک میل مسافت . . . ۱۲ پا سرازیر می‌شود و گاهی کوره راه به قدری باریک است که قاطرهایی که از دو جهت آمده باشند بدون خطر امکان عبور ندارند ، هر چند که شیب به حد اشد مخوف است ، اما این جاده از دوکتل دیگر پیره زن و دختر جالب توجه‌تر است ، زیرا که از روی صخره‌ها می‌گذرد ، نه سنگ پاره‌ها و یا سنگ فرش خراب .

درواقع کم و بیش مثل پله است و رفت و آمد قاطرها جاده را در کمره کوه به صورت پلکان در آورده است و در سخت‌ترین قسمت ، آنجا که جاده برگردنه‌ای راست معلق است دیواره ساخته اند . مناظر آن حدود تمام کوهستانی و با عظمت است و در رشته‌های جبال شکاف‌های عظیم دیده می‌شود و ترکیب طبقاتی روی هم‌رفته عمودی دارد .



نگهبان جاده در کتل کمربچ

در جبهه‌های برهنه کوه‌گاهی خاك آهکی به رنگ‌های گوناگون دیده می‌شود . در یدترین ناحیه این گردنه که کمر نام دارد در سال ۱۷۵۲ اسد خان سردار افغانی را که پس از مرگ نادرشاه مدعی تخت و تاج شده بود کریم‌خان زند

بنابر توصیه و ستم سلطان سرکرده ناحیه خشت مورد حمله قرار داد. نفرت رستم، خود را در زیر پرتگاهها پنهان کرده بودند. سربازان کریم خان نیز از اصفهان و شیراز وارد و در جلگه پائین مستقر شده بودند. بین این نقطه سهیب و دریا فقط یک راه باریک فرار هست.

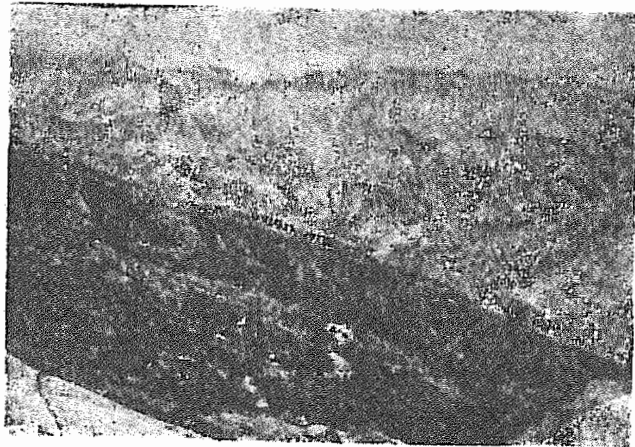
اسدخان در دام عجیبی گرفتار شده بود، ولی سرانجام خود او گریخت و بعداً مورد عفو و عنایت فاتح بلند نظر قرار گرفت. پائین رفتن از کتل سه ربع ساعت طول کشید. در دامنه کوه دو باره به کرانه رودخانه شاپور رسیدم و چندی از ساحل چپ آن جلو رفتم و سپس در جهت جنوبی، جاده خشت را در پیش گرفتم و به آبادی کنار تخته که تقریباً در وسط جلگه است وارد شدم.

جلگه خشت - جلگه خشت به نظر من چندان زیبا نیامد فقط دو نخلستان وسیع داشت، ولی خار شتر و بوته های دیگر در آنجا فراوان بود. به راستی که تفاوت آثار طبیعت در ایران در فصل های مختلف سال به اندازه اختلاف فاصله قطب جنوب تا شمال است، چنانکه یکی از جهانگردان سابق که در موسم بهار از خشت عبور کرده بود نوشته است:

« در میان کشتزارها گل خشخاش سرخ، گل بیمون، گل داودی، گل بیخک، گل خطمی و انواع گل های پیچکی و اقسام دیگری بود که هیچ وقت در انگلستان ندیده بودم. چون فصل بهار بود همه شکوفه داشت و منظره دلپذیری ایجاد شده بود که مرا به یاد ایام تابستان انگلستان انداخت. مسافر فرانسوی پتی دولاکروا^۱ در سال ۱۶۷۴ در خشت بود و به قدری گرمای هوا او را ناراحت ساخته بود که تمام روز در رودخانه دراز کشید و می نویسد صدها ماهی در پیرامون وی همی گشتند و سراسر بدنش را نوك می زدند و به قدری هم رام بودند که هر مقداری که می خواست می توانست با دست بگیرد »

کتل ملو یا ملعون - در فاصله سه میل از کنار تخته، جاده در جهت جنوبی مدتی سربالا امتداد می یابد و سپس تا ۱۰۰۰ پا سرازیر می شود و این همان کتل ملو

یا (ملعون)^۱ است و به احتمال قوی لعنت ها تماماً در موقع بالا رفتن نثارش می شود و برای مسافران طرف پائین راه چندان سختی ندارد، زیرا که هنگام سرازیری مسافر خدا را شکر می کند که سرانجام سفر سخت و دشوار خود را در کتل های تنگستان به پایان رسانیده است. پس امکان فروریختن اشک شادمانی از دیدگانش به مراتب بیشتر از اظهار ناسزا گوئی خواهد بود. بعلاوه کتل ملعون نه سنگ پاره زیاد دارد و نه مثل کتل های قبلی مایه ناراحتی است، هر چند که در مرحله اول راه شیب تندی هست که یادآور خطر و وخامت کتل های ایرانی است، کناره این کتل را روزگاری فرش کرده اند که بهتر از بیشتر جاها که من در ایران دیده بودم سالم می نمود، اما این راه به قدری لیز و دارای دست انداز است که کاروان ها از آنجا عبور نمی کنند.



گردنه (ملعون) - ملو

رودخانه دالکی - از پائین گردنه صدای خوش آیند جریان آب به گوش رسید. در ته دره با رودخانه دالکی که در جهت جنوب غربی جاری بود برخورد کردیم. سرچشمه این رودخانه در کوه های فارس در ناحیه جنوبی شیراز است که با اسامی متعدد به طرف شمال غربی جاری است و عام ترین نام آن دالکی است، زیرا که از این دهکده

۱ - «ملو» شاید صورت ادغام شده «ملعون» باشد.

عبور و آنرا مشروب می‌کند و در دشتستان به رود شاپور ملحق و در شمال بوشهر بانام رود حله یا رود شاپور وارد دریا می‌شود.

از رأس کتل تا ساحل رودخانه را در ظرف یک ساعت و بیست دقیقه پیاده آمدم. نسیمی کف جویبار را که آبش همان‌جا در زمین وسیعی پخش می‌شده است نوازش می‌داد و با وسیله عادی ماهی فراوان صید کردم. سپس یک میل در ساحل راست رودخانه پیش‌رتم و از پلی که فقط یکی دوطاق ویرانش باقی مانده بود بگذشتم و به پل دیگر رسیدم که شش طاق سالم داشت و به راه سنگ فرش می‌پیوست. این پل و سنگ فرش آنجا از تمام ساختمان‌های دیگر که در ایران دیده بودم سالم‌تر می‌نمود و از بناهای شیرالملک بود که شرح داده‌ام.

برج‌ها مکهب بلندی بر مدخل پل بود و مأموری در آنجا پاسبانی می‌کرد. در حال حاضر رفت و آمد از طریق گردنه‌ها بی‌خطر است، اما تا بیست سال پیش بدون محافظ مسلح عبور از آن حدود دور از امکان بود و هنوز چند تن راهدار یا پاسبان در جاده دیده می‌شوند و مخارج آنها برعهده دهات مجاور است و من با چند نفر از ایشان که کار ژاندارمری می‌کردند برخورد نمودم. درته دره جاده دو میل دیگر استداد می‌یابد و به محلی می‌رسیم که از بوی زننده‌ای، استنباط می‌شود که آب آنجا گوگرد دارد.

در این دره باز مقداری پیش می‌رویم آن‌گاه بیابان پهناوری در جانب دریاست که در کنار و گوشه آن نخلستان سایه انداخته است و خلیج در انتهای دیگر این بیابان واقع است. در مسافت دو میل از دامنه کوه به دهکده دالکی می‌رسیم. آخرین منزل این سفر را که می‌گفته‌اند چهار فرسخ است پانزده میل بود که در ظرف پنج ساعت و ربع طی کردم.

دالکی - در حوالی ده دالکی که جای کوچک و خالی از اهمیت است، گیاهی می‌روید به نام خارک که آنرا در بین شوشترو دزفول گلاب لب می‌نامند. این نهال به ارتفاع هفت تا ده پا رشد می‌کند و برگ‌های خاکستری درشت دارد که من جای دیگر

ندیده‌ام و می‌گفتند به رنگ سفید وارغوانی است، از لیاقی که دور غوزه آن است بافته‌های ابریشمین فراهم می‌ساخته‌اند. از این ماده حالا برای پرکردن بالش استفاده می‌شود.

بعد از عبور از دهکده، جاده از رودخانه‌ای می‌گذرد که آب سبز فاشش دارای ماده گوگردی است و روی حوض‌های آنجا کف قیری شناور و بوی گوگرد در هوا متصاعد است و موجب ناراحتی شامه می‌شود.

پدر روحانی اچ. مارتین در سال ۱۸۱۰ آنجا رایکی از قرحه‌های طبیعت نامیده بود، اما بی‌سزگی این تشبیه ایشان را می‌توان ناشی از آن دانست که وقتی این نظر را اظهار می‌کرد، ترمومتر او هم درجه گرما را ۱۲۶ نشان می‌داد. قدری جلوتر در جلگه چاله‌ای از مواد قیری هست که از دیر زمانی پیش اهالی محل از آنجا ماده‌ای برای مرهم زخم پشت شتر و یا اندودن بدنه قایق و الوار سقف می‌برده‌اند.

به احتمال اکتشاف نفت در آنجا به سال ۱۸۸۴ کمپانی هوتز بوشهر امتیازی از دولت ایران تحصیل کرد، کاوش آنها بی‌نتیجه ماند. اما «شرکت حقوق معدنی ایران» آن آزمایش را تجدید کرد و حفاریات تا عمق هشت صد پا ادامه یافت که هنوز به نتیجه نرسیده است و بعید می‌نماید که تا استحانات کامل برای امکان نفت یابی ندهند دست از این کار بردارند. در آنجا چند نهر از کوه جاری است که بزرگترین آنها در مردابی که چندان هم راکد نیست فرو می‌رود. در این جا نخلستانی آبروسند هست که مایه حظ دیدگان ماست و برای اهالی نیز مایه حیاتی فراهم می‌سازد.

برازجان - از اینجاست جاده به سمت جنوب در اراضی پر نشیب و فرازی می‌گذرد که فاصله بین ما و دریاست. در این ناحیه مقداری از نقاط بالا و پائین پیش می‌رویم و سرانجام به دهکده نخلستانی برازجان می‌رسیم. (می‌گویند نام واقعی آن گرازدان است) از مسافت دور انسان تصور می‌کند که آنجا از لحاظ نظامی شاید حائز اهمیت است، زیرا که از فاصله چند میلی برج و باروهای بلندی به نظر می‌رسد که در جهه خارجی دیوار فقط سوراخ‌هایی دیده می‌شود و به راستی که شکل استحکامات زمان

فئودال را دارد، اما وقوف کافی به اوضاع و احوال محلی روشن می‌سازد که قلعه‌ای در کار نیست. چون همه قلعه‌های ایران ویرانه است و درخواهیم یافت که آنجا فقط بنای کاروانسراست و در میان تمامی آنهائی که من دیده بودم این کاروانسرا بهتر ساخته شده بود و بهتر هم مانده بوده است و در سال ۱۸۷۵ بوسیله همان بانی با فکر و خدمتگزاری که نامش را چند بار ذکر کرده‌ام (مشیرالملک) ساخته شده.

مسافران سابق همه از فقدان چنین محل و ساختمانی گله داشتند، من به درون کاروانسرا رفتم و آنرا بازدید نمودم، از سنگ بسیار محکم ساخته شده بود، طرح ساختمان هم قابل تحسین بود، علاوه بر ایوان و سکوها و اتاق‌ها و اصطبل معمولی چند دستگاه بالاخانه برای اقامت توانگرانی که با خانواده خود از آن حدود می‌گذشته‌اند داشته است. بر در و دیوار این بنا عابرین و مسافرین با مداد خطوط و اشکال بخصوصی از قایق و کشتی یادگار گذاشته‌اند. از بام این بنا چشم انداز جلگه اطراف و شهری که دورتر واقع بوده (می‌گویند ۶۰۰۰ نفر سکنه دارد) جالب می‌نمود و در همان حوالی در سال ۱۸۵۷ جنگ بین ایرانیان و نیروی انگلیس اتفاق افتاد و رشته‌های کوهستانی و کتل‌های منفوری که خوشبختانه طی کرده بودم و امیدوارم که هرگز گذارم به آنجا نخواهد افتاد. روستازادگان برازجان سرگرم بازی چوگان بودند که شباهت تام به طرز بازی هاکی ما در انگلستان دارد و چنین می‌نمود که به آن بازی علاقه بسیار داشتند. در برازجان همه سردها هفت تیری به کمر انداخته بودند که در مقام استفسار پاسخ دادند که آن رسم خاص برازجانی‌ها و اهالی آن حوالی است و یادگاری از دوره قلدری و راهزنی و خونریزی روزگار قدیم است. چیز دیگری که در موقع مسافرتم به آنجا جالب توجه بود، هجوم ملخ بود که به محصولات محدود آن حدود صدمه بسیار وارد می‌کرد. گرچه اهالی این ملخ‌ها را کباب می‌کردند و می‌خوردند، باز آفت بزرگی برای برازجان بود.

راه اجتناب از کتل‌ها - قبل از آنکه از ناحیه کوهستانی و کتل‌ها تودیع نهائی کرده باشیم باید این مطلب را ذکر کرد که از هوش چارواداران ایرانی بعید خواهد بود که خیال کنند جاده‌ای که من عبور و شرحش را بیان کردم بهترین و

آسان‌ترین خط سیر بین شیراز و خلیج فارس است، چون واجد هیچ یک از دو مزیت نیست. این جاده بی تأمل و بر سبیل تصادف خط عبور و مرور شده است و شاید به این دلیل بود که مسافری ابتدا از آن راه رفت و دیگران از دنبال او رفت و آمد کردند و شاید هم بنابراین دلیل بوده است که مستقیم‌ترین راه بین شیراز و دریاست، اما باید فراموش ننمود که از پر شیب‌ترین جاها می‌گذرد و حال آنکه راه بهتر و آسان‌تری فراهم بوده است.

این موضوع که راه مزبور در یک قرن اخیر جاده حمل و نقل کالا و رفت و آمد شده است در واقع ناشی از عدم توجه و فقدان رسم ابتکار و ایلیان است. علاوه بر اینکه این راه از لحاظ تجارتي مزیتی ندارد، از جهت نظامی نیز پاك بیهوده است. هیچ توپ صحرایی را از این طریق عبور نتوان داد، هر چند که قاطرها قادرند توپخانه سبک تر را با موفقیت از آن جاده حمل کنند، ولی برای سوار و پیاده نظام به هیچ وجه راه متناسبی نیست، زیرا که بواسطه تنگی معبر غالباً ناچار می‌شوند که در خط یک نفری حرکت کنند. بنابراین از جهات تجارتي و نظامی باید راهی انتخاب شود که حتی الامکان از معابر کوهستانی و کتل‌های منفور دور و هر چه بیشتر به مسیر رودخانه‌ها نزدیک باشد که در این صورت می‌توان از سرازیری‌های دالکی کتل ملو، کتل کمربج و تنگ ترکان احتراز نمود و از کرانه رودخانه شاپور در همانجا که لوحه‌های ساسانی را دیده‌ایم در امتداد رودخانه حرکت کرد و از ارتفاعاتی که مشرف بر جلگه کازرون است اجتناب و سپس از انتهای دشت برم و جلگه درختان بلوط عبور نمود و بدین وسیله از کتل دختر و باز اگر از دو میلی شرقی جاده فعلی حرکت کنیم که به دشت ارژن خواهد رسید، کتل پیره زن را نیز کنار بگذاریم.

جاده کج دیگری هم بین شیراز و بوشهر از طریق فیروزآباد هست که مسافتش ۲۱۰ تا ۲۲۰ میل است و از همین راه بود که لشکر ایران در جنگ ۱۸۵۷ توپخانه خود را به میدان نبرد آورد و در همانجا رها کرد. این جاده نیز شیب مهیبی دارد که ناچار باید عده‌ای کلنگدار همراه باشند.

خوشاب - درشش میلی جنوب برازجان آبادی خوشاب واقع است و همانجائی است که لشکریان ایران در جنگ سال ۱۸۵۷ به نیروی انگلیسی که تحت فرماندهی سر . جی . اوترام بودند در هشتم فوریه شبیخون زدند و این یگانه حمله آنها در آن نبرد کوتاه بود . قوای بریتانیا در دسامبر در جنوب بوشهر پیاده شده بودند و با حمله ای ارگ ریشهر را گرفتند و از آنجا بوشهر را بمباران و اشغال کردند .

در سوم فوریه لشکر انگلستان شامل ۲۲۰ نفر انگلیسی و ۲۰۰۰ سرباز هندی و بلوچ و ۴۲ تن سوار هندی و دو توپخانه سبک صحرائی و هیجده توپ بود . از طرف دیگر نیروی ایران به فرماندهی شجاع الملک مشتمل بر ۵۰۰۰ پیاده و ۸۰ سوار و ۱۸ توپ در برازجان مستقر بودند و همینکه پیشروی سپاهی اوترام شروع شد ایشان اردوگاه و لوازم و اسلحه را برای حریف باقی گذاشته سراسیمه عقب نشینی کردند .

اوترام بعد از مصرف آتش بار ایرانیان ، چون واقف بود که دنبال کردن فراریان نتیجه ندارد ، ترجیح داد که از تعاقب ایشان خودداری نماید و خود را بیهوده در کتل های آن حدود گرفتار نکند ، پس به بوشهر مراجعت نمود . ایرانیها این اقدام را شکست دشمن تعبیر کردند و شبانگاه سواره نظام ایران به این ستون حمله کرد ، در حالی که پیاده نظام در خوشاب مانده بودند .

انگلیسی ها نیز بی درنگ تصمیم گرفتند که جواب این زور آزمائی را بدهند پس با ممداد آینه بار دیگر نیروی ایران راه عقب نشینی پیش گرفت ، در حالی که ۷۰۰ نفر کشته دادند ، ۱۶ نفر هم تلفات قوای انگلیس بود .

سپس رودخانه کارون میدان جنگ شد که در فصل دیگر شرح آن ماجرا خواهد آمد . شاید اصلاً بهتر این بود که نیروی انگلیس به بوشهر اعزام نمی گردید مگر آنکه قصد ماندن در آنجا را داشتند ، غرض از این نمایش نظامی فقط تسریع در امضای قرارداد صلح پاریس بود که در مارس همان سال اتفاق افتاد و هدف اصلی به شمار می رفت . شیفته جاده کاروانی معمولی از برازجان به بوشهر از طریق احمدی می گذرد از میان اراضی که گود است و غالباً هم باتلاقی است و مشیله نامیده می شود . این

ناحیه شبه جزیره بوشهر را به خشکی مربوط می سازد و مساحتش تقریباً چهل میل است . برای حضراتی که از نعمت مهمان نوازی نماینده رسمی بریتانیا در آنجا بهره مند باشند و قایق موتوری اودر اختیار باشد ، از برازجان به شیف راه نزدیک تری نیز هست که حدود ۲۰ میل میشود که بوسیله راه کوتاه بحری که جزو سرویس ساحلی بوشهر است مسافر سعادت مند را به مقصد سفراو می رساند .

جاده شیف مانند میز بیلیارد صاف و نرم است و خرامیدن بر آن بر سرعتی که متناسب با حرکت قاطرهای بارکش باشد کار دشواری نیست . در خوشاب اهالی سخت سرگرم تکان دادن سلخ ها از شاخه های خمیده درختان گز بودند و با ولع سرشار آنها را در کیسه ها جمع می کردند تا بر سفره ناهار تناول شود .

در اینجا من از تیرهای تلگراف که از جهت جنوبی به احمدی می رفته است جدا و در سمت مغرب عازم شیف شدم . در راه عده کثیری دراج دیدم که به عادت کلی همه حیوانات شکاری از آدم بی اسلحه و سواره به همان اندازه باکی ندارند که از شکارچی پیاده مسلح ترسناکند .

با آنکه هوا ملایم و مطبوع بود بر سطح شنزار داغ ، سراب جلب توجه می کرد و چون دریائی می نمود که همواره واپس می رفت و جزایر کوچکی که پی در پی به تپه های حقیر تبدیل می گردید . قدرت منحرف کننده سراب غالباً به همان اشیاء نزدیک سطح زمین محدود می شود ، اما در این سطح قدرتش بی نهایت است و چیزی که از دور مثل کاخ مرمر می نماید وقتی که جلوتر می رویم فقط اسبی است که مشغول خوردن یونجه است .

سرانجام یک بنای چهار گوش که برجی هم داشت نمودار و زود معلوم شد که آن یگانه ساختمان آنجا و کاروانسرا بوده ، قایق موتوری سرهنگ راس ربع میل جلوتر متوقف و قایقی هم در انتظار ورودم بود که خوشبختانه از هر سمتی که دلخواه بود حرکت دهد . با خوشحالی فراوان زین ویرگ را از روی یابو برداشتم و با حیوان اسقاط تودیع کردم و این احساس نشاط انگیز را داشتم که بحمدالله بدون پیش آمد خطر سراسر ایران را از دریا تا دریا سیر کردم .

شیف در کنار خلیجی کم عمق واقع است، در طرف دیگر آن دهکده ماهی-گیری کوچک شیخ سعد واقع است. از این نقطه به افق بازخلیج رسیدم و راست به مقصد بوشهر رهسپار شدم و رفتم رفته برج های بادگیر و نخلستان های شهر برفراز اسواج بزرگ و بزرگ تر می نمود. کشتی ها درست سه میل دور از ساحل لنگر انداخته بودند و این خود مبین وضع ناساعد یگانه بندر ایران بود.

پس از سیر جبهه شرقی شهر که هر چند در نظر تازه وارد از خارجه ویران و وارفته می نماید، در مقابل دیگر شهرهای ساحلی ایران مقام ممتاز دارد. قایق مرا، در بندرگاه حاکم پیاده کرد. پرچم بریتانیا بر بالای دکل بلندی در اهتزاز و علامت این بود که آنجا مقر نماینده رسمی انگلستان است. ده دقیقه بعد من مهمان یکی از افراد خودمانی خانه ای انگلیسی بودم.

بوشهر - بوشهر (ابوشهر^۱) شهری بی تاریخ است و یا آنکه فقط تاریخ ۱۰ ساله دارد. در اصل دهکده کوچک ماهی گیری بوده، نادرشاه آنجا را در نیمه قرن گذشته بندر جنوبی و مرکز کشتی سازی برای تهیه نیروی دریائی که مورد علاقه وی بود در نظر گرفت.

کمپانی هند شرقی بعد از تعطیل کردن دستگاه خود در بندر عباس کارخانه خود را به بوشهر انتقال داد و فرمان هائی مشعر بر تفویض امتیازات تجارتي از کریم خان زند تحصیل کرد، ولی در ابتدا، کارها چندان پیشرفت نداشت.

هنگامی که در سال ۱۷۶۵ نی بور از آنجا عبور می نمود فقط یک تاجر انگلیسی متصدی امور تجارتي خلیج در این شهر بود و به تدریج که کار کشتی رانی تجارتي در خلیج فارس بالا گرفت و کاروان ها از جاده کتل ها شروع به رفت و آمد کردند بوشهر نیز از جهات وسعت و اهمیت ترقی یافت.

۱ - این اشتقاق عمومی به معنی پدر شهرها نمی تواند صحیح باشد، شهر مفرد است نه جمع، بعلاوه ابو، کلمه عربی است و شهر فارسی است. ژنرال شیندلر مرآتوجه ساخت که در کارنامه اردشیر بابکان نخستین پادشاه ساسانی عبارتی است دال بر اینکه در موقع عقب نشینی به ساحل خلیج وقتی که از جانب لشکر اردشیر اشکانی تمقیب شده بود همیشه در آنجا چشمش به دریا افتاد خدا را ستایش و آن محل را بخت ارتاخشیر نام فرمود و آتشگاهی در آنجا بنا کرد، همین نام شاید به بوشهر تبدیل یافته باشد چنانکه با همین قیاس گواشیر، بهمشیر و ریشهر داریم.

در ابتدای این قرن ۶۰۰ تا ۸۰۰ نفر سکنه داشت و باز بواسطه پیشرفت بیشتری در میزان رفت و آمدها بر جمعیت آن افزوده شد بطوری که در حال حاضر جمعیت مختلطی بالغ بر ۱۰۰۰ نفر دارد. این شهر در انتهای شمالی شبه جزیره ای که دارای یازده میل طول و چهار میل پهناست واقع شده است و همان (نراملیریا) است که آریان در تاریخ خود ذکر نموده، در آنجا نیروی بحری نثارخوس (دریادار اسکندر) لنگر انداخته بود و زراعت و باغ هائی در آنجا مشاهده نمود.

این شبه جزیره را روزگاری آب احاطه کرده بود و همین یک قرن پیش بود که از گردنه تنگی که در سمت جنوبی شهر است آب طغیان کرد و آنرا به صورت جزیره در آورد. از آن پس رفته رفته زمین بالاتر آمده است و دیگر از این بابت اشکالی در کار نیست، اما آب دریاگاهی از وسط یا ناحیه شرقی خلیج به اراضی پست نزدیک دیوار شهر می ریزد و ایجاد باتلاق می کند، خود شهر فعلا وضع برآمده بهتری دارد و بر رگه های سنگی قرار گرفته که از سطح دریا بالاتر است و این وضع از دور منظره جالبی به شهر می دهد.

اهالی و فرمانروایان - سکنه بوشهر مثل تمام شهرهای ساحلی دشتستان در سابق از نسل عرب بودند و شیخی از قبیله مطریش که در نیمه قرن هفدهم از عمان به آنجا مهاجرت کرده بود برایشان حکومت می نمود. در اواسط قرن گذشته شیخ نصر (که بعضی گفته اند از همین طایفه و از قبیله ابومهیبری نجد بود) که سردی فوق العاده بود قدرت و مال بسیار فراهم ساخت و در دوره فرمانروائی کریم خان زند بساط استقلال راه انداخت.

وی حاکم بحرین و بوشهر و قسمتی از دشتستان شد و کشتی های فراوان داشت که بدان وسیله با مسقط و هندوستان تجارت می کرد و سربازانی از افراد عرب جمع کرده بود و از عربستان اسب های نژاد نجد آورد و نوع اسب منطقه خلیج فارس را اصلاح کرد و سرانجام هنگام سرگ دو سیلیون لیره برای فرزند خود ثروت باقی گذاشت. جانشین او نیز نام پدر را اختیار کرد. در موقع سرگ پدر، از پسر خود

قول گرفت که نسبت به لطفعلی خان که خود در پادشاهی او یاری نموده بود وفادار بماند، اما بزودی بین آن دو نفر اختلاف افتاد.

در آغاز این قرن شیخ عبدالرسول نواده شیخ اول و فرزند نصر ثانی حاکم بوشهر شد، رفتار و اخلاق سست او فتحعلی شاه را که در صدد تثبیت اقتدار خود در اکناف ایران برآمده بود به دخالت در کارهای او ترغیب نمود و با وجود سوگند قرآن باز شیخ را دستگیر و به شیراز روانه کردند که در آنجا حکم اعدام او صادر گردید.

این موقعی بود که در سال ۱۸۰۹ سر. هارفرد جونز در رأس هیأتی به بوشهر آمده بود. شیخ با تدابیری جان خود را نجات داد و چنانکه در فراز و نشیب های زندگانی مردم مشرق زمین واقع می شود باز چندی حاکم بوشهر شد و از سال ۱۸۱۶ تا ۱۸۳۰، یا با برادر خود در بوشهر نزاع داشت و یا با والی فارس دچار اختلاف بود.

هنگامی که سر. ای. ج. استانوس مأمور ثابت بریتانیا در بوشهر بود، در سال ۱۸۳۰ مسافری اوضاع آنجا را به حدی وخیم یافته بود که شیخ جلو عمارت نمایندگی توپ گذاشت و با میز و صندلی و الوار و بشکه های آب و شراب، حیاط آنجا را سنگر بندی کرد.

در سال ۱۸۳۲ این حاکم فتنه انگیز که آنچه سنش بالا می رفت فتنه و حسادتش نیز شدت می یافت در قلعه برازجان به قتل رسید. برادر او شیخ حسین فرزند شیخ رسول باز کار اختلافات خانوادگی را تعقیب و بر ضد حکومت مرکزی قیام نمود و با این ترتیب یا عمرش را در بوشهر در محاصره قوای دولتی گذرانید و یا در شیراز زندانی بود. حال بدین منوال تا نیمه قرن حاضر دوام یافت و سرانجام دولت به فکر اقدام افتاد و از آن پس حاکمی از جانب دولت ایران در آنجاست. در موقع مسافرت من (۹۰-۱۸۸۹) بوشهر از توابع سعدالملک بود که سابقاً منشی والی فارس بود و از طرف امین السلطان، حاکم بنادر از دیلم تا جاسک منصوب شد.

پادگان بوشهر شامل ۳۰۰ تا ۴۰۰ نفر سرباز و ۵۰ تا ۶۰ تن توپچی است با چند توپ کهنه که در کنار بندرگاه حاکم افتاده است و ایرانیان آنجا را بی دلیل قورخانه می نامند. در سال گذشته (۱۸۹۱) بجای سعدالملک برادر ارشد او نظام السلطنه که در موقع مسافرت به شوشتر حاکم خوزستان بود منصوب شد. این تغییر حکام بوشهر در وضع سکنه آن جا تأثیر نمود. تا بیست سال پیش افرادی که از نسل عرب بودند اکثریت داشتند هر چند که ایشان هم از جهات لباس و مذهب ایرانی شده بودند و چون میزان تجارت بالارفت و کار کشتی رانی محلی ها نقصان یافت، عمال ایرانی نیز بر همه کارها مسلط شده اند، اگرچه هنوز هم بوشهر افراد زیادی از تبار عرب و یا نژاد مخلوط دارد.

در حدود صد تن ارمنی هم در بوشهر اقامت دارند که به کار تجارت مشغولند و جمعیتی نیز بالغ بر پنجاه نفر اروپائی دارد که از آن جمله اند اعضای نمایندگی انگلستان و اداره تلگراف و نماینده تجارتخانه ها که در سال های اخیر بر عده ایشان به مقدار معتدلی افزوده شده است.

شهر - جبهه غربی بوشهر که مقابل دریاست آبروندترین ناحیه شهر است زیرا که محل نمایندگی بریتانیا در همین طرف است و آن عمارت بزرگی است دارای دو حیاط و جلو دروازه آن همیشه نگهبانی هندی ایستاده است. خانه های افراد سرشناس اروپائی و تجارتخانه ها نیز در همین جاست و بعضی از آنها ساختمان های سنگی و دو طبقه با ایوان در جبهه دریاست.

بالای جزرهای عمودی خانه های بومی در بوشهر بادگیر هست باروزنه باریکی که مخصوص جریان هواست. بعضی از بام ها سایبانی برای خواب در فصل گرما دارند. با توجه به وسعت شهر باید گفت که تعداد بازارها زیاد، ولی تنگ و محدود و بیشتر کوچکها باریک است و تمیز نیست. در محوطه کنار دریا، چادرهای کوتاهی است و کپرها یا آلونکهاست از ساقه و برگ نخل و آنها اقامتگاه طبقه پائین است و گراز شهر جدید اثری در آنجا بتوان یافت نتیجه کار عاقلانه سر. ال. پلی

است که وجوه تعاونی مربوط به قحطی زدگان سال ۱۸۷۰-۱ را که در لندن جمع شده بود صرف کار ورفاه کارگران آنجا کرد.

درجهه غربی یعنی دراستداد ساحل سه بر، که بواسطه دماغه شبه جزیره ایجاد می شود، شهر را سابقاً با دیوارهای بلندی که دوازده برج و بارو و دو دروازه داشت سنگر بندی کرده بودند. در جلو این قسمت دو توپ دیده می شود که از دوره پرتغالی هاست و آنرا از ریشهر یا جزیره هرمز آورده اند.

آخرین باری که این برج و باروها را تعمیر کردند در سال ۱۸۳۸ بود که محمد شاه آنجا را تجدید بنا کرد تا در مقابل حمله احتمالی انگلیس ها که در آن سال جزیره خارک را اشغال کرده بودند به کار آید. این دیوارها بعداً خراب شده است و فعلاً نمونه ای از طرز استحکامات ایران در قرن نوزدهم است.

هوا و آب - هوای بوشهر بسیار بد است هر چند که خیلی ناسالم نیست ولی گریبا در تابستان طاقت فرساست و میزان الحرارة در سایه غالباً درجه صد فارنهایت است. میزان باران سالانه دوازده اینچ می باشد، آب هم کمیاب است و چشمه های اطراف چندان قابل توجه نیست. چاه ها نیز در یک میلی دروازه شهر در بیابان واقع شده اند، اما منابع عمده آب در پنج شش میلی در راه ریشهر است.

در موقع مسافرت بهای آب معمولی هر خرباری پنج شش پول بود و آب نوع بهتر شانزده پول. چندسال پیش یکی از بازرگان ها انبار بزرگی برای جمع کردن آب باران ساخت و آن در ماه های آوریل و مه برای استفاده عام باز بود، ولی بعد معلوم شد که با انگل بیماری «رشته» آلوده شده است، همان چیزی که . . . ۲ سال قبل هم شاردن و کمپفر شرحی شکایت آمیز نوشته اند، مبنی بر این که منابع آب را در سواحل خلیج فارس آلوده می کرده است.

بندر - با آنکه بوشهر بندر عمده ایران است به هیچ وجه نمی توان ادعا نمود که لنگرگاهی متناسب با این عنوان دارد. کشتی ها در وسط دریا در فاصله سه میلی ساحل لنگر می اندازند و کاملاً در معرض باد و طوفان هستند و در هوای بد

دسترسی به آنها دور از امکان است. همه بارها باید در قایق های محلی بارگیری و حمل و نقل شود که اسباب معطلی است.

خلیج داخلی که در ساحل غربی است لنگرگاه طبیعی مناسبی است و سابقاً هم برای همین منظور به کار می رفته است، زیرا که در این طرف عمق دریا در کنار شهر زیاد است، ولی مانعی طبیعی در مدخل آن هست و کشتی هایی که تا ده پا آب گیر داشته باشند امکان عبور ندارند. بوسیله لاروی و خرچ کردن چند صدفیهره رفع این محذور مقدور خواهد بود بدون آنکه ساختن اسکله یا تأسیسات دیگر ضرور باشد.

بی اعتنائی دولت ایران نسبت به این اقدام ضمن دیگر دلایل این اندیشه را در سرها انداخته بود که بعد از جنگ ۱۸۵۷ بطوری که خود ایرانیان هم گمان می نمودند نایستی آنجا تخلیه شده باشد. راجع به میزان تجارت این بندر در فصل های دیگر صحبت خواهیم کرد، در اینجا فقط خاطر نشان می شود که در سال ۱۸۸۹ سعدالملک درآمد گمرکی بوشهر را به ۹۱۰۰۰ تومان فروخت، بعلاوه . . . ۵ تومان پیشکش به خود او تعلق گرفت. مستأجر هم مبلغ سرشاری سود برد، بنابراین عوارضی که بر واردات و صادرات افزودند خیلی بیشتر از مبلغ مزبور بود.

ریشهر - در شش میلی جنوب بوشهر ویرانه های قلعه ریشهر واقع شده که از دوره پرتغالی ها باقی مانده است. این محل بدون تردید قدیم ترین نقطه آباد در شبه جزیره «سزاسبریا» است، زیرا که در تپه های آنجا آجرهایی با حروف میخی و آثار قدیمی دیگر بدست آمده است. پرتغالی ها در قرن شانزدهم مرکز تجارتی در آنجا تأسیس و قلعه ای هم بنا کردند. اما بعد از تصرف جزیره هرمز بوسیله ایرانیان در سال ۱۶۲۲ از آنجا نیز اخراج شدند. این قلعه در سال ۱۸۵۶ تعمیر شد و لشکریان ایران آنجا را اشغال کردند و در مقابل حمله انگلیسی ها مقاومت دلیرانه، ولی بی نتیجه نمودند.

در آن حمله چهار افسر انگلیسی کشته شدند. این قلعه محوطه چهارضلعی

۱ - اوزلی مایه اشتقاق را رئیس شهر یا سرکرده بلاد پیشنهاد کرده است که به هیچ وجه معقول نیست، شاید رأس الشهر یاریگ شهر بوده است. ژنرال شیندلر - اردشیر خوانده است.

است که ۲۵ یارد محیط آن است و استحکاماتش هنوز هیأت مهیب و رفیعی دارد. بقایای خندق قدیمی نیز در آنجا دیده می شود.

در سال ۱۸۷۶ اداره تلگراف هند و اروپا دستگاه های خود را به این محل انتقال داد و شش بنای پاکیزه و باشگاه و باغ و زمین تنیس فراهم ساختند. در همین جا کابل های تلگراف از زیر دریا عبور می کنند. در همان حوالی سبزآباد اقامتگاه تابستانی نمایندگی انگلستان واقع شده است که ساختمان وسیع و باغ قشنگی دارد اما فاصله اش تا دریا زیاد است و گمان نمی کنم نسیمی از خلیج فارس به آنجا برسد.

نفوذ بریتانیا - پرچم انگلستان که بر فراز عمارت نمایندگی انگلیس در اهتراز است سبب واقعی تفوق این دولت در آنجاست. کشتی های متوقف در لنگرگاه شاید به استثنای یکی دو تا همه انگلیسی است و اجناس بازار از مصنوعات هند و انگلستان است. رویه در آنجا مثل قران رواج دارد، بعید نیست که بسیاری از ایرانیان سرو وضع آبرومندگارد جلو دروازه بنای نمایندگی انگلستان را با ترکیب و ارفتن نوکران حاکم محلی به نظر مقایسه می نگرند.

از لحاظ ظاهر و طرز بنا محله انگلیسی این شهر شباهتی با ایستگاه خط آهن در هندوستان ندارد، ولی احساسات دوستانه اهالی چنانکه در جشن پنجاه ساله سلطنت ملکه (ویکتوریا) ابراز شده است قابل انکار نیست، زیرا که تقریباً بیست سال حفظ مصالح این سامان از همین بندر دور افتاده برعهده خدمتگزاری صادقانه سرهنگ راس و آن نیز مبتنی بر قدرت و نفوذ انگلستان بوده است. وی اخیراً به جانشین خود مقامی را واگذار کرده است که قدرت غیر رسمی آن از جمله شواهد صامت متعددی است که از نام و شهرت بریتانیا ناشی می شود.

فصل بیست و سوم

ایالت های شرقی و جنوب شرقی

شهادت نقشه - در فصل های گذشته اوضاع و احوال ایالت بزرگ خراسان را که شامل سراسر شمال شرقی قلمرو شهریار ایران است و همچنین حوزه محدود سیستان را که بین ناحیه ماوراء بحر خزر و اوقیانوس هند واقع شده است و در واقع شرقی ترین قسمت ایران محسوب می شود شرح دادم. اینک باید فصلی نیز به حدود و سامانی که تحت عنوان منطقه مرکز و خاوری و ایالت جنوب شرقی قرار می گیرد اختصاص بدهم که اگر چه اولی بواسطه شرایط طبیعی و دیگری با تفاوت های قومی و نژادی از دیگر نقاط ایران متمایز است و روی هم رفته از ناحیه جهانگردانی که راه بی رنج و آسان سیرو تفرج را پیموده و خود همت بررسی و تحقیق نموده اند مورد غفلت و یا بی اعتنائی قرار گرفته است، باز این نواحی که از جهاتی با نقاط دیگر ایران ارتباط وسیع ندارد بواسطه خصایص خود ایران واقعی است، زیرا بطوری که نظری اجمالی به نقشه نشان خواهد داد از یک سو دارای شهرهای عمده تجارته است که از مراکز پرجمعیت سخت دور افتاده اند، ولی اساساً به تجارت اعم از وارداتی و صادراتی نیاز فراوان دارند، از طرف دیگر نیز بواسطه بیابان های عظیم خشک و شنزار زمینه بسیار بزرگی را در نقشه خالی و بی اثر گذاشته اند، به حدی که هیچ سیاهی هرچند بی باک، جرأت نموده است با وجود موانع بزرگ طبیعی به آن حدود قدم بگذارد. راجع به این نواحی خشک و خالی دو توضیح می توان داد: یا این بیابان های

بی‌انتهای مورد رسیدگی و تحقیق واقع نشده است و یا آنکه اصلاً قابل تحقیق و بررسی نیست و این مطلب شامل منطقه‌ای است که در این فصل مورد نظر ما است، اگرچه در طی سال‌های اخیر حکومت هند عده‌ای از افسران انگلیسی را به تحقیقاتی در این نواحی ایران مأمور کرده است و نقشه مندرج در این کتاب که تا حد زیادی نتیجه کار و کوشش آنهاست خود گواهی است که قسمت‌های خشک و خالی کمتر از سابق شده است، در صورتی که مناطق بدبختانه بی‌حد و اندازه این دو بیابان بسیار عظیم شایسته بررسی‌هایی است که دولت ایران تا پایان عهد و زمانه هم از عهده انجام آن بر نخواهد آمد.

شهرها و صحراها - ابتدا راجع به شهرها و سپس در باره صحراها صحبت خواهم کرد و بعد از این دو مطلب به موضوع جالب توجهی که کمتر کسانی اطلاعاتی راجع به آن دارند یعنی بلوچستان ایران خواهم پرداخت.

یزد و کرمان - هریبخش متمایزی از سرزمین ایران شهر پرجمعیتی مختص به خود دارد. در شمال غربی تبریز است در شمال تهران، در شمال شرقی مشهد، در مرکز اصفهان و در جنوب شیراز، ایالاتی که در این فصل مورد بررسی است دو شهر دارند که وضعیتشان از همین قرار است یکی یزد و دیگری کرمان. یزد در ۲۰۰ مایلی (از جاده کاروانی) جنوب شرقی اصفهان و کرمان در ۳۸۰ مایلی بندر عباس واقع است. هر دو از شهرهای مشهور و پرجمعیت محسوب می‌شوند و هر دو هم بوسیله تجارت مصنوعات محلی و دادوستد خارجی زندگی می‌کنند و هر دو از جهات ظاهر و عادات وضع مشابهی دارند، هر چند که از لحاظ میزان جمعیت و مقدار ثروت و عمران و رفاه عمومی یزد از کرمان جلوتر است.

تاریخ یزد - یزد را که حاکم نشین ناحیه‌ای با همین نام است از سمت شمال بوسیله جاده کاروانی از کاشان از راه نائین و یاز اصفهان و از طرف جنوب هم بوسیله جاده کاروانی از بندر عباس و معمولاً نیز با شتر وارد می‌شوند و به رسم مبالغه آمیز ایرانی دارالعباده لقب دارد که چندان هم بی‌دلیل نیست، زیرا که اهالی

آن خواه مسلمان یا زردشتی یا بایی بمناسبت تعصب و غیرت مذهبی شهرت دارند و عده‌ای هم از عناصر متعصب که خود را سادات می‌شمارند در آنجا هستند.

این شهر در تاریخ نام و نشان قدیم دارد، اما چون به حدود مرزی نزدیک نبوده است از لحاظ فتنه انگیزی یا اقدامات اهمیت آمیز به اندازه شهرهای دیگر که کوچک تر بودند نقش عمده‌ای در تاریخ نداشته است.

می‌گویند از مسیرهای زال افسانه‌ای و رستم در حین عبور آنها از سیستان به فارس بوده و در کتاب بسیاری از جهانگردان اشاراتی راجع به یزد در زمان هخامنشی و ساسانیان دیده‌ام که پس از تأمل کافی معلوم شده منظور استخر بوده است. هجوم تازیان که به سرکوب آئین زردشتی منجر و با آن آتشکده‌های مادی و هیرکانی خاموش گردید، پیروان این دین را به کانون‌های مصون‌تر یزد و کرمان سوق داد و ایشان در این بلاد از آن پس عمری گذرانده‌اند و یا اینکه دچار بد رفتاری و صدمات شده، بی‌تزلزل و با ثبات مانده‌اند.

از همین دو مرکز بعداً سیل مهاجرت برکت آمیزی پیش آمده است که زردشتی-های گرفتار ایران را به پارسیان خوش‌روزگار بمبئی مبدل ساخته است. بالغ بر دو قرن اتابکان یزد حکومتی مستقل بر پا ساختند که نظیر وضع استقلال آمیز اتابکان لرستان در غرب بود تا در پایان قرن سیزدهم بوسیله غازان خان مغول از بین رفتند.

مارکوپولو از این «شهر نیک و نجیب» در سال ۱۲۷۲ عبور کرد. برادر روحانی «اودوریکوس»^۱ در سال ۱۳۲۵ در آنجا بود و آنرا یزت نوشت. سیاح ونیزی جوزفا باربارو در سال ۱۴۷۴ آنجا را دیده^۲ و تاورنیه در نیمه قرن هفدهم سه روز در این شهر بود و از سبوه‌های ممتاز آنجا تعریف کرد و در باره بانوان این شهر گفته است که: «دلپذیرترین زنان ایرانی‌اند» وی از جمله نخستین کسانی بود

۱ - Odoricus - ۲ - وی آنجا را بازار عمده تجارت ابریشم یاد کرده و نوشته است که محیط آن دیواری ماسد پنج میل داشته، مارکوپولو هم از صنعت ابریشم آنجا نام برده است.

که این گفتار معروف را که حالا ضرب المثل محلی شده است اقتباس و تکرار کرده‌اند: «برای خوشبخت زیستن مرد باید زن یزدی بگیرد، نان ایزدخواست بخورد و شراب شیراز بنوشد».

انگلیسی‌ها یزد را تا این قرن چندان نمی‌شناخته‌اند. کریستی از پوتینگر در بلوچستان جدا شد و در سال ۱۸۱۰ هنگام بازگشت از هرات به این شهر آمد. نویسندگان دیگر نیز که ناسان در این کتاب آمده است در رفع این بی‌اطلاعی تشریک مساعی کرده‌اند.

اندازه و ترکیب شهر - یزد مانند دیگر شهرهای نسبتاً قابل توجه ایران در دشت شنزاری واقع و بوسیله رشته‌های جبال از دو سمت جنوب و شمال محدود شده است، بخصوص کوه‌های جنوبی حواشی پرشیار و برجسته دارد. دره‌مه حوالی شهر که از قرار معلوم سابقاً حدود وسیع‌تری داشته، زمین‌های ویرانه فراوان دیده می‌شود.

از طرف شرقی هم باد و طوفان همواره شن و خاک مزاحم را به دیوارهای شهر فرو می‌ریزد. در مدخل جدید و در ارگ مرکزی که در وسط شهر برجستگی دارد بانه‌های وسیع برخورد می‌کنیم و برج‌های بادگیر و مناره‌ها و سر در مسجد جامع نیکه جالب توجه است.

شهر جدید تقریباً دو میل و ربع پهنا دارد، ولی چنانکه در قدیم بوده است حالا دیگر بادپوار محصور نیست. از طرفی هم ارگ که در مرکز شهر بوده و اکنون ویران است و یا در آنجا ساختمان کرده‌اند هنوز دو زدیف دیوار دارد با خندق پهن و عمیق که جلو استحکامات خارجی واقع گردیده است.

در ارگ که ناحیه مستحکم شهر و اقامتگاه حاکم است دیواری به ارتفاع سی تا چهل پا دیده می‌شود، ولی این استحکامات که با گل و خشت خام ساخته شده است ارزش نظامی ندارد. این شهر و توابع آن واجد کمترین وسیله دفاعی است. شهر به دو بخش تقسیم شده است قدیمی و جدید که بوسیله دیواری که دو دروازه دارد از هم جدا شده‌اند.

شهر قدیم یا بخش جنوبی هفت محله و سه دروازه دارد. آب با مجاری زیرزمینی به شهر می‌آورند و می‌گویند هفتادتا از این مجاری هست که از شیرکوه در طرف جنوب و جنوب غربی کشیده شده است. آب‌انبارهای گنبددار که پله‌های پرشیب دارد از افتخارات یزد به شمار می‌رود و گرنه ابنیه عمومی آن که می‌گویند شامل پنجاه مسجد و هشت مدرسه و شصت حمام عمومی است هم از لحاظ تعداد و هم اهمیت درخور اعتنا نیست، تنها بنا که حائز اهمیتی است مسجد جامع است که درون ارگ واقع شده و ساختمان آنرا به امیر چخماق که از سرداران تیمور بود نسبت می‌دهند. نمای کاشی‌کاری کبود و مناره‌های رفیع آن با آنکه خود بنا در حال ویرانی است جالب توجه است.

جمعیت یزد که می‌گویند در اول این قرن ۱۰۰۰۰ تن بود در سال ۷۰۰ - ۱۸۶۰ به ۴۰۰۰۰ نفر پائین آمده است و با حومه حالا تا حدود ۷۰۰۰۰ و ۸۰۰۰۰ نفر می‌رسد و در میان آنها از همه عناصر دیده می‌شوند. یهودیان که ۲۰۰۰ نفرند (حالا ناگزیرند نواری به رسم علامت بر لباس خود نصب کنند) عده‌ای نیز هندو در آنجا سرگرم تجارت‌اند (در سال ۱۸۶۰ سر. اف. گلد اسمید ۱۷ تن و در ۱۸۷۱ پنج تن دیده بود) جمعیت کثیری هم زردشتی در این شهر اقامت دارند.

زردشتیان - در نظر انگلیسی‌ها شاید این طایفه ازهر چیزی بیشتر در یزد مورد توجه باشند. در این جا طی قرن‌ها این جماعت شریف زیسته و این شهر و نقاط مجاور آنرا که ایشان دهات مختص بخود دارند از برکات صنعت و کار خستگی-ناپذیر و فضایل اخلاقی خویش بهره‌مند داشته‌اند و درحالی‌که مورد حمایت و عنایتی نمی‌باشند گاهی آسیب‌هایی دیده‌اند.

عده آنها را در دوره‌های مختلف این قرن به تفاوت از ۳۰۰ تا ۷۰۰ نوشته‌اند

۱ - مؤلف را در این مورد اشتباهی است، مسجد جامع یزد «قرن پنجم هجری قمری بدست ابو علی فرامرز دلماد ملک شاه سلجوقی ساخته شده و سپس در قرن هشتم بدست سید رکن الدین (که پسرش سید شمس‌الدین وزیر اوقاف ایلخانان بوده) مساحت و ساختمان آن وسعت یافته است. م.

و درست هم معلوم نیست که چه عده روستائی اند و چه عده دیگر فقط شهرنشین'. در شهر مدرسه اختصاصی و موبد عالی مقام دارند و یکی از شهریان درکار ایشان سمت برتری دارد. آنها چهار آتشکده دارند که محرمانه در خانه های خود آتش جاویدان را پایدار نگاه داشته اند. چند دخمه و برج خاموشی برتپه های اطراف دارند، بعضی از ایشان تبعه انگلیس شده اند و از هندوستان باز آمده اند و نسبت به این پیوستگی و ارتباط افتخار می ورزند.

یکی از بازرگان های برجسته آنها اردشیر مهربان است که نیک شهرت دارد، باوجود این ثروت و سرافرازی باز این جماعت همواره دچار صدمه شده اند و هنوز هم از خطر آزار آزاد نیستند. در زندگانی روزانه و امور تجارتي از محرومیت ها صدمه می کشند. چند سال پیش باج سنگینی بر آنها تحمیل شد که در نتیجه بسیاری از آنها جلای شهر و دیار کرده اند^۲. در بیست سال اخیر یکی از زردشتی های نامی به تحریک عده ای آشکارا در شهر بقتل رسیده است و جانی ها از مکافات عمل خود رسته اند.

ایشان ناگزیرند جامه های کم رنگ بپوشند و در شهر حق اسب سواری یا دکانداری و اجازه تصاحب خانه های عالی ندارند و هنگامی که استملاک می کنند ناچارند بیشتر از مسلمانها بها پرداخت نمایند و به پنهانی داشتن وسایل کار و زندگی خویش مجبور می باشند و از بیم اقدامات خصومت آمیز، کارهای تجارتي خود را مکتوم می دارند و در حین عبور از کوچه و خیابان هیچ گاه از امکان حمله و بی حرمتی در امان نیستند. در سال های اخیر هم کیشان ایشان از بمبئی انجمنی برای حمایت از وضع و منافع آنها ترتیب داده اند.

یزد بازار بزرگ تجارت - در حدود پنجاه سال پیش زردشتیان یزد، باب تجارت را با هندوستان باز کردند که از آن پس به میزان اهمیت آمیزی خیلی ترقی نموده

۱ - در سال ۱۸۷۹ ژنرال شیندار عده زردشتی هارا در این شهر ۱۲۴۰ نفر و در ۲۲ دهکده اطراف ۵۲۴۰ تن و جمعاً ۶۴۸۰ نفر یافته بود.

۲ - جزیه که مایه گرفتاری بسیار بود، سرانجام از طرف ناصرالدین شاه به سال ۱۸۸۲ در اثر اقدام و پافشاری دولت انگلیس لغو شد.

ویرشهرت تجارتي این شهر افزوده است. آنها در این مورد کم و بیش وضع سوداگران و دلال های چینی را در بنادر مجاز ژاپون دارند که قسمت عمده تجارت را بدست خود گرفته اند و مقدار کلی از مصنوعات داخلی نیز تابع کارو تدبیر آنهاست. از این جهت یزد در ایران وضعی بی نظیر دارد. هیچ گونه جنگ و جدال و یا حتی شایعات مربوط به جنگ و نزاع در محلی که تا این اندازه در داخله کشور قرار گرفته است وجود ندارد و هیچ قسم تاخت و تاز مردم بادیه نشین به حدود و ثغور ایشان سرایت نمی کند و این خود نگهبان دائمی وضع و بساط آنها است.

غریزه های تجارتي اهالی آن حتی از این بابت نیز نیک عیان است که الاغ را برای سواری براسب ترجیح می دهند و بناهای خوش ظاهر و بازارهای پرجمعیت حاکی از وفور رفاه و نعمت ناشی از روزگار قرین صلح و کار است. سابقاً ابریشم سازی اشتغال عمده تجارتي این شهر بود و نهال توت به حد وفور در آن حوالی می کاشته اند و تا حدود ۱۸۰۰ کارخانه ای که ۹۰۰۰ کارگر داشت در نیمه همین قرن در این کار تجارتي فعالیت می نمود، ولی این وضع درخشان به دلایلی که در همه جا دیده می شود دچار وقفه گردیده و به جای آن بخصوص از موقع جنگ انگلیس و چین و باز شدن هنگ کنگ زراعت خشخاش رواج یافته است و هر ساله ۳۰۰۰ صندوق محصول آن از یزد صادر می شود.

از صادرات دیگر پنبه، پشم، فرش، ریشه روناس، حنا، بادام پیسته است و واردات عمده مصنوعات هند و انگلستان از طریق جنوب و ظروف و چینی آلات روسیه از طرف شمال و پارچه های نخی و مس و برنج و آهن و دواجات و ادویه و چای هندی و چینی از راه بمبئی و بندرعباس به این شهر می رسد. از روسیه نفت، شمع، قند، پوست و ظروف وارد می کنند و آن کشور در واردات اسباب خرازی نیز رقابت می نماید.

عده ای از ارامنه روسی به کار تجارت وارداتی و صادراتی باروسیه اشتغال دارند و برای تأمین منافع کشور خود از همکاری یک آژانس محلی روسی که از تجار

بافروز یزد است بهره‌مند می‌شوند. منافع انگلستان متناوباً حفظ و حمایت نشده است هرچند که انتصاب یک مأمور کنسولی در آنجا در پیشرفت کارت تجارت مأمور خواهد بود، اخیراً شرکت هوتزو کمپانی زیگلر نمایندگی در این شهر تعیین کرده‌اند. مقدار کلی اجناس از راه یزد به مشهد و سبزوار و حتی کاشان و تهران حمل می‌شود.

عایدات و حکومت - در سال ۱۸۷۰ عایدات یزد را فقط ۱۰۰۰۰۰ تومان تخمین زده بودند، ولی در ۱۸۸۸ حکومت آنجا را به ۲۰۰۰۰۰ تومان و گمرک را به ۷۰۰۰۰۰ تومان به اجاره واگذار کردند. پیش از آنکه ظل‌السلطان در سال ۱۸۸۸ مغضوب شود، یزد جزو حکومت او بود، سپس از ایالت فارس جدا شد و عمادالدوله که شخص با کفایتی بود به حکومت آنجا منصوب گردید. در سال ۱۸۹۰ حکومت یزد را بار دیگر به ظل‌السلطان دادند و او فرزند خود را به فرمانداری آنجا گماشت. این شهر پست‌خانه‌ای دارد که هر هفته یکبار، نامه‌های به مقصد بندر عباس و بوشهر را حمل می‌کند و تلگرافخانه‌ای که بایک رشته سیم دستگاه ایرانی با کرمان و اصفهان مربوط است.

تاریخ کرمان - از یزد رشته کلام را به کرمان می‌کشانم. این دوشهر بوسیله دوجاده که طول تقریباً متساوی دارند و ۲۲ میل است بهم مربوط می‌شوند یکی از طریق بافق در شمال و دیگر از راه کرمانشاهان^۱ که در جنوب سلسله‌های کوهستانی است و بی انقطاع از یک شهر تا شهر دیگر امتداد می‌یابد.

کرمان همان کارمانیای قدماست و در حاشیه صحرای کبیر و در نقطه تلاقی چهار جاده عمده جنوبی و شرقی واقع شده و به همین مناسبت همواره بازار بزرگ تجارتي و مسیر حمل و نقل اجناس بین خلیج فارس و بازارهای مهم خراسان و بخارا و بلخ بوده است.

بانی این شهر معلوم نیست، اما در روزگار سابق وسعت و اهمیت آنرا بارها خاطر نشان کرده‌اند. یزدگرد آخرین پادشاه ساسانی به آنجا گریخت و در

۱ - می‌گویند شاه عباس شیخی ناشناس در این آبادی بسر برده بود، وقتی که گنجملی خان حاکم کرمان از این جریان آگاه می‌شود و با تشریفات تمام ورود شاه را به کرمان تقاضای کند شاه عباس می‌گوید کرمان شاه آنجاست که به همین نام کرمانشاهان شهرت می‌یابد. م.

همان زمانی که تازیان بر کشور او می‌تاختند چندی در آنجا فرمانروائی کرد، سپس آل بویه و سلجوقیان و پادشاهان خوارزمی (خیوه) و طایفه قراختائیان تا سال ۱۳۰۰ میلادی در آنجا حکومت داشتند.

کرمان یکی از حوزه‌های نسطوری و از این لحاظ تابع سرکز فارس بود. این شهر چندین بار از شرق و غرب مورد تهاجم و خرابی واقع و به حمله بلاخیز چنگیز خان و تیمور و افغانها دچار شده است. نادر شاه نیز با قهر و قدرت آنجا را گرفت.

در پایان قرن گذشته کرمان به دو علت باز شهرتی فراوان یافت: یکی آنکه میدان دلاوریهای قهرمانی نیک نهاد شد و از سوی دیگر عرصه عملیات وحشیانه شهریاری خودش و ظالم گردید. در همین جا جوان شیردل لطفعلی خان که آخرین پادشاه خاندان زند بود چند ماه در سال ۱۷۹۴ با شجاعت بسیار در مقابل پادشاه خواجه قاجار آقامحمد خان استقامت نمود. سرانجام وی در اثر خیانت به دام افتاد و هرچند که خود او گریخت، اما این شهر گرفتار غضب وحشیانه پادشاه فاتح گشت و او سه ماه کرمان را به دست غارت و کشتار سربازان خود داد و می‌گویند تا ۳۰۰۰ جفت چشم در ظرف‌ها نزد او نبردند راضی نشد.

هر بنا و عمارتی با خاک یکسان شد و ۳۰۰۰ زن و کودک را به اسیری بردند. این شهر را قحطعلی شاه در بخش شمال غربی محل سابق تاحدی تجدید بنا کرد. در حدود سی سال پیش کرمان بواسطه حکومت مدبرانه و کیل‌الملک به رفاه بسیار رسید و با آنکه او حاکمی سختگیر و طماع بود باز ابهت و اهمیت دیرین این شهر را تجدید نمود.

شهر نو - آثار شهر کهنه در بیرون دیوارهای شهر جدید تقریباً سه میل مساحت را اشغال کرده است و قلعه ویران بزرگی بر آن مسلط است که می‌گویند اردشیر ساخته است و قلعه دختر نام دارد و آن بر دامنه سنک پرشیبی واقع و بوسیله برج و باروهای گلی احاطه شده است و چنانکه در ایران مرسوم است شش دروازه و خندق عریضی دارد. مانند یزد، در اینجا هم قلعه و ارگی هست که مقرر حاکم است.

در کرمان نیز کوههای تیره فام از فاصله‌های نزدیک گرداگرد شهر را فرا گرفته است، در صورتی که قله‌های پربرف کوه‌های بلند تر در طرف شمال غربی مشرف بر شهر و همواره چشم انداز دلپذیری است. شاید احتیاج به ذکر نباشد که ابنیه عمومی شهر چندان مهم نیست، تنها ساختمان عمده آنجا مسجد جامع است که به سال ۱۳۴۹ میلادی بنا شده است و مدرسه دوطبقه ابراهیم خان و قبه سبز که بنای گرد و گنبدداری است، تاریخ ساختمان آن ۱۱۵۵ میلادی است، در آنجا قبر مرمری آسیب دیده و آثار روکوب کاشی کاری کبود واقع است.

می‌گویند این شهر . . . ر. ع نفر جمعیت دارد. پوتینگر نوشت که در سال ۱۸۱۰ در آنجا کلیمی، هندو یا ارمنی ندیده بود، ولی حالا از هر سه اقلیت دیده می‌شوند. هندوها در حدود ۴ نفرند و از حیث قیافه و لباس ایرانی شده‌اند، بعلاوه عده زیادی زردشتی در این شهر اقامت و محل جداگانه دارند.

استک اظهار یکی از زاهدان محلی را ذکر نموده که یک قرن قبل پیشگوئی کرده بود که اصفهان را آب خواهد برد و یزد را طوفان شن خراب خواهد کرد و کرمان زیر سم اسبان خواهد افتاد و می‌افزاید که روزی مردم کرمان بیدار می‌شوند و تپه سعیدیه شمال را از خیمه‌ها سفید خواهند یافت و معلوم خواهد شد که کار تمام شده است. من این سخن او را باور می‌کنم، اما استنتاج او را قبول ندارم چون عواملی هستند که نگذارند اسبها از سمت شمال (مقصد روسهاست. م) وارد شوند.

تجارت - بازارهای کرمان که بلند و دلپذیر ساخته شده است و کاروانسراهایی که متعدد و زیباست، برازنده نام و شهرت تجارتهای این شهر است. وارداتش از انگلستان و هند و چین و همان نوع اجناسی است که به یزد هم وارد می‌شود. مصنوعات عمده داخلی در درجه اول نمک است که خیلی ماهرانه و دلپسند می‌بافند. فرش‌های

۱ - در سال ۱۸۷۱ سرهنگ اسمیت گزارش داده بود که در آنجا ۳۲ حمام عمومی ۲۸۴ کاروانسرا، ۱۲۰ کارگاه شال بافی، ۸۰ کارخانه پارچه‌های نخی و ۶ کارخانه ممتاز فرش باقی بود. در سال ۱۸۷۹ ژنرال شیندرنوشت که ۴۲ مسجد، ۵۳ حمام عمومی، ۵ مدرسه، ۵۰ مکتب، ۴ بازار بزرگ و ۲۲ بازار کوچک و ۹ کاروانسرا داشته است.

آنجا رنگ عالی و طرح اصیل دارد و بسته به نوع جنس، قیمت آن متری از ده شلینگ تا ده لیره است و شال معروف کرمانی که نظیر و رقیب شال‌های کشمیری است و بیهای آن منوط به جنس هر طاقه از ۱۴ تا ۲ لیره است و از مو و کرک بز بافته می‌شود و جنس اعلی را از پشم بره فراهم می‌سازند که حوالی کرمان به این مناسبت مشهور است و محصول ممتاز آب یا هوا یا گیاه و یا هر سه آنهاست.

شال باقی کرمان و جنس آن غیر قابل رقابت است، شال‌ها را از طرح و نقشه‌ای که در خاطر دارند می‌بافند و رنگ آمیزی در کار نیست که لازمه‌اش فشار بسیار بر قوه حافظه است و در وضع و محلی بافته می‌شود که برای قوه دید و سلامت کارگر بی ضرر نخواهد بود. کارگاه‌ها را در حفره‌هایی که سیاه و کثیف است نصب می‌کنند در جائی که نه روشنائی هست و نه جریان هوا و کارگران که مرد و کودک باهم اند در شرایط بسیار دشواری کار می‌کنند. کرمان در قرون وسطی به ساختن اسلحه شهرت داشت، اما این صنعت محلی نظیر وضع مشهد از خاطرات گذشته است.

عایدات و حکومت - در سال ۱۸۱۰ پوتینگر عایدات شهر را ۲۵۰۰۰ تومان یا ۲۵ لیره قلمداد کرد و عایدات ایالت را ۵۰۰۰۰ لیره نظر داد. در ۱۸۷۱ هنگامی که هیأت مرزی مکران در آنجا بودند درآمد ایالتی را ۳۰۰۰۰ تومان یا ۱۲۴۰۰۰ لیره بر آورد کردند. جدولی که راجع به عایدات ۸۹-۱۸۸۸ برای این جانب تهیه شده است با بلوچستان ایران . . . ر. ۲۹ تومان است. حکومت کرمان از عالی‌ترین مقامات است، زیرا که شامل بلوچستان ایران هم می‌شود که نایب والی در آنجا فرماندار است، خود والی معمولاً یکی از شاهزادگان است که در موقع مسافرت من نصرالدوله عموزاده شاه بود. در این ایالت نیز انواع قوم و نژادها اقامت دارند، علاوه بر ایرانیان ترکها و کردها و بلوچ‌ها و رینه‌ها.

صحراهای کبیر - به طوری که اشاره کرده‌ام یزد و کرمان در حاشیه صحرا واقع شده‌اند و در شمال این دو شهر صدها فرسخ بیابان وسیع ترسناکی است که این حدود ایران را تاابد دور از دسترسی و عمران قرار داده است، بنابراین از کانون‌های

سروصدای زندگی و تجارت توجه خود را به صحراهای عظیمی معطوف می‌سازیم که مرگ آورتر و بی همتاتر از بیابان‌های تاتارستان و افریقا است.

در کتابهای راجع به ایران شرح‌های مبهم و غالباً متضاد در باره وسعت و تقسیمات طبیعی و حدود صحرا یا صحراهای اصلی ایران دیده می‌شود و بیشتر منابع مزبور هم اطلاعات ناقص و محدودی راجع به آن موضوع دارند.

تحقیقات اخیر اطلاعات بیشتر و معتبرتری در اختیار ما گذاشته و از این رو تعریف‌های جامع‌تری مقدور شده است. در واقع دو صحرای عظیم هست که با هم از شمال غربی تا جنوب شرقی بالغ بر پانصد میل مساحت دارند، اما در بین مدارهای سی و دو و سی و چهار نصف النهار تپه‌هایی کمربندوار هست که از کناره آن یکی از طویل‌ترین جاده‌های کاروانی از مرکز به سمت شمال شرقی عبور می‌کنند. از این دو صحرا یکی که از ۳۳ تا ۳۶ درجه عرض و از ۵۲ تا ۵۷ درجه طول جغرافیائی امتداد دارد، بطور کلی صحرای بزرگ یا دشت کویر معروف است و دومی که در سمت جنوب است و از ۲۹ تا ۳۲ درجه عرض جغرافیائی و ۷۰ تا ۶۰ درجه طول جغرافیائی است در نقشه دشت لوت خوانده می‌شود و هر دو در قسمت‌های فرورفته خود که تا ۱۰۰۰ پا از سطح دریا ارتفاع دارد نمکزار است، ولی بواسطه وسعت بیشتری که قسمت کویر دارد وقاعد هر گونه علف و گیاهی است به این عنوان اشتها یافته است.

دشت کویر - بعضی‌ها دشت کویر را سهل و آسان دشت کبیر ذکر کرده‌اند به تصور اینکه کویر تعبیر محلی لغت کبیر عربی است (ملکم و موریه اشتباه‌داشت کبیر نوشته‌اند) چنین تعبیری بطور کلی اختصاص نمکزاری آنرا نادیده می‌انگارد ولی به طوری که در ایران مصطلح است این دلالت اصلی آن به شمار می‌رود.

ژنرال شیندلر بعد از بررسی، کلمات مختلفی را بیان می‌کند که شاید این نام از آن گرفته شده باشد: ۱- کلمه فارسی گو یعنی گودال یا فرورفتگی. ۲- کلمه فارسی گور یا کور یعنی قبر. حوض و چاله یا دشت (مثل گورخر یا خر وحشی صحرائی).

۳- لغت عربی کفر یا کفره (جمع آن کفور) که هنوز بر صحراهای افریقا و عربستان اطلاق می‌شود. این کلمه آخری را مرجع شمرده است (*). و بنا بر دلالت در زبان فارسی به تفاوت صحرای بزرگ نمک یا شوره زار است که در اینجا مورد بحث ما است و همچنین شامل کویرهای محدودتری است که باقیمانده‌های شورابه است که در سایر نقاط ایران نیز دیده می‌شود، در مواردی تکرار وضع همان نواحی شگفت‌انگیز است و در دیگر موارد نیز خلیج‌ها یا مدخل‌های دشت کویر به شمار می‌رود.

چگونه به وجود آمده است - این تئوری طرفدارانی داشته است که کویر فقط از خشک شدن جوی‌هایی ایجاد شده است که از کوهستان جاری بوده و بواسطه تبخیر آب ماده شور سفید بر زمین باقی مانده و در بعضی جاها نیز با تلاق پیدا شده است. در تأیید این نظریه می‌توان افزود که رودخانه‌های ایران غالباً شوراب است. از طرف دیگر این داستان قدیم مورد اتفاق نظر است که محل فعلی دشت کویر و در واقع تمام مرکز ایران روزی دریای نمک بوده است.

وضع طبیعی آن حدود نیز با نظریه مزبور تطبیق دارد تا آنجا که اگر این فرض را بپذیریم چندان راه خطا نیموده‌ایم. افسانه‌ها حاکی است که این دریای داخلی از قزوین تا کرمان و حدود بلوچستان وسعت داشته و شهری باستانی بر کرانه شمالی آن واقع و یزد هم جزیره بوده و کرمان بر ساحل جنوبی این دریا قرار داشته است. حتی گفته‌اند که برج ساوه هم یکی از فانوس‌های این دریا برای بحر پیمایانی بوده است که بر امواج آن جولان می‌کردند.

سر. اف. گلداسمید در تأیید این نظریه نقل می‌کند که در کرانه دیگر یا شرقی کویر دهی به نام یونسی یافته است که بنا بر روایت دیرین یونس یا یوحنا در آنجا گرفتار وال دریائی شد، سرگذشتی که وقوع آن در خشکی امکان نداشته است. بلدها و دهاتیان خرافاتی که در حواشی کویر اقامت دارند داستان‌های شیرینی

(*) معروف‌ترین اصطلاحات کویر واقع در جنوب خواف و مشرق دریاچه تبریز و کویری که از حدود غربی آن در جاده بین تهران و قم می‌گذشته‌اند و حالا دریاچه شده است که از سال ۱۸۸۳ در آنجا دیده می‌شود و شرحش در فصل هجدهم مذکور افتاد.

حکایت می‌کنند که چگونه این دریا خشک و به وضع کنونی مبدل شده ، اما این مطالب فقط باب‌پسند پژوهندگان داستان‌های عامیانه است که بهتر است در اینجا نقل و تکرار نشود .

انواع کویرها - در نقاط مختلف ، کویر شکل متفاوت دارد و آن بسته به نوع خاک و مقدار شورایی است که خشک نشده باشد . گاهی بکلی خشک و نرم است و ورقه‌های باریک شفاف روی آن دیده می‌شود که در زیر سم اسب صدا می‌دهد گاهی نیز به صورت یک پارچه خاک سخت و سیاه و به حالت شناور و تپه‌های کوچک شنی متحرک و خطرناک در زیر پا مشاهده می‌شود . هنگامی که آب روی آن مانده باشد خاصه در زمستان از طرفی مثل دریاچه وسیعی می‌نماید و از طرف دیگر هم چون باتلاق کم عمقی جلوه‌گر می‌شود ، ولی بعد از تبخیر که در اثر تابش آفتاب اوایل تابستان پیش می‌آید این قشر شوره و شفاف از دور مانند ورقه‌های یخ به نظر می‌رسد .

جهانگردانی که به کویر رفته‌اند - فقط چند تن از سیاحان به کویر رفته و یا حوالی آنرا سیر کرده‌اند . می‌گویند مارکوپولو هنگام عزیمت از طبرس به دامغان در سال ۱۲۷۲ از آن عبور کرده است ، هر چند که به احتمال قوی خط سیر او از حدود شرقی‌تر و دشت لوت بوده است .

دکتر بوهس^۱ روسی در سال ۱۸۴۹ در حین سفری از یزد به دامغان در قسمتی از کویر گذشته است . سر . او . سن . جان می‌نویسد که وی تنها مسافر اروپائی بود که آن کار کرد . سر . اف . گلداسمید و هیأت مرزی سیستان در سال ۱۸۷۲ در کرانه شرقی کویر بودند .

سر . سی . مک گرگور ضمن سفر خود از یزد به طبرس که از راه خور رفته بود در سال ۱۸۷۵ از حوالی جنوبی آن عبور کرد و سر انجام هم در سال ۱۸۸۷ و ۱۸۸۸ دو افسر جوان هندی ستوان گالیندو و ستوان وگان^۲ که اولی از خور

به دامغان و دومی از انارکک به سمنان می‌رفته در بین راه از دشت کویر واقعی گذشته‌اند مشاهدات ایشان متفاوت است . ستوان گالیندو می‌نویسد :

« زمین کاملاً هموار بود . ابتدا بیشتر گل سیاه و گاهی نیز قطعات نمک سفید و حوضچه‌هایی از آب سبز است ، ولی رفته رفته نمک زیادتر و سخت‌تر می‌شود و تقریباً به شکل قطعه‌های سفید نشکن در می‌آید و حوضچه‌های آب سبز شبیه آب‌هایی که از دریا در سنگلاخ‌های ساحل باقی می‌ماند . مبالغه نیست اگر اظهار دارم که در سراسر راه (تقریباً ۲۶ میل) لاشه‌های شتر دیده می‌شود و در مراحل مختلف این نمکزار بطور متوسط هر ۲۰۰ متر یک مردار شتر افتاده است »

در سایر جاها نمکی نیست ، اما « مثل این می‌نمود که همه گل‌های شور رقیق که در حال جوش و فوران بود ناگهان راکد و سخت شده و سطح زمین را سوراخ‌های گرد شیاردار ساخته بود و همه تقریباً عمق متساوی داشت و بعضی‌ها دو سه پا عمیق بود . در بین این سوراخ‌ها برآمدگی‌های کوچک گلی است که بعضی‌ها سفت و سخت و بعضی دیگر مثل حباب‌های گلی است . این سوراخ‌های خطرناک را ورقه‌های باریکی مخفی کرده است و در موقع عبور آب بانهایت احتیاط باید حرکت نمود و از برآمدگی به برآمدگی دیگر قدم بگذارند و گرنه پا خواهد شکست . از دیگر خط سیرها ، عبور کاملاً غیرمقدور است » .

ستوان وگان راجع به حوزه غربی‌تر آن جا چنین نوشته است :

« وقتی که گردنه را ترک کردم در خم ناگهانی جاده بانهایت حیرت‌چیزی در جلو ما نمودار شد که ابتدا مثل دریای منجمد می‌نمود و در طرف راست تا آنجا که چشم می‌دید به وجه درخشانی امتداد داشت . با دقت بیشتری معلوم شد که آن نمک است که به صورت ورقه شفاف عظیمی در آمده بود و بر سطح آن در بعضی جاها حوضچه آب باریک کبود مشهود بود .

در جهت شمالی به فاصله‌ای دو رشته تپه‌های کوتاه سرخ رنگ به نظر می‌رسید . بخار خاصی که شاید بواسطه تبخیر آب باشد در سراسر آن صحنه دیده

می شود که اگر چه مانع دید کامل تپه های دور دست است، باز جزئیات آنها را می توان مشاهده کرد.

آنجا باتلاق بزرگ نمک است که در فرو رفتگی دشت کویر واقع شده است و یاقیمانده آب های اراضی پهناور اطراف به آنجا وارد می شود. تمام رودخانه هایی که با آب کم و بیش وارد آن می شوند شوراب اند. حرارت سوزان صحرا در ماه های تابستان موجب تبخیر سریع است که به همین دلیل نمک نسبت به آب با سرعت زیادتر می شود تا اینکه سر انجام زمین از نمک خشکیده تشکیل می یابد^۱.

در سال گذشته (۱۸۹۱) ناحیه دیگری از دشت کویر برای نخستین بار در اثر اقدام افسر مزبور که آقای بودولف^۲ نیز همراه او سفر کرده بود کشف شده و بحث تازه ای در گرفته است. این قسمت صخره سنگین نمک است که در اثر جریان شوراب ها طی قرون پدید آمده است و اهالی آن حوالی آنرا دریای نمک می نامند و از قرار معلوم سالیان دراز مسیر کاروان های بومی در جاده مشهد - تهران به کاشان بوده، ولی در تمام این مدت خبری از وجود آن به گوش اروپائیان نرسیده بود و این دو سیاح انگلیسی هم غفلتاً هنگام صعود به قلعه سیاه کوه که رشته بلندی در قلب صحراست به وجود آن پی برده اند و این شرحی است که آن دونفر نوشته اند:

« وقتی به محلی که مانند دریای منجمد می نمود، اما در واقع انبار نمک بود که سراسر فرو رفتگی جنوبی را فرا گرفته است پا نهادیم این وضع تا آنجا که چشم می دید امتداد داشته و مثل ورقه شیشه شفاف بوده است ».

بعد از فرود آمدن به کناره آن از درونش عبور کردند تا به خود ورقه نمک

رسیدند:

« لبه آن مثل یخ نیمه ذوب نرم و در هم و بر هم بود، اما هر چه جلوتر رفتیم سخت تر شد و در مسافت سه یا چهار میلی به شکل یخ سنگینی در آمده حدی که تاب تحمل هر وزنی را داشت ».

۱ - ستوان و گان معتقد است که دو فرورفتگی بزرگ در دشت کویر هست یکی در نواحی جنوبی کوه گوگرد و دیگری در منطقه ای که از الحاق رودخانه های کل مورا و کل لادا تشکیل می شود. در فصل بارندگی هر دو اینها پر از آب است.

Buddulph - ۲

این مسافران سعی نمودند که عمق آنرا معلوم کنند و با وجود بکاربردن میله های آهنی توانستند فقط قطعات نازکی از آن جدا سازند. اهالی آن حدود می گفته اند که چند پا ضخامت دارد. این سیاحان برای احتراز از تابش قوی آفتاب از آنجا در مهتاب شب عبور و عرض آنرا ۲۵ میل و طولش را بیشتر برآورد کرده اند. این دریای شوراب منجمد شاید در دنیا نظیر ندارد ».

این است وضع ظاهری دشت کویر که فقط با تحمل سختی های فراوان بوسیله جاده هایی که بلندتر از راه های معمولی است می توان از آن عبور کرد و می شود اظهار داشت که در سراسر پهناوری عظیم خود، ایران شمالی را از نواحی جنوبی بکلی جدا کرده و همان قسم مانع سنگینی طبیعی و غیر قابل عبوری بین این دوناحیه ایجاد نموده است، همچنانکه عامل کاملاً متضاد طبیعی دیگر ارتفاعات مهیب هیمالیا، هندوستان را از تبت جدا ساخته است و هرگاه روزگاری قضا و قدر جدائی شمال و جنوب ایران را ایجاد کند به زحمت و کار و یا هزینه و بار سنگین تعیین حدود احتیاجی نخواهد بود.

دشت لوت - از دشت کویر یا صحرای بزرگ نمکزار توجه خود را به دشت لوت یا شنزار عظیم که خراسان را در سمت جنوب شرقی از کرمان جدایی کند معطوف می سازیم همان دشتی که سطح متوازی الاضلاع غم انگیزی را بین شهرهای نه و طیس در شمال و کرمان و یزد در جنوب اشغال کرده است. البته این شنزار بزرگ بی نمک نیست و بر عکس نمک از عمده ترین ترکیبات آن است، اما عنوان کویر نیز به آن نتوان داد، به این معنی که پوشیده از قشری شوره یا باتلاق شور باشد که بیشه هایی ضعیف صحرائی ایجاد می کند که در قدر و تعریف آن می توان گفت که هیچ کویر دیگری این مزیت را ندارد.

لوت که بعضی از منتقدین بسیار هوشمند سراسری سعی نموده اند که آنرا با لت کتب مقدسه ارتباط بدهند^۱ در ارتفاع پائین تر از دشت کویر واقع گردیده،

۱ - ژنرال شیندلر در سال ۱۸۸۷ نوشته است که کلمه لوت به معنی لخت و عور است و دشت لوت هم یعنی صحرای خشک و خالی. کلمه لات (اصلاً به معنی تنگه و قطعه است) غالباً در کلام مردم بالوت -

زیرا که ارتفاع معمولی آن از ۲۰۰۰ پا بیشتر نیست و تا ۵۰۰ پا تنزل می‌کند و در نقشه به صورت چشمگیر و بارز سفید و خالی است و کمتر مسافری از آن عبور کرده است و هرگاه کسی یک بار این کار را کرده باشد به هیچ وجه آنرا تکرار نخواهد کرد.

مارکوپولو از آنجا عبور نموده، اما این سیاح ویزی خستگی ناپذیر به کجا که زفته است؟

در قرن بعد فریاراودوریوس که آنرا دریای شن خوانده در باره‌اش چنین نوشته است:

« این دریا به راستی حیرت انگیز و خطرناک است و هیچ کدام از ما به رفتن آنجا علاقه‌ای نداشته‌ایم، زیرا که فقط شن خشک است و هیچ گونه نم و برودتی در آنجا نیست و مثل دریا با هر طوفانی دستخوش تغییر می‌شود و مانند دریا هم تولید امواج می‌کند و به همین دلیل بسا کسان که از آن عبور می‌کردند گرفتار و غرق و در زیر شن مدفون شدند، چون باد این شن‌ها را حرکت و در جهت وزش خود هر طرف تپه‌هایی تشکیل می‌دهد.»

خانیکف دشت لوت را در سال ۱۸۵۹ از نه به کرمانشاه^۱ عبور کرد. هیأت مرزی گلداسمید به سال ۱۸۷۱ در حاشیه آن بودند. سرهنگ استیوارت در سال ۱۸۸۲ به داخل آن سفری نمود. ستوان گالیندو در ۱۸۸۷ و ۱۸۸۸ دو بار از میان آن عبور کرد: یک دفعه شش و بار دیگر پنج روز طول کشید. در یک مسیر کمربندی که بکلی بی آب بود و شرح او با آنچه یکی از برادران روحانی (خلفا) ۵۰ سال پیش از او نوشته بود انطباق دارد.

او نیز شباهت حیرت انگیز موج‌های شن را با امواج دریائی خروشان خاطر نشان ساخت. بعد از این موجها قطعات وسیع خالی از جنس ریگ سیاه هست

→ یکجا به کار می‌رود و می‌گویند فلان کس لات واوت است یعنی گدا و پاك ندارد است. از همین لوت کلمه فارسی لوطی گرفته شده است. ۱ - غیر از کرمانشاه غرب است. م

که موضوع تازه‌ای را پیش آورده است. این منطقه عجیب شامل برآمدگی‌های خاک رس چهارگوش است که اهالی آن حوالی معتقدند ویرانه‌های شهر قدیمی به نام شهر لوت است، ولی در واقع از ترکیبات طبیعی خاکی است که سخت و سفت شده است و بریدگی‌های آن ناشی از بادهای شدید شمال غربی است که این قطعات را به صورت برج و بارو در آورده است.

ستوان گالیندو در همه جا در زیر سطح شن طبقه‌ای از صخره‌های نمکی در فاصله هشت نه اینچی زیر کف یافته است که حاکی است که آن صحرا نیز نمکزار است و گاهی با کویرهایی بر خورد می‌شود و تقاطعی به شکل کثیرالاضلاع غیر متساوی می‌نماید که دارای دیواره‌های نمکی و یا حباب‌های سفید و سفت شبیه تخم شتر مرغ است که نیمی از آن در خاک مانده و یا نوعی از باتلاق که از قشر شورهای خاص مستور شده باشد.

بدترین ناحیه این صحرا گوشه شمال شرقی آن بین نه و بم است که از مخوف ترین جاهای کره ارض به شمار می‌رود. در اینجا بادهای شمال غربی غالباً شن‌ها را گرد آورده و به صورت تپه‌های بزرگ در می‌آورد که همیشه هم به یک حال نمی‌ماند. آفتاب بسیار سوزانی سطح آنها را مانند فلز گداخته داغ می‌کند و تقریباً تمام مدت نیز باد سموم می‌وزد که اگر در حین وزش خود در صدها میل صحرائی سوزان به تن آدم یا حیوانی اصابت کند، آنآ تمام مایه حیات را در بدنش خشک و به شکل پیکره مومیائی برشته و سیاه می‌کند.

بم - این صحرای ترسناک از طرف جنوب تا بم - نما شیر که مدت‌ها ناحیه مرزی کرمان بود امتداد دارد، کرسی آن بم است که در ۱۴ میلی جنوب شرقی کرمان و حالا دهکده بزرگ بی سرو تهی است که بر دو ساحل رودخانه بم در میان نخلستان‌ها واقع شده است و دارای بازار حقیری است، ولی بم در تاریخ نامدار است و قلعه نیمه ویران آن که بر جای بلندی در خارج شهر جدید واقع گردیده ارگ بم قدیم بوده که تا اوایل این قرن نیز مستحکم ترین محل در ایران به شمار می‌رفته است.

شهرت و استحکامات آن اصلاً به افغانها مربوط می‌شود که در سال ۱۷۹۱ آنجا را تصرف کردند و سرانجام در ۱۸۰۱ از این محل اخراج شدند. آنجا در سال ۱۷۹۵ آخرین صحنه غم انگیز سرگذشت کوتاه، اما درخشان لطفعلی خان شد که از کرمان به بم گریخته بود، ولی باز دچار خیانت گشت و یکی از سرکرده‌ها که قهرمان زند به قول او اعتماد نموده بود، وی را به پادشاه سنگدل، خواجه قاجار تسلیم نمود و همینکه شاهزاده به عزم فرار سوار اسب شد، اسبش را هدف تیر قرار دادند و خود او نیز به زمین افتاد و اسیر گردید و خواجه بی رحم چشمان جوان دلیر را با دست‌های خود از حدقه بیرون آورد و او را روانه تهران ساخت که در آنجا با وضع فجیع به قتل رسید.

پادشاه به یاد آن اقدام ظفر نمون در همان جا از کله . . . تن از پیروان رقیب خود مناری بر پا ساخت که تا سال ۱۸۱۰ باقی بود و سرانجام پوتینگر آنرا دیده است .

بم هنگامی که یکی از شهرهای سرحدی و در معرض تاخت و تاز افغانها و بلوچها بود اهمیت بسیار داشت و از آثار گذشته آن قلعه‌های ویرانی است که در آن حوالی دیده می‌شود. این نام و نشان سابق اکنون پاک از بین رفته و با همین چند کلمه ما نیز با بم و همه آن حوالی تودیع می‌کنیم.

بلوچستان ایران - در مسیر خودمان به حدود جنوبی ایران اینک به ایالت وسیع و تا حدی نامحدود بلوچستان ایران می‌رسیم که در صورت فعلی خود طی سی سال اخیر تشکیل یافته و دخالت و تأیید دولت انگلیس در این کار تأثیر زیادی داشته است، از این رو باز با امر سیاست و نقشه‌پردازی سروکار پیدا می‌کنیم. در هیچ اثر و کتابی که تاکنون انتشار یافته است شرحی حتی مختصر یا رضایت بخش در باب بلوچستان بطور کلی دیده نمی‌شود، مطالب لازم در دسترس نویسندگان قبلی نبوده تا از عهده آن کار بر آیند. بنا بر این چنین می‌نماید که من زمینه تازه‌ای را در این باب آغاز می‌کنم و بنا بر جریانات و وقایع اخیر است

که می‌توانم در انجام این منظور اقدام نمایم و شرح و روایات تحسین انگیز هیأت مرزی سال ۱۸۷۰ را به این کار قادر می‌سازد و اهتمام ایشان هم آن بوده است که بلوچستان ایران را صورتی رسمی و مفهوم جغرافیائی بدهند، از این رو من خواهم توانست کیفیات واقعی جدیدی را بررسی و شرح آنرا تعریف کنم.

شرح جهانگردان - بلوچستان همان گدروزیا و قسمتی از درانگیانای عهد قدیم است و به مناسبت وضع و حال قابل توجه و ابهام آمیزی که همواره این منطقه داشته و بواسطه زندگی قرین خطرات سیاسی آنجا تا این اواخر است که آنچه گیون راجع به اوضاع و احوال . . . ۱۷۰۰ سال قبل آن حدود نوشته است درباره وضع و حال آنجا تا نیمه این قرن نیز که هنوز پایان نیافته است وارد به نظر می‌رسد :

« به ندرت می‌توان رشته‌های ساحلی گدروزیا و مکران را که در کرانه اوقیانوس هند از دماغه جاسک تا گوادر امتداد دارد به پادشاهی ایران منسوب داشت. در زمان اسکندر و شاید هم تا چند دوره بعد آنجا مسکن جمعیتی معدود از افراد وحشی ایکتیوفاگی بود که نه هنر و صنعتی داشتند و نه از رئیس و امیری اطاعت می‌نمودند و بوسیله صحراهای بسیار نامساعد از دیگر نقاط جهان جدا مانده بود . »

این یک موضوع غیر عادی، ولی واقعی است که از زمان لشکرکشی اسکندر در خطه گدروزیا و کشتی رانی نثارخوس دریادار او در کرانه‌های آن تا سال ۱۸۰۹ هیچ گونه علامت و آثاری از سیر و سفر جهانگردی اروپائی به داخله بلوچستان در دست نیست در این سال سر جان ملکم که برای سومین بار باهیاتی به ایران آمده بود به این منظور که معلوم گردد درین ایران و هندوستان چه جادامهائی شاید مورد استفاده لشکریان روسی یا فرانسوی واقع شود به سروان گرنٹ^۱ مأموریت داد که راجع به بلوچستان غربی تحقیقاتی انجام و نتیجه را گزارش دهد.

سال بعد نیز پوتینگر و کریستی داوطلب انجام مأموریت مشابهی در بلوچستان شرقی شدند و در لباس گماشته‌های انگلیسی یک تاجر اسب مقیم بمبئی مسافرت خود را شروع کردند. در نوشکی پوتینگر از کریستی جدا شد و در منطقه‌ای که فعلاً بلوچستان ایران است در لباس زائری مسلمان به سیر و سفر پرداخت و ما اولین اطلاعات معتبر خود را راجع به آن حدود مدیون کار و زحمت او می‌باشیم. در ۱۸۳۱ حاجی عبدالنبی یکی از هوشمندان افغانی را سرگرد لیچ^۱ که مأمور دولت انگلیس در کلات بود به مأموریت مشابهی فرستاد. سپس در سال ۱۸۶۹ سر. اف. گلداسمید وارد صحنه گردید تا درباره خط سیر سیم‌های تلگرافی در سواحل مکران از کراچی تا گوادر که بعداً به جاسک هم امتداد یافت تحقیقاتی معمول دارد. سپس وی تا ده سال برجسته‌ترین صاحب نظر ما راجع به این حدود شده و بررسی‌هایی که انجام داده و اطلاعاتی که در این زمینه جمع کرده اساس کار مذاکرات سرزی و رأی نهائی سال ۱ - ۱۸۷۰ شده است که ذیلاً به تعریف آن می‌پردازم.

داستان مداخله ایران - در نیمه اول قرن هیجدهم بلوچستان یعنی سرزمین واقع بین رودخانه هیرمند و دریای عربستان و بین کرمان و سند و حوالی آن درحین لشکرکشی نادر شاه که قابل استقامت نبود در دست دولت ایران افتاد و در آنجا حکومت نشین جداگانه و دست نشاندگی ترتیب داد و بمناسبت عنوان طایفه عمده و کثیر آن حدود نامی بر آنجا نهاد که تاکنون باقی مانده است و در سال ۱۷۳۹ نصیر خان براهوئی را به سمت بیگلر بیگی سراسر بلوچستان منصوب کرد.

تا وقتی که نادرشاه حیات داشت البته این حکومت نشین تازه تأسیس هم تابع ایران بود، اما بعد از مرگ او ضمن پراکنده‌گی‌های دیگر که اتفاق افتاد حاکم زیرک مزبور نیز ابتدا از حکومت احمد شاه دورانی افغان که نیرومندترین سلطان همجوار بود تبعیت نمود و سپس چون او از بین رفت خود علم استقلال برافراشت.

با وفات نصیرخان در سال ۱۷۹۵ همه آثار و دعاوی وحدت داخلی یا اقتدار خارجی هم از میان رفت و سرکرده‌های بلوچ هر کدام مطابق زور و قدرت خود ترتیب جداگانه‌ای برای کار خویش دادند و آن سرزمین دچار نفاق و جدال شد. در این موقع دولت ایران هم به حدی ناتوان بود که در صدد هیچ گونه اقدام و دخالتی بر نیامد.

این وضع و حال بلوچستان هنگام مسافرت گرنٹ و پوتینگر و کریستی بود، اثری از فرمانروائی دولت ایران در نقاط ساحلی وجود نداشت و سران و تیره‌های بمپور و چاه (چاه بهار) و بیا هوئی و سر باز مستقل رفتار می‌کردند. ظاهراً در دوره پادشاهی محمد شاه (۱۸۳۴ - ۱۸۴۸) با آنکه وی فاقد هرگونه استعداد و شایستگی نظامی بود، بازهوس فراوانی برای احراز فتح و ظفر داشت و خود را نادر ثانی می‌پنداشت، دعاوی ایران نسبت به حاکمیت در بلوچستان جداً تجدید گردید.

وقتی که خان بمپور به کرمان تجاوز کرده بود لشکر ایران برای سرکوبی او اعزام و این منظور انجام شد. طغیان ثانوی که در سال ۱۸۴۹ اتفاق افتاد باز موجب فرستادن قوا از طرف دولت ایران و به تصرف بمپور منجر گردید که از آن پس در دست ایران مانده است. در تعقیب آن دولت ایران به تصرف چاه بهار و قصر قند پرداخت و یکی از افراد بسیار با کفایت به نام ابراهیم خان که تبار عالی نداشت و فقط در اثر استعداد شخصی راه تعالی پیموده بود از جانب دولت ایران به حکومت بم، نرماشیر و بمپور منصوب گشت. او زمینة فتوحات را رفته رفته توسعه داد و از این نقاط جدید قلمرو متحدی ایجاد کرد، سر باز را اشغال و اسد خان رئیس مقتدر تیره خاران را مغلوب و سپس ناحیه بلبده‌ای را فتح و کیچ را هم تهدید نمود.

هیأت سرزی سال ۱۸۷۰ - این فتوحات به وجه نمایانی حاکی از برتری نیروی فاتحان بود، ایشان عده‌ای از سرکرده‌های بلوچ را در حال نیمه استقلال باقی گذاشتند که در این باره ضامنی جز ترس در کار نبود.

سر. اف. گلداسمید در مذاکرات مقدماتی خود راجع به خطوط تلگراف بواسطه این اوضاع و احوال نا معلوم دچار اشکالات شده بود و هنگامی که در سال

۱۸۶۴ این مسئله پیش آمد که سیم‌ها از گوادر (که خط تا اینجا از سرزمین بلوچستان مستقل یا مسقط می‌گذشت) به جاسک امتداد یابد، گرفتاری‌های ناشی از فقدان تعیین حدود بیشتر نمودار شد و غالباً تصادماتی بروز کرد. بعلاوه از لحاظ حفظ مصالح کلات که تحت‌الحمايه حکومت هند بریتانیا بود و فتوحات ایران به ضرر این سرزمین تمام شده بود تأمین سازش و قراردادی بسیار مطلوب می‌نمود. اختلافات سیاسی تا سال ۱۸۶۹ پیوسته دوام یافت و لرد مایو (نایب‌السلطنه هند) پیشنهاد اقدامات رسمی کرد.

در سال ۱۸۷۰ بنا بر اظهار علاقه شاه کمسیون مشترکی شامل نمایندگان انگلستان و ایران و کلات تشکیل شد، دراصل، هدف این بود که بررسی‌ها بعد از انجام امور سرزی سیستان تعقیب شود، اما بواسطه تأخیراتی که در پیشرفت آن کار روی داده بود گلداسمید رئیس هیأت نمایندگی انگلیس ترجیح داد که کار سرحدی سکران را زودتر تمام کند. مشکلات و تأخیراتی هم در موقع ورود هیأت به ایران پیش آمد و هنگامی که در ژانویه ۱۸۷۱ گلداسمید و همکارانش سرانجام به بمپور رسیدند، وی ناچار شد بدون دریافت تعلیمات و فقط بنا بر اطلاعات و بصیرت خود عمل کند.

اشکالات دیگر یکی ترسیم نادرست نقشه‌ها بود و دیگر پافشاری‌های میرزا معصوم خان رئیس نمایندگی ایران و ابراهیم خان بمپور و چون بدین ترتیب ژنرال گلداسمید پیشرفت کارها را غیر مقدور دید خود در ساحل دریا مستقر شد و بنا بر اطلاعاتی که در سال‌های ۶۴ - ۶۱ تهیه کرده بود خط سرحدی را پیشنهاد کرد که عملاً مورد توافق واقع گردید و بعداً سرگرد لووت مأمور شد که حدود سرزی را بازدید و نقشه‌هایی تهیه کند. در این موقع گلداسمید هم رهسپار تهران شد و رأی حکمیتی به حضور شاه پیشنهاد نمود، اما بازگفت و گوهائی به میان آمد و ناصرالدین شاه در الحاق ناحیه کوهک به قلمرو خود پافشاری نمود و حال آنکه گلداسمید طالب استقلال آن ناحیه بود، ولی بالاخره خط سرحدی پیشنهادی گلداسمید مورد توافق واقع و قرار شد (سپتامبر ۱۸۷۱) مسئله کوهک هم بعداً حل شود.

این طرز فکر ایرانی و عقیده ناصرالدین شاه بود که تصرف فقط نود درصد از حق مالکیت نیست، بلکه تمام این حق محسوب می‌شود. تصویب شدن رأی حکمیت ژنرال گلداسمید بدون تردید دال بر شناسائی و دانائی این افسر گرانیامیه به شمار می‌رفت، وی که بدین ترتیب دلگرمی یافته بود در صدد برآمد کار دشوار و بی قدر و پاداش تعیین حدود سیستان را که در یکی از فصول سابق اشاره نمودم تعقیب کند.

سرگرد سن جان هم در سال ۱۸۷۲ مأمور شد نقشه‌های سرگرد لووت را بازرسی و تصدیق نماید آن نقشه‌ها با آنکه کم و بیش معلوم شده بود که بوسیله عده قبلی تعیین قطعی و سرحدات از روی آن علامت گذاری نشده بعد از آن اقدام، مرزها به انضمام ناحیه کوهک که ایران از تسلیم آن امتناع ورزید تا حد شمالی در جالق قطعی و علامت گذاری و در نقشه‌ها به همین صورت متمایز گردید و آن از خلیج گواتر و قدری در مشرق این بندر که به ایران واگذار شده بود شروع و از میان مقسم آب رودهای دشت و دشتیاری (یا رودخانه خواجه) عبوری کند و سپس با انحرافی به جانب شرق، سرانجام از کنار رودخانه ماشکید تا باتلاق هامون در صحرا امتداد می‌یابد.

تصرفات تدریجی ایرانیان - ایران سریعاً در صدد برآمد که وضع جدید تصرفات خود را سرو سامان بدهد. در سال ۱۸۷۰ « پیشین » را گرفت که در رأی حکمیت نیز به نفع او شناخته شده بود و همینکه سن جان بازگشت حاکم بمپور هم مسئله کوهک را با زور حل و آنجا را اشغال کرد. اسفندک، مورد (سورتی) و دریده که در همین ناحیه واقع اند در سال ۱۸۷۲ تصرف شد.

در همین سال عرب‌های مسقط که تقریباً ۸ سال بندر چاه بهار را در دست داشتند بوسیله وکیل الملک از آنجا طرد شدند. باشگرد که تا سال ۱۸۷۴ در اختیار سیف‌الله خان تقریباً مستقل مانده بود تسلیم گردید و تصرفات دیگر نیز در حدود رودخانه ماشکید صورت گرفت.

این گونه مداخلات در این نواحی اگر هم مبتنی بر حق نباشد قابل عفو است، چون بطوری که در فصل سیستان یاد کردم مدت ۲۰۰ سال بین کوه ملک سیاه که انتهای منطقه هیأت مرزی گلداسمید بود تا حدود جالق، سرحدی وجود نداشت. گلداسمید خواسته بود که این شکاف را پر کند، اما کاری صورت نگرفت و در نقشه این جانب هم آن حدود فقط با علامت فرضی است که ارزشی ندارد. ترجیح در این بوده است که سرحدات این نواحی بی علامت و خالی بماند.

سر زمین و مردم - حال که به شرح فوق تاریخ تشکیل یافتن ایالت بلوچستان ایران را بیان کرده‌ام شرحی نیز اجمالی راجع به این سرزمین و مردم آن اضافه می‌کنم. مساحت بلوچستان را ۶۰۰۰۰ میل مربع تخمین زده‌اند در صورتی که کلات ۸۰۰۰۰ میل وسعت دارد. در این سرزمین تقریباً از هر قبیل اقلیم و مناظر یافته می‌شود، صحرای مکران که قسمت‌های باریک‌ش‌ن زارهایی است که باد ایجاد کرده است تا حدودی با آنچه سابقاً در باره این نواحی ذکر نمودم قابل مقایسه است، اما در این منطقه رودخانه‌های جالب توجه و کوه‌های بزرگ و در بعضی نقاط نیز زراعت فراوان دیده می‌شود. کوهها و رودخانه‌ها و درختان در بعضی از نواحی چشم اندازه‌های دلپذیر پدید آورده‌اند، ولی قدری آن طرف‌تر با ارتفاعات خشک و خالی و در بندهای سخت برخورد می‌کنیم.

در سواحل دریاگاهی حرارت سخت طاقت فرساست. در جالق هنگام تابستان غزال‌های خسته و ناتوان بر زمین دراز می‌کشند و خود را ناچار در چنگ شکارچی قرار می‌دهند. جلگه‌های کوهستانی هوای خشک و بسیار مطبوع دارد و بر قلّه جبال بلند نیز برف دائمی دیده می‌شود. اکثریت جمعیت از طایفه بلوچ‌اند که آنجا به نام ایشان مشهور شده است و مدعی‌اند که از نسل عرب و قبیله قریش‌اند و می‌گویند که در اواخر قرن هفتم از حوالی حلب آمده‌اند و معتقدند که یزید آنها را بواسطه طرفداری از امام حسین از آن حدود رانده است، ولی اثر و مدرکی از سیر و مسافرت ایشان در دست نیست و نمی‌توان گفت که هنگام ورود به این حدود با چه قوم و افرادی برخورد کرده بودند. بنا بر شهادت قیافه و زبان

که رنگ و ریشه آریائی دارد و شبیه پهلوی یا فارسی قدیم است باید فرضیه مزبور را غیر قابل قبول تلقی نمود و ایشان را از اقوام غیر آریائی محسوب داشت^۱.

از طرف دیگر پوتینگر اصل ایشان را به ترکمن از تیره ترک سلجوقی نسبت می‌دهد. با آنکه بلوچها به مناسبت مقدار جمعیت مهم‌ترین طایفه این سرزمین‌اند، از جهات سیاسی و اخلاقی تالی قبایل کوچک‌تر، اما جنگجو تر کرد و نوشیروانی محسوب می‌شوند (این طایفه خود را به انوشیروان پادشاه نامی ساسانی منسوب می‌دارند، ولی در واقع اصل نام آنها از ناحیه‌ای در نزدیکی اصفهان است که از آنجا آمده‌اند).

قسمتی از بلوچها نظیر دشتیاری‌ها آشکارا دارای نسب هندی‌اند و اجداد آنها که خود از این بابت بی اطلاع‌اند از سند آمده‌اند و زبان ایشان کلمات هندو فراوان دارد. در سراسر بلوچستان اختلاط قابل ملاحظه‌ای نیز از طوایف افریقائی دیده می‌شود و بیشتر آنها از بازماندگان بندگانند که از راه مسقط و زنگبار وارد شده‌اند، عده‌ای از آنها چهره زنگی و سیاه دارند.

بلوچ معمولی که من چندین نفر از ایشان را دیده‌ام به اندازه افغانی نمونه بارز و برجسته‌ای از نسل و نژاد بشری به شمار نمی‌رود، هر چند که مثل آنها سوی دراز و سیاه سرخود را همی یابند و غالباً آنرا با روغن کهنه‌ای چرب می‌کنند. در بعضی از نواحی بلوچستان این طایفه در وضع عقب ماندگی و انحطاط تمام زندگی می‌کنند و از عالم بی تمدنی بدوی تکانی نخورده‌اند. بعضی از آنها دزدان کلان و کذاب‌اند و در اکثر موارد این لاف که از نژاد بلوچ‌اند ورد زبان ایشان است.

۱ - دکتر بلو Bellow در کتاب خود راجع به نژاد هادر افغانستان، بلوچها را همان Balacha طایفه چوهان راجپوت می‌شمارد که اصلاً در ناحیه نوشکی ساکن بودند. این طایفه را کوروش، کوروش، گوروش، گرش نامیده‌اند که هنوز در حدود هندوستان دیده می‌شوند و خود را به اعراب منسوب داشته تا سابقه قومی را از بین برده باشند، از این رو دکتر «بلو» بلوچها را راجپوت و یا از تیره‌های هندی و زبان ایشان را مخلوطی از هندی و فارسی می‌شمارد. رینه‌ها که این ایام می‌گویند از تیره‌های بلوچ بوده‌اند در واقع بلوچها از اصل آنها جدا شده‌اند و این نام از رین یارون کوچ کلمه سانسکریت اراینا به معنی پائر آمده است.

از لحاظ سیاسی این طایفه دوحس و غرض بارز دارند: یکی علاقه شدید استقلال ایلی توأم با همه آثار و کردار خونخواری و راهزنی‌های مرزی و دیگر بی‌علاقگی تمام نسبت به قاجارها که همانا منظور خاندان فعلی پادشاهی است. این حس نمایان که تقریباً هر مسافری متوجه آن می‌شود آمیخته با احترام متقابل نسبت به ابهت حکومت بریتانیا در هند است که اثرات آن در همه بلوچستان دیده می‌شود. تقریباً تمام سرکرده‌های محلی به نوعی وابستگی با دستگاه امپراتوری علاقه نشان می‌دهند.

مذهب آنها نیز مانند رفتارشان حیرت‌انگیز است. آنها ظاهراً مسلمان و سنی‌اند که به این مناسبت میانه خوبی با شیعه‌ها ندارند، ولی به مذهب درستی پابند نیستند، فقط عنوانی برای خود ساخته و اصطلاحاتی عربی به کار می‌برند. در حالی که کتاب مقدس و مراسم و مسجدی ندارند. چاشنی خرافات ذاتی به صورت پیر پرستی مزید بر عجایب کار ایشان شده است و به معبد پیر با شیفتگی تمام می‌نگرند.

در ناحیه سرباز فرقه‌ای است به نام ذکریه‌ها که عقیده مخصوص به خود و کتاب آسمانی که در واقع نسخه تحریف شده قرآن است دارند و می‌پندارند که به طرزی معجزه آسا بر ایشان نازل شده است. در نماز و دعا‌های خود نام حضرت محمد را حذف و فقط قیام مهدی (ع) را ذکر و اظهار می‌کنند که او از کوه مراد در تربت کبیچ که در بلوچستان اصلی و آنجا کانون فرقه و مراسم مذهبی آنهاست ظهور خواهد کرد. یکی از نویسندگان ایران عده بلوچ‌های ایرانی را ۲۵۰۰۰ نفر نوشته است که مقرون به صحت می‌نماید.

دهات و زراعت - دهکده بلوچ شامل مقداری آلونک‌های حقیر واقع در اطراف قلعه ایست که مقر خان است. در نواحی جنوبی، این آلونک‌ها را با شاخ و برگ نخل و در شمال که هوا سردتر است از گل و خشت خام می‌سازند. قلعه خان که نمونه وضع و حال نیمه فئودال قدیمی است از بناهای مشابه در ایران جالب‌تر و آبرومند تر است. در ایران قلعه غالباً ترکیب مستطیل و چند برج در اطراف دارد.

و آن در بلوچستان غیر از جنس مصالح ساختمانی بیشتر به شکل استحکامات اروپائی در قرون وسطی است که برجی در میان و بر بالای آن محلی برای مراقبت هست. قلعه و ده را معمولاً در میان جلگه یا نخلستان که زندگی اهالی نیز از همانجا تأمین می‌شود بنا و حواشی بین‌گرفته‌ها را گندم و جو کشت می‌کنند. نهال خرما در آنجا فراوان است و جنس خرما بمپور در ایران و «پنج‌گر» در کلات بلوچستان شهرت بسیار دارد و از پاشیدن نرینه بر گل درختان ماده حاصل می‌شود. یک خوشه از درخت نر برای آستن کردن می‌درخت ماده کافی است و از انواع درختان خرما یا نخل کوتاه یکی هم خزنده است که پیش ناسیده می‌شود و آن در کنار رودخانه‌ها فراوان است و بلوچ‌ها از برگ آن استفاده‌های متعدد می‌نمایند، بخصوص وقتی که خیس می‌کنند و می‌کوبند و به صورت الیاف در ریسمان - بافی به کار می‌برند و کفش راحت می‌سازند که پوشاک روستائیان است و اشجار و گیاه دیگر مثل گل ابریشم و خرزهره و گز که هر جا آب باشد می‌روید و از اقسام آن بعضی‌ها نیز شبیه درخت تبریزی ساقه راست دارند.

مکران - سرزمین بلوچستان را می‌توان تقریباً به سه منطقه یا رشته‌های کمربندی که وابسته به ارتفاعات و خصایص طبیعی هر کدام است تقسیم کرد: از این سه قسمت منطقه ساحلی همواره به نام مکران^۱ معروف بوده است، این عنوان را سکنه محلی به قسمت‌های مختلف آنجا می‌دهند، اما اطلاق خاص آن شامل ناحیه ایست که بطور متوسط در حدود شصت یا هفتاد میل عرض و از ساحل به داخل جلگه بلوچستان امتداد دارد. بعد از این نوار کمربندی که شامل شنزارهای زیادی است و جلگه‌های کم عمق و غالباً خشک و خالی را از یکدیگر جدا

۱ - مارکوپولو آنرا کس‌ماکوران یا کج مکران نامیده، همین عنوان دو کلمه‌ای را ابن بطوطه و سعید علی شریف الدین به دلالت به آن داده‌اند. نام مکران را عموماً، ولی بنا بر اشتباه از اصل ماهی خوردن یا ایکتیوفاجی می‌شمارند و آن عنوانی است که آریان (مورخ یونانی) به سکنه ساحل آنجا داده است، ولی ریشه این نام در اویدی است و به عبارت مکارادر پراغات سانهیتا و ورا - هامی‌هیرا ضمن فهرست اسامی قبایل حدود غربی هندوستان به کار رفته است و همان مارکوران تاریخ طبری و چورن موسی است و اگر هم از اصل در اویدی نباشد در هیچ یک از آنچه و زبان‌های قدیم آریائی به این معنی نیامده است.

می‌سازد به نواحی مرزی می‌رسیم که آب فراوان و دهات و نخلستان های متعدد دارند.

بطور کلی این قسمت‌های کمربندی آب فراوان دارد. سرهنگک راس در سیر و سفر ساحلی خود از جاسک تا گوادر که بالغ بر ۳۰۰ میل است با هشت رودخانه مهم برخورد کرده است، اما آب این رودخانه‌ها وضع و جریان مرتبی ندارد و بیشتر مدت سال رودخانه‌ها خشک است و یا فقط حوضچه‌هایی پراکنده دارد. مکران را با آسانی بیشتری از میزان فعلی می‌توان کشت و زرع کرد. چراگاه‌های ممتاز متعدد برای شتر و گوسفند و بز دارد و نهال نخل و غله با آب کمی سبز می‌شود. در مکران لهجه‌ای غیر از بلوچی شمالی معمول است که می‌توان آن را یکی از لهجه‌های فارسی مخلوط با کلمات هندی دانست.

جلگه بلوچ - در بالای مکران و سراسر امتداد بلوچستان خواه قسمت ایرانی یا کلاتی ناحیه مرتفعی با ۳۰۰ تا ۴۰۰ پا ارتفاع واقع و به نام جلگه بلوچ مشهور می‌باشد. در شمال این پرتگاه که مقسم آب‌هاست رودخانه‌ها از جمله رودهای بمپور ماشکید از جانب دریا جاری است و سرانجام در هامون‌های بزرگ یا باتلاق فرو می‌ریزد که در مواقع مختلف سال گاهی به صورت دریاچه وسیع و گاهی نیز مرداب کم عمق دیده می‌شود.

سرحد - در شمال جلگه بلوچستان ایران ناحیه کوهستانی سرحد واقع شده است که در حقیقت امتداد رشته‌های بلند ارتفاعات جنوبی خراسان است. این ناحیه دور افتاده و غیر قابل نفوذ مدتها مورد توجه کاشفان اروپائی بوده، پوتینگر و سن جان هر دو سعی نمودند که به داخله آن رخنه کنند، اما تلاش آنها بیجائی نرسید. بالاخره در سال ۱۸۸۵ سروان جینگز یکی از افسران مأمور حکومت هند نخستین کسی بود که به جاهای رموز آن نفوذ و نامش را در نقشه داخل کرد. نام محلی آن نیک متناسب مردم یاغی یا کانون یاغی‌های بلوچی و افغانی و سیستانی است. بر طبق شرح او آنجا مثل جلگه کوهستانی ۳۰۰ تا ۴۰۰ پا ارتفاع دارد و با

کوه‌های بلندتری محصور گردیده است و در ورای آن در جهت شمال شرقی و مغرب، صحراها واقع شده‌اند و در طرف جنوبی بمپور و دیزک دو هامون است که ذکر کرده‌ام و موضوع مهم‌تر این است که کوه آتش فشانی فعال با سه دهانه در ارتفاع ۱۲۶۸۱ پا دارد.

این کوه فوق‌العاده که در ۲۰۰ میلی ساحل دریاست مثل این است که بر خلاف نظریه عام است که می‌گویند بین آتش فشان و دریا ارتباط نزدیکی وجود دارد، مگر آنکه تصور کنیم که این کوه بر کرانه جنوبی دریای مرکزی ایران مربوط به زمان قبل از تاریخ واقع شده بود و آن کوه تفتان و همچنین کوه نشادر است که این ماده را در دامنه‌های آن بدست می‌آورند.

در سمت جنوب بین بمپور و بم قلعه مستور از برف دیگری هست به نام کوه باسمان که آتش فشانی خاموش است و منفرداً و در میان دشت به صورت با شکوهی سر به فلک کشیده. بنا بر اظهار سروان جینگز در ناحیه سرحد قبيله‌ای بلوچ و کرد و براهوئی سکونت دارند، جمعیتی در حدود ۱۳۵۰۰ خانوار که همه سنی‌اند و کارشان غارت و دستبرد است.

میزان اقتدار دولت ایران در آنجا محدود به ابراز اطاعت از ناحیه سرکرده‌های محلی و آن هم ناشی از بیم و باک است و گاهی نیز نفرات دولتی برای جمع کردن عواید وارد می‌شوند. در سرحد گوسفند و بز فراوان پرورش می‌دهند. در آنجا درخت گز و بوته‌های شتر خوار و انقوزه بسیار دیده می‌شود. مهم‌ترین و یا در واقع یگانه آبادی آن که تا کنون نامش در نقشه ذکر شده است دهکده بزرگی به نام فرشت است که محل اقامت کردهاست.

دیزک - چند تا از توابع دیگر این ایالت نیز قابل ذکر است. دیزک در سمت شرق، نایبی از جانب حاکم بمپور دارد و آن شامل کوهک همان ناحیه سرحدی است که ایرانیان در سال ۱۸۷۳ اشغال کردند، جالق که آخرین متصرفات رسمی ایران در طرف شمال شرقی است و مشتمل بر چند دهکده است با جمعیتی از

۲۵۰ تا ۳۰۰ نفر و دارای نه برج حفره دار است که در میان نخلستان بزرگی واقع شده اند و در دهانه دربندی تا چهار میل وسعت دارد.

برج اصلی یا قلعه میری سابقاً بوسیله لشکریان نادر شاه ایران گردید ، اما با آنکه در حال خرابی است دیوارهای آن هنوز پنجاه پا ارتفاع دارند و در جلو حمله بلوچ ها غیر قابل نفوذند ، در نخلستان های جالق چند تانای گنبددار آجری است که از بیست تا شصت پا ارتفاع آنهاست و گمان می رود که مقبره باشد و اهالی محل به عناصر کافر مربوط به چند صد سال پیش نسبت می دهند .

سرباز - بلوک سرباز در شمال چاه بهار و گواتر است و اروپائیان غالباً به آنجا رفته اند ، زیرا که جاده اصلی بین دریا به بمپور و شامل قصر قنداست که شهر عمده و کرسی حکومت مکران ایران می باشد .

بمپور - بین سرباز و بم - نماشیر که سابقاً در مورد ناحیه مرزی کرمان ذکرش بمیان آمد ناحیه نسبتاً مهم بمپور واقع است که شهر عمده اش همین نام را دارد و حاکم نشین بلوچستان ایران است که خود تابع والی کرمان می باشد . وجه امتیاز عمده بمپور قلعه بزرگ و خوش بنای آنجاست که صد پا ارتفاع آن است و در سه میلی شمال رودخانه بمپور واقع گردیده و آبهای آن با کمک خاکریز اراضی حاصلخیز دهات مجاور را که از املاک شاهی است مشروب می کند .

در اینجا پادگانی شامل پنجاه نفر توپخانه و شش توپ و سیصد نفر سرباز پیاده و پنجاه سوار است ، بعلاوه پانصد تن چریک های دائمی بلوچ در نزدیکی آنجا مستقرند . به تازگی ایرانیان قلعه بزرگی در پاهورا (که در آنجا یک قلعه بلند قدیمی نیز هست) در حدود چهار میلی مشرق بمپور ساخته اند که دویست یارد مساحت آن است و چهار برج و گنجایش استقرار ۱۰۰۰ نفر را دارد .

باشگرد - در جنوب شرقی بمپور و شمال جاسک ناحیه باشگرد واقع است

۱ - پور ، به معنی شهر است (درسانسکریت پورا) و آن در هندوستان نیک متداول است پاهورا که نزدیک به این نام است حدس می زنند که همان پایتخت گدروزیا باشد که اسکندر موقع بازگشت از هند در سال ۳۲۴ قبل از میلاد از آنجا عبور کرده است .

که اطلاع کافی راجع به آنجا در دست نیست ، شهر عمده آن انگوران است . این ناحیه خیلی عقب افتاده و نا مساعد و شامل تپه های سخت و نا هموار و گاهی صخره های با آبشار است . جمعیتی محدود دارد که بی تمدن اند و در میان افرادش کسانی هم سیاه پوست دیده می شوند . در ناحیه بین جاسک و بنت معیار قدرت حکومت مرکزی ایران تا حدودی مست و منحصر به وصول عواید دولتی است و سرکرده های محلی آزادی عمل نسبی دارند .

بلندتر خنک که در تابستان سوزان زندگی قرین آسایش را میسر میسازد نقل مکان می‌نمایند. قشلاق و ییلاق (که از قشق بمعنی زمستان و ییل بمعنی تابستان از کلمات ترکی است) دو مرتبه در سال هنگام رفت و بازگشت ایلات پیش می‌آید، اصطلاحات فارسی گرمسیر و سردسیر نیز دال بر همین معنی و منظور است. در آغاز فصل می‌توان این بادیه نشین‌ها را در حال حرکت مشاهده نمود و چادرهای سیاه خود را که از پوست بز فراهم می‌سازند و آنرا با نهایت سهولت نصب و جمع می‌کنند برداشته کوه‌ها بر افراشته دید و گله و رمه آنها علامت عبور این ایلات است. در سایر مواقع نیز در ولایات دیگر ایران خاصه حدود و سامانی که من قصد بحث آنرا دارم هرگاه مسافر از راههای معمولی عبور کند با خیمه‌گاه آنها بر خورد مینماید و در همین قرن نوزدهم اقتصاد و طرز زندگانی زمانه قدیم را می‌تواند تماشا کند.

عناصر بیگانه - در صحایف این کتاب ملاحظه کرده‌اید که جمعیت ایران چندان خالص نیست، زیرا که این سرزمین در مسیر لشکرکشی‌های بی‌درپی واقع گردیده و بارها در زیر قدم متهاجمان افتاده و گاهی نیز دیر زمانی در چنگ حکمرانی ایشان فرومانده است و به همان نسبتی که این اسواج انسانی جزر و معد داشته، بارگرانی نیز در سرزمین ایران باقی گذاشته است.

در اینجا اکثر مردم از قوم و نژاد ایرانی اند، ولی مذهبی عربی و دودمان فعلی پادشاهی، از اصل و تبار ترک دارند و این موجبات کافی است که تاریخ آنرا طوفانی نموده باشد. از همین عناصر بیگانه که به ایران نفوذ و یا مهاجرت کرده‌اند و در این جا ماندگار شده‌اند، بخش عمده‌ای از عده بادیه نشین آن ترکیب یافته است.

ایلات ایران - برسبیل اختصار ایلات ایران را به چهار دسته می‌توان تقسیم کرد، ترک‌ها (که از نسل و تبار ترکمن یا تاتارند و ایشان را نباید با آل عثمان که شاخه دیگری از همین شجره‌اند اشتباه کرد) عربها، بلوچها و دسته بزرگ بی‌نام دیگر که گاهی از ناحیه کسانی که حامی اصل و ریشه ایرانی ایشان اند

فصل بیست و چهارم

ولایات جنوبی

زندگی صحرا نشینی - ترکیب طبیعی ایران که واجد تفاوت‌های عظیم اقلیمی ناشی از فلاتهای مرتفع و گرمای طاقت فرسا در رشته‌های ساحلی و سرمای شدید قله‌های بلندی است که به ندرت از برف خالی است و خصایص نژادی و رسوم و عادات کهنه اهالی آن و بی‌سرو سامانی کار حکومت موجب وضع و حالی است که در نتیجه از اثرات جلابخش تمدن که سایر کشورها بهره‌مند شده‌اند محروم مانده است. سرزمین‌هایی را که افراد معمولی انگلیسی اعم از بومی یا مأمور یا مقیم آشنائی دارند و مردم سرگرم فلاح و یا در نواحی صنعتی متمرکز زندگانی مبتنی بر استقرار و شهر نشینی است و نقل و انتقال در میان ایشان به مهاجرت خانوادگی در تلاش معاش و یا تأمین مسکن کافی مربوط است و تغییر اقامتگاه در فصل‌های مختلف سال مزیت طبقه توانگر و علامت تجمل محسوب می‌شود. اما بر خلاف در ایران که عده جمعیت، قلیل و اراضی حاصلخیز نسبتاً محدود است و کوهستانهای خشک و خالی زمین‌های وسیعی را اشغال کرده‌اند و نظارت دولت در این گونه نواحی آسان نیست و بیشتر افراد بجای کشاورزی به پیشه و کار شبانی خو گرفته‌اند آثار دیرین مشرق زمین هنوز پا برجاست.

ایلات بسته به موسم سال دسته دسته در حرکت‌اند و همه وسایل و اسباب زندگانی خود را همراه می‌برند و از جلگه‌های هموار و حوالی رودخانه‌ها به نقاط

به عنوان لک‌ها نامیده می‌شوند و آنها بیشتر بنا بر سبانی مختلف قومی خود که اهم آنها کردها و لرها شامل فیلی‌ها، بختیاری‌ها و ممسنی‌هاست شهرت دارند. تمام این ایلات جماعتی کم و بیش مستقر دارند و آن دو دسته ترکها اکثریت با نفوذی بشمار می‌روند و در مورد اعراب و بلوچ‌ها نیز بی‌چون و چرا اکثریت با آنهاست، اما در میان کردها و لرها این دسته در اقلیت‌اند. ایلات مستقر با عنوان شهرنشین یا ده‌نشین خوانده می‌شوند، بادیه‌نشین‌ها نیز صحرانشین معروف‌اند و تمام بادیه‌نشین‌ها زیر عنوان ایلات در می‌آیند که از لغت ترکی جمع ایل بمعنی طایفه یا تیره است. احتمال می‌دهند که از همه جمعیت ایران یک چهارم یا بالغ بر دو میلیون نفر صحرانشین باشند^۱.

ترکها - در میان ایلات ترک ایران که تعدادشان در شمال و شمال غربی بسیار زیاد است مهم‌ترین آنها قاجارها (طایفه پادشاه فعلی) افشارها (طایفه نادرشاه) قراقرزهای همدان و شاهسون‌های اردبیل^۲ (گارد همایونی از این دسته‌اند)، ترکمن‌های جلگه‌های گرگان و اترک و تیره‌های قشقایی فارس و لارستان‌اند. از طوایف مزبور تنها سه تیره اخیر هنوز عناصر بازمانده صحرانشین دارند که بنا بر فصل‌های سال چراگاه‌های خود را تغییر می‌دهند. راجع به ترکمن‌های گوکلان و میوت در جلد اول و قشقایی‌ها در فصل بیستم سخن رفته است.

عربها و کردها - راجع به ایلات عرب در فصول گذشته اشاره و یادآوری نمودم که در نواحی شرقی خراسان سکونت دارند. بعلاوه چندین طایفه عرب که

۱ - اظهار نظر علمی راجع به تعداد و افراد صحرانشین دور از امکان است، زیرا هیچ‌گونه ثبت زاد و ولد و آمار در کار نیست. سهمیه نظامی هم تناسب و رقم صحیح فراهم نمی‌سازد، تنها راه حل رفع اشکال مالیات سرانه است که بابت عواید دولتی به سران ایل پرداخت می‌شود، به همین وجه از تاریخ گذشته آنها نیز چیز درستی بدست نمی‌آید و مثل این است که طوایف صحرانشین هیچ‌گاه در پی پی‌ریزی و تکامل فوایدور یاداستان‌های عامیانه نبوده‌اند و یا اثر و کتابی تهیه نکرده‌اند و یا تاریخ نویسی نداشته‌اند. آنچه مطالب تاریخی راجع به این موضوع در این فصل ملاحظه می‌شود بازحمت بسیار از منابع مختلف کتبی و شفاهی تحصیل شده است.

۲ - شاهسون یادوستاران شاه که شاه عباس ایشان را به این نام خوانده است به این منظور بوده که قدرت سرشار هفت ایل قزلباش یا سرخ‌کلاهان که شاه اسماعیل را بر تخت سلطنت مستقر کرده بودند در هم بشکند و ایل تازه‌ای طرفدار خود تأسیس کند.

ایرانی شده‌اند در حوالی تهران و سواحل خلیج فارس دیده می‌شوند. راجع به کردهای شمال غربی و شمال شرقی نیز قبلاً شرحی آوردم و همچنین در باره بلوچ‌ها که در سیستان و بلوچستان ایران در رشته‌های ساحلی خلیج سکونت گزیده‌اند در فصل پیش مطالبی کم و بیش بیان شد، اما بارزترین شرح و تصویر راجع به دسته‌های دوم و سوم که فوقاً خاطر نشان کردم ساکن ایالتی‌اند که داستان این جانب در باب ایران اینک پیش می‌آورد. این حدود و سامان مقرر جالب توجه‌ترین و اصیل‌ترین و در عین حال نا شناخته‌ترین اتباع شهریار ایران است.

صفات متمیزه کلی - پیش از اینکه بررسی وضع و حال ایشان را آغاز کنم جا دارد من باب مقدمه خاطر نشان سازم که زندگی صحرانشینی در همه جای ایران (در واقع هر کجا که خودم دیده‌ام اعراب بدوی و یا ترکمن‌های صحرا صفات مشخص واحدی داشته‌اند) واجد خصایص کلی چندی است که مختص آن است بدون اینکه نژاد یا سیاست ربطی به این موضوع داشته باشد.

این مختصات کلی یکی وضع سازمانی آنها و دیگر طبع و صفت ایشان است. حس ایلی و طایفه‌ای در میان آنها سخت قوی است، فرمانبرداری از بزرگ طایفه و رعایت احترام نسبت به سران یا ارشدها و به همین ترتیب خانواده یا چادر یا ده یا اردوی ایل و طایفه نیک پا بر جا است، ولی اطاعت و وفاداری به همین اندازه محدود است و خارج از آن هیچ رعایت نمی‌شود.

دولت هم تنها با دستیاری این دستگاه قادر است عوایدی وصول کند و دخالت مأموران رسمی بی ضرر و خطر نخواهد بود. از طرف دولت حصه لشکری برای هر طایفه و ایل مقرر می‌شود، اما انتخاب افراد و تجهیزات آنها با ایلیخانی است.

با وضع نیمه استقلالی که ایلات صحرانشین دارند در صورت پیش آمد هرگونه فشار و تحدید در معرض طغیان و سرکشی قرار می‌گیرند و این محذور به خصوص وقتی ظاهر می‌شود که حکومت فقط با قصد محدود ساختن مزیت آنها

که سخت مورد علاقه است به مداخله زیان بخش و پیمان شکن اقدام و باج سنگین با بیرحمی تمام دریافت می کند.

این ایلات بدون تردید فضایل و محاسنی هم دارند که توأم با تبهکاری آشکار و بی ندامت است. ایشان حس مهمان نوازی و خوش خدمتی دارند و ساده اند و از رسم و کار دل آزار شهری ها بیگانه. از طرف دیگر خشن و جاهل و گاهی دارای طبع ستمگری اند و به کار غارت و تاراج مباحثات می نمایند. گاهی نیز دزدان زبردست به شمار می روند، به مسئله مذهب توجهی ندارند، ولی تعصب و غیرت در ایشان به حد جنون شدید است و سبب نقارهای خانوادگی می شود که حد و حساب ندارد، تا آنجا که شاید تمام افراد یک فامیل قربانی این اختلاف و تقار گردند. هر مسافر با حسن نیتی که زیاد ایراد گیر نباشد آنها را بد نخواهد داشت، اما ایشان آسان سبب آزرده گی یا کفر گوئی انسان می شوند.

سیاست ایران - راجع به رویه دولت درباره آنها قبلا اظهاراتی کرده بودم و جادارد در اینجا تکرار کنم که در هیچ کاری رفتار دولت ایران مثل این مورد زیان بخش و ناروا نبوده است. جنگ های داخلی ایران در قرن گذشته فتحعلی شاه را که خود ترسو، ولی نیک و زیرک بود متوجه ساخت که اقتدار پادشاهی فقط بایکی از دو طریق ذیل در ایران قابل دوام است: یا تفوق بارز قدرت نظامی شهریار که وجود نادر و یا دست کم آقا محمد خان را ایجاب می کرده است یا سیاست نفاق انداختن در میان طوایف و ایلات که وی با پشتکار تمام اهتمام خود را صرف اجرای منظور ثانوی ساخت و جانشین های او نیز همین رویه را تعقیب کرده اند.

۱ - داستان های جالب راجع به علاقه موروثی چپاول که در میان بادیه نشین های آسیا هست نقل کرده اند. ملکم یکی از سران آنها را در سال ۱۸۰۶ به هند برد و نظرش را در باره کلکته پرسید. چشمان مخاطبش درخشید و پاسخ داد « جای ممتازی برای غارت و تاراج است » این حکایت حرف آن فرانسوی را به خاطر می آورد که وقتی به مقبره صاف و صیقلی اهرام بزرگ او را راهنمایی کردند باحالت وجد گفت چه جای قشنگی برای بیلبارد بازی است. حکایت مشابهی را به یکی از سران ازبک نسبت می دهند، موقتی که از جان بیگی بخارا وصف بهشت را می شنیده است پرسید آنجا را چه نوم می توان کرد؟ جواب منفی بود پس، وی اظهار نمود: « من به چنین بهشتی علاقه ندارم ».

این اختلاف و نزاع که گاهی دامنگیر افراد ایل و طایفه واحدی شده است از ابزار سیاست دولت است. طایفه ای را با ایل دیگر به جدال انداخته اند و رئیس یک ایل یا سرکرده تیره دیگر به دشمنی برخاسته است و از این راه حدت خصومت و تقار بین ایلات شدیدتر و بار مخارج حضرت شهریار سبک تر شده است.

در حالی که تیره ها به ستیزه جوئی متقابل برخاسته اند سران ایشان از خانه و زندگی خود دور و در پایتخت به رسم گروگان باز داشت و در آنجا تابع تأثیرات تباهی اخلاقی مرکز شده اند. رهائی خود ایشان و یا اعاده وضع سابق آنها منوط به تعاون مالی و اجرای سیاست دولتی شده بود.

تنها سران ایل و طایفه عمده در ایران که هنوز کم و بیش اقتداری دارند خان قوچون و امیر قاین و والی پشتکوه اند. در ضمن دولت مانع تجهیز ایلات شده است و بواسطه فقر مالی سران مزبور کار پرورش اسب نیز که مایه شهرت ایشان بوده عاطل ماند.

روزگاری سوارکاران ایرانی در میدان های جنگ پایه نیروی نظامی ایران بودند که از آن پس منحل و وامانده و نا فرمان شده اند. انداختن سنگ نفاق در میان ایلات و افراد هر چند کار حکومت را تسهیل می کند و شهریار را شعاری ستوده است اما ضربت مرگ آوری بر قربانیان این سیاست وارد می سازد. پادشاهان قاجار این بدنامی را در تاریخ ایران پیوسته خواهند داشت که گوهر مردانگی را در کشور خویش پاک نیست و نا بود کرده اند.

ولایت لرستان - در فصل شانزدهم این کتاب بررسی خود را به ایالت های شمال غربی و غربی ایران تا حدود کرمانشاه و همدان که جاده اصلی کاروانی بین بغداد و تهران از آنجا می گذرد گسترش دادم. در آنجا موضوع کردهای ساکن ناحیه مرزی ایران و عثمانی را رها ساخته و به مطالبی که با صحایف کتابم ارتباط داشته است پرداخته ام.

اندکی در سمت جنوب کرمانشاهان این طایفه کرد با قوم خویشاوند و یا لااقل آشنا از طوایف لر مربوط و در هم می شوند، همان ایل و طایفه ای که نام

خویش را به ولایت کوهستانی گننام لرستان داده‌اند. این عنوان ارضی دلالتی دوجانبه دارد، از جهتی به سرزمینی اطلاق می‌شود که مسکن تیره‌ها و طایفه لر است و یا ولایت لرستانی که حضرت والی از خرم آباد بر آن حکومت دارد. به معنی اول می‌توان گفت که لرستان شامل تمام سرزمین کوهستانی است که از دشت‌های دجله و جبال مرزی تا حدود اصفهان و فارس در سمت شرقی امتداد می‌یابد و از نواحی کرمانشاه و همدان در شمال تا حوالی خوزستان در طرف جنوب. طوایف عمده‌ای که در این رشته‌های کوهستانی استقرار دارند با عناوین متعدد فیلی، بختیاری، کوه کیلویه و ممسنی همگی تحت عنوان کلی لرها درمی‌آیند، هرچند که بعضی از تیره‌های آن این نام و عنوان را رها کرده‌اند.

از لحاظ دلالت محدود و اداری که در این فصل منظور خواهد بود لرستان ایالتی است که نخست و اکثراً منطقه لرهای فیلی است و سرزمین آنها لرستان صغیر خوانده می‌شود و بوسیله آب از روخانه دزفول از لرستان بزرگ که محل طوایف بختیاری است جدا می‌شود. طوایف مزبور صنات ممیزه و علائق دیگری دارند و سامان ایشان به سرزمین بختیاری موسوم شده است. از این رو تقسیم بندی منظور من مشتعل بر سه دسته می‌شود لر کوچک یا لرهای فیلی، سرزمین بختیاری و تیره‌های دیگر طایفه لر و بعد از احراز این مقصود بررسی خود را به حوزه خوزستان می‌کشانم که در سمت جنوبی مرز اداری مشترک بالرستان دارد و قسمتی از لرهای نواحی جنوبی ساکن این ولایت‌اند که وسعت آن تا مصب دجله و فرات در خلیج فارس امتداد دارد.

اصل و تبار لرها - این موضوع که لرها از چه قوم و طایفه‌ای بوده‌اند و از کجا آمده‌اند از رازهای باز نشده تاریخ بوده است و خواهد بود. این طایفه که تاریخی ندارند و فاقد فرهنگ و ادب و حتی سوابق و سنت‌اند مسئله بغرنجی را پدید آورده‌اند که علم و دانش از حل آن درمانده است. پنجاه سال پیش رالینسن ایشان را قومی ناشناخته و جالب توجه نامید و با آنکه در صفحات این کتاب بیشتر از هر اثر دیگر معلوماتی در باره این قوم مندرج است باز جرأت این

ادعا را ندارم که پرده از مجهولات گذشته‌ای که قابل کشف و تحقیق نیست برداشته‌ام. آیا ایشان جزو ترکها هستند؟ آیا اصل و ریشه ایرانی دارند؟ آیا از نژاد سامی‌اند؟ این هر سه فرض طرفدارانی سرسخت داشته است.

ظاهراً از ریشه و شاخه کردها که همسایه شمالی‌اند به نظر می‌رسند، زبان آنها که لغت و لهجه ایرانی است از زبان کردی چندان متفاوت نیست. از طرف دیگر ایشان به هیچ وجه خوش ندارند که در زمره کردها که لک شمرده میشوند محسوب شوند. اکثریت نویسندگان بر این قول‌اند که ایشان از اصل و تبار آریائی و بنا بر این ایرانی‌اند و پیش از ورود تازیان و ترک و تاتار در این سرزمین بوده‌اند.

رالینسن می‌نویسد زبان آنها از فارسی قدیم گرفته شده است که با پهلوی زبان ساسانی تجانس، ولی از جهاتی با آن تفاوت دارد. حال که می‌توانیم با احتمال بسیار قوی قبول کنیم که ایشان بازماندگان نسل و نژادی ممتازند پس احتیاجی به این گفتار نیست که بعضی از نویسندگان اصل آنها را از ناحیه باکتريا (بلخ) پنداشته‌اند^۱ و همین قدر کافی است که اعتراف کنم آنها از نسل و نسب ایرانی‌اند و از قرن‌ها پیش در این نواحی کوهستانی خویش زیسته‌اند. نام فیلی معنی شورش دارد، اما کلمه لر نزد ایرانیان جدید مفهوم دهاتی و سادگی داشته است و بین پارسی و لر متقابلاً علاقه‌ای نیست.

تعداد آنها - راجع به عده و آمار لرها نیز نمی‌توان با اطمینان خاطر نظری اظهار نمود. در سال ۱۸۳۶ رالینسن عده لرهای فیلی و تیره‌های ایشان را ۵۶۰۰۰ خانوار ذکر کرد. در ۱۸۴۳ لیارد جمعیت آنها را ۴۹۰۰۰ خانوار بر آورد نمود و در همین سال رالینسن جمع عده بختیاری‌ها و وابستگان به این دسته را ۲۸۰۰۰ خانوار و لیارد ۳۷۷۰۰ خانوار نظر داد.

۱ - بعضی‌ها در این باره تا آن اندازه‌ای زیاده روی کرده‌اند که می‌گویند بختیاری‌ها از همراهان اسکندر بوده‌اند که در آسیایزمانده‌اند و در تأیید این پندار خود که بسیار مورد تأمل و تردید است به شباهتی که بین رقص‌های یونانی و بختیاری هست استناد می‌کنند.

بر طبق محاسبه‌ای که در سال ۱۸۸۱ شده است جمع نفرات به شرح ذیل است: فیلی‌ها و تیره‌های آنها ۲۱۰۰۰ نفر، بختیاری‌ها و وابستگان آنها ۱۷۰۰۰ نفر، کوه‌کیلویه و غیره ۴۱۰۰۰ نفر، جمع کل ۴۲۱۰۰۰ نفر که به نظر من خالی از مبالغه نیست، هرچند که رواج تعدد زوجات در میان طوایف مزبور و وجود خانواده‌های پر جمعیت بطوری که بعضی از نویسندگان اخیر یاد کرده‌اند شاید متافی با این نظر باشد.

فیلی‌ها - لر کوچک یا لرستان صغیر ناحیه‌ای است بین دزفول در جنوب و حدود کرمانشاه در شمال و بین آب دز در مشرق و سرحد عثمانی در غرب که به دو حوزه تقسیم می‌شود پیشکوه و پشتکوه و جبال زاگرس که کبیر کوه می‌خوانند فاصل بین آنهاست. تا استقرار خاندان قاجار بین این دو منطقه تفاوت سیاسی وجود نداشت، آقامحمد خان پیشکوه را از والی لرستان جدا کرد که از آن پس، وی فقط به حکومت پشتکوه اکتفا نموده است. از اینجاست که منطقه ایلی فیلی‌ها که سابقاً شامل همه لرستان کوچک بود در نزد عام به حوزه پشتکوه محدود شده است و فیلی‌ها مشتمل بر همه افراد و جمعیتی می‌شوند که در این ناحیه سکونت دارند.

پیشکوه - پیشکوه که قسمت خاوری ولایت لرستان است از سمت شمال به کرمانشاه و از طرف مشرق و جنوب رودخانه دز و سر زمین بختیاری و از جانب غربی رود کرخه محدود می‌شود. از جهات سازمان اداری و اخلاق و صفات اهالی با پشتکوه تفاوت دارد، زیرا که از موقع تجزیه آن که قبلاً اشاره نمودم بجای تبعیت از رئیس طایفه تحت اداره مستقیم حاکم مرکزی است، تو شمالاتها یا سران جزء تابع و مسؤول حاکم‌اند و بمناسبت مجاورت با شهرهای بزرگی مانند کرمانشاه و خرم‌آباد و بروجرد که دسترسی آسان را به آنجا مقدور می‌سازد و همچنین نزدیک بودن تلگرافخانه، مردم آن بیش از دیگر نواحی آن ولایت زیر نفوذ و فرمان دولت بوده‌اند و بنا بر این بیشتر از حوزه کوهستانی آن که در سمت مغرب واقع است وضع شهر نشینی و اسکان یافته است.

دو تیره عمده پیشکوه گولک‌ها و سلورزی‌ها هستند که به دسته‌های فرعی اماله و بالاگریوه و سیلا سیلا و دیلقان که در دوره رالینسن و لیارد عناوین اصلی ایشان بوده است منقسم شده‌اند، ولی دسته‌های فرعی یا تیره‌های این طوایف از آن موقع به این طرف نام خود را برگردانده‌اند. از این رو ذکر آن عناوین حاصلی ندارد، اما در میان تیره‌های بالاگریوه، دیرکوندها زبردستی دیرین خود را در کار فتنه انگیزی و راهزنی از دست نداده‌اند.

در حال حاضر آنها پیروان میرحاجی خان می‌باشند که وی با برادر زاده خود میرنامدارخان دشمنی دیرین دارد. هر دو این حضرات از غارتگران کلان بشمار می‌روند و هرگاه با هم در نزاع و جدال نباشند آفت جان و مال مسافران جاده دزفول - خرم‌آباد می‌شوند که گمان می‌کنم به مصداق دزد بهتر دزد می‌گیرد از طرف دولت باین کار مأمور می‌شوند و از قرار معلوم در ازای این خدمت اجر و پاداش دریافت می‌دارند که چون دولت این مقرری آنها را به ندرت پرداخت می‌کند، برای تجدید کار و پیشه خویش بهانه‌ای پیش می‌آورند.

خرم‌آباد - گفته‌ام که خرم‌آباد فعلاً حاکم نشین لرستان است. این امتیاز بواسطه وضع مرکزی شهر و مزایای طبیعی آن از قرون وسطی مانده است، تخته سنگ منفردی در دهانه گردنه‌ای سر به فلک کشیده و آن بر جلگه حاصلخیزی مشرف است.

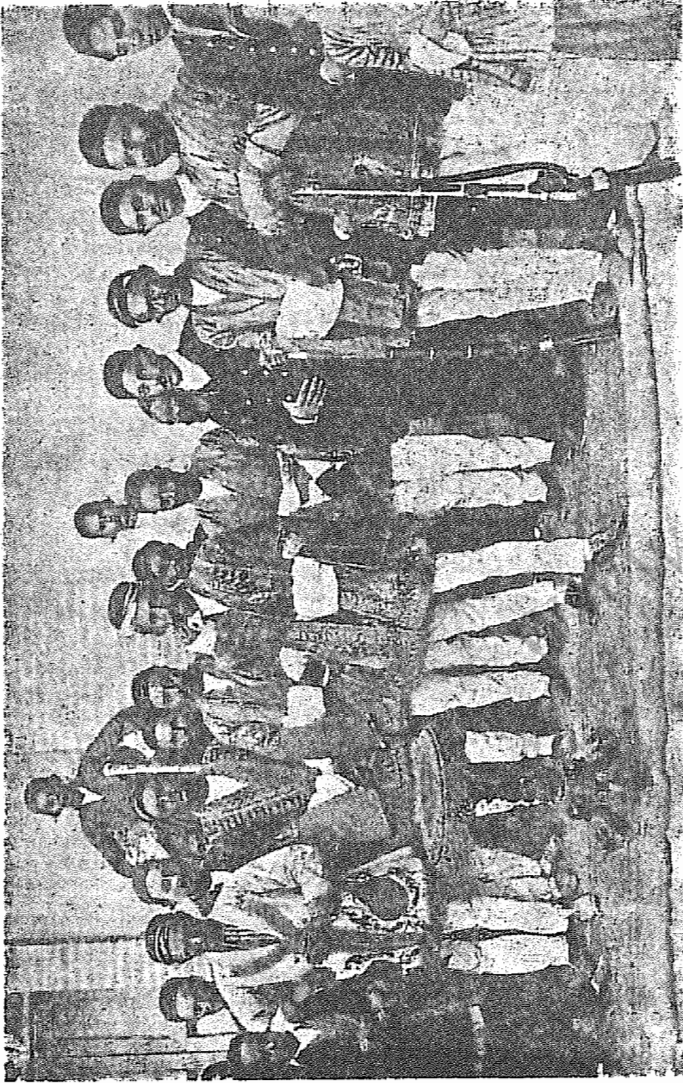
شهر جدید در دامنه این کوه و دارای ۲۰۰۰ نفر جمعیت است. برقله این صخره، بالاحصار یکی از قصرهای ویران اتابکان واقع شده است که با برج و باروهای خراب خود بی شباهت به استحکامات راهزنان ساحل رن نیست. در این محل سروران مختار آن به آداب و تجمل شاهانه قرون وسطی می‌زیسته‌اند. آب این کاخ بوسیله نقب عمیقی که تا چشمه عالی پائین آن کنده بودند تأمین می‌گردیده است. در داخل برج قدیم محمد علی میرزا فرزند ارشد فتحعلی شاه که حاکم لرستان بود برای خود قصری ساخت که فعلاً بحال ویرانی است.

۱ - می‌گویند خرم‌آباد همان Samha قرون وسطی است و قصر آنرا دز سیاه می‌نامیده‌اند.

حاکم کنونی در عمارتی که در پائین همین صخره است اقامت دارد. رودخانه خرم آباد که بوسیله پل طولانی با بیست و هشت طاق از آن می‌گذرد از زیر آن جاری است. در ساحل دیگر رودخانه شهر اتابکان واقع شده است که از آن برجی آجری چهارگوش با کتیبه‌ای به خط نسخ مورخ ۱۱۲۳ میلادی یادگاری از آن عهد و زمان باقی مانده است. گروهی شامل ۷۰ نفر هر سال در فصل بهار بعنوان پادگانی محلی در اینجا استقرار می‌یابند. شرح وارفنگی و بیچارگی شهر جدید را بانو بی‌شاپ در کتاب خود نیک بیان کرده است.

پشتکوه - در پشتکوه که سرزمین طایفه فیلی است ما به ناحیه‌ای می‌رسیم که حائز اهمیت بیشتری است، از آن جهت که کمتر شناخته شده است. این منطقه شامل رشته‌های کوهستانی یا جلگه‌هایی در بین آنهاست که بصورت غیر قابل نفوذی از ساحل راست کرخه تا مرز عثمانی امتداد دارد و آن منطقه‌ای است دور افتاده و غیر قابل رسوخ. بنا بر این حیرت انگیز نخواهد بود که بدانیم طوایف آن از هر جهت وضع و حال صحرانشینی دارند و رئیس آنها برآستی خارج از حیطه اختیار حکومت مرکزی است، همان وضع و حالتی که واقعاً وجه امتیازی برای نام و لقبی است که او هنوز به عنوان والی پشتکوه حفظ کرده است.

راجع به لرهای تیره‌های فیلی که وی بر آنها حکومت دارد من فهرستی دریافت داشته‌ام، ولی اسامی را بقدری بد تحریر کرده‌اند که از انتشار آن سخت پرهیز دارم، بخصوص از این جهت که به هیچ وجه نتوانسته‌ام این لیست را با نام‌هایی که رالینسن ولیارد نوشته‌اند تطبیق کنم. اما تاریخ و نسب نامه‌ای که از خانواده حکمران فعلی درج می‌کنم از حاکم منصوب دولت ایران مقیم ولایت مجاور کسب کرده‌ام که معتبر است.



رضائی خان و عده‌ای از لرهای فیلی

تاریخ - در روزگار قدیم پیشکوه و پشتکوه و اراضی وسیع حوالی آن در دوره امارت اتابکان لرستان که سابقاً اشاره نمودم قلمرو متحدی تشکیل میداده‌اند. تنها شرح جامع راجع باین خاندان که آل خورشید نام داشته‌اند در شرفنامه مندرج است. این سلسله از سال ۱۱۵۵ میلادی تا اوایل قرن هفدهم حکومت کردند. مارکوپولو قلمرو ایشان را یکی از هشت امیر نشین ایران نام برده است.

از همان اوان کار لرها نام و نشان نامطلوب غارتگری و راهزنی را که هنوز آثار آن کم و بیش دیده می‌شود راجع بخود شایع نمودند. منگوقاآن هنگامی که برادر خود هلاکوخان را به حکومت ایران فرستاد به او تأکید کرد که بمناسبت صدماتی که دسته‌های کرد و لر به مسافران جاده‌ها وارد می‌ساختند آنها را مورد مراقبت و سختگیری بیشتری قرار دهد.

تیمور بر علیه آنها لشکر کشید، زیرا که حتی از صدمه و آزار زوار حج دریغ نمی‌نمودند. وی بروجرد و خرم‌آباد را در سال ۱۳۸۶ تصرف کرد. آخرین امیر این خاندان شاهوردی خان میرویرکند نام داشت که چون منزلت و اقتدار بسیار فراهم ساخته بود سوء ظن شاه عباس را تحریک کرد، پس او را دستگیر و نابود کردند. از آن پس عنوان اتابک هم منسوخ و بجای آن عنوان جدید والی لرستان به حسین خان^۱ نام که در دوره حکومت امیر مخلوغ مقام برجسته‌ای احراز کرده بود اعطا شد.

راوی ایرانی من حکایت می‌کرد که این حسین اصلاً عرب و از خانواده رویه^۲ اهل حوزه غربی دجله بود که با هموطنان خود نزاع و به لرستان مهاجرت کرده بود و با خانواده فیلی وصلت کرد، ولی سابقه کار هر چه باشد خانواده‌ای که به شرح بالا ارتقا یافته این شأن و مقام را کماکان حفظ کرده است.

۱- در آن موقع ایران چهار والی داشت که از مقام و حکومت نیمه مختاری بهره‌مند بودند: والی گرجستان، والی اردلان (کردستان) والی لرستان و والی حویزه (خوزستان)، از این چهار نفر فقط دو والی آخری هنوز باقی‌اند و سومی نیمه اختیاری دارد. Rubaia - ۲

نسب نامه خانواده صاحب مقام لرهای فیلی



جهانگردان انگلیسی - تا آنجا که من اطلاع دارم قبل از اینکه سروان گرنت کاشف بلوچستان و ستوان فوزرینگهام که از اعضای دسته‌ای از افسران دلیر جوان بودند که سرجان ملک بمثابه پیش آهنگانی در سال ۱۸۱۰ به آن حدود فرستاد هیچ جهانگرد انگلیسی یا حتی اروپائی به پشتکوه نرفته بود. گروه سزبور بدست کلبعلی خان که از سرکرده‌های خانواده والی بود در خرم آباد کشته شدند و شرح آن ماجرا را سی سال بعد کسی که خود ناظر جریان امر بود برای لیارد تعریف کرد.

مسافر بعدی سرگرد رالینسن بود که در آن هنگام در قشون ایران خدمت می کرد. در سال ۱۸۳۶ با چند تن از نفرت نظامی ایران از منطقه طایفه فیلی عبور نمود. چند سال بعد هم لیارد کار او را دنبال کرد و نتیجه توأم با تجربیات و تحقیقات این دو نفر و یادداشت‌های بارن دو بود، دیپلمات روسی که در همان اوان سفر لیارد به این کار پرداخته بود از آن پس منابع اصلی معتبر راجع به این موضوع شده است. در دوره این حضرات حسن خان که پیری سالخورده بود مقام والی داشت و با دولت ایران پیوسته در کشمکش بود و با آنکه یک بار از کار افتاده بود توانست مقام خود را باز یابد و مراجعت کند، وی تا سال وفاتش در ۱۸۴۰ تا حدی مستقل و مختار حکومت کرد. بعد از درگذشت او سه فرزندش برای جانشینی پدر با یکدیگر به نزاع برخاستند و سرانجام جوان‌ترین ایشان حیدر علی خان با عنایت همایونی جای پدر گرفت. نواده او حسینقلی خان درحال حاضر صاحب این مقام است. بنا بر این با شرحی در باره او من داستانم را راجع به طایفه فیلی لرستان به زمان حاضر می‌رسانم.

حسینقلی خان والی پشتکوه - حسینقلی خان والی فعلی پشتکوه که راجع به خود او و فرزندش شمه‌ای در اینجا ذکر می‌شود رعیت ایرانی و در قشون ایران امیر تومان است، با این حال تقریباً بیش از تبعه سلطان شاید به استثنای امیرقائن وضعی قرین استقلال دارد. اقامتگاه تابستانی او بالاده در دره‌ای دور و جدا افتادم

است که به آسانی قابل رسوخ نیست و با چند نفر نیک قابل دفاع است و آن در دامنه کوه بلندی بنام منشت کوه واقع است.

در این محل به سال ۱۸۸۸ سروان مونسل او را ملاقات و مشاهده کرد که والی در قلعه مکعبی مسکن دارد که سخت سنگربندی شده است و پیداست که آنجا را برای موضع دفاعی ساخته‌اند، ولی در داخل آن حیاط و اطاق با وسایل تجملی و اسباب اروپائی بوده است. افراد او در حدود ۲۵۰۰ نفر در چادرها و سایبانها مستقر بودند و لشکریانش مشتمل بر ۷۰۰ سوار و ۲۰۰۰ پیاده که با تفنگ‌هایی که از خاک عثمانی غارت شده بود مجهز بودند.

سرکار والی بندرت از مقر خود خارج و کمتر در حدود اختیار مقامات ایرانی واقع می‌شود و خود را در معرض خطر قرار نمیدهد. وی خوش محضر است و قیافه‌ای جالب و ریش‌درازی دارد که به او لقب والی ریش بزرگ داده است. او را الفیلی هم می‌خوانند و بواسطه هیبت زیاد و رفتار با خشونتش ابو قداره لقب دارد و این صفت اخیر درباره او و طرز حکومتش نیک وارد است و سبب شده است که عده‌ای از اتباعش به خاک ترکیه فرار کنند و زبردستانش هم دوستش ندارند. با آنکه پنجاه و پنج ساله است از می‌گساری بسیار سخت شکسته می‌نماید.

فرزندش رضاقلی خان که ۲۷ سال دارد در قشون ایران سرتیب است و او را مدتی ظل السلطان گروگان پدرش در اصفهان نگاه داشته بود. جوانی خوش سیماست و شکارچی ماهری است و می‌گویند مثل پدرش ظالم و خشن نیست. هر وقت که سرکار والی و افرادش در صدد حرکتی برآیند مقصد خاک عثمانی است. اقامتگاه زمستانی او در حسینیه بردامنه پشتکوه در مقابل مرز ترکیه است، وی از راه کوت‌العماره با بغداد خرید و فروش می‌کند و به خاک عثمانی دستبرد می‌زند و این موضوع سبب دائمی اختلاف ایران و عثمانی است. دشمنان سر سخت او عربهای بنی لام می‌باشند که از اتباع ترکیه‌اند، شاید وی برجسته‌ترین سرکرده زنده مرزی است و می‌گویند قادر است ۳۰۰۰۰ سرباز بسیج کند.

کوهها و رودخانه ها - ترکیب طبیعی جنوب غربی ایران که در سابق هم اشاره‌ای کرده بودم که با وضع طبیعی شمال شرقی خراسان بی‌شبهت نیست، در هیچ نقطه‌ای بیشتر از قرارگاه‌های کوهستانی طایفه فیلی لر مشهود نمی باشد. این رشته‌های کوهستانی به خط موازی از شمال غربی به جنوب شرقی کشیده شده و شامل پیش آمدگی‌ها و صخره‌های سنگین سراسر پرتگاه است که غالباً از میان شیارها و تنگه‌های آن جویها و یا رودخانه‌ها باحدت تمام جاری است.

دره‌های باریکی که بین آنهاست گاهی به جلگه‌هایی باز می‌شود که آب سرشار و چراگاه‌های ممتاز دارد و گله‌داری و شبانی پیشه عمده و یگانه مایه دارائی طوایف صحرا نشین است که بدین وسیله برای شهرهای خرم‌آباد، بروجرد، کرمانشاه و همدان گوشت و ماست و کره فراهم می‌سازند.

در دامنه تپه‌ها درختانی از نوع بلوط کوتاه و بوته‌های کوهستانی است. از بلوط مازومی گیرند که از اقلام تجارتي است. لرها به تنه و ساقه این درختان چندان اعتنا ندارند و آنرا در هم شکسته به مصرف سوخت می‌رسانند و یا برای شهرهای مزبور زغال تهیه می‌کنند.

سرکار والی ربه‌ای از قاطرهای ممتاز دارد که از راه ترکیه صادر می‌شود و می‌گویند در ایران بهترین نوع است. رود بزرگ لرستان شمالی کرخه و در استان مرکزی آب دز و در لرستان جنوبی کارون است. این سه رود خویشاوند در حدود همدان سرچشمه دارند و در دشت کنگاور بهم می‌پیوندند و با نام گمسیاب در جهت غربی تا حوالی بیستون جاری است. در اینجا رود دیناور از شمال به آن ملحق و این جریان بزرگ به طرف جنوب غربی و جنوب سیر می‌کند، سپس قره سو و آب چناره و کشقان و آب زال به آن پیوسته، رودخانه از میان رشته‌های باشکوه کوه زاگرس عبور و در ده میلی دزفول تل‌های عظیم شوش (سوزا) را طواف نموده

۱ - جنگل بلوط از کردستان در شمال تا حدود شیراز در جنوب امتداد می‌یابد، بین بروجرد و دزفول نواحی جنگلی از ۱۱۰ تا ۱۲۰ میل عرض دارد. بین شوشتر و اصفهان عرض آن قدری هم بیشتر است.



حسینقلی خان، والی «پشتکوه» و پسر

و به باتلاقیهای حویزه (دشت میشان) فرو می ریزد. در سابق از کرخه دو شاخه به دجله جاری بوده یکی از راه‌ال‌خود در عماره و دیگری در پائین کرناه به شط‌العرب می‌رفته، این شعبه‌ها فعلاً خشک است.

صفات و زندگی آنها - با آنکه سرکار والی اختیاراتی دارد که قابل دخالت نیست باز مسئول جمع آوری عواید ثابت سالانه است که باید وصول کند و به دولت تحویل بدهد. این عواید بوسیله سران متعدد تیره‌ها و خانواده‌ها بنا بر میزان تقریبی سرانه چادرها و یا مقدار احشام هر طایفه و تیره دریافت می‌شود. زیر دستان والی شهرت نیکی ندارند و این دراصل ارثی است، اما درباره غارتگری بخصوص ایل سگوند که از طوایف باحیلان‌اند، این شهرت بد دوچندان شده است. پنجاه سال پیش این عناصر راهزن و یاغی بودند و به اتفاق دیرک‌وند‌ها که قبلاً هم اشاره کردم هنوز اسباب دغشت و هراس در جاده‌های کاروانی‌اند.

سرهنگ بل در سال ۱۸۸۴ با عده‌ای از ایشان سفر کرد و رئیس این دسته حاجی علی خان نام سعی کرد سال این سرکار مسافر را سرتقت و بد نامی ایل خود را ثابت کند. با وجود این پیش آمد سرهنگ بل روی هم‌رفته عقیده مساعدی نسبت به لر‌ها پیدا کرده بود. وی انضباط و فرمانبرداری آنها را در زندگی چادر-نشینی ستود و عادات بی تکلف و خالی از افراط ایشان و سادگی طبیعی آنها را تحسین نمود. این افراد به‌آواز خواندن و خوش بودن علاقه‌افر دارند، از این رو تمایلات سرکشی و دزدی آنها شاید ناشی از رویه عناد آمیز و سیاست ناپسندیده دولت است که آنها را ناگزیر به این راه انداخته و یا از اثرات این است که ایشان آزاد به دنیا آمده و بی قید و بند بزرگ شده‌اند و گرنه علت نهادی غیر قابل اصلاحی نباید در میان باشد.

قبیله‌ها از بختیاری‌ها که در حوزه جنوبی ترند و قد کوتاه‌تری دارند و جامه‌های خوش رنگ می‌پوشند بوده و تعدد زوجات بین آنها رواج دارد و تعداد زنان هم بسته به پول و تمکن جناب ارباب‌است، چنانکه میزبان سرهنگ بل رقم جالب توجه

بیست و پنج زن داشته است. مذهب آنها درست معلوم نیست، اکثریت با شیعه است، ولی به پیغمبر و کتاب آسمانی او توجهی ندارند. ایشان پیرهای مختص به خود دارند و مزار آنها را مقدس می‌شمارند، از جمله آنها بابابزرگ است که در سرزمین خود آنها مدفون می‌باشد.

آناری از آداب کیش یهودیان در میان ایشان مشهود افتاده است که به این مناسبت بعضی از نویسندگان خوش باور به این خیال افتاده‌اند که شاید بین آنها و قوم سرگردان نسبت و ارتباطی در میان بوده است. از فرقه علی‌اللهی نیز در میان ایشان دیده می‌شود. آنها مثل همه طوایف بادیه نشین بی حجاب‌اند و در عنقوان جوانی نیک شاداب، اما درست درس و سالی که زن غربی زیبا و دلپذیر است، زنهاى لر پاک از رونق و حال محروم‌اند. لباس آنها بی‌قواره و گشاد است بدون اینکه شاید زیر پوشی داشته باشند، آنها زندگی مشقت باری دارند.

سراقت و دوشیدن شیر از گاو و گوسفند با ایشان است، ماست را در کیسه خشک می‌کنند و از شیر کره می‌گیرند و در نصب و پیاده کردن چادرها کمک می‌نمایند و فرش می‌بافند و با پوست بز چادر می‌سازند و این چادرها به اندازه اقسام مختلف است که بوسیله فرش یا دکل به قسمت زنان و آشپزخانه و طویله و یا دیوانخانه بزرگ تقسیم می‌گردد. در دهات که زندگی مستقر دارند آلونک گلی یا از چوب و برگ به جای چادر استعمال می‌شود. مردها نیز زندگانی آسانی ندارند، اما از آسایش بیشتری برخوردارند، کشت و کار می‌کنند و خرمن می‌کوبند و به قطع اشجار می‌پردازند و اگر فرصتی هم پیش آید دزدی و دعواکار ایشان است و یا جلو چادر با حالتی خوش و بی غم چپ‌چ و قلیان می‌کشند.

بختیاری‌ها - بعد از داستان طایفه فیلی اینک بشرح حال لرهای بختیاری^۱

۱- در اصطلاح محلی اخیراً کلمه بختیاری را به منظور نسبت مکانی بکار برده‌اند، نه دلالت قوم و نژادی. سادات مسلمان و حتی ارامنه‌ای که در منطقه بختیاری سکونت دارند خود را به همین نام می‌خوانند و حال آنکه ایشان از اختیار کردن عنوان لر سخت پرهیز دارند. از قرار معلوم عنوان بختیاری اصلاً به ساکنان نواحی واقع در مشرق کوه‌رنگ یعنی جلگه‌های کارون علیا و شاخه‌های آن اطلاق می‌شود و سایرین که در سمت غربی یعنی حدود خوزستان ساکن‌اند عموماً لر خوانده می‌شوند.

می پردازم. گفتارم راجع به ایشان مختصر و کوتاه نیست، بلکه جالب توجه و تازه است. همین بیست و پنج سال پیش آقای واتسن در کتاب تاریخ ایران خود نوشته بود. «از نژاد و سرزمین اصلی آنها اطلاعی در دست نیست» غیر از نوشته های فاضلانۀ رابینسن ولیارد و بخصوص انتشار کتاب بسیار جالب نویسنده ثانوی بنام: «ساجراهای نخستین» و کتاب بارن دو بود، من اثر دیگری را در باب ایران مگر در کتابهای ممتاز بانو بیسپاش که به تازگی منتشر شده است سراغ ندارم که راجع به تاریخ یا خصایص قومی آنها حاوی شرح کافی باشد. بنابر این من در اینجا، به اتکای استقبال و اغماض خوانندگان خویش خواهم کوشید که شاید بارزترین فصل خالی و ناقص دانش خودمان را در باره تاریخ ایران کامل کنم.

سرزمین آنها - مسکن بختیاریها رشته های کوهستانی واقع در بین منطقه لره های فیلی و دشت های رسوبی است که تا حدود خلیج فارس کشیده می شود به عبارت دیگر میان دو ردیف در امتداد رشته های کوهستانی از شمال غربی به جنوب شرقی یعنی از حدود بروجرد تا حوالی اصفهان در طرف شمال و از دزفول و شوشتر تا نواحی راهبرمز و بهبهان در سمت جنوب واقع است. سرزمینی را که در میان این حدود واقع شده است می توان به دو بخش تقسیم نمود: یکی رشته های مرتفع جبال از ۸۰۰۰ تا ۱۲۰۰۰ پا ارتفاع با قله هایی که تا ۱۳۰۰۰ پا از سطح دریاست، سرچشمه رودخانه های بزرگی است از جمله آب دز در شمال و کارون و زنده رود و شاخه های آنها در جنوب شرقی و جلگه هایی که در فواصل بین این رودخانه ها واقع است که بطور متوسط از ۶۰۰۰ تا ۸۰۰۰ پا ارتفاع دارند.

این است سرزمین واقعی بختیاری، در اینجا صحنه ای است که همه قسم

۱ - یعنی رود زنده، اما من اطمینان ندارم که این معنی واقعی آن باشد. نویسندگان قدیم ایرانی زنده رود به معنی رود بزرگ نوشته اند که بعداً زاینده رود شده است که در دیوان حافظ نیز بکار رفته است: «اگر چه زنده رود آب حیات است، ولی شیراز ما از اصفهان به» بعضی از نویسندگان هم زرین رود نوشته اند که نام یکی از شعبه های آن است. نامی که فعلاً معمول است زاینده رود است یعنی افزاینده که شرح آن در جهان نمای حاجی خلیفه آمده است، یعنی رودی که همی زاید و اگر سد و مانعی در مسیر آن پیش آید باز با حدت اصلی جریان می یابد.

مظاهر عظمت طبیعت را با هم دارد، مانند پرتگاههای پر برف، تپه های سخت و ناهموار، دریاچه های کوهستانی، سیلابهای مهیب و دره های عمیق که مراکز ییلاقی یا اقامتگاه تابستانی ایلات است. در این حدود و سامان کشت و زرع محدود است مردم فقیرند و گله داری یگانه وسیله تأمین معاش آنهاست.

در زمستان برف سنگین می بارد و راهها از هرسو بسته و ارتباط با جهان خارج قطع می شود. سپس دشت و دمن و جلگه های کوهستانی است و اراضی مرتفع از ۲۰۰۰ تا ۶۰۰۰ پا و شیب های ملایمی به طرف رشته های رفیع است. این نواحی پست و پائین یا سراسر سال محل سکونت است یا در فصل زمستان پناهگاه افراد چادر نشین. در آنجا آب فراوان و زمین حاصلخیز است

در شمال شرقی در حوالی بروجرد ناحیه سیلاخور است. از بروجرد تا اصفهان نیز دشتی واقع است با ۲۰۰۰ میل طول و از ۴۰ تا ۵۰ میل عرض که شامل ناحیه فریدن می شود. در این ناحیه چندین خانوار گرجی و ارمنی دسته اول مسلمان و عده دوم مسیحی اند و می گویند که شاه عباس اجداد آنها را در سال ۱۰۱۵-۱۶۱۴ به این حدود کوچ داده است.

در جنوب شرقی این دشت در جانب اصفهان ناحیه چهار محال است که آنجا هم سکنه ارمنی دارد و ایشان در قلمرو بختیاریها با آرامش و صفا زندگی می کنند. در جنوب رشته اصلی جلگه های بلند مشابه مال امیر و قلعه تول هست که ناحیه دلپذیری است و برای زندگی بادیه نشینی نیک متناسب است و در فصول مختلف سال سکنه آن آسان می توانند اقامتگاه خود را از محلی با ۲۰۰۰ پا ارتفاع به نقاط ۱۲۰۰۰ پا تغییر بدهند. در دامنه های این حدود بیشتر از هر نقطه دیگر ایران غیر از سواحل بحر خزر درخت و چوب فراوان است.

۱ - هر دهکده کلیسای خاص دارد که بنای گلی بدون هیچ گونه آرایش خارجی است، اما درون آن کم و بیش آراسته است. پیوستگی مسالمت آمیز آرامنه و بختیاریها در این نواحی ایران سخت مابین با زندگانی خوفناک و مخفی نسطوریها در جوار کردهاست که شرح آنرا در فصلی راجع به ولایات شمال غربی ایران خواننده اید.

قبایل بختیاری (۱۸۳۶-۱۸۹۰)

I - هفت لنگ

دورسال ۱۸۹۰	مؤلف ۱۸۸۹	لی یارد ۱۸۴۴	دوبود ۱۸۴۱	رالیسن ۱۸۳۶
-	-	اولاکی	-	اولاکی
-	نال احمدی	سال احمدی	-	سال احمدی
بهداروند	بختیاری وند	بیداروند	بختیاری وند	بختیاری وند
دوراک	دوراک	دوراک	دوراک	دوراک
-	-	سلاک	زلاغی	سلاکی
بابدی	بابدی	-	بابدی	-
-	-	-	سای وند	-
-	-	-	لاک	-
-	-	-	اشتراک	-
-	راگی یارگی	(شاخه فرعی)	(شاخه فرعی)	(شاخه فرعی)
دیناروی	دیناروی	دیناروی	دیناروی	دیناروی
شاخه های فرعی قبیله های بالا				
علای وند	الله - اد - دینوند	علی لادی وند		بختیاری وند
بلی بند	بلی وند محمودشاه	بلی وند		
شمردوزی		شمردوزی		
	سردوزی	تکی		
		اوشنائی		
		گاندائی		
	ساکوم جری	ساکوبارائی		

۱ - شاخه های ربگی یا راگی - مان مالی - برجونی - طهماسب خانی - شمنی - ناظرگمار - مالی راجین - سرجون حسن خانی - مزمل - شفرخانی - ملاحاجی خسرو .

بقیه شاخه های فرعی قبیله ها

بابدی			قالی انور	گشا
			اکاشا	غلا
			احمد محمدی	رکئی
			رباتی	
دیناروی			(شاخه های طبقه بندی شده هفت لنگ)	(شاخه های طبقه بندی شده هفت لنگ)
باوی				
اوراک	باوی	بورائی	اوروک	اوراک
شالو	اوراک	شالو	شاهالو	سالو
	سالمه	علیمحمدی	علیمحمدی	علیمحمدی
	بوگردی - (گولگییری)	لجمی اورک	لجمیر اورک	لاجمی اوراک
		سرکولو	سرکولی	سرکولی
		سهمید		
		گرووی	کروئی	غروئی
		شیخ علی وند		
		نوروزی	نوروزی	
		کرخور	کورکور	
			تاه	
			باقیزی	بووری

II - چهار لنگه

سال ۱۸۹۰	سؤلف ۱۸۸۹	ليارد ۱۸۴۴	دويود ۱۸۴۱	رالنيس ۱۸۳۶
محمود صالح موگونی	کیوتازی (۴) محمود صالح ساکونی (۴)	کیونوزوی سهنوی محمود صالح موگونی	کونورسی سهنوی محمود صالح موتونی (که جزو هفت لنگه هستند)	کونورسی سورونی محمود صالح موگونی می وند زالاکی
زالاکی فولاد وند پولاد وند عبدل وند اوشاک	کیوتازی (۴) محمود صالح ساکونی (۴)	کیونوزوی سهنوی محمود صالح موگونی	کونورسی سهنوی محمود صالح موتونی (که جزو هفت لنگه هستند)	کونورسی سورونی محمود صالح موگونی می وند زالاکی
نیره های فارعی: فولادوند زالاکی فولاد وند پولاد وند عبدل وند اوشاک	کیوتازی (۴) محمود صالح ساکونی (۴)	کیونوزوی سهنوی محمود صالح موگونی	کونورسی سهنوی محمود صالح موتونی (که جزو هفت لنگه هستند)	کونورسی سورونی محمود صالح موگونی می وند زالاکی
نیره های فارعی: فولادوند زالاکی فولاد وند پولاد وند عبدل وند اوشاک	کیوتازی (۴) محمود صالح ساکونی (۴)	کیونوزوی سهنوی محمود صالح موگونی	کونورسی سهنوی محمود صالح موتونی (که جزو هفت لنگه هستند)	کونورسی سورونی محمود صالح موگونی می وند زالاکی

بقیه شاخه های فرعی قبیله ها

کیارسی لدر	کیورزی علی جمالی لرورزی سایپتان عقیلی جیوران سهراب سونهزی شیخ دینوشی گشتول پراسالی	اسمکی نیوآسبلی اسکندرخان	سونهزی	کیارسی لدر
زاراوند حسین وند	سراس وند اسی وند یوادی با همدی باتی ساری خواندالی مالمادی یرجوی سلاچین شینی	زاراوند حسین وند	سراس وند اسی وند یوادی با همدی باتی ساری خواندالی مالمادی یرجوی سلاچین شینی	زاراوند حسین وند
بابا احمدی	بابا احمدی	بابا احمدی	بابا احمدی	بابا احمدی
ساری گاندالی	سری گاندالی	ساری گاندالی	سری گاندالی	ساری گاندالی
زلاکی عرب	شهی جموسی	زلاکی عرب	شهی جموسی	زلاکی عرب

درختان بلوط، زبان گنجشگ، گردو، چنار، تبریزی، نارون، بادام، بید، افرا، انجیر و وحشی در کوههای بختیاری یافته شده است. هر سال هنگام تابستان هر طایفه و تیره به جای مخصوص خود که نشانه دارد وارد می شوند و موقع عزیمت سنگ سفید علامت تیره و دسته را باقی می گذارند و برخلاف قاعده ایلی است که آن نشانه ها را بردارند و یا تجاوزی پیش آرند. ایلات قبل از اینکه در فصل پائیز از بیلاق برگردند بذر را در جاهای حاصلخیز می کارند و در موقع بازگشت بهاری سی برابر بذر حاصل بی رنج بدست می آورند.

تاریخ ایشان - تاریخ این سرزمین و اهالی جالب توجه آن چه بوده است؟ راجع به اصل و ریشهٔ سمرز ایشان اشاره ای کرده بودم. از روزگاران قدیم در بارهٔ این سرزمین خوانده ایم که ناحیه ای بی تمدن و دور از دسترسی انسان بوده و طوایف عجیب و مهیبی در آنجا می زیسته اند. ایشان پایهٔ قدرت مادها و پارسیان بودند و در مقابل اسکندر نیک استقامت نمودند و سبب تحریک انتیکوس رویی شده بودند. تازیان پیش از عهد سركوبی ایشان بر نیامده اند. بین قرنهای دوازدهم و چهاردهم (۱۱۵۵-۱۴۲۵ میلادی) خاندان مقتدر مسلمان بنام فضلویه بر سرزمین بختیاری از اصفهان تا شوشتر با عنوان اتابکان حکومت کردند. استحکامات آنها در ارتفاعات غیر قابل نفوذ مونغشت و مقر زمستانی ایشان در ایچ نزدیک مال امیر بوده، این بطوطه سیاح سراسکی در سال ۱۳۳ از قلمرو آنها عبور و از حکومت ستودهٔ ایشان بشرح ذیل تعریف کرده است:

« سپس (یعنی بعد از ترک کردن شوشتر) سه روز در کوهستانها سیر و سفر کردم و در همهٔ منزل های سفر حجره ای با خوراک برای آسایش مسافران آماده بود، بعد به شهر ایچ رسیدم که مقر سلطان اتابک افراسیاب است اینجا را لرستان می خوانند.

همه جا کوهستان بلند است و از میان صخره ها راه ساخته اند از یک سر تا سوی دیگر در هفده روز پیموده می شود و عرض این سر زمین را در ده روز می توان پیمود. سلطان آنجا برای پادشاه عراق هدایا می فرستد و گاهی به دیدار او می رود. در هر یک از ایستگاههای این خطه صخره های برای اهل تحقیق و اهل دین و مسافرن آماده است و هر که آنجا وارد شود نان و گوشت و شیرینی مهیاست. من ده روز در این سرزمین کوهستانی سیر کردم ده تن روحانی نیز با من بودند و پس از انجام سفر ده روزه در قلمرو سلطان به ملک اصفهان وارد شدیم. سه قرن بعد مشهودات شاردن را در اختیار داریم و قول او تا امروز هم کاملاً صادق و دال بر این است که در جاهای دور افتاده سیر زمان چه اندازه بطی است:

« مردمی که در لرستان ساکن اند به خانه و بنا هیچ علاقه ای ندارند و در محل ثابتی زندگی نمی کنند، بلکه صحرانشین اند. کار عمدهٔ آنها گلهداری است و به حد وفور احشام دارند، خانی بر آنها حاکم است که پادشاه ایران تعیین می کند، ولی از بین خودشان انتخاب می شود. اکثر ایشان از یک قوم و تبارند. فرزند جانشین پدر می شود، از این رو هنوز در نزد آنها شبهی از آزادی هست، اما خراج و عشریه می دهند. این ولایت گاو و گوسفند اصفهان و توابع را تأمین می کند و به همین دلیل است که حاکم ایشان در این نواحی احترام فراوان دارد».

در دورهٔ انحطاط سلسلهٔ صفوی، کروزینسکی نیز از تغییر نایافتن امور در ایران صحبت به میان آورده است و در آنجائی که از سیاست تفرقه و نفاق که بین لرها و بختیاریها مجراست صحبت داشته است که رسم و کاری است که از عهد شاه عباس به یادگار مانده است. این شهریار در هر شهر و دیار دسته هائی رقیب

۱ - بدون شک اشاره به راه سنگ فرش معروف به جادهٔ اتابک یازده سلطانی است که از شوشتر شروع می شود و از جبال بختیاری می گذرد و به اصفهان می رسد. آثار این راه بزرگ هنوز در کرانهٔ کارون در جلگهٔ مرتفع شوش و بر کوهستان بالای مال امیر دیده می شود و به احتمال قوی اتابکان نساخته بودند و خیلی محتمل است که از دورهٔ ساسانیان و یا حتی عهد هخامنشیان باشد. دو بود اشتباهاً آنرا همان راه نردبانی می شمارد که لشکریان اسکندر عبور کردند و آنرا ساختهٔ پادشاه ایلام دانسته که در تورات هم ذکر آن آمده است و منظور کتل های فارس بوده.

یکدیگر ترتیب می داده است تا دستگاه سلطنت مصون تر باشد. از این رو حیرت-انگیز نیست که در کتاب هانوی می خوانیم: هنگامی که افغانها در سال ۱۷۲۲ به حدود اصفهان رسیدند با آنکه قاسم خان بختیاری ۱۲/۰۰۰ نفریه میدان نبرد آورده بود باز بدست مهاجمین شکست یافتند.

در همان اوان بود که پاشای عثمانی از موصل در صدد بر آمد که بواسطه رواج هرج و مرج در ایران ناحیه بختیاری را تصرف کند. هر چند که وی به انجام این خیال توفیق یافت، اما پیروزی او با دوام تر از کار فاتحان قبلی نبود و ناچار شد عقب نشینی کند.

نادر شاه نیز به همین آزمایش پرداخت. بر آنها غلبه کرد، ولی نتوانست ایشان را بیچاره کند. وی سعی نمود عده زیادی از افراد این ایل را در خراسان مقیم سازد، اما ایشان با تلاش و مبارزه به منطقه خود باز آمدند.

نادر از روی حسن تدبیر مقدار کثیری از بختیارها را در لشکر خود وارد کرد که در جنگ های هرات و قندهار رشادت بسیار نمودند. بعد از مرگ نادر در سال ۱۷۴۹ چند صباحی قدرت شاهی در دست یکی از سرداران بختیاری افتاد. رشیدخان که از خاندان حکمران بختیاری و در آن موقع در اصفهان بود مقداری از جواهرات را برداشت و به مقر کوهستانی طایفه خود فرار کرد و به اتفاق برادر ارشد خود علیمردان خان در رأس سپاهیان لر بازگشت، اصفهان را گرفت و برادر زاده شاه سلطان حسین را بنام شاه اسماعیل سوم اسماً پادشاه کردند.

کریم خان زند عنوان وکیل یا وزیر یافت، اما اختیارات در دست نایب-السلطنه علیمردان خان بود که فرمانده و صاحب اختیار سپاه بود. نزاعی که خواه و ناخواه پیش آمد در سال ۱۷۵۱ به قتل سردار پیر بختیاری منجر گردید، سپس در همان قرن آقامحمد خان که در صدد استحکام پایه قدرت و کار خود بود در سال ۱۷۸۵ بر ضد این مردم دلاور کوهستانی لشکر کشید، اما پیشرفت او از نادر شاه بیشتر نبود و در بقیه مدت سلطنت خود عاقلانه از مزاحمت بختیاری ها چشم پوشید.

در اوایل این قرن اسدخان از تیره هفت لنگ بر علیه دولت ایران سرکشی نمود و تا حدود تهران هم پیش رفت و همینکه به تعاقب او برخاستند به قلعه غیر قابل نفوذ خود در دژ نزدیک شوشتر پناه جست و سر انجام به محمد علی-سیرزا فرزند فتحعلی شاه تسلیم شد و با دولت صلح کرد. در این موقع (۱۸۱۰) موریه نوشته است که ایل بختیاری ۵۰۰/۰۰۰ خانوارند که نظریه ای بسیار مبالغه آمیز بوده است. چندی بعد هنگامی که افسران انگلیسی به ایران آمدند تاسربازان ایرانی را تعلیم نظامی بدهند، لشکری ۳۰۰۰ نفری از افراد بختیاری تشکیل و به فرماندهی سرگرد هارت واگذار شد، وی ایشان را نقراتی مرتب و قابل اداره و تعلیم یافت. سپس دو هوسه فرانسوی نیز فرماندهی عده دیگری از ایشان را برعهده گرفت.

سرهنگ استیورت و بانوشیل داستان شنیدنی راجع به یک افسر انگلیسی نقل کرده اند که در حدود سال ۱۸۳۰ بدست راهزنان بختیاری اسیر افتاده بود با آنها مانوس شد و در همانجا زنی گرفت و نام درویشعلی بر خود نهاد و به دین اسلام در آمد. بعد از مدتی چون از زندگانی ایلی و آن بانو خسته شد او را با الاغی معاوضه و تا طرابوزان سفو کرد و با کشتی راه وطن خویش پیش گرفت و از فروش الاغ هم چند شیلینگی کاسبی کرد. بانوشیل می نویسد که این مرد یاداشتهائی از سرگذشت خود تهیه کرده بود که اگر صحیح باشد جای تأسف است که آن دفتر بدست دیگران نیفتاده است.

چهارلنگ - اینک باز به دوره ای می رسیم که یکی از سران بختیاری در اثر ابهت و قدرتی که فراهم ساخته است دچار قهر و غضب حکومت مرکزی واقع می شود و دولت ایران عزم می کند که اساس اقتدار خود را در منطقه کوهستانی لرستان استوار سازد و درست در همین موقع است که تصادفاً سر. اچ. لیارد در آن حدود بوده است و با سبکی روشن و سزاوار تحسین برای نخستین بار برگی از تاریخ و زندگی طایفه بختیاری را به رشته تحریر می کشد.

دو تیره عمده این طایفه از دیرباز هفت لنگ و چهارلنگ بودند. بنابر روایت شایعی که در میان خود این طایفه نیز رواج دارد این قوم اصلا از حدود شام به ریاست سرکرده واحدی به این منطقه آمده‌اند و یکی از بازماندگان او هنگام سرگ دو خانواده یکی شامل هفت و دیگری چهار پسر باقی گذاشت و کشمکش و رقابت این دو دسته از آن پس در احراز مقام سروری دوام یافته است. بنا بر شرح دیگر ارقام هفت و چهار شعر بر سیزن مدد و یاری بوده است که ایشان از سابق در کار دولت می‌کرده‌اند. دسته هفت لنگ که حقیرتر و بیشتر صحرا نشین بودند یک هفتم دارائی خود خراج می‌دادند و چهار لنگ‌ها که صاحب دهاات و زراعت بودند یک چهارم می‌پرداخته‌اند. حقیقت امر هر چه باشد از همان زمان قدیم دشمنی عظیمی بین دو تیره پدید آورده است و از موجبات آن یکی هم این بود که در حین رفت و آمد به ییلاق و قشلاق از حدود یکدیگر عبور و با هم اختلاف و تصادم پیدا می‌کردند.

بین سالهای ۱۸۳۰-۴۰ محمدتقی خان نام از طایفه کونورزی تیره چهارلنگ که به رشید خان برادر علیمردان خان نسب می‌رسانید بواسطه قدرت و کفایت خود در میان ایل بختیاری مقام سروری یافت. او ابتدا رئیس ناحیه و طایفه خود شد و سپس به سرکردگی جانیکی (جوانکی) گرمسیر رسید که واحد ایلی بزرگی است که بنابر سابقه شامل سرکردگی همه چهار لنگ بود.

در بجهت قدرتش هفت لنگ‌ها و طایفه فیلی و لره‌های کوه کیلویه نیز فرماندهی او را پذیرفتند. این همان سرداری است که محمد شاه که به فتح و پیروزی نظامی علاقه بسیار داشت در صدد سرکوبی او بر آمد و لیارد شرح حال ممتاز و ماجرای گرفتاری‌های او را بایبانی شیوا بازگفته است.

محمد تقی خان - محمد تقی خان از آن قبیل افرادی بود که با کار و وجود خود نشان داده بود که محیط ایلی و زندگانی صحرائی نیز قادر است که افکار و مرام عالی در زمینه سیاستمداری یا سردانگی پرورش دهد. او که جنگاور

دلیر و خداوند شمشیر و تیرانداز ماهر و سوارکاری ممتاز بود، در زندگی خصوصی رسم و عادت پرهیزکاری و در خدمت و کار مردم شعار مهربانی و انسانی داشت. در نظریات سیاسی خود اهل اعتدال و آزادی بود، از شایستگی بهره‌کافی و رفتار و منش بزرگواری داشت، سرکرده‌ای نمونه و غایت مطلوب جهان ایلی بود.

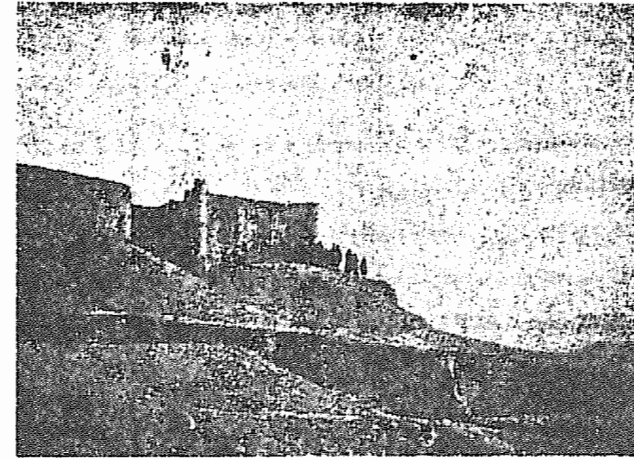
تدبیرات او بسیار عالی‌تر از آن بود که از محیط قومی وی انتظار می‌رفت. آفت راهزنی را منسوخ کرد، افراد ایل را به استقرار و کشت و زرع تشویق نمود و بر میزان کلی به امور آبادانی و عمرانی پرداخت. از تجارت حمایت کرد و پیشنهادهای لیارد را در باره بسط داد و ستد با انگلستان به حسن قبول تلقی نمود. نفرت ایل که وی بر آنها با عدالت و مدارا حکومت و عواید عادلانه دریافت می‌کرد نسبت به او احترام بسیار می‌نمودند و فدائی او بودند.

حکم مرگ و زندگی افراد در ید اختیار او بود و می‌توانست ۱۰۰۰۰ تا ۲۰۰۰ نفر مرد جنگی که ۲۰۰۰ تا ۳۰۰۰ تن ایشان سوار بودند آماده کند. علاوه بر حکومت ایل و طایفه خود شوشتر را هم اداره می‌کرد و در ذوق نفوذ بسیار داشت. وی رامهرمز را از والی فارس اجاره کرده بود و دو بار تا بهبهان پیش رفت و یک دفعه نیز هویزه را تابع خود ساخت و شیخ کعب را از فلاحیه بیرون کرد.

در سال ۱۸۳۶ دولت ایران لشکریانی به سرکوبی او فرستاد که رالینسن هم از افسران آن بود. وی تسلیم شد، ولی باز شاه از قدرت او نگران می‌نمود و به ثروت و مال او چشم دوخته بود. پس بار دیگر در سال ۱۸۴۰ او را یاغی خواندند و لشکری با فرماندهی منوچهرخان معتمدالدوله که در حکومت اصفهان از جهات سختگیری و صلابت، نام و شهرت پیدا کرده بود در ۱۸۴۱ برای قلع و قمع او مأمور شد. داستان این زدو خورد را لیارد شرح داده است و نیک حاکی از نحوه کار و پیکار ایرانیان در یک جنگ داخلی است.

در آن گیلو دار خانواده‌اش گرفتار شدند و خود او نزد شیخ کعب طایفه

تیمیر، پناه جست، ولی با سوگند قرآن که از جاننش درگذرند ترغیب شد که به معتمد تسلیم شود. این لشکرکشی نتیجه مطلوب داد، چون سردار دستگیر شد و یاقید زنجیر او را روانه پایتخت کردند، تا به سال ۱۸۵۱ که در زندان وفات یافت. برادران و فرزندان سرنوشته همانندی داشتند. با از بین رفتن محمد تقی خان کار طایفه چهارلنگ زار شد و دیگر روزگار سابق پیش نیامد، بعضی از افراد او قلعه تول را که مرکز سردار بود در تصرف خود نگاه داشته‌اند. در اینجاست که از آن قلعه وساکنانش چنانکه در سال ۱۸۹۰ وجود داشته چاپ شده است.

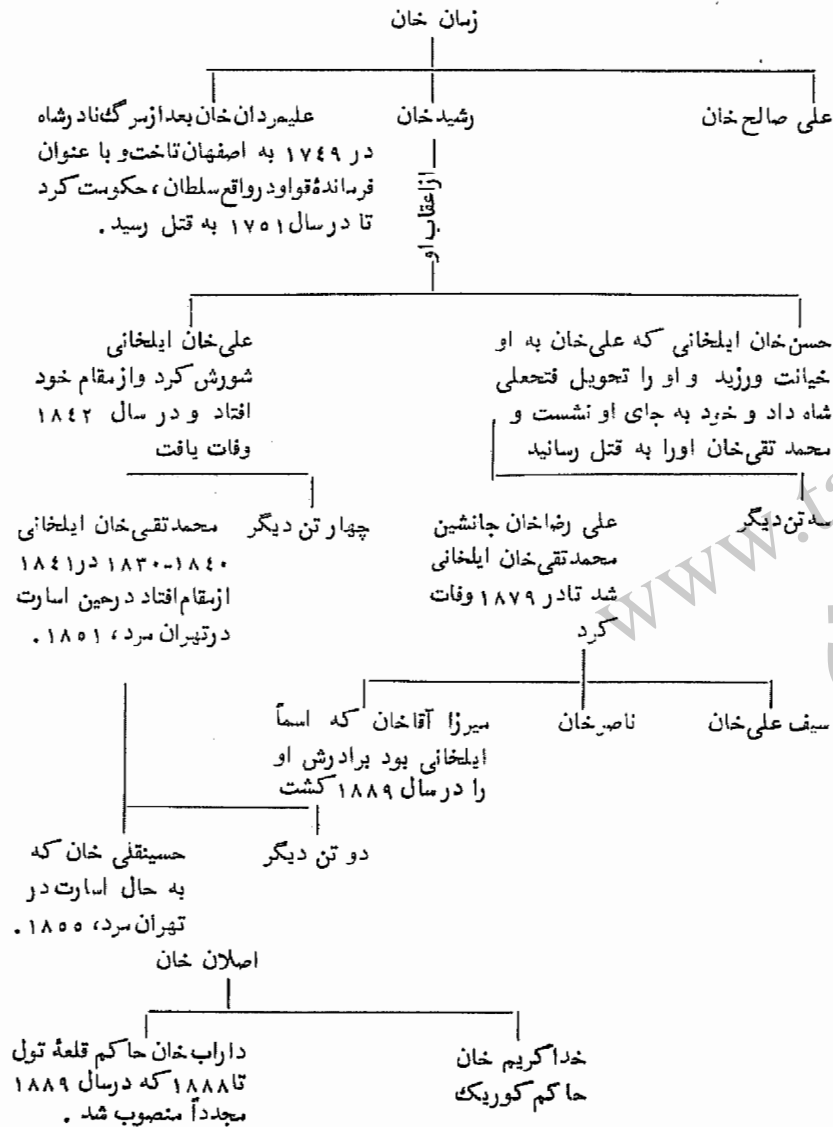


قلعه تول

رئیس کنونی این طایفه چراغعلی خان است که با دختر ایلخانی هفت-لنگ ازدواج کرده است، بنابراین داماد اسفندیارخان ایل بیگی فعلی است. نسب‌نامه ایلخانی را که از منابع متعدد فراهم شده است در این جا ضمیمه کرده‌ام.

۱ - قلعه تول ساختمان بزرگی از گل و آجر است بر تپه‌ای که در حدود ۱۰۰ پارتفاع دارد و در هشتاد میلی مشرق شوشر در دشتی واقع شده است. این قلعه یک بنای مکعب با پنج برج و قسمت درونی آن دارای دوماحوطه جداگانه است، گنجایش پادگان نیرومندی را دارد. دهکده‌ای با آلونک‌های گلی در پای تپه است و چادرهای سیاه در جلو آن دیده می‌شود.

خانواده صاحب مقام چهارلنگ (کونورزی)



تیره‌های فرعی قبایل چهارلنگ

کنورسی محمدجعفوی پاپا جعفری پوسینه کول آری وند ارکول برون بوربرون آسیا سفتی شیخ تمبی کری وند استاگی	دوبود بوربودی ها را جزو هفت لنگ آورده است .	محمد جعفری پاپا جعفری حسین صوفی عشر وند خارگول بوری وند تمبی غریب وند قالی وند ساداتا - کاکلی	سمائی
محمود صالح	موسوی هورنی بازارا جانگانی موسی وند	سوزاوی هارورنی اریناهی (چهار؟) سعادت شاه قطب الدین سعادت پروان علی پوران دو دانگه شیخ کارکون شوله لیواس کوتالی	سوزاوی هارورنی
موگوئی	بچول بهمشری شیرازی ایماری	اناره	

بقیه تیره‌های فرعی قبایل چهارلنگ

	دوویسی سلک چپواه چرم مدوان قیماس شیازی البوشی غزه بروگونی مدیوار سوری پال سوادکو غلام عیوضی آسا خلیل اوماسی ترونی	دویستی سیرلاک چواه چرم مکدی کیماسی سیاسی تفرقه فاهدار سعادت سعید سعادت صالح اوتاه		
جانیکی گرمسیر	مکاوندی موم بنی بول ویسی	ماکیاوند موم بنی بول وازی- (یعنی - ابوالعیاسی)	شاخه های فرعی هند زنگنه	مکاوند مومابون
		زنگنه گالگیری (که دوبود جزو دینارونی ذکر کرده است) .		

هفت لنگ - با از بین رفتن رئیس ایل چهار لنگ نوبت سروری طایفه هفت لنگ فرا رسیده که از آن پس همواره بی معارض دوام یافته است. جعفرقلی خان راکه قبلاً هم نامش به میان آمد، معتمدالدوله، ایلخانی برگزیده که با وجود سابقه بدی که او داشت این مقام رهبری دور از انتظار بشمار می رفت. چون برای آنکه به این مقام برسد چهارده تن از منسوبان خود و حتی برادرش را به دیار عدم فرستاد و مانند پدر خود در مواقعی که با دولت ایران کشمکش داشت - خود او نیز زود به همین راه افتاد - به پناهگاه غیرقابل نفوذ خود در دز رفت و با آنکه محاصره اش کرده بودند لطمه ای به وضع او نرسید. سپس وی فرار را بر قرار ترجیح داد و کلبعلی خان از طایفه دورکی که قلعه مستحکم معروفی داشت جانشین او گردید، اما در حدود سال ۱۸۵۰ پسر جعفرقلی خان به نام حسینقلی خان در میان ایل و طایفه نفوذ فراوان بدست آورد. کلبعلی خان راکشت و بر همه برتری یافت و این وضع و حال بدون مبارزه و معارض تاسی سال دوام داشت و جانشین براننده قهرمان وحاسی لیارد گردید.

حسینقلی خان وجود و اخلاق نیک ممتاز داشت و با قدرت تمام بر همه بیروان خود حکومت می کرد، راهزنی را از بین برد، راههارا امن کرد، جاده ها و کاروانسراها ساخت و طالب بسط روابط تجارتي با انگلستان و تأمین راه بازرگانی بین اصفهان و شوشتر بود، ولی درخشندگی نفر هیچ وقت در ایران بی خطر نبوده است، خاصه در این دوره قرین تمرکز و با اقتدار ناصری.

در ژوئن ۱۸۸۲ حسینقلی خان که تازه از ظل السلطان با سبک شاهانه ای در مقررکوهستانی خود پذیرائی کرده بود به اصفهان دعوت و همانجا به امر میزبان شهزاده خود معدوم شد. ظل السلطان گناه آن واقعه را به گردن تهران انداخت. در هر حال ناصرالدین شاه از جریان این کار بی اطلاع نبوده است، ضمناً اسفندیارخان فرزند ارشد خان مقتول نیز به حبس افتاد و شش سال زندانی بود و همه این وقایع بر روال رویه دولت در تضعیف طوایف و ایلات صحرا نشین بود.

مناصب سه گانه - سه مقام رسمی در اختیار سران ایل بختیاری است. این مقامات با آنکه هیچ وقت نصیب داوطلبی نمی شود که از این طایفه نباشد، هم از جانب شهریار مقرر می دارد و هم مرحمتی اوست که در ضمن هم تطمیع نافع است و هم دامنه وسیع اقتدارات همایونی را نشان می دهد. این مناصب ایلخانی یا رئیس ایل، ایل بیگی یا نفر ثانی و دیگر سمت حاکم چهار مجال است و این مقام آخری هر چند که فی ذاته ایلی نیست با سیاست ایلی خیلی ارتباط دارد، از آن جهت که صاحبان این مقامات از مالکان عمده حدود خود می باشند.

بعد از قتل حسینقلی خان برادرش امامقلی خان به جای او به ایلخانی منصوب و برادر سوم رضاقلی خان ایل بیگی شد و بقیه نفرات طایفه هم گروگان در تهران ماندند، ولی پس از سقوط ظل السلطان در فوریه ۱۸۸۸ باز بخت ها زیرو رو شد، اسفندیارخان فرزند ایلخانی مقتول از حبس آزاد و مورد حمایت شاهانه واقع گردید. عموی او امامقلی خان معزول و رضاقلی خان جانشین او شد، اسفندیارخان هم به ایل بیگی منصوب گشت. چون ایلخانی معزول از اجرای فرمان سرکشی نمود، رقیبان کامگار با کمک قشون ایران به سرکوبی او شتافتند و او را با همرا هانش تا چاقخور تعقیب و ناچار به فرار کردند.

اسفندیارخان هم از این ماجرا با لقب صمصام السلطنه سر بر آورد و ترتیبات قبلی نیز تثبیت شد، اما دو سال بیشتر دوام ننموده در ۱۸۹۰ چندی بعد از مسافرت حضرات سه گانه را به مناسبت نوروز که روز تغییر و تبدیل مناصب است به تهران فراخواندند. شاهین بخت بار دیگر سیر قهقرائی نمود، زیرا که امامقلی خان به مقام ایلخانی رسید، اسفندیارخان ایل بیگی ماند و رضاقلی خان حاکم چهار مجال شد و آن قرار سه گانه هنوز باقی است.

صفات و احساسات حضرات سه گانه - با آنکه این سه نفر به ظاهر دوستی دارند در باطن بین ایشان اختلاف و نفاق هست و این وضع تازه به هیچ وجه پایدار نخواهد ماند. دو عموز جهات سن و اخلاق و سابقه با یردار زاده که مورد علاقه زیر دستانش است تفاوت دارند.

امامقلی خان ایلخانی جدید شصت و هشت ساله است ، او را گاهی حاجی ایلخانی می نامند ، زیرا که بعد از احراز مقام به سفر حج رفته است . وی را کم بخت نیز نام داده اند ، چون سرگذشت پر حوادثی داشته است . بعضی از زیر دستانش او را دوست می دارند و عادل و ملاحظه کارش می شمارند ، اما سرگذشت او هم در اخلاق و قیافه او تأثیر نموده است .

بی اعتمادی و بد بینی از صورت و سیرت وی نمودار است و به مناسبت مقام ایلخانی سالانه ۱۰۰۰ تومان یا ۲۸۰ لیبره مقرر دارد و خراجی به سلطان می دهد که سرانه دو تومان بابت هر خانوار است . برادرش رضاقلی خان که پنج سال از او جوان تر است بابت عواید چهار محال سالانه ۵۷۰ لیبره پرداخت می کند . می گویند مردی حریص و خسیس است و با آنکه در سال ۱۸۸۸ طرفدار برادرزاده خود بود حالا با هم روابطی ندارند .

پسر او سرتیپ فوج بختیاری است که در همانجا مستقرند . اسفندیار خان هم از اثرات مصایب گذشته مصون نمانده است . قتل پدر و حبس او ، وی را بیزار ساخته بعلاوه نگاه و رفتار زیر دستان که او را شایسته مقام بالا تر می پندارند و از آن محروم مانده در روحیه او تأثیر نموده است . با وجود این وی هنوز جوان می نماید و اگر از طرف دولت ایران محظور تازه ای ایجاد نشود بعید نیست که مآلاً ریاست طایفه خود را احراز کند .

با ملاحظه تصویری که در اینجا آورده ام باطن حضرات سه گانه راسی توان دریافت و نسب نامه ای هم از ایشان تهیه و برای تأیید به تهران نیز فرستاده شده است که ملاحظه می شود . هر ساله این سه نفر در چاقخور جلسه ای ترتیب می دهند تا درباره برنامه کار سال آینده مذاکره کنند . در تابستان گذشته ، ۱۸۹۱ از شنیدن خبر بروز خصومت در میان ایشان هیچ تعجیبی ننموده ام ، ولی هنوز اختلاف بین آنها به جدال مستقیم نکشیده است .

فهرست تیره ها = یکی از اثرات پایدار مقام برتری ریاست در طایفه هفت -



اسام قلّی خان ایلخانی اسفندیار خان ایل یکی
« خان های بختیاری »

رضاقلی خان
حاکم چهارمحال

۱۰۰ پا ارتفاع داشته قلعه‌ای ساخته که در حیات خود او اقامتگاه آبرومندی با میز و صندلی و آویزها و آیینه‌ها و نقاشی‌های فرنگی بوده، بعد از مرگ بانی، این محل نیز به خرابی افتاده، زلزله هم آنجا را خیلی خراب کرده است. ولی ایلخانی در بیست میلی آن در راه اصفهان خانه ییلاقی دارد به نام پرادومباکه نیک زیبا ساخته و مجهز کرده‌اند و حاکی از میزان تأثیر و نفوذ اسباب تمدن در ذهن سران طایفه است که به پایتخت رفت و آمد می‌کنند. خود ایشان در این بناها و یا دستگاه‌های اطراف و پائین آن اقامت دارند و چادرهای سیاه ایل همه در اطراف آن محل برافراشته است.

زندگی و عادات بختیاری - راجع به زندگانی سران این طایفه شرحی ذکر کرده‌ام، اینک جا دارد مختصری هم درباره افراد ایشان بیان کنم. گله داری کار عمده آنهاست و گاو و گوسفند سرمایه اصلی آنها محسوب می‌شود. می‌گویند در حدود ۳۰۰۰ گوسفند در کوهستانات بختیاری است، ولی این چادر نشین‌ها دادوستد محدودی دارند، فقط گوسفند مصرف اصفهان را تأمین می‌کنند و در دشت‌های دزفول و شوشتر توتون می‌کارند. گاهی نیز اضافه محصول غله را می‌فروشند. اما در واقع همه کاشته خویش را در محل مصرف می‌کنند.

در دوره‌های سابق سران ایل اصطلیل‌های مفصل داشتند و اسب نژاد بختیاری شهرتی داشته که هنوز هم باقی است. این حیوانات از نژاد مخلوط‌اند، رگ قوی عرب در آنهاست و خیلی هم با وضع آن سر زمین متناسب‌اند. چالاک و قوی‌پا و پر طاقت‌اند، اما از تعداد آنها بسیار کاسته شده است و دیگر این ایل قادر نیست مثل دوره محمدتقی‌خان فوج‌های سوار چند هزار نفری آماده سازد. پرورش و نگاهداری قاطر دیگر در آنجا رواج ندارد، آنرا فقط برای باربری بکار می‌برند، اما الاغ‌هایی از نوع ممتاز دارند.

اکثریت تام ایل فقیرند و در چادرهای سیاه آنها زرویمی نیست، ولی ابزار آهنی و مسی یافته می‌شود. باید گفت که تعلیم و سواد هم ندارند، مگر در

میان خانواده سران طایفه که گاهی میرزا دردستگاه خود دارند. در دهات مستقر ملای ده مکتب‌خانه دارد هر چند که سواد آنها بسیار کم است. در ظاهر و بنا بر ارث بختیاری‌ها مسلمان‌اند، اما نام پیغمبر و کتاب آسمانی را چندان به میان نمی‌آورند. مسجدی هم ندارند و مزار پیرها یا مردگان مقدس را احترام می‌گذارند و زیارت می‌کنند و هر سنگی که بر مزار بگذارند، نشانه مستجاب شدن و یا برگزاری دعاست.

با وجود این بختیاری‌ها عقیده ساده خاصی دارند. به خداوند و وحدانیت او و به بهشت و دوزخ و همچنین به روز قیامت و آخرت معتقد هستند، قبرستان آنها در دامنه تپه واقع و بدون حصار و نرده است. پیکره شیری که ناشیانه و ناقص حجاری شده و بر آن شکل شمشیر و تفنگ و خنجر و یراق و فشنگ شخص متوفی حجاری شده است بر قبر افراد ایل دیده می‌شود.

صفات ایشان اختلاطی از وقار و سنگینی و هرزگی است، زیرا که از طرفی با شرم‌اند، اگر چه توأم با خودداری است و خوش سلوک و مطیع و مهمان نوازند و به علائق خانوادگی و ایلی سخت پابند و از نقایص اخلاقی اکثر ایرانیها نیک منزله‌اند. از طرف دیگر اگر تحریک شوند خاصه در مورد خونخواهی پاک و وحشی‌اند و این اخلاق را نیز طی چندین نسل داشته‌اند. تا آنجا که گاهی تمام افراد یک خانواده از بین رفته‌اند. در رشته دستبرد هم مهارت بسیار دارند و جهانگردی نیست که این عادت آنها را قید نموده و یا اثر آنرا خود ندیده باشد، از استاکر ۲ در سال ۱۸۳۱ تا بانو پیشاپ در سال ۱۸۹۰. در نظر اهالی شهرها شکل و ریخت ایشان نسبت به قیافه دهاتیان ایرانی تفاوت و تازگی دارد. زندگانی آنها از

۱- فرایر در قرن هفدهم در ایران اطلاع حاصل کرده بود که علامتی از شیر بر سنگ قبر حاکی است که متوفی در عین نیروی بدنی و برناتی در گذشته است. این قول را با داستانی مقایسه کنیم که به پوزانیاس Pausanias منسوب و راجع است به اهالی شهر تب که در جنگ برضد فیلیپ از بین رفته بودند و قبرشان علامت شیر داشت و آن دال بر مرگ دلاورانه آنها بوده است.

فروبا یکی های بلید بکلی عاری است و در سیرت و قیافه ایشان هوای آزادگی مرزوبوم کوهستانی آنها نیک شهود است.

قیافه و لباس - از لحاظ لباس و قیافه هیأت خارجی آنها تیره است، موی سرشان سیاه است و آنرا به صورت دوشاخه زلف تاییده بردو بناگوش می اندازند. ابروهای انبوه و چشمانی درخشان زیر آن نیز سیاه است. ریش و سبیل و کلاه کوچک تیره بر سر دارند نیم تنه مردها هم سیاه است. چادر زنان نیز برنگ کبود- تیره است. مردها قوی بنیه اند و قیافه ای ستر دارند و اثر نجابت خانوادگی در چهره ایشان عیان است. شلوارهای گشاد می پوشند و نیم تنه چاک دار و قطار فشنگ در کمر دارند و تفنگ مارتینی- پی بوری بر دوش.

شمشیرشان از پهلوی زین آویخته است و خنجر و هفت تیر بر کمر می بندند. تعداد زوجات تقریباً عمومیت دارد، حتی افراد فقیر هم بیش از یک زن دارند. از طرف دیگر زنا بسیار نادر است و سعادت خانوادگی نیک تأمین. شرحی که لیارد در باره زندگانی خانوادگی سرکرده چهارلنگ نوشته است از دلپذیرترین قسمت داستان اوست. زنها چاقچور شبیه شلوار لیفه دار می پوشند، یعنی به اصطلاح رایج اواخر قرن نوزدهم دامن چاک دار و پیراهن گشاد که روی آن شال می بندند.

بدبختانه زندگی ایلی فاقد نظافت است و به همین دلیل امراض جلدی و چشم شایع. بعضی هاناخوشی چشم را از سر مبالغه به نور خیرکننده آفتاب که از صخره های کوه و شن منعکس می شود و بواسطه کلاه بی لبه قومی نسبت داده اند.

صفات نظامی - بختیاری ها در فن اسب سواری همواره مشهور بوده اند. از کودکی سواری می آموزند و در جاهای دشوار بسیار چالاک می تازند و می توانند در حین چهار نعل هدف گیری کنند و در حال سواری به شیرین کاری قادرند که یادآور مهارت و دلیری افراد منطقه غربی امریکاست.

ایشان تیرزن ماهری هستند خواه با تفنگ ساچمه ای یا با فشنگ و بخصوص از مسافت کم و به همین علاقه بی انتهای تیراندازی آنهاست که گاهش حیوانات شکاری را در کوهستانهای بختیاری می توان نسبت داد.



گروهی از بختیاری ها در کارون نوقالی

پنجاه سال پیش هنگامی که لیارد در آنجا بود بزکوهی (پاسنگ‌پازن) میش کوهی، گوزن، غزال، گرگ و خرس فراوان بود، ولی سیاحان بعدی چیزی که قابل تشویق شکارچیان باشد نیافته‌اند. این قبیل افراد بختیاری برای کار سربازی استعداد عالی دارند و بطوری که در موردی دیگر اشاره کرده‌ام امید است در آینده این افراد کوهستانی در صف همقطاران اروپائی خود گام بردارند.

در حال حاضر آنها ازجهات نظم و تعلیمات پاک خام اند، فقط دسته‌های پراکنده با استعداد لشکر پادشاهی محسوب می‌شوند. اسما دولت اختیار دارد که یک سوار و دو پیاده از هر ده خانوار سربازگیری کند، اما در عمل فقط دو فوج سوار بختیاری است که هر کدام صدسوارمجهز و آماده دارد و یکی از آنها در تهران مستقر است و در واقع گروگان خوش رفتاری ایل اند، نه آنکه از لحاظ قدرت نظامی مرکزی شایان توجه باشند و هر دو دسته هم در زیر فرماندهی یکی از افسران جوان خانواده ایلخانی اند و شهریارهم درصدد سلب این حق فرماندهی آنها بر نمی‌آید. هر دو فوج را ایلخانی نگاهداری ومجهز و اسب‌های آنها را فراهم می‌کند (این نفرات بجای کلاه سیاه به رسم شناسائی کلاه سفید دارند) و از شاه مواجب می‌گیرند آن هم به صورت تخفیف عوایدی که ایلخانی باید بپردازد. راجع به افراد چریک بطوری که بنا بر دلالت محدود و خاص این کلمه است می‌توان گفت که ایلخانی قادر است از ۸۰۰۰ تا ۱۰۰۰۰ نفر آماده جنگ فراهم سازد.

دزها - آثار طبیعی دیگری هم در سرزمین بختیاری هست که جا دارد به ذکر آن مبادرت شود. عمده‌ترین آنها چند سنگ‌گاه طبیعی در نواحی کوهستانی است که در ایران دز می‌نامند. این استحکامات که معمولا شامل کوه منفردی است یا قله‌ای کوهستانی است که در بعضی جاها سنگ را تراشیده‌اند و دسترسی به آن سخت دشوار است و در همان بالای کوه چراگاه گوسفند و چشمه طبیعی یا چاه آب هست که موجب تسهیل زندگانی نیمه فئودال یاغیان بوده و به همین منظور هم مورد استفاده واقع شده است.

پیش از آنکه توپخانه اختراع شده باشد، سنگر غیرقابل نفوذی برای سرکرده‌های یاغی بود و هنوز هم در این سرزمین که حمل و نقل توپها آسان نیست پناهگاه عمده است. از این استحکامات طبیعی دوتا درحوالی شوشتر و دزفول خیلی معروف‌اند: یکی از اسدخان (زیرا که مقر زمستانی این رئیس طایفه و بعد هم اقامتگاه پسر او جعفرقلی‌خان بود) و آن در شانزده فرسخی شمال شرقی شوشتر است و قبل از آنکه به طایفه هفت‌لنگ برسد از استحکامات تیره مگووی و به دز ملکان معروف بوده از آن جهت که چنین محل ممتاز را فقط فرشتگان آسمانی ممکن بود به انسان ارزانی دارند.

لیارد چندین روز در آنجا اقامت نموده و آنرا صخره‌ای دارای سه‌میل محیط نوشته است که فقط با پله‌های بلند و سوراخ‌هایی که در کوه کنده‌اند امکان دسترسی به آن بوده است. از آن بالا به طبقه پائین‌تر می‌آمدند که چشمه‌های طبیعی و چند آلتوک داشته و با زحمت بسیار از آنجا عبور کردن به مرتبه فوقانی کوه مقدور بود. سنگر دیگر که دزشاهی نام دارد در زمان لیارد به کلبعلی خان متعلق بود که پس از وفات او به حسینقلی‌خان رسید و آن در پانزده میلی شمال شرقی دزفول در نزدیکی آب دز واقع است و شامل ارتفاعاتی است که در بالای کوه چند میل محیط آن است و پهلوه‌های عمودی ۱۰۰ پا دارد. فقط از راه باریکی که قسمتی از آنرا در صخره تراشیده و قسمتی را هم فراهم ساخته‌اند، می‌توان به قله رفت که در آنجا چند کلبه و غار و چشمه وزمین زراعتی هست. این هر دو قرارگاه کوهستانی متعلق به ایلخانی بختیاری است.

دز سوم در مون‌گشت واقع است که در قرون وسطی از استحکامات اتابکان بود و نه ماه در مقابل حمله هلاکوخان مقاومت نمود. در نیمه اول این قرن آنجا سنگ‌گاه محمدتقی خان بود که می‌گویند هیچ وقت بدست دشمن نیفتاد. در این محل نیز صخره را تا ۱۰۰ پا با تراش آماده کرده‌اند. محیط قله آن نیم‌میل است، دارای چشمه‌های دائمی و غارهای طبیعی است که گنجایش ۱۰۰۰ نفر را دارد.

از این قبیل استحکامات در حدود جنوبی‌تر در منطقه مسنی نیز هست که یکی بخصوص گل‌گلاب نام دارد و در جنوب بهبهان واقع است و دز سفید که باز از آن نام خواهم برد. دزدیگر که متفاوت است در کانون ارژنگ در شمال غربی کوهستانهای بختیاری است و آن مشتمل بر چندین غار و حفره کم عمق است که در صخره ساخته‌اند و بزرگترین آن دوازده پا در بیست پاست و فقط بوسیله راه باریکی که شیب تندی هم دارد می‌توان بر آن بالا رفت و به محراب خان سر کرده طایفه عیسی‌وند لر بختیاری متعلق است. از خصایص این سنگ‌های طبیعی آن است که هر چند حمله پیاده بر آنجا سخت دشوار است، ولی می‌توان این استحکامات را از تپه‌های مجاور و مقابل در این روزگار جدید باتوپ آسان گلوله باران کرد و بنا بر این ارزش نظامی آنها بکلی نقصان می‌یابد.

بروجرد - در انتهای شمال شرقی سرزمین بختیاری شهر عمده بروجرد (ارتفاع ۴۰۰۰ پا) واقع شده است. این شهر مرکز و حاکم‌نشین ناحیه‌ای است که در واقع به منطقه اراک تعلق دارد، ولی چون در چندین محال آن بختیاری‌ها سکونت دارند و حاکم آن برعهده‌ای از ایشان حکومت می‌کند، ذکر شرح این شهر در اینجا بی‌مناسبت نیست.

بروجرد حائز اهمیت تجارتي است، زیرا که جاده‌های دزفول، کرمانشاه، همدان، تهران و اصفهان از آنجا می‌گذرد و بطوری که قبلاً اشاره کرده‌ام، به این مناسبت، هم اهمیت تجارتي دارد و هم نظامی. در این شهر کسب و کار بسیار بارونق و مقدار جمعیت آن ۱۷۰۰۰ نفر است و در ناحیه‌ای پر آب واقع شده است و از آب دز مشروب می‌شود و دهات فراوان دارد که میوه‌های آنها مشهور است. شهر با دیواری گلی محصور گردیده و محیط آن پنج میل است و پنج دروازه دارد. از مصنوعات عمده آن چلوارهای رنگین است که طرح‌های محلی را بوسیله قالب‌های دستی که چوبی است بر آن نقش می‌کنند.

دزفول - در حدود غربی خاک بختیاری و حوزه نهائی آب دز شهر جالب

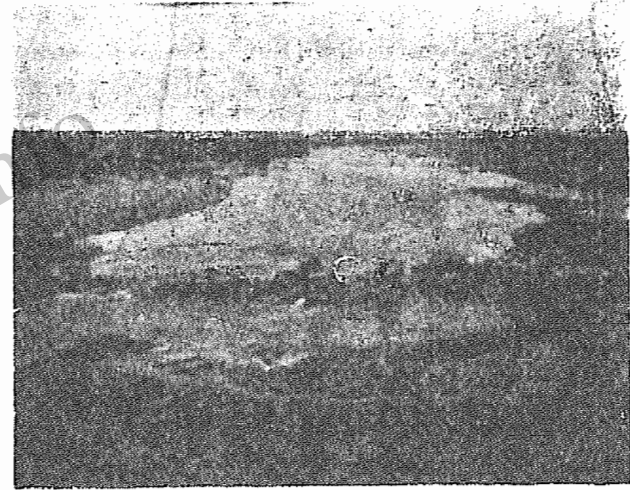
توجه ویی اهمیت دزفول واقع گردیده است (دزفول-دزپل). این نام بواسطه پل باشکوه مجاور آنجاست که بدون شک به دوره ساسانیان متعلق است. قسمت زیرین این پل از سنگ است و قسمت فوقانی که آجری است ظاهراً قدیم‌تر می‌نماید، ۳۰ و یارد طول و بیست و دو طاق به شکل و اندازه مختلف دارد و مثل پل دیگری در همان حدود به وضع خراب افتاده است.

دوتا از طاقها اخیراً فرو ریخته است، اما در شوشتر ارتباط بین دو ساحل برقرار است. در طرف سرچشمه رودخانه چند آسیاب بر صخره‌ها ساخته‌اند که بوسیله پلهای سست بنیاد یاسنگ فرش به هم مربوط شده است. این آسیابها بوسیله جریان رودخانه کار می‌کند و منظره دیدنی دارد. دزفول از چندین جهت با شوشتر متفاوت است (فاصله بین آن دو تقریباً چهل میل است) از این رو من شرح مبسوطی ذکر خواهم کرد و خوانندگان را به فصل آینده مراجعه می‌دهم که شرح مشاهدات خودم ذکر خواهد شد.

جمعیت دزفول که روزی از شوشتر هم بیشتر بود، می‌گویند حالا تقریباً دو برابر سکنه شهر دیگر است. هر دو شهر جماعت مقدسان اما متعصب دارند و وضع محیط شهر در هر دو کم و بیش یکی است و از لحاظ ساختمانی هم با هم فرق ندارند. در هر دو کسب و تجارت به حالت رکود است و مانند دیگر جاهای مشابه رو به انحطاط چاره ناپذیر.

عمده‌ترین محصول محلی در دزفول نیل سازی است که می‌گویند ۱۲ کارخانه دارد و با آنکه بوسیله مسیر آب دز و کارون که از آن حدود جاری است می‌توان برای حمل و نقل بار استفاده و بدین وسیله میزان صادراتش را دوسه برابر نمود، باز در اثر غفلت و نادانی بازرگانان محلی در حال حاضر اجناس را از جاده‌های خاکی تالنگرگاه عماره در کنار دجله می‌برند و اجناس هم از بصره تا همین جا بوسیله رودخانه می‌آورند و همراه دو بار به مقصد دزفول حمل می‌کنند.

قبل از اینکه در اوایل قرن حاضر شوستر حاکم نشین شود، سابقاً دزفول کرسی حکومت خوزستان بود. در این شهر محمدعلی میرزا کاخ بزرگی ساخته است.



رودخانه و آسیابها در دزفول

(صابی) صبی ها - در دزفول، در شوستر، درهویزه (دشت میشان) و در حمزه (خرمشهر) هنوز عده معدودی از جماعت جالب توجه و نا شناخته ای به نام صبی ها باقی مانده اند که گاهی اشتبهاً عیسویان سن جان (یحیی) نامیده می شوند.

در سابق پیروان این عقیده در بین النهرین خیلی زیاد بودند. در قرن هفدهم پتی دولاکروا نوشته بود که فقط . . . ر. ، نفر از آنها در بصره بودند و حتی در ۱۸۴۰ لیارد . . . تا . . . ۴ نفر از ایشان را در شوستر سراغ کرده بود، اما شیندلر در ۱۸۷۷ می نویسد که فقط . . . خانوار در ایران بوده اند و در دیگر جاها نیز از . . . خانوار تجاوز نمی کرده است. این جماعت خیلی فقیر هستند و غالباً به امور روستائی یا زرگری می پردازند و من چند عدد مهر که از کارهای آنها است در اختیار دارم.

راجع به معتقدات مذهبی آنها ابهام کلی وجود دارد، گاهی ایشان رایهودی و گاهی نیز مسیحی پنداشته اند، ولی از هر دو آیین مزبور پاک بدورند. پیچیدگی و اشکال بیشتری هم راجع به نام آنها هست و اشتبهاً آنها را صابی گفته اند که مردمی ستاره پرست بوده اند و نامشان در تورات آمده است و همان است که در قرآن صابئین ذکر شده است که به تفاوت گفته اند که از کلمه عربی صبا یعنی نعیم آسمانی یا صب نواده اینوک بوده که پیغمبر اصلی این فرقه بشمار می رفته است.

همچنین در زمان خلیفه مأمون به سال ۸۳ میلادی اهالی حران که مشرک و ستاره پرست بودند، بواسطه برکاتی که از این نام انتظار می رفته است آنرا انتخاب کرده اند که به احتمال قوی حقی در این کار نداشته اند. عنوان صابی واقعی از کلمه آرامی جیسون یعنی یافتگان گرفته شده است و خود را مندامی و یحیائی یا پیروان سن جان می خوانده اند و با پتیست پیغمبر اصلی ایشان بوده است.

آنها به پروردگاری خداوند اعتقاد دارند و می گویند که نسبت به تثلیث هم بی علاقه نیستند، کلیسائی ندارند. در مراسم مذهبی آنها غسل تعمید که غالباً تجدید می شود از مراسم عمده است و آب از ارکان بشمار می رود و برای عقد ازدواج و نماز آب جاری از ضروریات است. بعضی از ایشان علامت صلیب بکار می برند که از آن تعبیرهای گوناگون شده است و اثر عبادت و علامت گرایش ایشان به کیش مسیح در زمان قدیم می شمارند.

پنج کتاب دارند که مهم ترین آنها سدره یا کتاب حضرت آدم است که به زبان آرامی است با القباتی که شباهت تام به خط سوری دارد. با آنکه سدره بعد از اسلام هویدا شده است از لحاظ زبان و مبانی به مذاهب قدیم تر شباهت دارد. صبی ها فقط یک زن می گیرند و ختنه کردن در میان آنها مرسوم نیست، اما در خوراک گوشت آداب خاصی را رعایت می نمایند. بعضی از ایشان افکار غیرمانی دوگانه پرستی (غنوسطیه = Genetic) یعنی به جدال بین اصول متضاد اعتقاد دارند، ولی هیچگاه دو جهانگرد از قول و بیان آنها تعریف واحد و ثابتی راجع به

فرقه ایشان نشنیده است. از لحاظ قیافه و لباس باز شناختن آنها از اعراب بسیار دشوار است و با هم سرنویشت واحدی نیز دارند، ایشان با خودی ازدواج می کنند، از کاهش و تحلیل رفتن عده ایشان به فقر و نادانی این جماعت می توان پی برد.

ویزانه های باستان = بارها در این کتاب یاد آور شده ام که سراسر این سرزمین که مورد بررسی ماست در دوران قدیم جمعیتی بیشتر و کار و زندگی بهتر و حکومت با عظمت واقعی داشته است. آثار شکوه گذشته مربوط به دوره ایلام یا شوش که نقطه مبهم و خالی تاریخ بشمار می رود یا عهد هخامنشی و دوره درخشان ماد و پارسیان و دیرتر و نیز زمان برجسته ساسانیان که ایران در هریک از این ادوار عظمت درخشانی یافته بود، در سراسر این منطقه از شرق تا غرب پراکنده است. در حوالی دزفول که بعد از رشته های کوهستانی دشتهای شوش یا ایلام فرا می رسد معظم ترین این آثار به صورت نیمه ویران که تپه های شوش باشد دیده می شود.

شوشان = موضوعی که سبب تهییج فکری و اختلاف نظر دانشمندان نسل پیش شده بود و حتی منتقد تیزی بی مثل رالینسن را دچار سرگردانی نمود، یعنی راز هویت شوشان قدما، اینک به صورت قاطعی آشکار است. شوشتر، سوزان و عناوین احتمالی دیگر از فهرست ها حذف گردیده و محلی که شرحش را در اینجا مطرح می سازم هویت تردیدناپذیر خود را استوار ساخته است.

از بامداد تاریخ شوشان عرصه تجلیات و میدان مبارزات پادشاهان بوده است. در اینجا در دوره های مضبوط تاریخ قومی تورانی بودند که فرمانروایی از نجبای سامی داشتند و بعداً به صورت قلمرو مقتدر و مستقل ایلام درآمد آنها به زبانی که سوزیان شناخته می شود حرف می زدند و آن یکی از سه زبانی است که در کتیبه های پادشاهان هخامنشی بوده و هنوز خواننده نشده است.

۱ - نام ایلام در کتاب مقدس آمده است، دلالت سامی این کلمه نو یا اکلی یا کوهستان است که بعداً نویسندگان قدیمی نام پایتخت آن شوشان یا سوزا را سوزیانا نوشته اند. پرفسور سایس Sayce می گوید که سوزا یا سوسون یعنی شهر قدیمی و از کلمه سوزتی که به معنی سابق است از متن های سوزیانی اقتباس شده است.

در... سال قبل از میلاد پایتخت آنها شوشیناک بود، کد و رلامر (خود - ارلاگمار) یکی از شهروترین فرمانروایان ایشان بود. ایلام پیوسته با امپراتوری - های همسایه خود بابل و آشور در جنگ و ستیز بود و به همان اندازه لطمه می دید که خود صدماتی می رسانید. حمله عظیم سناخریب را برفهای زمستانی در سال ۶۹۷ قبل از میلاد متوقف ساخت، اما پنجاه سال بعد در ۶۴۵ پیش از میلاد آشوربانیپال فرزند و جانشین اسارهادون با فتح و پیروزی در جلو دروازه شوشان ظاهر گردید و خزانه های شاهی را بدست آورد و سی و دو قطعه مجسمه های سلاطین از طلا و نقره و برنز و سرس را با خود برد و به معبد مقدس راه یافت و بیکره خداوند قومی آنها را که نگاهی بر آن مجازات مرگ داشت به تاراج برد و برج عظیم شوشان را با خاک یکسان کرد و شهر را به آتش کشید، این بود انتقام آشور و ماجرای نخستین شکست شوشان.

هنوز یک قرن و نیم نگذشته بود که شوشان با فرمانروائی درخشان داریوش فرزند هیستاسب قد برافراشت. در اینجا یعنی شوش در قصر شهریاران که در سرزمین ایلام واقع است دانیال قویج دوشاخ را در خواب دید. از همین جا جاده شاهی به سارد منتهی می شود که از همانجا خشیارشا راه یونان را در پیش گرفت و در همانجا جمال استر بانوی زیباروی یهود در عالم رویاً نظر اهاسروس (خشیارشا یا اردشیر) را تسخیر کرده بود و در همانجا فرستادگان و پناهندگان یونانی که شوش را بیشتر از تخت جمشید یا اکباتانا پایتخت امپراتوری می پنداشتند بار می یافتند و اخیلوس (اشیل) آنجا را صحنه داستان تراژدی خود پرسه (ایران) قرار داد.

شوشان در واقع قصر زمستانی شاهنشاهان هخامنشی و شهری بسیار وسیع بود که استرابو، دیوارهای آنرا با حصار بابل برابر شمرده بود. رودخانه چواسپس (کرخه) این شهر را دونیم می کند و آب آنرا در ظرفهای سیمین بر سفره شاهنشاهان می بردند و در همین عمارت عظیمی که مایه افتخار و دارای نعمت های

بیشمار شاهانه بود، اسکندر با پیروزی قدم نهاد و شمش های نقره و طلا به ارزش تقریباً ده میلیون لیره استرلینگ به چنگ آورد.

بعد از دوره سردار مقدونی شهر رو به خرابی افتاد تا وقتی که شاپور دوم آنرا تجدید بنا کرد و ایرانشهر شاپور نامید. هنگام حمله تازیان استحکاماتش از بین رفت، اما شهر باقی ماند و در قرون وسطی همدریف با اهواز مرکز کشت نیشکر خوزستان شد. ستونها و سنگهای آن در ساختمان کاخ پادشاهان ساسانی بکار رفت. از یادگارهای عظمت دیرین فقط تپه های عظیم باقی مانده است که خار و بیسه فراوان آنرا فرا گرفته بود، بطوری که از دشت های بین رودخانه های کرخه و آب دزد دیده نمی شده است تا آنکه در نیمه قرن حاضر لفتوس و ویلیامز با بیل حفاری وارد صحنه شده اند.

لفتوس و دیولافوا - نتایج حفاریات لفتوس که شرح آن در کتابش مندرج

است هم بسیار مایه خشنودی و هم غیر کافی بود. از آن جهت رضایت بعضی بود که اکتشاف بقایای قصر شاهی آغاز شده بود و شاهدان کتیبه های داریوش پسر هیستاسپ و سپس اردشیر بود که به وجه نمایانی در آنجا بدست آمد. وی بطور تحقیق ثابت نمود که تپه عظیم شوش همان سوزای قدما و شوشانی است که در کتابهای مقدس ذکر شده است، ولی از آن جهت کم و غیر کافی بود که تونل ها و گودالهایی که هنوز در تپه بزرگ به نظر می رسید به اندازه کافی مکشوف نشده بود.

پس کارهای بیشتری بر عهده کاردان دیگری در همین زمینه افتاد و این شخص آقای دیولافوا بود که بار دیگر در سال ۱۸۸۱-۸۲ به اتفاق زن پرکار خود که وقایع نگار این مسافرت شده بود به ایران رفته و تپه های شوش را بازدید کرده بود. در سال ۱۸۸۴ به آنجا رفت و با اجازه شاه و همراهی دولت فرانسه کاوشها را بر پایه وسیع و علمی تعقیب کرد. نتایج این کار و کوشش به صورت آثاری ادبی بوسیله این باستان شناس و بانوی او به جهانیان عرضه شده است و آنچه

هم که بدست آورده اند بانهایت سرفرازی در تالار سوزه لوور در پاریس به نمایش گذارده شده است.

تپه های شوش - در پانزده میلی جنوب غربی دزفول تپه های حیرت آور شوش سر به فلک کشیده است و آن در ساحل چپ رودخانه کوچک شاور (اصلا شاپور) واقع گردیده است که در همان حوالی در سمت شمالی سرچشمه می گیرد و در بستر عمیق و کم عرض از پائین قبر دانیال می گذرد، بین رودهای آب دز و درشش و نیم میلی جهت شرقی و کرخه که در یک و نیم میلی غربی آنجاست. این رودخانه محله پر جمعیت شهر قدیم را از حوزه ارگ و قصر جدا می ساخته است. جمع محیط آن در پائین تپه ها شش تا هفت میل می شود و دارای سه طبقه است. در طبقه تحتانی شهر قدیمی واقع بود. طبقه دوم که به شکل مستطیل است دو میل و نیم محیط و ۷۳ پا ارتفاع دارد و همان جای مستحکم محل قصر بوده و قسمت فوقانی با ۱۲۰ پا ارتفاع و ۱۱۰۰ یارد محیط سطح تحتانی و ۸۰ یارد محیط قسمت فوقانی ارگ بوده که هنوز قلعه شوش خوانده می شود.

اکتشافات دیولافوا - آقای دیولافوا این راز را باز نمود که قصر داریوش در اثر آتش سوزی معدوم شده بود و یک قرن بعد بر خرابه های آن اردشیر منهن - خوش حافظه (۳۰۹-۵۰۰ ق. م) بنای باشکوه تری ساخت و از این بنا یک نمونه خیالی بوسیله آقای دیولافوا تهیه و در لوور گذاشته شده است. آثار عمده دستگاه قبلی که وی کشف کرد بقایای چندی است که او بانهایت دقت بهم پیوسته و با سبک آزادانه ای به صورت اصلی در آورده است و آن دو کتیبه بسیار ممتاز از تیراندازان و شیرهاست که نمای کاخ ثانوی را زینت داده بود و عالی ترین نمونه از هنر مینا کاری بالوان گوناگون بر آجر است که اختراع بابلی هاست (در نینوا اثری از آن نبوده

۱ - Eulaeus - ۲ - تالار داریوش و اردشیر در شوش (چون بنا بر احتمال تجدید بنایی از عمارت اصلی است) از حیث شکل و طرح نمونه بزرگ تری از تالار تخت خشیارشا در تخت جمشید است و سه ایوان هر کدام با دوازده ستون داشته و مانند ستونهای پایتخت هخامنشی تالار مرکزی دارای سی و شش ستون بوده است بعلاوه سه سر ستون گاو که آقای دیولافوا نمونه های عالی از آن را به لوور انتقال داده است.

است) و شاهنشاهان هخامنشی بخصوص در نقش و نگارهای کاخ شوش آنرا اقتباس کرده بودند و این محل که تابابل فاصله زیادی نداشته، در ناحیه‌ای واقع شده بود که مثل حوالی تخت جمشید نبود که سنگ آسان بدست آید و برعکس خاک رس برای تهیه آجر در آنجا فراوان بوده است.

این کتیبه تیراندازان شاهی صفی از جنگاوران در نقوش برجسته است که پنج پا ارتفاع دارد. ریش این افراد و موی سر به سبک آشوریها منگوله‌دار و تاییده است و بر پشت خود ترکش بزرگ و کمان حمل می‌کنند و نیم‌تنه زرد-رنگی در تن دارند که نقش‌ونگار و گل وپته دار است. کلاهی شبیه به عمامه بر سر و سپرهایی باقبه طلایی که در دست دارند آنها را بسان ده هزارسرباز جاویدان نشان می‌دهد که هرودوت در تاریخ خود شرح می‌دهد.

چهره آنها از رنگ تیره تا سفید حاکی از آن است که از نواحی متفاوت بوده‌اند. کتیبه‌های شیر که بین آجرها تعبیه شده است و شامل طرحهای پهنای قرینه‌داری است، جانورانی را نشان می‌دهد که باچنگال گشاده و چشمان آتش-بار و عضلات ستبر و دم گسترده در حال حمله‌اند. رنگها اکثراً سبز، صورتی، آبی و زرد است که بدون شک در مقابل تلاؤ آفتاب سوزان شوش که از دیوارهای قصر انعکاس می‌یافته منظره پرشکوهی پدید می‌آورده است.

آقای دیولافوا ضمناً مقداری مهر و سکه و ظروف و استوانه و شیشه و آلات سفالین متعلق به همان دوره را کشف کرده است که در لوور می‌توان دید. ولی آنچه او پیدا کرده است به مقایسه با بقایای دوره قدیم تر که به احتمال قوی در زیر همین آثار مدفون مانده است چیز عمده‌ای بشمار نمی‌رود. بناهای پادشاهان هخامنشی که تاریخ ساختمانی دیرتری دارند در سطح بالاتر تپه‌ها نهفته است. از این روکاشفین آینده در زیر این آثار نمونه‌های ادوار بس قدیم‌تر را پیدا خواهند کرد که بدان وسیله پی بردن به اسرار قدمت شوش بهتر میسر خواهد گردید.

مال امیر - در همان حوالی چند ویرانه از دوره ساسانیان هست از جمله ایوان کرخه که سابقاً رودخانه‌ای به همین نام در آنجا جاری بود. دیگر جندی شاپور (خیمه شاپور) که در ده میلی جنوب شرقی دزفول واقع است، تنگ بتان در شمال شرقی نزدیک رودخانه دز، که در فرورفتگی کوچکی نزدیک قلعه کوه‌است، دوازده نقش برجسته و کتیبه‌ای در آنجا بر صخره دیده می‌شود که راجع به شرح آن خوانندگان را به نوشته‌های رالینسن و لیارد و شیندلر مراجعه می‌دهم.

اینکه توجه خوانندگان را به حوزه دور افتاده تری در مشرق به سرزمین خاص بختیاری معطوف می‌سازم. در محوطه‌ای که اشاره شده است آثار جالب توجهی از چهار دوره: شوش، هخامنشی، ساسانی و اسلامی دیده می‌شود که جالب‌ترین آن مال امیر جلگه‌ای کوهستانی بادوازده میل طول و پنج میل ونیم پهناست و شامل دریاچه کوچکی است در حدود سرچشمه کارون که لیارد آنجا را دلپذیرترین ناحیه بختیاری نام داده است.

ویرانه‌های اینجا پنج دسته است: ۱- خرابه‌های شهر قدیمی که بر تپه‌ای در حدود شرقی جلگه مزبور واقع است و می‌گویند همان ایدج ساسانی است که در زبان محلی ضیدی می‌باشد و خیتک نامی که در متن‌های سوزی (شوش) آمده است و بعضی‌ها آنجا را همان انزان (خوزستان قدیم) مرکز پادشاهی قدیمی ایران پنداشته‌اند که پیش از پاسارگاد یا تخت جمشید مقرر گروش بوده است. ۲- پنج کتیبه شامل ۱ و ۳ تصویر کوچک بر صخره در دره کلافرا یا فرون در سمت شمال شرقی جلگه با کتیبه درازی به خط میخی که «لیارد» گفته است از همه آثار مشابه در ایران قدیمی‌تر است. ۳- نقش برجسته‌ای نزدیک امامزاده شاهسوار در جهت شرقی جلگه. ۴- مقدار زیادی حجاری درغار وسیعی بنام شکاف سلیمان در گردنه طرف جنوبی جلگه شامل تصاویر افراد روحانی و ستایشگران در حال تضرع با کتیبه‌ای دارای سی و شش سطر به خط میخی پفرنج. این حجاری‌ها در اصل سوزیانی (شوشی) و یا هخامنشی متعلق به قرن هشتم یا نهم قبل از میلاد و دیرتر

است. در گردنه مجاور آنجا به نام هنگ، حجاری‌های ساسانی است که چهره مرکزی آن بیکره پادشاه باموی پرپشت چنبری بر سر است که در دیگر موارد هم دیده ایم.

سوزان (شوش) - در حدود بیست میلی شمال غربی مال امیر و ساحل یمین کارون دشت محدود سوزان (شوش) واقع شده است. ذکر پی در پی این نام و وجود مقبره دیگر و عمده تر دانیال نبی در اینجا و داستان‌هایی که لرها راجع به ویرانه‌های آن حدود بیان می‌کردند رالینسن را که خود به محل نرفته بود به این گمان انداخت که شاید عوض سوزا در آنجا شوشان قدیم واقع بوده.

لیار دکه خود با رنج و صدمات بسیار به محل رفته است لافهای ولایت-پرستی لرها را بر ملا کرد. چند تا از آثار سنگی را که خیلی ناشیانه حجاری و پرداخته شده است و شاید هم پی ساختمانی از دوره ساسانی بوده، لرها مسجد سلیمان یعنی همان سلطانی که در نزد ایشان حرمت و اعتبار فراوان دارد می‌نامند و مقداری ویرانه‌های دیگر را نیز به همین قسم مال ویران نامیده‌اند.

در نقطه‌ای که کارون از جهت شرقی به این جلگه وارد می‌شود هر دو طرف آن سنگ فرش شده است که به اتابکان فارس منسوب می‌دارند و من راجع به آن اشاره‌ای کرده بودم. کمی پایین تر خرابه پل معروف هره‌زاد، در اینجا بر مسیلی ساخته شده و آنرا از عجایب جهان قدیم می‌پنداشته‌اند. در میان جریان آب هم دوتوده انبوه آجری خراب هست که شاید از دوره ساسانی است و طاق‌ها بر آن واقع بوده و در کناره کوه نیز نیم پایه‌های دوره کیانی دیده می‌شود.

وقوع این آثار پی در پی گذشته‌ای که از یادها رفته است و تقریباً کسی راجع به آن اطلاعی ندارد سزاوار کار و پژوهش جهانگردان آینده در این حدود دلدپذیر قلمرو شهریاری خواهد بود و من با تأکید و بلکه حسرت به پژوهندگانی که وقت بیشتر و وسایل کافی در اختیار دارند خاطر نشان می‌کنم که به این نواحی جالب توجه بروند و سراسر آنرا بررسی نمایند و رجای واثق هست که چنین مسافرانی

تاریخ را روشن‌تر خواهند نمود و نام و نشان ممتاز و شایسته‌ای از خویشین به یادگار خواهند گذاشت.

آثار دیگر - در جهت جنوبی‌تر در میان رشته‌های کوهستانی که مسکن تیره‌های متعدد طایفه لر است آثار دیگری مکشوف گردیده و مورد شرح و تعریف واقع شده است که از مهمترین آن حجاری‌هایی است که «دوبود» طرح‌هایی از آنها فراهم ساخته است و در گردنه‌های بنام تنگ سالک در هفت فرسخی بهبهان در ناحیه طایفه بهمنی بختیاری است.

در یکی از دهات ممسنی به اسم نورآباد بین بهبهان و کازرون بر ساحل رودخانه کوچکی نقش برجسته بزرگی است که پادشاهی را در حال جلوس با درباریانش نشان می‌دهد که با صحنه‌های پیشاپور خالی از شباهت نیست. آن اثر نقش بهرام و آن دشت صحرای بهرام نام دارد.

رودخانه کارون - عمده‌ترین اختصاص طبیعی این منطقه که مورد رسیدگی ماست بدون تردید جریان باشکوه و خودسرکارون علیاست. این رودخانه که راجع به مسیر جنوبی آن در فصل آینده شرح و بسط وافی خواهم داد در نزداهایی آن سامان و مطابق اصطلاح محلی نام واحدی دارد، ولی ظاهراً املائی واقعی آن کورن مشتق از کوه‌رنگ است که سرچشمه اوست.

با آنکه بسیاری از جهانگردان که نامشان در این کتاب آمده است سحرای علیای این رودخانه بزرگ را طی نموده و شناخته‌اند و «استک» در سال ۱۸۸۱ سرچشمه مشهور آنرا باز دید کرده بود، فقط سال پیش در ۱۸۹۰ بود که جریان قوی و پرپیچ و خم آنرا سرگرد سایر از اعضای دستگاه اطلاعات لشکر هند با عبور از گردنه‌ها و دره‌های جبال آن حدود تعقیب نموده است.

در قلب سرزمین بختیاری رشته‌های رفیع کوه‌رنگ یا جهان بین واقع است که تقریباً ۱۳۰۰۰ پا ارتفاع دارد. از این مرکز عمده که در عین حال سرچشمه

بزرگترین رودخانه‌های ایران بشمار می رود و سرحد بین حوزه‌های متفاوت طوایف متعدد است رودخانه کارون به سوی جنوب و زاینده رود به سمت مشرق جاری است که اولی به خلیج فارس می ریزد و دومی نیز از زیر طاق‌های پل اصفهان می گذرد.

در قله‌های به نام هفت تن (که گویا هفت نفری منظور است که اولین و آخرین بار تاقله آن رفته‌اند) سرچشمه‌های اصلی کارون واقع شده است. چهارده میل پایین تر چشمه بسیار جالب نظر زردکوه قرار دارد که «استک» و «بانویشاپ» به آنجا رفته‌اند و اهل محل اشتباهاً سرچشمه کوه‌رنگ یا کارون می نامند.

از شکافی که در تخته سنگ عریانی است آب با فشار پرشکوهی خارج می شود و غرش کنان به حوضی که به ارتفاع چهل پا در پایین واقع است فرو می ریزد. از آنجا رودخانه با حدت تمام در مجرای اصلی خود تا پنج میلی امتداد دارد و بعد از آن تا شوشتر که به خط مستقیم هفتاد و پنج میل می‌باشد و سپس در مسیر پیچ و خم دار تا ۲۰ میل از میان عالی‌ترین چشم انداز کوهستانی جهان میر می‌کند و در خلال این جریان تا ۹۰۰ پا سقوط می نماید. پهنای متوسط معمولی آن حتی در مسیر علیا ۵۰ تا ۱۰۰ یارد است، ولی گاهی در بین گردنه‌هایی دچار تنگنا می شود که دیواره‌های سنگی چند ضلعی آن ۱۰۰۰ تا ۳۰۰۰ پا ارتفاع دارد و از آنجا به صورت نوار سبز فام دائمی در جلگه فرو می‌ریزد و در نقطه‌ای به نام علی کوه تمام آب آن در شکافی که فقط نه پاعرض دارد متراکم می‌گردد.

در مسیر ۱۰۰ میل اولی رودخانه کارون به سمت جنوب شرقی جاری است، بعد با انحرافی شدید به جنوب غربی جاری می‌شود و به صورت مجرای پنجاه میلی از میان رشته‌های متقاطع کوهستانی می‌گذرد و باز صد میل دیگر در جهت شمال غربی بر خلاف مسیر اصلی، ولی در موازات آن سیر می‌کند و سر انجام به طرف جنوب در تنگه‌هایی که ویرانه‌های دو بنای ساسانی مشرف بر آن است به دشت عقیلی وارد می‌شود، سپس به وسیله گردنه دیگر به کوه فدلک یا صخره شتی در بالای شوشتر وارد صحرای خوزستان می‌گردد.

طی این جریان قرین سرگردانی چند شعبه به آن می‌پیوندد و مهم‌تر از همه که به اندازه خود کارون پر آب است، آب بزوقت یا رودبار است که از سمت شمال غربی در بستری که تقریباً موازی جریان خط سیر مبدأ آن است بدان ملحق می‌شود. شعبه‌های قابل ذکر دیگر یکی رودخانه‌ای است در سمت شرقی که از آب لبریز دریاچه چاقخور تشکیل می‌یابد و نهری هم از جانب شمال که نام آن بهشت‌آباد یا درکش‌ورکش است که چهار محال را مشروب می‌سازد و نزدیک دوپلون (دوپل‌ها) آب سبز و به آن می‌ریزد که (همچنین نامیده می‌شود: دهی‌نور، دیناران و آب‌گوراب)، و از جنوب هم آب برس از کوه دینا. و از اینجا تا شوشتر نیز چندین شعبه دیگر به آن می‌ریزد که آب زیادی ندارند و از آن جمله چند شورابه یا آب‌هائی است که با مواد نفتی آمیخته است.

کار کونان - چنانکه گفته‌ام زاینده رود نیز از کوه‌رنگ، ولی از جانب دیگر آن سرچشمه می‌گیرد. بین این رودخانه و کارون برآمدگی‌های کوه امتداد دارد و یکی از سلاطین اولیه صفویه در صدد بر آمده بود که از میان این رشته‌ها در دره شوراب مسیر کارون را تغییر دهد تا آب زاینده رود عزیز را که در موقع ورود به اصفهان نهر کوچکی می‌شده است زیاد کند. این محل انحرافی را کار کونان می‌نامیده‌اند.

بانی این نقشه خیال آمیز، اما پسندیده که اولتاریوس، هربرت، تاورنیه، سن‌سون وشاردن راجع به آن اشاراتی کرده‌اند گویا در قرن شانزدهم شاه طهماسب بوده که دستور داد تونلی حفر کنند، ولی بواسطه دم و بخار انجام آن کار میسر نگردید. شاه عباس نقشه کندن قتب را که وسایل کار در آن زمان برای اجرای این مقصود کافی نبود کنار گذاشت و کندن کوه را ترجیح داد، که بنابر قول هربرت ۴۰۰۰ ر. و گاهی تا ۱۰۰۰ ر. کارگر به آن کار مشغول شدند، ولی سرانجام در اثر صدمات ناشی از برف و سرمای زمستان از این کار دست کشیدند.

شاه عباس دوم دو اقدام را با هم دستور داد یعنی هم جلو کارون را سد

بکشند تا سطح آب بالا آید و هم بکندن کوه اقدام شود و مهندسی فرانسوی ژنست نام عهده دار این کار بود. این دو نقشه هم بجائی نرسید و وضع وحال بدین منوال تاکنون مانده است.

«استک» در سال ۱۸۸۱ آن کوه کنی ناتمام را باز دید کرد و خبر داد که در کوه شکافی با ۳۰۰ یارد طول و ۱۰ یارد پهنا و ۵ پا عمق بوده و قطعات سنگ که از کوه بریده بودند در آن حدود انباشته بود و آلودگیهای خراب سنگی که برای کارگران فراهم ساخته بودند دیده می شده است. سرگرد «سایر» نظرداد که یک سیستم کار انجام یافته بود، در هر حال این کاری نیک بیجا بود. همواری زمین مساعد و موانع قابل رفع بود. فن جدید مهندسی قادر است که این منظور را با کمک تونل و سدسازی انجام دهد و با آب فراوانی که کارون دارد و شعبه های متعدد به آن وارد می شود اگر چنین اقدامی هم انجام پذیرد باز به مقدار آب در حدود شوشتر لطمه ای نخواهد رسید، اما اشکال کار در این است که اگر آب زاینده رود بیشتر شود پیش از رسیدن به اصفهان در زمین های مجاور پراکنده و تلف خواهد شد. باری این همه فکر و خیال در باره کاری از این قبیل در سرزمین ایران بی مورد است و احتمال اینکه ناصرالدین شاه به این کار اقدام کند همان اندازه بعید می نماید که گرویدن او به آیین پروتستان.

لرهای کوه کیلویه - باید در اینجا نام شاخه های دیگر طایفه لر را که در همین حدود ایران صحرانشین اند ذکر کنیم. یکی از آنها تیره کوه کیلویه است که در جنوب بختیاری و حوالی کوه دینا و سرچشمه های رودخانه جراحی مرکز آنهاست و از رامهرمز تا بهبهان سامان ایشان محسوب می شود و از سمت مغرب با عربهای خوزستان و مشرق با لرهای ممسنی مربوط می شوند.

فهرستی از تقسیمات طایفه ای آنها که در یک قرن و نیم گذشته بوسیله «سراج لیارد» و «سر جان میشل» و آقای «برینگ» (عضو سفارت در تهران) تنظیم شده است در اینجا ضمیمه می کنم. این تیره خود را از بختیاری ها جدا



کارکونان

قبایل کوه کیلویه (لرها)

لیارد	۱۸۴۴	شیل	۱۸۵۰	بیرینگک	۱۸۸۲
چهار بنی چاه	بوراحمدی	بویر		پشت کوه	بویر احمد
	نوی	نوئی			نوی
چروسی	دشمن زیاری	دشمن زیاری		}	دشمن زیاری
	چروسی	چروم			چروم
بهمهی	احمدی	بهمهی		}	بهمهی
	محمدی	سلا احمدی			
طیب	کلاکل				
باوی	طیب	طیبی		}	طیبی
	کوماره	بوی	کمری		ده دشت
یوسفی	شیرعلی	شیرعلی			یوسفی
آغاچاری	شاه اووی	شهروی			آغاچاری
تکاجری	طلاه کوری	یوسفی		} زیر کوه	هوسدای
جغاطین	جمعه بزرگی	آغاچاری			زیدان
مگدلی	افشار	تیلر کوهی			تنگی تکاؤ
		جغتائی			سیراوی
		جمعه بزرگی			بندر دیلم
		تاوی			
		کشتیل			
		بیله لو			

محسوب می دارند و غیر از چند مورد استثنائی رئیس و حاکم جداگانه داشته‌اند (یعنی بهبهان که جزو ایالت فارس است) با این وصف ایشان با بختیاری‌ها فقط از لحاظ زبان قدری تفاوت دارند، اما از جهات آداب و عادات و مذهب یکی بشمار می روند.

این عده به مناسبت سرکشی و قساوت قلب شهرت بدی داشته‌اند. تا سال ۱۸۸۲ موقعی که فرهاد میرزا والی فارس بود با سختگیری و قدرت تمام نسبت به آنها رفتار کرد و مایهٔ فساد را ازین برد وازآن پس دیگر این طایفه قدعلم نکرده‌اند. «دوید» و «لیارد» که در زمان ایشان این طایفه تابع حکومت سیدی از تبار عرب به نام میرزا کوما یا کومو از بهبهان بودند، می‌نویسد که خوراک اصلی آنها نانی بوده است که از آرد بلوط^۱ تهیه می‌کرده‌اند.

لرهای ممسنی - وصل به حوزه کوه کیلویه در طرف شرقی خیمه گاه لرهای ممسنی (محمد حسینی) است که ناحیه‌ای به نام شولستان^۲ را اشغال کرده‌اند و از جهت شرقی و جنوب شرقی تا فارس و کازرون سامان آنهاست. این طایفه به اصل و تبار خود افتخار می‌ورزند و مدعی‌اند که از سیستان آمده‌اند و با رستم نسبت مستقیم دارند و یکی از دسته‌های ممسنی به همین عنوان مشهور است.

تقسیمات فرعی آنها را جهانگردان در این قرن بدون اختلاف ذکر کرده‌اند که عبارت است از رستم، بکشی، جاوی و دشمن زیاری (این دسته در میان جماعت لرهای کوه کیلویه نیز محسوب شده‌اند که از لحاظ قوم و نژادی نشان می‌دهد که با هم اختلاف مختصری دارند.)

۱ - کلمه عربی این محصول که درخت کوتاهی دارد و میوه‌اش بزرگ‌تر از اندازه معمولی است بلوط می‌باشد که همان *Quercus Ballota* قدما و *Bellota* اسپانیائی است که شاید هر دو اسم از کلمه یونانی است که آن هم از ریشه آریائی گرگال باشد. این میوه را به صورت خام و شیرینی و یا پخته به شکل نان می‌خورند.

۲ - این همان شولستان است که مارکوپولو ذکر نموده یعنی سرزمین شولها که قومی بودند که در قرن دوازدهم از لرستان توسط لرها طرد شده بودند و در سرزمین بین خوزستان و شیراز اقامت گزیده‌اند. این بطوطه در اولین روز سفر خود از شیراز به کازرون در ناحیه شولها چادر زد و آنها را طایفه‌ای صحرائشین ایرانی ذکر نموده که افراد مذهبی و پرهیزگار بسیار داشته‌اند.

در ۱۸۸۴ جمع عده ایشان را ۱۹۰۰ نفر گفته بودند. این دسته از جهات سرکشی و غارتگری از افراد کوه کیلویه هم شهرت بدتری یافته بودند و همواره مرکز و پناهگاهی در قلعه معروف کوهستانی خود در دز سفیدداشته‌اند که در حدود پنجاه میلی شمال غربی شیراز واقع است.

این نقطه مستحکم طبیعی عالی مانند نظایر آن که بیان کرده‌ام محلی است در بالای کوه که فقط با کوره راههای دشوار امکان دسترسی به آن است و تنها بلدهای آشنا قادرند که از راههای سنگی بالا بروند و یا بوسیله کوره راهانی که برتخته سنگ کنده شده است. این محل بوسیله برج و دروازه‌ها دفاع می‌شود و در داستانهای افسانه‌ای و تاریخ نقش عمده‌ای داشته است و می‌گویند رستم هم باحیله بر آنجا دست یافت و سربازان خود را در کیسه‌های نمک برشته بارویه آنجا وارد کرده بود (چنانکه در شاهنامه است) و چندی هم در جلو لشکر اسکندر مقاومت نمود.

تیمور آنجا را با کمک کوهنوردان بدخشان تصرف نمود. مکدونالد کی‌نر در سال ۱۸۱۰ به اتفاق «سرهنگ موتایت» در آنجا بود و مشاهده نمود که به قصد دفاع تخته سنگ عظیمی بر لب پرتگاه آماده قرار داده بودند که چنانکه در حکایت دلفی هرودوت تعریف شده است بر سر دشمن بیندازند.

دراواخر پادشاهی فتحعلی‌شاه، ممسنی‌ها تحت فرماندهی سرکرده غارتگر معروف خود ولی‌خان بکشی پیوسته در حال سرکشی بودند. لشکری از آذربایجان به سرکوب آنها رفت، قلعه سفید محاصره و سرانجام مجبور به تسلیم شد. تقریباً ۱۰۰ تن زن لر برای اجتناب از اسارت بدست سربازان مهاجم با فرزندان، خود را از بالای کوه به پایین انداختند و از بین رفتند.

در سال ۱۸۴۰ هنوز ممسنی‌ها یاغی بودند و گفته‌اند که متوجه‌رخان معتمدالدوله برای خاموش کردن حرص و غیض خود سی‌صد نفر از ایشان را در لای برج و باروها گذاشت، ولی باز ایشان از رفتار خود دست نکشیده بودند تا آنکه فرهاد میرزا

با همان مشت آهنین و حدت عملی بایشان رفتار کرد و افراد کوه کیلویه را مقهور ساخت. این تیره از آن پس از کار غارت و سرکشی دست کشیده‌اند و حالا به گله‌داری سرگرم‌اند و جاده بین شیراز تا بهبهان همان اندازه امن است که راه شیراز به بوشهر.

در سال ۱۸۸۱ سروان ولز با عده‌ای از ایشان بین کازرون و فهلیان ملاقات نمود و نوشت که خوش‌قیافه‌ترین افرادی بودند که وی در ایران دیده بود، باسجای جاذب و بینی‌های شبیه نوک عقاب و ریش بلند و سیل از کنار دلب افتاده بارنگ روشن و موی سر خرمائی، چشم‌ها غالباً سیاه و گاهی کبود و کلاه بلند نمدی بسبک ایرانی که جالب‌تر از کلاه گرد بختیاری‌ها و لرهای کوه کیلویه است.

این طوایف روزگاری همواره باهم اختلاف و نزاع داشتند، اما حالاتصادمی بین آنها دیده نمی‌شود و خانواده سرکرده‌های ایشان بین خود وصلت کرده‌اند و در مقابل اوامر دولتی کمتر خودسری نشان می‌دهند و راجع به لرهای قشقائی نیز سابقاً در فصل مربوط به اصفهان و شیراز شرحی بیان کردم.

خوزستان^۱ - بعد از بررسی موضوع لرستان و لرها که در نواحی کوهستانی بسر می‌برند، اینک به حدود ساحلی می‌پردازیم که سکنه‌ای از اعراب یعنی ییابانی دارد. عنوان اداری این ولایت شامل ناحیه‌ای وسیع‌تر از سامان ساحلی می‌شود. عده‌ای از بختیاریها تابع حاکم این ولایت‌اند که شوشتر مقر اوست، با این حال این نام بیشتر راجع به اراضی پهناور و هموار بین دریا و جبال و از جمله مشتمل بردشت‌های دزفول و شوشتر و رامهرمز است و حدود آنرا به شرح ذیل می‌توان تعریف نمود: از رودخانه کرخه تا محمره (خرمشهر) در غرب، کوهستانات بختیاری در شمال، شط‌العرب و خلیج فارس در جنوب و رودخانه هندیان در مشرق.

۱- مؤلف به رسم گذران قرن نوزدهم «عربستان» نوشته است. م. می‌گویند خوزستان از کلمه اووجا-خووج-خوز Uwaja به معنی بومیهاست که در کتیبه‌های میخی دیده می‌شود و شاید اصل همان کلمه اکسی Uxii استرابو و پلینی باشد. از طرف دیگر Mordtmann خوزستان را از کلمه‌ای فارسی به معنی نیشکر پنداشته است.

این ولایت همان ایلام قدیم و سوزیانای قدماست که فعلاً خوزستان نامیده می شود و در حال حاضر هشت ناحیه دارد که تابع والی اند مشتمل بر دزفول، شوشتر (حویزه؟) هویزه، اهواز، محمره، فلاحیه، دهملا و رامهرمز و درهریک از این نواحی نایب الحکومه یا شیخی هست که سرکار والی منصوب می کند.

در سابق همه تابع والی خوزستان بودند که سیدی از تبار عرب و مقرش در حویزه بود و نیمه استقلال داشت که فقط سه تن دیگر از اتباع ایران واجد این وضع و افتخار بودند یعنی والی گرجستان، اردلان و لرستان. دهات و خیمه گاهها در زیر نظر شیخ و رئیس هر قبیله است که مسؤول جمع و پرداخت کردن عواید است که در بست به حاکم ناحیه تسلیم و بوسیله او به اداره مالیة ولایت تحویل می شود.

عناصر عرب - سکنه این منطقه یا از قوم و تبار عرب اند و یا چنانکه غالباً دیده می شود اختلاطی از عرب و ایرانی اند. پیدایش عناصر تازی بافتوحات اسلامی در سال ۶۴۱ میلادی آغاز شده است و از آن پس نیز سیل مهاجرت خواه از کرانه دجله و یا سواحل خلیج فارس دوام یافته و یا در اثر کوچ دادن مستقیم بوقوع پیوسته است.

می گویند شاه اسماعیل عدّه کثیری از مهاجران عرب را از ناحیه نجد آورده بود، ولی بیشتر این افراد عرب، خون و نسب سابق خود را از دست داده اند و اکثر ایشان با ایرانیان در هم و مخلوط شده اند و چنانکه در فصل آینده ذکر خواهد شد قسمت اعظم این اشخاص لباس و حتی آئین ایرانی اختیار کرده اند و زندگانی صحرائشینی ایشان به سکونت در بلاد و دهات و صفات بی آرایش بومی و بدوی به اخلاق خدعه آمیز شهر نشینی مبدل شده است.

عمده ترین این طوایف عرب قبیله کعب بشمار می روند که در اصل هفتاد و دو تیره بودند که اکثریت آنها از میان رفته اند، ولی از این قوم و تبار هنوز در خوزستان فراوان اند.

لیار در سال ۱۸۴۱ جدولی از نام و تقسیمات فرعی ایشان تنظیم کرده

بود که بسیاری از آنها در حال حاضر شناخته نمی شوند. بنابر فهرستی که آقای رابرتسن کنسول سابق بریتانیا در بصره ترتیب داده است من علاوه بر اعراب کعب که می گویند هنوز ... نفر مرد دارد، اسامی ذیل را نقل می کنم: ابوغیث، عساکره، خیفره، باویه، بیت الحاجی، بنی رشید، بنی صالح، بنی طرف، حمودی، حمید، کیندازلی، جورف، آل اکثر، محسن، بنیسی، نصارا، شرافت، شرفاء، صوواری، سودان، مسلمان.

عدّه طوایف کوچک هم زیاد است. در سرحدات شرقی این ولایت اعراب دیگری نیز اقامت دارند که در فهرست مزبور نام آنها ذکر نشده است، بخصوص طایفه منتفخ، حویزه و دزدان مهیب بنی لام. جمع ایشان خاصه بنی لام ها ساکن سرزمین عثمانی اند و بنابراین از موضوع بحث ما بیرون اند. طوایف عرب و نیمه عرب این ولایت را به تفاوت از ۱۷۰۰۰ تا ۲۰۰۰۰ تن نوشته اند، عدّه آخری شامل:

۶۲۰۰۰	اعراب کعب
	مخلوط عرب و ایرانی :
۲۷۰۰۰	رامهرمز
۱۱۰۰۰	شوشتر، دزفول و حویزه
۱۹۹۰۰۰	

عربهای کعب - تاریخ اعراب کعب کم و بیش مثل اکثر همسایگان آنها و به شرحی است که در ذیل بیان می شود: می گویند این طایفه نیز اصلاً از سواحل عربی خلیج فارس به این حدود با تلافی مصب دجله و فرات آمده و تبعه عثمانی شده بودند و اکثراً هم به گاو میش داری می پرداخته اند تا وقتی که خشک سالی و یافشار طوایف دیگر ایشان را ناچار به ترک آن حدود نمود، سپس این طایفه راه جنوب را پیش گرفتند و قرارگاه تازه ای در حوالی کارون که آنرا گبان یا قبان می نامیدند فراهم ساختند.

بعداً موقعی که در جهت شرقی به حوزه رودخانه جراحی نفوذ کردند ناگزیر

بین آنها و طایفه افشار که در درک بر کرانه رودخانه مزبور سکونت داشتند تصادم در گرفت و کعبی‌ها در حوالی فلاحیه که دوازده میل پایین‌تر واقع گردیده است چادر برافراشتند.

بواسطه هرج و مرجی که بعد از مرگ نادرشاه پیش آمده بود ایشان فرصت را غنیمت شمرده دسته افشار را از آن حدود بیرون و تمام این ناحیه را اشغال کردند. در این موقع بود که شیخی بر آنها ریاست می‌کرد که دامنه قدرتش خیلی وسعت یافته بود، وی شیخ سلمان یاسلیمان نام داشت که مدت سی سال بانفوذ بسیار حکومت کرد. در سال ۱۷۵۸ وی بر اثر بلند پروازی در صدد برآمد که بحریه‌ای برای خود ترتیب دهد و تا سال ۱۷۶۵ هنگامی که نیبور در آن منطقه بود، ده کشتی کوچک و هفتاد قایق فراهم ساخت و بقدری با نفوذ و توانا شده بود که کریم‌خان زند در آن سال لشکری به قصد سرکوبی او فرستاد.

سرجان ملکم می‌نویسد: که شیخ با تطمیع بسیار و وعده پرداخت مرتب باج و خراج خود را از آن مخاطره نجات داد. اما معروف است که وی باشکستن سدها و بوسیله آب گودالها و کانالها و نهرهای آن سرزمین که از لحاظ آب بسیار غنی است صحراها را به باتلاق مبدل و کارلشکریان مهاجم را لنگ کرد. رفته رفته کار دزدی دریائی شیخ دامنه دار شد، بطوری که بر چند کشتی تجارتنی انگلیس دست درازی کرد و با این عمل خود خشم و نفرت دولت بریتانیا را برانگیخت، بنابراین یک واحد بحری شامل چهار ناو مأمور شدند که جلو کار طایفه کعب را بگیرند.

یکی از چهار ناو مزبور دچار انفجار و غرق شد، باقی در سال ۱۷۶۸ به جریره خارک حمله کردند. از این اقدام نتیجه درخشانی بدست نیامد، ولی شیخ سلمان کار دزدی دریائی را با تدبیر سیاسی توأم داشت. مردی باسعه صدر بود و بوسیله ترویج امور زراعت و آبیاری و تجارت مآل اندیشی نمود و نام نیکی از خود

۱ - سرهنگ مونتایث هنگامی که در سال ۱۸۱۰ از درک عبور کرد و از میان کانال خشک شده کارون - العامیه گذشت شاهد بارزی را از اثر خرابی سد سابق کعب که جلو کارون بسته شده بود مشاهده نمود.

باقی گذاشت. بعد از طی دوره او طایفه کعب رفته رفته استقلال خود را از دست دادند، گاهی نسبت به حکومت عثمانی و گاهی دولت ایران اظهار اطاعت می نمودند و از این رو در معرض قهر و غضب هر دوطرف بودند و از ناچاری هم به این وهم به آن دولت خراج می‌دادند.

جدال و تقار داخلی آنها نیز از نسب نامه‌ای که شیخ مزعل خان رئیس فعلی طایفه در اختیارم گذاشته است نیک استنباط و ملاحظه می‌شود که از بین دوازده شیخ این طایفه ده تن با خنجر افراد جانی، جان داده‌اند اما هنگامی که استاکلر در سال ۱۸۳۱ در ناحیه ایشان بود شیخ مبارکه به سلمان نسب می‌رساند هنوز نیرومندترین شیخ آن منطقه بود، ماهانه ۶۰۰۰ تومان درآمد و ۱۵۰۰۰ نفر پیاده و ۶۰۰۰ تا ۷۰۰۰ سوار داشت.

فلاحیه مرکز او دارای ارگی بود که یک میل و نیم محیط آن بود با میدان و باغ توپخانه که حاوی اکثر توپهای کهنه دوره پرتغالی‌ها بود. برادر او شیخ (تامر؟) نمر جانشین وی شد که ظاهراً بیشتر صفات نیک شیخ سلمان را به ارث برده بود و فاقد سبک و رفتار ناهنجار او بود و با آنکه در ابتدای ریاست بواسطه خیانت و جنایت‌های بیش از اندازه مایه بدنامی خود گردید باز همینکه پایه نفوذ و اقتدارش استحکام یافت به تشویق زراعت و تعمیر سدها و اصلاح کار آبیاری پرداخت و جاده‌های کاروانی را امن ساخت و بندر محمره را که در سال ۱۸۱۴ بوسیله شیخ طایفه کوچک محیسن برای جلوگیری از مداخلات عثمانی ساخته شده بود بندر آزاد اعلام نمود.

در اثر این اقدام گرفتار خشم و انتقام والی بغداد شد، زیرا که با ترتیب جدید لطمه شدیدی به تجارت بصره وارد شده بود.

نیروی عثمانی در سال ۱۸۳۷ محمره را غارت کردند و در این گیر و دار بود که رئیس طایفه محیسن شیخ حاجی جابرخان از دولت ایران استمداد نمود و از آن پس عنوان رسمی حاکم را از جانب دولت ایران داشت. تردیدی نیست

می دهد و من خیال نمی کنم که وی حتی با دریافت مبلغی سرشار حاضر شود که از این مراسم احترام و افتخار صرف نظر کند.

برادر بزرگتر او محمدخان مدتی برسم گروگان در تهران بود و سیاست شهریار برانگیختن یکی از افراد این خانواده بر ضد فرد دیگر آن است. اخیراً وی آزاد شده و در خانه‌ای واقع در قسمت علیای شطالعرب اقامت کرده است و از دولت ایران ۱۲۰۰ تومان مقرری دریافت می دارد و روابطش با شیخ مزعل سخت تیره است. برادر کوچکتر هم (خزعل) نزد برادر ارشد است و هیچ یک از پانزده زن او فرزندی بدنیا نیاورده است. شیخ مزعل بیش از پنجاه سال عمر و هیكلی جالب و قیافه‌ای احترام انگیز دارد و می گویند خیلی ثروتمند است و از راه تجارت اسب با بمبئی ثروتی سرشار اندوخته است.

سیاست ایران - در حال حاضر روابط شیخ مزعل خان و دولت ایران بوجه بارزی عادی و قرین هم آهنگی است، اما این سرکرده عرب از دیر باز نسبت به آینده سخت نگران می نماید. در چندین سال اخیر وی مشاهده کرده است که سیاست دولت ایران ازین بردن تدریجی همه مناصب و مقامات نیمه مختار بیگانگان و تمرکز قدرت اجرائیه است. سرکرده‌های باعنوان یکی بعد از دیگری برکنار شده‌اند و شیوخ عرب و سران نواحی لرستان متساویاً ناگزیر به کناره‌گیری شده و یادرزندان‌های خاموش تهران در بند مانده‌اند.

به منظور تعقیب کردن این تاکتیک‌ها در جنوب غربی ایران، افتتاح رودخانه کارون در جلو تجارت خارجی و ضرورت حضور مأموران جدید گمرکی و نمایندگان وزارت امور خارجه بهانه مناسبی بدست حکومت مرکزی داده است، از این رو شیخ مزعل حتماً باواهمه بسیار ناظر ورود و پیشروی اولین کشتی لینچ در رودخانه کارون بوده است. چنانکه طبیعی است و غرایز خود او هم حاکی است وی از دوستان انگلستان محسوب می شود و باین دولت و بخصوص آقای رابرتسن (کنسول بصره) روابط صمیمانه قدیمی داشته است، باز احساس می کند که



شیخ مزعل خان

باید خیلی با احتیاط رفتار کند. از این رو نسبت به همه بدبین است و حاصر نیست که به هیچ کشتی پا بگذارد که مبادا توطئه تبعید و نابودی او در میان باشد.^۱ در نیزارکنار اقامتگاهش کرجی بخاری او «کارون» آماده است که او را هر لحظه به محل امن تری برساند. معاون او در محرمه دچار محذور بسیار شده بود وقتی که شنید من می‌خواستم بنای جدیدی را که در آن حوالی ساخته بودند بازدید کنم، به من اخطار خصوصی امکان اغفال فرستاد. بنازگی شیخ شرط عقل را در این دانسته است که با کانون خطر سر همکاری نشان دهد و سرمایه و منافع مالی خود را در امور تجارتي بومی و پیشرفت تجارت رودخانه کارون که در فصل آینده مطرح خواهم ساخت بکار اندازد. در این اقدام وی از حمایت وزیر ولایت بر خوردار است و بدین ترتیب شاید بهتر بتواند که هر دو مقام خود را حفظ کند، ولی جای تردید است که بعد از او دولت ایران ریاست هر شیخ عربی را که واجد قدرت و اختیاراتی باشد اصلا تحمل نماید.

عادات اعراب - عربهای کعب ناحیه بین محرمه و رودخانه کارون را تا رودندیان در جهت شرقی که مسافتی در حدود صد میل می شود اشغال کرده‌اند. ثروت طبیعی این منطقه بی اندازه است و از هر ناحیه‌ای با این وسعت در ایران بیشتر آب دارد. رودخانه‌های کارون و جراحی و هندیان در اینجا جاری است و کانالهای متعددی نیز در آنجاست و برای انواع غله و حبوب و دیگر محصولات مانند گندم، جو، ذرت، برنج، نیشکر، پنبه، خشخاش و نیل استعداد فراوان دارد.

با مراقبت کافی شاید انبار غله بزرگی خواهد شد که در آمد آن برای پر کردن خزانه خالی دولت بسیار مغتنم خواهد بود. بواسطه جنگ و جدال‌های محلی و طوایف و اجحافات مقامات دولتی به صورت بیابان خشک و خالی فعلی در آمده است که در فرسخ‌ها اراضی هیچ اثری که مایه خشنودی خاطر شود به نظر نمی رسد.

۱ - بنا بر شرح مندرج در تاریخ ۵۰۰ ساله خوزستان تألیف کسروی هندستان خزعل، شیخ مزعل را هنگامی که سوار کشتی می‌شده است با تیر زدند. م. م.

آن عده از طایفه کعب که تابع شیخ مزعل‌اند در نخلستانهای ساحل چپ شط‌العرب در حدود شمالی محرمه مسکن دارند و هر دو کرانه کارون را تاویس اشغال کرده‌اند و در رودخانه کارون به خرید و فروش خرما و صید ماهی می‌پردازند و در خشکی در چادرهایی که با نی می‌سازند زندگی می‌کنند و برای رفع حوایج خود بحد مقدور از زمین‌های حاصلخیز بهره‌مند می‌شوند.

سرمایه زندگی آنها بیشتر گوسفند و بز است بخصوص گوسفند که از شیر و پنیر و کره خالص آن استفاده میکنند و از پشم آن چادر و پتومی‌یافتند. کار اسب پروری آنها خیلی کاهش یافته است، اما الاغ بحد وفور دارند. بواسطه اقامت طولانی در سرزمین ایران عربهای کعب صفات قومی قدیمی خود را از دست داده‌اند، با ایرانیان وصلت نموده و مذهب و لباس ایشان را اختیار کرده‌اند^۱ با وجود این تفاهم و علاقه‌ای فی‌مابین نیست. ایرانیان آنها را کودن و مزاحم می‌پندارند و عربها نیز ایشان را ناقلا و یا تزویر محسوب می‌دارند.

طایفه منتفخ - در میان قبایل عرب که باقی مانده‌اند فقط منتفخ حویزه را که انتهای جنوب غربی ایران مقر آنهاست می‌توان نام برد و چنین به نظر می‌رسد که ایشان در سال ۱۸۱۲ از خاک عثمانی به این ناحیه کوچ و آن عده از عربهای کعب را که آنجا بودند بیرون کرده‌اند. حویزه وقتی محلی آباد و والی‌نشین بود و ۲۴۰۰۰ نفر جمعیت داشت.

کرخه زمین‌های این منطقه را مشروب می‌سازد و آب این رودخانه از هر سو جاری است. در سال ۱۸۳۷ سد اصلی شکست و آب رودخانه در باتلاق‌ها تلف شد و حویزه از صورت شهری معتبر به دهی بی‌نام و اثر مبدل گردید. هنوز شیبخی از خانواده قدیم در آنجا حکومت دارد و خود را از نسل و تبار مقدس می‌شمارد و بسته به ضعف یا اقتدار او اطرافیان کم و زیاد می‌شده‌اند. اکثر مریدانش سنی مذهب‌اند و چون اراضی باتلاقی محل آنها را فرا گرفته است از مداخلات مزاحم آسوده‌اند.

۱ - معمولاً کفیه (چپیه) یادستمال ابریشمی برسرمی‌پوشند و آنرا با عقال یا نواری از موی شتر می‌بندند اما در زیر عباى عربها لباس ایرانی فراوان دیده می‌شود.

خلاصه - من بررسی خود را درباره آن نواحی ایران که شیوخ و سرکرده‌های طوایف هنوز نیمه استقلالی دارند تمام کرده‌ام و این استقلال هم در مقابل قدرت حکومتی که دستگاه تلگراف و توپ سنگین در اختیار دارد سریعاً رو بزوال است و بواسطه اختلاف و تقارهای قوم و خویشی که حکومت مرکزی هیچ‌گاه از تشدید آن کوتاهی ننموده لطمه بسیار دیده است.

این جریان خالی از تأسف نیست، چون به نظر من لرها و اعراب مردانگی و صفاتی دارند که هنگام ضرورت دولت رانیک بکار خواهد آمد. هرگاه حکومت درست و ترتیب مالیاتی عادلانه در اینجا معمول و رعایت شود همه آنها از اتباع صدیق دولت خواهند بود و با وجود وضع ناهنجار کنونی بعید نیست که در لحظه احتیاج باز خدمت و کار این افراد مورد نیاز واقع شود.

فصل بیست و پنجم

رودخانه کارون

حوزه کارون - در فصل گذشته اطلاعاتی راجع به ولایات خوزستان و لرستان و سکنه خاص و سلاحشور این سرزمین و در باره امور محلی و سیاست خارجی که با وضع ایشان مربوط است عرضه داشته‌ام. اینک به شرح مسافرتی از طریق رودخانه کارون تا شهر عقب مانده و مرکز تعصب یعنی شوشتر می پردازم. راجع به این رودخانه و مناظر اطراف آن و افرادی که در این حوالی سکونت دارند گفتنی‌ها بسیار است که مایه تفاوت و امتیاز این ناحیه با دیگر نقاط ایران می باشد.

عده معدودی از انگلیسی‌ها به این منطقه رفته‌اند و تعداد کمتری راجع به وضع این گوشه بسیار جالب توجه قلمرو شهریاری آثاری باقی گذاشته‌اند، و کسانی هم که چیزی نوشته‌اند به شرح مشاهدات خود توأم با داستانهای دل‌انگیز پرداخته‌اند که اهل پژوهش با آن آشنائی دارند، ولی عامه مردم روی هم‌رفته از چگونگی آن بی اطلاع‌اند.

وضع این منطقه از تاریخ تحریر آثار مزبور بکلی تغییر یافته است و درام زندگی در آنجا سریعاً به پایان نزدیک می شود و اوراق کهنه این دفتر دیر یازود کاملاً بسته خواهد شد.

در این ناحیه طوایف ساحل نشین، شیخی دارند که استقلال نسبی دارد و گذران

او در مقابل مداخله فرماندار دولتی و مأمور مالیات رو به زوال است. عده‌ای هم در مناطق داخلی زندگی می‌کنند که اصل و ریشه آنها درست معلوم نیست و وفاداری و علاقه ایشان نیز تردیدآمیز است. این افراد در کوهستانهای اجدادی خود رسم و روش ایلی و قومی خود را تاکنون محفوظ داشته‌اند و باطرز زندگی آواره و آزاد عمر می‌گذرانند بعلاوه شهر نشین هائی که نیمه فارسی و نیمه تازی‌اند و اخلاق و رفتار آنها مثل اصل و تبار ایشان مختلف است. این عناصر گوناگون تا بلو دراماتیکی حاوی اعداد بارز می‌باشند و تردیدی نیست که چنین وضع و حالتی با ورود رقیب بیگانه‌ای مانند انگلستان در صحنه کار، ناگزیر غامض‌تر خواهد گردید.

رودخانه کارون - در کتاب‌های معتبر جغرافیا کارون را یگانه رودخانه قابل کشتی رانی ایران نام برده‌اند و آن از کوه‌های پیچیده مغرب اصفهان سرچشمه می‌گیرد و از این محل مسیرش را در فصل سابق اجمالاً نشان دادم. این رودخانه از شرق به غرب جاری است و از میان گردنه‌ها و دشتهای بلند می‌گذرد تا در تپه‌های شمالی شوشتر ظاهر و از آنجا با انحراف شدیدی به سمت جنوب جاری می‌شود و بعد از آراستن این شهر با آسیاب‌هائی که در تاریخ باعث اشتها آن گردیده است - هر چند که فعلاً در حال ویرانی است باز خالی از تماشا نیست - جریان مارپیچی خود را در صحراهای رسوبی که تا شط العرب و خلیج فارس امتداد دارد تعقیب می‌کند و در بین راه نهر بندقیقیر و آب دز یا رودخانه دز فول به آن می‌پیوندد و قدری پائین‌تر جریان رودخانه بواسطه آبشار معروف اهواز قطع و بدین جهت در کار کشتی‌رانی مانعی ایجاد می‌شود. محرمه بندری در کنار این رودخانه است که در مصب که چهل میل پایین‌تر است با آب مشترک فرات و دجله در فاو وارد خلیج فارس می‌شود.

مجراهای قدیمی - راجع به تاریخ باستان و اختلاف نظر در باره مجرای اصلی اوله^۱ و اولئوس و کوپراتس و چواسپس و پسی‌نیگریس و تطبیق آنها با

مسیرهای جدید دجله و دلتای فرات ذهن خوانندگان را خسته نخواهم کرد. مجراها و حتی همه رودخانه‌های شوش گاهی بواسطه سیلابهای ناشی از ذوب شدن برفها ناگهان در صحراهای نرم و شنزار سرازیر می‌شود، در همان نواحی که در اثر آبیاری مصنوعی مجرای طبیعی رودخانه‌ها عوض شده بود، غالباً بکلی تغییر مسیر داده است. اگر این توجیه را که از لحاظ طبیعی و رعایت ارفاق در خور است قبول نکنیم باید تصور کنیم که جغرافی دانها و نویسندگان قدیم که راجع به این رودخانه‌ها مطلب نوشته‌اند افرادی بسیار کودن بودند.

این فرض را من بیشتر از آن جهت محتمل می‌شمارم که بعضی از جانشین‌های ایشان نیز به همان نسبت و به وجه حیرت انگیزی راه خطا پیموده‌اند. اصل بیطرفی ایجاب می‌کند که من سرپوشی بر کار ایشان بگذارم و فقط به اظهار این مطلب اکتفا کنم که به نظر من کارون همان یسی‌نیگریس (یعنی دجله کوچک) قدماست که نثارخوس به عزم پیوستن به اسکندر با کشتی از آن عبور کرده بود. راجع به هویت تاریخی آن نیز در هر مورد اطلاعاتی در حاشیه ذکر خواهم کرد. مذاکرات نخستین - در اینجا شاید بهتر آن است که موضوع رودخانه کارون را از وقتی که ابتدا باما ارتباط یافته است مورد توجه قرار دهم یعنی از موقعی که فواید تجارتي آن نه از جانب اهالی انگلستان که معمولاً اطلاع درستی از این قبیل امور ندارند، بلکه از ناحیه چند تن محدود از پیشقدمانی کشف شد که حاصل کارشان این شده است که از جانب هم‌دوره‌های خود بی‌علاقگی مشاهده نمایند، ولی بوسیله نسل آینده مورد تمجید و ستایش واقع شوند.

پنجاه سال از آن زمانی می‌گذرد که ارزش راه تجارتي کارون از لحاظ وسیله دسترسی مناسب به شهرها و مراکز بزرگ غله خیز غربی ایران و خاصه راه تجارت هند و انگلستان در اثر کار و نوشته‌های سر. اچ. لیارد و ستوان سلینی در معرض ملاحظه و افکار انگلیسی‌ها قرار گرفت.

لیارد بواسطه روابط نزدیک خود با محمد تقی خان ایلخانی بزرگ بختیاری

و تجار شوشتر همکاری ایران را در این زمینه تأمین کرد و سپس گزارشی به دولت خود و نامه‌ای هم به اطاق تجارت بمبئی فرستاد و هر دو طرف را به اجرای چنین برنامه‌ای ترغیب نمود. پریشانی امور در ایران مانع پیشرفت منظور گردید. فقط سی سال بعد موضوع افتتاح رودخانه کارون جهت تجارت خارجی مورد اقدامات رسمی بین لندن و تهران واقع شد.

در سال ۱۸۷۸ حسینقلی خان که دومین ایلخانی مقتدر بختیاری است که در این قرن به وجود آمده است به آقای مکنزی که از شرکای دستگاه عظیم تجارتی کمپانی گری و پل مقیم بوشهر بود با همان زمینه مساعدی که سلف او به لیارد نموده بود در انجام این منظور پیشنهاد همکاری داد و کمپانی مزبور حاضر شد که در این رودخانه کشتی‌رانی تأسیس کند، اما اقدام خودسرانه حضرات بختیاری و قدرت پیش از اندازه آنها حکومت مرکزی را ناخوش آمد و از صدور اجازه خودداری شد.

دوست لیارد در زندان تهران جان داده است، دوست مکنزی را هم ظل‌السلطان در اصفهان نابود کرد. ضمن هفده سال رفتار کج دار و مریزبی حاصل دیپلماتیک که با انواع مکرو فریب شرقی توأم بود ناگهان فرانسوی‌ها در عرصه کار ظاهر شدند و حق انحصاری کشتی‌رانی کارون و بهره برداری اراضی مجاور آنرا بدست آوردند.^۱ حل نهائی این مسئله بوسیله دستگیری موفقیت آمیز سر. اچ. دروموندولف با صدور فرمان از طرف شاه در اکتبر ۱۸۸۸ تحت شرایطی که بی رنجش و ناراحتی بوده است مقدور و رودخانه کارون برای رفت و آمد کشتی‌های تجارتی همه کشورهای باز شده است.

اقدام شرکت لینچ - بعد از تحصیل اجازه کذائی شرکت برادران لینچ،

۱- این امتیاز که دوبار اعطا و دو دفعه هم بین ۱۸۷۶ و ۱۸۷۸ ملغی شد با اعمال نفوذ دکتر تولوزان پزشک فرانسوی شاه و کمک قدرت آمیز روسها در تهران تحصیل و قرار شده بود که سد اهواز را با درپیه‌هایی تجدید بنا کنند (فرانسه حق انحصاری کشتی رانی داشته باشد) و اراضی اطراف را آبیاری و حتی از جنگل‌ها و معادن بهره برداری کند. مهندس فرانسوی هم برای تهیه گزارش راجع به آبشارهای اهواز اعزام و بدین مناسبت سرویس کشتی‌رانی بین ماری و بصره تأسیس و مأموری فرانسوی در محمره تعیین شد.

شریک کمپانی کشتی‌رانی فرات ودجله که از مدتها پیش شرکت انگلیسی کشتی-رانی دجله را اداره می‌کرد، یکی از کشتی‌های خود را به سرویس رودخانه کارون اختصاص داد و از آن پس دوهفته یکبار از محمره تا اهواز این رفت و آمد دایر است.

اولین کشتی این شرکت، بلاس لینچ نام داشت که کشتی تجارتی پاکیزه‌ای بود و قبلاً بین بصره و بغداد کار می‌کرد، اما این کشتی را برای عبور و مرور از پیچ و خم‌های رودخانه کارون خیلی دراز تشخیص دادند و عبور آن از جاهای کم-عمق نیز بی‌خطر نبود، بنابراین بعد از چند ماه کشتی کوچکتر دیگری بنام «شوشان» بکار افتاد که از لحاظ تسهیل فرمانبری سه سکان داشت و یکی از چند کشتی بود که برای سرویس رودنیل ساخته بودند و از قرار معلوم هیچ وقت در آنجا بکار نرفت.

چند تا از این کشتی‌ها را شرکت کوک برای گردش‌های تفریحی در رودخانه نیل خریده و شوشان برای سرویس کارون اختصاص یافته است. سرعت سیر این کشتی در اصل از دو تا دوازده میل دریائی در ساعت بود، ولی در مقابل جریان قوی آب بیش از چهار میل دریائی قادر به حرکت نبود و در همین شوشان بود که من از طریق رودخانه تا اهواز رفتم. این کشتی در بهار ۱۸۹۰ هنگام طغیان آب رودخانه تا شوشتر هم پیش رفت.

حق کشتی رانی کارون بعداً بدست کمپانی کشتی‌رانی بمبئی و ایران افتاد و بزودی کشتی به نام «ایران» را در این رودخانه بکار انداختند. و چون سودی از آن کار بدست نیامد تعطیل شد، ولی شرکت برادران لینچ با وجود تحمل خسارت هنوز سرویس خود را حفظ کرده و امید است در آینده متضمن فواید تجارتی بسیار باشد.

شط‌العرب - با ذکر مقدمات ضروری مزبور اینک باز به شرح مسافرت خود می‌پردازم. بعد از طی یکصد و هفده میل از بوشهر کشتی کمپانی انگلیس وهند که در خلیج فارس رفت و آمد دارد و بین بمبئی و بصره کار می‌کند مدت کوتاهی

در دهانه شطالعرب لنگر می اندازد تا در اثر جزرومد عبور از بند مقدور شود. در موقع جزر آب تا هیجده پا بالا می آید و در حین جزرومد آب از هشت تا ده پا بالا و پایین می رود و کشتی‌هایی با محمولات خیلی سنگین گاهی ناچار می‌شوند که از میان گل کف رودخانه راه بازکنند و بعضی اوقات نیز تا چند روز در میان گل گرفتار می‌مانند و ظاهراً هیچ‌گونه اقدامی بوسیله لارویی یا وسایل مصنوعی دیگر برای تسهیل رفت و آمد کشتی‌ها معمول نشده و این حاکی از آن است که آنجا مرز قلمرو عثمانی است. معبر کنونی هم با عبور قهری در سال ۱۸۸۰ به صورت آسان فعلی در آمده است.

شطالعرب از پیوستن دو رودخانه دجله و فرات در محلی به نام قرنه که همان جنات عدن افسانه‌ای است و در پنجاه میلی شمال بصره واقع است به سمت خلیج فارس جاری و وارد آن می‌شود. ساحل شمالی آن تا حوزه محمره متعلق به ایران است و کرانه جنوبی آن سراسر خاک عثمانی است. این شط در حین ورود به دریا شکل جالبی پیدا می‌کند، یک میل عرض آن می‌شود و بین دو ساحلی جاری است که بخصوص سمت عثمانی آن بواسطه رشته کمربندی از نخلستانهای انبوه نیک با شکوه است ولی ساحل مقابل بیشتر شنزار است و در بعضی جاها نیز با مزار مقدسان بر خورد می‌کنیم.

استحکامات عثمانی در فاو - عثمانی‌ها در این منطقه خیلی اسباب زحمت ایرانیان می‌شوند و این رفتار ناهنجار بخصوص از تاریخ تشکیل کمسیون (سرزی) مشترک انگلیس و روس بالغ برچهل سال پیش که محمره را متعلق به ایران دانسته بدتر شده است. عثمانی‌ها حضور هر دولت دیگری را در حوالی شطالعرب بانظر بخل و حسادت می‌نگرند و از پیشرفت تجارتهای محمره و رونق راه بازرگانی کارون حسادت بسیار می‌ورزند، زیرا که مقداری از تجارت بصره و بغداد به راه جدید خواهد افتاد و از طریق گمرک خانه‌های ایران کالا به داخل این کشور خواهد رسید. به این مناسبت با وسایل گوناگون در صدد ایجاد موانع و کارشکنی و تحریک

برمی‌آیند. از جمله کارهای زنده‌ایشان برپا ساختن قلعه بزرگی بریکی از تپه‌های شنی در فاو است که از طرف جنوب نظارت و تسلط تام به مدخل شطالعرب خواهد داشت.

در یکی از مواد عهدنامه ارز روم (۱۸۴۷) عثمانی و ایران که طرفین متعاهدین می‌باشند متقابلاً تعهد نمودند که از ساختن استحکامات در اطراف مصب خودداری کنند. انگلستان و روسیه هم ناظر بشمار می‌روند. بنا بر این اقدام عثمانی تجاوز بارز نسبت به مواد این معاهده است و دعوت آنها از ایران که متقابلاً به این عمل اقدام کند موردی ندارد.

از سال ۱۸۸۶ عثمانی‌ها ساختن این قلعه را شروع کردند و با وجود اعتراض بی‌دری ایران و انگلستان کار را تقریباً به انجام رسانیده‌اند، فقط نصب توپ مانده است که موجب خطر جدی برای ایران و هم نسبت به تجارت و کشتی‌رانی انگلستان در رودخانه‌های بین‌النهرین بشود.

چند وقت پیش یکی از اعضای انگلیسی اداره تلگراف در فاو با قایق به محل قلعه وارد شد و بدون آنکه از عبورش جلوگیری شده باشد از ساختمان و چگونگی استحکامات آن نقشه‌ای فراهم ساخت. وقتی که عثمانی‌ها از این جریان آگاه شدند سخت برآشفتنند و از آن پس از نزدیک شدن هر بیگانه‌ای شدیداً جلوگیری می‌نمایند، اما باز از عرشه هر کشتی در حین عبور می‌توان از پیشرفت کار آنها اطلاع حاصل و بی‌اساس بودن اظهارات انکار آمیز باب عالی را در این خصوص ملاحظه نمود.

وقتی که من در آن حدود بودم عثمانی‌ها در سال ۱۸۹۰ ساختمان دو قلعه دیگر را در حوالی شمال محمره شروع کرده بودند و یکی از پاسدارن آنها بی‌سبب تیری به جانب ناویان انگلیسی که از آنجا می‌گذشت شلیک کرد. (که قسطنطنیه بدون تأخیر معذرت خواست) هر هفته و گاهی هر روز مانع و اشکال تازه‌ای در کار کشتی‌رانی فرات و دجله پیش می‌آورند و حال آنکه شرکت انگلیس حق و امتیاز

دارد که دو کشتی بین بصره و بغداد در سرویس داشته باشد و نیک معلوم است که طرز رفتار آنها نسبت به ایران و کشور ما جز مزاحمت و تحریک سببی ندارد.

ایستگاه تلگراف - در مجاورت قلعه نو دستگاه مشترک تلگرافی انگلستان و عثمانی در فاو واقع شده است. در اینجا کابل خلیج متعلق به اداره تلگراف هند و اروپا از دریا خارج می شود و بوسیله تیر و سیم تا قسطنطنیه امتداد می یابد. در آنجا دو بنا برای سکونت مأموران دو کشور ساخته اند که در این اواخر بهانه بدبینی و عداوت تازه ای از جانب عثمانی ها شده است، زیرا هنگامی که مدیر انگلیسی جهت ممانعت از رخنه و مداخله ای که از طرف رودخانه می کرده اند دیواره ای در جلو اقامتگاه خود ساخت، باب عالی که نسبت بکار همه غیر از اقدامات خودشان مراقبت بسیار دارد، بی درنگ برضد این اقدام محکم کاری «عنصری متخاصم» در سرزمین خود رسماً اعتراض کرد.

کانال حفار - در حدود شصت میلی بالای بند شط العرب و چهل میلی قسمت علیای مصب آن در فاو و بیست میلی جنوبی بصره مدخل فعلی کارون از جهت شرقی به شط العرب بوسیله یک مجرای ساختگی است و خود این کلمه حاکی از اصل و ریشه آن ویه نام کانال حفار است. در این که مجرای مزبور چه موقعی ساخته شده است معلوم نیست و من هم در صدد حدس آن بر نخواهم آمد. علت حفر آن گویا این بوده است که رودخانه کارون را که مجرای دیگری به خلیج فارس داشته با شط العرب که تقریباً ربع میل عرض و از بیست تا سی پا عمق دارد متصل سازد. شهر محمره در طرف راست و در جهت شمالی آن در فاصله یک میلی مدخل کارون بشط العرب واقع است.

بناهای تازه که دولت ایران به مناسبت باز کردن کارون جهت تجارت خارجی ساخته است شامل عمارتی برای اقامت حاکم و انبار کالا است و اسکله ای که باتنه درختان نخل بطرزی بدوی در گوشه بین دو رودخانه فراهم ساخته اند و آسایش حاکم آینده را نیز از نظر دور نداشته اند، زیرا که گرمابه ای هم با دودکش به ساختمان افزوده اند.

در ضمن قبل از اینکه مبادلات تجارتنی آغاز شود، اسکله تازه را که پنجاه یارد طول دارد ششم زده ویدر کاشته اند. در سمت دیگر یا جنوبی کانال خرابه یک عمارت و برج ایرانی است که پنجاه سال پیش اقامتگاه شیخ بود و با کمک بناهای دیگر که در کرانه شمالی است در جنگ ۱۸۵۷ سعی شده بود که از ورود نیروی انگلیس به رودخانه جلوگیری نمایند، ولی گلوله توپ ناوها آن موانع را بی اثر ساخت. در سال گذشته (۱۸۹۱) دولت ایران در این محل سربازخانه و توپخانه بنا کرده است.

شیرین کاری عثمانی ها - کشتی کمپانی انگلیس دهند در اینجا باز ایستاد تا مرا در گمرکخانه عثمانی در فاو پیاده کند. مأموری به کشتی درآمد و حدس این بود که به توقف کشتی در محمره که برای پیاده کردنم پیش آمده بود اعتراض کند هر چند که هیچ گونه حق قانونی در آن کار نداشت.

محمره بندر ایران است و ترکها اختیار دخالت در امور کشتی رانی شرکت هند و انگلیس در آنجا ویا ساحل مقابل شط العرب ندارند. این پیش بینی راجع به اقدام مأمور آنها چندان هم سببی بر اشتباه نبوده است، چون با آنکه در موقع پیاده شدنم رفتار زنده ای ننمودند بعداً در موقع ورودم به بصره مأمور آنها شکایت رسمی کرد و سوگند یاد کرد که با وجود اعتراض شدید او ناخدای کشتی پیاده ام کرده است و بدین سبب گمرکخانه بصره کشتی را دوازده لیره جریمه نمود که عملی بکلی ناروا بود و با خوشوقتی اظهار می دارم که نمایندگان کمپانی از پرداخت چنین مبلغی کاملاً خودداری کردند و تا وقتی که من از آنجا دور می شدم کشمکش شدید بین طرفین ادامه داشت. این مطلب را از آن جهت ذکر می کنم که شاهد دیگری است از طرز رفتار ناهنجار مأموران عثمانی در محلی کاملاً دور از مراکز اداری آنهاست که امکانی برای دخالت عاجل و یا گوشمالی مقدر نیست.

پیاده شدن از کشتی - در بلم^۱ که قایق بومی است پیاده شدم و آن دستگاه

۱ - معنی این کلمه اصلاً قوزه پنبه است از این جهت یعنی کرجی کوچک.

درازی است که به قایق مسابقه شبیه است و بوسیله بادبان یا پارو ویا تیرک به جلو حرکت می‌کند. من در قایقی از نوع اخیر سوار و در گوشه کانال حفار نزدیک شهر محمره پیاده شدم. در ساحل دیگر کشتی کهنه و متروکی مهار شده بود که چندین سال پیش به حاجی جابرخان آخرین شیخ اعراب آن حدود متعلق بود.

وی ازدولت امتیاز کشتی رانی در کارون تا اهواز بدست آورده بود و می گویند هنگامی که این کشتی حامل نفت بود طعمه حریق شد. بطوریکه گفته‌ام محمره در حدود یک سلی بالای کانال حفار واقع است که جمع طول آن از شط العرب تا جریان اصلی کارون سه میل می‌شود با پهناى متوسط ربع میل وعمق از بیست تا سی پا و چنین می نماید که عرض آن به مرور زمان زیادتر شده است، زیرا که هنگام طغیان آب کرانه‌های آنرا فرا می‌گیرد و جزر و مد دریا نیز آب بهمشیر (بهمشیر) را که دهانه طبیعی و اصلی کارون است بالا آورده با فشار به مجرای جدید می ریزد.

محمره (خرمشهر) - کسانی که به استناد مندرجات درخشان روزنامه‌ها درسه سال پیش باخوش باوری محمره را مرکز مهم تجارتی تصور کرده بودند حتماً از شنیدن این حرف سخت دل‌سرد خواهند شد که آنجا محلی واقعاً خراب و دارای برجی ویرانه است و در حدود ۲۰۰ نفر سکنه دارد. (می گویند چهل درصد جمعیت بواسطه وبای ۱۸۸۹ تلف شدند) و تاحال نیز تجارت خارجی آن بسیار محدود بوده است. در روزگار قدیم درشش قرن پیش هنگامی که اهواز و شوشتر و دزفول بلاد عمده ومحل توجه بوده و تجارتی بارونق داشتند محمره بندر مشهوری بشمار می‌رفت.

۱ - در محل فعلی محمره یا نزدیک آن اسکندر کبیر یکی از چند اسکندریه را بنا کرده بود، ولی آن شهر را سیل خراب کرد. آنتیوخوس آنجا را تجدید بنا نمود و آنتیوخیا نامید. بار دیگر سیل شهر را ازین برد و مجدداً ساخته شد و آنرا چرکس نامیدند و چون به تصرف شیخ عرب که نامش Spasine بود درآمد، اسپازینی چرکس نامیده شد. اردشیر بابکان آنجا را در سال ۲۳۵ میلادی از نو ساخت و نامش را از کرخه میسان به استراباد تغییر داد (بنا بر قول رالینسن مندرج در مجله انجمن سلطنتی جغرافیائی) .

در سال ۱۸۲۰ محمره مدت کوتاهی مقر نمایندگی بریتانیا بود و بواسطه زد و خورد هائی که بین اعراب و عثمانی‌ها در بصره اتفاق افتاده بود و رواج دزدی در رودخانه مجاور آن به اینجا انتقال یافته بود.

سر. هنری لیارد در کتاب خود به نام «ماجراهای نخستین» (که یکی از دلپذیرترین داستانهای است که به رشته تحریر در آمده و شامل وقایع گوناگون است و از این رو انسان تعجب می‌کند که چرا نویسنده انتشار چنین اثر جالبی را چهل سال به تأخیر انداخته است). اهمیت را که محمره در منازعات بین ایران و عثمانی در نیمه اول این قرن داشته شرح داده و نوشته است که ابتدا عثمانیها به آنجا حمله و تصرف کرده بودند، اما بعداً آنجا را ترک نمودند.

در نوامبر ۱۸۴۱ لشکر ایران به فرماندهی معتمدالدوله نابکار که لیارد وصف حالش را باسبک بی باک خود برای ابد باقی گذاشته است، آنجا را اشغال کردند. وی سپس برضد عربهای طایفه کعب حوالی کارون لشکر کشید، اما وقتی که جنگ تمام شد ترکها مالکیت آنجا را ادعا و استدلال کردند که این شهر بر کرانه اصلی کارون واقع نشده، بلکه در ساحل کانالی است که در کرانه شمالی شط العرب حفر کرده بودند.

ایرانیان نیز از تخلیه آنجا امتناع و اظهار کردند که احدی قادر نیست جای مجرای مزبور را تعیین کند، زیرا که این شهر در حقیقت در امتداد عادی ساحل کارون و دهانه طبیعی آن واقع شده است. لیارد بواسطه آشنائی کاملی که راجع به آن منطقه داشت از طرف لرد ابردین نخست وزیر انگلیس مأمور شد که گزارشی در باره این اختلاف تهیه کند. وی توصیه کرده بود که آنجا به عثمانی داده شود، ولی دولت روس قویاً از ایران حمایت نمود و دولت انگلیس هم از رویه روسیه پیروی کرد.

عهدنامه ارز روم، محمره را در دست ایران باقی گذاشته که از آن پس همواره در تصرف این دولت بوده است. چندی بعد این شهر نام بی شکوهی

هنگام جنگ ایران و انگلستان در سال ۱۸۵۷ پیداکرد، همان وقتی که ایرانی‌ها باشتاب آنجا را مستحکم کردند، اما در اثر بمباران آزمایش ناو جنگی که در رودخانه پیش رفته بودند، شهر دچار شکست شد و بعد از قطع بمباران موقعی که نفرات انگلیس پیاده شدند اثری از افراد مدافع ندیدند، چون بدون زد و خورد راه صحرا را پیش گرفته بودند^۱.

اکنون محرمه بازار محدودی برای اجناس مورد احتیاج طوایف عرب آن حدود است و صادرات مختصری دارد. نیروی انگلیس... ۵ نفر با دوازده توپ و چهار ناو و دو کرجی جنگی. صبح ۲۶ مارس ۱۸۵۷ توپهای انگلیسی توپخانه‌های ایران را هدف قرار دادند که در ظرف یک ساعت کارشان به سکوت انجامید، سپس کشتی حامل سربازان پیشروی کرد و به فرماندهی هاولوک در شهر پیاده شدند و توپخانه ایرانیان را از کار انداختند و از میان نخلستان‌ها به اردوگاه و سنگرهای ایرانیها پیش رفتند. ایشان هم فرار را برقرار ترجیح دادند، چادرها، اسلحه و آذوقه و شانزده توپ غنیمت بدست آمد. افسران این لشکر را بعداً به فرمان همایونی رسوا و مضروب و زندانی کردند، اما خانلر میرزا که بایستی اعدام می‌گردید هشت هزار لیره به صدر اعظم داد و خلعت و شمشیر گرفت.

از محصولات محلی غله، خشخاش، پشم و خرما دارد. چندسال پیش گمرکخانه آنجا را به مبلغ ۱۰۰ لیره به اجاره واگذار کرده بودند، ولی چون از بسته‌ها یا عدل‌ها بدون در نظر گرفتن وزن یا ارزش جنس، گمرک می‌گرفته‌اند میزان درستی برای تعیین آمار تجارتي بدست نمی‌دهد.

سلبی در ۱۸۴۲ از هوای سالم آنجا تعریف و تأکید نمود که از همه نقاط مجاور بهتر بوده و دلیل او هم این بوده است که خود او با نقراتش هیچ ناخوش

۱ - چهار آتشبار در زمین اصلی و پنج آتشبار در ساحل مقابل رودخانه قرار داده بودند و توپبارا نیز خیلی خوب پوشش و مستقر کرده بودند، لشکریان ایران شامل ۱۳۰۰۰ نفر بفرماندهی کلانتر میرزا بودند.

نشده بودند و آن به سبب جریان آب خنک کوهستانی رودخانه بوده است. این گواهی او درباره آب رودخانه اگر قابل تأیید باشد - چون بعضی‌ها نیز انکار کرده‌اند ربطی به شهر ندارد که کوچه‌های آن محل زباله و آگنده ازبوی زننده است.

در واقع هیچ اثری برای رفع گمنامی آنجا به نظر نمی‌رسد، مگر نخلستانهای آن که عالی است و وضع طبیعی ممتاز آنجا که در هر کشور دیگر و زیر دست هر دولت دیگر فواید سرشار بدست می‌داد. در کنار رودخانه تقریباً بیست قایق بزرگ بادی مهیله لنگر انداخته بود که از پنج تا پنجاه تن ظرفیت داشتند و آب‌نشین این قایقها از سه تا شش پا بود و بادماغه کج ساخته بودند و عرشه بلند و با پادبان واحد که از دیر باز قایق خاص رودخانه کارون بوده است.

کارگزار ایرانی - در اینجا من سوار کشتی «شوشان» شدم، ولی چون دیر رسیده بودم کشتی صبح زود آینده حرکت کرد. دولت ایران در اینجا نماینده‌ای به نام کاظم خان دارد که کارگزار است و مسووریشش نظارت بر رفت و آمد کشتی‌های تجارتي و کارگزاری وزارت خارجه و مراقبت در کار کمپانی لینچ است.

کار اولی او که اشکالی ندارد، زیرا که هنوز نمی‌توان گفت که سرویس شروع شده است. کار دوم هم بهانه بزرگی برای تأخیرات طولانی است، چون از لحاظ خوش خدمتی وی بیشتر کارها را به مقامات بالاتر مراجعه می‌کند. مورد سومی زمینه وسیعی برای مداخله بی جهت و اقدامات غیر لازم فراهم ساخته است. دریافتن این نکته هوش و دانائی سرشاری لازم ندارد که عوارض وارداتی را بنا بر ارزش جنس باید دریافت کرد یعنی، به میزان فایده‌ای که از فروش آن در بازار محل عاید می‌شود. اما در نظر سرکار کارگزار قانونی تجارت بی اثر است و در این مورد خاص همه توجهات او به شخص من و حرکات آینده‌ام معطوف شده بود. وی از اینکه کشتی به خاطر من دیر حرکت می‌کرد شکایت نمود و امر اکید صادر کرد که بی‌درنگ حرکت کند. سپس مبادله پیامها پیش آمد، وی گذرنامه مرا خواست که طی سه ماه گذشته مسافرت من در ایران حتی یک دفعه هم سابقه نداشت

و سرانجام دستور داد که صبح زود فردا قبل از حرکت به دیدن او بروم، این کار برای من خالی از محذور نبود، پس او را به دردسر چاره اندیشی انداختم که برای بازگرفتن مرغ از قفس رفته تدبیراتی نماید. کشتی ما ساعت شش صبح در رودخانه به حرکت افتاد.

مجرای بهمیشیر - در حدود دو میلی بالای مجمره و بنا بر این سه میلی دهانه حفار بهمیشیر واقع است (راجع به اصل این اسم اختلاف هست) که مجرای دیگر کارون به دریاست و شاید روزگاری همه آب این رودخانه از آن طریق به خلیج فارس وارد می شده است و آن از شمال غربی به جنوب شرقی و در موازات شطالعرب جاری است و بالغ بر چهل میل طول و با دهانه عریض از چند میلی مصب به طرف خلیج جریان دارد.

در کناره های آن مثل سواحل شطالعرب در نزدیکی بصره بندهایی از نی در رودخانه تعبیه شده است تا ماهی های فراوانی را که در اثر جزر آب در گل های رودخانه می مانند صید نمایند. در عهد قدیم بهمیشیر (بهمشیر) دهانه شرقی دجله و شطالعرب دهانه غربی آن بود. جزیره ای که بین آنها واقع شده است یعنی بین حفار و دریا بنا بر کتیبه های میخی دیلمون است و ایرانیان میان رودان یا بین النهرین (آبادان) می نامند. اگر عثمانی ها در ادعای خود پافشاری نمایند و خطری پیش آید از لحاظ ایران اهمیت بی اندازه ای خواهد داشت که راه مستقل و جداگانه برای رود کارون داشته باشد و این منظور را بهمیشیر تأمین می کند و هر دو ساحل و دهانه آن مطلقاً ایرانی است و از حمله و تجاوز عثمانی هم محفوظ است و بنابراین باز بهمیشیر برای کشتی رانی مورد استفاده قرار خواهد گرفت.

۱ - بعضی ها آنرا بحرالماشیر گفته اند، ولی گویا این نام ادغام دو کلمه بهمین اردشیر است که بسیاری از تأسیسات آن حدود به وی منسوب بوده است. ناحیه دجله سفلی، خوره شاد بهمین یعنی مرز بحری بهمین اردشیر نام داشته است.

۲ - همچنین آنرا موهزی نامیده اند که از نام بندر موهزه آمده و در انتهای جزیره واقع شده است. یاقوت آنرا جزیره ای سه ضلعی بین خلیج فارس و رودخانه دجله از طرفین خوانده بوده است.

در سال ۱۸۳۶ سرگرد ایستکورت با کشتی « فرات » از آن عبور کرد و ستوان سلبی در ۱۸۴۱ از مجمره بوسیله همین راه تا خلیج فارس رفت و برگشت و کم عمق ترین قسمت آن بالغ بر نه پا عمیق بود. لیارد می نویسد که تاصب در خلیج فارس کاملاً قابل کشتی رانی است و عمق آن چهارگز (۱۸۲۹ متر fathom) است و بالغ بر ربع میل پهنا دارد و می گوید عمیق ترین نقطه آن در موقع جزر و مد بهاری بیش از سه گز است و بنا بر این کشتی ها با محمولات سنگین می توانند عبور و مرور کنند.

از قرار معلوم بعداً تپه های زیر آبی در دهانه آن در خلیج فارس تشکیل یافته است که حفره های متغیر و خطرناک دارد و جزو مد آن تا نه پا می رسد. جا دارد بررسی کاملی راجع به این رودخانه بشود و بوسیله لارویی و یا اقدامات دیگر می توان آنرا کانال کشتی رانی اختصاصی ایران به رودخانه کارون ساخت. من اطمینان ندارم ایرانی ها که در کار تجارت کوشش ندارند ارزش بازرگانی این رودخانه را مورد اعتنا قرار داده باشند، ولی ما باید از توجه نسبت به آن تصور نمائیم.

چشم انداز - مجمره را نخلستانها فرا گرفته است و بنا بر این سراسر آن خوش نماست، اما در جیزبه که هشت میلی بالای رودخانه است این حاشیه سبز ناگهان قطع می شود و از آنجا تا بند فیر کرانه ها بکلی خشک و خالی است و در بعضی جاها بابتو های کوتاه و بیسه های گز و بید همچون مستور شده است. گاهی نیز رودخانه های خشک و مجراهای متروک دیده می شود، در این حوزه سفلی ساحل آن در همه جا کوتاه و هم سطح آب است، اما بالاتر ارتفاع آن نسبت به کف رودخانه زیاد می شود و گاهی به بیست تاسی پا می رسد.

در این حدود نیز کارون از لحاظ مقدار آب و وسعت، رودخانه ای بسیار معتبر است و روی هم رفته بین ۳۰۰ یارد تا ربع میل عرض دارد و در حوالی اهواز پهناي آن به ۲۰۰ یارد تقلیل می یابد. در این موقع سال رودخانه لبریز بود،

زیرا که همان روزها برف یا بارندگی شدیدی در کوهستان شده بود و گل آشفته رنگ آب را مثل قهوه و غلظت آنرا مانند جوشیر (پاریچ) زندان کرده بود.

کور کارون = در فاصله ده تا دوازده میل بالای بهمنشیر مجرای سوم کارون واقع شده است که حالا خشک و خالی است و روزگاری شاید قبل از وجود بهمنشیر کارون از آن راه به دریا می ریخته است. این رودخانه خشک که گمان می رود همان است که نثارخوس بقصد پیوستن به اسکندر کبیر در شوش با کشتی از آن عبور نموده حالا کارون العامیه یا کارون کور^۱ نام دارد.

افسران بحری که با کشتی فرات به سال ۱۸۳۶ تا دریا سیر کرده بودند فرو رفتگی با عرض دو بیست یارد ملاحظه کردند که در وسط آن هنوز مجرای کوچکی بوده و هنگام جزرو مد آب در آن می ریخته و موقع جزر فقط یک پا آب شور در آن می مانده است. احتمال این که همین مجرای اصلی کارون باشد از این مطلب تأیید می شود که جغرافی دانهای عرب طول نهر حفر شده را چهار فرسنگ یا در حدود پانزده میل نوشته اند که معادل درازی فعلی کارون العامیه تا محمره است بنا بر این می توان حقاً استنباط نمود که نهر واقع در پایین مجرای اصلی کانال مصنوعی بوده است.

این فرض را حقیقت ذیل تأیید می کند که گفته اند در عهد ایلامی ها و بابلی ها از قسمت پایین کارون به بهمنشیر مجراکنده بودند که مبدأ آن سبله کنونی بوده که در زمان اسکندر وجود داشته.

این مجرا را عضدالدوله تعمیر کرده و نهر یا کانال جدید نام داده بود. مقدسی جغرافی دان عرب بالای بهمنشیر را فم العضدی (جوی عضدی) نامیده بود.

کانال گبان (قبان) = از کارون العامیه به فلاحیه پایتخت سابق بنی کعب که در کنار رودخانه جراحی است مجرائی است که به قبان یا گبان معروف بوده

۱ - اگر این نام صحیح باشد، امری بسیار بعید می نماید، زیرا که نهری را کور نامیدن از جهت معنی یا لفظ عربی نیست، اگر مجرا دیر زمانی خشک و خالی مانده باشد شاید اصلاً نام «کارون الا ماء» یا کارون بدون آب بوده است.

است. در قرن پیش در این منطقه کارون بوسیله شیخ سلمان یا سلیمان بنی کعب سدی ساخته شده بود تا آب به کارون العامیه برده باشند. هنگام لشکر کشی کریم خان این سد ویران شده و کارون العامیه هم کماکان کور ماند.

در بعضی از مواقع سال این کانال تافلاحیه قابل کشتی رانی است. در مسافتی دور از آن مقبره ای مخروطی دارای سیزده پله یا طبقه متعلق به روییل ابن یعقوب یا بطوری که گاهی گفته اند ریواج علی در ساحل راست نهر برپاست و آن یگانه بنا و اثر آن حوالی است که بسته به مسیر رودخانه گاهی در سمت راست و زمانی در طرف چپ به نظر می رسد. سپس بنای کوچک دیگر به اسم اسامزاده علی بن حسین است که شش درخت خرما بر آن سایه انداخته اند که طی جریان ماریچی نهر، گاهی دور و گاهی نزدیک می نماید. وقدری دورتر در طرف راست آن به امام سبا یاسبعه می رسیم که در وسط راه به اهواز واقع است بعد از آنجا هم قرارگاهی به نام قاجاریه اخیراً در ساحل راست رودخانه تأسیس یافته که تلگرافخانه و توقفگاه برای کشتیهاست.

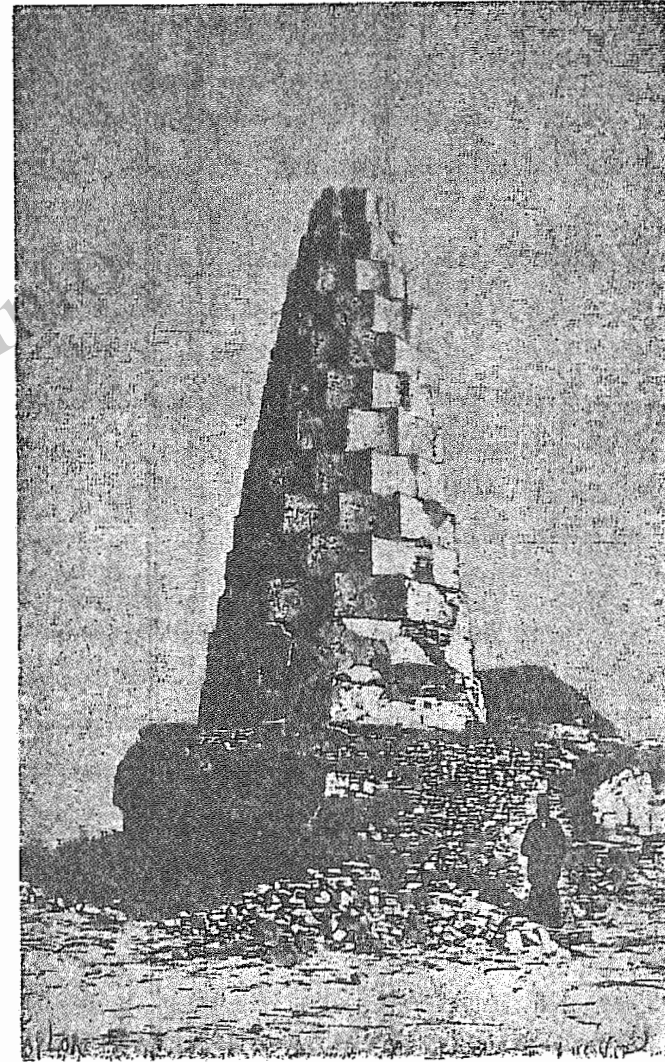
اقامتگاههای کنار رودخانه = صبح زود ما از براکیه که اولین ده نسبتاً قابل ملاحظه بعد از محمره است بگذشتیم، آنجا دارای تقریباً سی صد نفر سکنه عرب و شیخ آن تابع مزعل خان است، سپس چندین پیچ و خم واقع است که مایه سرگردانی می شود و غالباً به نظر می رسد که به محلی رسیده ایم که باید یک ساعت بعد برسیم و در عرشه کشتی هم آفتاب پیوسته برتن ما می تابد. دهکده بعدی که باز در ساحل یسار است کوت عمیره است و در فاصله سی میلی از براکیه هم کوت عبدالله است که اقامتگاه عمده عشیره باویه است که از تیره های بنی کعب می باشند و در بین محمره و شوشتر جزو نقاطی است که شیخ محل مدعی حق دریافت عوارض از اجناس است که خواه از طریق رودخانه یا جاده کارون از آنجا حمل می شود. به منظور تسهیل کار، این باجها را که کسی قادر به امتناع از پرداخت آن نبوده است سرانجام توأم کردند و اکنون از محصولات محلی در دو انتهای ورودی و خروجی ده دریافت می کنند.

حیوانات شکاری - در این حوالی منظره کارون ملال انگیز است. پنجاه سال پیش سیاحان نوشته‌اند که کرانه‌های آن بین محمره و اهواز بادرختان تبریزی و گز و انواع دیگر کاملاً مشجر بوده که قسمت عمده آن سپس از میان رفته است. در بعضی جاها بوته‌ها و بیشه‌ها تا حدی یک نواختی زمین‌های صاف کناره‌های رودخانه را از بین می‌برد و در هر دو کرانه آن اراضی بی حالت یا باتلاقی یا خشک و خالی که هیچ وقت شخم نشده است تا انتهای افق دیده می‌شود و در بعضی جاها که دیواره ساحل بالا آمده است از عرشه کشتی اطراف را نمی‌توان دید، اما از نقاط دور دودکش بلند کشتی از چند میلی مثل تیرگی قیرگون که از زمین برآمده باشد پنهانی و آهسته در بیابان پیش می‌رود.

چندین میل قبل از اهواز برآمدگی‌های شنی نوک تیز مانند حایلی بین بیابان و رودخانه جلب نظر می‌کند. در سراسر خط سیر انواع پرندگان شکاری شامل سرغابی، سرغ نوک دراز، سرغ سقا و یاعو در رودخانه دیده‌ایم. تقریباً در دو میلی اهواز چندتن از ما باتفنگ به قصد شکار رفتیم تا معلوم شود که بیشه‌ها چه اندازه از پرندگان شکاری انباشته است. در ساحل راست سرغابی‌ها دسته‌دسته با سرو صدا از باتلاق و حوضچه‌های طرف دیگر رودخانه به پرواز در آمدند.

در این حوالی کبک‌ها به اندازه و شکل قرقاول ماده است. از جلو قدم ما خرگوشها از هرسو فرار می‌کردند. من سیاه‌گوشی را باتیر زدیم که به اندازه یوزیلنگ بزرگ هندی بود و چندتا خرس عظیم‌الجثه در تیررس ما دیده شدند و خیلی دشوار است که در این حدود آنها را تعقیب نمود، زیرا که باتلاق‌ها و همچنین مجراهائی که در صحرای کنده‌اند مانع این کار است، اما چندسال پیش دسته‌های مرتبی هر ساله از بغداد برای شکارخوک می‌آمده‌اند. برای شکارهای کوچک هیچ ناحیه‌ای غنی‌تر از جلگه کارون نیست، اما برای شکارچیانی که بلند نظر باشند شیرهم می‌توان یافت. در کوههای بختیاری انواع بزکوهی و وحشی نیز یافته می‌شود.

اهواز - سه بعد از ظهر «شوشان» در وسط جریان آب در محلی پایین تراز



آرامگاه روین ابن یعقوب

حدود شرشره های اهواز لنگر انداخت. این سیر صعودی ما بیست و سه ساعت طول کشید!

مسافت از محمره تا آنجا از طریق رودخانه ۱۱۷ میل است و از راه زمین های باتلاقی خیلی کم تر از این می شود. صاحب نظران به تفاوت آنرا از هفتاد و چهار تا هشتاد و دو میل برآورد کرده اند. در اینجا من چندی در ساحل راست رودخانه پیاده سیر کردم تا خرابه های بند معروف و نیز شرشره های (آبشار) مشهور کارون را تماشا کرده باشم. باید خاطر نشان کنم که شهر اهواز ۲۲۰ پا از سطح خلیج بالاتر است.

شرشره ها (آبشارها) - در اهواز کشتی رانی ناگهان متوقف می شود و مسئله دشوار در مورد کارون بواسطه رگه های عظیم تخته سنگ های ریگی مربوط به سومین دوره طبقات الارضی در حوالی این رودخانه است که بعد از تشکیل دادن دیواره هایی که شرحش ذکر شده است با رگه بندی مایل و حواشی پیچ و خم دار در فاصله کمی از ساحل چپ ناگهان به صورت کمره سنگی تا وسط رودخانه پیش می آید و سپس در کف زمین ناپدید و باز بزودی مجدداً از کنار دیواره چند میل پایین تر در کرانه غربی ظاهر می شود.

بواسطه موانع ناشی از این کمره های سنگی که جمعاً چهارتا است مسیر آب تقریباً درست در زاویه ها قطع می شود و ناگهان آبشاری در حدود شش تا ده پایین سطح آب در قسمت بالا و کف پایین ایجاد و شرشره ها را تولید می کند. غالباً می گویند که تعداد آنها پنج تا است، ولی در حال حاضر فقط سه تا از آنها مانع اصلی کشتی رانی است، دوتا دیگر کوچک است و هنگامی که آب رودخانه زیاد باشد چندان محسوس نیست.

۲ - پایین آمدن از این راه یازده ساعت و نیم بطول می انجامد و رودخانه همواره پر آب است. حد وسط مدتی که کشتی بلوس لینچ که کشتی بزرگ بخاری است و کمپانی لینچ کار کشتی رانی کارون را با آن انجام می دهد، در موقع پرآبی بهار گذشته هنگام بالا رفتن پانزده ساعت و نیم و موقع پائین آمدن ده ساعت و نیم بوده و سرعت جریان قوی از چهار تا پنج میل در ساعت و جریان کند یک تا یک و نیم میل و نیم می باشد.

در پایین آخرین شرشره که شوشان آنجا لنگر انداخته بود عرض رودخانه به ۲۰۰ تا ۲۵۰ یارد می رسد، سپس عریض تر می شود و دو جزیره بزرگ لای ولجن در میان رودخانه تشکیل یافته است. در بالای این محل که شرشره میانه و عمده واقع شده ویرانه های بند قدیمی است، در ساحل راست بواسطه تصادم جریان آب تورفتگی هایی دیده می شود و فاصله از یک ساحل تا ساحل دیگر تقریباً نیم میل است. در قسمت علیا این فاصله باریک تر می شود و سپس رودخانه با عرض عادی که ۴۰۰ یارد است جریان می یابد.

بند بزرگ - وقتی که از جنوب به عزم کارون بالاپیش می رویم اولین شرشره که در نزدیکی جزیره بزرگ پدید آمده است فقط رأس آن در وسط جریان آب دیده می شود و تپه سنگی را که موجد آن است هم سطح آب می توان دید. شرشره بعدی که دوتا است و در کنار همین جزیره ها است چندان مهم نیست. سپس دو مانع عظیم واقع شده است، ریزش آب در شرشره سومی نیک بارز و جریان بسیار قوی است، ولی فشار بی اندازه ای ندارد. شرشره چهارمی که ۱۵۰ یارد بالاتر در جهت علیای رودخانه است و کاملاً در پیچ و خم جریان است، آب غرش کنان به دودخانه در انتهای غربی کمره سنگی فرو می ریزد و در پهنای رودخانه پخش و موجب سرشاری بند بزرگ اهواز می شود.

این بنای معروف که عموماً آنرا به پادشاهان ساسانی منسوب می دارند به این منظور ساخته شده بود که آب کارون ذخیره و سپس بوسیله مجاری و کانالها در اراضی اطراف که از دیر زمانی پیش بواسطه کشت نیشکر نیک مشهور بوده است توزیع شود. ویرانه های بنده که شاید مثل شوستر پلی هم داشته ساختمان بزرگی بوده که باسیمان بسیار سختی باهم پیوسته و بر جزیره های سنگی که در این نقطه رودخانه هست ساخته شده بود. نیم پایه هایی بر ساحل راست هنوز هویدا است که باوجود سیلابهای قرون مقاومت نموده است و باآنکه چیز عمده ای باقی نمانده است باز از همین مقدار کم هم استحکام و عظمت کار پیشینیان آشکار می گردد.

وحاکی از انتقالی است که در وضع طبیعی آن حدود واقع شده بود و از هر دو جهت ساحل مجراهائی در صخره‌ها هم سطح آب کنده بودند و آسیابهای آبی اصلی در ساحل چپ نیز هنوز می‌گردد، و باز در همان حوالی شهر مقدار زیادی سنگ‌های گرد آسیاب که برای آردسازی و خرد کردن ساقه‌های نیشکر بوده است دیده می‌شود. معلوم نیست که در چه موقع و چگونه سد خراب شده است، هر چند شاید در قرن سیزدهم اتفاق افتاده باشد، زیرا خواننده‌ایم که در آن موقع این شهر از آبادانی و رونق به انحطاط شدید دچار گردید.

در جلسه سخنوری انجمن هنر، ژنرال شیندلر خاطر نشان ساخته بود که افسانه‌های محلی حاکی است که آن فاجعه ناشی از کردار پلیدانه یکی از تجار شکر در قرون وسطی است که شکرها را انبار و بازار را دچار تنگنا کرده بود و چون قیمت این جنس ترقی نمود، وی سرکیسه‌ها را برگشود، ولی آنها را به جای شکر پرازعقرب‌هائی یافت که دم تیز آنها نم‌مضحیمی را دو نیم می‌کرد و بطوری همه‌جا را عقب‌فرار گرفته بود که مردم پایه فرار نهادند و دیگر هم به آنجا باز نیامدند!

آبشار عمده - در اثر شرشره دوشاخه از میان شکافی که بواسطه خراب شدن بند ایجاد گردیده مانع عمده ادامه کشتی رانی کارون پدید آمده است. مجرای اصلی شکافی است که بین ساحل راست پیدا شده، بلند و پرشیب و اولین جزیره سنگی در رودخانه است. این معبر از پنجاه تا هشتاد یارد عرض دارد که بسته به وضع و میزان آب است و در حدود سه پا ریزش آب در مسافتی پنجاه یارد است. بین جزیره‌ها و قسمت عمده لبه شنی که سدی در برابر بقیه جریان است، شرشره ثانوی و باریک‌تر واقع شده است. با آنکه از میان این دو دهانه جریان سریع و پر-صدای آب دیده می‌شود، به نظر من نمی‌توان نام آبشار به آن داد، زیرا که به هیچ وجه با «باب کبیر» که نخستین آبشار نیل است قابل مقایسه نیست.

در مجرای بزرگ‌تر و غربی «سلبی» با کشتی «آشور» همراه سر. هنری لیارد در مارس ۱۸۴۲ عبور کرد و آن کشتی بخاری به طول ۱۰۰ پا بود و بدون زحمت ۱ - دوبود دو روایت دیگر راجع به همین داستان در کتاب ارستان خود ذکر نموده است.

از شرشره اولی عبور کردند و رودخانه تالبه بر از آب بود و دوبار سلبی کوشید که فقط باقوه موتور از آبشار عبور کند، اما فشار آب که پنج تا پنج میل ونیم در ساعت سرعت داشت آشور را کاملاً برگرداند. پس وی ناچار شد از وسایل قوی تر استمداد کند، لذا رشته آهنی محکمی به دو ساحل کشید و فرمان داد موتورها با قدرت تمام کار کنند و نفرات کشتی هم با طناب از ساحل بکشند.

بدین ترتیب وی باز سرکشتی را به طرف شکاف انداخت و چند لحظه لرزان و بی حرکت ماند، سپس آهسته به جلو راند تا سرانجام در فاصله نیم ساعتی از محلی که تلاش بی حاصل اولی شده بود، کشتی را در آبهای آرام کنار شهر متوقف ساخت و از همین دهانه بود که «شوش» همان کشتی کوچکی که من در قسمت علیای رودخانه سوار شده بودم قبلاً در سال ۱۸۸۹، مهار شده بود و در سال ۱۸۹۰ «شوشان» هم بدون اشکال گذشت.

به نظر من در شرایط مساعد جریان آب خطری جهت عبور کشتی از آنجا نیست، وضع و ترکیب کناره رودخانه و صخره‌ها در وسط آن انجام منظور را مقدور می‌سازد، من خیال می‌کنم با موتوری که به حد وافی قوی باشد فقط برای عبور دادن کشتی کافی خواهد بود.

آبشار آخری - پنجمین و آخرین دسته شرشره‌ها نیم میل دیگر بالاتر در رودخانه و به فاصله کمی از قریه اهواز است. این دسته بوسیله دورشته از لبه‌های کمره سنگی به صورت کوهانی در رودخانه دیده می‌شود که از میان آن در قسمت پایین دو مجرا است و موقعی که آب رودخانه زیاد باشد آبشاری تشکیل می‌شود و بعد از آن کارون باز جریان ملایم خود را تعقیب می‌کند و تا چند میلی شوشتر دیگر مانعی برای کشتی رانی نیست و همه این مسافتی که مسیر رودخانه بواسطه صخره‌ها و شرشره‌ها قطع می‌شود از یک میل و ربع تا یک میل ونیم است.

ماهی‌های کوسه درشت غالباً تا اهواز پیش می‌آیند و در حوضچه‌های پایین شرشره‌ها در حال شنا و گاهی نیز تا شوشتر هم دیده می‌شوند. در جوارت آخرین

آبشار بستر خشک کانالی قدیمی به سمت جنوب در ساحل چپ یا شرقی رودخانه مشاهده می‌شود که احتمال می‌دهند جهت انحراف آب موقعی که مشغول ساختن بند بزرگ بودند آنرا کنده باشند و می‌گویند تا فاصله زیادی به سمت فلاحیه امتداد دارد.

کانال یا تراموا - اشکال عبور از آبشار عمده غیر از اوقاتی که آب وضع کاملاً مساعدی دارد آن قدر زیاد است که اگر خواسته باشند کار کشتی‌رانی را در کارون تعقیب نمایند تشبث به وسایل مصنوعی از ضروریات حتمی است و بدون آن نمیشود، برای رفع این اشکال سه پیشنهاد شده است: یکی اینکه صخره‌هایی را که در بستر رود مانع کار است منفجر کنند و بتراشند و یا آنکه از میان سنگ‌ها راهی بگشایند تارفت و آمد کشتی‌ها میسر شود. از این پیشنهاد باید بکلی صرف‌نظر کرد، زیرا که هم مشکلات فنی دارد و هم هزینه سنگین و تازه معلوم نیست با وضع جدید که ناگهان در مورد آبشار پیش خواهد آمد، در سطح آب دو سمت رودخانه چه تأثیری خواهد نمود.

پیشنهاد دوم این است که از کنار سطح تحتانی تا حوزه فوقانی رودخانه بانصب دریچه‌ها در طول یک تا یک‌میل و نیم کانالی از کف نسبتاً هموار حفر شود. با آنکه این رامحل عملی و عالی است و مانع کشتی‌رانی را از بین می‌برد به هیچ وجه احتمال قبول آن از ناحیه دولت ایران نیست، چون هم خرجش زیاد است و هم مانع اجرای نفوذ آنها در کشتی‌رانی قسمت علیای رودخانه می‌شود.

راه سوم که من در روزنامه تایمز قویاً تأیید نمودم، ایجاد یک تراموای سبک اسبی در طول همین مسافت محدود ساحل چپ رودخانه است، یعنی از حوضچه پایین شرشره‌ها تا بالاترین آبشارها. خودم این مسافت را پیاده طی کردم، شیب زیادی ندارد و پیچ و خم آن هم مختصر است و اگر قریه اهواز را هم دور بزنند در حدود یک میل و سه چهارم خواهد شد.

این کار را اخیراً یک شرکت محلی به نام ناصری که راجع به آن باز

صبحث خواهیم کرد شروع کرده است، اما تراموا مایه تسهیل کار است، ولی مانع کشتی‌رانی را برطرف نمی‌کند و به عقیده من اگر خطی هم در این حدود کشیده شود باید تا سحره امتداد یابد تا از بریدگی راه، در دو نقطه یعنی آنجا و اهواز اجتناب شده باشد و جاده تازه هم که از تهران می‌سازند به جای شوشتر، اهواز انتهایی خط باشد.

اهواز یا اگی نیز - قریه اهواز جدید در ساحل چپ رودخانه در قسمت علیای آن بر محل نسبتاً بلندی که تقریباً موازی با بالاترین شرشره‌هاست واقع گردیده و شامل آلونک‌های گلی و قلعه‌ای مستطیل کوچک در ساحل رودخانه است که در حال ویرانی است و تقریباً ۷۰۰ نفر سکنه دارد و برای رفع بی‌ترکیبی این محل فقط امامزاده‌ای در آنجاست که گنبد گچی سفیدش بر زمینه درختان سبز تیرگون تا اندازه‌ای خوش‌آیند می‌نماید. این بنا روی هم‌رفته از آثار محلی است که اگی نیز معروف^۱ روزگار قدیم و پایتخت ولایت از قرون وسطی و جایگاه سلاطین و مقر کشیش مسیحی و کانون ممتاز ثروت و تجمل بوده است.

گیبون^۲ در وصف و بیان خاص داستان وحشی خوش حال هرمزان شهریار یا ساتراپ اهواز و سوزیا و صاحبه‌ او را با عمر خلیفه فاتح ثبت کرده است. در عهد خلفای بعدی عباسی بغداد بود که اهواز به اوج اشتهار رسیده و تاریخ نویس

۱ - راجع به تاریخ قدیم اهواز می‌توان به صورت حاشیه اظهار کرد که وقتی نثارخوس از کارون گذشت به دریاچه‌ای رسید که دجله از گوشه شمالی آن جاری و بر آن شهر سوزیان یا دهکده اگی نیز در فاصله ۵۰۰ استاد از شوش واقع بوده است. این دریاچه که بعداً از بین رفته فرورفتگی مغرب کارون را تاهویزه (اهواز صغیر؟) پرمی کرده است و دجله در حدود صوب کونی از آن مجزا و به شط العرب وارد می‌شده است.

دریاچه یا باتلاق مزبور بنا بر کتیبه‌های میخی آشوری آگام Agamme یا اغمه نامیده می‌شده است. نثارخوس به این دریاچه یا اگی نیز نرفته بود، ولی در کارون تابی که بوسیله قایق‌ها ساخته بودند رسید، در جاده‌ای بین پارس و شوش در ۶۰۰ استاد از محل ثانوی این پل شاید در اهواز فعلی یا نزدیک آن واقع بوده که بطلیوس هم به آن اشاره کرده است، بعداً بازار خوزستان نامیده شده و سکنه‌ای ایلامی داشته است به نام هوز یا هونج و بنا بر قول ابوالفدا، اعراب آنجا را سوق‌الاهواز (اهواز جمع هویزه) می‌نامیدند که مشرف بر چنجه جاده بوده است.

۲ - gibbon در کتاب پیدایش و نابودی امپراتوری رم.

عرب ابوالفدا راجع به آن دوره می نویسد که سواحل کارون باغهای عالی و منازل بزم و صفا و انواع اشجار و زراعت نیشکر به حد وفور داشته است.

این اظهارات چاشنی اعتدال و اثر حقیقت را توأم دارد، ولی بی اندازه ترین مبالغه ها بازگفتار یکی از نویسندگان آنجا را در این دوره مقرون بواقع نمی سازد که وسعت اهواز را در قرون وسطی چهل فرسنگ (۱۰۰ میل) نوشته بود و یا دلیل صحتی برای روایت سروان مینان^۱ سیاح نمی شود که تپه های شنی کنار نهر را ویرانه های شهری قدیمی پنداشته و نوشته بود که آن ده تادوازه میل امتداد داشته و به نظر اهل محل دو ماه برای مسافرت در آن جا وقت لازم بوده است.

روزهای خوش و آرام آگي نیز قدیم در اثر شورش افراد افریقائی که برای کشت و کار نیشکر آورده بودند بر علیه خلفا به پایان آمد. هر چند آن فتنه خاموش شد، اما این شهر بعد از آن واقعه تجدید حیات نمود و رفته رفته به انحطاط و فراموشی شدیدی دچار گردید تا موقعی که طایفه بنی کعب توجه خود را به این سو معطوف ساختند و زندگانی بیابانی خود را در این حدود آغاز کردند و در میان خرابه های دوره سابق کپرهائی بر پانمودند.

آثاری هم از ادوار قدیم تر ودین و آئینی پاک معدوم و شکوه و جلالی بکلی مفقود در کناره های شنی رودخانه که در فوق اشاره شد مشهود است، دخمه ها و غارهای خالی در کوهستان دیده می شود که در دوره های پیشین آتش پرستان اجساد را در آنها عرضه می کردند و دسته سروان سلبی استخوان هائی در آنجا کشف کردند و در حفرة های جبال حوالی شوشتر نیز از همین قبیل برج های خاموشی یافته شده است.

جنگ ۱۸۵۷ - در وقایع سال ۱۸۵۷ اهواز قصه ناقابل ذکر و حتی بی اثرتری از محمره داشته است. پس از اشغال این شهر سه کشتی کوچک بخاری کومت، پلانت و آشور با همراه داشتن ۳۰۰ نفر سرباز و سه قایق حامل توپ که کشتی ها

می کشیدند مأسور شده بودند که سپاهیان فراری را تا اهواز تعقیب نمایند. سروان رنی فرماندهی دسته کشتی ها را برعهده داشت و سروان هنت فرمانده سربازان و سروان سلبی ناخدای یکی از کشتی ها و راهنما بود.

پیاده نظام ایران در اهواز ۷۰۰ نفر آماده و مجهز باعده زیادی هم سوار در چند قدسی کرانه راست رودخانه اردوگاه داشتند و پانصد نفر هم سرباز، شهر و قلعه را در ساحل مقابل پاسبانی می کردند. همینکه نیروی مهاجم قصد پیاده شدن نمودند، قشون ایران اردوگاه را برجیدند و سربازان دریابان متواری شدند و لشکریان مدافع مانند سراب مشرق زمین شده بود که بمحض نزدیکی، در هوا ناپدید می گردید. چنانکه اشاره کردم درست است که فرمانده لشکر ایران با تقدیم ۸۰۰۰ لیره به صدر اعظم یعنی معادل یک لیره برای هر نفر فراری به دریافت شمشیر افتخار از جانب شهریار سرافراز شد، ولی هیچ تاریخ نویسی قادر نیست نمونه بارزتر از این راجع به بی عدالتی مشرق زمین نشان بدهد.

بندر ناصری - از زمانی که در اکتبر ۱۸۸۸ کارون برای کشتی رانی تجارتی خارجی افتتاح شده است قرارگاه کوچک دیگر، بندر ناصری به افتخار ناصرالدین شاه در برجستگی مشرف به رودخانه پایین تر از حوزه شرشره ها تأسیس گردیده که در آنجا در یک میلی جنوب قریه (اهواز) کشتی لنگر می اندازد، تا حال هیچ گونه مناسبتی بین وضع واقعی این محل و عنوان پر آب و تاب آن در میان نیست. در این نقطه چهارپنچ کلبه ساخته اند که برفراز یکی از آنها بیرق ایران و توپ کوچکی هم در جلو آن نصب شده است تا شلیک سلام آن حاکی از ابهت قدرت حکومت باشد. در این بنا نایب الحکومه خوزستان اقامت دارد و او مأسوری است میرزا علی اکبر نام که قرار بوده است باوی ملاقات و آشنائی حاصل کند و او را نمونه یک مأسور معمولی دستگاه ایرانی یافته ام که در کار شکنی بی همتاست. یک کلبه را هم به نماینده کمپانی لینچ اجاره داده اند، وی بازحمت بسیار اجازه یافته بود که در آنجا اقامت کند و ناچار شد سالانه ۶۰۰ تومان (۱۷۰ لیره)

پرداخت نماید و حال آنکه این اقامتگاه هفت‌لیره هم ارزش نداشته است. این جریمه‌ظالمانه چون نام دیگری به آن نمی‌توان داد - را با این قرار و تفاهم می‌گرفته‌اند که اجاره ساختمانی است که بزودی دولت ایران در آنجا بر پا می‌کرده است و پناهگاهی نیز برای کالا، اما بعد از گذشت یک سال هنوز اثری از اقامتگاه جدید نیست و صحبتی هم از تقلیل اجاره‌ها پیش نیاورده‌اند.

آشنائی با سرکار میرزا - من حامل معرفی‌نامه‌ای از نماینده رسمی بریتانیا مقیم بوشهر به عنوان نظام السلطنه (حسینقلی خان.م) والی خوزستان بودم که تقاضا شده بود مسافرتم با کشتی شوش متعلق به دولت ایران که بتازگی در کارون‌علیا شروع بکار کرده بود تسهیل شود. چون سه روز دیرتر از موعد به اهواز رسیدم با خشنودی بسیار اطلاع یافتم که شوش در بالای محل شرشرها آماده و منتظر ورود کشتی شوشان است تا به مقصد شوشتر حرکت کند. از این رو به ملاقات میرزا رفتم و نامه خطاب به والی را نیز همراه داشتم تا درخواست کنم که شوش صبح روز آینده حرکت کند.

برای این جانب کاملاً مقدور و بلکه به مراتب بهتر بود که با کرایه کردن اسب راه خود را تا شوشتر طی کنم و مسافت از طریق خشکی فقط ۶۰ میل بود، اما اطلاع دادند که شاید این جاده بواسطه باران و گل قابل عبور نباشد، ولی هنوز میرزا را هم درست نشناخته بودم.

سبک تزویر آمیز او - وی ابتدا درصدد انصراف من برآمد و ضمناً به منظور وانمود کردن اهمیت رسمی خویش بهانه ناخوشی را پیش کشید تا از دیدنم اجتناب کرده باشد، من جواب فرستادم کارم فوری است. از این رو ملاقاتی ترتیب دادند و موضوع تمارض هم پاک فراموش شد. دیدم که میرزا به رسم تمام عیار ایرانی در کلبه‌ی خود بر زمین نشسته و فرش جلو او گسترده بودند که شمع‌ها بر آن قرار داشت، رویرو هم چند صندلی برای من و همراهان قرار دادند.

بدو جناب میرزا نیک در حالت اجابت و رضا می‌نمود و پس از اندکی

تردید با درخواستم موافقت کرد و قرار شد کشتی هفت صبح آماده باشد و من هم ساعت شش و نیم در عرشه حاضر شوم. تنها درخواست وی این بود که گذرنامه‌ام را رؤیت کند که بانهایت آمادگی اجابت نمودم، ولی می‌دانستم که او به خواندن یک کلمه آن هم قادر نبوده و منظورش نمایش مراقبت رسمی بود. سپس وی سخنی طولانی درباره دوستی ایران و انگلستان پیش کشید، و از منافع مشترک طرفین و دشمن مشترک هر دو (با اشاره‌ای زیرکانه نسبت به روس) و علاقه شخصی خود که نماینده کمپانی لینچ حرفش را تأیید نمود (در اینجا من ناگزیر چشمکی با این شخص مبادله کردم همان کسی که اشکال تراشی‌های سرکار میرزا زندگانی او را به مدت شش ماه بارگرانی ساخته بود) صحبت کرد که باید این دو متحد طبیعی آسمانی توافق و هم‌آهنگی داشته باشند.

چون من چند ماه در ایران مانده بودم با این طرز بیان و عبارت آشنائی وافعی داشتم و بارها شنیده بودم، درهمه جاهم تقریباً به یک نهج و بیان بود و گمان می‌کنم که مأموران ایرانی در موقع انتصاب از بر یاد می‌گرفتند، ولی من هم در قبال این تعارفات جواب متناسبی دادم و مصاحبه به پایان آمد.

مهمان‌های ممتاز او - طی این گفت و شنود چندتن نیز شاهد دقیق جریانات بودند بدون آنکه هیچ‌گونه دخالتی در صحبت نموده باشند. در طرفین میرزا دو نفر باقیافه غم انگیزی جلوس کرده بودند که حرفی نمی‌زدند، ولی گاهی این و گاهی آن قلیان می‌کشید. یکی از ایشان یک چشم بود وظاهری بد خواه و شرور داشت، اما از لحاظ چهره هر دو به آن اندازه وزین می‌نمودند که خیال کنم حضراتی ایرانی و از دوستان میرزا باشند. سپس کاشف به عمل آمد که ایشان دو جوانی از منسوبان ایلخانی فعلی بختیاری از کوهستان مجاور بودند که اخیراً برادر و برادرزاده خود را بی دلیل کشته بودند و در حوزه مأموریت میرزا دستگیر شدند و چون بازداشتگاهی موجود نبود در کلبه خود میرزا توقیف بودند و با او زندگی می‌کردند

۱ - یکی نصیرخان و دیگری سیف‌الله خان بود که برادر خود میرزا آقاخان رئیس چهارلنگ را که تیره دیگری از ایل بختیاری است کشته بودند.

وبه شرحی که مذکور افتاد در جلسات رسمی او حضور می‌یافتند و بقدری باسیرزا محشور شده بودند که چند روز بعد وقتی که نماینده کمپانی لینچ از او به شام دعوت کرد، وی اجازه خواست که مهمانان خود را نیز همراه بیاورد و شرط هم‌رنگی به این قسم تکمیل شد که هر سه در مهمانی سر مست شدند. در پهلوی این دوجانی دو نفر با عمامه سبز یعنی از سادات بودند که بواسطه نسب والا و نبوی بر وزن و حرمت جلسه افزودند.

سیرزا بعد از استراحتی شبانه - قبل از ساعت ۷ صبح فردا من با بار سفرم در کنار رودخانه حاضر بودم، ولی قاطرهایی که قرار بود بارم را تا کشتی شوش برسانند نیامده بودند و حال آنکه مهندس هم سرگردان و منتظر دستور سیرزا بود. من این وجود گراسی را از خواب بیدار و بنا بر وعده شب پیش در خواست کردم که فوری حرکت کنم، شرح جزئیات آنچه سپس واقع شد از عهده من بیرون است، ولی بطور خلاصه بایستی بگویم که سه چهار ساعت آینده با مخالفت‌های شدید سیرزا گذشت که از قرار معلوم یا از قولی که شب قبل بی‌تأمل داده بود پشیمان و یا دچار واهمه مسئولیت شده بود و یا اینکه خیال می‌کرد که آن فرصتی عالی برای قدرت‌نمایی بوده و نبایستی زود از دست داد. وی اظهار می‌داشت که بدون اجازه مستقیم «نظام» حق اقدام ندارد و نامه خطاب به والی هم ربطی به او ندارد و متعلق به شخص دیگری است و باید راجع به هویتم تضمین نامه رسمی داشته باشد تا موجب بازخواستی نشود و برای تنظیم چنین سند مضحکی وقت زیادی تلف شد و سرانجام هم کاغذ را پاره کردیم، زیرا که سیرزا عبارتی در این ورقه گنجانده بود که بنا بر پافشاری نمایندگی لینچ شوش را روانه کرده است و کمپانی را در وضع بغرنجی قرار می‌داد و جمله دیگر مشعر بر اینکه فقط به آن دلیل اجازه صادر نمود که من با جناب والی کار رسمی داشتیم که صحیح نبود. پس لازم شد که لحن جدی‌تری اختیار و در صدور اجازه یا رد صریح آن پافشاری کنم.

این رفتار سیرزا را هشیار کرد و باز وقت طولانی صرف تنظیم اظهاریه تازه شد و توضیح نامه‌ای هم برای نظام السلطنه نوشت. سرانجام در ساعت یازده سوار

شوش شدم و یک ساعت بعد کشتی به حرکت افتاد و درست پنج ساعت صرف این حرفهای دیپلماتیک سیرزا شد که انسانیت ایجاب می‌کرد که اگر به شوشتر برسیم انتقامی از او بستانم.

افرادی برجسته - در یک لحظه صبح آنروز، کلبه نبی از شب پیش هم صحنه جالب‌تری پیدا کرد، نه فقط آن وجودهای دراماتیک آنجا بودند که سرکار سیرزا از این بابت گاهی به معذرت خواهی می‌پرداخت آن دو فرد بظاهر محترم ولی برادر کشانی با قیافه عبوس و دو موجود مقدس و این جانب و همراهان بلکه یک آقای ایرانی نیز حضور داشت که چون خود او هم در کشتی شوش سفر می‌کرد بقصد میانجیگری مداخله کرد. و شخصی عرب اهل اهواز، پیربرد محترمی بود و ریش خاکستری داشت و بالاخره فرزند شیخ که به منظور حمایت جان پدرش که بواسطه یک نثار خونخواهی جانش در خطر بود تنگی در دست داشت و خود او را هم تنگداری نگهبانی می‌نمود و در واقع مثل دوبرادر بختیاری زندانی بود و بواسطه عمل سرقت به چوب و فلک محکوم شده بود.

در این گروه رنگارنگ شامل سادات و جانبها و زندانی و نگهبان اعم از ایرانی و عرب و انگلیسی جلسه کوچک و مختلط کم نظیری ترکیب یافته و غرض از مناظره نیز این بود که من شصت میل راه را از طریق رودخانه بروم یا جاده.

سوزا (شوش) - دو ساعت دیگر نیز وقت ما هدر رفت و دیری از ظهر گذشته بود که سرانجام براه افتادیم و سفرمان به مقصد شوشتر آغاز گردید، ولی با گذشت زمان در مقابل جریان آب که سرعتی کمتر از چهار میل در ساعت داشت کشتی سوزا هم ظاهراً قادر نبود که بیش از دو میل و نیم در ساعت پیش برود و بواسطه این سرعت محدود بود که اهالی دهات ساحلی با حرکت کشتی از کنار رودخانه با ما راه می‌آمدند. رفته رفته این فکر به ذهنم خطور کرد که پیروزی من بر سیرزا و عاریه گرفتن شوش برای مسافرت خیلی به حال من گران تمام شده بود.

در سال ۱۸۸۹ بعد از آنکه امتیاز کشتی‌رانی کارون اعطا گردید این کشتی

که یکی از دو واحد کلیهٔ بحریهٔ ایران است بوسیلهٔ یک ناخدای انگلیسی تا اهواز هدایت و بوسیلهٔ ایران در بالای شرشره‌ها مهار شد که از آن پس نیز به دستور نظام‌السلطنه در حوزهٔ بالای کارون مانده است و اگرچه اسماً برای مقاصد تجارتي است، ولی در واقع فایدهٔ دیگری جز گردش دادن حضرت والی در رودخانه ندارد.

کم آبی رودخانه مانع از این است که بجای کشتی باری از آن استفاده شود مگر در مواقعی که رودخانه سرشار از آب است. راندن و راهنمایی کردن آن بدست اعراب، ولی مهندس آن از اهالی عثمانی در بغداد است که قبلاً در کارون علیاکار نکرده بود، وی نادانی خود را باطمینان‌هایی برگزار می‌کرد که مایهٔ تحریک حسادت سرکار میرزا می‌گردید. قرار بود که من بدون تأخیر، ظهر روز بعد از عزیمت از اهواز در شوشتر پیاده شوم.

کارون در بالای اهواز - بالاتر از اهواز رودخانهٔ کارون بلبه‌های بلندی محدود شده است که ده تا بیست و حتی سی پا ارتفاع و مقطع عمودی از خاک آهک و بستری ۲۰۰ تا ۳۰۰ یارد عرض دارد، آب برای زراعت اراضی از حوضچه‌های کنار رودخانه بامشک‌های چرمی و یک چرخ استفاده می‌شود که گاو بر سطح سوری در کنار رودخانه می‌کشد و از روزگار قدیم ایران و کلبه باقی مانده است، و همهٔ افرادی که به کشت و کار سرگرم نبودند فراهم آمده بودند که عبور ما را تماشا کنند. در سراسر راه از مناطقی گذشتیم که بواسطهٔ هجوم ملخ سخت آفت دیده بود صحرا و بیشه‌ها همه جا را ملخ فرا گرفته بود و روی کشتی و در غرفه‌ها و برعرشه همه جاملخ بود و آن دسته که قدرت پرواز از فراز رودخانه نداشتند صدتاصد تا سطح رودخانه را مستور ساخته بودند.

ویس یا اویس - اولین محل که بعد از عزیمت ما از اهواز اهمیت ناچیزی داشته، قریهٔ ویس بر ساحل چپ کارون بوده است که علاوه بر ردیفی از آلونک‌های گلی در کنار رودخانه این امتیاز محدود را نیز دارد که امامزاده‌ای^۱ با چند

۱ - مزار اویس قرنی از اصحاب پیغمبر که قریه هم بنام اوست و به امام زاده معروف است.

درخت خرما در آنجاست. این دهکده حد شمالی منطقهٔ شیخ مزعل است و اراضی بعد از آن هر چند که عدهٔ کثیری از اعراب سکنه دارد، باز تابع حکومت مستقیم والی خوزستان می‌باشد. ویس در حدود سی و پنج میلی اهواز از راه کارون واقع شده است. مسیر رودخانه بین این دو محل ماریچی است و این برای من بیشتر از آن جهت اسباب ناراحتی شده بود که یک بعد از ظهر روز دوم عزیمت ما از اهواز به این قریه رسیدیم که خود یک ساعت از وقتی که وعده کرده بودند به شوشتر وارد شویم تأخیر داشته و تازه شصت میل دیگر از طریق رودخانه راه در پیش بود.

رودخانهٔ شاپور یا شاور - در روایات جهانگردان سابق ویس، نام ناپسندی از لحاظ فقدان حس مهمان نوازی پیدا کرده است که در میان طوایف عرب به ندرت دیده می‌شود. آقای استاکر در سفر بی باک دریائی خود به سال ۱۸۳۱ تا آنجا جلو رفت، قایق او را متوقف و غارت کردند و از ناحیهٔ شیخ و افراد محل به او تیراندازی شد و ناچار گردید سراسیمه به محمره بازگردد.

پنج سال بعد در نوامبر ۱۸۳۴ دستهٔ سرگرد ایستکورت که در قایق بومی تا اهواز پیش رفته بودند اهل این محل از تسلیم خوراکی به آنها دریغ نمودند و با عنف و اکراه ناچارشان کردند که گوسفندی برای مصرف خود خریداری کنند. در سفر ما از این قبیل تظاهرات ناگوار پیش نیامد، مگر آنکه شیخ‌های عصبانی سکنه‌ای جوان نما دنبال کشتی ما براه افتادند. شاپور که عموماً رود شاور می‌نامند اصلاً از جبههٔ غربی تپهٔ بزرگ شوش عبور می‌کند (شوشان کاخ است) از جهت شمال غربی قدری از پایین ویس به طرف کارون جاری است و پس از عبور از آن حدود در مجرای جنوبی‌تر پیش می‌رود و در نزدیکی اهواز به رودخانهٔ عمده می‌پیوندد و قدری بعد باز به طرف شمال جریان می‌یابد.

در موقع اکتشاف لیارد وسلبی در سال ۱۸۴۲ در دوازده میلی بندقیق به آب دزی رودخانهٔ دز قول وارد می‌شده است نظر نسبتاً اخیر و از روی تحقیق، این رودخانه که شعبه‌های آنرا می‌توان باز شناخت مانند رودخانهٔ دیگر سوزیانو

از جمله خودکارون است که همواره مایه اشکال نویسندگان برای شناختن وانطباق آن باوصف قدما بوده است.

نقطه تلاقی - تقریباً تادوازده میل در بالای ویس جریان کارون تابند قیر کاملاً به خط راست پیش می‌رود و در آنجاست که برای اولین بار بعد از محمره ملاحظه می‌شود که رودخانه چند شعبه دارد و مرکز تلاقی سه نهر آب گرگر یا کانالی است که از شوشتر در مشرق جاری است و آب شطیط یا کارون اصلی که آن نیز از شوشتر و در وسط جریان دارد و آب دز یا رودخانه دزفول که از دزفول در مغرب جاری است. در حین مقایسه جریان مستقیم خاص رودخانه طی دوازده میل پیش از نقطه تلاقی بواسطه شرحی که جغرافی دانهای عرب باقی گذاشته و نوشته‌اند که کانال مصنوعی آب گرگر تا اهواز امتداد داشته است. سلبی پنداشته بود که وی در آنجا اثری از سجرای سزبور دیده است، این احتمالی است که فرض صحت آن بواسطه فقدان بستر قدیمی رود که بایستی در حوالی جریان اصلی کارون مانده باشد تقویت می‌شود.

بند قیر - بند قیر که کی‌نر آنرا بند کیل و لغتوس بند قیل نوشته است به معنی بند یاسد قیر طبیعی است. سنگ‌های سد مصنوعی که مانند بند شوشتر و اهواز سابقاً در آنجا بر رودخانه بسته بودند و بنا بر روایات تاریخی به داریوش منسوب است که بدون شک سنگها را با این ماده قیری بهم می‌پیوستند. اعضای دسته بحری فرات در سال ۱۸۳۶ این محل را قریه محصوری تعریف کرده‌اند که در حدود ۶۰ نفر جمعیت داشته است و کتاب ژنرال چزنی حاوی تصویری از آنجاست که سرگرد ایستکورت قلمی ساخته بود.

در ۱۸۵۰ لغتوس آنجا را دهکده کوچک عربی شامل چهل خانه نوشته بود که زندگی اهالی از کار مناقلات با قایق که در رودخانه‌های متعدد آنجا انجام می‌شود تأمین می‌گردیده است. شرح وی هنوز هم صادق است. دهکده دور از ساحل و در برآمدگی بین نهرهای شطیط و گرگر ویرانه این نهر ثانوی است و از

ویرانه‌های شهری مهم کاملاً احاطه شده است که نخستین بار در سال ۱۸۴۲ لیارد در این نقطه به تحقیق پرداخته و پی برده است که آنجا به دوره کیانیان و ساسانیان و زمان سلطه عرب تعلق داشته و او این محل را از بقایای شهر باستانی ایران رستم کورده (رستمکده) و به عربی عسکر مکرم تشخیص داده است.

در موقع مسافرتیم آجرهای قدیمی آنجا به دستور نظام السلطنه برای ساختن قلعه و تلگرافخانه در ساحل شطیط بکار می‌رفت و دولت تصمیم گرفته بود که بین شوشتر و محمره ارتباط تلگرافی ایجاد کند. این ویرانه‌ها در وضع طبیعی حوالی بند - قیر و دلالت این نام همه حاکی از گذران دوره ایست که دیر زمانی است از میان رفته و فراموش شده است. در همان زمانه‌ای که بیخوله‌های فعلی این حدود چون گلستانی بوده و افراد ساعی و پرکار و تأسیسات بزرگ عمرانی و زراعت عالی داشته و این سواحل خاموش و خالی فعلی محل تلاقی سه رودخانه را شاداب و زیبای - ساخته است.

التقای سه رودخانه - «لیارد» رنگ آب سه رودخانه را که در اینجا بهم می‌رسند متفاوت ذکر نموده. آب دز را تیره گون نوشته است چون از میان اراضی رسوبی می‌گذرد، شطیط یا کارون اصلی را متمایل به سرخ و رود گرگر را سفیدشیری قلمداد کرده است. من چنین اختلافی که شاید ناشی از وضع آبها باشد در آنجا ندیده‌ام. در محل تلاقی به نظر من رودخانه اولی در حدود ۸۰ یارد و دومی ۱۵۰ و سومی ۶۰ یارد پهنا داشته که از تلاقی آنها جریانی با عرض ۳۰۰ یارد تشکیل می‌یافته است.

آب دز - این رودخانه از رشته‌های عظیم کوهستانی زاگرس سرچشمه می‌گیرد و حتی دونقشه نیست که شاخه‌های آنرا یکسان درج کرده باشد، ولی تحقیقات سرگرد سایر در سال ۱۸۹۰ ثابت کرده است که دونهر عمده به آن وارد می‌شوند که یکی از بوجرد جاری است و سیلاخور را مشروب می‌سازد، دیگری فریدن علیا را مشروب و از بزنوئی عبور می‌کند، اما در اینجا من فقط به حوزه پایین آن توجه

دارم که بعد از عبور از دزفول و گذشتن از میان ناحیه جنگلی که هیچ شخم کاری نشده است در بند قیر وارد کارون می‌شود.

از این رودخانه فقط یک دفعه کشتی عبور کرده است به این معنی که سلبی ولیارد با کشتی «آشور» در اواخر بهار ۱۸۴۲ بعد از آنکه با موفقیت شطیپ و گرگرا طی کرده بودند این نهر را نیز سیر کردند. این دونفر که با زحمت بسیار از مسیر پیچ و خم دار آن گذشتند سر انجام به نقطه‌ای موسوم به قلعه بند که درست در بیست و پنج میلی راه آبی بند قیر بود آمدند و در آنجا مشاهده نمودند که رودخانه را جزیره و سدی صخره‌ای به دوشاخه منقسم ساخته است و از شکافی که در سد شرقی بود نفوذ کرده و چند میل جلوتر متوجه شدند که رودخانه کم عمق، ولی جریان قوی است، پس ناچار به بند قیر مراجعت کردند. تا آنجا که من خبر دارم کسی دیگر از افراد انگلیسی با کشتی در آب دز سیر ننموده است. می‌گویند در جنگل‌های ساحلی آن شیر فراوان است که جا دارد شکارچی‌های ماجراجو در پی آن بروند. آب شطیپ - دومین رودخانه سه گانه که در بند قیر بهم می‌رسند با آنکه در پایین شوشتر آب شطیپ نام دارد در واقع همان مجرای اصلی کارون است و از اولین مجاری بود که سلبی در کشتی «آشور» به سال ۱۸۴۲ عبور کرد و آن کار را در شش میلی پل والرین شوشتر انجام داد، در همانجا که کشتی او به گل افتاد و خوشبختانه با سیلابی که از کوه آمده بود رهائی یافت.

او و «لیارد» هر دو این رودخانه را برای کشتی رانی کاملاً مساعد تعریف کرده‌اند، زیرا که عمق آن زیاد است و به من اظهار داشته‌اند که در نزدیکی شوشتر تبدیل به چند مجرای کم عمق می‌شود و جزایر کوچک و تپه‌های زیر آبی مانع کشتی رانی است، ولی پس از آن تاریخ کشتی شوشان برای رفت و آمد تا گرگر، این راه را انتخاب کرده است، هر چند کشتی مزبور از شهر دینگه جلوتر نمی‌رود که از راه خشکی تا شوشتر ده میل مسافت است.

آب گرگر - قرار بود مسافرت من در کشتی سوزا تا رود گرگر یا مجرای مصنوعی

خاتمه یابد، زیرا که در آنجا عمق رودخانه زیاده‌تر و کف آن ثابت‌تر است و از طریق رودخانه دروازه شهر والی نشین بشمار می‌رود. حال چرا من از گرگر بجای پیش رفتن راه عقب نشینی اختیار کردم از شرح ذیل معلوم خواهد گردید:

ساعت ۱/۴ عصر بود و سوزا که تا آن موقع هجده ساعت سیر کرده بود و دوازده ساعت هم توقف شبانه داشت بوسط راه بین اهواز و شوشتر رسید. از این رو دچار تردید شدم که شاید اصلاً به شوشتر نرسیم بخصوص از آن جهت که مجرای نهر گرگر بی‌خطر نبود و بعید نبود که سوزا با تپه‌های زیر آب تصادف کند. البته مهندسی به من اطمینان می‌داد که اگر در کشتی بمانم قبل از ظهر روز آینده به مقصد می‌رسم، ولی خوش باوری من بواسطه وعده‌های او که سراسر این راه را در نصف زمانی که تا این لحظه طی شده بود به انجام می‌رساند در واقع به انتها رسیده و کاسه صبرم لبریز شده بود و بنا بر عدد و ارقام هم مسلم می‌نمود که هیچ مهندسی قادر نبوده است که سوزا را در همان مدت به شوشتر برساند، از این رو تصمیم گرفتم کشتی را ترک و بقیه راه را سواره طی کنم و به سوزا هم تاکید کردم که با حد اعلای سرعت مقدور راه را تعقیب کند.

شبی در بند قیر - گزارش سلبی حاوی مطلب حیرت انگیزی است که سواحل کانال بند قیر تا ۱۳ پا ستون وار بالا رفته است؛ اشتباهی که آقای اینس ورث بی‌کم و کاست تکرار کرده است. ساحلی را که من بالا رفته و خود را به نزدیک‌ترین کلبه‌های روستائی رسانیدم بیش از ۳۰ پا ارتفاع نداشته است.

اهل ده ابتدا اظهار کردند که تمام حیوانات خود را برای شخم کاری بیرون فرستاده‌اند و نمی‌توانند اسب یا قاطری به من بدهند، اما نام سحرانگیز نظام السلطنه کارگر افتاد و شیخ را که مرد سالخورده ملایمی بود و ریش حنائی داشت هشیار ساخت او رفتارش را بکلی تغییر و قول داد که روز آینده یک اسب و دو قاطر با کرایه هنگفت ۱۲ قران (۷ شلینگ) هر کدام آماده سازد. نرخ معمولی ۳ یا ۴ قران روزانه بود. قرار کار گذاشته شد و سوزا نیز در دل شب با دود و صدا براه افتاد و من در حدود

امکان در کلبه‌ای که شیخ در اختیارم گذاشته بود اقامت کردم. در وسط اطاق که آتشی برافروخته بودند بقدری وسیع بود که هم دود زیادی را جا داد و هم شیخ و همراهانش را، چون تا وقتی که نگفته بودم، از اطاق بیرون نرفتند و مثل این می‌نمود که می‌خواستند شب نزد من باشند.

راههای شوشتر - ساعت ۴ صبح بیدارم کردند و ساعت ۶ براه افتادم دو ساعت بعد آفتاب برآمد، ولی ماه در آسمان می‌درخشید و خوشبختانه هوا هم سرد نبود. از بند قیر تا شوشتر سه راه خاکی هست یکی از طرف چپ، دیگری وسط و سومی از سمت راست جزیره‌ای می‌گذرد که با پیوستن دو نهر شطیط و گرگر ایجاد می‌شود. این رودخانه‌ها در شوشتر از هم جدا می‌شوند به همان قسمی که در بند قیر با هم ملحق شده بودند.

از جاده چپ یا غربی راهتائی‌ام کردند و آن هشت فرسخ تمام است یاسی و دوویل و بنی حسن نام دارد به مناسبت اسم قبیله عرب که در چادرهای آنجا سکونت دارند. راه وسطی بنی قائد حسن است باز به همین دلیل و بدون شک کوتاه‌تر است، اما بعد از بارندگی قابل عبور و مرور نیست، راه شرقی که سرهنگ بل نیز از آنجا گذشته است به سمت راست دولت آباد یا بنی داود منتهی می‌شود که یازده میل است و به کنار راست نهر گرگر می‌رسد و در امتداد آن تا شوشتر که در بیست و یک میلی واقع است جریان دارد.

جزیره - سر. اچ. لیارد نقل می‌کند که در سال ۱۸۴۲ سلبی و او در بیرون بند قیر ناگهان باشیر بزرگ با یال سیاهی روبرو شدند. از پیش آمدهای عجیب این بود که بزودی بعد از آغاز سفرم غرش شیری را از فاصله نزدیک شنیدیم. راهنمای من که از جلو حرکت می‌کرد اطلاع داد که اسبم برسبیل عادتش احتیاجی به جلودار ندارد، از این رو برای سرعت بیشتر، وی از دنبال اسب خواهد آمد که رعایتی دوستانه از جانب او بود و من همواره این مرد عرب را بیاد خواهم داشت.

تمام سرزمین بین بند قیر و شوشتر پر از حیوانات شکاری بود، مرغابی‌های

وحشی از هر قبیل، اردک، مرغ نوک دراز، آب‌چلیک از دونوع، دراج، اسفرو، کبوتر. شغال را در حین سواری در تیررس آسان خود دیدم و تردیدی نیست که شکارچی ماهر در آنجا طرف کاملی بر خواهد بست. حاصلخیزی خاک در آن ناحیه بی‌اندازه است، «لیارد» می‌نویسد که در موسم بهار جزیره سراسر پوشیده از گیاه و نباتات عالی و گلستانی از گل‌های خوش رنگ است و علفها به اندازه‌ای رشد دارند که تاشکم اسب بالا می‌آیند. در زمستان سبزه و علف نیست و بیشتر اراضی با جنگل و باتلاق عاقل می‌ماند.

تا ورودم به خیمه گاه قبیله بنی حسن که در دوازده میلی بند قیر است، زراعتی ندیدم. در این محل همه اهالی به کشت و کار مشغول و با کمک اسب و قاطر و گاو و حتی الاغ سرگرم شخم و کار بودند و همینکه دستگاه شخم زمین را می‌شکافت بذر می‌پاشیدند. در دست مردمی با تدبیر و کاری این جزیره شاید انبار غله ایران جنوبی می‌گردید که نه تنها گندم و جو، بلکه برنج و پنجه و ذرت و توتون و نیل و کنجد و خشخاش بی‌حد و حساب محصول می‌داد. در زمان قدیم نیز حاصلخیزی آن نیک مشهور بود و بهتر از این دوره از آنجا بهره‌برداری می‌کردند. استرابو (استرابن) دانای بزرگ می‌نویسد که از هردانه صد و یک دویست برابر حاصل بدست می‌آمده است.

طلوع آفتاب - در ساعت هفت و ده دقیقه صبح آفتاب برقله کوه‌های بختیاری که در مسافتی دور به نظر می‌رسد تائیده و اشعه زرین خود را بر سرپوشهای سفید کوه پخش کرده بود. در بالای سر رشته‌های انبوه. آبر مستعد بارندگی می‌نمود و وضعی خوش‌آیند پیش آورده بود که بسیار نادر است و من در جای دیگر ندیده بودم و به نظر نمی‌رسید که این اثر را داشته باشد که اشعه آفتاب را جذب کند.

هنگام بالا آمدن قرص خورشید در مقابل آن مقاومت می‌نمود و اشعه را به آسمان برمی‌گردانید، بحدی که در ربع مقابل افق در مغرب انعکاس قرص طالع آفتاب به شکل هاله مدوری از نورالوان افتاده بود، ولی زود این منظره تار و ناپدید شد و به اقامتگاه اعراب که شامل چند ردیف محاذی کلبه‌های نمی‌بود رسیدم و از ساحل

چپ آب شطیط گذشتم. در اینجا نهر دلپذیر با کرانه‌های پردرخت به عرض تقریباً ۲۰ یارد جریان داشت. در کنار رودخانه سه چهار میل راه پیمودم تا در نقطه‌ای که پیش‌آمدگی سنگی در ساحل راست رودخانه است و سپس در جهت شمال شرقی به طرف شوشتر امتداد دارد. آنجا دهکده عرب نشین است بعد از آنجا شطیط یا کارون را تا سمت دیگر پل والرین که در بیرون شوشتر واقع است ندیده‌ام.

حوالی شوشتر - وقتی که به نهر نزدیک می‌شدم از اراضی مجاور آن آشکار بود که دست کم در سابق کشت و کار فراوانی در آن حدود وجود داشته است. بندها و جوی‌ها و حاشیه کانالهای خشک از هر سو به نظر می‌رسید و باران اخیراً جاده را به صورت مرداب پرگلی در آورده بود. از دهکده‌ای که نخلستان‌هایی داشت و در سمت چپ ما واقع بود عبور کردیم و از دور منظره درخت و سبزه نشان می‌داد که کشتزارها و مراکز پرجمعیتی در پیش است.

قبه‌ای مخروطی که بر نوک بنای مسجد ویرانی بود در بالای تپه‌ای جلب توجه می‌کرد و گنبد سفید در میان درختان برجسته و درخشان می‌نمود و چشم‌انداز شهر وسیعی که به صورت نمایانی ویران بود بر ارتفاعات سنگی که در سمت راست یا شرقی برگردنه‌ای واقع بوده منتهی می‌گردید. درختان انبوه سدر در سراسر اراضی که فعلاً کشتزار است و همان باغات معروف شوشتر می‌باشد پراکنده بود و در میان درختان هم برج‌های متعدد آجری به منظور پناهگاه بود که با آنچه به تعداد زیاد در عرصه تاخت و تاز دزدان ترکمن در ناحیه ماوراء بحر خزر و خراسان دیده بودم بی شباهت نبود و نشان می‌داد که زراعت حتی در مجاورت شهرها گاهی به هیچ وجه از دستبرد و دزدی در امان نبوده است و این خود حاکی است که رسم و راه بی‌قانونی همواره در زندگانی بادیه نشین‌های ایرانی وجود داشته است.

از درون آب به آن سوی نهر خشکیده‌ای که مینو نام داشت و سابقاً حوالی جنوبی شوشتر را سیراب می‌کرد و من باز راجع به این موضوع صحبت خواهم داشت عبور کردم و از کنار امامزاده خرابه عبدالله که بر تپه کنار افتاده‌ای واقع بود گذشتم.

در جبهه شمالی این بنا دو مناره خراب بود و گلدسته گچی مخروطی زشتی داشت که چنانکه لفتوس گفته است مانند سرپوش خاموش کردن شمع می‌نمود و از میان توده‌هایی که ظاهراً بقایای دیوار کهنه شهر بود عبور کردم و به محوطه باز رسیدم که اطراف آن در غرفه‌هایی بی سقف آهنگران و مسگران صدای گوش‌خراش راه انداخته بودند و آن از بقایای بازار وسیع سابق بود. بدین ترتیب قبل از آنکه متوجه شده باشم به داخل شهر والی‌نشین خوزستان رسیدم که شاید عقب‌افتاده‌ترین بلاد ایران باشد.

تاریخ - وجه تسمیه شوشتر بطور تحقیق معلوم نیست اگر چه ظاهراً از کلمه پهلوی شوش مشتق گردیده که به معنی دلپسند است و چندین محل در آن حدود این نام را دارند و بخصوص بر تپه‌های بزرگ شوش اطلاق می‌شود که عموماً سوزا می‌نامند و اکنون بطور قطع ثابت شده است که همان کاخ و عمارت شوشان است که دانیال حکایت می‌کند که در آنجا خواب نما شده بود و خواه و ناخواه شاپور پادشاه جنگاور ساسانی آنجا را بنا کرده (احتمال این است که تاریخ بنا قبل از او باشد) و تردیدی نیست که مقر پادشاهان بوده و این موضوع نه بنا بر روایات است، بلکه از آثار عظیمی استنباط می‌شود که از دستگاه و جلالی برستی شاهانه باقی مانده است.

در این محل بدون شک شاهنشاه فاتح گاهی اقامت می‌نموده و یادگارهای جاوید فراوان که ناشی از علاقه و همت او در ایجاد آثار عمومی و بناهای باشکوه بوده هنوز در دشتهای جلگه‌های ایران جنوبی دیده می‌شود. از دوره همین پادشاه است که شوشتر با تأسیسات فنی و مهندسی حائز اهمیت نظامی گردیده و در تاریخ نام و نشان درخشانی یافته است.

هنگام حمله تازیان سکنه این شهر مقاومت دلیرانه‌ای نموده بودند تا اینکه یکی از میان ایشان راه خیانت پیمود. بعد از آن تجربه ناگوار هر بار که مهاجمی از مغول و تاتار به این حدود تاختند شوشتری‌ها بجای مقاومت با مهاجمین ساختند و راه تسلیم پیش گرفتند، از این رو تیمور به ایشان عفو و امان داد و حتی می‌گویند که بند والرین را تعمیر کرد.

نیم قرن قبل از آن واقعه سیاح مراکشی ابن بطوطه راجع به این شهرنوشته بود: «در جلو کوهستان شهر بزرگ زیبایی هست، سرشار از سیوه‌ها و نهرها و رودخانه‌ای به نام ازرق (کبود) آنرا احاطه کرده است» بعداً در دوره پادشاهان صفوی این شهر از مراکز عمده تبلیغات شیعه و کانون گرم تعصب شد و تا اوایل قرن حاضر حاکم نشین ولایت و مرکز حکومت و مقر محمد علی میرزا فرزند فتحعلی شاه شد که حاکم کرمانشاه و لرستان و خوزستان بود و در همان اوان است که بی‌جهت گفته‌اند ۴۵۰۰ تن جمعیت داشته.

در سال ۱۸۳۱-۲ بواسطه طاعون لطمه شدیدی به مقدار جمعیت آن رسید و در حدود ۲۰۰۰ نفر تلف شدند. بار دیگر هم در آنجا ویا آمد و دزفول بجای شوشتر حاکم نشین شد و از آن پس دیگر کارش رونقی نگرفته است.

جمعیت - جهانگردان متعدد نظریات متفاوت راجع به عمده جمعیت این شهر اظهار کرده‌اند. در سال ۱۸۳۶ چینی گزارش داده بود که ۵۰۰۰ تا ۶۰۰۰ خانوار و ۲۰۰۰۰ نفر جمعیت دارد. در همان سال رالینسن عمده جمعیت را ۱۵۰۰۰ نوشت.

در ۱۸۴۱ دوباره جمعیت آنجا را ۴۰۰۰ تا ۵۰۰۰ ثبت کرد. در سال بعد سلبی ۸۰۰۰ و لیارد ۱۰۰۰۰ را رقم احتمالی ذکر کرده‌اند و این عده در مساحتی پراکنده‌اند که گنجایش پنج برابر جمعیت را داراست، ولی همه این وسعت سراسر ویرانه است. در سرزمینی که به مناسبت شهرهای معدوم ویا نیمه خراب شهره است و دسته‌های عظیمی از افراد یا ترک دیار نموده و یا دچار انحطاط شده‌اند شوشتر مقام خاصی دارد و حتی آثار ویران اصفهان تاریخی با آنچه در اینجاست قابل قیاس نیست. خانه‌های آباد سابق، اینک به صورت خرابه‌های آجری درآمده است و بناهایی که هنوز مسکون است وضع خاصی بین عمارت و ویرانی دارد و مثل این می‌ماند که شهری نفرین شده است و به گفته یکی از شعرا شهر شبهای مخوف است. بیشتر نویسندگان هم در این قول اتفاق دارند که این ویرانی و انحطاط عجیب

چندان ناشی از قهر و غضب طبیعت نبوده است، بلکه ظلم وید رفتاری فرمانداران آن حدود و سامان رابه این وضع فلاکت بار انداخته است. مأمورانی که به این ولایت دور افتاده رفته‌اند هیچ گاه از ظلم و دست درازی بمال خلق دریغ ننموده‌اند.

خصایص جدید - شوشتر در حال حاضر نیز اختصاصاتی دارد که در شهرهای دیگر ایران دیده نمی‌شود. بعد از ردیفهای معمولی آلونک‌های کوتاه گلی با خوشوقتی و بلکه حیرت زدگی در شهر به محلی وارد می‌شویم که دارای منازل دو طبقه است، قسمت پایین با سنگ و طبقه بالا از آجر است که برگل کار می‌گذارند.

گاهی ارتفاع این خانه‌ها باندازه‌ای زیاد است که در میان اقامتگاههای ایرانی غیر عادی است، باسهای صاف این بناها محجر کوتاهی دارد که اهالی هنگام شب آنجا می‌خوابند و بالغ برسی پا ارتفاع آن است. در حیاط درونی معمولاً ایوان وسیعی است که از یک طرف رو به حیاط باز و بدون در یا دیوار است. این خانه‌ها اختصاص دیگری هم دارند که مانع از آن می‌شود که زود از خاطرها فراموش شود. استوانه‌هایی در لای جز از بام تا کف زمین قرار می‌دهند که در سمت کوچک شکافی دارد و تنها مجرای زهکشی وفاضل آب خانه است و بدون خرج مدفوع را به خارج می‌برد و از هرسوراخ به همان اندازه خود تعفن، بوی زننده به خارج نشر می‌کند. مخزنی در پایین وسط کوچه هست که بناودانی به آن مربوط است و بواسطه فقدان مأسور تنظیم به صورت مرداب غیر قابل عبور در می‌آید و چون شهر بر بلندی واقع شده و دارای زمین شنی است، باران قسمت عمده کثافات را به پایین می‌ریزد که عملاً در فصل پاییز بی‌ارزش نیست، چون در کشتزار خشخاش بیرون شهر عوض کود بکار می‌برند.

سردابها - اختصاص جالب دیگر آنجا که از بیرون دیده نمی‌شود ساختمانی تقریباً عمومی است به نام شابدان یا شادوان^۱ که اطاق‌های زیرزمینی است و در صخره‌ای که خود شهر بر آن بنا شده است کنده‌اند و یا استوانه‌هایی از بالا هوا به آن ۱ - در جاهای دیگر ایران آنرا سرداب می‌نامند. لیارد می‌نویسد که در شوشتر آنرا شادروان می‌گویند که صحیح نیست.

می‌رسد و کم و بیش همه خانه‌ها این سردایها را دارند و یکی از آنها که در زیر عمارت اقامتگاه والی اخیراً ساخته بودند و به من نشان داده‌اند تا ۶ پا در زیر بنا پایین رفته بودند و با پله‌های بسیار پرشیب به آنجا می‌رسند و بوسیله دهانه مدوری که در بام می‌سازند نور و هوا به پایین می‌رسد. در ماه‌های ژوئیه و اوت (تیرو مرداد) که گرما بعد اشد طاقت فرساست سکنه تمام مدت در این سردایها می‌مانند و به ندرت بین نه صبح و غروب از آنجا خارج می‌شوند و در ظرف همین مدت شوشتر بیش از اوقات دیگر به صورت شهر خاموشانی ساخته از آجر و سنگ در می‌آید.

تجارت و صنعت - از لحاظ تجارت نیز شوشتر با وجود توسعه کشاورزی آن حدود محل خالی از اهمیتی است. با آنکه خاکش برای کشت و زرع خشخاش استعداد حیرت انگیزی دارد باز می‌گویند که محصول آنجا فقط تقریباً سی صدوق است که به سواحل عربی مسقط صادر می‌شود. نیل به اندازه و فور در حوالی شهر بدست می‌آید و به همین مناسبت رنگ پوشاک اکثر افراد اعم از مرد و زن غالباً کبود است.

سلبی در ۱۸۴۲ در گزارش خود تجارت محلی را محدود ذکر و اظهار تأسف نموده است که تقریباً تمام پارچه‌های نخی و پشمی و چلوار و ادوات فلزی و ظروف و قند آنجا از روسیه می‌رسیده و این کار با وجود راه طولانی و خراب بین اصفهان و آنجا صورت می‌گرفته است. وضع پنجاه سال پیش هرچه بوده در حال حاضر اثری از تفوق وضع تجارتي روس در آنجا نیست و در شهر اجناس خیلی کمی ساخت روسیه می‌توان یافت و کالای خارجی تماماً به واردات از هند و انگلستان محدود گردیده است که از بصره از راه عماره که در کنار دجله است و در قوچ و یا از طریق محرمه و رودخانه کارون می‌آورند.

تنها صنعت محلی ظاهراً فرش است که از نخ و پشم می‌بافند و نمندی هم از جنس زردخشن. بازار آنجا که روزگاری مرکز عمده دادوستد بوده فقط دارای دو راسته است که در زیر گنبدی یکدیگر را قطع می‌کنند و غرفه‌هایی که سابقاً

اشاره کردم و یکی دوتا سایبان با سقفی که بر پایه‌های سنگی قرار داده‌اند و هنوز در وسط آگورا (آغور؟) که وضع خرابی دارد دیده می‌شود خان یا کاروانسرا که مرکز تجار مشرق است در آنجا نیست.

نظریه لیارد و سلمی در باره مردم آنجا - بیشتر اهالی آنجا از سادات‌اند که عمده سبز بزرگ بر سر دارند و این شهر بیش از جاهای دیگر باعث رفتار طاقت‌فرسا و خرافات بی اندازه و زندگی قرین تن آسانی آنهاست، ولی در باره رفتار ایشان نسبت به خارجی‌ها شرح‌های متضادی از ناحیه سیاحان انگلیس اظهار شده است.

لیارد و سلمی رویه آنها را در خور حد اعلای تمجید محسوب داشته‌اند. من این حسن رفتار نسبت به سلبی و همراهانش را ناشی از قدر و مقام همسفر ارجمند آنها (لیارد) منسوب می‌دارم. عقیده مأمور کشتی آشور نیز چندان خالی از تعریف نبوده است. وی در جواب سر. هنری لیارد که نظرش را درباره شوشتریها استفسار کرده بود گفت: «عرض کنم که جای زیاد بدی نیست، اما آدمی ندارد» در این که سلبی نظریه نیک تمجید آمیزی راجع به آنها اظهار داشته و سپس از این بابت ابراز ناراحتی کرده است از شرح ذیل استنباط می‌شود:

« از ستایش من درباره شوشتریها شاید چنین وانمود شده باشد که قصد تملق داشته‌ام باید دید اهل اطلاع و نظر، اخلاق و رفتار آنها را در آینده چگونه خواهند یافت و اگر باز قابل تمجید و تعریفی نباشند که من به ایشان نسبت داده‌ام آنگاه می‌توان گفت که با دیگر همسایگان خود تفاوتی ندارند»

اخلاق جدید - بدبختانه اطلاعات و تجربه‌های آینده که ما اینک می‌توانیم خاطر نشان سازیم اظهارات سلمی را تأیید نمی‌کند و نامساعد به حال دوستان شوشتری اوست. فقط هفت سال بعد لقتوس نوشت: قیافه اهالی چندان جالب نیست و مکرو فریب و بی اعتمادی آنها نسبت به یکدیگر در میان افراد طبقه پایین شایع است. از طرف دیگر ورود مأموران کمپانی لینگ و باز شدن رودخانه کارون جهت کشتی‌رانی وسیله و مورد جدیدی برای بی بردن به خلیات نسل حاضر و تکذیب اظهارات اطمینان آمیز همسفران لیارد فراهم ساخته است.

هنگامی که نماینده شرکت مزبور ابتدا در سال ۱۸۸۸ به آنجا آمد حتی از بدست آوردن آب آشامیدنی و ضروریات اولیه زندگی درمانده بود و مردم از تقرب با این قبیل افراد ناپاک سخت پرهیز داشتند. و بلاها و سادات موانع گوناگون در راه تجارت ایجاد می کردند و حتی به اهالی تلقین شده بود که از خریداری کالای انگلیسی خودداری نمایند و این حرف تحریم همه شهر را فرا گرفته بود. شاید این رویه خصوصیت آمیز روزی به رفتاری عاقلانه تبدیل شود، ولی در هر حال دلیل و گواه ضدیت و تفاوتی است که نفوذ غرب چگونه با اغراض مشرق زمین تصادم می یابد و این نکته چنانکه باید و شاید غالباً در انگلستان درک نمی شود.

چهره و لباس - شوستری ها که من راجع به آنجا شمه ای ذکر کرده ام از لحاظ سابقه قومی و قبیله و لباس نیز مانند اخلاق و محیط خود وضع متفاوتی دارند.



بازرگانان شوستر

ایشان اختلاطی از اصل و تبار ایرانی و عرب و پیوندی از این دو نسب بشمار می روند و در حالی که گویا خون تازی در آنها قوی تر است چنین می نماید که بیشتر خصایص اخلاقی سبک تر هردو تیره را واجد شده اند.

صفا و جذبه ای در چهره ایشان نیست و چندان هم تندرست به نظر نمی رسند. این حقیقت شاید به علت آب آنجاست که شور مزه است و یا از حدت گرمای تابستان و یا در اثر بی اعتنائی حیرت آوری است که در رعایت اصول بهداشت می نمایند و یا بنا بر موجبات سه گانه مزبور است. حتی وضع لباس آنها نیز متفاوت است عبا ی عربی بردوش و عمامه سبز برس دارند که یک سر آنرا در جلو بند می کنند و سر دیگر از عقب آویزان است که از این جهت با آنچه افغانها به سر می پیچند بی شباهت نیست.

یکی از مطلعین وارد محلی به این جانب اظهار می داشت که ایشان اخلاقاً تنگ نظر و خسیس اند و فقط برای ضروریات اصلی پول خرج می کنند، در چانه زدن هم از هیچ قوم دیگر شرقی کمتر نمی باشند و اگر گفته شود که در کسب و کار سخت و زیرک اند حرف گزاف نیست.

شهر به چندین محله تقسیم شده است که هر کدام خان و دسته جدا گانه دارد. وقتی که در انگلستان اختلافات محلی را هر روز پنجم نوامبر بر قضایات مسالمت آمیز که بر رأی گیری استوار است حل و فصل می کنند شوستری ها در کوچه های شهر به رفع اختلافات خود می پردازند. در خاتمه جا دارد که کلام لیارد را هم نقل کنم که گفته بود: زنان شوستر دروجاهت شهرت دارند، اما به حجاب کمتر پایند هستند و من با این سخن ادیبانه با حضرات شوستر تودیع می کنم.

وضع و موقع شهر - وضع طبیعی شهر با اخلاق خاص اهالی آن بی ارتباط نیست و بلکه با آن هم آهنگی نیز دارد. برخلاف بیشتر شهرهای نسبتاً معتبر ایران

۱ - وقتی که در نوروز ۱۸۹۱ نظام السلطنه از مقام خود برکنار شد و خیر تعویض والی به شوستر رسید این شهر و مردم آن جنس واقعی خود را نشان دادند. هر کسی سلاح بدست گرفت و در پی انتقام خصوصی برآمد، کسب و کار تعطیل و دکانها بسته شد. سرکرده های رقیب دستگیر و دچار آزار شدند هر کسی دیگری را به زحمت انداخت، جنگ و جدال در کوچه ها در گرفت، کلانتر و پاسبان از استقرار نظم عاجز ماندند. همین داستان در دیگر شهرهای خوزستان تکرار شد و فرمانداران هویزه و فلاحیه از مقام و مسکن خود اخراج گردیدند.

که غالباً در جلگه و دور از دامنه کوه واقع شده‌اند، شوشتر بر بالای کوه واقع و از برکات نهر عظیمی بر خوردار شده است.

رود کارون که در سه میلی شمال شهر از کمره کوه گلگونی بیرون می‌ریزد و تا آنجا از گردنه‌های تنگ و بستر پر مانعی عبور کرده بود با وقار تمام در مسیر تازه و آراستی در دشت‌های رسوبی تا خلیج فارس جریان دارد. بواسطه این مانع کوهستانی که باید گفت طلیعه دار مستحکم رشته نیرومند زاگروس ماورای آن است شوشتر از دسترسی آسان دیگر نقاط ایران جدا افتاده است. با ایلات و افراد صحرا نشین خود که تیره‌های متعدد ایل بزرگ لر را تشکیل می‌دهند و همچنین با اعراب بادیه نشین در ارتباط است.

وضع این شهر با دروازه کوهستانی آنجا حاکی از مقام و اهمیت سیاسی و تجارتي آن بشمار می‌رود، زیرا که با وضع و موقع متمیزی که دارد از آنجا می‌توان طوایف کوهستانی را کاملاً تحت نظر و اختیار گرفت. بعلاوه آنجا خط سیر طبیعی تجارتي بین نواحی ثروت خیز داخلی از قبیل بروجرد و کرمانشاه و همدان و دریای جنوب می‌باشد و بواسطه مجاورت و پیوستگی رودخانه و کوهستان و تأسیساتی که در آن حدود شده است و من شرحش را خواهم آورد اهمیت نظامی آن نیز قابل تردید نیست.

کارهای آبیاری - سابقاً اشاره نمودم که این شهر در ارتفاعات انتهایی شمالی جزیره‌ای واقع شده است که ازدوشاخه کارون تشکیل می‌شود که یکی خود رودخانه است و دیگر مجرائی است که احداث کرده‌اند و آن بیست و پنج میل امتداد و به خط مستقیم یا بند قیر ارتباط دارد. در فاصله ۶ یارد بر بالای شهر نهر گرگر از ساحل چپ رود اصلی انحراف و به سمت جنوب راست جریان می‌یابد و در بین راه با دو بند که شرحش خواهد آمد از طریق دربندی که به منظور آوردن این آب به صخره‌ای که خود شهر در آنجا واقع شده است کنده و بدین ترتیب وسیله دفاعی مهمی از جهت شرقی فراهم ساخته‌اند. ضمناً قسمت عمده رودخانه از نقطه دو شاخه شدن تا محل

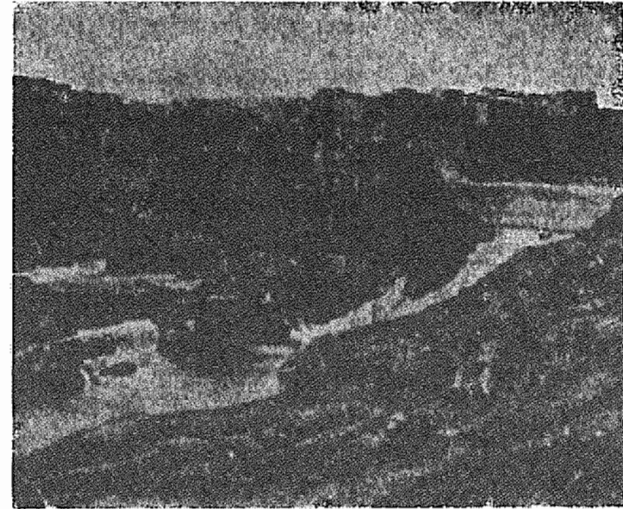
تلاقی در بند قیر آب شطیط نام دارد و جریان عریض به طرف مغرب پیدا می‌کند و در ناحیه صخره‌ای و قلعه مجاور آن شهر شوشتر واقع گردیده است و سپس در جهت جنوبی جاری می‌شود و در این نقطه مجرای آن با بند مشهور وپل والرین مسدود می‌گردد و هنگامی که کوهی را که عمارت والی در آنجا واقع است حلقه وار سیر می‌کند مقداری از آب آن که از زیر سرداب کاخ جاری است هدر و به مجرای دیگری می‌رود که در سمت غربی شهر حفر کرده‌اند و این کار ظاهراً به منظور آبیاری حومه‌های شهر بوده است که بواسطه ارتفاع بیشتری از سطح کارون آب این رودخانه به آن حدود نمی‌رسیده است.

این وضع اختصاصی سه گانه آب گرگر و آب شطیط و نهر مینو وجه متمایز و ممتاز آن منطقه است و بواسطه سابقه تاریخی و موقع طبیعی و نتیجه وجودی خود مسئله آبیاری فنی که از آن ناشی می‌شود و رالینسن تعریف کرده بود که «از بغرنج ترین و متناقض ترین امور تحقیقاتی بوده است که وی به آن پرداخته» من اینک بررسی خود را معطوف می‌سازم. هر گاه گفته‌ها و توضیحاتم با آنچه نویسندگان سابق نوشته‌اند منطبق نباشد از آن جهت است که دقت و بررسی کامل در باره این موضوع معمول شده است و یا آنکه شخصاً در محل به رسیدگی پرداخته‌ام همان کاری که از ناحیه دیگر نویسندگان سرسری و ناقص برگزار شده است.

۱ - مجرای آب گرگر - در محل انحرافی کارون در ۶۰۰ یاردی بالای شهر شوشتر بندی در این مجرا کشیده‌اند. این سد از جزیره‌های سنگی بزرگی است که در ماههای کم آبی تابستان پاک برهنه است و از شش دهانه بین آنها آب جاری است و از قرار معلوم در اوایل این قرن محمد علی میرزا آنرا با پل والرین یکجا تعمیر و نام سابق آنرا که بند قیصر (شاید بنا بر دلیل افسانه‌ای که والرین آنجا را در زمان شاپور ساخته بود) بود به بند شاهزاده مبدل کرده است، ولی من نتوانسته‌ام روشن سازم که کدام نام فعلاً متداول است.

بندها و آسیابها - قدری در طرف پایین این بند بریدگی‌های دستی تخته سنگ که از وسط آن مجرا ساخته‌اند شروع می‌شود و در نیم میلی آن بند دیگری است

که در حال حاضر مانع کامل کشتی رانی است. به نظر نمی رسد که ساختمان فعلی آن خیلی قدیمی باشد، زیرا هنگامی که در سال ۱۸۱۰ سر. جی. کی. نر به شوشتر رفته بود آن بند را پلی یک طاق تعریف نمود که ۸۰ پا بلندی داشت و از رأس آن غالباً ایرانی ها خود را به درون آب می انداخته اند، بدون اینکه کمترین آسیبی دیده باشند. رالینسن در سال ۱۸۳۶ باز از پلی یک طاق نام برده است، اما بنا بر تعریفی که وی از قسمت پایین بند کرده است ناگزیر باید خیال کنم که وی دچار اشتباه بوده است. در هر حال بسال ۱۸۴۱ که لیارد نخستین بار به شوشتر رفته بود طاق مزبور دیگر وجود نداشت و سد سنگی مستحکم فعلی جای آنرا گرفته بود. این بند به شکل دیواره ای است که ۶۰ یارد طول و ۲۵ یارد ارتفاع دارد و درست از یک ضلع صخره به طرف دیگر کشیده اند و تقریباً ۱۰۰ پاعمق آن است و سنگ کاری دیوار که درست



سد و آسیابهای آب گرگر

جنوبی از بندی شیب دار بالا رفته و با سنگ های درشتی ساخته شده است در حدود چهل پا ارتفاع دارد. و بنا بر این بلندی بند، روی هم رفته از کف تا دیواره تقریباً ۶۰ پاست و دروازه شرقی شهر شوشتر از بالای آن است.

چون از این راه به دهکده فعلا ویرانه بولیته می رفته اند، بند را پل بولیته می نامیدند، اما این اسم دیگر متداول نیست. این بند در اصل برای آبیاری ساخته نشده بود، بلکه برای منظور خاصی بود. در فاصله کمی بر بالای آن چهار پنج تقب در صخره دو طرف بند و پایین مجرا کشیده اند و از میان این مجاری آب از رودخانه با فشار زیاد از چند دهانه قسمت تحتانی بند بیرون می ریزد و در مسیر خود چرخ چندین آسیاب آرد سازی را به گردش می اندازد.

منظره بند از سمت شهر برآستی جالب توجه و دیدنی است، زیرا که در اینجا از ریزش آب تقب های مزبور حوضچه هایی تشکیل می شود و در مراحل متعدد آسیاب هایی برای استفاده از فشار آب قراردادند. چرخ آرد سازی آسیاب در برج های گردی نصب شده است و آب که از بالای چرخ ها می گذرد به درون تقب ها فرو می ریزد و کلیه این منظره با تقب ها و آبشار های هوراتی در تیرولی (ایتالیا. م. م.) بی شباهت نیست. راجع به جریان بعدی نهر گرگر در سفر بازگشت توضیحات بیشتری خواهم داد.

۲ - آب شطیط - اینک به بررسی خود کارون یا شطیط و تأسیسات سد سازی و پل سازی و کانال سازی وابسته به آن می پردازم. این رودخانه بلافاصله بعد از محلی که از نهر گرگر جدا می شود به سمت مغرب انحراف می یابد و از اینجا بستر آن بسیار وسیع می شود و در دامنه صخره آب آن به صورت ورقه عریضی در می آید. کف این قسمت رودخانه را شاپور با سنگ فرش کرده بود که در نتیجه آنرا شادروان نامیده بودند. رودخانه بعد از طواف ضلع غربی قلعه به سمت جنوب جریان می یابد و پانصد یارد پایین تر وقتی که عرض آن تقریباً به نیم میل می رسد بند ویل معروف به نام والرین از روی آن عبور می کند.

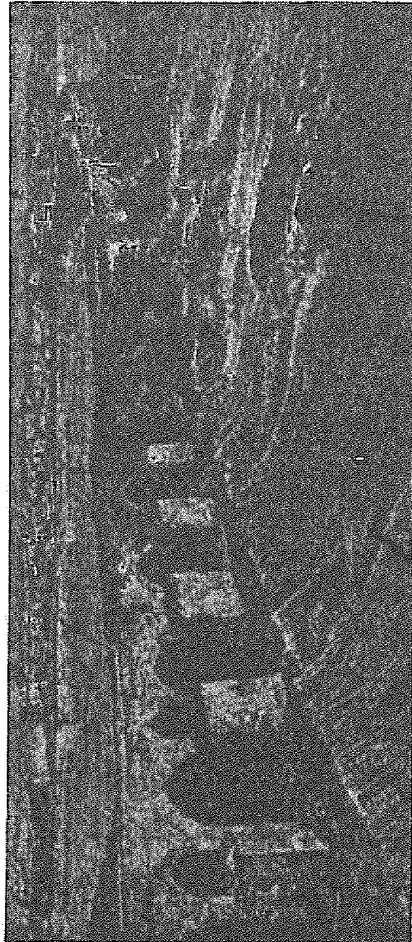
بند وپل والرین - تأسیسات مزبور شامل بند یا سد سنگی است با دریچه هایی از قطعات بزرگ سنگ خارا که بوسیله میله های آهنی تقویت گردیده و جهت عبور

آب از یک سر تا کنار دیگر رودخانه ساخته شده است. در بالای بندهم پلی دارای چهل و یک طاق بنا کرده‌اند و چنانکه شرحش خواهد آمد این بند سابقاً بند میزان نام داشت و همچنین پل قیصر، بنابراین فرض که امپراتور والرین آنرا ساخته بود. بطوری که از مصالح ساختمانی که در آن بکار رفته و سبک‌های متفاوتی که در ساختن طاقها دیده می‌شود این پل ظاهراً چندین بار تجدید بنا و تعمیر شده است. فرش روی پل که پیست و یک پا پهنا دارد در سابق از قلوه سنگ بود و پل راهم بجای آنکه مستقیم ساخته باشند به طرز بسیار باشکوه و بی‌ترتیب پیچ و خم دارد و جمع طول آن ۵۷۰ یارد است. از شهر بوسیله دروازه جدیدی که با کاشی‌های شفاف زینت یافته است به این پل می‌رسند که دو ستون نیز طرفین آنرا مستحکم نموده، در موقع مسافرت شکاف بزرگی بالغ بر هفتاد یارد عرض در وسط پل ایجاد شده بود. بند و پل هر دو رادر سال ۱۸۸۵ سیلابی بسیار قوی بکلی برد، ولی این تنها سرگذشت ناگوار آن محل نبوده است.

در سال ۱۸۱۰ هنگامی که کی‌نر در آنجا بود این بند بعد از چهار سال کار بوسیله محمدعلی میرزا تعمیر یافت. (نظارت این کار باژنرال مونتایث بود) و بطوری که دو بود نوشته است هزینه آن ۶۰۰ ر. لیره شد. و باز در سال ۱۸۳۲ بواسطه طغیان آب خراب شد. در سال ۱۸۳۶ رالینسن که فرماندهی هنگی از لشکر ایران را داشت ناچار شد افراد و اسباب جنگی خود را بوسیله کلک شناور که بر ششک‌های چرمی پرباد نهاده بودند حمل کند.

قبل از سال ۱۸۴۱ نیز پل مجدداً تعمیر شد چون وی در حین مسافرت خود به ذرفول از آن عبور کرده بود سلبی می‌نویسد که بار دیگر در بهار ۱۸۴۲ پل آسیب دید و در این مورد همه پل دو روز زیر آب بود. لفتوس در ۱۸۵۰ نتوانست از پل بگذرد چون سه طاق وسطی آن در زمستان سال پیش فرو ریخته بود.

قسمت شکسته آن - بعد از تأخیری طولانی در سال ۱۸۸۹ برای نوسازی قسمتی که فرو ریخته بود اقدام کردند. ابتدا سعی بیهوده‌ای نمودند که بند را



بند شاپور در شوشتر

دوباره بسازند، ولی آب آنرا برد. سرانجام نظام السلطنه که نتوانسته بود مستقیماً از عهده این کار برآید در صدد بر آمد با سبدهائی که از سنگ انباشته بودند قدری بالاتر در رودخانه سدی موقت بسازد و منظور هم ظاهراً این بود که جریان قسمتی از آب را منحرف و از فشار زیاد آن جلوگیری و به تعمیرات اقدام کنند، اما سد جدید را با حداقل مهارت فنی طرح ریزی کرده بودند، زیرا که محل آنرا در نامساعدترین گوشه رودخانه انتخاب کردند و بجای اینکه از یک کنار بتدریج پیش رفته باشند تا فشار آب به کناره دیگر وارد آمده باشد، کار را از دو جانب رودخانه آغاز کردند و در نتیجه تمام آب از میان شکاف باریکی که در وسط ایجاد شده بود با فشار بسیار جریان یافت و تعقیب و تکمیل کار را غیر مقدور ساخت. لذا آن اقدام بیهوده را ناتمام رها کردند و از شکافی به عرض ۱۰ یارد آب خروشان جاری شد و در ضمن کارهائی که در دو طرف انجام داده بودند کم کم خراب و ناپدید شد و تعجیبی نکرده ام وقتی که اطلاع دادم که از آن اقدام بکلی منصرف شده اند و عمق رودخانه نیز در محل شکاف بیست پا از کف سابق پائین تر رفته است.

۳- نهر مینو - این مجرای مصنوعی است که از رودخانه اصلی بوسیله نقبی در صخره قلعه کنده اند تا اراضی بلند حوزه جنوبی شهر را که حلقه وار سیرمی کند مشروب سازد. رالیسن و سیاحان دیگر آنرا نهر داریان^۱ یا آب مینداب که به معنی رودخانه بین دو آب است گفته اند که نام درست با مسامتی است و مختصر آن مینو (میان آب) می شود، ولی سرهنگ بل آنرا آب خرد نامیده است.

این نهر بعد از عبور از میان نقبی که در کوه کنده اند و رالیسن نوشته است که ۳۰۰ یارد طول و ۱۰ یارد عرض داشته در عقب شهر از اراضی شنزار می گذرد و تا این اواخر جریان آنرا بایندهای دستی تنظیم می کردند که عجیب ترین آنها بندی بود که از یک سرتاسر دیگر دره کشیده بودند و پل بی قواره ای داشت که

۱ - از نام داریان (که اختصار کلمه دارابیان است) استنباط می شود که منظور داریوش است که شاید در کار آبیاری شوشتر پیشرو پادشاهان ساسانی بوده است.

پیاپی آن با سنگ، فرش شده بود و در بالای آن بر کرانه فوقانی رودخانه دروازه ای ویران و پاسدارخانه هست و آنجا را پل لشکر می نامند.

وقتی که من آنجا را بازدید می کردم از زیر طاقهای بند آب جاری نبود و من از میان این مجرای خشک تا انتهای دیگر آن عبور کردم. علت خشکی آن شکستن بند و پل والرین بود که در اثر آن کف رودخانه که از آنجا آب به این مجرای رسیده خیلی پایین رفته بود و اثر آن از خشکی و فقدان کشت و کار در زمین محدود بین دو نهر آشکار است.

روایت راجع به والرین - هنگام صحبت از بند میزان بارها از سد و پل والرین ذکر می به میان آمده است و جادارد اشاره کنم که فقط بواسطه رواج این افسانه من به این کار مبادرت ورزیده ام و بدان سبب که آنجا همواره به این نام شهرت داشته است و گرنه به هیچ وجه معتقد نیستم که اسپراتور والرین شخصاً در آن کار دخالتی داشته است.

همه می دانند که در سال ۲۶۰ میلادی اسپراتور روم به عزم دفاع از ادسه^۱ بدست شاپور اسیر شد که او را هفت سال در اسارت نگاه داشت (می گویند در قلعه شوشتر) و اگر افسانه های مشکوکی را که در این باب هست باور داریم نسبت به وی باخشونت و تحقیر رفتار نموده و حتی گویا او را آزار بدنی کردند.

در شاهنامه حماسه ملی ایران از فردوسی اشاره جالب توجهی هست حاکی از اینکه پادشاه او کاروانی زندانی رومی که در همان زمان اسیر بود برای ساختن و یا تجدید بنای بند (شکسته) و پل استمداد و آزادی اسیر را به اتمام مطلوب آن کار موکول ساخته بود و نام مرد رومی را برانوش^۲ یا ورنوش ذکر نموده و غنایمی را که از اردوگاه اسپراتور به چنگ آمده بود صرف انجام آن کار کرد. به نظر من دلیل و شاهد تاریخی دیگر در باره ارتباط نام والرین با این کار نیست و اصلاً دلیلی درست

۱ - Edessa

۲ - همی برد هر سو برانوش را بدو داشتی در سخن گوش را
برانوش را گفت اگر هندسی پلی سازی این را چنان چون رسی م.

نداریم که وی در این کار اطلاع و بصیرتی داشته و خیلی هم بعید است که پادشاهی اسیر، مهندسی بصیر از کار درآید. نام والرین به بند دیگری نیز که بند قیصر باشد و برنهرگر ساخته بودند اطلاق گردیده، ولی نامش را با کار برجسته تری ارتباط نداده بودند.

توضیحاتی واضح بکار با شرحی که در باره وضع و خصایص سنگ کاری آبیاری روزگار قدیم و کارهای آبیاری شوشتر بیان شده است جادارد توضیحاتی نیز راجع به مقصودی که خواه تنها و یا با هم از آن کارها در نظر بوده است اضافه کنیم. از شرح نویسندگان سابق که پاره‌ای از آنها خطا و شمه‌ای هم دور از امکان است قول رالینسن هم مبتنی بر بصیرت تام و هم شامل صحیح ترین اطلاعات می‌باشد، ولی گمان می‌کنم دلایلی نیز هست که چرا در عین حال قبول گفته‌های او مقدور نیست.

قول او بر این فرض استوار شده است که اردشیر یا فرزند او شاپور پیش از اینکه سدی در کارون ایجاد شده باشد و یا آب این رودخانه را برای مقاصد آبیاری بکار برده باشند نهر گرگر را حفر کرد. کار عظیمی بود. اما شاید فقط به قصد فواید نظامی که از آن کار انتظار می‌رفته است، چون بدان وسیله سطح آب رودخانه اصلی پایین می‌رفته و شهر از آب محروم گردیده است و در چنین موردی بود که وی کف آنرا با سنگ فرش و بند بزرگی هم بنا کرد و گرگر را سد بست و نقبی ساخت که شهر و حومه آنرا آبیاری کند. ولی من با جرأت تمام شرح دیگری را در این جا می‌آورم که هم بیشتر مقرون به احتمال است و هم با شرایط طبیعی انطباق بیشتری دارد.

ساختمان مجرای گرگر - روایت‌ها شاید هم بنا بر موازین درست اولین تأسیسات کارون را به اردشیر یا شاپور مربوط می‌سازد، می‌توان تصور کرد که پدر یا پسر با توجه به اهمیت و ارزشی که حاصلخیزی اراضی حوالی در برداشته ساختمان بند بزرگ را بر رودخانه فرمان داده است تا جلو آب سد و حفر تقب و مسیر کانال میثو جهت بردن آب مقدور و دیدن ترتیب آبیاری اراضی آن حدود برای کشت و کار تأمین

شود، ولی چون نهر جدید بستر نرم و سستی یافته بود بزودی تقب را عمیق تر نمود و دیگر آب به مجرای اصلی نمی‌رفت، این جریان بود که خواه و ناخواه به فرو ریختن بند نیز منجر گردید.

در همین وضع و حال سخت و دشوار بود که گویا از بصیرت فنی اسیررومی استمداد کردند تا از زیان و خطر پیشگیری شده همان اقدامی که با ابتکاری اساسی مایه شهرت این محل و بانی آن گردیده است. چون دریافته بودند که تعمیر بند کار آسانی نخواهد بود و لزوم مهار کردن جریان کارون تا زمانی که مخرج دیگری برای آب اضافی آن تهیه نشده بود، پادشاه یا سرد اسیر، کندن مجرای گرگر را در سمت شرقی شهر دستور دادند، ولی همینکه حفر آن به پایان رسید تمام آب کارون به این مجرا افتاد و بستر سابق رودخانه خشک شد و این کار به نظر من مبتنی بر دو ملاحظه است: در مسافتی زیر بند گرگر که آسیابهای فعلی هست بند مصبوعی دیگری است که آثار چندین آسیاب از کار افتاده در بالاتر از سطح کنونی مجرا دیده می‌شود و نشان می‌دهد مربوط به دوره‌ای است که آب کانال در سطح بالاتری بوده و علاوه در سراسر خط سیر گرگر از شوشتر تا بند قیر در حالی که نهر فعلاً بستری از ۶ تا ۷ یارد عرض و لبه‌های پرشیبی دارد از دور یعنی از چند متری تا حدود نیم میلی این جزیره کناره‌های دیگر و بلندتری هست که حالا مانند صخره‌ای در دشت به نظر می‌رسد، ولی بدون شک اثری از دوره‌ای است که حد و کنار جریان بزرگ‌تر و نیرومندتری بوده است.

بنای بند بزرگ - بنا بر شرح مذکور که تمام آب کارون به نهر گرگر سرازیر گردیده بود توانستند بند بزرگ را تجدید بنا کنند و اگر کاری هم از سابق به اردشیر قابل انتساب نباشد باید گفت که از این تاریخ بند و نقب برای نخستین بار ساخته شد ضمناً از آن فرصت استفاده نموده و کف رودخانه را در پایین صخره بالا آورده، با سنگ فرش کردند تا دیگر خراب نشود.

پس از اتمام این اقدامات و ترتیبات آبیاری که بنا بر فرض این جانب اگر

یگانه دلیل ساختمان آن نبوده علت اساسی آن بشمار می‌رفته وقتی که برای استفاده آماده شده بود دستور ساختن سد فرعی گرگر نیز صادر گردید تا آب کارون را به مسیر اصلی آن برگرداند.

در این مرحله کار بود که چند بند دیگر هم ساخته شد تا مانع جریان آب به نهر گرگر شود و بدین سبب مقدار آب آن کاهش یافت و با مرور زمان به صورت مسیر باریک و پیچ و خم دار فعلی در آمد و هرگاه آنرا تا بند قیر دنبال کنیم استنباط می‌شود که امکان نداشته است کار انسان باشد.

این توضیحات من در باره کارهای آبیاری و مهندسی شوشتر بوده که ممکن است به شرح ذیل خلاصه نمود: بند والرین را از آن جهت ساخته بودند که آب کارون را برای مقاصد آبیاری فراهم سازند. نهر مینو را برای آن حفر کردند که آب ناشی از سد بندی را به اراضی عقب شهر برسانند و گرنه هیچ گونه آب برای استفاده نداشتند، نهر گرگر هم به خاطر آبیاری حفر شده بود، اما فقط برای تسهیل اقدامات مزبور و جادادن آب اضافی رودخانه اصلی^۲. در واقع از تمام این کارها نیت خیر و خدمت نسبت به مردم ملحوظ بوده است که هنوز بعد از ۱۶۰ سال نشانه روح خدمتگزاری و حاکمی از بلند نظری بانی نامی آنهاست.

ارگک - پس از ورود به شوشتر که خوشبختانه در اثر پیش‌بینی صائبم در باره قدرت حرکت کشتی سوزا و بیچارگی مهندس آن توانستم تقریباً نه ساعت زودتر

۱ - از این رو من نظریه لفتوس را معتبر نمی‌دانم، زیرا دلیلی وجود ندارد که حاکی از این باشد که بند میزان برای آن ساخته شده بود که هم پایه پل باشد و هم ورقه پهنآوری از آب در جلو ارگک به منظور حفظ بصر ساکنان آن فراهم سازد. ۲ - فرضیه آبیاری و تاریخ اخیر بنای گرگر که هر دو مورد تأیید می‌نمود بنا بر قول لیارد منتفی شده است. حفاری‌های شوشتر و بخصوص در محل پله‌هایی که از شهر به جانب بستر کانال امتداد داشته و از قرار معلوم خیلی قدیمی است تا سطح فعلی آب گرگر کشیده می‌شود. اصل و ریشه نام گرگر درست روشن نیست، شاید ناشی از صدای آب بوده که از قنابها خارج می‌شده است مقایسه شود با اصل چاه زمزم در مکه. از طرف دیگر یک تاریخ‌نویس محلی اظهار می‌دارد که این نام بواسطه مهاجرت گروهی از گرگر آذربایجان به آنجا بوده است. در زمان تیمور گرگر دو دانگ نام داشت و شطیپ یا کارون اصلی چهار دانگ، بنا بر مقدار آب که در قنابها وارد می‌شده است و نام مسرقان که فقط به چهار دانگ مربوط می‌شود به هر دو اطلاق می‌گردیده است.

از دیگر مسافران که از طریق نهر آمده بودند بشهر برسم، معرفی نامه‌های خود را خدمت والی ارسال و پیشنهاد ملاقات عاجل نمودم. در ضمن آداب مقدماتی شامل هدایائی از شیرینی و میوه و تنقلات از جانب نظام معمول و انعام برابر و یا حتی بازرش‌تر از جانب خودم به گماشته‌های ایشان تسلیم شد و بعد از ظهر در سر سوعدی که تعیین شده بود سواره رهسپار ارگک شدم.

اقامتگاه نظام که سرپاژخانه‌ای هم به آن متصل است در بالا و انتهای صخره که صد پا از رودخانه ارتفاع دارد واقع شده است. این محل را براساس طبیعت برای همین منظور نمایان ارگک ایجاد نموده و از زمان شاپور به بعد قلعه‌ای در آنجا وجود داشته که هنگام هجوم تازیان سلاسل نام داشته است. عمارت فعلی ساختمانی جدید است و اثری از بنای قدیمی در آن دیده نمی‌شود. والی کنونی هم تعمیرات و تغییراتی در آن داده و قسمت مسکونی را به صورت برج بلند دو طبقه‌ای در آورده است که از بالای آن شهر و رودخانه منظره بسیار دلپذیری دارد.

می‌گویند این محوطه سه چهارهکتاری می‌شود و در برج و باروهای آن سوراخهائی است و فضای وسیعی هم بین آنجا و شهر هست که برای محلی مانند شوشتر که غالباً فاقد امنیت شده و بین حاکم و اهالی جدال اتفاق افتاده است احتیاط بسیار ضروری است. بوسیله دروازه که کاشی‌های شفافی دارد و حاکی از انحطاط ذوق هنری در ایران بشمار می‌رود، وارد ارگک می‌شوند. درون هم باغچه‌هایی و دید-گاه‌هایی هست و در واقع هیچ چشم اندازی زیباتر از منظره کنار پنجره عمارت والی نمی‌توان یافت که رودخانه از رشته‌های کوهستانی برهنه فرو می‌ریزد و درپای صخره پخش می‌شود.

در سمت دیگر رودخانه نیز باغ ممتازی با درختانی چند برج‌لوه صحنه افزوده بود. در یکی از اطاق‌های ارگک آب جاری و حوض بزرگی در وسط بود که بر آن تختی چوبی جهت استراحت یا خواب حضرت والی گذاشته بودند و جریان آب، هوای آنجا را نیک و خنک و مطلوب ساخته بود.

۱ - بعضی‌ها آنرا همان سله بطلمیوس و آمیائوس تارسلینوس پنداشته‌اند که یکی از چهار شهر عمده سوزیانا بوده است.

نظام السلطنه = والی آن موقع خوزستان که لقب رسمی اش نظام السلطنه است طی دو سال اخیر این مقام را احراز کرده و در همین مدت از قرار معلوم بواسطه بسط عدالت و اقتدار اداری شهرتی فراهم ساخته است و با آنکه نسب ممتازی نداشته باز به نظر من همه آداب غیر قابل تقلید اشراف ایرانی را رعایت می نموده، چنانکه برادر جوان ترا و سعدالملک حاکم بوشهر نیز سردی اهل آداب بوده است.

بیانات او شامل مداخله عادی و اطمینان بخش از احساسات دوستانه وی نسبت به مردم انگلستان بود سعی داشت که برای من در این باره ذره ای تردید باقی نماند. با قبول اظهارات جدی اوبی ملاحظه پرسیدم که پس چرا جهت ابراز حسن نیت خود در برطرف کردن سوانعی که مرتباً در کار کشتی رانی کمپانی انگلیسی پیش می آورند و این شرکت بنا بر اظهار و علاقه شهرداری سرویس کشتی رانی را در کارون شروع کرده است توجهی مبذول نمی دارد؟ جواب داد آنچه مقدر بود اقدام نموده است و باز هم کوتاهی نخواهد کرد.

این حرفها با رفتار قبلی او و منافی که در این کار داشته و مانع کشتی رانی کمپانی مزبور در کارون بالا شده بود هیچ وفق نمی داد، زیرا که برادرش امتیازی برای همین کار تحصیل کرده بود. با عطف به این موضوع که در آینده می تواند از حسن نیت خود شواهدی نشان بدهد، قضیه مأمور ایشان یعنی میرزا را بیش کشیدم که وی سخت به سرزنش او پرداخت.

قورخانه = قورخانه شوشتر که وصل به ارگ است و من بازدید کردم می گفته اند محتوی... ۳ تفنگ و رندل است، هر چند که افراد پادگانی را که من دیدم و می گویند شش گروهان پیاده و یک دسته توپخانه با دو توپ کوهستانی است با آن تفنگ مسلح نبودند. در قورخانه چند تاتوپ برنجی نیز هست که یکی از آنها مال دوره صفویه است و دیگری رابه امر نادر شاه در حویزه قالب ریخته اند و سومی هم اهدائی نیکلای اول روسیه به عباس میرزا در پایان جنگ ۱۸۲۸ است که خود ایرانیان اعتقاد راسخ دارند که در آن جنگ بعنوان غنیمت به چنگ آوردند.

آداب = بعد از ترک نمودن والی و در بقیه مدت اقامتم در شوشتر وی از هیچ گونه ابراز توجه نسبت به من کوتاهی ننمود و کشتی سوزا را برای سفر بازگشت به اهواز در بست در اختیارم گذاشت و اسبی به من داد که چون از طریق رودخانه سفر می کردم از قبول آن معذور بودم، سپس یک دست قهوه خوری نقره ممتاز مرحمت کرد که از قبول آن نیز معذرت خواستم چون هدیه متناسبی که متقابلاً داده باشم همراه نداشتم. وقتی که شهر را ترک می کردم شب و خیلی دیروییگه بود تا کشتی بتواند سحرگاه حرکت کند، وی اظهار علاقه نمود که من صبح به بندرگاه بروم تا بتواند جهت بدرقه سوارانی با من همراه بفرستد.

پایین آمدن از نهر گرگر = مبدأ حرکت و انتهای خط کشتی رانی کانال گرگر در محلی به نام شلیله در هفت میلی پایین شهر است و مسیر کانال در این فاصله با چند مانع نیمه طبیعی و بند نیمه مصنوعی مسدود شده است. اگرچه کشتی آشور در سال ۱۸۴۲ توانسته بود تا دویلی شوشتر پیش برود. در شلیله که دهکده نیمه ویرانی در ساحل راست کانال است کشتی ها بار خالی و یا بارگیری می کنند و از شوشتر تا آنجا محمولات بوسیله قاطر و الاغ حمل و نقل می شود.

به نظر این جانب با درهم شکستگی بعضی از سوانع، راه برای جلورفتن کشتی باز و در نتیجه این جریان مزاحم و مایه تأخیر تا اندازه ای رفع خواهد شد. من در مراجعت از راه گرگر تا بند قیر را در هفت ساعت و نیم رفته و همین مدت هم بین بند قیر و اهواز طول کشید. کانال مسیر پیچ و خم بسیار دارد و در بعضی جاها رودخانه بین دو ساحل سخت عمیق شده است. لبه سابق که بالاتر است به وضع حیرت آوری متروک مانده و معلوم می شود که سابقاً نهر پهناورتر بوده. در اطراف گرگر بیش از کرانه های کارون جنگلهای انبوه هست و در تمام مسیر پرندگانی شکاری از یک سو به سمت دیگر در بالای سر ما پرواز می کردند. عرض متوسط کانال از ۵ تا ۷۵ یارد است و کشتی های بالغ بر صد پا قادر نخواهند بود که از پیچ و خمهای آن عبور کنند.

باز موضوع میرزا - به منظور احترام مخصوص، سرکار نظام دوتن از نوکرانش را تا اهواز همراه من فرستاد آنها حامل نامه‌هایی به نام میرزا بودند، ولی من چون مسافرتم بوجه مطلوب انجام یافته بود و قرار بود کشتی شوشان را که در انتظارم بود وقت معهود در اهواز سوار شوم، داستان او را پاک فراموش کردم، از این رو دیگر راجع به کارشکن زبردست چند روز پیش خود هیچ نمی‌اندیشیدم. در ساعت یک صبح قرفه‌ام را در کشتی دق‌الباب کردند. آقا میرزا از میخوارگی خمار و در حالتی زار توأم با بیم و شرمندگی ظاهر شد و اظهار داشت که نظام، نامه تویخ‌آمیز به او نوشته و بمناسبت رفتارش در حین مسافرتم به شوشتر تهدید کرده که موجب یک ساله‌اش را توقیف کند و استدعا کرد آخرین نامه خود را به ارباب او بنویسم که دیگر از جانب من گله‌ای در میان نیست. من نیز چون قصد آزار او را نداشتم و بوجد وافی و کافی تنبه حاصل کرده بود که دیگر نسبت به مسافران انگلیسی کارون علیا بدرفتاری نکنند توصیه‌نامه مورد تقاضا را نوشتم و دوستانه از هم جدا شدیم، اما هر موقع که نام کارون یا صدای آبخارهای اهواز به خاطر من می‌رسد باز سرا به یاد میرزای بی‌همتا می‌اندازد که در کلبه نمی‌خورد برفرش بین دو چهره برادرکش و دوتن از سادات و آن شیخ گرفتار قرار گرفته و پسر تنومند سارق نیز با خون‌سردی تمام از گوشه‌ای به آن صحنه نگران است.

فدیت با کشتی رانی کمپانی انگلیسی - قصدم این نیست مطالبی را که مبسوطاً در نامه خود به روزنامه‌نایم نوشته و مختصری از چگونگی برخورد خود را با مأموران ایرانی شرح داده بودم در اینجا تکرار کنم. رفتار آنها مرا متقاعد ساخت که عزم قطعی داشته‌اند با کارشکنی‌ها و تحریم کلی تجارتی، از ارزش امتیازنامه کارون بکاهند، پی بردن به موجبات چنین رویه‌ای هم چندان دشوار نیست. شیوخ عرب که با افراد قبیله خود در سواحل رودخانه اقامت دارند و دیرزمانی از عدم دخالت حکومت مرکزی در کار خویش راحت بوده‌اند، با آنکه نسبت به انگلستان نهایت حسن نیت را دارند و از ناحیه ایرانیان دل خوشی نداشته‌اند، از اقداماتی که توجه و

اواسر و سختگیری‌های دولت را ایجاب و مأسوران مرکزی را در محرمه و اهواز مستقر کرده است ناراضی‌اند.

تجار محلی نیز از پیدایش رقیب توانای جدید در مقابل طرز کار کهنه کاروانی خویش کم و بیش ناراحت و اندیشناک‌اند و با آنکه در بهره برداری از آن وسیله هیچ گونه اقدامی نکرده‌اند، از دست دادن کار دیرین خود را بانگرانی می‌نگرند. از سوی دیگر مأسوران ایرانی که به اسکانات سرشار تجارتنی جدید توجه دارند از این بابت که چنین فرصتی بدون بهره و مداخل در دست بیگانگان خواهد افتاد آزرده خاطرند و مهمتر از همه این قضیه است که نوعی امتیازکشتی‌رانی در کارون - بالا به حاکم بوشهر و یکی از بازرگانهای ثروتمند آنجا داده شده است و شواهدی نیز فراهم است که خود نظام در این کار بی‌منافع نیست و پنهانی در صدد است که انحصار کشتی‌رانی کارون علیا در دست ایرانیان باقی بماند.

وضع آینده در سال ۱۸۸۹ - هنگامی که آن مطالب را می‌نوشتم گمان نمی‌کردم که این تاکتیک‌ها سرانجام نتیجه‌ای داشته باشد، زیرا که هرات‌تازه‌ای از نفوذ خارجی در ایران ابتدا با مخالفت برخورد، ولی مآلاً در اثر صبر و بردباری پیشرفت حاصل کرده است. بعلاوه فواید تجارتی آینده به اندازه‌ای جالب می‌نمود که بعید بود ایرانیان دیر زمانی در اجرای نقشه و خیالی بی‌اعتنا بمانند که اسکان داشت خیر و برکت آن به خود ایشان نیز برسد و همچنین به این دلیل که دولت با ساختمانهای مفید و سیم‌کشی تلگراف علاقه خود را با این کار هر چند که بی‌غرضانه نبوده است ابراز داشته بود و اینک پس از یک سال و نیم از این تاریخ می‌توان نظر داد که پیش‌بینی‌ها تا چه حدودی به تحقق پیوسته و وضع و حال کار در تابستان ۱۸۸۹ از چه قرار بوده است.

پیشرفت‌های بعدی - از اقداماتی که بعداً مقامات ایرانی یا انگلیسی در باره ترقی تجارت معمول می‌داشته‌اند سه کار را من در سال ۱۸۸۹ جنبه اساسی داده و توصیه کرده بودم:

اول کشتی رانی از اهواز به بالا و ارتباط آن با خط کشتی رانی از اهواز تا دریا - کشتی سوزا این روزها از گرگر تا شوشتر رفت و آمد و با کشتی های ایرانی در قسمت جنوبی ارتباط دارد - شوشان نیز که از طرف شرکت لینچ بدولت ایران اهدا گردیده است در شطیط کار می کند و با کشتی بلوس لینچ که در حوزه پایین مورد استفاده است مربوط می شود. بنابراین از محرمه تا شوشتر دو سرویس کشتی رانی هست.

دوم اینکه کاری عاقلانه شده است که کنسولیاری انگلیس در محرمه مستقر گردیده و هم اکنون گزارشهایی راجع به محل مأموریت خود فرستاده است.

سوم اینکه بانک شاهنشاهی با همکاری دولت ایران در صدد است که جاده بین خرم آباد و دزفول را دایر سازد که من آنرا شاهره ارتباطی تجارت داخلی ایران محسوب داشته ام. ایرانیها بتدریج در این جاده کاروانسرا می سازند و رفته رفته از عملیات راهزنی و دزدی افراد سگوند و دریکوند لر جلوگیری می نمایند. این تیره ها در این جاده فتنه ها کرده اند و آنرا برای حمل و نقل های تجارتنی نا امن ساخته بودند. اگر حکومت مرکزی بیشتر جدیت نماید بی نظمی و دزدی در این حدود از بین خواهد رفت و این راه تجارتی از مزیت های سرشاری که محروم بوده است برخوردار خواهد گردید.

به عقیده من سرویس واگنی شوشتر و تهران که راجع به آن حرفها زده اند بزودی عملی نخواهد شد، زیرا که مستلزم هزینه سنگین می باشد. در راه های سخت کوهستانی از وجود قاطر می توان استفاده کرد، با امنیت بیشتر اصلاحات و پیشرفت میسر خواهد گشت.

اقدامات عمومی - از جمله کارهای دیگر که دولت ایران کرده است باید امتداد سیم کشی تلگراف را که سابقاً بین خرم آباد و دزفول (که با تهران مربوط است) بوده به شوشتر و اهواز و محرمه خاطر نشان شود، ولی مانند اکثر کارها از این قبیل در ایران آنرا درست انجام نداده اند و در نقاط کوهستانی لرستان این سیم ها غالباً پاره افتاده است و گاهی در این حدود اثری از اقتدار حکومت مرکزی دیده نمی شود.

هر گاه نظر خود را به خود کارون معطوف سازیم پیشرفتهای بیشتری خواهیم دید. افراد کارشکن و مانع از میان رفته اند و مأمورانی مساعد و یالا اقل بهتر گماشته شده اند. بندر ناصری که نام تأسیسات تازه در اهواز است رونق بسیار یافته و چندین بنای آبرومند دولتی دارد و سربازخانه ای برای افراد توپچی و دوفوج پیاده به فرماندهی یک سرتیپ ترتیب داده اند و کاروانسرای بزرگ و بازار ولنگر گاهی در پایین آبشارها و کاروانسرای دیگر در ساحل مقابل به منظور پیشرفت کار تجارت با حوضه در شرف تأسیس است. در محرمه ساختمان بناهای دولتی در دهانه با تمام رسیده است و محله تازه بندر صاحبقرانی نامیده شده است. در ساحل دیگر رودخانه هم سربازخانه ساخته اند و بیست هفتگی ایران بین محرمه و شوشتر دایر گردیده است.

اقدامات ایرانیان - عمده ترین تغییراتی که تاکنون پیش آمده است ابراز علاقه جدی - هر چند قدری دیر - خود ایرانیان در کار کشتی رانی در رودخانه است و بجای اینکه وقت خود را با شکال تراشی در کار شرکت لینچ صرف کنند در صدد برآمده اند که دست این کمپانی را از کار کشتی رانی پاک کوتاه سازند و می گویند که شرکت ناصری بانی این اقدامات و همه کاره آنها نیز یکی معین التجار از ثروتمند های بوشهر و دیگر شیخ مزعل خان است که بوسیله این همکاری در جستجوی راه نجات از ناحیه کسانی است که تاکنون به آنها اعتمادی نداشته و بلکه بیمناک و نگران بوده است. تردیدی هم نیست که پشتیبان هر دو عامل مزبور وجود توانای خود صدراعظم امین السلطان است.

شرکت مزبور تأسیسات تازه را در اهواز فراهم ساخته و یک خط سبک تراموا بین کارون پایین و بالا تأسیس کرده است. یکی از کشتی های آنها به نام ناصری در کارون پایین کار می کند. کشتی سوزا هم در حوزه بالا رفت و آمد دارد و به هر کدام هم قایقی همراه می شود و در نظر است دو کشتی بزرگ تر نیز داخل خدمت کنند. در ردیف این جنب و جوش های نمایان شنیده می شود که همان مراکز ایرانی نقشه های برای آبیاری دشت های حاصلخیز سواحل کارون و نصب موتور آب در قاجاریه

و افزایش کلی کشت نیشکر و حیوانات و ایجاد نخلستان دارند. قیمت زمین در بحرمد رو به ترقی است و شواهدی حاکی است که این کارها را باجدیت تمام دنبال خواهند کرد.

سهم و نصیب انگلستان - طبیعی است که این اقدامات که کاملاً بجا و حتی در خور ستایش است به منظور رفتار متقابل عداوت آمیز انکار ناپذیری نسبت به شرکت لینچ تدبیر شده است و به منافع این دستگاه انگلیسی لطمه وارد خواهد کرد. تجار محلی از حمل کالا بوسیله شرکت‌های خارجی باوجود کرایه کم‌تری که از شرکت داخلی دریافت می‌دارند مأیوس و حتی ممنوع شده‌اند. اشکالات قدیمی راجع به انبار جنس و بار انداز کماکان هست و خارجی‌ها هم اجازه ندارند که به این قبیل تأسیسات که برای پیشرفت کار حمل و نقل ضروری است اقدام کنند.

دولت ایران هم در انجام تعهدات خود مندرج در امتیازنامه جدیدی نمی‌نماید. مقررات جدید گمرگی باآنکه مدتی است در مرکز تصویب شده است در اینجا مجرا نمی‌شود و بواسطه فقدان امنیت تسهیلات تجارتهی بین دزفول و حدود شمالی کارون وجود ندارد. در هر حال کمپانی لینچ باجدیت بسیار سرویس دوهفتگی خود را تا هواز دایر نگاه داشته است. از یک طرف قند و مس و پارچه‌های نخی به داخله حمل می‌کند و در بازگشت گندم و بذر کنجد و محصولات دیگر محلی خریداری و صادر می‌نماید. در سال ۱۸۹۰ تقریباً ۲۰۰۰ نفر مسافر نیز حمل کردند و در همین سال ارقام تجارتهی بحرمد اعم از ایرانی یا انگلیسی در گزارش کنسولیار به شرح ذیل بوده است.

واردات ۱۴۶۱۴ لیره، صادرات ۱۰۳ لیره. رفت و آمدهای وسایط نقلیه در رودخانه نیز چنانکه اشاره نموده‌ام هنوز جنبه داخلی دارد، ولی منافع خود ایرانیان بزودی ایشان را بر آن خواهد داشت که جهت استفاده بیشتر تلاش کافی بنمایند و تاوقتی که رقابت دو طرف معقول و قرین انصاف باشد تجارت انگلستان از تدابیر محلی و یاتبانی‌های مزاحم صدمه کلی نخواهد دید. ترقی منابع ایران بدست

ایرانیان یا خارجی‌ها نبایستی انگیزه بدینی شود، بلکه باید مورد تشویق و حمایت واقع گردد.

امیدوارم روزی فرا خواهد رسید که شرکت‌های دوطرف با همکاری علاقه‌آمیزی تشریک مساعی خواهند نمود. بنابر آنچه بیان شده است آشکار می‌شود که باآنکه کارها به‌کندی پیشرفت دارد باز جنب و جوش و تلاش در کارون و کرانه‌های آن پدید آمده است. آنهایی که در سال ۱۸۸۸ بر علیه افتتاح این رودخانه جهت تجارت خارجی جنجال راه انداخته بودند باید مواظب باشند که دو باره در این باره وجد و شادمانی ننمایند، زیرا که آثار خود حاکی از روزگار بهتری است و بدون شک تاده سال دیگر پیشرفت‌های بیشتر نصیب خواهد گردید.

لقب ذوالاکتاف داده‌اند که شانه تمام اسیرانی را که در جنگ با دزدان دریائی عرب در کرانه‌های خود برای تجارت با هند به چنگ آورده بود برمی‌کند^۱. در واقع بارها در تاریخ مواردی دال بر همین ترس از دریا که عادت عمومی آنهاست پیش آمده است.

در آوریل ۱۴۴۲ عبدالرزاق نام که از جانب شاهرخ پسر تیمور به دربار یکی از پادشاهان هند مأمور شده بود در جزیره هرمز از کشتی پیاده شد و شرح شیرین زیر را راجع به هیجانات خویش نوشت:

«همینکه بوی کشتی را احساس کردم و بیم و هراس دریا در نظرم آمد چنان هوش از سرم رفت که تاسه روز از زندگانی، نفسی بیش نداشتم. وقتی که اندکی به هوش آمدم تجار یک ندا در فریاد بودند که آن چه موقع سفر دریائی است و هرکس که در چنین فصلی کشتی سوار شده باشد باجان خویش بازی و از خطر استقبال کرده است، پس همگی از مبلغی که بابت کرایه پرداخته بودند صرف نظر و از ادامه سفر عدول نمودند و با زحمت بسیار در بندر مسقط پیاده شدند».

ولی جناب سفیر که جرأت نمود به عذر ترس، در اجرای دستور قصور کند به هر نحوی بود سلامت به مقصد رسید و در بازگشت از منگلور (میسور) بار دیگر بدبختانه در دریا دچار طوفان گردید و باز غم و رنج‌های خود را دریانی شیوا و وبالغ آمیز ابراز کرد:

«در حالی که اشک از دیدگانم جاری بود خود را پاک ناپود می‌پنداشتم و بواسطه گیجی و گرفتاری سختی که داشتم مثل دریاشدم، لبانم خشک و چشمانم تریود. تلاطم آب بدنم را مانند نمکی نمود که در حال ذوب شدن است و شدت طوفان تاب و توانم را بکلی از بین برده بود و مغزم چون یخی شده بود که ناگاه در آفتاب ماه تموز افتاده باشد. هنوز جانم منقلب و پراضطراب است، درست مثل ماهی که تازه از آب بیرون انداخته باشند».

۱ - این روایت مسعودی است. می‌خوانند می‌نویسد که او اسیران خود را با سوراخی که در شانه آنها عبور می‌داد ردیف میکرد. گیبون اشتهاً ذوالاکتاف یا حامی ملل نوشته است.

فصل بیست و ششم

بحریه

واهمه ایرانیان از دریا - شاید بهتر آن باشد که در این باب گفتار شایع راجع به مار را در جزیره ایسلند شاهد بیاورم که گفته‌اند در آنجا اصلاً مار نیست. یافتن نشانه و اثری از وجود بحریه در ایران نیز به همین اندازه دشوار است. ایرانیان که بارها در میدان جنگ دلاوری نموده‌اند، هیچ کسی از سهارت دریائی آنها تعریفی نکرده است. از این رو دشوار و شاید غیر ممکن باشد کشور دیگری را در جهان سراغ کرد که دارای دو کرانه دریائی ممتاز و از این لحاظ به وجه تحسین انگیزی واجد وضع مساعد تجارتي باشد، ولی نسبت به هردو مزیت مزبور پاک بی‌اعتنا مانده باشد.

ایران در دوران جدید دریا نوردان نامی و یا افرادی در حرفه و کار کشتی‌رانی نداشته و در هیچ رزم بحری نیز اظهار وجود نکرده است. سیسرون (چیچرو) دریکی از نامه‌های خود به اتیکوس نوشت که پمپه سردار با تمیستوکل کاملاً هم رأی بود که تنها آن قدرتی اسکان بقا دارد که دریاها را در اختیار داشته باشد، ولی از قرار معلوم هیچ شهریار ایران از روزگار خشیارشا^۱ به این اصل اعتقادی نداشته مگر شاپور دوم پادشاه ساسانی (۳۱۰-۳۷۹ میلادی) که می‌گویند از آن جهت به او

۱ - بحریه مردونی و خشیارشا نفرات ایرانی نداشت، بلکه نوابانها از ایالات تابع شاهنشاهی بودند و در هیچ یک از کتیبه‌های هخامنشی نیز اثری از نبرد دریائی نیست.

یک قرن پیش از آن، حافظ شیرین سخن را که شهرتی عالمگیر داشته پادشاه مسلمان دکن به دربار خود در هندوستان دعوت کرد. شاعر رفت و دید و باز ماند. وقتی که کشتی به جزیره هرمز رسید، وی اصرار ورزید که پیاده‌اش کنند و چون به شیراز گرامی خود باز آمد شعری سرود^۱ که نادانسته تقلیدی از اشعار مشهور شاعر هم وضع و حال رومی (هوراس) وی در چهارده قرن پیش بود.

حافظ و عبدالرزاق کم و بیش مصداق اخلاق هموطنان خویش بودند. در دریای خزر هم نام و اثری از کشتی‌رانی ایرانیان شنیده نشده است. در خلیج فارس این کار تماماً در دست طوایف عرب بود که از سرزمین عربستان به این سواحل فرا آمده و درسراسر کرانه‌های بحری ایران نفوذ یافته بودند.

جسارت و بی‌باکی آنها در دریا همان اندازه بود که خود ایرانیان از این بابت بیمناک بودند. این دسته‌های تازی از قرن هشتم تا شانزدهم تجارت دریائی را در دست داشتند و کشتی‌های ایشان تا بنادر هند و سیلان و شبه جزیره مالایا و چین رفت و آمد می‌کردند و هنوز هم کشتی‌رانی خلیج فارس در دست آنهاست. هنگامی که بواسطه اکتشافات واسکود و گاما و سفرهای هیأت بحری الفونسو البوکراک دریاها به روی اهل جهان گشوده شد، باز ایرانیان را نصیبی بدست نیامد و تقریباً کلیه تجارت بحری در اختیار اروپائیان افتاد و این امتیاز انحصاری را یکی بعد از دیگری پرتغالیها، هلندیها، انگلیسها به چنگ آوردند که شرح آن در فصل دیگر خواهد آمد و خود ایرانیان بحدی در دریا و کار کشتی‌رانی ناتوان بودند که وقتی که شاه عباس در صدد برآمد در هرمز که فقط در چند میلی ساحل ایران واقع شده است و آن موقع در دست پرتغالیها بود مرکز کشتی‌سازی فراهم سازد ناگزیر شد از انگلیسی‌ها استمداد کند که عملیات بحری را در چنگ با پرتغالی‌ها، ایشان انجام بدهند.

۱ - بس آسان می‌نمود اول غم دریا به بوی سود غلط کردم که یک طوفان به صد گهر نمی‌ارزد

از شواهد بارز نبوغ نادرشاه و از علایم نقشه‌های خیالات عالی دریائی نادرشاه - بلند نظرانه او یکی هم این است که در آن دوره
۱ - در بحر خزر کوتاهی که ایران را به مقام درجه اول نظامی در

آسیا ارتقا داده بود در صدد برآمد که برای این کشور منزلت شامخ بحری نیز احراز کند تا از این راه تسلط ایران را در دو ساحل شمالی و جنوبی دریای خزر و خلیج فارس تأمین کرده باشد. حسن تصادف درآبهای دریای خزر، وی از خدمت و کاردانی یک مرد زرنگ و جسور انگلیسی برخوردار شد. وی جان‌التون از همکاران عمده یوناس هانوای بوده که شرح زندگانی و کارش از موارد دراماتیک آن زمان شده است.

التون در سال ۱۷۷۹- به ایران رفت و در شرکت انگلیسی مسکوی یا کمپانی تجارت با روسیه وارد خدمت گردید، سپس به ابتکار شخصی در صدد افتاد که تجارت با ایران را از راه مسکو و حاجی ترخان دایر کند، ولی بواسطه حسادتی که در میان افراد متعدد آن شرکت اتفاق افتاد، وی که در تکاپوی کارهای بزرگتری بود به منظور کشتی‌سازی به خدمت نادرشاه که آن موقع در اوج اقتدار بود در آمد.

در ژانویه ۱۷۴۳- او فرمانی گرفت که مقام و مأموریتش را تسجیل کرد و لقب جمال بیگ به او اعطا شد. مقاصد نادرشاه در تأسیس نیروی دریائی بحر خزر چهارچیز بود: وی می‌خواست از عملیات راهزنی ترکمن‌ها در سواحل شرقی این دریا جلوگیری و لزگی‌های شورشی و سرکش سواحل غربی آن را مجازات کند و مطیع سازد و انحصار تجارت را با حاجی ترخان تأمین و حق حاکمیت ایران را حتی الامکان در این دریای داخلی تثبیت نماید.

سرکار انگلیسی خستگی ناپذیر در تعقیب کردن خیالات نادرشاه به جان و دل آماده بود. در تابستان ۱۷۴۳ بعد از سرکشی سواحل شرقی دریای خزر از خلیج استرآباد تا جزیره چلیکن و خلیج بلخان در کشتی «ملکه روس» که خود او

در غازان و لگا سال قبل از آن ساخته بود ، بدون هیچ گونه همدست ، همت بر آن گماشت که چند کشتی در ساحل گیلان بسازد .

از کوهستان چوب و الوار به کنار دریا حمل کردند و در جستجوی لنگرگاههای سابق روسی که از نظر محوشده بود ، برای رفع احتیاجات خود به تکاپو پرداخت ، و از پنبه و الیاف کتانی لوازم کار فراهم ساخت . تنها کشتی - ساز او یک نفر انگلیسی و چند تن هندی و چند نفر هم از روسها بودند که به دین اسلام در آمده بودند ، و از میان چند کشتی که در دست ساختمان داشت یکی را به آب انداخت که دارای توپ بیست و سه پاوندی بود و با شور و شادی بیرق پادشاهی ایران را بر آن یفراشتند . این اقدامات با طبع دولت روس به هیچ وجه سازگار نبود و آن دولت از وجود نیروی بحری ایران در دریای خزر سخت ناراضی شد . تجار انگلیسی هم از این جریان نگران شدند ، چون التون برای پیشرفت تجارت انگلیس مأموریت داشت نه آنکه با کار خود عزم و غرور زمامدار با اقتدار ایران را دو چندان کند . از این رو دولت روسیه در نوامبر ۱۷۴۶ با صدور فرمانی تجارت انگلستان را از راه بحر خزر ممنوع ساخت و افراد انگلیسی هم که با التون اختلاف یافته بودند از ایران رفتند ، ولی خود التون فرمان اقامت یافت تا وقتی که در هرج و مرج بعد از قتل نادر شاه به سال ۱۷۵۱ در نزاعی داخلی تیر خورد . با از بین رفتن او و حامی کارش یگانه اقدام ایرانیان در برقراری کشتی رانی بحر خزر بر باد شد .

این داستان را هانوای با شرحی جالب و مبسوط بیان و نظریاتم را که قبلاً نیز خاطر نشان ساخته ام تأیید نموده . اما در باره بی اطلاعی محض ایرانیان از کار دریا و بحر پیمائی هیچ موردی بارزتر از این نیست که میرزا مهدی خان به فرماندهی بحری سواحل منصوب شد ، بدون آنکه اصلاً پیش از آن کشتی دیده باشد . وی همان کسی است که بعداً از طرف نادرشاه به تحقیق درباب دین مسیحی مأمور گردید .

۱ - می گویند بقایای یکی از کشتیهای ساخت التون تا سال ۱۸۴۳ در سواحل لاهیجان بود ، ولی هلمس Holmes چنین چیزی ندیده و در کتاب خود راجع به سواحل بحر خزر اشاره ای به آن نکرده است .

۴ - خلیج فارس - بلند پروازی های نادر شاه به سواحل شمالی ایران محدود نشده بود . وی دسته بحری شامل بیست تا سی کشتی که در اروپا و پگو و سورات (هند) ساخته شده بود در خلیج فارس فراهم داشت که افراد هندی و پرتغالی ' اداره می کردند . نادر شاه که از این اندازه نیرو خوشنود نمی نمود ، در صدد بر آمد که در سواحل جنوبی ، مرکز کشتی سازی فراهم کند . پس فرمان داد در مازندران الوار تهیه و به جنوب حمل کنند و می گویند در نظر داشت عده ای از اعراب دریانورد را برای آسوختن فن دریانودی به سواحل شمالی کوچ و افرادی از مازندرانها را برای فرا گرفتن صنعت کشتی سازی به جنوب انتقال دهد . تنها نتیجه این نقشه بدنه نیمه کاره کشتی های نا تمامی بوده که تا اوایل این قرن در حوالی بوشهر وجود داشته است .

کریم خان زند - چندی بعد در همان قرن به سال ۱۷۷۵ صادق خان برادر کریم خان زند که آن موقع با عنوان وکیل در شیراز حکومت داشت به بصره ، بندر عثمانی لشکر کشی کرد ، وی که خود از راه خشکی روانه شده بود دسته ای شامل سی کشتی کوچک از بوشهر و بندر ریگ فرستاد ، ولی این کشتی ها ساخت اعراب بود و کارگر عرب داشت و من از آن جهت به ذکر این مطلب پرداختم که تا آنجا که اطلاع دارم در دوره جدید این تنها موردی بوده است که نیروی ایرانی از طریقی غیر از زمین سفت و سخت به راه افتادند .

عهد نامه های انگلستان و تورکمن چای - هر نقشه و خیالی که شاید روزگاری درباره ایجاد نیروی دریائی در بحر خزر وجود داشته در اوایل این قرن بنا بر مورد عهودی که بعد از دو جنگ ، بین دواتهای ایران و روس امضا شد با کمال خشونت از بین رفته است . معاهده گلستان منعقد سال ۱۸۱۳ حاوی

۱ - سی . می نویسد چون نفرت ایرانی در کار کشتی رانی اطلاع کافی نداشتند ، نادرشاه ناگزیر شد از هندیها استفاده کند که چون سنی بودند از جنگ بر علیه اعراب هم کیش خود امتناع نمودند و نسبت به فرماندهان شیعه خود سرکشی و ایشان را کشتار کردند و کشتی ها را به یغما بردند . در سال ۱۷۶۱ بقایای چند تا از این کشتیها را نیبور در کرانه بوشهر دیده بود .

ماده‌ای است که در عهد نامه ترکمن چای مورخ ۱۸۲۸ تکرار و تثبیت شده است که بر طبق آن داشتن ناوچنگی در دریای خزر فقط به دولت روس اختصاص دارد و هیچ دولت دیگری حق ندارد بیرق نظامی در این دریا بر کشتی‌ها بالا کند. چنین قید در هم شکنی را هیچ فاتحی بر کشوری مغلوب تحمیل ننموده است و امکان آن فقط در مورد ایران - کشوری سخت ناتوان - در مقابل روسیه - دولتی در نهایت اقتدار - بوده است. از این رو بحر خزر به صورت دریاچه ای روسی در آمده است و قدرت ایران در آن دریا پاك از میان رفته و حدود شمالی قلمرو شهر یاری فاقد وسیله دفاعی گردیده است. البته روسیه در مورد دیگر سرمشق متناسبی برای پیروی ایران فراهم ساخته بود، چون آن دولت علی‌رغم سواد قرارداد پاریس راجع به دریای سیاه آنچه خواسته، کرده است، اما ایران زمانه ما آن اندازه قدر و قدرت ندارد که بتواند عهدنامه‌ای را پاره کند و ایرانیان جدید نیز مانند هموطنان دیرین خویش برای خاطر دریا اشتیاقی به استقبال از خطر ندارند.

اشغال کردن آشوراده - روسها در استفاده از حقی که به شرح فوق داده شده بود قصوری ننموده اند. هنوز ده سال از تاریخ امضای عهد نامه ترکمن چای نگذشته بود که بهانه‌ای فراهم و جزیره آشوراده را که در دهانه خلیج استراباد واقع است اشغال کردند و من شرح آنرا در یکی از فصول سابق بیان کردم. دولت ایران که از داشتن کشتی‌های مجهز در دریای خزر ممنوع شده بود برای سرکوبی دزدان بحری ترکمن دو کشتی جنگی کوچک از دولت روسیه خواستار شد. تزار با سخاوتمندی سرشار پاسخ داد که خود انجام آن کار را بر عهده خواهد گرفت و بنابراین جزیره آشوراده را اشغال کرد که از آن پس یکی از پایگاه‌های دریائی آن دولت شده است. سپس خلیج حسینقلی و چکش‌لر و چلی‌کن و خلیج بلخان که همه اسماً و یا در واقع جزو قلمرو ایران بود بدست روسیه افتاد. راجع به عجز آشکار دولت ایران ذکر همین نکته بس که کسی در سفری ساحلی طی ۴۰۰ میل در حدود شمالی ایران حتی با یک کشتی در سراسر این راه برخورد نخواهد کرد.

۱ - رجوع شود به ماده ۵ عهدنامه گلستان و ماده ۸ معاهده ترکمن چای.

کشتی همایونی - در مرداب انزلی کشتی بخاری محقر و کوچکی با عنوان بر جسته « ناصرالدین شاه » دیده می‌شود که بنا بر سفارش خاص ساخته شده بود تا اعلیحضرت را در سفر اول اروپا از حدود ساحلی ایران حرکت دهد، ولی حتی همین کشتی سبک شاهی نیز از اجرای مقررات شدید آبهای تزاری معاف نبوده است. این کشتی را که تا باد کوبه سیر کرده بود و بیرق ایران بر آن در اهتزاز بود شلیک گلوله توپ از قلعه آن شهر سلام فرستاد. ناویان ایرانی که از آن عمل مرحمت آمیز دل یافته بود خرامان جلوتر راند که باز شلیک دیگر بگوش رسید که این بار گلوله به کشتی نزدیک تر افتاد و یاز فرمانده پیشروی نمود که شلیک سومی او را هشیار ساخت، پس با عجله بیرق را پایین کشیدند. این بوده است میزان نفوذ وسطوت حضرت شهر یاری در آبهای بحر خزر.

خلیج فارس - دولت ایران بشرحی که دیده ایم در حدود شمالی مقید و محدود شده بود، گاهی دیدگان آرزومند را به خلیج فارس می‌افکند، در همان سامانی که عناصر مشخصی بر امواج نظارت نداشتند و آرزوی سیادت دریائی را در خاطرش جلوه گر می‌نمود. پس در حدود سال ۱۸۶۵ ناصرالدین شاه به این فکر درخشان افتاد که دسته‌ای شامل دو سه کشتی تشکیل دهد که کارگرانی هندی یا عرب و ناویری انگلیسی داشته باشد. دولت انگلیس از این قصد و خیال استقبال نمود، چون دلیلی داشتند که دریاطن این نقشه، مقاصد تعرضی نسبت به خود مختاری جزایر و صیدگاههای سروراید بحرین (ام) نهفته بود.

پرسپولیس - سرانجام در سال ۱۸۸۳ این نقشه به صورت معصومانه‌تری تجدید گردید و از آنموقع پایه نیروی دریائی جدید ایران گذاشته شده است که واجد فقط یک کشتی به نام « پرسپولیس » یاتخت جمشید است. در آن سال فرزند مخبرالدوله^۱ را به اروپا فرستادند تا برای اعلیحضرت ناوچنگی خریداری کند. وی که در آلمان تحصیل کرده بود طبیعی است که راه آن کشور را پیش گرفت

۱ - مرتضی قلی خان صنیع الدوله. م.

و پس از مذاکراتی طولانی و باز بعد از دریافت صورتحساب خرید ، چانه زدنهای بسیار پرسپولیس که کشتی بخاری با ظرفیت ۲۰۰ تن و دارای ۵۰ اسب قوه است ، در ژانویه ۱۸۸۵ از بندر کشتی سازی برهماون بیرون آمد . و با ناویانها و افراد آلمانی روانه خلیج فارس شد .

با همین کشتی وسایل و ابزار کشتی کوچک دیگری حمل و در محمره بهم نصب گردید ، که همان کشتی سوزا (شوش) است . بهای دو کشتی ۳۰۰۰۰ لیره و هزینه نگاهداری سالانه آنها ۳۰۰۰ لیره است . پرسپولیس با چهار توپ ۷۰ سانتیمتری کروپ مجهز می باشد و در اصل به دو منظور کلی یکی بمباران حدود ساحلی و ارباب حکام محلی و شیوخ ، و دیگر حمل خرما و مسافران حج ساخته شده ولی نشنیده ام که تا حال برای منظور ثانوی به کار رفته باشد ، اما هر وقت که این کشتی آمادگی بحریمائى دارد حاکم بوشه را که از نواب امین السلطان است در سواحل خلیج از بندری به بندر دیگر می برد ، باروت و گلوله های خود را مصرف می کند و با شلیک هفده گلوله ترس فراوان در دل و جان افراد و اهالی ساحلی می افکند و ابهت و عظمت حکومت شهریاری را خاطر نشان می سازد .

من این کشتی را در یکی از سیرهای اتفاقی آن در بندر لنگه بازدید و بررسی دقیق کردم ، چهل تن ایرانی و عرب کارگر داشت و چهار افسر آلمانی هم که زبان انگلیسی را در حوزه خلیج فرا گرفته بودند . علاوه بر چهار توپ کروپ دو توپ برنجی برای منظور شلیک های سلام داشت و همچنین چهل دستگاه تفنگ موزر و شمشیرهای کوتاه .

وضع داخلی آن کاملاً نو بود و طبقه پایین عرشه بیشتر به یک کشتی راحت مسافری شباهت داشت نه یک رزم ناو ، بعلاوه دستگاه مخصوص برای اقامت حاکم با اطاق خواب وصل به آن ، اما عالیجناب از آن استفاده نمی کرد و به رسم خاص ایرانی ترجیح می داد بر کف زمین بخوابد .

سال پیش پرسپولیس در تعمیرگاه خشک بمبئی برای نظافت و تمیزکاری توقف کرد ، چون در اثر جرم ها که بر پهلو و در زیر آن جمع شده بود سرعتش

از هشت تا ده میل دریائی در ساعت به پنج میل تقلیل یافته بود و ناویان در صد بود که در آینده از رفتن به بمبئی صرف نظر و نقطه مناسبی را در سواحل قشم یا جزیره لافت مقابل آن پیدا و در مورد بعدی کشتی را در آنجا تمیز و رنگ کند . توپهای پرسپولیس هنوز گلوله ای با قصد خشم و خصومت شلیک نکرده است ، ولی ترس و رعب ناشی از چهار توپ کروپ باندازه ای زیاد است که به محض حضور این کشتی در هر محل موجب برقراری آراسش می شود و به همین نحو شورش چاه بهار در سال ۱۸۸۸ عاجلاً خاموش گردید .

شوش (سوزا) - این کشتی در کارون بالا بین اهواز و شوشتر رفت و آمد دارد که داستان اسفناک مسافرتم را در آن و سرعت بسیار محدودش را در فصل پیش ذکر کردم . ضمن این چند صفحه من آغاز و پایان آنچه را که نامش بحریه ایران است باز نموده ام و چون از هیچ نمی توان چیزی فراهم ساخت با مطالب اندک و مختصری که در اختیار داشتم از همین مقدار شرحی که داده ام خودم هم حیرت دارم .

و ترکیب طبیعی بتوان یافت که در گذشته وضع سخت نا استوار و جالبی داشته و کانون منافع اقوام گوناگون و محل تصادم مصالح متفاوت بوده باشد و مسؤلیتی که بر شانه یک دولت بیگانه نهاده شده ، خطیرتر از آن باشد که در این محل برعهده انگلستان است.

از قدیم ترین ایام خلیج فارس به تناوب وضع نیک ممتازی در صحنه تاریخ احراز کرده است. نثارخوس دریا سالار اسکندر در سفر معروف خود به سال ۳۲۵-۳۲۶ میلادی از دهانه سند تا مصب دجله را سیر کرده و شرح همه خصوصیات ساحلی خلیج ، از جزایر و لنگرگاههای آن در دفترچه دریا نوردی او درج شده بوده است و هنوز هم اثر خط سیر او را می توان سراغ کرد.

از همین خلیج فارس و بندر بصره بود که کاشف عرب سند باد به عزم سفرهای پر ماجرای خود در قرن نهم میلادی به حرکت افتاد و از همین بندر قایق های ملوانان عرب در تمام دوران قرون وسطی ، بین بنادر ایران و عثمانی کالای شرق و غرب را حمل و نقل می کرده اند ، و باز در همین عرصه دریا نوردی بوده که پرتغال و هلند و انگلستان به منظور استقرار برتری دریائی خویش جنگ و جدال نمودند و تا حال نیز برد دولتهای رقیب از دعاوی خود در آنجا دست نکشیده اند.

در اوایل این قرن دزدان عرب به سواحل آن تاخته و درآبهای خلیج بکار راهزنی می پرداختند و عمل برده فروشی در آنجا رواج یافته امن وامان ، خواه تجارتی یا انسانی ، در آن حدود پاک از بین رفته بود. کسانی که این وضع پریشان طولانی را از بین برده و ترتیب کنونی را پدید آورده و صلح و سلم را در آنجا برقرار کرده اند ، از ارکان بسیار برجسته و کامروا در کار سیاستمداری بوده اند. تأمین صلح و آرامش خلیج فارس در گذشته و حفظ ثبات وضع فعلی آن (قرن نوزدهم - مترجم) وظیفه انحصاری کشورماست ، و مأمور بریتانیا در پوشهرنوز تنها داور است که مورد مراجعه و استمداد همه دسته هاست و مطابق مقررات عهد نامه ها ، مأموریت حفظ صلح در آبهای خلیج بر عهده اوست.

فصل بیست و هفتم

خلیج فارس

وضع تاریخی ممتاز خلیج - هر شرحی در باب وضع سیاسی ایران و راجع به روابط بین این کشور و انگلستان نوشته شود اگر داستان خلیج فارس و سهمی که نمایندگان این دولت در سر پرستی آن داشته اند از قلم افتاده باشد به هیچ وجه کامل و تمام نخواهد بود. اکثریت افراد در انگلستان شاید خلیج فارس را دریائی می شمارند که سواحل شمالی آن پیوسته در ید اختیار ایران بوده و کرانه های جنوبی آن صاحب معینی نداشته ، و در آنجا تنها کاری که مأمور بریتانیا دارد حفظ منافع اتباع و حمایت از تجارت انگلستان است. چنین نظریه ای ، هم بسیار محدود است ، و هم قرین خطا. به ندرت امکان دارد که نقطه ای در کره ارض با این وضع

۱ - این فصل از مطالب منابع سه گانه ذیل تألیف یافته است : ۱ - نتایج بررسی شخصی و تحقیقاتی که خود کرده ام . ۲ - تأیفات نویسندگان سابق که در هر مورد نام مؤلف قید شده است . ۳ - اوراق دولتی و گزارشهای رسمی که بسیاری از آنها را احدی از عامه قبلا ندیده است . نویسندگانی که راجع به خلیج کتاب نوشته اند ، زیاد متمد نیستند. من قسمتی از فهرست منابع خود را به نویسندگانی اختصاص می دهم که مستقیماً یا غیر مستقیم در این باب مطلبی نوشته اند.

علاوه بر آثاری که در اینجا ذکر خواهم کرد شرح قسمت هایی از خلیج فارس را در کتابهای ذیل نیز می توان یافت : ۱ - از نویسندگان قدیم استخری ، مقدسی ، ادریسی ، ابن بطوطه ، عبدالرزاق ، لودویگودی و ارتما . ۲ - از میان نویسندگان بدی سفرنامه پورکاس Purchas ، پی . دلاواله ، هربرت ، برادران شرلی ، ماندهلسلو ، تاورنیه ، شاردن ، ته و نوت ، سن سون و لویرن . ۳ - از نویسندگان جدید دوپره ، کی نر ، موریه ، اوزلی ، باکینگهام ، فریزر ، الکساندر ، پی نینگک ، گلد اسمید و استک و همچنین گزارشهای متعدد علمی و رسمی دولت بریتانیا و حکومت هند و نشریات متعدد این دو کشور.

شرحی اجمالی در باره سواحل شمالی - شرح مختصری در باره وضع فعلی را می‌توان بنحو احسن با رعایت نظم و ترتیب جغرافیائی و با سیر در گرداگرد خلیج قراهم ساخت ، و در حین سرور به توصیف وضع طبیعی و حکومت و منافع هر ناحیه یا بندر پرداخت ، سپس اطلاعات گوناگون را در هم آمیخت و در صورت امکان به شکل یک مجموعه موجز و کلی در آورد .

از سمت خلیج عمان و اوقیانوس هند در طول جغرافیائی ۵۷ و عرض ۲۶ درجه ، از طریق تنگه هرمز (جزیره‌ای به این نام که در چند میلی قاره در ساحل شمالی واقع است) به خلیج وارد می‌شوند ، ولی این نقطه ابتدای خاک ایران نیست و آن در محلی بفاصله ۳۰۰ میلی شرقی آنجا آغاز می‌شود ، در همانجائی که بندر کوچک گواتر ناحیه سرزی بین ایران و بلوچستان است .

از گواتر رشته ساحلی به سمت مغرب کشیده می‌شود . ابتدا به تنگه هرمز می‌رسد و از آنجا باز امتداد یافته ، سرانجام در نقطه‌ای که بالاتر از محمره در کنار شط‌العرب است خاتمه می‌یابد و تمام این رشته و حدود انحصاراً تحت نظارت و اداره مستقیم دولت ایران است و یا از جانب آن اداره می‌شود . سکنه این خطه ساحلی ، ایرانی یا مخلوطی از ایرانی و عرب‌اند یعنی افرادی که یادیرزمانی تابع حکومت ایران بوده و تابعیت آنرا کسب کرده‌اند ، و یا در اثر وصلت جزو ایشان شده‌اند . این عده آخری در بنادر و دهات ساحلی اکثریت دارند ، ولی بطوری که شرحش خواهد آمد ، بواسطه تقار وجدالی که بین خود داشته‌اند نتوانسته‌اند در مقابل ابراز قدرت و اختیار مقامات ایرانی که با سرعت و حدت در تمام این نواحی بسط یافته و طی آن اقدامات ناروا و خشونت آمیز نیز اتفاق افتاده است مقاومتی بنمایند .

کرانه‌های جنوبی - رشته جنوبی خلیج فارس که شامل امیر نشین مسقط یا عمان نیز می‌شود از کرانه شرقی شبه جزیره عربستان، که در مسافت دوری از

۱ - سرحد غربی یا مرز ایران با عثمانی بوسیله عهدنامه ارز روم در سال ۱۸۴۷ تعیین و از طرف هیأت مشترک روسی و انگلیسی در سالهای بعد علامت گذاری شده است .

رأس مسندم واقع شده است و از این دماغه به سمت شمال غربی تا مصب شط‌العرب امتداد دارد و اجمالا می‌توان گفت که در این حدود طولانی اقوام عربی اقامت دارند که یا بکلی مستقل‌اند و یا کم و بیش تحت حکومت عثمانی ، و اکنون تابع ولایت بصره‌اند و به منظور مزید ابهت و جلال این حکومت جدید چند سالی است که از حکومت بغداد جدا و دارای پاشای علیحده شده و این اقدام بانظر خاص دولت عثمانی نسبت به دعاوی آنان دائر به حق خلافت در سراسر عربستان توأم گردیده است .

بواسطه تجارت عمده‌ای که بین دو ساحل شمالی و جنوبی خلیج هست و گاهی نیز اظهار دعاوی ایران در باره حق دخالت در سواحل جنوبی و رویه رقابت آمیز و حتی منافع متضاد ایران و عثمانی در شط‌العرب و وضع ارتباط انگلستان در قبال همه اطراف و جوانب کار اعم از ایران یا عثمانی یا طوایف عرب بختی را هم در باب کرانه جنوبی حتی در کتابی که فقط راجع به ایران است مانند امعان نظری در باره کرانه شمالی ایجاب می‌کند . ترتیبی را هم که در این زمینه اختیار خواهیم کرد ، تابع جریان سفر مراجعتم از محمره خواهد بود و از آنجا بررسی‌ام از حدود ساحلی ایران شروع و هر جا که تا گواتر در بلوچستان شخصاً بازدید کرده‌ام توصیف و از این نقطه به سمت دیگر خلیج تا مسقط عبور خواهیم کرد و ضمن عطف توجه به آن سامان خلیج در کرانه‌های عربستان تا فو پیش خواهیم رفت و بدین ترتیب سیر و سفرم در گرداگرد خلیج فارس انجام خواهد گردید .

بندر معشور (ماه شهر) و هندیان - در فصل پیش شرحی راجع به ولایات جنوب غربی و وضع فعلی آن و سر نوشت متزلزل طوایف کعب که روزگاری کم و بیش استقلالی داشتند و در کرانه‌های شط‌العرب و بهمشیر در مشرق محمره سکونت دارند بیان کردم . شیخ مزعل خان هنوز اسماً در انتهای غربی این ناحیه از اختیاراتی برخوردار است، ولی رفته رفته تسلط والی خوزستان بر او بیشتر می‌شود . حوزه شرقی

۱ - بصره ابتدا در سال ۱۸۷۵ ولایت جداگانه شد . در سال ۱۸۸۰ به بغداد ملحق گردید ، ولی در سال ۱۸۸۴ باز وضع مستقل یافت که گمان نمی‌رود دیگر تغییری پیش آید .

این منطقه یعنی حوالی رودخانه جراحی و سواحل تا بندر دیلم تابع نایب‌الحکومه بهبهان است که خود او نیز زیر دست والی فارس می‌باشد.

در این حدود بنادر حقیر معشور و هندیان واقع شده است که اولی از دیر باز نام و نشان سابق خود را از دست داده است و برخلیج عریضی واقع شده که آب رودخانه‌های دراک و جراحی به آن می‌ریزد. این رودخانه از دراک یا فلاحیه (شادگان) که حد شرقی بنی کعب است جاری است و در مسیر فوقانی خود جلگه رامهرمز را سیراب می‌کند. دومی یعنی هندیان انبار محدود تجارت داخلی یا بهبهان است و هر دو بندر کار حمل و نقل بوسیله قایق‌های بومی خاصه بعله (شاید از کلمه عربی بغل به معنی حمل بار) انجام می‌یابد. منسوجات برای پوشاک و خرما جهت خوراک وارد و در مقابل گندم، ذرت، ابریشم، روغن و برنج صادر می‌کند.

فرمانداری ایران - در بندر دیلم قسمتی در رشته ساحلی ایرانیان و قسمت دیگر عربها اقامت دارند و بعد از تجدید سازمان اداری سواحل که با سقوط ظل السلطان در سال ۱۸۸۸ صورت گرفته بود، این حدود زیر نظر خود امین السلطان صدراعظم قرار گرفت و او نیز حکومت بوشهر را به محمد حسن خان سعدالملک برادر میزبان سهربانم در شوشتر داده است.

وی حکومت سواحل و جزایر را از دیلم به حدود شرقی، تا آن سوی بنادر بوشهر و دیلم و جزایر خارک و خارکو، و همچنین نواحی ساحلی یا جزایر و بنادر عمده شرقی، را در دست دارد که من در اینجا به شرح آن خواهم پرداخت و در شهرها و دهات متعدد ساحلی در آمد گمرکی را در ازای مبلغی به اجاره واگذار می‌کند، و مستأجر معمولاً یکی از تجار عمده محلی و غالباً یکی از بونیه‌های هندو است، و در نقاط مهمتر ماسورانی هم از طرف دولت گماشته می‌شوند.

خود سعدالملک با جبروت تمام در یگانه کشتی بحریه ایران «پرسپولیس» گاهی حدود و حوالی ساحلی را که زیر فرمان اوست سرکشی می‌کند، و در هر

۱ - بغه و بغل در عربی بمعنی استر یا قاطر است.

محل بنا به رسم و روال توپ فرماندار به عنوان سلام، هفده گلوله شلیک می‌کند که گاهی نیز توپهای برنجی قدیمی از ساحل با صدای خفیف جواب می‌دهند. وی در این وضع و حال، بدون شک خود را تالی ممتاز دریا نوردان بلند آوازه‌ای مانند آلبوکرک می‌پندارد.

بنده و دیلم - دیلم روزگاری وسعت و اهمیت بسیار داشت، در قرن هجدهم بندر تجارتنی هلندیها بود و آثار کارگاههای آنها هنوز دیده می‌شود. چون این محل در کرانه خلیج فارس دارای بهترین خطوط ارتباطی است، مبدأ جاده‌های کاروانی عمده به بهبهان و رامهرمز بوده است هرچند که خود دیلم دهکده‌ای بیش نیست، و سکنه‌ای محدود دارد.

از داخله به اینجا غلات، پنبه، پشم، روغن و خشکبار جهت حمل به بنادر دیگر خلیج می‌آورند، و قند و چای و پارچه‌های نخی از بوشهر و خرما از بصره یا محمره وارد می‌کنند. در سال ۹۰ - ۱۸۸۹ عایدات گمرکی آنجا بمبلغ ۷۲۰۰ تومان اجاره داده شده بود. دیلم مثل محمره از نقاطی است که احداث جاده‌ای از آنجا به داخله ایران مورد توجه واقع و از جانب عناصری که طالب توسعه تجارت با اصفهان و تهران بوده‌اند گزارشی در این زمینه تهیه شده است.

جاده از دیلم تا بهبهان ۴۸ میل و از اینجا تا اردال ۲۶۵ میل و از آن نقطه تا اصفهان ۱۰۲ میل و جمعاً ۴۱۵ میل است. از بهبهان راهی کوتاه تر، ولی سخت تر از طریق فلوات و قمشه مسافت مزبور را تا ۳۴۵ میل تقلیل می‌دهد. کاروان‌ها این جاده را در پانزده روز طی می‌کنند که نصف مدتی است که در حال حاضر از راه بوشهر و شیراز بطول می‌انجامد، و مسافت از دریا تا اصفهان از ۱۰۰ تا ۱۰۵ میل کوتاهتر می‌شود، ولی فقدان امنیت در این نواحی و نبودن دهات یا کاروانسرا که بتوان خوراک انسان یا علوفه چهارپایان را فراهم کرد و شدت سرما در زمستان که چهار ماه هرسال راه بسته می‌شود، جمعاً در متروک ماندن این جاده مؤثر واقع شده است، و باید اعتراف نمود که هیچ احتمالی هم برای بازشدن این راه در میان نیست.

بندر ریگ - ریگ بندر کوچکی در حدود جنوبی تر، بر خلیج محدودی (خور) واقع است که یکی از شعبه های نهر شاپور یا رودخانه روح الله در آنجا به دریا می ریزد. در این نقطه به سال ۱۷۵۴ کمپانی هند شرقی که وضع تجارتش بواسطه هجوم افغانه مختل شده بود، سعی نمود ایستگاهی تأسیس کند و نماینده ای هم باین منظور فرستاد، اما آن کار بواسطه تحریکات و ضدیت هلندیها بی نتیجه ماند و چند سال بعد بوشهر برای این کار انتخاب شد. در اواخر آن قرن ریگ یکی از پایگاههای سرکرده دزدان بحری خلیج به نام میر مهنا شده بود که قوای انگلیسی قلعه او را تصرف و خراب کردند. نوع تجارت این محل همان است که قبلاً ذکر شد و گمرک آنجا به مبلغ ۰۰۰ تومان اجاره داده می شود.

بوشهر - اینک به شرحی درباره بوشهر می پردازم که عمده ترین لنگرگاه (آنها بندر نمی توان نامید) ایران در کرانه جنوبی است و من وضع و خصایص آنرا در حین سیر و سفر سرتاسری خود در ایران بیان و اشاره کردم که چه تقایص کلی دارد و مانع از آن است که بندر عمده ای بشود. این شهر از دریا چشم اندازی جالب توجه تر از دیگر بنادر سواحل شمالی خلیج فارس دارد، و یک قسمت از خلیجی را که در کنارش واقع شده اشغال کرده است، و با بناهای دوطبقه و ساحل نسبتاً برجسته خود از سطح آب بالاتر می نماید.

تا تقریباً چهل سال پیش حکومت این شهر به دست شیخی بود. ولی در اینجا نیز مثل نقاط دیگر ساحلی اختلاف و تقارهای داخلی طوایف متعدد فرصت مطلوبی برای دخالت و اعمال قدرت حکومت مرکزی فراهم ساخته است و گرنه با وضع خطر آمیزی که داشته است، این اغتنام در اقدام، آسان بدست نمی آمده است. در یکی از موارد نزاع محلی نیروی دولتی دخالت کرد و طرف ضعیف سرکوب و حاکم دولت مرکزی در آنجا مستقر گردید.

بعضی ها تأسف دارند که چرا لشکر انگلیس در جنگ ۱۸۵۷ آنجا را از دست داد، و گرنه لنگرگاه آن آماده و در واقع بندر تازه بوشهر ایجاد می شد، و در

لب دریا بجای دیواره خاکی فعلی لبه سنگی می ساخته اند و جاده های شهر بداخل مورد توجه واقع و تعمیر می گردیده است. و بی درنگ از برکت کار و اقدامات مبتنی بر ابتکار و سرمایه وافی، جنوب ایران زودتر از سایر نقاط آن نجات و آبادانی حاصل میکرد.

منظره ساحل - دیواره کوهستانی که من از پرتگاههای پلکانی آن در حین سفر از شیراز به جنوب فرود آمدم، سراسر جانب مقابل دریا را در حدود سی میلی این شهر فرا گرفته، و از جهت شمال شرقی با قلعه تقریباً ۶۰۰ پا ارتفاع (کوه خورب سوچ که در نقشه ها قلعه حلیله نام برده اند) موازی با ساحل و بی انقطاع از رودخانه هندیان تا گواتر، امتداد دارد.

از عرشه کشتی این ارتفاعات وابسته هیچ وقت از نظر محو نمی شود، و در بعضی جاها به ساحل نزدیک می شود، ولی غالباً از فاصله ای دور بین پانزده و سی میلی به نظر می رسد، و بین دامنه های آن دریا زمین های پهناوری است که در مجاورت دریا اغلب در زیر آب است و هر وقت که خشک باشد زمین گلی چسبناکی است و در ماورای دشتهائی است که به ندرت مزروع و گاهی دارای دهات حقیر با آلونکهای گلی است که درختان خرما بر آنها سایه انداخته اند.

این دشت های سوزان که بومی ها گرسیر می خوانند، تا دامنه تپه ها امتداد دارد و در آنجا به رشته های کوهستانی کم ارتفاعی که منطقه سردسیر باشد برخورد می کنیم. در آن حدود هیچ علف و گیاه ویا اثری از زندگی نیست. اول صبح زمین صورتی رنگ است، وسط ظهر خاکستری به نظر می رسد و در آن موقع با دوربین می توان شیارهای زمین را پیدا کرد و در نزدیکی غروب آفتاب به رنگ سفید می نماید و موقع مغرب به رنگ تیره تر و خاکی است.

آخرین عقیده هر مسافر هنگام ترك کردن سر زمین ایران همان است که در بدو ورود داشته که آنجا سراسر کوهستان و از سبزه و گیاه بکلی خالی است.

جزیره خارک - در سی میلی شمال غربی بوشهر که جزو قلمرو سعدالملک

نیز بشمار می رود جزیره کوچک خارك واقع شده است ، چهار میل و نیم پهنا و سه میل طول دارد. سکنه آن عده معدودی فقیرند و کارشان صید ماهی و خدمت در قایق رانی در شطالعرب است. این جزیره کوچک روزگاری در دوره جهاننداری مقتدرانه هلندیها که بواسطه تصادمی با عثمانیها در بصره به سال ۱۷۴۸ آنجا را ترك و مقر خود را به این جزیره منتقل نمودند، رونق و آبادانی کوتاهی یافت و در ظرف چندسال جمعیت آن از چندصد نفر به ۱۲۰۰ تن رسید. سپس ناگهان آن دوره رونق و ترقی سر آمد و این پیش آمد در اثر حملات دزدان دریائی تحت سرکردگی میر مهنا ، شیخ بندر ریگ در سال ۱۷۶۵ اتفاق افتاد.

بانی آن ترقی و شکوه در خارك ، بارن کنیپ هاوزن^۱ بود که به قول یکی از وقایح نگاران کهنه کار « وی در زیر ردای بازرگانی شم سیاسی و نبوغ فردی را نهفته داشته» شکست کار و ابتکارات وی مقدمه فاجعه ای ملی شد. خارك حتی در دوره رونق و ترقی همواره نیازمند به جزیره کوچکتر همسایه خود خاركو بوده و از داخله ایران نیز خواربار به این جزیره می رسیده است ، و یکی از نویسندگان نقل کرده است که خارك با این حيله سقوط کرد که دزدان دریائی با کشتی پر از مرغ خانگی فرا آمدند و با قد قد مرغان افراد پادگان آنجا را اغفال نمودند. در دوره کوتاهی که فرانسه در صحنه سیاست ایران اظهار وجود کرده بود دوبار جزیره خارك بدست آن دولت افتاد .

کریم خان زند بنا بر عهد نامه ای که با فرانسه امضا نمود و آقای پیرول سواد آنرا در بصره مذاکره و تهیه کرده بود ، و بعد در پاریس به امضاء رسید خارك را به فرانسویها داد ، ولی انحلال کمپانی هند شرقی فرانسه باعث از بین رفتن این عهد نامه گردید. باردیگر در زمان اقتدار زودگذر ناپلئون در سالهای ۸ - ۱۸۰۷ فرانسه آنجا را تصرف کرد که در اثر تعطیل سفارت فرانسه در ایران به سال ۱۸۰۹ این بار نیز کار تصرف آنجا به جایی نرسید ، سپس به سرجان سلکم

دستور دادند که از لحاظ تأمین مصالح انگلستان در خلیج فارس آنجا را اشغال کند اما این نقشه هم مجرا نشد.

چندی بعد در همین قرن جزیره مزبور از نظر انگلیس ها ارزش و اهمیت خاصی یافت و آن به مناسبت جنگ ۱۸۵۷ ایران و انگلستان بود. پس از اینکه قشون محمد شاه در سال ۱۸۳۷ بکار فتح هرات پرداخت ، و اخطارهای وزیر مختار انگلیس در این باره بی نتیجه ماند ، لشکری شامل نفرات انگلیسی و هندی به خلیج اعزام شدند و در ژوئن ۱۸۳۸ خارك اشغال و مرکز نمایندگی انگلستان از بوشهر به آنجا منتقل شد. ایرانیان بعد از محاصره بی حاصل هرات در سپتامبر ۱۸۳۸ از آنجا عقب نشینی کردند ، ولی بواسطه وضع بی ثبات سیاسی ایران ، این جزیره تا سال ۱۸۴۲ در اشغال بود.

چهار سال بعد باز تب تسخیر هرات دولت ایران را بی تاب نمود ، و دوباره جزیره خارك تصرف شد. علی رغم مقررات عهد نامه ژانویه ۱۸۵۳ باردیگر در مارس ۱۸۵۶ قشون ایران به عزم فتح هرات حرکت کردند و در اکتبر همان سال بواسطه تحمیل محاصره و خطر قطعی این شهر ناچار تسلیم گردید . از این رو در ماه نوامبر جنگ بین ایران و انگلستان اعلام شد ، و در ماه دسامبر نیروی نظامی در جزیره خارك پیاده شدند و زدو خورد های برازجان و محمره آغاز گردید ، که شرحش مذکور افتاد. سپس با خاموش شدن آتش جنگ و بعد از انتشار عهد نامه پاریس ۱۸۵۷ ، باردیگر خارك تخلیه شد که از آن پس در دست دولت ایران مانده است .

روسها گاهی شایعه ناگوار الحاق آنرا بانگلستان انتشار می دهند و غوغا بر پامی کنند که ما می خواهیم خارك را تصرف کنیم ، ولی این مایه کدورتی گذران است و فقط وقتی شاید اثر نماید که داستان آشوراده که شباهت تام با این

۱ - ملکم بنا بر روایت رقیب او سر . ایچ . جونز علاقه سرشاری به تصرف جزیره ای در خلیج فارس داشت و به لرد وازلی پیشنهاد کرده بود که جزیره قشم را خریداری و دوبار هم سعی نموده بود که خارك تصرف شود.

مورد دارد بکلی از یادها رفته باشد و گرنه چون حرف مضحکی است اعتبارش زود از بین می‌رود. درحال حاضر خارك غیر از آب کافی چیز دیگری ندارد، مگر قنات‌های زیر زمینی که هلندیها در موقع ورود به آنجا پیدا کردند و از آثار قدیمی است.

دشتستان و کنگان - در جنوب شرقی بوشهر، یک رشته ساحلی خلیج بطول ۲۰۰ میل هست که تابع والی شیراز می‌باشد. قسمت اول آن مشتمل بر لنگرگاه کوچک بندر دیر، و دشتی، و منطقه دشتستان در سال ۱۸۸۸ از طرف امین‌السلطان تحت حکومت نوذر میرزا در آمده بود، ولی سپس به والی شیراز واگذار شد، و سرتیپی از جانب او نایب‌الحکومه آنجاست. قسمت دیگر که از دیر شروع می‌شود شامل لنگرگاه حقیر و یا در واقع دهات ساحلی کنگان، طاهری، شیوو، چیرو، چارک و جزایر شیخ شعیب هندرابی و کن یا کیش است که از جانب والی شیراز بوسیله پیشکار او قوام‌الملک اداره می‌شود.

از نقاط مزبور کنگان روزگاری بندر تجارتي معروف و مقر پرتغالی‌ها بود و هنوز آثار کارگاههای آنها را در آنجا می‌توان دید. در نیمه اول این قرن شیخ آنجا اقتداری فراهم ساخت و حدود نفوذ خود را توسعه داد، ولی چون آخرین متصدی این مقام با دولت ایران اختلاف پیدا کرده بود، دستگیر و نابود شد و منطقه او کاملاً زیر فرمان حکومت مرکزی قرار گرفت. از آثار و یادگار آبادانی دیرین کنگان لنگرگاه خوب آن و جاده‌هائی است که به داخل مملکت دارد. طاهری نیز از این لحاظ دارای نام و نشانی است که شامل ویرانه‌های مرکز معروف تجارتي یعنی سیراف است که در دوره رونق بازرگانی خلیج فارس رقیب جزیره کن یا کیش (قیس) و سابقاً مدتی در دست اعراب بود و پس از رکود امور تجارتي سیراف مرکز کشتی و بازرگانی خلیج شد. خرابه‌های شهر بزرگ حریره در ناحیه شمالی آن دیده می‌شود و در این محل

۱ - این همان کیس مار کوپولو و کیس یا کیش بنیامین تردلا (۱۱۶۰ - ۱۱۷۳ میلادی) است که آنجا را مرکز عمده تجارتي معرفی کرده‌اند که تجار هندی کالاهای کشور خویش و بازرگانهای بین‌النهرین و یمن و ایران همه قسم پارچه‌های ابریشمی و مخملی و کتانی و نخی و کتف و گندم و ذرت و ارزن و چاودار و انواع خوراکی و حبوبات برای داد و ستد و از هندوستان هم آذوقه می‌آورده‌اند.

انگلیس‌ها در اوایل این قرن پایگاهی برای مبارزه با کار دزدی دریائی تأسیس، ولی بعد آنجا را ترك کردند. دولت ایران با موفقیت تمام نفوذ عربها را در این حدود از بین برده است.

جنبه تاریخی این منطقه - اینک به بنادر نسبتاً مهم خلیج در مدخل شرقی آن نزدیک می‌شویم که جزو فرمانداری سعدالملک و شامل شهرهای ساحلی و جزایری است که سالانه عواید سرشاری فراهم می‌سازد. بنادر مزبور. لنگه، خمیر، بندر عباس میناب (Sif سیف) جاسک و از جزایر معروف، قشم و هرمز و جزیره‌های کم اهمیت تر، لارک، هنگام و سری (سیری) است. در این حدود ما به منطقه‌ای می‌رسیم که وقایع عمده تاریخی دیده و از نشیب و فرازهای بزرگ گذشته است.

این ناحیه که بر دروازه خلیج واقع، و به مدخل شرقی آن مسلط است، واز آنجا جاده‌های دراز به داخله آسیاتا جیحون زرد فام و هندوکش پربرف بازمی‌شود و اروپائیان سالیان متمادی برای دست یابی بر کرانه‌های آن زد و خورد کرده‌اند و گاهی بیرق پرتغال، هلند، انگلستان، و ایران در آنجا در اهتزاز بوده، کشتی‌های انباشته از مال و ثروت را که تاریخ نویسان دوست دارند در باره آن شرح و بسط فراوان بدهند، دیده و اکنون در پایان دوران خود از هرگونه آثار شکوه و جلال عاری شده است و با قلعه‌های ویران و برج و باروهای منهدم خود، یادگارهای حزن انگیزی از روزگار قرین اعتبار قدیمی دارد و با وجود این هنوز هم درهم و دینار در کیسه بیگانگان فرو می‌ریزند، یعنی همان مایه و نعمتی که اهالی بومی نه در صدد بهره برداری از آن بوده‌اند و نه واجد استعدادی در این راه.

در لنگه و بندر عباس بازرگانهای عمده بونیا‌های هندی‌اند واز شکارپور و ایالت سند آمده‌اند که عواید گمرک خانه را اجاره می‌کنند و کشتی‌های حاصل جنس فقط به شرکت‌های هند و انگلیس متعلق است. در این ناحیه جالب توجه من بیشتر از دیگر نقاطی که جهانگردان ده قرن اخیر وصف کرده‌اند، درنگ خواهم نمود، هرچند که رونق و آبادانی این نقاط بیشتر مربوط به زمان گذشته است.

لنگه - در حین عبور از جانب غربی، لنگه اولین بندر این منطقه است که از بوشهر بوسیله دریا ۳۰۹ میل فاصله دارد و زیباترین و جالب ترین بنادر خلیج فارس است. اگر بتوان عنوان زیبایی را به هیچ یک از شهرهای ساحلی این حدود اطلاق نمود. ردیفی از خانه‌های زرد فام در کرانه توفرتگی آب می‌درخشد و در عقب آن درختان خرما و بعد پهنای صحرا و سرانجام رشته‌های کوهستانی است که به صورت جالبی با پیچ و تاب‌ها درهم بافته شده سر برآسمان دارد و در لاهها و توفرتگی‌های آن پیوسته گل بنفشه جلب توجه می‌کند و باز دورتر، دیواره خشک و درازی در مقابل آسمان گاهی صورتی کم‌رنگ و زمانی خاکستری و سیم فام می‌نماید که همان سلسله‌های دلپذیری است که از سوی دریا دیده می‌شود.

پرتگاه کوهستانی ماورای آن در بلندترین نقطه تا ۲۹۰۰ و ۳۹۰۰ پا ارتفاع دارد و یکی از آنها در نقشه دریا نوردی یکی از کشتی بانهای قدیم بریدگی گروپ نام یافته است. لنگرگاه سه گز دریائی عمق دارد و در فاصله یک میل از خشکی واقع است. در میان بنادر خلیج فارس فقط لنگه لنگرگاه کوچک مرطوب دارد که بادبواره‌ای از دریا جدا شده است، و از آب جزر و مد مرطوب می‌شود.

چند دوجین قایق از بغله تاکرجی حقیر موقع مسافرت در آن حوالی متوقف بود و از ساحل شنی برای کار کشتی سازی استفاده می‌کنند. سه تا چهار بغله (کشتی بارکش) هر سال در آنجا ساخته می‌شود، و من یکی از آنها را که مشغول ساختن بودند بازدید کردم، و قرار بود ۲۵۰ تن بار حمل کند و بارزش ۲۰۰ تا ۳۰۰ لیره ساخته می‌شد. کارگران الوارها را برای جلوگیری از پوسیدگی در آب با روغن ماهی (کوسه) می‌اندودند. این شهر در حدود چهل کشتی قابل دریا-نوردی دارد که در تجارت بین سواحل ایران و عربستان کار می‌کند. در موقع صید ماهی مقدار زیادی کشتی برای آزمودن بیخت و اقبال خویش راه دریا پیش می‌گیرند. کرجی بومی - قایق‌های کوچک که در حدود ساحلی بکار می‌رود هیکل تو خالی ساده‌ای است و چون در این نواحی چوب و الوار نیست از کرانه‌های افریقا

وارد می‌کنند. در اینجا در قایق‌های بزرگ طرز پارو زدنی دیده ام که در دیگر نقاط ندیده بودم. در این قایقها نشیمن گاهی نیست، بلکه چهار پنج نفر در مقابل یکدیگر در لبه‌های جلو و عقب می‌نشینند و پاروهای بزرگی را بر شانه‌های راست و چپ خود حرکت می‌دهند و سکائی هم در کار نیست فقط پاروها پیوسته در حرکت است و قایق را پیش می‌راند و به نظر من هر ناحیه بنا بر تجربه راه و رسم خود را که با شرایط محلی مناسب تر بوده، در این کار پیدا کرده است. اگر چه باید اعتراف کنم که با وجود این گمان خویش از تارانتاس‌های روسی و کاتاماران‌های سیلانی بیشتر دچار حیرت شده بودم. باری از اظهار این مطلب خودداری نتوانم نمود که اگر افراد ساده لوح لنگه کمترین اطلاعی از ماهیت نیروی حرکت می‌داشتند درمی‌یافتند که شیوه کار آنها هدر دادن قوه انسانی است که آسان قابل عفو نیست.

تجارت - لنگه عمده‌ترین بندر ولایت لارستان ایران است که از دیرباز با بحرین و سواحل عربستان داد و ستد تجارتي داشته است، اما کار تجارت خارجی آن اخیراً آغاز شده (دهکده لنگه در هفت میلی آنجا در ساحل، مقر اداری و تجارتي هلندیها بود) ولی سریعاً ترقی نموده است. هر ساله تقریباً ۱۰۰۰۰ لیره پارچه نخی به آنجا وارد می‌شود و بطور متوسط در حدود نصف کلیه واردات سالانه (از لحاظ ارزش) مروارید است که با ارزش بین ۳۰۰ تا ۴۰۰ هزار لیره هر سال به آنجا وارد می‌شود.

البته این همه واردات را از لنگه به دیگر نقاط داخلی صادر می‌کنند و این حقیقت از آنجا استنباط می‌شود که مقدار واردات آنجا با رقم صادراتش کم و بیش برابر است. تنباکوی ایران از اقلام عمده صادرات است که بیشتر به بازارهای عثمانی می‌برند. از جهت دیگر توتون تند و قوی تر، از عثمانی برای مصرف محلی وارد می‌شود. ترتیبی را که نماینده کنسولی بریتانیا در آنجا بکار برده است که اقلام واحدی را هم درستون واردات و هم صادرات قید نموده است، میزان درستی برای تعیین مقدار واقعی تجارت این محل بدست نمی‌دهد.

گمرک آنجا که در سال ۱۸۷۴ به مبلغ ۶۰۰۰ تومان برآورد شده بود در سال ۱۸۸۹-۹۰ به ۱۲۰۰۰ تومان و عواید توابع این محل در همان سال به ۸۰۰۰ تومان اجاره داده شده بود.

شهر و جمعیت آن - لنگه مثل اغلب شهرهای ایران بیشتر از آنچه ظاهراً می‌نماید جمعیت دارد. رقمی را که به این جانب اظهار کرده‌اند ۱۰۰۰ نفر است که خیال می‌کنم بیش از ۱۰۰۰۰ تن نباشد. شهر به دو ناحیه تقسیم شده است: یکی بخش ساحلی که بازار سقف کوچکی دارد و فقط یک راسته است و دیگر مساکنی که در طرف دیگر نخلستان در ناحیه داخلی واقع است.

از خصایص آنجا که اهالی به آن مباهات بسیار دارند وجود چندین برکه یا مخزن آب در خارج شهر برای ذخیره کردن آب باران است. در این ناحیه هر سال فقط دو سه هفته باران می‌بارد و چشمه یا چاه ندارد و بنا بر این آب تمام بقیه سال در همان مدت کوتاه تأمین می‌شود. آب باران را از کوهستان که در چهار پنج میلی در خشکی واقع شده است بوسیله مجاری که حفر کرده‌اند به این برکه‌های گرد که بین بیست تا سی پا عمق دارد می‌آورند. روی این انبارها گنبد مدوری است تا از تبخیر یا فساد آب جلوگیری شود. در شهر سی و شش تا از این انبارها هست و ده‌تای دیگر در دهکده کنگ که سابقاً نامش را ذکر کردم. می‌گویند آب این منابع برای چهارده ماه کاملاً کافی است.

جمعیت لنگه شامل ایرانی و عرب و نیمی هم افریقائی است و تعدادی نیز از افراد دورگه مختلط ، که در تمام کرانه‌های واقع در مشرق پرت سعید دیده می‌شوند. اعراب آنجا به قبیله قواسم که عامه جواسم می‌نامند تعلق دارند و ایشان از تیره عمده‌ای بشمار می‌روند که جماعت دیگری از آنها در آن طرف خلیج در رأس الخیمه سکونت دارند.

حکومت لنگه و جزایر اطراف تا چند نسل با شیخ قبیله مزبور بود ، وی در شهر اقامت می‌نموده و از جانب دولت نایب‌الحکومه بود. سیاست مرکزیت که

چندین بار به آن اشاره کرده‌ام ، مانند موارد کردهای خراسان و بلوچهای مکران و عربهای کعب محمره شامل حال شیخ خضیب آخرین فرماندار تازی لنگه هم شده است ، و سر نوشت او شیخ مزعل خان را عبرتی تواند بود .

در سال ۱۸۸۷ قوای دولتی به آنجا وارد شدند ، شهر را آسان تصرف و شیخ را دستگیر و به تهران تبعید کردند که تا سال ۱۸۸۹ هنوز زندانی بود سپس سرباز خانهای در آنجا ساختند و پادگان دو بیست نفری استقرار یافت، ضمناً عده‌ای نیز در جزیره سیری مستقر گردیدند. این جریانات در آن موقع احساسات ناگواری در اهالی پدید آورد ، ولی آنها فقیر و فاقد هرگونه وسیله مقاومت و بعلاوه بسیار ترسو بودند ، و از دیدن هرگونه سرباز یا توپ و تفنگ واهمه داشتند . از این رو زود به وضع تازه خو گرفتند و عده سربازان آنجا هم به بیست نفر کاهش یافت .

در موقع مسافرتم سعدالملک در لنگه بود ، و کشتی « پرسپولیس » که او را آورده بود، در ساحل آنجا دیده می‌شد. در حین ملاقات و صحبت او را سردی خوش محضر و با آداب دیدم، و خیلی ابراز احساسات دوستانه می‌کرد و نامه‌ای را که به نایب خود در بندر عباس نوشته بود به این جانب داد و می‌گفتند که مردم از او رضایت دارند. آدمی آرام و شاید بیشتر از اکثر منصب داران ایرانی ، با ملایمت و مدارا بود.

انگلستان در لنگه نماینده‌ای محلی دارد که پیر مرد عرب خوش وضع و حالی بود و با قیچی که بیرق انگلیس داشت به استقبال آمد . او و فرزندانش که با کشتی‌های انگلیسی و افسران آنها رفت و آمد دارند کمی به زبان ما آشنا شده‌اند. **جزیره قشم** - هنگام بیرون آمدن از لنگه ، کشتی ساحل جنوبی جزیره بزرگ قشم ' یا جزیره طویله را که از قرار معلوم سابقاً جزو خشکی بوده سیر می‌کند، ولی اکنون بین خشکی و این جزیره باب عمیقی دارای شصت میل طول و سه تا سیزده میل، عرض فاصله است. این جزیره پنجاه و چهار میل درازا، و نه تا سی

و دومیل پهنا دارد. در مرکز آن دهکده بروکت یا اروکت که همان اوراکتای نثارخوس و آریان باشد واقع شده است.

این مورخ یونانی می‌نویسد در موقع سیر و سفر دریا سالار یونانی جزیره مزبور ذرت و شراب و همه قسم میوه فراهم داشته است. در موقع رونق و عظمت هرمز جزیره قشم میوه و سبزی و آب آنجا را تأمین می‌نموده و هنوز با کمک همین آب قسمت عمده خاک آنجا برای کشت غلات و خربزه و انگور بکار می‌رود، و در قسمت‌های داخلی نخلستان‌های وسیع دارد.

فریزر می‌نویسد: این جزیره در قرن شانزدهم ۳۶ ده و آبادی داشته، و برآورد قرین اعتدال دیگری تعداد آبادیها را به هفتاد تا محدود کرده است. جمعیت آنجا قبل از آنکه دزدان دریائی در خلیج فارس تسلط یافته باشند به ۱۰۰۰۰ تن می‌رسیده که بعداً خیلی کاهش یافته و در سالهای اخیر از زلزله صدمه بسیار دیده است.

گمرک این جزیره را به ۳۳۰۰ تومان در سال اجاره می‌دهند و قسمت بیشتر عواید از معادن نمک است. در سال گذشته جمعیت آنجا را ۱۲۰۰۰ نفر تخمین کرده‌اند (قشم ۳۰۰۰ تا ۴۰۰۰ نفر لافت ۸۰۰ تا ۱۰۰۰ درستان ۸۰۰ سوزا ۷۰۰ کاوری ۷۰۰ غوری باهیدو ۳۰۰ نفر) یک قسم ماده نفتی از جنس پست در چشمه‌های ساحل جنوبی قشم نزدیک دهکده سلخ مقابل جزیره هنگام بدست می‌آید که عربها برای روشنائی و معالجه دردهای روماتیسم بکار می‌برند. در این جزیره حیوانات شکاری فراوان است: بز وحشی، کبک و کبوترهای صحرائی و انواع بز کوهی قشنگ یا غزال که افسران انگلیسی مقیم باهیدو با سگ تازی شکار می‌کردند.

قرارگاه نظامی انگلیس - از لحاظ خوانندگان انگلیسی اهمیت استثنائی جزیره قشم در این است که مدتی در قرن حاضر پایگاه نظامی یا دریائی انگلستان بوده، شهر عمده جزیره که قشم نام دارد و روزگاری در تصرف پرتغالیها بود،

در انتهای شمال شرقی آنجا واقع است. در دومیلی این محل درست روبروی برج و بنای قدیمی پرتغالیها 'دسته‌ای از سربازان انگلیسی و هندی که بالغ بر چند صد نفر بودند، از سال ۱۸۲۰ مستقر شدند، تا از کار دزدان بحری قبیله جواسم (قواسم) جلوگیری نمایند.

این گروهان نظامی که اصلاً ۱۲۰۰ نفر بودند، ابتدا در پناهگاه تسخیر شده دزدان مزبور که در رأس الخیمه در ساحل دیگر خلیج بود، استقرار یافتند، اما بواسطه بدی هوا ناگزیر آنجا را ترک کردند. از لحاظ مأموریتی که این عده داشتند پایگاه جدید و نفرات آن قادر بکاری نبودند و افراد از شدت گرما ۲ صدمه بسیار دیدند، و همه لوازم و آذوقه آنها از بمبئی می‌رسید، از این رو پایگاه قشم نیز تخلیه شد. سپس به درستان که در کرانه جنوبی جزیره و مقابل هنگام است انتقال یافتند، اما باز به علت عدم مناسبت محل از آنجا هم بیرون رفتند. سرانجام محلی به نام باسعیدو که انگلیسی‌ها بسادو می‌نامند، و در انتهای شمال غربی جزیره است، و در آنجا ویرانه‌های پایگاه پرتغالی‌ها که در آن موقع بسیار آباد شده بود واقع شده، یک واحد دریائی هندی برای ممانعت از عملیات دزدان بحری آن حدود مستقر گردید. در اینجا به سال ۱۸۷۹ واحدی از لشکر بمبئی مأمور بودند و سربازخانه آنها در زمینائی که هنوز متعلق به انگلستان است، ساخته شده بود. در اثر شیوع مالاریا و رفع احتیاجات حضور این نفرات، پایگاه مزبور نیز تعطیل شده و فقط انبار زغال و نماینده‌ای از طرف حکومت هند در آنجا باقی مانده است. در حدود هشتاد تن از برده‌های فراری سایر نقاط جزیره در سال ۱۸۹۲ در اراضی متصرفی انگلستان سکونت داشتند.

۱ - دسته مرزی بحری انگلیس یا همکاری افراد پیاده لشکر شاه عباس از ۱۳ تا ۱۹ ژانویه ۱۶۲۲ قلعه پرتغالیها را در قشم محاصره کردند، و در روز آخر پادگان پرتغالی‌ها تسلیم شدند و سپس حمله مشترک به جزیره هرمز شروع گردید.

۲ - شدت گرما عقب نشینی نظامی مشابهی با دو قرن قبل از آن ایجاد کرده بود، و تاورنیه شرح آنرا بیان کرده است. بعد از آنکه سفیر دوک هلشتاین به دربار شاه صفی از ایران بیرون آمد، هلندیها گله کردند که آنها هرچه ابریشم در بازار بود خریدند، و قیمت آنرا از ۴۲ به ۵۰ تومان هر عدل بالا بردند، و ایشان از پرداختن بیش از ۴۴ تومان امتناع نمودند، وقتی که شاه از تصویب این کار آنها امتناع کرد ایشان قشم را محاصره کردند، اما شدت گرما آنها را فرار داد.

داستان عنصری ماجراجو - وقتی داستانی خوانده‌ام که از قرار معلوم بی حقیقت نیست، و آن راجع به یک انگلیسی از دین برگشته‌ای است که در اوایل قرن حاضر ماجرای گستاخی و جنایت را در لباس شیخ مسلمان قشم به نهایت رسانید. این مرد خارق‌العاده که نام اصلی او تامس هرتون بود زندگانی خود را با کار شاگرد نجاری در نیوکاسل آغاز کرد و طی عمر خود ابتدا در قشون سوئد سرباز و بعد سردسته دزدان تاتار در کریمه و بازرسی روسی در کرانه دریای خزر، و یک حاجی مسلمان و تاجر برجسته بصره، و نماینده کمپانی هند شرقی در این بندر، و فرمانده نیروی بحری شیخ قشم شد و طی سالهای مزبور، از هیچ گونه جنایت (دادگاه روسی او را به سرگ محکوم کرده بود) و جرم و گناه که در دفترها نوشته‌اند قصور نمود، و در پایان تبهکاری های خود، برضد ارباب عربش در قشم قیام، و او را سرنگون و معدوم کرد، و عیال بیوه‌اش را بزنی گرفت و خود را شیخ جزیره ناسید و یک ربع قرن با سخت‌گیری و کامیابی فرمانروائی نمود و بواسطه رفتار قرین عدل و داد محبوبیت یافت.

وی هیچ گاه به زبان اصلی خویش حرف نمی‌زد، بلکه مثل مسلمان متعصبی رفتار می‌نمود، ولی هنگامی که یک کشتی انگلیسی در سواحل جزیره او به خاک افتاد، از هموطنان خود با بزرگواری تمام پذیرائی کرد و چون شنیده بود که تعداد افسر و ملوان کشتی صدها نفر است با سخاوت بسیار برابر همین عده زنان اسیر را به رسم پیش کش روانه کشتی ساخت.

جزیره هنگام - در سمت جنوبی قشم، جزیره کوچکی است که تقریباً دوازده میل محیط آن است و هنگام (گاهی نیز انگام) نام دارد. حالا پاك خشك و خالی است و فقط در حدود ۵۰ تن در آنجا اقامت دارند، ولی گویا سابقاً جمعیت بسیار داشته، زیرا که بقایای خانه‌های سنگی و آب انبار که با سیمان سختی ساخته بودند، در کرانه دریا بطور پراکنده دیده می‌شود، و آثاری هم از کشت و کار در آنجا هست. در انتهای شمالی آن ویرانه عمده‌ای است که نشان می‌دهد جزیره دارای دو مسجد

بوده است. خلیج محدود بین قشم و هنگام را که مدخل آسان و لنگرگاه عالی برای ناوهای بزرگ داشته، سرجان ملکم به لرد ولزلی در سال ۱۸۰۰ جهت پایگاه بحری پیشنهاد کرد، ولی برای اشغال نمودن آنجا اقدامی معمول نشد.

از لحاظ زمین شناسی و معادن نیز «هنگام» وضع نیک ممتازی دارد. در این جزیره اجسامی به صورت سنگ دیده می‌شود که بومی‌ها می‌گویند تنه درخت خرماست، و آن بشکل ستونهایی از گل متحجر است که در کرانه‌های خاك آهکی و چندین غار عظیم نمکی است که آقای فلویه^۱ که شرح بسوسطی درباره این جزیره نوشته یکی از آنها را تعریف کرده است. وقتی که اداره تلگراف هند و اروپا از رأس‌المسندم به جاسک انتقال یافت، موقتاً پایگاه بحری در هنگام تأسیس گردید که جاسک را با بوشهر ارتباط می‌داد. این پایگاه در سال ۱۸۸۹ تعطیل شد.

هرمز و بندر عباس - پس از سیر سواحل هنگام و عبور از کرانه جزیره کوچک لارك که در سمت شمالی است و خرابه‌های برج و باروی هلندیها در آنجاست، کشتی ساحل جزیره معروف هرمز را که در جهت شرقی واقع گردیده است سیر، و در فاصله ۱۲۰ میلی لنگه در لنگرگاه طبیعی بندر عباس توقف می‌کند. این دونام آنقدر قرین خاطرات تاریخی است که جا دارد در این مورد مکشی نمایم و قبل از بیان وضع فعلی به ذکر مقدمه‌ای پردازم.

تاریخ هرمز - می‌گویند اردشیر بابکان شهریار ساسانی (۳۱۱-۲۴۱ میلادی) شهر اصلی را در خشکی بنا کرده بود. در همانجا اولین شهر همین نام بوده است و ویرانه‌های آنرا در کنار مرداب میناب (در مشرق بندر عباس) که در شش میلی جنوب غربی قلعه میناب است کشف کرده‌اند.

در اواخر قرن سیزدهم مارکوپولو دویار: در ۱۲۷۲ و ۱۲۹۳ میلادی به شهر هرمز یا کرموزا آمد که در آن موقع مرکز عمده تجارتنی با همه اکناف مشرق زمین بود، و از هندوستان ادویه و سنگ‌های قیمتی و سروراید و عاج

و ایریشم و پارچه‌های زربفت وارد می‌کردند و چندین نسل هم شیوخ عرب در آنجا حکومت داشتند، و پانزدهمین نفر ایشان ملقب به قطب‌الدین از جلوشکریان مغول فرار کرده، دریافت که پایتخت او آسان بدست مهاجمان می‌افتد. در سال ۱۳۰۰ میلادی به این تصمیم مهم پرداخت که قاره را رها و هرمز تازه‌ای در این جزیره تأسیس کند و این شهر را ساخت و از آن پس به همین نام باقی مانده است.

تا ۲۰۰ سال شهر جدید در دست شیوخ محلی باقی ماند، و کار رونق و حکمرانی این جزیره تا حدود بحرین و بصره رسید. ابن بطوطه مراکشی به سال ۱۳۳۱ به آنجا آمد، و می‌نویسد که شهر جدید هرمز وسیع و زیبا و اقامتگاه امیر هم در آنجا بود. چندی بعد حاکم آنجا با اطاعت از حکومت تیمور، خود را از مخاطره نجات داد.

در سال ۱۴۴۲ عبدالرزاق سابق الذکر که با نهایت اکراه سفر دریائی سفارت شاه رخ را به دربار هند از هرمز شروع کرده بود، نوشته است که: «آنجا در سراسر جهان نظیر ندارد، و از هفت اقلیم بازرگان و از همه اکناف مسافر به آنجا می‌آمده است و مردم آنجا صفات تملق گوئی اهل عراق و فریب کاری هندی‌ها را توأمآ دارا بودند.»

سی سال بعد تاجر روسی اتاناسیوس نیکی تین^۱ راجع به رونق تجارتی هرمز شرح مشابهی نوشت. لود ویکادو وارتما در ۱۵۰۴، نه سال قبل از ورود پرتغالی‌ها به این حدود، آنجا را شهری شریف و پس زیبا تعریف نمود، و یکی از مداحان در وصف آنجا شعری از لاتین شاهد آورد که عین آنرا در زبان انگلیسی هم داریم.

تفوق پرتغالی‌ها = در همین دوره یعنی ابتدای قرن شانزدهم که پرتغالی‌ها تازه راه دماغه امیدرا کشف کرده بودند، و واسکود و گاما دریا‌های مشرق را جولانگاه خود ساخته بود، با پیشقدمی دریاسالار آلبوکرک ناسی، اساس قلمرو درخشان، ولی گذرانی را در این حدود پی‌ریزی کردند.

به سال ۱۵۰۷ آلبوکرک با تجهیزاتی محدود بعد از تسخیر و انقیاد مسقط، به جزیره هرمز تاخت و تفوق نسبی بدست آورد و امیر آنجا را به اطاعت از دولت پرتغال و تقدیم باج سالانه ناچار ساخت، و چون مبلغ معهود سر وقت پرداخت نشده بود، در سال ۱۵۱۴ میلادی وی که در آن موقع حکمران کل پرتغال در مشرق زمین بود با نیروی بیشتری به تسخیر آنجا اقدام کرد، و امیر سیف‌الدین را کاملاً مطیع ساخت و او را ناگزیر نمود که با استقرار پادگان پرتغالی‌ها در آنجا رضایت دهد و او را هم دست‌نشانده دولت پرتغال با حق دریافت مقرری سالانه در مقام خود ابقا کرد.

دولت پرتغال با جانشین‌های او نیز قرارداد های تازه بست که بموجب آن میزان و ترتیب پرداخت باج و خراج به فاتحان معلوم، و مبلغ آن از ۱۵۰۰۰ به ۱۰۰۰۰۰ سرافیم تثبیت شد تا اینکه در اواخر همان قرن پرتغالی‌ها تمام گمرک-خانه‌های آنجا را متصرف و عملاً مالک جزیره هرمز شدند.

وضع [ناساعده طبیعی آن = هیچ چیز ممتازی غیر از وقوع آن در دهانه خلیج فارس و یا داشتن دو لنگرگاه مناسب موجب نشده است که آنجا شهر بزرگی بشود. این جزیره که دوازده میل محیط آن است هیچ محصول طبیعی دیگر مگر نمک و آهن و خالک سرخ و سولفور (گوگرد) ندارد. تپه‌های آن با ماده رسوبی ضخیم نمکی مستور شده است که ورقه زیرین آن در مقابل آفتاب سفید می‌نماید. در این جزیره چاه یا چشمه آب نیست، و آب باران فصل بسیار کوتاه زمستان را در انبارهایی ذخیره می‌کرده‌اند که آثار آن هنوز در کوهستان دیده می‌شود. بطوری که آقای رالف فیچ^۱ تاجر انگلیسی نقل کرده است، خشک‌ترین جزیره دنیا است، زیرا که محصول دیگری غیر از نمک ندارد و همه لوازم و حتی مایحتاج روزانه از خارجه وارد می‌شود، و هر کس که محل شهر جدید را دیده باشد با آنکه

۱ - Ralph Fitch - آثار رفیع جزیره هرمز مقداری برج و باروی دوره پرتغالی‌هاست با چراغ دریائی و چند آب انبار که سالم مانده است و چندین خانه ویران. شهر جدید دارای ۳۴۰ نفر سکنه است.

خرابه‌هایی نیز در جلو نظر اوست باز تعجب خواهد نمود که چنین محلی وقتی ۴ نفر سکنه داشته است.

شهری با شکوه فراوان - باری راجع به این شهر جهانگردان آزاد از هر قوم و نژاد آنقدر یک ندا تعریف کرده‌اند که خواه و نا خواه باید اذعان نمود که در سابق شکوه و شهرتی عالمگیر داشته است. با تشریک مساعی پرتغالیها و اعراب، این جزیره سنگی به بازار پر ازدحامی مبدل شده بود و در آنجا از دو قطب جهان جنس و کالا وارد و مبادله می‌کردند. در بازارهای آن با افرادی از هر رنگ و نژاد از عربهای تیره گون عمان، تا بومیان کرماندل یا مالاکا و سیاهان زنگبارامکان برخورد و ملاقات بود. آبه رینال^۱ در کتاب تاریخ خود راجع به هند شرقی شرح درخشان ذیل را در باب هرمز هنگامی که در اوج ترقی و شهرت خود بود نوشته است:

« در موقع ورود بازرگانهای بیگانه به هرمز، این شهر بیش از همه بلاد دیگر مشرق زمین وضع با شکوه و دلپذیر دارد. مردم تمام اقطار جهان با حسن سلوک فراوان که در نقاط دیگر نمی‌توان یافت، باهم آمیزش و داد و ستد دارند. این سبک و آداب خاص تجار شهرهای ساحلی است که به دیگران نیز سرایت و تأثیر نموده است. طرز کلام و حسن انتظام شهری آنها و اقسام متعدد تفنن و سرگرمی که در این شهر فراهم است، در پیشرفت کار تجارت نیز مؤثر افتاده و تجار را تشویق نموده است که آنجا را کانون کار خویش قرار دهند. کف کوچه‌ها با حصیر و در بعضی جاها با قالی فرش است و پارچه‌های کتان که از فراز بام فرو می‌اندازند، مانع ناراحتی گرما و تابش آفتاب است. قسه‌های هندی با ظرفهای زرین و چینی که با گل و مواد خوشبو تزئین یافته، در خانه‌های ایشان دیده می‌شود. شترهای حامل آب در میدان‌ها آماده ایستاده‌اند، شراب ایرانی و عطرها و همه قسم تفننات بحد و وفور بر سفره و همچنین بهترین موسیقی مشرق زمین را فراهم دارند. خلاصه فراوانی نعمت و تجارت کلان و تجمل عالی و آداب مردان و خوش حرفی زنان، شهر ایشان را کانون عشرت و خوشی ساخته است.»

بازرگانان انگلیسی - در سال ۱۵۸۳ چهار تاجر دلیر انگلیسی به نام جان نیوبری، رالف فیچ، ویلیام لیدز و جیمز استوری (که نفر اول به سال ۱۵۸۱ از راه خشکی سفری از حلب و بصره تا هرمز رفته و شش هفته در آنجا مانده بود) که دامستانهای دل انگیزی در دیار غرب از میزان ثروت و استفادهٔ مرشار مشرق زمین شنیده و تحریک شده بودند، بنا بر ابتکار شخصی راه هندوستان پیش گرفتند. در هرمز حاکم پرتغال دون ماتیاس دوالبوکک که به هیچ وجه طالب رقابت تجار تی انگلیس‌ها نبود، ایشان را به زندان انداخت، و سپس نزد حکمران کل در گوا (هند) فرستاد که بعد از طی مدت بیشتری در زندان، سرانجام در سال ۱۵۸۵ فرار کردند. استاد رالف فیچ در بارهٔ هرمز می‌نویسد:

« پرتغالی‌ها در آنجا کاخی دارند که نزدیک دریاست و نایبی از جانب پادشاه پرتغال در آنجاست که عدهٔ وافی سربازانی زیر فرمان دارد و چند تن از آنها در کاخ و بقیه در شهر خدمت می‌کنند. در این شهر از همه جا تجار دیده می‌شوند و بسیاری از اعراب و افراد غیر مسیحی در آنجا هستند و از هر نوع تجارت بحد و وفور در جریان است: داد و ستد ادویه، دارو، ابریشم و پارچه‌های ابریشمی و فرشهای مرغوب ایرانی و مروارید که از جزیرهٔ بحرین می‌آورند، و از تمام مرواریدهای دیگر بهتر است و اقسام اسبهای ایرانی که به همهٔ نقاط هندوستان صادر می‌شود.»

در ۱۶۲۷ پنج سال بعد از اخراج پرتغالی‌ها سرتامس هربرت که در هرمز پیاده شده بود به سبک غیر قابل تقلید خود، وضع شهر را در دورهٔ حکومت آنها چنین وصف نمود:

۱ - هنگامی که این شهر را ایرانیان و انگلیسی‌ها متفقاً در سال ۱۶۲۲ گرفتند. تی. ویلسون راجع به آنجا نوشته است: «شهر هرمز نیک بزرگ است، همهٔ خانه‌ها از سنگ ساخته شده است و از عرشهٔ کشتی منظرهٔ جالبی دارد با برج و منارها و کلیساهای بزرگ و زیبا و همچنین بناهای عظیم و مجلل. کاخ هرمز زیباترین و بزرگترین ارگی بود که من دیده بودم. در دماغهٔ انتهای جزیره که ۶۵۰ پا ارتفاع دارد کلیسای Nostra Senhara de la Penha بنا شده است.»

« با آنکه خود جزیره چیز قابل ملاحظه‌ای ندارد، ولی در شهر از همه نقاط مشرق زمین چیزی یافته می‌شود، و سرشار از اجناس نفیس بوده می‌توانسته است دیگر جاها را از هر قبیل کالا که دیدگان را خوش آید و یا شکم را خوش نماید فراهم سازد. روزگار تجارتي آنجا نیک ممتاز و همه ناشی از کار و هنر تجارتي و صنعتی سردم پرتغال بوده، پرتغالیهای زحمت کش آنجا را بحدی ترقی داده بودند که مایه فخر و مباهات جهان شرق شد. تعداد خانه‌های این شهر بی‌اندازه بود و تازه با چرمهای زرکوب و اشیاء نفیس هندی و چین تزئین شده بود. بازارها پر از مال و اجناس زیبا بود و کلیسای عالی داشت. در داخل ارگ و خارج آن بناهای پاکیزه و ممتاز که با خندقهای عمیق محصور بود و تجهیزات کلان که هم شهر و هم بندر را حفاظت می‌نمود، تا آنجا که نظیر آن در سراسر خاور وجود نداشت! »

تاورنیه چندی بعد در باره طرز کار عالی پرتغالی‌ها شواهدی آورده و گفته است: « حتی چهار چوبه‌های دروینجره خانه‌ها مطلا و ارگ شهر بنائی عالی بود و کلیسای مجللی داشت که به نام حضرت سریم بود و آنجا گردشگاه ایشان فیض‌شمار می‌رفت ».

قطع رابطه بین پرتغال و ایران - در همان حال متهاجمین، بندر گومبرون یا کومبرون را که بر کرانه خشکی واقع و تا هرمز دوازده میل فاصله است، اشغال کردند و آنرا در سال ۱۵۱۲ از امیر لارکه حوزه حکومت او از قلمرو پادشاهان نخستین جدا شده بود تصرف نمودند. در حالی که بازرگانها و بزرگان در هرمز میزیستند، کار داد و ستد و تجارت در گومبرون انجام می‌یافت، خاصه تجارت واردتی و صادراتی خود ایران، ولی شاه عباس کبیر که رفته رفته بر وسعت و استحکام دستگاه پادشاهی خود افزوده بود با نظر خشم و حسادت نسبت به غاصبان

۱ - این نجیب‌زاده ارجمند سپس به شرح پیاده شدن سر. رابرت شرلی، سر. دد مورکوتون و خود می‌پردازد: « چون با کشتی آمده بودیم، درحالی که از دود و آتش توپهائی که برای احترام شلیک شده بود پوشیده شده بودیم، صحیح و سلامت پیاده شدیم. هرچند که خدای دریا (نپتون) ما را برامواج خود به رقص آورده بود، و توپهای قلمه و برج شهر هم آتش می‌کردند، و ده چندان که ما را نیک خوش آمد غرض می‌نمودند، ولی کفار که از هر صدائی واهمه دارند از آن هراسان بودند.»

جنوبی می‌نگریست، زیرا تا آنجا جسارت یافته بودند که در سر زمین اصلی شهریار صفوی نیز پایگاهی فراهم ساخته بودند و تجارت کلی‌آنها در دست و بر آبهای ساحلی‌اش نظارت داشتند.

این قوم باشعار پیروزی شمشیر ایمان و خداوندی به گرفتن تصرفات مزبور اقدام و توفیق هم حاصل کردند، ولی چون از هنر صلح و مسالمت پاك عاری بودند و در کار استعمار مهارتی نداشتند نگاهداری متصرفات از عهده ایشان ساخته نبود. پرتغالی‌ها مردمی متعصب و ظالم و فاقد استعداد واقعی کسب و تجارت بودند، و بجای استحکام وضع خویش عرصه کار را بر بازرگانهای ایرانی تنگ نمودند چون آنها را وادار کردند که اجناس پرتغالی با قیمتی که خود تعیین می‌کردند خریداری و کالای خود را با کشتی‌های پرتغالی حمل و نقل کنند، از این رو شاه عباس درباره این وضع و حال به تأمل پرداخت و دریافت که نیروی دریائی و تجارت انگلستان سریعاً رو به ترقی است، پس با آنها پیمان اتحاد بست، که بنا بر شرایط آن غنایم تقسیم و تجارت انگلیس‌ها تسهیل شود و بدین ترتیب در اخراج پرتغالی‌ها با هم تشریک مساعی نمایند.

در سال ۱۶۱۴ لشکریان ایران به فرماندهی داودخان برادر امامقلی خان حکمران نامی فارس بندر عباس (گومبرون) را از اشغالگران پس گرفتند و در ۱۶۲۲ نیروی متفق انگلیس و ایرانی بعد از تصرف قلعه پرتغالی‌ها در قشم با هم به تصرف هرمز پرداختند. در ۹ فوریه ایرانیها حمله را شروع و شهر را

۱ - مواد قرارداد به شرح ذیل بود: الف - قلمه هرمز و همه توپها به انگلیسها برسد. ب - ایرانیها اگر خواسته باشند قلمه دیگری در جزیره بنا کنند. ج - غنایم مساویاً بین ایران و انگلستان تقسیم شود. د - اسیران مسیحی به انگلیسها و اسیران مسلمان به ایرانیان برسد. ه - ایران نیمی از هزینه توپخانه و عملیات جنگی را به انگلیس پرداخت کند. و - انگلیسها نیمی از درآمد گومبرون را درآینده دریافت کنند، مشروط بر اینکه دو ناو جنگی برای محافظت خلیج و حمایت کشتی رانی در آنجا بگمارند. ز - انگلیسها همیشه از پرداخت حقوق گمرکی در گومبرون معاف باشند.

۲ - نیروی انگلیس شامل پنج ناو (اندن - یوناس، بال، دلفین و شیر) و چهار کشتی کوچک (شیلینگ، رز، رابرت و ریچارد) به فرماندهی سروان ریچارد بلاث و کاپیتان جان ودال بود. نیروی پرتغالی‌ها پنج ناو و ۱۵ یا ۱۶ کشتی کوچک بود. در این جنگ دریا سالار آنها در بندر قشم اسیر شد.

تصرف و پرتغالیها را مجبور به عقب نشینی کردند. سپس کار محاصره ارگ آغاز و پیشروی تدریجی تعقیب شد، تا در ۲۲ آوریل پادگان کاخ تسلیم گردید. تعداد توپ‌های موجود در ارگ را به تفاوت از ۲۰۰ تا ۶۰۰ عدد نوشته‌اند. پرتغالی‌ها از هرمز و قشم و گومبرون رانده شدند و به مسقط عقب نشینی کردند.

در سال ۱۶۲۵ بین آنها و شاه عباس قراردادی به امضا رسید که بر طبق آن تمام متصرفات پرتغال در حدود ساحلی به شهریار صفوی بازگشت و فقط کرانه سروراید خیز بحرین را پرتغالی‌ها نگاه داشتند و همچنین نیمی از گمرک خانه کنگ و کارخانه آنچارا که راجع به آن سابقاً هم اشاره‌ای نمودم^۱.

پیمان شکنی ایرانیها - در اتحاد بین ایران و کمپانی هند شرقی، به محض اینکه منظور ناشی از آن حاصل شد، ایرانیان سهل و آسان تعهدات مندرج در قرارداد را به طاق نسیان نهادند که موجب اختلاف طولانی در سالهای آینده گردید^۲. کاخ هرمز به انگلیسی‌ها نرسید، و فقط نصف توپ‌ها و تجهیزات را به ایشان دادند. در قسمت غنایم نیز سهم آنها از ۲۰۰۰۰ لیره تجاوز نمود، که ۱۰۰۰۰ لیره آن به کیسه جیمز اول رفت و ۱۰۰۰۰ لیره دیگر هم به دوک باکینگهام^۳. نیمی از سهمیه عواید گمرکی آنها در گومبرون نیز هرگز پرداخت نشد، و این مبلغ از ۴۰۰۰۰ تومان در ظرف چند سال به ۱۰۰۰۰ تومان کاهش یافت. بطوری که نمایندگان کمپانی با لحن گله آمیز خاطر نشان کردند: « حال که ما یخ را

۱ - وضع مزیت آمیز پرتغالی‌ها در کنگ تا موقعی که نیروی دریائی کافی در خلیج فارس داشتند و کشتیهای تجارتی را به عبور از آنجا و ادار می کردند دوام یافت. وقتی که قدرت ایشان کمتر شد کشتی‌ها راه بنادر دیگر را در پیش گرفتند و حاکم کنگ از پرداخت عواید گمرکی مقرر امتناع نمود. پرتغالیها ناوهای فرستادند و تا مدتی سالانه ۱۵۰۰۰ کورون پرداخت شد، تا در سال ۱۷۱۱ این پرداخت بکلی متوقف گردید.

۲ - در اوت ۱۶۲۳ عمال کمپانی نامه‌ای از جیمز اول به شاه عباس تقدیم و از بقولی که پیش آمده بود شکایت نمودند. ۳ - سر. سی. مک گرگور توصیه کرده بود که به هرمز باز گردند، ولی چون تجارت بندر عباس بیشتر با حدود مرکزی و شرقی و جنوبی ایران بود و راه تجارتی سابق از بصره و بغداد و حلب متروک شده بود. پیشنهاد او که لازمه اش دوبار بارگیری کشتی بجای یک دفعه بود، تعجب آور می نمود، و کسی را هم سودی نمی رسانید.

شکسته‌ایم هلندیها را صید مطلوبی نصیب خواهد گردید» سرجان ملکم راجع به عاقبت آن کار با بیانی گرم که دور از شیوه او بود داد سخن داده است:

« تردیدی نیست که انگلیسی‌ها از دشمن منفور خود نیک انتقام گرفتند، و دستگاه با شکوه آنها را نابود کردند و هزاران نفر را به خاک هلاک انداختند، تا بلند پروازی و حس آز شهریاری مطلق العنان را که قرار بود موجبات بهره‌مندی ایشان را فراهم سازد ارضا کرده باشند، ولی می بایستی دانسته باشند که حتی در زمان حیات خود هم او نمی توانسته است، در قبال بد رفتاری و اجحاف مأموران خویش از آنها حمایت نماید و تأمین چنین منظوری در دوره جانشین‌های او به مراتب دشوار تر بود. داستان تأسیسات انگلیسی‌ها در گامبرون از آن تاریخ تا وقتی که آنچارا بکلی ترك نمودند، سرشار از ناکامی و زیان و خطرات بود که در ملک و دیاری مانند ایران به هیچ وجه دور از انتظار بشمار نمی رفت. اگر انگلیسی‌ها هرمز را می گرفتند و یا پناهگاه مناسبی در یکی از جزایر خلیج برای خود فراهم می ساختند، تجارت و نفوذ سیاسی خود را بهتر در ایران و عربستان پیشرفت می دادند، و کسی هم با ایشان یارای رقابت نداشت».

انتقال به بندر عباس - تنها اثر عاجل و عملی فتح مزبور، علاوه بر نابودی پرتغالی‌ها، این شد که گومبرون به افتخار پیروزی شهریار فاتح (بندر عباس) نام یافت و تا یک قرن مرکز عمده تجارت خارجی در خلیج فارس شد. انگلیسی‌ها و فرانسویها و هلندیها در آنجا تأسیساتی برپا ساختند؛ شهر را دو قلعه از جهات شرقی و غربی حفاظت می کرد. در حدود سال ۱۶۵۰ از جانب خشکی هم با دیواری محصور شد. شاردن می نویسد که در زمان او این شهر ۱۴۰۰ تا ۱۵۰۰ خانه داشت با جمعیتی شامل ایرانیان، یهودیان و هندیان و در جلو بندر نگرگاهی به طول یک میل واقع بود. تأسیسات انگلیسی‌ها و هلندیها در مرکز آن موقع

۱ - فقط انگلیسی‌ها به پاس خدماتی که در استرداد هرمز نموده بودند حق داشتند بر اتانگاه نماینده خود بیرق نصب کنند.

شهر بود که در حدود غربی شهر جدید است، ولی در سال ۱۶۹۸ هندیها در حومه شرقی آن تأسیسات تازه‌ای کردند که همان بندر عباس جدید باشد.

هوا - با آنکه موجبات مساعدی که هرمز را شهری بزرگ سازد، بسیار محدود و هوای آنجا هم طاقت فرسا بود، بندر جدید از هر دو جهت مزبور به مراتب بدتر می‌نمود. بواسطه همین وضع و حال ناگوار جهانگردان بسیاری از سرزنش این محل دریغ ننموده‌اند. رالف فیچ تاجر گرانمایه دوره الیزابت که قبلاً هم نامش به میان آمد در سال ۱۵۸۳ در وصف آنجا نوشته است:

« این محل را طبیعت به قصد سکونت نیافریده است. آنجا در دامنه کوهستان رفیعی واقع شده است. هوایی که داخل سینه انسان می‌شود گویا آتش-زاست. بخار مرگ آور پیوسته از دل زمین بر می‌آید. اراضی تیره و خشکیده و مثل این است که با آتش برشته شده باشد.»

راجع به آنجا شاردن گفته است که: « هوای دوزخی و مرگ آور» دارد، از این رو اهالی ناچارند که شش ماه از سال در بهار و تابستان به کوهستان فرار کنند. هربرت بیش از دیگر نویسندگان بحرف خود لحن ریشخند داده است: « هوای آنجا تحمل نا پذیر است از این رو بعضی از سکنه در تغارهای پر از آب لغت دراز می‌کشند که عضله ایشان را چنان نرم می‌کند و باقرا رسیدن موسم زمستان طاقت کمترین سرما را ندارند، پس آسیب زمستانش کمتر از گرمای تابستان نیست.»

پنجاه سال بعد ناویان انگلیسی، ناخدای کشتی حامل دکتر فرایر در همین مورد اصطلاح حرفه‌ای خویش را بکار برده و اظهار داشته است: « بین کابرون و دوزخ اینچی بیش فاصله نیست»، ولی جان استریوس هلندی با اعتراف صمیمانه‌ای می‌نویسد که: «حدت هوای آنجا را مشروبی به نام 'پیل پونس کن شدیدتر می‌سازد، زیرا که چنان نوشنده را افسون می‌کند که از نوشیدنش صرف نظر مقدور نیست.»

۱ - می‌گویند این نوشابه را که مانداسلورینج می‌نامد هیأت نمایندگی دولت هلستاین در ایران که مانداسلور هم به سال ۱۶۳۷ عضو آن بود اختراع کردند، زیرا که پنج ماده در ترکیب آن بکار می‌رفته است: می، آب لیمو، ادویه، شکر و گلاب.

همانطوری که کلیه جهانگردان در بد گوئی از هوای بندر عباس یکک ندا شده‌اند، همگی هم از تعریف درخت انجیر (بانیان هندی) بزرگی که در سه میلی شهر قدیمی بوده غفلت ننموده‌اند و نوشته‌اند که تا ۴۰۰ نفر در زیر شاخه‌های آن می‌آسوده‌اند. چندتن از سیاحان قرن هفدهم نیز راجع به این آفریده حیرت‌آور اشاراتی کرده‌اند.

از میان رفتن دستگاه بندر عباس - در هرج و مرج مقارن هجوم افغانه به سال ۱۷۲۲ و برافتادن خاندان صفوی تجار انگلیسی و هلندی دستگاههای خود را در اصفهان تعطیل و به بندر عباس نقل مکان نمودند، ولی در اینجا هم بزودی فقدان امنیت مشهود، و بازار کسب و کارتجارتی سریعاً دچار وقفه و رکود شد. در سال ۱۷۳۸ کمپانی انگلیسی نمایندگی در بصره تأسیس کرد، و قسمت عمده امور تجارتیش به آن بندر انتقال یافت. در ۱۷۵۰ بارتلمو پلستد^۱ نوشته است که نه دهم خانه‌های بندر عباس متروک افتاده است. در سال ۱۷۵۸ ادوارد ایوز^۲ نوشت که یک تن نماینده کمپانی با پنج کارمند در آنجا بودند، ولی ضمناً اشاره نمود که عمارت شرکت های انگلیسی و هلندی تنها بنای قابل توجه آنجا بوده و تمام شهر به صورت ویرانه در آمده بود. سال بعد کنت دستنگ^۳ فرانسوی که بنا بر قول شرف از زندان مدرس آزاد شده بود، به فرماندهی گروه بحری شامل چهار کشتی که بیرق هلندی داشتند، وارد لنگرگاه بندر عباس شد، و به دستگاه انگلیسی حمله و آنجا را تصرف کرد که تقریباً همین موقع تاریخ تعطیل موقت تأسیسات کمپانی در بندر عباس بشمار می‌رود و آخرین اثر کتبی که از آن دوره باقی مانده است مورخ سال ۱۷۶۳ می‌باشد.

انتقال به بوشهر - تقریباً در همان تاریخ هنگام عقب نشینی از بندر عباس کارگاه جدید انگلیسی در بوشهر تأسیس شد. این محل را نادر شاه بواسطه مجاورت آن به شیراز جای کارخانه کشتی سازی انتخاب کرده بود، و بواسطه عهد نامه‌هایی که با شیوخ محلی امضاء و تأیید گردید، سرکار والا کریم خان زند (وکیل)

بنا بر فرمانی مورخ ۲ ژوئیه ۱۷۶۳ به جناب جلالتماب ویلیام اندروپرایس فرماندار مردم انگلیس در خلیج ایران، اجازه فرمود که به تأسیس کارخانه، با امتیاز ورود انحصاری پارچه‌های پشمی و حق معافیت از پرداخت همه قسم عوارض گمرکی اقدام کند. از آن پس بوشهر مرکز عمده تجارت انگلیس در حوزه خلیج فارس شده است.

دعاوی مسقط - اینک به مرحله جالبی از داستان بنادر خلیج می‌رسیم که مدعی دیگر یعنی سلطانی عرب یا امام مسقط در عرصه کار ظاهر می‌شود. از قرار احتمال، نادر شاه چون دریافته بود که در آن نواحی قدرتش استجکامی ندارد، ترجیح داد در عوض ابراز اقتدار که شاید موجب مقاومتی می‌گردید بگرفتن باج و خراج اکتفا کند. از این رو حکومت منطقه بندرعباس و جرایز قشم و هرمز را بر طبق فرمانی به شیخ طایفه بنی معین اعطا کرد.

اتباع یکی از جانشینهای وی در اواخر قرن گذشته باندازه‌ای دچار بد رفتاری حاکم خود شده بودند که از سلطان ابن احمد حکمران نیرومند مسقط استمداد نمودند. سلطان هم با اشتیاق فراوان درخواست آنها را اجابت و خود را حاکم سه حوزه متصرفی معرفی کرد و از دولت ایران فرمانی بدست آورد که به موجب آن اجازه بندرعباس با ناحیه ساحلی تقریباً صد میل از میناب در مشرق و تا خمیر در مغرب په او واگذار شد. ضمناً وی قشم و هرمز را هم در ید اقتدار خود داشت^۱ و جانشینهای او همواره مدعی بودند که از نتایج پیروزی وی پرتازیان بوده که با عناوین مشابه از دولت ایران امتیازاتی داشتند و مسقط به آن اعتراض داشت.

بواسطه مناسبات دوستانه که پیوسته بین کمپانی هند شرقی و سلاطین عمان بود کمپانی ترغیب شد که بنا بر قراردادی باز در بندرعباس شروع بکار کند، پس معاهده‌ای منعقد کردند و نام امضاکننده انگلیس مهدی علی خان و قرارداد مقررات ذیل بود:

۱ - در سال ۱۸۱۵ موریه پادگانی مرکب از ۱۲۰ نفر برده‌های نوییان و ۸۰ تن عرب از جانب سلطان مسقط در هرمز مستقر دیده که برای جلوگیری از عملیات دزدان بحری قبیله قواصی (جواصی) بود.

« در بندرعباس هر جا که انگلیسی‌ها مایل باشند کارخانه تأسیس نمایند و مجازند تأسیسات خود را مستحکم سازند و در هر کجا که بخواهند توپ نصب و ۴۰ یا ۵۰ نفر انگلیسی با ۷۰۰ یا ۸۰۰ تن سپاهی در آنجا اقامت نمایند. در سایر موارد و نرخ عوارض گمرکی بر اجناس در حین خرید و فروش به همان میزانی خواهد بود که در بصره و بوشهر معمول است »^۱.

تجدید اقتدار ایران - دولت ایران گاهی در لحظات شور و غرور و با عزم توسعه خواهی در صدد بر می‌آمد حکومت خود را در نواحی سزبور که در دست دیگران افتاده بود تجدید کند، ولی تا سال ۱۸۵۲ توقیفی بدست نیامد و در این سال که سید سعید امام مسقط در متصرفات خود در زنگبار مسافرت می‌کرد ایرانیان موفق شدند که نایب او را از آن حدود بیرون کنند. سلطان که با هیبت بسیار از سفر بازگشته بود، به منظور استرداد قهری بندر نقراتی فرستاد، اما از تلاش خود نتیجه مطلوب نگرفت و ناچار شد قرارداد اجاره جدید با شرایطی سخت تر از سابق به سال ۱۸۵۵ امضا کند. این بار دوره اشغال او به بیست سال محدود شد و اجاره بها نیز از ۶۰۰۰ به ۱۶۰۰۰ تومان افزایش یافت. این جریان، دولت ایران را دلیر تر نمود، و با تأکید تمام مالکیت خود را بر قشم و هرمز و حدود خشکی مساجور آن تثبیت و ضمناً اعلام کرد که آن نواحی سرزمین دولت قوی شوکت ایران است^۲.

ترتیب جدید تا سال ۱۸۶۶ نافذ ماند. در این سال بواسطه کشته شدن سید ثوینی امام مسقط دولت ایران فرصت را غنیمت دانسته نایب سلطان متوفی را حاکم منصوب و اوهم تعهد کرد که سالانه ۳۰۰۰ تومان پرداخت نماید. اما وی از تأدیئه مبلغ اضافی خودداری نمود. در این ضمن سلطان جدید سید سلیم نیز

۱ - رجوع شود به مجموعه عهد و تمهیدات و اسناد راجع به هند و کشورهای همجوار جلد هفتم تألیف آنچینسن. ۲ - در مجموعه عهد و اسناد آنچینسن جلد دوم ضمیمه سوم ماده ۲ این قرارداد متضمن اعتراف بارز عجیبی است از شیوه کار که سابقاً هم اشاره کرده بودم که در نزد ایرانیان منزلت بسیار دارد و ترتیب توزیع ۱۶۰۰۰ تومان اجاره بها را آشکارا به شرح ذیل داده بودند: بابت عواید ۱۲۵۰۰۰ تومان، پیش کشی به صدر اعظم ۲۰۰۰، پیش کشی به والی فارس ۱۰۰۰ و به شجاع الملک ۵۰۰ تومان.

تهدید کرد که اگر دولت ایران قرار داد سابق را تجدید نکند ، بندر عباس را محاصره خواهد کرد. دولت ایران دخالت دولت انگلیس را خواستار شد ، و در اثر تشریک مساعی این دولت قرار اجاره به مدت هشت سال از ۱۸۶۸ با پرداخت اجاره بهای سالانه ۳۰۰۰۰ تومان تجدید گردید. این افزایش بی در پی حق اجاره ظاهراً حاکی از پیشرفت وضع تجارتي بندر عباس بوده ، اما در همان سال سلطان بواسطه شورش از مقام خود فرو افتاد ، و دولت ایران بر طبق پیش بینی در اجاره نامه که هرگاه حاکم جدیدی در مسقط برقرار شود ، قرار داد لغو میشود ، حاکم دیگر در بندر عباس مستقر کرد ، که از آن پس ترتیب جدید جاری بوده است.

دولت ایران در تعقیب سیاست پسر و صدای خود در مورد مسائل جزئی که شرحش را سابقاً باز نمودم ، در سال ۱۸۸۸ قشونی به آن حدود فرستاد و سکنه تازی آنجا را سخت ناراضی ساخت ، اما برای رفع اشتباه خود ، و از لحاظ مزید احتیاط در سال ۱۸۸۹ نیروی اعزامی را فرا خواند.

بندر عباس جدید = در بندر عباس لنگر گاه با عمق چهارگز دریائی (= ۱۸۳ متر) و در فاصله ای لااقل دو میل دور از خشکی واقع شده است ، و ساحل شنی ، خیلی ملایم بالا می آید ، و شیب بحدی کم است که در قسمتی از ساحل مرا روی دست بردند. شهر که با لنگه از جهت وسعت و بصورت ظاهر قابل مقایسه نیست در کنار دریا واقع گردیده است. کسب و کار در بازار رنگارنگ آن ، و زندگانی مردمش در حاشیه باریک ساحلی زرقام ، که بر بالای آب درخشان می نماید ، جریان دارد .

در این جا مقدار زیادی پیشخان پر از خرما و بادام و کشمش و میوه های دیگر جلب توجه می کند که هزاران هزار مگس بر آنها نشسته اند ، و افراد با قیافه های عجیب از بین غرفه ها در رفت و آمدند و در همین جامت که پیروان آئین ویشنو و شیوا با علامت سرخ یا سفید که بر پیشانی دارند و دزدان بحری از

بندری عرب و یا عابران ایرانی با ریش حنائی و یا بربرها^۱ با چهره های تیره و قامت بلند از کابل دیده می شوند.

بندر عباس اسکله سنگی کوچکی دارد که مقداری در دریا پیش رفته ، در آنجا دکل بیرق و دو توپ انگلیسی است که قبلاً اشاره نمودم . خط اقیانی بالای شهر با مقدار زیادی باد گیر قطع گردیده و در بین آنها درختهای نخل ، تنوعی پدید آورده است ، ولی این درختان مانند نخل های لنگه رشد عالی ندارد ، در قسمت مرکزی مقابل دریا گمرک خانه و اقامتگاه نایب الحکومه است که در سابق کارخانه هلندیها و چندی هم مسکن نماینده امام مسقط بود. اندکی در جهت شرقی ، ویرانه های دو برج دیده می شود که از استحکامات عهد شاه عباس است . کارخانه های انگلیسی و قدیمی هلندی چنانکه ذکر شد در مغرب شهر جدید واقع بود که با گورستان افراد انگلیسی کارخانه از بین رفته است.

بلافاصله در عقب شهر، تپه شنی و در فاصله پانزده میلی هم رشته های بلند جبال است که تا ۸۵۰۰ پا از سطح دریا ارتفاع دارد و اندکی در جهت غربی ، سرازیر راهی کاروانی به داخله است. جمعیت شهر به صورت تعجب آوری بسته به ورود و خروج کاروان و یا محصول سال کم و زیاد ، و در گرمای تابستان شهر بکلی خالی می شود. عده سکنه را یکی از تجار نفر اظهار کرد. گمرک آنجا به ۳۰۰۰ تومان اجاره واگذار می شود که در بندر لنگه این مبلغ ۱۲۰۰۰ تومان بوده و حاکی از تفاوت وضع تجارت وارداتی و صادراتی این دو محل با داخله است. عواید ناحیه بندر عباس ۳ تومان می باشد.

تجارت = در روزگار پادشاهان صفویه که راههای شمالی ایران در دست اجانب بود ، و یا طوایف راهزن مانع کار تجارت بودند ، و قبل از آنکه جاده تجارتي بوشهر و شیراز باز شده باشد ، بندر عباس لنگرگاه عمده و یا در واقع یگانه بندر ایران بشمار میرفته و قسمت کلی تجارت بوسیله این بندر انجام می گردیده است . جاده کاروانی خوبی از آنجا از طریق لار و شیراز به اصفهان میرفته است

که تاورنیه، شاردن، لوبرن و دیگر نویسندگان قرنهای هفدهم و هجدهم شرح آنرا بیان کرده‌اند. بعد از افتتاح راه بوشهر از خلیج فارس و جاده بغداد به ولایات غربی ایران، و راههای تبریز و انزلی در حدود شمالی، طبیعی است که از اهمیت بندر عباس بسیار کاسته شده است، و فعلاً فقط با مشرق قلمرو همایونی و تاندازه‌ای هم با افغانستان و آسیای مرکزی داد و ستد تجارتی دارد. از این بندر در حال حاضر سه جاده کاروانی به داخله ایران می‌رود، و یک راه هم به کرمان که از آنجا سه شاخه می‌شود: ۱ - جاده ای به شهر صنعتی یزد و کاشان و سرانجام به تهران که از خلیج فارس جمعاً ۹۲ میل راه است. ۲ - از طریق بیرجند و تربت حیدری به مشهد. ۳ - از راه بیرجند و یزدون به هرات و کابل.

در جاده اولی جنس‌های کرمانی و یزدی حمل و نقل می‌شود که شرحش گذشت، در راه دوم چای و نیل که به مقصد مشهد و از آنجا هم به بخارامی برند. از جاده سوم جانی‌ها و از جان‌گذشتگان دراز مو و شلوار گشاد افغانی رفت و آمد دارند، که من در بندر عباس ایشان را دیده‌ام.

در سال ۱۸۸۹ از این بندر ۱۸۰۰ صندوق تریاک به مقصد هونگ کونگ و چین حمل گردیده که از قرار هر صندوق ۷۰ لیبره بوده، و ۱۳۰۰ تن پنبه به قیمت ۳۳۰۰۰ لیبره، ۶۷۰۰ تن خرما به بهای ۲۰۰۰۰ لیبره، ۱۶۰۰۰ تن نمک به قیمت ۲۷۰۰ لیبره، و ۱۰۰۰ تن پشم ۲۷۰۰۰ لیبره، جمع ارزش صادرات با ادویه ۳۴۴۰۰۰ لیبره، و واردات بندر عباس شامل ۹۰۰۰ عدل پارچه‌های نخی با ارزش ۱۰۶۰۰۰ لیبره، نخ به قیمت ۲۴۰۰۰ لیبره، ۱۷۵۰ تن رنگ به قیمت ۲۳۰۰۰ لیبره، ۱۴۰۰ تن قند ۲۵۰۰۰ لیبره، ۶۰۰ تن چای ۶۹۰۰۰ لیبره و جمع واردات بالغ بر ۳۶۰۰۰۰ لیبره^۱.

در فصل سابق راجع به ایالت خراسان خاطر نشان کردم که اقداماتی برای ایجاد امنیت بیشتر و تأمین تسهیلات در این مهمترین راه تجارتی ایران نیک ضروری است.

۱ - جمع ارقام وارداتی در متن اصلی چنین آمده و اشتباه است.

میناب - در حدود پنجاه میلی شرقی بندر عباس رود خانه میناب (مینو یعنی آب گل آلود) وارد دریا می‌شود و از شهر و قلعه‌ای به این نام می‌گذرد. در اینجا چند توپ کهنه پرتغالی‌ها بر تپه‌ای در مسافت پانزده میلی داخل خشکی است. قایق‌های محلی بین خلیجی کوچک در دریا رفت و آمد دارند و به خرید و فروش غله و خشکبار می‌پردازند.

گمرک این بندر را که سیف نامیده می‌شود، به ۳۵۰۰ تومان که نسبتاً رقم درشتی است اجاره می‌دهند. میناب با نخلستانهای خوش سایه آن، پناهگاه تابستانی اهالی گرما زده هرمز و بندر عباس است و بواسطه منظر دلپذیر و آسایش بخش خود، تعریف و ستایش جهانگردانی را که از حدود خشک و بیابانی آن عبور کرده اند برانگیخته است. رودخانه آنجا را همان نهر آنامیس نوشته آریان می‌شمارند که نیارخوس بعد از عزیمت از سند هجده روز در آنجا توقف و کشتی‌های خود را تعمیر نموده و خود به حدود داخلی به اردوگاه اسکندر رفته بود. در این جا ما از خلیج فارس تودیع و از تنگه هرمز عبور می‌کنیم و کرانه رأس مسندم را سیر نموده به اقیانوس هند وارد می‌شویم.

جاسک - ایستگاه بعدی کشتی در کنار برآمدگی جاسک است که در ۱۳۰ میلی بندر عباس واقع شده است. تا آنجا که من استنباط می‌کنم جاسک اولین ایستگاه کمپانی هند شرقی در خاک ایران بوده است. در سال ۱۶۱۶ به پیروی از توصیه ریچارد استیله^۱ که به سال ۱۶۱۵ در ایران سفر کرده بود، هیأت مدیره کمپانی، کشتی‌ای از سورات (هند) به جاسک فرستادند تا ایستگاهی در آنجا تهیه و تملک نماید.

این کشتی به نام جیمز معروف و الکساندر چیلد^۲ ناخدای آن بود و ادوارد کونوک اولین نماینده کمپانی را در ایران همراه برد، وی در گزارش خود به مدیران کمپانی از مهمان نوازی حاکم محل که در موغستان اقامت داشت، و از آینده

تجارتی آنجا تعریف نمود. چیلد راجع به جاسک نوشته بود: «ارزنده ترین محل ماهیگیری در حدود اقیانوس هند است» این شهرت به نظر من هنوز باقی است. در ۱۷ دسامبر ۱۶۲۰ بین کشتی‌های پرتغالی که جاسک را محاصره کرده بودند و چهار ناو انگلیسی زدو خوردی اتفاق افتاد که بی نتیجه بود، و در ۲۸ دسامبر در تصادم مجدد پرتغالی‌ها شکست خوردند، ولی یک فرمانده انگلیسی، اندروشلینگ در جنگ مقتول و در جاسک مدفون شد، و از آن پس جاسک مقر تجارتی انگلیس‌ها گردید، و در نتیجه این پیروزی دریائی و بسط روابط بین دربارهای ایران و انگلستان در سال ۱۶۱۹ کمپانی هند شرقی اولین کارگاه خود را در خاک ایران تأسیس و قلعه جاسک را بر پا کرد، و به نظر من سه سال بعد بواسطه وضع بسیار مساعدی که در بندر عباس احراز کرده بودند آنجا را ترک نمودند.

تلگراف هند و اروپا - جاسک به تازگی از جهت دیگر مورد توجه واقع شده است، زیرا که سیم‌های زمینی و کابل دریائی اداره تلگراف هند و اروپا بین هندوستان و خلیج فارس از آنجا می‌گذرد. در این جا کابل مستور از لاستیک کائوچو از بوشهر در مسافتی معادل با ۴۹۹ میل از زیر دریا می‌گذرد، و از این محل به بعد دو رشته سیم از طریق خشکی به کراچی که در ۶۸۴ میلی است امتداد می‌یابد، ولی یک کابل کائوچو نیز از زیر دریا تا کراچی هست که جزو خط تلگرافی بین کراچی و فاو می‌باشد.

این کابل اصلاً بین گوادر و رأس مسندم بود، ولی بواسطه هوای طاقت فرسای آنجا، و علت‌های دیگر در سال ۱۸۶۹ به جاسک «و هنگام» انتقال یافت. اداره تلگراف و چند بنای مختصر دیگر حوالی آن در انتهای دماغه مشرف بدریا ساخته شده است. دهکده و قلعه جاسک که فعلاً ویرانه است در ده میلی سمت شمالی و در فاصله یک میل و نیم از دریا واقع است.

ایستگاه نظامی حکومت هند - هنگاسی که ایستگاه دریائی هند در سال ۱۸۷۹ از با سعیدو در جزیره قشم بر چیده شد، نفرات سپاهی شامل صد نفر مجهز

که در آنجا مستقر بودند، به جاسک روانه شدند و حکومت هند برای راحتی آنها سربازخانه ساخت. در آن موقع در دماغه جاسک فقط اداره تلگراف انگلیس بود و مسئله مالکیت این محل درست روشن نبود. طوایف ساحل نشین آن حدود، بلوچ و مدعی خود مختاری بودند و دولت ایران در آنجا چندان اعمال نفوذ نمی‌کرد. وقتی که اداره تلگراف در جاسک تأسیس یافت (۱۸۶۹) دماغه مزبور ناحیه شنی خشک و خالی بود و احدی به مالکیت آنجا اعتنا نداشت.

این ناحیه محدود نظامی تا سال ۱۸۸۶ جلب توجهی ننموده بود و چون دولت ایران اطلاع یافت که از موقع ورود انگلیس‌ها بازار تجارت آنجا گرم شده است، در صدد تأسیس گمرکخانه برآمدند، و مأمور گمرکی آنها برای اظهار وجود فرصت مطلوبی یافت و در گزارش خود وانمود کرد که انگلیسی‌ها در آن حدود فرمانروائی دارند و در میان بلوچها نفوذ بسیار یافته اند (شیخ محلی بواسطه عبور سیم تلگراف از دهکده او سالانه چند روپیه دریافت می‌نمود) و او با اقدامات دلیرانه خود هفده قریه را زیر فرمان دولت در آورده است.

وی به گرفتن انعام و خلعت سرافراز شد و خشنود و راضی از صحنه کنار رفت، اما شیخ را که هیچ گونه گناهی نداشت اسیر و بعد از مدتی حبس آزاد کردند. در این ضمن ناصرالدین شاه به حکومت هند مراجعه و از آنها خواست که گروه سپاهی آنجا را تخلیه کنند که در شرایط مشابه روسیه لابد می‌گفت که چون در آنجا مستقر هستیم دست بردار نخواهیم بود، اما نایب‌السلطنه هند که از امکان رنجش شاه آگاه بود، و به خدمت آن نفرات هم احتیاجی نبود، زیرا که پلیس خلیج فارس در این حدود مسلط است، دستور مراجعت آن عده را صادر نمود، و محلی را که این نفرات در جاسک اشغال کرده بودند از آن پس خالی افتاده است.

جاسک جدید - بجای ساختمان‌های سابق قلعه‌ای چهار گوش بنا شده است که در زمان مسافرتم اقامتگاه نایب‌الحکومه تابع سعدالملک، و آنجا دارای پادگانی شامل چهل سرباز به فرماندهی یک نفر گروه‌بان بود. فرماندار در آنجا مظهر قدرت

حکومت مرکزی است و در رشته ساحلی ناحیه خود با نفرات نظامیش مایه ترس و واهمه طوایف آن حوالی است. این جریانی است که به هیچ وجه خوش آیند قبایل محلی نیست، زیرا که ایشان به زندگانی آزاد خو گرفته‌اند و از مشاهده قیافه مأموران مالیات و سرباز سخت روگردانند، و آنها را مایه مرگ و فنای آزادی دیرین خود می‌پندارند. در کنار دریا تلگرافخانه انگلیس و در اطرافش اقامتگاه شش تن از مأموران رسمی آنهاست و در جلو بنا بیرق بریتانیا بر کشتی افراشته، و حاکی است که نظم و انتظام واقعی از مبدأ پلیموت (بندر جنوبی انگلستان) تا یوکوها (ژاپن) از برکت حضور و اقامت انگلیسیان میسر است.

در آنجا اخیراً درختانی کاشته و باغچه ترتیب داده‌اند، و زمین تنیس هم فراهم شده است. بیرق کمپانی هند و انگلیس بر فراز محل کار نماینده آنها در اهتزاز است، و دور ردیف آلونک هم اقامتگاه همه مستخدمان محلی است. این است وصف حال جاسک که تنها کالای تجارتی آن کم و بیش ماهی است که در بعضی از فصول سال مقدار معتدبایی صید و به سواحل جنوبی خلیج حمل می‌شود و آنرا، هم بجای خوراک و هم بجای کود در نخلستان‌ها مصرف می‌کنند. اجاره گمرک آنجا مبلغ اندک... ه تومان است. در فاصله بیست میلی در داخله تپه‌ای مخروطی است که اهل محل جبل بهمدی می‌نامند و ارتفاع آن از سطح دریا ۳۱۰۰ پاست.

کرانه مکران - از جاسک کشتی معمولاً به سمت دیگر خلیج که ساحل عمان و دارای ۱۳۳ میل فاصله تا مسقط است عبور می‌کند، ولی پیش از اینکه سر زمین ایران را ترک و بررسی خود را درباره سواحل همجوار مقابل آن آغاز کنم جا دارد رسیدگی خود را راجع به کرانه‌های ایران تا مرز شرقی آن تعقیب نمایم. از جاسک در جهت شرقی سواحل وضع کوهستانی عبوسی دارد و چنین می‌نماید که از وجود افراد انسانی پاك خالی است.

در اینجا ما به حدود و سامانی می‌رسیم که عموماً ساحل مکران معروف است، اما در موقع تعیین حدود شایان تمجید، سر. اف. گلداسمید در سال ۱۸۷۱

به خاک بلوچستان ایران تعلق یافته که تا گوادر امتداد دارد و در جهت شرقی تر اراضی بلوچستان مستقل تقسیم گردیده است.

در فصل راجع به ولایات جنوب شرقی ایران وضع و حال بلوچستان ایران را به نحو اجمال تعریف و اشاره نمودم که در آنجا مانند سایر نقاط، افراد بومی با چه اکراه و نگرانی راه اقیانوس و تسلیم نسبت به حکومت مرکزی اختیار کرده‌اند و چون روزگاری قرین درماندگی و گرفتاری دارند اسباب مقاومت بکلی مفقود و موجبات بیم و واهمه، خاصه با ورود ناو « پرسپولیس » مجهز به چهار توپ کروب کاملاً موجود است.

(گوادر) - بعد از گوادر رشته‌ای ساحلی در حدود پنجاه میل طول هست که به خان کلات تعلق دارد، ولی از بقیه خاک بلوچستان بوسیله حاشیه ساحلی جدا گردیده که در صد سال اخیر بدون معارض در دست سلطان مسقط بوده است. این رشته کوتاه شامل چند میل اراضی ساحلی است که برای لوازم زندگی به شهر گوادر متکی است.

حد مسقط ده حقیر یا قلعه پیشکان است که در چند میلی غربی بندر مزبور واقع شده است. گوادر نیز ایستگاه تلگراف هند و اروپاست و گاهی صحبت از آن پیش می‌آید که شاید انتهای خط آهن سیستان یا بلوچستان انگلیس بر ساحل دریا خواهد بود. این شهر به وضع جالب توجه و حتی دلپذیر در دماغه شنی که در دریا پیش رفته واقع و به رأسی منتهی شده است که بین دو خلیج تقریباً نیم میل عرض دارد.

در گردنه کوتاه این قطعه خشکی، بندر گوادر بنا گردیده و دارای تقریباً ۴۰۰ نفر جمعیت و داد و ستد ابریشم و پنبه - که از داخله می‌آورند - و ماهی دریاست. در جهت جنوبی تر در پایین شهر که نخست از جانب دریا معلوم نیست

۱ - کلمه بلوچ گوادر همان بدارا یا وداراست که در کتابهای بطلمیوس و اورتا گوراس Orthogoras و آریان دیده می‌شود که از ریشه دراویدی و یا اصل آریائی است که در این صورت از کلمه ودارا سانسکریت یعنی نهال پنبه یا بدارا (Zizyphus) یا درخت عناب می‌باشد.

گردنه مزبور ناگاه به صورت صخره در سمت دریا پهناور و ارتفاع آن از ۱۰۰ تا ۳۰۰ پا می‌شود که بطور معمول شاید شش میل طول آن است و جبهه عریض آن در طرف دریاست و درست مثل چکشی می‌نماید که بر سر آن در محلی که شهر بنا شده است دسته کاردار گذاشته باشند.

لنگرگاه سه گز و نیم دریائی عمق دارد و در سه میلی ساحل دریاست که در سراسر کرانه آن صدای عجیب موج پیوسته شنیده می‌شود.

گوادر سابقاً یکی از مطلوب‌ترین ایستگاه‌های تلگراف بود و شفاخانه بنادر خلیج نام داشت. درجه حرارتش بسیار معتدل است و حتی در ماه‌های تابستان طاقت فرسا نیست، ولی به دلیل نامعلومی (که به آب دریا نسبت می‌دهند چون در این حدود چنان به گوگرد آلوده است که ماهی‌ها به مقدار زیاد تلف می‌شوند) در آنجا تب مالاریا شایع است که هر تازه وارد را گرفتار می‌سازد و حالا همه از آنجا به همان اندازه احتراز دارند که وقتی طالبش بودند. تا چند سال پیش گوادر اقامتگاه دائمی نماینده سیاسی بریتانیا بود. بواسطه حدت و بدی هوا، از اقامت همیشگی در آنجا صرف نظر شد و امور سیاسی این حدود را مأمور سیار هر چندی یکبار رسیدگی می‌کند، و شاید بدی هوا موجب خواهد شد که ایستگاه تلگراف آنجا هم که چندان مورد احتیاج قطعی نیست تعطیل شود.

منظره ساحل - در سمت شرقی خلیج گوادر که دماغه در آنجا به خشکی وصل می‌شود، صخره بزرگی به اسم جبل مهدی از درون دریا راست بالا می‌آید، و قلّه دوشاخه و دو برآمدگی پیدا می‌کند که به همین جهت طراحان نقشه‌های قدیم، آنرا دوگوش الاغ خوانده‌اند. صخره‌ای در مجاورت آنجاست که بواسطه شکل عجیب طبیعی آن، به تخته سنگ کلیسا شهرت یافته است.

تاریخ - از زمان اشغال پرتغالی‌ها یادگیران، آثاری در گوادر دیده می‌شود مانند آب انبار خراب بزرگی که در سینه کوه مشرف بر شهر واقع است و استحکاماتی کهنه که آن نیز بر همین ارتفاعات است. این محل در تاریخ انگلیس بی نام

و اثر نیست، چون در همین جا بود که به سال ۱۶۱۶ م. رابرت شرلی که به عنوان سفیر شهریار ایران از کشورهای مسیحی در کشتی خوش نام «هیأت اعزاسی» باز می‌گشت و میخواست از راه خشکی به اصفهان عزیمت کند، چیزی نمانده بود که خود او و همه ناویانها بوسیله نفرات حاکم گوادر که نسبت به دولت ایران یاغی شده بودند کشته شوند.

این بندر و حوالی آن فعلاً والی یا نایبی از جانب سلطان مسقط دارد و از قرار معلوم تسلط او بر آنجا در اواخر قرن گذشته اتفاق افتاد، به این ترتیب که نصیر خان حاکم کلات آنجا و چاه بهار را به سید سلطان بن احمد حکمران عمان واگذار کرد، وی همان کسی است که بعد از تلاش بیهوده جهت خلع ید برادر خود سید سعید از مسقط به کرانه بلوچستان کوچ کرد. از آن موقع این ناحیه حاکمی از جانب سلطان داشته است تا در سال ۱۸۷۱ عبدالعزیز برادر جوان تر سلطان سابق که همواره با وی در کشمکش بود در یکی از دفعات متعددی که به سیر و سفر رفته بود، در گوادر مستقر شد و چاه بهار را که در دست سرکرده‌های محلی بود تصرف نمود. ایرانیان که با تسخیر چاه بهار دلیری یافته بودند، عبدالعزیز را که برادرش نیز او را از گوادر بر انداخته بود، اخراج کردند. این بندر از آن پس در تصرف سلطان مانده است، وی از ناحیه محدود گوادر سالانه در حدود ۲۰۰۰ لیره عواید دارد.

نظارت - تا اینجا من بررسی‌ام را درباره کرانه‌های شمالی خلیج فارس تمام و آشکار نموده‌ام که در حال حاضر دولت ایران در سواحل و جزایر آن بیش از هر موقع دیگر در سیصد سال اخیر اعمال قدرت واقعی می‌کند، ولی این کار با ناخشنودی اهالی بومی توأم و آن هم ناشی از تباهی دستگاه اداری و حکومت ناهنجار و تحمیل زور و فشار است. به هر حال احتمال نمی‌رود این نفوذ و اقتدار در آینده مورد اعتراض قاطع واقع شود، زیرا که همدمستی و اتحادی میان افراد طوایف زیر دست نیست و ایشان قدرت آنرا ندارند که در مقابل نیروی نظامی ایران مقاومتی بنمایند.

اهالی مشرق زمین نیز بر اثر تجربه طولانی دریافته‌اند که چگونه از وضع و حال قدیم به راه و رسم جدید تغییر مسیر بدهند و اعتقاد و ایمان آنها مایه ایجاب و قبول این نظریه است که مشیت پروردگار به صورتهای گوناگون جلوه‌گر می‌شود. از این روشانه‌ای حرکت می‌دهند و به آنچه پیش آمده است تسلیم می‌شوند و فقط در موارد شاق و طاقت فرساست که سر به شورش بر می‌دارند.

با آنکه بیشتر درباره سواحل جنوبی خلیج فارس نظارت و نفوذ انگلستان جهت تأمین صلح و آرامش منطقه خلیج ابراز می‌شود، باز غالباً اختلافاتی پیش می‌آید که یکی از طرفین به مساعی دوستانه نماینده انگلستان در بوشهر توسل می‌جوید از این رو نماینده بزبور قادر به اعمال نفوذی است که هم مایه سرافرازی ملتی است که او از جانب آنهاست و هم کارش را درباره دولتی که در نزد آن مقام و مأموریت دارد نیک سودمند می‌سازد.

تاریخ عمان - هنگام عبور به ساحل غربی مسقط و اشاره‌ای به سیاست داخلی و جدال‌های خانوادگی حکمران فعلی عمان که تعریف وضع و حال گوادر ناگزیر پیش آورده بود، مقتضی است که در مقدمه این باب راجع به سواحل مزبور و پایتخت آن شرحی اجمالی نیز درباره تاریخ اخیر این سلطان نشین که هنوز مستقل مانده است ذکر شود.

پرتغالی‌ها در اقدامات تجارتنی خود در خاور و منطقه خلیج فارس، توجه خود را تنها به کرانه‌های شمالی خلیج فارس محدود ننموده بودند. یک دسته نیروی دریائی به فرماندهی آلبوکرک بی باک در سال ۱۵۰۶ مقابل سواحل عمان فرود آمدند. وی که به هر بندری می‌رسید بمباران می‌کرد، و خواستار تسلیم عاجل می‌گردید، در بندرگاه مسقط که در داخل خلیج نسبتاً مسدودی تقریباً در ۳۰۰ میلی رأس مسندم و ۱۰۰ میلی کرانه‌های ایران واقع شده بود، لنگر انداخت.

۱- پیش از ورود پرتغالی‌ها عمان مدتی در حدود ۹۰۰ سال حکمرانان مستقل داشت که امام نام داشتند و بنا بر انتخاب عمومی به آن مقام می‌رسیدند، بدون اینکه نسب خانوادگی در کار باشد. این ترتیب تا پیدایش ناصرین مرشد دوام یافت (۱۶۱۸ - ۱۶۴۴ میلادی) و پس از او این مقام موروثی شد.

سکنه مسقط که خود را اتباع پادشاه هرمز وانمود کرده بودند، ابتدا راه سلایمت پیش گرفتند، ولی چون خیال می‌کردند که شاید استعداد نفرات دریا سالار مهیب به اندازه هیبت توپهای او نیست و این‌ها نیز به هیچ وجه از نوع ممتاز نبود، در صدد مقاومت ناستجیده‌ای بر آمدند. البوکرک که سخت سنگدل بود افراد خود را پیاده کرد و استحکامات نا چیز را تصرف و به منظور مجازات نافرمانی ایشان شهر را دچار حریق ساخت. از آن زمان پرتغالی‌ها تا سال ۱۶۰۰ با وجود بعض معارضین باز مسقط را در دست داشتند، در همین سال اعراب با تجدید قوا سزاحمان بیگانه را که ابهت سابق را روی هم‌رفته از دست داده بودند بیرون و به سواحل خلیج فارس دست اندازی کردند و سراسر آنرا تابع نفوذ خود ساخته در سمت جنوب حدود تسلط خود را تا زنگبار توسعه دادند، و موجب واهمه پادشاه ایران شدند و او به کمپانی هند شرقی پیشنهاد کرد که با احراز امتیازاتی نظیر مورد بندر عباس درباره مسقط نیز همکاری و آن پناهگاه دزدان دریائی را تصرف کنند.

کمپانی که در این موقع نه کشتی فراهم داشت و نه سرباز، جواب کافی نداد. در این گیر و دار عربها سخت نیرومند شده بودند، ولی در نیمه دوم قرن هجدهم در مقابل عزم و اراده توانای نادرشاه، موقتاً سر تسلیم فرود آوردند. ولی باخاتمه پادشاهی وی باز ایشان فرصت را غنیمت شمردند و شخصی به نام احمد بن سعید که اصل و تبار حقیر داشت و کارش شتربانی بود هموطنان خود را به قیام تحریک نمود و با ابراز دلیری بسیار به مقام والی یا حاکم صحرا که شهری ساحلی در ۱۰۰ میلی شمال غربی پایتخت بود رسید و ایرانیان را از مسقط بیرون و خود را امام اعلام کرد و با قدردانی اهل و تبار خویش در سال ۱۷۴۱ سلسله محلی بو سعید را تأسیس کرد که از آن پس در عمان حکومت داشته‌اند.

۱- در سال ۱۵۴۶ عثمانی‌ها مسقط را بمباران کردند. در ۱۵۵۲ یک دسته نیرومند دریائی ترك به فرماندهی پیر پاشا در خلیج لنگر انداخت و بعد از محاصره طولانی، شهر را تسخیر نمود. در ۱۵۸۰ مسقط بوسیله گروهی از اعراب که از یمن آمده بودند و میر علی بیگ نام فرمانده آنها بود به تصرف درآمد، ولی بعد از هر یک از این سوانح پرتغالی‌ها یا در آنجا مستقر ماندند و یا آنکه باز آمدند.

خانهدان حکمران - وی بعد از چهل سال سلطنت در ۱۷۸۳ درگذشت. فرزند دومش سید سعیدبن احمد جانشین پدر شد و چون شخصی بی لیاقتی بود، برادر جوان ترش بزودی شورشی راه انداخت و برادر را از مسند حکومت سرنگون ساخت. سلطان مخلوع ناگزیر به انزوا پرداخت و هر چند اختیاراتی نداشت، باز عنوان روحانی امام را حفظ کرد که پس از او به دیگر سلاطین مسقط رسید. امیر شورشی کامیاب سید سلطان بن احمد تا سال ۱۸۰۴ که در نبرد به قتل رسید بر مسقط و زنگبار (که به سال ۱۷۸۴ فتح کرده بود) حکومت نمود. طبع و سرشت ستیزه جو و توسعه طلب او هم قلمرو وی و هم دولت انگلیس را که با آن روابط سیاسی و تجارتي ایجاد کرده بود دچار زحمت گردانید، ولی وفاداری او نسبت به انگلیسی ها پیوسته استوار ماند.

وی در سال ۱۷۹۸ با کمپانی هند شرقی عهد نامه ای امضا کرد که هدف اصلی آن طرد نفوذ و دخالت عمال فرانسه از عمان بود که ناپلئون خیال داشت آنجا را پایگاه دریائی برای حمله به هندوستان قرار دهد.

دو سال بعد سرگرد و سپس سر. جان ملکم در سفر اوّل معروف خود از جانب لرد ولزلی به ایران بین راه در مسقط توقف و عهد نامه جدیدی با سلطان امضا کرد که بر طبق یکی از مواد آن نماینده کمپانی در مسقط مستقر شد تا از حرکات فتنه انگیز بد خواهان جلوگیری کند و پیوستگی و اتحاد بین طرفین تا وقتی که گردش خورشید و قمر دوام دارد بر قرار بماند. ماده نهائی این عهد نامه شاید به مذاق افراد متجدد قرین حواشی و باطمینان می نمود، و شاید هم حاکی از ذوق و علاقه اختر شناس حضرت سلطان بود که در هر حال با آب و تاب تمام دوستی و اتحاد طرفین از آن پس بی انقطاع استوار مانده و به موجب آن نماینده سیاسی انگلستان همواره نفوذ قاطعی در دربار سلطان مسقط اعمال نموده است.

۱ - نفوذ فرانسه چند صباحی در سال ۱۸۰۷ تجدید گردید. در همان زمان که سلطان با شنیدن اخبار پیروزی ناپلئون در اروپا، به جزیره موریس نماینده ای فرستاد و در آنجا با ژنرال کائو در ژوئن ۱۸۰۷ قراردادی امضا کرد، اما با تسلیم شدن جزایر بوربن و موریس، دوره کوتاه فرانسه - پرستی سر آمد و بار دیگر نفوذ بریتانیا در آنجا نیک استوار شد.

سید سعید (۱۸۰۴ - ۱۸۵۴) - جانشین سیدسلطان، فرزند ثانی سید سعید بود که مانند پدر خود پیش از او برادر بزرگتر خود سید سلیم را از سلطنت برانداخت و به مدت طولانی پنجاه سال سلطنت کرد. فرمانروائی او با نزاع و جدال دائمی با اعراب وهابی که در داخله عربستان بودند و از ابتدای قرن حاضر نفوذ خود را رفته رفته در تمام سواحل جنوبی خلیج فارس توسعه دادند، و همراهی طوایفی را که بکار راهزنی دریائی می پرداختند جلب نموده مایه تهدیدی نسبت به قلمرو عمان شدند توأم گردید، و سلطان چند بار با دخالت دوستانه دولت انگلیس از صدمه وهابیه رهایی یافت و بواسطه همین دخالت، سلطان هر ساله خراجی به اسیر وهابی ها می پرداخت.

وی بانیره های انگلیسی به منظور ممانعت از دزدی دریائی و تجارت برده که تبلیغات وهابی رونق بسیار داده بود، همکاری نمود و در سالهای ۱۸۲۲ و ۱۸۴۰ و ۱۸۴۵ با کمپانی هند شرقی برای جلوگیری از کار برده فروشی و تصرف کشتی های آنها و پیشگیری از حمل و نقل برده، بین سواحل افریقا و آسیا عهدنامه امضا کرد. در اواخر زندگانی او وضع مسقط سخت آشفته شد، زیرا که سلطان مدتی طولانی در زنگبار رحل اقامت افکند و در سال ۱۸۴۰ آنجا را کرسی حکومت خویش ساخت.

آقای استاکلر در سال ۱۸۳۱ با سلطان مصاحبه ای در مسقط انجام داد و او را مرد ملایم طبع، دارای تقریباً چهل سال عمر و اهل دلاوری و تجارت و حاکمی عادل و خانواده دوست بلند نظر معرفی نمود که در کار و تصمیمات خود و اجده حس خیر خواهی و پاداش و طالب اصلاح امور و نسبت به مذهب اقوام دیگر بردبار بود و کشتی های فراوان داشت.

بنا بر قول فرپزر در سال ۱۸۲۱ علاوه بر قایق های بومی وی دارای پنج کشتی ممتاز و از آنجمله «شاه علم» ناوی با پنجاه توپ و «کارولین» با چهل توپ

۱ - معلوم نیست آقای استاکلر منظورش این موضوع است که او ۳۴ فرزند داشت و برای هر پسر ۶۰۰۰۰ کورون (سکه) و هر دختر ۲۹۰۰۰ کورون (سکه) باقی گذاشت، یا منظور دیگری دارد.

بود. به گفته استاکلر ده سال بعد دارای دوازده ناو بزرگ از جمله کشتی باهفتاد و پنج توپ و کشتی دیگری با چهل توپ شد که همه ساخت انگلستان بود. او هر ساله ۸۰۰۰۰ لیره در آمد داشت که یک چهارم آن از تجارت برده فروشی بدست می آمد، تا زمانی که بر طبق قرار دادی با دولت انگلیس از آن کار دست کشید.

مسقط و زنگبار - سید سعید وصیت کرده بود که قلمرو او به دو بخش مسقط و زنگبار تقسیم و اولی بفرزند ارشد و دومی به پسر چهارم او واگذار شود. ولی غیر ممکن بودن حکومت بر دو سر زمین بدون عهد و قرار صحیح، در نظر لرد کینگ^۱ که بعد از وفات سلطان پیر در سال ۱۸۵۶ اختلاف اجتناب نا پذیر دو وارث جهت حکمیت باو ارجاع شده بود، این عمل مقرون بصلاح و تدبیر بود که دوحوزه شمالی و جنوبی قلمرو سلطان را بکلی از یکدیگر جدا کند.

رای حکمیت او که سال ۱۸۶۱ انتشار یافت، ترتیبی را که سلطان متوفی مقرر داشته بود که مسقط مال برادر ارشد و زنگبار نصیب فرزند چهارمی باشد، تأیید نمود. این برادر بواسطه ثروت کلان زنگبار تعهد کرد که هر ساله ۶۰۰۰۰ کورون بسطان مسقط پرداخت کند. سید ثوینی در مسقط تا سال ۱۸۶۶ حکومت داشت و در این سال در صحرای قتل رسید. در این کار فرزندش سید سلیم سخت مظنون بود.^۲ حکومت انگلیس نیز روابط خود را با او چندی متوقف نمود، اندکی بعد مقام او را رسماً شناختند. اما دو سال حکمرانی وی بواسطه اقدامات چند تن از مدعیان قرین تلاطم و آشفتگی شد. پس سلیم گرفتار گشت و ترک وطن و دیار کرد و چندی بعد به مرض آبله در کراچی درگذشت.

بعد از دوره بی ثباتی که یکی از مدعیان همان خاندان، سلطان شد، سید ترکی برادر جوان تر سید ثوینی و یکی از بیست و چهار پسر سید سعید از هندوستان که در آنجا بحالت تبعید بود، بازگشت و در سال ۱۸۷۱ در مسقط مستقر شد و تا

۱ - Canning
۲ - در این جنایت ده تن تباری و دخالت داشتند که نه نفر ایشان بامرگ بسیار سختی از بین رفتند و جای تردید نیست که باگلوله سید سلیم پدرش به قتل رسید.

سال ۱۸۸۸ سلطنت آشفته بی اثری داشت. برادر دیگر سید عبدالعزیز همواره در حال سرکشی بود و یک بار هم چیزی نمانده بود که بر حکومت مسقط دست یابد، ولی چون بازهم زیر بار حکومت او نرفتند ناچار بداخله مملکت پناهنده شد و تامرگ سلطان ترکی زمزمه شورش از آنجا بگوش میرسید، وبعد از جانشینی پسرش باز فتنه و آشوب تشدید یافت. سید ترکی هر چند که قوی و کار آمد نبود، ولی حکمرانی ملایم و با مدارا بشمار میرفت و میدانست که چگونه از عهده اداره کردن طوایف عرب زیر دست خود برآید و پیوسته هم نسبت به انگلستان وفاداری داشت و بسال ۱۸۸۶ از آن دولت نشان دریافت نمود و در مقام وسلطنت خود که شایستگی آنرا داشت با وعده همراهی بر ضد تجاوزات مغرضانه مورد حمایت واقع گردید. در سال ۱۸۷۳ سر. برتل فررا^۱ با او معاهده ای امضا کرد که منظور تقویت و تأیید قراردادهای پیشین راجع به جلوگیری از تجارت برده و بستن تمام بازارهای برده - فروشی در قلمرو او، و آزاد کردن همه بردگان حوزه حکومت وی بود. ضمناً برادرش در زنگبار از آشفتگی های عمان استفاده و از فرستادن کمک مالی سالانه خودداری نمود.

دولت انگلیس در ازای منسوخ شدن تجارت برده بین سواحل آفریقا و جزیره زنگبار، پرداخت کمک مالی مزبور را بر عهده گرفت، و تاکنون هم هر ماه سلطان ۷۲۰۰ روپیه یا کمی بیش از ۶۰۰۰ لیره در سال می پردازد. وقتی که سید ترکی در سال ۱۸۸۸ درگذشت، پسر دوم او سید فیصل بن ترکی با آنکه فرزند یک کنیز آفریقائی و مانند نوییان سیاه بود، بدون معارض بر تخت نشست. در میان عشایر عرب رسم ارشدیت و یا سزیت خاصی برای مسن ترین فرزند جاری نیست و در جرگه خانواده حکمران حق با قوی است. فرد نیرومند زمام امور را بدست می گیرد و فرمانروائی می کند، اما جای نهایت تردید است که سید فیصل قادر به حفظ مقام خود باشد. در موقع مسافرت هموز دولت انگلیس او را برسمیت نشناخته بود. در اکتبر ۱۸۸۸ وی بر علیه ابراهیم بن قیس که از مدعیان قدیم و هنوز

در تکاپو بود لشکر کشتی بی‌حاصلی نمود، در حالی که عموی وی عبدالعزیز کهنه-کار نیز بعد از آرامشی طولانی در داخله در سال ۱۸۸۹ ناگهان به حرکت افتاد. وقتی که من در مسقط بودم هنوز سرنوشته شورش او روشن نشده بود، اما بعداً مدعی ناچار، ترك دیار کرد. سید فیصل از دو مزیت بهره مند است: هم جوانی دارد و هم بر تخت سلطنت استوار است، وی حالا (۱۸۹۲) فقط ۲۸ ساله است و اگر خود را شایسته حمایت دولت بریتانیا نشان دهد، شاید خصایص ممتازی را که بعضی از اسلاف او ابراز داشته بودند آشکار سازد. اقتدار وهابی‌ها در نواحی داخلی خطری است که پیوسته عمان را تهدید می‌کند، ولی بعید نیست که از این پس موجبات و ملاحظات دیگری توجه امیرنجد را به سایر جهات معطوف سازد.

شهر مسقط - مسقط پایتخت عمان شاید زیباترین نقطه جهان باشد. از فاصله دور، رشته‌های انبوه تخته سنگ بلبه‌های مضرس و بشکل پرتگاه و بریدگی‌های تیره‌گون از دریا برآمده است، در قسمت داخلی نیز سلسله‌های متعدد که قله‌های تیز دارد پشت سر هم قرار گرفته است و شکاف‌های مهیبی بین آنهاست، بعدی که انسان می‌پندارد که این قطعه زمین را از دیگ گداخته در آغاز خلقت پرداخته‌اند و هنوز اثر و نشانی حرارت و سیاهی آتش مخوف آن باقی است. در این حصار بحری که از صخره‌ها پدیدآمده است ناگاه شکافی باز و در جهت خلیج محدودی دراز می‌شود که از سه طرف با استحکامات طبیعی مزبور مسدود گردیده است.

در انتهای خلیج که تقریباً یک میل عمق و نیم میل پهنا دارد، در سطح باریک و محدود، زمین همواری که طبیعت بین کوه و دریا فاصله انداخته است پایتخت مسقط بنا شده است، که با خانه‌های سفید در زمینه تیره‌گون، مانند بال مرغ دریائی در برابر آسمانی خشمگین همی درخشد. شهر و خلیج رو بشمال واقع شده‌اند و در طرف غربی، صخره‌ها بشکل پرتگاه تادریا کشیده شده است و کوره راهی هم در دامنه‌های آن نمی‌توان یافت. در مقابل دیواره شرقی خلیج که متساویاً پر شیب و بلند است، جزیره‌ای واقع است که الجزیره می‌نامند و هنگام

لنگر انداختن کشتی در کنار شهر با شکافی به عرض ۱۰۰ یارد یا بیشتر از خشکی جدا می‌شود.

در نظر مسافر انگلیسی این صخره‌های عظیم که روی آنها اثری از خاک و گیاه نیست، از این جهت بخصوص جالب توجه است که بر هر یک از صخره‌ها نام ناوهای انگلیسی که در دوره‌های مختلف از این ایستگاه بحری گذشته‌اند، با حروف درشت سفید نقش گردیده است، و همچنین نام کشتی‌های دیگر و نیز یک کشتی امریکائی که از حضور خود در مسقط یادگاری باقی گذاشته است. اما این آرایشگری بمناسبت علاقه و ذوق هنری ناویانها نبوده است، بلکه ناشی از استعداد خوش مشربی آنهاست، زیرا که در مقام استفسار شنیده‌ام که ناویانها اجازه ورود به شهر را نداشته‌اند، که بنیاداً از فرط خوشی و سرمستی رفتار ناهنجاری بکنند، از این رو در تنها محلی که می‌توانسته‌اند وقت صرف کنند، پیرامون صخره بوده است که ناچار سرگرمی دیگری جز پرداختن به کار نقش و نگار نداشته‌اند.

برج و بناها - از جناح داخلی که سه میل پهنا دارد، برج و باروهای پرتغالی که در پرتگاه میان دو قله بنا گردیده، از دو سمت بر شهر مسلط است. این برج و باروها تنها یادگار دوران تسلط پرتغالی‌ها در یک قرن و نیم پیش در مسقط نیست، بلکه بنای ویرانه دیگری هم که حالا اصطبل سلطان است از بقایای کلیسای قدیمی کاتولیک در آنجاست.

وضع قلعه‌ها و شهر شباهت تام با وضع و حالت توأم کورفو (جزیره) و عدن دارد، یعنی خصایص دلپذیر اولی و ویرانگی دومی را مجسم می‌سازد، من بر برج شرقی بالا رفته‌ام. موضع‌های دفاعی را فرمانده جوانی نشانم داد، و اوافسر خوش قیافه ریشوی بلوچی بود و نفرات آنجا شامل دسته محدودی از جنگاوران عرب با چهره‌های جالب و لباس ژنده بودند، و آتش باری با چند توپ کهنه داشتند که بعضی از آنها بر زمین افتاده بود، و چند تا نیز روی عرابه‌های نیم شکسته در

۱ - اوکراوئی Aucher Eloy نبات شناس گفته است که در صورت مقایسه با تپه‌های مسقط، کوه سینا به ستانی بشمار میرود.

هوا، و لوله چند توپ هم در حفرة دیوار در وضع نشانه گیری ساحل و صخره های مقابل بود. اما بیشتر توپها بر زمین افتاده و یکی دو تا هم در لب دریا، دوست پا پائین تر در کام امواج مانده بود. بر لوله یکی از توپهای آهنی نام هلند، شاهد بارزی از روزگار اقتدار دیرین بود و بر تویی برنزی هم علامت پادشاهی پرتغال همی درخشید.

دورنما - از بالای دو قلعه مزبور، شهر دورنمای شگفت انگیزی دارد. این شهر که در فضای محدود بین کوهستان و لنگرگاه واقع گردیده، درجهه دریا بوسیله دژها و از جانب خشکی با صخره ها که نیم میل طول آن، و دارای برج های مستحکم و خندقی هم در عقب آن است، دفاع می شود. بر هر قلعه و بریدگی کوههای داخلی قلعه های کوچک یا برجهای پاسبانی هست و صورت پاسداران که بر لبه های صخره با پایگاه خود رفت و آمد می کردند، در نیمرخ جالب توجه و مثل این می نمود که شمایل آنها را با مرکب سیاه بر آسمان نقش کرده باشند. دیوارهای شهر و قلعه ها را نیز با نهایت آسانی می توان از ناوی که در ریاست بمباران ویا بوسیله توپهایی که در ارتفاعات بلند تر داخلی یا حوالی ساحل تعبیه کرده باشند تار و مار کرد. ولی برای منظور دفاعی جنگ و نزاع بومی که شرحش را بیان می کنم وسایل دفاعی مسقط نیک تأمین است.

در مساحت محدودی که ذکر شد جمعیتی شاید بالغ بر . . . نفر اقامت دارند، ولی در بیرون دیواره ها مقدار زیادی کلبه نی هست که مسکن مهاجران بلوچ است و این نقاط در هر یک از اوقات که کمترین احتمال حمله و هجوم در میان باشد، سریعاً خالی می شود. از اینجا بقسمت داخلی، جاده ای تا حدود نیم میل و آنجا محلی است که آب آشامیدنی شهر را تأمین می کند، همچنین باغ گل های قشنگ و گیاه که بسطون تعلق دارد. جلوتر از آنجا جاده به تنها گردنه قابل عبور که سخت پر شیب و دشوار است مربوط و بقسمت داخلی منتهی می شود.

در کنار شهر دو قایق بخاری متعلق بسطون در ساحل مهار شده است

یکی بنام «سلطانی» که باندازه کشتی بزرگ بخاری است و دیگری بقدر قایق موتوری است. این دو دستگاه را برادر جوان تر سلطان یعنی سلطان زنگبار به پدرشان تقدیم کرده بود ویا آنکه فقط بوسیله توپهای حقیری مجهز است باز جهت ابراز ابهت سلطانی در سواحل و یا جمع آوری نفرت از بنادر جنوبی تر برای دفاع پایتخت بسیار سودمند است. اما سید سعید بجای این مقدار محدود دسته بحری نیرومندی فراهم داشت. در تورفتگی کوچک پائین صخره غربی انبار سوخت رسد بحری انگلستان، در آبهای اوقیانوس هند واقع شده است که ظرفیت ۱۷۰۰ تن زغال دارد. بلافاصله در جهه دریا که امواج هم بر دیواره های آن اصابت می کند و در میان خانه های جناح خارجی ساختمانی نسبتاً عمده و ساده است که بزرگ تر از همه بناهای آن حوالی است و پرچم سرخ که بر فراز آن در اهتزاز است حاکی است که اقامتگاه والا حضرت است.

در انتهای شرقی جهه دریا در محل بنای کنسولخانه سابق اقامتگاهی برای نماینده سیاسی انگلستان می ساخته اند که اینک تمام شده است و زیباترین عمارت شهر می باشد و در کنار شکاف تخته سنگی واقع و در معرض وزش نسیم خنک اوقیانوس است، و از این رو زندگانی در گرمای طاقت فرسای ماههای تابستان را آسان تر می سازد چون در اثر انعکاس حرارت از تخته سنگ ها در واقع هوا بکلی سوزان و خود صخره ها نیز مثل دیواره اجاق می شود.

اقلیم - برآستی که هوای مسقط در تابستان وحشتناک است و ذوق و خیال اکثر نویسندگان را بر انگیزخته است. جان استریوس هلندی که بسال ۱۶۷۲ در آنجا بوده نوشته است: «گرما بحدی سوزان و شدید بود که همه بیگانگان می پنداشتند در کوره آتش و یا خم عرق کشی افتاده بودند»، ولی شرح او در برابر توصیف با آب و تاب عبدالرزاق گرانمایه که قبلا هم نامش بمیان آمد، و در مه ۱۴۴۲ نوشته است رنگ و رونقی ندارد:

« حدت گرما بحدی است که مغز استخوان انسان را می سوزاند و شمشیر در غلاف مثل موم ذوب می شود، و جواهرات بردسته خنجر بصورت زغال درمی آید.

کارشکار در صحرا آسان می‌شود و بیابانها از غزالهای برشته انباشته است « شاهد با ارزش عملی دیگر این مطلب است که میزان الحرارة معمولی، در گرمای بین ماههای ژوئن و اوت (خرداد و مرداد) منفجر می‌شود ، و هوا سنج بسیار قوی، درجه حرارت را در آفتاب تا ۱۸۹ درجه فارنهایت نشان داده است. میزان بارندگی فقط سه اینچ و نیم در سال است ، و همه مقدار باران نیز در ظرف دوسه هفته می‌بارد .

شهر و اهالی - شهر مسقط از لحاظ وسعت یا موجبات دیگر هیچ اهمیتی ندارد . خانه سلطان را نمیتوان کاخ نامید . در درون دروازه آن شیر زیبایی در قفس بیک طرف و در طرف دیگر زن سخت بدبختی در قفس مشابه در بند بود، وی گفته اند مرتکب جنایت قتل شده بوده . پس استفسار کردم که آیا آن مجازات عنیف پیش- در آمد مرگ آن گناهکار ضعیف است، ولی با خوشوقتی پاسخ شنیدم که در عمان آدم کشی بهیچ وجه مستوجب مکافات خونریزی نیست .

بازارهای مسقط کوچک و باریک است و راه رفت و آمد بسیار محدود و بیشتر دکانها در دست افراد هندو است و بومی‌ها سخت سرگرم کار حلواپزی بودند و آن بسیار باب طبع و علاقه اعراب است . هر مردی خنجری با تیغه خمیده و غلاف مزین و سیم پوش بر کمر دارد ، بعلاوه تفنگ ساچمه‌ای بلندی دارند که نقره کاری است و با پوست آهو قنداق آنرا می‌پیچند . زنها علاوه بر حجاب عادی برای پوشاندن چهره خود نوعی پرده اضافی شامل دو قطعه گلدوزی دارند با شکافی در جلوچشمان و بند سفتی که در نوك بینی دو رشته را بهم مربوط می‌سازد . مرد و زن هر دو فوق‌العاده سیاه‌اند و عربها در آنجا هیأت افریقائی یافته‌اند . بعضی از افراد هر دو جنس دارای شمایل کاملاً افریقائی شده‌اند ، و راجع با اهالی مسقط بود که یکی از ناویانها که دستور داشت آداب و عادات عجیب مردم نقاط مختلف را یادداشت کند این گفته معروف را نوشت : « آداب هیچ ندارند و عاداتشان سخت حیوانی است » .

نمایند گیهای خارجی - علاوه بر انگلستان ، امریکا تنها دولتی است که

در مسقط نماینده کنسولی دارد ، و بازرگانی انگلیسی حائز این مقام است و از قرار معلوم کار دیگری جز نظارت بر حمل بارهای خرما در فصل برداشت این محصول ندارند . نماینده بریتانیا غیر از سمت سیاسی مشاور سلطان راجع باتباع هندی انگلستان است که هزاران نفر از ایشان به پیشه کسب و تجارت در شهر و حوالی آن مشغول‌اند و تقریباً تمام امور صادراتی و وارداتی را در انحصار خود دارند و از اینرو کار زیاد دارد . از وضع و رفتار این افراد و به همان اندازه نیز خود اعراب، که عموماً سلام می‌دادند و یا باظهار سلام می‌پرداختند ، چنین استنباط نموده‌ام که سیادت بریتانیا در مسقط نیک استوار است ، و رژیم مطلوبی محسوب می‌شود . براساسی عمان را می‌توان تابع انگلستان بشمار آورد . ما به سلطان آنجا کمک مالی و سیاست او را تعیین می‌کنیم و نباید هیچ گونه دخالت خارجی را در آنجا تحمل نمائیم . من شکی ندارم که زمانی فرا خواهد رسید که این کشورهای جزء بومی در جلو پیشرفت تمدنی دوستانه سر تسلیم فرود خواهند آورد ، و مالکیت ما بارز و محرز و پرچم بریتانیا بر فراز برج و بناهای مسقط در اهتزاز خواهد بود .

تجارت - دادوستد عمده محلی و در واقع یگانه مرجع مجاور آن شهر و بندر مطرح است که در نه میلی غربی آنجا دریک تورفتگی مشابه ساحلی واقع است . این محل از مسقط وسیع‌تر و دارای جمعیت بیشتری است و خواربار مسقط از داخله باین بندر حمل ، و از آنجا در قایق‌ها به پایتخت نقل می‌شود، اقلام عمده تجارت خارجی مسقط خرما ، خشکبار ، ماهی ، لیمو است و علی‌رغم ترکیب یأس آور ساحلی ، در باغ و بوستان‌های داخلی میوه‌های مرغوب بدست می‌آید . انگور ، انبه ، هلو ، بارهنگ ، انجیر ، انار ، خربوزه ، مرکبات ، بادام و همچنین خرما و لیموهای شیرین و ترش از محصولات آن سر زمین است، و سبزی و گل هم فراوان کاشته می‌شود .

آبهای عمان از جهت پرورش ماهی معروف است و گاهی آبهای ساحلی پر از ماهی است و بدون زحمت مقادیر کثیر صید می‌شود و خوراک انسان و گله

و رمه است. واردات عمده آن برنج بنگالی، شکر، قهوه و پارچه‌های نخی (از منچستر و بمبئی) نخ و ریسمان، نفت، تریاک، بروارید، گندم و نمک است. جمع قیمت صادرات در سال ۹ - ۱۸۸۸ معادل ۲۱۰۰۰۰ لیره و واردات ۲۸۰۰۰۰ لیره بود، ولی چون این آمار بدون رعایت اصول علمی تنظیم شده است و اقلام واحدی در ستون واردات و صادرات گمرک خانه هر دو منظور گردیده، بنا براین نمودار صحیحی از مقدار تجارت نیست. گمرکخانه‌ها را تاجری بهاتیا (هندی) بمبلغ ۱۱۵۰۰۰ ریال یا تقریباً ۱۷۰۰۰ لیره در اجاره دارد، که کم و بیش معادل با میزان مزبور و مبتنی بر پنج در صد از بهای جنس است که از تمام کالاهای وارداتی و صادراتی گرفته می‌شود.

مدهعی قدیم = بطوری که قبلاً اشاره نمودم سید فیصل مدتی در سال ۱۸۸۹ در انتظار اقدام خصمانه از جانب عمومی خود عبدالعزیز بود. در اکتبر ۱۸۸۳ که بیست سال تمام از دوران ضدیت و طغیان وی نسبت به سلطان گذشته بود و چنین می‌نمود که او هرگز از این سرگرمی خسته نمی‌شود، حمله‌ای نهائی به مسقط کرد. پیروان او که به لباس تیره در آمده بودند تا شناخته نشده باشند، نیمه شب به دیوارهای شهر یورش بردند، ولی با ۲۵ نفر تلفات مقتول و مجروح به عقب نشینی ناچار شدند. از آن پس عبدالعزیز زندگانی بی نام و اثری در داخله عمان پیشه ساخته بود، اما بعد از وفات سید ترکی می‌گفتند که باز سر صدمه و آزار داشته است.

چند هفته قبل از مسافرتم بانجا، وی باردیگر به پیشروی پرداخت و دو هفته قبل از ورودم تا فاصله بیست میلی در داخله جلو آمد و می‌گفتند که خیال حمله بشهر را داشته است. سلطان فیصل احتیاطات شدید در مقابل این خطر عاجل نمود. وی از بدوی‌ها خواستار شد که نفرات خود را از بنادر و نقاط داخلی گردد. آوری و اعزام نمایند. شیوخ هم بمنظور رها کردن جنگاوران خود این تقاضا را با خشنودی اجابت کردند و افراد هم بامید دسترسی به غنایم و پاداش، بدون

آنکه حتی الامکان هیچ قصد و حالی به جنگ و جدال داشته باشند، از این فرمان استقبال نمودند. از این رو عده‌ای در حدود ۱۵۰۰ تا ۲۰۰۰ نفر جلو دیوارهای مسقط فرا آمدند و شایع بود که عبدالعزیز بحوالی شهر رسیده، هر چند که نفرات محدودی در اختیار داشت چون عشایر از پیروی او خودداری نموده بودند. یک‌تن شورش دیگری بسیار هم مهیب بود بنام ابراهیم بن قیس که اخیراً با سلطان در نزاع بوده از همکاری بامدعی قدیم امتناع ورزید. دسته‌هایی از اعراب را بمنظور اکتشاف عملیات دشمن بخارج شهر گسیل داشتند و کلبه‌های بیرون حصار را نیز سکنه فقیر آن حدود با شتاب تمام تخلیه کردند و با اثاث خود بداخل شهر پناه بردند.

شبانگاه هنگامی که فریاد برآمد که دشمن نزدیک شده است، جنب و جوشی در حدود کلبه‌های خالی مشهود افتاد و در یک لحظه غرش تیر و آتش از دیوارها و قلعه‌های کوهستانی برخاست. حظی که مرد عرب از تیر اندازی حاصل می‌کند خاصه وقتی که این کار را در تاریکی شب انجام دهد در نظر او کم نظیر است. بنا بر این در دل شب از هر گوشه و کنار نفیر تیر و تفنگ بر آمد و اثری هم از پیشروی دشمن نبود و پس از سه ربع ساعت تیر اندازی سر انجام یورش مهاجمان در هم شکست. بامداد روز بعد وقتی که میدان نبرد را برای نعش کشتگان جستجو کردند، مکشوف شد که دشمن از اردوگاه خود که در چند میلی بود، هیچ جلو نیامده بود و نفرات جنگی که به کلبه‌های خالی هم بستگان خود رسیدند آنچه در آنجا باقی مانده بود غارت کردند.

تعداد تلفات این رزم قهرمانی مسقط از قرار معلوم یک پیره زن و یک قلاده سگ بوده است. بعد از این واقعه بود که هیچ تعجیبی نمودم وقتی که در گزارش قدیم باین ضرب المثل عرب برخوردارم «جبان تر از اهل مسقط احدی نیست» حقیقت کار از این قرار بود که هیچ یک از دوطرف در این جدال داخلی دل و حال جان بازی نداشت و هر دو فقط لاف می‌زدند که شاید کارگر افتد. هر دو دسته به قوم واحدی متعلق بودند و بعضی از افراد یک عشیره در این جبهه

و بعضی دیگر در آن جبهه شرکت داشتند. عمو در یک صف و برادرزاده در صف مقابل بود، و همین وضع و حال نیز در باره همه نفرت طرفین صادق می نمود. تردیدی نیست که اگر شهر بی دفاع بود عبدالعزیز یا مدعی دیگر آسان بر آن دست می یافت و فرمان خویش را روان می کرد، ولی تا وقتی که سلطان مراقبت تام دارد این احتمال محال است و بعید نبود که جنگ و جدال منجر با آن شده باشد که مدعی وجهی دریافت و سپس جلای وطن و دیار کند.

دلاوران عرب - مسقط جنگاوران دلیر فراوانی داشت که در زدو خورد فراموش ناشدنی مزبور شرکت نمودند. این حضرات بازار و کوچه ها را پر کرده بودند و بیشترشان شمشیر دوسر نظیر شمشیر دودمه قدیمی و سپری گرد و کوچک برای مدافعه در دست چپ داشتند. هر نفری تفنگ نسبتاً آبرومندی هم بردوش و قطار فشنگ در کمر داشت و عده ای دیگر با تفنگ دولول مجهز بودند و چون مشغولیات دیگری نداشتند، غالباً در حضور تماشاگرانی ستایشگر به رقص های جنگی می پرداختند، و با شمشیرهای بزرگ خود شکاف های مهیب تولید می کردند، و مثل آهو به هوا می پریدند، و ابزار کار لرزان خود را در هوا می انداختند یا بر زمین جلو انگشت های پای خود میخ کوب می کردند و همه این نمایش ها توأم با آواز و صدای طبل بود که سیاه قوی هیکلی می نواخت. تیر اندازی تمام روز دوام داشت و چون تماشاگران ابراز شادمانی بسیار می کردند و خوش بودند شاید اطلاق آن همه انرژی و باروت قابل عفو می نمود. در موقع عزیمت از مسقط و سلطان سیاه چهره آن، و جنگاوران دلاورش، و طرز رزم و جدال داخلی آن از این اندیشه و خیال فارغ نبودم که « نیک عالی بود، ولی این که جنگ و ستیز نشد. »

رأس مسندم - در حین سفر بازگشت خود از مسقط بسوی شمال، باردیگر به خلیج فارس وارد می شویم و کرانه طوفانی صخره های رأس مسندم را سیر می کنیم. در انتهای پیش آمدگی دراز و ناهموار که تخته سنگ های سیاه از کناره آب

۱ - این سپرها که مانند چوب سفت و سخت بود و گویا از چوب هم ساخته بودند، می گفتند از پوست اسب آبی بوده که از زنگبار می آورده اند.

راست بر آمده است، و ارتفاعات صافی که تا ۶۷۵ پا بلند، و با زمین تیره ای محدود است، تخته سنگی کشیده از قاره جدا می شود و تنگه تاریکی بین سنگهای سیاه تا ۸۰۰ پا پیچ و خم و امتداد می یابد. آنجا جزیره رأس مسندم است که همان رأس مقدس سلامه مور (تاسس) است که می گویند اعراب آنرا ماماسلامه می نامند به یاد بانوی مقدسی که در آنجا مدفون شده است و نوشته اند که « صخره ای که بیش از همه پیش آمده است تخته سنگ نجات یا خوش یمن است که در زیر بال و پناه ارواح حامی دریا و هواست.

هنگامی که دریا نورد عرب دل به دریای بی کران میزند برای این صخره قربانی و در بازگشت هم محض سپاس هدایا تقدیم می کند. فرد هندو نیز بنام مقدسات آنجا گل و بادام بر امواج می پاشد و یا آنکه نمونه کشتی خود را با بادبانهای رنگارنگ و کمی هم برنج برسم صدقه روانه می کند، و اگر این کشتی خرد و حقیر سالم بساحل برسد، علامت خیر و سلامت است و گرنه همه گونه خطر عاجل در پیش، و فقط عنایت خداوندی ضامن نجات کشتی خواهد بود. اما تا آنجا که من توانسته ام تحقیق کنم، این خرافات که شرحش را در کتاب موریه باید خواند با مرور زمان از میان رفته است. در تو رفتگی های عمیق که بین صخره ها و خشکی انشعاب یافته و مانند شاخ گوزن نوک تیز دارد، آبها سخت به صخره ها اصابت می کند و صدای آن در غارهای مجاور انعکاس می یابد، در قله ها و حفره های این پیش آمدگی مرموز، افرادی از نژاد کهن، مأوا گزیده اند که در حین سیر و حرکت خویش سرانجام باین پناهگاه خارق العاده رسیده اند، که احدی را بآنها قدرت دسترسی نیست.

چند هزار تن از آنها که شی هین^۲ نامیده می شوند، قیافه عرب، اما رنگ تیره تر دارند و بزبان عربی تکلم می کنند که خود اعراب نمی فهمند، ولی عربی است، و به صید ماهی و کندن بال ماهی کوسه که به چین برای خوراک سوپ

۱ - جغرافیای عمومی تألیف الیزه رکلو (دانشمند فرانسوی). - ۲ Shihiyins

صادر می‌شود می‌پردازند. ایشان در غارهای لبه صخره‌ها که آنرا با پرچین خاردار محصور می‌سازند، تا مانع سقوط افراد خود به دریا شوند، زیست دارند و کودکان را به دهانه این ماوای بومی با پا می‌بندند.

دست اندازی انگلستان - در انتهای پانزده میلی رأس مسندم دماغه مزبور به تنگه باریکی موسوم به مقلب تبدیل می‌شود و آن بیش از نیم میل عرض ندارد، و آن قسمت را به خشکی مربوط می‌سازد. در جانب شرقی این تنگه خلیج بسیار عالی واقع گردیده که اهل محل قبه غدیره می‌نامند و انگلیسی‌ها خلیج ملکم لقب داده‌اند. در جانب غربی، لنگرگاه طبیعی عالی تری است که بوضع بهتری با خشکی محدود گردیده و برای کشتی‌های بزرگ ایستگاه ممتازی بشمار می‌رود و این را خلیج الفنستون^۱ نامیده‌اند. توقف گاه خضاب را در مدخل این خلیج بسیار مساعد سابقاً بمنظور تأسیس پایگاه دریائی انگلستان در خلیج فارس پیشنهاد و تصویب کرده بودند. در این محل یک واحد نیروی بحری انگلستان را می‌توان آسان تمرکز داد. از قضا این ناحیه ممتاز بر سبیل تصادف بدست انگلیس‌ها افتاده بود و آن هنگامی بود که در سال ۱۸۶۴ برای نخستین بار کابل تلگراف از کراچی به خلیج فارس که نزدیکترین مسافت بین گوادر و رأس مسندم بشمار میرفته است امتداد یافت. کابل بعد از ورود به خلیج ملکم از تنگه مقلب می‌گذشته و از سوی دیگر در خلیج الفنستون به دریا وارد می‌شده است. اما بواسطه زندهگی هوای سوزان، و حوالی خشک و خالی آن احتمال سوء ظن طوایف که همه این مطالب را سر. اف. گلداسمید در کتاب جالب توجه خود «تلگراف و سفر» شرح داد، از کاری صرف نظر شده است که اصلاً نمی‌بایستی به آن پرداخته باشند.

در سال ۱۸۶۹ کابل‌ها را از طریق جاسک و هنگام منحرف ساختند. در مدخل خلیج فارس نزدیک رأس مسندم پنج جزیره کوچک سنگی واقع است که ناویانهای انگلیسی به آن نام سنگ زاویه (Quoins) داده‌اند. قدری جلوتر، در خود خلیج فارس تقریباً در ۲ میلی مغرب جزیره قشم، دو جزیره وسیع هست که آنرا گورا

بزرگ و کوچک نامیده‌اند. در جزیره بزرگ تر بزکوهی فراوان است که افسران انگلیسی ساکن با سعیدو، بوسیله سگ تازی تعقیب و شکار می‌کرده‌اند.

طوایف دزدان بحری - هنگام سیر سواحل جنوبی خلیج فارس، به چندین طایفه عرب برمی‌خوریم که افرادی بحری‌اند و کارشان بحر پیمائی است و در رشته طولانی ساحلی از رأس الخیمه در مشرق تا دماغه قطر در غرب سکونت دارند. این عشایر از روزگار قدیم بکار راهزنی دریائی و جنگ و نزاع پایان ناپذیر فیما بین اشتغال داشته‌اند. در اواخر قرن هجدهم بواسطه نفوذ نهضت دینی وهابی بصورت نیروی مهیبی در آمدند که جهد و تلاش آن از مرکز عربستان تا کرانه‌های خلیج فارس توسعه یافت و طوایف ساحلی را در لباس دزدی بحری به احراز نجات واقعی فرا خواند. بدیهی است که چنین شعاری پیروان بسیار یافت و در ظرف چند سال دریا را دسته‌های دزدان فرا گرفتند و ایشان دهات را ویران می‌کردند و اهالی را همراه می‌بردند و می‌فروختند، و بنام عقیده و ایمان با کار غارت و یغما راه بهشت می‌سپردند. این طوایف از آن پس گاهی به امیر نجد خراج می‌پرداختند و طی اقدامات تجاوزکارانه در واقع استقلالی هم کسب کردند.

این وقایع ایشان را تابع قدرت و نفوذ وهابی و همچنین دچار تصادم شدید با دولت انگلیس نمود، که از لحاظ مصالح تجارتي و تأمین آرامش و حفظ سرمایه‌های کلانی که اتباع انگلستان در منطقه خلیج فارس داشته‌اند، ناگزیر شده است به تکالیف خویش رفتار و در جلوگیری از کار برده فروشی در آبهای اوقیانوس هند اقدام کند. پس از طی شدن مرحله تضادفات، و اختلافات دوره انعقاد عهود و قراردادهای و سر انجام هم صلح دائمی فرا آمد، که بموجب آن اکنون امنیت بحری خلیج فارس تأمین می‌باشد، و اصحاب معاهدات با اصطلاح دیپلماتیک امیران بیطرف عمان^۱ عنوان یافته‌اند. داستان این روابط را که هم از جهت جریان طوفانی آن و هم پایان خوش آیندش در خور توجه است می‌توان بنحو اجمال بیان کرد.

اختلافات و عهود - بسال ۱۸۰۵ در اثر غارت شدن کشتی‌های انگلیسی بدست عشایر قاسمی (جواسمی) نیروی دریائی انگلستان برای مجازات ایشان اعزام و در سال ۱۸۰۶ قراردادی بین طرفین امضا شد، ولی چون مواد آن درست مورد رعایت واقع نشده بود، در سال ۱۸۰۹ اعزام نیروی تازه ضروری نمود که به تصرف چند بندر و کشتی منجر گردید. باوجود این، کار دزدی بحری باحدت بسیار دوام یافت و حمل و نقل بردگان همواره بزرگ‌ترین مایه زندگانی برای دزدان دریائی اصلاح نا پذیر بود، و معلوم شد که اقدامات شدید تری باید معمول شود. در سال ۱۸۱۹ نیروی بحری سومی به فرماندهی سر. دلبو. کر. گرانٹ مأمور شد که بساط کار راهزنان دریائی را بکلی تار و مار کند. پس رأس‌الخیمه بمباران و تسخیر شد و در سال ۱۸۲۰ اولین عهدنامه دستجمعی بین دولت انگلیس و شیوخ ساحل خلیج باصفا رسید و باآنکه در اثر این عهدنامه موانعی در راه ربودن افراد نهاده شد، باز از کارتجارت برده جلوگیری نمود. از این رو در سالهای ۱۷۳۸ و ۱۸۳۹ و ۱۸۴۷ و ۱۸۵۶ ناچار شدند که این عهود را با قرار دادهای جدید تأیید کنند و به‌ناوهای انگلیسی حق بازرسی و بازداشت کشتی‌ها و ممانعت حمل برده از بنادر عرب داده شد، اما این اسناد که بیشتر ناظر بر تحدید برده فروشی بود، در جلوگیری از منازعات داخلی عشایر مزبور اثری نداشت، و این طوایف چون از کار راهزنی دریائی محروم مانده بودند، انرژی خود را در کشمکش‌های فیما بین صرف می‌کردند و تحت عنوان جدال‌های داخلی کار راهزنی نیز کماکان ادامه یافت.

در سال ۱۸۳۵ دولت انگلیس در صدد برآمد که شیوخ مبارز را وادار کند که صلح در منطقه دریا تأمین شود، باین صورت که طوایف عرب از راهزنی و دزدی دریائی خودداری نمایند و در ازای آن دولت انگلیس هم در منازعات داخلی آنها دخالتی نکند. این عهد و قرار بقدری موفقیت آمیز بود که در سالهای بعد تا ۱۸۴۳ هر ساله تجدید و باز بمدت ده سال دیگر تمدید شد و چون اثرات مطلوب آن بارز بود در سال ۱۸۵۳ به یک عهدنامه صلح دائمی تبدیل و مقرر گردید که هرگونه جدال و تصادمی بین افراد تابع رؤسای عرب در دریا موقوف

شود و در صورتی که اختلاف و تصادمی بین آنها پیش آید، طرف مصدوم از عمل متقابل، خودداری و قضیه را به نماینده سیاسی انگلستان در خلیج فارس ارجاع و دولت انگلیس صلح و آرامش خلیج را صیانت کند و همواره مراقب رعایت مواد قرار داد باشد.

این معاهده در حال حاضر مورد اجراست و مواد آن که مبین نتایج نیکی است که تاکنون بدست آمده است حاکی از وضع ممتاز نماینده انگلستان مقیم بوشهر می‌باشد. این عهدنامه نه جلوگیری از نزاع و جدال‌های داخلی را پیش-بینی کرده بود و نه مانع این کار شد. عشایر جزء، کارشان فقط زد و خورد باهم و خونریزی و عملیات انتقامی انفرادی بصورت تجاوز و انتقامجویی است. در مورد روابط داخلی آنها، انگلستان که حق حکومتی در عربستان نداشته، نمی‌توانسته است دخالتی نماید و منظور عمده این دولت تأمین صلح و صفا در خلیج فارس بوده است.

غیر از تخلف‌های اتفاقی که بر طبق عهدنامه سبب اخذ جریمه و این منظور هم با حضور ناو مسلح انگلیسی در محل تأمین می‌شود، باید گفت که مقصود و سراد عهود مزبور حاصل گردیده است. اینک کار تجارت در آبهای خلیج با امنیت کافی جریان دارد و اگر وضع و حال ناشی از قرار داد مزبور نمی بود، تأمین این منظور غیر مقدور بشمار میرفت. یک یا چند ناو کوچک در اختیار نماینده بریتانیا در بوشهر آماده است و کشتی اختصاصی خود او هم برای مواقع اضطراری آماده کار می‌باشد، و هفته‌ای نیست که دسته‌های ایرانی یا عرب سرافعات خود را به وی ارجاع نکنند، و با وضعی که او یافته است در واقع سرور بی‌سریب خلیج شده است. انصافاً سرهنگ راس با شایستگی تمام بیست سال این مقام را داشته، و تصادفات هم بسیار محدود شده بود، و غیر از مقامات رسمی کمتر کسی در انگلستان

۱ با وجود همه گونه احتیاط باز تجارت برده کاملاً از بین نرفته است و هنوز این کار بین بنادر افریقا و خلیج فارس بانواع تمهید و وسایل جاری است. بازگشت حجاج از سفر مکه دست آویز مناسبی برای این کار فراهم می‌سازد و هر ساله ناوهای انگلیس هزاران نفر از بردگان را آزاد می‌کند.

از حدود اختیارات وسیع او آگاه بوده و امتیاز مقام او نیز میراثی است که از سلف ممتازش سر. لوئیس. پلی باو رسیده است.

شیوخ ساحل خلیج - در حال حاضر تعداد شیوخ مزبور شش نفر است که عشایر و قلمرو آنها از سمت شمال بشرح ذیل است :

- ۱ - رأس الخیمه : شیخ فعلی آن حمیدبن عبدالله از طایفه قاسمی.
- ۲ - ام القوین : شیخ فعلی احمدبن عبدالله از طایفه البوعی (آل بن علی).
- ۳ - عجمان : شیخ فعلی رشیدبن حمید از طایفه البوعلی « » « »
- ۴ - شارجه : شیخ فعلی ذکربن خالد از طایفه قاسمی .
- ۵ - دویی : شیخ فعلی رشیدبن مخدوم از طایفه البوقضل .
- ۶ - ابوظبی : شیخ فعلی زیدبن خلیف که رئیس تمام عشایر بنی یاس است.

در میان نقاط مزبور دویی از تمام بنادر ساحلی بیشتر جمعیت و تجارت صادراتی بزرگی شامل ماهی خشک ، مروارید و خرما دارد ، و از میان شیوخ ، عمده ترین آنها شیوخ ابوظبی است که حوزه نفوذ او از جهت غربی تا اودید امتداد دارد ، و در آنجا به ناحیه نیمه مستقل قطر و حد قلمرو عثمانی میرسند . از جانب دولت انگلیس نماینده ای بومی در شارجه هست ، که در صورت لزوم نقاط مختلف را سرکشی و گزارش خود را به نماینده رسمی انگلستان در خلیج فارس تسلیم می کند .

قطر - مزایای تردید نا پذیر سازمان صلح شیوخ عرب و از جهت دیگر آثار وخیم سیاست بی بند و بار را وقتی نیک آشکار درمی یابیم ، که منطقه ای را که تابع وضع قرار داد و عهود است ، ترك و بسر زمینی ورود کنیم که دستگاه درمانده ای حاکم بر اوضاع است ، و اتباع سرکش شریری نواحی ساحلی را دچار بی نظمی دائمی می سازند . وصل بحدود وابسته با عهود و اسناد ، و در سمت غربی دماغه خشک و بی گیاه قطر واقع شده که از جهت شمالی در دریا پیش رفته است ،

و سواحل آن متناوباً سرشار از دماغه و خلیج است . شیخ فعلی این سرزمین جاسم بن محمد بن تهامی است که وجودی موذی و فاقد ثبات اخلاقی است و بسته به نواری که پیش آید و اورا سودمند یازیان بخش باشد ، استقلال خود را ابراز و یا فدا می کند .

دولت انگلیس وی را یکی از سران مستقل ساحلی می شناسد که متعهد است صلح دریائی خلیج فارس را مختل نکند و اگر این منظور حاصل باشد از حمایت انگلستان برخوردار و گرنه به عواقب کار خود گرفتار خواهد شد . راجع به حفظ صلح و آرامش در خلیج و تعهد صریح که بر خلاف این منظور اقدامی معمول نشود ، علاوه بر معاهدات با شیوخ ساحلی ، قرار دادی هم در سال ۱۸۶۸ با سلف وی امضا شده است .

در سال ۱۸۷۱ شیخ جاسم به خیال فرار از تعهد و آسان نمودن اقدامات تجاوز و توسعه فتوحات خویش به حدود جنوبی ، خود را تحت حمایت عثمانی قرار داد و بیرق آن دولت را برافراشت . دولت عثمانی هم بشرحی که ذکر خواهم کرد بواسطه اشتیاق تامی که دارد که در این نواحی نفوذ خود را بسط دهد ، با خشنودی شیخ را مشمول حمایت خود قرارداد و او را به قائم مقام حکومت قطر منصوب کرد ، (در همان ناحیه ای که بهیچ وجه حق ادعائی نداشته است) و ۲۵ نفر گارد ترك در آنجا مستقر و انبار زغال تأسیس کرد و کشتی نگهبانی هم در عبیده که عمده ترین بندر سواحل قطر است گماشت .

ادعای «باب عالی» را راجع به حق حاکمیت بر قطر ، دولت انگلیس قبول ندارد ، و این موضوع نه فقط موجب مشاجره دیپلماتیک بین دو دولت می باشد ، بلکه انگیزه بی نظمی در این منطقه است ، زیرا که مأموران عثمانی به جلوگیری از دزدی دریائی و یا حفظ آرامش در خلیج فارس هیچ گونه علاقه ای ندارند و از گوشه و کنار سواحل که در اختیار ایشان است عناصر راهزن و دزد که اکثر ، از طایفه بنی هاجرنند به قایق های بومی که تا بحرین رفت و آمد دارند یورش سریع

می‌برند و با غنایم دزدی به پناهگاه ساحلی عثمانی فرار می‌کنند. خود شیخ جاسم حاضر است با هر دولتی که مایل به حمایت از منافع او باشد، رابطه ایجاد کند. وی مدتها با شیخ طایفه همجوار ابوظبی در زد و خورد بود و هنگامی که فرزندش در یکی از جنگ‌های سال ۱۸۸۸ کشته شد، وی بدولت عثمانی ابتدا در الحساء^۱ سپس بصره و سرانجام در قسطنطنیه مراجعه نمود و چون از ناحیه اربابهای خود پاسخ مساعدی دریافت نکرد از ابن رشید امیر نیرومند نجد استمداد کرد و اگر در این مورد قراردادی بین دوطرف با مضمایم رسید، بدون شک وی در آینده به پرداخت خراج ناگزیر می‌گردید.

آشننگی‌های ناشی از این اقدامات نه تنها به زیان نظم و نظام خلیج فارس است، بلکه برای دولت انگلیس نیز موجب مسئولیت‌هایی خواهد شد، زیرا که تجارت سراسر این حدود در دست هندیهای اتباع انگلیس است، و اگر در این منطقه هرج و مرج دائمی باشد به جان و مال این افراد آسیب خواهد رسید. حتی ایران نیز که همواره مترصد دستیابی بر منابع تازه است به مداخله در این کار ترغیب شده است و گفته‌اند که در این مورد نمایندگان آن دولت در صدد برآمده بودند که قطر را هم جزو قلمرو ایران قرار دهند.

دعای عثمانی - چون خواه و نا خواه مسئله ادعای دولت عثمانی، در این حدود شبیه جزیره عربستان بمیان آمده است، ناگزیر شرح اجمالی استقرار عثمانیها را در این حوالی شرح خواهیم داد و سخنم اعتبار و یا بی‌اعتباری دعای ایشان را نمایان خواهد ساخت. در سال ۱۸۷۱ عبدالله بن فیصل از خاندان حکمران فعلی وهابی که بقصد احراز حکومت نجد، بایراد خود سعود نزع داشت از مدحت - پاشا که در آن موقع از جانب دولت عثمانی والی بغداد بود، برای استرداد حکمرانی خویش استمداد نمود. حضرت والی هم با اشتیاق وافر بدرخواست او جواب مساعد

۱ - حسا در عربی بمعنی ملایم و صاف و یا زمین شتراری است که آب باران را در زیر سطح خاک نگاه میدارد. (مؤلف همه‌جا الحصله ذکر نموده است در صورتیکه صحیح کلمه «الاحساء یا اللحاء» است. م.)

داد. البته او تعلق خاطری به منابع عبدالله و با وضع و حال سعود نداشت، اما خیال بسط نفوذ عثمانی باندازه‌ای جالب می‌نمود که صرف نظر از آن بهیچ وجه ممکن نبود. عثمانیها هیچ‌گاه تا حدود نجد پیش نرفته بودند، ولی یک دسته از لشکریان عثمانی ناحیه بصری قطیف و واحد داخلی بنام الحساء را اشغال کردند و در همین مورد بود که دولت عثمانی به انگلستان اطمینان داد که قصد و خیال بسط نفوذ خود را بحدود مسقط و بحرین و یا دیگر نواحی و یا نقشه عملیات بصری ندارد، اما از آن پس از الحساء و قطیف که معترضی هم نداشته است دست نکشیده‌اند.

در آنجا نایبی از جانب حاکم بصره که ساکن هفوف در الحساء است دارند و او عنوان عجیب متصرف نجد دارد، با آنکه رشته‌های کوهستانی و صحرای معروف نفوذ بین آنها و نجد که عثمانی هیچ وقت سعی در اشغال آنجا نکرده بود فاصله است. از پایگاه الحساء ادعای حاکمیت قطرا پیش کشیده‌اند، هرچند که بنا بر موازین مزبور حق هیچ‌گونه ادعائی نداشته‌اند. سرکار متصرف که مانند اکثر سائوران رسمی خاور زمین شایق شیرین کاری و نام‌آوری است و برای احراز این منظور از هیچ اقدامی روگردان نیست در صدد برآمده است که بحرین را جزو قلمرو عثمانی و تابع الحساء قلمداد کند.

جزایر بحرین - در وسط خلیج پهناوری که شکل v دارد و سرزمین مستقل اما خطرناک قطر را از القلیف عثمانی جدا می‌سازد، بحلی که از همه نقاط دیگر بیشتر مورد اهمیت و علاقه است یعنی جزیره بحرین^۱ واقع است، که بواسطه صید مروارید در سراسر جهان مشهور و این محصول آنجا هم پایه مروارید سیلان است.

۱ - در واقع شامل چند جزیره است یکی بزرگ و بقیه کوچک‌تر. جزیره بزرگ را عموماً بحرین می‌نامند و جزیره ثانوی از لحاظ وسعت محرق نامیده می‌شود. بحرین یعنی دو دریا و می‌توان تصور کرد که منظور یا دو خلیجی است که در طرفین آن واقع گردیده و یا امتداد دریا در دو جانب شرقی و غربی قطراست. ابر Oppert آنرا همان تیلوس Tylos یا تیلون Tilvon قداما پنداشته است که از اماکن مقدس مبنای تمدن کلدانی بوده و از تیلوس ربه‌التوع افسانه‌ای بابل بشکل ماهی پدید آمده است که در طوفان نوح کشتی آدم را به ساحل نجات رسانید.

این جزیره سی میل طول و از شش تا نه میل عرض دارد و دارای دو شهر است یکی منامه یا بحرین که بندر است و ظفار که بر تپه در نقطه‌ای در هفت میلی قسمت داخلی است. نیبوری نویسد روزگاری ۳۶ شهر و قریه داشته و مانند اکثر بندرها و مقرهای تجارتی خلیج فارس در اوایل قرن شانزدهم به تصرف پرتغالی‌ها در آمده بود و آنها در قطفیف پایگاهی تأسیس کردند تا تجارت سروراید را منحصرأ به خود اختصاص دهند. آثار تقب و انبار آب که ایشان ساخته بودند و همچنین برج و باروهای ساخت آنها هنوز دیده می‌شود. در این جزیره ویرانه شهری اسلامی است با آثار عمارت و یک مسجد که دو مناره داشته و چندین تپه مصنوعی که تاریخ ساختن آن روشن نیست.

در سال ۱۸۸۹ آقای تئودر بنت^۱ در آنجا حفریاتی نموده، ولی نتیجه مطلوب بدست نیاورده است.

صید سروراید - موسم صید سروراید از ماه ژوئن تا اکتبر (خرداد - مهر) است و نه فقط در بحرین صید می‌شود، بلکه در سراسر سواحل عربستان که شرحش را در این فصل ذکر کرده‌ام، تا کویت این کار رواج دارد، ولی کرانه‌های بحرین تا امتداد چهار پنج فرسخ از منحنی ترین سواحل است و از این بابت وضع کاملاً قابل اطمینان. عوارض بر قایق‌های صید که باین حدود فرا می‌آیند و عواید گمرکی آن، منبع عمده در آمد شیخ آنجاست.

در موسم صید بالغ بر ۵۰۰ قایق بشکل و اندازه‌های متفاوت (می‌گویند ۳۰۰ قایق از کرانه‌های دزدان دریائی، ۱۰۰ تا از بحرین و ۱۰۰ تا از قطر تا کویت) در این سواحل دیده می‌شود و قایق‌ها از هر سو با بادبانهای باز و یا در حال توقف همگی سرگرم صید می‌باشند، در هر قایق از پنج تا چهارده نفر مشغول کارند از این رو جمع نفرات ایشان ۳۰۰۰ نفر می‌شود، چشم انداز صید بسیار جالب توجه و دلپذیر است. سواحل بروی همه افراد دریا نورد حوالی خلیج باز است و حتی دهات کوچک ساحلی نیز صیادان خود را روانه صحنه می‌سازند

و صید در عمق از چهار تا بیست گز انجام می‌یابد، ولی افراد از عمق هفت گز پائین تر نمی‌روند هر چند که مروارید مرغوب در عمق‌های زیاد بدست می‌آید. سواحل شامل صخره‌های مرجانی و شنی است.

ترتیب صید - سبک صید آنها بدوی و همان است که در کرانه‌های سیلان نیز مرسوم است. غواص با سنگی که بر پای او بسته می‌شود، در آب فرو میرود، بینی‌های او را با گیره چوبی یا عاج می‌بندند و داخل گوش‌های او سوم می‌ریزند، و بر گردن او سبندی است که با عجله صدف‌ها را در آن جمع می‌کند، سپس او را بالا می‌کشند. این بطوطه در قرن چهاردهم نوشته بود که بعضی از غواصان یک ساعت و بعضی دو ساعت و عده‌ای هم کمتر در زیر آب می‌مانند، ولی یا آن مغربی گرانمایه اطلاع نادرستی یافته بود و یا آنکه افراد جدید عرب با اسلاف خود تفاوت کلی دارند، چون که به ندرت بیشتر از پنجاه ثانیه، یا حتی کمتر در آب می‌مانند. هر ساله بسیاری از غواصان طعمه خار ماهی، یا کوسه‌های می‌شوند، هر چند که می‌گویند ماهی کوسه از پوست سیاه روگردان است.

غواصی در آبهای عمیق نیز موجب خطر جانی است و گفته‌اند که در ۱۸۸۵ دو بیست و پنجاه نفر باین علت جان داده‌اند. وقتی که مروارید را از صدف جدا می‌سازند به صاحب قایق تحویل میدهند و او آنها را با الک‌های متعدد دسته بندی می‌کند. مرواریدهایی که از الک با سوراخ درشت عبور نکند رأس، و آنچه از الک درجه دوم بگذرد بطن، و محتویات الک سوم جل نامیده می‌شود. بعد از دسته بندی از روی درشتی و کوچکی به تاجر فروخته می‌شود و میزان ارزش منوط بشکل و رنگ و درجه شفافیت و اندازه است. تاجر مروارید آنها را به دسته‌های کوچک تر تقسیم و به بازارهای هندوستان صادر می‌کند، مقداری از همین مرواریدها به بازارهای ایران و عربستان برمیگردد.

محصول - روی هم‌رفته مروارید بحرین مثل مروارید سیلان سفید نیست، اما درشت‌تر است و اندازه متناسب تری دارد و می‌گویند شفافیت آن نیز با دوام‌تر

است. در کرانه های سیلان مراقبت شدید معمول می شود ، و دولت فقط یکسال در میان اجازه صید می دهد ، در صورتی که در سواحل خلیج اثری از نقصان این محصول نیست ، و در سالهای اخیر محصولات فراوان بدست آمده و چون در عین حال قیمت آن نیز ترقی نموده است رونق و آبادانی شایانی در بنادر عربستان دیده می شود و قایق های بزرگتری فراهم ساخته اند. اما غالباً اتفاق می افتد که ثمر و بهره این کار که بایستی بین صاحبان قایق و غواص و کارگر تقسیم گردد، به کیسه رباخواران سرازیر می شود که با نرخ سنگین پول باین افراد قرض می دهند. در هر یک از سالهای ۱۸۸۸ و ۱۸۸۹ جمع صادرات مروارید بحرین و بنادر عربی خلیج فارس به ۴۳۰۰۰ لیره رسیده است. دو سوم این مقدار از گمرک خانه های بحرین صادر شده است. واردات عمده این جزیره پارچه های نخی ، خرما ، کشمش ، ادویه ، توتون و قهوه است. این محل اختصاص دیگر بی نظیری دارد و آن وجود چندین چشمه آب شیرین است که از ته دریا می جوشد. این چشمه ها در عمق هجده پا و در چند میلی ساحل پیدا شده است.

تاریخ ۱ - تاریخ بحرین از زمانی که ایران در سال ۱۶۲۲ پرتغالی هارا از آنجا بیرون کرد ، دچار تغییرات پی در پی شده است که ناشی از اشتباهی حرص - آسیر کشورهای همجوار آن بوده است. در هر جنگ و نزاعی که اعراب و ایرانیان و عثمانی بقصد احراز نفوذ در خلیج فارس راه انداخته اند، دولت مبارز همواره نقشه تصرف بحرین را در سر داشته و طرف فاتح بدون تفاوت در صدد بوده است که آنجا را چون اولین غنیمت جنگی به چنگ آورد. فقط در اثر وجود و یا دخالت انگلستان ، از انجام این مقاصد طمع کارانه ممانعت بعمل آمده است.

این دولت که با بحرین نیز معاهده ای شبیه به عهد نامه شیوخ ساحلی امضا نموده ، پیوسته اجرای کامل تعهدات را خواستار بوده و متقابلاً هم حق خود مختاری جزیره را در مقابل هر قسم مداخله خارجی تأمین کرده است .

۱ - مطالب این فصل که در حدود نود سال پیش نوشته شده است فقط جنبه روایت و تاریخ دارد و از لحاظ ایران فاقد اثر و ارزش سیاسی است. مترجم.

ایرانیان بعد از اخراج پرتغالی ها دیر زمانی بر بحرین تسلط داشته اند ، هر چند که بارها این سلطه آنها قطع شده بود. ایشان را نیز اعراب عتبی در سال ۱۷۸۳ از آنجا خارج کردند. این جزیره را مسقط در سال ۱۸۰۱ تصرف و یک سال نگاهداری کرد، سپس وهابی ها در آنجا پایگاهی فراهم ساختند و نه سال تا ۱۸۱۰ در آنجا ماندند.

در این سال عتبی ها در آنجا مستقر شدند و خانواده حاکم فعلی از همین طایفه است ، هر چند که فقدان وسایل و قلت عددی ، ایشان را پیوسته در معرض تجاوز همسایگان قوی تر قرار میداده بطوری که گاهی مجبور شده اند که به امیران نجد و عمان هم خراج بدهند. وابستگی آنها با کشورهای دیگر نیز تابع تغییرات متعدد گردیده است و گفته اند که یک بار پرچم هر سه دولت ایران و انگلستان و عثمانی در این جزیره در اهتزاز بوده است.

از موقعی که شیخ سلیمان بن احمد عهد نامه عمومی سال ۱۸۲۰ را بمنظور تأمین صلح در خلیج فارس امضا کرد^۱ و نواده او محمد بن خلیفه معاهده دیگر با کمپانی هند شرقی در سال ۱۸۴۷ راجع به منع تجارت برده امضا نمود، انگلستان با ادعای هر دولت دیگری مخالفت نموده است. ولی بهر حال این دعاوی از جانب ایران و عثمانی و حتی مصر عنوان شده است. چون شیخ محمد مزبور مردی بی آرام بود ، انعقاد قرار داد جدید صلح و دوستی با انگلستان در سال ۱۸۶۱ ایجاب گردید تا از تحریکات پیوسته وی جلوگیری شده باشد. در عهد نامه مزبور او تعهد کرده است که از برانگیختن جنگ و ترویج دزدی دریائی و برده فروشی خودداری کند و انگلستان هم متقابلاً در صورت پیش آمد هر گونه تجاوز در صدد حمایت بر آید، و همه اتباع انگلیس با این جزیره حق تجارت داشته باشند ، و از روی بهای جنس پنج در صد عوارض بپردازند.

ولی هیچ قسم قول و قرار ، این رویه پیر را پابند نمی کرد. در سال ۱۸۶۷ وی باز سرگرم دزدی دریائی شده بود که در نتیجه منامه بمباران و به اخراج او

۱ - رجوع شود به مجموعه عهد اتکینسون Aitchison جلد هفتم.

از بحرین و رفتنش به عدن منجر گردید. سپس انگلیس ها پسرش عیسی بن علی را جانشین او کردند که بواسطه عبرت از کار پدر خویش با مراقبت تام باجرای مواد عهدنامه اصلی اقدام نموده، متقابلاً نیز از هرگونه دعاوی دیگران در امان مانده است.

وهابی ها - در باب اقتدار وهابی های نجد طی صحایف این کتاب چندین بار مطالبی یاد شده است. از این روشوری چند در شرح این پدیده تازه نیکه بیجا خواهد بود. در حدود سالهای ۵۰ - ۱۷۴۰ شیخ محمد فرزند عبدالوهاب اهل بصره، که از اهمال و تباهی کار و ظلم و ستم خلافت عثمانی به تنگ آمده بود، برای نخستین بار نهضت تهذیب روحانی را پی ریزی کرد که هنوز بنام پدرش مشهور است.

در این فصل مقصودم آن نیست که چگونگی استقرار قدرت دنیوی و روحانی وهابی ها را در عربستان، و سرو صدای بلندی که از هر جهت راه انداخته اند، و در اوایل قرن حاضر حتی کانون اصلی دیانت اسلام را هم تسخیر کردند، باز نمایم، بلکه منظورم این است که روشن سازم تصادم ایشان با انگلستان که حافظ صلح در خلیج فارس است از چه موقعی آغاز شده است. این جماعت از مقر خود در نجد، یعنی اراضی بلند که در ۲۵۰ میلی قطر در داخله عربستان، و پایتخت آنها در درعیه و ریاض واقع است و نواحی مرتفعی است زود قدرت و نفوذ خود را تا حدود ساحلی نیز گسترش دادند و در این قرن بارها از عشایر عرب از قطف تا رأس مستند و از آنجا هم تا رأس الحد خراج دریافت می نمودند.

نام وهابیها اولین بار در سال ۱۷۸۷ در اوراق حکومت بمبئی ذکر گردیده است، ولی دولت انگلیس با آنکه اقدامات شدیدی بر ضد دزدی دریائی که تبلیغات این جماعت سبب تشدید آن شده بود معمول داشت، مراقبت تام نمود که با خود امیر وهابی تصادمی پیدا نکند. اقوام دیگر که با ایشان ارتباط مستقیم یافته بودند، در صدد بر آمدند اساس این بدعت روحانی را ویران کنند.

پس در سال ۱۸۱۸ ابراهیم پاشا که از مصر براه افتاده بود، پایتخت فرقه وهابی را تصرف و با خاک یکسان و امیر آنجا را در زنجیر روانه قسطنطنیه کرد، و از قرار معلوم در همانجا اوراسر بریدند و ظاهراً این قیام را ریشه کن کردند. ولی خواه بواسطه نیروی باطنی آن نهضت، و یا اقتدار نفوذ آن بود، که در ظرف چندسال ترکی فرزند امیر مقتول حاکم مصری را اخراج، و خود را سلطان نجد اعلام نمود، و تمام قلمرو پدرش را باز گردانید و با پرداخت مختصر خراجی به خدیو مصر، تا سال ۱۸۳۱ که بقتل رسید، سلطنت خود را حفظ کرد. فرزند و جانشین او فیصل هنگام جلوس بر تخت با گستاخی شتاب آمیزی خود را از قید حکومت مصر آزاد اعلام داشت که در نتیجه آن باز لشکر کشی بجانب نجد اتفاق افتاد، و الحساء و قطیف باردیگر موقتاً به تصرف نیروی مصری درآمد و خود او را نیز به مصر تبعید کردند.

در سال ۱۸۴۳ وی توفیق بازگشت یافت و از آن پس تا هنگام وفات در سال ۱۸۶۵ بر نجد حکمرانی کرد و نفوذ خود را از هر سو توسعه داد و از طوایف اطراف خراج می گرفت. در این مدت چهار بار در اثر اعتراض شدید انگلستان و فرا آمدن ناوهای جنگی، در جلو بنادر مورد تهدید خواه مسقط و یا بحرین، سلطان متجاوز ناچار به عقب نشینی گردید، ولی وی توانست از مسقط باج بستاند بدون آنکه تحمیلی بر بحرین وارد کرده باشد.

فرزندش عبدالله بن فیصل که مدتها نایب السلطنه بود در ۱۸۶۱ جانشین وی شد و با انگلستان عهد نامه ای امضا و تعهد کرد که سزاحم طوایف عربی که زیر حمایت انگلستان اند، خاصه اهالی مسقط نشود، و فقط بدریافت خراج اکتفا نماید. نزاعی طولانی بین عبدالله و برادرش سعود پیدا شد که ابتدا سعود را پیشرفتی نصیب شد، اما عبدالله که به عثمانی گریخته بود، از بغداد بالشکریانی بازگشت که این قضیه باشغال دائمی الحساء بوسیله نیروی عثمانی منجر گردید. بعد از وفات سعود در سال ۱۸۷۴ تخت و تاج به عبدالله رسید که تا سال ۱۸۸۶ آنرا حفظ کرد و از این تاریخ عامل جدیدی در نجد پیدا شده است.

محمد بن رشید - در شمال غربی نجد ناحیه کوهستانی شمر مسکن طایفه عربی به همین نام واقع است که جزو قلمرو وهابی بشمار می‌رود. در سال ۱۸۳۵ شخصی باسم عبدالله بن رشید با معاضدت امیر فیصل بن ترکی شیخ این طایفه شد که «حایل» کرسی آن بود، و او بسمت محافظ یا حاکم مرزی و تابع حکومت مرکزی نجد منصوب گردید. وی پیش از وفات که در سال ۱۸۴۶ اتفاق افتاد با شایستگی فراوانی که داشت پایه قدرتی را استوار گذاشت که در عهد فرزندان لایق تر او با استحکام درخشان رسید.

طلال که ارشد افراد خانواده بود ابتدا بجای پدر مقام شیخ قبیله شمر یافت و رفته رفته و بوجه اطمینان بخشی خود را از امیر ریاض مستقل ساخت. وی که از یک مرض درونی عذاب می‌کشید با تیر خودکشی کرد و برادر جوان تر او مصعب بن عبدالله که جانشین او شده بود فقط مدت کوتاهی حکومت نمود، زیرا که بدست برادر زادگان خود یعنی فرزندان طلال در سال بعد کشته شد.

یکی از این برادر زاده‌ها که بندر نام داشت زمام حکومت را بدست گرفت. در این حین فرزند سوم و جوان تر عبدالله پیر موسوم به محمد بن رشید که بطور تبعید در ریاض میزیست، و امیر عبدالله بن فیصل با مهربانی از او پذیرائی کرده بود، اجازه یافت که به حایل برگردد. وی که اینک فرصت بدست آورده بود، جوهر واقعی وجود خویش را ظاهر ساخت. برادر زاده اش بندر را با ضربت کارد بدست خود بقتل رسانید و پنج فرزند دیگر برادر خود طلال را کشت و در سال ۱۸۶۸ امیر و محافظ بی معارض حایل گردید.

در هیجده سال بعد هم وی بر قدرت خود بیفزود، و رفته رفته مقتدر واقعی شد، و با آنکه گاه گاهی با امیر نجد نیز نزاع داشت، هیچ وقت انقیاد خود را نسبت باو انکار نمود تا در سال ۱۸۸۶ فرصت مطلوبی که از دیر باز انتظار می‌کشید فرا رسید. در این سال امیر عبدالله بن فیصل بدست دو تن از برادر زاده‌های خود دستگیر و زندانی گشت و یکی از ایشان مقام سلطنت را غصب کرد. محمد بن رشید

که هنوز نقاب فرمانبری وفا دار را بر چهره داشت، از حایل به ریاض لشکر کشید و مدعی را از تخت بر انداخت و حکومت عبدالله را مجدداً بر قرار ساخت. هر چند که اقدام بعدی وی این شد که امیر را با خود به حایل برد، و برادر جوان ترش را در نجد نایب الحکومه گذاشت و او را هم زیر نظر عاملی از جانب خود قرار داد. وی سه نواده شورش عبدالله را بقتل آورد و چهارمی با عمومی او که امیر پیر باشد و مدعی فاتح، از روی تدبیر عنوان روحانی امام نجد را باو داده بود هنوز بدست محمد بن رشید در حایل زندانی است، ولی خود او در واقع نه فقط حکمران نجد و جبل شمر است، بلکه در سراسر عربستان از حدود سوریه تا «نفود» قدرت دارد.

اگر چه حکومت محمد بن رشید با خونریزی در میان بستگان بی‌ریزی شده است، باز می‌گویند که قبول عامه دارد و قرین عدل و داد است. وی نهایت درایت را نشان داده که خود را تابع باب عالی قلمداد کرده و بدین ترتیب از آسیب مدافعان الحساء در امان مانده است و هیچ دشمنی ندارد که مایه نگرانی باشد. فعلاً در ۶ سالگی و در بجهت نیروی مردانگی است، و یکی از چهره‌های بسیار جالب توجه مشرق زمین است.

سال گذشته اقدامی نهائی ولی بی حاصل از جانب خانواده حکمران سابق شد که حکومت محمد بن رشید را بر اندازند، و دولت از دست رفته را باز یابند. شورش بوسیله عبدالله بن فیصل، و پسر او تمهید شد که چند عشیره مقتدر نیز از آن جانبداری نمودند، و موقتاً به اخراج نماینده ابن رشید از ریاض منجر گردید، اما ابن رشید بر ضد دسته‌های همدست لشکر کشید و آنها را پاك شکست داد، و کماکان در نجد حکمران است، آن هم با قدرتی که شاید دیگر مدعی و معارض پیدا نکند.

کویت یا قرین - در بازگشت از سیر انحرافی که بررسی اقتدار فرقه وهابی ایجاب کرده بوده است مجدداً داستان کرانه‌های خلیج فارس را از همان نقطه‌ای

که رها کرده بودم تعقیب می‌کنم یعنی از محل متعلق به عثمانی و ساحل قطیف که حد جنوبی آن بندر عجیر است. در عزیمت بطرف شمال از نقطه‌ای که حاکمیت عثمانی از حوالی فو (فاو) قابل تردید نیست، یعنی مصب شط‌العرب گردش دریائی خود را در گرداگرد خلیج به پایان می‌رسانیم.

تنها محل ساحلی که بین قطیف و فاو لنگرگاهی ممتاز و مترقی دارد، قرین یا کویت است.^۱ در اینجا قومی عرب که در قرن هفدهم از بصره رانده شده بودند، وارد و مقیم شده‌اند، و بنا بر حسن تدبیر هوشمندانه و استعداد تجارتنی خود جمعیت آنجا را تا ۲۰۰۰ نفر ترقی داده، لنگرگاه آنجا را به یکی از آبادترین و بهترین بنادر خلیج فارس مبدل ساخته‌اند. استقرار و ثبات کویت از جهتی ناشی از حکومت طولانی حیرت آور سران قوم بوده است که طی دو قرن و نیم فقط پنج شیخ بر آن حکومت داشته‌اند. بهترین اسب‌های عربی را از قاره عربستان باینجا می‌آورند، که با کشتی بمقصد هندوستان صادر شود.

در سال ۱۸۲۱ آنجا مدتی مرکز نمایندگی انگلیس مقیم بصره بود و این انتقال بواسطه بد رفتاری پاشای بغداد پیش آمده بود. کویت در حال حاضر اسماً تابع ولایت بصره است و بآنجا خراج می‌فرستند، ولی حکومت مرکزی در کار این محل دخالت چندانی ندارد و در صدد بر نیامده‌اند پادگانی در اینجا مستقر سازند. در نظر خوانندگان انگلیسی این نام یا قرین بیشتر از این جهت آشناست که انتهای خط آهن جلگه فرات است که ژنرال چسنی پیشنهاد و سر. دبلیو. بی. اندرو و دوکاف. سوزرلند و دیگران قبول آنرا توصیه کرده‌اند. هرگاه چنین راه‌آهنی که در باره صلاح و فایده آن در یکی از فصول سابق اشاراتی نمودم در کنار خلیج فارس منتهی شود، شاید کویت بهترین لنگرگاه را در زاویه بین دجله و فرات فراهم سازد. از طرف دیگر اگر بوسیله خطی از هر جهت در خاک ایران عبور کند، کارعاقلانده‌ای نیست که انتهای بحری خط آهن این همه دور در سمت غربی انتخاب شود.

۱ - قرین تحریف کلمه عربی قرن یا شاخ است بواسطه حاشیه دو شاخه خلیج آنجا و کویت مصرکوت یا قلعه است.

فاو (فو) - فاو قرنطینه و تلگرافخانه دولت عثمانی، در دهانه شط‌العرب است. اداره تلگراف هند و اروپا در اینجا عده‌ای مأمور و عمارتی دارد. فاو انتهای کابل زیر دریائی از کراچی است از طریق جاسک و بوشهر و رابط خط تلگراف زمینی تا بغداد است. این محل که هیچ‌گونه اهمیت دیگری ندارد، اخیراً بواسطه اقداماتی که دولت عثمانی بمنظور استحکام دهانه شط در آنجا کرده ناگهان کسب اهمیت نموده است. راجع باین اقدامات در فصل مربوط به کارون مطالبی ذکر و نظریاتم را بیان کرده‌ام که احتیاجی به تکرار آن نیست.

اثرات حمایت انگلستان - در اینجا من گردش سراسر سواحل خلیج فارس را تمام و ضمناً خاطر نشان می‌کنم که دولت ایران در حال حاضر بیش از هر موقع دیگر از زمان شاه عباس در کرانه‌های شمالی آن حکومت قدرت آمیز و حاکمیت بی معارض دارد. در سواحل جنوبی نیز دولت عثمانی کوشاست که حدود نفوذ خود را در عربستان بسط دهد، و امارت نشین‌های عربی هم با استقلال تام یا فقط نسبی وجود دارند، ولی در میان همه این عوامل، وجود مقتدر بریتانیاست که با اقتدار کامل و قرین عدالت، شاهین ترازو را در دست دارد.

این اظهار مبالغه نیست که جان و مال صدها هزار نفر از افراد بشر تحت حمایت انگلستان در منطقه خلیج فارس مصون از خطر است، و هرگاه این حمایت از ناحیه مزبور سلب و یا ناپود شود این دریا و سواحل آن در عوض امنیتی که آن دولت فراهم ساخته است، دستخوش آشفتنگی بی پایان خواهد گردید. این قضیه که دولت ایران قدرتی یافته است که در سواحل شمالی فرمانروائی کند و یا این موضوع که به اعراب ثابت شده است که دزدی بحری کار درست و صوابی نیست، و یا در آن سامانی که سابقاً جولانگاه کشتی‌های دزدان بود، اکنون صیادان با فراغت خاطر به صید سروارید مشغول‌اند و عشایر عرب بجای آنکه گرفتار مظالم پاشاها باشند، از آزادی برخوردارند، و قدرش را هم نیک می‌شناسند، همه این کارها ناشی از مساعی دولت بریتانیاست.

تحقیقاتی که در این دریا و سواحل انجام یافته که بر اثر آن کشتی‌رانی برای همه اقوام و دولت‌های جهان آسان گردیده است، نتیجه خدمت و کارنیروی دریائی که هشتاد سال حکومت هند می‌باشد و از حاصل تلاش بی‌اجر و امتنان آنها، وسایل بحری تمام کشورها از این منطقه استفاده می‌کنند. نکته‌ای را که باید بخصوص خاطر نشان کنم و در انگلستان از اهمیت آن غافل‌اند، سیاست مطلوبی بوده است که بمنظور تأمین نظارت آینده انگلستان در آبهای این نواحی ضرورت کامل داشته است و حاصل این سیاست آنکه دولت انگلستان در مقابل هرگونه مداخله خصمانه خارجی در این حدود (که در راه تحقق امنیت آن مال و جان افراد خویش را فدا کرده است) سخت مقاومت خواهد نمود.

مقایسه با ادعای روس - هر قسم ادعائی که دولت روسیه جهت نظارت انحصاری در بحر خزر در پیش بگذارد، ده چندان از ناحیه انگلستان درباره خلیج فارس مورد دارد، جان صدها تن و میلیونها لیره سرمایه انگلیس برای تأمین صلح و آرامش آبهای نا امن این منطقه مصرف شده است. درحالی که روسیه اسباب بیم و هراس معدودی را هزن بی‌نوی شمالی را فراهم ساخته است، انگلیس‌ها در جنوب با پیروزی و توفیق، از عهده درهم شکستن دسته‌های دزدان همدستی برآمده‌اند، که یادآور وضع و کار آخرین قرن جمهوری رم و فتح نمایان پمپئی است.

در این حدود و حوالی، چرخ تجارت برآه افتاده و در این زمینه پیشرفت درخشانی حاصل شده است که هر چند خود انگلستان و هندوستان از آن بهره‌مند می‌شوند ضمناً مایه زندگی و کار ایران و عربستان و عثمانی است. هزاران نفر از اتباع انگلستان با حمایت پرچم بریتانیا بکار و تجارت اشتغال دارند، ولی انگلستان بهیچ وجه از آن نوع دعاوی ندارد که روسیه در مورد دریاچه شمالی خواستار بوده، و در تأمین آن با فشاری نموده است.

بریتانیا مدعی نیست که خلیج فارس دریاچه بسته‌ای است که خارجی‌ها

در آنجا حق دسترسی و تجارت ندارند. این دولت بردشمنان مغلوب معاهده کمرشکن تحمیل نمی‌کند و یا آنها را از برافراشتن بیرق ملی در آبهای خود محروم نمی‌سازد. کشتی‌های تجارتنی همه جهان در جولان این خلیج آزادند و مانعی در کار نیست که اجناس گرانبها وارد و یا صادر کنند، اما تنها توقعی که انگلستان دارد این است که در ازای سال و جانی که نثار نموده و امنیتی که فراهم ساخته و حافظ آن است، هیچ عامل سیاسی بیگانه حق مداخله‌ای در این صحنه نداشته باشد. وجود بندری روسی در خلیج فارس که آرزوی بسیار عزیز هر فرد وطن خواه در سواحل نوا و ولگاست حتی در زمان صلح نیز رکن فتنه انگیزی در این منطقه پدید خواهد آورد، که در نتیجه آن تعادلی که با جهد تمام بدست آمده است از بین خواهد رفت و تجارتی را مختل خواهد نمود که برای پیدایش آن میلیونها لیره خرج شده است، و عناصر متعددی را که برای چنین فرصتی انتظار می‌کشند، باز به جان هم خواهد انداخت.

جا دارد که انگلیس و روس در میدان‌های دیگر زور آزمائی و اختلافات خود را رفع کنند و بهیچ وجه صلاح نیست که این منطقه را که صلح و آرامش آن با قیمتی گران تحصیل شده است صحنه نزاع خود قرار دهند. از لحاظ من توفیض بندری بدولت روس در خلیج فارس از ناحیه هر دولتی که باشد لطمه و اهانت ارادی نسبت به انگلستان و سبب اختلال بی‌جهت وضع موجود و انگیزه‌ای غرض‌آلود در پیدایش جنگ و جدال خواهد بود، و هر وزیر انگلیسی که به چنین کاری تن در دهد خائنی به کشور خویش است.

اقلیم خلیج - در بندر بوشهر و بندر عباس و قشم و دیگر نقاط از گرمای طاقت فرسای خلیج فارس ذکری بمیان آمده بود. با آنکه از لحاظ مسافر زمستانی محل خوش آیندی است، در تابستان همه آن حدود بحری هوایی دارد که تحمل آن برای اروپائیان بهیچ وجه آسان نیست. مأموران سیاسی وزارت خارجه هند و افسران کمپانی‌هایی که در خلیج فارس کار دارند، وقتی که اطلاع می‌یابند

که بان محل که عنوان مهیب «خلیج» یافته است مأمور شده‌اند دچار نگرانی و وحشت می‌شوند. برای این جانب تعریف کرده‌اند که هنگام صبح در زیر سایبان عرشه کشتی میزان الحرارة ۱۲ درجه فارنهایت بوده و بر ساحل در مسقط، ترمومتر خاص در آفتاب تا ۱۸۷ درجه رسیده است.

تأثیر این حرارت شدید بواسطه کثرت رطوبت این منطقه و گرد و خاک که با کم‌ترین وزش باد در صحرای عربستان ایجاد می‌شود، و بصورت پرده تیره زرد قاسمی درخشکی و دریا به حرکت درمی‌آید، شدید تر می‌شود. هوای داغ آنجا پوست بدن را تحریک و سوختگی و سوزش تولید می‌کند، و همه نیز باین ناراحتی مبتلا می‌شوند. در آنجا گرمای روز با خنکی هوا در شب بطوری که در منطقه شمالی تر بغداد دیده می‌شود، تخفیف نمی‌یابد و بواسطه شب‌نهم سنگینی استراحت در هوای آزاد شاید خالی از ضرر نباشد. باد دائمی آنجا باد شمال یا شمال غربی است که از انتهای غربی بچانب خلیج فارس می‌وزد و در ماههای زمستان باد شرقی یا جنوب شرقی است که سرد است و در دریا سوزناک و ممکن است باران زودگذری تولید کند.

کشتی رانی تجارتی - کشتی رانی تجارتی خلیج فارس چنانکه فعلاً هست درسی سال اخیر دأثر شده و بیشتر ناشی از کاردانی و تدبیر سر. بارتل فور است. در ۱۸۶۲ حتی یک کشتی بازرگانی در آبهای خلیج جولان نداشت. سپس یک سرویس شش هفتگی آغاز شد که به سرویس ماهانه و دو هفته یک بار و سرانجام کشتی هفتگی مبدل شده است. افتتاح کانال سوئز ارتباط بحری با خلیج فارس را ترقی داده و بواسطه پیش آمد جنگ بین روس و عثمانی در سال ۱۸۷۷ این ارتباط زیاد تر شده و از آن پس وضع رضایت بخش تری پیدا کرده است.

تجارت عمده آنجا ساحلی است و علاوه بر وسایط نقلیه بین سواحل که قایق‌های محلی است اینک کشتی‌های کمپانی کشتی رانی انگلستان و هند دأثر و شش کشتی آنها مشغول کار و حمل پست است و هر هفته از بمبئی و بصره

حرکت و بین راه در کراچی، گوادر، مسقط، جاسک، بندرعباس، لنگه، بحرین، بوشهر، فاو و محمره عبور می‌کند و با توقف‌های بین راه درست در دو هفته مسافتی را معادل ۱۹۷ میل طی می‌کند. این ترتیب بدون تردید چندان سریع نیست و جز برای کسانی که با تاریخ و تجارت و سیاست سرو کار دارند برای سایرین بسیار خسته کننده است. شاید دست کم از لحاظ این جانب وسیله تسلیت خاطر باشد که چنین خیال کنم که لا اقل وقت کافی برای خواننده بی‌میل فراهم می‌سازد که این فصل کتاب را ملاحظه کند.

در بصره این کشتی‌ها با کشتی کوچک و عالی سرویس شرکت فرات و دجله مربوط می‌شود و قسمت بالای دجله تا بغداد را در ظرف سه روز و نیم و چهار روز سیر می‌کند. ضمناً سرویس کشتی رانی عثمانی در رودخانه هست که فقط توجه عمده معدودی را جلب می‌کند. در حال حاضر چهار کشتی در این خط بکار است و هر هفته یک یا دو بار حرکت می‌کند. در بمبئی کشتی‌ها با سرویس P&O که به اروپا پست می‌برند، بعلاوه کشتی کمپانی بحر پیمائی ایران و بمبئی که افسران انگلیسی دارد و به تجار محلی متعلق است و از طرف آنها اداره می‌شود، با کرایه ارزان ترکاری می‌کند و سرویس نا مرتبی بین بمبئی و خلیج فارس تا بصره دارد. مدتی هم یک سرویس فرانسوی در خلیج فارس بود، ولی با وجود مدمدالی دولتی باز ناچار به تعطیل شد و صحبت از آن در میان بود که سرویس فرانسوی تا بصره از نو دایر شود، با همکاری کمپانی مسازری ماری تیم که حالا پنج کشتی بین ماری و کراچی دارند. کمپانی داربی و اندروکه انگلیسی است از انگلستان به بوشهر و بصره سرویس دارد هر چند که کشتی‌های این کمپانی را گاهی شرکت‌ها در بست برای یک نوبت کار اجاره می‌کنند.

کشتی بخاری خلیج فارس - حال در موقع ترك کردن خلیج فارس جا دارد به آخرین مشاهداتی که در ذهن مسافر اثر می‌گذارد اشاره کنم. عرشه کشتی خلیج حیرت آورترین چشم انداز را دارد. من سابقاً هم به آمیزش عجیبی از ترکیب

رنگها و نژادها و زبانها و مذاهب برخوردار بودم ، ولی به ندرت منظره‌ای تا این اندازه مطبوع دیده‌ام . عربها با کفیه‌های ابریشمی چرکین ، و نوارهایی که از سوی شتر (عقال) دور آن بسته‌اند، وغالباً با ورق‌های کهنه انگلیسی کودک‌وار ، سرگرم بازی اند ، و یا با آهنگ رسا به خواندن جزوه‌هایی که جلد کاغذی دارد مشغول ، دلال ایرانی اسب به بازار بمبئی می‌برد و صدای غلغل بی انتهای قلیان او بلند است ، زوار مسلمان در اماکن مقدس سنی یا شیعه به نماز و دعا مشغول اند . هندوی متعصب در گوشه‌ای بانجام آداب دینی ، یاسرگرم پختن غذائی است که احدی نباید با نزدیک شدن بان نپاکش کند . ترك فربهی قهوه پر رنگ می‌نوشد و کسکرکه سرش را صاف تراشیده ، ولی بر نوك کله کاکل گذاشته و بازرگان زردشتی که از بمبئی عازم است و به سبک نیمه انگلیسی لباس پوشیده‌است . بونیه‌های هندی شلوار سفیدکتانی پوشیده‌اند و عرقچینی را که با سلیقه بسیار ابریشم دوزی شده است کج بر سر نهاده ، و بلوچ ریشو ، و افغانی با زلف مشکی که بهم تائیده و ویریک طرف شانه انداخته‌است با پوستینی که حتی دراستواهم از آن دست بردار نیست ، و همچنین افراد دو رگه پرتغالی باچهره نیم‌سوخته و قیافه شبیه به سیمون ویکی دو تا هم سیاه زنگی که تضاد بارزی بین پوست سیاه و دندان سفید آنها هست ، و افراد بی شمار دیگر به رنگ تیره و خاکی و سفید و مردانی با حلقه‌های نقره بر پا ، و گوشواره مروارید درگوش ، و بعضی‌ها که از سر تا پا در لباس اند و بعضی نیم پوش و بعضی دیگرهم پاك برهنه و باز افرادی نشسته یا درازکش یا ایستاده سرگرم خواندن آواز یا گفت و گو ، یا پختن غذا و خوردن و خوابیدن و در پیرامون ایشان اسباب و البسه و گوسفند و مرغ و پرنده و قفس و ظروف و سماور . بی‌شک و تردید منظره شگفت بارتر از این صحنه و نمای رنگارنگ آن آسان به تصور انسان در نمی‌آید .

فصل بیست و هشتم

درآمد ، منابع و مصنوعات

ارقام ایرانی - باحالتی قرین تردید و بی‌اعتمادی در این باب و در فصل دیگر به موضوع مالیه و تجارت ایران می‌پردازم که هر چند راجع به آن اطلاعاتی پراکنده در صحایف این کتاب ذکر شده است ، ولی تا بحال با تفصیل و کمال در باره آن بحثی به میان نیامده است . اکراه من در این کار ناشی از آن است که اطلاعات عاری از سبک علمی که همیشه هم قابل اعتماد نیست ، در اختیار و مورد استفاده ماست . در دستگاهی که از طریق مخفی و پنهانی باج ستانی می‌شود ، ناگزیر جزئیات امور را مکتوم می‌دارند تا طرز کار محرمانه خود را آشکار ننموده باشند و بعد از روسیه که در آنجا آمار دارند ، ولی با وسواس تمام از نشر آن جلوگیری می‌شود ، هیچ کشوری مثل ایران سراغ ندارم که دسترسی به ارقام و آمار این همه دشوار باشد، چون برآستی اطلاعاتی در کار نیست .

مأموران کنسولی و بازرگانهای انگلیسی با طیب خاطر راجع به بعضی از نواحی و بازارها و بنادر که در حوزه کار ایشان بوده‌است ارقام و اطلاعاتی در اختیارم گذاشته‌اند ، ولی اطلاعات جامع‌تر منوط به حدس و قیاس است که حتی دو مورد آن نیز هر چند از منابع معتبر باشد باز با هم انطباق ندارد . پس با این زمینه و علت که هیچگونه اطلاعات و آماری در ایران قابل اعتماد و پیش بینی

نیست و نبوغ ایشان بر عدد و ارقام استوار نبوده، بلکه مبتنی بر حرف و بیان است. من بنا بر مقابله و تطبیق جدول‌هایی که از منابع گوناگون فراهم شده است تا آنجا که مقدور باشد معلوماتی در باب عواید و تجارت ایران بدست خواهم داد.

طبقه بندی عواید - درآمد ایران را میتوان تحت دو عنوان تقسیم کرد: یکی مالیات یا عواید ثابت، دیگری سیورسات یا درآمد غیر ثابت. درآمد ثابت از چهار منبع تحصیل می‌شود: ۱ - مالیات مرتب ۲ - درآمد املاک شاهی ۳ - گمرک ۴ - کرایه و اجاره بها.

درآمد غیر ثابت از سه منبع عاید می‌شود: ۱ - صادره* یا صادرات عمومی ۲ - پیشکش‌های عید نوروز و عید مولود (میلاد نبی) ۳ - پیشکش‌های فوق-العاده که ناشی از هدایا و جرایم و رشوه و ضبط مال و غیره است.

من راجع به هر یک از این اقلام شرحی ذکر خواهم کرد و معلوم خواهد شد که اثر و علامتی از قبیل صراحت و دقت و هم‌شکلی یا رعایت سبک در امور مالی ایران دور از انتظار است و فرض و تئوری باطرز عمل و کار تفاوت بسیار دارد.

I - مالیات یا درآمد ثابت:

۱ - وضع مالیات - عواید مالیاتی اسماً بر سه نوع است: شامل مالیات زمین، مالیات چهار پایان و احشام و گله داری، مالیات بردک‌انداز و پیشه ور و کسب و کار. این مالیات‌های متعدد بنا بر وضع و حال متفاوت حوزه‌ها و نواحی و اهالی و نوع اشتغال تغییر پذیر است.

مالیات زمین - منبع عمده و اصلی درآمد در ایران همواره مالیات ارضی بوده است. اینکه چند لحظه بررسی موضوع عمده وضع زمین داری و اربابی را که در سراسر این کشور هست به تأخیر انداخته مسئله را فقط از لحاظ تحصیلداران رسمی مالیاتی مورد امان نظر قرار می‌دهیم. موقوفات و همچنین املاکی که به رسم قبول تحصیل شده باشد، از مالیات معاف است، ولی سایر املاک و محصولات

* «Sadim» نویسنده در متن عیناً این واژه را آورده است. م.

برنج، پنبه، جو، توتون و مزارع خشخاش و باغ و بوستان و تاجستان و باغ بیوه و نخلستان حدود جنوبی مشمول این مالیات می‌باشد.

در سر زمینی که همه مایه و عایدی فلاحتی نتیجه آبیاری است، میزان مالیات به‌طور کلی بسته به جنس محصول و مقدار آب و بنا بر نوع محصولات محلی یا رسم و عادت قدیم نقداً یا جنساً پرداخت می‌شود. در حدود یک پنجم کل درآمد، بصورت جنس و آن معمولاً گندم، جو، برنج یا گاه است. اصلی که مالیات زمین بر آن مبتنی است این است که یک پنجم یا بیست درصد محصول زراعتی یا باغ و بوستان حق شاهی است.

در سابق این حق فقط ده درصد بود، ولی فتحعلی‌شاه مقدارش را دو برابر کرد و در عمل ارزیابی مالیاتی غالباً تا سی درصد میرسد، و بیست و پنج درصد حد متوسط معمولی است. اما این سیستم در نقاط مختلف مملکت و حتی در جاهای مختلف ایالت واحدی متفاوت است. در چین سفر هر مسافر کتجکاو شاید برسم و ترتیب‌های مختلف در این زمینه برخورد کند. بنا بر این در آذربایجان که مهمترین ایالت زراعتی ایران است، قسمت عمده مالیات از زمین و محصولات اخذ می‌شود و در بعضی از موارد بر تعداد گاوها که اهالی در شخم کاری دارند و در جاهای دیگر مالیات بر زمین و گاو آهن توأم تعیین می‌شود، و باز در نقاط دیگر رسم مالیات سر شماری جاری است. بعلاوه مالیاتی هم از اسب و گاو و الاغ و گوسفند دریافت می‌شود. در آذربایجان عواید وصولی عموماً بشرح زیر است:

اگر فقط از زمین باشد یک دهم محصول. اگر بنا بر سر شماری باشد معادل سه شلینگ از مرد، و یک شلینگ و نیم از زن و کودک، اگر از جفت گاو باشد هر رأس معادل یازده شلینگ و نه پنس و از چهار پایان دیگر معادل هشت شلینگ و نیم بر هر رأس اسب و ماده گاو یازده شلینگ و نه پنس هر رأس و یک شلینگ و سه چهارم بر هر گوسفند. وضع غیر عادی دیگر آن است که مالیات گاهی از مالک و گاهی از زارع اخذ می‌شود و آن بسته برسم و عادت هر محل است.

نحوه پرداخت - این کار براساسی معمای کاملاً ایرانی است. سیستمی را که شرح داده‌ام با آنکه بفرنج و غیر عادی است، باز بر اصل ساده‌ای که قرین هوشمندی است استوار می‌باشد، باین ترتیب که مبلغ ثابتی بابت عواید به نسبت قدرت تولیدی خاک پرداخت، و بر افرادی مقرر می‌شود که انجام کار را بر عهده دارند، ولی در عمل این رویه بکلی متروک مانده است، زیرا که با سیستم کلی مبتنی بر دست اندازی تدبیر آمیز، بر مال دولت که اساس کار مأموران و جامعه است، قابل انطباق نیست و تأمین مداخل را که در نزد عمال رسمی قدر و منزلت بسیار دارد، مقدور نمی‌سازد. از این رو بجای اینکه مالیات از جانب مأموران رسمی بر مؤدیان مقرر گردد، در عمل بر شهر و قریه و ده تحمیل و در واقع عواید در دست از طرف دولت در مقابل مبلغ ثابت معینی با جاره واگذار، و پرداخت های بلوک و نواحی به رأی و تصمیم احتمالاً جابرانه حکام محلی و سرکرده‌ها و کدخداهای محول می‌شود.

غالباً ارباب ملک مالیات خود را یک جا مبلغی بدولت می‌پردازد تا از سراجعه تحصیلداران جلوگیری نموده باشد، و با این پرداخت مبلغ معینی از ارزیابی مأموران رسمی که اگر پیش آید، باید مبلغ بیشتری پرداخت کند، اجتناب می‌نماید. اما خود ارزیابی مالیاتی هم نه تنها مورد توجه و معمول نیست، بلکه غالباً خیلی کهنه و بی فایده است. بعضی از این ارقام مالیاتی در زمان قدیم که شاید حتی پیر مردان هم به یاد نداشته باشند، مقرر گردیده و با وجود مرور زمان و تحولات ناشی از آن تغییری نیافته است. بعضی از دهات هنوز مبلغی بسیار قلیل می‌پردازند و حال آنکه از جهات وسعت یا افزایش در آمد یا سکنه چند برابر ترقی کرده‌اند و بعضی دیگر که از دوره آبادانی به روزگار ویرانی فرو افتاده اند، باز ناچارند مبلغ زیادی پرداخت نمایند، این دگرگون شدن وضع و حال در سرزمینی که همه برکات منوط بوجود آب است، چندان هم نادر نیست. از این رو بعضی نواحی بیش از اندازه مالیات می‌دهند، و بعضی دیگر بوجه مضحکی خیلی کمتر از آنچه باید می‌پردازند و ترتیب غریب مالیات بندی کهنه نیز از این جهت پایدار مانده

است که در نظریات ارزیاب جدید غالباً بوسیله رشوه دخالت و تأثیر می‌نمایند. بنا بر این اموری از قبیل وضع مالیات علمی و یا تجدید نظر متناوب هیچ گاه پیش نیامده است، و امکان چنین کاری وحشت و نگرانی در میان همه طبقات غیر از افراد روستائی ایجاد می‌کند.

مالیات احشام - مالیات برگله و گوسفند و حیوانات به دو صورت دریافت می‌شود یا مثل مالیات اراضی است که ذکر شده و یا تنها وسیله مالیاتی است که در میان ایلات و یا مردم صحرا نشین معمول است که زمین خود را در ازای خدمت نظامی در اختیار دارند، و یا فقط بر سبیل گشت و آوارگی به کشاورزی می‌پردازند و گله و رسه خاصه گوسفند و بز مایه اصلی ثروت آنهاست.

آقای استک خاطر نشان می‌سازد که میزان متداول چنین مالیاتی از نظر آفت فلاحتی ثلث قران بر هر رأس گوسفند یا بز، دو قران و نیم بر هر گاو، و ده قران برای هر الاغ، و مانند آن است. از طرف اقوام چادر نشین برسم مالیات مبلغی در بست به حاکم ولایت پرداخته می‌شود. تقسیمات جزء آن بر عهده ایلخانی یا خان یا ریش سفید و یا توشمال ها (پیر مردان) است از این رو ایل پختیاری قسمتی مالیات را به والی خوزستان یا بروجرد و قسمتی هم بحاکم اصفهان می‌پردازند، لرها بحاکم لرستان و اهالی پشتکوه بحاکم کرمانشاه و کردهای کرمانشاه به حاکم همانجا و سکنه کردستان ایران به سنه و طوایف آذربایجان بوالی تبریز و طوایف کوه کیلویه و ممسنی و قشقائی و عربهای فارس و بولوردیها به والی فارس و شاهسونها قسمتی به آذربایجان و قسمتی به عراق (سلطان آباد) و خلجها عده‌ای به حاکم ساوه و بقیه به عراق و همه قبایل خراسان به والی همین ایالت و افشارها به خمسه (زنجان) و قراگوزلوه‌ها به حاکم همدان می‌پردازند. در میان چند طایفه بجای مالیات خدمت نظامی منظور شده است ولی در اکثر موارد میزان عواید صریحاً مقرر است و درازای خدمت نظامی مبلغی جداگانه پرداخته می‌شود.

باج سبیل ایلیاتی - در لرستان انواع دیگر تدارک در آمد وجود دارد که هم از لحاظ زیرکی ذاتی ایرانیان و هم نمایانند منابع سر شار مالی ایران شایسته یاد آوری است. از هر ناحیه و بلوک سالانه مبلغی بین ۲۵ - ۵۰ قران بابت یک نسخه از سفرنامه نخستین مسافرت همایونی به اروپا دریافت می‌شود. این مالیات از زمان وقوع آن سفر در سال ۱۸۷۳ بر قرار شده است تا هم اهالی را به عظمت اقتدار شاهانه آشنا و هم ذات شهرپاری را بر تمکن مالی که اتباع او دارند واقف سازد. این باج از آن پس بر قرار مانده و ظاهراً میل و اشتها هنوز باقی است. همچنین وقتی که اعلیحضرت چند سال پیش از حدود بروجرود عبور می‌فرمود، یکی از اسبهای محبوب شاهی تلف شد. ناحیه‌ای را که لابد در پیش آمد این واقعه ناگوار دخالت داشت، مبلغی جریمه کردند تا بجای آن اسب دیگری تهیه شود. این جریمه را از آن پس حاکم محل کماکان دریافت می‌دارد. شیوه‌سهارت - آسب دیگر این است که بعضی از چراگاههای دامنه تپه‌ها را فقط برای اسب و قاطر دولتی محدود اعلام می‌کنند، سپس همان جا را در ازای مبلغی بخود مالک آن اجاره می‌دهند، به همین نحو شکار کردن در بعضی نقاط ممنوع می‌شود و برای آنکه حیوانات ناراحت نشوند چرا دادن احشام را در آنجا ممنوع می‌کنند و سپس به عنوان حق معافیت، مالیات گله چرانی بآن محل تحمیل می‌نمایند.

مالیات کسب و کار - مالیات دکان داران و پیشه وران و تجارت از همه بیشتر مقرون به تلون و بی نظمی است. گاهی بصورت سرانه یا مالیات سر شماری است، ولی بعضی‌ها نیز گفته‌اند که بیست در صد بر سود کسب و تجارت دریافت می‌گردد. در صورت‌های سبک عواید قدیم ایران، در تحت همین عنوان، مالیات اجاره خانه‌ها، کاروانسراها، حمام‌ها، دکانها، آسیابها و کارخانه‌ها محسوب شده بود و تا آنجا که من امکان تحقیق داشته‌ام این مالیات‌ها به ندرت اخذ می‌شود و بنا بر این شروع ترین منبع عواید بدین ترتیب از بار مالیات فرار می‌کند. از طرف دیگر در شهرها حکام راههای دیگر در آمد اتخاذ کرده‌اند که باز ناشی از استعداد خاص ایرانی است و چنانکه در مورد دیگر اشاره نمودم از جمله مؤثرترین

آنها امر قضاست که برای حکام هیچ چیزی بیشتر از این خوش آیند نیست که زدو خوردی در شهر یا خونخواهی یا جنایت یا دعوا در حوزه فرمانداری آنها واقع شود، چرا که بی‌درنگ مأموران در محل وارد می‌شوند و اصحاب مرافعه را جریمه می‌کنند، و اگر کار اختلاف دامنه دار شود، از لحاظ مالیه ولایت عین اغتنام و صلاح خواهد بود، زیرا که همه دستگاههای مربوط به دادگستری باید پیوسته سرت و تقویت شود.

از این قبیل تمهیدات گوناگون که حکام می‌اندیشند یکی راه دادن زنان بدکار است به محلی که برایشان مجاز نبوده است بخصوص وقتی که این کار تاجر توانگری را وادار می‌کند که در آنجا بحرمانه بساط بزم بر قرار سازد و بابت حق سکوت مبلغ زیادی بپردازد، و بدین وسیله‌ها کسر مخارج دولتی جبران شود چون در واقع همه کارها بی‌مایه فطیر است.

۲ - عایدات املاک شاهی - اینها اقلام عمده عوایدی بود که به عنوان مالیات بر زمین یا افراد تعلق می‌گیرد. چیز دیگری که از سایر اقلام چندان قابل تشخیص نیست، اجاره‌ای است که زارعین بابت املاک شاهی می‌پردازند، و آن از روزگار قدیم پایه‌گذاری شده است، و منوط به طرز تسهیم هزینه زراعت بین دو طرف است که قسمتی از محصول باین نسبت دریافت و یا واگذار می‌شود. گاهی دولت بذری می‌دهد و در ازاء آن قسمت عمده‌ای از بهره را دریافت می‌دارد، ولی غالباً پادشاه مالک غیابی نیست. شرایط و قرار کار بین دولت و مستأجران ظاهراً به نفع این طبقه به نظر میرسد، و اگر اجاره بها درست تأدیه شود به ندرت از ایشان خلع یدپیش می‌آید. عواید املاک شاهی تقریباً بطور کلی برای تأمین مقرری مستمری بگیرها اختصاص دارد که من در همین فصل راجع بایشان شرحی ذکر خواهم کرد.

۳ - گمرک - در حدود یک پنجم ارزش جنس، حقوق گمرکی بر اجناس وارداتی و صادراتی برسم مالیات اخذ می‌شود. در هر ولایت یا شهر یا ناحیه

گمرک را به کسی که مبلغ بیشتری پرداخت کند اجازه می‌دهند، وجهی را که او می‌پردازد همه اطلاع دارند، و اضافه بر آن در حدود ۲۰ تا ۲۵ درصد به کیسه خود او میرسد، چنانکه گمرک بوشهر را در سال ۹۰ - ۱۸۸۹، دولت بمبلغ ۹۱۰۰۰ تومان به اضافه حق پیشکش ۵۰۰۰ تومان و حق مستأجر به اجازه واگذار کرد. بنا براین مستأجر سعی دارد که مبلغ مزبور و همچنین ۲۰ درصد سود خود را بر بهای اجناس تحمیل کند، یعنی بایستی که ۱۱۰۰۰ تومان وصول نماید که از آن فقط ۹۱۰۰۰ تومان بدولت میرسد، و این خود علامت بارز وضع ناهنجار اداری و مضربحال دارائی مملکت است.

از اجناس خارجی پنج درصد ارزش کالا در بندر، یا ایستگاه ورودی، یا صدور عوارض گرفته می‌شود، اما چنانکه در فصل خراسان بیان داشته‌ام اجناس خارجی غالباً در حین عبور از داخله مملکت هرگاه بدست تجار داخلی بیفتد، ناگزیر مبالغ اضافی باید پرداخت شود. بنا بر این جنس انگلیسی که از راه طرابوزان رسیده و در تبریز پنج درصد پرداخت شود، در موقع ورود به مشهد اگر تجار ایرانی وارد کنند، ۲/۵ درصد باید بپردازند. برای جنس‌هایی که از طریق خلیج فارس وارد می‌شود باید مبلغ بیشتری بدهند. در موقع ورود به کرمان ۷/۵ درصد و اگر یزد مقصد باشد ۹ درصد. تجار ایرانی کمتر از خارجی‌ها در بنادر عوارض می‌دهند، معمولاً فقط ۲ درصد، ولی ایشان باید عوارض شهری و نواقل بپردازند که بجای بهای جنس بر تعداد عدل‌ها و صندوق‌ها تعلق می‌گیرد و از قرار هر عدلی ۱/۲ قران در هر شهر است. این عوارض پرداختی با استثنای اجناسی که مقصد شهرهای داخلی است، یعنی جمع پرداختی‌ها شاید از ۵ درصد هم بیشتر بشود. در مورد اجناس خاص مثل شال، طلا و میلیله دوزی بدون تردید کمتر از بازار گانهای اروپائی و شاید حد وسط ۳ تا ۴ درصد می‌پردازند.

سوء استفاده - جای تعجب نیست که چنین سیستمی که فاقد هرگونه اسلوب و ترتیب است و در انتهای کار هم امکان وصول عواید از راه زور و فشار

باقی است، موجب سوء استفاده‌های کلان بشود. یکی از موارد تقلب را شرکت استولزه و اندروز نیک دریافته‌اند. برای آنکه مقدار درآمد بیشتر از مبلغ اجازه بهائی بشود که بدولت پرداخت شده است، نفع اجازه داران در این است که هر چند بیشتر اجناس از گمرکخانه مورد اجازه آنها وارد یا صادر شود. از این رو رقابتی با مأموران وصول در سایر نواحی و بنادر آغاز و مال‌التجاره را از گمرکخانه خود، با مبلغ کمتر از تعرفه رسمی گمرکی ترخیص و از این راه تجارت را تشویق می‌کنند که جاده‌های دیگر را ترك و از طریق گمرکخانه آنها تجارت کنند. بنا بر این گاهی این حضرات از روی مصلحت و نفع شخصی حتی اجناس اروپائی را هم با ۲ درصد عوارض از گمرک عبور می‌دهند، و همین کار چانه‌زدن در بازارهای گمرکی بازرگانها را نیز تشویق به در نظر گرفتن سود و بهره خویش می‌کند، و در نتیجه آن تحول و تفاوتی در کار جاده‌های مورد رجحان پیش می‌آید.

سازش غیر قانونی مشابهی نیز بین تجار و اجازه داران گمرک، در پایان هر سال اتفاق می‌افتد، در این تاریخ (نوروز - ۲۱ مارس) چنانکه سابقاً هم اشاره نمودم تغییر و تبدیل‌هایی در شغل‌ها و مناصب رسمی از خود والی تا مأموران جزء گمرک پیش می‌آید. گزارش کنسولی از استراباد در سال ۱۸۸۲ ماوقع را چنین شرح می‌دهد:

« چون متصدیان اطمینان ندارند که تا چه مدتی مصدر کار خواهند بود، جهد بسیار دارند که در مدت تصدی آنچه مقدور باشد وجه و مال فراهم سازند. از این رو مأموران گمرک آماده‌اند اجناس را با مبلغی کمتر از عوارض مقرر گمرکی ترخیص نمایند. لذا در تمام بنادری که اجناس از آنجا صادر می‌شود چانه‌زدن سرتب بین تجار و اجازه داران گمرکی مرسوم است. بازرگان متصدی را تهدید می‌کنند که اگر با حد اقل عوارض کالای او را اجازه صدور ندهد صبر خواهد کرد تا متصدی جدید تعیین شود آنگاه جنس خود را صادر خواهد کرد، و با این ترتیب مأمور گمرک عوارض را به حد اقل پائین می‌آورد.»

وارد کنندگان نیز همین معامله را با اجاره دارگمرک تکرار می کنند و پس از آنکه از تقلیل کلی عوارض گمرک اطمینان یافتند جنس خود را به بندر این گمرکخانه وارد می کنند.

ذیلا جدولی از وجوه دریافتی دولت بابت اجاره داری گمرک در ده سال گذشته ضمیمه و معادل مبالغ را هم با نرخ رسمی به لیره ذکر می کنم. در هر مورد باید ب خاطر داشت که بعد از اضافه کردن ۳ درصد، مبلغ مورد محاسبه تجارتنی بدست خواهد آمد:

سال	درآمد دولتی به تومان	نرخ لیره به قران	مبلغ به لیره
۱۷۸۰-۱۸۷۹	۶۰۶۴۰۰	$۲۷ \frac{۵}{۸}$ قران	۲۳۶,۴۰۰
۱۸۸۱-۱۸۸۰	۷۰۸۶۲۹	» $۲۷ \frac{۱}{۴}$	۲۵۷,۷۰۰
۱۸۸۲-۱۸۸۱	۷۸۵۲۹۰	» $۲۷ \frac{۷}{۸}$	۲۸۱,۶۰۰
۱۸۸۳-۱۸۸۲	۸۰۷۷۷۰	» $۲۸ \frac{۵}{۸}$	۲۸۱,۴۰۰
۱۸۸۴-۱۸۸۳	۸۱۴۰۰۰	» ۲۹	۲۸۰,۷۰۰
۱۸۸۵-۱۸۸۴	۸۰۶۰۰۰	» $۳۰ \frac{۱}{۴}$	۲۶۴,۲۶۲
۱۸۸۶-۱۸۸۵	۸۳۸۰۰۰	» $۳۳ \frac{۱}{۵}$	۲۵۰,۱۵۰
۱۸۸۷-۱۸۸۶	۸۵۰۰۰۰	» $۳۳ \frac{۱}{۴}$	۲۵۳,۷۳۰
۱۸۸۸-۱۸۸۷	۸۲۰۰۰۰	» ۳۴	۲۴۱,۱۷۶
۱۸۸۹-۱۸۸۸	۸۰۰۰۰۰	» ۲۴	۲۳۵,۲۹۴

از مبلغ ۸۰۰,۰۰۰ تومان که در آخرین سال مذکور بابت گمرک دریافت شده است ۲۹۴,۰۰۰ تومان در تهران و بقیه در بنادر خلیج فارس و شهرهای مرزی بدست آمده است. عواید گمرکی به فرمان همایونی صرف پرداخت مخارج حرم سرا و خانواده شاه می شود.

ع - اجاره بها و کرایه ها - قلم بعدی با عطف به جدول در آمد ایران که ذیلا بیان خواهد شد بهتر واضح خواهد گردید. این ارقام از عایدات

دستگاههای مختلف و تأسیسات و امتیازاتی نقل شده است که بدولت تعلق دارد و باجاره واگذار می شود، از قبیل پست و تلگراف و ضرابخانه و معادن و غیره. در سال ۹ - ۱۸۸۸ مبلغی که از این چند بابت عاید شده ۱۰۷۰۰۰ تومان بوده. حدس من این است که این ارقام در آینده بوجه قابل ملاحظه ای ترقی خواهد کرد. یکی از آن جهت که اعلیحضرت امتیازاتی بشرکتهای اروپائی اعطا کرده اند و از بهره های سالانه آنها (مانند امتیازبانک شاهی و شرکت معادن) عاید خزانه دولتی خواهد گردید. اگر تأسیسات مزبور بطوری که انتظارهم میرود سود بدهند خزانه شاهی نیز بهره مند خواهد شد، و این غیر از وجه نقد حق امتیازی است که به پادشاه تقدیم و برحسب معمول بی سرو صدا به کیسه همایونی وارد می شود.

II - عایدات نامرتب:

۱ - بمصادره های عمومی - در آمد نامرتب یا سیورسات مبلغی است که عنفاً و ناگهانی جهت رفع پاره ای احتیاجات فوری اخذ و یا تهرماً تحت لفافه هدیه و پیشکش تحصیل می شود. این کار موجب فشار و اجحاف بسیار نسبت بافراد عامه می شود، و در سابق وضع از این هم بدتر بود، چه با آنکه ظاهراً چنین می نماید که مبلغ مزبور از کیسه اعیان توانگر و عمال تبهکار اداری پرداخت می گردد، که احدی را از این بابت تأسفی نیست، ولی در واقع از جیب زارع بی مایه خارج و بنا بر مراتب طبقاتی بارسنگین این گونه تحمیلات سرانجام برشانه او وارد می شود. از این قبیل در آمدهای اتفاقی قلدرانه ترین و ظالمانه ترین بنام صادر مشهور و آن نوعی باج و تحمیل خاص سر زمین ایران است که از یک ناحیه یا ولایت و یا شاید همه مملکت گرفته می شود، تاوجه هزینه مخصوص مانند مخارج جنگ یا افزایش نیروی نظامی یا تأسیسات عام المنفعه و یا تعمیر کاخ های سلطنتی که غالباً پیش می آید، یا پذیرائی سفرا یا هزینه رسمی والی و مأموران دولتی فراهم گردد.

معمولاً مبلغ معینی بوسیله حاکم ولایت یا بلوک بدولت پرداخت می شود که وی در طرز وصول کردن آن از مردم مختار است، و قاعده و ترتیبی هم در کار

نیست. می‌توان این وجوه را که در واقع از کیسه افراد عادی پرداخت می‌شود، نوعی مالیات بر درآمد تصاعدی پنداشت که بر حسب وضع مالی کسانی که از آنها مطالبه می‌شود تحصیل می‌گردد. سال گذشته (۱۸۹۱) چنین مالیاتی بر ناحیه‌ای در جنوب تبریز تحمیل شد تا صرف هزینه اعزام نفرات نظامی به ساوجبلاغ در جنگ با کردها شود. از این قبیل مالیات یکی هم وقتی دریافت می‌دارند که حاکم یا والی بقصد بازرسی قسمتی از قلمرو فرمانداری خود می‌رود. اولاً همه گونه لوازم و احتیاجات جناب والی را از ناحیه سکنه فراهم می‌کنند، سپس آنچه اضافه بماند به اهل ده فروخته می‌شود، یعنی در واقع ایشان ناچار می‌شوند چیزی را که خود مفت داده بودند خریداری نمایند.

۲ - پیشکشی‌های نوروزی - مبالغی که حضرت شهریار در عید نوروز برای رفع رنجش و کدورت خاطر شاهانه و یا ابراز عنایت ملوکانه دریافت می‌نمود سابقاً از اقلام عمده درآمد شاهی بشمار میرفت. ملکم اظهار عقیده کرد که ارزش آن در عهد فتحعلی شاه که بمناسبت پول دوستی سخت مشهور بود، به ۱۲۰۰۰۰ لیره می‌رسید. اما این نظریه و رقم او بطور کلی در مورد عایدات ایران جنبه مبالغه داشت.

فریزر که همزمان او بود، آنرا به رقم متوازن تر ۱۰۰۰۰۰ تا ۱۲۰۰۰۰۰ تومان اظهار کرد که با نرخ تسعیر (هر تومان ۱۲ شلینگ) ۶۰۰۰۰ تا ۷۲۰۰۰۰ لیره می‌شود.

مکدونالد کی‌نر جمع پیشکشی‌های سالانه به حضور ملوکانه را ۴۳۰۰۰ تومان نوشت. این مبالغ هنگفت طی سالهای اخیر سخت کاهش یافته، و طرق هوشمندانه تری برای تحمیل مالیات بر ثروتهای کلان رسمی یا به عبارت دیگر دستبرد رسمی پیدا شده است. جمع عایدات همایونی از بابت پیشکشی‌های نوروز و میلاد نبی در سال ۹ - ۱۸۸۹ بنا بر ارقامی که باین جانب اظهار کرده‌اند ۱۲۰۰۰۰ تومان شد که مطابق نرخ تسعیر در همان موقع ۳۵۸۰۰ لیره بوده است که گمان نمی‌رود مقرون به صحت باشد.

۳ - پیشکشی‌های فوق‌العاده - ملکم ارزش اقلام تقدیمی به حضور همایونی را بابت جریمه و مصادره و انعام و غیره معادل نصف پیشکشی‌های مرتب روز مولود تخمین زده بود، ولی در واقع برای بر آورد مبلغ جدید وسیله‌ای در دست نیست، زیرا که بصورت خصوصی تقدیم و بی‌سر و صدا به خزانه بی انتها وصامت پادشاه وارد می‌شود. و می‌توان اضافه نمود که در وضع و حال فعلی نیر به نحوی از انحاء تقدیم پیشکشی از ضروریات عمده است، زیرا که این تنها سر و محلی است که پادشاه قادر است از عهده پرداخت مصارف فوق‌العاده ملی مانند خرید اسلحه و کار جنگ بر آید، و باید یاد آوری نمود که تمام هزینه‌های عمومی بوسیله موجودی ملی یا وام عمومی تأمین نمی‌شود، بلکه از کیسه اختصاصی شاه قابل پرداخت می‌باشد، نظریات او (ملکم) بی‌بج عنوان و ملاحظه قابل قبول نمی‌نماید.

تنزل پول رایج - پیش از اینکه ارقام و جزئیات در آمد و مخارج دوره فعلی را ذکر کنم بهتر است این نکته را هم برای جلوگیری از بروز اشتباه درحین مقایسه خاطر نشان سازم که عواید به قران یا تومان که ده قران است، در تمام اظهار نظرها در پانزده سال اخیر علامت افزایش نشان می‌دهد، ولی این اضافه بواسطه تنزل پیوسته پول نقره که در این اواخر قابل جلوگیری به نظر نمی‌رسد، فقط ظاهری بوده است. در سال ۱۸۷۵ که ۲۵ قران یک لیره بود، در آمد تخمینی ۴۷۵۰۰۰۰ تومان برابر ۱۱۹۰۰۰۰۰ لیره شد، اما هنگامی که قران معادل هر ۳۵ قران یک لیره تنزل نموده است، در آمد ملی ۵۰۰۰۰۰۰۰ تومان که از لحاظ صورت نمودار سه ربع میلیون (تومان) افزایش است، فقط معادل با ۱۱۵۷۵۰۰۰ لیره شده است.

مازاد - اضافه مزبور را سه موجب تقلیل می‌دهد: ۱ - بالغ بر ۸۰۰۰۰۰۰۰ قران در سال از بابت بودجه عایدات ۲ - مخارج ساختمان و تعمیرات قصرهای شاهی در حوالی تهران، هر ساله در حدود ۱۱۰۰۰۰۰۰ قران ۳ - مخارج غیر مترقب برای خرید اسلحه و سفرهای درباری و دیگر هزینه‌ها که بر اثر فرستادن

جدول زیر صورت حساب بودجه ایران در سال ۸۹-۸۸ می باشد که از منابع رسمی بدست آمده است
۱ - درآمد حاصله از گمرک و مالیاتها

نام شهرستان یا بخش	پرداخت نقدی	پرداخت جنسی						مجموع	تقدیر	تقسیم	جمع کل درآمد
		خروداد با ۶۴۹ برت	خرورار	خرورار	خرورار	خرورار	خرورار				
۱ - تهران و حومه	۴,۲۳۸,۷۲۰	۲۹۳	۹۱	۲,۲۵۰	۷۵	۱۳,۴۰۰	۱,۰۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۴,۲۳۹,۰۰۰	
۲ - آذربایجان	۷,۸۶۱,۱۲۰	۴,۸۷۲	۱۰۰	۲۲۹	۱۱,۶۹۹	۶۰,۱۲۳	۸,۸۷۲	۱۰۰	۱۰۰	۷,۸۶۱,۱۲۰	
۳ - خراسان	۵,۸۲۶,۱۸۶	۶,۰۱۲,۳	۷,۷۰۰	۱,۶۴۲,۴۰۲	۸,۸۵۵	۳,۷۹۱,۲۰۲	۱۸,۵۰۸	۱۹,۷۰۳	۲,۲۱۵,۳۴۲	۵,۸۲۶,۱۸۶	
۴ - فارس	۳,۷۹۱,۲۰۲	۳,۷۹۱,۲۰۲	۳,۷۹۱,۲۰۲	۳,۷۹۱,۲۰۲	۳,۷۹۱,۲۰۲	۳,۷۹۱,۲۰۲	۳,۷۹۱,۲۰۲	۳,۷۹۱,۲۰۲	۳,۷۹۱,۲۰۲	۳,۷۹۱,۲۰۲	
۵ - اصفهان	۳,۷۹۱,۲۰۲	۳,۷۹۱,۲۰۲	۳,۷۹۱,۲۰۲	۳,۷۹۱,۲۰۲	۳,۷۹۱,۲۰۲	۳,۷۹۱,۲۰۲	۳,۷۹۱,۲۰۲	۳,۷۹۱,۲۰۲	۳,۷۹۱,۲۰۲	۳,۷۹۱,۲۰۲	
۶ - کرمان و بلوچستان	۳,۷۹۱,۲۰۲	۳,۷۹۱,۲۰۲	۳,۷۹۱,۲۰۲	۳,۷۹۱,۲۰۲	۳,۷۹۱,۲۰۲	۳,۷۹۱,۲۰۲	۳,۷۹۱,۲۰۲	۳,۷۹۱,۲۰۲	۳,۷۹۱,۲۰۲	۳,۷۹۱,۲۰۲	
۷ - خوزستان	۱,۴۲۷,۲۵۹	۱,۴۲۷,۲۵۹	۱,۴۲۷,۲۵۹	۱,۴۲۷,۲۵۹	۱,۴۲۷,۲۵۹	۱,۴۲۷,۲۵۹	۱,۴۲۷,۲۵۹	۱,۴۲۷,۲۵۹	۱,۴۲۷,۲۵۹	۱,۴۲۷,۲۵۹	
۸ - گیلان	۳,۴۵۰,۰۰۰	۳,۴۵۰,۰۰۰	۳,۴۵۰,۰۰۰	۳,۴۵۰,۰۰۰	۳,۴۵۰,۰۰۰	۳,۴۵۰,۰۰۰	۳,۴۵۰,۰۰۰	۳,۴۵۰,۰۰۰	۳,۴۵۰,۰۰۰	۳,۴۵۰,۰۰۰	
۹ - سائزندان	۱,۳۹۳,۴۷۰	۱,۳۹۳,۴۷۰	۱,۳۹۳,۴۷۰	۱,۳۹۳,۴۷۰	۱,۳۹۳,۴۷۰	۱,۳۹۳,۴۷۰	۱,۳۹۳,۴۷۰	۱,۳۹۳,۴۷۰	۱,۳۹۳,۴۷۰	۱,۳۹۳,۴۷۰	
۱۰ - کردستان	۶۷۳,۴۵۷	۶۷۳,۴۵۷	۶۷۳,۴۵۷	۶۷۳,۴۵۷	۶۷۳,۴۵۷	۶۷۳,۴۵۷	۶۷۳,۴۵۷	۶۷۳,۴۵۷	۶۷۳,۴۵۷	۶۷۳,۴۵۷	
۱۱ - لرستان	۵۹۱,۲۵۳	۵۹۱,۲۵۳	۵۹۱,۲۵۳	۵۹۱,۲۵۳	۵۹۱,۲۵۳	۵۹۱,۲۵۳	۵۹۱,۲۵۳	۵۹۱,۲۵۳	۵۹۱,۲۵۳	۵۹۱,۲۵۳	
۱۲ - ارواک - کوزان - نراهان	۵۹۱,۲۵۳	۵۹۱,۲۵۳	۵۹۱,۲۵۳	۵۹۱,۲۵۳	۵۹۱,۲۵۳	۵۹۱,۲۵۳	۵۹۱,۲۵۳	۵۹۱,۲۵۳	۵۹۱,۲۵۳	۵۹۱,۲۵۳	
محلات - ساوه	۷۲۷,۳۵۷	۷۲۷,۳۵۷	۷۲۷,۳۵۷	۷۲۷,۳۵۷	۷۲۷,۳۵۷	۷۲۷,۳۵۷	۷۲۷,۳۵۷	۷۲۷,۳۵۷	۷۲۷,۳۵۷	۷۲۷,۳۵۷	
۱۳ - بروجرد	۶۰۹,۵۷۳	۶۰۹,۵۷۳	۶۰۹,۵۷۳	۶۰۹,۵۷۳	۶۰۹,۵۷۳	۶۰۹,۵۷۳	۶۰۹,۵۷۳	۶۰۹,۵۷۳	۶۰۹,۵۷۳	۶۰۹,۵۷۳	
۱۴ - یزد	۱,۷۹۱,۲۰۲	۱,۷۹۱,۲۰۲	۱,۷۹۱,۲۰۲	۱,۷۹۱,۲۰۲	۱,۷۹۱,۲۰۲	۱,۷۹۱,۲۰۲	۱,۷۹۱,۲۰۲	۱,۷۹۱,۲۰۲	۱,۷۹۱,۲۰۲	۱,۷۹۱,۲۰۲	
۱۵ - کرمانشاه	۹۳۶,۹۳۵	۹۳۶,۹۳۵	۹۳۶,۹۳۵	۹۳۶,۹۳۵	۹۳۶,۹۳۵	۹۳۶,۹۳۵	۹۳۶,۹۳۵	۹۳۶,۹۳۵	۹۳۶,۹۳۵	۹۳۶,۹۳۵	
۱۶ - خمنه	۸۱۹,۸۸۸	۸۱۹,۸۸۸	۸۱۹,۸۸۸	۸۱۹,۸۸۸	۸۱۹,۸۸۸	۸۱۹,۸۸۸	۸۱۹,۸۸۸	۸۱۹,۸۸۸	۸۱۹,۸۸۸	۸۱۹,۸۸۸	
۱۷ - قزوین	۹۵۳,۰۱۸	۹۵۳,۰۱۸	۹۵۳,۰۱۸	۹۵۳,۰۱۸	۹۵۳,۰۱۸	۹۵۳,۰۱۸	۹۵۳,۰۱۸	۹۵۳,۰۱۸	۹۵۳,۰۱۸	۹۵۳,۰۱۸	
۱۸ - استرآباد	۱۷۱,۸۹۹	۱۷۱,۸۹۹	۱۷۱,۸۹۹	۱۷۱,۸۹۹	۱۷۱,۸۹۹	۱۷۱,۸۹۹	۱۷۱,۸۹۹	۱۷۱,۸۹۹	۱۷۱,۸۹۹	۱۷۱,۸۹۹	
۱۹ - بسطام و شاهرود	۹۳۳,۳۶۶	۹۳۳,۳۶۶	۹۳۳,۳۶۶	۹۳۳,۳۶۶	۹۳۳,۳۶۶	۹۳۳,۳۶۶	۹۳۳,۳۶۶	۹۳۳,۳۶۶	۹۳۳,۳۶۶	۹۳۳,۳۶۶	
۲۰ - ستان و داسغان	۲۸۰,۷۲۸	۲۸۰,۷۲۸	۲۸۰,۷۲۸	۲۸۰,۷۲۸	۲۸۰,۷۲۸	۲۸۰,۷۲۸	۲۸۰,۷۲۸	۲۸۰,۷۲۸	۲۸۰,۷۲۸	۲۸۰,۷۲۸	
۲۱ - قم	۲۹۳,۶۲۰	۲۹۳,۶۲۰	۲۹۳,۶۲۰	۲۹۳,۶۲۰	۲۹۳,۶۲۰	۲۹۳,۶۲۰	۲۹۳,۶۲۰	۲۹۳,۶۲۰	۲۹۳,۶۲۰	۲۹۳,۶۲۰	
۲۲ - کاشان	۷۱۲,۰۰۰	۷۱۲,۰۰۰	۷۱۲,۰۰۰	۷۱۲,۰۰۰	۷۱۲,۰۰۰	۷۱۲,۰۰۰	۷۱۲,۰۰۰	۷۱۲,۰۰۰	۷۱۲,۰۰۰	۷۱۲,۰۰۰	
۲۳ - گلپایگان و خراسان	۲۲۵,۸۱۱	۲۲۵,۸۱۱	۲۲۵,۸۱۱	۲۲۵,۸۱۱	۲۲۵,۸۱۱	۲۲۵,۸۱۱	۲۲۵,۸۱۱	۲۲۵,۸۱۱	۲۲۵,۸۱۱	۲۲۵,۸۱۱	
۲۴ - کمر	۹۱۰,۴۱۱	۹۱۰,۴۱۱	۹۱۰,۴۱۱	۹۱۰,۴۱۱	۹۱۰,۴۱۱	۹۱۰,۴۱۱	۹۱۰,۴۱۱	۹۱۰,۴۱۱	۹۱۰,۴۱۱	۹۱۰,۴۱۱	
۲۵ - کروس	۱۲۹,۹۲۵	۱۲۹,۹۲۵	۱۲۹,۹۲۵	۱۲۹,۹۲۵	۱۲۹,۹۲۵	۱۲۹,۹۲۵	۱۲۹,۹۲۵	۱۲۹,۹۲۵	۱۲۹,۹۲۵	۱۲۹,۹۲۵	
۲۶ - همدان	۱۳۷,۶۳۵	۱۳۷,۶۳۵	۱۳۷,۶۳۵	۱۳۷,۶۳۵	۱۳۷,۶۳۵	۱۳۷,۶۳۵	۱۳۷,۶۳۵	۱۳۷,۶۳۵	۱۳۷,۶۳۵	۱۳۷,۶۳۵	
۲۷ - ملایر و تویسرکان	۲۰۴,۷۰۹	۲۰۴,۷۰۹	۲۰۴,۷۰۹	۲۰۴,۷۰۹	۲۰۴,۷۰۹	۲۰۴,۷۰۹	۲۰۴,۷۰۹	۲۰۴,۷۰۹	۲۰۴,۷۰۹	۲۰۴,۷۰۹	
۲۸ - نهاوند	۲۸۰,۳۰۳	۲۸۰,۳۰۳	۲۸۰,۳۰۳	۲۸۰,۳۰۳	۲۸۰,۳۰۳	۲۸۰,۳۰۳	۲۸۰,۳۰۳	۲۸۰,۳۰۳	۲۸۰,۳۰۳	۲۸۰,۳۰۳	
۲۹ - نطنز	۲۱۱,۵۸۹	۲۱۱,۵۸۹	۲۱۱,۵۸۹	۲۱۱,۵۸۹	۲۱۱,۵۸۹	۲۱۱,۵۸۹	۲۱۱,۵۸۹	۲۱۱,۵۸۹	۲۱۱,۵۸۹	۲۱۱,۵۸۹	
۳۰ - اسدآباد	۲۳۴,۴۵۵	۲۳۴,۴۵۵	۲۳۴,۴۵۵	۲۳۴,۴۵۵	۲۳۴,۴۵۵	۲۳۴,۴۵۵	۲۳۴,۴۵۵	۲۳۴,۴۵۵	۲۳۴,۴۵۵	۲۳۴,۴۵۵	
۳۱ - چوشقان	۷۳۳,۰۰۲	۷۳۳,۰۰۲	۷۳۳,۰۰۲	۷۳۳,۰۰۲	۷۳۳,۰۰۲	۷۳۳,۰۰۲	۷۳۳,۰۰۲	۷۳۳,۰۰۲	۷۳۳,۰۰۲	۷۳۳,۰۰۲	
۳۲ - خوار	۹۶۷,۰۰۲	۹۶۷,۰۰۲	۹۶۷,۰۰۲	۹۶۷,۰۰۲	۹۶۷,۰۰۲	۹۶۷,۰۰۲	۹۶۷,۰۰۲	۹۶۷,۰۰۲	۹۶۷,۰۰۲	۹۶۷,۰۰۲	
۳۳ - خرقات	۵۱۰,۱۰۲	۵۱۰,۱۰۲	۵۱۰,۱۰۲	۵۱۰,۱۰۲	۵۱۰,۱۰۲	۵۱۰,۱۰۲	۵۱۰,۱۰۲	۵۱۰,۱۰۲	۵۱۰,۱۰۲	۵۱۰,۱۰۲	
۳۴ - دماوند	۲۲۹,۹۱۰	۲۲۹,۹۱۰	۲۲۹,۹۱۰	۲۲۹,۹۱۰	۲۲۹,۹۱۰	۲۲۹,۹۱۰	۲۲۹,۹۱۰	۲۲۹,۹۱۰	۲۲۹,۹۱۰	۲۲۹,۹۱۰	
۳۵ - طالقان	۴۸۳,۳۰۰	۴۸۳,۳۰۰	۴۸۳,۳۰۰	۴۸۳,۳۰۰	۴۸۳,۳۰۰	۴۸۳,۳۰۰	۴۸۳,۳۰۰	۴۸۳,۳۰۰	۴۸۳,۳۰۰	۴۸۳,۳۰۰	
۳۶ - کنگاور	۱۷,۶۷۱	۱۷,۶۷۱	۱۷,۶۷۱	۱۷,۶۷۱	۱۷,۶۷۱	۱۷,۶۷۱	۱۷,۶۷۱	۱۷,۶۷۱	۱۷,۶۷۱	۱۷,۶۷۱	
۳۷ - فیروزکوه	۱۵۰,۷۱۶	۱۵۰,۷۱۶	۱۵۰,۷۱۶	۱۵۰,۷۱۶	۱۵۰,۷۱۶	۱۵۰,۷۱۶	۱۵۰,۷۱۶	۱۵۰,۷۱۶	۱۵۰,۷۱۶	۱۵۰,۷۱۶	
۳۸ - چهارده کلاته	۱۰,۸۹۲	۱۰,۸۹۲	۱۰,۸۹۲	۱۰,۸۹۲	۱۰,۸۹۲	۱۰,۸۹۲	۱۰,۸۹۲	۱۰,۸۹۲	۱۰,۸۹۲	۱۰,۸۹۲	
جمع کل	۴۱,۰۷۶,۷۵۷	۴۱,۰۷۶,۷۵۷	۴۱,۰۷۶,۷۵۷	۴۱,۰۷۶,۷۵۷	۴۱,۰۷۶,۷۵۷	۴۱,۰۷۶,۷۵۷	۴۱,۰۷۶,۷۵۷	۴۱,۰۷۶,۷۵۷	۴۱,۰۷۶,۷۵۷	۴۱,۰۷۶,۷۵۷	

۱ - نرخ دولتی برنج با پوست که شلوک نامیده می شود خرواری بیست قران است که معادل با ۶۴۹ پوند می باشد.
۲ - وزن یک خروار در آذربایجان معادل ۹۷۴ پوند می باشد.
۳ - طبق مقررات این قیمتها بین ۱۵ تا ۲۵ درصد کمتر از قیمت جاری بازار است.

درآمدهای حاصله از منابع دیگر

قران	—	قران	—
۵,۰۰۰	۱۱ - قبیلۀ زرگر	۲۵۰,۰۰۰	۱ - مؤسسۀ ضرابخانه
۱۲۰,۰۰۰	۱۲ - کوره های آجرپزی تهران	۱۰۰,۰۰۰	۲ - تلگراف
۶۵,۰۰۰	۱۳ - باغهای سلطنتی	۸۰,۳۴۸	الف - تلگراف ایرانی
۱۰,۰۰۰	۱۴ - زیارتگاه شهید	۱۲,۰۰۰	ب - کمپانی تلگراف هند و اروپا
۱۴۷,۰۰۰	۱۵ - معادن	۱۳,۰۰۰	۳ - پست
۱,۵۰۰	۱۶ - معدن زغال سنگ	۲,۰۰۰	۴ - گذرنامه
۸۰,۰۰۰	۱۷ - کشتارگاه تهران	۲,۰۰۰	۵ - اجاره بهای اسکله بندرعباس
۱۶,۲۵۰	۱۸ - کشتارگاه تهران	۵,۰۰۰	۶ - اجاره بهای قهوه خانه
۵۲,۵۰۰	۱۹ - هدایای میلاد پیغمبر، «عیدسولود»	۵,۰۰۰	۷ - دوشان تپه
۶۶,۰۰۰	۲۰ - هدایای در روز اول سال، عید نوروز	۵,۰۰۰	۸ - مطبوعات
۱,۱۹۱,۷۷۶	جمع کل درآمدهای حاصله از منابع دیگر	۲,۰۰۰	۹ - کاروانسراهای راه قم
		۳۰,۰۰۰	۱۰ - تلگرافخانه جاسک - گوادر
		۱۰,۹۷۸	۱۱ - قبایل چادر نشین نزدیک تهران

حاصل جمع کل درآمدها
۱ - مالیاتهای پرداختی نقدی ۲۶,۰۷۶,۷۵۷
» جنسی ۱۰,۰۰۰,۹۸۳
گمرکات ۸,۰۰۰,۰۰۰
۲ - درآمدهای حاصله از منابع دیگر ۴,۱۷۷,۷۴۰
جمع کل درآمد ایران ۱,۱۹۱,۷۵۶
بنارخ تبدیلی هرلیره در سال ۱۸۸۸ مبلغ ۳۳ ریال و نیم ۵۵,۳۶۹,۵۱۶
۱ لیره انگلیسی ۱,۱۶۰,۲۸۲

هزینه ها

I - مخارج محلی که در شهرستانها و بخشها از درآمد کسر می شود.
۱ - حق الحکومه، عوارض حکام که برای گردآوری درآمد به آنان پرداخت میگردد.
۲ - تخفیفات، تخفیفی است که به علت بدی محصول، فقر دهکده یا بخش منظور می شود.
۳ - صرف تعمیر، مخارج تعمیر و نگاهداری ساختمانهای دولتی.
۱ - مقامات دیگر چنین گویند که اقلام مربوط به گذرنامه و کشتارگاه ستون بالا را خیلی کمتر از مقدار حقیقی ذکر کرده اند و بعلاوه درآمدهای زیر از قلم افتاده اند:
مالیات قهوه خانه ها ۴۰۰,۰۰۰ قران، اجاره شیلات بندرانزلی ۸۰۰,۰۰۰ قران، اجاره بهای جنگل شمشاد ۱۷۰,۰۰۰ قران، بازار تهران ۱۰,۰۰۰ قران، مالیات برانگور (۴).

II - سایر مخارج

ارتش ، شامل جیره جنسی و مستمري افسران	۱۸۰,۰۰۰,۰۰۰	تاران
نیروی دریائی	۱۰۰,۰۰۰,۰۰۰	»
ادارات امور خارجه ، سفیر قسطنطنیه و وزرای مخارج لندن ، پاریس ، برلن ، وین ، سن پترزبورگ ، تونسول	۱۶۰,۰۰۰,۰۰۰	»
ژنرال ، تونسول و نایب قسول نقاط مختلف ، نمایندگان امور خارجه و کارمندان تهران	۱۶۰,۰۰۰,۰۰۰	»
تخصیص داران ، نویسندگان ، محاسبین ، مشایخ ادارات مختلف ، روحانیون و معاضد	۱۶۰,۰۰۰,۰۰۰	»
مدارس عالی	۴۰,۰۰۰,۰۰۰	»
مستمری مستخدمین دولت ، وزراء و غیره	۸۶,۰۰۰,۰۰۰	»
مستمری نچهای انقائی و ایرانی	۲۰,۰۰۰,۰۰۰	»
عائذ تقدی ایل قاچار	۶۰,۰۰۰,۰۰۰	»
مدد معاش شاهزادگان اندرون سلطنتی	۳۶,۰۰۰,۰۰۰	»
تأمینات شاهی ، پول چیب ، حرم ، محافظین و غیره	۵۰,۰۰۰,۰۰۰	»
جمع	۳,۹۶,۶۰۰,۰۰۰	»
جمع کل		
۱- مخارج و هزینه های محلی	۲,۶۳,۳۶۴,۶۷۲	»
۲- سایر مخارج	۳۹,۶۰۰,۰۰۰	»
جمع مخارج	۳,۰۲۲,۹۶۴,۶۷۲	تاران
با نرخ تبدیلی هر لیره در سال ۱۸۸۸ مبلغ ۳۳ ریال و نیم	۱,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰	لیره انگلیسی
بطور خلاصه		
جمع کل درآمد	۵,۰۳۶,۹۰۱,۶	تاران
جمع کل مخارج	۴,۲۱۳,۳۳۶,۶۷۲	»
مازاد	۸۲۳,۵۶۴,۹۲۸	»

نام شهرستان یا بخش	حق الحکومه		تخلفیات		صرف تعمیر		جمع کل مبلغی که از درآمد شهرستان بایشن برای مخارج محلی برداشت شده است
	تقد	غله و حیوانات	تقد	غله و حیوانات	تقد	غله و حیوانات	
۱- تهران و منضحات	۳۲,۲۱۳۲	—	۳۲,۹۷۰	۷۰۰	۲,۰۰۰	—	۱۷,۶۰۱,۰۰۰
۲- خالصیات دولتی	—	—	۱۱,۳۸۷	۴۷۸	—	—	۱۰۰,۰۰۰,۰۰۰
۳- آذربایجان	۱۴۳,۶۰۰	—	۱۲۹,۸۰۸	۱,۹۲۸	۸,۶۶۰	—	۴۰,۸۶۱,۷
۴- خراسان	۴۵,۰۰۰	—	—	—	—	—	۴,۰۰۰,۰۰۰
۵- لارس	۸۹,۲۶۰	۲۰۰	۶۳,۶۵۸	۱۷۸	۲,۴۶۰	—	۷۴,۳۱۸
۶- اصفهان	—	—	۸۹,۴۵۰	—	۳۲,۱۷۰	—	۱۲۳,۶۷۶
۷- کرمان و بلوچستان	۱۲,۰۰۰	۲۸۷	۱۳,۲۰۰	۲۵	۱۹,۲۰۰	—	۵۷,۹۴۵
۸- خوزستان	۱۸,۵۰۰	—	—	—	۲,۷۸۰	—	۲۱,۷۶۳
۹- گیلان	۳۰,۲۰۰	—	۲۰,۴۰۰	—	۱۰,۲۸۰	—	۲۱,۶۲۰
۱۰- مازندران	۲۴,۵۰۰	—	۱۳,۲۲۲	—	۲,۰۷۰	—	۴,۸۸۲
۱۱- کردستان	۲۹,۶۵۰	—	—	—	۷,۶۵۰	—	۳۷,۳۰۰
۱۲- لرستان	۱۰,۹۳۵	—	۱۴,۵۲۴	—	۶,۸۰۰	—	۱۶,۳۸۲
۱۳- اراک - کزاز ، نراهان - محلات - ساوه	۱۸,۴۰۰	۱۳۵	۲۷,۱۸۰	۱۲۵	۵,۲۰۰	—	۲۷,۶۰۰
۱۴- البرز	۱۰,۴۰۰	—	۴,۷۵۰	۳۸۰	۴۰۰	—	۶,۰۲۰
۱۵- یزد	۲,۵۳۲	—	۲۷,۹۸۷	—	۱,۰۰۰	—	۶,۸۹۷
۱۶- کرمانشاه	۹,۸۷۰	—	۴۲,۰۸۳	۶۷	۸,۱۰۴	—	۱۰,۰۰۰,۰۰۰
۱۷- خمسه	۸۰,۶۰۰	—	۹,۴۳۰	۲۵۶	۵,۴۰۰	—	۲۷,۲۶۲
۱۸- قزوین	—	—	۱۲,۸۲۰	۸۷	۴,۷۰۰	—	۱۹,۲۲۸
۱۹- استراباد	—	—	۱۲,۶۰۰	۱,۵۱۲	۱,۶۴۴	—	۱۴,۸۱۰
۲۰- بسطام و شاهرود	۳,۰۴۴	—	۷۰۸	۱۳۰	۱,۰۰۰	—	۱۲,۵۰۹
۲۱- سمنان و دامغان	۵,۲۰۰	—	۱,۴۷۴	۱۱۴	۱,۹۲۶	—	۱۲,۸۳۲
۲۲- قم	۱۰,۰۰۰	—	۴۳۴	۲	۲,۲۰۰	—	۱۳,۶۳۵
۲۳- کاشان	۶,۰۰۰	—	۲۴,۶۵۰	۱۱۳	۱,۶۶۰	—	۳,۵۸۲
۲۴- گلپایگان و خوانسار	۴,۶۰۰	—	۱۷,۸۸۰	۵۳۳	۱,۰۰۰	—	۴,۸۱۲
۲۵- کمره	۳,۲۰۰	—	۲۴۰	۶	—	—	۳,۶۰۰
۲۶- گروس	۲,۶۷۰	—	۳,۸۴۰	۱۷	۴۰۰	—	۷,۴۹۰
۲۷- همدان	۷,۹۶۰	—	۱۷,۷۳۰	۱۴۴	۱,۰۰۰	—	۲۱,۰۸۰
۲۸- ملایر و قویسرکان	۷,۷۳۰	—	۲,۱۵۰	۱۴	۱,۲۰۰	—	۱۱,۸۹۶
۲۹- نهاوند	۶,۴۰۰	—	۳۷,۰۴۰	۴۳۸	۲,۰۰۰	—	۵,۴۰۰
۳۰- نطنز	۳,۰۰۰	—	۱,۱۰۶	—	۱,۳۴۰	—	۸,۴۴۶
۳۱- اسد آباد	۷۵۰	—	۴۰۰	—	۲۶۰	—	۱,۴۱۰
۳۲- چوشقان	—	—	۱۲۰	—	—	—	۱۲۰
۳۳- خوار	۱,۳۵۰	—	۱۶,۶۱۰	۲۰۶	۴۵۰	—	۲۴,۷۷۵
۳۴- خرقان	۱,۶۸۰	—	—	—	—	—	۱,۶۸۰
۳۵- دماوند	۸۰۰	—	۲,۷۶۰	۸۳	۲۰۰	—	۶,۰۲۵
۳۶- طالقان	—	—	—	—	—	—	—
۳۷- کنگاور	۵۰۰	—	۱۳۶	۸	۲۵۰	—	۱,۱۱۱
۳۸- نیروکوه	۱,۴۵۰	—	—	—	۲۰۰	—	۲,۴۷۸
۳۹- چهارده کلانته	—	—	—	—	—	—	—
جمع کل هزینه محلی	۲,۶۳۳,۴۷۲						

۱- و نیز مقدار ۲۱۱۱ خوروا برنج .
 ۲- مبلغ ۱,۴۳۹,۰۰۰ تاران که برای حق الحکومه منظور گردیده شامل تاران حقوق - ایالت و وزیر آذربایجان و تاران کمک خرج پستخانه نیز میگردد .
 مبلغ ۸۱۹,۰۰۰ تاران « صرف تعمیر » شامل تاران برای آتشباری جشنها اختصاص داده شده است . فوق العاده مدد معاش و لیعهد از حقوق سایر اعضاء خانواده سلطنتی مجزا بوده و سالیانه ۴۰۰,۰۰۰ تاران می باشد .

لشکر به سرحدات جهت رام کردن قبایل سرکش مرزی و پذیرائی از سفرای خارجی و مانند آن^۱ پیش می‌آید.

مبلغ مازاد بواسطه عوامل ذیل افزایش می‌یابد: ۱ - پیشکشی‌های به حضور پادشاه از جانب حکام ولایات در موقع انتصاب ۲ - تقدیمی‌های دیگر که بنا بر اقدام افراد میرسد ۳ - مبالغی که پادشاه بمناسبت اعطای امتیاز به خارجی‌ها دریافت می‌دارد، و پرداخت‌های نقدی مرتب ناشی از امتیازات مزبور. کسر و کاهش در واقع بواسطه هزینه‌های غیر منتظره‌ای است که اگر با مازاد مذکور قابل رفع نباشد ناگزیر به مصادر هائی منجر خواهد گردید که اشاره نمودم.

افزافه کار در اثر پیشکشی‌های اتفاقی است که تعیین مقدار آن مقدور نیست. بعد از وضع همه مخارج اگر باز چیزی بماند به کیسه مخصوصی همایونی وارد و برگنجه و شمش‌های زر و سیم نیک انباشته وی مبالغ تازه افزوده می‌شود^۲. می‌گویند این مازاد هر سال به ۱۰۰۰۰۰ لیره بالغ می‌شود، اما چون تخمین مبالغ پیشکشی دوزازامکان است قبول نظریه مزبور خالی از محذور نیست، و گمان می‌کنم در آمد خالص همایونی بیشتر از این مبلغ باشد. شایعات در محافل رسمی ایران آن را تا ۲۰۰۰۰۰ تومان محسوب میدارند (که گمان می‌رود مقرون به صحت باشد) سهم ویژه همایونی را یک پنجم این مبلغ می‌پندارند، که نیمی از آن مختص مخارج اندرون است و بقیه در خزانه شاهی باقی می‌ماند.

مستمری‌ها - جزو اقلام مخارج مزبور مبلغ هنگفتی هم بابت مستمری‌ها صرف می‌شود. این سیستم از بدترین، ولی عزیزترین وضع خاص مالی ایران جدید است. عده مستمری بگیر خیلی زیاد است و پیوسته هم بیشتر می‌شود. علاقه

۱ - پذیرائی هر نماینده جدید دولت خارجی برای دولت ایران بطور متوسط ۱۰۰۰ تومان تمام می‌شود.
 ۲ - حداقل برآورد که شاید مطمئن‌ترین آن باشد، موجودی خزانه ثابت همایونی را به ارزش ۳۰۰۰۰۰۰ لیره اظهار کرده‌اند. از طرف دیگر منبع موثقی این مبلغ را در بیست سال پیش بشرح ذیل عنوان نمود:
 وجوه مسکوک ۱۰۰۰۰۰ لیره، اثاث و ظروف طلا ۵۰۰۰۰۰ لیره، جواهرات سلطنتی ۲۰۰۰۰۰۰ لیره جمع آن ۴۰۰۰۰۰۰ لیره.

سرشار هر فردی این است که بهر عنوانی که باشد حق مستمری احراز کند. درباره بعضی از ایشان این مزیت کم و بیش دایمی است.

بعد از وفات صاحب این امتیاز اعقاب او تلاش دارند که وارث این حق بشوند. احراز چنین توفیقی منوط به تقدیم مبلغی به حضور شهریار و کسر مبلغی هم از مستمری اصلی است، اما باز آن امتیاز بهیچ وجه مصون از خطر نیست، زیرا که علاقه‌مندان فراوانی جهت ربودن این حق در کمین نشسته‌اند و با یک دستخط مبارک مبنی بر اعطای این حق پس از فوت شدن گیرنده قبلی و خالی ماندن محل او، وضع تازه ایجاد می‌شود. از این رو اگر ورثه نفر قبلی حامیانی در دستگاه بالا داشته باشند که باید همراهی آنها را با صرف مبلغی تأمین نمود، مراد حاصل است و گرنه هنوز گیرنده سابق نفس واپسین را تمام نکرده است که طالب جدید پدر کفش او خواهد گذاشت.

لازمه این مستمری‌ها کار و شغل و خدمتی نیست. صدر اعظم اخیر میرزا یوسف که مقام مستوفی المعالکی داشت یعنی امور مالی در ید اختیار او بود قبل از فوت مستمری‌های متعدد در حق خود ترتیب داده بود. بواسطه اعمال نفوذهای مالی و وسایل دیگر پسر او که جوانکی بود سعی نمود مقام پدر را احراز کند. (هر چند که کارهای مالی را شخص دیگری برعهده داشت) و در نتیجه به تحصیل اکثر مزایای پدر خویش توفیق یافت. کسانی که منصب استیفا دارند امکان این قبیل کارهای نا صواب را فراوان دارند و برای خود و منسوبان انواع مزایا فراهم می‌سازند. یکی از اینان حقوق متعددی برای فرزند خود تأمین کرده بود باین ترتیب که نام واقعی او را با چند عنوان از قبیل ملا علی، میرزاعلی، علی آقا و علی خان وانمود کرد. رسم مستمری در دستگاه ایرانی، خون آشام و آفت جان مملکت است.

معایب ترتیب مالیاتی فعلی - سیستم مالیاتی که شرح داده ام در ایران جاری است آشکارا سراسر خطاست، هم اصلاً قرین بی عدالتی است و هم در عمل بی عیب نیست. قبل از هر حرفی باید گفت که تقریباً تمام آن بر طبقه پلازح تحمل

و سنگین ترین بار آن بر شانه طبقات تنگدست و کشاورز وارد می شود و در واقع باید اذعان نمود که زمین و تجارت خارجی تنها اقلام مشمول مالیات اند. شهرها و قراء و املاک شهری و ثروت و یا تجارت محلی سهم قابلی در ایجاد درآمد ملی ندارند و املاک، از قبیل مالیات بر درآمد یا مالیات منازل یا اسوا و یا خانه داری در است، حتی مبالغ سرشار که بشکل رشوه یا هدیه از طبقه اعیان توانگر و عمال رسمی اخذ می شود بهیچ وجه مالیات بر ثروت بشمار نمی رود، بلکه بدون چون و چرا تابع ابواب جمعی است که باید مشمول برآورد و اخذ مالیات شود.

این طرز عمل با آشفتگی وضع اداری در ایران (حاکم در عین حال هم آسر هم قاضی و هم تحصیلدار مالیاتی است) تسهیل و آسان می شود. در اثر سیستم نفرت انگیز اجاره داری، زارع بیچاره مبلغی را می پردازد که میگویند حتی از میزان مقرر قانونی بیشتر است و مبلغ اضافی هم به کیسه مأمور مالیاتی و اعیان پول دوست وارد می شود. این حضرات دستگاههای وسیع دارند و با اسراف و تجمل زندگی می کنند بدون اینکه از ناحیه ایشان مستقیماً دیناری به خزانه دولت عاید شود و اگر همین وجوهی که در حال حاضر به عنوان مالیات وصول می کنند بجای اینکه وسیله مداخل های گوناگون شود به خزانه دولت برسد و بنا بر ترتیب تصاعدی هر کس که غنی تر است مالیات بیشتری پرداخت کند عواید فعلی برای هزینه های عمومی که فعلاً بکلی مورد بی علاقهگی و غفلت است کافی خواهد بود و مازاد هم به کیسه همایونی خواهد رسید. هرگاه ترتیب عادلانه تری نیز در اخذ مالیات بدهند فرار طبقه توانگر جامعه هم از پرداخت مالیات مقدور نخواهد بود و شاید بدون زحمت تا حدود نصف میزان فعلی عایدات بیشتری وصول خواهد گردید.

ضرورت ارزیابی جدید - بوسیله افرادی صالح در ازای سبک نیم بند ارزیابی مالیات ارضی که در حال حاضر متداول است می توان سیستم جدیدی را معمول ساخت. منظورم این نیست که ترتیب واحد ارزیابی در سراسر مملکت قرین صلاح و یا اصلاً مقدور است. شرایط متفاوت فلاحی و محصولات مختلف و بعلاوه

عادات و اغراض محلی تعقیب چنین روشی را دور از صرفه و امکان خواهد نمود، ولی لاقلاً نوعی تساوی و تعادل باید در این زمینه پدید آورد.

کشت و کار در یک ولایت حتی اگر تابع سبک فلاحی متفاوت باشد نباید بیشتر و یا کمتر از ناحیه دیگر دچار بار مالیاتی گردد. بمنظور تجدید نظر متناسبی در طرز وصول مالیات ارضی ممیزی کردن املاک در سراسر کشور با همکاری مأموران ورزیده اروپائی از امور مقدماتی بسیار ضروری بشمار میرود، سپس باید ارزیابی تازه ای نیز در سراسر ممالک محروسه انجام داد و زمینه را جهت تجدید نظرهای متناوب در مواقع معین فراهم ساخت.

محاسبات عمومی - شیوه ای که جنبه علمی آن بیشتر و بی ترتیبی کار در آن کمتر باشد در مورد حفظ و اداره محاسبات عمومی یا ولایتی یا محلی اصلاح بسیار ضرور دیگر است. نخست باید هر متصدی کار را وادار کرد بودجه احتمالی راجع به ولایت یا دستگاه خود را در آغاز سال پیشنهاد کند. وقتی که صورتهای رسید ستون جداگانه در آمد و هزینه ترتیب داد که در حال حاضر غالباً در هم و آشفته و ناشی از این است که مبالغی بابت مخارج جمع کردن عواید از رقم در آمد کسر می شود. بعلاوه بعد از تنظیم محاسبات باید آنرا رسماً ممیزی و با مراقبت تمام اوراق مربوطه را نگاهداری کرد. در حال حاضر بیشتر متصدیان هنگام تغییر و انتقال منصب و مقام اوراق خود را پاره می کنند تا برگه و مدرکی راجع به خلاف کاری های خویش باقی نگذاشته باشند. این قبیل اصلاحات خواه در طرز عمل و یا سرشکن مالیاتی موجب افزایش حیرت انگیزی در مقدار ثروت ایران خواهد گردید و او را از دراز کردن دست نیاز برای حتی مبالغ نا قابل در نزد بیگانگان آسوده خواهد ساخت.

مالیات های جدید - منابع تازه در آمد علاوه بر مالیات اسوا و شخصی و املاک که خاطر نشان شده بود می توان باسانی پیدا کرد. از جمله اموری که بوسیله مقامات ذی صلاحیت پیشنهاد شده است فروش املاک شاهی است که پیوسته هم

در تزیید است بدون اینکه دیناری عاید دولت گردد و وضع کردن عوارض تمبر که بر همه نوع اوراق و اسناد ومدارك و سفته‌ها الصاق شود و مالیات بر ارث متناسب با درجه بستگی و انتساب و مالیات غیر مستقیم بر شراب و نوشابه‌های الکلی. بدون شك يك کارشناس مالی هوشمند قادر خواهد بود منابع متعدد دیگر که متساویاً در ازدیاد دارائی مؤثر باشد بدست آورد.

اصلاح گمرکی - راجع به گمرک نیز باید گفت که ترتیب جاری فعلی هم بی قاعده است و هم مایه اتلاف مالی، بحدی که اصلاح عاجل کاملاً ضروری است. سیستم اجاره داری که موجب مفاسد بسیاری است باید از بیخ و بن نابود شود و بجای آن ترتیب جمع کردن عواید بوسیله مأموران رسمی موظف چنانکه در همه کشورهای متمدن جهان مرسوم است معمول گردد. سرانجام هرگاه رسم و راه کارها ساده تر و آسان شود موجبات ترویج تجارت فراهم و تسریع خواهد گردید و هزینه وصول عایدات کاهش خواهد یافت و با وضع عوارض یکنواخت و معین بر اجناس خارجی و محصولات داخلی و لغو کردن عوارض گوناگون جاده‌ها و نواقل در شهرها که فقط بر اجناس محلی تحمیل می‌شود راههای تقلب و خطا کاری محدود خواهد شد. در سیستم فعلی بهیچ وجه وسیله حمایت از محصولات داخلی در مقابل رقابت خارجی وجود ندارد و در واقع می‌توان گفت که خارجی‌ها با پرداخت فقط پنج درصد بر ارزش جنس وضع مساعد تری از تجار داخلی دارند.

نظریه ایرانی در باره امور مالی - باید اعتراف کنم که از آنچه راجع بطرز فکر مربوط بوضع فعلی مالی ایران شنیده و خوانده‌ام انتظار و امید عاجلی در اجرای این قبیل اصلاحات ندارم. درجریده «ندای ایران» شماره ۱۰ فوریه ۱۸۸۵ همان روزنامه تهران که سابقاً هم ذکرش را بمیان آوردم مقاله‌ای در باب ایران هست که بحدی جالب توجه می‌نماید که جا دارد برسبیل نمونه قسمتی از مطالبش را در اینجا نقل کنم. نویسنده فیلسوف مآب آن، اظهار نظر می‌کند که: «هیچ چیزی شگفت انگیز تر از وضع مالی ایران نیست، جنگل بگری است که درختانی

با شاخه‌های برنا در کنار درختهای متساویاً نیرومند همی رویند، اما با مرور زمان فاسد می‌شوند». در اثر انبساط خاطر از این کلام مجاز حیرت‌آور نویسنده باز با لاف و گزاف از کشور و دیاری صحبت می‌دارد که گرفتار قرض ملی نیست و سرزمینی که همواره خرجش از درآمدش کمتر است و غالباً هم میلوونها اضافه دارد که راست و بدون مانع در خزانه شاهی سرازیر می‌شود.

وی با فطانت تمام و اطالۀ کلام می‌نویسد: «ما در اینجا فقط پی کارهائی می‌رویم که دخل آن از خرجش بیشتر باشد و هر چند که این رفتار عاری از همت و بلند پروازی است، اما اطمینان بخش تر است، بنا بر این اگر از لحاظ اقدامات عمومی عقب افتاده‌ایم باز فکرمان آسوده است که غم و اندیشه قرض، آسایش خیال ما را مختل نمی‌سازد». و سرانجام وی انفجار وجد و غیرت ملی خود را بشرح ذیل ابراز می‌دارد: «کدام کشور دیگری در جهان این وضع ممتاز را دارد که نه در بند قرض ملی است و نه گرفتار پول کاغذی و هیچ یک از منابع ملی در گرو اجانب نیست و هیچ کدام از سرچشمه درآمدش بشرط و رهن گذاشته نشده است. ثبات مالی ایران علی‌رغم اغراضی که بر علیه آن تمهید شده بود هنوز سالم و پا برجاست. خدا کند که در آینده هم هیچ وقت دچار لطمه و آسیبی نشود!»

من این مدح و ستایش درخشان را درباره وضع بکر ایران آسان اقتباس نمی‌کردم، هرگاه حتی در آثار نویسندگان اروپائی تمایل بی‌قیاسی در تمجید از لطف و مزایای آن نظرم را جلب نمی‌کرد. من شاهد بوده‌ام که ایران قرضه ملی ندارد و درآمد سالانه بر مخارج فزونی داشته است از قرض خارجی فارغ بوده است که همه این شواهد را دلیل استحکام وضع مالی و شایستگی اداری آن پنداشته‌اند، اما اگر خرج از درآمد کمتر است علت ساده اش این است که اکثر مخارج ضروری بنحو زنده‌ای مورد بی‌علاقگی و اهمال و غفلت بوده است تا مازاد سالانه خزانه تأمین شده باشد و شکی نیست که وام ملی هم در آنجا نیست، زیرا که مملکت بهیچ گونه کار خرج داری اقدام نمی‌کند و بلکه کوشاست که از سالی بسال دیگر

بی خرج و عاطل گذران کند. درخواست هیچ گونه قرض خارجی هم نکرده اند یکی بدلیل بارز مذکور و دیگر این ملاحظه که در ازای چنین قرض و وامی ناگزیر بوده اند که بعضی از منابع کشور را در گرو بگذارند همان آسودگی و مصونیتی که نویسنده مقاله در عین غرور و سادگی به آن افتخار نموده است.

نحوهٔ ملک داری در ایران - بحثی دربارهٔ مالیات اراضی و ارزیابی زمین ایجاب می‌کند که سخنی چند هم در باب چگونگی مالکیت اراضی در ایران که خواه و ناخواه با آن بی‌ارتباط نیست در میان آید. با وجود زمین‌های پهناور شوره زار و نم‌زار و شنزار که قسمت عمده‌ای از سرزمین ایران را فرا گرفته است، از طرف دیگر هم می‌گویند کار زراعت متبع عایدی دو سوم از همهٔ جمعیت است. املاک در ایران چهار نوع است: ۱ - املاک شاهی که بنام خالصه یا دیوانی معروف می‌باشد ۲ - اراضی که با عنوان تیول تصرف شده است ۳ - اوقاف ۴ - املاک خصوصی یا اربابی .

۱ - **املاک سلطنتی** - املاک شاهی در ایران وسعتی عظیم دارد و در وضع فعلی خود قسمت اعظم آن نتیجه و حاصل جنگ و نزاع‌های داخلی در قرن گذشته است. نادر شاه و از او هم بیشتر آقا محمد خان قاجار بعداً مشاهده نمود که خانواده‌های قدیمی ایران و املاک آنان بواسطهٔ جنگ و جدالهای طولانی داخلی از هم پاشیده شده بود به همان وضع و ترتیبی که پادشاهان تیموری پس از کشمکش‌های معروف به گل سرخ، تار و مار شدن نجای انگلستان را مشاهده کرده بودند. مانند هائری هشتم نادر شاه نیز به سیاست دامنه دار مصادرهٔ املاک مذهبی پرداخت و دست اندازی بر اسوال روحانی بوسیلهٔ پادشاه انگلیس کم و بیش در همان وضع و حدود ضبط املاک موقوفه از جانب شهریار افشار بود. املاک سزبور از آن پس در تصاحب خاندان سلطنتی باقی مانده است و رفته رفته افزایش یافته و هر سال با توقیف اسوال خصوصی بواسطهٔ مغضوب شدن صاحبان آن و یا تقدیمی اضطراری

که حضرت شهریار در عین بزرگواری می‌پذیرفته اند مقدار و وسعت آن بیشتر شده است و من قبلاً اشاره نمودم که از لحاظ زراعتی چه وضع و صورتی دارد.

۴ - **تیول‌ها** - زمین‌های فئودال آنهایی است که در دوره‌های سابق بر اثر خدمات نظامی و بخصوص خدمت در نواحی مرزی کردستان و ترکمنستان بدست آمده است و دوام تصاحب آن منوط بفرهنگ ساختن رسد سوار و پاسداران مرزی و نفرت‌نگهبانی است که گاهی نیز توأم با معافیت از پرداخت حصهٔ مالیاتی است.

۳ - **موقوفات** - با وجود رویهٔ ضد روحانی نادر شاه باز مساجد و مدارس موقوفه‌های فراوانی خواه املاک و یا اجاره بهای کاروانسرا و دکان و بازار داشته‌اند مثلاً آستانهٔ امام رضا (ع) در مشهد (که از جمله اماکن محدودی بود که نادر شاه قدر و احترام می‌نهاد) در سراسر ایران ملک دارد و از این بابت در آمدی بالغ بر ۶۰۰۰۰ تومان و ۱۰۰۰۰ خروار غله عایدی آن است.

املاک سزبور بواسطهٔ موقوفه‌های خصوصی افراد عابد و پرهیزگار که با این کار ثواب در صدد تأمین آخرت و معاندند پیوسته افزایش می‌یابد. این حضرات بنا بر قول و قرار محرمانه با متصدیان امر بقصد اجتناب از خطر ضبط و مصادره ملک خود را وقف و در ازای آن مقرری سرتب سالانه دریافت می‌دارند. املاک موقوفه معمولاً از مالیات معاف است، اما دولت هر ساله از املاک موقوفهٔ امام رضا (ع) ۱۰۰۰ تومان مالیات دریافت می‌دارد.

۴ - **املاک خصوصی** - این املاک در ایران از راه ارث یا خریداری یا اهدای همایونی و یا احیا کردن زمین‌های بایر بدست می‌آید. هر فردی می‌تواند زمینی را در صحرا انتخاب و در آنجا شخم و زراعت و یا به نحوی بهره برداری کند که چند در صد عایدی دولت تأمین شود و تا وقتی که از عهدهٔ انجام تکلیف آخری بر آید فرد سودمندی بشمار میرود که خلع یدش از آن ملک نارواست. ولی مالک ایرانی معمولاً خود به کشت و کار زمین خویش نمی‌پردازد و آنرا به سست‌آجران

اجاره می‌دهد که بدون ادعای حقوق مالکیت تاوقتی که از پرداخت معادل اجاره بها تصور یا عدول نکنند حق مسلم بهره برداری از ملک را خواهند داشت و این انتفاع با شراکت طرفین در تأمین هزینه کشت که در نقاط مختلف مملکت یکسان نیست حاصل می‌شود.

درباره آذربایجان به من اظهار داشته‌اند، ارباب فقط یک دهم محصول برداشت می‌کند و اگر بذر را هم فراهم کرده باشد سود ۵۰ درصد وام بر آن افزوده می‌شود. در مازندران وضع از این بدتر است. محصول را به پنج سهم تقسیم می‌کنند و بهره یک از عوامل زراعت یعنی زمین، آب، بذر، کارگر و اسباب شخم حصه‌ای تعلق می‌گیرد، مالک برحسب معمول یک یا دو وسیله را فراهم می‌سازد و در نتیجه یک یا دو پنجم حاصل را خواهد داشت گاهی بذر را نیز او فراهم می‌کند که در این صورت سه پنجم سهم او می‌شود و زارع دو پنجم دیگر را دریافت می‌دارد. در سایر نواحی کشور ترتیباتی جداگانه است.

در سرزمینی مثل ایران که مقدار جمعیت قلیل است و زراعت وافی فقط با کار و زحمت کافی امکان پذیر می‌باشد کارگر نه تنها در کشتزار زحمت می‌کشد، بلکه باید در کندن و تمیز کردن قنات کار و محصولات را جمع و جور کند، نفع ارباب در این است که با مستأجران خود بوجه نیکو حسن روابط داشته باشد. رعیت ایرانی که حتی حق شکایت از بد رفتاری و اجحاف مأموران مالیاتی را داراست احدی باو درس صواب گله و شکایت از ستمگری ارباب را نیاموخته است.

زارع ایرانی فقیر است، نادان است و بیچاره است، اما به ظاهر خوش‌بینی و از جهت زور و قدرت چون گاو نر است، معمولاً پوشاکش را بر شانه می‌اندازد و به ندرت دست‌گدائی دراز می‌کند و با وجود جهالت محض، باز نیک می‌داند که چگونه منابع نا چیز ثروت طبیعی را اندازه‌گیری و بهره برداری کند و با آنکه انتظار و امید دربارۀ رونق کار خویش ندارد، بردباری و پشتکار شیوه کار اوست. لحظه بدبختی او وقتی است که آب نایاب شود و یا از پی خشکسالی شدید درناحیه

او تحطی پیش آید. این افراد که خوراک کافی ندارند و مورد توجه و عنایتی بشمار نمی‌روند مثل حشرات دسته دسته تلف می‌شوند. وضع و کار کشاورزی در ایران پیشرفت فراوان حاصل خواهد کرد هرگاه دولت از این نفرت حمایت کند و هر ساله مبلغ کافی در راه اقتصاد واقعی و ذخیره کردن آب اختصاص بدهد.

در بسیاری از نقاط ایران هنگام سیلاب و طغیان مقادیر کلی آب به هدر می‌رود و یا در مردابها و گودالهای صحرا فرو می‌ریزد. مخازن بسیار سودمندی در کوهستانها می‌توان ساخت مانند همان سد و منبعی که شاه عباس در نزدیکی قهرود ساخته بود. اگر کسی علاقه مند باشد که برکات این قبیل مخزن‌ها و منابع را به رأی‌العین ببیند نیک زیبنده است که سفری به جزیره سیلان بکند.

جمعیت - از موضوع بودجه ایران اینک توجه خود را به منابع مادی و صنعتی آن معطوف می‌کنم یعنی آن عوامل یا مزایایی که در عمل موجب تولید ثروت است. نخستین رکن ثروت ملی، مردم هرکشوری است از این رو اکنون من مسئله جمعیت این سرزمین را بررسی می‌کنم.

در نظر این جانب جای شک و شبهه نیست که جمعیت ایران روزگاری خیلی بیشتر از مقدار فعلی بوده، حتی اگر برآورد پنجاه میلیون را که بعضی از نویسندگان به عهد داریوش نسبت داده‌اند مورد تردید قرار دهیم و یا چهل میلیون نفر را که شاردن به دوره صفویه منسوب داشته است باور نداریم باز تردیدی نیست که جمعیت این کشور سابقاً بمراتب بیش از جمع سکنه فعلی آن بوده است. این نظریه بر اظهارات جهانگردان و تاریخ نویسان مبتنی نیست، بلکه ناشی از مشهودات پیوسته عینی خودماست.

شهرهای ایران و دهات متروک و بازارهای خالی و رشته‌های متعدد قناتهای خراب و تأسیسات عمومی که سابقاً عامل عمده حاصلخیزی اراضی پهناوری بودند که اکنون بحالت ویرانی افتاده‌اند و هزاران جریب زمین‌های زراعتی که درحال حاضر به سنگلاخ و شنزار مبدل شده‌اند همه حاکی از شواهد و آثاری است

که قابل اشتباه نیست. البته این نکته را هم میدانم که هر محل و مکان متروک لزوماً دال بر زوال زندگی و صنعتی بشمار نمیرود.

ایرانیان خواه بدلیل همکاری و یا استعداد فردی علاقه حیرت انگیزی به نقل و انتقال مسکن و مأوای خویش ابراز داشته‌اند. چنانکه خود پادشاه بقصد پی ریزی یادگاری جاویدان پایتخت جدید و یا کاخ‌های تازه بنا کرده و فرد روستائی که تغییر کلبه و خانه داده است. از این رو این موضوع که جمعیت ایران در قدیم خیلی زیاد تر از زمان حاضر بوده به نظر من انکارنا پذیر است هرچند که بواسطه اوضاع طبیعی آن سرزمین و آسیب‌های پی در پی جنگ و ستیزها شاید هیچ‌گاه نیز سخت انبوه نبوده است. قول شاردن گواه این حدس و گفتار من است و اظهار مبالغه آمیز خود او هم وسیله اصلاح که در موردی نوشته بود:

« این سرزمین جمعیتی قلیل دارد و روی هم‌رفته می‌توان گفت که بیش از یک دوازدهم مزروع یا مسکون نیست. وقتی که مسافر از شهری نسبتاً بزرگ که در حدود دوفرسخ باشد عبور کند دیگر تالیست فرسخ خانه و عمارتی نخواهد دید. دلیل این قلت جمعیت هم نیک عیان است، ازیک سوناشی از فرا آمدن خاندانهای پادشاهی پی‌درپی است و از طرف دیگر بواسطه حکومت قرین ظلم و زوری است که در آنجا جاری و ساری است.»

شاردن قلت سکنه را هم به چهار علت فرعی نسبت داده است که عبارت است از: فساد غیر عادی، تجمل بی تناسب، ازدواج در سن و سال پائین و مهاجرت پیوسته به سرزمین هندوستان. ملکم در اوایل این قرن جمعیت ایران را ۶۰۰۰۰۰ نفر قلمداد و مانع ازدیاد آنرا نیز همان موجباتی اظهار کرد که شاردن نوشته بود^۱ بعلاوه دلیل افزایش آنرا بشرح ذیل بیان نمود: اقلیم سلامت خیز، ارزانی وسایل

۱ - دکتر بولا که شغل طبابت داشت در گزارش خود راجع به ایران در سال ۱۸۷۳ دلایل ذیل را موجب اساسی کاهش جمعیت ایران ذکر کرده است:

الف - وضع نامساعد زنان از جمله آسانی کارطلاق و ازدواج در سن و سال کم و پیری زودرس و طولانی بودن دوره شیر خوارگی اطفال و باین مناسبات تحلیل رفتن قوه تولید نسل.

معاش، ندرت وقوع قحطی^۱، فقدان کشتار و خونریزی در زود خوردهای داخلی و الزام ازدواج و قلت نسبی فحشاء.

رالینسن بسال ۱۸۵۰ جمعیت ایران را ده میلیون نوشت، اما در سال ۱۸۷۳ پس از وقوع دوبار آفت طاعون و قحطی به شش میلیون رسید. ارقامی که نویسندگان دیگر در بیست سال اخیر نوشته‌اند بین پنج و ده میلیون نقر است. در واقع هیچ یک از این ارقام مبتنی بر اطلاعات علمی و یا قابل اعتماد نیست. در ایران رسم آمارگیری ندارند و دستگاه و وسایل انجام این منظور بسیار ناقص است، بلکه اصلاً نیست، این کار با طبع و پندارهیات روحانی هیچ سازگاری ندارد. ترتیب مالیات گیری که شرح داده‌ام و یا صورتهای سرپازگیری اساس درستی برای انجام این کار بدست نمی‌دهد و هرگونه نظر و اطلاع در این باب ناشی از حدس و قیاس است.

اخیراً دو قسم اظهار نظر راجع باین موضوع دیده‌ام و به همان اندازه متفاوت می‌نماید که نظریات قبلی بوده است، یکی از این برآوردها را ژنرال شیندلر که بواسطه آشنائی کامل با آن سرزمین و اهالی نظرش از همه صائب‌تر است در سال ۱۸۸۴ بشرح ذیل ذکر نموده است:

ب - نابسامانی وضع بهداشتی و تلفات سنگین حصیه و اسهال و وبا و طاعون و بخصوص فقدان وسایل تلقیح برای جلوگیری از آبله و تلفات جانی اطفال در دو سالگی.

ج - آسیب و تلفات جنگ‌های تاتار و مغول و افغان و حملات ایلات ترکمن در ایالات شرقی و فروش اسیران در بازارهای خیوه و بخارا، جنگ‌های داخلی و تلفات جانی سرپازانی که مادام‌العمر در خدمت‌اند و دسته دسته در پادگانهای خود تلف می‌شوند.

د - مهاجرت عناصر غیراسلامی یعنی زردشتی و کلیمی و ارمنی به هند و قفقاز و عثمانی و پیش آمد قحطی بواسطه نقصان باران و برف که قسمتی هم ناشی از نبودن راههای ارتباطی است وضع تجارت ذرت و وضع خراب قناتها و حکومت ناهنجار.

۱ - گمان نمی‌کنم این قول صحیح باشد. در نیمه دوم این قرن قحطی‌های کم و بیش مهیب تقریباً هرده سال یک بار اتفاق افتاد.

مساحت ایران در حدود	۶۲۸,۰۰۰ میل ^۱ با ۹۹ شهر شامل :
دهات و نواحی بی شهر	۳۶۳,۶۳۰ خانوار یا ۱,۹۶۳,۸۰۰ نفر سکنه
صحرا نشین ها :	» ۳,۷۸۰,۰۰۰
اعراب	۵۲,۰۲۰
ترك	۱۴۴,۰۰۰
کردها و لکها	۱۳۵,۰۰۰
بلوچ و کولی	۴,۱۴۰
بختیاری و لر	۴۶,۸۰۰
کل جمعیت ایران =	۳۸۱,۹۶۰ خانوار یا ۱,۹۰۹,۸۰۰ نفر
رقم فوق را از لحاظ مذهب و فرقه بشرح ذیل اظهار کرده است :	نفر ۷,۶۵۳,۶۰۰
شیعه	نفر ۶,۸۶۰,۰۰۰
سنی و فرقه های دیگر	» ۷۰۰,۰۰۰
زردشتی	» ۸۰,۰۰۰
کلیمی	» ۱۹۰,۰۰۰
ارامنه	» ۴۳,۰۰۰
نسطوری و کلدانی	» ۲۳,۰۰۰
جمع =	نفر ۷,۶۵۳,۶۰۰

ارقام سزبور بجهت متعدد فرضی و خیالی است. مشاهدات خودم مجابم ساخته است که آمار ژنرال شیندلر راجع بشهرها غالباً زیاد تر از میزان حقیقی است و در مورد فرقه های مذهبی هم حرف او با واقع انطباق ندارد ، زیرا که تعداد یهودیان و نسطوری ها و کلدانی ها بیشتر از ارقامی است که وی عنوان کرده است. اما هرگاه جمع کل او را قابل قبول بدانیم که از سایر نظریات بیشتر مقرون بحقیقت ۱ - عده ای دیگر ۶۱۰,۰۰۰ و ۶۳۰,۰۰۰ و ۶۶۰,۰۰۰ میل مربع قید کرده اند.

است و سه چهارم درصد هم بر آن بیفزائیم که شاید هر ساله افزایش یافته باشد در مدتی که نه قحطی واقع شده و نه جنگی اتفاق افتاده است کلیه جمعیت ایران در سال ۱۸۹۱ معادل ۸,۰۵۵,۵۰۰ نفر می شود.

نظریه روسها - از طرف دیگر آقای زولوتارف اظهار نظر خیلی پائین تری در جلسه انجمن جغرافیائی روسیه بسال ۱۸۸۸ نموده و کل جمعیت ایران را بشرح ذیل بیان کرده است :

فارس	۳,۰۰۰,۰۰۰ نفر
ترك و تاتار	» ۱,۰۰۰,۰۰۰
لر	» ۷۸۰,۰۰۰
کرد	» ۶۰۰,۰۰۰
عرب	» ۳۰۰,۰۰۰
ترکمن و جمشیدی	» ۳۲۰,۰۰۰
جمع =	نفر ۶,۰۰۰,۰۰۰

این ارقام با آمار ژنرال شیندلر هم از لحاظ جمع و هم ترکیب سخت متفاوت و حاکی است که معلومات راجع باین قسمت تا چه اندازه مختلف و بی اعتبار است. بنابر مشاهداتم با آنکه خیلی از جاهای پر جمعیت ایران را ندیده ام باقید احتیاط می گویم که ارقام ژنرال شیندلر تا حدودی و قول آقای زولوتارف بکلی از حقیقت دور و کمتر از میزان واقعی است.

جاده های مشهور که مسافر معمولی از آنها عبور می کند شهرهای عمده را بهم مربوط می سازد ، اما از حاصلخیزترین نواحی نمی گذرد. بمناسبت بیم و ترسی که از حرکت قشون و گاهی از سیر و سفر حتی آرام شهریار و یا والی ایالت در میان بوده بجای جلب جمعیت موجب اجتناب آنها گردیده است. در کشورهای متمدن

۱ - راجع بشرح مشابهی در این باب که مشر برفقدان امنیت است رجوع و مقایسه شود با کلام سفر داوران در تورات که حاکی است : «در روزگار شکر فرزند عنات دردوره یوتیل، جاده ها خالی بود و مسافران از بیراهه رفت و آمد می کردند.»

وضع بر خلاف این است و شاهراه‌های مهم در نواحی پر جمعیت واقع شده است و این خود دلیل بارز دیگر در عقب ماندگی ایران است. از طرفی هم گزارشها و سفرنامه‌های مسافران خصوصی را در راههای فرعی مملکت دیده‌ام که محل رفت و آمد خارجی‌ها نیست و مأموران رسمی به ندرت در آنجا دیده می‌شوند و تحصیلدار مالیاتی کمتر رخنه می‌کند.

در گوشه و کنار این نقاط دهات آباد بسیار هست که معمولا اثری از نام آنها در نقشه نیست، لذا استنباط من این است که مسافرت در میان فقط نواحی نیک شناخته مملکت شاید موجب خواهد شد که ناظران امر، جمعیت ایران را بجای مبالغه، کمتر از میزان واقعی وانمود کنند. از این رو عقیده این جانب آن است که در حال حاضر جمعیت ایران به ۹ میلیون نفر برسد. وقتی که در خاطر بیاوریم که مساحت ایران سه برابر خاک فرانسه است و بنا بر ارقام مزبور جمعیتش فقط یک پنجم آن است می‌توانیم دو موضوع را نیک دریابیم یکی اینکه چرا و چگونه ایران در صورت ظاهر با کشوری اروپائی متفاوت می‌نماید و دیگر آنکه چه زمینه وسیعی برای تجدید نیروی مادی و طبیعی سردم آن فراهم است.

محصولات و مصنوعات - از موضوع جمعیت ایران اینک به محصولات و مصنوعات محلی آن می‌پردازم. این سر زمین از لحاظ منابع بکر بسیار غنی است. همه قسم اقلیم دارد یعنی از گرمای استوائی تا برف دائمی بر رشته‌های جبال و همه نوع خاک و زمین هم در آنجاست. سبزی‌ها و خوباتش مثل منابع زیر زمینی آن گوناگون و متعدد است. مقدار بارانش محدود و رو به نقصان است. آفات و خرابی ناشی از لشکرکشی‌های گذشته و شیوه جاهلان زراعتی و رسم و کار حکومت و اداره ناصواب در انحطاط فلاحی آن همان اندازه تأثیر داشته است که قلت خطوط ارتباطی و اشکال حمل و نقل و فقدان نیروی کار و ابتکار، منابع سرشار زیر زمینی آنرا عاقل گذاشته است.

در مورد اول کشتزارهای سر سبز به زمین‌های سنگلاخ و بیابان مبدل

گردیده و در مورد ثانی هم هیچ گونه همت و اقداسی در بهره برداری از منابع طبیعی آن معمول نشده است. در حال حاضر با صرف نظر از منابع معدنی آن که شرحش را جداگانه و به تفصیل بیان خواهیم کرد ایران فعلا قادر است که محصولات و مصنوعات قابل توجهی فراهم سازد که اگر مقدارش بحد وفور نباشد دست کم تنوع و اقسام گوناگون آن جلب توجه فراوان خواهد نمود.

غلات - غله بخصوص گندم و جو (که دومی بواسطه فقدان جو صحرائی معمولا خوراک اسب می‌شود) در سراسر ایران خاصه بحد وفور در ایالات و نواحی آذربایجان، کرمانشاه، لرستان، خوزستان، فارس، خراسان، کرمان، یزد و اصفهان کاشته می‌شود. روسها تقریبا تمام مایحتاج خود را در موقع جنگ با ترکمن‌ها در سال ۱۸۸۰-۱ در خراسان خریدند که در نتیجه آن نرخ گندم ترقی کرد و در واقع در شهرها برای خاطر نان فتنه و طغیان برخاست و گزارش‌های محرمانه مأموران نظامی و سیاسی روسیه حاوی پیشنهاد انضمام این ایالت بود و آن هم مبنی بر این دلیل است که در صورت حمله به هندوستان گندم این ایالت باید جبران کمبود محصولات ناحیه ماوراء بحر خزر را بنماید.

رسم شخم زمین در ایران بسیار کهنه و بدوی است. گاو آهن چوبی خشنی را گاو و گاومیش و گاهی نیز الاغ می‌کشند که فقط روی خاک را می‌شکافد و بذرا سطحی می‌باشند و محصول کم زحمت و فراوان بدست می‌آورند. با آنکه هزاران هزار جریب زمین عاقل و بی حاصل افتاده است بخصوص در نواحی غربی و جنوب غربی باز محصول بیش از احتیاج داخلی است و به هندوستان و عثمانی و قفقاز و حتی به انگلستان از طریق بوشهر صادر می‌شود. کشت جو صحرائی چنانکه اشاره نمودم مرسوم نیست و کشت ذرت محدود است و ارزن هم در بعضی جاها کاشته می‌شود. برنج در اراضی پست و کرانه‌های پر آب دریای خزر می‌کارند و از راه حاجی‌ترخان به قفقاز و روسیه^۱ می‌برند. برنج مرغوبی هم در داخله

۱ - صادرات برنج از مازندران و گیلان به روسیه را سالانه ۵۸,۰۶۶ تن با ارزش ۱۰,۰۰۰,۰۰۰ تا ۱۰,۰۰۰,۰۰۰ تومان گفته‌اند.

مملکت بدست می‌آید بخصوص در حوالی شیراز و اصفهان . اما قسمت اعظم برنج ایران در داخله مصرف می‌شود که بعد از گندم عمده ترین خوراک طبقه روستائی است و از خصایص سفره ایرانی خواه در میان طبقه بالا یا پائین است .

قند و شکر - در روزگار قدیم ایران بمناسبت تولید شکر شهرت داشت و کشت نیشکر در حوزه‌های اهواز و کارون نیک معروف بود . در حال حاضر نیشکر در بعضی نقاط مازندران و گیلان و همچنین در ولایت یزد کاشته می‌شود که از آن شکر خشن و خاصی برای مصرف داخلی فراهم می‌سازند . طرز ساختن آن بسیار بدوی و فاقد شیوه علمی است و چنین می‌نماید که کشت و کار نیشکر بجای افزایش رفته رفته کاهش می‌یابد ، ولی چغندر کاملاً فراوان است بخصوص در خراسان که اگر این اندازه محصول در کشور دیگری فراهم بود بدون تردید از ورود مقادیر زیاد قند و شکر فرانسه و روس جلوگیری می‌نمود . سابقاً شکر را از هندوستان و جاوه و جزیره موریس وارد می‌کردند ، اما ماری و حاجی ترخان اکنون قسمت عمده آنرا مهیا می‌سازند .

پنبه - پنبه در ایران با سهولت فراوان در ارتفاعات تا . . . ه پا از سطح دریا کاشته می‌شود و در حدود . . . عدل هرساله از ایران صادر می‌کنند که قسمت کلی آن بمقصد کارخانه‌های بمبئی و قسمتی هم به سسکو حمل و بقیه در کارخانه‌های دستی یزد و کرمان مورد استفاده واقع می‌شود . اما پنبه ایران الیاف کوتاه دارد . مازندران ، خراسان ، سمنان ، قم ، کاشان ، اصفهان و حوالی ارومیه و خوی در آذربایجان مراکز عمده این زراعت است و من بارها در حین سیر و سفر خود در داخله ایران به عدل و بار پنبه برخورده‌ام . این محصول در زمان جنگ داخلی امریکا که پنبه ایران در بازارهای دنیا عرضه شده بود پیشرفت فراوان نمود ، اما هیچ گاه چنانکه باید و شاید به ترویج این کشت و کار نپرداخته‌اند ، در صورتی که استعداد توسعه بسیار دارد . کف در مازندران بمصرف محلی میرسد و برای گونی بافی بکار می‌رود ، اما محصول آن باندازه احتیاج داخلی نیست و وارداتش از راه خلیج فارس رو با افزایش است .

ابریشم - راجع به صنعت ابریشم که اولین بار ایران را از لحاظ اروپای جدید مشهور گردانید و سابقاً محصول ثروت خیزی بود و از موقع آفت ۱۸۶۴ به راه کاهش و شکست افتاده است ، من باتفصیل کافی در فصل ولایات شمالی ایران سخن بمیان آورده‌ام ، ولی اخیراً این صنعت تجدید حیات نموده‌است ، اما آمار ۱۸۸۹ را با آنکه نسبت بمقدار کلی دوره‌های قدیم نقصان فاحشی یافته است باین جانب چنین اظهار کرده‌اند :

رشت و گیلان	۳۰۰۰۰	من تبریز
خراسان و یزد و تربت	۲۰۰۰۰	»
مازندران	۱۵۰۰۰	»
جمع کل	۶۵۰۰۰	»

ششده‌ام که ارزش صادرات ابریشم تنها بالغ بر ۳۰۰۰۰ لیره بوده . مجموع محصول خراسان به یزد و کاشان و اصفهان که مرکز صنعت ابریشم سازی ایران اند و در کارخانه‌های آن سالانه ۱۵۰۰۰ نفر بکار مشغول اند فرستاده می‌شود . محصولات مازندران و گیلان در حدود ۱۰۰۰۰ تن تبریز یا بمقصد بغداد حمل می‌شود یا در کاشان و اصفهان بمصرف میرسد ، بقیه . . . سن را به اروپا و بیشترش را از طریق روسیه به ماری و مقدار کمی را هم با کشتی به بمبئی می‌برند .

تباکو - تباکوی ایران در هر شهر و دهکده نصف منطقه غربی آسیا شهرت دارد . اروپائیان جهانگرد یا مقیم که خواه در حین عبور و یا مدت اقامت از حظ عالی قلیان ایرانی محروم بوده‌اند سزاوار دل سوزی اند . با آنکه من اهل دود نیستم و از این عادت کهنه اروپائی چندان خوشم نمی‌آید ، باز هیچ گاه از نشئه خوش تباکوی شیراز که چند پک آن کافی است که تا ته دل و دماغ آدمی را شاد سازد غافل نمانده‌ام . این تباکوی اعلی که تأثیر دلپذیرش قدری ناشی از مقدار نیکوتین است که در آن است و قدری هم بواسطه طرز و ترتیبی است که در ایران بکار می‌رود که آنرا خیس می‌کنند و با فشردن می‌خشکانند و بعد در

سرقلیان جا و آتش زغال روی آن قرار می دهند و دود از میان آب به لب می رسد، قسمت عمده اش در شیراز و کاشان و طبس بدست می آید و جنس نامرغوب آن در اصفهان، قم، نهاوند، ورامین، سمنان و شاهرود کاشته می شود.

در کشتزار بنا بر ارزش نوع آن منی ۱ تا ۳ قران خریداری می شود و بواسطه مداخله دلالها در بازار تا بدست خریدار برسد قیمت آن هر من ۳ تا ۱۲ قران می شود، مقدار مصرف تنباکو فقط در ایران بنا بر قول آقای کتابچی مدیر کل گمرک ایران ۱۸۰۰۰۰۰۰ من یا تقریباً ۵۲۲۳۰ تن^۱ بوده است.

این محصول برگ ایرانی در کشورهای آسیائی همچوار تقریباً به همین اندازه مطلوب است و صادراتش را ۱۵۰۰۰۰۰ من تخمین کرده اند که به بغداد و بیروت و قاهره و عربستان و هندوستان و افغانستان صادر می شود. نوع دیگر و متفاوت آن شبیه محصولی است که در ترکیه تهیه می کنند و در چین برای (پسپ) و سیگارت بکار می رود و آن در کردستان و حوالی ارومیه و کرانه دریای خزر کاشته می شود که هر گاه در کشت و کار آن دقت کافی بنمایند در مقابل توتون عثمانی رقیب بزرگی خواهد شد.

سابقاً بمناسبتی خاطر نشان کردم که در پائیز ۱۸۹۰ شاه امتیاز انحصاری (رژی) خرید و فروش و تهیه توتون و تنباکوی داخلی را بمدت پنجاه سال اعطا کرده بود و شرکتی بنام کمپانی دخانیات شاهنشاهی ایران با سرمایه ۶۵۰۰۰۰ لیره برای اجرای مواد قرار داد تشکیل یافت، ولی در اثر طغیان عمومی، شاه در ژانویه ۱۸۹۲ این امتیاز را بکلی ملغی کرد. واقعه مزبور بر اثر ابراز خصومت همه طبقات در ایران نسبت بدخالت فضولانه غیر در رسوم و عادات زندگانی روزانه ایشان ایجاد شده بود و روحانیون با مهارت تمام آنرا بصورت قیام تنباکوی ایران تا سرحد شورش درآوردند، چنانکه درحال حاضر هم مسئله اعتدال در مصرف مسکرات در انگلستان مایه زحمت شده است.

۱ - این محاسبه به نظر من عاری از اساس علمی است، زیرا که براین فرض که جمعیت ایران ۱۰ میلیون نفر است (که به نظر من خالی از مبالغه نیست) مبتنی است و حاکی است که از هر پنج نفر مرد یازن بدون رعایت من یک تن هر ساله نه من تنباکو مصرف دارد که آن نیمی از محصول ایران می شود.

تریاك = اکنون بذکر جنسی می پردازم که سالیان دراز رقم عمده درآمد خزانه ایران بود و شاید رقم روز افزون عایدات باقی بماند و آن کاشت و صدور تریاك است. از روزگاران قدیم خشخاش را در حوالی یزد برای مصرف محلی می کاشته اند و در ایران به عنوان دارو بکار میرفته است و سالخوردگان عادت داشته اند شیره آنرا مرتباً مصرف کنند، ولی در سال ۱۸۵۳ نخستین بار تریاك از اقلام صادراتی منطقه اصفهان ذکر گردیده هر چند که تا شکست بازار ابریشم در سال ۱۸۶۴ - ۵ خشخاش بمقدار محدود کاشته می شده است.

دولت در بدو امر کشت و کار خشخاش را ممانعت می نمود، زیرا که بجای در نظر گرفتن عایدی کلان آن نگران بودند که موجب کاهش اراضی غله - خیز می گردید و این موضوع نیز خطر گرانی نان و امکان بروز شورش و آشوب بر علیه حاکم محلی یا هر قدرت دیگری را فراهم می ساخت. اندکی بعد کار تجارت این محصول دچار اختلال شد، چون بعضی از بازرگانان بی فکر بقدری مواد خارجی با شیره آن مخلوط کرده که پایه این تجارت نوزاد سخت متزلزل شد و در سال ۳ - ۱۸۸۲ خطر شکست کلی آنرا پیش بینی می کردند. خوشبختانه دولت در این کار دخالتی عاقلانه نمود و با نظارت رسمی محصول آن ترقی بسیار کرد. از ارقام ذیل پیشرفت تجارت و صدور آنرا از طریق خلیج فارس و بندرهای بوشهر و عباس می توان تشخیص داد:

سال ۲ - ۱۸۷۱	۸۷۰	صندوق به ارزش	۶۹۶۱۰۰۰	روپیه
سال ۷ - ۱۸۷۶	۲۵۷۰	»	۲۳۳۱۳۰۰۰	»
» ۱ - ۱۸۸۰	۷۷۰۰	»	۸۶۴۷۰۰۰۰	»
» ۹۰ - ۱۸۸۹	۵۱۹۰	»	۴۶۹۵۰۰۰۰	»

نواحی عمده کاشت آن اصفهان، شیراز، تبریز، خوانسار، کرمان، یزد خراسان^۱ شوشتر (که مقدار محدودی از محصول آنجا از راه محمره به زنگبار حمل

۱ - محصول خراسان در سال ۱۸۸۹ بارزش ۱۸۰۰۰۰۰ تومان یا ۵۱۰۴۳۰ لیره بود که بانگ بر ارزش ۳۷۱۰۰۰ لیره از طریق هندوستان به چین و بقیه هم به اسلامبول صادر شد.

میشود) بروجرد، همدان و کرمانشاه. محصولات حوالی تهران و آذربایجان و کردستان از طریق ترکیه به اروپا صادر می‌گردد.

در حدود اصفهان بخصوص کاشت خشخاش جای محصولات دیگر را بکلی گرفته است و گفته‌اند ۲۵۰ تن محصول سالانه آن یعنی ۲۵۰۰ صندوق صادر می‌شود. یکی از تجار عمده اصفهان پیش بینی می‌کرده است که مجموع صادرات فعلی ۸۰۰۰ صندوق بارزش ۷۲۰۰۰۰ لیره و از قرار هر صندوق ۹ لیره است، اما متقابلاً صادرات از راه خلیج فارس هر صندوق در حدود ۷۰ لیره ارزش دارد که با مجموع صادرات ایران در سال ۱۸۸۹ تطبیق می‌نماید و به این جانب گفته‌اند که بارزش ۱۱۹۰۰۰۰۰ تومان یا ۴۳۰۰۰۰ لیره می‌شود.

در آغاز تجارت این محصول آنرا به جاوه می‌فرستادند و از آنجا بمقصد هنگ کنگ و سنگاپور حمل می‌گردید و سپس به عدن و حوزه سوئز می‌رسید. خالص‌ترین نوع آن را به لندن صادر می‌کردند و از آن مرفین استخراج و به آمریکا صادر می‌شده، ولی سه چهارم کلیه صادرات را که با مقداری شکر و نشاسته و عصاره انگور مخلوط می‌کنند به مقصد چین حمل می‌شود. تریاک ایران مدت‌ها محصول ترکیه را از بازار چین خارج کرده بود و با سرعت در مقابل محصول هند هم زقیب عمده‌ای می‌شود.

طرز کاشت - کیفیت کاشت و تهیه و حمل تریاک بقرار ذیل است: گیاه را در ماه نوامبر می‌کارند، اوایل بهار آینده جوانه می‌زند و ساقه آن تا سه چهار پا بلند می‌شود و شکوفه می‌دهد سپس گل به قوزه خشخاش مبدل می‌گردد، در اوایل تابستان افراد می‌آیند و قوزه‌ها را شکاف یا خراش می‌دهند و شیره را که خارج می‌شود جمع و در ظرف‌های سسی به بازار حمل می‌کنند. پس از آنکه خشک شد بشکل قالب با وزن سه چهارم تا یک پوند و نیم در می‌آورند و در برگ مو یا انجیر می‌پیچند. تعداد ۱۹۲ تا ۱۹۶ از این بسته‌ها را در هر صندوق بخارج صادر می‌کنند. در اثر تبخیر و خشک شدن تا مقصد چین از وزن آن کاسته می‌شود.

تریاک جنس مرغوب ۸۰ درصد شیره ۹ - ۱۰ درصد و جنسی که به لندن و آمریکا صادر می‌کنند ۱۲ درصد مرفین دارد.

گیاه‌های طبی - در میان دیگر محصولات نباتی ایران باید گیاه‌های طبی و رنگی را که از اقسام متعدد آن نیز وجود دارد و همچنین چوب و تیر و گل و میوه را خاطر نشان کرد. کتیرا که بوته کوتاه خاردار است در نواحی کوهستانی از کرمان تا کرمانشاه فراوان است و صادر می‌شود. بهترین نوع آن را به لندن و جنس نا مرغوب را به روسیه می‌برند. صمغ عربی را از درخت سدر در جنوب نزدیک شیراز بدست می‌آورند اشق^۱ و باریجه^۲، سگبینج^۳ در حوالی شیراز و در لارستان و اصفهان و خراسان چاوشیر^۴ و نوزرت^۵ و حنظل^۶ و محموده^۷ نیز یافته می‌شود. صمغ گرانبها، اما بدبو بنام اقوزه از گیاه صحرائی در حوالی بیرجند و طبس در خراسان و نقاط متعددی در بلوچستان ایران بدست می‌آید. برگ خشک و ساقه این گیاه را می‌جوشانند و بمصرف طبی می‌رسد. بصورت خشک از لحاظ ادویه طبی مصرف دارد. پیر مردها آنرا به عنوان تقویت نیروی مردی بکار می‌برند.

بوته آن کوتاه و کم رشد است و به ندرت از هشت اینچ تا یک پا بلندتر می‌شود. برگش مثل برگ چغندر هندی و کله‌اش شبیه گل کلم است، اما ریشه آن که صمغ می‌دهد بعضی اوقات به اندازه ران پای انسان درشت است. ساقه را قطعه قطعه می‌کنند و گاهی چهارده بار در هر سال از آن استفاده می‌شود و عصاره بمدت هشت ماه از بهار تا پائیز بدست می‌آید تا اینکه ریشه بکلی خشک می‌شود، هر کس در بازار از کنار بار اقوزه عبور کرده باشد هرگز بوی بسیار زننده آنرا فراموش نخواهد کرد. ظاهراً ایرانیان قدر نباتات طبی خود را نمی‌شناسند، ولی از اقلام عمده صادراتی آنهاست. سوس^۸ (شیرین بیان) هم همه جا در صحرا می‌روید.

گیاه‌های مولد رنگ - تعداد نباتاتی که رنگ‌های مورد علاقه عام یا

۱ - Gum Amoniac - ۲ - Gyalbamun - ۳ - Sagapenum - ۴ - Opoponax - ۵ - Sarcocola - ۶ - Scammony - ۷ - Liquorice

نافع فراهم می‌سازند بسیار زیاد است. نیل در جنوب غربی در حوالی شوشتر و دزفول و در لارستان بدست می‌آید و برای رنگ کردن نخ و کتان و مخلوط آن با حنا بمنظور رنگین نمودن ریش بکار می‌رود و این گیاه آخری که برگهای سائیده و ریز دارد همان *Lawsonia inermis* است که در حدود یزد و کرمان می‌روید و می‌گویند شش برابر هر جنس دیگری ماده رنگی دارد. از عصاره آن در سراسر مشرق زمین برای خوش‌نما کردن ریش و موی سر و ناخن استفاده می‌شود و من هنوز مفتون منظره ریش خوش رنگ حنائی میرزا عباس خان که سابقاً نماینده انگلستان در مشهد بوده‌ام هستم و همچنین یاد توسن‌های دم‌حنائی حضرت شهریار که در سفر اول او به انگلستان در سال ۱۸۷۳ رژه رفته بودند هنوز در خاطر عموم هست. ریشه روناس و زعفران از یزد و بجنورد (بیرجند) و مازو از بلوط کردستان را هم باید جزو محصولات قیمتی ایران بشمار آورد. هر چند که بواسطه آمیختن آن با رنگ‌های مصنوعی قدر و منزلت رنگ‌های نباتی را از میان برده‌اند و بازار این محصولات از رونق افتاده است.

گز یا ترنجبین - در فهرست محصولات گیاهی ایران نباید جنس جالب توجهی را بنام گز که در نزد عام همان ترنجبین مذکور در کتاب مقدس است از قلم انداخت که با آنکه می‌گویند فضله یکی از حشرات است که بر شاخه و برگ درخت بخصوص گز نهاده می‌شود بیشتر در حوالی اصفهان بدست می‌آید. شاردن ظاهراً راجع به اصل و خاصیت این محصول دچار شک بوده و راجع بان نوشته است:

« برگ این درخت در حوالی اصفهان در فصل تابستان ماده مایع ترنجبین را فرو می‌ریزد که مدعی‌اند شبنم نیست، بلکه عرق درخت است که بر برگ می‌نشیند. بامداد پای این درختان صاف و همواره از این مایع لیز می‌شود.»

در واقع گز ماده سفید و لزجی است که به عسل بی‌شبهت نیست و می‌گویند بشکل دانه روی برگ‌های بیشه گز بوسیله حشره کوچک سبز فام نیم‌رنگی نهاده

می‌شود^۱ اهالی سحرگاه آنرا در ظروف گلی یا سبد جمع می‌کنند و بصورت خمیر سفیدی در می‌آید، ولی بیشتر مثل خمیره‌ای بنام گزانگبین می‌سازند و باپسته یا بادام می‌چوشانند و بشکل قالب شیرینی سبز فام در می‌آید. من چند بار از آن چشیده‌ام که هر چند به سقف دهان می‌چسبد، ولی نیک خوش‌مزه بوده است، مانند بادام عسلی عالی که کمتر چسبناک است.

چوب - از شرح مسافرتیم در داخله ایران خوانندگان متوجه این حقیقت شده‌اند که غیر از درخت تبریزی و در بعضی از شهرها و نقاط ییلاقی نیز درخت برازنده چنار چوب و درختان محدود دیگر در آنجا دیده می‌شود، مناظر سبز و خرم که گاهی به نظر میرسد تقریباً بدون استثناء بواسطه وجود باغ و بوستان است. درخت سدر در خوزستان و سرو در شیراز و درخت بلوط در کوهستانهای غرب و جنوب و از طرف دیگر درختان عرعر در رشته‌های کوهستانی خراسان توت و گردو و شاید تنها درختانی است که طی هزار میل مسافت در ایران به آن برخورد می‌کنیم، ولی در نقاط و نواحی‌ای که محل رفت و آمد مسافران نیست و شاید روی هم‌رفته آن نقاط را مشاهده نمی‌کنند و فور چوب و درخت به همان اندازه است که در سایر جاها کمیابی آن جلب توجه می‌کند.

در جلگه‌های مرطوب و حاصلخیز کرانه‌های دریای خزر و دامنه‌های البرز بسواحل سزبور مربوط می‌شود انواع درختان سودمند و قیمتی هست که بعضی از آنها برای کشتی سازی قابل استفاده است. در همین حدود بود که آن انگلیسی بد فرجام یعنی جان‌التون که بخدمت نادرشاه وارد شده بود سعی نمود نیروی دریائی فراهم سازد. در این نواحی چوب شمشاد همواره فراوان بوده است و بمقدار زیاد از طریق حاجی ترخان بمقصد رستو بر ساحل دن و حتی به لیور پول صادر می‌شده است، اما در ایران علم و فن جنگلبانی نیست و بواسطه فقدان مقررات از مقدار

۱ - بعضی از نویسندگان این قول را مورد تردید قرار داده و می‌گویند این ماده از حشره بدست نمی‌آید، بلکه ترکیبی نباتی است که از گیاه خارج می‌شود و این مطلب بیشتر احتمال صحت دارد و نه فقط بر درخت گز، بلکه در جاهای دیگر از قبیل بید و خار و بلوط هم دیده می‌شود.

درخت رفته رفته کاسته می‌شود. از جمله درختان دیگر که در این حدود ساحلی است بلوط، زبان گنجشک، مرس، نارون، گیلان، توسه و درختهای خاردار است که تقریباً همگی از نوع خزانی و برگ ریزان است.

گل و باغ - باغ ایرانی شباهت چندانی با هم نام اروپائی خود ندارد. محوطه‌های آراسته و مرتب و چمن زارهای نیک تراشیده و یا طرح و نقشه‌های نیکو و حاشیه‌های خوش آیند در کار نیست. باغچه‌های حیاط درونی در هم و برهم پر از گل و بوته‌های غنچه دار است و باغهای بزرگ بشکل بیابان بی سر و ته و پر از جوی‌های آبیاری است، ولی به همان نسبتی که بی سبک و نقشه‌اند از لحاظ نهایت زیبایی مانند هم‌اند و شکوه آنها در موسم بهار بهیچ وجهی قابل انکار نیست. راجع به گل و شکوفه خوشبوی ایران قصاید و غزل‌های دل نواز سروده‌اند. کیست که داستان گل و بوستان را نخوانده باشد و حکایت باغها و هزار دستان شیراز را نشنیده باشد؟ گل‌های صحرائی از جهت وفور و فراوانی مایه وجد و سرورند بیابانهای خشک و خالی زمستانی در فصل بهار به گلزار دل‌انگیز خوش رنگ و بو مبدل می‌شود. از گل سرخ نیک مشهور سر زمین ایران، گللابی بدست می‌آید که در سراسر شرق بلند آوازه است.

میوه - در سر زمین ایران میوه‌های اروپا و آسیا در کنار هم بدست می‌آید. در بوستان‌های گرم طبیعی کرانه‌های بحر خزر بسیاری از میوه‌های اروپائی مانند انگور، گوجه، تمشک، سیب، گللابی بخودی خود می‌رویند و بدین ترتیب بی ارزش‌اند. با زحمت و کار محدود حاصل خریزه و هندوانه بدست می‌آورند که می‌گویند در دنیا بی نظیر است و گاهی دو عدد از آنها بار حیوان باربری می‌شود، همچنین شلیل، هلو، زردآلو (که خشکبار آن صادرات کلانی به قفقاز و روسیه دارد) مرکبات، انار، گیلان، تهرندی، شاه توت، به عالی، انجیر، پسته و بادام دارند. خرما بحد وفور در کرانه‌های خلیج فارس هست و از اقلام عمده تجارتنی در بازارهای شرق و غرب محسوب می‌شود، هر چند که محصول خرما ایران از جهات درشتی و فراوانی باندازه خرما بصره و جلگه دجله نیست.

در حوالی رودبار در راه بین رشت و تهران و حد و سامان ولایت گیلان ناحیه جداگانه‌ای هست که زیتون فراوان دارد. این محصول وسیله ارتزاقی چهل و سه ده را فراهم می‌سازد و اهالی آن حدود بین ۸۰۰۰۰ تا ۱۰۰۰۰۰ اصله درخت دارند که محصول آن بطور متوسط ۷ تا ۹ پوند زیتون از هر درخت در هر سال می‌شود و بنا بر این محصول سالانه تقریباً ۷۵۰۰۰۰ پوند است. دولت از هر درخت زیتون در حدود یک پنس و نیم مالیات می‌گیرد.

جریان روغن کشتی آنها باندازه‌ای ناشیانه و پر زحمت است که مقدار زیادی از محصول تلف می‌شود و از مواد باقیمانده آن نوعی صابون زیر و خشن فراهم می‌سازند. زیتون‌ها را در اواخر پائیز جمع و بدون تأخیر در تغارهای بزرگی انبار می‌کنند و در آن حالت تا فصل بهار می‌گذارند که ترش و مخمر شود، سپس آنرا روی بام خانه پخش می‌کنند تا خشک شود. وقتی که کاملاً خشک شد باز روی هم می‌ریزند که ورآید، بعد از این تخمیر ثانوی مثل سرکه گیری از انگور، مردها درخمره آنرا لگد کوب می‌کنند، سپس می‌جوشانند و بین سنگ‌های صاف می‌فشارند که در زیر آن مخزنی برای جمع شدن روغن زیتون نهاده بودند، تفاله آنرا برای کود بکار می‌برند. روغن زیتون در سالهای خوش حاصل هر بطری دو قران در رشت بفروش میرسد و در سال بد حاصل قیمت آن تا پنج قران ترقی می‌کند. درمه ۱۸۸۹ انحصار خرید و تولید همه زیتون ایران را شاه به دوتن از تجار اهل بادکوبه داد که می‌گویند قرار است ایشان بهترین اسلوب تصفیه و روغن کشی زیتون را در ایران معمول دارند.

تالک - حال نوبت شرحی درباره میوه انگور است که با اشکال مختلف و معمولاً هم بی ضررترین صورت آن نقش بزرگی در زندگی و تجارت ایران در همه ادوار ایفا کرده است. از لحاظ جنس عمده تجارتنی فعلاً انگور را بیشتر خشک و به اصطلاح فارسی آنرا کشمش می‌نامند می‌فروشند و بازار وسیعی در روسیه و ترکیه دارد. راجع باین قلم صادراتی از منابع متعدد رقم‌های مختلف اظهار شده است.

از ناحیه‌ای باین جانب اطلاع رسید که سالانه ۲۰۰۰۰۰ صندوق از راه شمال به روسیه صادر می‌شود، با ارزش متوسط ۱۴۰۰۰۰۰ لیره. از طرف دیگر هم مجموع صادرات آنرا در فهرست ۹ - ۱۸۸۸ معادل ۴۰۰۰۰۰ لیره قلمداد کرده‌اند، تفاوتی که از لحاظ من قابل توضیح به نظر نمی‌رسد. از راه جنوب انگور تازه شیراز را در پنبه بسته بندی و بمقصد هند حمل می‌کنند. این میوه در سراسر کشور فراوان و انواع آن نیز خیلی زیاد است و در اکثر بازارها بقیمت پوندی نیم تا یک پنس فروخته می‌شده است.

شراب ایرانی و می‌گساران - بخصوص منظورم این است که از میوه انگور ایرانی سخنی بمیان آورم که از روزگاران قدیم مایه حظ و عیش مردمی بوده است که طبعی خوش و با نشاط دارند. بالغ بر ۲۰۰۰ سال پیش قول‌گرمی هرودوت گواه این اظهارات بشمار میرفته چنانکه وی گفته است: «ایرانیان به صرف شراب نیک عادت داشته‌اند و در تأیید کلام، این داستان شیرین شنیدنی است که ایشان راجع بکارهای مهم وقتی که در حال مستی‌اند به فکر و اندیشه می‌پردازند، بعد در حین هشیاری راه میانه و اعتدال اختیار می‌کنند و هرگاه تصادفاً جریان کار نادرست نماید بازهنگام باده‌نوشی رشته بحث و کلام را دراز می‌کنند.» در دوران جدید نیز می‌توان قول چند تن از نویسندگان معتبر را خواه در باره اثر و قوت و خواه قدر و منزلت می‌ایرانی شاهد آورد. هربرت بی‌مانند شرح ذیل را نوشته است:

«اما راجع به اهالی محل، منطقه‌ای که در آنجا زیست دارند رنگ ایشان را تیره‌گون و شراب آنها را سرخوش و تریاک‌شهو تران می‌سازد. زنان سرخاب بکار می‌برند، مردان دوستدار سلاح‌اند و همگی هم دلدادۀ شعر. آنچه را که انگور به جوش می‌آورد شریعت تعدیل می‌کند و سرمشق رام می‌نماید. بر سفره، ایشان خوش‌ترین افراد جهان‌اند، کسی در عالم خوش خوراک‌تر از این قوم نیست در باده نوشی حد و اندازه نمی‌شناسد و در پرخوری نیز همتا ندارند، اما سرمستی ایشان قرین بی‌آزاری است، قدری گوشت و خوشی با وضع و حال ایشان نیک‌سازگار است.»

تاورنیه می‌نویسد: «می‌گویند شراب اصفهان معده را سرد و سر را گرم می‌کند راجع بسردی معده نمی‌دانم چه عرض کنم، ولی میدانم که اگر بیش از اندازه صرف شود سر را براستی گرم خواهد کرد». بنا بر قول تاورنیه، شاردن، اولتاریوس، لوبرن و سایر جهانگردان آن دوره، داستان آخرین پادشاهان صفوی چیزی در واقع جز عیش و مستی آنها نیست. پادشاهان غالباً در حال مستی بوده سعی می‌نموده است که مهمانها و ندیمانها نیز از باده‌گساری حضرت شهریاری پیروی نمایند. شاردن روایت می‌کند که در زمان وی شراب ایرانی را در قفقاز و ارمنستان و ماد و هیرکانیا و یزد و شیراز می‌ساخته‌اند و خاطر نشان می‌سازد شراب و نوشابه‌های الکلی بر مسلمانها حرام شده است، ولی به ندرت کسی می‌توان یافت که به نحوی از انحا اهل می و شراب نباشد. ندیمان و حضرات و نفرات همه و همه باده نوش‌اند و آنرا بنام دوی غمزدا بکار می‌برند و با نوشیدنش بهتر به خواب می‌روند. از طرفی هم آنها را سرخوش و خرم می‌سازد و معمولاً نیز قوی‌ترین و سکر آورترین آنرا می‌نوشند و اگر زود مست نشوند می‌گویند این چه شرابی است که اثری ندارد.

این وضع و حال تا امروز هنوز در اخلاق ایرانیان مشهود است. ایرانی می‌گسار قانعی نیست. در نوشیدن پهلوان است، به شراب نوشی اکتفا نمی‌کند مست و خراب می‌شود، در اندک نوشی لطف و اثری نمی‌بیند و از افراط در شرب هم ناراحت و شرمسار نمی‌شود و معتقد است که باده نوشی باید تا سرحد مستی باشد و چنین استدلال می‌کند که یگانه حسن می‌خوارگی در سر مستی است. گفتاری قدیم در میان ایرانیان است که گناه یک پیاله می با یک کوزه یکی است و براستی با ایرانیانی که من برخورد داشته‌ام اهمیتی نمی‌داده‌اند که از این بابت گناهکار باشند و این قاعده آسان را در باده‌گساری شعار خود ساخته‌اند.

شراب سازی در حال حاضر - ایران فعلاً چند نوع شراب انگور مرغوب و یکی دوتا هم شراب ممتاز با شهرتی عالی در آذربایجان و شیراز و خراسان دارد و مراکز

عمده این صنعت اصفهان و قزوین و همدان و کرمان و یزد است^۱. من شراب محلی را در قوچان و مشهد و شاهرود و تهران چشیده‌ام. تاکنون شراب شیراز خواه در خارجه یا داخله از همه مشهورتر است و جنس آن شبیه به «شری» کهنه است بخصوص اگر چند سالی مانده باشد مشروب بسیار مرغوبی می‌شود^۲.

بهای شراب بصورت مضحکی ارزان و در فصل‌های معمولی بطری چهار پنس است و در همان سال تولید در ایران بطری هشت تا ده پنس فروخته می‌شود. شراب همدان مثل شراب سفید آلمانی است و بطری فقط دو پنس قیمت دارد، اما بواسطه مشکلات حمل و نقل و حق دلالی در تهران با ده برابر قیمت محل بفروش میرسد. در اصفهان دو قسم از جنس سبک و مرغوب می‌سازند، شراب سفید یا مزه آب انگور و دیگری شراب قرمز شبیه پورت. می‌گویند شراب یزد از نوع بسیار سبک و شراب کرمان قوی و سنگین است.

در تهران شراب بد مزه‌ای ساخته می‌شود که تا اندازه‌ای مثل بورگندی است، ولی کلیه این محصولات خوشبختانه در خود ایران مصرف می‌شود. ایرانیان بنا بر حکم شرع و قانون از شراب سازی ممنوع اند، هرچند که چند مورد اجازه تولید خصوصی به خانواده‌های عمده داده شده است. این صنعت تقریباً بکلی در دست اروپائیان و آرامنه و زردشتی‌ها و کلیمی‌هاست، اما طرز شراب سازی در ایران بسیار خام و ناقص است و تقلب و اختلاط خیلی شایع. در حال حاضر مقدار کمی از شراب ایران صادر می‌شود ولی با توجه بسهولت و ارزانی تولید آن و نزدیک بودن بازارهای مساعد این صنعت هم قابل توسعه است و هم سزاوار حمایت، اگر چه خود ما حتی حوصله بحث و صحبتی را بر سفره‌های خود درباره تاك زرين اشك ريزان شیراز نداشته باشیم. ظاهراً خود پادشاه نیز همین عقیده را دارند و شاید بدلیل سود شخصی است که تهیه شراب و الکل را در سراسر مملکت

۱ - آگلمان در سال ۱۷۷۱ از شراب مازندران و گیلان صحبت بیان آورده و نوشته است که با انگور جنگلی فراهم می‌ساخته‌اند.

۲ - تاورنیه در سال ۱۶۶۶ مقدار محصول شیراز را ۲۰۰,۰۲۵ من یا ۴۱۲۵ چپک که هر کدام بوزن تقریباً ۱۵۰ لیتر بوده ذکر نموده است.

بسال ۱۸۸۹ بانحصار یک نفر اروپائی داده‌اند و از این بابت قرار است سالانه ۷۰۰ لیره حق امتیاز دریافت دارند. این امتیاز را بعداً یک کمپانی مقیم بروکسل بنام شرکت عمومی تجارت و صنایع ایران خریداری کرده است.

مشروبات الکلی - با آنکه قرآن همگان را از صرف مسکرات شدیداً ممنوع کرده است ایرانیان باز بنا بر شعاری که پیشه ساخته‌اند اگر باده نوشی پیش آید باید که مشروبی نیک قوی باشد، نوشابه الکلی فراوان مصرف می‌کنند و در واقع مشروب خالص را بر هر شراب نابی ترجیح می‌دهند. این اشتباه بهیچ وجه روانیست که شیشه کنیاک را بدست یک ایرانی دهید، خاصه اگر انتظارتان این باشد که جرعه‌ای از آن باز بدستان برسد. یا عرق که از انگور می‌گیرند و طعم خوش و خاصی دارد نیک مورد علاقه ایشان است، اما میزان مصرف سالانه شراب و عرق در ایران که گفته‌اند ۸,۰۰۰,۰۰۰ گالون است و عوارض شراب و نوشابه‌های الکلی که هر سال به تهران وارد می‌شود و در برآوردهای امتیاز نامه ۳۵,۰۰۰ لیره قلمداد شده است فقط مقیاس‌های واهی است.

ماده مستی‌آور دیگر که مطلوب آنهاست بنگ است که از بذر شاه‌دانه بدست می‌آید و آنرا هم بصورت مشروب مصرف می‌کنند و هم می‌کشند. هرچند میل ندارم که ازدیاد تولید این ترکیبات نفرت انگیز را توصیه کنم باز با در نظر داشتن مشروبات الکلی پرمایه که در کشورهای همسایه بخصوص در روسیه مصرف می‌شود این محصول نیز در ردیف انواع شراب قلم تجارتی ناقعی خواهد شد.

چهارپایان : اسب‌ها - راجع به جهان حیوانات و محصولات حیوانی اگر ایران به حد اعلی بی‌نیاز نباشد لااقل از صنایع ثروت استثنائی برخوردار است. اسبهای نژاد ایرانی در سراسر مشرق زمین معروف‌اند و در نواحی مختلف سه قسم اسب یافته می‌شود. در شمال اسب ترکمن که بواسطه طاقت زیاد شهرت دارد، ولی از لحاظ قد و تناسب جالب توجه نیست. اسب عربی که اصلاً از کرانه‌های جنوبی خلیج فارس آورده و پرورده‌اند، و اسب ایرانی که حدوسطی بین دو نژاد مزبور است. اسب ایرانی از نسل ترکمن درشت‌تر و محکم‌تر است و برای سواره نظام

مرکب ممتازی محسوب می‌شود و یا حسابی یابو است. در بعضی از فصول سال کمتر اتفاق می‌افتد که کشتی از بصره عازم مقصد بمبئی باشد بدون اینکه مقدار کلی اسب حمل نکند که هر رأس آن از ۸ تا ۲۰ لیره قیمت دارد و بنا بر این بهره سرشاری در بازار هندوستان عاید می‌سازد. در خود ایران اسبی که در همه جا دیده می‌شود یابوست که حیوان بارکش بسیار مفیدی است و با قیمت جزئی خریداری می‌شود. ایرانی‌ها که از روزگار هرودت باین طرف از هنگام زادن سوار-کارند به اسب خود سخت افتخار می‌ورزند و آنرا نیک تیمار و موقع شب پیکرش را نمد پوش می‌کنند.

قاطر - از اسب معروف تر قاطر ایرانی است. این حیوان ممتاز با آنکه از لحاظ هیكل درشت نیست و بمراتب هم از هم جنس اسپانیائی خود کوچک تر است باز قدرت و طاقت کار حیرت آوری دارد. باحامل بار بوزن ۲۰ تا ۳۰ پوند - هر سه پوند بطور متوسط (یک کیلو نیم) - و هرساعت سه میل و نیم تا چهار میل و روزانه بیست و پنج تا سی میل حرکت می‌کند و گاهی چند روز پی‌درپی و شاید هم چند هفته یک نفس. پرورشگاه عمده آن حوالی اصفهان، شیراز و کازرون در مرکز و جنوب و سر زمین بختیاری بین اصفهان و شوشتر و نواحی کوهستانی بین شوشتر و دزفول است.

هر ساله افسرانی از جانب حکومت هند مأمور می‌شوند که در ایران صدها رأس قاطر به بهای هر رأس از ۱۲ تا ۲۰ لیره خریداری و حمل کنند هر چند که شنیده‌ام قیمت قاطر تا به لاهور برسد پنجاه لیره تمام می‌شود و نمیتوان گفت کاری با صرفه است و معلوم نیست چرا در خود هندوستان به پرورش زیاد آن نمی‌پردازند. در حدود بختیاری پرورش قاطر با دقت بسیار و علاقه انجام می‌یابد. الاغ های نر و ماده را اختصاصی برای این منظور فراهم دارند دسته اول مصرف دیگری ندارد و نمی‌گذارند که با هم جنسان خود نیز آمیزش کند.

شتر - راجع به شتر پر زور یک کوهان خراسان در فصل مربوط باین ایالت

شرحی ذکر نمودم. این حیوان با سرعت و یا مسافت طولانی که اسب و قاطر قادرند حرکت نمی‌کنند. اما دوچندان بار می‌کشد، یعنی معادل ۶۰۰ گیروانکه و روزی بیست میل طی طریق می‌کند، بقیه شترها که از نوع پائین تر و معمولی و قسمت اعظم بشمار می‌روند ۴۰۰ گیروانکه بار می‌برند و روزانه ۱۰۰ میل راه می‌روند.

صید ماهی - کرانه‌های جنوبی دریای خزر و رودخانه‌هایی که باین دریا وارد می‌شوند ماهی فراوان دارند، بخصوص انواع سگ ماهی (استورژن) که صدور آن خشک یا بصورت خاویار در دست یکی از اتباع روسیه است که حق امتیاز سرشاری پرداخت و می‌گویند از این حق انحصاری سود فراوان تحصیل می‌کنند. پولاک چند سال پیش محصول سالانه خاویار دریای خزر را ۶۸۷ تن از قراره‌رتی ۱۰۰۰ ماهی بر آورد کرده بود.

چرم - پوست و چرم بمقدار زیاد به بغداد و روسیه از مبدأ خراسان، اصفهان شیراز و همدان صادر می‌شود. در شیراز پوست محلی شبیه به پوست بخارائی قره کل هست که آن در نزدیکی رودخانه جیحون بدست می‌آید و این پوست را در اروپا بی‌جهت استراخان می‌نامند. جنس آن بخوبی پوست‌های آسیای مرکزی نیست، ولی بمقدار زیاد در ساخت کلاه ایرانی بکار می‌رود. همدان مرکز عمده دباغی و چرم‌سازی ایران محسوب می‌شود و می‌گویند جنسی که در اروپا چرم روسی معروف است اصلا در همدان تهیه می‌شود.

پشم - در حال حاضر پشم گوسفند و سوی بز مقادیر کلی از ایران صادر می‌شود. مراکز عمده این صنعت خراسان، فارس، لارستان، آذربایجان، کرمانشاهان و کردستان است. از گله و گوسفند محصول خراسان بخصوص ناحیه تربت حیدری و گله‌های طوایف صحرا نشین مرزی ایران و افغانستان بهترین پشم بدست می‌آید. سبزوار مرکز تجارت آن است و این کار هم بدست ارامنه است که سالانه ۱۰۰۰۰ تا ۱۲۰۰۰ عدل صادر می‌کنند. مقدار زیادی از این پشم فعلا از راه روسیه به انگلستان می‌رسد، جنس آن خیلی ضخیم و دراز است، زیرا که بصورت

پاک نشده و خام صادر می‌شود. بهترین سوی بز در آنقره حوالی بیرجند تولید می‌شود که برای ساختن شال بکار می‌رود و از طریق خلیج فارس به بمبئی و از آنجا به انگلستان صادر می‌کنند. جمع محصول پشم ایران را ۱۱۷۵۰۰۰۰۰ من تبریز یا ۵۰۷۸ تن به این جانب اظهار داشته‌اند.

منابع معدنی - حال که نوبت بررسی ذخایر معدنی ایران فرا رسیده است به موضوعی خواهیم پرداخت که راجع بآن هم مطالبی بی سر و ته و هم حدسیاتی مبهم اظهار شده است. برای نخستین بار نظریات معتبری در این زمینه دیر یازود فراهم خواهد بود. در اوایل این قرن سر. جان ملکم راه مبالغه پیموده هنگامی که نوشته بود: «ایران منابع معدنی قیمتی سرشاری ندارد، اما آهن و سرب در نقاط بسیار موجود است». اظهار نظری که صد و پنجاه سال قبل از آن شاردن بی‌اعتباری‌اش را باز نموده بود. نیم قرن بعد پولاک نظر افراطی دیگری اظهار نمود: «به ندرت در دنیا سرزمینی را از جهت وفور منابع معدنی خاصه مس با ایران قابل مقایسه توان یافت، معادن فراوان آن زغال سنگ، آهن و مس را باید استخراج و بدین وسیله مواد ضروری صنعت عظیمی را فراهم کرد». بین دو نظریه قرین افراط و تفریط مزبور تاریخ نویس زمانه ما در پی کشف حقیقت خواهد رفت و سرانجام بآن خواهد رسید.

تاریخ - آثاری راجع به کارهای معدنی در بسیاری از نواحی ایران پیدا شده است که فقط به دوران قبل از هجوم تازیان مربوط می‌شود. اگر چه ارتباط آن به دوره خاصی دور از اسکان می‌باشد. بعد از روزگار قرون وسطی شاه عباس کبیر نخستین اقدام بهره برداری از منابع معدنی ایران را دنبال کرد و بنا بر قول شاردن با مشاهده آبهای معدنی متعدد باین نکته توجه یافته بودند که در ایران منابع زیر زمینی فراوانی هست. شاردن از آهن و فولاد و برنج و سرب سخن میان آورده که آنها بیشتر مورد استفاده واقع شده بوده است، بخصوص معدن نقره قیروان در شاه کوه در چهار فرسخی اصفهان و حوالی کرمان و در مازندران معدن آهن

هیرکانیا (مازندران) ماد جنوبی (کردستان) پارثا و بلخ معدن مس در ساری و بلخ و نزدیک قزوین و سرب در نزدیکی کرمان و یزد که معدن ثانوی مقدار معتنا بهی تفره دارد. چشمه‌های نفت در مازندران و کلبه (خوزستان) و معدن فیروزه در نیشابور و فیروزکوه. «راجح به فولاد ایران وی نوشته است که پر از گوگرد و بسیار مرغوب می‌باشند با رگه‌های نازک و محکم که نیک با دوام و مثل شیشه شکننده است و می‌نویسد که ایرانیان در بهره برداری معادن یا مهندسی این کار علاقه و عقیده‌ای ندارند، زیرا که نوشته است: تنبلی ایشان مانع استخراج آنها است.»

در همان زمان و قدری زودتر از آن (تقریباً ۱۶۵۰ میلادی) تاورنیه (که چنین می‌نماید بعضی از مطالب شاردن، اقتباس از گفتار اوست، عبارت واحدی کم و بیش در کتاب هر دو نویسنده دیده می‌شود) نوشت که:

«اخیراً چند معدن مس پیدا شده است که اهالی انواع ابزار آشپزخانه از آن فراهم می‌سازند. مس را از کرمان می‌آورند، آهن و فولاد را از خراسان و قزوین. فولاد آنها بسیار مرغوب است با رگه‌های نازک که در آب سخت می‌شود، اما مانند شیشه شکننده است. بعلاوه معدن طلا و نقره هم در ایران هست که گویا در روزگار قدیم استفاده می‌کرده‌اند. شاه عباس نیز باین کار پرداخت، ولی در عمل معلوم شد که خرجش از دخل بیشتر است و در نتیجه این مثل در ایران رواج یافته است که معدن نقره کرون که ده تا خرج و نه تا بهره دارد و به همین دلیل است که همه زرو سیم ایران از دیگر کشورها وارد می‌شود.»

تا دوره نادر شاه دیگر راجع به معادن ایران حرفی بمیان نمی‌آید و این شهریار حادثه جو در تعقیب نقشه‌های جهانگیری خشکی و دریائی خود و بخصوص تفوق بحری در دریای خزر کارخانه‌ای آهن سازی نزدیک آمل در مازندران پی‌ریزی کرد که در آنجا گلوله توپ و خمپاره و نعل اسب می‌ساختند و در صدد بود که برای کشتی‌های خود لنگر هم بسازد.

در ربع اول این قرن عباس میرزا که سرفتح و پیکار داشت از قرار معلوم در صدد احیای زندگی وطن خویش بود و در این زمان بود که او نیفورم انگلیسی اختیار و افسران انگلیسی استخدام کرد و تمرین نظامی و اسلحه انگلیسی در تبریز معمول گردانید و از تجربه و کار انگلیسی‌ها در معادن آذربایجان حمایت نمود.

در حدود سال ۱۸۱۰ یک نفر انگلیسی بنام ویلیامسن معادن وسیع مس در ناحیه شیخ در بند نزدیک ترکمن چای پیدا کرد، ولی ناچار شد از آن اقدام به عنوان شکست دست بکشد، زیرا از قراری که یکی از نویسندگان نوشته است وی موجب تحریک حسادت عباس میرزا شده بود.

در سال ۱۸۱۵ سروان مونتایت را این شاهزاده دستور داد که بهترین جا را برای کارخانه آهن سازی پیشنهاد کند و از دوسره در جنوب ارس و مسارود را پیشنهاد و چنین اظهار نظر کرد: «گمان نمی‌کنم در هیچ نقطه دیگر دنیا مقدار آهن باندازه رشته‌های کوهستانی قره داغ فراوان باشد تا چند فرسخ چنین به نظر می‌رسد که زمین سنگ دیگری در بر ندارد.»

سر انجام در سال ۱۸۳۶ سر. اچ. لیندسی بیتون سوتوری بخاری با چند نفر کارشناس از انگلستان آورد و مبلغ هنگفتی در این کار هدر داد که شاید به استخراج آهن و مس قره داغ توفیق یابد، ولی از قرار معلوم نتیجه‌ای بدست نیاورد. اما توپ برنجی از فلز ایرانی در این موقع و قبل از آن در ارگ تبریز می‌ساخته‌اند.

استخراج جدید - در عهد پادشاهی شهریار فعلی چون علم و اطلاع رفته رفته توسعه یافته و اسلوب و طرز کار اروپائی تدریجاً به ایران هم سرایت کرده است اقداماتی متعدد، ولی بدبختانه ناقص بمنظور استخراج ذخائر زیر زمینی ایران خاصه زغال سنگ و مس معمول شده است. در ضمن هیجان و خوش باوری ایرانیان که در اثر بعضی کاوشها و یا مدح و ستایش جهانگردان عابر ایشان را باین فکر و صرافت انداخته است که مملکت آنها سرشار از منابعی است و روزی بهره‌دانش در دامان آنها فرو خواهد ریخت.

داستانهای بسیار جالبی از خامی و خوش خیالی این فرزندان خاور زمین و شوق و ذوقی که از این بابت بر ایشان مستولی شده بود تعریف کرده‌اند. در سال ۱۸۷۷ بشاه عرض کردند که پیر مردی در کاوند که دهی نزدیک زنجان است مقداری طلا پیدا کرده از این رو چند تن از ماسوران درباری بانجا اعزام شدند تا از کاشف تحقیقات کنند و او با تأکید بسیار اظهار میداشت که سنگ طلا را در حین کشت و کار یافته بود. اعلیحضرت که با وجد و نشاط در عالم خیال حملانی را زیر کیسه‌های زر در انبارهای درباری در رفت و آمد می‌دید ماسور والا مقامی با چندین نفر فرستاد که چون فصل زمستان بود برفها را بر طرف و شیار بزرگی حفر کنند و کارشناس آلمانی نیز در برلن استخدام شد، اما وقتی که آمد اثری از کشف طلا بدست نیامد. سپس کاشف اصلی را به تهران آوردند و صدراعظم از وی بازجویی نمود و گفته‌اند که از جانب شاه مبلغی سرشار و مقرری باو وعده کردند که محل زرخیز واقعی را نشان دهد. پیر مرد بیچاره هم آنچه می‌دانست معروض داشت و هیچ قسم مقرری هم نمی‌توانست او را بعرض توضیحات بیشتری قادر سازد. بعداً قطعات ریز طلا در آنجا پیدا شد، اما سر انجام کوهستانی را که باین مناسبت زیر و رو کرده بودند رها نمودند.

پیش آمد کم و بیش مضمحکی نیز در سال ۱۸۸۵ اتفاق افتاد. قطعه سنگی از آذربایجان در تهران نشان دادند بعد از تجزیه معلوم شد که ۷ درصد نقره دارد و باز شاهین خیال در فرا آوردن زر و مال در ذهن همایونی به پرواز درآمد. چهار سرتیب و سرهنگ فرستادند که محل اکتشاف را بازدید کنند، سپس کاشف به عمل آمد که آن تیکه سنگ را یکی از پاسداران از ضرابخانه دولتی ربوده بود.

شرکت معادن ایران - سرانجام در بهار ۱۸۹۰ شرکتی تأسیس شد بنام «بانک امتیازات معدنی ایران» با سرمایه یک میلیون لیره بمنظور احراز و اجرای امتیازنامه معدنی که اخیراً به بانک شاهنشاهی ایران بوسیله فرمان همایونی در سال گذشته اعطا شده بود. این امتیازنامه استخراج آهن و مس و سرب و جیوه و

زغال سنگ و نفت و منگنز و بوره و معدن پنبه نسوز را که متعلق بدولت بوده و قبلاً امتیاز آن به فرد دیگری داده نشده است شامل می‌باشد. معادن فلزات قیمتی و سنگ‌های گرانبها از قبیل فیروزه نیشابور که شرحش را در کتاب اول ذکر نموده‌ام و در اینجا تکرار نمی‌کنم مستثنا بوده است. مدت امتیازشصت سال و مشتمل بر معادنی می‌شده است که استخراج آن از ۱۸۸۹ در ظرف ده سال آغاز شده باشد و ۶۰ درصد بهره نصیب خزانة همایونی می‌گردد است.

پس از تشکیل این شرکت مهندسان صالحی بدون درنگ به سراسر ایران برای کاوش و تحقیقات اعزام شدند و با آنکه حرکت این کارشناسان بواسطه ناخوشی و هوای نا مساعد که دسترسی به بعضی از نقاط را در زمستان و نقاط دیگر را در تابستان غیر مقدور می‌سازد و در اثر کارشکنی‌های مأموران ایرانی دچار تأخیر شده بود باز گزارشی تهیه و تقدیم شده که بیش از پیش به ما امکان می‌دهد که نظریات مقرون به صواب در باب ذخائر معدنی ایران و وسعت حدود آن بدست آوریم. باید توجه داشت که در مواردی چند بخصوص در مراحل مقدماتی، کار شرکت مزبور منوط به حصول توافق با صاحبان معادنی است که در اختیار دولت نیست و دولت ایران منابع خصوصی یا آنهایی را که اجاره داده بود در امتیاز نامه مزبور مستثنی ساخته که بیشتر شامل معادن فعلی می‌گردد. با مرور زمان و اکتشافات تازه معادن جدیدی پیدا خواهد شد و من بجای اظهارات کلی و مبهم بسببک دایرة المعارف در اینجا نواحی معدنی ایران را جداگانه بررسی و شرح اجمالی راجع به ذخایر زیر زمینی هر منطقه بیان خواهم کرد.

مناطق معدنی - نواحی معدنی ایران تقریباً شش منطقه است: ۱- ایالت آذربایجان در شمال شرقی ۲- دامنه‌های شمالی و جنوبی رشته‌های اصلی البرز بین رودبار و رشت تا استراباد ۳- خراسان ۴- کرمان ۵- نواحی مرکزی بین قم و شیراز بخصوص حوالی اصفهان و نائین ۶- کرانه‌های خلیج فارس و جزایر.

۱- آذربایجان - بواسطه زمستان شدید و برف سنگین هنوز ایالت آذربایجان

را مهندسان شرکت مزبور مورد کاوش و تحقیق قرار نداده‌اند، ولی راجع به هیچ منطقه هم بیشتر از این سر زمین بنا بر اطلاعات متفرق که از زمان قدیم مانده است معلوماتی در اختیار نیست و درباره هیچ ناحیه هم مثل اینجا با اطمینان نمی‌توان گفت که ذخائر زیر زمینی آن هم متعدد و هم گوناگون است. سنگ‌های آهن، سرب، مس در آنجا بحد وفور هست و چندبار هم اگر چه با طرزی ناقص بوده مورد بهره برداری واقع شده است. غنی‌ترین منابع این ایالت در قره داغ در سمت شمال شرقی است که از معادن آهن و مس آن در همین قرن هم اروپائیان و هم ایرانیان استخراج کرده‌اند.

سرب نیز در ناحیه خلخال که در چهارده فرسخی تبریز است مدتها استخراج می‌شده و مس و شوره قلمی هم در آنجا بدست می‌آمده است. زغال سنگ هنوز در چهار فرسخی شمال شرقی تبریز استخراج می‌شود. در گوشه جنوب شرقی آذربایجان منطقه خمسه است، حاکم نشین آن زنجان، در آنجا معادن مس و سرب و زغال سنگ و همچنین جیوه^۲ که در قرون وسطی هم معروف بوده است در آغ دره و قیزکپان در مغرب زنجان یافت می‌شود.

با آنکه هنوز زود است که با اطمینان کامل راجع به ذخایر معدنی این منطقه چیزی پیش بینی کرد، ولی شواهد متعددی حاکی است که بنا بر اطلاعات معرفة الارضی انکار ناپذیر، آن حدود و وقوع شهر بزرگی در مرکز این منطقه که بازار عمده خرید و فروش بوده است اقدامات استخراجی این ناحیه در آینده

۱- راجع بمعادن قره‌داغ که مورد توجه و اقدام سر. لیندسی بیتون واقع شده بود گزارشی دیده‌ام که دکتر ریچ Riach به سر. جان مکینل (وزیر مختار انگلیس در تهران) داده بود و در آن گزارش مندرج است که: «گویا همه جا را انبوه عظیم معادن قیمتی فرا گرفته است و چنین می‌نماید که تمام کوهستان سراسر سنگهای معدنی است که شاید غنی‌ترین در همه عالم است، مانند آهن و قلع و مس و غیر از معدن قلع انگرت که استخراج نشده می‌نویسد شاید حیرت‌آورترین معدن سراسر جهان باشد». موریه که در باره همین ناحیه صحبت می‌داشته کلمات کتاب مقدس را شاهد آورده است: «سرزمینی که همه سنگ‌های آن آهن است و از تپه‌های آن می‌توان برنج بکشت.»

۲- در حال حاضر جیوه در ایران بسیار گران است و هر دبه ۴۰ گپروانکه ۱۰ لیره و یا هر تنی در تهران ۳۰۰ لیره قیمت دارد.

نزدیکی با موفقیت شروع خواهد گردید. راجع بمعادن مرمر ده خوارقان که سنگهائی بنام مرمر سراغه دارد در فصل دیگر اشاراتی نموده‌ام.

۲ = کوه‌های البرز - از زمان شاردن وهانوی می دانسته‌ایم که دامنه‌های جبال البرز سرشار از معادن زغال سنگ و آهن بوده است که بواسطه مجاورت آن با پایتخت بیش از سایر منابع ایران محل استفاده واقع شده است. این منطقه را بدو قسمت شمالی و جنوبی رشته‌های البرز تقسیم می‌توان کرد که قسمت اول مقابل دریا و بخش دیگر در سمت جلگه تهران است.

در ناحیه شمالی معادن سرب و آهن وجود داشته و از هر دو معدن نیز مقداری استخراج شده است خاصه معدن نائیج نزدیک آمل که راجع بآن هانوی شرحی نوشته است. برای صدور محصولات آنجا (که ۵۰ تا ۶۰ درصد آهن دارد) راه آهن محمود آباد را که شرحش مذکور افتاد ساخته بودند. این موضوع جالب توجه و موجب تشویق است که در این منطقه معادن آهن و زغال در مجاورت یکدیگر واقع شده‌اند. اطلاعات کافی درباره منابع جنوبی البرز فراهم داریم و میدانیم که منابع مزبور از مدتها پیش مورد بهره‌برداری نامرتبی بوده است. از زغال سنگ این حدود احتیاجات فعلی تهران تأمین می‌شود. منابع زیر زمینی دیگر هم در سراسر این رشته‌های کوهستانی از حوالی قزوین در غرب تا تاش بین شاهرود و استراباد در مشرق وجود دارد، اما منابع عمده در حدود شمال غربی تهران بین پایتخت و قزوین واقع است و در سمت شمال شرقی تا حدود دماوند و در مشرق آن.

ناحیه شمال غربی - در این ناحیه چند معدن زغال هست و همچنین در دامنه‌های وسط راه بین تهران و قزوین در چند میلی جاده پستی که معروفترین آنها در آب یک، هیو و فشم در ناحیه‌ای بطول سیزده میل و تقریباً ۵۰۰ پا ارتفاع از سطح دریا و تمام این معادن را به ترتیب نامطلوبی خود ایرانیان و یا اجاره داران خارجی بهره برداری می‌کنند. محصول معدن آب یک در سال ۱۸۸۸

نواحی شمالی و غربی
کوه‌های البرز
از کوه‌های البرز

میلادی بالغ بر ۲۰۰۰ تن بود و معدن هیو (هسیو) ۹۰۰۰ تن و معدن فشم را مالکان خصوصی به یک شرکت خارجی اجاره داده‌اند که سر دسته ایشان همان عامل نابکار همه جا حاضر تهران آقای فایوس بوتال است که اخیراً امتیاز خط آهن را هم برای حمل محصول از معدن تا تهران بدست آورده است. اقداماتی که تا کنون در این معادن شده وضع نامطلوبی داشته است، چون ایرانیان جدید کمترین توجه و اعتنائی به فن معادن ندارند، ولی این معادن رگه‌های مرغوب زغال دارد که با آسانی استخراج می‌شود و اگر با اسلوب درست و علمی بهره‌برداری کنند سود سرشاری نصیب خواهد گردید.

ناحیه شمال شرقی - در این ناحیه محصول سالانه تا حال ۴۰۰۰ تن بوده است. بهترین گودال‌های زغال سنگ در حدود لار در چهل میلی تهران است و در آنجا از چندین شکاف مدتها بصورت نامنظمی زغال در آورده‌اند و بطور متوسط ۶ متر مکعب زغال بوسیله هر کارگر در روز بدست آمده است. می‌گویند در معادن هیو و شمشک در ناحیه لار شرکت معادن هم سهمی بدست آورده و نتایج کار آنجا بمراتب بهتر بوده است و اگر از قیمت زغال قدری بکاهند به نظر من مصرف محلی آن خیلی زیادتر خواهد شد.

۳ - خراسان - والی خراسان نزد این جانب با سرافرازی ادعا می‌کرد که منابع معدنی در ایالت اونیک فراوان است و خود خراسانی‌ها می‌گویند که علاوه بر فیروزه نیشابور دوازده معدن مس، هفت معدن سرب، چهار معدن زغال، دو معدن نمک و حتی یک معدن طلا هم دارند که از میان آنها فقط سه معدن مس و یک معدن زغال سنگ و یک معدن نمک مورد استخراج واقع شده است و آن هم بطور سطحی و سرسری.

۱ - مصرف سالانه فعلی زغال سنگ در تهران تقریباً ۱۵۰۰۰ تن است، در دهانه معدن خرواری ۴ تا ۷ قران می‌فروشند یا تنی ۱۴ تا ۲۴ قران. از آنجا بوسیله قاطر و الاغ و شتر به تهران حمل می‌شود. خرج کرایه هر تنی ۳۰ تا ۳۲ قران است ۲ قران هم عوارض نواقل در دروازه می‌گیرند که در بازار هر تنی ۷۰ قران یا ۲ لیره فروخته می‌شود.

معدن معروف مس گورخانی بین سیاسی و عباس آباد در جاده بین شاهرود و مشهد که فریزر نوشته است در زمان نادر شاه استخراج می کرده اند بواسطه تاخت و تاز ترکمن ها متروک و فعلاً پر از آب شده است. سرهنگ وال بیکر معدن مسی هم در پنج میلی مشهد دیده بوده است که در سابق مقادیر زیادی از آنجا استخراج می کردند، ولی معدن پر محصول نبوده است. می گویند زغال سنگ مرغوب در فیروز و آب کت در هشت میلی چناران هست.

معدن سرب در دامغان و سبزوار به مستأجران خصوصی واگذار شده است. مس و زغال و آهن در حوالی دامغان یافت می شود. بعد از معدن گورخانی مهمترین معدن مس خراسان که آثاری هم از بهره برداری سابق در آنجاست و حالا آب آن را فرا گرفته است بشرح ذیل می باشد: ۱- چونند، همائی و نهرو در تپه های جنوب سبزوار. ۲- باتو و دهانه سیاه در قسمت جنوبی ترکه، محصول دومی را می گویند در سراسر ایران از همه بیشتر است. ۳- چند معدن در حوالی ترشیز. ۴- معادنی در تربت حیدری. ۵- یا قلعه در کوه های جغتای در شمال سبزوار. ۶- ناحیه بیار جومند در نزدیکی جاده کاروانی بین شاهرود و ترشیز که از قرار معلوم یکی از آنها را شرکت معادن بدست خواهد گرفت. باید در خاطر داشت که محصولات محلی این فلز بسیار اندک است و جمع تولید شاید از ۳۰۰ لیره در سال تجاوز نکند و تقریباً همه این فلز را به صورت ورقه از خارجه می آورند بخصوص از انگلستان از طریق خلیج فارس بنا بر این صنعت، مس سازی در ایران زمینه بسیار مساعدی و بازار خوبی دارد.

۷- کرمان - منطقه بعدی کرمان است که راجع به منابع معدنی آنجا پیوسته تعریف بسیار کرده اند، هر چند که بواسطه دوری این ناحیه از دریا و گرانی هزینه حمل و نقل صدور محصولات آنجا هیچ وقت مقرون به صرفه نبوده است مگر اقلام معدنی گرانبها. از طرف دیگر وجود دو شهر صنعتی کرمان و یزد استفاده

۱- ورقه های مس که لوله و آماده شده باشد بین ۹۰ تا ۱۰۰ لیره هر تن در ایران فروخته می شود و ورقه های مس شیلی هر تن ۶۰ لیره است.

از منابع سبزوار را همواره ایجاب می کرده است. شاردن راجع به سرب کرمان صحبت داشته و نوشته است که برای فراهم ساختن بسیاری از حواجی خانوادگی استفاده همیشه است و هنوز در ناحیه کوه بنان و جواران و ساهون (ساهان) استخراج می شود. در قلعه زیری بین بیرجند و نه، خانیکف در سال ۱۸۵۹ دهلیزهای وسیع قدیمی مشاهده کرده بود که از آنجا مس و سرب و قلع و فیروزه در عهد قدیم استخراج می شده و از قرار معلوم بعد از حمله اعراب دیگر مورد استفاده واقع نشده است.

به استک در سال ۱۸۸۱ قطعات وزین مس و سرب در ناحیه تنگه سوی اسپان در چهار فرسخی پاریزو دو فرسخی قادی احمر نشان داده بودند. زغال سنگ در بازرگان سیزده میلی شمال کرمان و ده تقی در گردنه هیزوبی در جاده شمال شرقی راور و در ناحیه کوه بنان موجود است. بین کرمان و شیراز در پریا نزدیک تبریز معادن آهن هست که مارکوپولو و تاورنیه و شاردن بنام معدن فولاد یاد کرده اند و در عهد باستان زیاد مورد استفاده واقع شده است.

معدن غنی قلع در هروزه ۶۰ میلی کرمان در سر جاده راور هست. پوره مرغوب از ناحیه شهر بابک در شمال غربی کرمان و حاشیه شمالی کویر نمک سیرجان استخراج می شود. پنبه نسوز فقط پنج سال پیش نزدیک ده گوجار در ناحیه کوه بنان بیست فرسخی شمال کرمان پیدا شده است که در آنجا سنگ کافور می نامند و برای جلوگیری از خونریزی بکار می برند. یک قسم مرمر زرد عالی نیمه شفاف در کوه های مجاور یزد بدست می آید. محل واقعی آن توران پشت در چهل میلی تفت و پنجاه و شش میلی یزد است و از آن سنگ سخت ممتاز مرمری و ستونهای شباردار مرمری که فعلاً در تالار تخت کاخ شاهی در تهران است ساخته شده است.

۵- نواحی مرکزی - تحقیقات اخیر ثابت کرده است که تمامی رشته بین

۱- یگانه مصرف سرب در حال حاضر در ایران ساختن گلوله و فشنگ است و تقریباً ۱۰۰۰ تن از این فلز برای تمام مصارف ایران کافی است.

قم و اصفهان منابع زیر زمینی فراوان و از اقسام گوناگون دارد. سنگ آهن که شامل ۴ درصد فلز است و همچنین گروه‌های مس در قمر پیدا شده است که گفته‌اند لااقل ۱۰۰۰۰ تن از آن در دامنه‌های کوهستان موجود است. رگه‌های ممتاز مس و سنگ آهن در حوالی قهرود یافت می‌شود. می‌گویند اهالی سختگیر قم مانع استعمال زغال سنگ در شهر مقدس خود می‌باشند، باین عنوان که مصرف آن فضای حرم حضرت فاطمه را دودآلود خواهد کرد، اما با احتمال قوی پرهیز کاران نسل آینده این اندازه سختگیر نخواهند بود.

سنگ آهن ممتازی که ۹۰ درصد فلز دارد در ناحیه فریدن در شمال غربی اصفهان بدست آمده است. جیوه در رشته‌های زردکوه در شمال غربی این شهر یافته می‌شود. سنگ سرمه و نیکل و سنگ لاجورد هم سال گذشته در نزدیکی انارک از نواحی نائین بین اصفهان و یزد کشف گردیده است. از سنگ سرمه بصورت گرد ماده‌ای فراهم می‌شود که به زبان علمی کلیریوم و ایرانیان سرمه و عربها کحل می‌نامند و آن در مشرق زمین بوسیله زنان برای زیبایی چشم زیاد مورد استفاده است. نیکل و لاجورد در معادن کهنه مسی که گویا قرنهای متمادی مورد بهره برداری بوده بدست آمده است. مس و سرب و گوگرد و پنبه نسوز و قلع به مقادیر زیاد در ناحیه انارک پیدا شده است که بقرار معلوم بیش از اندازه عادی غنی است.

۴ - حدود ساحلی خلیج فارس - در منطقه جنوبی منابع معدنی متفاوتی هست و محصولات تازه‌ای از انواع مختلف در آنجاست. شایعات متمادی حاکی از این است که دشتستان و تپه‌های جیزاقون در شمال شرقی بوشهر معادن فراوان زغال دارد و امیدواری هم این بود که گزارشهای مزبور صحیح باشد خاصه از آن جهت که بوشهر در مجاورت آن و محل رفت و آمد کشتی‌ها بوده است که می‌توانستند زغال بقیمت مناسب خریداری کنند. تحقیقاتی که تا حال در نارستان سی و پنج میلی ۱ - زغال سنگ کاردیف را فعلاً در بوشهر بقیمت از ۳۳ تا ۵۳ شلینگ هر تن می‌فروشند، قیمت متوسط در حدود ۲ لیره است.

جنوب شرقی برازجان یعنی ناحیه مورد اشاره معمول شده است، شایعات مزبور را تأیید نموده و معلوم گردیده است که رگه‌های زغال در واقع فقط سنگ‌هائی سخت با قیر طبیعی آمیخته بوده است. اما در این تپه‌ها رگه‌های قیری فراوان است که با چاههای نفت دلکی که از دیرباز گفته‌اند از منابع بسیار ممتاز زیر زمینی ایران است بی ارتباط نیست. در این حدود دو چشمه آب سبز فام بیرون می‌آید که درجه حرارت آن ۹۰ فارنهایت است و با مواد گوگرد و هیدروژن مخلوط و بوی زننده‌ای از آن متصاعد و بر سطح آب ماده نفتی شناور است.

امتیازی برای استخراج این چاهها چند سال پیش به کمپانی هوتز مقیم بوشهر اعطاء شده بود، ولی بعد از عملیات میله اندازی در نقطه‌هائی بی تناسب از تعقیب آن کار منصرف شدند. این امتیاز سپس بشرکت معادن ایران واگذار شده که طی سال گذشته به حفر چاههای عمیق پرداخته‌اند و هنوز هم مشغول این کارند.

منطقه نفت خیز بقرار معلوم از این ناحیه در جهت شمال غربی است. محل دیگری که نفت داده است ناحیه رامهرمز در مجاورت رودخانه کارون است، بنا بر آخرین تحقیقات سه ناحیه نفت خیز وجود دارد: اولی نزدیک ده شاردن در پانزده میلی شرقی رامهرمز که در آنجا بالغ بر ده چشمه است و نفت سیاه و سنگینی بدست می‌دهد و سه تا از چاه‌های مهم‌تر در حال حاضر روزانه بطور متوسط بیست و پنج گالن نفت می‌دهد و یکی از آنها نفت خالص دارد.

سادات محلی ادعای مالکیت این چاهها را دارند. محل ثانوی در بیست و چهار میلی ویس در ساحل کارون است و بنی داود در چهل و پنج میلی جنوب شرقی شوشتر. در آنجا شش گودال کم عمق در مسیر نهری است که یکی از آنها فعلاً محصول نفت دارد و روزانه سی و چهار گالن نفت سفید تولید می‌کند که بدون تصفیه در چراغ بکار می‌برند و در بازارهای شوشتر و اصفهان و تهران فروخته می‌شود^۱ و آن در اجاره یکی از متنفذین شوشتر است. دسته دوم چاه نفت هفت شید ۱ - نفت رامهرمز را در شوشتر یک من یک قران تا یک قران و نیم می‌فروشند.

در هیجده فرسخی سمت شمالی شوشتر بالاتر از جلگه عقیلی کارون است. این چاهها که در دست سادات شوشتری است روزانه سی گالن نفت سبز سیر رنگ محصول می دهد که عربها آنرا برای ضمامد زخم شتر بکار می برند. در هر یک از موارد مزبور وضع و حال از ناحیه دلیکی مساعد تر نیست. هزینه حمل ماشین ها خیلی گران است، اقوام بادیه نشین هم نسبت باین کارها ظنین و افرادی جاهل اند.

می گویند در دزفول نیز نفت هست و همچنین در نزدیکی قصر شیرین و کلهر از توابع کرمانشاه و حوزه کردستان ایران. محصولات نفتی در احمدی و رودون و بندر عباس و در نزدیکی سمنان هم مشاهده شده است، ولی در تنها محل دیگری که بمنظور مصرف استخراج می شود در سلخ در جزیره قشم است که نفت زیرو خام، ولی خوش آینده ای بدست می آید که محلی ها برای روشنائی و درمان دردهای رماتیسم بکار می برند.

موسمیائی - چون صحبت از نفت بمیان آمده است روا نیست که راجع بماده ای که از انواع قیر معروف به موسمیائی است اشاره نکنم و آن از ترشحاتی است که از صخره هائی در حوالی بهبهان و داراب بدست می آید. این ماده از دیر باز در ایران شهرت داشته و اثرات شگفت انگیز در معالجه شکستگی ها بآن نسبت می دهند. شاردن و کمینفر ولویرن و بطور کلی جهانگردان قدیم شرح مبسوط درباره خواص و اثرات آن نگاشته اند و معمولا هم آنرا معجون یا صمغ قیمتی می شمارند و از قرار معلوم راجع به اصل و مایه آن دچار حیرت اند. بعد از جمع آوری، قطرات آنرا بصورت جسم سفت و استوانه ای در می آورند و در کاغذهای زروسیم می پیچند.

نمک سنگی و گل اخرا - جزایر خلیج فارس که روزگاری مرکز تجارتی بشمار میرفت اینک اثر و اهمیت چندانی ندارد غیر از وجود منابعی که مقدار زیاد سنگ نمک از آنجا بدست می آید. هرمز و قشم که در سواحل خود کشتی های پرتغال و اسپانیا را جا می داده اند، اینک بوسیله قایق های بومی سنگ نمک و گل اخرا صادر می کنند که تنها کالای تجارتی آنهاست.

سابقاً نمک درچاله های نمک گیری ساحل از راه تبخیر فراهم می گردید، اما حالا از صخره ها با دیلم جدا و یا بوسیله باروت صخره ها را متلاشی می سازند و بارشتر تا کنار دریا می برند و در آنجا هر تنی ۱۳ رویه فروخته می شود. صادرات سالانه این جزایر می گویند ۲۵۰,۰۰۰ تا ۳۰۰,۰۰۰ تن است و بهترین نمک را در محلی بنام نمکدان در قشم بدست می آورند. در آنجا صخره های عمودی از نمک خالص هست با ارتفاع ۲۰۰ تا ۳۰۰ پا و به بازارهای مسقط، زنگبار، بمبئی جزیره موریس و جاوه صادر می شود.

نمک در همه جا با سنگ گل اخرا مخلوط است و آنرا در محل جیلک ها جیلو می نامند و یکی از ایرانیان معامله آنرا بمبلغ ۶۵ تومان اجاره واگذار کرده است. تاکنون صادرات سالانه آن به ۱۵۰۰ تن رسیده است که احتمال افزایش بسیار دارد. درسا جاهای دیگر ایران نیز معدن نمک هست و به حد وفور استخراج می شود که بیش از مقدار احتیاج مملکت است، از جمله این نقاط می توان مسرح، ایوان کی، ده نمک، لاسگرد و کافر قلعه را نزدیک نیشابور نام برد و همچنین کمبریج و دو دریاچه نمک که بین کرمان و بندر عباس واقع شده است.

سایر منابع معدنی - از جمله معادنی که هنوز ذکر نکرده ام، ولی در نقاط متعدد ایران پراکنده هست مقدار معتناهی سنگ گچ و نمک تیزاب و پوتاس و زاج است که در حوالی قزوین و درتاش بدست می آید. گوگرد که معدن عمده آن در خمیر درخشکی روبروی جزیره قشم است، سابقاً در اجاره سلطان مسقط بود و حالا در دست خود ایرانیان است و شوره در حوالی زنجان و قم و روی در نزدیکی یزد و قلع که می گویند در بین استراباد و شاهرود است.

آینده معادن در ایران - هنوز موقع آن نیست که با اطمینان خاطر راجع به آینده استخراج و بهره برداری معادن ایران بتوان چیزی پیش بینی کرد. اطلاعاتی که در این فصل ذکر شده است و اگر چاپ دومی از این کتاب انتشار یابد خواهم توانست شرح موضوع را به نحو مبسوط بیان کنم، نشان می دهد که چه زمینه وسیعی از جهات تنوع و وفور منابع برای عمل و اقدام فراهم است.

تردید می‌ندارم که مرور زمان منابع معدنی بیشتری را در ایران که هنوز بوجود آن بی‌نبرده‌اند نمایان خواهد ساخت. ارزش واقعی ذخایر زیر زمینی ایران انکار پذیر نیست و قدر و قیمت آنها کاملاً بسته باین امر است که معادن مزبور در کجا واقع شده باشد و هزینه حمل مواد معدنی بوسیله قاطر و شتر تا ساحل دریا را یا نزدیک ترین بازار تا چه اندازه سنگین و یا سبک باشد. این محظورات و همچنین وضع دشوار اقلیمی ایران و مخارج هنگفت وارد کردن ماشین‌های لازم و طرز رفتار مأموران ایرانی همه مشکلاتی است که در این راه وجود دارد و فقط کسانی حد و میزان آنرا می‌دانند که دست در این کار داشته‌اند. هرگاه ممکن باشد که زغال سنگ و مس بحد وافی استخراج شود باندازه‌ای که احتیاجات محلی را تأمین و زیادتر کند و اگر بتوان محصولات معدنی را با هزینه و کرایه قلیل به نقاط ساحلی و بنادر تحویل داد که حمل و صدور آنها به بازارهای اروپا و کشورهای آسیائی تسهیل شود آن‌گاه بدون تردید آینده درخشانی در پیش خواهد بود.

مصنوعات - بعد از منابع معدنی اینک به محصولات صنعتی ایران می‌پردازم و می‌توان آنرا دو طبقه جداگانه که لزوماً از یکدیگر متفاوت نیست تقسیم نمود از قبیل: منسوجات ابریشمی و پشمی یا پارچه‌های نخی و کتان و صنایع هنری. روی هم رفته کارخانه به معنی و دلالتی که در اروپا می‌شناسیم در ایران وجود ندارد. چند برابر نمودن و صرفه‌جویی کردن نیروی کار نفر بوسیله استعمال قوه بخار یا نیروی آب در آنجا مجهول است. این سر زمین از روزگار قدیم بواسطه صنایع و محصولات صنعتی و هنری خود شهرت داشته است. با وجود ضعف استعداد محلی که ناشی از ورود مصنوعات ارزان همانند اروپائی است باز آثار صنعت و کار دیرین از بین نرفته است، این مصنوعات مثل عهد قدیم هنوز پرداخته هنر و کار افراد خصوصی و یا فراهم ساخته مکتب خاصی است.

در هیچ کشور دیگری صنایع مانند ایران جنبه محلی و اختصاصی ندارد و این نه فقط از جهت ارزانی جنس در ناحیه بخصوصی است، بلکه در اثر سوابق

طولانی و عادات محلی است. تقریباً هر یک از شهرهای نسبتاً معتبر ایران صنعت و حرفه‌ای اختصاصی دارد که همان را در جای دیگری نمی‌توان یافت، هم بستگی کارگران و یا اتحادیه ابتدائی صنعتی در هر یک از این مراکز صنعتی هست و مقررات کار بسته به رسوم و عادات هر صنعت و پیشه است.

فروش - از میان مصنوعات بافته یکی که هنوز اهمیت فراوان دارد و بسیار معروف است فرش ایرانی است و چنان شهرتی یافته است که کمتر خانواده طبقه بالا در انگلستان یا امریکا در این فکر نیست که خواه از جنس ممتاز و یا عادی آنرا فراهم نسازد و این کار بدون شک و انکار نشانه فرهنگ و تمدن است. کسانی که فرش مرغوبی دیده باشند چگونه ممکن است رنگ ثابت آنرا که با مرور زمان بهتر و مطلوب‌تر می‌شود بدون اینکه تغییری نماید و یا طرح‌های عالی و زیبایی نافذ الاثر آنرا فراموش کنند؟ هر کس که یکبار چنین سیر و مشاهده‌ای کرده باشد از دیدن محصول مقلدان جدید که غالباً هم این نام عالی را بر آن می‌نهند دچار حیرت زدگی و یأس خواهد گردید.

فروش اصیل ایرانی را پیوسته تماماً با دست بافته‌اند و هنوز هم حال بدین منوال است باین ترتیب که آنرا بر کارگاهی که افقی یا عمودی است قرار می‌دهند. در میان طوایف صحرائشین بافتن فرش همواره کار زنان بوده است، تنوع این فرشها نیز در خور توجه است و هر نوع هم خصایص جداگانه دارد بحدی که ممکن نیست جنس ایالات مختلف را با هم اشتباه کرد.

مراکز عمده بافندگی فرش عبارت است از: نواحی قاین و بیرجند در خراسان که فرشهای ریز بافت و ممتاز دارند و به قیمت گران فروخته می‌شوند. ۲ - سرخس که در آنجا فرشهای معروف تر کمین برنگ لاکه سیر و آجری قرمز با روی مخملی

۱ - فرشی را سفارش می‌دهند پشم تهیه میشود و بنا بر طرحی که سفارش داده‌اند آنر رنگ می‌کنند سپس در کارگاه بدست زنان و دختران میرسد. برای هر فرش باندازه معمولی سه چهار نفر با هم مشغول کار می‌شوند، هر گره آن جداگانه بافته می‌شود. فرش خوب دارای ۱۰۰۰۰ گره در هر پای مربع است و فرش اعلی ۴۰۰۰۰ (چین) گره دارد. یک کارگاه بافندگی هر سال سه چهار فرش باندازه عادی فراهم می‌سازد. بافندگان کندکار برای بافتن یک تخته فرش یک تا دو سال وقت صرف می‌کنند.

بافته می‌شود. ۳ - کرمان که فرش بسیار نرم و خوش بافت دارد که از نخ تهیه می‌شود. ۴ - ناحیه قره داغ در آذربایجان. ۵ - ناحیه فراهان که کرسی آن سلطان آباد (اراک) ، مرکز غربی تجارت فرش ایران است. ۶ - کردستان که محصولات آن در همه اروپا مشهور است. ۷ - فارس و شیراز که بهترین فرش را در مرغاب می‌بافند. ۸ - فرشهای براق و درشت بافت ایلات چادر نشین قشقائی. کمپانی‌های زیگلر و هوتز نمایندگی مؤسسات اروپائی را در سلطان آباد دارند و در فرش بافی محلی نظارت می‌کنند و نظم و ترتیبی هم برای حسن جریان این کار داده‌اند که به اصالت و زیبایی فرش ایرانی لطمه فراوان وارد کرده است. شیوع رنگهای مصنوعی با آنکه از طرف دولت ایران نخست ممنوع شده است اثرات نامطلوبی در کار این صنعت باقی گذاشته و در کاهش و گاهی نیز از بین رفتن رنگ ثابت نباتی محل تأثیر کلی داشته است. شتابزدگی در فرش بافی که رقابت با فرشهای ارزان اروپائی را تسهیل کرده باشد اصالت طرح و جنس فرش ایران را دچار خطر ساخته و به تولید فرشهای یک نواخت منجر شده است.

چه اندازه زنده و ناگوار است که موقع خریدن فرش جدید ایرانی شرط اصلی احتیاط آن خواهد بود که خریدار با دستمال تر رنگ فرش را امتحان کند و انسان هیچ گاه از ثبات رنگ آن اطمینان ندارد، مگر آنکه حتماً فرش کهنه خریداری کرده باشد. در بعضی از نقاط بخصوص کرمان فرش بافی در شرایط بسیار نامناسب صحی انجام می‌شود. کارگران ناچارند که در زیرزمین کار کنند تا از خشکی هوای بیرون اجتناب کرده باشند و در عین حال نرمی الیاف باین ترتیب تأمین می‌شود که بوسیله ظرف آب که در کنار بافندگان است آنرا نم می‌دهند.

زیباترین فرش قدیمی ایران در دوره صفویه و حتی بعد از آن فرش ابریشمی بوده است که به نظر من پنجه انسانی لطیف‌تر از آن، جنسی نساخته است. این

۱ - فقط تارهای فرش با نخ است نه فرش نخی - مترجم.

۲ - در این ناحیه ۱۵۰ ده هست و در حدود ۵۰۰۰ دستگاه بافندگی و هرگاه همه کارگران بکار باشند ۱۰۰۰۰ نفر باین صنعت اشتغال دارند.

فرشها را بنابر سفارش اختصاصی هنوز هم می‌توان فراهم کرد و به هر شکل و اندازه و رنگی می‌بافند، ولی بقدری گران است که فقط توانگران امکان خرید آنرا دارند (قیمت هر قطعه از ۴ تا صد هالیه است) حتی در این مورد نیز باز آزمایش دستمال تر غیر قابل احتراز است.

سجاده‌های بسیار ظریفی که سابقاً در کردستان و بیرجند و دیگر جاها می‌بافته‌اند با آسانی بدست نمی‌آید. یکی از تجار با اطلاع به این جانب اظهار داشت که در حال حاضر صادرات فرش سالانه ۹۰۰۰۰ تا ۱۰۰۰۰۰ لیره است که بیشتر به انگلستان و فرانسه و امریکا می‌برند. در ضمن تعریف فرش باید ذکر خیری نیز از نمدهای ممتاز ایرانی میان آورد که بشکل و اندازه‌های مختلف هست و غالباً در یزد و کرمان و اصفهان می‌بافند و به ندرت در خارج از ایران دیده می‌شود، چون حجم زیاد و وزن سنگین دارد، اکثراً باموی شتر که کاملاً و بصورت مطلوب کوبیده شده است فراهم می‌شود و به رنگ طبیعی قهوه‌ای روشن و بسیار نرم و تاشدنی است و گاهی تا یک اینچ و نیم ضخامت دارد.

شال - قلمکار - مخمل و گلدوزی - در میان سایر منسوجات یکی هم شال پشمی کرمان است که از موی بز طوایف صحرانشین خراسان بافته می‌شود و از لحاظ طرح شبیه جنس کشمیری معروف است، هر چند که بواسطه نرمی از آن عالی تری باشد. در مشهد جنس دلپذیری دیدم که از موی شتر و برنگ طبیعی است و آنرا برک می‌نامند که با جنس از همین قبیل در انگلستان بی شباهت نیست. پارچه‌های نخی و چیت هنوز با نخ بومی در ایران بافته می‌شود، ولی سابقاً بیشتر تهیه می‌شده است. قلمکار اصفهان با نقشه‌های گل و بوته و حیوانات با دست در زمینه روشن رنگ آمیزی می‌شود که بسیار هم زیبا و معروف است، هر چند که پارچه آنرا فعلاً بیشتر از خارجه وارد می‌کنند و نظیر آنرا ماشین‌های منجستر هم فراهم می‌سازند.

قدک کاشان و کرباس نیز در ایران خیلی مصرف دارد. منسوجات گرانبهاتر

از قبیل ابریشم مخمل و گلدوزی حتی قبل از آنکه در اروپا رایج شده باشد در ایران تهیه می شده است و اکنون محصولات آن محدود شده است ، اگر چه هنوز جنس های مرغوبی در داخله بدست می آید . کاشان ، اصفهان ، تبریز و رشت مرکز ابریشم - بافی ایران است ، مخمل های رنگارنگ در مشهد و کاشان و اصفهان وزری های نقره و طلائی در کاشان و یزد و گلدوزی های قشنگ ایران که سابقاً در بازارهای اسلامبول می فروختند حالاً کم و بیش از بین رفته است . فقط افراد متیم در ایران بوسیله دلال از خانه های خصوصی نمونه های ممتاز بدست می آورند .

در رشت یک قسم گلدوزی مبتذل محلی هست که با پارچه های الوان و زیور فراوان فراهم می سازند با نقوش اسلامی از تارهای شفاف نقره و طلائی در زمینه های سیاه و سبزولاکمی . با وجود این تفصیل مسافری که قبل از عزیمت از لندن نمونه های ممتاز و عالی موزه کنزینگتون جنوبی را که سر. آر. موردک اسمیت فراهم نموده است دیده باشد از مشاهده نظائر آن موجود در ایران دچار یأس و تعجب شدید خواهد گردید .

محصولات هنری - معروف ترین محصول هنری ایران قدیم و قرون وسطی در واقع کاشی های آن بوده است که هنوز هم مایه زیور و آراستگی موزه ها و موجب درخشندگی پایداری است که اثرات آن بر قطعات موزائیک و ظروف و کاسه و بشقاب تابان است . بیان حقیقت این اعتراف غم انگیز ایجاب می کند که از هنر کاشی کاری ایران جز نامی باقی نمانده است ، هر چند که تقلید های خام و خشن بالوان گوناگون هنوز در اصفهان و دیگر جاها دیده می شود ، خاصه کاشی های شفافی که در آرایش سردر و دیواره های مسجد و مناره و دروازه های شهرها بکار می برند ، اما حتی سنتجش و تطبیق سریعی بین جنس اصلی و آنچه با همان نام بعداً ساخته اند مقیاس درستی خواهد داد که روح هنری تا چه اندازه در سرزمین ایران به سیر قهقرا وانحطاط افتاده است . صنعت فلزسازی از مصنوعات نامی دوره های گذشته ایران بوده است . شاید مینا کاری با نقره و طلا و مس خاصه

بر کوزه های قلیان که ضمن طرح های شرقی مناظری نیز از زیبایی اروپائی دارد بهترین نمونه و آثاری است که مانده است و آن هنوز در شیراز و بهبهان و اصفهان ساخته می شود .

کاشان مرکز صنعت مس و برنج سازی است که بعضی از آنها براستی استادانه و زیباست و اجناس قلم زنی و برنج کاری اصفهان با آنکه از مصنوعات زبر و خشن بنارس هندوستان بهتر است به تقلید از طرح های قدیمی برای بازارهای اروپائی است . تیغه های دمشقی خراسان و شیراز روزگاری شهرت بسیار داشت ، ولی ایرانیان جدید هفت تیر را بر شمشیر ترجیح می نهند ، کم و بیش یگانه محصول فلزی قیمتی قابل ذکر مصنوعات زنجان است . در شیراز قلمزنی استادانه و ممتاز بر استخوان و فلز و چوب الوان با نقش و نگارهای ظریف ، نقاشی پشت آئینه و طراحی قلمدان مثل سابق عالی و درخشان نیست و اما بنا بر سفارش خصوصی بوسیله صنعتکار محلی بشرط صبر فراوان هنوز اقلام ممتازی بدست می آید . کنده کاری و مثبت سازی از جهت صنعت ایرانی و قلمزنی هنوز بوجه نمایانی جالب توجه است و از اقسام ساده تر آن قاشق و شربت خوری کار آباد و کلپایگان است که با چوب گلای می سازند و نیک ممتاز است .

خلاصه - در اینجا بررسی این جانب راجع به محصولات صنعتی و مصنوعات دلپذیر و همچنین صادرات ایران جدید پایان یافته است که هر چند مطالعات درباره اقلام و موارد متعددی بوده امیدوارم که در عین حال اطلاعات وافی در این زمینه مذکور و علاقه خواننده تحریک شده باشد . از آنچه بیان شد ملاحظه می شود که با وجود روزگار قرین انحطاطی که در این سرزمین است و مذاقه ای در تاریخ ، این حالت را بصورت بارزی نمودار می سازد ، ایران نه فقط فاقد ثروت و استعداد نیست ، بلکه بحدوفور از منابع طبیعی برخوردار است که اگر از آنچه دارد زروسیمی نصیب او نشود بواسطه اهمال و قصور خود اهالی است . وضع دشوار طبیعی آن از قبیل فقدان رودخانه هایی که کار حمل و نقل را تسهیل نماید و مسافت های

بسیار طولانی بین نقاط آباد و وقوع کوهستانهای بزرگ میان دریا و نواحی داخلی بدون شک و شبهه پیشرفت این مملکت را دچار اشکال و تأخیر می‌سازد، اما مانع بزرگ‌تری بی‌حالی افراد و قصور و غفلت دولت است.

کسر و نقصانی که درستون‌های صادرات در برابر واردات که در همه آمار ما نیز چشمگیر است گناه عامل دیگری مگر تقصیر خود ایشان نیست. با پیشرفت وسایل حمل و نقل و تهیه نقشه‌های جامع جاده‌ها و حتی راههای قاطرو در صورتی که امید ساختمان راه آهن از آمال سخت بعید باشد و به جریان انداختن پول کاغذی و در عوض مانع تراشی، تشویق تجارت خارجی از طریق مسیرهای عمومی مانند رودخانه کارون قادر است در ظرف چند سال انقلابی در وضع کارها ایجاد کند. اینها اقداماتی است که اگر همت و ابتکار آن در میان نباشد لااقل در خور حمایت است. آنچه تاکنون شده است و یا در دست اقدام است و یا امکان انجام آن در میان است که موجب بهره برداری از ثروت ملی و حمایت از کار تجارت بشود در فصول پیش کم و بیش اشاره کرده‌ام، ولی در فصل آینده بوجه بسط بیان خواهد شد.

فصل بیست و نهم

بازرگانی و تجارت

قسمت اول - تجارت ایران با اروپا

قسمت دوم - تجارت جدید ایران

رشته تاریخ - در تعقیب ادعائی که بارها در این کتاب عنوان کرده‌ام که منظور آن است فصلهای خالی تاریخ ایران را که امعان نظری در باره آن نشده است و همچنین وضع کنونی آن را تعریف کنم، از این رو در نظر دارم داستانم را راجع به تجارت فعلی ایران و زمینه رقابت سختی که بین انگلستان و روسیه فراهم است با پیش-در آمد مختصری در باب سابقه این رقابت و وقایعی آغاز کنم که ایران را ابتدا در راه ارتباط تجارتي با کشورهای انداخته بود که مدتی است دوره شکوه و رونق کار آنها به پایان رسیده و سپس رفته رفته بازارها و دروازه‌های او در انحصار دو دولتی افتاده است که در آن روزگار هنوز خورشید طالع ایشان تابان نشده بود، ولی سرانجام ایران را خریدار استوار و طالب کالای مسکو و منچستر و بمبئی ساخته است.

من اثر و کتابی نیافته‌ام که در آن جهد و اهتمام سودمندی برای کشف تاریخ روابط تجارتي سه قرن و نیم اخیر ایران با کشور ما شده باشد. با آنکه دو قرن و نیم از مدت مزبور، این روابط تجارتي به جای ارتباط سیاسی بشمار میرفته و افراد و هیأتی با عنوان سفیر و نماینده تام‌الاختیار مأمور و دارای امتیازها و فرمان‌هایی

شده بودند که به عهود و قراردادهای اتحاد موفق شده‌اند و قسمتی از مدارک دوره مذکور سرشار از شرح و تفصیل بسیار جالب توجه و به همین مناسبت درخور یاد-آوری است، چون مایهٔ اعتلای نام انگلستان می‌شود. با تألیف و پیوستن این مطالب پراکنده که از منابع متعدد فراهم آمده است امیدوارم ضمن تحریر صحافی از تاریخ که تا اندازه‌ای در طاق نسیان مانده بود این نکته را هم روشن سازم که عرایضی را که از جانب کشور خود دربارهٔ تجدید حیات مادی ایران عنوان می‌کنم چه سوجبات قدیم و چه ارج و مقام سنگینی دارد.

ایران سرزمین رابط - ایران که بین خاور دور و مغرب زمین واقع و بوسیلهٔ دو دریا احاطه شده است، از روزگاران قدیم نقش عمده‌ای در روابط تجارتي بین آسیا و اروپا داشته است. کاروان‌های عهد عتیق بارهای خود را از میان صحراها و دشت‌های آن حمل و نقل و گنجینه‌های هند و تاتارستان و حتی چین را تا حدود مدیترانه می‌برده‌اند و دریانوردان لاقل . . . ۷ سال پیش از زمان فنیقی‌ها تا دورهٔ ماکرانه‌های جنوبی و جزایر آنرا سیر کرده‌اند. شرایط نا مساعد زندگی در اقلیم شمالی، بحر خزر را کمتر مورد توجه قرار داده است. تاریخ کشتی رانی تجارتي این دریا که بیشتر به دورهٔ نسبتاً اخیر مربوط می‌شود از لحاظ ادوار برجستهٔ خود با رقیب جنوبی قابل قیاس نیست. حتی گفته‌اند که تاریخ قدیم تا حدود زیادی تاریخ مبارزهٔ تجارت ترانزیت مشرق زمین از راه خلیج فارس و بحر احمر بوده است به همان کیفیتی که تاریخ جدید جهان قدیم روی هم‌رفته با افتتاح راه هند از طریق اقیانوس و کرانهٔ دماغهٔ امید بستگی دارد.

اقوام تاجر - تعداد دولت‌ها و تعدد کشورها که طی دورهٔ طولانی همزمان با تاریخ نوشتهٔ جهان نظارت منطقهٔ بین آسیا و اروپا را در دست داشتند و یا سعی می‌نمودند که چنین تسلطی را احراز کنند، بدین ترتیب مستقیماً یا غیر مستقیم در وضع ایران نفوذ و تأثیر داشته‌اند که حالتی فوق‌العاده است. فنیقی‌ها، آشوریها، بابلی‌ها، یونانی‌ها، پارثه‌ها، رومیها، عربها، سردم ژن و فلورانس و ونیز، ترکها، ارمنه،

پرتغالی‌ها، انگلیسی‌ها، هلندیها و روسها همگی پنجهٔ خود را جهت دست‌یابی بر کلید گنجینه‌های مزبور مشرق بکار و زحمت انداخته‌اند. تاجر هریک از این ملت‌ها، راهی از طریق خشکی یا دریا پیدا و بعضی از ایشان کار تاریخ نویسی را با پیشهٔ بازرگانی توأم ساخته بودند. بیرق هر ملتی به تناوب بر آبهای ایران سایه انداخت و یا اینکه سکه و پول آنها در بازارهای ایران دست بدست گشت.

از بامداد تاریخ مضبوط تا روزگار قبل از میلاد مسیح بازارهای عمدهٔ مبادلهٔ کالا بین شرق و غرب بر کنارهٔ رودخانهٔ کلدیه که از دهانهٔ خلیج فارس فاصلهٔ چندانی نداشت واقع بوده است، در این ناحیه بابل سرزمین رفت و آمد و شهر تاجر و تروند^۱ بوده و در همین حدود مقر سلوکیدها و تیسفون و بصره و بغداد بنا شده است.

با لشکرکشی اسکندر در واقع باب تجارت هند و اروپا افتتاح گردید چنانکه در اثر سفر دریاسالار او «نارخوس» ما اطلاعات دقیقی از وضع قدیم خلیج فارس داریم. در دورهٔ جانشین‌های سلوکید او و باز جانشینان این عده یعنی رومیان تجارت بین آسیا و اروپا از سه راه جریان یافت، یا بوسیلهٔ کاروان از طریق جیحون و دریای خزر و یا از راه خلیج فارس و سوریه و یا از طریق بحر احمر و مصر و دروازهٔ اسکندریه و از این سه راه سنگ‌های قیمتی و مروارید و ادویه و ابریشم مشرق به اروپا رسید.

هنگامی که پایتخت اسپراتوری رم به بیزانتین منتقل گردید راه تجارتي مصر از رونق افتاد و راه خشکی به هندوستان که از طریق افغانستان و ایران و آسیای صغیر تا بسفور بوده مورد استفاده قرار گرفت و رفته رفته تجارت ابریشم منحصر به ایران شد تا در دورهٔ فرمانروائی ژوستینیان، دوتن رهبان که از چین می‌آمده‌اند در لوله‌های نی تخم کرم ابریشم همراه بردند و با پرورش آن در اروپا راه رقابت را گشودند. قدری بعد فتوحات فرقه‌های اسلامی کار شکست اسکندریه را تمام کرد

و نظارت بر جریان تجارت مشرق خاصه خلیج فارس به اعراب رسید. قیس یا کیش و هرمز یکی پس از دیگری کانون تجارتی خاور زمین شد و در کشتی‌های عرب اجناس کثای^۱ به بازار بصره می‌رسید.

وضع و حال بدین منوال بود که جمهوری‌های ایتالیا وارد صحنه تجارت شدند و بار دیگر اروپا رقیب وار وارد میدان کار شد. این جریان با تجدید علاقه درباره مشرق که نتیجه جنگ و جدال بین صلیب و هلال بود نیک تقویت گردید. می‌گویند و نیز حتی از سال ۱۰۰۰ میلادی ابریشم از شرق وارد می‌کرد و تا سیصد سال بعد که دوره سلطه تجارتی آن طول کشید این وضع و حال دوام یافت. با همراهی امالقی^۲ و سپس فلورانس در قرن دهم بازار تجارت با هندوستان را از طریق مصر گشود. از سوی دیگر ژن توجه خود را به جاده شمالی از طریق بحرسیه و قفقاز معطوف نمود و در آغاز قرن چهاردهم راه خشکی از طرابوزان معمول شد که هنوز مورد استفاده است. تجارت بین شرق و غرب در دست اقوامی بود که بر شمرده‌ام تا در اواخر قرن پانزدهم پیش‌آمدی اتفاق افتاد که تأثیر بی‌ظیری در سیر تاریخ داشت و وضع قدرت دولت‌ها را دگرگون و نقشه عالم را تجدید نمود. در نوامبر ۱۴۹۷ واسکودوگاما دریا نورد پرتغالی از راه دماغه امید (جنوب افریقا) راه جدیدی به هندوستان باز کرد و برای پرتغال قرنی سرشار از شهرت و ثروت فراهم ساخت.

تفوق پرتغالی‌ها - هنوز دو سال از قرن جدید نگذشته بود که کاشف کامیاب با سمت فرماندهی دسته‌ای قوی از چند ناو دوباره بکار افتاد تا آنچه را که فقط کشف کرده بود این بار تصرف کند. فرمانی هم از دستگاه پاپ صادر و به امانوئل پادشاه پرتغال لقب پرمطراق « خداوند دریاداری و فتح و ظفر و بانی تجارت با اسیوی، ایران و هندوستان » اعطا شد. تریستان دوکونها^۳، انتونی دوسالدانها، فرنسیس و برتر از همه الفونسو دالبوکرك با نیروی نظامی به نصب

۱ - Cathay منطقه جنوب خاوری آسیا. م. ۲ - Amalfi ۳ - Tristan de Cunha

پرچم پرتغال در هر نقطه قابل تصرف و اشغال اقدام نمود و دستور داد هر که در برابر جان نثاران مسیح مقاومت نماید گلوله و شمشیر نصیب یابد. راجع به پیشروی البوکرك در خلیج فارس شرحی در فصل مربوط باین دریا مذکور افتاد. در موقع مرگ او در سال ۱۵۲۰ متصرفات پرتغال بشکل امپراتوری درآمد و در نیمه آن قرن در اوج ترقی و شهرت خود بود.

بدون اجازه دولت پرتغال هیچ کشتی در اقیانوس‌ها حق عبور نداشت. فاتحان برای خود حق انحصاری مبتنی بر زور تأمین کرده بودند. از ژاپون تا بحر احمر همه بیرق آن دولت در اهتزاز بود. ضمناً ظلم و جور نایب‌السلطنه‌های پرتغال و فساد و بدکرداری ماسوران جزو تعصب و تنگ نظری آن کسانی که می‌پنداشته‌اند کارتجارت را با رسالت روحانی توأم سازند رفته رفته پایه و اساس دستگاهی را که یا زور و قلدری نهاده شده بود سست نمود. در عین حال نیز خبر فتح و پیروزی پیوسته این پیش‌آهنگان استعمار در اروپا طنین افکند و در بعضی دلها شوق و هیجان انداخت، ولی در میان توده مردم و حشمت و نگرانی ایجاد کرد.

اقدام انگلیسی‌ها - در هیچ کشوری مثل انگلستان که آن موقع در وضع برزخی بین قرون وسطی و جهان جدید می‌زیست حس رقابت تحریک نشده بود و ضمناً در هیچ جای دیگر هم چند صباحی انحصار پرتغالی‌ها را با کمال حقارت تحمل نمودند و اندیشه درافتادن با آن دولت با سلاح خود او و در میدان کار خود او هیچ بخاطرها نرسید.

کاشفان و تجار اوایل دوره خاندان تئودر در اجرای میل و علاقه خود که بر هند دست یابند و بر گنجینه‌های افسانه‌ای شرق چنگ اندازند جز این فکری در سر نداشتند که برای اجتناب از رقابت پرتغالی‌ها راه اختصاصی تازه تا مقصد محبوب خویش جستجو کنند. راههای شمال غربی و شمال شرقی که می‌پنداشتند متناسب باشد هر دو با احراز توفیق مورد آزمایش قرار گرفت.

در سال ۱۵۰۳ سباستیان کابوت^۱ از ادوارد ششم فرمانی گرفت که اجازه

۱ - Sebastian Cabot

مقدماتی پایه گذاری «کمپانی تجار پیشقدم در راه اکتشاف مناطق و قلمرو و جزایر و نقاط ناشناخته» باشد و این خود دلیل و شاهدهی است که آن اقدام بر چه پایه بی اطلاعی قرار داشته و ناشی از کمبود معلومات جغرافیائی بوده است. در همان سال سر. هیو ویلویی^۱ با دو کشتی از جانب شمال شرقی براه افتاد و منظور دست‌یابی برگنجینه‌های زر جدید بود، ولی وی در کرانه‌های لپلاند^۲ بر اثر سرما زدگی درگذشت، ولی کشتی سومی به فرماندهی استفن بورو^۳ که ریچارد چانسلرناخدای آن بود راه دریای ایض درپیش گرفت و به کشف اراخانگل توفیق یافت.

این واقعه تصادفی و غیرقابل پیش‌بینی نتایجی درخشان داشت. چانسلر به داخله روسیه رفت و به دربار گراندوک مسکوی که همان ایوان واسیلویچ مخوف باشد رسید و از طرف او مورد استقبال قرار گرفت و کمپانی مشترک انگلیس و روسیه یا مسکوی را اساس نهاد و به عزم تجارت از طریق خشکی و راه روسیه با سرزمینهایی که در مشرق و جنوب بحر خزر واقع شده بود اقدام کرد.

در سال ۱۵۵۷ یک فرمان رسمی شرکت و همکاری بنام این کمپانی از جانب فیلیپ و «ماری» صادر گردید. در ۱۵۵۵ ماستر انتونی جنکینسن^۴ باتفاق ریچارد و رابرت جانسن از طرف هیأت مدیره کمپانی مزبور اعزام شدند که راه تجارتنی پیشنهادی با آسیای مرکزی را کشف کنند. این دونفر از راه مسکو به حاجی ترخان سفر کردند و در آنجا برای نخستین بار بیرق انگلیس (صلیب سرخ سن‌جان) را در دریای خزر بر افراشتند و سلامت تا بخارا پیش رفتند و باز آمدند و تا آنجا که اطلاعات خودم نشان می‌دهد اولین انگلیسی‌هایی بودند که به تاتارستان قدم نهادند و اسبابی را که مورد علاقه بود برای اقدامات دامنه دار تر فراهم ساختند.

کمپانی مسکوی و ایران - ضمناً کمپانی در صدد بر آمد که ایران را نیز در حوزة عملیات خویش قرار دهد و از این کار دو منظور درپیش داشتند: اول آنکه بر ولایات ابریشم خیز شیروان و مازندران و گیلان که در جهت شمالی و مجاورت

Lapland - ۲ Sir Hugh Willoughby - ۱

Master Anthony Jenkinson - ۴ S. Burrough - ۲

بحر خزر واقع بود دست یابند و چنان می‌نمود که این طریق چیرگی بسیار پرتهالی‌ها میسر می‌گرداند، چون ایشان می‌توانستند این جنس گرانبهارا فقط از حدود خلیج فارس خریداری و صادر کنند و بین آن دریا تا محل تولید این محصول صدها میل فاصله بود. دوم آنکه از راه ایران امکان دست‌یابی بر ذخایر مرموز هندوستان که از طریق دریا در دسترس پرتغالی‌ها افتاده بود از راه خشکی مقدور می‌نمود. بنا بر این باز «جنکینسن» سفردیده به اتفاق ادوارد کلارک اعزام شد که در صدد آزمایش برآیند. ایشان با خود جامه‌های زرین و ظروف و مروارید و زبرد و سایر جواهرات و همچنین پارچه‌های پشمین (کشمیری) با نامه‌ای از جانب ملکه الیزابت به عنوان «صوفی کبیر شاهنشاه ایران و ماد و پارچه و هیرکانی و کارماناری‌ها (کرمان) و مارچی‌ها و مردم ماوراء دجله و همه اهالی بین دریای خزر و خلیج ایران» همراه داشتند.

القاب مزبور که بی شک و شبهه در نزد شهریار صفوی نیک خوش آیند می‌نمود، ضمناً حاکی از میزان اطلاع محدودی است که حتی فاضل‌ترین دانشمندان دوره تئودور در باب ایران داشتند. داستان‌های این هیأت و دسته‌های دیگر که بعداً کمپانی مسکوی فرستاد متضمن نامه‌هایی است که بدست عاملان کار نگاشته آمد و به سبک زینده‌ای طبع و تجدید چاپ شده است و از جمله نیکوترین سفرنامه‌هایی است که به رشته تحریر در آمده است.

هیئت‌های اعزامی تجارتنی - در ظرف بیست سال از ۱۵۶۱ تا ۱۵۸۱ شش دسته هیأت تجارتنی از طرف کمپانی مسکوی به ایران روانه شدند و بدون شک کمتر عمال تجارتنی با شهامت بیشتری آن هم در شرایطی سخت دشوار بکار پرداخته است. خود «جنکین سن» از ابتدای امر به مانعی برخورد کرد که هر فرد سست اراده را ازپا می‌انداخت. وقتی که او در اوت ۱۵۶۲ در درپند که آن موقع شهری ایرانی بود پیاده شد راه قزوین پیش گرفت و به حضور شاه طهماسب رسید و نامه ملکه را تسلیم کرد که شاه در جواب با لحنی عاری از آداب اظهار داشت: «ای کافر ما را به دوستی با کفار احتیاجی نیست» و باین ترتیب خواستار بازگشت او شد.

اکراه پادشاه در ایجاد روابط تجارتي با هیأت انگلیسی این بود که وی تازه اختلاف خود را با عثمانی رفع کرده بود و در آن موقع سوداگران ترك تجارت حدود شمالی ایران را بمقصد مدیترانه و اروپا در دست داشتند. جنکین سن پردل زمستان ۳ - ۱۵۶۲ را در مسکو گذرانید و به ترتیب کارهیأت ثانوی پرداخت. این دفعه تاسس الكوك و ریچارد چنی که از عمال کمپانی بودند باین مأموریت رهسپار شدند، اما عاقبت کار ایشان از دستة قبلی هم سخت تر شد. عبدالله خان امیر شیروان (که تابع ایران بود) و از جنکین سن حمایت نموده بود از این بابت خشمناك بود که یک نفر روسی یک مسلمان ایرانی را کشته بود. الكوك که از حمایت شهریاری محروم مانده بود هنگام بازگشت در راه کشته شد و چنی با مشقت بسیار فرار کرد. دستة سومی که از حاجی ترخان در ژوئیه ۱۵۶۵ در کشتی که بیست و هفت تن ظرفیت داشت و برای کمپانی در «یارسلاو» ساخته بودند عزیمت نمودند. آنها با نا ملایمات مختصری روبرو شدند، اما زمینه را برای کار تجارت مساعد نیافتند.

این داستان طی چهارنامه بوسیله ارتور ادواردز^۱ که یکی از مدیران کمپانی بود تحریر شد، الکساندرکی چین که یکی از همکاران او بود و ریچارد دیویس یکی از ملاحان در اثر ناخوشی وفات کردند، ولی ادواردز که در مه ۱۵۶۶ به قزوین آمد، شاه را خیلی بیش از پیش مساعد یافت: «وی به پارچه های پشمین لندنی اظهار علاقه می کرد و سه چهار دست از انواع آن جامه نیکو داشت، ایرانیان از پارچه های لندنی زیاد صحبت می دارند و آنهایی که در این رشته با اطلاع اند بیش از تهیه پوشاک زنان یعنی پارچه های محلی نسبت بان اظهار علاقه می نمایند، زیرا که جنس محلی هیچ استحکام و دوام ندارد و در حین پوشیدن مثل کاغذ چروک می شود». در این مورد شاه طهماسب امتیاز نامه و اجازه به کمپانی مسکوی داد و مزایای زیر را درباره آنها مقرر فرمود: معافیت از تمام باج ها و گمرک، حمایت کالای ایشان از آسیب همه عمال مزاحم، حق مسافرت در سراسر خاک ایران،

استرداد تمام مطالبات حق آنها، مصونیت از گزند دزدان و همراهی در بارگیری اجناس. ادواردز صورتی هم از کالای انگلیسی که در ایران زمینة فروش داشت برای کمپانی فرستاد که از آن جمله بود پارچه های پشمین^۱ و ماهوت و چوب و فاستونی سرخ و مس و همچنین اقلام صادراتی که او می توانست از راه دریای خزر بفرستد و مشتمل بر ابریشم خام، فلفل، زنجبیل، جوز هندی، گوگرد، زاج، برنج، مازو، میخک، چوب سدر. نامه های او اشارات جالب توجهی نیز راجع به روسها دارد که از آن نخستین ایام آثار هم چشمی و حسادت تجارتي که بعدها اثرات خطیری داشت مشهود است:

« روسها از تجارت ما در این حدود دل خوشی ندارند، زیرا که محبوبیت ما در این صفحات از ایشان بیشتر است و بواسطه عادت مستی، مردم آنها را بد می دارند. امید است که مأمور کمپانی در این نواحی باین قبیل کارهای ناروا گرفتار نباشد و هیچ گونه بدنامی باو ونسبت بد به ما قابل انتساب نباشد».

دستة چهارمی شامل ارتور ادواردز مدیر عامل، جان اسپارک، لارنس چین، کریستوفر فوست و ریچارد پرینگلر بودند. ایشان در اوت ۱۵۶۸ به ایران وارد و متوجه شدند که وضع دگرگون است و با وجود فرمان سابق شاه در موقع پیاده شدن کمکی نرسید. چین که به تبریز رفته بود دید که بازارها انباشته از اجناس رقیب یعنی عثمانی ها، آرامنه و کالای ونیزی است. در قزوین هم بازار فروش مساعد نمی نمود و پادشاه بر خلاف نوازش قبلی که به اتکای آن ۴۰۰۰۰ عدل پارچه پشمین در انگلستان سفارش داده شده بود از خریداری پارچه خودداری نمود. مدیرانی هم که به گیلان سفر کرده بودند همه جا نماینده عثمانی را مستقر دیدند.

مایه دلخوشی مختصر فقط این بود که چین توانست از شاه طهماسب فرمان تازه ای دریافت کند که جواز مسافرت به گیلان و سراسر ایران بود و در صورت

۱ - این پارچه های Kersies از ده کرسی در ولایت سوفلک تهیه می شده است و تجارت پارچه های پشمی را در آنجا دسته ای از مهاجران اهل فلاندر شروع کرده بودند.

طوفان و خرابی کشتی می‌توانست از اهالی ساحل استمداد کند و نیز اجازه باراندازی و نگاهداری کالا در صورت وفات نماینده کمپانی و کرایه کردن شتر با نرخ عادی و استعانت از پاسداران جاده‌ها و تهیه مسکن و آذوقه و خریداری یا ساختمان‌خانه اعطا شده بود.

دسته پنجمی حتی به خطرات بیشتری گرفتار شدند و در نفرات آن زیادتر از دفعات پیش تلفات جانی اتفاق افتاد. در کشتی تاسس که هفتاد تن ظرفیت داشت ایشان «یاروسلاو» را در ژوئیه ۱۵۶۸ ترک کردند. عده‌ای شامل تاسس بانیستر، لارنس چپمن، جفری دوکت^۱، سروان لیوئل پلوم تری (وقایع نگار هیأت) و دیگران بود. در حین سیر بسمت پائین ولگا تاتارها بر ایشان حمله بردند و فقط بعد از زدو خورد شدید مهاجمان نا پدید شدند. هنگامی که سر انجام به ایران رسیدند دوکت راه تبریز پیش گرفت و در آنجا دو سال و نیم ماند. بانیستر به قزوین رفت که چون پادشاه را در وضع و حال مساعد دید اجناس فراوانی فروخت و بیشتر تقاضاهای او مورد اجابت قرار گرفت، هرچند که وی در اقدام خود جهت تجارت با هندوستان شکست خورد و چنین می‌نماید که اولین باری بود که آن کارپیشنهاده شده بود. از آن پس گرفتاریهای پی‌درپی باین گروه مخلصان روی آورد.

در ژوئیه ۱۵۷۱ بانیستر در گنجه درگذشت، چپمن هم وفات کرد. در ظرف پنج هفته پنج تن از ایشان جان دادند و دو نفر دچار دستبرد شدند. بازماندگان با سرکردگی دوکت در مه ۱۵۷۳ سوار کشتی شدند، ولی هنوز داستان گرفتاریهای آنها تمام نشده بود که در بحر خزر دزدان بحری قزاق به آنها حمله کردند و پس از مقاومتی دلیرانه که چهارده تن از دشمن تلف شدند و همه انگلیسی‌ها زخمی شده بودند ناگزیر برای نجات دادن جان خود کشتی را از دست دادند. دزدان آنها را در دقایقی سرباز بدست اسواج سپردند که سر انجام به حاجی ترخان رسیدند. تصادف دیگری نیز در حین عبور از ولگاداشتند تا بالاخره در اکتبر ۱۷۵۴ دوکت

و پلوم تری و اموس ریال قدم به انگلستان نهادند آن هم پس از سفری خطرناک که کمتر از سه‌هالک دیگر شیردلان انگلیسی نبود، حتی در آن روزگار اقدامات جسورانه و کارهای بسیار خطیر و دشوار.

پنج سال بعد در ژوئن ۱۵۷۹ دسته ششم و آخرین از گروازاند (گرایوزاند)^۱ عزیمت نمود و رئیس عده چهار نفری همان ارتور ادواردز بود که در دو هیأت قبلی هم شرکت داشته و خطر مرگ را پشت سر گذاشته بود، اما در این سفر سخت چندان با او یاری نمود، زیرا که سال آینده در حاجی ترخان درگذشت و این قهرمان روئین تن نیز این دفعه راه همراهان پیشین را پیمود.

شاه طهماسب هم در سال ۱۵۷۶ وفات کرده بود و عثمانی‌ها دشمن دیرین او در صدد بر آمدند که کنار و گوشه قلمرو ایران را تصرف کنند. هیأت انگلیسی که در بهار ۱۵۸۰ از حاجی ترخان سوار کشتی شدند در باد کوبه شنیدند که شیروان را ترکها در تصرف دارند و شمشاله هم ویران شده بود، پس پیاده شدند و از راه خشکی تا در بند پیش رفتند و در آنجا فروش عمده‌ای نکردند و چون کشتی آنها سوراخ شده بود بر کب دیگری اختیار کردند. در دهانه ولگا گرفتار یخ‌بندان شدند و پس از سختی‌های فراوان عده‌ای در سپتامبر ۱۵۸۱ به لندن رسیدند و کمپانی که از لحاظ مالی در تنگنا، ولی از جهت غیرت و جرأت اعضا نیک توانگر بود از سر عقل و صلاح در صدد بر آمد که از چنین کاری که سراسر خطر بود دست بردارد.

علت‌های شکست - برخلاف وضع فعلی با حیرت می‌خوانیم که فعالیت تجارتنی انگلیس بنا بر دعوت روسها آغاز گردید و بازرگانان انگلیسی از مساعدت آنها برخوردار بودند و بیشتر تجارت آنها هم از طریق راههای خاکی ورودخانه‌های آن کشور جریان داشت. دلیل‌های این پیش‌آمد حیرت‌انگیز بقرار ذیل است: روسها در آن روزگار از لحاظ امور تجارتنی پاك عقب مانده بودند و به اعزام هیأت‌های

بحری جرأت نمی نمودند و حاضر بودند که از تجربه ودانائی دیگران بهره مند شوند. بعلاوه ایوان مخوف احتیاج سبرمی بوسایل واجناس داشت، بخصوص لوازم نظامی که فقط از خارجه امکان وصول آن بود و تجار انگلیسی از لندن برای او می آوردند و در ازای آن از حقوق و مزایا در خاک روسیه استفاده می نمودند.

شکست این فعالیت تجارتنی انگلیسها را به چند علت نسبت داده اند: فقدان آشنائی کافی نخستین افراد انگلیسی از وضع و حال سر زمین هائی که برای تجارت میرفتند و عدم وقوف بمیزان قدرت رقابت ترکها و آرامنه و بازرگانان و نیز بی که بواسطه استقرار و ممارست طولانی آنها در بازارهای ایران باسانی قابل شکست نبودند. طرز اداره نادرست، خطراتی که در بحریمائی دریای خزر وجود داشت، تا حدی هم اثرات اقلیمی ایران و قسمتی هم بواسطه فقدان امنیت که لازمه رفتار عاری از تمدن و آشفتگی های آن زمان بود؛ اما بالاتر از همه راه بس طولانی و دراز سیر و سفر دریا و رودخانه و خشکی بوده است که اجناسی که باین ترتیب تا ایران می رسیده از عهده رقابت با جنسی که از حدود نزدیک تر غربی و جنوبی وارد می کردند بر نمی آمده است، به هرحال تاریخ اقدام دلیرانه تر از این درعالم تجارتی انگلستان سراغ ندارد و سزاست که نام مدیران شجاع این کمپانی را به همان اندازه پاینده نگاه داشت که ملاحان نامی که نام و نشان نوینی باین جزایر براننده غربی داده اند.

اجازه به سر. انتونی شرلی - مدتها بعد از تاریخی که بازرگانهای انگلیسی این راه شمالی ایران را از طریق روسیه و دریای خزر ترك کردند، پایان همان قرن شاهد اقدام تازه ای شد که من در اینجا بشرح آن می پردازم. در سال ۱۶۰۰ سر. انتونی شرلی یک سرد آبرومند انگلیسی که خداوند بخت و اقبال بود در صحنه ایران عرض اندام کرد. وی بنا بر تلقین دوست خود ارل اسکس که آن موقع نایب السلطنه در ایرلند بود به دو منظور به ایران آمد: یکی شاه را ترغیب کند که در اتحادی برضد عثمانی همکاری نماید، دیگر آنکه روابط تجارتنی ایران و انگلستان تجدید شود. وی در ونیز با چند تن از تجار ایرانی ملاقات کرد که از مقصود ثانوی او

نیک پشتمانی نمودند. این نماینده خود کار، اما یراستی برازنده را شاه عباس با احترام فراوان پذیرفت و نسبت به خود او هم علاقه شخصی یراز فرمود و علاوه بر آنکه او را به نمایندگی خود در دربارهای مسیحی فرستاد فرمانی نیز باو داد که: «تا دنیا باقی است معتبر و منشأ خیر و اثر باشد و بدون آنکه احتیاجی به تجدید باشد در دوره خودم وجانشین های من تغییر نیابد». و او را از همه باجها و عوارض گمرکی معاف و تمام مطالبات حقه او را از راه قانونی قابل استیفا محسوب و حمایت از شخص و مال او و آزادی مذهبی او و حق سفر و اقامت او در قلمرو شاهی را بدون هیچ گونه آسیب و گزند که شامل حال همه تجار عیسوی نیز باشد مقرر داشت، ولی به نظر نمیرسد، بازرگانهای انگلیسی از این مزایا بهره عاجل حاصل کرده باشند هرچند که بدون شبهه مایه تشویق ایشان در اقدامات بعدی در اقلیم های جنوبی شده است.

سر. جان مریک^۱ - در اوایل قرن جدید بوسیله مذاکره با تزار روسیه سعی تازه ای معمول شده بود که وی باردیگر جاده های قلمرو خود را بین انگلستان و شرق باز کند. در سال ۱۳۶۶ سر. جان مریک برای چنین ساموریتی از جانب جیمز اول به مسکو نزد تزار میکائیل فدورویچ که اولین نفر از خاندان رومانف بود عزیمت نمود، ولی محافظه کاری بویارها^۲ مانع اعطای چنین امتیازی گردید و باین بهانه که تا جنگ روس و لهستان باقی است کاری قابل اقدام نیست، این تقاضا مورد قبول نیفتاد.

در سال ۱۶۱۸ کمپانیهای مسکوی و هند شرقی با هم یکی شدند و پیشنهاد شد که واسی بمبلغ مارک به تزار بدهند تا شاید رضایتش را برای تجدید تجارت ترانزیتی از قلمرو او بنست آورند. «سر. دودلی دیجه»^۳ بعنوان سفیر در همان سال برای مذاکره و امضای قرار داد اعزام شد، اما باز این هیأت هم کاری انجام نداد. سی سال بعد هنگامی که خاندان سلطنتی در انگلستان از میان رفت و رسم کامن ولث برقرار شد، تزار همه مزایائی را که خارجی ها در روسیه داشتند لغو

و تمام تجار انگلیسی را از مسکو اخراج کرد و فقط آرخانگل را مستثنی ساخت. یک قرن بعد بود که در عهد پادشاهی اعتدالی و بدست کمپانی روسی این نقشه مدت کوتاهی بمرحله اجرا در آمد.

جیمز هوبز - در سال ۱۶۱۹ ما بنام جیلزهویز برسی خوریم که نماینده کمپانی هند شرقی بود و مدیرانش او را مأمور کردند که همان راه جنکین سن را به ایران از طریق مسکو و حاجی ترخان تعقیب کند. وی بعد از مسافرتی پرحادثه که هفده ماه طول کشید به اصفهان رسید و پیشنهاد کرد که جاده شمالی از نو باز شود. در آن اوان پرتغالی ها در ایران نفوذ تجارتی بسیار داشتند و عاقبت کار این انگلیسی نامدار را بشرح ذیل گفته اند :

« حضرات گرامی ، این تجارت ایرانی شما که در روزگار صباوت است دشمنانی بسیار دارد ، ترکها ، عربها ارمنه و پرتغالی های از خود راضی که زبان دروغ ساز ایشان بکشور پادشاهی و ملت ما صدمه ای وارد نتواند کرد ، بلکه درگاه خداوند را متأذی می دارد . امید است نکبت و بدنامی نصیب خود ایشان خواهد گردید» .

بلند پروازی فرانسوی ها - هانوای می نویسد که در اوایل قرن هفدهم فرانسویها طرحی ریخته بودند که راه تجارت به ایران و بحر خزر را از طریق آرخانگل و مسکو دایر کنند. این نقشه که راجع به آن از ناحیه دیگری تأیید ندیده ام و با سایر نقشه های فرانسوی تفاوت دارد و در اینجا شرحش خواهد آمد بجائی نرسید.

سفارت هلشتاین - اقدام دیگری در تجدید کار جاده شمالی از ناحیه کاملا تازه ای آغاز شد. در اوایل قرن هفدهم کارخانه های ابریشم سازی هلشتاین در اروپا مقام شامخی احراز کرده بودند. از این رو بخواطر یکی از تجار هامبورگ بنام بروکن خطور کرد که با آوردن ابریشم خام ایران از راه مستقیم فواید کلان

نصیب خواهد گردید و ثروت سرشاری که در اثر مزایای دریائی راه جنوب به خزانه های پرتغالی ها و هلندیها فرو می ریخت از طریق شمالی نیز قابل حصول خواهد بود و چون به تنهایی حتی با همکاری دوستان تاجر پیشه خویش بحد کافی توانا نبود، بروکن از دوک هلشتاین در این کار استمداد نمود که او هم بی درنگ به تجارت اظهار علاقه و اقدام کرد و در سال ۱۶۳۷ بروکن را با چند تن دیگر به ایران فرستاد. ایشان بین راه در مسکو ترتیب زیان بخشی برای جریان تجارت ترانزیت آزاد از طریق روسیه با گراندوک مسکوی تمهید کردند.

در ورود به ایران بزودی پی بردند که حقوق گمرکی و عوارض دیگر امکانی برای سودیابی ایشان باقی نمی گذارد بنا بر این بروکن لحن کلام خود را عوض و خود را نماینده ای سیاسی قلمداد و اتحادی با ایران بر ضد عثمانی پیشنهاد کرد. ماجرای این سفارت و سر نوشت تلخ و شیرین کار او را با شرح زیبا ودلنشین منشی او آدام اولتاریوس که نسبت به بروکن حس خصومت شدید داشت به رشته تحریر کشید. شاه صفی اول از گفتار و بیان آشفته جناب سفیر حیران مانده بود و گفته اند که وی در این مأموریت خود چنان شکست یافته بود که در بازگشت سرش را بر باد داد.

بطرکیبر و کمپانی روسی - اینک که جریان قرین توفیق تجارت انگلیس را در حدود جنوبی بررسی می کنم و باین موضوع در همین فصل خواهیم پرداخت پس از گذشت یک قرن به دوره ای می رسیم که اقدام تازه ای که بهیچ وجه عاری از موجبات شهامت آمیز نبوده است ، ولی افسوس به همان اندازه هم بی حاصل و کم طالع بشمار میرفته است از ناحیه کمپانی مشترک روس و انگلیس آغاز شد.

این شرکت که ضمناً مرکز کار خود را به سن پترزبورگ انتقال داده بود در صدد اقتاد راه تجارتی مسکو - حاجی ترخان - بحر خزر بشمال ایران را باردیگر باز کند. در فاصله بین این کار و اقدامات سابق ، روسها سعی کرده بودند که خود دست در کار تجارت شوند و مرکز عملیاتی هم در شماخیه تأسیس کردند، ولی در

آنجا گرفتار تاخت و تاز لژی‌ها شدند و در یکی از آن موارد بسال ۱۷۱۲ کالای تجارتی یکی از بازرگانهای روسی بنام پورنیف را به مبلغ ۲۰۰,۰۰۰ کورون به غارت بردند.

در این موقع پطر کبیر فرمانروا بود و از جمله کارهای برجسته که ذهن این وجود فوق‌العاده را مشغول داشته بود این بود که راههای قدیم یا تازه تجارت ترانزیتی شرق را از طریق روسیه باز احیا کند. در سال ۱۷۱۷ وی «یکوویتز»^۱ بد طالع را مأمور کرد که راههای سابق جیحون را رسیدگی کند و در ۱۷۱۸ فرمانی صادر و تجارت همه خارجی‌ها را در داخله قلمرو خود آزاد کرد.

در سال ۱۷۲۲ با استفاده از وضع آشفته ایران که در اثر حمله افغانه اتفاق افتاده بود و حکومت شاه طهماسب عاجز می‌نمود پطر به ولایات شمالی ایران حمله کرد که شرح آنرا سابقاً ذکر نمودم. تجارت ابریشم گیلان از جمله مسائل تجارتی بود که توجه وی را به آن حدود معطوف داشت. ضمناً او سعی نمود که کارکشتی رانی را در بحر خزر با کمک کاپیتان انگلیسی بنام بروس که او را مأمور بررسی سواحل این دیار کرده بود، ترقی دهد.

زندگی پطر برای مشاهده اجرای نقشه‌های او دوام نمود، اما چند ماه قبل از وفات (ژانویه ۱۷۲۵) بوسیله یک تاجر انگلیسی بنام ریچاردسین وارینگ به تجار لندن پیشنهاد کرد که در تجدید تجارت بین انگلستان و شمال ایران از طریق روسیه که ۱۵۰ سال پیش از آن این کار را کد مانده بود اقدام کنند. با سرگ او این خیالات هم از میان رفت، ولی در دسامبر ۱۷۳۴ آن، ملکه روسیه در اجرای صادقاته نقشه پطر امتیاز نامه‌ای امضا و به اتباع انگلیس حق تجارت با شمال ایران را اعطا و مقرر نمود که بنا بر قیمت کالا سه در صد عوارض گمرکی پرداخت شود.

قدری بعد در ۱۷۳۸ جان التون از افراد انگلیسی با نبوغی نادر ویی پروا

که بانی نقشه مزبور بود و در خدمت روسها تجربیاتی در امور آسیای مرکزی حاصل کرده بود و می‌پنداشت که منابع ثروت خانات را بوسیله راه جدیدی از استراباد تا بخارا می‌توان به جریان انداخت به مدیران کمپانی روس و انگلیس در سن پترزبورگ پیشنهاد کرد که از این راه جدید استفاده نمایند. وی به اتفاق شخصی بنام مونگوگراهام در سال ۱۷۳۹ از مسکو عزیمت کرد و در حاجی‌ترخان سوارکشتی و در پیر بازار پیاده شد و عریضه رسمی به رضاقلی میرزا فرزند نادر شاه نوشت و به وی که در غیاب پدر که به فتح هندوستان رفته بود در مشهد نایب‌السلطنه بود تسلیم و جوابی دریافت کرد که باو اجازه وارد کردن جنس در قلمرو ایران از بحر خزر تا اتوک در کنار سند (که نتیجه پیروزی نادر در شش ماه قبل از آن بود) اعطا نمود، و اجازه داد که در رشت یا دیگر نقاط خانه خریداری یا ساختمان کند و فقط در موقع ورود به ایران عوارض گمرکی پرداخت نماید.

التون که از این مزایا بوجد آمده بود نظریات مبالغه آمیزی راجع به آینده تجارتی اظهار نمود و در بازگشت به سن پترزبورگ نامه پورطنطه‌ای بدولت انگلیس نوشت و از نامه او تجار لندن چنان به هیجان آمدند که علی‌رغم مخالفت شدید کمپانی عثمانی و شرق نزدیک و کمپانی هند شرقی که از رقابت چنین عمل جدیدی سخت نگران شده بودند از ناحیه کمپانی روس نهضت نیرومندی پدید آمد و کار دولت به شکست منجر شد و چند تن از اعضای کمپانی را احضار کردند که در پارلمان توضیحاتی بدهند. سر انجام قانونی تصویب شد که حاوی مقرراتی درباره تنظیم امور تجارتی بود. سوابق این کار و جریانات بعدی آن از قلم توانای یوناس هانوای بما رسیده است که خود یکی از ارکان کمپانی و از اهالی نیکو کار لندن با شهرتی بسیار و هوشمندی سرشار بود.

جان التون و یوناس هانوای - دولت انگلیس اجازه‌ای از طرف روسها دریافت داشته بود که دو کشتی در غازان واقع در ساحل ولگا بسازند که در ژوئن ۱۷۴۲ بکار افتاد. التون که به ریاست هیأت تعیین شده بود در کشتی «ملکه روسیه»

حرکت کرد، در کشتی دیگر بنام «الیزابت» سایر مدیران کمپانی روانه شدند، بزودی حسد و رقابت بین دو گروه بروز کرد که بیشتر ناشی از رفتار خودسرانه و تحکم آمیز التون بود که در ژانویه ۱۷۴۳ بدون اجازه و یا اطلاع کمپانی برای کار کشتی سازی در بحر خزر بخدمت نادرشاه در آمد و شرح آنرا در فصل راجع به بحریه ایران ذکر کردم. وی کشتی «ملکه روسیه» را که سفرهای تجارتي بین رشت و بادکوبه و در بند کرده بود در اختیار گرفت و به بررسی سواحل شرقی دریا تا حدود شمالی خلیج بلخان پرداخت.

شایعات مربوط به اقدامات او تا سن پترزبورگ رسید و موجب تحریک سوء ظن شدید دولت روس گردید. یوناس هانوی که در این موقع یکی از مدیران کمپانی مقیم پایتخت بود برای انجام تحقیقات این وقایع اعزام شد. وی در موقع ورود به ایران در پایان سال ۱۷۴۳ زود بوضع امور پی برد و دریافت که الطاف دریاری دیگر ضامن کار تجارت نیست و مشاهده کرد که مأموران روسی در همه جا رویه حسادت آمیز و دشمنانه دارند. چون در فکر اقدام مستقل بود بی درنگ در صدد بر آمد که نقشه اصلی التون را اجرا و جاده بین استراباد و مشهد را افتتاح کند. وی در استراباد گرفتار آشویی محلی شد و کاروان او را هنگام خروج توقیف و مقداری از اجناسش را مصادره کردند و خود او با اشکال از خطر مرگ گریخت و بدست ترکمن ها اسیر افتاد و چون بالاخره فرار کرد از راه مازندران و گیلان خود را به قزوین رسانید و به همدان که اردوگاه نادرشاه بود رفت و فرمانی برای استراباد اموال مسروقه خود گرفت. بعد از تصادمی با التون که نسبت به تحریکات او در کار کشتی سازی همواره اعتراض داشت با بار ابریشم خام ایران را در سپتامبر ۱۷۳۴ ترک و به سن پترزبورگ مراجعت کرد و در آنجا تقریباً پنج سال آینده را ماند. گزارش او را راجع به ابریشم گیلان در فصل مربوط به ولایات شمالی باز نمودم.

دست کشیدن از کار - از مدیران کمپانی روس که در ایران مانده بودند

فن میروپ به مشهد رفت و دو سال هم در آنجا ماند بدون اینکه توفیقی حاصل کند. گراهام را نیز در سمنان کشتند و از پانزده تن اروپائی که استخدام شده بودند پنج نفر بین سالهای ۱۷۴۰ و ۱۷۴۴ در قزوین هلاک شدند. تب. توبه و ناخوشی هم زندگی افرادی را که در رشت مانده بودند تباه ساخت.

کنسول روس در این شهر با کونین نام بخصوص رفتار عناد آمیزی می نمود، اقدام التون هم وضع را بدتر کرد. روسها از خیالات دریائی نادرشاه ناراحت شده بودند و اداره تجارت روس دستوری صادر کرده بود که هیچ جنسی به عنوان التون از سر زمین روسیه حق عبور نداشت. بنا بر این کمپانی روس در لندن که سخت نگران می نمود حکم احضار التون را صادر و سالانه ۲۰۰ لیره برای او مقرری تعیین نمود و در صدد بر آمدند که کار خود را با اقدامات هانوی توأم سازند. ولی التون این ترتیب را مختل و از مراجعت خودداری کرد و فرمانی از نادرشاه برای اداسه اقامت در ایران دریافت داشت. وضع کارها از بد به بدتر گرائید و در نتیجه اعتراض های بی دریبی و آزار روسها دو کشتی انگلیسی را تجار روسی حاجی ترخان تصاحب کردند که از آن پس با بیرق روس در دریای خزر کار می کردند.

در نوامبر ۱۷۴۶ ملکه روسیه فرمانی صادر و تجارت انگلیسی ها را در بحر خزر بکلی ممنوع کرد. بقیه مدیران انگلیسی مدتی بیهوده سرگردان ماندند تا شاید در رفع خسارت ایشان اقدامی معمول شود، اما بعد از کشته شدن نادرشاه در ژوئن ۱۷۴۷ سلخ ۸۰۰۰۰ لیره پول ایشان به غارت رفت و در دوره آشفته بعدی هم زمینه ای برای جبران خسارت و یا تجدید ابهت ایشان فراهم نیامد. از این رو در سالهای ۱۷۴۸ و ۱۷۴۹ مراجعت کردند، پس آخرین تلاش انگلیسی ها برای گشودن راه تجارتي شمال مانند اقدامات قبلی آنها با شکست سختی مواجه گردید و هم آهنگ با این وضع و حال ترین حرمان و ننگ بود که التون بانی قسمتی از این گرفتاریها سه سال بعد در اثر مرگ فجیعی از بین رفت.

توازن‌نامه - در عرض شش هفت سالی که این اقدام طول کشید کارهایی که انجام شده بود اگر نتوان گفت که نیک برجسته بود، بی سود و بهره هم نبوده است و تقریباً یگانه اقدام صدور ابریشم خام از ایران و وارد کردن پارچه انگلیسی و اجناس اروپائی باین مملکت بود. سعی در تجارت بامشهد به نظر هانوای پاك بیهوده و بهتر آن بود که سران کمپانی در همان رشت اقامت می نمودند و بجای تلاش با رسم و راه کار عادت می کردند. ترازنامه‌ای که وی انتشار داد حاوی کم و بیش ارقام ذیل است :

واردات به ایران در سالهای ۶ - ۱۷۴۳ معادل ۶۹۰,۴۹۲ کورون یا ۱۷۴,۳۹۸ لیره. صادرات ابریشم خام از ایران در سالهای ۹ - ۱۷۴۳ بارزش در ایران ۳۷۳,۰۵۰ کورون یا ۹۳,۳۷۵ لیره. هانوای می نویسد که قیمت ابریشم خالص در حدود ۱۰ شلینگ هر گروانکه بود و با تفریق مخارج بقیمت ۱۵/۶ شلینگ یعنی سود ۵۰ درصد بفروش می رسید، محاسبه‌ای که در نظر او باتوجه به خطر کار هر چند که بزرگ بود باز می ارزید.

علت‌های شکست - دلیل‌های شکست هم تجارتي بود و هم سیاسی و بخصوص دلیل ثانوی. چنان رقابت سختی بین روسها و انگلیسها و ارامنه در گرفته بود که بازارهای گیلان پراز اجناسی بود که خریدار نداشت. انگلیسی‌ها نیروی خود را صرف کار خویش و رفع حسادت هائی می کردند که میان شرکتهای رقیب پیش آمده بود. ایران هم در آن دوره بقدری وضع پریشان و آشفته داشت که در افراد رستی برای خرید جنس باقی نمانده بود، اما بر تر از همه جهات یکی رفتار خصومت آمیز روسها بود که از کار خودسرانه ولی شهامت آمیز التون سخت بر آشفته بودند، دیگر وضع بغرنج و پر هرج و مرج ایران بعد از نادرشاه که هانوای راجع به آن شرح صادقانه و مبسوطی باقی گذاشت.

در سر زمینی که به آن صورت دچار انحطاط و پریشانی شده بود پیشرفت

۱ - ارامه هم مجبور شدند که کار تجارت را در سال ۱۷۴۵ یعنی چهار سال قبل از اتباع انگلیس ترک کنند.

آسدن کار تجارت بسیار بعید می نمود. موقع مناسبی را هم برای آن اقدام انتخاب نمودند. در هر حال ضدیت روس قابل پیش بینی بود، زیرا که مردم آن از ابتدای امر نسبت به تجارت خارجی‌ها نظر خوشی نداشتند و سیاست امپراتوری نیز باندازه کافی قوی بشمار نمیرفت تا مانع کار ایران در ایجاد نیروی دریائی و احتمال رقابت آن در بحر خزر شود. موضوع شگفت بار این است که روسها بدرآمدی که از تجارت ترانزیتی انگلیس بدست می آوردند اعتنائی نداشتند و آنرا در اقدامی که بواسطه وقوع در سر زمین خودشان تحت تسلط آنها بود بهره وافی نمی پنداشتند. این آخرین دفعه بود که بیرق انگلیس در دریای خزر به اهتزاز درآمد و سپس به وقایعی منجر شد که در قرن حاضر بر طبق مدرک رسمی سیاسی این دریا را بدریاچه اختصاصی روس مبدل ساخت.

که پانی عثمانی و شرق نزدیک - اینک شرح حوزه جنوبی که قرار بود راه تجارتي به ایران شود، می پردازم، چنانکه گفته‌ام پرتغالی‌ها در اواسط قرن شانزدهم بر آنجا تسلط کامل داشتند و نفوذ آنها در آن حدود بانداه‌ای زیاد بود که رقابت با ایشان از طریق دماغه اسید بکلی غیر ممکن می نمود. اولین باری که انگلیس‌ها در این راه به رقابت تجارتي با آنها در خلیج فارس پرداختند بوسیله تشکیل کمپانی عثمانی و شرق نزدیک بود که در سال ۱۵۸۱ اتفاق افتاد و هدف این بود که ابریشم ایران را از طریق بصره و بغداد و حلب به بنادر مدیترانه برسانند. از همین راه تجار از انگلستان به هند رفتند و باتوجه به مزیت تجارت با هندوستان بود که نسبت باین راه اظهار دل بستگی می نمودند و ایران در واقع رابط و واسطه بشمار میرفته است.

اولین انگلیسی که از این طریق به هند رفت، تامس استفنس در سال ۱۵۷۹ بود و باز می شنویم که استاد تامس هدسن بسال ۱۵۸۰ در تبریز بود و در ۱۵۸۱ جان نیویری از همین راه نخستین سفر خود را به ایران و جزیره هرمز شروع کرد و در ۱۵۸۳ در مسافرت مشابهی رالف فیچ و دیگران را همراه داشت که شرحش را قبلاً ذکر کردم.

کمپانی هند شرقی - سپس چیزی اتفاق افتاد که نه فقط در وضع قوای دول اروپائی بسیار مؤثر واقع گردید ، بلکه اثرات آن تا اقصی نقاط مشرق زمین رسید و غیر مستقیم به تسخیر امپراتوری هند برای انگلستان در سال ۱۵۷۸ منجر شد . تخت و تاج پرتغال و اسپانیا هر دو به فیلیپ دوم رسیده بود و از آن پس پرتغال جزو دولت مقتدر دیگری بشمار آمد و در سال ۱۵۸۸ نیز عظمت هر دو دولت و تفوق ایشان در دریا که تا آن موقع با حریف نیرومندی در نیفتاده بودند با تارومار شدن آرمادای شکست ناپذیر در دریای مانش پاك درهم شکست . از آن تاریخ به بعد است که خیالات بلند انگلستان زمینه پهنای تری را ایجاد کرده بوده است . در سال ۱۵۹۱ یکده ستاده خصوصی تجارتی با خطه شرق درلندن تأسیس یافت ، اما نتیجه ای در بر نداشت . سال بعد کشتی بزرگ پرتغالی بنام مادردی دیوس^۲ که بدست افرادی انگلیسی افتاده بود در دورتموث (ساحل جنوبی انگلستان) لنگر انداخت . در این کشتی علاوه بر مقدار معتابهی کالای تجارتی اوراق و اسناد تجارتی و راجع به متصرفات پرتغال در مشرق بدست آمد که اساس کاری گذاری کمپانی هند شرقی در زمان الیزابت بسال ۱۵۹۹ گردید .

در ۱۵۹۸ خیالات دور و دراز انگلیسی ها از شنیدن این موضوع چند برابر شد که کورنلیوس وان هوتمان تاجر هلندی که در اثر قرض درلیسیون در زندان بود ضمن یادداشت تمام اخبار و اطلاعات تجارتی پرتغال را با شرق بدست آورد و انحصار کار ایشان را با مسافرتی از طریق دماغه امید بر باد داد . پس موقع آن رسیده بود که با وجود تأخیر ، انگلستان نیز قدم در میان بگذارد . در ۳۱ دسامبر ۱۶۰۰ کمپانی هند شرقی لندن که با عنوان کلی کمپانی لندن یا کمپانی قدیم مشهور شده ، اولین فرمان تأسیس شرکت تجارتی را از ملکه الیزابت دریافت داشت^۳ . سال بعد نخستین هیأت شامل چهار کشتی به فرماندهی سر . جیمز لنکستر

۱ - نیروی عظیم بحری اسپانیا . م . ۲ - Madre di Dios

۳ - بنابراین مراحل عمده پیشرفت کار کمپانی را بشرح ذیل می توان خلاصه کرد : فرمان اول راجع به دوره ۱۶۰۰ تا ۱۶۱۲ صادر شده بود که جیمز اول آن اجازه را در سال ۱۶۰۹ برای ابد مقرر نمود .

از انگلستان عزیمت کردند . بین سالهای ۱۶۰۰ و ۱۶۱۲ دوازده بار از این قبیل دسته ها روانه شدند و آن به عنوان سفرهای جداگانه شناخته می شده است ، زیرا که هزینه سفر از صندوق شرکت پرداخت نمی گردید ، بلکه مشترکین داوطلب تأمین می کردند .

آخرین دسته اعزامی تحت فرماندهی کریستوفر نیوپرت اولین گروهی بودند که به ایران هم رفتند و سر . رابرت شرلی را از سفر بازگشت سفارتی او به انگلستان همراه بردند . از سال ۱۶۱۳ این مسافرتها بحساب خود کمپانی آغاز شد که بایکی از آنها سر . ددمورکتن و سر . تاسس هربرت در سفر خود به دربار شاه عباس به سال ۱۶۲۶ عزیمت نمودند .

نخستین داد و ستدها با خلیج فارس - هنوز دیرزمانی از تشکیل این کمپانی نگذشته بود که نمایندگان آن یعنی شرکت های عثمانی و شرق نزدیک (لوان) که در سال ۱۵۷۰ فرمانی از ملکه الیزابت دریافت داشته بودند در ایران شعبه باز کردند و در سال ۱۶۰۹ جوزف سالبانک و رابرت کاورت از هند از طریق قندهار و سیستان و کرمان و یزد به اصفهان آمدند و چنین گزارش دادند :

« هرگاه کشتی های ما قادر باشند به خلیج فارس رفت و آمد کنند در اصفهان مرکز تجارت سودمندی می توان برقرار ساخت و پنجاه درصد سود در هر سفر و اصفهان میسر خواهد بود ، طی هشتاد روز سفر خود از ناحیه اسیران متعدد و تجار شهر بزرگ جلفا اطلاع کامل باین کار دریافت داشته ایم . »

در ۱۶۳۵ شرکت آسادا (ماداگاسکر) تشکیل و در ۱۶۵۰ با کمپانی لندن یکی شد . قسمتی از این شرکت که جدا مانده و در سال ۱۶۵۵ از کرومول فرمانی گرفته بودند در ۱۶۵۷ به کمپانی لندن پیوستند و جواز تازه ای از جانب حامی کل (کرومول) صادر شد . فرمان های دیگر در سالهای ۱۶۶۱ و ۱۶۷۷ و ۱۶۸۳ صادر گردید . در ۱۶۹۸ شرکت رقیب تازه بقصد تجارت با هند شرقی تأسیس و شرکت جدید نام یافته بود و تا سال ۱۷۱۴ باقی و رقابت شدیدی بین دو کمپانی برقرار بود که سرانجام به هم ملحق و با عنوان « شرکت بازرگانان انگلستان جهت تجارت با هند شرقی » و رسماً به « کمپانی محترم هند شرقی » نام یافت و جواز کارش بسال ۱۷۹۳ تجدید شد . در دوره این کمپانی بود که « امپراتوری هند انگلستان » به وجود آمد و در سال ۱۸۵۸ به پایان رسید .

شاردن می نویسد که انگلیسی ها اولین بار در سال ۱۶۱۳ به ایران آمدند (منظورش برقراری تجارت از راه جنوب است) اولین فرمانی که بنام آنها توانستم بدست بیاورم مورخ اول سپتامبر ۱۶۱۵ از جانب شاه عباس در مورد سفر سر آر. شرلی تا جان کروثر و ریچارد استیل است که آنها نیز از طریق خشکی از هند به اصفهان رفته بودند و در این فرمان دیده می شود که :

« حکام همه بنادر ایران باید نسبت به کشتی های انگلیسی همراهی نمایند ». در سال ۱۶۱۷ اطلاع حاصل می کنیم که مدیران انگلیسی برسم دائمی در اصفهان استقرار یافتند. در همان سال قرار داد تجارتی تازه شاه عباس با آقای کنوک نماینده کمپانی امضا شد^۱ در ۱۶۱۹ کارخانه ای در جاسک تأسیس گردید که پیش از آنکه بندر گمبرون به روی تجار انگلیسی باز شده باشد از راه خشکی با پایتخت ایران تجارت می کردند.

در همان سال چیلز هویز که نامش را قبلا هم یاد کردم گزارش داد که مصرف سالانه ابریشم خام ایران در اروپا ۱۰۰۰۰۰۰۰ گیسوانکه از قرار هر گیسوانکه ۱۴ شلینگ و یا ۶۰۰۰۰۰ لیره است. نرخ فروش در ایران هر گیسوانکه ۸ شلینگ بوده. در سال ۱۶۲۲ انگلیسی ها با همکاری ایرانیان، پرتغالی ها را از

۱ - ای. کنوک Connock در موقع انتصاب از طرف کمپانی در ایران بوسیله مدیران آن بهترین مدیر و عامل در قلمرو پادشاهی عنوان شده بود. این موضوع حضرات و خاصه سر. تامس رو Roe را آزرده خاطر ساخت چون خود را سفیری از جانب جیمز اول قلمداد کرد و نامه ای از پادشاه برای شاه عباس آورد. شاه او را در آوریل ۱۶۱۷ بار داد. شیریار امرداد شراب آوزدند و در قبح بزرگ بسلامتی همایونی نوشیدند، شاه فرمود نماینده پادشاه انگلستان که برادر ارشد اوست خوش آمده است و دوستی وی را بسیار محترم و مقتم می دارد و جاسک یابند دیگری که مورد احتیاج است در اختیار او و از هر جهت آزادی عمل و کار که در خور مقام اوست فراهم باشد. سپس شاه وعده کرد سالانه ۱۰۰۰ تا ۲۰۰۰ عدل ابریشم به جاسک برسانند، بدون آنکه عوارضی دریافت و بهای آن هر پوندی ۶ شلینگ تا شش شلینگ و نیم باشد. «جانشین های کنوک بدستور رو عهدنامه تازه ای به شاه پیشنهاد کردند، اما شاه از امضای آن ابا و قراردادی را که با کنوک امضا شده بود تأیید فرمود، ولی در ۱۶۱۹ به کمپانی هند شرقی انحصار تجارت ابریشم را در خلیج فارس اعطا کرد و آن اجازه را بامهر و امضای همایونی مزین ساخت. « انگلیسی ها تمهید کرده بودند که یک سوم وجه نقد و دوسوم جنس تقدیم دارند.

هرمز بیرون و خود در گمبرون که بندر عباس شد و شرحش را در باب خلیج فارس ذکر کردم تفوق تجارتی احراز کردند.

فرانسوی ها - اینک با انحرافی از اصل موضوع، ورود رقیبان دیگر اروپائی را در صحنه کار مورد امعان نظر قرار می دهیم. درست در همان موقعی که کمپانی هند شرقی لندن تأسیس می یافت شرکت مشابهی نیز در فرانسه پایه گذاری شد. سالهای ۱۶۰۴ و ۱۶۱۱ و ۱۶۱۵ تاریخ پیدایش دستگاههای متوالی فرانسوی از روی نمونه انگلیسی بشمار میرود. به اولین اشاره ای که من راجع به روابط تجارتی فرانسه با ایران برخورد کرده ام مربوط بسال ۱۶۲۶ است که ریشلیو شخصی را بنام لوئی دئه^۱ سفیر در دربار شاه عباس کبیر تعیین و او را مأمور کرد که مانع همدستی ایران با اسپانیا بر علیه عثمانی شود و برای بازرگانان فرانسه در راه تجارتی شرق نزدیک تسهیلات فراهم سازد، ولی این نماینده از قسطنطنیه جلوتر نرفت چون بین او و سفیر فرانسه در آنجا نزاع اتفاق افتاد و مأموریتش از بین رفت. دو سال بعد دو برادر روحانی یکی پریاسفیک^۲ دو پروانس^۳ و دیگری پیر گابریل دوشینون^۴ وارد عرصه کار شدند و از جانب شاه عباس مورد نوازش قرار گرفتند و سلطان خانه ای در اصفهان به آنها داد.

در سال ۱۶۴۲ ریشلیو کمپانی هند شرقی جدید تأسیس کرد و در ۱۶۶۴ کلبر^۵ که در باره تجارت با کشورهای آسیائی علاقه بیشتری نشان می داد و همدستی هلندیها را هم تأمین کرده بود به اقدام جدیدی همت گماشت. سه نفر نماینده فرانسه در سمیت دو جهانگرد آقایان دولان و بولای^۶ که نماینده سیار پادشاه فرانسه بودند به ایران اعزام شدند. شاه عباس ثانی که علاقه خاصی نسبت به اروپائیان داشت و خواستار امضای عهدنامه دوستی با شهریاران ما بود، از آنها نیک استقبال نمود.

با آنکه پادشاه ایران از ورود چنین نمایندگان کم شأن و مقامی از جانب

۱ - Deshayes
۲ - Père pacifique de provence
۳ - Père Gabriel de Chinon
۴ - Colbert
۵ - Bulayc و De Laloin
۶ -

چنان پادشاه عظیم‌الشان آزرده خاطر شده بود باز بایشان فرمانی داد و بمدت سه سال آنها را از تحمیلات مالیاتی و گمرک معاف نمود و مثل سایر تجار خارجی حق تجارت داد و وعده کرد بعد از دریافت هدایای قیمتی از طرف پادشاه فرانسه یا کمپانی قرار داد جدید امضا شود.

در اصفهان بین نمایندگان فرانسه پیوسته نزاع بود. دولان در ۱۶۶۶ وفات کرد و در ۱۶۶۸ هیأت مدیره کمپانی تصمیم گرفت که تجارت با ایران را تعطیل کند، اما آقای گوستن^۱ مدیر جدید که از هندوستان عزیمت کرده بود تا ارتباط تجارتي را تجدید کند بسال ۱۶۷۳ در شیراز درگذشت. ملاحان کشتی که او را آورده بودند برسبیل تفتن در صدد بر آمدند که خود را سفیر معرفی کنند و از شاه جوازی برای تجارت در سراسر قلمرو او بدست آورند، ولی ظاهراً مزایائی نصیب آنها نگردید، و وزیر شاه اظهار کرد که پس از ورود نماینده جدید از طرف پادشاه فرانسه امتیازات بیشتری داده می‌شود.

در سال ۱۷۰۸ مسیو میشل را لویی چهاردهم فرستاد که او باشاه سلطان حسین قراردادی امضا کرده پادشاه کبیر معاهده تازه‌ای با نماینده دروغی ایران که نامش محمد رضا بیگ بود امضا نمود. دستگاههای فرانسه تا هجوم افاغنه در اصفهان بر قرار بود و در این موقع ناچار به تعطیل شدند. ایشان کارخانه‌ای نیز در بندر عباس داشتند.

روسها - در همان گیر و دار بسال ۱۶۶۴ نمایندگان هم از جانب گراندوک مسکوی شامل دو نفر با ۸۰ تن همراهان در اصفهان ظاهر و با احترامات بسیار مورد پذیرائی واقع شدند و آنها را در یکی از عمارت‌های شاهی جا دادند و آنها با حرکات بی آداب خود چنان آن محل را خراب کردند که شاه عباس ثانی آنها را اوزبک فرنگی نامید. به نظر شاردن نظر شاه این بود که در میان مسلمانها چنین جنس و افرادی که آن همه بدبار آمده باشند و مثل یوزبکها بی تربیت باشند وجود ندارند و از این رو در میان اروپائیها کسانی که از لحاظ چهارصفت سزور

در ردیف مسافران مسکوئی باشد یافته نمی‌شود. سپس معلوم گردید که غرض واقعی این عده تجارت بود و عنوان سفیر را هم از آن جهت اختیار کردند که اجناسی را که با خود همراه آورده بودند از عوارض گمرکی معاف باشد. شاه که از این بد کرداری مضاعف بسیار دلسرد شده بود بدون کلمه‌ای جواب، ایشان را بازگردانید. جواب گراندوک نیز نسبت باین رفتار چنانکه در مجلد اول این کتاب مذکور افتاد حمله به ولایت سازندگان بود.

هلندیها - رقیب سوم که خیلی هم مهیب تر بود پا در میان نهاد. در سال ۱۵۸۰ هلندیها استقلال خود را از اسپانیا و پرتغال اعلام داشتند و از آن پس شهرت درخشانی را در بحر پیمائی و تجارت آغاز کردند. بعد از شکست نیروی بحری بزرگ اسپانیا در دریای مانش (ترعه انگلیس) و همچنین مسافرت موفقیت-آمیز هارتمن یکی از هموطنان خویش که شرحش را ذکر کردم جرأت بیشتری یافتند که مآلاً به استقرار آنها در جزیره جاوه منجر شد. این جریانات چنان هیجانی در هلند ایجاد کرد که شرکت های متعدد جهت تجارت با شرق تأسیس یافت و همه این شرکتها نیز با فرمانی از جانب زمامدار اعظم به هم ملحق و بسال ۱۶۰۲ موجب تشکیل «کمپانی هند شرقی هلند» گردید.

در ظرف بیست سال این تازه واردان همه نقاط ممتاز تجارتي تصرفی پرتغال را در آسیا تصاحب کردند. ایشان ابتدا به جزیره هرمز و در عهد پادشاهی شاه عباس ثانی مقر خود را به بندر عباس انتقال دادند و در اصفهان و بصره هم اداراتی دایر کردند. راجع به سر نوشت کار ایشان در ایران اتفاق نظر نیست. در معاهده اولی خود با شاه تعهدات تجارتي مستقیم با او بر عهده گرفتند که می‌گویند برد با پادشاه بود. در سالهای ۱۶۵۲ و ۱۶۶۶ سفیرانی از هلند به اصفهان آمدند که شاید قرارداد بهتری فراهم سازند و از هر دو طرف مقدار زیادی حرف و کار دو پهلو مشهود افتاد چنانکه بنا بر قول شاردن در نیمه همان قرن «هیچ ملت اروپائی در تجارت با ایران مثل هلندیها رندی و مهارت نمودند و ایشان بزودی گوی سبقت را در تجارت

با ایران از دیگر رقیبان ربودند. انگلیسی‌ها از این رقابت هلندیها زیان فراوان دیدند و بی‌شک و گمان در قرن هفدهم مقام دوم را در خلیج فارس داشتند و هر دو ایشان از تهاجم افغانه و محاصره اصفهان در ۱۷۲۲ لطمه بسیار بردند. اما هلندیها با فروش شکر بقیمت گزاف به محصوران نفع سرشاری برده بودند بوسیله محمود افغان ناچار شدند که ... کورون تسلیم نمایند. در قرن هجدهم وبخصوص پایان آن قرن وضع پاك دگرگون شد. روح خسیس و انحصار طلب هلندیها که همه گونه فداکاری برای انحصار تجارت ادویه نموده بودند زهر جان ایشان شد و در جنگ‌های بزرگی که پیش آمد تقریباً تمام متصرفات خود را در دریا‌های خاور به حریف خویش انگلستان باختند.

بخت و طالع انگلیسی‌ها - ضمناً رونق تجارت انگلیس را در ایران بشرح ذیل می‌توان پی‌گیری نمود: از پادشاهان، یکی بعد از دیگری فرمان‌هایی دریافت گردید که شرایط و مزایای سابق را تأیید یا تجدید کرد و یا توسعه و ترقی داد. از قرار معلوم شهریاران صفوی غالباً ششم تجارتی را به نهایت دارا بودند. شاه‌صفی اول در موقع تجدید قراردادی که اسلاف او امضا کرده بودند سالانه ۱۵۰۰ لیره و هر ساله خریداری ۶۰۰۰ لیره ابریشم را (از خود او) پیش‌بینی کرد که یک سوم نقد و دو سوم جنس تحویل شود و مثل این است که طرز کار و تجارت انگلیسی‌ها در این دوره چندان تعریف نداشت و رقابت بین شرکت‌های انگلیسی حتی در آب‌های خلیج فارس نیز محسوس می‌نمود؛ فقط با تنفیری که نسبت به هلندیها در میان بود مدیران کمپانی را از کنارگیری باز داشت.

ایرانیان از همان ابتدای کار مبادی قرار داد راجع به هرمز و بندرعباس را زیر پا نهادند. در سال ۱۶۷۹ چرگه هیأت مدیره کمپانی بار دیگر در صدد افتاد که کار تجارت با ایران را بکلی رها کند، ولی سیاست اعتراض و نامه نگاری اختیار شد. چارلز دوم قبلاً نامه‌ای به شاه سلیمان فرستاده بود و خواستار شد که در حکم سال ۱۶۷۰ تجدید نظری شود که مبلغ پرداختی به انگلیسی‌ها هر ساله

در بندرعباس - بنا بر قرار داد اصلی نیمی از درآمد گمرکی تا حدود ۴۵۰۰۰ لیره یا ۱۵۰۰۰ کورون تخمین شده بود - اما دولت ایران از فیصله امر مضایقه و استناد می‌نمود که درآمد گمرک دیگر در اختیار دولت نیست، بلکه به اجاره واگذار شده بود و انگلیسی‌ها نیز از اجرای بعضی از مواد قرار داد اصلی شانه خالی کرده بودند. بنا بر این در سال ۱۶۸۳ سر. تاسس گرتنام را به ایران فرستادند که دعوی انگلستان را جداً تعقیب کند، ولی چون بندر گمبرون را بواسطه جنگ بین ایران و هلند در محاصره یافت دست خالی مراجعت کرد. اما بزودی با وجود ضدیت هلندیها نمایندگان انگلیس در ایران توفیق حاصل کردند و فرمان‌های تازه و مساعد تر صادر شد و در سال ۱۶۹۷ بجای قسمتی از بدهی مربوط به بندرعباس ابریشم دریافت کردند.

در سراسر این مدت نماینده انگلیس در اصفهان وضعی نیک ممتاز داشت و او را فرستاده معتبر پادشاه می‌نگریستند. در سال ۱۶۹۹ شاه به کارخانه انگلیس سر افزاری حضور بخشید و این التفات شهریاری به قیمت ۱۲۰۰ لیره تمام شد. ضمناً پیوستگی کمپانی‌های قدیم و جدید در سال ۱۷۰۸، به دوران پرخاشگری و رقابت خاتمه داد و به اعزام پرسکوت با عنوان نماینده شرکت‌های متحد به اصفهان منجر گشت که نامه‌ای از ملکه آن، خطاب بشاه سلطان حسین همراه داشت. سپس دوره بی‌سرو سامانی و آشفتگی بواسطه هجوم افغانها و عثمانی‌ها و جنگ‌های داخلی بعد از آن فرا رسید. انگلیس‌ها ناچار شدند دستگاه خود را در اصفهان و بعداً نیز در بندرعباس تعطیل کنند. راجع بوضع کار آنها آبه‌رینال شرح ذیل را نوشته است:

« در این دوران آشفتگی عمومی، فروش انگلیس‌ها در ایران فقط یک صد بسته جنس پشمی و ۲۰۰۰ گیسوانکه آهن آلات و همین مقدار هم سس بود. این اجناس جمعاً ۱۲۰۰۰۰ تا ۱۳۰۰۰۰ کورون نقد (= ۶۸۷،۵۵۴ لیره) نصیب ایشان ساخت.»

در سال ۱۷۶۳ بوشهر مرکز تجارتي کمپانی هند شرقی در خلیج فارس انتخاب شد و با آنکه در سال ۱۷۷۰ موقتاً به بصره انتقال یافته بود سه سال بعد مجدداً باز بوشهر مرکز این کار و رسیدگی بامور هر دو نمایندگی مزبور به حکومت بمبئی واگذار شد. ابتدا هر سال فقط یک کشتی وارد بوشهر می‌شد با ۶۰ تا ۱۰۰ عدل پارچه نخی و آهن و شکر و پارچه حریر، اما از سال ۱۷۹۰ تجارت بین خلیج فارس و هندوستان با سرعت افزایش یافت و در ۱۸۰۹ واردات پارچه نخی از راه بوشهر به حدود ۶۰۰ عدل رسید. هنگامی که سر. جان ملکم در سال ۱۸۰۰ نخستین بار به دربار فتحعلی شاه آمد با این شهریار قراردادی که هم تجارتي و هم سیاسی بود امضا نمود و بموجب آن بیشتر مزایای دستگاه سابق تجدید و امتیازاتی تازه نیز اعطا گردید و قرار شد که تجار انگلیسی و هندی با معافیت از مالیات در هر یک از بنادر ایران حق اقامت داشته باشند و در انجام پیشه و تجارت خود مشمول حمایت شوند و با افراد انگلیسی حق داده شده بود که در هر شهر و بندری خانه خریداری کنند و یا بفروشند. آهن و مس و فولاد و ماهوت با معافیت از عوارض گمرکی وارد ایران شود و عوارض بر اجناس دیگر افزوده نشود.

بدبختانه این عهد نامه به تصویب نرسید و با سایر قرار دادهای آن دوره از لحاظ اعتبار محل تردید و انکار قرار گرفت، اما در سال ۱۸۲۸ بنا بر موافقت مندرج در عهد نامه ترکمنچای که عوارض پنج درصد از روی ارزش جنس بر صادرات و واردات روسیه در عهد نامه بود سرمشقی به میان آمد که مورد پیروی همه اروپائیان واقع گردید که با ایران تجارت می‌کرده‌اند.

در سال ۱۸۴۱ عهد نامه‌ای بوسیله سر. جان مک‌نیل (وزیر مختار انگلیس) پس از مذاکره امضا شد که انگلستان را جزو دولت‌های کاملاً الوداد قلمداد کرد و بر قراری نمایندگی تجارتي را در دو کشور پیش‌بینی نمود. ضمناً در سال ۱۸۱۰ نمایندگی‌های تجارتي در بوشهر و مسقط و بغداد و بصره توأم شد و در ۱۸۱۲ نمایندگی تجارتي در بوشهر منحل و بجای آن نماینده سیاسی در آنجا مستقر شد.

در سال ۱۸۲۲ تجدید نظر کلی در باره پایگاههای خلیج فارس پیش آمد. کارمندان محلی و دلالتها از بین رفت و عنوان نماینده مقیم و نمایندگان محلی مرسوم و وضع کار تمام دستگاهها سیاسی شد. این تغییرات ناشی از آن بود که ایران در حیطه سیاست اروپائی در آمده بود و روابط بین آن کشور و دولت ما بجای آنکه از قول و قلم تاجر و دلال نوشته آید بصورت گزارشهای مأموران سیاسی در آمد. از روزگاری که ملکم پا بر خاک ایران نهاده بود تا این موقع وضع کارها تغییراتی انقلابی حاصل نمود و در حالی که وزارت خارجه دولت انگلیس در ابتدای این قرن اطلاعات اندکی راجع بوضع و حال ایران داشت در این هنگام گروه انبوهی از منشیان و دبیران دست در کار اوراق و اسنادی دارند که از تهران می‌رسد.

در سال ۱۸۷۲ نظارت بر امور کرانه‌های خلیج فارس از حیطه اختیار حکومت بمبئی به حکومت هندوستان انتقال یافت و تا امروز مأموران انگلیسی مقیم بوشهر و بغداد را این حکومت انتخاب و بودجه کارشان را تأمین می‌کند. دیگر گماشته‌های یک کمپانی سرنوشت تجارتي ملت ما را در دست ندارند، بلکه این کار بر عهده دستگاهی است که مرتباً هر سال گزارشهای خود را بمرکز ارسال می‌دارد و وزارت خارجه هم به انتشار آنها اقدام می‌کند که خود نشانه بارزی است که چه خدمت با ارزشی انجام می‌دهند و معلوم میدارد که حدود کارها تا چه اندازه وسعت و اهمیت یافته است.

توسعه رشته‌های خاص و یا بسط طرق تجارتي در قرن حاضر با عطف نظری بوضع تجارت فعلی ایران که ذیلاً بشرح آن خواهیم پرداخت نیک عیان خواهد گردید. این بحث و کلام تاریخی را که پیش آورده‌ام بسیار متناسب و شایسته خواهم یافت اگر برای خواننده‌ای که در تعقیب کردن سخنانم عنان صبر را از دست نداده باشد بتوانم ثابت کنم که انگلستان بواسطه سنت‌ها و خدمات خویش حق راسخی توأم با منافع نافذ در تجارت ایران دارد و هدف مطلوبی را که من از جانب کشورم عنوان و پیروی از آنرا تأکید می‌کنم ناشی از حرص و آزملی و یا هوس

و راز بسط نفوذ مادی نیست ، بلکه سیراث مشروع گذشته است که از هر جهت ما را دایل سرافرازی است .

قسمت دوم

تغییر صحنه کار - در ضمن بازگشت از شرح و بیان روزگار گذشته به بررسی وضع کنونی تجارت ایران بادگرگونی تقریباً کامل شرایط طبیعی و عواملی انقلابی مواجه می شویم که در صحنه کار پدیدار شده است . غیر از یک راه خروجی خلیج فارس که حمل و نقل آنرا هم بیگانگان در دست داشتند تجارت ایران سابقاً محدود به خشکی بود . ایران که در برزخی بین دو دریا واقع گردیده است راههای کاروانی داشته که از روزگار قدیم محل عبور و مرور قافله های شرق و غرب بوده است اما بیشتر این جاده های جناحی فعلاً متروک و خالی است و عصر کاروان رفته رفته سپری می شود .

پیشرفت کار دریانوردی و پیدایش قوه بخار امر تجارت را بطرق بحری انداخته است و دریا های شمالی و جنوبی که همواره وسیله حمایت عمده ای برای ایران بود اینک عامل تجاوز بیگانه و مایه گرفتاری اوست . در دریای خزر زمامداران روسی و در خلیج فارس انگلیسی ها بر خانه او دق الباب می کنند و صادرات و وارداتی که روزی حمل و نقل آن موجب جلب نظر اقوام اروپائی بود و نیمی از دارائی ایشان را فراهم می نمود ، حال در چنگ روس و انگلیس افتاده است . غرور پرتغالی ها از بین رفت و دیگر نام آن کشور در میان نیست و مگر چند قطعه توپهای پوسیده و برج های فرو ریخته اثری از وجود آنها دیده نمی شود . هلندیها که در سابق خلیج فارس را در زیر پا داشتند و مقاصد خود را به شهریاران ایران تحمیل می کردند اکنون فقط کنسولیاری در بوشهر دارند . ژن و ونیز هم مدت هاست که از صف کشورهای مستقل خارج شده اند . ارامنه هنوز در بازارهای ایران رفت و آمد و تجارتی دارند ، ولی کارشان خرده فروشی است و آنرا هم تا روزی ادامه می دهند که بانگ شکست کسب و کار آنها برآید ، وانگهی ارمنستان را نمی توان ملتی محسوب داشت و توانگری آنها امری خودمانی است .

سیادت بحری به دوره جدال طولانی پایان داد . و گفتار پمپه سردار نیک به ثبوت رسیده است . کشمکش های سابق به جنگ تن به تن بین کشور نیرومند بحری شمالی و قدرت دریائی دولت جنوبی مبدل شده است . آلمان و اتریش و فرانسه نیز سهمی در تجارت وارداتی ایران دارند ، اما رقیب های مهیبی بشمار نمیروند . از این پس بشرح و بیان مبارزه جاری دو نیرو و قوای متقابل و آینده کار این دو دولت مبارز خواهیم پرداخت .

تفوق روسیه در شمال - با آنکه ظهور روسیه چون دولتی مهیب در صحنه کار از دوره زمامداری پطرکبیر محسوس بود و در اثر شکست آخرین اقدام تجارتنی انگلیس در بحر خزر که در نیمه اول همان قرن اتفاق افتاد این خطر شدیدتر می نمود باز تا جنگ بین ایران و روس در ربع اول قرن حاضر و بخصوص از موقع انعقاد عهد نامه ترکمنچای در سال ۱۸۲۸ تفوق قدرت تجارتنی روس در شمال ایران چندان تثبیت نشده بود .

در معاهده قبلی گلستان در سال ۱۸۱۳ بحر خزر بصورت دریاچه اختصاصی روس درآمد بود ، ولی در سال ۱۸۱۷ یرمولف^۱ سفیر روسیه بیهوده سعی نمود که نماینده تجارتنی روسیه را در رشت مستقر سازد ، ولی در بند و باد کوبه ولنکران از آن پس بجای تعلق به ایران بنادر روس شده بود و فقط سرور زمان لازم بود که قدرت نافذ یک طرف وضعف و ناتوانی طرف دیگر راه را کاملاً برای استقرار نفوذ فاتح هموار کند .

در سال ۱۸۲۸ معاهده سیاسی ترکمنچای که برتری مقام روسیه را در شمال غربی تسجیل کرده بود ، قراردادی تجارتنی ضمیمه داشت که در زمینه بازرگانی هم نفوذ آن دولت را سخت مستقر گردانید . بر قراری حق گمرک پنج در صد نسبت به ارزش کالا در باره همه اجناسی که به روسیه صادر و یا از آنجا وارد می گردید نمونه و سر سشقی برای تمام دول فراهم شد که قرارداد مشابهی مبتنی بر شرط کامله الوداد با دولت ایران امضا کردند ، ولی فقط در سی سال اخیر است که روسیه بازرش غنائیم سیاسی خود پی برده و یا در صدد بهره برداری از آن بر آمده است .

در همین مدت است که انقیاد قفقاز قطعی و کامل شد و در اثر آن ابتدا پوتی و سر انجام باطوم بوسیله راه آهن به بادکوبه اتصال یافت. در عین حال ایجاد ارتباط با خط آهن از مرکز روسیه به ولگا و حاجی ترخان و توسعه کشتی رانی در رودخانه مزبور و بخصوص تشکیل بحریه تجارتي بزرگ در دریای خزر باهم بدون اغراق موجبات تفوق و انحصار تجارتي ایران و روس را در شمال تأمین و تقویت نمود. خاصه ترقی حیرت‌انگیز بادکوبه با توسعه صنعت نفت موجب تقاضا و ضمناً تهیه بازار نزدیکی برای محصولات چوب، پوست، غله برنج و خشکبار ایران شد. اخیراً هم پیدایش راه آهن ماوراء بحر خزر از جانب شمال شرقی دروازه تازه‌ای را به جانب ایران گشود و دامنه نفوذ بر تر روس را تا خطه خراسان وسعت بخشید و آن دولت را در سراسر حدود شمالی قلمرو همایونی مقتدر گردانید.

در تمام این مدت بواسطه حمایت ناشی از سیاست مالی که سخت جنبه انحصاری داشت، همان سیاستی که روسها اول جاده‌های تجارتي قفقاز را بروی اجناس ایران که ترانزیت بمقصد اروپا صادر می‌گردید بازگذاشتند تا داد و ستد و گردش پول را در این راه رایج و معمول سازند، سپس همین جاده را سدود کردند تا سود و ثمر آنرا بیخود اختصاص داده باشند و این ترتیبی است که دولت روسیه معمولاً معافیت‌هایی قایل می‌شود و یا کرایه اجناسی را که با کشتی به ایران یا شرق میرود تخفیف می‌دهد. ناگزیر کنترل بازارهای شمال بدست روسها افتاد و تنها در سواردی جنس انگلیسی امکان رقابت داشت که بواسطه مرغوبیت باوجود هزینه سنگین حمل بار با کاروان از بحر سیاه و بغداد یا خلیج فارس بفروش می‌رسید. بعلاوه باید خاطر نشان ساخت که حدود و ثغور روسیه از جهات خشکی یا دریا در شمال، راههای بمراتب آسان تری برای رخنه و نفوذ است تا جاده‌های متقابل که انگلستان از طریق جنوبی مورد استفاده قرار می‌دهد. با آنکه ایران در کرانه‌های بحر خزر نیز مانند سواحل خلیج فارس بندر درستی ندارد باز فاصله این نقاط تا بندر روسیه به آن اندازه بعید و زیاد نیست که بمبئی یا لندن از سواحل ایران صدها فرسخ دور افتاده‌اند. سرز روسیه از تبریز پایتخت تجارتي ایران فقط ۸۰ میل فاصله دارد.

کشتی‌های روسی قادرند که بار خود را در ۱۶۰ میلی تهران که پایتخت سیاسی و مرکز عمده جمعیت است خالی کنند و بهیچ وجه کتل‌های اشک آور بین سواحل جنوبی و مرکز، میان روسیه و بازار فروش شمالی نیست، وانگهی باید در نظر داشت که چه تفاوت کلانی بین مسافت از منچستر تا تهران با تهران و مسکو هست. نفوذ انگلیس در جنوب - خوشبختانه این برتری وضع روسیه که شرح آنرا به تفصیل گفته‌ام نه بدون رقیب است و نه انحصاری است و در سراسر مرکز و جنوب ایران نفوذ انگلستان را در برابر دارد که بواسطه دوری روسیه از اقیانوس هند آن دولت هیچ‌گاه نتوانسته است رقابتی بنماید و در حال حاضر هم چنان استوار و پا برجاست که قابل رخنه و تجاوز نیست. این تفوق که بموقع پیش‌بینی و با نقش مؤثر انگلستان در تأمین صلح و امنیت خلیج فارس از آغاز این قرن مستقر شده است و هنوز هم در حال توسعه و ترقی است به زمان ما خیلی نزدیک‌تر از زمانه‌ای است که تجارتي روس در شمال رو به پیشرفت نهاده است و تحقق آن در بیست سال اخیر تدبیر و می‌توان گفت که با حفر کانال سوئز آغاز شده است. در سال ۱۸۷۶ ظرفیت محمولات کشتی از انگلستان به خلیج فارس فقط ۱۲۰۰ تن بود. در ۱۸۸۱ بالغ بر ۱۱۵۰۰ تن شد که از آن مقدار ۱۱۳۰۰۰ تن کالای انگلیسی از بندر بوشهر ترخیص گردیده است. در ۱۸۷۰ فقط ماهی یک بار کشتی از بمبئی به خلیج فارس می‌رفته و حد اکثر سه یا چهار کشتی هم از انگلستان وارد می‌شده است. فعلاً سرویس هفتگی یاد و هفتگی بسیار منظم است که شرحش را در باب خلیج فارس ذکر نمودم. این پیشرفت حیرت‌آور را به چهار دلیل نسبت داده‌اند: کاهش مسافت بواسطه گشایش کانال سوئز. افزایش فعلی اسن و امان در خود ایران و آشنائی به احتیاجات بیشتر، بواسطه سیاست انحصار طلب دولت روسیه که راههای شمالی را بروی همه کشورهای بسته است و این سبب شده است که انگلستان در بسط و ترقی راههای جنوبی توجه بیشتری بنماید. بالاتر از همه جهات مزبور ترقی و اصلاح نیروی بخار و ارزان شدن کرایه حمل بار^۱

۱ - در سال ۱۸۷۰ کرایه آهن از لندن تا بوشهر ۶۹/۶ شلینگ هرتن بود. در ۱۸۸۳ به ۳۰ شلینگ رسید و حالا کمتر است.

سابقاً اجناس منچستر از طریق عثمانی به ایران می‌رسید حالا از انگلستان مستقیماً به بمبئی و از آنجا به ایران حمل می‌شود.

از طرف دیگر این سرویس حمل و نقل که ترقی آن از آبادانی بنادر جنوب و در آمد سرشار تجارتخانه‌های ایرانی و اروپائی نیک آشکار و همچنین است افزایش عایدات سالانه گمرک که از این بابت راههای تجارتی شمال گرفتار بزرگترین مانع و مزاحمت شده‌اند. اقلیم سواحل جنوبی مخوف و طاقت فرساست. مسافت بین بندرها و بازارها سخت طولانی است و گردنه‌های بین راه در بدی ضرب‌المثل و مایه وحشت است. در اینکه با وجود همه این موانع مختلف تجارت انگلیس و هند ترقی نموده و زمینه کار خود را توسعه داده است حاکی از هنر و همت در صنعت و کار است.

منطقه میانه - این است وضع تفوق دو رقیب شمالی و جنوبی که بسیار هم ریشه دار است، بطوری که نفوذ روس در یک طرف، نفوذ متقابل انگلیس را سمت دیگر در بر دارد و بین آن دو منطقه‌ای است که طرفین با نظر رشک و حسادت سعی بر توسعه زمینه نفوذ خود در آن دارند و سر انجام کار که هنوز هم تعیین نگردیده است از جهتی مشخص میزان قدر و قدرت هر کدام و رکن احتمالی وضع آینده هر یک از طرفین مبارز است. در این مقوله و مجادله‌ای که در گرفته است من با این مزیت نیکو وارد می‌شوم که آشکار سازم تاکنون انگلیس‌ها در حیطه کار رقیب پیشرفت بیشتری حاصل کرده‌اند تا ایشان در منطقه نفوذ ما.

جمع صادرات ایران - اما پیش از آنکه شرح این موضوع را باز نمایم که در واقع جزئی از مسئله عمده تجارت ایران بطور کلی است، در نظر دارم شرح اجمالی نیز بیان و تا سر حد امکان نظریه‌ای در باره ارزش کلی مسئله اخیر اظهار کنم تا میزانی از چگونگی آن غایت مطلوبی که روس و انگلیس راجع به آن مبارزه دارند، بدست داده باشم. در فصل دیگری مربوط بمنابع ایران شرحی در خصوص محصولات محلی این سرزمین ذکر نموده‌ام که بعد از رفع نیازهای داخلی از لحاظ خوراک و پوشاک مردم آن، مجموع صادراتش را به دیگر کشورها تشکیل می‌دهد.

در اینجا قصدم آن نیست که شرح اطلاعات را تکرار کنم، بلکه می‌خواهم فقط ارزش صادراتی را روشن سازم. برای جزئیات، خوانندگانم به اقلام جداگانه آن فصل مراجعه خواهند کرد. جدول ذیل ارزش تقریبی صادرات ایران را تا آخر ۳۰ سپتامبر ۱۸۸۹ نشان می‌دهد و نظر خودم این است که اگر ارقام مزبور نقص و اشتباهی در بر داشته باشد بیشتر از بابت نقصان است و جمع کل هم از جهت مقدار و هم ارزش از ارقام مذکور بیشتر می‌باشد.

صادرات ایران مربوط بسالی که ۳۰ سپتامبر ۱۸۸۹ پایان آن بوده است

تومان	۵۰۰۰۰	چرم	۱۹۰۰۰۰۰	تومان	ترياک
»	۱۰۰۰۰۰	نیل	۵۰۰۰۰۰۰	»	پنبه
»	۱۷۰۰۰۰۰	برنج	۶۴۰۰۰۰۰	»	پشم نشسته
»	۲۰۰۰۰۰۰	فیروزه	۱۷۳۰۰۰۰۰	»	ابریشم خام
»	۱۷۰۰۰۰	شراب	۵۰۰۰۰۰۰	»	ابریشم پبله
»	۶۰۰۰۰۰۰	اسب	۲۸۰۰۰۰۰	»	انقوزه
»	۱۰۰۰۰۰۰	گله و گوسفند	۱۰۰۰۰۰۰	»	مازو
»	۲۵۰۰۰۰۰	خرما	۱۰۰۰۰۰۰	»	کتیرا
»	۳۰۰۰۰۰۰	دارو	۱۷۰۰۰۰	»	زالو
»	۹۰۰۰۰۰۰	مواد رنگی	۳۰۰۰۰۰۰	»	تنباکو
»	۲۰۰۰۰۰۰	گندم و جو	۵۰۰۰۰۰۰	»	توتون
»	۲۰۰۰۰۰۰	آذوقه	۳۰۰۰۰۰۰	»	فرش
»	۵۰۰۰۰۰۰	گلاب	۳۵۰۰۰۰۰	»	شال
»	۱۰۰۰۰۰۰	اجناس پشمی	۱۶۰۰۰۰۰	»	کشمش
»	۱۰۰۰۰۰۰	نمک	۲۵۰۰۰۰۰	»	خشکبار
»	۱۰۰۰۰۰۰	ادویه	۶۰۰۰۰۰۰	»	زعفران
»	۲۶۷۰۰۰۰	بذر	۲۰۰۰۰۰۰	»	پوست دباغی نشده
»	۱۶۰۰۰۰۰	متفرقه	۱۰۰۰۰۰۰	»	پوست دباغی شده
جمع	۷۴۴۲۷۰۰۰	تومان			

که با تسعیر ۳۰ قران یک لیره نرخ روز مجموع مزبور معادل ۲۰۰۰۰۰۰۰ لیره خواهد شد.

نوع واردات - اینک به موضوع واردات و ذکر جمع ارقام آن می پردازم و ناگزیر مسئله رقابت روس و انگلیس و سهم نسبی را که این دو کشور از این بابت دارند اندکی به تأخیر می اندازم. با آنکه ایران از جهات محصولات متنوع طبیعی و مصنوعات نیک غنی است در این صحایف ملاحظه شده است که فاقد وسایل و اسبابی است که از لحاظ غربی ها مایحتاج زندگانی و مایه راحتی افراد متمدن محسوب می شود.

در این کشور مقدار بسیار محدودی شکر تولید می کنند و یا اصلاً تولید نمی شود نه محصول قهوه دارد و نه چای، هرچند که مصرف هردو جنس مزبور در ایران بحد وفور است. معادن نفتش هنوز دست نخورده است و کویچه ها و خانه های آن با مواد نفتی روسی و امریکائی روشن می شود. با آنکه شایع است که سنگ های قیمتی باندازه کافی که رفع احتیاج کند داراست باز همه طلا و نقره مورد لزوم را از خارجه وارد می کند. تا وقتی که معادن مس و آهن آن محک آزمایش نخورده باشد، اولی را بصورت اوراق و ثانوی را بشکل میله خریداری می کنند.

نکته یأس آور این است که با آنکه گفته اند مس در همه نقاط این کشور هست حتی یک ظرف غذا پزی نیست که با فلز محلی ساخته شده باشد. ظروف و کارد و قاشق و بلور و شیشه و چینی و بدل آن را باید از خارجه وارد کنند و از آهن فقط چیزهای خیلی خام و خشن می سازند و ساختن شیشه آلات مسوم نیست. و حتی هنر سرامیک را هم از دست داده اند. تقلید از سبک و رفتار اروپائی ایشان را به صرف مشروبات الکلی فرنگی معتاد ساخته است.

ایرانیان که بنحو جالب توجهی اهل شکارند همه ابزار و وسایل آنرا باید از خارج تهیه کنند. جواهر و ساعت هم مال خارجه است. در خود ایران حتی

یک دانه از ادوات زندگی قرین تجدید ساخته نمی شود. هر اعیان ایرانی کالسکه یادرسگه شخصی باید داشته باشد، کی شنیده است که این دستگاهها را در ایران بسازند. سرانجام باید موضوع بی حد و قیاس و غیر قابل تقلید لباس هر دو طبقه زنان و مردان را خاطر نشان ساخت. چلوار و پارچه های پیراهنی و نخ در همه جا مصرف می شود، حقیرترین افراد اجناس ساخت منجستر تا مسکو می پوشند و کرباس نیلی کشور را که زن روستائی بر پیکر بی قواره خود می اندازد از بمبئی وارد می شود. ایران در واقع از سر تا پا همه لوازم زندگی خود را باید از غرب بیاورد و سراسر ظاهر او را متاع محیط و دیاری می پوشاند که وی باطناً و از ته دل نسبت به آن نفرت دارد.

منابع اجناس خارجی - مرکز عمده ای که اجناس مورد احتیاج ایران را فراهم می سازند انگلستان، روسیه، فرانسه، آلمان، اتریش و هندوستان اند و بنحو اختصار می توان اظهار کرد که واردات از انگلستان شامل چلوار، چیت، پارچه های پیراهنی سفید و خاکستری و پارچه های باصطلاح مکزیک و پارچه های راه راه ترکی و پارچه های عریض، آلات مسی، ظروف، شمع و اسلحه و مهمات. از روسیه پارچه های نخ از قبیل، شکر، نفت، شمع، چراغ، ظروف، آئینه، بدل چینی، فلزات، کالسکه، یراق، سینی، سماور. از فرانسه قند، شیشه آلات، ظروف چینی، اجناس ابریشمی. از آلمان و اتریش شیشه و بلور، پارچه های پشمی قاشق و کارد، شکر. از هندوستان چای، چلوار، برنج و روی، دارو، ادویه، حریر و گلابتون و دبیت.

ارزش جمع واردات - مجموع بهای این واردات از سال ۱۸۸۹ غیر از شمش و مسکوک که اقلام عمده است، ولی نتوانستیم ارقام آنرا بدست بیاوریم بشرح ذیل بوده است:

قند	۱۱.۰۰۰.۰۰۰ تومان	فلزآلات (روس)	۱.۰۰۰.۰۰۰ تومان
شکر	۸.۰۰۰.۰۰۰	بلور و ظروف چینی اتریش	۱۲.۰۰۰.۰۰۰
چای	۲۰.۰۰۰.۰۰۰	» » » فرانسه	۸.۰۰۰.۰۰۰
ادویه	۱۱.۰۰۰.۰۰۰	بلور و ظروف چینی روسی	۱۰.۰۰۰.۰۰۰
نفت	۱۸.۰۰۰.۰۰۰	مشروبات	۱.۰۰۰.۰۰۰
آرد	۱۱.۰۰۰.۰۰۰	جواهر و ساعت	۵.۰۰۰.۰۰۰
چلوار	۳.۰۰۰.۰۰۰	آهن	۱۶۵.۰۰۰.۰۰۰
پارچه های ابریشمی و پشمی انگلیسی	۱۱۸۰.۰۰۰.۰۰۰	شیشه پنجره	۱۰.۰۰۰.۰۰۰
پارچه های ابریشمی و پشمی اتریشی	۱۰.۰۰۰.۰۰۰	قهوه	۵.۰۰۰.۰۰۰
پارچه های ابریشمی و پشمی فرانسوی	۵.۰۰۰.۰۰۰	دارو	۴.۰۰۰.۰۰۰
پارچه های ابریشمی و پشمی روسی	۵.۰۰۰.۰۰۰	نیل	۱۵۰.۰۰۰.۰۰۰
پارچه های اتریشی	۱۱.۰۰۰.۰۰۰.۰۰۰	اسلحه	۵.۰۰۰.۰۰۰
پارچه های روسی	۵.۰۰۰.۰۰۰	کثف و کیسه	۲.۰۰۰.۰۰۰
فلزآلات انگلیسی	۷.۰۰۰.۰۰۰	مستفرقه	۲۰.۰۰۰.۰۰۰
» اتریشی	۲.۰۰۰.۰۰۰	جمع	۱۳۶۹۶۹.۰۰۰ تومان

مجموع واردات مزبور بنا بر نرخ تسعیر معادل با ۱۳۱۳۱۹۱ لیره می شود. جمع توأم ارزش واردات و صادرات بنا بر جدول فوق (با آنکه از منابع رسمی تهیه کرده ام صحت و اعتبار آنرا تضمین نتوان نمود) بالغ بر ۳۹۴۰۰۰ لیره است که اگر واردات شمش سیم و زرز و مسکوکات را هم تقریباً برآورد کنیم مجموع واردات ایران بارزش ۶۳۰۰۰ لیره می شود.

میزان برآورد مطابق عواید گمرک - وسیله دیگری برای تخمین ارزش کلی

واردات ایران که کمتر جنبه علمی دارد، درآمد گمرکی است. در فصل گذشته ترتیبی که عایدات گمرک تحصیل می شود ذکر کردم در حالی که بر اجناس وارداتی از اروپا یا صادرات بوسیله تجار خارجی پنج درصد بنا بر ارزش جنس عوارض گمرکی اخذ می شود. بازرگانان ایرانی از سه تا هشت درصد و یا حتی بیشتر، بسته بموارد مختلف می پردازند. همچنین باز نموده ام که بنا بر رسم اجاره داری گمرک که در همه ایران جاری است، اجاره دار علاوه بر مبلغ مقرر که بدولت یا حضرت شهرداری تقدیم می دارد بهره کلانی نصیب خود او می شود که می توان گفت بعد از وضع درآمد رسمی تقریباً بیست درصد است. بنا بر این با منظور نمودن چهار درصد بر ارزش جنس داخلی یا خارجی و افزودن بیست درصد حق اجاره داری جدول ذیل مبلغ تقریبی تجارت واقعی ایران را طی نه سال اخیر از ۱۸۸۰ تا ۱۸۸۹ نشان می دهد.

سال	عواید دولتی	نرخ تسعیر	مبلغ اجاره داری ۲۰ درصد	برآورد ارزش تجارت
۱۸۸۰	۷۰۸,۶۲۹ تومان	هر لیره تقریباً ۲۷ قران	۳۰۹,۲۴۰ لیره	۷,۷۳۱,۰۰۰ لیره
۱۸۸۱	۷۸۵,۲۹۰	» » »	۳۳۷,۹۲۰	۸,۴۴۸,۰۰۰
۱۸۸۱-۲	۸۰۷,۷۷۰	» » » ۲۸	۳۳۷,۶۸۰	۸,۴۴۲,۰۰۰
۱۸۸۲-۳	۸۱۴,۰۰۰	» » » ۲۹	۳۳۶,۸۴۰	۸,۴۲۱,۰۰۰
۱۸۸۳-۴	۸۰۶,۰۰۰	» » » ۳۰	۳۱۷,۱۱۴	۷,۹۲۸,۰۰۰
۱۸۸۴-۵	۸۳۸,۰۰۰	» » » ۳۳	۳۰۰,۱۸۰	۷,۵۰۴,۰۰۰
۱۸۸۵-۶	۸۵۰,۰۰۰	» » »	۳۰۴,۴۷۶	۷,۶۱۲,۰۰۰
۱۸۸۶-۷	۸۲۰,۰۰۰	» » » ۳۴	۲۸۹,۴۱۱	۷,۲۳۵,۰۰۰
۱۸۸۷-۸	۸۰۰,۰۰۰	» » »	۲۸۲,۳۵۲	۷,۰۵۷,۰۰۰

ملاحظه می‌شود که رقم آخری در حدود ۷۰۰۰۰ لیره از رقم مندرج در جدول سابق تجاوز می‌کند و آن رقم را من کمتر از مقدار واقعی تلقی کرده بودم. نظریه خودم بنا بر محاسبه‌هایی که راجع بمیزان تجارت در بنادر مختلف کردم و شرح آنرا در اینجا ذکر می‌کنم، مجموع تجارت ایران را در حال حاضر بین ۷۰۰۰۰۰ لیره و ۷۰۰۰۰۰ لیره می‌توان برآورد کرد. این نظریه تقریبی است که از دو مقام معتبر دریافت داشته‌ام و از این مبلغ واردات دو سوم و بقیه صادرات است. سالنامه گوته، صادرات را ۳۱۲۰۰۰ لیره واردات را ۲۸۰۰۰ لیره و جمع کل را ۸۹۰۰۰ لیره گفته است. آقای هربرت دبیر سفارت انگلیس در تهران در گزارشی بوزارت امور خارجه راجع بسال ۱۸۸۶ بنا بر عایدات گمرکی جمع کل صادرات را ۲۸۸۸۰۰ لیره، واردات را ۱۲۰۰۰ لیره و مجموع را ۷۹۰۰۰ لیره نوشته و بر این مبلغ یک چهارم نیز ارقام گمرکی دیگر جاها را که بدست آورده بود افزود که در نتیجه بالغ بر ۹۸۷۰۰ لیره برآورد نموده است. در گزارش بعدی ارقام مبالغه آمیزی راجع بسال ۱۸۸۵ آورده است. صادرات ۳۶۹۰۰۰ لیره، واردات ۷۶۸۳۰ لیره جمع کل ۱۰۱۳۴۶۱ لیره. ولی از این مجموع ۱۰ درصد باید تفریق کرد به دلایل ذیل:

۱ - چون در مورد صادرات مأموران گمرکی اظهارتجار را قبول می‌کنند بدون اینکه بازرسی پیش آید.

۲ - چون راجع به واردات پنج درصد بنا بر ارزش جنس بر قیمت اظهار شده تاجر افزوده می‌شود که خیلی بیشتر از مبلغی است که وی نسبت به صاحب صنعت اروپائی یا هندی پرداخته است. بنا بر این آقای هربرت واردات را تخمیناً ۲۵۰۰۰ لیره و صادرات را ۲۰۰۰۰ لیره یا جمع کل را ۴۵۰۰۰ لیره ذکر کرده و نیک آشکار است که ارقام پیشنهادی خیلی بیشتر از مقدار واقعی است.

۱ - الیزه رکلو (جغرافی نویس فرانسوی در قرن نوزدهم) جمع کل تجارت را ۶,۰۰۰,۰۰۰ لیره نوشت. سالنامه ویتاکر، صادرات را ۲,۲۶۰,۰۰۰ لیره و واردات را ۳,۸۰۰,۰۰۰ لیره قلمداد کرده است.

شریان های تجارتي ایران - با شرح تقریبی جمع ارزش تجارت ایران در زمان حاضر، حال به بررسی توزیع حوزه‌های آن و سهمی که روس و انگلیس هر کدام در این زمینه دارند می‌پردازم. در موقع شرح و بسط مربوط بشهرها مانند مشهد و تبریز و اصفهان و شیراز وضع تجارتي موجود هر یک را با دقت وافی بیان کردم. در اینجا خلاصه نتایج اسررا ذکر و برای آگاهی از جزئیات، خواننده را به سخنان سابقم راهنمایی می‌کنم.

در فصل‌های پیش بارها در مرزهای ایران سیر و با رعایت ترتیب مسائل مختلفی را که از الحاق یا تداخل سرحدات این کشور باد دیگر همسایگان ایجاد می‌شود شرح دادم. اجازه بفرمائید بار دیگر آن سیر و سفر را تکرار کنم تا وضع فعلی تجارتي ایران چنانکه باید و شاید مورد بررسی واقع و در هر مورد نیز شرایط مساعد یا ناساعد که از لحاظ دورقیب وجود دارد توضیح شود. تعدادی راه‌های عمده‌ای که مجرای تجارت وارداتی یا صادراتی ایران است هفده تاست که می‌توان آنها را بنا بر مناطق متعدد شمال غربی، شمالی، شمال شرقی، شرقی، جنوبی و غربی تقسیم کرد.

منطقه شمال غربی: ۱ - خط طرابوزان و تبریز - در حوزه شمال غربی دو جاده از اروپا هست که هر دو به تبریز می‌رسند که بزرگ‌ترین مرکز توزیع جنس در ایران بشمار میرود و از اینجا راهی به قزوین و تهران هست. یکی از دو جاده مزبور را می‌توان مسیر تجارتي انگلستان نامید که پایگاه آن بندر طرابوزان در ساحل بحر سیاه است. دیگر جاده روس است و از تفلیس کرسی قفقاز شروع می‌شود. جاده تجارتي طرابوزان ابتدا در سال ۱۸۳۰ بوسیله عباس میرزا فرزند فتحعلی شاه ولیعهد ایران آغاز شد که چند کشتی محمولات انگلیسی از طریق اسلامبول و این بندر به ایران رسید.

در همین اوان بود که دولت انگلیس در دوره نخست وزیر لرد ابردین برای نخستین بار کسولی به طرابوزان اعزام کرد. در سال ۱۸۳۰ از میان جمعا

۲۶ کشتی اروپائی (غیر از عثمانی) فقط یک کشتی انگلیسی باین بندر آمده بود . در ۱۸۳۲ از میان چهل و دو کشتی دوتا . آقای استاکلرکه از این راه در سال ۱۸۳۲ سفر کرده بود بواسطه اهمیت تجارتي طرابوزان پیشنهاد کرد که کنسولی هم در تبریز و نماینده‌ای تجارتي در ارز روم تعیین شود (اینک در هردو جا کنسول داریم) و راجع به تجارت این خط سیر وی چنین نوشته است: « طی دو سال گذشته محمولات محدودی بوسیله دو تن از افراد بی باک ارسال و از جانب ایشان اظهار شده است که اجناس انگلیسی خریداران مشتاق دارد و در حدود ۱۰۰۰ ر. ۷۵ لیره جنس از طریق ارز روم به ایران رسیده است » .

دراثر تشویق عباس میرزا شخصی بنام بورگس از راه طرابوزان باب تجارت را با تبریز و تهران افتتاح کرد . در سال ۱۸۳۶ سرهنگ استوارت گزارش داد که :

« اشتیاق تحصیل جنس انگلیسی باندازه‌ای زیاد است که اخیراً سه تن از شاهزادگان شبانه به انبار کالای بورگس (دریایتخت) رفته و خریدهایی کرده‌اند ، بآنکه شاه این کار را شدیداً منع کرده بود . » همین نویسنده باز می‌گوید : « روسها دو سوم بیشتر از انگلیسها جنس صادر می‌کنند ، ولی تجار ما با آنکه بوسیله عهد نامه‌ای مشمول حمایت نمی‌باشند ، رفته رفته در بازار وضع ممتازتری بدست می‌آورند . صادرات سالانه آنها از طریق طرابوزان که مقصد عمده آن ایران است به ۹۰۰۰ ر. لیره میرسد که در حدود هفت هشتم مجموع وارداتی است که به ایران میرسد ^۱ » .

۴ - خط تفلیس - تبریز - راه تجارتي طرابوزان - تبریز در حال رونق و ترقی و موجب پیشرفت تجارت انگلستان بود تا وقتی که روسها به کشیدن خط آهن ماوراء قفقاز از پوتی اقدام کردند و احتیاطاً راه تجارت آزاد را در قفقاز باز گذاشته بودند ، ولی در سال ۱۸۷۷ باین خیال که رقابت خارجی مانع ترقی صنایع آنهاست

۱ - این نظریه جالب توجهی است ، چون مجموع واردات را در آن موقع در حدود ۱,۰۳۰,۰۰۰ لیره قلمداد و معلوم می‌کنند که سهم تجارتي از طریق خلیج فارس چه اندازه محدود بوده است .

حکم منع تجارت ترانزیتی قفقاز را صادر کردند . از این رو بی‌درنگ باز حمل و نقل کالا در جاده طرابوزان به جریان افتاد و نرخ کرایه بار بوسیله راه آهن روسیه با قید مهر سربی بر بسته‌ها ^۱ بقدری گران بود که فرستادن کالا از آن طریق مستمع می‌نمود ^۲ این فرمان حمایتی بعداً اصلاح شد و صحبت از تجدید سیاست تجارت آزاد بمیان آمد ، اما در ۱۸۸۳ تمام این شایعات و افکار بکلی متروک شد و می‌توان گفت که از آن پس تجارت ترانزیتی پاک از بین رفت .

تا چند سال بعد از ۱۸۸۳ چنین می‌نمود که جاده تجارتي طرابوزان سودی را که انتظار میرفته است با وجود مسدود شدن جاده رقیب تأمین نمی‌کند هر چند که درست روشن نبوده است که کاهش حمل و نقل تا چه اندازه ناشی از انحراف به مسیر جنوبی یا راههای ورود به خلیج فارس بوده است .

از سال ۱۸۸۷ ارقام واردات و صادرات ایران و انگلستان پیوسته سیر سعودی نشان داده است و مجموع تجارت بین دو کشور از این جاده در ۱۸۸۹ به ۱۱۰۱۴۰ لیره ترقی نموده است . این جاده خط سیر ممتازی جهت پیشرفت تجارت انگلستان به نظر نمیرسد ، زیرا با وجود آنکه گمرکخانه‌های عثمانی عوارضی بابت ترانزیت دریافت نمی‌دارند ، باز طی کردن . . . میل نواحی کوهستانی (که گاهی در زمستان قابل عبور و مرور نیست) بین بندر و محل فروش جنس فاصله است و اگر فواصل بین راههای خشکی و دریائی را در نظر بیاوریم که اجناس کشورهای رقیب ناگزیر از بیمودن است حیرت افزاست که مملکتی مانند انگلستان با همه موانع سختی که در راه خود دارد باز چنانکه در فصل آذربایجان نشان داده‌ام

۱ - موضوع از این قرار است که مبلغی معادل ارزش کامل جنس در گمرکخانه روسیه در بندر ورودی سپرده می‌شود و جنسها را پلمب می‌کنند . در ورود به بندر مقصد مهرها را بازرسی نموده و در صورتی که بین راه دست نخورده باشد جوازی صادر می‌شود و برطبق آن صاحب کالا ودیعه خود را مسترد می‌دارد ، ولی آشکار است که از این کار تاجر دو نوع ضرر را تحمل می‌کند یکی را که ماندن وجه سپرده او و دیگر مبلغی که بابت تأمین پرداخت می‌نماید .

۲ - حمل پیانو از ماریس به تهران از طریق پوتی بنا بر این سیستم ۱۲۰ لیره خرج دارد که در واقع بیشتر از کرایه باری است که از ورود به سرحد روسیه بآن تعلق گرفته است ، یک دستگاه عکاسی با ۱۳ فرانک کرایه از ماریس به پوتی میرسد و از اینجا تا تهران ۱۸۰ فرانک خرج حمل آن می‌شود .

نه فقط سهمی در تجارت آن حدود دارد، بلکه قادر است بازار فروش را تقریباً کنترل کند. مسافت از مسکو تا تبریز بوسیله کوتاه‌ترین راه - از طریق آستارا در ساحل بحر خزر - ۱۵۸۲ میل است که ۲۱۴ میل آن با کاروان طی می‌شود. مسافت لندن تا تبریز از طریق طرابوزان ۵۱۷۳ میل است که ۵۲۰ میل آن راه کاروانی است. هرگاه ارقام تبریز را با آمار طرابوزان مقایسه کنیم در سال ۱۸۸۹ نتیجه بقرار ذیل خواهد بود:

تبریز	راه ترانزیتی طرابوزان بمقصد ایران و آنجا
مجموع واردات	۸۵۳,۸۹۱ لیبره واردات از انگلستان ۵۷۴,۰۰۴ لیبره
» صادرات	» ۳۸۹,۴۵۶ « صادرات به انگلستان ۳۶۱,۰۰۰ »
مجموع تجارت	۱,۲۴۳,۳۴۷ لیبره جمع ۶۱۰,۰۱۴ لیبره

ملاحظه می‌شود که تقریباً ۷۰ درصد واردات تبریز و ۱۱ درصد صادرات آن یا نیمی از کل تجارت در دست انگلیسی‌هاست. نتیجه با توجه بشرحی که در فصل سابق آمده است بیشتر رضایت بخش خواهد نمود و در تنها زمینه‌ای که روسیه قادر است خطر جدی پیش‌آورد، انگلستان در واقع حاکم بر میدان کار است. در همین دوره ارقام تجارتی روس با تبریز از طریق جلفا بنا بر آمار رسمی عایدات تجارت خارجی روسیه در سرزهای اروپائی و آسیائی آن که در سن پترزبورگ انتشار یافته است واردات را ۲۲۲۲۰ لیبره و صادرات روسیه را ۱۲۰۳۰ لیبره نام برده است.

خط آستارا - تبریز - دوره فرعی نیز به مقصد تبریز منتهی می‌شود که یکی کاملاً جاده روسی از بندر آستارا است که بهیچ وجه با وضع مساعدی که دارد و درخور انتظار است از آن استفاده نمی‌شود. ارقام روسی راجع به تجارت این راه در سال ۱۸۸۹ بقرار ذیل بوده: واردات روسیه ۵۲۴۰۴ لیبره، صادرات به روسیه ۱۹۸۷۱۶ لیبره.

خط اسکندریه - تبریز - دیگر راه کناره مدیترانه است، از طریق حلب

و موصل از اسکندریه تا ساحل سوریه که هنوز معدودی از کاروانها می‌پیمایند. من نتوانسته‌ام ارقامی درباره تجارت این خط بدست بیاورم و شاید هم ارقامی در کار نیست، ولی بهرحال مقدار معتناهی نخواهد بود. حمل و نقل مختصری نیز بین بغداد و تبریز از طریق سلیمانیه وجود دارد، اما این خط را نمی‌توان از طرق تجارتی ایران محسوب داشت.

حوزه شمالی - بازار تهران - منطقه ثانوی یا شمالی مقصدش تهران و تأمین حواجی ولایاتی است که از این مرکز مهیا می‌شود. در این جا بواسطه وضع انحصاری روسیه در دریای خزر و سیستم عوارضی مانع و مزاحمی که در خط آهن‌های روس قبل از ورود جنس به بندر مرسوم است قسمت اعظم تجارت را در دست روسها متمرکز ساخته است.

روسیه بوسیله دو راه از بحر خزر با پایتخت ارتباط و تجارت دارد یکی راه عمده کاروانی رشت به تهران، دیگر شهسدر تا پایتخت که راهی کوتاه‌تر، ولی بی‌نظم‌تر و رویهمرفته خط سیری گران‌تر است. در این دو جاده احدی را با روسیه یارای رقابت نیست و با سزیت طبیعی وضع نافذ قطعی در بازار تهران دارد. بنابراین از لحاظ یک فرد انگلیسی مایه خشنودی است که در روزنامه‌های روسیه ملاحظه کند که آن دولت از کاهش تجارت خود در شمال بسیار نگران و شاکمی است. به نظر این جانب تأسف آنان به همان اندازه بیمورد است که ابراز وجد و سرور انگلیسی‌ها.

در اثر استفسارهایی که از افراد صالح کرده‌ام این نتیجه حاصل شده است که وضع بازار تهران بقارای است که ذیلاً بیان خواهد شد: تجارت وارداتی از جنوب یعنی خلیج فارس که کاملاً در دست انگلیسی‌هاست در ده سال اخیر ترقی شایان توجهی کرده است و در مورد بعضی از اجناس تجار ما را با وجود مزایای سرشاری که رقیب دارد نیک قادر به رقابت خواهد نمود. از این رو بازار پارچه‌های نخی در حال حاضر بوجه متعادلی بین دو طرف تقسیم شده است و شاید وضع انگلستان

اندکی هم بهتر باشد. اتریش قسمت کلی شیشه و بلور و پارچه های پشمی را وارد می کند. روسیه در واقع انحصار تجارت شکر و نفت و شمع را در اختیار دارد. قسمت عمده تجارت پایتخت خواه نا خواه در دست روسیه است، هر چند که بیشتر اجناس وارداتی او ارزان بهاست و از این جهت صورت جالب توجهی به جمع تجارت آن کشور نمی دهد.

در اینکه روسیه از وضع فعلی خود ناراضی است با مطالبی که تا کنون ذکر کرده ام آشکار می شود و همچنین نمایشگاهی از اجناس گوناگون روسی بوسیله بنگاه معروف مسکو (کونشین) که در موقع اقامت در تهران افتتاح شده بود تا نظر خریداران محلی را جلب و سفارشات از جانب بازرگانان ایرانی دریافت کرده باشد اما بعداً من در روزنامه های روسی خواندم که آن اقدام اثر چندانی درخشانی نداشته است که به نظر من خواه از لحاظ انواع و خواه انتخاب اجناس مرغوب احراز موفقیت را ایجاب می کرده است. و گفته اند که قیمت کالا برای سلیقه ایرانی گران بود و مهم ترین فروش رضایت بخش خرید یک جفت تنگ از طرف پادشاه بود. این نظر و احساس رایج در روسیه که نفوذ تجارتهای او در شمال ایران به خطر افتاده است شاید این دولت را ترغیب خواهد نمود که بساختن یکی از دو رشته خط آهن که سابقاً اشاره کرده ام اقدام کند. عقیده خودم این است که خواه چنین کاری بکند یا راه آهنی نسازد باز قسمت اعظم تجارت شمال در دست او خواهد ماند غیر از پارچه و قماش که انگلستان کماکان در وضع بهتری با او رقابت خواهد کرد.

۵ - خط رشت - تهران - تجزیه و تحلیل کردن اقلیمی که تجارت این حدود شمالی را تشکیل می دهد کار آسانی نیست دلیل آن هم فقدان آمار تازه است. آخرین ارقامی که راجع به حوزه رشت دیده ام مربوط بسال ۱۸۸۳ می باشد که تجارت از طریق انزلی را از حیث واردات ۳۷۶۴۴۳ لیره و صادرات را ۲۵۹۲۵۰ لیره قلمداد کرده بود که جمع آن ۶۳۵۶۹۳ لیره می شود.

۶ - خط مشهد سر - تهران - ارقام مربوط به همین سال از طریق مشهد سر

واردات را ۱۷۹۷۴۶ لیره و صادرات را ۱۳۵۷۱۰ لیره نشان می دهد که مجموع آن ۳۱۴۵۶ لیره است. این ارقام به نظر من صحیح نمی آید، زیرا که در هر دو مورد مزبور تمام تجارت از راه دریا در دست روسها و قسمت عمده واردات و صادرات هر دو در اختیار آنهاست. بدبختانه در آمارهای تجارتهای دولت روسیه اثری از ارقام وارداتی یا صادراتی مربوط به بنادر بحر خزر دیده نمی شود، بلکه تجارت از راه دریا و خشکی را با هم ذکر می کنند.

۷ - بندر گز - استرآباد - روی هم رفته می توان گفت که منطقه شمال شرقی همان ایالت پهناور خراسان است که شرح راجع به تجارت آنجا را در جلد اول این کتاب به تفصیل یاد کردم. خطوط سوق الجیشی این منطقه که ذکر شده بود همان راههای تجارتهای آن و دو جاده است یکی راهی که از دریا از طریق بندر گز واقع در جنوب بحر خزر و استرآباد و شاهرود وارد می شود که باز در انحصار روسهاست.

۸ - خط عشق آباد - مشهد - دیگر راه جدیدی است که با خط آهن ماوراء بحر خزر در عشق آباد و ناگزیر در کنترل روسیه است، مربوط می گردد. قبل از این که راه آهن مزبور طی ده سال اخیر دایر شود راه گز استرآباد جاده اصلی واردات روسیه به منطقه شمال شرقی ایران بود و از آنجا در خراسان توزیع و تا هرات نیز صادر می گردید. آمار راجع بسال ۱۸۸۱ که خط آهن ماوراء بحر خزر به عشق آباد رسید و آخرین سال رونق کار راه تجارتهای گز بود بقرار ذیل بوده است: واردات ۲۸۷۲۶۴۰ لیره که معادل ۲۵۶۰۰۰ لیره آن قماش بود. (قسمت عمده اش از مسکو رسید هر چند که مقدار زیادی از آن از انگلستان از طریق اسلامبول وارد شده بود) صادرات ۸۶۲۸۰ لیره که نصف آن ابریشم و جمعاً ۳۷۳۹۲۰ لیره بود. این ارقام که سرهنگ لوت کنسول انگلستان در استرآباد فرستاده با آمارهای که در سن پترزبورگ منتشر ساختند انطباق ندارد، اما مقامات محلی آنرا تأیید کرده اند.

۱ - ارقام راجع بسال ۱۸۸۳ را بشرح ذیل دیده ام: واردات ۲۰۹،۴۴۸ لیره صادرات ۲۷۴،۵۱۵ و برای من روشن نیست که رقم آخری را از کجا آورده اند.

بعد از افتتاح خط آهن ساوراء بحر خزر این جاده اهمیت سابق را ازدست داده است. در حال حاضر خراسان و شمال غربی افغانستان کالای خود را بوسیله خط آهن ژنرال انز کف دریافت می‌دارند. بنا بر این ارقام مربوط به گز خیلی تقلیل یافته و نماینده انگلستان در استرآباد جمع واردات محلی از روسیه را واردات ۵۱،۹۰۰ لیبره نوشته است که از آن مبلغ ۱۰،۹۰۰ لیبره کالای روسی بوده و مجموع صادرات را ۴۰،۰۰۰ لیبره که جمع کل ۷۱،۹۰۰ لیبره می‌شود. راجع به تجارت مشهد در فصل مربوط باین ایالت خاطر نشان کردم که اجناس انگلیسی که از راه دور خشکی از طریق طرابوزان به تبریز و تهران می‌رسیده در سال ۱۸۸۹ معادل ۲۳۷،۴۲۹ لیبره بود و کالای هند و انگلیسی که از راه بندر عباس وارد شده است ۶۰،۸۷۱ لیبره بود، ولی ارزش واردات روسیه در همان سال که بیشتر از طریق عشق‌آباد و قوچان رسید ۱۱،۰۴۰ لیبره بوده است. بعلاوه اشاره نمودم که بواسطه وضع ممتازی که روسیه در این حدود نسبت به انگلستان دارد رقابت کردن با اجناس ارزان قیمت روسی که از راه نزدیک وارد می‌شود سخت دشوار است.

تفوق کلی تجارتی روسیه در خراسان موضوعی است که هر کس که با آن سرزمین آشناست و از بازارهای آن بی‌اطلاع نیست انکار نتواند کرد، چنانکه نظری سریع به نقشه، این حقیقت را آشکار خواهد نمود. بطوری که گفته‌ام کار عمده‌ای که برای پیشرفت تجارت انگلستان در این حدود قابل انجام است آن است که توجه خود را به مناطق جنوبی مسیر تجارت هند و انگلستان معطوف سازیم و امنیت راههای مرتبط با خلیج فارس که در حال حاضر وضع ناهنجاری دارد بیشتر شود و نماینده کنسولی انگلیس در بندر عباس، کرمان و یزد تعیین و موجبات بسط تجارت بمبئی فراهم شود.

راههای ترانزیت :

۹ - مشهد به خیه و بخارا - از مشهد تجارت ترانزیتی کالاهای هند و انگلیس بخصوص چای بمقصد خیه و بخارا برقرار است. از مبلغ ۱۲۳۷۱۴-

لیبره چای سبز چینی که در سال ۱۸۸۹ از بندرعباس بمشهد رسید ۱۲۳۷۸۵۷ - لیبره آن ترانزیت بمقصد خانات بود. این موضوع باورکردنی نیست، اما عین حقیقت است که امیر افغانستان عوارض سنگینی وضع کرده است بطوری که جاده انحرافی به بخارا جهت فروش چای هندی ارزان تر از راه مستقیم پیشاور از طریق کابل تمام می‌شود. یک پوند چای که در هندوستان ۱۲ آنه ارزش دارد هنگامی که به مشهد میرسد ۱۶ آنه و در مقصد بخارا ۱۸ آنه بفروش میرسد که اگر از راه کابل ارسال گردد قیمت آن بالغ بر ۲۱ آنه می‌شود. امیر افغان بر هر بار شتری که از راه کابل به بخارا حمل می‌شود ۸۰ رویه عوارض تحمیل می‌کند و امیر بخارا هم در مرز دو ونیم درصد از ارزش جنس عوارض می‌گیرد.

۱۰ - مشهد به افغانستان - تجارت ترانزیتی که چندان هم مهم نیست بین مشهد و شمال غربی افغانستان هست. در سال ۱۸۸۹ واردات خراسان از این راه ۱۷۲،۲۷۲ لیبره بود که بیشتر شامل پوستین و پسته و ترنجبین و تریاک و صادرات هم ۱۸۲،۹۹ لیبره مشتمل بر قماش شکر، آهن و فولاد بود.

۱۱ - راه ترانزیتی افغانستان از هندوستان - در روزگار قدیم راه تجارتی دیگر که خیلی هم مستقیم تر بود بین هندوستان و شمال شرقی ایران از طریق گردنه بولان و قندهار و فراه و هرات وجود داشت. مسافت این راه از طریق چمن جلوترین نقطه‌ای که راه آهن بلوچستان انگلیس پیش آمده است تا مشهد فقط ۶۸۰ میل است که کمتر از سی منزل می‌شود، ولی عوارض کم‌رشدن امیر افغانستان که هر گیروانکه بار در حدود ۲/۲ لیبره است باعث تعطیل کامل این راه شده است. در زمستان ۱۸۹۰-۹۱ سر. آر. سندرمین که کمیسر انگلیس در بلوچستان بود از راه قدیمی قافله رو از جنوب بلوچستان از طریق لس بلا و پنگجور که بواسطه وضع بی‌ثبات آن حدود از مدت‌ها پیش متروک شده بود به ایران عبور و آنرا بررسی کرد.

چون بلوچستان تابع نظارت مستقیم انگلستان است این امکان کاملاً در میان است که جاده مزبور باز دایر و راه تازه‌ای بین هندوستان و جنوب شرقی

ایران باز شود. ضمناً باخشنودی خاطر خبر می دهند که راه دیگری نیز از پایگاه متقدم انگلیسی در چمن در ناحیه پیشین از طریق سیستان به مشهد اخیراً افتتاح گردیده و اکنون در معرض استفاده است. درحالی که سفر کاروانی بین بندرعباس و مشهد هفتاد و پنج تا نود روز طول می کشد این راه جدید در چهل روز طی می شود و احتیاجی هم به مسافرت طولانی دریا نیست، بلکه خط آهن در اختیار است. امید است که این راه در آینده توسعه بسیار حاصل کند.

حوزه جنوبی:

۱۲ - خط بندرعباس، کرمان، یزد و مشهد - اینک به نواحی شمالی که خواه و نا خواه تابع نفوذ روسیه است و نفوذش در آن حدود بطوری که دور از انتظار هم نیست بیشتر است، ولی در سواردی نیز با جهد و تلاش بسیار از ناحیه هند و انگلستان رقابتی در میان است به منطقه جنوبی یا بحری عطف توجه می کنیم که در آنجا وزنه قدرت بکلی و انحصاراً از آن انگلیس هاست. مجاورت بمبئی و دسته قوی کشتی های تجارتی انگلستان و سیاست استوار و هوشمندانه که از دیر باز در این نواحی آغاز و تعقیب شده است - تقریباً تنها منطقه روابط تجارتی ایران و انگلیس که مصداق واقعی این عنوان می باشد وضع انحصاری تجارت را در خلیج فارس به کشور ما داده و از این پایگاه احتیاجات شهرها و دهات جنوبی ایران و تا حدهی نیز ایران مرکزی بوجه غیر قابل تهدید تأمین می شود.

۱۳ - خط لنگه - لارستان - در امتداد ساحلی خلیج فارس سه لنگرگاه بندرعباس لنگه و بوشهر واسطه قسمت عمده تجارت هند و انگلستان با ایران اند. در سال ۱۸۸۹ از مقدار ۱۱۴۳۹۶ تن محمولات کشتی که به بندرعباس رسیده بود ۱۰۴۹۹۶ تن جنس انگلیسی و در لنگه از ۱۱۹۲۸۰ تن ۸۲۷۸۰ تن و در بوشهر از ۱۱۸۵۷۰ تن ۱۱۱۷۴۵ تن آن انگلیسی بوده است.

۱۴ - خط بوشهر - شیراز - اصفهان - ارزش اقلام وارداتی و صادراتی از انگلستان و هندوستان یا بر عکس که انتشار یافته است از لحاظ مقیاس تجارتی قابل اعتماد نیست، زیرا که بعضی اجناس از قبیل قند ماری و بلور آلات اتریشی

از طریق بمبئی در کشتی های انگلیسی و بوسیله تجار انگلیسی به ایران وارد می شود، اما در لنگه اقلامی را که از راه دریا وارد و به داخله فرستاده می شود یا برعکس مأموران گمرک ایرانی در هر دو صورت قید می کنند، بنا براین ارزش واردات از انگلستان و هند در سال ۱۸۸۹ از میان همه کشورهای بمبلخ ۳۵۳۵۰۶ لیره و صادرات به هند و انگلستان ۱۸۵۲۵۸ لیره از مجموع صادرات ایران یعنی ۳۳۶۱۲۹ لیره بوده است. در لنگه ارقام مزبور بشرح ذیل بوده است:

واردات ۲۸۵۱۵۶ لیره از مجموع ۵۸۹۹۳۹ لیره و صادرات ۳۷۹۹۸۸ لیره از مجموع ۵۸۶۱۴۷ لیره که بنا بر دلیل مذکور در خور اطمینان نیست. در بوشهر از مجموع واردات ۷۹۰۸۲۲ لیره ۷۴۴۰۱۸ لیره و از مجموع صادرات که ۵۳۰۷۶ لیره بود ۲۵۱۹۰۲ لیره. از این بنادر بندرعباس مبدأ راههای کاروانی مهمی است که بشهرهای عمده کرمان و یزد (که تا ساحل تقریباً ۲۴ منزل است) میرسد و لوازم مورد احتیاج آنها شامل پارچه و قماش چلوار، نخ، اوراق مس، سرب، برنج، شکر، چای، رنگ، ادویه، شیشه آلات و ظروف غالباً از هندوستان وارد و در مقابل تریاک، پشم، پنبه، روناس، بادام، پسته و غیره صادر می شود. مقصد نهائی این کاروانها خراسان است. بوشهر نیز مبدأ جاده های کاروانی عمده در ایران می باشد که من هم از همان راه سفر کردم، از خلیج فارس از طریق شیراز، اصفهان، کاشان، قم به تهران منتهی می شود. لنگه بندرولایت لارستان است.

افزایش سریع - سابقاً اشاره نمودم که این ترقی سریع و رضایت بخش امور تجارتی فقط در ظرف بیست سال اخیر پیش آمده است و بیشتر هم ناشی از افتتاح کانال سوئز بوده است. در اینجا می توان بمنظور مشخص نمودن وضع و حال اختصاصی، کار میزان افزایش را از عایدات هر کدام از بنادر مزبور قضاوت کرد.

۱ - از این رو مرواریدی که در ستون وارداتی لنگه درج شده است ۳۰۴،۹۵۷ لیره و در صورت صادراتی ۳۰۶،۶۶۷ لیره است، یعنی جنس واحدی دوبار مشمول عوارض می شود، همچنین مسکوکات در ستون واردات ۱۵۷،۸۱۲ لیره و در فهرست صادراتی ۱۴۶،۳۲۵ لیره است.

طی پانزده سال از ۱۸۷۳ تا ۱۸۸۸ ارزش واردات و صادرات بوشهر تقریباً ۰۰۰ ر. ۰۰۰ ر. ۰۰۰ ر. روپیه ترقی نمود و در ظرف ده سال از ۱۸۷۸ تا ۱۸۸۸ تجارت بندر عباس نیز به همین میزان افزایش یافت.

در سال ۱۸۷۴ گمرک بوشهر بمبلغ ۰۰۰ ر. ۰۰۰ ر. تومان اجاره داده شده بود. در ۱۸۸۹ به ۰۰۰ ر. ۹۹۰ ر. تومان و در سال ۱۸۷۴ درآمد گمرکی بندر عباس را به ۰۰۰ ر. ۳۰۰ ر. تومان، ولی در ۱۸۸۹ بمبلغ ۰۰۰ ر. ۳۰۰ ر. تومان اجاره دادند. در ۱۸۷۴ گمرک لنگه ۰۰۰ ر. ۶۵۰ ر. تومان و در ۱۸۸۹ به ۰۰۰ ر. ۱۲۰۰ ر. تومان با جاره واگذار شد. با ابراز خوشوقتی این نکته را هم اظهار می‌کنم که این رشته ترقی سر دراز خواهد داشت و مجموع تجارت انگلستان و هندوستان نیز از طریق خلیج فارس در آینده پیشرفت خیلی بیشتری حاصل خواهد کرد.

بنا بر این مایه خشنودی است که در این میدان رقابت انگلستان اقتضار آوردن چهار پنجم واردات را باین شهر احراز کرده است و در آنجا تجارتخانه‌های انگلیسی و هندی هست، ولی روسها دستگاهی ندارند (اما تجار محلی به تجارت کالای روسی مشغول‌اند) روسها در بازار تهران در زمینه فروش بعضی از اقسام پارچه و چیت رقابت می‌ورزند.

در بوشهر تا اصفهان مسافرت کاروانی با قاطر هست که درسی تا سی و پنج روز طی می‌شود و کرایه بار هر قاطر شامل دو لنگه ۱ و ۴ قران است. از رشت تا اصفهان سفر کاروانی با قاطر تقریباً بیست و پنج روز طول می‌کشد. در روزنامه‌های انگلیسی شرح ملامت آمیزی دیده‌ام که نوشته بودند چرا تجارت اصفهان باید در دست مؤسسات هلندی و سویسی باشد و نویسنده از فرط نادانی غافل از این معنی بوده است که کمپانی‌های هولز و زیگلر که نویسنده نام آنها را آورده بود تجارت خانه‌های انگلیسی‌اند و تقریباً تمام تجارت آنها با انگلستان و اجناس انگلیسی است و مرکز کارشان هم لندن و منچستر است.

بنگاه سوم انگلیسی هم تحت عنوان «کمپانی تجارتي خلیج فارس» هست

که در اصفهان شعبه تأسیس کرده است و در بغداد و بصره و بوشهر و شیراز و تهران نیز شعبه دارد. کمپانی زیگلر در اصفهان، یزد، تهران، تبریز، سلطان آباد، رشت، مشهد و شاهرود دارای شعبه است. کمپانی هوتز بیشتر فعالیت خود را به نقاط جنوبی محدود نموده است و در بوشهر و شیراز و اصفهان و بروجرد و یزد و بغداد و بصره و عثمانی نمایندگی دارد. کمپانی گری و پل که شرکت بزرگ تجارتي انگلیسی در بوشهر و بصره است در اصفهان نماینده دارد و همچنین کمپانی ساسون نماینده اروپائی در بوشهر و اصفهان دارند.

در فصل نوزدهم فهرست واردات عمده اصفهان و صادرات مهم آنرا ذکر نمودم و از سیاق کلام نیک آشکار بود که اصفهان حد شمالی منطقه نفوذ انکار ناپذیر انگلیس است و در شهرهای پیر جمعیت مثل تهران و ولایات غربی نیز بررسی و تحقیقات جدی ادامه دارد. چند سال قبل بعضی‌ها پیش‌بینی کردند که اختیار تجارت اصفهان از دست انگلیسی‌ها بیرون خواهد رفت و عده‌ای بدین مناسبت شادمانی‌ها نموده بودند، اما بنا بر تجدید جهد و تلاش تجارتي که در این نواحی معمول شده است بزتری انگلستان محرز است و از دلایل آن شیوع زندگی تجمل-آمیز در خانواده‌های توانگر طبقه بالا و متوسط ایرانی است، بعلاوه رفتار بی‌آداب و اعتبار دراز مدت که تجار روس بخصوص در تبریز داشته‌اند و بدینوسیله خواسته‌اند در بازار آنجا تأثیر شدید نمایند که در نتیجه آن لطمه و کاهشی در مقدار تجارت شمال راه یافته و بر عکس زمینه تجارتي جنوب متناسباً بسیار وسیع شده است که شرح آنرا قبلاً به نحو اجمال بیان کردم.

حوزه غربی:

۱۵ - خط سحمره، شوشتر، بروجرد - سرانجام اکنون نوبت بررسی منطقه غربی است که دارای دوره است یکی آماده و منظم و دیگری راه تجارتي ناقص و نا مرتب که با داخله ایران مربوط می‌شود.

راه مرتب اولی در حال حاضر وسیله قسمت عمده تجارت خارجی ایران

می‌باشد و قرار است راه ثانوی بعداً عامل این استفاده تجارتي بشود، منظوم جاده‌های بغداد و محمره است، اما راه دوم هنوز شایستگی این نام و شهرت کافی تجارتي را ندارد و در یکی از فصل‌های پیش راجع به کشتی‌رانی و استفاده تجارتي از رودخانه کارون اشاره‌ای در این زمینه کرده‌ام.

از شوشتر راه کاروانی هست که آقای مکنزی آنرا تعریف و چگونگی بهره برداری از آنرا باز نموده است و سرگرد ولز و ژنرال شیندلر و آقای لینچ نیز شرحش را نوشته‌اند و از طریق مال میر و سر زمین بختیاری در مسافتی معادل ۲۶۰ میل به اصفهان میرسد، اما وضع خشک و خطرناک این راه و فقدان پل و کاروانسرا سبب شده است که تجار اصفهان به استفاده از آن توجهی ننمایند و با وجود امتیاز نامه حمل و نقل کارون به نظر نمی‌رسد که در آینده نزدیکی مورد استفاده بیشتری واقع شود.

در نقشه ساختمانی جاده‌ها که اشاره کرده بودم و فعلاً مورد اجراست پیش‌بینی کرده‌اند که راهی نیز از بروجرد به اصفهان ساخته شود و در حدود ۲۱۰ میل است و شنیده‌ام که تجار اصفهانی با اشتیاق تمام در انتظار انجام این کار هستند و امید فزاید بسیار دارند، از جهت مسافت بواسطه دوری از دریا چندان تأثیر نخواهد داشت، چون فاصله اهواز از طریق بروجرد به اصفهان به همان اندازه از بوشهر و شیراز یعنی ۵۰۰ میل خواهد بود، ولی چون ارابه در این جاده بکار خواهد افتاد و سرویس واگون خواهد داشت وسیله ترانزیتی بهتر و سریع‌تر از راه کوهستانی مخوف جنوب خواهد بود. برجستگی راه تازه، اگر تمام و خوب اداره شود از لحاظ انگلیسی‌ها این خواهد بود که شهرها و دهات جنوب غربی ایران یعنی دزفول، شوشتر، خرم‌آباد و بروجرد با سکته بالغ بر ۱۷۰۰ نفر و جلگه‌های اطراف آن که بسیار حاصلخیز است و سلطان آباد مرکز فرش بافی و توابع این شهر که بمناسبت کثرت محصول غله در ایران اهمیت فراوان دارد در دسترس آسان خلیج فارس واقع می‌شود و منسوجات انگلستان و هندوستان سهل‌تر بدست سکته

این حدود خواهد رسید و کرمانشاه با ۶۰۰۰۰ نفر جمعیت و همدان ۱۰۰۰۰ نفر که در حال حاضر فقط با جاده بغداد که در دست عثمانی است مربوط می‌باشد همه در حیطه نفوذ جنوب خواهند افتاد و موجب استفاده بیشتر از صنایع منجست و بمبئی خواهد گردید.

در پائیز ۱۸۹۰ کنسولبار دولت انگلیس در محمره تعیین شد و از آن موقع اولین گزارش تجارتي مربوط به آن حوزه را فرستاده است. بنا بر قول او مجموع واردات سال ۱۸۹۰ (که غیر از مبلغ ۱۰۰۰ لیره بقیه تمام از هندوستان وارد شده است) ۱۴۶۱۴۰ لیره و صادرات را ۵۳۱۰۰ لیره قلمداد کرده است که ۴۹۵۴۰ لیره آن به هند صادر شده بود. ولی واردات مزبور شامل اقلیمی نیست که با قایق از بصره آورده بودند و مسلم هم نیست که همه آن برای مصرف در بازارهای ایران بوده است، زیرا که از محمره از طریق بهمنشیر ارسال جنس به کویت که در آن طرف خلیج فارس و در دست عثمانی است معمول بوده است. سیستم حمل و نقل کالا در رودخانه کارون تاکنون برای رفع احتیاجات داخله و نقاط بالاتر شوشتر پیشرفتی حاصل نکرده است، چون دولت ایران با وجود قول و وعده‌ای که داده بود هنوز درباره تسهیلات گمرکی آن حدود اقدامی ننموده است.

۱۶ - خط بغداد، کرمانشاه - سپس موضوع راه ترانزیت از خلیج فارس به مغرب ایران از طریق دجله و بغداد پیش می‌آید. در این راه کشتی‌های کمپانی هند و انگلیس از بمبئی و شرکت ایران و بمبئی حمل و نقل تجارتي را در دست دارند و بارها را از بمبئی به بندر بصره می‌آورند. دو تجارتخانه کمپانی داربی- اندروس بغداد و یک تجارتخانه محلی در بصره بنام اسفر که کشتی‌های متعدد در اجاره دارد سرویس تجارتي مستقیم از لندن تا بصره دارند. در این بندر اجناس را در قایق‌های بزرگ بومی متعلق به کمپانی کشتی‌رانی دجله (برادران لینچ) ویا در کشتی‌های عثمانی که بین بصره و بغداد رفت و آمد دارند حمل می‌کنند.

در حال حاضر دو کشتی انگلیسی و چهار کشتی عثمانی در این خط مشغول‌اند

و بعد از وصول اجناس در بغداد و انجام تشریفات گمرکی کاروان‌ها کالا را از طریق خانقین به مقصد ایران در کرمانشاه، همدان و تهران می‌برند و کاروان مسافت... میل را در بیست و هشت روز طی می‌کند. کرمانشاه و همدان هر دو حاکم‌نشین منطقه‌ای پرجمعیت و مرکز توزیع جنس‌های تجارتي در توابع پهناوری هستند. برای اقلام سنگین وزن و گران قیمت اروپائی مانند پیانو یا کالسه که این راه وسیله حمل و نقل بهتری به تهران می‌باشد، چون هم‌راه نزدیک تراست و هم کتل‌های بسیار سخت بوشهر - شیراز در سر راه نیست.

اجناس تجارتي این راه باید از دو گمرکخانه ایران و عثمانی ترخیص شود هرچند که دستگاه عثمانی بیشتر مایه ترس و نگرانی است، هم بمناسبت تأخیراتی که در جریان کار پیش می‌آورند و هم ۷ یا ۸ درصد که از روی ارزش جنس عوارض گمرکی اخذ می‌کنند و این وجه دریافتی را پس از خروج جنس از گمرک خانقین بمقصد ایران مسترد می‌دارند. از معایب کار این جاده بسته‌بندی مجدد کالا در بصره است، ولی مقررات قرنطینه عثمانی که با مهارت خاص چنان تهیه کرده‌اند که افراد را کاملاً خشمگین و ناراحت کند از آن هم به مراتب بدتر است.

برای همه کشتی‌هایی که از بمبئی وارد می‌شود یک روز قرنطینه الزامی است حتی در موقعی که در خود عثمانی و با باشد و در هندوستان اثری از آن دیده نشود. تنها دلیل این سختگیری را حرص دریافت عوارض یک روز قرنطینه می‌دانند. هنگامی که خودم با کشتی تا بغداد سفر می‌کردم مأموران عثمانی در بصره کاری بازم زنده تر کردند. پنج روز قرنطینه برای تمام کشتی‌ها که از ایران می‌آمد، و یا از بنادر آن عبور کرده بود مقرر داشتند، نه از آن جهت که ایران دچار وبا بود بلکه چون کشتی کمپانی هند و انگلیس که حامل این جانب بود در بوشهر توقف نموده و برادر محرمه پیاده کرده بود که هیچ علتی برای این کار آنها در میان نبوده است.

ترکها نه در کار کشتی رانی شط‌العرب نظارتي داشتند و نه حق دخالتی در کار بنادر ایران که در ساحل یسار شط واقع شده بود. این اقدام آنها بی‌آدابی

تمام نسبت به ایرانیان و بخصوص شهر محرمه بود که عثمانی‌های مقیم بصره از رونق و ترقی کار این شهر بسیار نگران‌اند و حسادت می‌ورزند و می‌پندارند که در آینده قسمت عمده تجارت فعلی آنها را خواهد گرفت. در حین شرح مسافرت خودم اشاره نمودم که مأموران گمرکی آنها در اسلابول نسبت باین جانب چه اندازه بد رفتاری کرده بودند. در خاتمه کلام نیز ناگزیرم باز یادآوری کنم که از لحاظ اشکال تراشی بی‌دلیل و مزاحمت اداری ناشی از بدجنسی تا آنجا که خودم دیده‌ام باید عرض کنم مردی مثل ایشان روی کره ارض پیدا نمی‌شوند.

ارقام تجارت ترانزیتی - بدست آوردن ارقام و آمار در عثمانی همان اندازه بسیار دشوار است که در ایران هم آسان نیست، هیچ‌گونه ارقامی راجع به تجارت ترانزیتی ایران از طریق بغداد انتشار نیافته است، ولی در مدت اقامت در این شهر از معتبرترین منابع مقدور، آمار ذیل را فراهم و سپس آنرا مقابله و تطبیق کرده‌ام و در مورد واردات قرین صحت بوده است. در حدود ۲۰۰۰۰ تا ۲۵۰۰۰ بار قاطر هر ساله از بغداد در این خط عبور می‌کند.

اجناسی که از راه دریا بمقصد ایران می‌رسد و این کاروان‌های برند تقریباً بشرح زیر طبقه بندی می‌شود: مصنوعات خاصه پارچه و قماش منجستر و همچنین پارچه‌های نخ و پشمی اروپائی ۷۰۰۰ تا ۸۰۰۰ بار بقیمت ۱۵۰۰۰ لیره ترك (هر لیره معادل ۳۴ قران)، مصنوعات هندی ۱۰۰۰ بار به قیمت ۲۰۰۰۰ لیره، دارو و فلزات - شامل ادویه، قهوه، چای، شکر، نیل، قمرز دانه، سن و روی ۷۰۰۰ بار بارزش ۱۰۰۰۰۰ لیره ترك، قند بخصوص از ماری ۶۰۰۰ بار بقیمت ۳۰۰۰۰ لیره مجموع ارزش اقلام مزبور ۳۰۰۰۰ لیره ترك یا ۲۷۰۰۰۰ لیره انگلیسی.

با این فرض که هر بار قاطر که از بغداد بمقصد ایران روانه می‌شود سابقاً از ایران به بغداد می‌رسیده و بهای واردات و صادرات برابر بوده است. راوی اطلاعات این جانب در بغداد ارزش صادرات ایران را که از این شهر بوسیله دریا یا خشکی بخارجه میرفته است (که بیشتر آن پشم، پنبه، فرش، تریاک، کتیرا و خشکه -

بار بود) یا چیزهایی برای مصرف محلی در بغداد (مثل تنباکو و روغن و ماهی تازه و خشک) همین رقم ۳۰۰۰۰ لیره عثمانی یا ۲۷۰۰۰ لیره انگلیسی گفته است و بنا بر همین فرض مجموع تجارت ترانزیتی ایران را می‌توان ۵۴۰۰۰ لیره انگلیسی تخمین نمود که به نظر او در حدود یک ربع تمام تجارت بغداد بود که ۲،۴۷۵،۰۰۰ لیره بر آورد می‌کرده است و عایدات گمرکی آنرا ۱۱۵،۰۰۰ لیره محسوب می‌داشته است.

خوشبختانه بعداً بدو منبع اطلاعات دیگر دسترسی یافته‌ام. ارقام گمرکخانه کرمانشاه در سال ۱۸۸۹ کم و بیش با ارقام مذکور در فوق تطبیق می‌نموده است بخصوص ارقام وارداتی به ایران با اطلاعات واصل در بغداد انطباق داشته و ارزش آن با رعایت ارقام جزء جمعاً ۲۳۲،۵۳۰ لیره بوده است، اما ارزش صادرات از ایران را از رقم احتمالی ۲۷۰۰۰ لیره بمبلغ محدود ۹۵،۲۶۶ لیره در بغداد تقلیل می‌داده‌اند که بنا بر این مجموع تجارت ترانزیتی از طریق بغداد ۳۲۷،۷۹۶ لیره میشده است. در خط بغداد - تهران تجارت کالای انگلیسی افزایش کلی دارد. همان دلایلی که مانع رسیدن روسیه به خلیج فارس است در این خط هم صدق می‌کند و فقط از راه تبریز حوایج همدان و کرمانشاه را می‌تواند فراهم سازد. خلاصه بغداد هم جزو حیطه خلیج فارس بشمار میرود و از این رو در منطقه نفوذ غیر قابل انکار انگلستان است.

۱۷ - خط بغداد و کردستان ایران - مقداری هم تجارت وارداتی و صادراتی بین بغداد و کردستان ایران دیده می‌شود، بخصوص با سندج حاکم نشین این ولایت که چون غالباً از حوزه گمرکخانه وارد نمی‌شود، بدست آوردن ارقام آن دور از امکان است، ولی در مجله اطاق تجارت اسلامبول شماره ۱۷ مه ۱۸۹۰ رونوشتی از گزارش درج شده است که به وزیر امور خارجه عثمانی تسلیم شده بود و در آنجا رقم تجارتی با کردستان ایران در سال ۱۸۸۹ بشرح ذیل بوده: صادرات فرش ۴۰۰۰ لیره ترك، حیوانات بخصوص گوسفند ۱۰۰۰۰ لیره، پشم ۲۰۰۰

لباس‌های پوستی ۲۰۰۰، کره ۱۰۰۰۰، حبوبات، کشمش، مازو، کتیرا، بادام، کنندر و تنباکو ۷۷۰۰۰ لیره مجموعاً ۱۰۵۰۰۰ لیره عثمانی یا ۹۴،۵۰۰ لیره انگلیسی که از آن مقدار می‌گویند ۳۹۰۰۰ لیره اجناس وارداتی به خود عثمانی بوده که مربوط بجاوه مورد بحث می‌شود.

واردات ترکیه به کردستان ایران در همان گزارش بقرار ذیل بوده: مازو ۱۰۰۰۰ لیره ترك، پوست ۵۰۰۰، متفرقه ۲۰۰۰ جمع ۱۷۰۰۰ لیره ترك یا ۱۵۳۰۰ لیره انگلیسی مجموع تجارت عثمانی و کردستان در این ناحیه فقط ۵۰۴۰۰ لیره انگلیسی قلمداد شده است که مربوط به محصولات محلی است و بنا بر این ربطی بکار تجارت انگلیس و روس ندارد.

خلاصه - اینک بار دیگر سیر خود را در نواحی سرزی ایران تمام و نقطه به نقطه عملکرد فعلی یا احتمالی تجارت خارجی را تشریح کرده‌ام، همانطوری که همین کار را سابقاً راجع باسکانات خطوط آهن کرده بودم. خلاصه کلام را هم می‌توان بشرح ذیل بیان کرد: در مناطق شمال غربی و شمال شرقی بدون هیچ گونه انکار با نواحی روسیه سروکار داریم که در پاره‌ای قسمت‌های آن رقابت شدید انگلیس در میان است. در منطقه جنوبی تفوق انگلیس نیک استوار شده است و رفته رفته نیز بیشتر می‌شود. در منطقه غربی آثار نفوذ تجارت انگلستان مشهود است و می‌توان آنرا در آینده تقویت نمود. در حوزه میانه هم انگلیسی‌ها قویاً با درمیان نهاده و به تدریج و پیوسته به بسط نفوذ خود مشغول‌اند. جمع ارزش تجارت انگلیس را با ایران در آخرین آمار اداره تجارت انگلستان بشرح ذیل ذکر کرده‌اند: صادرات به ایران ۳۶۳۰۰۰ لیره، واردات از ایران ۱۰۴۰۰۰ لیره جمع کل ۴۶۷۰۰۰ لیره، اما برای این جانب انطباق ارقام مزبور با آنچه راجع به بنادر شخصاً تحصیل و ذکر نمودم دور از امکان است.

گزارشهای کنسولی حاکی است که در سال ۱۸۸۹ صادرات انگلستان به ایران از قرار ذیل بوده: از طریق طرابوزان ۵۷۴۰۰ لیره، بوشهر ۴۵۲۰۵۲

لیره، لنگه ۸۲۱ لیره، بندر عباس ۷۵۰۰ لیره جمع کل ۹۹۷۸۱۸ لیره یعنی تقریباً سه برابر ارقام اداره تجارت. از طرف دیگر در صادرات ایران به انگلستان تفاوت رقم کمتری دیده می شود و در گزارش کنسولی مزبور بشرح ذیل مندرج می باشد:

از طرابوزان ۳۶۱۰۰ لیره، بوشهر ۸۳۹۹۰ لیره، لنگه ۹۱۵ لیره، بندر عباس ۱۳۷ لیره جمع کل ۱۲۰۱۴۲ لیره. در هر دو مورد مزبور باید بخاطر داشت که جمع کل را که ذکر کرده ام و راجع به چهار بندر است که دروازه های عمده ورود کالا به ایران می باشد، اگر ارقام دیگر هم مثلاً راجع به جاده بغداد فراهم آید حاصل کار بیشتر سزاوار توجه و بی اعتباری آمار اداره تجارت (انگلستان. م) آشکار تر خواهد شد.

مقدار تجارت ایران و هند و انگلیس = من به سهم خود تصور می کنم که بهترین محاسبه آن است که تجارت ایران را با انگلستان و هندوستان توأم محسوب کنیم، محصولات صنعتی هند پرداخته و حاصل کار اتباع انگلستان است که بوسیله کشتی های انگلستان حمل می شود. در اینجا از لحاظ روشن نمودن جریان کار آماری را که در بنادر هندوستان تنظیم یافته است و در گزارش سالانه تجارت هند انگلیس مندرج می باشد ذکر می کنم و آن مربوط بسال ۱۸۸۹ است:

واردات ایران از هندوستان

۱ - محصولات و مصنوعات خود هند	۴,۹۷۱,۰۲۰	روپیه
۲ - مصنوعات انگلستان، مستعمرات و خارجی	۱۲,۲۵۶,۰۳۰	روپیه
جمع	۱۷,۲۲۷,۰۵۰	روپیه

صادرات از ایران به هندوستان

کالا = ۸,۳۹۱,۱۶۰ روپیه کشمش و مسکوک ۱,۳۰۹,۵۸۰ روپیه
مجموع تجارت ایران و هند با کالا فقط ۲,۵۲۶,۲۱۰ روپیه یا
۱,۸۴۲,۳۲۷ لیره که با شمول مسکوکات ۲,۷۶۲,۴۶۸ روپیه یا ۲,۰۱۴,۲۹۹ لیره که هرگاه این مقدار بر مجموع تجارت ایران و انگلستان از طریق طرابوزان

افزوده شود به نظر من جمع کل تجارت ایران و هندو انگلستان بالغ بر ۳۰۰۰۰ لیره خواهد شد که از آن بیش از ۳۰۰۰۰ لیره واردات انگلستان و هند به ایران است و بقیه صادرات از ایران.

مقدار تجارت ایران و روسیه - هیچ آمار تجارتنی روس و ایران که هر اندازه تخمینی تنظیم یافته باشد نتایج بهتر و قابل مقایسه با ارقام بالا نمی تواند بدست دهد. از نشریات روسی که قبلاً نیز اشاره نمودم و اداره گمرک سن پترزبورگ انتشار داد، ارقام ذیل مربوط بسال ۱۸۸۹ دیده می شود:

واردات ایران از روسیه

۱ - از حدود قفقاز از طریق بادکوبه و آستارا:

محصولات غذایی	اجناس خام و نیمه ساخته	چهارپایان	مصنوعات	جمع
۴,۹۶۳,۴۱۰ لیره	۵,۸۱۷,۶۰۰ لیره	۵۱۱,۸۹۰ لیره	۱,۴۴۱,۷۱۸ لیره	۷,۰۴۹,۰۰۸ لیره
۲ - از حاجی ترخان:				
۵,۶۱۳,۶۰۰ لیره	۸۱۸,۲۵۰ لیره	۶۴۰ لیره	۱,۱۱۱,۴۱۱ لیره	۷,۱۴۳,۵۰۱ لیره

جمع کل ۸۸۱,۹۲۰ لیره

صادرات ایران به روسیه

۱ - از حدود قفقاز از بادکوبه و آستارا:

مواد غذایی	اجناس خام و نیمه ساخته	چهارپایان	مصنوعات	جمع
۵,۱۰۸,۱۱۰ لیره	۱۳,۱۱۶,۹۲۰ لیره	۳۹۲,۲۲۹ لیره	۱,۱۷۰,۶۲۷ لیره	۱۷,۶۸۷,۹۲۶ لیره
۲ - از طریق حاجی ترخان:				
۱,۵۸۰,۹۶۰ لیره	۱۹۷,۶۸۳ لیره	۵ لیره	۹,۸۲۵ لیره	۱,۷۸۸,۲۷۳ لیره

جمع کل ۱,۷۹۷,۵۴۹ لیره

در نشریه مزبور تجارت ترانزیتی بین ایران و اروپا از طریق روسیه بشرح ذیل درج شده است:

واردات به ایران ۲,۵۲۶ لیبه ، صادرات از ایران ۱۱۴,۰۷۶ لیبه جمع ۱۱۴,۶۴۴ لیبه.

ارقام وارداتی نیک نشان می‌دهد که سیاست تجارتهی مانع و مزاحم دولت روسیه در قفقاز تا چه اندازه در کاهش واردات خارجی از آن راه تأثیر نموده‌است. با آنکه اطمینان کامل ندارم ، ولی عقیده‌ام این است که آمار مزبور تجارت ایران و روس شامل اجناسی می‌شود که از طریق خط آهن ماوراء قفقاز به خراسان وارد می‌شود و بر فرض این که شامل آن هم باشد ارزش سالانه تجارت روس و ایران جمعا بالغ بر ۲,۰۰۰,۰۰۰ لیبه یا یک میلیون لیبه کمتر از تجارت ایران و هند و انگلیس است. حال اگر وضع متقابل و مزایای روسیه را با انگلستان و توابع آن از جمله هندوستان مقایسه کنیم بدون شک و شبهه موازنه خیلی بیشتر بسود تجارت انگلستان است.

سوانعی که در کار تجار بیگانه است - در اینکه مقدار تجارت هندو انگلستان با ایران تا این میزان پیشرفت نموده است در واقع دال بر وجود و پایداری آن صفات و غرایزی است که کشور ما را در عرصه رقابت‌های صنعتی سرآمد کشورهای جهان ساخته است. در مورد ایران با جرأت می‌توان گفت که با وجود انعقاد قراردادهای تجارتهی و حمایت‌های کنسولی و دولتی هنوز راه تجار خارجی آسان هموار نشده است.

درباره موانع طبیعی جهت ترقی تجارت از قبیل فقدان بنادر و وضع راه‌های قاطر رو و تا حدی نیز عدم امنیت قبلا مطالبی ذکر نمودم. پیش آمد ناگهانی آفات وبا و طاعون و سیستم ناهنجار اجاره دادن در آمد گمرک همه مانع پیشرفت کسب و کار تجارتهی است ، تجارت غله هم غالباً بواسطه احتکارهای حرص آمیز که متناسب با روش آزمندانة بعضی از حکام است موجب لطمه و اختلال می‌شود. این محظورات و اشکالات گاهی بی سر و صدا و آرام برخلاف عدل و انصاف و یا علی‌رغم مصالح عمومی معمول و یا سرتفع می‌شود. اشکال دیگر حواله و ارسال

وجوه است که غالباً ناشی از تغییر و تفاوت نرخ تسعیر می‌باشد که شاید تأسیس بانک در ایران دیر یا زود در رفع این محذور کمکی بنماید.

اشکال دیگر بی اعتنائی تجار ایرانی در رعایت قول و قرارهای تجارتهی است. نظریه ایشان نسبت به قرار داد تجارتهی این است که تا وقتی که منافع آنها تأمین باشد معتبر است و همینکه به جهتی از جهات از قبیل تنزل قیمت یا تغییری در وضع بازار سودی در میان نباشد و یا انجام منظور مشکوک نماید کار قرارداد و معامله نیز لنگ و بی اعتبار خواهد شد. پس در حین صرف چای و تناول قلیان موضوع را با طرف در میان می‌گذارند که قصد فسخ قرارداد را دارند و حال آنکه بنا بر همان قرار داد سفارش جنس به مبدأ داده شده بود و گاهی نیز حتی چیزی به ورود کالا در مقصد نمانده است. از این لحاظ هیچ دغدغه خاطر یا آثار ندامت و یا حتی نگرانی از عواقب کار در اظهارات ایشان نمودار نیست. با این ترتیب و بواسطه فقدان قواعد و مقررات تجارتهی یا دادگاهی که ضامن اجرای قراردادهای تجارتهی باشد تاجر بیگانه باید خواه و ناخواه راه تسلیم و رضا پیش گیرد و گاهی نیز کمترین اثر معذرت خواهی در کار نیست. خود من جنسی را بمبلغ ۲۰۰ قران از تاجری خریدم و وقتی که روز آینده کسی فرستادم که معلوم شود چرا تحویل نداده‌اند جواب رسید که فروشنده از آن معامله پشیمان شده‌است و . . . عقران بابت قیمت جنس مطالبه دارد. ورشکستگی‌های بی تقصیر که بعضی ملاحا در طرفداری از بدهکاران خاطی اعمال نفوذ می‌کنند مانع دیگری در کار تجارت است. در واقع تدوین قانون تجارت اگر چه کار ناقصی هم باشد بسیار ضروری است تا وسیله حمایت بازرگانهای خارجی شود.

۱ - در این که ایرانیان از این جهت عوض نشده‌اند می‌توان چند سطر از نامه لارنس چین یکی از مدیران کمپانی روسیه را که در چهارمین مورد اقدام برای احیای تجارت بحر خزر در سال ۱۵۶۸ نوشته است شاهد آورد ، وی می‌نویسد : «اخلاق همه افرادی که در این مملکت با آنها برخورد می‌کنید طوری است که چانه زدن اجتناب ناپذیر است. هرگاه جنسی را خریداری کنند و بعد آنرا دوست نداشته باشند پس می‌آورند و ناچار می‌شوید که وجهش را مسترد دارید و نامه سلطان که حاکی از خلاف این روال است چون گاهی است که بدست باد افتاده باشد .»

آینده - این بوده است وضع تجارت ایران و حوزه بندی آن که در حدود امکان بشرح و تفصیل آن پرداخته‌ام. اینک هرگاه توجه خود را بآینده معطوف سازیم از لحاظ یک نفر انگلیسی شاید بصورت نمایی مایه تشویق و خوش بینی فراهم است. اصلاح بنادر اگر روزی مورد توجه و عمل واقع شود و ساختمان راه‌آهائی که شروع کرده‌اند، ایجاد خطوط آهن در آینده نسبتاً دور همه در پیشرفت و تعالی کارها خاصه تجارت ایران و انگلستان تأثیر فراوان خواهد داشت.

گاهی نزد خود همی اندیشم که اقدامات انفرادی در چنین زمینه مساعدی سبب چه کارهای عمده‌ای خواهد شد. از رسوم ستوده روسها تأسیس نمایشگاه مصنوعات خودشان است و اجناس را با مهارت بسیار انتخاب نموده نمایش می‌دهند آن‌هم در شهرهای مشرق زمین که هنوز درست برسم و زندگانی غربی آشنائی حاصل نکرده‌اند. پس چرا ما هم نمایشگاهی از کالاهای هند و انگلیسی در تهران ترتیب ندهیم؟ نمایندگان اطاقهای تجارت و سیاحان بازرگان یا افراد ورزیده عامل، به ندرت ایران را محل فعالیت‌های اقتصادی خود برمی‌گزینند. به نظر من در هیچ کشور دیگری برای کاوش و تحقیقات و تخمین و دریافتن سبک و سلیقه محلی باندازه ایران زمینه فراهم نیست. عرض باریکه پارچه‌ها یا طرح زمینه، یا درجات رنگ یا پهنای حاشیه همه از لحاظ مردمی بسیار مشکل پسند و با ذوق مانند ایرانیان اهمیت حیاتی فراوان دارد. بعلاوه ذوق و سلیقه بسته به نقاط مختلف متفاوت است آنچه را که در یک جا دوست دارند در محل دیگر مورد پسند نیست و چیزی که امروز شایان علاقه است شاید فردا ممنوع باشد. با توجه کافی نسبت باین نکات و بوی گیری اقداماتی که تاکنون نتایج نیکو داده است امید است انگلستان بهره‌های درخشانی از تجارت آینده خود با ایران بدست آورد.

فصل سی‌ام

سیاست انگلیس و روس در ایران

سیاست خارجی ایران و افغانستان - در فصل‌های گذشته سیاست داخلی ایران جدید را بتفصیل بیان کردم. این فصل نهائی را سیاست خارجی او اختصاص می‌دهم، همان موضوعی که عملاً به روابط این کشور بادو دولت رقیب: انگلیس و روس مربوط می‌شود. دولت ایران با سایر دولت‌های اروپائی و امریکا فقط راجع به هیأت‌های مذهبی و امور تجارتنی روابطی داشته است که کم و بیش بر عهده مأموران کنسولی است و از این رو وجود دستگاههای وسیعی که فرانسه و آلمان و ایتالیا و اتریش در تهران دارند بيمورد است.

ایران در واقع دو همسایه آسیائی دارد که با آنها از طرف مشرق و مغرب دارای چند صد میل مرزهای مشترک است، ولی راجع به مناسباتش با افغانستان و عثمانی شرحی اجمالی کافی خواهد بود. روابط ایران با این دو دولت وضع چندان روشنی ندارد و فقط ترس و واهمه طرفین مانع ابراز علنی مقاصد هر کدام است.

عثمانیها و افغانها هر دو مذهب تسنن دارند و هر شیعه متعصب نسبت به سنی‌ها بیشتر از مسیحیان با دیده بغض می‌نگرد. سلطان و امیر هر دو، اراضی

۱ - این مطالب امروز دیگر بکلی بی ارزش شده است و نمی‌تواند و نباید در روابط ایران با همسایگان آن تأثیری داشته باشد. مترجم.

پهناوری را در اختیار دارند که روزگاری جزو قلمرو ایران بوده است. اما کن مقدس شیعه در کربلا و نجف در تصرف سلطان عبدالحمید بودن همان اندازه از لحاظ ایرانیان ناگواری نماید که اهتزاز بیرق امیر فرماز استحكامات هرات نیز خوش آیند نیست. برآستی که ایران نمی‌تواند از نظر دور بدارد که آنچه در حال حاضر منطقه غربی افغانستان است در ادوار طولانی تاریخ خراسان شرقی بشمار میرفته است و شهریاران و نایب‌السلطنه‌ها و حکام ایرانی بر هرات فرمانروائی می‌کرده‌اند و افرادی در آن حدود زندگی می‌کنند که بیشتر سنت و آداب ایرانی و قیافه ایشان را دارند و حایل و مانع طبیعی نیز بین آن منطقه و مشهد نیست.

در همین قرن هم دوبار هوس و آز سلاطین آن در بدست آوردن متصرفات قدیم موجب لشکرکشی ایران تا کنار برج و باروهای این شهر گردید و در هر دو مورد سبب قطع روابط بین ایران و انگلیس و در مرحله ثانی جنگ علنی با انگلستان شد. اکنون ایران در عقب مرزهای بی استحكام خویش بیمناک و ترشرو با انزجار، اما بدون اقتدار نگران تجاوز پادگان افغانی نسبت به کرسی دیرین سر زمین خراسان است و بنا بر همین احساس غبن ایرانیان بوده است که لرد بیکونسفیلد (دزرائیلی. م) به خیال تجزیه افغانستان بعد از جنگ ۱۸۷۸ مرتکب اشتباه غیر قابل درکی شده بود که پیشنهاد نمود یک بار دیگر هرات نصیب ایران بشود و از این رو بریکی از چند اصل تغییر ناپذیر محدود که کشور ما در سیاست آسیای مرکزی این قرن رعایت می‌نموده خط بطلان می‌کشیده است، وی غافل از این معنی بود که با تسلیم هرات به ایران در حقیقت این سر زمین با اصطلاح «کلید هند» را ضمناً در چنگ تزار می‌نهاد است^۱.

۱ - نقشه لرد بیکونسفیلد در تسلیم هرات به ایران بوسیله سر. اچ. راننسن در مقاله نشریه قرن نوزدهم شماره فوریه ۱۸۸۰ شرح شده است و ژنرال گرو دگف Grodckoff هم در کتاب خود «جنگ ترکمنستان» طرح پیشنهادی را درج می‌کند که بنا بر آن قرار بود هرات مال ایران باشد و مأموری انگلیسی در آنجا مستقر شود و افسران انگلیسی برای استحكام شهر و مشق دادن پادگان ایرانی به آنجا بروند و هیچ نماینده خارجی در آن شهر اجازه ورود نداشته باشد و اگر خطری متوجه مالکیت ایران شود لشکریان انگلیسی حق مداخله داشته باشند. این نحوه واگذاری اختیار نگاهداری هرات به ایران جز شکست اثری نمی‌توانست است در برداشته باشد.

احساسات ناروا بین ایران و افغانستان با رأی حکمیت مرزی سیستان که موجب برآشفتگی طرفین خاصه امیر علی شیر (شیر علی. م) گردیده بوده است تخفیفی نیافته و بعد از جنگ افغان و انگلستان هم بواسطه بازداشت ساختگی یعنی پناهندگی ایوب خان^۱ در تهران بهبودی حاصل ننموده است و اگر در حال حاضر سکوتی حکم فرماست از آن جهت است که عبدالرحمن همسایه مهیبی است که با وجود او امکانی برای تحریک مرزی در کار نیست.

دلیل دیگر آن است که با وجود سیاست ضعف و تزلزل که انگلستان درباره بسیاری از مسائل آسیائی نشان داده است، غیر از اشتباه خطیر لرد بیکونسفیلد همواره باین رویه و تدبیر سخت پایبند بوده و لذا همی در داده است و خواهد داد که قلمرو افغانستان که سلطه ایران بعد از وفات نادر شاه در آنجا تمام شده است و قابل تجدید هم نیست مصون از تجاوز است. این نکته را هم می‌توان افزود که امیر با رفتار نخوت آمیز و ستیزه جوی خویش نظر خوشی نسبت به نیروی نظامی ایران ندارد و در صفوف لشکریان مشرق زمین نیز تفاوتی که بین نفرات بی‌سازمان قشون ایران و افراد ریشو و رشیدی که او نیرم عبدالرحمن خان را بر تن دارند دیده می‌شود در هیچ جای دیگر بدان اندازه بارز نیست.

عثمانی - درباره روابط ایران و عثمانی، با آنکه این دو کشور از نیم قرن پیش تا حال با هم جنگ و جدالی نداشته‌اند و موجبات عاجل اختلاف و ستیز از دو جانب کمتر و محدود شده است، باز آثار دشمنی دیرین طرفین باقی است و هرگز ندی که بر تهران یا اسلامبول وارد آید بر خرسندی خاطر سلطان یا ناصرالدین شاه میافزاید و بواسطه همین حس هم چشمی بوده، نه دلایلی دیگر که به عامه وانمود کرده بودند، که در سفر اخیر، اسلامبول از خط سیر همایونی حذف شده بود.

در روزگار قدیم مزایای قدر و قدرت دو طرف کم و بیش مساوی می‌نمود گاهی لشکریان ایران تا بغداد پیش تاختند و گاهی نیز سپاه عثمانی تا تبریز.

۱ - حاکم هرات و یکی از مدعیان امارت افغانستان. م.

عهد نامه ارز روم که بسال ۱۸۴۷ انعقاد یافت درحال حاضر پایه دوستی بین دو کشور است ، اما وضع نامعلوم رشته دراز مرزی از آارات تا شطالعرب چنانکه قبلا هم اشاره نمودم موجب تجدید تقار می شود و همواره امکان زدو خورد درمیان است . تقسیم حوزه کردنشین عامل دیگری برای بروز اختلاف بشمار میرود و قضیه شیخ عبیدالله بسال ۱۸۸۴ چیری نمانده بود که سبب اشتعال آتش جنگ شود . در جنوب هم رونق و عمران مداوم محمره بهیچ وجه باب طبع و پسند ترکهای مقیم بصره و بغداد نیست .

رفتار سخت مأموران طرفین نسبت به یکدیگر را از مطالبی که درباب رودخانه کارون و خلیج فارس ذکر کردم دریافته اید ، از جهت حفظ صلح خوشبختانه هیچ یک از دو کشور درحال حاضر امکان برانگیختن جنگی را درآسیاندارد و اختلافات بین دو دولت به ندرت از حد تقارهای جزئی مرزی و یا اتهامات دیپلماتیک تجاوز می کند .

روسیه و انگلستان - اینک که موضوع ارتباط ایران را با سیاست روس و انگلیس و بخصوص انگلستان بررسی می کنم یعنی همان مطلبی که در تألیف این کتاب یک لحظه هم از مد نظرم دور نبوده است ، درتعریف و تأیید منظور صریح خویش که در ذهن هر فرد انگلیسی نیز کم و بیش متجلی است کاری بهتر از اقتباس سخن سر. اچ. رالینسن که در مقدمه رساله سیاستمدارانده خود نوشته است نتوانم کرد: «امور سیاسی کشورهای طراز دوم آسیا مانند ایران انتظار نمی رود که در نظر خواننده انگلیسی حائز اهمیت سرشار نماید ، اما جا دارد که در خاطر داشته باشیم این سر زمین از لحاظ جغرافیائی حد فاصل بین اروپا و هندوستان است و بعید می نماید که نقش عمده ای در تاریخ آینده مشرق زمین نداشته باشد . از این رو وضع مردم آن و بنابر این سبک و سیاست دولت ایشان بیش از اندازه ای که متناسب با وسعت خاک قلمرو شهریاری نسبت به نقشه عالم و یا شان و مقام کنونی ایران در میان ملت های جهان است مورد توجه و علاقه متتبعین دقیق واقع می شود .

درست است که ایران امروز همان سرزمین پارس زمان داریوش و حتی ایران عهد شاه عباس کبیر نیست ، اما سر زمینی است که خواه و نا خواه درسروشت امپراتوری انگلیس در شرق تأثیر خواهد داشت . بنا بر این بررسی های جدی سیاستمداران ما را با دقت و شکیبائی تمام و بخصوص بیطرفی و رعایت تام ایجاب می کند .»

این کلام نه متضمن عذر و بهانه است و نه مقرون به پیرایه اغراق و مبالغه ، بلکه بیان صادقانه عین حقیقت است .

پیش آمدی برگفتار سیاست دو رقیب - در ضمن بررسی سیاست دو دولت رقیب در ایران از این نکته غفلت ندارم که به موضوعی که جنبه بین المللی حساس دارد پردازم ، آن هم به قلم فردی از اتباع این دو کشور رقیب که با هزاران دشواری ممکن است از شایبه بی طرفی کامل مبرا باشد ، ولی امیدوارم نوشته های قبلی ام مرا از بهتان احساسات ضد روس بری کرده باشد و در این جا هم سعی و اهتمام این جانب آن خواهد بود که عواملی را که منافع آنها بدون تردید با مصالح ما در شرق اصطکاک دارد با رعایت نهایت بی غرضی و انصاف مورد بررسی و تحریر قرار دهم و این حقیقت را نیز از ذهن خویش خواهم زدود که روسیه تا حدود زیادی وضعی ممتاز و قدرتی سرشار و ابهت بسیار در دربار ایران برای خود دست و پا کرده است ، همان مزایای عمده ای که در اوایل این قرن خاص انگلستان بوده است ، زیرا که به عقیده من این تحول و انتقال که رقیبان ما حق دارند بر خود از این بابت بیالند در عوض اینکه زمینه مشروعی جهت آزردهی و ملامت باشد ، وضع و حالی است که سیاست خود ما که از جهت بی ریزی و تکوین سست و از بابت نتایج ، نکبت بار و نادرست است سبب واقعی آن بوده است .

شیون وزاری بعد از شکستن کوزه و فرا ریختن شیر همان اندازه از لحاظ صلاح سیاسی عبث و بی تأثیر است که این حقیقت در سایر شوون زندگی صادق و همین اندازه بس که اعتراف کنیم فتوحات بی دری روس و سیاست متعاقب

آن در ایران که با مهارت بسیار تعقیب و اجرا شده است اگر با دغدغه خاطر بیش از اندازه ای توأم نبوده اورا دروضع و حال ممتازی قرار داده است که اکنون نفوذ بسیار در کار ایران دارد و هر نظم و قراری راجع بوضع و کار سیاسی ایران بی همکاری او دور از اسکان است و غرض من در این بحث آن است که حدود نفوذ فعلی یا آینده او را دریابم و طرح و تدبیرهایی که برای بسط آن تمهید شده است باز نمایم.

بودن خاك ایران از طرف روسیه - پس ابتدا بموضوع دعاوی و مقاصد روسیه در ایران می پردازم و بدون اندیشه تضاد گوئی نظریه ام را اظهار می دارم که این ادعاها و مقاصد بصورت بارز و در مواردی هم علناً خصوصت آمیز است . هنگامی که تاریخ قرن حاضر را بررسی کنیم ملاحظه می شود که روسیه سر زمین ایران را قطعه قطعه ، بعضی هارا با جنگ آشکار و بعضی هارا نیز با تهدید و فشار به جنگ آورده است .

بنا بر عهد نامه گلستان منعقد سال ۱۸۱۳ وی ، از ایران ، ولایات گرجستان ، ایمری تیا ، مینگرلیا و داغستان و شیروان و گنجه و قره باغ و قسمتی از طالش و همچنین بنادر دربند و باد کوبه را تصاحب کرد و ایران از حق داشتن هرگونه کشتی مسلح در بحر خزر محروم شد .

در سال ۱۸۲۸ بموجب معاهده ترکمنچای علاوه بر تسجیل فتوحات مزبور نخجوان و ایروان (با مرکز مذهبی ارامنه در اچمیازین) را بعلاوه غراست جنگی بمبلغ ۳۰۰۰۰۰ لیره بدست آورد . درست است که از آن موقع تاکنون دیگر زد و خوردی بین دو کشور واقع نشده است ، اما جریان دست اندازی بر اراضی با عقد قرار دادهای اتحاد هنوز ادامه دارد و تا این لحظه هم قطع نشده است .

در حین مسافرت اخیر همایونی به اروپا متوجه شده ام که بعضی از درباریان چاپلوس ، اعلیحضرت را از این بابت که درسراسر دوران فرمانروائی خویش وجبی از خاك ایران را از دست نداده بوده است تبریک و ستایش می گفته اند . لابد این

مدح و تمجید در شنونده آن چندشی بر می انگیزخته است و شاید وی فراموش نکرده بود هنگامی که روسها در سال ۱۸۶۹ گراسنودسک و خلیج بلخان را اشغال کرده بودند ، شاه نسبت باین تجاوز آنها برخاک ایران اعتراض نمود ؟ واگر این عمل راجع به آن محل واقع شده باشد اعتراضی بر اشغال چکشلرو آشوراده چه اندازه بیشتر کاری مقرون به صواب بوده است ؟ حتی اگر اعتراف شود که حاکمیت ایران در ناحیه سرو دعوی واهی بیش نبوده است (یا آنکه بارها بوسیله ترکمن های اتک تأیید گردیده است) باز جای تردید و انکار نیست که فتوحات روسیه در حوزة ناوراء بحر خزر بسیاری از دهات ایران را جزو قلمرو دولت روسیه قرار داده است . چراگاههای اتک که در پائین کویه داغ واقع شده است و دهکده های سهنه و چاچاو دوشک و موضع سرخس همه روزگاری جزو سرزمین ایران بود ، اما دیگر حال بدین منوال نیست . در فصل راجع به خراسان نشان داده ام که این رخنه تدریجی هنوز تمام نشده است و ایرانیان بارها بمناسبت تجاوز روسیه به قرار داد مرزی اتک مورخ ۱۸۸۱ اعتراض کرده اند که بموجب آن روسها اراضی ایرانی گل گلاب و گرماب و کلته چنار را جزو خاك خود بشمار آوردند و رفته رفته هم آبهای جبال آن حدود را بطرف خود می برند . این حرکات مختص و ناشی از سیاستی است که شاید موقتاً باتأمین ثمراتی اندک مایه دلخوشی و رضایت نماید ، اما هدف نهائی آن شامل زمینة وسیع تری است که هرچه بیشتر پیشرفت می کند ، اسباب پیشروی بیشتری فراهم می شود .

تفوق در حوزة شمال و شمال غربی - برآستی که جا دارد در این مورد مکتبی نموده وضع متفاوتی را که روسیه در روابط خود فعلاً با ایران دارد نسبت بانچه پیش از جنگ اخیر خویش بالغ بر شصت سال قبل داشته است مقایسه کنیم و به خاطر داشته باشیم که تمام امتیازات بعدی را نیز تحت عنوان صلح و بدون هیچ گونه تیر اندازی و یا فشار سیاسی بدست آورده که نقص و علت آن هرچه بوده است این اشتباه نابخشودنی را هرگز مرتکب نشده است که قدرت خود را فراموش و یا پنهان کند .

در موقع امضای عهدنامه مزبور ابتدا بحر خزر به دریاچه روسی مبدل گردید ، در همان عرصه‌ای که نه کشتی‌های تجارتنی داشت و نه ناوهای جنگی ، در صورتی که فعلا صدها تن ملوانان روسی براسواج آن دریا جولان دارند و بواسطه فقدان هرگونه نیروی دریائی دیگر تسلط او بر سواحل آن خواه از جهت تجارتنی و یا قدرت نظامی محرز است. اصلاحاتی را که در کارکشتی رانی ولگا کرده‌اند متابع نظامی ناحیه غازان و روسیه مرکزی را به قلمروهای آسیائی نزدیک‌تر ساخته است.

شصت سال پیش هنوز کارانقیاد کامل قفقاز ناتمام بود و همشهری‌های شمیل خارکم آزاری در آن حدود نبودند. تفلیس در حال حاضر مرکز نظامی سرزمینی است که نیروی لشکری آن در زمان صلح بالغ بر ۱۰۰۰۰ نفر است و تا ۲۷۰۰۰۰ نفر مسلح می‌تواند بسیج کنند. خط آهنی بین دریای سیاه و بحر خزر دارند و بزودی آنرا با شبکه راه آهن اروپا مربوط خواهند ساخت. هرگونه مخالفتی و هر قسم موانعی از جانب شمال مرتفع و بجای آن وضع ممتاز تفوق سوق‌الجیشی فراهم شده است.

وضع کار در شمال شرقی - هرگاه توجه خود را به جانب خاور معطوف سازیم وضع بسیار مساعدی خواهیم دید که هرچند دیرتر بدست آمده است از لحاظ اعمیت ذره‌ای کمتر نیست. قبل از نبردهای روسیه با ترکمنها و درگیر واری که بیم و وحشت تاخت و تازهای این راهزنان همه جا را فرا گرفته بود بسیار بعید می‌نمود که دولتی اروپائی قدم در شنزارهای قره قرم بگذارد.

روسیه در نواحی شرقی قلمرو همایونی بصورت مدیرانه یعنی در جامه بازرگانی رخنه کرده است. کنسول و نمایندگان کنسولی رفته رفته در بنادر و شهرهای متعدد گماشت ، ابتدا در رشت در عهد سلطنت محمدشاه و سپس در استراباد ، گز ، مشهد و شاهرود و از این حدود هم بتدریج در نقاط شرقی که مرحله نهائی آن بطوری که شرحش گذشت تعیین سرکنسول بسال ۱۸۸۹ در مشهد بود و درهرجا

که نصب نماینده رسمی قرین صلاح نبود نمایندگانی در لباس روحانی و معمولا هم از میان ارانته متولد روسیه و یا افرادی که در کار تجارت بودند استخدام نمود که مقصود و سرام او را انجام بدهند و بدین ترتیب شبکه فعالیت را در سراسر خطه خراسان بسط داد تا این عمال در همه جا هیئت کلان همسایه شمالی را مستقر سازند و برکات و آثار نفوذ او را در اذهان رسوخ دهند.

این وضع و جریان بواسطه جرقه سقوط سمرقند و تسخیر خیوه و انقیاد بخارا در آن حدود و شهرهائی که در ذهن اهالی شرق تا آن زمان جز نام و سنت خاور همواره سر بلند ، چیز دیگری به تصور نیامده بود پکمال رسید و هر یک از این پیروزیها ضربتی نیز بر پیکر بریتانیا بشمار میرفت که از دوره فاجعه کابل و کشتار جو کدولوک در سال ۱۸۴۲ نام و نشانش راه پستی یافته بود .

داستان رقابت بین دو دولت هر روز در بازارها و قهوه‌خانه‌های مشرق زمین که در آنجا وقوف صحیح تری از اوضاع و احوال میسر است تادرجلسات مجلس سبعونان ، مورد گفت و گواست ، سپس نیز جنگ بین روسیه و عثمانی ۸-۱۸۷۷ پیش آمد که نتیجه آن باز فتح روس بود و آن بیشتر از این جهت با اهمیت می‌نمود که طرف مغلوب یعنی عثمانی ، دشمن ایران و بزرگترین دولت اسلامی بود .

فتح ترکمنستان - سرانجام بالاتر از فتوحات دیگر نبرد ۱-۱۸۸۰ ترکمنستان اتفاق افتاد که ضمن آن ژنرال اسکوبلف باین خیال که فتح خود را درخشان تر سازد به کشتار افرادی که مایه بیم و هراس بودند ، ولی در واقع چندان مهیب بشمار نمی‌رفتند فرمان داد و مردم سرز نشین آن سامان برق آسا از هر گوشه‌ای بکشورهای مجاور گریختند. علاوه بر نام و ابهتی که در اثر این پیروزی بدست آمد ، آزادی دسته دسته اسیران ایرانی که از زندانهای خیوه و بخارا به خانه‌های خود بازآمدند آوازه این اقدام ثواب عظیم را در همه جا پراکنده ساخت و درحالی که این عده نجات یافته اثرات زخم و خراش ناشی از زنجیرهای اتک را نشان می‌دادند بلایمت و بیخشنده‌گی طرف فاتح را نیز که آزادی خود را امیدون او بودند همی ستودند. مزایای

نظامی در اثر تصرف و الحاق ترکمنستان از آن پس بواسطه ساختمان خط آهن ماوراء بحر خزر هم تقویت وهم توسعه یافته است که باید اثر آنرا نسبت به ایران و قضیه ایران در ضمن سطورى چند بیاورم.

اثر خط آهن ناحیه ماوراء بحر خزر - اثرات تجارتي خطوط آهن ژنرال انن کف را در خطه خراسان سابقاً بیان کردم و نشان داده ام که با ساختمان این راه آهن روسیه در ایالت شمالی ایران نفوذ فراوان کسب خواهد کرد که اگر با خطوط متقابلی در جنوب از جانب انگلستان تعادل حاصل نشود تردیدی نیست که با وسایل دیگر قابل رقابت نخواهد بود. همچنین باز نموده ام که طی پیشرفت های پی در پی روسیه دست فروشانی از جلو چینونیک^۱ به حرکت در می آیند. این جریان که اولین مرحله آن ظهور عدل های بار است که با علامت تجارتي سسکو بر پشت شتر و قاطر حمل می شود، بعید نیست که از عقب آن بار و بساط پادگان های دائمی فرارسد.

از لحاظ سیاسی، مجاورت خط آهن ماوراء بحر خزر و پایه گذاری دستگاه عظیم اداری روسیه در عشق آباد که از آنجا ارتباط پیوسته و ارسال دسته دسته هدایا باین طرف مرز مقدور خواهد بود رفته رفته خانات مجاور را در ایران دست نشانده و یا نماینده آن دولت خواهد ساخت. نهایت آرزوی حکومت تزاری این است که بعد از درگذشت ناصرالدین و یا هنگامی که پیش آمد آشفتنگی و اختلال، فرصت و مجال بدست دهد، پیشرفت هائی در این حدود نصیب او شود و یا بنا بر درخواست خوانین محلی به عنوان حمایت، قدمی در پیش نهد سپس در واقع این پیشروی مختصر را استوار و بیشتر سازد.

اهمیت سوق الجیشی این خطوط آهن جدید و ارتباط آن با نواحی دریای خزر است که بر نفوذ نظامی او در خراسان افزوده است. جاده قدیمی بندرگز و استراباد و شاهرود که از کتل های مهیب مانند گردنه کزلوک امتداد می یافت

و جاده جلگه اترک از چکشلر که لوماکین و ترگوکاسف در نخستین نبردهای ترکمنستان اختیار کرده بودند، ولی اسکویلف در سال ۱۸۸۰ از این راه دست کشید و جاده پستی تهران - مشهد که راههای ورود به خراسان است تا سال ۱۸۸۱ تنها طرق قابل استفاده لشکریان روس بوده اینک همه عاطل و بلا استفاده مانده و بجای این راهها، جاده نظامی جدیدی ساخته شده است که از عشق آباد تا قوچان و مشهد امتداد خواهد داشت و بدینوسیله لشکریان روس در عرض ده روز از قرارگاهی در روسیه به یکی از شهرهای عمده ایران خواهند رسید و همچنین بوسیله جاده دوشک - مشهد و راه سرخس و مشهد که راجع به هر دو نیز صحبت کشیدن خط آهن آینده در میان است. راه آهن ماوراء بحر خزر قادر است نیروهای ناحیه ماوراء بحر خزر و ترکستان و پادگان سمرقند را با لشکریان سرو و قزل اروات و عشق آباد یک جا متمرکز سازد. با اعتراف به جنبه احتیاطی کار که شاید هم در واقع زاید به نظر آید من دلیلی نمی یابم که سپاه ده هزار نفری روسیه نتواند بدون تیر اندازی و پیکار ویا خونریزی و کشتار در ظرف سه هفته از شروع جنگ تا مقصد مطلوب خویش در خراسان پیش آید.

خلاصه وضع روسیه - بنا بر این جای انکار نیست که وضع نظامی روس در سراسر حدود شمالی ایران از ارس تا تجن مبتنی بر تفوق عظیم است و در هر نقطه از هزار میل سرحد مشترک وی واجد وسایل تهدید و در صورت لزوم آماده بکار بردن نیروی نظامی است. از قرارگاه لشکری خود در تغلیس و ایروان امکان دستیابی آسان بر آذربایجان دارد. تسلط او در دریای خزر به کلامش در پایتخت نفوذ و اثر می بخشد، خط آهن جدیدش در ماوراء بحر خزر که دولت حتی قوی تر از ایران را مایه تهدید تواند بود، کام او را در خراسان روا می سازد.

در حال حاضر یگانه نیروی نظامی معتنابه در ایران فوج قزاق است که فرماندهان روس دارد و در صورت تشنج سیاسی معلوم نیست که جانب روسیه را خواهند گرفت و یا حامی زادگاه خویش خواهند بود. هر موقع که دولت تزاری

خواستار اجرای مقصود و مرام خاصی در تهران است فقط نمایش پادگان‌های روسی که در چند صد میلی تهران اندکافی است که جلسه هیأت وزیران را متزلزل و خود ناصرالدین را به تأمل بیشتر وادار کند.

هنگامی که شاه در سال ۱۸۸۹ به اروپا آمد در واقع همین سیاست مجرا گردید. من یکی از وزیران ایرانی را پرسیدم که چه چیزی او را بیشتر از همه در انگلستان تحت تأثیر قرار داد و چه چیزی هم در اروپا. وی در پاسخ گفت در انگلستان تعداد کثیر افراد صنعتی در شهرهای بزرگ داخلی و در روسیه و فورعده سربازان. همه جا سرباز در جلو نظر ما بود، در امتداد خط آهن در ایستگاهها و در خیابانها. این وزیر ایرانی باین نتیجه رسیده بود که تزار هم سر زمین ماد و هم راز قدرت آنرا که دندان اژدها بود بارث برده و قادر است افراد بی حد و حسابی برای میدان‌های نبرد آماده سازد.

نقشه‌های تجاوز - پس چه نقشه‌هایی بمناسبت این وضع ممتاز و با قدرت دولتی که واجد آن است ممکن است مورد علاقه و آماده اجرا باشد؟ راجع باین نقشه‌های حکومت تزاری نه کتمانی در کار است و نه از حدود و دامنه وسیع آنها بی اطلاع هستیم. دولت روس، ایران را وجودی محضرتلقتی می‌کند و گاهی نیز او را مورد نوازش و تحبیب قرار می‌دهد، ولی مآلاً بی‌چون و چرا طالب بقای وی نیست.

روسیه تجزیه ایران را در آینده به همان نحو و روالی مقدور می‌پندارد که سر نوشت لهستان نشان داده است و از قرار معلوم عزم خویش را هم جزم کرده است که در صورت تجزیه چه قسمت کلان و معتتم ایران را بدست آورد. با جرأت تمام می‌توان اعلام کرد که هیچ سیاستمدار روسی یا افسر ستاد ارتش تزاری قادر به تسلیم گزارشی درباره سیاست خارجی روسیه نسبت به ایران و آینده آن کشور نیست، مگر آنکه وعده و یا اشاره‌ای مربوط به الحاق ایالات آذربایجان، گیلان، مازندران و خراسان یا به عبارت دیگر تمام نواحی شمال ایران از شرق تا غرب

را در شرح خود درج کرده باشد. این جانب شکی ندارم که اقدامات ضروری در صورت پیش آمد جنگ یا اختلال امور و یا حسن تصادف مطلوب همه مورد مذاکره و تصویب قرار گرفته است.

دولت تزاری به ایالت ممتاز آذربایجان چشم‌طمع دوخته است، برای اینکه... ر. ۴ میل مربع اراضی مستعد و حاصلخیز و روستائیان سخت کوش و ستر آن و استعداد نظامی جمعیت این ایالت و کرسی عمده تجارتنی آن تبریز که چون صد هامل با ناحیه ماوراء قفقاز مرز مشترک دارد و از تفلیس مرکز نظامی آن چندان دور نیست با نهایت آسانی در معرض تصرف و بدون اشکال قابل الحاق است.

ناحیه دیگر مجاور ولایت ساحلی گیلان است و حاکم نشین آن شهر رشت بندر عمده تجارتنی بشمار میرود و مشحون از منابع دست نخورده ثروت مانند: چوب، برنج، نی شکر، پنبه و ابریشم میباشد. ولایت دیگری که به جهات مذکور شباهت، ولی از بابت منابع طبیعی خواه نباتی یا معدنی غنی‌تر است سرزمین همجوار مازندران است که گفته‌اند بهترین افراد پیشه‌ور را در ایران دارد و سرشار از ذخایر بکر زیرزمینی است.

بنا بر دلایلی که قبلاً یاد شده است و ناشی از خصایص طبیعی آنجاست که اقلیمی مالاریائی و غیر قابل رسوخ است اگر وسایل دفاعی کافی فراهم باشد می‌توان آنرا از خطر تجاوز مصون داشت. اشکال نگاهداری این ولایات و نیز دشواری تصرف آن حدود را سابقاً با دلیل و برهان بیان کرده‌ام شاید روسها با دست‌اندازی بر مناطق ساحلی دریای خزر بخط بزرگی مرتکب خواهند شد. این نظریه‌ام خواه صحیح و صواب باشد، یا نا صحیح و نا صواب تردیدی ندارم که چیرگی بر این ولایات از اقدامات عمده‌ای است که دستگاههای اداری ساحل رودخانه نوا طرح ریزی کرده‌اند. در صورت تصاحب این حدود، روسها استرآباد را هم در اختیار خواهند داشت و دست آویزی برای دست اندازی بر خراسان فراهم

۱ - Neva رودخانه عظیمی است که به دریای بالتیک می‌ریزد و شهر لنین‌گراد در کنار آن واقع شده است. منظور نویسنده ستاد نیروهای تزاری است. م.

خواهد گردید و هرگاه بطوری که شرح داده‌ام این نقشه‌ها اجرا شود سراسر شمال ایران بدست آنها خواهد افتاد.

برگه‌ای از روزنامه نوو ورسیا^۱ - هنگامی که من طرح نقشه‌هایی را به روسها نسبت می‌دهم که آنها بکلی انکار و ادعا دارند که آنچه می‌گویم ترواش‌سغزی‌آشفته است، بهر حال ممکن است چنین پنداشت که من نسبت به روسها غرضی دارم و حال آنکه حاشاکه من برخلاف حقیقت سخنی به میان آورده باشم. اجازه بدهید قصد و خیال دولت تزاری را درباره خراسان از قول سخنگوی خود ایشان بیان کنم. در اول دسامبر ۱۸۸۸ این مطالب در روزنامه نوو ورسیا انتشار یافته است:

« توجیه ما چنانکه باید و شاید به لزوم انقیاد خراسان که با ناحیه ماوراء بحر خزر ارتباط نزدیک دارد و از جهات اقتصادی و صنعتی باین ایالت متکی است معطوف شده است. در این حدود منطقه نفوذ انحصاری روسیه از میان خراسان جاده مطلوبی به هرات هست و در صورت پیش آمد عملیات جنگی بر علیه هندوستان، خراسان پایگاه خواربار ما جهت اقدامات مقدماتی نسبت به آنجاست، بعلاوه از این جهت نیز اهمیت سرشار دارد که از داخله این ایالت رودخانه‌هایی سرچشمه می‌گیرد که اراضی اخال و اتک ما را سیراب می‌کند و جمع و جور کردن آبهای آنها برای آبادانی و ترقی ایالت جدید ماوراء بحر خزر ما ضروری است^۲ ».

۱ - این نقشه‌ها را دولت روسیه شصت سال پیش هم در سر داشت. سروان مین‌یان که بسال ۱۸۳۰ از آن حدود گذشته نوشته است که: «در مراسم جشنی بگوش خود شنیدم که کنت پاسکویک ویچ اظهار می‌داشت که فقط منتظر فرمان امپراتور است تا قلمرو ایران را پلاک از میان بردارد و آنرا به یک ایالت امپراتوری روسیه مبدل سازد» .
Novoe Vremya - ۲

۳ - تنها سخنگوی برجسته روسی تا آنجا که من میدانم صریحاً این قصد و خیال دولت روسیه را نسبت به خراسان تکذیب نموده است، ژنرال اسکویلف بود که در مصاحبه‌ای با آقای ماروین گفت: « اشتغال کردن خراسان برای ما چه لزومی دارد؟ ما فقط به آذوقه این ایالت احتیاج داریم که در وضع فعلی هم می‌توانیم بدست آوریم. اکنون از تجارت این ایالت با نیژنی نووگورد به ما میرسد که در صورت اشغال از دست خواهیم داد. به نظر من روسیه هیچ وقت خراسان را نخواهد گرفت و گمان می‌کنم سرحد جدید ما دائمی است، اما این اظهار ایشان یا وه‌سوائی می‌نمود، چون اطلاع داریم که وی اطمینان داده بوده است که خط آهن ماوراء بحر خزر نیز از عشق آباد جلوتر نخواهد رفت و مروه هم هرگز بخاک روسیه ملحق نخواهد گردید .

وقتی که بنا باشد رازی فاش شود، باید آنرا به جراید روسیه احاله کرد که می‌توانند با بهترین وجهی از عهده این کار بر آیند «در اینجا ما مراتب زیر را صریحاً توصیه می‌کنیم: ۱- اختیار یا حق نظارت انحصاری در خراسان. ۲- اختصاص دادن خاک آن برای بهره برداری خودمان. ۳- استفاده از این پایگاه نظامی بر علیه امپراتوری هندوستان» .

نوو ورسیا می‌توانسته است این نکته را هم اضافه کند که هر سر بازی نیک میداند که به چه دلیل روسیه باچشمان آزمند نگران آینده خراسان است، چون خط آهن ماوراء بحر خزر که از لحاظ نظامی به نفسه ارزشی ندارد با ۳۰۰ میل جناح کوهستانی از ناحیه این ایالت مرزی ایران مورد تهدید می‌باشد و معلوم است که اگر ارتفاعات مقابل در دست دشمن باشد این خط آهن در چندین نقطه در معرض خطر خواهد بود. در این که روسیه راه آهن مزبور را با وجود همه این خطرات ساخته است، حاکی از این است که از جانب خراسان ایران احساس مصونیت می‌کند و هیچ گونه اعتنا و نگرانی به اقدام خصومت آمیز از ناحیه ایران ندارد. ایران هم از این طرز خیال همسایه شمالی غافل نیست، بلکه نیک متوجه آن است، ولی ناگزیر راه چشم پوشی اختیار کرده است، زیرا که این از رازهای آشکار دیپلماسی نیست که در سال ۱۸۸۳ یا همان اوایل در یکی از دفعاتی که روسیه رویه تهدید و فشار پیش گرفته بود و ایران در تنگنای گرفتاری قرار داشت قراردادی محرمانه (که متن آن هنوز فاش نشده است*) بین ایران و روسیه بامضاء رسید که بر طبق آن و تحت شرایطی به نیروی روس اجازه وزود په خراسان داده شده بود.

۵ - متن این قرار داد در جلد سوم مجموعه معاهدات ایران تألیف مترجم این کتاب نخستین بار طبع و انتشار یافته است.

۱ - آقای پنیامین که در آن وقت وزیر مختار امریکا در تهران بود در کتاب خود «ایران و ایرانیان» می‌نویسد که «در همان موقع (۱۸۸۳) روسیه شاه را تحریک کرده بود که عهدنامه‌ای تهاجمی و دفاعی با او امضاء کند و ایران موافقت کرده بود که در صورت پیش آمد جنگ با روسیه بر ضد انگلستان همکاری کند. وقتی این موضوع برملا شد، انگلستان بی‌درنگ اعلام داشت وجود چنین قراردادی از محالات است و روسیه وانمود کرد که هنوز موقع فاش کردن مقاصد او فرا نرسیده است، ولی من اطمینان کامل دارم که چنین معاهده‌ای مطرح شده بود، اما جای نهایت تردید است که بامضاء رسیده باشد» آقای پنیامین بی‌جهت شک فرموده‌اند: چون قراردادها امضا شده بوده است.

هر کس خواه حضرت شهرداری یا افراد عام گمان کند که قدم نظامیان روسیه به خطه خراسان باز شود روزی از آنجا باز خواهند گشت لابد از چگونگی کار آنها پاك بی اطلاع است و به کیفیت تاریخ سازی آن دولت در آسیای مرکزی آشنا نیست و حتی این نکته نیز ارزشی ندارد که آن دولت اطمینان کافی به انگلستان یا دولت دیگری درباره تمامیت ارضی ایران داده باشد. مگر وقتی که خبیه تصرف و سرو به روسیه ملحق شد، ضمانت نامه آزادی آنها را کسی دیده است؟

خدمات روسیه نسبت به ایران - از لحاظ رعایت انصاف نسبت به روسیه جا دارد خاطر نشان کنم که آن دولت با دلیل و برهان لاف میزند که بخصوص در خطه خراسان واقعاً به ایران خدمت کرده است - که لابد در ازای آن انتظار نتایجی هم دارد. بطوری که اشاره نمودم روسیه چندین هزار نفر اسیران ایرانی را که در خبیه و گوئوک تپه و مرو گرفتار بودند آزاد نموده و آنها را بی اجر و رایگان به خانه های خویش بازگردانیده است و با مطیع ساختن طوایف ترکمن شمال خراسان و جلوگیری از تاخت و تاز و غارتگری همیشگی ایشان، ایرانیان را آسوده و کشت و کار را برایشان مقدور ساخته است و با تصرف و اعمال قدرت در اداره امور ناحیه ماوراء بحر خزر از ابهت و اقتدار خوانین مرز نشین خراسان کاسته و به حکومت مرکزی در تهران امکان داده است که بار دیگر سلطه و نفوذ خود را در آن منطقه مستقر سازد. این خدمات انکار پذیر نیست و حتی خود خواه ترین افراد نیز از تصدیق آن ناگزیرند، اما در این که چنین خدماتی با وحق و اجازه دهد که بر بهترین ایالت ایران دست اندازی کند، قضاوتش را به اهل بینش و وجدان واگذار می کنم. هر گاه اصول اخلاقی در مناسبات بین المللی تا این حد انحطاط یافته باشد آن وقت ناصرالدین شاه حق دارد گله تاریخی را که در واقعه تراوا گفته شده بود تکرار کند: « حتی از ارمنان یونانی ها نیز بیم داریم ».

تأیید رسمی - پس این بوده است داستان نقشه های حکومت تزاری راجع به آذربایجان و گیلان و مازندران و خراسان، ولی باز اجازه بدهید که خود را

با اظهار این نکته تبرئه کنم که در بیان این مطالب فقط به نوشته های روزنامه ها و یا اشاره و اعتراف های محرمانه متکی نبوده ام. با علم کامل درباره آنچه به رشته تحریر درآورده ام حقیقت را آشکار نموده ام و اگر فردی از مردم روسیه سخنانم را مشکوک تلقی کند باید پیشنهاد کنم به نقشه سری سال ۱۸۸۵ ژنرال کوروپاتکین درباره لشکر کشی به هندوستان که از قرار معلوم برنامه بعدی پیشروی روسیه در جهت آسیای مرکزی بوده است عطف توجه نماید و سخت تعجب خواهم کرد که الحاق آذربایجان و گیلان و مازندران و خراسان را در آنجا ملاحظه نکند و دریابد که آن کار، نخستین هدف سیاسی دولت تزاری بوده، بخصوص خراسان که مقدمه تصرف هرات محسوب می گردد. جا دارد که از حضرت شهرداری (ناصرالدین شاه) استفسار شود که وی چند بار به تهدید سیاستمداران روسی در تهران دچار وبه او اخطار شده بود که اگر در اجرای امیال رژیم تزاری رفتار مساعد عاجلی اختیار نکند این و یا آن ایالت را قهراً خواهند گرفت.

چشم داشتی بر خلیج فارس - اشتباهی حکومت تزاری در کار جهانگیری فقط به همان سامان و نواحی محدود نمی شود و چون بحد کافی از دست اندازی بر نمی از تمام غنایم ایران در شمال خشنود نیست، نظری هم به جانب جنوب دارد و آرزومند یافتن راهی به خلیج فارس و اقیانوس هند است. جنب و جوش - هائی را که سابقاً در امتداد مرزهای جنوبی و شرقی خراسان تصویر نمودم و فعالیت نمایندگان آن در خارج از حریم مشروع نفوذش در شمال ایران و آزمایش هائی که بر سبیل امتحان در پیشرفت بجانب سیستان نموده است در واقع توجیهی جز این ندارد که در صدد است پایه قدرت بریتانیا را در جنوب ایران سست و در کار دریا های جنوبی اعمال نفوذ کند و پایگاهی برای عملیات بحری خویش فراهم سازد.

این منظور هم به یکی از دو طریق قابل حصول است یا باید روس با عثمانی گلاویز شود و بغداد را تصرف کند و یا از راه ایران خود را به خلیج فارس برساند. از این دوشق، دومی بیشتر مایه امیدواری است و خطر کمتری دارد و جذبه هائی

از این جانب در کار هست که پیوسته و بصورت غیر قابل مقاومتی موجب جلب توجه روسهاست. اگر در این مورد هم بعضی‌ها خیال کنند که من با نسبت دادن خیالاتی به روسیه غرض بد نمودن او را دارم و گفتارم با آنچه او بدولت ما اطمینان داده است منافات دارد، بهتر آن است که این افراد آزرده خاطر از وزارت خارجه درس-پترزبورگ تحقیق نمایند که آیا در موقع طرح کردن نقشه کوروپاتکین عهدنامه محرمانه او نیز با پادشاه ایران امضا و یا مذاکره نشده بود که بعد از پیشروی نیروی روس در خراسان* قرار بود بندرعباس به روسیه واگذار شود و آیا امتیاز اخیر خط آهن که نمایندگان روسیه جهت بدست آوردن آن در تهران تلاش داشتند متضمن شرط دست یابی بر مخرجی بحری در چاه بهار بر ساحل بلوچستان ایران نبوده است.

تا کتیک آنها - بمناسبت وضع ممتاز مستحکمی که روسیه در ایران دارد، با وجود امکان سهل و آسان اجرای مقاصد او که (هرگاه امکانات بوجه متناسبی سنجیده شود) روی هم رفته نقشه‌های بی حد و حساب و دور از تناسبی نیست، چنین می‌نماید که در آن مملکت بدون ضرورت بواسطه طرز کاری که ناشی از تضاد کامل با ساده لوحی عمومی ومدارا در رفتار نسبت باهالی مشرق‌زمین است از اهمیت آن می‌کاهند، شاید فرض و قرار آن است که ملائمت و مدارا باید فقط بعد از دست اندازی و تسخیر معمول و در ابتدای امر خشونت و زور مجرا شود.

نمایندگان و مأموران در ایران لحن کلام دیکتاری دارند که هر چند ترس و هیبت تولید می‌کند، ولی وسیله دلجوئی نیست. شگفت انگیز آن است که وزیر مختار روسیه در تهران بارها از رفتار گستاخانه خویشتن سبب وهن بزرگی شده است. در سابق خاطر نشان ساختم که تقریباً دو سال پیش تقاری سیاسی در موقع استقرار سرکنسول روسیه در مشهد اتفاق افتاد. در آن قضیه مأمور مورد نظرتعیین

۵ - در مخفی‌نامه روس و ایران که تزار و ناصرالدین شاه امضا کرده بودند حق عبور نیروی روسیه از خاک ایران مندرج نیست ظاهراً چون نویسنده از این بابت سخت نگرانی داشته این مطلب را در میان گذاشته است. (رجوع شود به عهدنامه تاریخی ایران تألیف مترجم).

و انتصابش هم در روزنامه رسمی دولت روس اعلام شده بود قبل از اینکه پادشاه از جریان کار آگاه و یا درخواست روانانه از دولت ایران شده باشد. چون چنانکه طبیعی و بسیار برازنده بود صدور اجازه چندصباحی بتأخیر افتاد نظریه واقعی آنها نسبت به ایران بصورت مقاله هشدار خشم آمیزی در روزنامه نو ورمیا انعکاس یافت: « چنین امتناعی در تاریخ دیپلماسی روسیه سابقه ندارد آن هم از ناحیه دولت ایران که سربازانش پابرنه و افرادش بینوا و دستگاههای سیاسی آن از هم پاشیده است ».

چندی پیش از ورود من به مشهد شاهزاده والی بنا بر پافشاری کنسول روسیه سیدی را از مشهد بیرون کرد، ولی هنوز دیری از اخراج او نگذشته بود که مجتهدین والی را ترغیب کردند که محرمانه دستور بازگشت وی را صادر کنند. به عقیده من با رفتار تحریک آمیزی که نمایندگان حکومت تزاری پیوسته در ایران نشان می‌دهند و غالباً هم مشت آنها باز می‌شود، به منافع آن دولت لطمه میرسد مانند قضیه تحریکات عمال آنها جهت برانگیختن ترکمن‌های یموت علیه حکومت ایران که خود رفتار حیرت آوری نسبت بطرف متعاهد و متحد است و یا ارتباط محرمانه با ایوب خان در سال ۱۸۸۵ در موقعی که به عنوان زندانی در تهران بود و ایشان او را تشویق به فرار می‌کردند و برای انجام منظور کمک مالی نمودند تا سبب اختلافی بین ایران و انگلیس فراهم شده باشد. ممکن است روسها نسبت به ایرانیان نظر مطلوبی نداشته باشند و عقیده آنها صائب باشد، اما در برابر نظر و اغراض خود پاك بی‌باکند، چنانکه با کم و زیاد کردن ارقام و اعداد که تنها از عهده جراید آنها ساخته است روزنامه نو ورمیا شرح ذیل را انتشار داده:

« ملکه انگلستان اخیراً بودجه نمایندگی خود را در ایران به ۲۵۰۰۰ لیره (که در واقع ۵۰۰۰ لیره است) ترقی داده است. اگر سر دروموندولف (وزیر مختار انگلیس در تهران. م.) با ۱۰۰۰۰ لیره اعتبار، کارون را می‌گیرد حال که میلیونها لیره در اختیار دارد چه پیروزیهای درخشانی که نصیبش نخواهد گردید . »

عقیده سابق ایرانیان - این موضوع خالی از تفریح نیست که وضع کنونی روسیه را در ایران و زمینه مساعد سیاسی که برای پیشرفت بی‌باکانه مقاصد ایشان فراهم است با منزلت و وضعی که ابتدا در دویست سال پیش در سرزمین ایران داشته‌اند قیاس کنیم. داستان نمایندگان مسکوی را در زمان پادشاهی شاه عباس ثانی و تأثیر نامطلوبی که رفتار خشونت بار دور از آداب آنها در نزد ایرانیان مشکل-پسند داشته و اعتراض همگان را برانگیخته بود، شرح دادم. شاردن در مورد تاجگذاری شاه سلیمان ثانی در سال ۱۶۷۷ می‌نویسد: «ایرانیان به افراد وارد از مسکوچندان اعتنا نداشتند و در میان تمام عیسویان آنها را تنگ نظر ویی نام می‌پنداشتند و از روی شوخ طبعی ایشان را اوزبک خطاب می‌کردند که دال بر بی‌اعتنائی نسبت به آنها بود، زیرا که اوزبک در مشرق زمین معنی قرین اعتبار ندارد.»

اکنون همان افراد مسکوی بر این اوزبکها سروری دارند و راجع به قتلان قدر و اعتبار آنها نیز معلوم نیست، ایرانیان زمان ما چه اندازه با ایشان تفاوت داشته‌اند، ولی این نکته روشن است که لااقل زودتر از اهل ایران در راه حفظ آزادی خود با فاتحان آینده خویش مبارزه کرده‌اند.

رویه روسیه در قبال اصلاحات داخلی - از لحاظ شخصی درحالی که از اظهار نظر قطعی در زمینه سیاست خارجی که شاید عین صلاح باشد و یا بواسطه معاذیری صرف نظر کرده‌ام، خود داری می‌نمایم و در ضمن آنکه اعتراف می‌کنم که دولت روسیه در پیروی سیاستی که بیشتر در خور مصالح او باشد نیک مختار است باز از ابراز این نظر احتراز نتوانم کرد که رویه او راجع به اصلاحات داخلی ایران جداً مورد اتهام می‌باشد و آن دولت به آسانی قادر به رفع این ملامت نیست که در قبال هرگونه پیشنهاد و اقدام اصلاحی در کار این سرزمین عقب مانده و گرفتار ایستادگی و مقاومت نموده است. می‌توان بدرستی اظهار نظر کرد که در نفوذ تمدن غرب و توسعه راهها و کشیدن خط آهن و درهم شکستن سنت‌های یهوده قدیم

چه پیشرفت و تسریعی نصیب می‌شده است، اگر روسیه نفوذ قاطع و مساعی خودش را در این خصوص بکار می‌برده است و - این یکی خود اتهامی بس عظیم است - باید گفت که هیچ طرح و کاری در جهت تقویت ایران و بسط بیطرفانه ثروت آن به میان نیامده است که از طرف حکومت تزار با مخالفت و مقاومت بسیار مواجه نشده باشد. این موضوع شایان توجه است که اولین امتیاز کمپانی رویتر بسال ۱۸۷۲ از آن جهت محکوم به فنا شد که روسها در حین سفر همایونی به اروپا که سال بعد اتفاق افتاد از این بابت به او در سن پترزبورگ ترشروئی نمودند.

وقتی که دسته‌ای از مأموران اتریشی برای ترتیب دادن سرویس پستی ایران در سال ۱۸۷۴ وارد شدند روسیه همه قسم موانع در کار ایشان پیش آورد و هنگامی که با وجود مخالفت آنها سیستم فعلی پستی در ایران برقرار شد باز روسیه بسیار کوشید که از عضویت ایران در قرار داد بین‌المللی پستی جلوگیری کند. کشتی رانی در کارون که شاه چند بار امتیاز آنرا اعطا کرده است در اثر تاکتیک‌های مزاحم وزیر مختار روس در تهران به تأخیر افتاد و همینکه سرانجام فرمان این امتیاز صادر گشت در روسیه فریاد انزجار برآمد و طریقه فرانسوی پاداش - جوئی را پیش آوردند و آن قدر جار و جنجال دوام یافت تا امتیازات کلان‌تری برای رفع آزرده‌گی روس اعطا گردید و قدر مسلم این است که مصالح و یاسناف واقعی ایران حتی ذره‌ای در محاسبه‌های خود خواهانه ایشان منظور نمی‌گردیده است.

در مورد تأسیس بانک شاهنشاهی ایران در سال ۱۸۸۹ هیچ‌گونه معاضدتی از ناحیه آنها بعمل نیامد! بلکه بر عکس پیوسته کارشکنی آن دولت مشهود بود. داستان طرح‌های پی‌درپی و متعدد خط آهن که وزیر مختار روسیه

۱ - مواد این قرارداد محرمانه که در بهار ۱۸۸۹ انعقاد یافته است هیچ‌وقت فاش نشده است، ولی گفته‌اند که شامل امتیازات ذیل بوده تا قدر و مقام جریحه دار روسیه را التیامی باشد:
الف - آزادی کشتی رانی در مرداب انزلی و رودخانه هائی که به دریای خزر می‌ریزد (فقط سفیدرود قابل کشتی رانی است). ب - ساختمان لنگرگاه و انبارها. ج - ساختن جاده از پریازار به تهران. د - ساختمان جاده عشق آباد به قوچان. ه - متع پنج ساله ساختمان راه آهن. (دوماده اخیر در حال عملی و انجام شده است).

بنا بر دستور با آن مخالفت نموده و ناچار کار بجائی نرسیده است جای معتنا بهی ازستون آگهی های ترحیم و درگذشت را در روزنامه تایمز خواهد گرفت. قبل از شرح منع و مخالفت روسیه را درباره ایجاد و توسعه خط آهن ایران بیان داشتیم و در این کار دویار سد ممانعت پیش کشیدند یکی با قرار دادی بمدت پنج سال و سپس تا ده سال که وزیر مختار روسیه آنرا تحمیل و تسجیل کرد که در ظرف این مدت بدون اجازه تزار امکان ساختن خط آهن در ایران نباشد، همان ورقه و مدرکی که به نظر من فقط بمنظور ممانعت و کار شکنی بوده است.

در اینجا قدم فراتر نهاده با علم باینکه میدانم چه می گویم تکرار می کنم که طی بیست سال اخیر هیچ طرح و پیشنهادی برای اصلاح اقتصادی و مادی ایران بمیان نیامده است که روسیه با آن مخالفت نموده باشد و یا در اثر سر سختی دولت تزاری از بین نرفته باشد.

در ۱۰ سال پیش وصیت نامه مردود پطرکبیر با آنکه اصل و ریشه آن درست روشن نیست و بطور تام و تمام همواره محور سیاست آسیائی هموطنان او بوده متضمن عبارات ذیل است: « در کار شکنی امور مربوط به ایران تسریع نمائید، به خلیج فارس راه یابید، تجارت قدیمی حوزه شرق نزدیک و مدیترانه را احیا کنید، بسوی هند که انبار گنج های جهان است پیش بتازید.»

درباره سیاست مربوط به ایران تعریفی و دستوری بهتر از این امکان نداشته است. علاقه واقعی حکومت تزاری رهائی و نجات ایران نیست، بلکه باید زنجیر انقیاد هر چه سخت تر برگردنش جای گزین و استوار شود، نه آنکه ایران همدستی نافع باشد، بلکه باید راه انحطاط و انقراض ببیماید. اگر با این چند کلمه تهمت نا سزا نسبت به تمامیت ارضی ایران از جانب روسیه روا داشته باشم کاملاً در قدرت و اختیار اوست که با سیاستی قرین بلند نظری در آینده، این اتهام مرا بی اساس نشان بدهد.

وسعت طلبی ارضی دلیل ندارد - بعلاوه با روسیه هیچ گونه همفکری

بمناسبت حرص و آز وسعت خواهی ارضی او در جانب شمال که به ضرر ایران باشد ندارم. این سختم نه انگیزه غرض دارد و نه ناشی از حس حسادت ملی است، زیرا که اعتقاد راسخم این است که انگلستان نه میل تصاحب این اراضی را دارد و نه باید داشته باشد و نه هرگز چنین قصدی را خواهد داشت و در صدد هم نیستم که خود را نگران گرفتاری روسیه در امور مشرق زمین سازم.

در کتاب دیگر خرد* اعتراف نمودم و آن اعتراف را در اینجا تکرار می کنم که روسیه در حرفه و کار فتوحات خود در آسیای مرکزی با آنکه غالباً راه و رسم ناهنجار و ناصوابی بکار برده، باز فرجامی نیکو و قرین توفیق یافته است که سزاوار است او را در کار اشاعه تمدن و تبدیل هرج و مرج به امن و امان ستایش کنیم، هر چند که آن تمدن چندان هم پا کیزه و برجسته نباشد. من خواستار موفقیت او در حوزه ماواء بحر خزر و ترکستان بوده ام و در برانداختن فرمانروائی وی در آن حدود حرکت و اقدامی نخواهم نمود (! م). اما سختم درباره ایران از مقوله دیگر است و برعکس عذر و مدافعه ای را که در ایجاب گسترش نفوذ روسیه در سایر نقاط آسیای مرکزی بمیان کشیده ام که آن دولت مدعی است فقط منظور دفاعی داشته است، بهیچ عنوان درباره ایران صادق نمی شمارم.

احدی ادعا ندارد که ایرانیان خراسان مانند ترکمنها افرادی راهزن و قانون شکن اند، و یا برای همسایگان خویش خطری در پیش می آورند و یا مایه ننگ و عار جامعه بشری بشمار میروند. هیچ گونه فقدان امنیتی نسبت بجان و مال، در خراسان یا آذربایجان برقراری قدرت خود سرانه ای را برای سرکوب عناصری بی بند و بار ایجاب نمی کند و هیچ نوع نقب های خالی خرافات یا غرض موجب آن نمی شود که فلان سرباز اروپائی در پر کردن آن ها دست دراز کند. برعکس ایرانیان بسیار محبوب تر و بی آزارتر از آنند که خطری برای دیگران ایجاد کنند و در بسا موارد تعالی تمدن ایشان بمراتب از آن خود روسها بیشتر است.

* کتاب ورس و انگلیس در آسیای مرکزی. م.

ایرانیان که مردمی نیک و ممتازند و در سرزمینی که از روزگاران بسیار دراز فرمانروا بوده و زبان و دین و عادات و شخصیت مخصوص بخود داشته‌اند، دلیلی ندارد استقلال خویش را از دست بدهند و به فرمان دولتی بیگانه گردن نهند. راست است که حکومت ایران به جهات بسیاری ناپسند است، ولی هیچ محرز نیست که از این بابت وضع روسها بصورت بی حد و قیاسی از حکومت آنها برتر و قادر باشد که با موجبات قدر و احترام این قومی که تاریخ قدیم و قرین سرافرازی دارند و واجد مبانی اصلی زندگی ملی‌اند (هرچند که فکر دفاع از مبانی ملیت منقود باشد) برابری نماید. تفوق نفوذ او در حدود شمالی ایران و نواحی مجاور آن حق و امتیازی است که روسیه طبعاً داراست و هیچ آدم با انصافی در صدد انکار آن نخواهد افتاد، ولی نفوذ باتصاحب فرق دارد و درحالی که شق اولی معقول است دومی هم سبب لطمه و آسیب است و هم نابخشودنی است.

نقشه هائی راجع به خلیج فارس - نظریاتی که اظهار کرده‌ام راجع به نقشه‌های روسیه درباره خلیج فارس دوچندان وارد است. در این مورد هرانگلیسی نه فقط از لحاظ مصالح ایران اعتراض خواهد کرد، بلکه هر حکومتی در انگلستان مکلف خواهد بود که از لحاظ منافع انگلیس نیز اعتراض کند و هیچ گونه دلیل و برهان حتی قوی‌ترین فرد سفسطه پرداز قادر نیست که چنین پیش‌آمدی را موجه نماید. صیانت هند که عالیترین وظیفه بریتانیاست و صلح انگلیسی که اکنون در دریا‌های جنوبی بواسطه نظارت قرین اعتدال او حکمفرماست و فداکاری هائی که انگلستان برای احراز این مقصود تحمل نموده است و فقدان هرگونه منافع روس در امتداد هزاران میل سواحل خلیج و قابلیت کامل ایران به حفظ مصالح خود در این حدود دلایل مستحکمی علیه چنین قصد و خیال تعرض است که فقط علی‌رغم اخلاق و وجدان بین‌المللی و بر خلاف عقیده متمدین و بروز تردید نا پذیر جنگ با کشورها که از یک قطب تا قطب دیگر را دربر خواهد گرفت چنین غرض و خیالی امکان وقوع دارد.

ناتوانی ایران - انتقادی که در اینجا نسبت به سیاست روسیه روا داشته‌ام اختصاص به عقیده انگلیسی‌ها ندارد، بلکه عده کثیری از خود ایرانیان نیز همین عقیده را دارند و از آن طرفداری می‌کنند. فطانت سیاسی از مواهبی است که ذات ایرانی بمیزان سرشاری از آن برخوردار است و بعید نیست که نظر سیاسی صائبی از ناحیه افرادی که نسبتاً در مدارج پائین اجتماعی‌اند تراوش نماید. ایرانیان از شهریار تا فرد عادی از قصد و خیال و سبک کار همسایه شمالی کم و بیش آگاهند و در او نشانه قهرمانی که حامی اقوام بیچاره باشد سراغ ندارند، بلکه سرغ آزادی خود را در معرض خطر قفس اقتدار او می‌پندارند و در صورت ضرورت تمام‌علاقه و همفکری باطنی آنها درست در جانب طرف دیگر خواهد بود، ولی ضمناً نیز ایشان ناتوانی بارزی دارند و باین موضوع هم نیک واقفند و درحالی که چنین وقوف و هشجاری در میان افرادی که جریزه کافی داشته باشند منشأ رستاخیز ملی و جهد دلیرانه در تحصیل رستگاری خواهد شد، در نزد ایرانیان برعکس مایه دلسردی و ترس می‌شود و در حالت بیچارگی وقوع فاجعه‌ای را انتظار خواهند کشید که پیش خود اطمینان یافته‌اند که چاره پذیر نیست. ایشان از روسیه بیم و باین موضوع هم اعتراف دارند. اعتماد به خویش در میان ایشان منوط به اندازه کم و بیش این بیم و نگرانی است و هیچ بحرانی هنوز در تاریخ پیش نیامده است که این نیروی روحی آنها را به اثرات و برکتی آزادی بخش مبدل سازد.

علاقه انگلیس در کار ایران - بنا بر آنچه بیان کرده‌ام شاید عیان شده باشد که دولت تزاری در ایران سیاستی خصمانه و هدف تجاوز دارد، اینک امید است بتوانم نشان بدهم که سیاست انگلیس وضعی درست معکوس دارد و همواره نیز همین وضع را خواهد داشت. فقط سی و پنج سال از زمانه‌ای می‌گذرد که کشور ما با شاه فعلی در جنگ بود و آن پیش‌آمد بطوری فراموش شده است که شاید نهم مردم انگلیس این دوره ما از وقوع آن بی‌اطلاع باشند. استقبال درخشانی که دویار از شهریار کنونی در انگلستان شده است و شرح و بسط وافی که جراید ما این روزها راجع به ایران دارند و با مراقبت سرشاری که به دیپلماسی ما در آن کشور در

انگلستان توجه می‌شود و سیر و سفر سرمایه‌داران و تجار ما در سواحل جنوبی آن سرزمین شواهدی از علاقه جدید و یا در واقع تجدید علاقه نسبت به ترقی و آبادانی آن مملکت و عنایت باین معنی است که هستی هر دو کشور ما نیک به هم پیوسته است. هیچ کاری ناروا تر از این نیست که علاقه انگلستان را بجای تفکر درباره این سر زمین و اهالی جالب توجه آن از نظر انزوا و کناره جوئی (که یک مغالطه بی‌خردانه متعلق به مکتب فکری جامد است) بنگریم.

نفع تجارتنی - امیدوارم بنا بر اطلاعات و استدلالی که در دو مجلد این کتاب مندرج است اهمیت ایران از لحاظ انگلستان باندازه کافی روشن شده باشد. ارقام و محاسبه‌هایی که در باب تجارت و بخصوص تجارت ایران و انگلستان ذکر کرده‌ام و تجزیه و تحلیل منابع طبیعی ایران و نوع و اسکان نقشه‌های نا تمامی که برای اصلاح و بهبود وضع داخلی آنجا هست و زمینه مساعدی که برای سرمایه‌گذاری فراهم آمده است همه از نظر عملی و فکر و غریزه تجارت پیشگی افراد انگلیسی جالب توجه و مطلوب است.

با رقابت‌های شدید تجارتنی که طوفان‌وار این روزها در سراسر جهان دیده می‌شود، از دست دادن هر بازار، شکستی غیرقابل جبران و پیدا کردن بازار جدید افزایش تازه‌ای بر نیروی ملی است. بی‌اعتنائی در کار ایران یعنی از دست دادن تجارتی که هم اکنون مایه ارتزاق هزاران نفر از هموطنان ما و افراد هندی است و توجه دوستانه در کار ایران نتیجه‌اش تهیه کار بیشتر برای کشتی‌ها و کارگران و دستگاه‌های بافندگی انگلستان است.

از لحاظ امپراتوری - اما مایه تأسفم خواهد شد که نمایش اهمیت ایران را فقط به جنبه‌های تجارتی آن محدود کرده باشیم. اگر موقع طبیعی این کشور که با افغانستان صدها میل سرز مشترک دارد و تا سرحد غربی امپراتوری هند امتداد می‌یابد برای اثبات اهمیت سرشار سیاسی آن در نظر مردم انگلستان کافی ننماید لاقلاً با شرحی که درباره سیاست روسیه و تاکتیک‌های آن دولت در ایران بیان کرده‌ام این اهمیت عظیم مشهود افتاده است.

اگر روسیه به مشهد چشم دارد، از آن جهت است که راه پیشروی او به هرات است و اگر بر سیستان با دیده غبطه می‌نگرد، برای این است که وسیله دسترسی به بلوچستان می‌شود و اگر بر سراسر نواحی شمال ایران نظر دوخته است از این روست که منابعی را برای او فراهم سازد که متصرفاتش در آسیای مرکزی به نحو تأسف آوری فاقد است و آن دولت را از جهات نظامی و قدرت تهاجم بمراتب بیشتر از حالا مهیب خواهد نمود. اگر خلیج فارس در مد نظر اوست برای آن است که بندر ولنگر گاه دریا‌های جنوب را در دسترس او خواهد گذاشت. اینها نکته‌های بس مهمی است که به نظر من هیچ فرد عاقلی راجع به آن تردید نخواهد داشت. شکی هم ندارم که این انتساب قصد و خیال‌ها با آنکه دور و دراز و قرین بلند پروازی است بی سبب و دلیل نیست.

تاریخ پیشرفت روسیه در آسیای مرکزی به او آموخته است که برای آنکه آنچه مطلوب است نصیب شود باید چند برابر طلب کند و برای اینکه کامیاب شود باید راه تجاوز بپیماید و هیچ گونه اعتنائی هم به مبانی اساسی و اصول اخلاقی بین‌المللی ننماید، ولی ما در انگلستان نباید کار جهان را از دیدگاه یک فرد روسی بنگریم، بلکه باید آنرا از نظر یک مرد انگلیسی مورد توجه قرار دهیم، مگر آنکه حاضر باشیم ایران دچار سرنوشت خیره و بخارا شود و آنرا در چنگ دولتی بگذاریم که منافع آن در آسیای مرکزی اگر هم فعلاً چیزی مشهود نباشد در آینده با مصالح ما تصادم خواهد یافت همان مایه خطری که بس بزرگ است. پس بر انگلیسی‌ها فرض است که آماده و هشیار باشند و حفظ تمامیت ارضی ایران را تا سرحد امکان اصل استوار و رسم و شعار امپراتوری خویش قرار دهند.

تاریخ روابط ایران و انگلستان - این اصل را دولت انگلیس به تناوب که گاهی زود و سریع و گاهی قرین تأخیر و در مواردی سخت جدی و زمانی هم توأم با کم اعتنائی که طی قرن حاضر غالباً شق ثانی بوده، شناخته است. از دوره سر. جان ملکم که نخستین بار در سال ۱۸۰۰ قدم بخاک ایران نهاد تا کنون قضیه

ایران گاهی نصب‌العین زبامداران انگلستان شده و گاهی نیز از نظر افتاده است تا امروز که وضع و منزلت شاسخی در نزد ما دارد - هرچند که اطلاع درستی راجع به ایران نداشته ایم - روزگاری در راه آن ولخرجی‌های بی حد و حساب کرده ایم و زمانی از کمترین خرج و کمک دریغ ورزیده ایم. افکار عمومی در این کشور و هندوستان درباره سیاست ایران گاهی قرین هیجان شدید بوده و گاهی نیز در حال انجماد کامل. ما با ایران عهد نامه‌ها بسته ایم و تعهدات سنگین تهاجمی و دفاعی برعهده گرفته ایم، اما وقتی که نوبت ایفای به عهد فرا آمد از زیر بار مسؤولیت گریخته ایم و بدین وسیله از روابطی که خود بانی آن بوده ایم راه فرار جستیم. ما شهریاران واحدی را هم نازکشیده ایم و هم دست جنگ و ستیز برضد آنها دراز کرده ایم هم لشکریان ایران را آماده و تیمار نموده ایم و هم تارو مار کرده ایم، هم مردمش را مورد نوازش قرار داده ایم و هم گاهی ایشان را هیچ گونه وقعی ننهادیم. سیاست ما نسبت به ایران خواه در سوقی که عهد و علاقه ما سرشار بوده و خواه هنگامی که اعتنائی به آن نداشتیم همواره اغراق آمیز بوده است. در ابتدای این قرن وقتی که لرذولزی باب مذاکرات را با دربار ایران گشود نظریات مبالغه آمیز راجع به خطر تهاجم افغان نسبت به هندوستان اتخاذ نمودیم و باز بی اندازه خطرانی رابه استقرار فرانسویها در تهران نسبت دادیم، اما وقتی که ابر خطر افغانی را باد برد و حباب تهدید فرانسه درهم شکست تصور کرده بودیم که با تعلیم و مشق دادن سربازان ایران و نثار رویه خواهیم توانست اورا با خود برضد هر دشمنی همدست سازیم - چه توقع گزافی!

درسالهای ۱۸۳۳ و ۱۸۳۷ و ۱۸۵۶ عقیده افراطی درباره خطرات احتمالی جنب و جوش ایران علیه هرات در سر پروراندیم و باین مناسبت و قصد پرهیز از اجرای آمال ایشان جنگ اول افغان را براه انداختیم. سرحد مبالغه آمیز طولانی دیگری فرارسید و دوره‌های بعدی نیز از این قبیل اهمال و توهمات بی دلیل خالی

نبوده است. راجع به سیاست قرن حاضر انگلستان در باره ایران این گفتار قدما نیک وارد است که هیچ گاه سابقاً تا این پایه ناقص و بی قواره نبوده است.

وقایع سیاسی سه ربع اول این قرن تا سال ۱۸۷۵ را قلم توانای رالینسن بوجه ممتازی تشریح کرده است و هر کس که علاقه مند بی بردن به آثار و اثرات مراحل مختلف بی‌علاقگی تام و یاشور و هیجان تمام آن باشد می‌تواند به اوراق کتاب وی مراجعه نماید. ده سال متعاقب آن نیز کم و بیش حاکی از وضع و حال زمان پیش بود، چرا که در دوره آن دو برادر یعنی سر. تایلر و سر. رانلد تاسون که هردو در تهران زیاد مانده بودند و تابع وضع محیط و فاقد ابتکار شده بودند و این خود ناشی از تأثیر محیط تازه است، نفوذ بریتانیا در جرگه درباری ایران بعد اقل رسید^۲ و حال آنکه در همان مدت روسیه متقابلاً پیشرفت نمود. با وجود این جریان، نخست در دوره سر. آ. نیکلسون که از ۱۸۸۵ تا ۱۸۸۸ در تهران کاردار سفارت بود و بعد از او هم بیشتر در زمان جانشین شایسته و ممتازش سر. دروموندولف و سر. فرانک لاسل طی شش سال اخیر با جهد و اهتمام ایشان نفوذ انگلستان تجدید و به نحوی که از عهد فتحعلی شاه سابقه نداشته به تقویت وضع ما در آنجا منجر گردیده است که فعلاً بشرح آن می‌پردازم.

تقسیم چهارگانه - تاریخ روابط ایران و انگلستان را در قرن حاضر به چهار بخش متوازی می‌توان تقسیم کرد یعنی قسمت دیپلماسی، اداره نظام، تجارت و تأسیس تلگراف. شرح اجمالی بخش اول را در همین فصل بیان کرده‌ام و از تکرار و تفصیل آن علاوه بر آنچه رالینسن بافضل و وقوف تمام نوشته است خودداری می‌کنم. داستان روابط نظامی ما با ایران را در باب مربوط به قشون شرح دادم

۱ - Nil fuit unquam sic impar sibi - ۲ - شرط انصاف این است که اشاره کنم که آن شکست و وارفتگی در اثر حوادثی بود که هیچ کدام از وزیران مختار مزبور سهمی در مسؤولیت آن نداشته‌اند. سیاست نکبت باری که دولت بریتانیا در ۵ - ۱۸۸۰ در بیشتر نقاط امپراتوری تعقیب کرده بود مانند عقب نشینی از آفریقای جنوبی، تخلیه قندهار، گرفتاری‌های ممتد در خارطوم و اقدام نسجیده در مرغاب، همه این پیش‌آمدها در دهلیزهای مشرق زمین طنین انداخت و آنرا متدنه زوال عاجل ما پنداشته بودند.

و تاریخ تجارت ایران و انگلستان را در فصل تجارت ایران . اینک از لحاظ تکمیل کلام فقط شرح و بیان اقداماتی باقی می ماند که به تأسیس تلگراف در ایران از جانب انگلیسی ها منجر شده است و تأثیر این دستگاه در خود ایران و همچنین اثری که در مناسبات بین المللی آن داشته است . منظور اصلی از بررسی هائی در این رشته جنبه علمی کار نیست ، بلکه سیاسی است و اگر بمناسبت دلیل ثانوی نبود اصلاً بشرح این موضوع نمی پرداختم .

خطوط تلگرافی هند و اروپا :

۱ - خط عثمانی - بنا بر علاقه خاصی نبوده است که ایران بوسیله تلگراف با اروپا مربوط بشود و هیچ گونه قصد و خیال مستقیم هم در کار نبوده است که این کشور را از برکاتی برخوردار سازد که در اثر این اختراع جدید قلمرو همایونی را نصیب و سبب اولین پیشنهادی شود که در نتیجه آن حدود غربی ایران بوسیله رشته های سیم تلگراف با خلیج فارس ارتباط یابد . در واقع وضع جغرافیائی ایران باعث برخورداری از این وسیله نافع و بزودی مورد توجه و علاقه فراوان شد . اگر این سرزمین بین راه انگلستان و هند واقع نشده بود ناگزیر می نمود که دیرزمانی در انتظار بماند تا فشاری از خارجه وارد و به چنین اقدام انقلابی حیرت انگیز مبادرت شود .

هنگام طغیان معروف هند، ضرورت ارتباط تلگرافی مستقیم با هندوستان شدیداً و به وجه روز افزون در انگلستان محسوس افتاد . در آن موقع بین ارسال و دریافت یک پیام تقریباً سه ماه طول می کشید .

در سال ۱۸۵۹ دولت انگلیس اولین قدم را برای ارتباط مستقیم با هند برداشت و باین ترتیب که با کابل یک شرکت خصوصی که از ماری تا اسکندریه کشیده شده بود ارتباط برقرار ساخت و چون در آن موقع فن تگراف بحری بسیار ناقص بود این اقدام با شکست کامل مواجه شد و آن خط فقط سه هفته دایر ماند، اما در همان حال از طرف دولت عثمانی پیشنهادی رسید که خط تلگرافی که بعد از

جنگ کریمه در آن کشور با نظارت انگلیس کشیده شده بود از اسکوتاری تا بغداد بسمت هندوستان امتداد یابد و افسری بسیار شایسته بنام سرهنگ استیوارت که سرگ زودرس او در سال ۱۸۶۵ همه افراد انگلیسی مقیم خارجه را متأثر ساخت از طرف حکومت هند مأمور شد که امکان کشیدن کابل در زیر دریا از کرانه هند تا انتهای خاک عثمانی در فاو بر ساحل راست شطالعرب را رسیدگی کند که از آنجا هم با سیمی از راه خشکی از بصره تا بغداد اتصال یابد ، ولی پیشنهاد این نبود که کابل از کراچی در سر تا سر دریا گذاشته شود ، بلکه رشته ای از طریق خشکی از مکران و از سند تا گوادر در بین راه کشیده شود . سر پرستی این قسمت خط که بر عهده سراف . گلداسمید گذاشته شده بود باین افسر اطلاعات ذی قیمتی داد که بعداً به خود او و دولت انگلیس مقام شامخی در کار تحدیدات مرزی آن حدود بخشید . در اکتبر ۱۸۶۳ مقاله نامه ای برای ترتیب مقدمات کار و در سپتامبر ۱۸۶۴ قرار داد نهائی با باب عالی بامضا رسید و در پایان سال اخیر سراسر خطوط مشترک برای انتقال پیام و اخبار دایر گردید^۱ .

۲ - خط ایران - در حین مذاکرات و حتی بعد از خاتمه رضایت بخش این کار آشکار شد که خط مزبور برای تأمین منظور کاملاً کافی نبوده است و شاید هم ناگهان دچار تعطیل می گردید . بین لندن و بغداد اقوام متعدد با زبان های مختلف در بین راه بودند که انجام کار را تا حدی دشوار می ساخت و بین بغداد و فاو نیز هوای بین النهرین را بسیار زیان بخش بشمار می آوردند . بعلاوه از ناحیه قبایل عرب که در دو ساحل شط بودند همواره انتظار اقدامات خصومت آمیز می رفت . دونگرانی اخیر در عمل ، همان اندازه گزاف در آمد که اشکال اولی نیک بجای بود . بهرحال این سه علت دولت انگلیس را بر آن داشت که در حین مذاکره با حکومت

۱ - امتداد این خط بقرار ذیل است : از لندن تا قسطنطنیه یا از راه پاریس استراسبورگ مونیخ و وین یا آنکه از طریق کلنی و وین . از اسلامبول هم تا فاو از راه اسکوتاری ، سیواس ، دیاربکر و بغداد و بصره از فاو ، تا کراچی از طریق بوشهر و جاسک . مسافت از قرار ذیل است : لندن به نیوهایون ۵۶ میل ، دیپ ۶۴ میل ، پاریس ۱۲۴ میل ، سرحد فرانسه ۲۱۱ ، سرحد آلمان ۲۹۳ میل ، مرز اتریش و عثمانی ۵۷۸ میل ، اسلامبول ۷۵۲ ، فاو ۱۰۸۴۵ میل ، کراچی ۱۰۲۰۸ میل بحری .

عثمانی موضوع را با دربار تهران نیز در میان بگذارند تا خط مضاعفی به خلیج فارس از خاک عثمانی در حدود خاتقین (که در قرارداد انگلیس و باب عالی پیش‌بینی شده بود که خطی هم از بغداد باین نقطه کشیده شود) از طریق تهران به بوشهر امتداد یابد.

در آن هنگام حنای انگلیس در دربار ایران رنگی نداشت و این پیشنهاد نه فقط با مقاومت شدیدی از جانب عناصر مرتجع ایران یعنی همان عده‌ای که با هر کار تازه‌ای در ایران مخالفت می‌نمایند مواجه شد، بلکه بدینی حسادت آمیز مشاوران شاه را نیز برانگیخت و ایشان می‌پنداشتند که لابد غرضی از آن کار در میان است. سرهنگ استیوارت آن خط را بررسی کرد، ولی دست خالی بازگشت، اما اوایل سال بعد خبر رسید که دولت ایران دست از مخالفت کشیده پس اولین قرار داد تلگراف در فوریه ۱۸۶۳ با حکومت شاه امضا شد. مواد این قرار داد با آنچه در دو قرارداد بعدی* مندرج و هنوز مبنای کار این دستگاه است تفاوت بسیار داشته است و نیک نشان می‌دهد که وزیران ایرانی نسبت به هر چیز بدیعی چه رفتار حیرت‌انگیزی دارند.

قرار شده بود خط بوسیله دولت ایران با نظارت انگلستان کشیده شود، ولی متعلق به ایران باشد و بدست ایرانی‌ها اداره شود و انگلیس‌ها با پرداخت مقرری ثابتی پیام‌های خود را بفرستند. همین دریافت مبلغی مرتب بود که حضرت شهبازی را ترغیب به تسلیم نمود. پرداخت منظم مقرری مزبور راه را رفته رفته برای قراردادهای جدید هموار گردانید.

در پایان سال ۱۸۶۴ خط تازه که در بدو امر شامل فقط یک رشته تیرهای چوبی بود از خاتقین تا کرمانشاه و همدان به تهران و از تهران نیز از طریق اصفهان و شیراز و بوشهر تمام شد و در آنجا با کابل زیر دریائی تا مقصد کراچی ارتباط یافت. این کارها بی دشواری انجام نگرفت، حکام محلی و قبایل بومی مشکلاتی فراهم ساختند، ولی همه سوانح با بردباری مأموران رفع شد و کارها

* - رجوع شود به مجموعه معاهدات ایران جلد سوم تألیف مترجم این کتاب.

چنان زود پیشرفت نمود که در سال ۱۸۶۴ باز قرارداد جدید امضا و استخدام مأموران انگلیسی با حق پنج ماه اقامت در ایران مقرر شد. قرارداد دیگری هم در نوامبر ۱۸۶۵ امضا رسید که خط جدیدی فقط برای تلگرافهای اروپائیان کشیده شود و عده مأموران انگلیسی را برای این کار پنجاه نفر و مدت توقف ایشان را پنج سال مقرر داشت. تحصیل این شرایط سهل‌تر بیشتر ناشی از صبر و بردباری افراد خارجی بود که بدون همکاری آنها انجام این کار امکان نداشت. تصادفاً ایرانیان نیز از قرارداد ثانوی به همان اندازه انگلیسی‌ها بهره‌مند شدند، چون خط سابق برای استفاده داخلی اختصاص یافت و حق امتیازی هم به مبلغ ۳۰۰۰۰ تومان سالانه دریافت کرده‌اند و قرار شد که در پایان کار تمام دستگاه به خود آنها واگذار شود. جای دریغ می‌بود که در اثر کارشکنی مشاوران همایونی چنین معامله مختمنی نصیب ایران نمی‌گردید.

۳ - خط روسیه - اقدام بعدی بصورت ترتیب افتتاح سومین خط ایران و اروپا در سال ۱۸۶۶ با اتصال سیم‌های ایران و روسیه در مرز قفقاز بود، اما بوسیله هیچ کدام از این سه سیستم یعنی انگلیس و عثمانی، انگلیس و ایرانی و روسی و ایرانی نتایج مطلوب بدست نیامد. در هیچ موردی، مأموران صالح نبودند و ارسال پیام و خبر با کندی تمام انجام می‌گرفت و بواسطه اختلاف تقویم آشفتگی غریبی در تاریخ ارسال و وصول تلگرام مشهود افتاد و باناشی‌گری مترجمان در زبان‌های انگلیسی، فرانسه، هلندی، آلمانی، ایتالیائی، یونانی، بلغاری، عربی، روسی، ترکی و ارمنی سرگردانی مأموران بحد جنون رسید.

۴ - خط جدید هند و اروپا - شرکتی خصوصی جهت رفع این محظورات و مشکلات طرحی تسلیم نمود. کمپانی برادران زیمنس در سال ۱۸۶۷ پیشنهاد کرد که خط مضاعف مخصوص بین لندن و تهران تأسیس شود و ساختمان آن بعهده کمپانی اروپائی و اختصاصاً برای تلگراف‌های هندوستان باشد. آنها بواسطه وضع با نفوذ حیرت‌انگیزی که در نزد دولت‌های مختلف داشتند در همان سال به تحصیل

امتیازات لازم از آلمان و روسیه و ایران توفیق یافتند. مزیت خط جدید پیشنهادی این بود که بین آلمان و کراچی سیم‌ها فقط از میان سه کشوری که امتیاز اعطا کرده بودند عبور کرد، سپس این امتیاز به کمپانی تلگراف هند و اروپا واگذار و سرانجام در ژانویه ۱۸۷۰ خط جدید بین لندن و تهران افتتاح گردید و از آنجا بوسیله خطوط موجود با بوشهر و کراچی ارتباط یافت.

ه - کابل های زیر دریائی - درحینی که خطوط زمینی وضع مغشوشی داشت این امر سبب تجدید طرح دیگری برای کشیدن کابل زیر دریائی بین انگلستان و هندوستان شد و در همین سال ۱۸۶۷ «کمپانی شرقی» بمنظور ساختمان چنین خطی از طریق مدیترانه و دریای احمر تا بمبئی تشکیل گردید. دو رشته کابل از انگلستان از راه جبل الطارق، مالت، سوئز و عدن کشیده و در سال ۱۸۷۰ همزمان با خطوط زمینی یک جا افتتاح شد. حکومت هند هم با هر دو کمپانی مزبور طرح تسهیم عایدات را فراهم ساخت. در حال حاضر بهای ارسال پیام‌ها از سه طریق مذکور بشرح ذیل است:

کمپانی شرقی ۶۴ درصد و کمپانی تلگراف هند و اروپا $\frac{1}{4}$ ۳۴ درصد و دولت عثمانی $\frac{1}{4}$ ۱۶ درصد. ضمناً نقل و انتقالات بین هند و انگلستان که در سال ۱۸۶۵-۸ برای هر پیام بیست کلمه پنج لیره قیمت داشت، با رقابت معقولی که بشرح فوق پیش آمده و موجب بهبود وضع تلگراف‌ها شده است بتدریج راه تنزل پیمود تا جایی که در حال حاضر بوسیله هر دو کمپانی کلمه‌ای پنج فرانک و از راه خط عثمانی که خیلی کندتر است $\frac{1}{4}$ ۴ فرانک تمام می‌شود. ضمناً بهبود محسوسی نیز در سرعت ارسال تلگرام‌ها پیدا شده است.

در سال ۱۸۶۷ عین خوش شانس توفیق یافتی می‌گردید که پیامی از انگلستان در ظرف سه روز به هندوستان برسد. هنگامی که کمپانی‌ها خطوط جداگانه خود را افتتاح کردند این مدت به یک روز و بعد هشت ساعت و سپس شش ساعت تقلیل یافت. فعلاً فاصله بین ارسال و تسلیم پیام تقریباً یک ساعت و نیم می‌شود.

بخش هند و ایران - اینک با محدود نمودن نظر خود فقط بقسمت ایران و هند این دستگاه بزرگ بین‌المللی ملاحظه می‌شود که وضع کنونی ارتباطات بشرح ذیل است:

- ۱ - کراچی به جاسک آ - خط ساحلی مکران دورشته سیم $\frac{1}{4}$ ۳۸۳ میل
- » » ب - کابل زیر دریائی » ۵۴۰ گره بحری
- ۲ - جاسک به بوشهر » » ۵۱۹ »
- ۳ - بوشهر به تهران سه رشته سیم دوتابین‌المللی یکی ایرانی ۸۰۱ میل
- ۴ - تهران - جلفا » » ۴۵۶ »
- ۵ - بوشهر به فاو کابل زیر دریائی ۹۵۰ گره بحری

از لحاظ قراردادهای سیاسی که اجرای برنامه مزبور به آن متکی است به جای قرارداد ثانوی سال ۱۸۶۵ قرارداد تازه دسامبر ۱۸۷۲ تصویب و سه رشته سیم دایر شد یکی برای استفاده داخلی و دوتا جهت احتیاجات بین‌المللی که در نتیجه مقرری سالانه دولت ایران بمبلغ ۱۲۰۰۰ تومان یا ۵۰۰۰ لیره تقلیل یافت. این قرارداد تا سال ۱۸۹۵ تمدید و باز تا ۱۹۰۵ تجدید شد و اگر تا آن موقع ترتیب و قرار تازه‌ای تدبیر نشود تمام دستگاه بدست دولت ایران خواهد افتاد. بواسطه فقدان کاردانی و مهارت در قسمت اداری ایران و همچنین بهره‌سرشاری که آن دولت از این بابت دریافت می‌کند دوام این ترتیب را تضمین می‌نماید و راجع به آینده جای هیچ گونه نگرانی باقی نیست.

اعضاء و چگونگی کار - اداره کردن قسمت ایران بر طبق قرارداد از ابتدا بادستگاهی جداگانه بود که مدیران آن به ترتیب سر.اف. گلد اسمید از ۱۸۶۵ تا ۱۸۷۰، سر.چم پن از ۱۸۷۰ تا ۱۸۸۷ و سر. اسمیت از ۱۸۸۷ تا ۱۸۸۸ بودند. در این سال کار تلگراف ایران به حکومت هندوستان انتقال یافت که مرکز آن

۱ - کمپانی هند و اروپا در سال ۱۸۹۱ قرارداد خود را تا ۱۹۰۵ و باز تا ۱۹۲۵ تمدید کرد و از بابت مقرری وجه ده ساله یک جابه حضور همایونی تقدیم شد. حکومت هند نیز به همین ترتیب رفتار کرده است.

در کلکته بود و تصدی امر با سرهنگ ولز که در سال ۱۸۹۱ مدیر کل شد که اداره قسمت ایران چنین اقدامی را کاملاً ایجاب می کرد. هنگامی که تقریباً سی سال پیش عده ای از مأموران ابتدا به ایران آمدند تا خط را آماده و اداره کنند افسران قسمت مهندسان سلطنتی را بواسطه صلاحیتی که داشتند باین کار گماشتند، ولی عده کمی از ایشان هنوز در این کارند و با آنکه دستگاه بطور کلی زیر نظر نظامیان است اکثر اعضا از افراد غیر نظامی اند. نفرات فعلی رؤسا و ناظران و افراد وابسته حرفه طبی و بازرسان خط و علائق (سیم بان) ها مشتمل به چهار دسته در سال ۱۸۹۰ جمعاً چهل و چهار نفر بودند.

در حین مسافرت در ایران خوش آیندترین پیش آمد ورود به خانه این نفرات است که در فواصل شصت میل یا بیشتر در سراسر راه واقع شده است و مأمور انگلیسی در این مراکز بین راه نهایت مهمان نوازی را مبذول میدارد و بر سبیل قاعده اطلاعات فراوانی راجع به حوزه کار خود که دیر زمانی در آنجا زیسته است داراست.

این جانب خاطرات بسیار خوشی از پذیرائی ایشان خاصه در جلسات مصاحبه شبانه و تأمین وسایل آسایش خویش دارم که متأسفانه بعضی مسافران از مهمان نوازی این حضرات بیش از اندازه قصد استفاده نموده اند. میزان کار آنها را هم از مقدار پیام هائی که نقل و انتقال داده اند می توان استنباط کرد، حد متوسط روزانه ۳۲ تلگرام به هندوستان و معکوساً فرستاده می شود که در موقع اختلال کار خط دریای احمر تعداد آن به ۱۲۰۰ پیام در سال ۱۸۸۸ افزایش یافت، ضمناً ارقام ذیل جالب توجه است:

۸- ۱۸۸۷ تلگرام های دولتی ۳۶۱۰، تلگرام های پرداخته ۷۱۸۹۴،

کلمات تلگرام ۱۱۸۴۷۹۹

۹- ۱۸۸۸ تلگرام های دولتی ۵۷۲۲، تلگرام های پرداخته ۱۰۲۷۰۷، کلمات

تلگرام ۰۱۰۶۰۴۸۱

و با وجود این تمرکز رونق کار که بیشتر هم با کلمات رمز بوده است در حین نقل و انتقال حد اقل اشتباه اتفاق افتاده است.

وقتی که نخستین بار خط تلگراف در ایران دایر شد تیرهای چوبی بکار رفت سپس معلوم شد که شترها برای خاراندن تن چیزی بهتر از این نمی یافته اند و یا آنکه افراد بی و بند و بار بومی از خراب کردن آن کوتاهی نمی نمودند و مقره ها را برای تمرین نشانه روی هدف قرار می دادند، از این رو تیرهای آهنی بجای چوبی بکار رفت و با آنکه در حال حاضر خرابی از ناحیه افراد مزاحم بمراتب کمتر شده است (حکام محلی برای این قبیل خرابی و خسارت مسؤول شناخته می شوند) سوچبات دیگر مانند برف و طوفان و شیرین کاری شترها و پرندگان هنوز اسباب زحمت است و همینکه آثار خرابی محسوس شود، سیم بان ها از دوانتهای خطی که درست کار نمی کند در امتداد سیم به حرکت درمی آیند و در هر نوع هوا، حتی هوای بسیار بد آفتاب پیش می روند تا به محل خرابی برسند که بی درنگ تعمیر می شود.

این گونه کار و انجام وظیفه و همچنین حضور ضروری مأمور در اول صبح و شامگاه برای استحان دستگاه خدمت سنگینی را برعهده مأموران انگلیسی در ایران انداخته است و هرچند که دیگر خطرات محلی وجود ندارد باز کار آسانی برعهده ایشان نیست. این افراد که سی سال خدمت می کنند در پایان این مدت بحد تقاعد میرسند و نیمی از مقرری موقع اشتغال را دریافت می دارند.

تأثیر آن در ایران - شرح مزبور هرچند که تا حدی جنبه فنی داشته باز خالی از فایده نبود. حال به بررسی اثراتی که تلگراف در ایران نموده است می پردازیم. این اثر و نفوذ بر چهارگونه بوده است که هر جنبه آن هم که مورد توجه قرار گیرد تأثیرات عظیم آن نمودار می شود. این جانب تأثیر تأسیسات تلگرافی را از هر دستگاه دیگر در ایران مهم تر می شمارم. تحولاتی که طی سی سال اخیر در ایران واقع شده است و شرح اجمالی آنرا در دو مجلد این کتاب بیان داشته ام ناشی از این اقدام محسوب می دارم.

قبل از هر چیز باید گفت که تلگراف، ایران را با اروپا ارتباط داد و در نتیجه این کشور را عضوی از جامعه جهانی ساخت. اروپا هم رفته رفته به شناسائی این سرزمین پرداخت که تا آن موقع اطلاعات محدودی راجع باین مملکت دورافتاده داشت و فقط می دانست که اعقاب کوروش و داریوش در آنجا زیست می کنند. از سوی دیگر ایران هم با تأسیسات و عادات و میزان کار و عمل اروپائی آشنائی یافت و بدون آنکه عقیده راسخ خود را درباره عظمت دیرین از دست بدهد به لطف و شکوه آثار نوظهور دل داد و از نیروی نمونه اکتشافی جدید راه بهره و تعالی جست و آثار صوری آنرا با تقلید بسیار آسان کسب نمود، ولی اگر برکات تلگراف نبود دیر زمانی باز درحالتی خواب آلود و قرین رکود غنوده بود و در عالم خلصه خویش همواره خوش می بود و پوشیده نیست که از همین وضع و حال بود که چه بسا بساط شاهی و دستگاه خان خانی ناگهان برباد شد و در موقع بیداری، ناگهان زنگ خطر را از جانب شمال شنیدند و اروپا هم فقط شاهد مراسم تشییع شد.

هرگونه آثار تمدن یا اصلاح یا تجدید قوا که در ربع اخیر قرن حاضر در ایران پدید آمده و در این صحایف از آن یاد شده است از برکات تأثیر و نفوذ تلگراف بوده است و اگر نبود به نظر من سفر همایونی به اروپا اتفاق نمی افتاد و یا وی از این اطلاع خرسندی خاطر حاصل نمی نمود که پادشاهان و سران اروپا به سلامت او جام برداشتند و مردم پاریس و لندن هورا کشیدند. در واقع از سال ۱۸۶۴، ایران در صحنه بین المللی اظهار وجود کرده است.

ثانیاً - این نتیجه بهیچ وجه کم اهمیت تر و یا درخور ملاحظه کمتری از تأثیر نخستین نبوده است که پیدایش تلگراف برقی در تهران که با آن خطوط فرعی نیز در سراسر کشور دایر شده است حتی بیشتر از سرشت و صفات شخصی شهریار کنونی و یا دگرگونی وضع زمانه در استقرار نفوذ و اقتدار ناصرالدین که از زمان نادرشاه باین طرف برجسته ترین شهریار ایران بشمار میرود تأثیر کلان داشته است.

غیر از چند استثنای محدود، دوره استقلال نسبی همه سرکرده های عمده مرزی سر آمده است. کرسی این قبیل بزرگان محلی همه با مرکز ارتباط تلگرافی دارد و برای پادشاه در صورت رغبت این امکان عاجل هست که در انتهای دیگر خط حاضر شود. آن مسئله غامضی که هنگام احراز مقام سلطنت بسال ۱۸۳۴ در زمان محمد شاه اتفاق افتاد که لااقل سه تن مدعی با هم در صدد تصرف تخت و تاج بودند و از کار همدیگر نیز بی اطلاع، دیگر امکان وقوع ندارد.

خبر کمترین حرکت سرکشی در اقصی نقطه کشور آنآ بوسیله تلگراف به پایتخت میرسد و هنوز فتنه و آشوب نضجی نیافته قشون برای سرکوبی آن به حرکت در می آید و فقط غرش توپها شاید کافی است که نقشه سرکشان احتمالی را نقش بر آب کند. بعلاوه تلگراف از آزادی عمل فرمانداران سخت کاسته است و در حالی که ایشان را پیوسته تحت مراقبت تهران قرار می دهد این امکان را هم پیش آورده است که در هر مورد غامض و دشواری از مرکز کسب تکلیف نمایند که در وضع سابق بنا بر شیوه ایرانی رسم و راه کار شکنی و آزار برای مأموران محلی فراهم بود. بنا بر این در زمره خدماتی که انگلستان نثار شهریار کنونی کرده است همین وسیله تلگرافی است که امکان وصول مالیات مرتب سالانه را که مطلوب خاص خاطر همایونی است مقدور نموده و در خاموش کردن فتنه های محلی و یا طغیان های مرزی بسیار مؤثر بوده و در سراسر خطه ایران جدید او را سرور بی همتا ساخته است.

اثر سوم را باید روابط دوستانه ای محسوب داشت که طی سی سال ارتباط رسمی و اجتماعی بین ایرانیان و افراد انگلیسی پدید آمده است. این مأموران که در سراسر ایران پراکنده اند و غالباً با همه طبقات مردم ارتباط دارند از فرمانداری که در حین عبور به محل مأموریت خود با ایشان برخورد می کند تا روستائی دهات مجاور که پیوسته از کنار خط تلگراف در رفت و آمد است و گاهی نیز اطلاعات محدود طبی و یا راهنمائی و احسان جزئی ایشان نصیب او می شود و بالا تر از همه

برائت این افراد از آفت اخاذی ، مأموران انگلیسی دستگاه تلگراف را در ایران انصافاً منزلت و عزت خاصی در میان اهالی آن سر زمین داده است و ایشان غالباً در اختلافات محلی داور می‌شوند و این نیز اتفاق افتاده است که قربانی ظلم وزور، سراسیمه راه تلگراف خانه را درپیش گرفته آنجا را « بست » قرار داده است ، در همان نقطه‌ای که از تعقیب و تعرض مصون است و در مراکز عمده و شهرها مدیران این دستگاه از دوستان و گاهی نیز مشاور شاهزاده و فرماندارند .

هرگاه این وضع و حال را با اوضاع و احوال روزهای نخستین که این مأمورین به ایران وارد شده بودند مقایسه کنیم که در آن روزگار دچار مزاحمت و کارشکنی و اهانت و خطر بودند آن گاه بهتر اثرات نیک این دستگاه را می‌توان دریافت که حسادت را به مودت و کارشکنی را به همکاری و حس عداوت را به آمیزش و دوستی مبدل ساخته است . تأثیر دیگری نیز که از تأسیس دستگاه تلگراف در ایران و خدمت مأموران آن حاصل آمده است بصیرت ایشان در امور محلی است که غالباً مورد مشورت مقامات رسمی واقع و منشأ اثر شده‌اند . اطلاعات بسیط ژنرال گلداسمید در کار مکران که آنرا در حین سیم‌کشی تلگراف از کراچی به جاسک تحصیل کرده بود در سال ۱۸۷۱ در مورد اختلاف مرزی ایران و بلوچستان اورا داور طرفین ساخت و سر انجام وی به تعیین حدود و علامت گذاری مرزی بین دوسامان پرداخت .

پیشنهاد استخدام مأموران تلگراف - با وجود تأثیرات حیرت انگیزی که تلگراف هند و اروپا در ایران داشته است و شهرت بطلوبی که مأموران آن بدست آورده‌اند مایه تعجب این جانب است که دولت انگلیس از وجود آنها بواسطه نفوذ و بصیرت محلی که دارند استفاده بیشتری ننموده است و اگر آنها از جانب همسایه شمالی بودند بدون تردید عامل هنرور کشور خود می‌شدند . منظورم این نیست که هیچ گونه فعالیت ناروا از ناحیه این اعضا ناشی بشود ، ولی با امعان نظری

۱ - این را می‌گویند : تنها به قاضی رفتن و شادمان برگشتن . مترجم .

درباره روشی که تا کنون پیروی شده است در حیرت‌آمیز که طی ربع قرن که ایشان در آن سرزمین بوده‌اند خدمت و کار سزاوارتری بآنها ارجاع نشده و هیچ نوع توجه و اقدامی از جانب دولت انگلیس برای استفاده از اطلاع و بصیرت ایشان معمول نگردیده است .

یکی دوبار تصادفات سیاسی ، فرمانداران محلی را بر آن داشته است که باین مأموران خدمت سیاسی ارجاع کنند ، ولی شماره این موارد بیش از انگشتان یک دست نیست . این وضع و حال یادگار زمان گذشته است که استقلال عمل بین سفارت در تهران که رفتاری غرور آمیز می‌نمود و دستگاه تلگراف وجود داشته و این دستگاه هم رسم خود مختاری پیش گرفته بود ، باحکام محلی مذاکره می‌کرد بدون آنکه در این کارها سفارت معاضدتی نموده باشد ، اما اکنون که آن زمانه حسادت و رقابت سر آمده است جا دارد که بعضی از این مأموران اجازه مسافرت در داخله و جمع و جور کردن اطلاعات داشته باشند همان کاری که در ابتدای امر مهندسان ، مکلف بانجام آن شده بودند . باید که مدیران این دستگاه بانمایندگان رسمی ما در ارتباط باشند و در پیشرفت کار ایران که مطمح نظر ماست سهم بیشتری احراز کنند .

تأثیر این رویه و کار را که در آغاز این قرن سر جان ملکم اساس نهاده است نیک می‌توان دریافت که وی با سخنان خردمندانه همراهان خود را که نخستین بار به ایران می‌آمده‌اند دلالت و مجهز می‌کرد که هنوز مایه عبرت است . چون کتابی که در دسترس ایرانیان نیست ، ایشان ما را از کار و رفتار ما و از این راه وطن ما را خواهند شناخت پس چه نیکو است که سخت هشیار باشیم و بدانیم که آنچه بر اوراق نوشته‌اند هیچ گاه باندازه‌ای که از انگلستان و انگلیسیان به نظرشان میرسد تأثیر ندارد و باور بفرمائید که این افراد از رفتار نفرت ما بیشتر تحت تأثیر قرار می‌گیرند تا آنچه در متن عهود مندرج است . به نظر من شوق ثانوی وجود ندارد ، ولی در اینجا ذکر این گفتار که هرکسی را بهر کاری ساخته‌اند، نیک بجاست و اظهار این نکته نیز بسیار روا که اگر مأموران تلگراف اجازه مختصری هم

یابند، بدهوا می‌شوند، از انجام تکالیف اصلی خویش باز می‌مانند و راه خبرچینی ناپسند پیش می‌گیرند که اگر باسفات مربوط باشند برای دولت انگلیس مسؤولیت‌های بزرگ ایجاد خواهند کرد و اگر هم وابسته نباشند از امثال دستور وزیر مختار امتناع خواهند نمود. اینها نکته‌های بس اساسی است، بخصوص اگر احاله خدمت بایشان سرسری انجام یابد، اما از عناصر شایسته بسی کارها ساخته است و باید تشویق شوند که در امور عمرانی و آبادانی حوزه خود مثلاً در موقع تعطیلات با طیب خاطر دستیاری نمایند. در چند میلی این دستگاهها، سر زمین دست نخورده و مجهول دیده می‌شود و حال آنکه افرادی نیز از تبار بی‌باکترین نسل و نژاد جهان طی ربع قرن در همان حوالی استقرار و مسکن داشته‌اند.

آنچه سیاستمداران و بازرگان برعهده دارند - تاریخ روابط ایران و انگلستان را در قرن حاضر که سیاستمداران، سربازان، تجار و مهندسان بانی آن بوده‌اند بیان کرده‌ام. دسته دوم و چهارم عجالتاً کار خود را انجام داده‌اند. آینده در دست گروه اول و سوم است. باید سیاستمداران از رویه شرم آور بی‌اعتنائی احتراز و به عقیده این جانب از سیاست رویه پردازی ملکم و جانشین‌های بلافصل وی اجتناب کنند همان عده‌ای که با وجود قصد پیوستگی راه پرهیز پیموندند. شعار سیاستمدار در آینده ارشاد کردن ایران در طریق بسط عمران و رفاه مادی و اصلاحات داخلی با پشتیبانی او و استفاده از موقع فرصتی است که هدف دیپلماسی‌اش فراهم ساختن آن خواهد بود. کار تاجر تهیه لوازم مورد احتیاج ایران و از راه تجارت برانگیختن علاقه او نسبت به اروپا و تمدن است. در زمینه نهضت اخلاقی هرگاه برای خارجی‌ها دور از امکان نباشد حتماً دشوار است که مگر با ارائه سرمشق و طریق قادر به دخالتی باشند و اگر خود ایران ترجیح بدهد که در خمود فکری خود باقی بماند راه مستقیمی برای در هم شکستن عزم او وجود ندارد. اما در قسمت اقدامات صنعتی و تجارتي زمینه پهن‌اور و بکری در آنجاست که نتایج فراوانی را نوید بدهد و در این رشته آزمایش‌های نافی نیز بعمل آمده است. اگر نهضت فکری هنوز از مردم آن سر زمین بعید نماید ترقی مادی که با کمک بیگانگان بی‌ریزی و تقویت

شود ممکن است پیشرفت او را سریع ترکند و سر انجام ایران بیدار شود و علاقه‌ای را که دیگران نسبت باو ابراز می‌دارند مورد اعتنا قرار دهد.

سیاست بریتانیا - حال اگر از من استفسار شود که انگلستان چه سیاستی باید نسبت به ایران داشته باشد بشرح ذیل جواب خواهم داد که نه در این روزگار و نه هیچ موقعی در قرن حاضر این سیاست مبتنی بر آز کشورگشائی نبوده است. انگلستان حتی به یک وجب از خاک ایران چشم طمع ندارد. فرمان‌های هشتم و نهم احکام عشره (تورات) هیچ وقت از جانب ما در خطر نقض نخواهد بود. در جنگ ۷-۱۸۵۶ نیروی بریتانیا بوشهر و جزیره خارک را در خلیج فارس و محمره و اهواز را بر ساحل کارون تسخیر کردند و چند صباحی نیز در تصرف داشتند و آن کاری بس دشوار بشمار میرفت که بریتانیا پایگاهی در خلیج فارس فراهم کند و سر نوشت کارون را با نگاهداری مواضع مزبور برای همیشه تعیین نماید، ولی بدون اینکه موجبی برای از دست دادن آنها در میان باشد همه را پس داد.

خود ایرانیان که لاقلاً نگاهداری بوشهر را از ناحیه ما انتظار داشتند از فرسش و ملایمت ما حیران ماندند و بعد نیز چنین وانمود کردند که با قدرت و زور بیشتری ما را از آنجا راندند. به هر حال این کار پیوسته نشانه بارزی از منظور صلح خواهی ماست و با تاکتیک‌های همسایه شمالی ایران در مورد آشوراده بسیار متفاوت است. درباره چگونگی سیاست بریتانیا نسبت به ایران بهتر از بیان لردسالزبوری در نطقی که در گیلدهال (تالار شهرداری لندن) بمناسبت مهمانی از شاه در ژوئیه ۱۸۸۹ ایراد کرده بود تعریفی نمی‌توان یافت:

« ما با علاقه شدید و سمپاتی ناظر سیاسی هستیم که اعلیحضرت در ایران ابداع کرده‌اند، ما برای ایران درخشان‌ترین ترقی را خواستاریم و امیدواریم روابط او با جهان خارجی که در زمانه ما شرط لازم ترقی و تعالی است توسعه یابد و بیش از هر چیز علاقه داریم که نه فقط رفاه بیشتری نصیب ایران شود، بلکه

۱ - فرمان هشتم: « از شنیدن غیبت و بدگویی نسبت به همسایگان خود احتراز جوئید ». فرمان نهم: « به اموال همسایه با نظر طمع نگاه نکنید ».

نیرومند شود ، منابعش ترقی کند و آمادگیش افزون گردد و درعهد و اتحادهای خویش استوار بماند تا بتواند در راه صلح و سلمی که پیش گرفته است با امنیت و آرامش خاطر گام بردارد ، و از مهمان جلیل القدر خودمان جداً درخواست داریم که باور بفرمایند که در راه تکاپوی دوستی و روابط سیاسی و تجارتي خود طالب امتیازات انحصاری نیستیم و یقیناً تأکید اظهار می‌داریم که خواستار دوستی و مودتی نیستیم که متضمن هیچ گونه استثمار یا امیال تجاوز یا جنگ شود . آنچه مطلوب ماست ماحصل سیرت و کاری است که نه فقط خیر یک ملت، بلکه همه ملل جهان را در بر دارد.»

به عبارت دیگر توسعه و ترقی منابع صنعتی و مادی آن و بسط تجارت و حفظ تمامیت ارضی و تجدید نیروی ملی آن - این اقدامات با تأکید و اصرار و بنا بر اتحادی دوستانه هدف سیاست انگلستان است. دوره انعقاد عهدنامه های تهاجمی و دفاعی گذشته است. در اوایل این قرن انگلستان شاید با مخاطره کمتر و احتمال مزیت کافی می‌توانسته است درصدد چنین اقدامی برآید ، اما فرصت مناسب با واقعه - ترکمنچای و خشک شدن مرکبی که تفوق دائمی روسیه را در سمت شمال تسجیل نموده بود ازین رفته است.

چنین عهد و پیمانی در این زمانه ما را در مناطق دور از پایگاه ما ، بدون آنکه وضع و منابع ملی مان متناسب باشد به جنگ و جدال خواهد انداخت ، آن هم علیه دشمنی که از ما دیر زمانی پیش افتاده و به نحو مستحکمی مستقر شده است. تنها موقعی که امکان این کار وجود داشت در حین جنگ کریمه بود، در همان زمانی که ایران آمادگی داشت سرنوشت خود را با ما ارتباط دهد، مشروط بر اینکه ولایات از دست رفته خود را بازستاند^۱ ، اما شانش این قمار با ارزش گرفتاریهای ناشی از آن برابر نمی نمود. از ما ساخته نیست که مسؤولیت استرداد ولایاتی را برعهده

۱ - چون اثر و علامتی از ناحیه انگلستان مشهود نیفتاد گفته اند که بنا بر اغرای دولت تزاری ایران در موقع جنگ کریمه لشکری به مرز عثمانی فرستاد و باز در سال ۱۸۷۷ بر طبق درخواست روسیه سربازان ایرانی در خوی و زهاب و محمره متمرکز شدند.

بگیریم که ایران در اثر ناتوانی خود از دست داده است و دیگر هم قدرت نگاهداری آنها را ندارد ، زیرا که معامله ای یک جانبه خواهد بود و خیر ناچیزی نصیب ما خواهد شد . اما بوسیله اتحاد دوستی و بکار بردن رأی صواب و تشویق جریان سرمایه به جانب شرق و مصرف آن در راههایی که موجب استقرار و ثبات شود و منظور هم احیای مملکت باشد می توانیم وضع و ترتیبی در کار آن پیش آوریم که خیالات خصمانه دیگران اگر محال نماید لا اقل سخت خطر آیز در نظر آید .

برتری بریتانیا در مرکز و جنوب - برتر از همه می‌توان این نکته را قطعی دانست که سرنوشت شمال هرچه باشد که منطقه ای خارج از دخالت ماست ، ایران نواحی مرکزی و جنوبی را استوار نگاه خواهد داشت و می‌تواند به هر متهاجم بیگانه اخطار کند که از آنجا جلوتر ورود سخت ممنوع است. برتری انگلستان خواه سیاسی و یا تجارتي در حوزه جنوبی که شرح آن چند بار در این کتاب مذکور افتاده تنها وسیله تأمین این منظور است. خطی می‌توان از یک طرف تا سمت دیگر ایران کشید که از سیستان در شرق از طریق کرمان ، یزد و اصفهان به جانب غربی از بروجرد و همدان و کرمانشاه عبور کند و در جنوب این حدود هر گونه اعمال نفوذ خصومت آمیز سیاسی غیر قابل قبول اعلام شود. در همین حدود و سامان نیز انگلستان توقع امتیازات انحصاری و یا تصور فرمانروائی ندارد و تهدیدی هم معمول نخواهد داشت، نه قصد لشکر کشی و نه خیال تیراندازی دارد. گنوک تپه و پنجنده از نقاطی نیست که با طبع و سلیقه ما - سازگار باشد. پیروزی های آینده در ایران نه بوسیله گلوله و باروت حاصل شدنی است و نه با لاف و گزاف و یا تهدید و نه حتی بطوری که گویا نووورمیا پنداشته است ، بارشوه و تطمیع ، بلکه با تأکید دوستانه این موضوع که تأمین منافع مشترک عین مطلوب ماست و آن هم از طریق پیشرفت های صنعتی و اصلاح داخلی میسر خواهد شد .

نفوذ انگلیسی در تهران - اگر بعضی ها استفسار کنند که آیا چنین سیاستی ثمرات نیکو خواهد داشت یا نه بنظر من بدون شک و تزلزل میتوان پاسخی مثبت

داد. تمایلات طبیعی شاید ایران را براه عقد پیمان اتحادی با انگلستان سوق دهد. اما با در نظر داشتن این نکته که ایشان تاجه اندازه در چنگ ترس و واهمه های خویش گرفتارند و با کیفیتی هم که معمولاً این بیم و نگرانی را در مقابل طرفی که از آنها قوی تر است ابراز می دارند باز از لحاظ من حیثت انگیز نمود که نفوذ انگلستان تا همین اندازه نیز در تهران استوار گردیده است، ولی تا چندی پیش عنوان چنین ادعائی ب راستی و درستی امکان نداشت، زیرا که مدت سی سال انگلستان سیاستی را نسبت به ایران پیروی کرده است که در زیر لفافه عادی عدم مداخله ماهرانه راه بی اعتنائی نابخشودنی را طی کرده بوده است و بطوری که صدراعظم به این جانب اظهار داشته بود: « اگر اندکی دیگر به همان منوال می گذشت نفوذ انگلستان پاك از میان میرفت » اگر این وضع ناگوار پیش نیامده است و بلکه تجدید نفوذ قابل تحسین کنونی میسر شده است یکی بدلیل اشتباهات تاکتیکی رقیبان ما و دلیل دیگر پی بردن واقعی خود ایرانیان به چگونگی سیاست بریتانیا، ولی بالاتر از همه ناشی از انرژی درخور ستایش و نفوذ سرشار وزیر مختار اخیر انگلیس در ایران، سر. دروموندولف بوده است.

ارزش خدمات و نتایج مطلوبی که از فعالیتهای بی انتهای او حاصل آمده است شاید از جا رو جنجال جراید روسیه بهتر معلوم می شود تا از مدح و تعریف رنگین یکی از هموطنانش و بنا بر این غیر از ارجاع خوانندگانم به مندرجات روزنامه های مسکو و سن پترزبورگ در اینجا تصدیح بیشتری نمیدهم.

به عقیده من تأثیرات مساعد رأی و دلالت صواب انگلستان در تهران که بهیچ وجه از روی غرض و خودخواهی نیست از آن جهت بوده است که برعلاقه صادقانه نسبت به خیر و صلاح آن کشور مبتنی بوده است. اعلیحضرت در مورد اعطای امتیاز کشتی رانی کارون و تأسیس بانک شاهنشاهی مراتب سمپاتی عملی خویش را ابراز داشته اند و نظریه همایونی راجع به نفوذ تجارتي انگلستان در ایران از دقت نظری که هنگام بازدید طرز کار و تولید دستگاههای صنعتی ما در چین سفر

تایستان ۱۸۸۹ در محیط پر دود میدلند و شمال انگلستان نشان داده اند مشهود افتاده است.

در نزد شاه و قسمت عمده اتباع وی انگلیسی ها افرادی خوش وجهه بشمار میروند مگر هنگامی که لحن ناصوابی در گفتار ما باشد، همان حالتی که در نظر مردمی با آداب و مغرور بگذشته خویش که از وقار فطری نیز برخوردارند لابد تنفر انگیز است. درباره موضوعی که خودم در پیشگفتار این کتاب در باب پذیرائی - درخشان از شاه در انگلستان یاد کرده ام و اثرات آن در میان ایرانیان باید خاطر نشان کنم که بواسطه فقدان روزنامه و وسایل نقل و انتقال اخبار خارجی اکثریت مردم آن سرزمین شاید پاك از این داستان بی اطلاع اند و اعضای پائین اداری ایران که بزعم این جانب خودخواهترین و طاقت فرسا ترین افراد بشرند آنرا علامت ضعف انگلستان و دال بر سطوت و جلال سلطان خود تلقی کرده اند، اما در افراد طبقه بالای جامعه از وزیران و عناصر سرشناس که فقط عقیده و نظر آنها مناط است هم از جهت ابراز احساسات دوستانه و هم نمایش اقتدار ملی ما، تأثیرات نیکو داشته است.

هر اندازه حشر و نشر دولت زیادتر باشد و آداب مودت آمیز بیشتر مبادله شود خواه از نظر تجارتي یا اجتماعی و یا هم بستگی و یا کسب و کار امکان درك منافع مشترك سریعتر خواهد شد و روزی فرا خواهد رسید که ایران، انگلستان را طبیعی ترین متحد خویش بشمار خواهد آورد و انگلستان هم ایران را دوستی علاقه مند.

نفوذ روسیه - در حینی که با حیرت و خشنودی از نفوذ قابل ملاحظه کشور خود در ایران اطلاع حاصل نمودم تأثیر قدرت روسیه را با وجود تفوق سرشار طبیعی او کمتر از آنچه به این جانب وانمود کرده بودند یافته و دریافته ام که وزیران ایران از اخم و نهیب نماینده همسایه شمالی باکی ندارند و روی هم رفته دیپلماسی روسیه بهیچ وجه قرین کامگاری نبوده است و اگر چنانچه باید و شاید پادشاه مورد حمایت باشد نیک قادر خواهد بود که به خواسته های دوست گرامی خود سر کار تزار

جواب رد بدهد. بنا بر این با نظریه زیر که آقای اورسول فرانسوی در کتاب خویش تقریر کرده است بهیچ عنوانی موافقت ندارم :

«ناصرالدین شاه نایب السلطنه ای از جانب تراز بشمار میرود. فرمانروای حقیقی ایران آن کسی نیست که درارگ تهران مقرر دارد، بلکه وزیرمختاری است که اقامتگاه او درکنار ارگ (پامنار- م) نزدیک بازار است » و همچنین با عقیده هموطن خود دکتر ویلز که نوشته است :

« نفوذ مادر ایران بر اثر قصور خودمان به حد اقل رسیده است، افراد معدودی از اتباع انگلستان که در آنجا مانده اند پراستی انگلیسی اند. در نظر ایرانیان انگلستان نام و عنوانی شده است و روسیه مظهر قدرت، آن هم قدرتی مورد اعتنا و سهمگین. اتباع روسیه مورد حمایتند، ولی سر نوشت انگلیسی ها با خداست. گروهان روسی به تمرین دادن افراد نظامی سرگرم است و تأثیر وجود کشور او بسیار، اما اثری از قدرت انگلستان دیده نمی شود و از تجارت او فقط شبحی باقی مانده و محکوم به پستی شده است ».

من از تاریخ تحریر این کلمات اطلاعی ندارم، اما نارواتر از این حرف و بیان برای مشوب کردن اذهان نمی توان یافت.

وضع انگلستان در جنوب - غیر از وضع ویزان نفوذی که فعلاً انگلستان و انگلیسی ها در ایران دارند و آن از دوره فتحعلی شاه آغاز و بوسیله چندین اقدام دوستانه تقویت شده است که از جمله ارسال وجوه هنگفتی در مورد قحطی ایران در سال ۲ - ۱۸۷۱ بوده است، موقعیت انگلستان در نواحی جنوبی ایران بجدی مستحکم است که می توان انتظار داشت که از برکات آن پیروی از سیاست تفوق در مرکز و جنوب نیز همواره اثراتی مطلوب داشته باشد.

نیروی بحری بریتانیا در دریای مدیترانه و امکان استقرار پایگاهی در قبرس و تسلط انگلستان در کانال سوئز و در دست داشتن بمبئی و کراچی و اقتدار غیر قابل انکارش در خلیج فارس شرط عمده احراز این برتری است. تقویت انگلستان

از نظر تجارتنی در سراسر کرانه شمالی خلیج فارس از گواتر تا محمره و در شهرهای داخلی تا حدود اصفهان عامل ثانوی این تضمین بشمار میرود. اما قوی تر از هر دو موجب مزبور وجود احساساتی است که در نواحی جنوبی نسبت به کشور ما مشهود میباشد.

بعضی ها پیشنهاد کرده اند بهتر آن است که روسها تا خلیج فارس پیشروی کنند تا از نزدیک دچار نهب و ضربت رقیب شوند. این استدلال مبتنی بر تصور و خیال وسخت ابلهانه است و من هیچ وقت شنیده ام که فلان سردار دشمن خود را تا آستانه قلعه راه داده باشد باین خیال که هر وقت دلخواه اوست آسان با دشمن گلاویز شود.

مسئله دستگاه سفارت - وضع و جریان آن که با حیثیت انگلستان در ایران ارتباط تام دارد مورد اختلاف نظر بارزی حتی در میان کسانی است که با کارکنان و کیفیت ارتباط سفارت انگلیس در تهران آشنائی دارند. عده ای طرفدار ترتیب فعلی اند که نیم بیشتر مخارج را حکومت هند می پردازد، ولی وزیر مختار و اعضاء را وزارت خارجه انگلیس منصوب و مقرری آنها را پرداخت می کند. بعضی ها نیز معتقدند که چون ایران جزو کشورهای آسیائی است و سیاست آن با هندوستان مربوط می باشد باید همه هزینه دستگاه سفارت را حکومت هند پرداخت نماید و تمام و یا قسمت عمده اعضا هم از هند فرستاده شوند. شواهد تاریخی حاکی است که از بدو تأسیس در اول این قرن هر دو ترتیب مزبور معمول شده بود و بین کمپانی هند شرقی و دولت انگلیس اختلاف نظر جدی درباره مسئله نمایندگی در ایران وجود داشته، سر. جان ملکم و سر. هارفرد جونز با هم و در زمان واحدی در ایران سفیر بودند.

این وضع تا سال ۱۸۶۰ دوام داشت در این موقع سر. هنری رالینسن از مقام وزیر مختاری در تهران استعفا داد و از آن تاریخ سفارت به وزارت امور خارجه واگذار شده است، ولی در تمام قرن حاضر این موضوع مورد بحث و اختلاف بوده است که کدام ترتیب ترجیح دارد و این کار نیز مثل سیاست خود ایران دستخوش

دگرگونی ها شده است. بطوری که گفته ام کمپانی هند شرقی ابتدا وارد میدان شد اما بزودی دولت آنها را از عرصه خارج کرد.

در ۱۸۲۳ روابط ایران وانگلیس بدست حکومت هند افتاد و نماینده مختاری از طرف نایب السلطنه به دربار ایران رفت. در ۱۸۳۴ وضع بار دیگر عوض شد و این بازی آلاکلنگ تا سال ۱۸۵۹ طول کشید و چون اداره کمپانی هند شرقی جزو دولت بریتانیا شده بود دستگاه نمایندگی در تهران هم به دیوان هند انتقال یافت، اما انتصاب وزیر مختار با خود پادشاه بود که از آن پس به همین ترتیب برقرار مانده است. مسئله تغییر وضع همواره مورد بحث و مذاکره واقع شده است و کمیته مجلس مبعوثان که در سال ۱۸۷۰ مأمور رسیدگی و تهیه اسانامه خدمات سیاسی و کنسولی شده بود به شرح ذیل نظر داد:

« با آنکه این کمیته شواهد متضاد از منابع ذیصلاحیت کامل راجع به دو جنبه این موضوع دریافت داشته است، روی هم رفته چنین اظهار نظر می کند که نمایندگی تهران را باید تابع دیوان هند قرار داد و هرگاه مدیران مسؤول دولت پادشاهی نظر بدهند که این کار با مصالح عمومی سازگار نیست این کمیته پیشنهاد می کند که همه نفقات سفارت را وزارت خارجه ما از میان خدمتگزاران علیاحضرت سلکه در هندوستان انتخاب کند و از میزان مقرری ۱۲۰۰۰ لیره فعلی حکومت هند مبلغی کسر شود تا دولت امپراتوری سهم بیشتری از بودجه آن نمایندگی را برعهده گرفته باشد ».

این پیشنهاد هیچ وقت مورد عمل قرار نگرفت و سفارت تهران وضع وظاهر انگلیسی و در واقع اروپائی خود را حفظ کرده است و ۱۲۰۰۰ لیره هم هنوز از خزانه حکومت هند پرداخت می شود. بدون شک راجع به مزیت هر کدام از دو ترتیب فوق دلایلی می توان آورد و انصافاً چون حکومت هند مبلغ عمده ای از این بابت می پردازد باید نظارت بیشتری هم داشته باشد، بخصوص که نفقات دستگاههای روابط ایران و انگلستان که در بوشهر و مشهد و بغداد داریم غالباً از هندوستان

گماشته شده اند، هم انتصاب و هم پرداخت مقرری آنها با حکومت هند بوده است و اداره تلگراف در ایران تابع حکومت هند است چنانکه در صورت ضرورت اعزام نیرو، نفقات از بندری در انگلستان حرکت نمی کنند، بلکه از بمبئی فرستاده می شوند. بعلاوه وضع زندگی و شرایط اقلیمی ایران با افرادی که از هندوستان بروند بیشتر سازگار است نه آنکه کسانی که آداب و رسوم دربارهای اروپائی را فرا گرفته اند، و به احتمال قوی زبان فارسی در نزد مأموران مقیم هند آشناتر است تا وابسته های وزارت خارجه و بخصوص که این دسته تهران را از محل های دشوار بشمار می آورند و خبر خدمت در آنجا را با ترشوئی تلقی می کنند. همچنین گمان نمی کنم که این نظریه دیگر وارد باشد که در تهران مصالح هندوستان را فدای دیپلماسی اروپائی می نمایند.

با آنکه شرح بالا از حالا اعزام نفقات بیشتری را از هندوستان ایجاب می کند به نظر این جانب صلاح آن است که نظارت کارها اکثراً با وزارت خارجه در لندن باشد نه حکومت کلکته. پیدایش سرویس تلگراف در ایران و مسافرت های همایونی به اروپا و مهم تر از همه سیاست روسیه در شمال ایران این کشور را بوجه روز افزونی در جرگه کشورهای اروپائی وارد کرده است و سر پرستی امور آنجا بوسیله حکومت هند دیگر معقول نیست.

قضیه ایران رفته رفته جزو مسائل عمده شرق شده است که مورد علاقه لندن و سن پترزبورگ و اسلامبول است، وزیر مختار انگلیس در تهران باید با سفرای ما در پایتخت های روسیه و عثمانی در تماس دائمی باشد.

ورود پی در پی سفیران اروپائی به دربار تهران خود حاکی است که دیگر ایران فقط یک دولت آسیائی نیست، بلکه مهره شطرنج در سیاست جهانی است.

۱ - انتصایات بوشهر و مشهد و بغداد ناشی از سازش عجیبی است که بین دو طرف متخالف حاصل شده است. حکومت هند افراد را پیشنهاد می کند و وزارت خارجه منصوب می سازد و این ترتیب دوگانه را هم باین صورت در آورده اند که مأمور سیاسی مقیم بوشهر تابع حکومت هند و سرکنسول با وزارت خارجه در لندن مربوط است. این سیستم حالت توجه تاکنون خوب از آب در آمده است.

به نظر من خود شاه نیز از وابستگی سفارت تهران با حکومت هندوستان آزردهی خاطر حاصل خواهد کرد و اطمینان دارم اموری را که در این کتاب برای تجدید آبادانی و ترقی ایران با کمک سرمایه و کاردانی انگلیس بر شمرده‌ام از انگلستان قابل انجام و حمایت است، نه هندوستان، پس تردیدی نیست که باید سفارت تهران با وزارت خارجه انگلیس باشد و صورت اروپائی خود را حفظ کند، هر چند که افرادی سختگیر از پیشنهاد و تدبیر خود صرف نظر نخواهند کرد و شاید هم صلاح در آن باشد که مطابق نظر کمیته پارلمانی عده مختلفی در آنجا گمارده شوند. تأیید این رویه انتخاب شایسته‌ای است که اخیراً معمول و بر طبق آن ژنرال گوردن وابسته نظامی سفارت در تهران منصوب شده است.

موانع اصلاحات - در خاتمه از داستان رقابت سیاسی روس و انگلیس در ایران به موضوع خود ایران می‌پردازم و مسئله عمده یعنی آینده آن را تا آنجا که از آثار زمانه و عبرت‌های گذشته و سیرت و استعداد اهالی آن قابل استنباط است مطرح می‌سازم. از آنچه تا کنون نوشته‌ام خوانندگان نظری شایسته در باره وضع واقعی آن سرزمین کسب کرده‌اند. هر کس چنین وانمود کند که ایران کنونی نیرومند و سالم است نه دوستدار اوست و نه دوست انگلستان است. با قضاوت ناصواب ممکن است امیدواری‌های یهوده ایجاد و طرح نقشه‌هایی ایجاد شود که جز عواقب ناگوار برای هر دو طرف اثری در بر نداشته باشد. ایران نه کشوری قوی است و نه در جاده ترقی است و نه عناصری وطن پرست دارد.

کشاورزی آن در وضع ناهنجاری است، منابع ثروتش عاقل مانده است، تجارتش لنگ و کار حکومتش تباه است و قشون آن هم بصورت مرموزی در آمده است. راههای علاج برای تأمین اصلاحات و بالا اقل تجدید نیرو هم متعدد است و هم حائز اهمیت. تردیدی نیست که با مرور زمان تغییراتی در آن ملک راه یافته است. بر انداختن بی تأمل جنگل‌ها و هدر رفتن منابع آب، میزان متوسط کشت و کار را در آنجا تقلیل داده است. در حال حاضر کمتر از سابق در ایران بارندگی می‌شود.

دامنه‌های پرشیار، همه آبهای کوهستان را جذب و از رسیدن آن به جلگه جلوگیری می‌کند. در گوشه و کنار همه جا آثار ویرانی و اهمال نمودار است. مسافر اتفاقی در پیرامون خود فقط شهرها و دهات متروک و بازارهای خالی و دیوارهای کهنه و پوسیده و برج‌های فرو ریخته و باغ‌های بی درخت و گیاه و کاروانسراهای خراب و پل‌های شکسته خواهد دید و در حیرت خواهد افتاد که شاید نعمت حرکت و برکت از مردم و خود آن سر زمین رخت بر بسته است و آثار انقراض و زوال از درو دیوار آشکار.

ایرانیان که بحد و فور نسبت به میراث تاریخی خود غرور می‌ورزند و شبهه‌ای هم ندارند که ایران برترین سر زمین دنیاست از فضیلت وطن پرستی بوجه تأثر آوری بیگانه شده‌اند و شاید فقط وطن دوستی منفی بی‌اثری دارند و همواره نیز در اظهارات وطن خواهی و ستایش افتخارات کشور خویش آماده‌اند، ولی یکی از میان صدتن ایشان نیست که در راه استقلال وطن شمشیر از نیام بر آورد. در موقع ابراز روح ملی و یاجهد و تلاش چنین می‌نماید که ایشان از دست و پا افتاده‌اند و سستی و رکود از نوك پا تا فرق سر آنها را فرا گرفته است. در هر حال با اندکی هنر سیاستمداری و نمایش زور و همت ممکن بود از عهده سرکوبی ترکمن‌های ناحیه ماوراء بخرخزر برآیند و آن حدود را برایگان تسلیم دشمن نکنند. اگر دولتی داشتند که بیشتر علاقه و مراقبت می‌نمود و طرز کارش سخت تباه نبود می‌توانستند از افراد کرد و لر ممتازترین مدافعان وطن را در جهان فراهم سازند. در وضع فعلی این ایلات نظر خوشی نسبت به حکومت مرکزی ندارند و گمان هم نمیرود که در هنگام خطر سر بدهند. در زندگانی عمومی و حتی خصوصی فقدان رمق و ابتکار بصورت حیرت آوری در آمده است و مثل این است که نفر ایرانی حاضر است از آب حوض کثیف دسترس خود بنوشد و ناخوش شود، اما تا چشمه آب زلال که فقط در دو بیست قدمی اوست نرود و به همین نسبت دشوار است که دولت ایران را به اقدامات جدی اصلاح و آبادانی ترغیب و وادار نمود. اشراف ایرانی با وجود سنگ مرمر فراوانی که در دسترس خود دارند باز فقط

بساختن خانه گلی اکتفامی کنند، به همین روال دولت ایران هم سرکردن با سبک و وسایل کهنه شرقی را برکسب مآثر اقتصادی و فرهنگ اروپائی ترجیح می‌نهد. رسم دست اندازی بریت‌المال در نزد همه مأموران رسمی بسیار متداول و گرامی است. از حضرت والی تا پائین ترین نفر همه بجان و دل دنبال مداخله اند. ایران از ضعف و ناتوانی خویش آگاه است و صادقانه ترجیح می‌دهد که در همین حال باقی بماند و قطعاً مثل ژاپون تشنه زندگانی نوین نیست و هنگامی که قبای فلزی تمدن را برتن می‌پوشد گوئی شکنجه‌اش می‌دهند، درست مانند زمانه تفتیش عقاید و ایمان در اسپانیا وقتی که افراد اولین بار با آلات زجر و شکنجه روبرو می‌شده‌اند.

این جانب نیک باور دارم که نجات او بدون پیش آمد طغیان تعصب‌آمیز امکان پذیر نیست و اگر در این کار زیاده شتاب شود ممکن است انجام منظور را دچار تعویق گرداند، همانطوری که در ژاپون جدید عده‌ای پیدا شده‌اند که از دسته سالخوردگان نیستند، بلکه جوانان‌اند که از نفوذ تمدن غرب بکشور خود نفرت دارند و حس رفتار حرمان‌آمیز وطن دوستی‌ایشان گاهی به اقدامات عنیف و تعدیات ناشی از یأس منجر می‌شود.

به عقیده من در ایران نیز بعید نیست که در صورت قیام همگانی، گروه‌های مختلف وابسته به طبقه روحانی اظهار وجود کنند و مآلاً جان و مال اروپائیان چندی در خطر بیفتند. هم‌اکنون حس عدم رضایت بمناسبت سیاست اعطای امتیازات که اعلیحضرت اتخاذ نموده است، مشهود می‌باشد و فتنه اخیر علیه شرکت تباکو به همین دلیل بوده که شاید دولتی قوی تر با آسانی می‌توانسته است از وقوع آن جلوگیری کند.

روحانیون علناً علیه اروپائیان تبلیغات می‌کنند و در کوچه و خیابان بانها ناسزا می‌گویند و نامه‌های بی‌امضا در تحریک مردم بشورش پخش می‌شود و حتی گفته‌اند محض مزید احتیاط، نفرات گارد درباری را دوبرابر کرده‌اند. این شایعات شاید اغراق‌آمیز باشد و در صورت صحت توأم با اغراض شخصی است و به هر حال

در سرزمینی که هنوز به خرافات و تعصب‌های مذهبی پابند است این قبیل پیش-آمدها بعید نیست، و فورعناصر خارجی این گونه اقدامات تعصب‌آمیز را بیشتر خواهد کرد.

با تأسیس بانک شاهنشاهی رباخوران درآمد ظالمانه خود را بحداقل مبدل یافته‌اند، تجار و مالکان نظارت و بازرسی دستگاه رژی را خوش نداشته‌اند، اعیان و سرشناسان حقوق و مزایای دیرین خود را در اثر اعتراض سفرا و مقررات عهد جدید در خطر تحدید می‌بینند. من گمان نمی‌کنم این موجبات مزاحم اگر بصورت بدتری هم درآید از پیشرفت کارهای سودمندی که شروع شده است جلوگیری نماید، اما عناصر بیگانه هم باید هشیار باشند و در صورت جنبش ناگهانی ارتجاعی غافلگیر نشوند.

آثار امیدواری - اینها موانع پیشرفت کار اصلاحات بوده‌است. از سوی دیگر علائم و آثار هستی که دال بر تشویق و ترقی است که شاید بررسی آن موجبات امیدواری فراهم سازد. از یک طرف با آنکه سرزمین ایران بظاهر خشک و خالی است، ولی خاکش همان‌است که بود و زلزله‌ها استعداد از زمین‌های بسیار ممتاز سراسر جهان است. حاصلخیزی سابق آن از برکت وجود آب بوده‌است و با آب، باز آن برکت و آبادانی تجدید خواهد شد. هیچ تغییر طبیعی یا اقلیمی در ایران روی نداده‌است که حاصلخیزی و شادابی آنرا باین حالت بی‌کشت و کاری تبدیل کرده باشد. اگر در تنظیم آبیاری همت و صرفه‌جویی نمایند و وسایل جدید را در شخم‌زدن و تخم‌کاری معمول دارند شاید مقدار اراضی حاصلخیز آن دو برابر خواهد شد. همچنین با آنکه در حال حاضر مرزهای ایران بی‌حافظ و حفاظ است و لشکر و نفری برای نگهبانی آن در کار نیست، باز کوهها و کتل‌های آن عالی‌ترین عوامل طبیعی دفاعی است و چنین مینماید که خداوند این آثار و وسائل را برای حفظ و حمایت ایران باو ارزانی داشته‌است. بعلاوه با آنکه فکر و روح مردم ایران در حال رکود و انجماد است و شاید غنودن در این وضع و حالت را خوش دارند و آفت بی‌حسی و فقدان -

جوانمردی در میان ایشان رخنه کرده باشد و دستگاه حکومتش از کار و ابتکار افراد تشویق و حمایتی نمی‌نماید، باز درسبوت و وجود ایرانیان شادابی دلبذیری هست که موجب شده است مردم آن سرزمین را فرانسویان شرق بنامند، همان زنده‌دلی که بالغ بر ۲۰۰۰ سال علی‌رغم تهاجم پی در پی و سوانح دیگر ایشان را ملتی پایدار ساخته و امکان آن داده است که بر فاتحان خویش پیروزی یابد، و بجای فنا شدن در جنگ متهاجمان آنها را در خود فانی سازند و حتی در این روزگار انحطاط به آنها نوعی تجانس و هم‌آهنگی عجیب بخشیده است که با وجود ضعف و قوتوری که ظاهراً دارند هیچ قوم و ملتی در جهان از این جهت با ایشان برابر نیست.

روستائی ایران در تنگنای سختی نیز طبع‌گدائی ندارد و حتی در این دوره و مانند گی هنوز نیروی مردانگی آنها پایدار و باقی است. هر چند ایران متعددی، ناتوان و دشمنی بی‌آزار شده است، باز جای ابراز انزجار نیست و حکومتش با وجود تباهی کار قادر به اصلاحات است. شاید فعلاً لشکریانش بی‌ارزش باشند، اما در صورت داشتن رژیم پاکیزه‌ای باید، هم مورد اعتنا باشند و هم درخور پرهیز. بالاتر از همه باید در خاطر داشت که رسم و راه اهالی شرق با ما فرق دارد، و طرز فکر آنها نیز با ما یکی نیست غالباً وقتی که خیال می‌کنیم آنها عقب‌مانده و ابله‌اند ایشان هم ما را فاضول و یا وه‌سرا می‌پندارند. گردونه زمان در نزد ایشان آهسته می‌گردد و اعتنائی به حدت در امور و غرش چرخ‌های صنعتی ندارند. سیستم ما شاید ما را رواست، ولی متساویاً به همان اندازه و یا اصلاً مفید بحال ایشان نیست.

شیطان فرمانروائی در دوزخ را برخداستگزار می‌نهد. افراد عادی آسیا حکومت بد آسیائی را آسان به فرمانروائی اروپائی ترجیح می‌دهند. ایرانیان مردمانی شکال‌اند و چون خود بنحو حیرت‌انگیزی حس وطن پرستی ندارند متمایل‌اند که همیشه علاقه‌سایرین را ناشی از اغراض خصوصی بنگرند و خیال می‌کنند که نیرنگی در کار است. رم در عرض یک روز بنا نشده است، اصلاح ایران هم در ظرف ده سال میسر نخواهد شد، ولی اگر پزشک صبر داشته باشد بیمار قابل علاج است مشروط بر این که طبیب رقیب حدود شمالی نسخه‌ او را پاره نکند.

ترقیاتی که تاکنون حاصل شده است - اگر آنچه را که تا حال کرده‌اند رسیدگی کنیم آثار پیشرفت نمودار و مایه امیدواری فراهم است در فصل‌های سابق مطالبی ذکر کردم که حاکی از وضع ایران درست قبل از پادشاهی شهریار فعلی بوده است ولی صاحب‌نظران وارد چه نظریات ملال‌انگیزی که راجع به آینده‌اظهار نمی‌کرده‌اند. صحایف این کتاب بسیاری از آن پیش‌بینی‌های ناصواب را سردود نموده است.

هرگاه وضع کنونی را با نیمه اول این قرن که باید جزو دوره سابق بشمار آید، قیاس کنیم، معلوم خواهد شد چه پیشرفتهائی حاصل شده است، خصوصاً از جهت حصول امنیت عمومی در اثر استقرار سلطنت همایونی و اقدام به پاره‌ای امور اصلاحی، که بنا بر آن می‌توان گفت ایران در آستانه دوران جدیدی است و امید پیشرفتی سریع‌تر و احراز نتایج پایدارتر موجود است. در همین چند سال تلگراف برقی و سیستم جدید پستی و تأسیس بانک‌های اروپائی و مقدمات کشیدن خط آهن و بکار افتادن سرمایه‌های عمده خارجی برای استفاده از منابع داخلی شروع گردیده است.

ایرانیان با هوش‌تر از آنند که بیندارند این کارها حدنهائی است. در میان زمامداران آن، عناصر فراوانی دیده می‌شوند که از وضع فعلی کشور خویش تأسف دارند و به احتیاجات اصلی او واقف‌اند. در حین مسافرت خود خوشوقتی ملاقات و صحبت با چندین نفر از سیاستمداران ایران را داشته‌ام و بسیاری از ایشان علاقه تام با اقدامات اصلاحی نشان می‌داده‌اند و از تباهی که در سراسر کشور، مانع اصلاحات بوده است آزرده خاطر بودند، همان موانع و محظوراتی که برای رفع آن وجود افراد قوی‌تر از ایشان لازم است. اعلیحضرت اقدامات اصلاحی متعدد کرده‌اند و بدون شک بیشتر از هر شهریاری بعد از کریم‌خان به ایران خدمت نموده است، اگر جرأت بیشتری می‌داشتند اقدامات دیگری هم مقدور بوده است. از جمله گرفتاریهای محیط شرق یکی هم این است که باطمینان نمی‌توان گفت که سیاست او را که روی هم‌رفته معتبر و قابل ستایش است جانشین وی چگونه تلقی خواهد کرد.

جانشین - اگر هرگونه تردیدی از این بابت در میان باشد شکی نیست که درپیش گرفتن رفتاری که آشفتگی سیاسی را بیشتر و کار تحریک و آشوب را آسان تر کند جز زیان اثری نخواهد داشت. بسیاری از نویسندگان با ابراز اطمینان چنین وانمود می کنند که بعد از درگذشت شهیار فعلی آشفتگی عمومی پدید خواهد آمد و به احتمال قوی مدعیان متعدد برای تصرف تخت و تاج خواهند کوشید و حتی گفته اند که باید دید کدام مدعی مشمول التفات یک طرف و کدام مورد علاقه طرف دیگر است، همسایه شمالی چه کسی را در نظر دارد و عوامل جنوبی از که حمایت خواهد کرد. هراقدامی که سبب تشویق دعاوی کاذب شود و یا عدولی از راه ورسم معلوم موروثی باشد ممکن است مملکت را به هرج و مرج بزرگ گرفتار و زمینه را برای عناصری که خیال حمله و تجاوز دارند آماده سازد. قدر مسلم این است که روس و انگلیس که نیرومندترین عوامل خارجی بشمار میروند هرگاه با عزم کامل از ولیعهد قانونی طرفداری کنند اگر حتی روزی هم بیش تا درگذشت حضرت شهیاری درپیش نباشد، به عقیده من باز نه امنیت و نه سرنوشت تخت و تاج هیچ درخطر نخواهد بود.

سیرت ایرانی - حال اگر از توصیف وضع عمومی بشرح سیرت خصوصی مردم ایران بپردازم و یکوشم که از راه رفتار زندگی روزانه ایشان نکته هائی دریابم نتیجه این بررسی بعد از سنجش و قیاس همه صفات آنها بازمثبت و مساعد خواهد بود. اخلاق ایرانیان جنبه های متفاوت متعدد حیرت آوری دارد که در نزد دیگر اقوام همه آنها به ندرت باهم جمع شدنی است. ایشان نسل و نژادی خوش آیند، واجد آدابی آراسته اند و منشی نجیبانه و اشرافی دارند، از لحاظ طبع و نهاد مستعد تهییج و در محاوره و صحبت هوشمند و با ذکاوت و در رفتار و سلوک نیک زیرک اند و اگر هم دل نرم و نازکی دارند که باعث افتاد من دارند مغزشان ناتوان نیست. در ریا ماهرند و گرفتار آفات تباهی و فساد شده اند و صفت استواری و دلاوری را از دست داده اند. با اقوامی که در پیرامون ایشانند با کرد خشن و افغانی متکبر و ترک عبوس و هندی

بی حال تفاوت بارزی دارند و بین آنها و هیچ یک از این اقوام وجوه اشتراك موجود نیست.

وضع طبیعی سرزمین ایشان و مذهب و کیش متمایزی که دارند در آنها تفاوت نژادی پدید آورده است که همواره مشهود و نمایان بوده است. از لحاظ فردی خصایص جالب توجه متعدد دارند و از جهت جامعه فاقد موجبات قدر واقعی یا سرافرازی بشمار میروند و فقط از نیک بابت قهرمانند که هر چند ایشان را از نظر پژوهندگان سرشت انسانی مورد توجه قرار میدهد، از لحاظ اخلاقیون هیچ زیننده نیست.

بعد از اقامت طولانی در آن سرزمین انسان گمان خواهد کرد آنچه ایی موبید - کرتی راجع به یونانیان نوشته بود، شاید منظورش ایرانیان بوده است. ایشان مردمانی دل پستند و در برخورد و معاشرت خوش آیند هستند، ولی روی هم رفته گمان نمی رود اظهار نظر مطلوب درباره آنها کار آسانی باشد و در هر حال سه اختصاص در سیرت قومی آنهاست که به عقیده من علی رغم آنچه بعضی ها وانمود می کنند حاکی است که قوم و ملتی پاینده اند، نه مانند ترکها به انحطاط ملی دچار شده اند، و نه مثل تاتارها در معرض خطر زوال ذلت باری گرفتار آمده اند، بلکه نیک آشکار است که روزگار رستگاری و نجات را در پیش دارند. این سه خاصیت اخلاقی یکی زنده دلی فنا ناپذیر آنهاست، دیگر استعداد بسیار در کار تقلید که از این جهت در شرق زمین همواره شهرت داشته اند^۱ و همچنین با وجود شواهد متخالف که گاهی بنظر میرسد، بکار نداشتن صادقانه حس آزادی منزه و عاری از اغراض دیرین یا اقدامات تعصب - آمیز آتشین. تاریخ نیک گواه است که ایرانیان نبوغ بقا دارند و آثاری را عرضه میدارد که ایشان رفته رفته حاصل کار و کوشش دیگران را جذب و از آن خویش می کنند.

شتاب با تانی^۲ - ناگزیرم سخنم را با کلامی احتیاط آمیز خاتمه بدهم،

۱ - هرودوت می نویسد هیچ قومی با اندازه ایرانیان زود و آسان عادات خارجی را اختیار نمی کنند و همین که ایشان از وجود چیزی تجملی آگاه شوند بی درنگ آنرا برای خود فراهم می سازند.

۲ - Festina lente اصطلاح لاتینی متناسب به اگوست امپراتور معروف رم است که توصیه می کرد: « برای این که کاری را نیک انجام بدهید، با تانی شتاب کنید » . م .

هرچند که در این مسئله با دیگر صاحب نظران موافق نیستم ، ولی به عقیده اینجانب برای اصلاح سریع ایران نباید در صدد نقشه های بزرگ افتاد که جز شکست نتیجه ای نخواهد داشت . پروژه های عالی از قبیل کشیدن خط آهن از شمال به جنوب و از شرق به غرب و مجهز کردن این سرزمین بازرهی از کارخانه ها و کارگاهها فقط به اتلاف مال منجر خواهد گردید ، و بانی های چنین نقشه هائی را مآلاً بدنام خواهد ساخت .

اعطای عجلوانه امتیازات برای ساختن و پرداختن همه قسم اقلام وارداتی و صادراتی که در زیر آسمان یافته می شود از تلقن تا تنباکو و از گلاب تا میزرولت متضمن نفعی پایدار نیست و از این قبیل کارها غالباً جز انباشتن کیسه سببشان آن هدفی در میان نخواهد بود . با شروع تعقیب اقدامات از راههای آرزوده و معلوم ، سرمایه بهتر و آسان در جریان خواهد افتاد و صنایع سریع تر پیشرفت خواهد کرد . همین نظر راجع به راههای ارتباطی داخلی نیز وارد است .

در بسیاری از نقاط باید راههای مال رو مقدم بر جاده و جاده مقدم بر خط آهن ساخته شود ، خرج کردن صدها لیره در فلان جا بر تلف ساختن هزاران لیره در محل دیگر بمراتب ارجح است . باید سرمایه ایرانی در احیا و بهره برداری از منابع ایران صرف شود ، زیرا که امتیازات انحصاری مالی که بسود خارجی ها باشد حقد و حسادت تولید خواهد کرد و مردم خواهند پنداشت که قصد چپاول در میان است . نباید از نظر دور داشت که در ضمن برانگیختن وسایل انتفاع در یکجا یا نقطه دیگر لازم است پایه و اساس استواری هم گذاشت که درک فواید این قبیل کارها را ساده و آسان سازد و سبب تقدیر و امتنان عمومی شود .

در سابق خاطر نشان کرده بودم که مردم هنوز از نعمت تربیت هیچ بهره مند نشده اند و گرفتار تباهی محیط اند . تمدن در میان ایشان فقط از طریق تعلیم در مدرسه تعمیم خواهد یافت . رعایت قانون و احترام نسبت به قراردادها و عهود و ایمان بدرستی با تأسیساتی که این مقاصد را تأمین کند میسر خواهد گردید .

راست است که ایران در حال حاضر فقط عقب مانده و ناتوان است ، با شرح و بیان کردن این حالت عقب ماندگی و دورافتادگی و ناتوانی کنونی آن ، امیدوارم نیک نمایان ساخته باشم که این سرزمین مورد علاقه جدی افراد انگلیسی است و باید کشور ما با آن دولت بوسیله عهد و پیمان صمیمانه بستگی یابد و در پی ریزی آینده عالی آن که فراخور گذشته درخشانش باشد ملت انگلیس همکاری و سهم بزرگی داشته باشد .

پایان

فهرست نامهای کسان

ابراهیم خان بچپور ۳۱۲/۳۱۱/۲۹۸
 ابراهیم کلانتر [حاجی...] ۱۲۹
 ایردین [لرد...] ۶۷۱
 ابن بطوطه ۵۴۵/۴۹۸/۴۴۲/۳۴۸/۲۵۴/۱۱۹
 ابن رشید ۵۵۱/۵۴۲
 ابواسحق کازرونی ۲۵۴
 ابوبکر ۸۲
 ابوعبدالله ۱۱۹
 ابوالفدا ۴۲۶
 ابونصر ۳۹۴
 ابوالهول ۲۳۴
 ایرله ۲۳۶
 اتیکوس ۴۶۸
 احمد [سید میر...] ۱۲۶
 احمد بن سعید ۵۲۱
 احمد بن عبدالله ۵۴۰
 احمد بن موسی ۱۱۹
 احمدخان ۳۳۵
 احمدشاه دورانی افغان ۳۱۰
 ادناتوس ۲۶۶
 ادواردز [آرتور...] ۶۳۹/۶۳۶
 ادوارد ششم ۶۳۳
 ارتشتر ۲۶۷
 اردشیر ۱۵۵/۱۵۴/۱۵۳/۱۵۲/۱۴۳
 ۲۹۷/۲۹۴/۲۶۷/۱۶۴/۱۵۹/۱۵۷
 ۴۵۶/۳۷۶/۳۷۵
 اردشیر اول (اردشیر درازدست) ۲۵۲/۱۷۳

« آ »

آبریس ۹۳
 آدلف [گوستاو...] ۲۶
 آدم (ع) ۳۷۳/۱۲
 آرتابان ۱۵۶/۱۵۳
 آرساسید ۱۵۳
 آرنولد ۲۵۴/۸
 آریان ۲۸۳/۱۰۷/۱۰۶/۱۰۰/۹۸/۹۷/۸۹
 ۵۱۳/۴۹۴
 آستیاگ ۱۰۹/۱۰۵
 آشوریانیال ۳۷۵
 آشور نسیروال ۲۳۵
 آقاخان [میرزا...] ۳۵۵
 آقا محمدخان ۲۹۷/۱۲۸/۱۲۲/۱۲۰/۳۵
 ۳۲۶/۳۲۰
 آبوکرک ۵۲۰/۴۹۹/۴۹۸/۴۸۳
 آبازیس، ۱۷۶
 آنجلو ۹۶
 آنتیوش ایغان ۱۶۳
 آنتیوش، سیریادیس ۲۵۹
 آهوراسزدا، رک : آهوراسزدا، ۱۹۲

« الف »

ابراهیم [سلطان...] ۱۱۵
 ابراهیم [بن شاهرخ] (سلطان...) ۲۰۹
 ابراهیم بن قیس ۵۳۳/۵۲۵
 ابراهیم پاشا ۵۴۹
 ابراهیمخان [حاجی...] ۳۶۳

Tabarestan.info
 تبرستان



اهاروس ۳۷۵	الیس [اچ...] ۱۹۳
اهریمن ۱۹۹	امام قلی خان ۳۵۹/۲۳۱/۱۳۹/۱۱۹/۸۰
اهورا مزدا ۱۵۷/۱۵۶/۱۵۵/۱۵۳/۱۵۲	۵۰۳/۳۶۳/۳۶۱/۳۶۰
۱۹۹/۱۸۵/۱۷۴/۱۷۱/۱۷۰/۱۶۳	اسانوئل ۶۳۲
۲۶۷/۲۳۵/۲۲۷/۲۱۸/۲۱۶/۲۰۰	اسیر چخماق ۲۹۳
ایستکورت [سرگرد...] ۴۳۴/۴۳۳/۴۱۵	اسیر قلی خان ۳۶۳
اینس ورث ۴۳۷	اسین الدوله ۴۵/۱۳/۵
اینوک ۳۷۳	اسین السلطان ۴۶۵/۲۸۴/۱۲/۵/۴/۳
ایوب خان ۷۱۳	۴۸۲/۴۷۶
ایوز [ادوارد...] ۵۰۷	اناکسیمین ۱۰۵
«ب»	انتونی ۶۳۲
بابک (پاپک) ۱۶۴/۱۵۳	انتیوکوس ۳۴۸
بابین ۱۷۲	انتی فلو س ۲۳۶
باپتیسیت ۳۷۳	اندرو [سر. دبلیو. بی...] ۵۵۲
باکونین ۶۴۷	اندریس ، ۲۶۴/۲۶۲/۲۲۴/۲۱۸/۲۱۵
باکینکهام [جی. اس...] ۱۹۶/۳۷	انن کف [ژنرال...] ۷۰۴/۶۷۸
۵۰۴/۲۵۸	انوشیروان ۳۱۵
بانستر ۶۳۸	اوپر [پروفیسور...] ۱۰۸/۱۰۴
باربارو ۲۹۱/۱۵۹/۱۴۳/۱۱۹/۹۶/۲۵	اوترام [سر. جی...] ۲۸۰
بخت النصر ۲۳۴	اودریکوس [فرایر...] ۲۹۱/۱۵۹
برادران شرلی ۴۴	اورفه ۱۴۷
برانوش ۴۵۵	اوروس ۹۳
برتونی ۷۰	اوزلی [سرگور...] ۹۷/۹۰/۶۵/۵۹
برکات ۳۹۴	۱۷۳/۱۶۰/۱۵۸/۱۵۶/۱۳۱/۱۲۸
بروس [بی. اچ...] ۱۹	۲۵۷/۲۲۵
بروس [دکتر...] ۶۴۴/۷۱/۷۰	اوزون حسن ۲۵
بروک [جی کول...] ۱۹۳	اورسول فرانسوی ۷۴۲
بروکمن ۶۴۳/۶۴۲	اوسهر ۶۶
بریجز [جی...] ۱۹۳	اوکوس (: خشیارشاسوم) ۲۲۵
برینگ ۳۸۵	اولتاریوس [آدام...] ۲۷/۲۶/۲۲/۱۸
بطلمیوس ۱۱۰/۱۰۹/۱۰۸/۲۴	۶۴۳/۶۰۳/۳۸۳/۵۸/۳۴
	اولیویه ۶۵/۳۴

اسحق (ع) ۱۳۴	اردشیر بابکان ، رک : اردشیر ۱۵۲/۱۵۷
اسدخان ۳۵۱/۳۳۵/۳۱۱/۲۷۴/۲۷۳	۴۹۷
۳۶۹/۳۶۱	اردشیر دراز دست (: اردشیر اول) ۲۲۵/۷۴
اسفندیار خان ایل بیگی ۳۵۹/۳۵۸/۳۵۴	اردشیر دوم ۲۲۵
۳۶۱/۳۶۰	اردشیر سوم ۲۰۶/۱۱۲
اسکندر ۹۸/۹۷/۱۰۰/۱۰۱/۱۰۶/۰۸۱	اردشیرمنه بن (خوش حافظه) ۳۷۷
۲۲۷/۲۲۲/۲۱۵/۱۸۲/۱۶۳	اردلان ۳۹۰
۲۸۳/۲۵۷/۲۳۳/۲۳۱/۲۲۹/۲۲۸	ارشک ۲۲۵
۴۱۶/۴۰۳/۳۸۸/۳۷۶/۳۴۸/۳۰۹	اریستوبولوس ۱۰۱/۱۰۰/۹۸
۵۱۳	اسارهادون ۳۷۵
اسکندر خان ۳۴۵	اسپارک [جان...] ۶۳۷
اسکولف [ژنرال...] ۷۰۵/۷۰۳	اسپیرز [فنه...] ۱۵۸
اسماعیل [شاه...] ۳۵۰/۸۲/۴۴/۳۳	استادلر [رودلف...] ۶۸
۳۹۰	استاکلر ۳۶۵/۳۶۳/۳۳۳/۴۳۳/۵۲۳/۵۲۴/۷۲۲
اسمیت [سرهنگ اوان...] ۷۲۹/۱۵	استانلی ۱۹۳
اسمیت [سیسیل...] ۹۳	استانوس [سر. ای. ج...] ۲۸۴/۱۴۲
اسمید ۶۶	استر ۳۷۵/۲۲۱
اشرف افغان ۱۳۳	استراین ۴۳۹/۳۷۵/۸۹
اشیل ۳۷۵	استرابو. رک : استراین ۳۷۵
اصطخری [ابواسحق...] ۲۴۷/۱۶۴	استراچی (استرجی) ۴۷
۲۵۸/۲۵۷	استریوس [جان...] ۵۰۶/۱۲۳/۹۶
افراسیاب [اتابک...] ۳۴۸	۵۲۹
اکبر شاه ۲۶	استفن [تاسس...] ۶۴۹
اکتای ۸۲	استک ۶۱۷/۵۶۳/۲۹۸/۱۶۷
البوکک [الفونسود...] ۵۰۱/۴۷۰	استورسن [ای...] ۱۹۳
۶۳۳/۶۳۲/۵۲۱	استوری [جیمز...] ۵۰۱
التون [جان...] ۵۹۹/۴۷۲/۴۷۱	استولز ۲۲۹/۲۲۸/۲۲۴/۲۱۵/۱۹۴/۱۶۲
۶۴۸/۶۴۷/۶۴۶/۶۴۵/۶۴۴	۲۶۴/۲۶۲/۲۳۰
الکوک [تاسس...] ۶۳۶	استون [سرگرد...] ۲۵۷
اللهوردی خان ۴۴/۱۹	استیله [ریچارد...] ۶۵۲/۵۱۳
الوان ۳۹۴	استیوارت [سرهنگ...] ۳۵۱/۳۰۶
الیزابت ۶۵۱/۶۵۰/۶۳۵/۵۰۶/۲۶	۷۲۶/۷۲۵/۶۷۲

Handwritten notes and signatures at the bottom right of the page, including a signature and some illegible text.

جنیگز [سروان...]	۳۱۹/۳۱۸
جونز [سر. هار فرد...]	۱۹۳/۱۲۰/۰۹
	۷۴۳/۲۸۴
جیمز	۰۱۳
جیمز اول	۶۴۱
«ج»	
چارلز دوم	۶۰۶
چانسلر [ریچارد...]	۶۳۴
چپمن [لارنس...]	۶۳۸/۶۳۷
چراغعلی خان	۳۰۴
چزنی [ژنرال...]	۴۳۴
چستی [ژنرال...]	۰۰۲
چمپن [سر...]	۷۲۹
چنگیزخان	۲۹۷/۱۱۹/۸۲/۲۰
چنی [ریچارد...]	۶۳۶
چیلد [الکساندر...]	۰۱۴/۰۱۳
«ح»	
حاجی خان [سیر...]	۳۳۱
حافظ	۴۷۰/۱۳۴/۱۳۳/۱۳۲/۱۳۰/۱۱۳/۸۲
حسام السلطنه فرهاد میرزا	۲۴۶
حبیب‌الله خان	۳۶۳
حسن خان ایلخانی	۳۰۰
حسن خان والی	۳۳۶/۳۳۰
حسنعلی میرزا شجاع السلطنه	۷۹
حسین (ع)	۳۱۴/۱۱۰
حسین [شیخ...]	۲۸۴
حسین خان والی	۳۳۰/۳۳۴
حسین صوفی	۳۰۶
حسین علی میرزا	۲۰۲/۱۲۸
حسینقلی خان ایلخانی	۳۰۹/۳۰۸/۳۰۰
	۴۲۸/۴۰۴/۳۶۹/۳۶۳/۳۶۲
تری [پلوم...]	۶۳۹
تقی خان [میرزا...]	۱۸
تکسیه	۲۷۱/۲۶۴/۱۹۳/۱۴۰
تلموس	۲۳۶/۹۱
تمر [شیخ...]	۳۹۰/۳۹۴/۳۹۳
تمستوکل	۴۶۸
تود [ای...]	۱۹۳
تودلا [بنیامین...]	۲۰
توریچ	۱۴
تهونوت	۲۰۷/۱۱۳/۳۸
تیمور تیمور	۲۰۹/۱۱۹/۱۱۰/۸۲/۲۰/۱۰/۸
	۴۶۹/۴۴۱/۳۸۸/۳۳۴/۲۹۷/۲۹۳
	۴۹۸
تیمور میرزا	۲۰۴/۲۰۲
«ث»	
ثوینی [سید...]	۰۲۴
«ج»	
جابرخان [حاجی...]	۳۹۰/۳۹۴/۳۹۳
جاسم بن محمد بن تهامی	۰۴۲/۰۴۱
جان	۱۰۲
جان [سر. اوس...]	۲۴۷
جانسن [رابرت...]	۶۳۴
جانسن [ریچارد...]	۶۳۴
جعفرخان	۳۹۴
جعفر خان زند	۲۰۴
جعفرقلی خان	۳۶۹/۳۶۳/۳۰۸
جلال الدوله	۱۲۱
جمال بیگ (لقب التون)	۴۷۱
جنکینسن [ماستراتونی...]	۶۳۴
	۶۴۲/۶۳۶/۶۳۰
جمشید	۱۶۶/۱۴۱/۲۴

پریچ	۹۰
پریس [جی. آر...]	۰۲
پرینکلر [ریچارد...]	۶۳۷
پریه [کونگ...]	۲۶۷
پترکبیر	۷۱۶/۶۴۴/۶۴۳/۶۶۱
پلستد [بارتلمو...]	۰۰۷
پلوتارک	۱۰۱/۹۸
پلوم‌تری [سروان لیونل...]	۶۳۸
پلی [سر. لوئیس...]	۰۴۰
پلی ماکوس	۱۰۱
پلی نی	۱۰۷/۱۰۱/۹۸
پمپه	۶۶۱/۴۶۸
پوتینگر [سر. اچ...]	۲۹۸/۲۹۲/۱۹۳
	۳۱۸/۳۱۰/۳۱۱/۳۱۰/۳۰۸/۲۹۹
پوران	۳۰۶
پورنیف	۶۴۴
پیروول	۴۸۶
«ت»	
تاتارکبیر	۸۲
تاسر [شیخ تمر]	۳۹۰/۳۹۳
تاسس	۱۰۳/۱۴۲
تاسس مور	۱۱۳
تاسن [سر. رانلد...]	۰۳۰/۲۶۷
	۷۲۳/۶۳۸
تاورنیه	۳۹/۳۸/۳۴/۲۸/۲۶/۱۹/۱۰
	۲۹۱/۲۰۷/۱۳۱/۱۱۹/۷۸/۴۷
	۶۰۹/۶۰۳/۰۰۲/۳۸۳
تایلر [سر...]	۷۲۳/۱۹۳
تئودور	۶۳۰/۶۳۳
ترکی [سید...]	۰۳۲/۰۲۰/۰۲۴
ترگوکاسف	۷۰۰
ترودن	۶۳۱
بکووتیز	۶۴۴
بل [سرهنگ...]	۴۳۸/۳۶۲/۳۴۰
	۴۰۴
بنت [تئودور...]	۰۴۴
بواتال [فایوس...]	۶۱۰
بودولف	۳۰۴
بورگس	۶۷۲
بورنوف	۱۶۱
بورو [استفن...]	۶۳۴
بولای	۶۰۳
بوهس [دکتر...]	۳۰۲
بهرام	۳۸۱/۲۶۶/۱۴۷/۱۴۴
بهرام اول	۲۰۷
بهرام پنجم	۱۴۰
بهرام چهارم	۱۰۸/۱۴۶/۱۴۳
بهرام دوم	۲۶۷/۲۶۶/۱۰۱/۱۴۰
بهرام گور	۱۴۰/۸۸/۸۶
بیتون [سر. اچ. لیندسی...]	۶۱۰
بیرینگ (برینگ)	۳۸۶
یشاپ (بانو...)	۳۴۲/۳۳۲/۶۳
	۳۸۲/۳۶۰
بیکنل [دکتر...]	۸
یکونسفیدا [لرد...]	۶۹۶
یینینگ	۱۹۶/۱۶۷/۸۳
«پ»	
پاپک (پاپک)	۱۶۴
پاسکال آراکلیان	۷۰
پراسیفیک دو پروانس	۶۰۳
پرگابریل دو شینون	۶۰۳
پرگاسس	۱۸۷
پرو	۱۸۰

حسینقلی خان والی ۳۳۸/۳۳۶/۳۳۵

حسینقلی میرزا ۱۲۰

حمید بن عبدالله ۵۴۰

حیدر علی خان ۱۲۲

حیدر علی خان والی ۳۳۶/۳۳۵

« خ »

خانلر میرزا ۴۱۲

خانیکف ۶۱۷/۳۰۶

خدا کریم خان ۳۵۵

خزعل ۳۹۷

خسروانوشیروان (رک : انوشیروان) ۲۶۹

خسرواول (رک : انوشیروان) ۲۶۹/۲۶۸

خسرو پرویز ۱۵۸

خسرو دوم ۲۵۶/۱۵۸

خسرو خان ۳۶۳

خشایارشا (: خشایارشا) ۱۶۵/۱۵۹/۱۱۱

۱۹۲/۱۹۰/۱۸۸/۱۸۷/۱۸۳/۱۷۳

۲۰۲/۲۰۰/۱۹۷/۱۹۶/۱۹۳

۲۲۱/۲۱۷/۲۱۴/۲۱۳/۲۰۹/۲۰۴

۴۶۸/۳۷۵/۲۳۳/۲۲۸/۲۲۵

خشایارشا (رک : خشایارشا)

خشایارشا سوم (اوکوس) ۲۲۵

خضیب [شیخ ...] ۴۹۳

خودار لاگمار ۳۷۵

« د »

داراب (داریوش) ۱۰۹

داراب خان ۳۵۵/۱۳۷

دارسی ۱۷۳

دارستتر ۱۴۵

داریوش دوم (نتوس) ۲۲۵/۱۷۳

داریوش سوم (کدین) ۲۲۵

داریوش کبیر ۱۵۸/۱۲۶/۱۱۱/۱۰۹/۹۳

۱۶۷/۱۶۵/۱۶۳/۱۶۲/۱۶۱/۱۵۹

۱۷۶/۱۷۵/۱۷۳/۱۷۲/۱۷۱/۱۶۸

۱۹۶/۱۹۲/۱۹۰/۱۸۷/۱۸۶/۱۸۵

۲۱۶/۲۱۵/۲۱۰/۲۰۹/۲۰۰/۱۹۷

۲۴۲/۲۳۷/۲۳۶/۲۳۵/۲۲۱/۲۱۷

۶۹۹/۵۸۵/۴۳۴/۳۷۶/۳۷۵

داریوش نوتوس یونانی ۱۰۹

دانت ۱۳۴

دانیال نبی ۴۴۱/۳۸۰/۳۷۵

داورخان ۵۰۳/۸۰

دنه [لوئی ...] ۶۵۳

دروموندولف [سر. اج ...] ۷۱۳/۴۰۴

۷۴۰/۷۲۳

درویشعلی ۳۵۱

دزرائیلی ۶۹۶

دستنگ (کنت ...) ۵۰۷

دسلاند [دولیه ...] ۲۶

دلواله [پیترو ...] ۱۶۵/۴۳/۲۶

دوارتما [لودویکا ...] ۴۹۸

دوید [بارون ...] ۳۴۲/۳۳۶/۱۷۳/۱۶۷

دوید ۳۶۲/۳۵۷/۳۵۶/۳۴۷/۳۴۴

۴۵۲/۳۸۷/۳۸۱

دوسانی ۱۵۳

دوکت [جفری ...] ۶۳۸/۱۴

دوکونها [تریستان ...] ۶۳۲

دولاکروا [پتی ...] ۳۷۲/۲۷۴

دولان ۶۵۴/۶۵۳

دونه [لایور ...] ۱۹۳

دوهوسه ۳۵۱

دیجه [سر. دودلی ...] ۶۴۱

دی دیوس [مادره ...] ۶۵۰

رکن الدوله ۱۱۸/۶۰/۲۴

روین بن یعقوب ۴۱۸

رویل بن یعقوب ۴۱۷

رنی [سروان ...] ۴۲۷

ریال [اموس ...] ۶۳۹

ریج [سی. جی ...] ۱۳۴/۱۲۹

۱۹۳/۱۶۰

ریشلیو ۶۵۳

ریگوردی ۶۵

رینال [آبه ...] ۵۰۰

« ز »

زال ۲۹۱

ژئوس ۱۵۳

زیده (زن هارون الرشید) ۱۴

زردشت ۱۶۷

زکی خان ۱۱۵/۸۵

زولوتارف ۵۸۹

زید بن خلیف ۵۴۰

زیگلر [کمپانی ...] ۶۸۳/۶۸۲/۶۲۴/۲۹۶

زین العابدین (ع) ۱۱۵/۸۶

« ژ »

ژنست ۳۸۵

ژوستی نین ۶۳۱

« سی »

سارگن ۱۸۸

ساسان ۱۶۴

ساسون [کمپانی ...] ۶۸۳

سالباتک [جوزف ...] ۶۵۱

سالزیوری [لرد ...] ۷۳۷/۵۲

ساسون ۱۵۹/۱۴۳

سانسون ۲۶

دیودور سیسیلی ۲۳۰/۲۲۹/۲۲۸/۱۷۹

دیولانوا [آقای ...] ؛ [مادام ...]

۱۰۴/۱۰۳/۹۵/۹۳/۹۱/۷۳/۴۵

۱۷۲/۱۶۲/۱۵۸/۱۴۹/۱۴۵/۱۰۵

۳۷۷/۳۷۶/۲۳۶/۱۸۰/۱۷۹/۱۷۸

دیویس [ریچارد ...] ۶۳۶

« ذ »

ذکر بن خالد ۵۴۰

ذوالکثاف (شاپور) ۴۶۹

« ز »

زابت ۱۷۳

زابتسن ۳۹۷/۳۹۱

زاس [سرهنگ ...] ۲۸۱/۱۳۹

۵۳۹/۳۱۸/۲۸۸

زالف ۶۸

زالینسن [کاتن ...] ۱۵۳/۱۵۱

۳۲۸/۲۶۶/۲۲۱/۲۱۱/۱۷۹/۱۶۱

۳۴۴/۳۴۲/۳۳۶/۳۳۲/۳۳۱/۳۲۹

۴۶۲/۳۸۰/۳۷۹/۳۷۴/۳۴۷

زاسس ۲۴۱

رحمان ۳۹۴

رستم ۳۸۷/۲۹۱/۱۵۹/۱۴۳/۱۱۵/۷۴

رستم سلطان ۲۷۴

رسول ۲۸۴

رشید بن حمید ۵۴۰

رشید بن مخدوم ۵۴۰

رشید خان ۳۵۵/۳۵۲/۳۵۰

رضا (ع) [امام ...] ۷۹/۳۵/۸

۵۸۳/۱۱۹

رضاقلی خان ۳۶۱/۳۶۰/۳۵۹/۳۳۷/۳۳۵

۶۴۵/۳۶۳

سندرمین [سر. آر ...] ۶۷۹

سن سون ۳۸۳

سنقر بن مودود ۸۲

سن لازار ۷۰

سوزرلند [سروان جی ...] ۱۹۳/۱۷۳

سوزرلند [دوک . اف ...] ۵۵۲

سوویوف ۵۳

سیریادیس ۲۶۲/۲۶۱/۲۵۹/۱۴۹/۱۴۷

۲۶۴

سیسرون (چیچرو) ۴۶۸

سیف‌الدین [امیر ...] ۴۹۹

سیف‌الله خان ۳۱۳

سیکریتوس [اوئه ...] ۱۰۲/۹۸

« شی »

شاپور (شاه ساسانی) ۱۵۶/۱۴۷/۱۱۱

۲۶۴/۲۶۰/۲۵۹/۲۵۷/۲۵۶/۱۵۷

۴۵۵/۴۵۱/۴۴۹/۴۴۱/۳۷۹/۲۶۷

۴۵۹/۴۵۶

شاپور اول ۲۶۲/۱۴۹/۱۴۷/۱۴۳/۱۴۲

۲۷۰/۲۶۷/۲۶۶

شاپور دوم ۴۶۸/۲۰۹/۱۶۴/۱۵۸

شاپور سوم ۲۰۹/۱۵۸

شاردن ۲۷/۲۶/۲۲/۱۷/۱۵/۱۲/۱۰

۷۹/۷۸/۷۵/۶۸/۶۴/۴۶/۳۸/۳۴

۱۶۰/۱۵۴/۱۳۲/۱۱۹/۸۳/۸۰

۳۸۳/۳۴۹/۲۸۶/۲۳۱/۲۲۳/۱۹۴

...

شاهرخ ۴۹۸/۴۶۹/۲۰۹/۱۱۵

شاه‌رضا ۷۹

شاه شجاع ۱۳۴

شاهوردی خان میرویرکند ۳۳۵/۳۳۴

سایر [سرگرد ...] ۴۳۵/۳۸۵/۳۸۱

سرحان ۳۹۴

سرکار میرزا ۴۲۹/۴۲۸

سعد [اتابک ...] ۱۲۵

سعدالملک ۴۸۵/۴۶۰/۲۸۷/۲۸۵/۲۸۴

۵۱۵/۴۹۳/۴۸۹

سعدی [شیخ مصلح‌الدین ...] ۱۱۵/۸۲

۱۳۹/۱۳۴/۱۳۱/۱۳۰/۱۲۹

سعود ۵۴۹/۵۴۲

سعید بن احمد [سید ...] ۵۲۳/۵۲۲/۵۱۹

۵۲۹/۵۲۴

سلبی [ستوان ...] ۴۱۵/ ۴۱۲/ ۴۰۳

۴۳۴/۴۳۳/۴۲۷/۴۲۶/۴۲۳/۴۲۲

۴۴۵/۴۴۴/۴۴۲/۴۳۸/۴۳۶

سلطان بن احمد [سید ...] ۵۲۳/۵۱۹

سلطان حسین [شاه ...] ۶۵/۴۹/۴۰/۱۰

۶۵۷/۶۵۴/۳۵۰/۷۴

سلیمان [شیخ ...] ۳۹۲

۴۱۷/۳۹۴/۳۹۳

سلیم [سید ...] ۵۲۴/۵۲۳

سلیمان (ع) ۱۵۷/۱۳۰/۹۷

سلیمان [شاه ...] ۶۵/۴۶/۴۴/۱۰

۶۵۶/۷۸/۷۴

سلیمان (سلمان) [شیخ ...] ۴۱۷/۳۹۲

سلیمان بن احمد [شیخ ...] ۵۴۷

سلیمان ثانی ۷۱۴

سمردیز ۱۰۸

سناخریب ۳۷۵/۲۴۱/۲۳۴/۲۱۱/۱۸۸

سن جان ۶۳۴

سن جان [سر. او ...] ۳۰۲

سن جان [سرگرد ...] ۳۷۲/۳۱۸/۳۱۳

سندباد ۴۷۹

« ع »

عباس [شاه ...] ۲۴/۲۱/۱۹/۱۸/۱۵/۳

۴۰/۳۷/۳۵/۳۴/۳۳/۲۸/۲۵

... و ۴۳

عباس خان [میرزا ...] ۵۹۸

عباس دوم [شاه ...] ۵۰/۲۷/۱۰

۷۱۴/۶۵۵/۶۵۳/۳۸۳/۶۴/۶۰

عباس میرزا ۶۷۲/۶۷۱/۶۱۰/۴۶۰

عبدالحمید [سلطان ...] ۶۹۶

عبدالرزاق ۵۲۹/۴۹۸/۴۷۰/۴۶۹

عبدالرسول [شیخ ...] ۲۸۴

عبدالعزیز ۵۳۳/۶۳۲/۵۲۶/۵۲۵/۵۱۹

۵۳۴

عبدالله (امامزاده) ۴۴۰

عبدالله [شیخ ...] ۳۹۴/۷۴/۷۳/۷۲

۶۹۸/۴۱۷

عبدالله بن رشید ۵۵۱/۵۵۰

عبدالله بن فیصل ۵۵۰/۵۴۹/۵۴۳/۵۴۲

عبدالله حکمران [میر ...] ۳۹۴

عبدالله خان ۳۶۳

عبدالله خان امیر شروان ۶۳۶

عبدالمحمد خان ازبک ۴۴

عبدالنبی [حاجی ...] ۳۱۰

عبدالوهاب ۵۴۸

عثمان ۳۹۴

عضدالدوله ۴۱۶/۱۱۸/۱۱۲/۲۴

علاء‌الدین حسین ۱۲۶

علی (ع) ۲۴۸/۳۸/۳۷/۱۲

علی اکبر [میرزا ...] ۴۲۷

علی بن حسین (امامزاده) ۴۱۷

علی خان [حاجی ...] ۳۴۰

علی خان ایلخانی ۳۶۳/۳۵۵

شیا [بت ...] ۹۷

شجاع‌الملک ۲۸۰

شرفی [انتونی ...] ۶۴۰

شرفی [سر. رابرت ...] ۶۵۲/۵۱۹

شریدن [تی ...] ۱۹۳

شعیب [شیخ ...] ۴۸۸

شلی ۷۵

شلینگک [اندرو ...] ۵۱۴

شحیل ۷۰۲

شیخ‌المشایخ ۳۹۴

شی [سرهنگک ...] ۷۹

شیندلر [ژرنال ...] ۳۷۲/۳۰۰/۱۶

۵۸۹/۵۸۸/۵۸۷/۴۲۲/۳۷۹

شیل [بانو ...] ۳۵۱

« ص »

صاحب‌السلطنه ۳۶۳

صادق خان (برادر کریمخان زند) ۴۷۳

صب ۳۷۳

صفی اول [شاه ...] ۶۸/۳۵/۱۰

۶۵۳/۶۴۳/۲۳۱/۱۵۴

صمصام‌الدوله ۱۶۵/۱۱۸

صمصام‌السلطنه ۳۶۳/۳۵۹

صوفی کبیر ۶۳۵

« ط »

طائیس ۲۲۷

طلال ۵۵۰

طهماسب [شاه ...] ۳۸۳/۵۶/۵۰/ ۴۴

۶۴۴/۶۳۹/۶۳۷/۶۳۵

طهماس خاقر ۳۹۴

« ظ »

ظل‌السلطان ۲۹۶

کست (: کوست) ۱۶۱ / ۱۵۶ / ۱۴۶	قطب‌الدین ۴۹۸ / ۳۵۶	فرعون ۲۳۷	علی خان والی ۳۳۵
۱۹۲ / ۱۷۸	قوام [حاجی ...] ۱۱۰	فرگسن (: فرگسون) ۲۰۲ / ۱۹۶ / ۱۸۲	علی رضاخان ۳۵۵
کلارك [ادوارد ...] ۶۳۵	قوام‌الملک ۴۸۸	۲۱۶ / ۲۱۱ / ۲۱۰ / ۲۰۵ / ۲۰۴ / ۲۰۳	علی شیر [امیر ...] ۶۹۷
کلبه ۶۵۳	« ک »	۲۱۷	علی صالح خان ۳۵۵
کلبعلی خان ۳۶۹ / ۳۵۸ / ۳۳۶	کابو [سیاستیان ...] ۶۳۳	فرگسون (: فرگسن) ۱۸۲	علیقلی خان [حاجی ...] ۳۶۳ / ۵۵
کلیتارخوس (: کلیتارکوس) ۲۳۱ / ۲۳۰	کارت رایت [جان ...] ۱۴	فرنسیس ۶۳۲	علی فرزند امام موسی (ع) [امامزاده سید ...]
کلیتارکوس (: کلیتارخوس) ۲۲۸	کارلیت ۹۶	فرهاد میرزا احتشام‌الدوله (والی فارس)	۸۵
کمبوجیه (کبوجیه) ۱۷۶ / ۱۷۵ / ۹۹ / ۹۱	کاساندان ۱۰۴	۳۸۸ / ۳۸۷ / ۲۴۶ / ۲۲۵ / ۲۱۷ / ۱۲۱	علی مرادخان ۸۵ / ۳۵ / ۲۱
۲۳۷ / ۲۳۶ / ۲۳۳ / ۲۱۶ / ۱۸۰	کاظم خان ۴۱۳	قریاری او دوریوس ۳۰۶	علیمرادخان ۳۵۵ / ۳۵۲ / ۳۵۰
کمپانی انگلیسی مسکوی ۱۴	کالدان (کالادان ، گولادان) ۷۲	فریدون ۲۴	عمر ۴۳۵
کمپانی هند و اروپ ۵۵۳	کالیندو [ستوان ...] ۳۰۶ / ۳۰۳ / ۳۰۲	فریزر [بیلی ...] ۱۶۷ / ۱۲۰ / ۸۳ / ۱۱ / ۸	عمروین لیث (عمرولیت) ۱۲۵
کمپیل [ویلیام ...] ۱۹۳	۳۰۷	۶۱۶ / ۵۲۳ / ۵۷۰ / ۴۹۴	عیسی بن علی ۵۴۸
کمپفر ۲۵۷ / ۱۸۱ / ۱۶۰ / ۷۵ / ۲۷ / ۲۶	کالیر [گروهیان ...] ۲۴۶	فریس ۳۹۵ / ۳۹۴	« غ »
۲۸۶	کاورت [رابرت ...] ۶۵۱	فلاندن ۱۶۱ / ۱۵۶ / ۱۴۶ / ۱۴۲ / ۱۱۲ / ۳۷	غازان خان ۲۹۱
کمینفر ۶۲۰	کبوجیه (: کمبوجیه) ۹۳	۲۱۰ / ۲۰۲ / ۱۹۲ / ۱۷۸ / ۱۷۳ / ۱۶۷	غلامحسین خان ۳۶۳
کنتوس (کینتوس) کورتیوس ۱۰۱ / ۹۸	کتابچی (مدیرکل گمرک ایران) ۵۹۴	۲۷۱ / ۲۶۹ / ۲۲۳ / ۲۲۲	« ف »
۲۰۵	کدسن (داریوش سوم) ۲۲۵	فلویه ۴۹۷	فاطمه (ع) ۶۱۸
کنوک (: کونوک) [ادوارد] ۶۵۲	کدورلار ۳۷۵	فن بیروپ ۶۴۷	فاطمه (ع) رک : معصومه (ع) ۱۱ / ۸ / ۷ / ۶
کوروباتکین [ژرنال ...] ۷۱۲ / ۷۱۱	کرپورتر ۹۷ / ۷۸ / ۷۷ / ۶۶ / ۴۲ / ۱۹ / ۳	فوتیوس ۱۰۵	فتحعلیشاه ۴۵ / ۳۴ / ۳۰ / ۱۸ / ۱۳ / ۱۱ / ۱۰
کوروش ۹۴ / ۹۳ / ۹۲ / ۹۱ / ۹۰ / ۸۹	۱۵۳ / ۱۵۲ / ۱۴۵ / ۱۴۲ / ۱۱۳ / ۱۱۲	فور [سر. بارتل ...] ۵۵۶	۱۲۸ / ۱۲۰ / ۱۱۵ / ۷۹ / ۶۰ / ۵۹ / ۴۶
۱۰۳ / ۱۰۲ / ۱۰۱ / ۱۰۰ / ۹۹ / ۹۷	۲۱۵ / ۱۸۱ / ۱۷۳ / ۱۷۲ / ۱۶۶ / ۱۶۰	فوزرینگهام [ستوان ...] ۳۳۶	۳۵۱ / ۳۳۱ / ۳۲۶ / ۲۹۷ / ۲۸۴ / ۲۵۲
۱۰۸ / ۱۰۷ / ۱۰۶ / ۱۰۵ / ۱۰۴	۲۱۷ / ۲۱۶	فوست [کریستوفر ...] ۶۳۷	۶۵۸ / ۵۷۰ / ۵۶۱ / ۴۴۲ / ۳۸۸ / ۳۵۵
۱۶۰ / ۱۵۹ / ۱۱۸ / ۱۱۰ / ۱۰۹	کرتی [ایپی‌سینید ...] ۷۵۳	فیچ [رالف ...] ۵۰۶ / ۵۰۱ / ۴۹۹	۷۴۲ / ۷۲۳ / ۶۷۱
۱۸۶ / ۱۸۰ / ۱۷۹ / ۱۷۵ / ۱۶۲	کروثر [جان ...] ۶۵۲	فیدیا ۲۳۸	فدرویچ [میکائیل ...] ۶۴۱
۳۷۹ / ۲۴۲ / ۲۳۶ / ۲۳۳ / ۲۱۶	کروزنیکسکی ۳۴۹ / ۶۰ / ۴۹ / ۴۰ / ۲۹	فیصل بن ترکی [سید ...] ۵۲۵ / ۵۲۲	فرانکلین [دبلیو ...] ۱۹۳ / ۱۳۰
۷۳۲	کریتوس [اونسی ...] ۱۰۱	۵۵۰ / ۵۴۹ / ۵۲۶	فرایر [دکتر ...] ۱۲۳ / ۹۶ / ۷۹ / ۶۵ / ۴۸
کوست (: کست) ۱۴۲ / ۱۱۲ / ۴۵	کریمی خان زند (وکیل) ۵۱ / ۳۰ / ۲۱	۶۳۴	۵۰۶
۲۲۳ / ۲۱۰ / ۲۰۳ / ۲۰۲	۱۲۲ / ۱۲۰ / ۱۱۶ / ۸۸ / ۸۵ / ۵۵	فیلیپ دوم ۶۵۰	فرایر خوش بیان ۴۶
کوما [میرزا ...] ۳۸۷	۱۳۴ / ۱۳۳ / ۱۳۱ / ۱۲۸ / ۱۲۶	« ق »	فرج‌الله ۳۹۴
کومو (: میرزا کوما) ۳۸۷	۲۸۳ / ۲۸۲ / ۲۷۴ / ۲۷۳ / ۲۵۰	قاسم‌خان بختیاری ۳۵۰	فردوسی ۴۵۵
کونتارینی ۲۵	۵۰۷ / ۴۸۶ / ۴۷۳ / ۴۱۷ / ۳۹۲	قراچه (از اتابکان سلغری) ۱۲۸	فررا [سر. برتل ...] ۵۲۵
کونوک (کنوک) [ادوارد ...] ۵۱۳ / ۶۵۲			

محمد غزنوی ۲۵	مایو [لرد ...] ۳۱۲
بخیرالدوله ۴۷۵	مبادر [شیخ ...] ۳۹۳
سریک [سر. جان ...] ۶۴۱	مبارزالدین محمد ۸۲
مریم مقدس ۳۴ / ۵۰۲	مچیتار ۷۰
مزدآ ۲۲۹	محراب خان ۳۷۰
مزل خان [شیخ ...] ۳۹۳ / ۳۹۴ / ۳۹۵	محمد (ص) ۳۱۶
۳۹۷ / ۳۹۹ / ۴۱۷ / ۴۲۳ / ۴۶۵ / ۴۸۱	محمد [شیخ ...] ۵۴۸
مسعودی ۱۶۴	محمد ایلخانی ۱۳۹
مسیح (ع) ۶۸ / ۱۱۸ / ۲۲۸ / ۳۷۳	محمد بن خلیفه ۵۴۷
۶۳۱ / ۶۳۳	محمد بن رشید ۵۰۰ / ۵۰۱
مشیرالملک ۲۴۵ / ۲۷۶ / ۲۷۸	محمد بن یوسف ثقی ۱۱۸
مصعب بن عبدالله ۵۰	محمد تقی خان ایلخانی ۳۵۲ / ۳۵۴ / ۳۵۵
معاویه ۱۶۴	۳۶۴ / ۳۶۹ / ۳۹۵ / ۴۰۳
معمدالدوله ۱۷۷ / ۳۵۴ / ۳۵۸ / ۳۸۸	محمد جوادخان ۳۶۳
۴۱۱	محمد حسن اسین الدوله بیگریگی ۳۴
معز السلطان ۳۹۵	محمد حسین خان ۳۶۳
معصوم خان [میرزا ...] ۳۱۲	محمدخان ۳۹۷
معصومه (فاطمه) (ع) ۸ / ۱۰	محمدخان [سلطان ...] ۳۰ / ۱۳۷
معین التجار ۴۶۵	محمدخان قاجار. رك : آقا محمدخان قاجار
مغول کبیر ۴۴	۵۸۲
مقدسی ۴۱۶	محمد رضا بیگ ۶۵۴
مقصود بیگ ۸۰	محمد شاه ۱۰ / ۴۵ / ۷۹ / ۲۸۶ / ۳۱۱
مکدونالد [سرهنگ ...] ۱۹۳ / ۲۰۹	۳۵۲ / ۳۹۴ / ۳۹۵ / ۴۸۷ / ۷۰۲
۳۸۸	۷۳۳
مک گرگور [سر. س ...] ۸۸ / ۲۵۴ / ۳۰۲	محمد شمس الدین ۱۳۰
مکنزی ۴۰۴ / ۶۸۴	محمد علی میرزا ۳۳۱ / ۳۵۱ / ۳۷۳ / ۴۴۲
مک نیل [سر. جان ...] ۶۵۸	۴۴۹ / ۴۵۴
ملا عبدالله ۲۹۴	محمد فرزند امام زین العابدین (ع) ۸۶
ملا فرج الله ۳۹۴	محمد قلی خان ۱۳۷
ملا مطلب ۳۹۴	محمود افغان ۶۵۶
ملا نصرالله ۳۹۴	محمود خان ۳۶۳
ملکم [سر. جان ...] ۱۴ / ۱۸ / ۵۴ / ۵۳	محمود شاه [شرف الدین ...] ۱۱۹

لوپن ۱۰ / ۲۶ / ۶۲ / ۷۵ / ۹۷ / ۱۱۲	کی چین [الکساندر ...] ۶۳۶
۱۳۲ / ۱۶۰ / ۱۸۱ / ۱۸۶ / ۲۳۱	کیباد ۸
۵۱۲ / ۶۰۳ / ۶۲۰	کی فر [مکدونالد ...] ۱۳۴ / ۲۰۹ / ۲۵۷
لوماکین ۷۰۵	۲۷۱ / ۳۸۸ / ۴۳۴ / ۴۵۲ / ۴۵۰
لووت [سرگرد ...] ۳۱۲ / ۳۱۳ / ۳۱۴ / ۳۱۵ / ۳۱۶ / ۳۱۷ / ۳۱۸ / ۳۱۹ / ۳۲۰ / ۳۲۱ / ۳۲۲ / ۳۲۳ / ۳۲۴ / ۳۲۵ / ۳۲۶ / ۳۲۷ / ۳۲۸ / ۳۲۹ / ۳۳۰ / ۳۳۱ / ۳۳۲ / ۳۳۳ / ۳۳۴ / ۳۳۵ / ۳۳۶ / ۳۳۷ / ۳۳۸ / ۳۳۹ / ۳۴۰ / ۳۴۱ / ۳۴۲ / ۳۴۳ / ۳۴۴ / ۳۴۵ / ۳۴۶ / ۳۴۷ / ۳۴۸ / ۳۴۹ / ۳۵۰	۵۷۰
لیارد [سر. هنری ...] ۱۹۹ / ۳۲۹ / ۳۳۱	کینگ [لرد ...] ۵۲۴
۳۵۱ / ۳۴۷ / ۳۴۴ / ۳۴۲ / ۳۳۲	کاستایر
۳۶۸ / ۳۶۶ / ۳۶۲ / ۳۵۸ / ۳۵۲	کاستیگرخان [ژنرال ...] ۱۶
۳۸۶ / ۳۸۵ / ۳۸۰ / ۳۷۹ / ۳۶۹	گنومات بنغ ۱۰۸
۳۸۷ / ۳۹۰ / ۴۰۳ / ۴۰۴ / ۴۱۱	گرائت [سر. دیلیو. کر ...] ۵۳۸
۴۱۵ / ۴۲۲ / ۴۳۳ / ۴۳۵ / ۴۳۶	گراهام [سونگو ...] ۶۴۵ / ۶۴۷
۴۳۸ / ۴۳۹ / ۴۴۲ / ۴۴۵ / ۴۴۷	گرن [سروان ...] ۳۰۹ / ۳۱۱ / ۳۳۶
۴۵۰	گروتفند [پروفیسور ...] ۹۷ / ۱۶۱
لیچ [سرگرد ...] ۳۱۰	گلداسمید [سر. اف ...] ۳۰۱ / ۳۰۲
لیدز [ویلیام ...] ۵۰۱	۳۰۶ / ۳۱۱ / ۳۱۲ / ۳۱۳ / ۳۱۴
لینچی [لیندزی] ۷۹	۵۱۶ / ۵۳۶ / ۷۲۹ / ۷۲۵
لینچ [آقای ...] ۶۸۴	گل گلاب ۷۰۱
لینچ [شرکت، کمپانی ...] ۴۰۴ / ۴۱۳	گویینو ۱۹۳
۴۲۷ / ۴۲۹ / ۴۳۰ / ۴۴۵	گوستن ۶۵۴
لیندزی [سر. اج ...] ۷۹ / ۸۰ / ۱۹۳	گیبون ۴۲۵
«م»	«ل»
مارتین ۶۵	لارین [پروفیسور ...] ۱۶۱
مارکوپولو ۲۹۱ / ۳۰۲ / ۳۰۶ / ۳۳۶	لاسل [سر. فرانک ...] ۶۹۰
۴۹۷ / ۶۱۷	لاگیش [ف ...] ۱۹۳
ماری ۶۳۴	لطف الله محمدخان ۳۹۴
ماناسلامه ۵۳۵	لطف علی خان ۱۲۰ / ۲۸۴ / ۲۹۷ / ۳۰۸
مانون ۳۷۳	۳۶۳
ماندلسلو ۹۶ / ۱۵۹	لنتوس ۳۷۶ / ۴۳۴ / ۴۴۱ / ۴۴۳ / ۴۴۵ / ۴۵۲
مانستی [اس ...] ۱۹۳	لسدن ۴۳ / ۶۶
مانی ۲۵۷	لنکستر [سر. جیمز ...] ۶۵۰
مایناس [دون ...] ۵۰۱	لوان ۶۵۱

۳۰۰ / ۳۲۶ / ۳۲۳ / ۳۲۰ / ۳۱۱	۳۰۰ / ۲۴۱ / ۱۹۳ / ۱۳۱ / ۱۲۸
۴۷۳ / ۴۷۲ / ۴۷۱ / ۴۶۰ / ۳۹۲	۴۹۷ / ۴۸۶ / ۳۹۲ / ۳۳۶ / ۳۰۹
۶۰۹ / ۵۹۹ / ۵۸۳ / ۵۸۲ / ۵۰۷	۵۸۶ / ۵۷۱ / ۵۷۰ / ۵۲۲ / ۵۰۵
۶۴۸ / ۶۴۷ / ۶۴۶ / ۶۴۵ / ۶۱۶	۷۳۵ / ۷۲۱ / ۶۵۹ / ۶۵۸ / ۶۰۸
۷۳۲ / ۶۹۷	۷۴۲ / ۷۳۶
ناصرالدین شاه ۳۱۲ / ۲۰۹ / ۱۳۷ / ۱۲۱	المنصور ۸۲ / ۵۰
۴۷۵ / ۴۲۷ / ۳۸۵ / ۳۵۸ / ۳۱۳	منگوقاآن ۳۳۴
۷۱۰ / ۷۰۶ / ۷۰۴ / ۶۹۷ / ۵۱۵	منوچهرخان معتمدالدوله ۳۸۸ / ۳۵۳
۷۴۲ / ۷۳۲ / ۷۱۱	موردوک اسمیت [سر. آر ...] ۶۲۶
ناصرخان ۳۵۵	مورکتین [سر. دد ...] ۶۵۱
ناصر خسرو ۲۵	موریه ۱۳۲ / ۱۲۹ / ۹۷ / ۶۵ / ۵۳ / ۳۱
نامدارخان [میر ...] ۳۳۱	۱۸۱ / ۱۶۷ / ۱۵۶ / ۱۵۲ / ۱۴۲
نثارخوس ۴۰۳ / ۳۰۹ / ۲۸۳ / ۱۰۷	۳۵۱ / ۳۰۰ / ۲۵۸ / ۲۵۷ / ۱۹۳
۴۷۹ / ۴۶۴ / ۴۶۳ / ۴۶۲ / ۴۶۱	۵۳۵
نجف قلی خان ۳۶۳	موسی (ع) ۱۳۴ / ۱۲۶
ندلر [دریکو ...] ۴۶۴	موسی کاظم (ع) ۷۹
نرسی ۲۶۷ / ۲۶۶	بون تایت [ژنرال ...] ۳۸۸ / ۱۹۳ / ۱۹
نصر [شیخ ...] ۲۸۳	۶۱۰ / ۴۵۲
نصرالدواله ۲۹۹	مونزی ۱۷۳ / ۴۵
نصربین محمد ۳۹۴	مونسل [سروان ...] ۳۳۷
نصرقانی ۲۸۴	مهدی (ع) ۳۱۶
نصیرخان پراهوئی ۵۱۹ / ۳۶۳ / ۳۱۱ / ۳۱۰	مهدی خان [میرزا ...] ۴۷۳
نظام السلطنه ۴۳۵ / ۴۳۲ / ۴۳۰ / ۴۲۸ / ۲۸۵	مهنای [میر ...] ۴۸۶ / ۴۸۴
۴۶۰ / ۴۵۴ / ۴۳۷	میریادس ۱۴۷
نمرود ۱۹۰ / ۱۱۸	میشل [سر. جان ...] ۶۵۴ / ۳۸۵
نوح ۱۶۰	مینان [سروان ...] ۴۳۶
نوذر میرزا ۴۸۸	مینوتولی ۲۴۶
نولدکه ۱۶۷	« ن »
نیبور ۲۲۶ / ۱۹۳ / ۱۸۶ / ۱۴۳ / ۱۱۲	ناپلئون ۵۲۲ / ۴۸۶
۵۴۴ / ۳۹۲ / ۲۸۲	ناپیر [سروان ...] ۲۷۲
نیته تیس (بادر کیوجیه) ۹۳	نادرشاه ۱۱۹ / ۶۵ / ۴۵ / ۴۴ / ۳۵ / ۳۰
نیکلای اول ۴۶۰	۳۱۰ / ۲۹۷ / ۲۸۲ / ۲۷۳ / ۱۳۳

هارتمن ۶۵۵	نیکلسون [سر. آ...] ۷۲۳
هارون الرشید ۱۴	نیکولا ۱۰۵
هانری چهارم ۲۶	نیکی تین [اتاناسیوس ...] ۴۹۸
هانری هشتم ۵۸۲	نیوبری [جان ...] ۶۴۹ / ۵۰۱
هانوای [یوناس ...] ۴۷۲ / ۴۷۱ / ۳۵۰	نیوبرت [کریستوفر ...] ۶۵۱
۶۴۸ / ۶۱۴	« و »
هاوزن [بارن کنیپ ...] ۴۸۶	واتسن ۳۴۲
هاولوک ۴۱۲	وارینگ [اسکات ...] ۱۳۱
هدسن [تاسس ...] ۶۴۹	واسکودوگانا ۶۳۲ / ۴۹۸ / ۴۷۰
هربرت [سر. تاسس ...] ۱۴ / ۱۰ / ۸	واسیلویچ [ایوان ...] ۶۳۴
۱۴۳ / ۱۲۶ / ۱۱۹ / ۱۱۸ / ۶۴ / ۲۶	وال بیکر [سرهنگ ...] ۶۱۶
۶۷۰ / ۶۵۱ / ۶۰۲ / ۵۰۶ / ۵۰۱ / ۱۸۷	والرین ۲۶۴ / ۲۶۱ / ۲۵۹ / ۱۴۹ / ۱۴۷
هرتون [تاسس ...] ۴۹۶	۴۵۶ / ۴۵۲ / ۴۵۱
هرزد ۲۶۶ / ۱۵۵ / ۱۵۴ / ۱۵۲	واسبری [پرفسور ...] ۲۰۹
هرود کبیر ۱۰۵	وان هوتمان [کورنلیوس ...] ۶۵۰
هرودوت ۲۳۳ / ۱۷۶ / ۱۰۹ / ۱۰۸ / ۹۳	ورانوس ۴۵۵
۶۰۶ / ۶۰۲ / ۳۸۸ / ۳۷۸	وکیل (کریم خان زند) ۵۰۷ / ۴۷۳
هستر ۱۴۴	وکیل الملک ۳۱۳ / ۲۹۵
هفاستیون ۱۰۷	وگان [ستوان ...] ۳۰۳ / ۳۰۲
هلاکوخان ۱۳۶ / ۸۲	ولز [سروان ...] ۷۳۰ / ۶۳۴ / ۳۸۹ / ۱۳۵
هلن ۲۲۷	ولزلی [لرد ...] ۷۲۲ / ۵۲۲ / ۴۹۷
همایون شاه ۴۴	ویکتوریا ۲۸۸
هویز [جیلز ...] ۶۵۲ / ۶۴۲	ویلز [دکتر ...] ۷۴۲ / ۱۳۲ / ۷۴ / ۶۶
هوتز [کمپانی ...] ۶۸۳ / ۶۲۴ / ۲۷۷	ویلوبی [سر. هیو ...] ۶۳۴
هوراس ۴۷۰ / ۱۳۰	ویلوک [اچ ...] ۱۹۳
هوسی ۱۷۲	ویلیامز ۳۷۶
هوگ [دکتر ...] ۱۴۲	ویلیامسن ۶۱۰
هولز ۶۸۳	« ه »
هیستاسب ۲۲۱ / ۱۷۲ / ۱۷۱ / ۱۶۸ / ۱۴۶	هارلی ۲۳۶
هیزدات ۱۰۸	

فهرست نام جایها

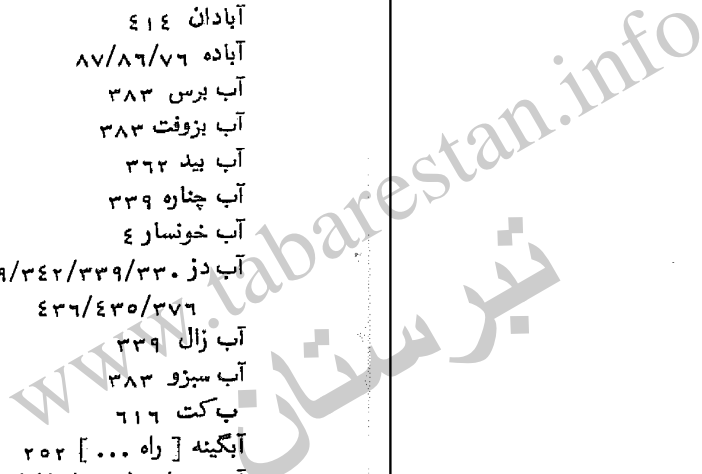
آرخانگل ۶۴۲/۶۳۴
 آردال ۳۶۲
 آستارا ۶۹۱/۶۷۴
 آسیا ۴۷۱/۲۳۸/۲۳۲/۱۰۱/۹۹/۶۷/۵۱
 ۶۳۰/۶۰۷/۶۰۰/۵۹۳/۵۲۳/۴۸۹
 ۶۵۵/۶۳۱
 آسیای صغیر ۶۳۱/۲۳۵
 آسیای مرکزی ۵۱۲
 آشور ۲۴۱/۲۴۰/۲۳۷/۲۳۵/۲۳۴/۱۹۴
 ۴۴۵/۴۳۶/۴۲۶/۴۲۳/۴۲۲/۳۷۵
 ۴۶۱
 آشوراده ۷۰۱/۴۸۷/۴۷۴
 آغا جاری ۳۸۶
 آغ دنه ۶۱۳
 آغورا (آگورا) ۴۴۵
 آکروپلیس ۲۱۵
 آگرادات ۱۰۶
 آگورا (آغورا) ۴۴۵
 آلب ۲۵۰
 آلمان ۴۷۵/۱۶۱/۱۲۳/۱۲۲/۵۲/۲۶
 ۷۲۸/۶۹۵/۶۶۷/۶۶۱
 آستردام ۱۲۳
 آمل ۶۱۴/۶۰۹
 آتانیس ۵۱۳
 آناهیدا [معبد ...] ۱۶۴
 آتقره ۶۰۸
 آینه‌خانه ۶۰/۵۹

«آ»

آبادان ۴۱۴
 آباده ۸۷/۸۶/۷۶
 آب برس ۳۸۳
 آب بزوفت ۳۸۳
 آب بید ۳۶۲
 آب چناره ۳۳۹
 آب خونسار ۴
 آب دز ۳۷۱/۳۷۰/۳۶۹/۳۴۲/۳۳۹/۳۳۰
 ۴۳۶/۴۳۵/۳۷۶
 آب زال ۳۳۹
 آب سبزو ۳۸۳
 آب کت ۶۱۶
 آبگینه [راه ...] ۲۵۲
 آب سینداب (نهرداریان) ۴۵۴
 آب یکک ۶۱۴
 آتشکده‌های مادی ۲۹۱
 آتن ۲۳۸/۲۱۵/۲۰۲/۲۰۰/۱۸۸/۱۸۷
 آذربایجان ۵۷۲/۵۶۳/۵۶۱/۳۸۸/۶۴
 ۶۰۷/۶۰۳/۵۹۶/۵۹۲/۵۹۱/۵۸۴
 ۶۷۳/۶۲۴/۶۱۳/۶۱۲/۶۱۱/۶۱۰
 ۷۱۷/۷۱۱/۷۱۰/۷۰۷/۷۰۶/۷۰۵
 آزارات ۶۹۸
 آراکس (کر) ۱۶۲/۱۱۲/۱۰۶
 آراکوتیا ۱۰۸
 آرتا برد ۱۰۸

«ی»

یعقوب لیث ۱۲۵
 یوسف [استاد ...] ۵۷۳
 یوسف [حاجی ...] ۳۹۴
 یوسف خان ۳۶۳
 یونس (یوحنا) ۳۰۱
 یحیی ۳۷۲
 یرمولف ۶۶۱
 یزدگرد ۲۹۶
 یعقوب بن لیث ۸۱



۸۸/۷. و اغلب صفحات...	۳۴۳/۳۴۲/۳۳۷/۳۲۸/۳۱۵/۲۹۸
انگلیس (انگلستان) اغلب صفحات...	ویساری صفحات دیگر ...
انگوران ۳۲۱	۶۳۲/۵۲۵/۵۲۳/۴۹۰/۳۰۱/۳۰۰
اوراکنای ۴۹۴	افغانستان ۶۳۱/۶۰۷/۵۹۴/۵۱۲/۲۶
اولئوس ۴۰۲	۷۲۰/۶۹۷/۶۹۶/۶۹۵/۶۷۹/۶۷۸
اوله ۴۰۳	افغانستان غربی ۱۰۸
اوتر ۴۸	اقیانوس هند ۵۲۹/۵۱۴/۵۱۳/۴۸۰/۳۰۹
اوجان ۸۶	۷۱۱/۶۶۳/۵۳۷
اهرام مصر ۱۷۰	اکباتانا ۳۷۵/۱۶۲
اهواز ۴۱۵/۴۱۰/۴۰۵/۴۰۲/۳۹۰/۳۷۶	اکباتانه ۲۳۱
۴۲۵/۴۲۴/۴۲۳/۴۲۰/۴۱۹/۴۱۷	اکسایا ۱۰۶
۴۳۳/۴۳۲/۴۳۱/۴۲۸/۴۲۷/۴۲۶	اگی نیز (اهواز) ۴۲۶/۴۲۵
۴۶۵/۴۶۴/۴۶۳/۴۶۲/۴۳۷/۴۳۴	البرز ۶۱۴/۶۱۲/۵۹۹
۷۳۷/۶۸۴/۵۹۲/۴۷۷	الجزیره ۵۲۶
ایتالیا ۶۹۵/۶۳۲/۴۵۱/۶۸/۴۳/۲۶	الحساء ۵۵۱/۵۴۹/۵۴۳/۵۴۲
ایتن [شهر ...] ۱۸۷	الغود [راه ...] ۳۴۰
ایدج ۳۷۹	الله قاپو ۳۷
ایران اغلب صفحات ...	امامزاده شاهوار (مکان) ۳۷۹
ایرانشهر ۳۷۶	امامزاده علی بن حسین [بنای ...] ۴۱۷
ایرلند ۶۴۰	امام سبا (سبعه) ۴۱۷
ایروان ۷۰۵/۷۰۰	امریکا ۵۹۷/۵۹۶/۵۹۲/۵۳۰/۳۶۶/۵۲
ایزدخواست ۲۹۲	۶۲۵/۶۲۳
ایزدویار ۲۳۵	ام القوین ۵۴۰
ایسلند ۴۶۸	ابین آباد ۸۱/۸۰
ایلام ۳۹۰/۳۷۵/۳۷۴	اناریار ۷
ایمیری تیا ۷۰۰	انارک ۶۱۸/۳۰۳
ایوان تخت ۴۲	انزان (انشان) خوزستان قدیم (۱۰۹
ایوان کرخه ۳۷۹	۳۷۹/۲۳۳
ایوان کی ۶۲۱	انزلی [مرداب ...] ۷۷۶/۵۱۲/۴۷۵
ایونی ۲۳۵	انظاکیه ۱۴۷
«ب»	انگام [جزیره ...] ۴۹۶
بابارکن [پل ...] ۶۰	انگلستان ۶۶/۵۲/۲۸/۲۵/۲۲

« الف »	
۴۰۸/۴۰۷/۲۴۵/۲۳۳/۱۶۰/۱۲۲	ایرقو ۸۷
۵۵۷/۵۱۷/۵۱۴/۴۹۷/۴۷۵/۴۷۳	ابوظبی ۵۴۳/۵۴۰
۶۰۷/۶۰۰/۵۹۶/۵۹۳/۵۷۳/۵۶۴	اترک ۷۰۵/۳۲۴
۶۳۱/۶۳۰/۶۲۹/۶۲۶/۶۲۴/۶۲۲	اتریش ۶۷۶/۶۶۷/۶۶۱/۱۲۳/۱۲۲/۵۲
۶۶۲/۶۷۱/۶۵۲/۶۳۶/۶۳۳/۶۳۲	۶۹۵
۷۲۷/۷۱۵/۷۰۶/۷۰۲/۷۰۰/۶۹۸	اتک ۷۰۸/۷۰۳/۷۰۱
۷۴۵/۷۳۶/۷۳۲/۷۲۴	اتوک ۶۴۵
۴۹۴	اتیوی ۶۳۲
۵۹۴/۵۹۲	اچمیازین ۷۰۰/۶۶
ارزق (کیود) [رود ...] ۴۴۲	احمدی (یاشیف) ۳۸۶/۲۸۱/۲۸۰/۲۴۵
ازویا ۸۶	۶۲۰
اسپادانا ۲۴	خال ۷۰۸
اسپان ۶۱۷	ادسه (ارقه) ۴۵۵/۱۴۷
اسپانیا ۷۴۸/۶۵۵/۶۵۳/۶۵۰/۶۲۰	اراک ۶۲۴/۵۷۲/۱۲
استانبول ۵۳	ارته وردیه (آرتابرد) ۱۰۸۰
استخر ۱۶۲/۱۵۹/۱۴۰/۱۱۱/۹۲/۸۱	ارچین ۷۷
۲۵۶/۲۲۸/۱۶۷/۱۶۶/۱۶۴/۱۶۳	ارخانگل (آرخانگل) ۶۳۴
استراباد ۶۴۵/۶۲۱/۶۱۴/۶۱۲/۵۷۲/۵۶۷	اردال ۴۸۳
۷۰۷/۷۰۴/۷۰۲/۶۷۸/۶۷۷/۶۴۶	اردبیل ۳۲۴/۱۹
اسدآباد ۵۷۲	ارزروم ۴۱۱/۷۰
اسفندک ۳۱۳	ارژن [دشت ...] ۲۵۲/۲۵۰/۲۴۶
اسکندریه ۷۲۴/۶۷۵	۳۷۰/۲۷۹ نیز رجوع شود به «دشت ارژن»
اسکوتاری ۷۲۵	ارس ۷۰۵/۶۱۰/۶۴
اسلامبول ۶۸۸/۶۷۷/۶۷۱/۶۲۶/۵۲	ارض مقدس ۹۷
۷۴۵/۶۹۷	ارگ استخر ۱۶۷/۱۶۵/۱۶۴
اصفهان ۲۴/۲۲/۲۱/۱۹/۱۷/۱۲/۲/۱	ارگ تبریز ۶۱۰
۳۳/۳۱/۳۰/۲۹/۲۸/۲۷/۲۶/۲۵	ارگ تخت جمشید ۱۸۲
۴۹/۴۸/۴۷/۴۵/۴۳/۳۹/۳۵/۳۴	ارگ شیراز ۱۲۶/۱۲۱
۶۱/۵۶/۵۵/۵۴/۵۳/۵۲/۵۱/۵۰	ارمنستان ۶۶۰/۶۰۳
۷۶/۷۵/۷۴/۷۲/۷۱/۶۵/۶۴/۶۳	اروپ ۷۳۴/۷۲۷/۵۱۴
۱۲۲/۱۱۶/۸۷/۸۲/۸۱/۸۰/۷۸/۷۷	ارویا ۱۲۱/۷۱/۶۶/۵۲/۴۷/۲۹/۲۶/۳
۲۹۶/۲۹۰/۲۷۴/۲۰۴/۱۳۶/۱۲۸	

بند بزرگ ۴۲۱	۵۴۳/۵۰۷/۴۹۸/۴۹۶/۴۸۶/۴۸۳
بندر دیر ۴۸۸	۶۳۱/۶۰۶/۶۰۰/۵۵۷/۵۵۶/۵۵۲
بندر دیلم ۴۸۳/۴۸۲/۳۸۶	۶۸۵/۶۸۳/۶۵۸/۶۵۵/۶۴۹/۶۳۲
بندر ریگ، رک: ریگ [بندر ...]	۷۲۵/۶۹۸/۶۸۷/۶۸۶
بندر عباس ۴۸۹/۲۹۶/۲۹۵/۲۹۰/۲۸۲	یعلبک ۱۸۷
۵۰۷/۵۰۶/۵۰۰/۵۰۳/۴۹۷/۴۹۳	بغداد ۳۲۷/۱۲۹/۱۲۰/۶۵/۵۲/۸/۵
۵۲۱/۵۱۴/۵۱۳/۵۱۲/۵۱۱/۵۱۰	۴۲۵/۴۰۸/۴۰۶/۴۰۵/۳۹۳/۳۳۷
۶۵۳/۶۲۱/۶۲۰/۵۷۳/۵۵۷/۵۵۵	۵۵۲/۵۴۹/۵۴۲/۵۱۲/۴۴۱/۴۳۲
۶۸۰/۶۷۹/۶۷۸/۶۵۷/۶۵۶/۶۵۵	۶۰۷/۵۹۴/۵۹۳/۵۵۷/۵۵۶/۵۵۳
۷۱۲/۶۹۰/۶۸۲/۶۸۱	۶۷۵/۶۶۲/۶۵۹/۶۵۸/۶۴۹/۶۳۱
بندرگز ۶۷۷	۶۸۸/۶۸۷/۶۸۶/۶۸۵/۶۸۴/۶۸۳
بندر لنگه ۵۱۱/۴۷۶	۷۲۶/۷۲۵/۷۱۱/۶۹۸/۶۹۷/۶۹۰
بندر معشور ۴۸۱	بلخ ۶۰۹/۳۲۶/۲۹۶/۱۰۱
بندر ناصری ۴۲۷	بلوچستان ۳۰۸/۳۰۱/۲۹۹/۲۹۲/۲۹۰
بند شاهزاده ۴۴۹	۳۱۵/۳۱۴/۳۱۲/۳۱۱/۳۱۰/۳۰۹
بند کیل ۴۳۴	۳۳۶/۳۲۵/۳۲۰/۳۱۸/۳۱۷/۳۱۶
بند قیر ۴۳۸/۴۳۷/۴۳۶/۴۳۴/۴۰۲	۵۹۷/۵۷۲/۵۱۹/۵۱۷/۴۸۱/۴۸۰
۴۵۸/۴۵۷/۴۴۹/۴۴۸/۴۳۹	۷۳۴/۷۲۱/۷۱۲/۶۷۹
بند قیصر ۴۵۶/۴۴۹	بلیده ای ۳۱۱
بند قیل ۴۳۴	یم ۳۲۰/۳۱۱/۳۰۷
بند میر ۱۱۳	بمبئی ۲۹۴/۲۹۱/۱۲۳/۷۸/۵۳/۵۲
بند والرین ۴۵۸/۴۴۱	۴۹۵/۴۰۵/۴۰۴/۳۹۷/۳۱۰/۲۹۵
بني داود ۴۳۸	۵۹۳/۵۵۸/۵۵۷/۵۵۶/۵۴۸/۵۳۲
بولان ۶۷۹	۶۵۹/۶۵۸/۶۲۹/۶۲۱/۶۰۸/۶۰۶
بیارجومند ۶۱۶	۶۸۰/۶۷۸/۶۶۷/۶۶۴/۶۶۳/۶۶۲
بیت لحم ۱۱۸	۷۴۵/۷۴۲/۷۲۸/۶۸۶/۶۸۵/۶۸۱
بیت المقدس ۹۰	بمپور ۳۱۹/۳۱۸/۳۱۷/۳۱۳/۳۱۲/۳۱۱
بیلستان ۸۷	۳۲۰
بیلشک ۲۱/۲	بمپور [رودخانه ...] ۳۲۰
بیرجند ۶۲۵/۶۲۳/۶۱۷/۶۰۸/۵۹۷/۵۱۲	بن (آلمان) ۱۶۱
بیروت ۵۹۴	بنت معیار ۳۲۱
بیزانتین ۶۳۱/۱۵۸	بند امیر ۱۵۹/۱۱۲/۱۰۶

بحر سیاه ۶۷۱/۶۶۲/۶۳۳/۶۳۲	باب کبیر ۴۲۲
بحرین ۵۰۴/۵۰۱/۴۹۸/۴۹۱/۴۷۵/۲۸۳	بابل ۳۷۵/۲۳۵/۲۳۳/۲۱۱/۱۰۹/۹۹
۵۴۷/۵۴۶/۵۴۵/۵۴۴/۵۴۳/۵۴۱	۳۷۸
۵۵۷/۵۴۹/۵۴۸	باتو ۶۱۶
بخارا ۶۷۹/۶۷۸/۶۴۵/۶۳۴/۵۱۲/۲۹۶	باجگاه ۱۱۳
۷۲۱/۷۰۳	بادکوبه ۶۶۱/۶۴۶/۶۳۹/۶۰۱/۴۷۵
بختگان ۱۳۵	۷۰۰/۶۹۱/۶۶۲
بدخشان ۳۸۸	بازار وکیل ۱۲۲
بrazجان ۲۸۱/۲۸۰/۲۷۸/۲۷۷/۲۴۵	بازرگان ۶۱۸/۶۱۷
۶۱۹/۴۸۷/۲۸۴	باسعیدو ۵۳۷/۵۱۴/۴۹۵
براکیه ۴۱۷	بسمان [کوه ...] ۳۱۹
برج ساوه ۳۰۱	باشگرد ۳۲۰/۳۱۳
برج کبوتران (برج کبوتر) ۲۲	باغ بلیل ۴۸/۴۶
برن ۵۷۵	باغ تخت ۱۲۶/۴۸
برم [دشت ...] ۲۷۹	باغ توت ۴۸
برمرهاون ۴۷۶	باغ جهان نما ۱۲۸
بروکت ۴۹۴	باغ دراویش ۴۸
بروکسل ۶۰۵	باغ دلگشا ۱۳۱/۱۲۹
بروجرد ۳۴۲/۳۳۹/۳۳۴/۳۳۰/۱۲/۴	باغ شراب ۴۸
۵۹۶/۵۷۲/۴۳۵/۳۷۰/۳۶۲/۳۴۳	باغ شیخ ۲۴۵
۷۳۹/۶۸۴/۶۸۳	باغ نظر ۲۵۴
بریتانیا ۳۱۶/۳۱۳/۲۸۸/۱۲۹/۵۲/۱	باغ نو ۱۲۸
۴۷۹/۴۷۸/۴۲۸/۴۱۱/۳۹۲/۳۹۱	باغ وکیل ۱۲۸
۵۳۹/۵۳۱/۵۲۶/۵۱۸/۵۱۶/۴۹۱	یاقق ۲۹۶
۷۳۷/۷۱۸/۷۱۱/۷۰۳/۵۵۴/۵۵۳	یاکتريا (بلخ) ۳۲۹
۷۴۴/۷۴۲/۷۴۰	بجنورد ۵۹۸
بزنوئی ۴۳۵	بحر احمر ۶۳۳/۶۳۱
بسادو ۴۹۵	بحرخزر ۶۰۰/۴۷۵/۴۴۰/۳۴۳/۲۸۹
بسطام ۵۷۲	۶۴۳/۶۴۲/۶۳۸/۶۳۵/۶۳۴/۶۳۰
بسفور ۶۳۱	۶۷۴/۶۶۱/۶۴۹/۶۴۶/۶۴۵/۶۴۴
بصره ۴۰۸/۴۰۶/۴۰۵/۳۹۷/۳۹۳/۳۹۱	۷۰۴/۷۰۲/۷۰۱/۷۰۰/۶۷۸/۶۷۷
۴۸۱/۴۷۹/۴۴۴/۴۱۴/۴۱۱/۴۰۹	۷۴۷/۷۱۷/۷۱۰/۷۰۹/۷۰۸/۷۰۵

Babel

تالار اردشیر ۱۹۴	پل جویی ۵۸
تالار بزرگ خشیارشا ۲۱۵	پل چهارباغ ۶۳
تالار بزرگ ضد ستون ۲۱۵	پل حسن آباد ۶۰
تالار خشیارشا ۱۱۳/۱۹۳	پل خان ۱۱۲
۲۳۰/۲۱۰/۲۰۶	پل خواجو ۶۱/۶۰/۵۸
تالار صدستون ۱۹۴/۱۶۷/۲۲۲/۲۲۱	پل دلاکه ۴/۳
۲۲۹/۲۲۴	پل سرفراز ۵۶
تالار کرناک ۲۰۲	پل شهرستان ۶۳
تالار مرکزی [تخت جمشید] ۲۰۴	پل علی (الله) وردی خان ۵۶
تبت ۳۰۵	پل قیصر ۴۵۲
تبریز ۵۶۶/۵۱۲/۲۹۰/۵۹/۵۲/۵۱/۱۵	پل گبر ۶۰
۶۱۷/۶۱۳/۶۱۰/۶۰۸/۵۹۵/۵۷۰	پل مارنون ۵۶
۶۷۱/۶۶۲/۶۴۹/۶۳۸/۶۳۷/۶۲۶	پلوار [جلگه ...] ۱۱۱/۱۱۰/۱۰۵
۶۸۸/۶۸۳/۶۷۸/۶۷۵/۶۷۴/۶۷۲	۱۶۵/۱۶۳/۱۵۸/۱۴۳/۱۴۲/۱۴۰
۷۰۷/۶۹۷	۲۲۸/۱۶۶
تجن ۷۰۵	پل والرین ۴۵۵/۴۴۹/۴۴۰/۴۳۶
تخت تیمور ۲۵۲	پلموت ۵۱۶
تخت جمشید ۹۰/۸۸/۸۶/۸۱/۴۰/۲۱	پنج گر ۳۱۷
۱۰۹/۱۰۸/۱۰۷/۱۰۶/۱۰۱/۹۲	پنججور ۶۷۹
۱۳۵/۱۱۸/۱۱۳/۱۱۲/۱۱۱/۱۱۰	پوراب ۱۰۶
۱۶۰/۱۵۹/۱۵۸/۱۵۴/۱۴۱/۱۴۰	پوزه ۱۸۳/۱۴۲/۱۱۲/۱۱۱/۷۶
۱۶۷/۱۶۶/۱۶۵/۱۶۳/۱۶۲/۱۶۱	پيته ليكون ۲۳۸
۱۸۳/۱۸۲/۱۸۱/۱۷۵/۱۷۴/۱۷۳	پيروبيلا [کاخ ...] ۱۸۸
۱۹۶/۱۹۴/۱۹۳/۱۸۸/۱۸۷/۱۸۶	پيره زن [کتل ...] رک : کتل پيره زن
۲۰۳/۲۰۲/۲۰۱/۲۰۰/۱۹۹/۱۹۷	پيساشادا (پيشی او وادا) ۱۰۸
۲۱۶/۲۱۲/۲۱۱/۲۱۰/۲۰۵/۲۰۴	پيشکوه ۳۳۴/۳۳۱/۳۳۰
۲۲۷/۲۲۵/۲۲۴/۲۲۲/۲۲۱/۲۱۷	پيشی او وادا (پيساشادا) ۱۰۸
۲۳۵/۲۳۴/۲۳۲/۲۳۱/۲۳۰/۲۲۹	پيشين ۳۱۳
۳۷۵/۲۵۸/۲۵۶/۲۴۰/۲۳۸/۲۳۶	پیک ۵/۲
۳۷۹/۳۷۸	« ت »
تخت رستم ۱۸۱	تاتارستان ۶۳۴/۶۳۰/۳۰۰
تخت سليمان ۹۱/۸۹/۷۴	تاش ۶۲۱/۶۱۴

بازارهای تاریخی

پاساراشا ۱۱۰	بیستون ۱۷۴/۱۶۱/۱۴۳/۱۰۸/۱۰۷/۹۷
پاسارگاد ۱۰۰/۹۸/۹۷/۹۴/۸۹/۸۶/۸۱	۳۳۹/۱۸۶
۱۰۹/۱۰۸/۱۰۷/۱۰۶/۱۰۵/۱۰۱	بیشاپور (شاپور) ۲۵۷/۲۵۵/۱۶۴/۱۵۴
۱۷۹/۱۷۸/۱۶۶/۱۶۲/۱۱۸/۱۱۰	۳۸۱/۲۶۹
۳۷۹/۲۴۵/۲۳۵/۱۸۰	بین النهرین ۷۲۵/۴۱۴/۴۰۷/۳۷۲/۲۳۴
پاسنگان ۱۳/۲	بوشهر ۱۴۲/۱۲۳/۱۲۱/۷۷/۵۳/۵۲
پامنار ۷۴۲	۲۷۹/۲۷۷/۲۷۶/۲۴۶/۲۴۵/۲۴۳
پاهورا ۳۲۰	۲۸۵/۲۸۴/۲۸۳/۲۸۲/۲۸۱/۲۸۰
پرادیوبا ۳۶۴	۴۰۵/۴۰۴/۳۸۹/۲۹۶/۲۸۷/۲۸۶
پراگا ۱۰۸	۴۷۶/۴۷۳/۴۶۵/۴۶۳/۴۶۰/۴۲۸
پرپا ۶۱۷	۴۸۷/۴۸۵/۴۸۴/۴۸۳/۴۸۲/۴۷۹
پرپیلیا ۲۰۲	۵۱۲/۵۱۱/۵۰۷/۴۹۷/۴۹۰/۴۸۸
پرت سعید ۴۹۲	۵۶۶/۵۵۷/۵۵۵/۵۵۳/۵۲۰/۵۱۴
پرتغال ۵۰۴/۵۰۲/۵۰۱/۴۹۹/۴۸۹/۴۷۹	۶۶۰/۶۵۹/۶۵۸/۶۱۸/۵۹۵/۵۹۱
۶۵۵/۶۵۰/۶۳۳/۶۳۲/۶۲۰/۵۲۸	۶۸۴/۶۸۳/۶۸۲/۶۸۱/۶۸۰/۶۶۳
پرسپولیس ۴۷۶/۴۷۵/۲۱۸/۲۰۱/۱۶۲	۷۳۷/۷۲۹/۷۲۸/۷۲۶/۶۹۰/۶۸۶
۵۱۷/۴۹۳/۴۸۲/۴۷۷	۷۴۴
پرسیس (فارس) ۸۱	بهبهان ۳۸۷/۳۸۵/۳۸۱/۳۷۰/۳۵۳/۳۴۲
پرک [کوه ...] ۱۰۸	۶۲۷/۶۲۰/۴۸۳/۴۸۲/۳۸۹
پرگا ۱۰۸	بهشت آباد ۳۸۳
پرو ۱۵۳/۹۳	بهمشیر ۴۱۶/۴۱۴/۴۱۰
پرپیللا [دروازه ...] ۲۲۱	بهمشیر ۶۸۵/۴۸۱/۴۱۴/۴۱۰
پروس ۲۴۶	« پ »
پریشان [دریاچه ...] ۲۵۱	پارتون ۲۰۰
پسی تیگرس ۴۰۳/۴۰۲	پارته ۶۲۵
پشتکوه ۳۳۶/۳۳۵/۳۳۴/۳۳۳/۳۳۰	پارتیا ۶۰۹
۳۸۶/۳۳۸	پارس ۶۹۹/۲۵۷/۱۱۲/۱۰۷/۹۸
پطرزبورگ ۷۱۲/۶۷۴	پاریزو ۶۱۷
پگو ۴۷۳	پاریس ۴۸۶/۴۷۴/۳۷۷/۲۸۰/۱۶۱/۴۸
پل اللهوردی خان ۶۰/۴۷/۳۰/۲۴	۷۳۲/۵۷۵/۴۸۷
پل بولیتی ۴۵۱	پازاراخا ۱۰۸
پل جلفا ۶۱	پازی تیگریس ۱۰۶

حاجی ترخان ۶۳۴/۵۹۹/۵۹۲/۵۹۱/۴۷۱	جیحون ۶۴۴/۶۳۱/۶۰۷/۴۸۹
۶۴۵/۶۴۳/۶۴۲/۶۳۹/۶۳۸/۶۳۶	جیزاقون ۶۱۸
۶۹۱/۶۶۲/۶۴۷	«ج»
حافظیه ۱۳۴/۱۳۲/۱۲۸	چاچاو ۷۰۱
حایل ۵۵۱	چارک ۴۸۸
حبشه ۷۸	چاقخور [دریاچه ...] ۳۸۳/۳۶۲
حران ۳۷۳	چاه بهار ۵۱۹/۴۷۷/۳۲۰/۳۱۳/۳۱۱
حسین آباد ۴	۷۱۲
حسین کوه ۱۸۰/۱۶۸/۱۴۲	چاه علی قهندز ۱۳۲
حسینقلی ۱۸	چاه مرتضی علی (ع) ۱۳۲
حفار [کانال ...] ۴۱۰/۴۰۸	چکش لر ۷۰۵/۷۰۱/۴۷۴
حله [رود ...] ۲۷۶	چلیکن [جزیره ...] ۴۷۱
حلی کن ۴۷۴	چمن ۶۷۹
حلیله [رود ...] ۱۴۸۵	چناران ۶۱۶
حوض سلطان ۳	چنار راهدار [کاروانسرا ...] ۲۴۵
حریزه ۴۶۵/۴۶۰/۳۹۹/۳۹۱/۳۹۰/۳۴۰	چواسپس (کرخه) ۴۰۲/۳۷۵
حیدرآباد ۱۲۲	چوند ۶۱۶
«خ»	چهارباغ ۴۹/۴۸/۴۷/۴۶/۴۵/۳۸/۲۴
خارک [جزیره ...] ۴۸۲/۳۹۱/۲۷۶	۳۸۳/۱۱۶/۶۰/۵۸/۵۷/۵۶
۷۳۷/۴۸۸/۴۸۷/۴۸۶/۴۸۵	چهارپنجه ۱۳۹
خارکو ۴۸۶/۴۸۲	چهارده کلاته ۵۷۲
خانات ۶۷۹	چهل چراغ ۴۰
خان خوره ۸۷/۷۶	چهل چشمه ۴۰
خان زینیان [کاروانسرا ...] ۲۴۶/۲۴۵	چهل دختران ۴۰
خاتقین ۷۲۶/۶۸۶	چهل ستون ۵۹/۴۶/۴۵/۴۳/۴۰/۳۹/۲۷
خراسان ۳۰۵/۲۹۶/۲۸۹/۸۳/۸۲/۵۲/۲۱	چهل منار ۱۸۷/۴۰
۳۱۸/۳۲۴/۳۳۹/۳۵۰ و بسیاری	چپرو ۴۸۸
صفحات ...	چچن ۵۰۲/۴۷۰/۲۹۸/۲۹۵/۱۲۳/۵۲
خرس آباد ۲۳۴/۱۹۰	۶۳۱/۶۳۰/۵۹۶/۵۹۴/۵۱۲
خرقان ۵۷۲	چینوونیک ۷۰۴
	«ح»
	حاجی آباد ۱۴۳/۱۴۲/۱۴۱/۸۸

تیرولی ۴۵۱	تخت طاموس ۱۸۱
تیسفون ۶۳۱/۲۵۶/۱۶۴	تخت قاجار ۱۲۸
«ج»	تختگاه ۴۲
جاسک ۳۱۸/۳۱۲/۳۱۰/۳۰۹/۲۸۴	تخت سرس ۱۲۲
۵۱۴/۵۱۳/۴۹۷/۴۸۹/۳۲۱/۳۲۰	تربت حیدری ۶۱۶/۶۰۷/۵۹۳/۵۱۲
۶۵۲/۵۷۳/۵۵۷/۵۵۳/۵۳۶/۵۱۵	ترشیز ۶۱۶
۷۳۴/۷۲۹	ترعه انگلیس ۶۵۵
جاسک جدید ۵۱۵	ترکمن چای ۷۰۰/۶۶۱/۶۱۰/۴۷۴/۴۷۲
جاوه ۳۲۰/۳۱۴/۱۲۳/۱۲۲/۶۶/۵۲	۷۳۸
۶۵۵/۶۲۱	ترکمنستان ۷۱۷/۷۰۵/۷۰۴/۷۰۳/۵۸۳
جاه (چاه بهار) ۳۱۱	ترکه ۶۱۶
جبل الطارق ۷۲۸	ترکیه ۶۰۱/۵۹۶/۵۹۴/۳۳۷/۱۲۳/۱۵
جبل بهمدی ۵۱۶	۶۸۹
جبل شمر ۵۵۱	تروا ۲۲۷
جبل مهدی ۵۱۸	تفت ۶۱۷
جراحی ۴۸۲/۳۹۸/۳۹۱/۳۸۵	تفتان [کوه ...] ۳۱۹
جرباد گادن ۴	تفلیس ۷۰۷/۷۰۵/۷۰۲/۶۷۲/۶۷۱
جزیره ۵۲۷/۴۳۸	تنگک بتان ۳۷۹
جزیره طویله. رک: طویله [جزیره ...]	تنگک ترکان ۲۷۹/۲۷۲
جغتای ۶۱۶	تنگک چکان ۲۵۶
جلفا ۵۷/۵۶/۵۵/۵۰/۳۰/۲۹/۲۸/۲۴/۲	تنگک سالک ۳۸۱
۷۲/۷۱/۷۰/۶۸/۶۷/۶۵/۶۴/۵۸	تنگستان ۲۷۵
۷۲۹/۶۷۴/۶۵۱/۷۷/۷۶/۷۴	تنگک شاپور ۲۷۰
جلگه عقیلی کارون ۶۲۰	تنگک الله اکبر ۱۱۵/۱۱۳
جنات عدن ۴۰۶	تنگک شاه سروان ۱۴۲
جندی شاپور ۲۵۶	تنگک سوی اسبان ۶۱۷
جواران ۶۱۷	تنگک هرمز ۵۱۳/۴۸۰
جوشقان ۵۷۲	توتمس ۲۰۲
جوشیر ۴۱۶	توران پشت ۶۱۷
جوی عضدی ۴۱۶	تول [قلعه ...] ۳۵۴
جهان بین ۳۸۱	تویسرکان ۵۷۲
جهان نما ۱۳۳	تهران، اغلب صفحات ...

دماغه امید ۶۳۲/۶۳	دریای خزر ۵۹۱/۴۹۶/۴۷۴/۴۷۲/۴۷۰
دماوند ۶۱۴/۵۷۲/۱۹	دریای مانش ۶۴۰/۶۳۷/۶۳۱/۶۰۹/۶۰۷/۵۹۹
دن ۵۹۹	دریای سیاه ۷۰۷/۶۷۵/۶۶۲/۶۶۰/۶۴۷
دورتموت ۶۵۰	دریای مانش ۶۵۵
دوبی ۵۴۰	دریای نمک ۳۰۴/۳
دوبلون ۳۸۳	دز (دزفول) [رودخانه ...] ۴۰۲/۳۳۰
دوبل ها ۳۸۳	۴۳۳
دوشان تپه ۵۷۳	دزبل (: دزفول) ۳۷۱
دوشک ۷۰۵/۷۰۱	دز سفید ۳۷۰
دولت آباد ۴۳۸	دز شاهی ۳۶۹
دهانه سیاه ۶۱۶	دزفول ۲۳۹/۳۳۱/۳۳۰/۳۲۸/۲۷۶/۲۵۶
ده بید ۸۸/۸۷/۸۰/۷۶	۳۷۰/۳۶۹/۳۶۴/۳۶۲/۳۵۳/۳۴۲
ده تقی ۶۱۷	۳۸۹/۳۷۹/۳۷۷/۳۷۴/۳۷۲/۳۷۱
ده خوارقان ۶۱۴	۴۳۶/۴۳۴/۴۱۰/۴۰۲/۳۹۱/۳۹۰
ده دشت ۳۸۶	۵۹۸/۴۶۶/۴۶۴/۴۵۲/۴۴۴/۴۴۲
دهلی ۴۵	۶۸۴/۶۲۰/۶۰۶
ده ملا ۳۹۵/۳۹۰	دز سلکان ۳۶۹
ده نمک ۶۲۱	دژ داراب ۱۰۸
ده نو ۸۹	دستگرد ۲۵۶/۱۶۴
دیزک ۳۱۹	دشت ارزن (ارژن) ۲۴۶
دیلقان ۳۳۱	دشت ارژن ۲۴۷/۲۴
ایلم ۴۸۲/۲۸۴	دشت برم ۲۵۰
دیلمون ۴۱۴	دشتستان ۶۱۸/۴۸۸/۲۸۳/۲۷۶
دیلمی ۱۱۲	دشت فارس ۱۰۵
دینا [کوه ...] ۳۸۵/۳۸۳	دشت کبیر ۳۰۰
دیناور ۳۳۹	دشت کویر ۳۰۵/۳۰۴/۳۰۳/۳۰۱
دینکه ۴۳۶	دشت لوت ۳۰۶/۳۰۵/۳۰۲/۳۰۰
«ر»	دشت مرغاب ۱۱۰/۱۰۷/۱۰۳/۱۰۲/۹۷
رأس الخیمه ۵۴۰/۵۳۸/۵۳۷/۴۹۵/۴۹۲	دشت میشان ۳۷۲/۳۴۰
۵۴۸	دکن ۴۷۰/۱۲۲
رأس سلانه ۵۳۵	دلیکی ۶۲۰/۶۱۹
رأس مسندم ۵۲۰/۵۱۴/۵۱۳/۴۹۷/۳۵۳	

خوی ۵۹۲	خرم آباد ۳۳۴/۳۳۲/۳۳۱/۳۳۰/۳۲۸
خیابان چهارباغ ۳۰	۶۸۴/۴۶۴/۳۳۹
خیوه ۷۲۱/۷۱۰/۷۰۳/۶۷۸/۲۹۷	خرشهر ۴۱۰/۳۸۹/۳۷۲
«د»	خشت [جلگه ...] ۲۷۴
داراب ۶۲۰/۱۳۵	خضاب ۵۳۶
دارابگرد ۱۴۷/۱۱۰/۱۰۹/۱۰۸/۱۰۶	خلخال ۶۱۳
دارالامان (: قم) ۱۳	خلیج استرآباد ۴۷۴
داغستان ۷۰۰	خلیج الفستون ۵۳۶
دالکی [دهکده ... رودخانه ...] ۲۴۵	خلیج ایران ۶۳۵
۲۷۶/۲۷۵	خلیج بلخان ۷۰۱/۶۴۶/۴۷۴/۴۷۱
دامغان ۶۱۶/۵۷۲/۳۰۳/۳۰۲	خلیج حسینقلی ۴۷۴
دجله ۳۹۱/۳۹۰/۳۴۰/۳۳۴/۳۲۸/۲۳۴	خلیج عمان ۴۸۰
۴۱۴/۴۰۷/۴۰۶/۴۰۵/۴۰۳/۴۰۲	خلیج فارس ۳۲۵/۲۹۶/۱۰۷/۵۱/۲۶/۱
۶۸۵/۶۳۵/۶۰۰/۵۵۷/۵۵۲/۴۷۹	۳۹۱/۳۹۰/۳۸۹/۳۸۲/۳۴۲/۳۲۸
دجله کوچک ۴۰۳	۴۱۵/۴۱۴/۴۰۶/۴۰۵/۴۰۲
دختر [قلعه ...] ۲۹۷	صفحات دیگر کتاب.
دختر [کتل ...] ۲۷۹/۲۷۲	خلیج ملکم ۵۳۶
درالك [رود ...] ۴۸۲	خمسه ۵۷۲/۵۶۳
درانگیانای ۳۰۹	خمیر ۴۸۹
دربند ۷۰۰/۶۶۱/۶۳۵	خواجه [رودخانه ...] ۳۱۳
درستان ۴۹۵/۴۹۴	خوار ۵۷۲
درعیه ۵۴۸	خواسپ ۱۰۶
درکشن ورکش [نهر ...] ۳۸۳	خوانسار ۵۹۵/۵۷۲
دروازه شاه عبدالعظیم ۳	خور ۳۰۲
دروازه عالی قاپو ۳۷	خور زیارت [جلگه ...] ۲۴۵
دروازه علی ۳۷	خورمیج [کوه ...] ۴۸۵
دروازه همدان ۵	خوزستان ۳۲۸/۲۸۵/۲۳۳/۱۵۹/۱۰۹
دره شولی (دره شوری) ۱۳۹	۳۸۲/۳۸۰/۳۷۹/۳۷۶/۳۷۲/۳۶۲
دریاچه نمک ۶۲۱	۴۲۷/۴۰۱/۳۹۵/۳۹۰/۳۸۹/۳۸۵
دریای ایض ۶۳۴	۴۸۱/۴۶۰/۴۴۲/۴۴۱/۴۳۳/۴۲۸
دریای احمر ۷۳۰/۷۲۸	۶۰۹/۵۹۹/۵۹۱/۵۷۲/۵۶۳
	خوشاب ۲۸۱/۲۸۰

سورات (ہند) ۵۱۳/۴۷۳	سیلان ۵۴۵/۵۴۳/۴۷۰/۱۲۳/۱۱۹/۱۹
سورق ۸۷/۷۶	۵۴۶
سوریہ ۲۶۶/۲۵۹/۱۸۷/۱۶۶/۱۲۳/۵۲	سجستان. رك : سيستان ۵۸۵
۶۷۵/۵۵۱	سرباز ۳۲۰/۳۱۶
سوزا ۴۹۴ ۴۳۳/۳۹۰/۱۰۹	سرخس ۷۰۵/۷۰۱/۶۲۳
سوزان ۳۸۰	سروستان [قصر ...] ۲۵۶
سوزای ۳۷۶	سری (سیری) ۴۸۹
سوزی ۳۷۹	سعادت آباد ۵۸
سوزیانا ۴۳۳/۳۹۰/۱۰۹	سعیدہ ۱۳۱/۱۳۰/۱۲۹
سولکستان ۷۶	سعیدہ ۲۹۸
سہ (جہ) ۲۱	سلسل ۴۵۹
سہ گنبدان ۱۶۷	سلخ [دھکدہ ...] ۴۹۴
سیاہ کوه ۳۰۴	سلطان آباد (اراک) ۶۸۴/۶۸۳/۶۲۴/۵۶۳/۱۲
سینیارا ۲۳۵	سلطانیہ ۲۵
سیتارون ۲۶۶	سلوکیہ ۱۶۴
سیتاکوس ۲۴۵/۱۰۷	سلیحانیہ ۶۷۵
سیتوگاگوس [رودخانہ ...] ۲۴۵	سمرقند ۷۰۵/۷۰۳
سی تی گاگوس ۱۰۷	سمنان ۶۴۷/۶۲۰/۵۹۴/۵۹۲/۵۷۲/۳۰۳
سیراف ۴۸۸	سن پترزبورگ ۶۷۷/۶۴۵/۶۴۳/۵۷۵
سیرجان ۶۱۷	۷۴۵/۷۴۰/۷۱۵/۶۹۱
سیری (سری) [جزیرہ ...] ۴۹۳/۴۸۹	سند [رود ...، ایالت ...] ۳۱۰/۱۰۷
سیستان (سجستان) ۳۰۲/۲۹۱/۲۸۹/۲۶۶	۷۲۵/۶۴۵/۵۱۳/۴۸۹/۴۷۹/۳۱۵
۵۱۷/۳۸۷/۳۲۵/۳۱۴/۳۱۳/۳۱۲	سن سن ۱۳/۲
۷۲۱/۷۱۱/۶۹۷/۶۸۰	سنگاپور ۵۹۶
سیف (میناب) ۵۱۳/۴۸۹	سنگ زاویہ ۵۳۶
سیلاخور ۴۳۵	سنگوان ۱۶۷
سینہ سفید ۲۴۶	سندج ۶۸۸
سیواس ۱۵	سواد کوه ۳۵۷
سیوند ۱۱۰	سوئد ۲۶
« ش »	سوئز [کانال ...] ۶۶۳/۵۹۶/۵۵۶
شابلان (شاودان) ۴۴۳	۷۴۲/۷۲۸/۶۸۱
	سودان ۳۹۱

صفحات ...	۵۴۸/۵۳۶/۵۳۵/۵۳۴
روم (رم) ۶۷۲/۶۹۸/۴۵۵/۱۴۷/۱۰۹	راہریمز [جلکتہ ...] ۳۸۵/۳۶۳/۳۴۲
ریاض ۵۴۸/۵۵۱/۵۵۰	۶۱۹/۴۸۳/۴۸۲/۳۹۱/۳۹۰/۳۸۹
ریشہر ۲۸۷/۲۸۹/۲۸۰	راوینا ۱۳۴
ریگک [بندر ...] ۴۸۶/۴۸۴/۴۷۳	رباط کریم ۵/۲
« ز »	رحمت [کوه ...] ۱۸۷/۱۸۳
زاگرس [جبال ...] ۴۳۹/۳۳۹/۳۳۰	رحمت آباد ۶/۲
۴۴۸	رخا ۱۰۸
زاوس ۱۵۳	رخج ۱۰۸
زاینده رود ۳۸۵/۳۸۳/۳۸۲/۶۳/۵۶/۲۴	رستم کورده ۴۳۵
زرد کوه ۶۱۸	رستمکدہ ۴۳۵
زرقان ۱۱۳	رستو ۵۹۹
زرجان ۶۲۷/۶۲۱/۶۱۳/۶۱۱/۵۶۳	رشت ۶۴۸/۶۴۶/۶۲۶/۶۱۲/۶۰۱/۵۹۳
زنداد سلیمان ۹۰	۷۰۲/۶۸۳/۶۸۲/۶۷۶/۶۷۵/۶۶۱
زنده رود ۳۴۲/۵۵/۲۴	۷۰۷
زنگبار ۶۲۱/۵۲۹/۵۲۵/۵۲۴/۵۲۲	رکن آباد [قنات ...] ۱۱۸
زفونیا ۲۶۶	رم (روم) ۶۳۱/۵۵۴
زیرکوه ۳۸۶	رم شرقی ۱۵۸
« ژ »	روتن ۴۸
ژاپن (ژاپون) ۷۴۸/۶۳۳/۵۱۶/۲۹۵	ژوداناربار ۴
ژن ۶۶۰/۶۳۲/۶۳۰	ژودبار ۶۱۲/۶۰۱/۳۸۳
« سی »	ژودخانہ پلوار ۱۱۲/۱۱۰
سارد ۳۷۵	ژودخانہ سرخاب پلوار ۱۰۶
سارگون [قصر ...] ۲۳۴	ژودخانہ دز ۳۷۹
ساری ۶۰۹	ژودخانہ روح اللہ ۴۸۴
سالزبورگ ۱۸۷	ژودخانہ شاپور. رك : شاپور (شاوور)
ساوجبلاغ ۵۷۰	[ژودخانہ ...]
ساوه ۵۷۲/۶/۴	ژودشت ۵۵
سبزآباد ۲۸۸	ژودون ۶۲۰
سبزوار ۶۱۶/۲۹۶	ژوس، روسیه ۶۴۵/۵۹۲/۵۵۶/۵۵۵/۵۵۴
سبجہ (: امام سبا) ۴۱۷	۶۹۵/۶۸۹/۶۷۱/۶۶۸/۶۶۴/۶۶۰
	۷۵۲/۷۴۶/۷۰۵/۶۹۹

۶۵۳/۶۵۱/۶۴۹/۶۴۵/۶۳۷/۶۳۵	۵۹۲/۵۱۱/۴۸۸/۴۸۵/۴۸۳/۴۷۳
۶۸۸/۶۸۷/۶۸۶/۶۸۵/۶۸۳/۶۷۳	۶۰۰/۵۹۹/۵۹۷/۵۹۵/۵۹۴/۵۹۳
۷۲۷/۷۲۶/۷۲۵/۶۹۷/۶۹۵/۶۸۹	۶۱۲/۶۰۷/۶۰۶/۶۰۴/۶۰۳/۶۰۲
۷۴۵/۷۲۸	۶۸۰/۶۷۱/۶۵۴/۶۲۷/۶۲۴/۶۱۷
عدن ۷۲۸/۵۹۶/۵۴۸/۵۲۷	۷۲۶/۶۸۶/۶۸۴/۶۸۳/۶۸۱
عجمان ۵۴۰	« ص »
عجیر [بندر ...] ۵۵۲	صاحبقرانی [بندر ...] ۴۶۵
عراق ۴۹۸/۳۴۹/۸۴/۸۱/۲۴	صحار ۵۲۱
عربستان ۳۱۰/۳۰۱/۲۸۳/۲۶۶/۳۸	صحرای بزرگ (دشت کویر) ۳۰۰
۵۰۰/۴۹۱/۴۹۰/۴۸۱/۴۸۰/۴۷۰	« ط »
۵۴۵/۵۴۴/۵۴۲/۵۳۹/۵۳۷/۵۲۳	طاق بستان ۲۷۰
۵۵۶/۵۵۳/۵۵۲/۵۵۱/۵۴۸/۵۴۶	طالش ۷۰۰
۵۹۴	طالقان ۵۷۲
عسکر مکرّم ۴۳۵	طاهری ۴۸۸
عشق آباد ۷۰۰/۷۰۴/۶۷۸/۶۷۷	طیسی ۵۹۷/۵۹۴/۳۰۵/۳۰۲
علی آباد ع	طرابوزان ۶۷۲/۶۷۰/۶۳۳/۵۶۶/۳۵۱/۱۵
علی قاپو ۲۸	۶۹۰/۶۸۹/۶۷۸/۶۷۴/۶۷۳
علی کوه ۳۸۲	طوس ۸
عمارت اشرف [چهل ستون ...] ۴۵	طوبله [جزیره ...] ۴۹۳
عمارت نو [چهل ستون ...] ۴۵	طهران (تهران) ۳۹۷
عمان ۵۲۱/۵۲۰/۵۱۹/۵۱۶/۴۸۰/۲۳۸	« ظ »
۵۳۷/۵۳۲/۵۳۱/۵۳۰/۵۲۶/۵۲۲	ظفار ۵۴۴
۵۴۷	« ع »
غار حاجی آباد ۱۴۱	عالی قاپو ۳۳
غار شاهپور ۲۷۱/۲۷۰	عباس آباد ۶۱۶
غار شیخ علی ۱۴۲	عباسی [بندر ...] ۵۹۵
غازان ولگا ۷۰۲/۶۴۵/۴۷۲	عثمانی ۴۱۱/۴۰۹/۴۰۸/۴۰۷/۳۳۷
غزه ۳۵۷	۵۴۱/۴۹۱/۴۸۱/۴۷۹/۴۳۲/۴۱۴
غوری ۴۹۴	۵۵۲/۵۴۹/۵۴۷/۵۴۶/۵۴۳/۵۴۲
غیلان ۱۶۷	۵۹۴/۵۹۱/۵۵۷/۵۵۶/۵۵۴/۵۵۳
غبله ۱۶۷	

۴۷۷/۴۷۶/۴۳۳	شاپور [رودخانه ...] (شاور) ۲۵۶
شوشان ۴۰۴/۳۸۷/۳۸۰/۳۷۵/۳۷۴	۴۳۳/۲۷۹/۲۷۶/۲۷۴/۲۷۲
۴۲۴/۴۲۳/۴۲۱/۴۱۹/۴۱۳/۴۰۵	شاپور [شهر ...] ۲۷۲/۲۵۷/۲۵۵/۲۵۴
۴۶۲/۴۴۱/۴۳۶/۴۳۳/۴۲۸	شاداب ۱۱۳
شوشیناک ۳۷۵	شادروان ۴۵۱
شهر بابک ۶۱۷	شادگان ۴۸۲
شهرک ۱۶۷	شارجه ۵۴۰
شهرلوت ۳۰۷	شانه لیزه ۴۸
شهرنو ۲۹۷	شاهرود ۶۱۶/۶۱۴/۶۰۴/۵۹۴/۵۷۲
شیخ سعد [دهکده ...] ۲۸۲	۷۰۴/۷۰۲/۶۸۳/۶۷۷/۶۲۱
شیرکوه ۲۹۳	شاور [رودخانه ...] ۳۷۷
شیروان ۷۰۰/۶۳۹/۶۳۴	شاه کوه ۶۰۸/۲۲۹/۱۸۳
شیف ۲۸۲/۲۸۱/۲۸۰	شط العرب ۴۰۲/۳۹۹/۳۹۷/۳۸۹/۳۴۰
شیوو ۴۸۸	۴۱۰/۴۰۹/۴۰۸/۴۰۷/۴۰۶/۴۰۵
شوشتر ۳۴۸/۳۴۲/۲۸۵/۲۷۶/۲۵۶/۴	۵۰۲/۴۸۶/۴۸۱/۴۸۰/۴۱۴/۴۱۱
۳۶۹/۳۶۴/۳۶۳/۳۶۲/۳۵۳/۳۵۱	۷۲۵/۶۹۸/۶۸۶/۵۵۳
۳۸۵/۳۸۳/۳۸۲/۳۷۴/۳۷۲/۳۷۱	شطیط (کارون) ۴۳۸/۴۳۶/۴۳۵/۴۳۴
۴۰۳/۴۰۲/۴۰۱/۳۹۱/۳۹۰/۳۸۹	۴۵۱/۴۴۹/۴۴۰
۴۲۵/۴۲۳/۴۲۱/۴۱۷/۴۱۰/۴۰۴	شکارپور ۴۸۹
۴۳۵/۴۳۴/۴۳۳/۴۳۱/۴۲۸/۴۲۶	شکاف سلیمان ۳۷۹
۴۴۲/۴۴۱/۴۴۰/۴۳۸/۴۳۷/۴۳۶	شکویسته ۱۶۷
۴۶۰/۴۵۰/۴۴۹/۴۴۸/۴۴۶/۴۴۳	شليله ۴۶۱
۴۸۲/۴۷۷/۴۶۵/۴۶۴/۴۶۲/۴۶۱	شمخاله ۶۳۹
۶۸۳/۶۲۰/۶۱۹/۶۰۶/۵۹۸/۵۹۵	شمر ۵۵۰
۶۸۵/۶۸۴	شمشک ۶۱۵
شیراز ۸۷/۸۲/۸۱/۸۰/۷۷/۷۶/۵۱/۱	شمگان ۱۶۷
۱۱۹/۱۱۸/۱۱۶/۱۱۵/۱۱۳/۱۱۰	شوراب ۳۸۳/۱۳/۵
۱۲۸/۱۲۶/۱۲۴/۱۲۲/۱۲۱/۱۲۰	شورجستان ۸۶
۱۳۶/۱۳۵/۱۳۴/۱۳۳/۱۳۰/۱۲۹	شولکستان ۸۶
۲۴۳/۲۳۱/۱۸۱/۱۶۰/۱۵۹/۱۴۰	شوش ۲۱۱/۱۹۴/۱۶۶/۱۶۲/۱۱۲/۱۰۶
۲۷۹/۲۷۴/۲۷۲/۲۴۶/۲۴۵/۲۴۴	۳۷۹/۳۷۸/۳۷۷/۳۷۶/۳۳۹/۲۳۵
۴۷۰/۳۸۹/۳۸۸/۲۹۲/۲۹۰/۲۸۴	۴۳۱/۴۳۰/۴۲۸/۴۲۳/۴۱۶/۳۸۰

قیزکیان ۶۱۳	قسطنطنیه ۶۵۳/۵۴۹/۵۴۲/۴۰۸/۱۰۰
قیس (کیش) ۶۳۲/۴۸۸	قشم [جزیره ...] ۴۹۴/۴۹۳/۴۸۹/۴۷۷
قیصریه ۳۳	۵۱۴/۵۰۴/۵۰۳/۴۹۷/۴۹۶/۴۹۵
« ك »	۶۲۱/۶۲۰/۵۵۵/۵۳۶
کابل ۶۷۹/۵۵۳/۵۳۶/۵۱۴/۵۱۲	قصر ۳۲۰
۷۲۹/۷۲۸/۷۲۶/۷۲۵/۷۰۳	قصر ابونصر ۱۸۱
کاخ پیره پیللا ۲۰۲	قصر اتابک ۱۲۵
کاخ جشید ۲۰۱	قصر خشیارشا ۲۱۷
کاخ خشیارشا ۲۱۷/۲۱۵/۱۹۶/۱۱۳	قصر شیرین ۶۲۰
۲۲۴/۲۲۳	قصر قند ۳۲۰
کاخ داریوش ۲۰۵/۲۰۲/۱۱۴/۱۱۲	قصر هفت دست ۵۸
۲۲۴/۲۱۶/۲۰۸	قطر ۵۴۴/۵۴۲/۵۴۱/۵۴۰/۵۳۷
کاخ طبرک ۷۵	قطیف ۵۵۲/۵۴۹/۵۴۸/۵۴۴/۵۴۳
کاخ کریم خانی ۱۲۲/۱۲۱	ققاز ۶۰۳/۶۰۰/۵۹۱/۴۹۶/۱۹
کارکونان ۳۸۳	۷۰۲/۶۹۲/۶۹۱/۶۷۳/۶۷۱/۶۶۲
کارمانیا ۲۹۶/۱۰۷/۹۸	۷۲۷/۷۰۷
کاروانسرای چنار راهدار ۲۴۵	قلعه بندر ۱۳۱
کاروانسرای خان کورکان ۸۸	قلعه تول ۳۴۳
۳۶۷/۳۴۲/۳۳۹/۲۹۰/۲۸۰/۱۰۶	قلعه دختر ۲۵۸
۳۸۳/۳۸۲/۳۸۱/۳۸۰/۳۷۹/۳۷۱	قلعه رستم ۷۴
۴۰۱/۳۹۹/۳۹۸/۳۹۷/۳۹۱/۳۸۵	قلعه سرو ۱۶۷
۴۱۰/۴۰۸/۴۰۵/۴۰۴/۴۰۳/۴۰۲	قلعه سفید ۳۸۸
۴۱۹/۴۱۷/۴۱۶/۴۱۴/۴۱۳/۴۱۱	قلعه نو ۴۰۸
۴۲۸/۴۲۷/۴۲۴/۴۲۳/۴۲۱/۴۲۰	قم ۵۷۳/۵۷۲/۱۴/۱۳/۱۲/۸/۷/۵/۴/۳/۲
۴۳۶/۴۳۵/۴۳۴/۴۳۳/۴۳۲/۴۳۱	۶۸۱/۶۲۱/۶۱۸/۶۱۲/۵۹۴/۵۹۲
۴۵۱/۴۴۹/۴۴۸/۴۴۵/۴۴۴/۴۴۰	قمشه ۴۸۳/۷۹/۷۸/۷۶
۴۶۲/۴۶۱/۴۶۰/۴۵۸/۴۵۷/۴۵۶	قمصر ۶۱۸
۵۵۳/۴۷۷/۴۶۷/۴۶۶/۴۶۵/۴۶۳	قندهار ۶۷۹/۶۵۱/۳۵۰
۷۱۵/۶۸۵/۶۸۴/۶۲۸/۶۱۹/۵۹۲	قوام آباد ۱۱۰/۷۶
۷۴۰/۷۳۷	قوچونجیک ۲۳۴
کارون العابیه ۴۱۷/۴۱۶	قوچون ۷۰۵/۶۷۸/۶۰۴
	قهرود (کوه رود) ۶۱۸/۵۸۵/۲۱/۲۰/۱۴

فلورانس ۶۳۲/۶۳۰	« ف »
قم العضدی ۴۱۶	فارس ۸۸/۸۶/۸۴/۸۲/۸۱/۸۰/۵۲/۲۴
فو ۵۵۳/۵۵۲	۱۲۱/۱۱۹/۱۱۳/۱۱۰/۱۰۸/۱۰۶
فهلان ۳۸۹	۱۳۹/۱۳۸/۱۳۶/۱۳۴/۱۲۸/۱۲۶
فهندز ۱۳۱	۲۵۲/۲۴۵/۲۳۱/۲۱۸/۱۷۷/۱۶۵
فیروزآباد ۲۵۲/۱۶۴/۱۵۲/۱۴۵/۱۳۷	۳۲۸/۳۲۴/۲۹۷/۲۹۱/۲۸۴/۲۷۵
۲۷۹/۲۶۹	۵۷۲/۵۶۳/۵۰۳/۴۰۸/۳۸۷/۳۵۳
فیروزکوه ۶۰۹/۵۷۲	۶۲۴/۶۰۷/۵۹۱/۵۸۹
فیریزی ۶۱۶	فارستان ۸۱
فین (قصر ...) ۱۸	فاو ۴۸۱/۴۰۹/۴۰۸/۴۰۷/۴۰۶/۴۰۲
« ق »	۷۲۹/۷۲۵/۵۵۷/۵۵۳/۵۵۲/۵۱۴
قادی احمر ۶۱۷	فدک [کوه ...] ۳۸۲
قاهره ۵۹۴/۱۱۹	فرات [رود ... جلگه ...] ۳۹۱/۳۲۸
قاین ۶۲۳	۴۱۵/۴۰۷/۴۰۶/۴۰۵/۴۰۳/۴۰۲
قبا ۴۱۶/۳۹۱	۵۵۲/۴۳۴/۴۱۶
قبرمادر سلیمان ۱۰۷/۹۶	فرانسه ۱۲۴/۱۲۳/۱۲۱/۶۵/۵۲/۲۶
قبه سبز ۲۹۸	۵۹۲/۵۹۰/۵۲۲/۴۸۶/۳۷۶/۱۶۱
قبة غدیره ۵۳۶	۶۶۸/۶۶۷/۶۶۱/۶۵۴/۶۵۳/۶۲۵
قدرآباد ۸۸	۷۲۷/۷۲۲/۶۹۵
قدسگاه ۲۴۸	قراه ۶۷۹
قرنه ۴۰۶	قراهان ۶۲۴/۵۷۲/۵۲
قره آغاج [رودخانه ...] ۲۴۵	قزاق آباد ۷۴
قره باغ ۷۰۰/۱۳۵	قزاق فرنگ ۱۰۸
قره جای ۱۳۹/۶/۴/۳	قزاق ۳۷۹
قره داغ ۶۲۴/۶۱۳	قزاق ۶۱۸
قرسو ۳۳۹	قزاق علیا ۴۳۵
قره قرم ۷۰۲	قسا ۱۷۹/۱۳۵/۱۱۰/۱۰۸
قرین (کویت) ۵۵۲	قشم ۶۱۵/۶۱۴
قزل اروات ۷۰۵	قنات ۴۸۳
قزوين ۶۰۹/۶۰۴/۵۷۲/۳۰۱/۲۵۰/۱۲	قلاهیة ۴۱۶/۳۹۵/۳۹۳/۳۹۰/۳۵۳
۶۴۶/۶۳۷/۶۳۶/۶۳۵/۶۲۱/۶۱۴	۴۸۲/۴۲۴/۴۱۷
۶۷۱/۶۴۷	فلسطین ۱۳۰

کوه بنان ۶۱۷	کلده [رودخانه...] ۶۳۱
کوهپایه ۱۶۳	کلکته ۷۴۰/۷۳۰
کوهرتک ۳۸۳/۳۸۲/۳۸۱	کلهر ۶۲۰
کوهرود (قهرود) ۲۰/۱۴/۲	کنارتخته ۲۷۴/۲۴۰
کوهک ۳۱۳/۳۱۲	کنارگرد ۳
کوه کیلویه ۳۵۲/۳۳۰/۳۲۸/۱۳۶	کنرنیکتون [موزه...] ۶۲۶
۵۶۳/۳۸۹/۳۸۸/۳۸۷/۳۸۶/۳۸۵	کنسو ۷۸
کوه ملک سیاه ۳۱۴	کنگان ۴۸۸
کویت (قرین) ۶۸۵/۵۵۲/۵۵۱/۵۴۴	کنگاور ۵۷۲/۳۳۹
کویر نمک ۶۱۷	کمارج ۲۴۵
کویل ۱۰۶	کمره ۵۷۲
کچی ۳۱۱	کمریج ۶۲۱/۲۷۹/۲۷۲/۲۵۵/۲۵۴
کیش ۶۳۲/۴۸۸	کن ۴۸۸
«گک»	کوارومند [قره‌آغاج] ۲۴۵
گابا (گیبی) ۲۴	کوپه‌داغ ۷۰۱
گاوخونی [باتلاق...] ۵۵	کوت‌العمار ۳۳۷
گولک‌تپه ۷۳۹/۷۱۰	کوت عمیره ۴۱۷
گبال (گاوی) ۲۴	کویراتز ۱۰۶
گبان ۴۱۶/۳۹۱	کویراتس ۴۰۲
گیرآباد ۱۹	کوراب ۱۰۶
گیرستان ۵۸	کورنی‌خانه ۱۷۶
گدروزیا ۳۰۹	کوریک ۳۵۵
گرازدان (برازجان) ۲۷۷	کوشک بهرام ۲
گراسنودسک ۷۰۱	کورفو [جزیره...] ۵۲۷
گرایوزاند ۶۳۹	کورکارون ۴۱۶
گرجستان ۷۰۰/۳۹۰/۶۵/۲۶	کوسروم ۱۵۹
گردنه هیزوسی ۶۱۷	کوسرون (گوسرون) ۵۰۲
گرگان ۳۲۴	کومفیروز ۱۶۷
گرگر [آب...] ۴۳۷/۴۳۶/۴۳۴	کویچا ۷۸
۴۵۶/۴۵۱/۴۴۹/۴۴۸/۴۳۸	کومیندان (قم) ۷
۴۶۴/۴۶۱/۴۵۸/۴۵۷	کونیک شتین ۱۸۷
گریاب ۷۰۱	کوه بانو ۱۱۳

کردستان ۵۹۸/۵۹۴/۵۸۳/۵۷۲/۱۲۹/۵۲	کارون علیا ۴۳۲
۶۸۹/۶۸۸/۶۲۵/۶۲۴/۶۲۰/۶۰۷	کارون کور ۴۱۶
کردو [ده...] ۸۶	کازرون ۲۵۵/۲۵۴/۲۵۳/۲۵۱/۲۴۵
کرمان ۲۹۰/۱۱۰/۱۰۷/۸۲/۸۱/۱۴	۳۸۹/۳۸۷/۳۸۱/۲۷۹/۲۷۲/۲۶۲/۲۵۷
۲۹۹/۲۹۸/۲۹۷/۲۹۶/۲۹۱	۶۰۶/۵۵۲
۳۱۱/۳۱۰/۳۰۷/۳۰۵/۳۰۱	کاشان ۲۹۰/۲۰/۱۹/۱۸/۱۷/۱۵/۱۴/۲
۵۹۱/۵۷۲/۵۶۶/۵۱۲/۳۲۰	۵۹۳/۵۹۲/۵۷۲/۵۱۲/۳۰۴/۲۹۶
۶۰۴/۵۹۸/۵۹۷/۵۹۵/۵۹۲	۶۸۱/۶۲۷/۶۲۶/۶۲۵/۵۹۴
۶۲۱/۶۱۷/۶۱۲/۶۰۹/۶۰۸	کاشغر ۱۳۶
۶۷۸/۶۵۱/۶۳۵/۶۲۵/۶۲۴	کافرقلعه ۶۲۱
۷۳۹/۶۸۱/۶۸۰	کالادان ۷۲
کرمانشاه ۳۳۰/۳۲۸/۳۲۷/۳۰۶/۸۱	کاسارا ۱۵۹
۵۶۳/۴۴۸/۴۴۲/۳۷۰/۳۳۹	کاسپرون ۵۰۶
۶۲۰/۵۹۷/۵۹۶/۵۹۱/۵۷۲	کانال‌سوئز ریک : سوئز [کانال...]
۷۳۹/۷۲۶/۶۸۸/۶۸۶/۶۸۵	کاوری ۴۹۴
۶۰۷/۳۲۷/۲۹۶	کاوند ۶۱۱
کرمانشاهان	کبیرکوه ۳۳۰
کرمانیا ۱۰۸	کنای ۶۳۲
کرموزا (هرمز) ۴۹۷	کتل پلوار ۱۱۰
کرناک ۲۲۰/۱۹۶	کتل پیره‌زن ۲۷۲/۲۵۱/۲۵۰/۲۴۸/۲۴۷
کرناه ۳۴۰	۲۷۹
کرناک‌خانه ۱۶۷	کتل دختر ۲۵۱/۲۵۰
کریمه ۴۹۶	کتل کمریج ۲۷۲
کرزاز ۵۷۳	کمر ۱۳۵/۱۱۲/۱۰۷/۱۰۶/۸۸
کسانتوس ۲۳۶	کراچی ۵۵۷/۵۵۳/۵۳۶/۵۲۴/۵۱۴/۳۱۰
کشکان ۳۳۹	۷۴۲/۷۳۴/۷۲۹/۷۲۸/۷۲۶/۷۲۵
کعبه ۱۲۵/۸	کرمانندل ۵۰۰
کلات ۵۱۷/۳۱۷/۳۱۴/۳۱۲/۳۱۰	کرپلا ۶۹۶
۵۱۹	کرج ۵
کلانرا [دره...] ۳۷۹	کرجی ۴۹۰
کلته چنار ۷۰۱	کرخه [رود...] ۳۷۵/۳۴۰/۳۳۹/۳۳۰
کل درگوا ۵۰۱	۳۹۹/۳۸۹/۳۷۶
کلله ۲۵۶/۲۴۱/۲۳۷/۲۳۵/۲۳۴	

محمودآباد ۶۱۴	لیکیه ۱۷۹
مدرس ۵۰۷	لیندن برلن ۴۸
مدرسه باباخان ۱۲۵	لیور پول ۵۹۹
مدرسه سیار ۱۳۹	
مدرسه شاه سلطان حسین ۴۹	« م »
مدرسه نادرشاه ۴۹	ماد ۲۳۳ / ۲۳۷ / ۲۰۳ / ۶۳۵
مدیا ۱۰۵	ماد جنوبی ۶۰۹
مدیترانه ۱۲۹ / ۲۳۳ / ۲۳۶ / ۶۴۹ / ۶۷۴	مارسی ۵۲ / ۱۲۲ / ۵۵۷ / ۵۹۲ / ۶۸۰
۷۲۸ / ۷۱۶	۷۲۴ / ۶۸۷
مدینه ۲۴	مارنون ۵۵
مراغه ۶۱۴	مارون (مارنون) ۵۵
مرداب میناب ۴۹۷	مازندران ۲۳۷ / ۴۷۳ / ۵۷۲ / ۵۸۴ / ۵۹۲
مرغ ۷۷ / ۷۶	۶۴۶ / ۶۳۴ / ۶۰۹ / ۶۰۸ / ۵۹۳
مرغاب ۱۰۶ / ۱۰۴ / ۹۱ / ۸۹ / ۸۸ / ۷۶	۷۱۱ / ۷۱۰ / ۷۰۷ / ۷۰۶ / ۶۵۵
۶۲۴ / ۲۳۶ / ۱۱۰ / ۱۰۸	ماشکید [رودخانه] ۳۱۳
مرو ۷۱۰ / ۷۰۱	مالاکا ۵۰۰
مرو دشت [جلگه] ... [۱۱۱ / ۱۰۶ / ۸۸	مالایا [شبه جزیره] ۴۷۰
۱۵۴ / ۱۴۳ / ۱۴۱ / ۱۴۰ / ۱۱۳ / ۱۱۲	مالت ۷۲۸
۲۰۶ / ۱۸۷ / ۱۸۳ / ۱۸۱ / ۱۶۷ / ۱۶۵	مالعیر ۶۸۴
۲۳۹ / ۲۳۰	ماهان ۶۱۷
مزامبریا ۲۸۷	ماه شهر ۴۸۱
مسارود ۶۱۰	ماهون ۶۱۷
مسجد سلیمان ۳۸۰	مایار ۷۶
مسجد شاه اصفهان ۳۲ / ۳۱ / ۱۹	محلات ۵۷۲
مسجد شیخ لطف الله ۳۴	محمه ۳۹۸ / ۳۹۵ / ۳۹۳ / ۳۹۰ / ۳۸۹ / ۳۷۲
مسجد مادر سلیمان ۱۱۰ / ۹۴ / ۹۳	۴۰۹ / ۴۰۸ / ۴۰۷ / ۴۰۶ / ۴۰۵ / ۳۹۹
مسجد میدان [کاشان] ۱۵	۴۱۷ / ۴۱۶ / ۴۱۵ / ۴۱۲ / ۴۱۱ / ۴۱۰
مسجد وکیل [شیراز] ۱۲۵	۴۳۴ / ۴۳۳ / ۴۲۶ / ۴۲۵ / ۴۲۰ / ۴۱۹
مسرح ۶۲۱	۴۶۶ / ۴۶۵ / ۴۶۴ / ۴۶۳ / ۴۴۴ / ۴۳۵
مسقط ۴۹۹ / ۴۸۱ / ۴۸۰ / ۴۶۹ / ۳۱۵ / ۳۱۲	۴۹۳ / ۴۸۷ / ۴۸۳ / ۴۸۱ / ۴۸۰ / ۴۷۶
۵۲۱ / ۵۲۰ / ۵۱۹ / ۵۱۷ / ۵۱۰ / ۵۰۴	۶۸۶ / ۶۸۵ / ۶۸۴ / ۶۸۳ / ۵۹۵ / ۵۵۷
۵۲۸ / ۵۲۷ / ۵۲۶ / ۵۲۴ / ۵۲۳ / ۵۲۲	۷۴۳ / ۷۳۷ / ۶۹۸ / ۶۸۷

لاستان ۱۳۶ / ۱۳۹ / ۴۹۱ / ۵۹۸ / ۵۹۷	گروس ۵۷۳
۶۸۰ / ۶۰۷	گزر ۲ / ۶۶۷ / ۷۰۴ / ۷۰۲
لارک ۴۹۷ / ۴۸۹	گلاب لب (خارک) ۲۷۶
لاسگرد ۶۲۱	گلا سگو ۵۲
لافت [جزیره] ... [۴۹۴ / ۴۷۷	گلبایگان ۵۷۲ / ۶۲۷
لانگاشیر ۵۱	گلستان ۴۷۳ / ۶۶۱ / ۷۰۰
لاهور ۶۰۶	گمرون [بندر] ... [گومرون] ۶۵۳ / ۶۵۲
لبنان ۱۸۷	۶۵۷
لت ۳۰۵	گمرون [بندر] ... [رک] : گمرون
لرستان ۲۹۱ / ۳۲۷ / ۳۲۸ / ۳۳۰ / ۳۳۱	گنبد شاه چراغ ۱۲۶
۳۳۴ / ۳۳۵ / ۳۳۶ / ۳۳۹ / ۳۴۸	گنبد کیود ۲۴
۳۴۹ / ۳۵۱ / ۳۸۹ / ۳۹۰ / ۳۹۷	گنبد ماهور ۸۸
۴۰۱ / ۴۴۲ / ۴۶۴ / ۵۶۳ / ۵۶۴	گنجه ۷۰۰
۵۷۲ / ۵۹۱	گواتر ۳۲۰ / ۴۸۰ / ۴۸۱ / ۴۸۵ / ۷۴۳
لرستان صغیر ۳۳۰	گودار ۳۰۹ / ۳۱۰ / ۳۱۲ / ۳۱۸ / ۵۱۴
لس بلا ۶۷۹	۵۱۷ / ۵۱۸ / ۵۱۹ / ۵۲۰ / ۵۲۵
لسگرد ۸۴	۵۳۶ / ۵۵۷ / ۵۷۳
لنجان ۵۵	کوجار [ده] ... [۶۱۷
لندن ۴۸ / ۵۲ / ۲۸۶ / ۴۰۴ / ۵۷۵ / ۵۹۶	گور (جور) (فیروزآباد) ۱۶۴
۵۹۷ / ۶۴۰ / ۶۴۵ / ۶۵۰ / ۶۵۳	گوربزرگ [جزیره] ... [۵۳۷
۶۶۲ / ۶۷۴ / ۶۸۲ / ۶۸۵ / ۷۲۵	گورخانی ۶۱۶
۷۲۷ / ۷۲۸ / ۷۳۲ / ۷۳۷ / ۷۴۵	گور کوچک [جزیره] ... [۵۳۷
لنکران ۶۶۱	گولادان ۷۲
لنگه ۴۸۹ / ۴۹۰ / ۴۹۱ / ۴۹۲ / ۴۹۳	گومرون [بندر] ... [۵۰۴ / ۵۰۳ / ۵۰۲
۴۹۷ / ۵۵۷ / ۶۸۰ / ۶۸۱ / ۶۹۰	نیز رک : گمرون
لوور ۳۷۸ / ۳۷۷	گوسیدان (قم) ۷
لوکسور ۱۹۶	گیلان ۱۵ / ۱۸ / ۴۷۲ / ۵۷۳ / ۵۹۲
لهستان ۶۴۱ / ۷۰۶	۵۹۳ / ۶۰۱ / ۶۳۴ / ۶۳۷ / ۶۴۴
لیدو ۷۰	۶۴۶ / ۶۴۸ / ۷۰۶ / ۷۰۷ / ۷۱۰
لیسیون ۶۵۰	۷۱۱ / ۷۳۷
لی سین [قبرهای] ... [۹۱	« ل »
لیقیه ۱۷۹ / ۲۳۴ / ۲۳۵ / ۲۳۶	لار ۵۰۲ / ۵۱۱ / ۶۱۵

«و»	نجف ۶۹۶/۳۷
ورامین ۵۹۴	نخجوان ۷۰۰
ولگا ۷۰۲/۶۶۲/۶۴۵/۶۳۹/۵۵۵	نراملیریا ۲۸۳
ونیز ۶۶۰/۶۴۰/۶۳۰/۷۰	نرماشیر ۳۲۰/۳۱۱/۳۰۷
ویس ۶۱۹/۴۳۴/۴۳۳/۴۳۲/۳۹۹	نصیبین ۲۶۶/۱۶۴
وین ۵۷۵	نطنز ۵۷۲
ویندوزور ۱۸۷	نفوذ ۵۵۱
«ه»	نقش تیمور. رک: تخت تیمور ۲۵۲
هارلینگهام ۲۲	نقش رستم ۱۴۴/۱۴۳/۱۴۲/۱۴۱/۹۱/۹۰
هاسبورک ۶۴۲/۵۲	۱۶۱/۱۵۹/۱۵۷/۱۵۴/۱۴۷/۱۴۶
هامون ۳۱۳	۱۸۰/۱۷۶/۱۷۵/۱۷۱/۱۶۸/۱۶۵
هرات ۶۷۷/۵۱۲/۴۸۷/۳۵۰/۲۹۱/۸۱	۲۲۵/۲۲۴/۲۱۶/۲۰۵/۱۸۳/۱۸۱
۷۲۱/۷۰۸/۶۹۶/۶۷۹	۲۵۶/۲۵۴/۲۳۵/۲۳۰/۲۲۹/۲۲۸
هرمز [جزیره...] ۴۶۹/۲۸۶/۳۴/۳۳	۲۶۹/۲۵۸
۴۹۹/۴۹۸/۴۹۷/۴۹۴/۴۸۹/۴۷۰	نگارخانه [چهل ستون] ۴۳
۵۰۰/۵۰۰/۵۰۳/۵۰۲/۵۰۱/۵۰۰	نوا [رودخانه...] ۷۰۷/۵۵۵
۶۵۳/۶۵۱/۶۳۹/۶۳۲/۵۲۱/۵۰۶	نوبندجان ۱۷۹
۶۵۶/۶۵۵	نورآباد ۳۸۱
هروزه ۶۱۷	نه [شهر...] ۶۱۷/۳۰۷/۳۰۵
هره زاد ۳۸۰	نهاوند ۵۹۴/۵۷۲
هزارجریب ۵۸/۵۷	نهردریان ۴۵۴
هشت باغ ۴۶	نهر رکن آباد ۱۱۳
هشت بهشت ۴۹/۴۶	نهر شاپور ۴۸۴
هفت تن ۳۸۲	نهر شار ۱۱۳
هفت دست ۵۹	نیریز ۱۳۵
هفت شید ۶۱۹	نیشابور ۶۲۱/۶۱۵/۶۱۲/۶۰۹
هقوق ۵۴۳	نیل [جلگه... دره...] ۲۳۶/۲۰۲
هلشتاین ۶۴۳/۶۴۲	۲۳۷
هلند ۵۲۸/۴۸۹/۴۷۹/۱۲۳/۵۲/۲۶	نیل [رود...] ۴۰۰/۱۷۵
۶۵۷/۶۵۵	نیمروذ ۲۳۴
همائی ۶۱۶	نینوا ۳۷۷/۲۳۵/۲۳۳/۲۱۱/۱۸۸
	نیوکاسل ۴۹۶

منگلور (میسور) ۴۶۹	۵۳۴/۵۳۳/۵۳۲/۵۳۱/۵۳۰/۵۲۹
مورچه خورت ۲۱/۲	۶۵۸/۶۲۱/۵۵۷/۵۵۶/۵۴۹/۵۴۳
مورد ۳۱۳	مسکو ۶۴۲/۶۴۱/۶۳۶/۶۲۹/۵۹۲/۴۷۱
موریس [جزیره...] ۶۲۱/۵۹۳/۱۲۲/۵۲	۶۷۶/۶۷۴/۶۶۷/۶۶۳/۶۴۵/۶۴۳
موصل ۶۷۵	۷۴۰/۷۱۴/۷۰۴
موغستان ۵۱۳	مشهد ۲۹۹/۲۹۶/۲۹۰/۸۴/۸۰/۳۰/۱
مونت کارلو ۲۲	۵۹۸/۵۸۳/۵۷۳/۵۶۶/۵۱۲/۳۰۴
مون گشت ۳۶۹	۶۴۶/۶۴۵/۶۲۲/۶۲۵/۶۱۶/۶۰۴
همان سرای شاهی [کاشان] ۱۵	۶۷۸/۶۷۷/۶۷۵/۶۷۱/۶۴۸/۶۴۷
مهنه ۷۰۱	۷۰۵/۷۰۲/۶۹۶/۶۸۳/۶۸۰/۶۷۹
مهیاری ۷۸/۷۷/۷۶	۷۴۴/۷۲۱/۷۱۳/۷۱۲
میاسی ۶۱۶	مشهد سر ۷۰۲
میان آب (نهرینو) ۴۵۴	مصر ۲۳۳/۲۳۰/۱۷۵/۱۷۴/۹۳/۵۲
میان رودان ۴۱۴	۵۴۷/۲۴۱/۲۳۹/۲۳۷/۲۳۶/۲۳۴
میان کتل [کاروانسرا...] ۲۵۰/۲۴۵	۶۳۲/۶۳۱/۵۴۹
۲۵۲	معبد آناهیدا ۱۶۴
میدان ارک ۳۰	معبد فیروزه ۶۰۹
میدان شاه ۵۱/۳۱	معشور ۴۸۲
میدان ویاغ توپخانه ۳۹۳	مقلب [تنگه...] ۵۳۶
میدلند ۷۴۱	مکران ۳۱۸/۳۱۷/۳۱۴/۳۰۹/۲۹۹
سیرا ۲۳۶	۷۳۴/۷۲۹/۷۲۵/۵۱۶/۲۹۳/۳۲۰
میناب [قلعه...] ۵۱۳/۴۹۷/۴۸۹	مکه ۱۲۵/۳۵/۸
سینگرلیا ۷۰۰	ملایر ۵۷۲
سینو (میان آب) [نهر...] ۴۴۹/۴۴۰	ملعون [کتل...] ۲۷۵/۲۷۴
۵۱۳/۴۵۸/۴۵۶/۴۵۴	ملک الموت [دره...] ۳
«ن»	بلو [کتل...] ۲۷۹
نایب ۶۱۴	منارجنبان ۷۲
نائین ۶۱۲/۲۹۰	منامه ۵۴۴
نارستان ۶۱۸	منچستر ۶۲۹/۶۲۵/۵۳۲/۱۲۲/۵۲/۵۱
ناصری [بندر...] ۴۶۵	۶۸۷/۶۸۵/۶۸۲/۶۶۷/۶۶۴/۶۶۳
نجد ۵۴۷/۵۴۳/۵۴۲/۵۲۶/۳۹۰/۲۸۳	منشبت کوه ۳۳۷
۵۵۱/۵۵۰/۵۴۹/۵۴۸	منظریه ۶/۴

فهرست قبایل و مذاهب ، ادیان و سلسله ها

ارپناهی ۳۵۶
 اردشیری ۱۳۹
 اردکیان ۱۳۹
 ارساسید (اشکانیان) ۱۵۸
 ارکول ۳۵۶
 ازبک ۴۴
 استاگی ۳۵۶
 اسلام ۲۵۳/۱۳۲/۱۱۸/۷۱/۷۰/۲۴
 ۳۷۳
 اسمکی ۳۴۵
 اسیوند ۳۴۵
 اشتراکی ۳۴۴
 اشکانیان ، اشکانی ۱۶۳/۱۵۸/۱۵۷
 ۲۵۶/۲۳۱
 اعراب ۴۰۰/۳۸۹/۳۷۴/۲۶۶/۱۶۴/۱۱۶
 ۵۸۸/۵۰۱/۵۰۰/۴۳۲/۴۱۱/۴۱۰
 ۶۱۷
 اعراب کعب ۳۹۱
 افغانه ۶۴۴/۵۰۷/۴۸۴/۱۱۹/۶۵/۵۳
 ۶۵۶/۶۵۴
 افشارها ۵۶۳
 افغان ها ۳۵۰/۲۹۷/۷۸/۷۴/۶۵/۳۵/۱۰
 اکاشا ۳۴۶
 البوشی ۳۵۷
 الله-دینوند ۳۴۴
 الوالوردی ۱۳۹
 اساله ۳۳۱

« آ »

آیاتلو ۱۳۹
 آرایلو ۱۳۹
 آرابادای (نیروی عظیم بحری اسپانیا) ۶۵۰
 آریائی ۲۶۷
 آسا ۳۵۷
 آسیا سفتی ۳۵۶
 آق قویونلو ۸۲/۲۵
 آل اکثر ۳۹۱
 آل بویه ۲۹۷/۱۶۵/۱۱۲/۸۱
 آل خورشید ۳۳۴
 آل عثمان ۳۲۳
 آل مظفر ۸۲

« الف »

ابدالوند ۳۴۷
 ابوالعباسی ۳۵۷
 ابوغیث ۳۹۱
 ابوسهیری ۲۸۳
 ابونصر ۳۹۵
 اتاپکان ۳۶۹/۳۴۸/۱۶۵/۱۱۸/۸۲
 اتاپکان سلفری ۱۲۸
 اتاپکان فارس ۳۸۰
 اتاپکان یزد ۲۹۱
 احمد محمدی ۳۴۶
 ارامنه ۷۰/۶۸/۶۷/۶۶/۶۵/۵۶/۵۴
 ۵۸۸/۷۷/۷۲

هیرمند ۳۱۰
 هیمالیا ۳۰۵
 هیو (هسیو) ۶۱۵/۶۱۴

« ی »

یاروسلاو ۶۳۸/۶۳۶
 یزت ۲۹۱
 یزد ۱۳۳/۱۲۳/۸۷/۸۰/۷۶/۴۹/۱۴/۱۲
 ۲۹۴/۲۹۳/۲۹۲/۲۹۱/۲۹۰/۱۵۹
 ۳۰۱/۲۹۹/۲۹۸/۲۹۷/۲۹۶/۲۹۵
 ۵۹۱/۵۷۲/۵۶۶/۵۱۲/۳۰۵/۳۰۲
 ۶۰۴/۶۰۳/۵۹۸/۵۹۵/۵۹۳/۵۹۲
 ۶۵۱/۶۲۵/۶۲۱/۶۱۸/۶۱۶/۶۰۹
 ۷۳۹/۶۸۲/۶۸۱/۶۸۰/۶۷۸
 یزدخواست ۸۶/۸۳
 یزدون ۵۱۲
 یموت ۳۲۴/۱۴
 یهودیه ۲۴
 یورک ۱۴
 یوکوهاما ۵۱۶
 یونان ۲۳۶/۲۳۵/۲۳۴/۲۳۳/۱۰۹
 یونسی [... ده] ۳۰۱
 یونیه ۲۳۸/۲۳۵/۲۳۴

همدان ۳۳۹/۳۲۸/۳۲۷/۳۲۳/۱۰۵/۱۲
 ۶۰۴/۵۹۶/۵۷۲/۵۶۳/۴۴۸/۳۷۰
 ۷۲۶/۶۸۸/۶۸۶/۶۸۵/۶۴۶/۶۰۷
 ۷۳۹
 هند ۱۲۳/۱۲۲/۷۱/۶۶/۵۳/۴۴/۱۷/۳
 ۱۰۷ و بسیاری صفحات دیگر ...
 هندرابی ۴۸۸
 هند شرقی ۵۰۴/۴۹۶/۴۸۶/۴۸۴/۲۸
 ۵۴۷/۵۲۳/۵۲۲/۵۲۱/۵۱۴/۵۱۳
 هندوستان ۱۳۰/۱۲۹/۱۰۱/۷۰/۶۵/۵۲
 ۲۹۴ و اغلب صفحات دیگر ...
 هندوکش ۴۸۹
 هندیان [روخانه ...] ۳۹۸/۳۸۹
 هنگام [جزیره ...] ۴۹۷/۴۹۶/۴۹۴/۴۸۹
 ۵۳۶/۵۱۴
 هنگ کنگ ۵۹۶/۲۹۵
 هوراتی [آبشارهای ...] ۴۵۱
 هولشتاین ۱۸
 هونگ کونگ (هنگ کنگ) ۵۱۲
 هویزه ۳۹۴/۳۵۳/۳۷۲
 هیدو ۴۹۴
 هیرکانی ۶۳۵
 هیرکانیا ۶۰۹/۶۰۳

«ت»	بوراحمدی ۳۸۶
تاتار ۵۸۹/۴۹۶/۴۴۱/۳۲۳/۴۴	بوربرون ۳۵۶
تازی، تازیان ۲۶۲/۲۵۷/۲۳۱/۱۵۴	بوری‌وند ۳۵۶
۳۴۸/۲۹۷/۲۹۱	بوسک ۳۴۷
تاوی ۳۸۶	بوسی ۳۴۷
تاه ۳۴۶	بوگردی ۳۴۶
تراکمه سفتری ۸۲	بول‌وازی ۳۵۷
ترک، ترکها ۳۱۵/۲۹۹/۱۳۶/۸۱/۶۷	بولوردیها ۵۶۳
۵۸۹/۵۸۸/۴۱۱/۳۹۱	بول‌ویسی ۳۵۷
ترکمن‌ها ۵۸۹/۳۲۳/۳۱۵/۸۲/۱۴	بووآئی ۳۴۶
۶۲۳/۶۰۰/۵۹۱	بووری ۳۴۶
ترونی ۳۵۷	بوی ۳۸۶
تشیخ ۸	بویر ۳۸۶
تنکی ۳۴۴	بویراحمد ۳۸۶
تمببی ۳۵۶	بهدارخانی ۱۳۹
تمبی ۳۵۶	بهارلو ۱۳۹
تمیر [طایفه ...] ۳۵۴	بهداروند ۳۴۴
تنکی تکائو ۳۸۶	بهمئی ۳۸۱
توشمال‌ها ۳۳۰	بهمشری ۳۵۶
تیلرکوهی ۳۸۶	بهمهی ۳۸۶
«ج»	بیت‌الحاجی ۳۹۱
جانگاهی ۳۵۶	بیداروند ۳۴۴
جانیکی‌ها ۳۵۲/۳۴۷	بیله‌لو ۳۸۶
جانیکی سردسیر ۳۴۷	«پ»
جانیکی گرسیر ۳۵۷/۳۴۷	پاپا جعفری ۳۵۶
جاری ۳۸۷	پارسیان ۲۹۱
جبار ۱۳۹	پالمیرا [قبیله ...] ۲۶۶
جعفریگی ۱۳۹	پروتستان ۳۸۵/۶۷
جغتائی ۳۸۶	پلاآ ۱۰۱
جمشیدی ۵۸۹	پوسینه‌کول ۳۵۶
جمعه بزرگی ۳۸۶	پولادوند ۳۴۷
	پهلوی ۴۴

بجول ۳۵۶	اماره ۳۵۶
بختیاری ۳۳۰/۳۲۸/۱۳۸/۱۳۶/۵۰	اودیل‌وند ۳۴۷
۳۵۹/۳۵۱/۳۵۰/۳۴۸/۳۴۲/۳۴۰	اوراک ۳۴۶
۳۸۱/۳۷۹/۳۷۰/۳۶۹/۳۶۸/۳۶۶	اورک ۳۴۶
۴۰۴/۴۰۳/۳۹۵/۳۸۹/۳۸۷/۳۸۵	اوساسی ۳۵۷
۶۸۴/۶۰۶/۵۸۸/۴۳۱/۴۱۹	اوشاک ۳۴۷
بختیاری‌وند ۳۴۴	اوشنائی ۳۴۴
برابالی ۳۴۵	اوغوستین‌ها ۲۸
براهوئی ۳۱۹	اولاکی ۳۴۴
برجوی ۳۴۵	ایکتیوفاگی ۳۰۹
بروگونی ۳۵۷	ایگور ۱۳۹
برون ۳۵۶	ایماری ۳۵۶
برهمنان ۱۳۰	اینالو (اینالو) ۱۳۹
بکشی ۳۸۷	«ب»
بلو ۱۳۹	بابااحمدی ۳۴۵
بلوچ ۳۱۹/۳۱۸/۳۱۴/۳۱۱/۲۹۹/۲۸۰	بابدی ۳۴۶/۳۴۴
۵۸۸/۵۵۸/۵۲۸/۵۱۵	بابیسی ۱۳۹
بلی‌بند ۳۴۴	بابی‌ها ۵۴
بلی‌وند ۳۴۴	باجری ۱۳۹
بلی‌وند محمود شاه ۳۴۴	باحیلان ۳۴۰
بنی‌چاه ۳۸۶	بازارا ۳۵۶
بنی‌حسن ۴۳۹/۴۳۸	باسنائی ۳۴۷
بنیسی ۳۹۱	باصری ۱۳۹
بنی‌شیمان ۱۳۸	باضری ۱۳۹
بنی‌صالح ۳۹۱	باقی ۳۴۵
بنی‌طروف ۳۹۱	باقیزی ۳۴۶
بنی‌قائد ۴۳۸	بالاگریوه ۳۳۱
بنی‌کعب ۴۲۶/۴۱۷/۴۱۶	باوی ۳۸۶/۳۴۶
بنی‌لام ۳۹۱/۳۳۷	باوید ۳۹۱
بنی‌هاجر ۵۴۱	باهمدی ۳۴۵
بنی‌یاس ۵۴۰	باهوئی ۳۱۱
بویاشاکس ۳۴۷	

« د »

دروکی ۳۴۵
 دزها ۳۶۸
 دشمن زیاری ۳۸۷/۳۸۶
 دمی نیکن ها ۲۸
 دویتی ۳۵۷
 دودانگه ۳۵۶
 دوراکی ۳۵۸/۳۴۴
 دوویسی ۳۵۷
 دیالمه ۸۱
 دیرکوند ۳۴۰/۳۳۱
 دینارونی ۳۵۷/۳۴۶/۳۴۴
 دینوشی ۳۴۵

« ر »

راراس فوند ۳۴۵
 راگی یاریکی ۳۴۴
 ریاتی ۳۴۶
 رحیمی ۱۳۹
 روزوند ۲۴۵
 رساکی ۳۴۷
 رکی ۳۴۶
 رویه ۳۳۴
 رینه ها ۲۹۹

« ز »

زارازوند ۳۴۵
 زالاغی ۳۴۷
 زالاکسی ۳۴۷
 زردشتی ، زردشتیان (آئین ...) ۸۸
 ۵۸۸/۲۹۳/۲۹۱/۹۰
 زلاغی ۳۴۴
 زلاکی ۳۴۵

جموسی ۳۴۵
 جواسم ۴۹۲
 جواسمی ۵۳۸
 جوانکی ۳۵۲
 جورف ۳۹۱
 جیلک ها ۶۲۱
 جیوران ۳۴۵

« ج »

چرم ۳۵۷
 چروم ۳۸۶
 چرومی ۳۸۶
 چهارلنگ ۳۵۸/۳۵۴/۳۵۲/۳۵۱/۳۴۷
 ۳۶۶

« ح »

حاجی وند ۳۴۷
 حسین وند ۳۴۵
 حمودی ۳۹۱
 حمید ۳۹۱

« خ »

خاران ۳۱۱
 خارگول ۳۵۶
 خان جمالی ۳۴۷
 خاندان پارت ۲۷۰
 خلیج ها ۵۶۳
 خلیل ۳۵۷
 خوارزی ۲۹۷
 خواندالی ۳۴۵
 خیفره ۳۹۱
 خیلاوند ۳۴۷

زند [خاندان ...] ۲۹۷
 زنگنه ۳۵۷
 زنگیان ۱۳۹
 زیدان ۳۸۶
 « ژ »
 ژزویت لهستان ۴۹
 ژزویت ها / ۷۰/۶۵/۲۹/۲۸
 « س »
 ساسانی ، ساسانیان ۱۴۰/۱۳۱/۱۱۸/۱۴
 ۲۳۱/۱۵۸/۱۵۷/۱۵۲/۱۴۵/۱۴۳
 ۳۷۹/۳۷۶/۳۷۴/۳۷۱/۲۹۱/۲۷۰
 ۴۳۵/۴۲۱
 ساداتا- کاکلی ۳۵۶
 ساتی ۳۴۷
 ساکونی ۳۴۷
 سالو ۳۴۶
 سالوه ۳۴۶
 سراس وند ۳۴۵
 سرچه گونی ۳۴۷
 سرکولو ۳۴۶
 سرکولی ۳۴۶
 سعادت بروان علی ۳۵۶
 سعادت سعید ۳۵۷
 سعادت شاه ۳۵۶
 سعادت صالح اوتاه ۳۵۷
 سگوند ۴۶۴/۳۴۰
 سلاجقه ۸۲
 سلاکی ۳۴۴
 سلاچین ۳۴۵
 سلجوقیان ۲۹۷/۸۱
 سلغر ، ۸۲
 سلک چپواه ۳۵۷
 سلورزی ها ۳۳۱
 سلوکیداها ۲۳۱/۱۶۳/۱۵۸
 سمائی ۳۵۶
 منی ۵۸۸
 سورونی ۳۴۷
 سهراب ۳۴۵
 سهونی ۳۴۷
 سیاسی تفرقه ۳۵۷
 سیراوی ۳۸۶
 سیرلاک چپواه ۳۵۷
 سیلاخور ۳۴۳
 سیلاسیلا ۳۳۱
 « شی »
 شالو ۳۴۶
 شاهالو ۳۴۶
 شاه اووی ۳۸۶
 شاهسونها ۵۶۳
 شرافت ۳۹۱
 شرفا ۳۹۱
 شرف وند ۳۴۷
 شش بلوکی ۱۳۹
 شولاه ۳۵۶
 شهی ۳۴۵
 شیازی ۳۵۷
 شیبانی ۱۳۹
 شیخ ۳۵۶/۳۴۵
 شیخ کارکون ۳۵۶
 شیرعلی ۳۸۶
 شیده ۵۸۸
 شیل ۳۸۶
 شینی ۳۴۵

کیورزی ۳۴۵	« ک »	عیسویان ۷۹/۷۱	شیوا [آئین ...] ۵۱۰
« گ »	کاپوچین‌ها ۲۸	عیوضی ۳۵۷	صابئی ۳۷۳
گاروند ۳۴۷	کاتولیک ۷۰/۶۶	« غ »	صابئی ۳۷۲
گالگیری ۳۵۷	کارماناری‌ها ۶۳۵	غروئی ۳۴۶	صفویه ، صفوی ۸۳/۶۵/۳۸/۳۷/۱۰
گاندائی ۳۴۴	کارملیت‌ها ۲۸	غریب‌وند ۳۵۶	۵۱۱/۵۰۷/۳۸۳/۳۴۹/۱۱۶/۱۱۵
گاندالی ۳۴۵	کاندالی ۳۴۵	غلا ۳۴۶	صنی خانی ۱۳۹
گرچی ۳۴۳	کرخور ۳۴۶	غلام ۳۵۷	صلیبی‌ها ۱۳۰
گشا ۳۴۶	کرد ، کردها ۵۸۸/۳۳۴/۳۱۹/۲۹۹	غنوسطیه ۳۷۳	صواری ۳۹۱
گشتول ۳۴۵	۵۸۹	« ف »	طیب ۳۸۶
گل کلاب ۳۷۰	کروئی ۳۴۶	فارسی بدانی ۱۳۹	طیبی ۳۸۶
گله‌زن ۱۳۹	کری‌وند ۳۵۶	فاهدان ۳۵۷	« ع »
گم‌سیاب ۳۳۹	کشتیل ۳۸۶	فضلویه [خاندان ...] ۳۴۸	عباسی ۵۰
گوری شولی ۱۳۹	کشکولی ۱۳۹	فولادوند ۳۴۷	عبدل‌وند ۳۴۷
گوکلان ۳۲۴	کعب ۳۹۹/۳۹۸/۳۹۵/۳۹۳/۳۹۲/۳۹۰	فیلی ۳۴۰/۳۳۹/۳۳۵/۳۳۴/۳۳۰/۳۲۹	عتیبی‌ها ۵۴۷
گوکلک‌ها ۳۳۱	۴۱۱	۳۵۲/۳۴۲	عرب ۲۸۵/۲۸۳/۱۶۴/۱۳۹/۱۳۸/۱۳۶
گولگیری ۳۴۶	کلاکل ۳۸۶	« ق »	۳۹۵/۳۹۰/۳۸۷/۳۴۵/۳۳۴/۳۱۴
	کلدانی ۵۸۸	قاجار ، قاجاریه ۲۵۲/۱۲۶/۱۲۰/۱۱۱/۱۰	۴۲۶/۴۱۷/۴۱۶/۴۱۲/۳۹۹/۳۹۷
« ل »	کلبی ۵۸۸/۲۵	۴۱۷	۵۸۹/۵۱۱/۴۹۸/۴۳۱
لاک ۳۴۴	کمری ۳۸۶	قاسمی (جواسمی) ۵۳۸	عساکره ۳۹۱
لاجمی اوراک ۳۴۶	کنوسی ۳۵۶	قالی انور ۳۴۶	عشروند ۳۵۶
لجمی اورک ۳۴۶	کنیدازلی ۳۹۱	قالی وند ۳۵۶	عقیلی ۳۴۵
لحمیر اورک ۳۴۶	کوتالی ۳۵۶	قبادخانی ۱۳۹	علائیگلو ۱۳۹
لر ، لرها ۳۶۲/۳۵۰/۳۴۱/۳۳۹/۳۳۴	کورکور ۳۴۶	قراختائیان ۲۹۷	علاخونی ۱۳۹
۵۸۸/۴۰۰/۳۸۵/۳۸۱/۳۸۰/۳۷۰	کورونی ۱۳۹	قراگوزلوها ۵۶۳	علاوی‌وند ۳۴۴
۵۸۹	کولی ۵۸۸	قره‌قویونلو ۸۲	علی‌محمدی ۳۴۶
لروزی ۳۴۵	کوباره ۳۸۶	قریش ۳۱۴	علی‌اللهی ۳۴۱
لکه‌ها ۵۸۸	کومرسی ۳۴۷	قزلی ۱۳۹	علی‌جمالی ۳۴۵
لرها ۳۴۵	کونورزی ۳۵۲	قشقائی ، قشقائی‌ها ۵۶۳/۱۳۹/۱۳۶	علی‌قلی‌خانی ۱۳۹
لوسخوک ۳۴۷	کونورسی ۳۴۷	۶۲۴	علی‌لادی‌وند ۳۴۴
لیواس ۳۵۶	کیانیان ۴۳۵	قواسمی [قبیلہ ...] ۴۹۵/۴۹۲	علی‌محمدی ۳۴۶
لیونورزی ۳۴۷	کیعاسی ۳۵۷	قیماس ۳۵۷	عیسی‌وند ۳۷۰/۳۴۷
	کیوتاری ۳۴۷		

هفت لنگک ۳۶۹/۳۵۸/۳۵۶/۳۴۶	«و»
هندوها ۲۹۸	وهابی‌ها ۵۵۱/۵۵۰/۵۴۹/۵۴۸
هندیان ۵۰۵	ویشنو [آتین ...] ۵۱۰/۱۳۰
هورنی ۳۵۶	«ه»
هودای ۳۸۶	هارورنی ۳۵۶
«ی»	هبددی ۳۴۷
یال ۳۵۷	هخامنشی، هخامنشیان ۱۹۴/۱۱۸/۱۰۸
یحیانی ۳۷۳	۲۰۸/۲۰۵/۲۰۱/۲۰۰/۱۹۷/۱۹۶
یوسفی ۳۸۶	۲۳۴/۲۳۲/۲۲۵/۲۲۱/۲۱۸/۲۱۵
یونانیان ۷۵۳	۳۷۴/۲۹۱/۲۵۶/۲۴۱/۲۳۸/۲۳۷
یهود، یهودیان ۲۹۳/۱۶۰/۱۵۹/۹۰	۳۷۸
۵۰۵/۳۷۵/۳۴۱	

مسنی [ایل ...] ۲۵۲/۱۳۹	«م»
۳۸۱/۳۷۰/۳۲۸/۲۷۲/۲۷۱/۲۵۵	مارچی‌ها ۶۳۵
۵۶۳/۳۸۸/۳۸۷/۳۸۵	ماری ۳۴۵
مسی‌وند ۳۴۷	ماسپتان ۳۴۵
منتفخ [طایفه ...] ۳۹۹	ماکومارائی ۳۴۴
مندامی ۳۷۳	ماکوم جری ۳۴۴
مورتی ۳۱۳	ماکیاوند ۳۵۷
موزی ۳۵۷	مال احمدی ۳۴۴
موزاوی ۳۵۶	مال امیر ۳۸۰/۳۷۹/۳۴۸/۳۴۳
موسوی ۳۵۶	مالمادی ۳۴۵
موسی‌وند ۳۵۶	سامی‌وند ۳۴۴
موقوتی ۳۴۷	ماه‌ارلو ۱۳۵
موگوتی ۳۵۶	محمد جعفری ۳۵۶
موگی ۳۴۷	محمد حسینی ۳۸۷
موبابون ۳۵۷	محمدی ۳۸۶
موم نبی ۳۵۷	محمود صالح ۳۵۶/۳۴۷
مونجری ۳۴۵	محمسن ۳۹۵/۳۹۳/۳۹۱
مونگشت ۳۴۸	مدوان ۳۵۷
میانکوه ۳۴۷	مدیوار ۳۵۷
مین جاوی ۳۴۷	مردوزی ۳۴۴
«ن»	مرگوتی ۳۴۷
نبار ۱۳۹	مری ۳۴۵
نسطوری ۵۸۸/۲۹۷	شمردوزی ۳۴۴
نصارا [قبیله ...] ۳۹۱	مطریش ۲۸۳
نفر (نوفار) ۱۳۹	مغول ۴۹۸/۴۴۱/۱۳۶/۸۲
نوئی ۳۸۶	مقرش ۳۹۰
نوروزی ۳۴۶	مکاوندی ۳۵۷
نوشکی ۳۱۰	مکدی ۳۵۷
نوقاز (نفر) ۱۳۹	مگوری ۳۶۹
نوکرپاب ۱۳۹	ملا احمدی ۳۸۶
نوی ۳۸۶	ملاک ۳۴۴
نیوآسبلی ۳۴۵	ممالیک ۱۱۹

فهرست کتب و روزنامه و نشریات

سفرنامه شاردن ۲۷/۱۱	« الف »
« ش »	انجیل ۱۳۲/۷۱/۷۰
شاهنامه ۴۵۵/۳۸۸	اویستا ۱۷۹/۱۷۵/۱۶۳
شرفنامه ۴۳۴	« ب »
« ق »	بوستان ۱۳۰/۸۲
قرآن ۳۷۲/۳۵۴/۳۱۶/۱۱۵/۳۵/۱۰	« ت »
۶۰۵	تاریخ ایران ۳۴۲
« گ »	تایمز [روزنامه ...] ۷۱۶/۴۶۲/۱۲۴
گلستان ۱۳۰/۸۲	تورات ۷۳۷/۳۷۳/۱۹۶/۹۷/۷۱/۶۸
« م »	« د »
ماجرای های نخستین ۴۱۱/۳۴۳	دیوان حافظ ۱۳۳
« ن »	« ر »
نشریه انجمن جغرافیائی پادشاهی	روزنامه ایران ۴
نووروسیا [روزنامه ...] ۷۱۳/۷۰۹/۷۰۸	« س »
۷۳۹	سدره (کتاب حضرت آدم) ۳۷۳
نیویورک هرالد ۱۹۳	سفرنامه دلاواله ۷۸

***Persia and
The Persian Question***

by
George N. Curzon

translated into Persian
Gh. Wahid Māzandarāni

Part II

**Scientific & Cultural
Publications Company**

198

www.tabarestan.info
تبرستان